

مسأله تقریب بین اهل سنت و شیعه

ترجمة كتاب (مسألة التقريب بين أهل السنة والشيعة)

تالیف:

دکتر ناصر بن عبدالله بن علی القفاری

ترجمه:

إسحاق بن عبدالله العوضی

چاپ اول ۱۴۲۹ / ۱۳۸۷ هـ

٣) إسحاق بن عبدالله العوضي، ١٤٢٩هـ

فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر

القفاري، ناصر عبدالله

مسألة التقريب بين أهل السنة والشيعة باللغة الفارسية. / ناصر

عبدالله القفاري؛ إسحاق بن عبدالله العوضي. - الرياض، ١٤٢٩هـ

٨٤٥ ص؛ ٢٤×١٧ سم

ردمك: ١١٨٧-٢-٠٠-٦٠٣-٩٧٨ (النص باللغة الفارسية)

١- الشيعة ٢- أهل السنة أ- العوضي؛ إسحاق بن عبدالله (محقق) ب العنوان

١٤٢٩/٥٠٧٥

ديوي ٢٤٧

رقم الإيداع: ١٤٢٩/٥٠٧٥

ردمك: ١١٨٧-٢-٠٠-٦٠٣-٩٧٨

نام كتاب: مسأله تقريـب بين اهل سنت و شيعه (مسأله التقريب بين أهل السنة والشيعة)

نويـسنده: ناصر بن عبدالله بن علي القفاري

ترجمه: إسحاق بن عبدالله ديري العوضي

ناشر: انتشارات حقيقت

تيراژ: ٥,٠٠٠

سال چاپ: ١٣٨٧هـ ش برابر رمضان با ١٤٢٩ق.

نوبت چاپ: اول

En_Haghighat@yahoo.com

آدرس ايميل:

www.aqeedeh.com

www.ahlesonnat.net

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

سايتهای مفيد:

فهرست مطالب

ص	عنوان	م
۱۱	مقدمه (پیش درآمد)	۱
۲۹	اهل سنت و جماعت	۲
۳۰	تعریف اهل سنت و جماعت	۳
۳۱	تعریف سنت	۴
۳۳	اهل سنت کیست؟	۵
۳۵	واژه جماعت نیز به اهل سنت اطلاق می شود	۶
۴۵	پیدایش اسم اهل سنت و جماعت	۷
۵۹	منابع (مصادر) اهل سنت در اعتقادات خود	۸
۹۵	مختصری از مهمترین عقایدی که شیعیان در آنها با اهل سنت اختلاف دارند	۹
۹۵	حفظ کردن خداوند متعال کتاب عظیمش را	۱۰
۱۰۰	یکی از اصول اهل سنت این است که پیامبر خدا تمام دین را بیان کرده	۱۱
۱۰۴	یکی دیگر از اصول اهل سنت محبت (دوستی) اصحاب رسول خدا و رضایت از آنهاست	۱۲
۱۱۴	اعتقاد اهل سنت در خصوص اهل بیت	۱۳
۱۲۲	جز رسول خدا کسی دیگر معصوم نیست	۱۴
۱۲۷	أدلهی احکام شریعت عبارت اند از: کتاب الله، سنت رسول الله و اجماع سلف	۱۵
۱۲۷	معجزات را فقط انبیاء می آورند	۱۶
۱۲۸	جز خدا کسی دیگر غیب نمی داند	۱۷



ص	عنوان	م
۱۲۸	اهل سنت همچین باور دارند گذشتگانی که مسلمانان آنان را به عنوان امام و رهبر تعیین کرده‌اند ... تا آخر	۱۸
۱۲۹	از جمله اصول اهل سنت التزام به جماعت مسلمانان است	۱۹
۱۳۰	اهل سنت برخلاف اهل بدعت نماز جمعه و جماعت را ترک نمی‌کنند	۲۰
۱۳۰	هیچ کدام از مردگان قبل از روز قیامت (به دنیا) بر نمی‌گردد	۲۱
۱۳۳	تعریف شیعه	۲۲
۱۴۵	پیدایش تشیع	۲۳
۱۶۰	فرقه‌های شیعه	۲۴
۱۶۴	اسماعیلیه	۲۵
۱۷۷	زیدیه	۲۶
۱۸۸	رافضیه	۲۷
۱۹۵	دیدگاه رافضیه مبنی بر تحریف قرآن	۲۸
۱۹۸	کتاب‌های شیعی که اخبار تحریف را گزارش کرده‌اند	۲۹
۲۰۹	نصوص آمده در کتاب‌هایشان	۳۰
۲۲۶	اعتقاد آنها درباره این روایات	۳۱
۲۳۱	سرآغاز این افتراء نزد شیعیان	۳۲
۲۳۷	انحراف آنها در تأویل و تغسیر قرآن	۳۳
۲۳۸	نخستین فردی که اساس تفسیر قرآن را در شیعه به وجود آورد	۳۴
۲۴۵	آنها همچین برخی از آیات وارده درباره نماز را به ائمه و امامت تأویل می‌کنند	۳۵
۲۵۰	این ائمه و شیعیان آنها هستند که می‌دانند و خردمندند	۳۶

ص	عنوان	م
٢٥٠	مراد از «نعمه الله» [نعمت های خدا] که در قرآن ذکر شده‌اند امامان هستند	٣٧
٢٥١	ائمه آیات خدا هستند	٣٨
٢٥١	مراد از ﴿النَّبِيُّ الْعَظِيمُ﴾ امامان هستند	٣٩
٢٥٢	مراد از آیات محکمات ائمه هستند	٤٠
٢٥٢	آنها علاماتی هستند که خدا در قرآن ذکر کرده است	٤١
٢٨٠	لوح فاطمه	٤٢
٢٨٢	ادعای آنها مبنی بر نزول دوازده نوشته (صحیفه) از آسمان که در بر گیرنده صفات ائمه است	٤٣
٢٨٢	عقیده‌ی آنها درباره‌ی سنت	٤٤
٢٨٣	این که؛ اقوال ائمه دوازده گانه در اعتقادشان همانند اقوال خدا و پیامبر است	٤٥
٢٨٤	به ودیعت نهاده شدن شریعت نزد ائمه پس از وفات پیامبر	٤٦
٢٩٠	رد مرویات صحابه از سوی آنان	٤٧
٢٩١	دریافت آنها را از حکایات رفاع و آنچه آن را امضاهاى صادر شده از سوی امام می‌دانند	٤٨
٢٩٧	این گونه عقاید و نظریات خرافی و بیگانه و چنین توطئه‌ها و وسایل مغرضانه‌ای باعث شده‌اند که تشیع از سایر امت جدا شده در دریافت سنت بر منابع خاصی تکیه کند	٤٩
٣٠٨	(سندهای شیعه در کتاب‌هایشان	٥٠
٣١٤	عقیده شیعه درباره اجماع	٥١

ص	عنوان	م
۳۱۶	عقاید دیگر آنها که آنها را از سایر مسلمانان جدا کرده است	۵۲
۳۱۷	معنای امامت نزد شیعیان	۵۳
۳۲۰	فضائل ائمه و صفات آنها	۵۴
۳۲۹	غلو آنها درباره قبرهای امامانشان و مزار و مشهد قرار دادن آنها	۵۵
۳۳۸	غلو آنها درباره مجتهدانشان	۵۶
۳۴۱	هر حکومتی غیر از حکومت امامان دوازده گانه باطل است	۵۷
۳۴۴	امامت رکنی از ارکان دین است	۵۸
۳۴۶	تکفیر کسانی که منکر امامت امامان دوازده گانه باشند	۵۹
۳۵۲	منزلت کسانی که به این امامان دوازده گانه ایمان آورده باشند	۶۰
۳۵۶	عصمت ائمه	۶۱
۳۶۴	تقیه	۶۲
۳۷۵	رجعت	۶۳
۳۸۰	بداء	۶۴
۳۸۶	غیبت (امام زمان)	۶۵
۴۰۰	اعتقادات آنها در مورد صحابه	۶۶
۴۱۳	نتیجه بخشهای اول و دوم	۶۷
۴۲۹	درباره آرای دعوتگران تقریب در مورد مسائل اختلافی	۶۸
۴۳۳	درباره عقیده تشیع به تحریف قرآن	۶۹
۴۶۷	درباره انحراف آنها در تفسیر قرآن	۷۰
۴۸۹	در رابطه با این ادعایشان که پس از قرآن هم کتاب‌هایی الهی نازل شده است	۷۱
۴۹۳	در رابطه با سنت	۷۲

ص	عنوان	م
۵۰۷	دیدگاهشان نسبت به غلو درباره‌ی قبرهای امامانشان	۷۳
۵۱۱	غلوشان درباره‌ی مجتهدانشان	۷۴
۵۱۲	دیدگاه دعوتگران تقریب درباره‌ی اخبار و روایاتی که در کتاب‌های اساسی شیعه آمده است مبنی بر اینکه هیچ حکومت اسلامی‌ای غیر از حکومت امامان دوازده‌گانه مشروعیت ندارد	۷۵
۵۱۹	دیدگاه آنان در رابطه با آنچه در کتاب‌هایشان آمده مبنی بر این که امامت رکنی از ارکان دین است و منکر آن کافر است	۷۶
۵۲۹	دیدگاهشان در رابطه با غلو شیعه درباره‌ی خودشان	۷۷
۵۳۱	دیدگاهشان در مورد عصمت	۷۸
۵۳۳	دیدگاهشان در مورد رجعت	۷۹
۵۳۶	دیدگاهشان در مورد غیبت	۸۰
۵۴۰	دیدگاهشان درباره‌ی بداء	۸۱
۵۴۱	دیدگاهشان در مورد صحابه	۸۲
۵۵۷	دیدگاهشان در مورد تقیه	۸۳
۵۷۳	در رابطه به آنچه به مذهب اهل سنت مربوط می‌شود	۸۴
۵۸۱	تلاش‌های تقریب	۸۵
۵۸۳	تلاش‌های قدیم	۸۶
۵۸۹	گردهمایی نجف	۸۷
۶۰۸	تلاش‌های معاصر	۸۸
۶۰۸	أ - تلاش‌های جمعی - (گروهی)	۸۹
۶۰۸	جماعت اخوت اسلامی	۹۰
۶۱۰	«دارالانصاف»	۹۱

ص	عنوان	م
۶۱۱	«دارالتقریب» بین مذاهب اسلامی	۹۲
۶۲۳	ارزیابی	۹۳
۶۳۰	ب - تلاش‌های فردی از طرف اهل سنت	۹۴
۶۳۰	محمد عبده	۹۵
۶۳۱	محمد رشیدرضا	۹۶
۶۳۴	مصطفی السباعی	۹۷
۶۳۷	موسی جارالله	۹۸
۶۴۷	تلاش‌های فردی در جهت تقریب از سوی تشیع	۹۹
۶۴۷	محمد الخالسی	۱۰۰
۶۴۹	عبدالحسین موسوی	۱۰۱
۶۵۸	احمد کسروی	۱۰۲
۶۶۹	تقویم تلاش‌های فردی خمینی و حکومت او و اندیشه تقریب	۱۰۳
۶۷۳	هویت مذهبی خمینی	۱۰۴
۶۷۶	عقاید خمینی (بینش خمینی)	۱۰۵
۶۷۶	در رابطه با قرآن کریم	۱۰۶
۶۷۸	اعتقاد خمینی درباره‌ی سنت پیامبر	۱۰۷
۶۷۹	امامت نزد خمینی	۱۰۸
۶۸۱	غلو وی درباره‌ی نیابت از امام	۱۰۹
۶۸۲	منکر امامت از نظر خمینی	۱۱۰
۶۸۳	اعتقاد وی درباره‌ی صحابه	۱۱۱
۶۸۴	قضات مسلمان از نظر خمینی	۱۱۲
۶۸۵	نظر خمینی درباره‌ی غیبت یا مهدویت	۱۱۳

ص	عنوان	م
٦٨٩	حکومت خمینی و تقریب	١١٤
٦٩٣	آیا راهی برای تقریب وجود دارد	١١٥
٧٣٩	خاتمه	١١٦
٧٤٤	پیوست اسناد و نصوص	١١٧
٨٠٦	فهرست منابع	١١٨

برای ارتباط با ما می‌توانید با آدرس زیر تماس بگیرید:

السعودية: الرياض - الرمز البريدي: (١١٧٤٧)، ص. پ: (١٥٠١٠٣)

www.aqedeh.com

yad631@yahoo.com

aqedeh@hotmail.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش درآمد

این کتاب در اصل پایان نامه‌ایست که نویسنده برای اخذ مدرک کارشناسی ارشد (فوق لیسانس) به رشته‌ی تحریر درآورده و با رتبه‌ی ممتاز پذیرفته شده است. از آن جایی که این اثر در تاریخ ۱۳۹۸/۷/۶ هـ (مصادف با ۱۳۵۷/۳/۲۳ ش)، به پایان رسیده و ثبت شده، لذا حوادث و اتفاقاتی که پس از آن تاریخ در منطقه رخ داده تأثیری در انتخاب موضوع آن نداشته است.

نویسنده ترجیح داده همان گونه که برای بار نخست کتابش را نوشته بدون هیچ گونه تغییری به چاپ برساند که البته این به معنای پس گرفتن آنچه در آن آمده و یا اظهار برائت از آن نیست، بلکه بیان یک واقعیت است. همچنین با به تأخیر به چاپ رسانده آن سعی کرده تا مطالب آن وسیله و ابزاری برای تأیید فرعونهای زمان قرار نگیرد و نویسنده متهم به جانبداری و یا چاپلوسی سلاطین و پادشاهان روز نشود.

ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است و درود و سلام بر پیامبر او محمد و تمام خاندان و یارانش.

أَمَّا بَعْدُ....

قضیه ما ایجاد همبستگی بین فرقه‌های مختلف اُمّت و تلاش برای اصلاح در میان آنها و گردآوردنشان در چهار چوب حق و هدایت و پر کردن شکاف موجود میان آنها و به هم نزدیک کردن گروه‌های درگیر آن به یکدیگر، از بزرگترین اصول اسلام و از برترین راهها و دروازه‌های خیر و جهاد فی سبیل الله است.

امت اسلامی به قدری که از ناحیه‌ی تفرقه و اختلاف و درگیری فرقه‌های مختلفش ضربه و آسیب دیده، از هیچ ناحیه‌ی دیگری ضربه و آسیب ندیده است. همواره دشمنان اسلام بوده‌اند که آتش این درگیری و فتنه را روشن می‌کرده و از آن بهره‌ها می‌برده‌اند و چیزی جز ناکامی و شکست از آن عاید مسلمانان نمی‌شده است. پیداست که دشمنان به هدف شوم خود که پاره پاره کردن امت و پراکنده کردن جمع آن بود دست نیافتند، مگر پس از آن که بذر فتنه و اختلاف را در آن پاشیدند و عوامل نزاع و درگیری را در صفوف آن پدید آوردند. تلاش دشمنان جهت برهم زدن وحدت امت اسلامی از همان سپیده دم طلوع خورشید دولت اسلامی در مدینه منوره، با سعی و تلاش برای ایجاد تفرقه بین دو قبیله اوس و خزرج با برانگیختن شعارهای قومی و احیای کینه‌های تاریخی آغاز شد، اما آن تلاش‌ها در سایه رهبریت حضرت پیامبر اکرم به ناکامی بدل گشت.

به گفته‌ی امام ابن حزم: دشمنان اسلام پس از آن که مبارزه با اسلام را به صورت جنگ و رویارویی مستقیم بارها آزمودند و در هر مرتبه خداوند متعال حق را سربلند و پیروز گردانید، به این نتیجه رسیدند که از راه حيله و نیرنگ و برنامه‌ها و توطئه‌های نهان بهتر می‌توانند به اسلام و مسلمانان ضربه بزنند، پس گروهی از آنان به ظاهر به اسلام گرویدند و با اظهار محبت به اهل بیت و اظهار نفرت و انزجار از ستمی که (به ادعای شیعیان) به علی علیه السلام روا داشته شده است، شیعیان را به سوی خود متمایل کرده، آنان را به بیراههای گوناگونی سوق دادند و سرانجام از اسلام بیرونشان بردند.^(۱)

در نتیجه بسیاری از گروهایی که خود را مسلمان می‌خوانند، اما بهره‌ای از

(۱) - الفصل، ۲/۱۰۹-۱۰۸.

اسلام نبرده‌اند، از دایره‌ی آن خارج شدند و آراء و عقایدی بیگانه از اسلام و به دور از کتاب خدا و سنت پیامبر اظهار کردند. ظهور این فرقه‌ها و این اندیشه‌ها و عقاید آثار دراز مدّت و عمیقی در ایجاد تفرقه میان امت اسلامی و تضعیف آن از خود به جای نهاد چرا که اگر مردم عمل به بخشی از آنچه را خدا نازل کرده ترک کنند، دشمنی و عداوت و کینه بین آنان به وجود خواهد آمد، زیرا که دیگر امر مشترکی که گرد آن جمع شوند وجود نخواهد داشت و مصداق آیه‌ی مبارکه‌ی: ﴿ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴾ (المؤمنون: ۵۳). «اما آنها کارهای خود را در میان خویش به پراکندگی کشاندند، و هر گروهی به راهی رفتند؛ (و عجب اینکه) هر گروه به آنچه نزد خود دارند خوشحالند» خواهند شد^(۱).

سرانجام دشمنان آنچه را در پی آن بودند عملی ساختند و ثمره‌ی توطئه‌ی‌شان را علیه مسلمانان چیدند.

آری! دردناک‌ترین ...، طولانی‌ترین... و خطرناک‌ترین اختلاف و درگیری، آن اختلاف و درگیری‌ای است که میان اهل سنت و شیعیان به وجود آمده و تاریخ اسلام را لکه‌دار نموده است.

تاریخ حوادث و اتفاقات بسیار خونینی از درگیری‌های خشونت‌آمیز بین این دو گروه به خود دیده است، و فتیله‌ی این آتش که همواره روشن بوده و تنها با توجه به شرایط زمانی کم و یا زیاد می‌شده است.

و شعله‌های آن تا به امروز نیز زبانه می‌کشد. به نظر می‌رسد که دشمنان با گسترده کردن و شدّت بخشیدن به اختلاف موجود میان اهل سنت و شیعیان در پی بهره‌برداری از آن هستند، تا دستاوردهای هر چه بیشتری داشته باشند.

(۱) - مجموع، فتاوی‌الشیخ الاسلام ابن تیمیّه، ۱۳/۲۲۷.

دشمنان به خوبی می‌دانند که به خواسته‌ها و آرزوهای شومشان تنها در فضایی که تفرقه بر آن حاکم و آتش جنگ و درگیری و فتنه در حال زبانه کشیدن است، خواهند رسید؛ به همین جهت همواره کوشیده‌اند، این آتش را با رساندن هیزم به آن پیوسته روشن نگه دارند. گرچه تلاش برای ایجاد وحدت و همبستگی میان گروه‌های پراکنده‌ی امت اسلامی، پیشینه، دیرینه‌ای دارد، اما متأسفانه این تلاش‌ها نیز از نیرنگ و توطئه‌ی دشمن در امان نمانده است و می‌بینیم که قضیه‌ی وحدت، تقرب و ایجاد همبستگی میان مذاهب و فرقه‌های اسلامی در راستای مشروعیت بخشیدن به باطل و پوشاندن لباس اصالت به افکار و اندیشه‌های وارداتی مورد سوءاستفاده قرار گرفته است تا بذره‌های فتنه و عوامل اختلاف همچنان در امت باقی بماند و هر گاه خواسته باشند بتوانند این آتش زیرخاکستر را بار دیگر شعله‌ور سازند.

قرآن راه و روش وحدت امت اسلامی را به روشنی ترسیم کرده است. قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳). «و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید».

تنها راه وحدت، چنگ زدن به ریسمان الهی و گرد هم آمدن بر حق و هدایت است و تفرقه نتیجه‌ی چیزی جز دوری از این راه و روش ندارد. همچنین قرآن برنامه و دستور العملی را که مسلمانان به هنگام اختلاف و نزاع بایستی آنرا در پیش گیرند، را نیز بیان فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾ (النساء: ۵۹). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا».

علما فرموده‌اند مراد؛ کتاب خدا و پس از وفات پیامبر ؛ سنت ایشان است^(۱).

(۱) - «التمهید»، از ابن عبدالبر، (۴/۲۶۴).

اگر در میان امت جنگ و درگیری رخ داد، خداوند متعال درباره‌ی آن فرموده است: ﴿وَلِإِنْ طَافَتَا مِنْ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَىٰ حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾ (الحجرات: ۹). «و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد».

البته این راهکار و برنامه ویژه‌ی مسلمانانی است که از دستورات خداوند پیروی می‌کنند، اما کسانی که خود را مسلمانان می‌خوانند، در واقع علیه اسلام‌اند، چهره‌ی واقعی آنها را بایستی به امت معرفی کرد تا از دشمنی و عداوت آنها آگاه شوند و بدون شک در پیش گرفتنِ روش مذکور با آنها هیچ‌گونه سودی ندارد.

در عصر حاضر نیز تلاش‌های زیادی برای نزدیک کردن اهل سنت و شیعه به یکدیگر صورت گرفته است، چون تلاش‌های مجمع تقریب مذاهب اسلامی، که مقر آن در قاهره است و غیره. که این تلاش‌ها بر این اصل استواراند که: «میان اهل سنت و شیعه در اصول ایمان، ارکان اسلام و یا مسایل قطعی و اساسی دین اختلافی وجود ندارد»^(۱). و: «اختلاف میان آنها تنها اندک اختلافی در برخی از نظریات فلسفی و آرای کلامی است که هیچ‌گونه ارتباطی با اصول اعتقادی ندارد»^(۲). و با این تصور که: «در برخی از مسایل فرعی، هیچ اختلافی میان آنها نیست»^(۳). و «نزاع و درگیری موجود میان آنها زائیده‌ی اوهام و تصورات

(۱) - فراخون تقریب در «رسالة الاسلام»، ص ۷.

(۲) - ر. ک «فتاویٰ شیخ شلتوت»، پیوست اسناد و مدارک.

(۳) - «رسالة الاسلام»، سال اول، عدد اول، ص ۲۲-۲۳، محمد حسین آل کاشف الغطاء.

نادرستی است که در اثر دور ماندن طویل المدت آنها از یک دیگر به وجود آمده است»^(۱).

و «این دشمنان هستند که این اختلاف و درگیری را تشویق می‌کنند و به آن دامن می‌زنند، و واقعیت این است که در صورت تحقیق و بررسی هیچ اختلافی بین طرفین باقی نمی‌ماند». و «اگر مسلمانان درک کنند که میان عقایدی که ایمان آوردن به آنها واجب است و میان معارف فکری‌ای که اختلاف در آنها یک امر طبیعی شمرده می‌شود و خللی به عقیده وارد نمی‌کند، تفاوت وجود دارد؛ مشکل آسان خواهد شد و خواهیم توانست بر آنچه بدان اتفاق نظر داریم اجتماع و اتفاق کنیم، و اگر هم اختلافی بماند چون اختلاف موجود میان مذاهب فقهی مختلف خواهد بود، و دیگر با هم درگیر نخواهیم شد و یکدیگر را متهم نخواهیم کرد و بی‌اعتمادی و سوء ظن و شک و تردید موجود میان ما که باعث شده است از هرگونه ارتباط فرهنگی و حتی داد و ستد و ازدواج و وصلت با یکدیگر خودداری کنیم، از میان ما رخت خواهد بست»^(۲).

«نبودن ارتباط میان فرقه‌های مختلف اسلامی شکاف‌های عمیقی بین آنها به وجود آورده است که پر کردن آن نیازمند فراخوان و حرکتی است که تلاش‌ها را سازمان‌دهی کند. و نیازمند دعوت‌گران مخلص و فداکاری است که تمام توان و نیروی خود را صرف شناساندن معارف یک گروه به گروه دیگر بکنند»^(۳).

بر مبنای همین حکم - که اختلافی میان اهل سنت و شیعه وجود ندارد - شیعیان خواستار به رسمیت شناخته شدن مذهبشان به عنوان مذهب پنجم شدند و شلتوت نیز «فتوایش» را مبنی بر جواز پیروی از مذهب جعفری صادر

(۱) - مقدمه‌ی کتاب «الدعوة الإسلامية إلى وحدة أهل السنة والامامية»، بر کتاب «خنیزی» از «محمد جواد مغنیه».

(۲) - «رسالة الاسلام» مجله دارالتقريب، سال اول، عدد اول، ۱۳۶۸ هـ، ج ۱، ص ۹۳، «صوت التقريب».

(۳) - محمد تقی قمی، در مقدمه‌ی کتاب «بين السنة والشيعة» از دکتر سلیمان دنیا.

کرد و شیعیان برخی از کتاب‌های فقهی خویش را در مناطق اهل سنت پخش کردند و برخی از منتسبان به اهل سنت هم خواهان آن شدند که اهل سنت همان گونه که به کتاب صحیح بخاری و دیگر کتاب‌های حدیثی خویش استناد و مراجعه می‌کنند، به کتاب‌های حدیثی شیعه نیز استناد و رجوع کنند و برخی از آنها حتی به تحقیق و بررسی تعدادی از کتاب‌های شیعه و نشر و پخش آنها در مناطق اهل سنت همّت گماشتند. خلاصه در این زمینه چیزهای زیادی گفته و نوشته شده و انجام گرفته است که سخن گفتن از آنها بحث را به درازا می‌کشاند. اما در مناطق شیعه در این زمینه فعالیت چشم‌گیری صورت نگرفته است گویا در مسئله‌ی تقریب تنها اهل سنت کوتاهی کرده بودند که می‌بایستی جبران کنند!

لازم است «مسئله‌ی تقریب» به صورت علمی و موضوعی مورد تحقیق و بررسی قرارگیرد تا چشم‌انداز و راه آن روشن گردد و تقریب - در صورت امکان‌پذیر بودن - از روی آگاهی و از روی برنامه و منهجی روشن و درست صورت گیرد.

بدون تردید عدم وجود اختلاف میان مسلمانان آرزوهای هر مسلمانی است، و برآورده شدن آن هر مؤمنی را شادمان می‌کند و دعوتگران تقریب نیز به ما مژده می‌دهند که بین طرفین هیچ گونه اختلاف ریشه‌ای وجود ندارد و آنچه علمای فرقه‌شناسی و امامان عقیده و دین گفته‌اند توهمی بیش نیست، اما همان گونه که وحدت و تقریب میان امت و یکی شدن آن، دستاورد و موفقیت بسیار بزرگی برای حال و آینده آن به حساب می‌آید؛ ادعای عدم وجود اختلاف ریشه‌ای میان آنها - علی‌رغم وجود این نوع اختلاف - نیز امری بسیار خطرناک است، چرا که چنین فتوایی در واقع حکم به درستی و حق بودن گمراهی و باطل است، که این خود یک نوع مانع‌تراشی در برابر دین خدا و شریعت الهی

شمرده می‌شود، چرا که اگر صاحبان آن گمراهی، عقاید و باورهای باطلشان را عین اسلام پندارند و سپس آنها را از لحاظ عقلی نادرست تشخیص دهند، در رابطه با دین اسلام دچار شک و تردید خواهند شد و در جستجوی مذاهب و عقایدی دیگر خواهند آمد. و همچنین این «فتوا» و «حکم» بایستی از روی آگاهی و دلیل باشد، چرا که کتمان اختلاف، علی‌رغم وجود آن، باعث از بین رفتن آن نخواهد شد، بلکه موجب استمرار و بزرگ شدن آن می‌گردد.

اگر بیماری، بیماری خود را نادیده بگیرد، بی‌گمان با گذشت روز به هلاکت خواهد رسید، پس به جای فرو بردن سر در ریگ و چشم بستن بر واقعیت، بایستی با آن روبرو شد، گرچه این برخورد در ظاهر تلخ و سخت باشد. مگر نه اینکه دین ما دین خیرخواهی و نصیحت است، پس بهترین روش «درک واقعیت» و «ماهیت مشکل» همان جستجوی راه‌حل درست و ریشه‌ای است.

بسی ضروری است، تمام پژوهشگران مخلص توان و تلاش خود را برای کشف ریشه‌های اختلاف و عوامل آن و برگرفتن نقاب از چهره‌ی باطلی که معترضان همواره در پی درست جلوه دادن آن بوده‌اند و معرفی دشمنانی که تخم اختلاف را در میان امت می‌پاشند، تا آن را ناکام و ناکار آمد کنند؛ در کنار هم قرار دهند.

بنابراین من در این «تحقیق و بررسی» سعی خواهم کرد:

ریشه‌های اختلاف را پیدا کرده، نظر دعوتگران تقرب را درباره‌ی آنها بیان کنم و پس از آن به تلاش‌هایی که صرف رفع اختلاف و نزدیک کردن طرفین به یکدیگر شده خواهم پرداخت و درباره‌ی آنها نظرم را بیان خواهم کرد و آن گاه خواهم گفت آیا راهی عملی و موفقیت آمیز برای حل اختلاف‌های فیما بین وجود دارد و یا خیر؟

بررسی «موضوع تقرب» را با تعریف اهل سنت و بیان ریشه‌های اختلاف و

مظاهر آن در میان طرفین، آغاز کرده‌ام و این یک امر مهم و اساسی درباره‌ی «موضوع تقریب» است چراکه حکم و داوری درباره‌ی چیزی، از شناخت درست آن نشأت می‌گیرد. پس چگونه می‌توان پیش از تعریف شیعه و اهل سنت بر مسند قضاوت درباره‌ی موضوع تقریب و وحدت بین آنها نشست؟ و چگونه پیش از بحث و بررسی ریشه‌های اختلاف طرفین می‌توان به این حقیقت رسید که آیا وحدت و تقریب بین آنها علماً و در عالم واقع امکان‌پذیر هست یا خیر؟ بررسی موضوع فوق رکن اساسی بحث تقریب و وحدت است و لذا آن را در دو بخش بیان کرده‌ام.

بخش اول درباره‌ی اهل سنت و تعریف اهل سنت است؛ که منابع آنها در دریافت عقیده، و مختصری از مهم‌ترین معتقدات آنها که شیعیان در آنها راهی جز اهل سنت در پیش گرفته‌اند، را در برمی‌گیرد و این مطالب را از منابع اهل سنت گردآوری کرده‌ام.

ممکن است کسی بگوید: «ممکن است شیعه نیاز به تعریف و معرفی داشته باشد، اما آیا اهل سنت هم نیاز به تعریف و معرفی دارد؟ آیا عادلانه و مناسب است که متمسک به حق با مخالف جدا شده در یک سطح قرار داده شود و اهل سنت با گروهک‌هایی که از آن منشعب شده‌اند هم‌سنگ و برابر قرار گیرد؟»

در پاسخ به چنین کسی باید گفت: «شیعیان نیز شاید چنین اعتراض داشته باشند، زیرا آنان هم مدّعی حقانیت مذهبشان هستند، و افزون بر آن معرفی دو گروه شیعه و سنی و ریشه‌یابی اختلافاتشان به هیچ وجه به معنای هم‌سطح و هم‌سنگ قرار دادن آنها نیست، هر یکی از خودش عقیده و رویکردی دارد، وانگهی اهل سنت هم به کسانی نیاز دارند که آنها را معرفی کند، به ویژه در این برهه از زمان که غربت اهل سنت و توطئه و نیرنگ دشمنان علیه آنها بیش از پیش افزایش یافته است». شاید این معرفی نه برای اهل سنت، بلکه برای

شیعیان که اهل سنت بگونه‌ای غیرواقعی به آنها معرفی شده‌اند؛ مفید واقع شود. شاید هم این گفته که اختلافی بین اهل سنت و شیعه نیست، ریشه در تصویر نادرستی داشته باشد که در کتاب‌های شیعه از اهل سنت ترسیم شده است. در بخش دوم به بررسی شیعه پرداخته‌ام؛ در آغاز تعریفی از شیعه آورده‌ام، و چگونگی به وجود آمدن فرقه‌های مختلف در آن را مورد بحث قرار داده‌ام. سپس به بررسی و ارزیابی فرقه‌های مهم معاصر آن یعنی؛ «اثنا عشریه»، «اسماعیلیه» و «زیدیه» پرداخته‌ام. چراکه برخی از پیروان هر یکی از این فرقه‌ها منادی وحدت و تقرب بوده‌اند.

سرانجام فرقه‌ی «رافضی اثنا عشریه» را موضوع بررسی تفصیلی قرار داده‌ام، زیرا که این فرقه با منابع هشتگانه‌ی حدیثی‌اش تقریباً اکثر آراء و نظریات فرقه‌های شیعه را - همان گونه که به تفصیل خواهد آمد - در بر گرفته است و افزون بر آن این فرقه اکثریت شیعه جهان کنونی را تشکیل می‌دهد، بگونه‌ای که گفته شده است اگر اصطلاح شیعه به صورت مطلق ذکر شود مراد از آن همین فرقه خواهد بود، و فعال‌ترین گروه در امر دعوت به تقرب نیز همین گروه است، به صورتی که در این زمینه کتاب‌هایی پخش کرده، دعوتگران گسیل داشته و مراکزی برپا کرده است.

پس نخست عقیده‌ی «رافضه» را درباره‌ی اصول اسلامی ثابت شده از کتاب و سنت و اجماع امت که همه مسلمانان بر آنها اتفاق دارند، بیان کرده‌ام و سپس از عقاید و باورهای آنها مثل امامت، عصمت، تقیه، رجعت، غیبت، بداء و اعتقادشان نسبت به یاران پیامبر اکرم سخن به میان آورده‌ام. سپس در پایان این دو بخش نتیجه‌ی بحث و بررسی درباره اهل سنت و شیعه را با داوری درباره‌ی «قضیه‌ی تقرب» بیان کرده‌ام و تنها به این هم بسنده نکرده‌ام. بلکه آرا و نظریات داعیان تقرب را در مورد اختلاف‌های اساسی میان اهل

سنت و شیعه که در این کتاب مورد بحث قرار گرفته‌اند، در یک بخش کامل آورده‌ام، تا روشن شود که آیا دعوت تقریب توانسته است چیزی از مسایل اختلافی را تغییر دهد، بگونه‌ای که اختلافی بین طرفین باقی نمانده باشد، ولو در برخی موارد بسیار جزئی؟ و یا این که وضع غیر از این است. به همین جهت در این باب بیشتر بر آرای علمای معاصر شیعه تکیه کرده‌ام همان گونه که پیش از آن اغلب بر احادیث آنها از «معصومینشان» و اقوال علمای گذشته، آنها تکیه کرده بودم.

در بخش چهارم نیز در فصل نخست از مهم‌ترین تلاش‌های گذشته و حال در راستای تقریب سخن گفته‌ام و در پرتوی بررسی‌ها و تحقیقات گذشته به صورت مختصر به ارزیابی آنها پرداخته‌ام.

در فصل دوم نیز بحثی را تحت عنوان «آیا راهی برای تقریب وجود دارد؟» مطرح کرده‌ام و در آن به عرضه و ارزیابی مهم‌ترین گفته‌ها و راه‌های ممکن برای تحقق تقریب و رفع اختلافات فی‌مابین پرداخته و در آخر «نظر و پیشنهاد برگزیده» را بیان کرده‌ام.

در آغاز تحقیقاتم سعی کردم منابع دست اول موضوع را پیدا کرده حقایق را از سرچشمه‌های اصلی آن دریافت کنم، اما دسترسی به کتاب‌های مرجع و معتبر شیعه چندان آسان نبود و برای به دست آوردن آنها مجبور شدم رخت سفر بربندم.

پس نخست به مصر - مقر دارالتقریب - سفر کردم و در آن جا به کمک جناب شیخ عبدالعزیز عیسی وزیر سابق ازهر و گرداننده‌ی ارگان رسمی دارالتقریب «رساله الاسلام» توانستم وارد «دارالتقریب» که در زمان حضور من درهائش بسته بود و اثری از فعالیت و جنب و جوش در آن دیده نمی‌شد - شده چند روزی از کتابخانه‌ی آنجا استفاده کنم.

همچنین جناب شیخ بخشی از کتابها و نشریات چاپ شده توسط دارالتقرب چون «فقه التقرب»، «معالم التقرب» و «دعوت التقرب» را به من هدیه داد و همچنان تمام شانزده جلد مجله‌ی دارالتقرب را به صورت امانت در اختیار من گذاشت. و نیز دو بحث «تلاش‌های دارالتقرب، و ارزیابی آن» که در مجموع بسیار برایم مفید واقع شد. خداوند متعال به جناب شیخ جزای خیر دهد.

همچنین سعی کردم با برخی از علمای مصر که به عنوان موافق یا مخالف حرکت تقرب را از نزدیک مشاهده کرده بودند، دیدار کنم و در این رابطه چنانکه در بالا ذکر شد، با شیخ عبدالعزیز عیسی مدیر ارگان رسمی دارالتقرب به عنوان یکی از موافقان و با شیخ محمد حسین مخلوف - مفتی سابق مصر - به عنوان یکی از مخالفان دیدار و گفت‌وگو کردم و ایشان نظر خویش را در رابطه با حرکت تقرب بیان کردند. از کتابخانه، شیخ محب الدین خطیب: که به شدت مخالف حرکت تقرب بود نیز دیدن کردم و از کتابهای شیعی موجود در آن استفاده کردم.

از دانشگاه «الازهر» و «مرکز تحقیقات اسلامی» نیز به منظور استفاده از آنها در رابطه با موضوع تحقیق دیدن کردم.

پس از آن به کویت سفر کردم و به دیدن برخی از انجمن‌های شیعه در آنجا رفتم و با جمع زیادی از اعضای آنها جلسات و دیدارهای طولانی‌ای داشتم و آنان نیز برخی از کتابها و نشریات خویش را به من اهدا کردند. به برخی از کتابخانه‌های مساجد شیعه در کویت نیز سر زدم و برخی از کتابهایی را که برای تبلیغ مذهبشان توزیع می‌کردند به دست آوردم.

از کویت به عراق سفر کردم و این سفر برای من خیلی مفید واقع شد، چراکه به مجموعه‌ای از کتابهای معتبر شیعه همانند کتابهای «کلینی»، «قمی»، «حرّ عاملی»، «مجلسی» و دیگران و نیز به تصویری از نسخه، خطی

کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» دست یافتم. هم‌چنانکه به مجموعه‌ای دیگر از کتاب‌های شیوخ و مراجع معاصر شیعه دست یافتم که از آنها اطلاعاتی در باره‌ی موضوع بخش سوم و نظریات داعیان تقریب در رابطه با مسایل اختلافی مهم، به دست آوردم. هم‌چنین به تصویرهایی از نسخه‌های خطی کتاب‌های علمای اهل سنت مثل «تحفه‌ی اثنا عشریه»، در بیش از هزار صفحه، «السیوف المشرقه»، و «نقض عقاید الشیعه»، و «کشف غیاهب الظلمات»، و غیره دست یافتم.

هم‌چنان از اماکن مذهبی شیعه در عراق مثل «کاظمیه»، «نجف» و غیره دیدن کردم. از کتابخانه‌ی شیخ خالصی از علمای بزرگ شیعه و از رهبران دعوت وحدت اسلامی نیز دیدن کرده با فرزندان وی ملاقات کردم و آنها نیز برخی از کتاب‌های پدرشان را که درباره‌ی موضوع تحقیق نوشته شده بود، به من اهدا کردند. از عراق به پاکستان سفر کردم و در شهرهای کراچی، لاهور و فیصل آباد با برخی از علمای اهل سنت که پی‌گیر قضیه، تشیع بوده و به آن اهمیت می‌دادند ملاقات‌هایی داشتم. «این جا لازم است به ویژه از علامه عبدالستار تونسوی که درب کتابخانه‌ی شخصی‌اش را در موضوع شیعه بر روی من گشود و فهرستی را که خود تهیه کرده بود و تقریباً دربرگیرنده‌ی تمام غلوه‌ها و اغراق‌های شیعیان و نقد و رد آنها از کتاب‌های خودشان بود را به من ارائه کرد و کتابهایی را که در رد شیعه نوشته بود نیز به من اهدا کرد؛ یاد و سپاسگزاری کنم. خدا به ایشان پاداش نیکو دهد.

این بود گوشه‌ای از آنچه برای تهیه‌ی مواد لازم برای تکمیل این موضوع و پروژه‌ی مهمم انجام داده‌ام^(۱).

(۱) - مشهور به مولانا عبدالستار صاحب تونسوی. وی مجموعه‌ای از رساله‌ها و کتاب‌ها را به زبان اردو در رد شیعه نوشته است، از جمله «شان صدیق اکبر»، «شان فاروق اعظم» و غیره.

أما بحث بررسی و تحلیل منابع؛ در این رابطه باید گفت تنگ بودن عرصه و گسترده بودن بحث و گستردگی و پراکندگی ابعاد آن اجزای طرح آن را نمی‌دهد و تنها به این نکته بسنده می‌کنم که برای به دست آوردن شناختی واقعی و درست و عادلانه و بی‌طرفانه از شیعه، از کتاب‌های معتبر خودشان درباره‌ی آنها تحقیق کرده‌ام و مقتضای عدل و داد نیز همین است.

مسلمان موظف است حتی در مورد غیرمسلمانان عدالت را از دست ندهد، گرچه این امر بر وی سخت و گران آید. ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۤأَلَّا تَعْدِلُوا ۚ اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی﴾ (المائدة: ۸). «دشمنی با گروهی، شما را به گناه و ترک عدالت نکشانند! عدالت کنید، که به پرهیزگاری نزدیکتر است». و رعایت امانت و منهج علمی نیز این گونه را ایجاب می‌کند.

گذشتگان صالح ما با گروه‌های اهل بدعت همواره منصفانه و عادلانه رفتار می‌کرده‌اند. شیخ الاسلام ابن تیمیه: در این باره می‌فرماید: «اهل سنت با آنها - یعنی روافض - عادلانه رفتار می‌کنند و بر آنها ستم روا نمی‌دارند، چراکه ظلم مطلقاً حرام است. حتی رفتار اهل سنت با آنها از رفتار برخی از گروه‌های اهل بدعت با گروهی دیگر و از رفتار برخی از شیعیان با برخی دیگر عادلانه‌تر است و این چیز است که خودشان به آن اعتراف دارند و می‌گویند: رفتارشان با ما از رفتار برخی از ما با برخی دیگر عادلانه‌تر است»^(۱). برخی از کتاب‌های معتبر شیعه هم به این امر شهادت داده‌اند، به طور مثال در کافی آمده است: «یکی از شیعیان به نام عبدالله بن کیسان به یکی از امامان خود گفت: «من بزرگ شده‌ی سرزمین فارس هستم و با مردم در امور داد و ستد و غیره معاشرت دارم، گاهی با کسی معاشرت می‌کنم می‌بینم که دارای اخلاق نیکو و سرشت پسندیده

(۱) - منهاج السنة، (۳/۳۹).

وامانت‌دار است، پس از بررسی می‌بینیم که از دشمنان شما - یعنی از اهل سنت - است و گاهی با کسی معاشرت می‌کنم، می‌بینم که بداخلاق، خائن و تندخوست^(۱) و پس از بررسی درمی‌یابیم که از دوستان و پیروان شما - یعنی شیعه - است».

از آنجایی که خودم را موظف کرده‌ام، درباره‌ی شیعه از کتاب‌های اساسی و معتبر خود آنها تحقیق کنم، از هیچ کتابی از کتاب‌های آنها نقل قول نکرده‌ام، مگر آنکه گفته‌هایی را در توثیق آن کتاب، از کتاب‌های خودشان آورده‌ام. همچنین در صورت امکان نظرات شیوخ و علمای حدیثشان را درباره‌ی صحت و سقم احادیثی که از معصومین خود روایت می‌کنند - بنا به معیار خاص خودشان در این مورد - ذکر می‌کنم. گرچه برخی از شیوخ آنها که اخباریون نامیده می‌شوند، تمام احادیثی را که در کتاب‌های چهارگانه از معصومین روایت شده‌اند توثیق می‌کنند و صحیح می‌دانند، اما برخی دیگر که اصولیون نامیده می‌شوند تمام آنها را صحیح نمی‌دانند.

حقیقت این است که تصحیح و تضعیف احادیث آمده در کتاب‌های حدیثی شیعه اغلب چندان آسان نیست. اگر خواسته باشی حدیثی را براساس بررسی سند آن از کتاب‌های رجال آنها مثل «رجال الکشی» و یا «تنقیح المقال» ممقانی تصحیح و تضعیف کنی، خواهی دید که سند برخی از احادیث کامل نیست و برخی از احادیث مثل احادیث کتاب «الاحتجاج» اصلاً سند ندارند، اما با وجود این نزد آنها مقبول و معتبراند، و برخی از کتاب‌ها مثل کتاب «البحار» مجلسی، و «الوسائل» حر عاملی، نیز از منابعی نقل حدیث می‌کنند که در حال حاضر وجود ندارند و فقط به این قول بسنده می‌شود که منابعی که حدیث از آنها نقل شده

(۱) - کلمه‌ی به کار رفته در متن عربی «زعاره» است که معنای بداخلاق و تندخویی را می‌دهد، اما در برخی از نسخه‌ها واژه‌ی «دعاره» آمده که به معنای فساد اخلاقی است. «الکافی»، پانوش (۲/ ۴).

نزدشان معتبر و موثق است. بنابراین من به روش ذکر صحت و سقم حدیث از نظر خود آنان - در صورت امکان - و با ذکر موثق و معتبر بودن کتاب نزد آنها و یا ذکر متواتر بودن روایت نزدشان و اثبات این امر با بیان تعداد احادیث و روایات آن در کتاب‌هایشان و ذکر کتاب‌هایی که در آن موضوع نگاشته شده‌اند، روی آورده‌ام.

ما بدان جهت از همه‌ی این روش‌ها استفاده کرده‌ایم تا آنچه را در رابطه با آنها نقل و روایت می‌کنیم، معتبر و موثق باشد و شاید با پیروی ما از این روش خواسته‌ی آنها برآورده گردد، چرا که یکی از علمای معاصر آنها که لقب «حجت الاسلام» دارد می‌گوید: «توصیه‌ی ما به آنها - یعنی اهل سنت - آن است که از این پس در رابطه با شیعه جز از آنچه در منابع خود شیعه آمده چیزی ننویسند و حق ندارند در رابطه با آنها از منابع دیگران که تا توانسته‌اند به شیعه دروغ بسته‌اند و نادرست‌ترین مطالب را به آنان نسبت داده‌اند، چیزی بنویسند»^(۱).

گرچه یکی از اندیشمندان به این توصیه عمل کرده و از کتابهای معتبر شیعه درباره‌ی آنها نوشته است و برخی از آراء و نظریاتشان را محترمانه و بی‌طرفانه و به صورت عقلی و با استناد به نصوص موثق و معتبرشان به نقد کشیده است، اما با وجود این از خشم و انتقادشان در امان نمانده و نزدیک بوده تاوان این جسارت را با از دست دادن زندگی‌اش بپردازد^(۲).

اما من علی‌رغم پیروی از روش بالا، گاهی به هنگام ذکر آراء و نظریات شیعه از ذکر «دیدگاه‌های دیگر» درباره‌ی آنها نیز غفلت نمی‌کنم. البته پس از آن

(۱) - صفحه‌ی ۱۳ مقدمه‌ی کتاب «تحت رأیة الحق» که در رد بخش نخست کتاب «فجر الاسلام» نوشته شده است. نویسنده‌ی کتاب «عبدالله السبیتی» و مقدمه‌ی آن از مرتضی آل یاسین کاظمی است. نیز رجوع شود به کتاب «الشیعة فی المیزان» ص ۱۴ از محمد جواد مغنیه.

(۲) - وی احمد امین است و این مطلب را در زندگی‌نامه‌ی خودش ذکر کرده است. (ص ۲۲۹-۲۳۰).

که نخست آنچه را که در کتاب‌های معتبر شیعه آمده است ذکر کرده باشم، و همچنین درباره‌ی آراء و نظریات اهل سنت نیز گاهی این کار را کرده‌ام و به نظر خودم با این کار از روش مطلوب فاصله نگرفته‌ام.

من با کتابی که با این روش درباره‌ی قضیه‌ی تقریب نوشته شده باشد، برخورد نکرده‌ام و کسی را که به صورت تحلیلی و با بیان اصول فریقین و با روش موضوعی و به دور از جانب‌داری و انفعال آن را تحلیل و بررسی کند و به بیان نقاط قوت و ضعف آن پرداخته باشد نیز نیافته‌ام. کتاب‌هایی که در این موضوع نوشته شده‌اند، یا کتاب‌هایی هستند که به صورت احساسی و عاطفی با قضیه برخورد کرده‌اند، و یا بر پایه‌ی ناآگاهی و یا تجاهل نسبت به واقعیت‌های موجود نگاشته شده‌اند، مثل کتاب «بین السنه والشیعه» از دکتر سلیمان دنیا و «الاسلام بین السنه والشیعه» از هاشم دفتردار و محمد علی زعبی و یا کتاب‌هایی هستند که تنها از کفر و گمراهی موجود در کتاب‌های شیعه بحث می‌کنند مثل کتاب «الخطوط العریضه» از محب الدین خطیب و «الوشیعه» از شیخ موسی جارالله، و «السنه والشیعه» از احسان الهی ظهیر، و «تبدید الظلام» از استاد ابراهیم جبهان. و کتابی با برنامه پژوهشی و تحقیقی و موضوعی و فراگیرانه‌ی موضوع با این ویژگیها در کتابخانه‌ی اسلامی نیافتم، لذا کتاب من نخستین کتاب در این موضوع است و هر آغازی خواسته یا نخواستہ کمبودهایی دارد، به ویژه درباره‌ی موضوعی به این مهمی که تلاشی جمعی و زمانی طولانی می‌طلبد.

من به قدر امکان سعی کرده‌ام در بحث و بررسی این قضیه از روشی پیروی کنم که روشی عادلانه و عالمانه و بی‌طرفانه به نظر می‌رسد. روشی که بر نقاط مهمی انگشت نهاده و واقعیت‌ها و حقایق ارزشمندی را برای ما روشن کرده است، به ویژه آن که در این کتاب مباحث مطرح شده که پیش از این مورد

تحقیق و بررسی قرار نگرفته است، مثل؛ بیان آرای داعیان تقریب درباره‌ی مسایل اختلافی و نقد و بررسی آنها، که موضوع بخش سوم کتاب است و همچنین بیان تلاش‌های گذشته و حال برای تقریب و ارزیابی آنها و نیز بررسی آراء و راه‌های ممکن برای حل اختلاف فیما بین، که پیش از این همه‌ی تحقیقات در این زمینه به ردّ شبهات شیعه و استدلال‌هایشان از کتابهای اهل سنت محدود بوده است. همچنین در مبحث عقاید شیعه، آرا تازه‌ای، مثل تصحیح احادیث آنها طبق معیارهای خاص خودشان و تلاش در جهت آوردن همه‌ی احادیث موجود درباره‌ی هر قضیه و عقیده‌ای از عقایدشان و ذکر کتاب‌هایی که درباره‌ی آن موضوع نوشته شده‌اند، البته تا جایی که ممکن بوده است. سپس به مسئله‌ی سند نزد شیعه و زمان و سبب وضع آن و بیان و کشف احادیث و ابوابی که بعدها به برخی از کتاب‌های شیعه افزوده شده‌اند و نیز اولین کتابی که شیعیان نوشته‌اند و در برگیرنده بخش اعظم عقایدشان است و آن عبارت است از کتاب «سلیم بن قیس هلالی» و مسایل و مطالب دیگری که در آن آمده است و همه‌ی این‌ها مستلزم تلاش فراوان و صرف مدّت زمان طولانی در تحقیق و بررسی کتاب‌های شیعه بوده است.

از خداوند متعال می‌خواهم که گفتار و کردارمان را درست گرداند و ما را به راه راست رهنمون سازد.

در پایان خداوند را بر خیری که برایم فراهم کرد و کارها را برایم آسان نمود سپاسگذارم.

هم‌چنین از همه‌ی کسانی که در زمینه‌ی تهیه‌ی این بحث دست مساعدت را به سویم دراز کرده‌اند کمال تشکر را دارم و از خداوند متعال می‌خواهم که به آنها پاداش خیر دهد. درود و سلام و رحمت خدا بر پیامبرمان حضرت محمد و آل و اصحابش.

بخش اول

اهل سنت و جماعت

فصل اول: تعریف اهل سنت و جماعت

فصل دوم: منابع عقیدتی اهل سنت

فصل سوم: مختصری از مهم‌ترین عقایدی که شیعیان در آنها با اهل سنت اختلاف دارند

فصل اول تعريف اهل سنت و جماعت

الف) تعريف سنّت.

سنّت، به ضم سين و فتح نون مشدّد، در لغت به معنای راه و روش و نحوه‌ی زندگی آمده، چه خوب باشد و چه بد؛ و جمع آن سنن^(۱) است. در حدیث ذیل سنّت به همین معنا آمده است: «من سن في الإسلام سنة حسنة فعمل بها بعده كتب له مثل أجر من عمل بها ولا ينقص من أجورهم شيء ومن سن في الإسلام سنة سيئة... الحديث».

«هر کس در اسلام راه و روش خوبی را پایه‌گذاری کند، به وی به اندازه‌ی اجر و پاداش همه‌ی کسانی که به پیروی از او به آن عمل کنند، اجر و پاداش می‌رسد، و این در حالی است که از اجر و پاداش آنها چیزی کاسته نمی‌شود، و همچنین هر کس که راه و روش بدی را در اسلام پایه‌گذاری کند... الخ»^(۲). گاهی سنّت تنها بر راه و روش نیکو اطلاق می‌شود. در لسان العرب آمده است: «سنّت یعنی راه و روش نیکو، به همین جهت زمانی که گفته می‌شود فلانی از اهل سنت است، یعنی از پیروان راه و روش نیکو و درست و مستقیم است»^(۳).

(۱) - مصباح المنیر، مدخل سنّ (۱/۳۱۲).

(۲) - مسلم، کتاب العلم، باب من سن سنة حسنة او سيئة (۸/۶۱). وادامه حدیث بدینصورت است: به وی به اندازه‌ی گناه همه کسانی که به پیروی از او به آن عمل کنند، سزا و گناه می‌رسد. بدون اینکه از گناه و سزای آنها چیزی کاسته شود. (مترجم).

(۳) - لسان العرب، مدخل سن (۱۷/۹۰).

سنت در اصطلاح شرع نیز بر چندین معنا اطلاق می‌شود:

(۱) بر سیرت و زندگی پیامبر اطلاق می‌شود، ابن فارس^(۱) می‌گوید:
«وسنة رسول الله سیرته: سنت پیامبر خدا راه و رسم زندگی وی است»^(۲).

(۲) در اصطلاح محدثین؛ بر آنچه از پیامبر خدا، از گفته‌ها و کرده‌های ایشان و آنچه آن حضرت قصد انجام آن را داشته‌اند و آنچه در حضور ایشان کرده و یا گفته شده و ایشان از آن نهی نکرده‌اند، سنت اطلاق می‌شود^(۳).
(۳) سنت در اصطلاح^(۴) اصولیان یک معنا دارد و در اصطلاح فقیهان معنایی دیگر^(۵).

و این اختلاف در اصطلاح در حقیقت بر می‌گردد به تفاوت در اهداف و تخصصی‌هایی که هر گروهی از عالمان در پی آن هستند و به آن اهتمام می‌ورزند.

اما آنچه ما در پی آن هستیم، جستجو در همه‌ی این اصطلاحات نیست. بلکه هدف ما به دست دادن تعریفی از اصطلاح «سنت» و یا «اهل سنت» است که بر رویکردی خاص در اعتقادات دلالت داشته باشد.

(۱) ابوالحسین احمد فرزند فارس، فرزند زکریا، قزوینی رازی، از امامان لغت و ادب که دارای چندین تالیف است. از جمله: «مقایس اللغة» و «جامع التأویل فی تفسیر القرآن الکریم» متولد ۳۲۹هـ و متوفای ۳۹۵هـ، نگا: وفيات الاعیان از ابن خلکان (۱۱۹-۱۱۸).

(۲) - المعجم مقایس اللغة، مدخل سن (۶۱/۳) مختار الصحاح، ص ۳۱۷.

(۳) - ابن حجر «فتح الباری» (۲۴۶/۱۳) الجزایری، «توجیه النظر»، ص ۳.

(۴) - الفتوحی، مختصر التحریر، ص ۳۰، الشوکانی، «ارشاد الفحول»، ص ۳۳.

(۵) - تهذیب الاسماء واللغات، از نوری. بخش ۲، جلد ۱، ص ۱۵۶، «شرح کوبک المنیر»، ص ۱۲۵-۱۲۶.

ابن رجب^(۱): می‌گوید: «سنت، یعنی طریقه‌ی به دور از شبهه و شهوتی که رسول خدا و یاران ایشان از آن پیروی می‌کردند. و سپس سنت در عرف و اصطلاح بسیاری از علمای متأخر^(۲) از اهل حدیث و دیگران، به اعتقاداتی که در آن شبهه‌ای نباشد، به ویژه مسایل اعتقادی مربوط به ایمان به خدا، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی، پیامبران، روز آخرت، قضا و قدر و نیز جایگاه و مکانت صحابه اختصاص یافته، و درباره‌ی این مسایل نیز کتاب‌های زیادی نوشته‌اند که آنها را «سنت»^(۳) نامیده‌اند. این بخش از مسایل به دلیل اهمیت فوق‌العاده و زیادشان و نیز به این دلیل که کسی که در این مسایل از سنت پیروی نکند بر لبه‌ی پرتگاه هلاکت قرار دارد، «سنت» نامیده شده‌اند^(۴).

علامه آلوسی^(۵): می‌گوید: «سنت در اصل بر اصول و فروعی که رسول خدا بر آن بودند، یا آن را پایه‌ریزی کرده‌اند و یا به آن امر کرده‌اند، و

(۱) - ابوالفرج زین الدین، عبدالرحمن بن احمد بن رجب سلامی بغدادی دمشقی، از دانشمندان بزرگ حافظ حدیث که در سال ۷۰۶هـ در بغداد به دنیا آمد و به سال ۷۹۵هـ در دمشق چشم از جهان فرو بست. کتاب‌های «القواعد الفقهیه» و «ذیل طبقات الحنابله» از جمله آثار وی هستند. رجوع شود به «الدرر الكامنه» از ابن حجر (۲/ ۴۲۸-۴۲۹)، و «الاعلام»، (۳/ ۶۷).

(۲) - لازم به ذکر است که تخصیص یافتن اصطلاح سنت به اصول اعتقادی پیشینه‌ی دیرینه‌ای دارد، به طور مثال امام ابن عاصم (متوفای ۲۸۷هـ) واژه‌ی سنت را به مسایل اعتقادی تعریف می‌کند. ر. ک «السنة» از ابن ابی عاصم (۲/ ۶۵-۶۴۷).

(۳) - این کتاب‌ها در مبحث منابع اعتقادی اهل سنت ذکر خواهند شد.

(۴) - ابن رجب «کشف الکریه»، ص ۱۱-۱۲.

(۵) - ابوالعالی محمود شکری بن عبدالله بن شهاب الدین محمود آلوسی حسینی، علامه‌ی عراق در عصر خویش و مؤرخ و از عالمان به دین و ادبیات و از دعوتگران به اصلاح. در سال ۱۲۷۳هـ در رصافه‌ی بغداد به دنیا آمد و در سال ۱۳۴۲هـ در همان جا وفات یافت. وی دارای ۵۲ اثر است که برخی از آنها عبارت‌اند از: «بلوغ الارب فی أصول العرب»، «المسک الاذفر»، «غایة الامانی» و غیره. ر. ک «اعلام العراق»، ص ۸۶-۲۴۱ و «الاعلام»، (۸/ ۴۹-۵۰).

حتی بر خُلق و خوی و سیمای ایشان اطلاق می‌شود، اما بعدها این اصطلاح به اعتقادات اهل سنت درباره‌ی مسایل اسما و صفات و قضا و قدر اختصاص یافت که اهل سنت اسما و صفات را اثبات، اما جهمیه آنها را نفی می‌کنند، و اهل سنت به قضا و قدر اعتقاد دارند و آن را اثبات می‌کنند، اما گروهی از قدریه به کلی آن را نفی، و گروهی دیگر معتقد به جبر هستند.

همچنین این واژه بر آنچه گذشتگان صالح اُمت درباره‌ی امامت و خلافت و ترتیب افضلیت و برتری برخی از صحابه بر برخی دیگر، و خودداری از زبان گشودن و داوری درباره‌ی آنچه در میان آنان اتفاق افتاده است، بر آن بوده‌اند، اطلاق می‌شود، و این از باب اطلاق اسم بر برخی از مسمیات آن است، چراکه هدفشان یادآوری این نکته بوده است که این مسمی و مفهوم، مهم‌ترین رکن و بزرگترین شرط است، همانند این قول پیامبر خدا که فرمودند: «الحجَّ عرفة^(۱): حج وقوف عرفات است» و یا این که این وصف وجه تمایز آنها از دیگران است. به همین دلیل علما کتابهایی را که در این زمینه نوشته شده است را کتابهای سنّت نامیده‌اند^(۲).

اهل سنت پیروان سنّت و متمسکان به آن هستند و عبارت‌اند از صحابه و کسانی که تا به قیامت به نیکی از آنان پیروی کنند.
ابن حزم^(۳) می‌گوید: «اهل سنّت اهل حق و دیگران اهل

(۱) - این حدیث را ابوداود به شماره‌ی (۱۹۴۹)، و ترمذی در کتاب تفسیر القرآن به شماره‌ی (۲۹۷۹)، و ابن ماجه در کتاب المناسک به شماره‌ی (۳۰۱۵) روایت کرده‌اند و ترمذی آن را حسن صحیح دانسته است.

(۲) - «غایة الامانی» از آلوسی، (۴۲۸/۱).

(۳) - ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم ظاهری، فقیه، ادیب، اصولی، محدّث، متکلم حافظ و دانشمند بزرگ اندلسی در عصر خودش. در سال ۳۸۴ هـ و یا ۳۸۳ هـ در قرطبه به دنیا آمد و به سال ۴۵۶ هـ در اندلس =

بدعت^(۱) هستند، چراکه اهل سنت عبارت‌اند از صحابه و کسانی که از راه و روش آنان پیروی کرده‌اند از تابعان و اصحاب حدیث و فقیهان و همه‌ی کسانی که در شرق و غرب نسل به نسل تا به امروز از آنان پیروی و به آنها اقتدا کرده‌اند^(۲). دلیل نام‌گذاری آنان به اهل سنت، آن گونه که شیخ الاسلام ابن تیمیّه^(۳) می‌گوید عبارت است از: «آنان به دلیل پیروی از سنت پیامبر اهل سنت نامیده شده‌اند»^(۴).

ابوالمظفر اسفراینی^(۵) نیز وجه تسمیه‌ی آنان را به اهل سنت، پیرویشان از سنت پیامبر می‌داند و در این باره می‌گوید: «هیچ فرقه‌ای از فرقه‌های امت به اندازه‌ی آنان از احادیث پیامبر و از راه و روش و سنت ایشان پیروی نمی‌کند، به همین دلیل است که اهل سنت نامیده شده‌اند».

= از دنیا رفت. برخی از آثار وی عبارت‌اند از: «المحلّی» «الفصل» و غیره. ر. ک. «نفع الطیب» از مقرئ (۲۸۳-۲۸۹)، «الاعلام» (۵۹/۵).

(۱) - این تیمیّه می‌گوید: «بدعت در دین عبارت است از آن چه خدا و پیامبرش آن را مقرر نکرده باشند. ر. ک «الفتاوی» (۱۰۷/۴-۱۰۸) در موضوع بدعت مراجعه شود به: «الباعث علی انکار البدع والحوادث»، از ابی شامه، «الاعتصام» از شاطبی و «البدعة، تحریرها وموقف الاسلام» از دکتر عزّت عطیّه.

(۲) - «الفصل» (۱۰۷/۲)، «تلیس ابلیس»، از ابن جوزی، ص ۱۶.

(۳) - احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن عبدالله بن الخضر بن محمد بن الخضر بن علی بن عبدالله بن تیمیّه، الحزّانی، الدمشقی. ذهبی می‌گوید: «وی دروازه‌ی علم و از باهوشان و نوابغ روزگار بود. موافقان و مخالفان و آوازه‌ی تألیفاتش که به سیصد جلد می‌رسد، به هر جا رسیده است. یکی از آثار مشهورش «مجموع فتاوی ابن تیمیّه» در ۳۷ جلد است و آثار بی‌شمار دیگری نیز دارد. در سال ۶۶۱ هـ در حرّان به دنیا آمد و در سال ۷۲۸ وفات یافت. ر. ک. «تذکره الحفاظ» از ذهبی (۱۴۹۶-۱۴۹۸) «البدایه والنهایه» از ابن کثیر (۱۴-۱۳۲/۱۴۱).

(۴) - المنتفی، ص ۱۸۹.

(۵) - امام ابوالمظفر شاه‌پور بن طاهر بن محمد الاسفراینی، فقیه و مفسر و اصولی، در «تفسیر الکبیر» و «التبصیر فی الدین» از جمله آثار وی هستند. در سال ۴۷۱ هـ دار فانی را وداع گفت. ر. ک. «طبقات شافعیه» (۱۱/۵)، «الاعلام» (۳/۲۶۰).

وی در ادامه می‌گوید: «وقتی که از رسول خدا درباره‌ی فرقه‌ی ناجیه سوال شد، ایشان فرمودند: «ما أنا علیه وأصحابی: گروه رستگاران آن گروهی است که بر راه و روش من و اصحاب من باشد»^(۱).

و این صفت در اهل سنت وجود دارد، چراکه این اهل سنت هستند که اخبار و آثار و احادیث را از پیامبر و اصحاب وی نقل می‌کنند و این صفت در خوارج و روافضی که اصحاب رسول الله را زیر سؤال می‌برند وجود ندارد»^(۲).

ب) واژه‌ی جماعت نیز بر اهل سنت اطلاق می‌شود^(۳).

گفته می‌شود: اهل سنت و جماعت؛ جماعت در برخی از احادیث این گونه

(۱) - این بخشی از حدیثی است که ترمذی از عبدالله بن عمرو بن عاص در کتاب الایمان، باب ماجاء فی افتراق هذه الائمة (۲۹۷/۷) به شماره‌ی (۲۶۴۳) آن را روایت کرده است. ترمذی می‌گوید، این حدیث حسن غریب است. صدر المناوی می‌گوید، در سند آن عبدالرحمن بن زیاد الافریقی وجود دارد که ذهبی گفته است وی را ضعیف دانسته‌اند. «فیض القدر» (۳۴۷/۵). مبارکپوری می‌گوید: «ترمذی از آن جهت آن را حسن قرار داده که احادیث دیگر باب آن را تأیید و تقویت می‌کنند. «تحفة الاحوذی» (۴۰۰/۷). حاکم نیز این حدیث را در مستدرک روایت کرده و گفته است، این حدیث از عبدالله بن عمرو بن عاص تنها از طریق عبدالرحمن بن زیاد الافریقی روایت شده است، پس نمی‌تواند حجّت باشد. ذهبی نیز در این باره با وی موافق است. (المستدرک (۱/۱۲۸-۱۲۹).

(۲) - «التبصیر فی الدین»، ص ۱۶۷ از اسفراینی.

(۳) - درباره‌ی معنا و مفهوم جماعت در لغت صاحب «المحکم» می‌گوید: «جماعت جمیع، مجمع، مجمعه همانند جمع هستند و گاهی حتی بر چیزهای دیگر به جز انسان نیز اطلاق می‌شود. مثلاً گفته می‌شود که جماعت درختان و جماعت نباتات. جمع کلمه‌ی جمع جُمع به معنای گردهم آیندگان است. «المحکم» از ابن سیده، ج ۱ مدخل جمع. جمع بر وزن منع به معنای گردآوری پراکنندگان است. «تاج العروس»، ج ۵ مدخل جمع. جیم، میم و عین از یک ریشه‌اند و بر گرد آمدن چیزی دلالت می‌کنند. «معجم مقاییس اللّغة»، ج ۱، مدخل جمع. - عرب‌ها می‌گویند: «جامعت الرجل علی الامر وجامعة وجماعا» یعنی وی را به آن کار مایل کردم. روز جمعه را از آن جهت جمعه می‌نامند که مردم در آن روز برای نماز گردهم می‌آیند. گاهی اعلان می‌شده است. «الصلوة جامعة» یعنی برای نماز گردهم آید. می‌گویند: «فلاہ مجمعة» یعنی صحرا و کویری گردآورنده، یعنی صحراایی که در آن مردم و مسافران از بیم کم شدن از هم جدا نمی‌شوند. «جمهرة اللّغة» از ابن درید، ج ۲، مدخل جمع.

تفسیر شده است که مراد از آن جماعتی از مسلمانان است که بر آنچه پیامبر خدا و یارانش بر آن بوده‌اند، باقی مانده‌اند.

در حدیثی که از حذیفه بن الیمان رضی الله عنه روایت شده است می‌آید که پیامبر فرمودند: «و در آن زمان با جماعت مسلمانان و امام و پیشوای آنها همراه و همگام باشید»^(۱).

سپس این حدیث روشن کرده است که مراد از جماعت، جماعت مسلمانان است.^(۲)

از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت شده است که پیامبر در پاسخ به این سؤال که فرقه‌ی نجات یابنده کدام فرقه است، فرمود: «ما أنا عليه وأصحابي: فرقه نجات یافته فرقه‌ایست که بر راه و روش من و اصحاب من باشد»^(۳).

(۱) - این حدیث را بخاری (۹۳/۸) و مسلم (۲۰/۶) روایت کرده‌اند.

(۲) - «دایرة المعارف اسلامی» نیز به همین تعریف از جماعت اکتفا کرده، اما یادآوری کرده است که بایستی تفاوت «اجماع» که به معنای اتفاق فقیهان یک عصر بر مسئله‌ایست، و «جماعت» که به معنای جماعتی از مسلمانان است که شورشیان و خروج کنندگان از جماعت شمرده نمی‌شوند، مورد ملاحظه قرار گیرد. «دایرة المعارف اسلامی» (۹۴/۷).

(۳) - تخریج این حدیث در همین کتاب گذشت.

شاطبی درباره‌ی این حدیث می‌گوید: «پیامبر فرمودند که فرقه‌ی نجات یابنده فرقه‌ایست که دارای صفاتی باشد که ایشان و اصحاب ایشان داشتند. این مطلب در آن زمان روشن بود و نیازی به تفسیر نداشت، لذا تنها به «ما أنا عليه وأصحابي» اکتفا شد، اما این مطلب برای مردم زمان ما شاید نیاز به اندکی تفسیر داشته باشد. خلاصه‌ی مطلب این که اصحاب پیامبر پیرو راه و روش ایشان و اقتدا کننده به وی بودند و در این رابطه هم از سوی خدا و هم از سوی پیامبر مورد ستایش قرار گرفته بودند. پیداست که خلق و خوی پیامبر قرآن بود و سنت نیز شرح و تفسیر قرآن است. پس در اصل این قرآن بود که مورد عمل و پیروی قرار می‌گرفت و کسی که از سنت پیروی کند از قرآن پیروی کرده است و صحابه سزاوارترین کسان به آن بودند. فرقه‌ی نجات یابنده نیز فرقه‌ایست که در این زمینه مثل آنان عمل کند و معنا و مفهوم ما أنا عليه و اصحابی نیز همین است. =

از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در تفسیر مفهوم جماعت به صورت موقوف روایت شده است که: و هر آنچه موافق حق باشد، جماعت است، گرچه یک نفر از آن پیروی کند»^(۱).

ابوشامه^(۲) نیز همین تفسیر را پذیرفته و مورد تأکید قرار داده است.

وی می‌گوید: و در هر جایی که به واجب بودن از پیروی جماعت امر شده است، مراد از آن لازم گرفتن حق و پیروی از آن است. گرچه متمسکان به آن اندک و مخالفان آن زیاد باشند، چراکه حق همان است که نخستین جماعت مؤمنان از زمان پیامبر و یاران و سایر پیروان آنها بر آن بودند، و کثرت اهل باطل پس از آن اعتباری ندارد.^(۳)

پس جماعت یعنی موافق بودن با حق.

لازم به ذکر است که (واژه‌ی سنت در کلام سلف بر سنت در عبادات و

= پس راه درست و مستقیم همان پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر وی است و هر چه غیر از آن است مثل اجماع و غیره، نشأت گرفته از قرآن و سنت است. این بود صفتی که پیامبر و یاران ایشان داشتند و معنا و مفهوم آن چه در روایت دیگری آمده است که: «وهي الجماعة». «آن جماعت است». نیز همین است، چراکه جماعت مسلمانان در زمان ارشاد فوق پیامبر همین صفت را داشتند. «الاعتصام» ۲/ ۲۵۲).

(۱) - این حدیث را لالکایی در کتاب السنّة، باب سیاق ما روی عن النبی ص فی الحثّ علی اتباع الجماعة والسواد الاعظم با سند خویش از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است. (کاشف الغمّة فی اعتقاد أهل السنّة، ص ۹، کتاب خطی) از لالکایی «الباعث علی انکار البدع والحوادث، ص ۲۲ از ابی شامه. «اغاثة اللهفات» (۷۰ / ۱) از ابن قیّم.

(۲) - ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسماعیل بن ابراهیم المقدسی دمشقی، شهاب‌الدین معروف به ابی شام. محدث، حافظ، مفسّر، فقیه، اصولی، متکلم، قاری، لغوی و مؤرخ. به سال ۵۹۹ هـ در دمشق به دنیا آمد، در همان جا زندگی کرد و در سال ۶۴۵ هـ در همان جا وفات یافت. کتاب‌های «الروضتین فی أخبار الدولتین» و «الباعث علی انکار البدع والحوادث» از جمله آثار وی هستند. «البدایه والنهایه»، (۲۵ / ۱۳) از ابن کثیر، «شذرات الذّهب» (۳۱۸ / ۵) «الاعلام» (۷۰ / ۴).

(۳) - الباعث، ص ۲۲ از ابی شامه.

اعتقادات اطلاق می‌شد)^(۱). پس از آن بود که به قضایای اعتقادی، به ویژه به مسایلی که اهل بدعت در آن اختلاف پیدا کردند، اختصاص یافت، چنانکه قبلاً گذشت. به همین صورت واژه‌ی جماعت همان گونه که از ابن مسعود نقل شد، بر آنچه موافق حق بود اطلاق می‌شد، سپس به مسایل اعتقادی‌ای که اهل بدعت از آنها منحرف شده بودند اختصاص یافت. به طور مثال امام ابوحنیفه: جماعت را این گونه تعریف می‌کند: «جماعت این است که ابوبکر، عمر، عثمان^(۲) و علی - را از دیگر صحابه برتر بدانی و هیچ یکی از یاران پیامبر را زیر سؤال نبری، و هیچ کسی را از کسانی که لا إله إلا الله را بر زبان آورده است به دلیل ارتکاب گناه تکفیر نکنی، و پشت سر هر مسلمانی که حکم را بر زبان آورده است نماز بخوانی، و بر موزه‌ها مسح کنی»^(۳).

در برخی از منابع دیگر که پیش‌روی ما قرار دارند، تعریف‌های دیگری از جماعت نیز آمده است که با توجه به برخی از مبادی اهل سنت و جماعت آن را تعریف کرده‌اند. به طور مثال همان گونه که امام ابوحنیفه جماعت را از روی برخی از اصول آن تعریف کرده بود، امام ابن تیمیّه: نیز التزام به منابع اهل سنت را در اخذ دین وجه تمایز اهل سنت از گروه‌های دیگری می‌داند. وی می‌گوید: «هرکس که التزام به کتاب، سنت و اجماع داشته باشد، از اهل سنت است»^(۴).

(۱) - «الامر بالمعروف والنهي عن المنکر»، از ابن تیمیّه، تحقیق صلاح الدین المنجد ص ۷۷.

(۲) - شارح طحاویه می‌گوید: از ابوحنیفه روایت شده است که علی رضی الله عنه را از عثمان برتری دانسته است، اما ظاهر مذهب تقدیم عثمان بر علی است و مذهب عموم اهل سنت نیز همین است. «شرح الطحاویه»، ص ۴۸۶، «معالم السنن»، (۴/۳۰۲-۳۰۳) ملاعلی قاری «شرح الفقه الاکبر»، ص ۱۱۹. ابن تیمیّه می‌گوید: «مسئله‌ی تقدیم عثمان بر علی از مسایل اساسی که مخالف آن گمراه تلقی شود، شمرده نمی‌شود. «الفتاوی» (۳/۱۵۳).

(۳) - «الإنقیاء»، از ابن عبدالبر، ص ۱۶۳-۱۶۴.

(۴) - «الفتاوی»، (۳/۳۴۶).

ایشان در ادامه می‌فرمایند: «چراکه جماعت، یعنی اجتماع و ضد آن پراکندگی و تفرقه است و اهل سنت همه‌ی اقوال و اعمال را که به دین ارتباط دارند و مردم بر آن هستند. با این سه اصل می‌سنجند»^(۱). و از آن جایی که هر یکی از اصول اهل سنت و جماعت همراه شدن با جمع و عدم سرکشی بر علیه رهبران مسلمان است. برخلاف اهل هوا و هوس که شورش علیه رهبران را از اصول دینشان می‌دانند»^(۲). می‌بینیم که برخی جماعت را این گونه تفسیر می‌کنند که مراد از آن جماعت مسلمانان است که بر امیری اتفاق کرده باشند^(۳). در این باره طبری با سند خویش روایت کرده است که عمرو بن حدیث از سعید بن زید سوال کرد که چه زمانی با ابوبکر بیعت شد. وی گفت: «روزی که پیامبر خدا وفات یافت چراکه مسلمان نپسندیدند حتی ولو چند ساعت از روز را پراکنده باشند و دارای جمع و جماعتی نباشند»^(۴).

یکی دیگر از اصول اهل سنت چنگ زدن همه‌ی آنان به ریسمان خدا و عدم تفرقه و نزاع و اختلاف است. در همین رابطه بخاری از علی رضی الله عنه روایت کرده است که وی می‌فرمود: «همان گونه که پیش از این داوری می‌کردید، اینک نیز همان گونه داوری کنید، چراکه اختلاف را نمی‌پسندم و دوست دارم مردم یک جماعت باشند»^(۵).

ابن حجر^(۶) می‌گوید: «این قول علی رضی الله عنه که «من اختلاف را نمی‌پسندم، یعنی

(۱) - منبع سابق (۳/۱۵۷).

(۲) - «الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر»، از ابن تیمیّه، ص ۲۰.

(۳) - «الاعتصام» (۲/۲۶۴) از شاطبی، «معالم السنن» (۴/۳۱۱) از خطابی.

(۴) - «تاریخ طبری»، (۲/۴۴۷).

(۵) - «صحیح البخاری»، همراه با «فتح الباری» (۷/۷۱).

(۶) - ابوالفضل شهاب الدین احمد بن علی بن محمد الکنانی العسقلانی معروف به ابن حجر، حافظ اسلام در عصر خودش. وی آثار گرانمایه‌ای از خود به جای گذاشته است از جمله: «فتح الباری شرح صحیح البخاری» =

اختلاف مذموم را که منجر به نزاع و درگیری شود». ابن تین می‌گوید: «مراد از آن مخالفت با ابوبکر و عمر است، دیگران گفته‌اند: «مراد از آن مخالفتی است که منجر به نزاع و فتنه شود، و گفته ما بعدی حضرت علی علیه السلام که می‌فرماید: «و دوست دارم مردم یک جماعت باشند»^(۱) همین معنا را تأیید می‌کند. وسالی که حسن علیه السلام در آن به نفع معاویه رضی الله عنه کنار رفت به همین معنا «عام الجماعة» نامیده شده است. ابن بطلال^(۲) می‌گوید: «حسن علیه السلام خلافت را به معاویه رضی الله عنه سپرد و به این شرط با وی بیعت کرد که معاویه طبق کتاب خدا و سنت پیامبر عمل کند. به دنبال آن معاویه وارد کوفه شد و مردم به عنوان خلیفه با وی بیعت کردند و به مناسبت اتفاق مسلمانان بر یک خلیفه و پایان یافتن جنگ و درگیری، آن سال «عام الجماعة» نامیده شد^(۳).

اما این مطلب که چرا اهل سنت اهل جماعت نامیده می‌شوند، به نظر عبدالقاهر بغدادی^(۴) دلیلش این است که: «اهل سنت یکدیگر را تکفیر نمی‌کنند

= و «لسان المیزان» و «تهذیب التهذیب». وی به سال ۷۷۳ هـ در دنیا آمد و به سال ۸۵۲ وفات یافت. ر. ک.

«الضوء اللامع»، (۳۶/۲). «البدر الطالع»، (۸۷/۱)، «الاعلام»، (۱۷۳/۱).

(۱) - «فتح الباری»، (۷۳/۷).

(۲) - ابوالحسن علی بن خلف بن عبدالملک بن بطلال بکری، قرطبی مالکی. محدث و فقیه در سال ۴۴۹ هـ

وفات یافت. «شرح جامع صحیح بخاری» در چندین جلد و «الاعتصام در حدیث» از جمله آثار وی هستند. ر.

ک. «الصلة» از این بشکوال، ص ۴۱۴. «معجم المؤلفین» (۸۷/۷).

(۳) - «فتح الباری» (۶۳/۱۳) و «تاریخ خلیفه بن خیاط»، ص ۲۰۳. «معالم السنن»، (۴/۳۱۱) از خطابی.

(۴) - ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد بن عبدالله بغدادی تمیمی، معروف به صدر الاسلام. وی در عصر

خودش هفده فن و علم را تدریس می‌کرد. در سال ۴۲۹ وفات یافت. کتاب‌های «اصول الدین» و «الفرق بین

الفرق» از آثار او هستند. ر. ک «طبقات الشافعیه» (۵/۱۳۶-۱۴۵) از سبکی «إنباه الرواة» (۲/۱۸۵-۱۸۶)

از قفطی، «بغیة الدعاء» (۲/۱۰۵) از سیوطی.

و میانشان اختلافی که آنان را وادار به تکفیر یکدیگر و اظهار بیزاری از همدیگر بکند وجود ندارد، پس آنان همان اهل جماعت‌اند، از حق پیروی می‌کنند و خدا نیز اهل حق را از اختلاف و تناقض و رد کردن یکدیگر حفظ می‌کند. برخلاف فرقه‌های دیگر به جز اهل سنت مثل خوارج و روافض که یکدیگر را تکفیر می‌کنند و از همدیگر اظهار برائت می‌کنند، بگونه‌ای که هفت نفر از آنان در نشستی گردهم آمدند، و با تکفیر یکدیگر از هم جدا شدند^(۱).

ابن تیمیه: چنانکه پیش از این گذشت - در این رابطه می‌فرماید: «آنان از آن جهت اهل جماعت نامیده شده‌اند که جماعت همان اجتماع و گرد هم آمدن و ضد آن نیز تفرقه و پراکندگی است، گرچه اینک جماعت بر خود گروه گردهم آمده اطلاق می‌شود. اجماع نیز سومین اصلی است که در امور دین و علم دین به آن تکیه می‌شود، و اهل سنت تمام اعمال و اقوال در ارتباط با دین را با این اصول سه‌گانه، یعنی کتاب، سنت و اجماع می‌سنجند»^(۲).

پس ابن تیمیه: نیز در وجه تسمیه اهل سنت به اهل جماعت، معنای اجتماع و عدم تفرقه و این مطلب را که اجماع اصلی از اصول آنان است و آنان بر کتاب خدا، سنت رسول خدا و آنچه گذشتگان صالح امت بر آن اتفاق کرده‌اند. گردهم آمده‌اند و همه، اقوال و اعمال دینی مردم را با این سه اصل می‌سنجند. در نظر گرفته است.

خلاصه‌ی مطلب.

این که جماعت یا به معنای اعتقادات حقه است و یا به معنای کسانی است که اعتقادات درستی دارند و گاهی نیز از معنا و مفهوم جماعت - همان گونه

(۱) - «الفرق بین الفرق»، ص ۳۶۱ از بغدادی.

(۲) - «الفتاوی»، (۳/۱۵۷).

که ذکر شد - به اصلی از اصول^(۱) آن تعبیر می‌شود و جماعت از این لحاظ مثل سنت است. بنابراین می‌توان گفت واژه‌ی سنت و جماعت اگر جدا ذکر شوند به یک معنا خواهند بود، و اگر با هم ذکر شوند هر یکی معنای خودش را خواهد داشت، یعنی اگر یکی از آنها به تنهایی ذکر شود بر آن دیگری نیز دلالت می‌کند، به طور مثال اغلب گفته می‌شود «اهل سنت» و مراد از آن اهل سنت و جماعت است. اما اگر هر دو واژه در کنار هم ذکر شوند هر یکی معنای اختصاصی خودش را خواهد داشت. شارح^(۲) طحاوی: این مطلب را از اینگونه شرح می‌دهد: «سنت به معنای راه و روش پیامبر است و مراد از جماعت، جماعت مسلمانان است که عبارت است از صحابه و تمام کسانی که

(۱) - در کتاب «اعتصام»، شاطبی در معنای جماعتی که در برخی از احادیث آمده پنج قول ذکر شده است که تقریباً همه در دایره از آن چیزی است که در صفحات گذشته ذکر کردیم. وی می‌فرماید: «در رابطه با معنا و مفهوم جماعت اختلاف نظر وجود دارد و در این زمینه پنج قول وجود دارد.

(۱) مراد از آن سواد اعظم (اکثریت قاطع) است.

(۲) مراد از آن جماعت علمای مجتهد است.

(۳) مراد از آن تنها صحابه هستند.

(۴) مراد از آن جماعت مسلمانان است زمانی که بر امری اتفاق کنند.

(۵) مراد از آن جماعت مسلمانان است، زمانی که بر امری و رهبری اتفاق کنند».

وی در ادامه صاحبان هر قول را نیز ذکر کرده و خارج شدن اهل بدعت را از مدلول همه‌ی این اقوال نیز توضیح داده است. ر. ک «الاعتصام» (۲/ ۲۶۰-۲۶۵).

(۲) - در چاپ اول کتاب از شارح آن اسم برده شده نبود، اما زمانی که شیخ احمد شاکر به تحقیق و چاپ آن اقدام کرد، روشن کرد که شارح آن علی بن علی بن محمد بن ابی‌العز حنفی است. این مطلب را نیز با تکیه بر گفته‌ی شیخ محمد نصیف: که وی را راهنمایی کرده بود که سید مرتضی زبیری بخشی از این کتاب را در «شرح احیاء» (۲/ ۱۴۶) نقل کرده و آنرا به ابن‌العز مذکور نسبت داده، آورده است.

تا به قیامت به درستی از آنان پیروی کنند»^(۱). پس سنت - آن گونه که اصطلاح علمای متأخر است - یا به معنای اعتماد حق و یا - آن گونه که علمای گذشته می گفتند - به معنای رویکرد حق و درست در اعتقادات است. جماعت نیز به معنای صاحبان این اعتقاد و یا رویکرد اعتقادی درست است. در واقع دو واژه‌ی «اهل سنت و جماعت» بدون تفکیک بر همین رویکرد دلالت دارند، بگونه‌ای که گویا هر دو یک واژه و اصطلاح هستند و این اصطلاح به قدری مشهور شده است که بدون ذکر و بیان معنا و مفهوم تفصیلی هر یکی از دو واژه بر معنای اصطلاحی خود دلالت می‌کند، همچنانکه گاهی یکی از این دو واژه ذکر می‌شود و به تنهایی بر معنای هر دو کلمه دلالت می‌کند^(۲).

من به دلیل نیاز بحث به بررسی و تحلیل این دو واژه پرداختم، در حالی که بسیاری از کسانی که درباره‌ی گروه‌ها و فرقه‌ها مطلب نوشته‌اند. این دو واژه را به دلیل مشهور بودنشان بررسی و تعریف نمی‌کنند. به همین جهت زمانی که از امام مالک: درباره‌ی سنت سؤال شد، فرمود: «سنت آن است که نامی جز سنت نداشته باشد و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ (الأنعام: ۱۵۳). «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از

(۱) - شرح طحاوی، ص ۴۳۰، «الدین الخالص»، (۳/ ۴۴).

(۲) - از حدیثی که ابوهریره رضی الله عنه از آن حضرت روایت کرده است می‌شود چنین برداشت کرد که جماعت مترادف سنت است. حدیث چنین است «... وأما ترک السنة فالخروج عن الجماعة» حدیث را احمد روایت کرده و احمد شاکر گفته است سندش صحیح است، حاکم در «المستدرک» (۱/ ۱۱۹-۱۲۰) نیز این حدیث را به همین نحو از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده و گفته است طبق شرایط امام مسلم حدیث صحیح است و ذهبی نیز در این باره با وی موافق است. ر. ک «المسند» (۱۲/ ۹۸-۱۰۱).

طریق حق، دور می‌سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید!»^(۱).

همچنین زمانی که از ایشان درباره‌ی اهل سنت سوال شد، فرمود: «اهل سنت کسانی هستند که لقبی همانند جهمی، قدری، رافضی و غیره که به وسیله‌ی آن شناخته شوند نداشته باشند»^(۲).

پس اهل سنت کسانی هستند که لقبی که به آن شناخته شوند ندارند، چراکه آنان اصلی هستند که همه‌ی گروه‌های دیگر از آن جدا شده‌اند و این گروه مخالف و انشعابی است که به دلیل کنار کشیدن از صراط مستقیم و بدعتش به سرعت به شهرت می‌رسد. اصل نیازی به نشانه‌ای که با آن شناخته شود ندارد، بلکه این فرع منشعب شده است که نیاز به چنین نشانه‌ای دارد. اهل سنت کسانی هستند که راه میانه و مستقیم را می‌پیمایند و مخالف اهل بدعت هستند^(۳).

(۱) - «الاعتصام»، (۵۸/۱) از شاطبی.

(۲) - «الانتقاء»، ص ۳۵، از ابن عبدالبرّ.

(۳) - لازم به ذکر است که پس از تعدد فرق و ظهور مکاتب کلامی، گاهی اصطلاح «اهل سنت» بر گروه‌هایی اطلاق می‌شده است که به طور کامل رویکرد سنی را نمایندگی نمی‌کنند و این اصطلاح تنها از آن جهت بر آن‌ها اطلاق می‌شده که در برخی از مسایل عقیده با اهل سنت هم عقیده‌اند نه آن که در هر چیزی «اهل سنت» را نمایندگی می‌کنند.

به طور مثال گاهی «اهل سنت» بر تمام کسانی که خلفای سه‌گانه را قبول دارند اطلاق می‌شود، در این صورت همه‌ی فرقه‌ها را بجز «روافض» در بر خواهد گرفت. گاهی هم تنها برای کسانی که سنی و اهل حدیث محض‌اند به کار می‌رود، در آن صورت تنها کسانی را شامل می‌شود که به اثبات صفات برای خدا، غیر مخلوق بودن قرآن، رؤیت خدا در آخرت، اثبات قضا و قدر و دیگر مسایل عقیدتی معروف اهل سنت باور و ایمان داشته باشند. ر. ک «منهاج السنّة»، از ابن تیمیّه، تحقیق از رشاد سالم (۱۶۳/۲).

ج) پیدایش اصطلاح اهل سنت و جماعت

منظور من از پیدایش، ظهور گروهی با اعتقادات و رویکردی خاصی که به وسیله‌ی اصطلاح اهل سنت و جماعت شناخته شود، است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه: می‌گوید: «راه و روش آنان - یعنی اهل سنت» همان دین اسلام است، اما از آنجایی که رسول الله فرموده‌اند: «أُمَّتٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ» و سه فرقه تقسیم می‌شود که همه‌ی آنها در آتش‌اند. جز یک فرقه و آن فرقه، همان فرقه‌ایست که جمهور مسلمانان بر آن باشند»^(۱). کسانی که بر اسلام ناب

(۱) - ر. ک ابوداود، اول کتاب السنة، «عون المعبود» (۱۲/۳۴۱-۳۴۲) (رقم ۴۵۷۳) دارمی (۲/۲۴۱) «احمد» (۴/۱۰۲) و حاکم (۱/۱۲۸) «الشریعة» آجری، ص ۱۸.

این حدیث را حاکم صحیح دانسته و ذهبی در این زمینه با وی موافقت کرده است. «المستدرک» (۱/۱۲۸) مقبلی گفته است: «حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه، روایت‌های زیادی دارد که یکدیگر را تقویت می‌کنند و دیگر تردیدی در معنای آن نمی‌ماند» «العلم الشامخ» ص ۱۴ ابن تیمیه گفته است: «حدیث افتراق امت صحیح و در کتاب‌های سنن و مسانید معروف و مشهور است». «الفتاوی» (۳/۳۴۵) برخی از ائمه جمله‌ی «کلها فی النار إلا واحدة» را مورد نقد قرار داده‌اند. شوکانی گفته است: زیادت «کلها فی النار إلا واحدة» را برخی از محدثان ضعیف دانسته‌اند و حتی ابن حزم آن را موضوع دانسته است. «آلبانی این گفته‌ها شوکانی را مورد بحث قرار داده و گفته است: من ندیده‌ام که کسی از محدثان قدیم این زیادت را ضعیف دانسته باشد، بلکه همه محدثان آن را صحیح دانسته‌اند و معلوم نیست ابن حزم این سخن را کجا گفته است؟ نخست به ذهن می‌رسد که این مطلب را در کتاب «الفصل» ذکر کرده باشد، اما من در هر جایی که گمان می‌رفت این مطلب در آن جا باشد گشتم، اما آنرا نیافتم. وانگهی آنچه از وی نقل شده متفاوت است. ابن وزیر به نقل از وی می‌گوید، حدیث صحیح نیست و شوکانی می‌گوید، حدیث موضوع است و این دو گفته با هم بسیار متفاوت‌اند. «سلسلة الاحادیث الصحیحة» (۳/۱۸-۱۹).

من به کتاب «الفصل» مراجعه کرده عبارتی را که البانی - وفقه الله - در آن شک دارد، در مبحث «الکلام فیمن یکفر ولا یکفر»، ج ۲، ص ۱۶ پیدا کردم. ابن حزم در آن جا می‌گوید: «از رسول خدا دو حدیث را به شرح ذیل روایت کرده‌اند:

۱ - «قدریه و مرجئه مجوس این امت‌اند».

= ٢- این امت به هفتاد و اندی فرقه تقسیم می شود که همه ی آنها بجز یکی در آتش اند و همان یک گروه در بهشت است. ابو محمد گفته است: «این دو حدیث از لحاظ سند به هیچ وجه صحیح نیستند». و حدیثی که چنین باشد، حتی نزد کسانی که خبر واحد را حجت می دانند، قابل استفاده نیست، چه رسد به کسانی که خبر واحد را به هیچ وجه حجت نمی دانند».

اما با وجود حکم به عدم صحت این حدیث از سوی ابن حزم، وی به هنگام نقد قیاس به حدیث: «امت من به هفتاد و اندی فرقه تقسیم می شود که فتنه ی، کسانی که امور را با رأی خود قیاس می کنند و حرام را حلال می کنند و حلال را حرام می کنند، از فتنه ی تمام کسان دیگر بر اُمت من سنگین تر است، استناد کرده است. «ملخص ابطال قیاس» از ابن حزم، ص ٦٩، به تحقق سعید افغانی.

البانی در رد کلام ابن حزم گفته است: «اگر نقل قولی که از ابن حزم شده است، درست باشد [و درست هم هست، چنانکه بیان کردیم] به دو جهت قابل رد است:

نخست: این که نقد فنی و علما علم حدیث، صحت آن را به اثبات رسانده است، پس قول کسانی که آنرا ضعیف دانسته اند، اعتباری ندارد.

دوم: آن که کسانی که این حدیث را صحیح دانسته اند هم از لحاظ تعداد بیشتراند و هم از لحاظ علم حدیث از ابن حزم عالم ترند، به ویژه که ابن حزم در میان علما به سخت گیری در نقد حدیث معروف است، پس قول وی حتی زمانی که مخالفی نداشته باشد به تنهایی حجت نیست، چه رسد به زمانی که اکثریت اهل علم نظرشان برخلاف نظر او باشد». «سلسلة الاحادیث الصحیحة» (١٩/٣) برخی این روایات را از حیث معنا به نقد کشیده اند و گفته اند، این امت سر آمد امت هاست و امید می رود نصف جمعیت اهل بهشت را آنها تشکیل دهند و این در حالی است که تعدادشان نسبت به سایر امت ها همچون تار موی سفید، در میان موهای سیاه است، پس جهنمی بودن تمام فرقه های امت را بجز یک فرقه چگونه می توان توجیه کرد؟

این اشکال را علامه مقبلی در ص ٤١٤ «العلم الشامخ» رفع کرده و به آن پاسخ داده است، اما در این جا مجال ذکر آن نیست.

در این جا یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که احادیث افتراق امت را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

- ١- احادیثی که در آنها تنها تقسیم به فرقه های گوناگون ذکر شده و چیزی درباره ی بهشتی و یا جهنمی بودن آنها نیامده است. این نوع احادیث را اکثر محدثان، از جمله اصحاب سنن، غیر از نسایی، ذکر کرده اند. ٢-
- دسته ای دیگر از احادیث گویای این هستند که تنها یک فرقه نجات می یابد و فرقه های دیگر وارد آتش می شوند. این دسته احادیث را اصحاب سنن، به غیر از ابوداود نیاورده اند، و اما احمد و غیره - چنانکه در بالا ذکر شد - آنها را روایت کرده اند.

و به دور از هر گونه شبهه و شایبه‌ای باقی ماندند، اهل سنت و جماعت نامیده شدند»^(۱).

این گفته دال بر آن است که الحاق این اصطلاح به عنوان وجه تمایز گروهی خاصی زمانی آغاز شد که افتراق و جدایی‌ای که پیامبر از آن خبر داده بود، اتفاق افتاد، چراکه پیش از آن اصطلاحات اهل سنت و تشیع به هیچ وجه پدید نیامده بودند و همه مسلمان نامیده می‌شدند و دینشان اسلام بود.

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران: ۱۹). «دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است».

اما تعیین دقیق زمان آغاز این تمایز:

تاریخ اسلامی - همان گونه که دکتر مصطفی حلمی به درستی بیان داشته - سال ظهور این اصطلاح را مشخص نکرده است^(۲). مسلمانان بر دین حق و هدایتی که خداوند متعال پیامبرش را به آن فرستاده بود و موافق با نقل صحیح و عقل صریح نیز بود، قرار داشتند، اما زمانی که عثمان رضی الله عنه به شهادت رسید و فتنه‌ای روی داد که باعث شد مسلمانان در صفین و غیره با هم بجنگند، مارقه^(۳) و گروه انشعابی‌ای که پیامبر خدا خبر جدا شدن آن را داده و

= ۳- دسته‌ای دیگر از احادیث‌اند که در آن‌ها حکم به بهستی بودن تمام فرقه‌ها بجز فرقه زنادقه شده است. این دسته از احادیث را موضوع دانسته‌اند. ر.ک «کشف الخفاء» (۱/۳۶۹) «الاسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة»، ص ۱۶۱.

(۱)- الفتاوی، (۳/۱۵۹) از ابن تیمیه.

(۲)- «نظام الخلافة في الفكر الاسلامی»، ص ۲۸۴.

(۳)- مارقه لقبی است که بر خوارج اطلاق می‌شود و آن‌ها گروهی هستند که پس از قضیه‌ی تحکیم علیه علی رضی الله عنه خروج کردند و وی نیز در نهروان با آنان جنگید. رسول خدا طی احادیث صحیحی دستور جنگیدن با آن‌ها را داده است و ده حدیث در این زمینه تنها در صحیحین وجود دارد که سه حدیث از آن‌ها را =

فرموده بود: «تمرق مارقة على حين فرقة من المسلمين، يقتلهم أولى الطائفتين بالحق: گروهی به هنگام تفرقه‌ی مسلمانان از جمع جدا می‌شود و نزدیک‌ترین گروه به حق از دو گروه مسلمان آن را از بین می‌برد»^(۱).

«و این گروه زمانی ظاهر شد که هر دو حکم داوری نظر خود را عرضه داشتند و مردم بدون این که به اتفاق نظری برسند پراکنده شدند»^(۲).

این نخستین شکافی بود که در وحدت عقیدتی امت اسلامی ایجاد شد، پیش از آن امت اسلامی حداقل وحدت عقیدتی‌اش را حفظ کرده بود. پس خروج خوارج نخستین انشعاب دینی و عقیدتی در صفوف جامعه^(۳)، اسلامی شمرده می‌شود و پس از آن بود که بدعت تشیع^(۴) سر بر آورد. گروهی از آنان غلو را به حدی رساندند که مدعی الوهیت علی^{علیه السلام} شدند، گروهی نیز ادعا کردند علی^{علیه السلام} به وسیله‌ی نص به امامت منصوب شده بود و به ناسزا و

بخاری و بقیه را مسلم روایت کرده است. «شرح طحاویه»، ص ۵۳۰ ابن قیم نیز تمام آن احادیث را در «تهذیب السنن» (۱۴۸/۷-۱۵۳) آورده است. درباره عقاید و فرقه‌های گوناگون آن‌ها به «الفرق بین الفرق»، ص ۷۲ و صفحات پس از آن و «الملل والنحل» (۱/۱۴۶) و صفحات پس از آن و «الفصل» (۵/۲۹) و صفحات پس از آن رجوع شود.

(۱)- ر. ک «صحیح مسلم» همراه با شرح نووی، کتاب الزکات، باب ذکر الخوارج وصفاتهم (۷/۱۶۸).

(۲)- «منهاج السنه»، (۱/۲۱۸-۲۱۹) از ابن تیمیّه.

(۳)- برخی از احادیث بر این دلالت دارند که ریشه‌هایی از خوارج حتی در زمان خود پیامبر نیز دیده شده بودند. داستان مردی که به پیامبر درباره‌ی تقسیم برخی از غنایم گفته بود: «إعدل یا محمد». «محمد عدالت را رعایت کن» در این رابطه مثال خوبی است. ر. ک «صحیح البخاری»، همراه با «فتح الباری»، (۱۲/۲۹۰) و «صحیح مسلم» همراه با «شرح نووی» (۷/۱۶۵-۱۶۶).

(۴)- ابن حزم معتقد است که فرقه‌ی شیعه جدای از فرقه‌ی خوارج است. «رسالة الرد علی الکندی الفیلسوف»، (ضمن مجموعه‌ای از رساله‌ها)، ص ۲۲۷ از ابن حزم.

بدگویی ابوبکر و عمر پرداختند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام با هر دو گروه خوارج و مبتدعان شیعه مبارزه کرد، با خوارج جنگید و شیعیانی را که مدعی الوهیت وی شده بودند را سوزاند^(۱). آنهایی را که به وی خبر رسیده بود به ابوبکر و عمر ناسزا می‌گویند، مثل ابن السوداء^(۲)، نزد خود فراخواند، برخی نیز گفته‌اند علی علیه السلام تصمیم به قتل ابن السوداء گرفته بود اما وی گریخت.

درباره‌ی کسانی که وی را از شیخین برتر، دانستند نیز از ایشان نقل شده است که می‌گفت هر کس را نزد من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر برتر دانسته است، به او حد قذف خواهم زد. این مطلب نیز به تواتر از ایشان نقل شده است که بر منبر کوفه می‌گفت: «بهترین‌های این امت، پس از پیامبر ابوبکر و عمر هستند». این گفته از ایشان به هشتاد طریق روایت شده است^(۳).

پس معلوم شد که دو بدعت خوارج و تشیع به هنگام فتنه ظهور کردند^(۴).

پیداست که اکثریت قاطع مسلمانان، یعنی کسانی که به سنت پیامبر التزام داشتند و به جماعت مسلمانان وفادار بودند و بعدها به «اهل سنت و جماعت» معروف شدند، تحت تأثیر این بدعت‌گذاری‌ها قرار نگرفتند. به همین جهت در آغاز نیازی به نام و نشانی که وجه تمایزشان از دیگر گروه‌ها باشد

(۱) - پس از آن که سه روز آنان را به توبه فراخواند اما آنان از عقایدشان برنگشتند. کشتن چنین افرادی به اتفاق علما واجب است. اما درباره‌ی سوزاندنشان: نظر علی علیه السلام سوزاندن آنان بود، اما ابن عباس در این مورد با وی موافق نبود. «منهاج السنّه»، (۱/۲۱۹) از ابن تیمیّه.

(۲) - یعنی عبدالله ابن سبا. از وی در مبحث پیدایش و نشأت شیعه بیشتر صحبت خواهد شد.

(۳) - برای ملاحظه‌ی احادیثی که در این باب آمده‌اند، رجوع شود به «صحیح البخاری» همراه با «فتح الباری» (۷/۲۰) و «مسند احمد» (با تحقیق احمد شاکر) احادیث شماره‌ی ۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶-۸۳۷-۸۷۱-۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۳-۱۰۵۴ و جلد ۲، ۱۴۸-۱۴۹-۱۶۱-۱۶۴-۲۳۳ مراجعه شود.

(۴) - «منهاج السنّه» از ابن تیمیّه (با تحقیق رشاد سالم (۱/۲۱۹-۲۲۰)).

نداشتند، چراکه آنان همان اصل و اساسی بودند که گروه‌های دیگر از آن جدا شده بودند. و این گروه فرعی و انشعابی است که به دلیل انحراف از جاده به سرعت به بدعتش مشهور می‌شود و نیاز به نام و نشان پیدا می‌کند، نه اصل. پیش از این نیز قول امام مالک: که در پاسخ به پرسشی در مورد اهل سنت فرموده بود: «اهل سنت کسانی هستند که نام و لقب خاصی مثل جهمی، قدری و رافضی که به آن شناخته شوند نداشته باشند». ذکر گردید.

بنابراین ما با این گفته‌ی دکتر مصطفی حلمی موافق هستیم که می‌نویسد: «اهل سنت و جماعت امتداد طبیعی همان مسلمانان اولیه‌ای است که پیامبر خدا در حالی ترکشان کرده بود که از آنان راضی بود و نمی‌توان همانند دیگر گروه‌ها برای آنان نقطه آغازی تعیین کرد. و اگر سؤال چگونگی پیدایش و زمان پیدایش فرقه‌های دیگر سؤال به جا و درستی است، این قضیه در مورد اهل سنت بهیچ وجه صدق نمی‌کند»^(۱).

شیخ الاسلام ابن تیمیّه: می‌فرماید: «مذهب اهل سنت و جماعت یک مذهب دیرینه است و حتی پیش از آن که خدا ابوحنیفه، مالک و امام شافعی - رحمهم الله - را بیافریند معروف و مشهور بوده است، چراکه این همان راه و روش و مذهبی است که صحابه بر آن بوده و آن را از پیامبر خدا فراگرفته بودند و هر کس که خلاف آن عمل کند، نزد اهل سنت و جماعت مبتدع شمرده می‌شود.

امام احمد: اگر به عنوان امام اهل سنت معروف شده، نه بدان جهت است که ایشان قول و مذهب جدیدی ارائه کرده است، بلکه این مذهب پیش از ایشان وجود داشته و معروف و شناخته بوده است و امام احمد تنها به آن علم و آگاهی پیدا کرده و دیگران را به آن فراخوانده است و فشارهایی را که برای

(۱) - «نظام الخلافة في الفكرة الاسلامی»، ص ۲۹۲.

ترک این مذهب و روی آوردن به بدعت به وی وارد شده را با صبر و شکیبایی تحمل کرده است^(۱). ایشان به دلیل اعلان و اظهار سنت و آگاهی از نص‌ها و اثرهای آن و بیان رازها و رمزهای پنهان آن تبدیل به امامی از امامان اهل سنت و پرچمی از پرچم‌های آن شده است، نه بدان دلیل که قول و یا بدعتی نو پدید آورده است، اما امامان دیگر پیش از ظهور این فتنه وفات یافته بودند^(۲).

به همین دلیل است که می‌بینیم امام لالکایی^(۳) کتاب ارزشمند خود «شرح أو حجج اصول اعتقاد اهل السنّه»^(۴) را با ذکر امامان سنتی که پس از رسول خدا با دنباله‌روی از ایشان پرچم سنت را به دوش گرفتند، آغاز می‌کند. ایشان بحث را از ابوبکر رضی الله عنه و خلفای سه‌گانه و دیگر امامان علم و دین از صحابه و کسانی که به نیکی از آنان پیروی کرده آغاز می‌کند و به ذکر بسیاری از امامان اهل و سنت در اکثر شهرهای اسلامی می‌پردازد^(۵). بغدادی نیز به هنگام اشاره به ایستادگی اهل سنت در برابر پیشرفت بدعت، به ذکر امامان سنت از صحابه و پیروان آنها که با بدعت‌هایی که در دوران زندگی^(۶) آنها ظهور کرده بودند

(۱) - «منهاج السنّة»، (۲/ ۴۸۲-۴۸۳) از ابن تیمیه، تحقیق از دکتر رشاد سالم.

(۲) - همان، (۲/ ۴۸۶).

(۳) - امام ابوالقاسم هبة الله بن الحسن بن منصور طبری، رازی، حافظ، فقیه و محدث بغداد. خطیب گفته است که وی دارای درک و فهم و حفظ بود و کتابی درباره‌ی سنت و کتابی درباره‌ی رجال صحیحین و کتابی درباره‌ی سنن نوشته است. در رمضان سال ۴۱۸ هـ وفات یافت. ر. ک «خطیب بغدادی»، «تاریخ بغداد» (۷۰-۷۱)، «تذکرة الحفاظ» (۳/ ۱۰۸۳) از ذهبی.

(۴) - این کتاب خطی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه‌ی «الظاهرية» دمشق و نسخه‌ای در آلمان و نسخه‌ای در هند موجود است. ر. ک «تاریخ التراث»، (۲/ ۱۹۴) از فؤاد سزکین «فهرس المخطوطات»، ص ۳۸۴ از آلبانی.

(۵) - ر. ک «کاشف الغمّة فی اعتقاد اهل السنّه»، ص ۱ و پس از آن (خطی).

(۶) - بغدادی آن عده از صحابه را که بدعت و تفرقه در زمان حیاتشان ظهور کرده بود و آنان با اهل بدعت مواجه شده و با آنان مناظره و بحث کرده و سعی به بازگرداندن آنان به سنت و صراط مستقیم داشته‌اند در =

مقابله کرده‌اند، پرداخته و گفته است: «نخستین متکلم آنها از صحابه علی - کرم الله وجهه - است که در مسایل وعده و وعید با خوارج درباره‌ی مشقت و استطاعت و تقدیر با قدریه مناظره کرد. و پس از وی عبدالله بن عمر قرار دارد که از معبد جهنی^(۱) به خاطر نفی قضا و قدر از سوی جهنی از وی اظهار برائت کرد. بغدادی سپس به تدریج از عبدالله بن عمر به عمر بن عبدالعزیز می‌رسد و می‌گوید «وی رساله‌ای بلیغ در رد قدریه نوشته است و سپس از حسن بصری، زید بن علی، شعبی و زهری و پس از این طبقه از جعفر بن محمد «الصادق» نام می‌برد که کتابی به نام «الرّد علی القدریه» و کتابی به نام «الرّد علی الخوارج» و کتابی در رد غلات روافض نوشته است»^(۲).

= لیست امامان سنت آورده است و به همین دلیل ذکری از ابوبکر و عمر و دیگر صحابه‌ی همانند آنها که پیش از ظهور بدعت و تفرقه زندگی را بدرود گفته بودند، به میان نیاورده است. بنابراین به نظر من دکتر علی سامی النشار، در جایی که می‌گوید: «اهل سنت و جماعت معتقدند که سند مذهبشان به علی بن ابی طالب برمی‌گردد و وی را نخستین متکلم خود می‌دانند». تعبیر درست و دقیقی به کار نبرده است. («نشأة الفكر الفلسفی» ۱/ ۲۴۴) وی این مطلب را با تکیه بر آن چه بغدادی گفته ذکر کرده است، در حالی که از گفته‌ی بغدادی چنین چیزی بر نمی‌آید و من در تعجبم که نشار چگونه بخود اجازه داده است بدون دلیل و برهان چنین حکمی صادر کند. دکتر جلال محمد موسی نیز در این اشتباه از وی پیروی کرده و گفته است: «اهل سنت معتقدند سند مذهبشان به علی بن ابی طالب برمی‌گردد». ر. ک «نشأة الأشعرية»، ص ۲۰، و این نظری است عجیب و غریب و گویا آنان برداشت نادرستی از گفته‌ی بغدادی داشته‌اند.

(۱) - معبد بن عبدالله بن عویم جهنی بصری. ذهبی می‌گوید: «مرد راست گویی بود اما سنت بدی را پایه‌گذاری کرد، وی نخستین کسی است که درباره‌ی قضا و قدر سخن گفت. حسن بصری مردم را از همنشینی با وی منع می‌کرد و می‌گفت گمراه و گمراه کننده است». حجّاج او را به دلیل همراهی و خروج همراه اشعث در سال ۸۰ و به قتل رسانید. ر. ک «میزان الاعتدال» (۴/ ۱۴۱) «الضعفاء الصّغیر»، ص ۱۱۰ از بخاری «جرح و تعدیل» (۸/ ۲۸۰) از رازی.

(۲) - «الفروق بین الفرق»، ص ۳۶۳.

به این دلیل است که سؤال از نشأت و پیدایش اهل سنت، آن گونه که از پیدایش سایر گروه‌ها سؤال می‌شود، جایگاهی ندارد، چرا که مذهب آنان همان مذهب صحابه است که آن را از پیامبر فرا گرفته بودند، بلکه باید از این سؤال کرد که اصطلاح «اهل سنت و جماعت» چگونه پدید آمد و از چه زمانی رائج شد، نه از پیدایش «مسمی» که عبارت از مذهب و راه و روش اهل سنت و پیروان آن سنت. خلط کردن این دو مبحث با هم کاملاً اشتباه است.

در حقیقت در نام‌گذاری این جریان به اهل سنت احادیث و روایاتی است که مسلمانان را به پیروی از سنت و التزام به جماعت امر کرده است، پس این نام هم در سنت و هم در کلام سلف آمده، و تنها منظور ما روشن کردن این نکته است که انتساب این نام به عنوان نشانه‌ای بر جریان پیروی کننده از سنت و پایبند به جماعت از چه زمانی آغاز شده است، چراکه بسیاری «نام» را با صاحبان «نام» که خود جریان و پیروان آن هستند خلط کرده‌اند. اهل سنت بگونه‌ای سخن می‌گویند که گویی آن نیز فرقه و گروهی جدید التأسیس در اسلام^(۱)، همانند سایر فرقه‌ها و گروه‌های دیگر که از آن جدا شده‌اند، است. بدین جهت روشن کردن این نکته ضروری به نظر می‌رسید.

(۱) - استاد انور جندی به (ادعاهای باطلی که برخی از ناآگاهان و یا کسانی که خود را به ناآگاهی زده‌اند مطرح می‌کنند و می‌گویند اهل سنت فرقه و گروهی است که پس از اسلام به وجود آمده است) اشاره کرده آنرا رد می‌کند و می‌گوید: «سنت مذهب معینی از مذاهب نیست و نه یک گروه و طایفه‌ی معین است» و آن را مکتب اصالت‌گرایی اسلامی می‌نامد که خیر تمام فرقه‌ها را گرد آورده بین آن‌ها داوری می‌کند. وی در این باره به نقل از ابن قیم می‌نویسد: «اهل سنت با هیچ یکی از گروه‌ها به صورت کامل هم عقیده نیست، بلکه با عقاید حق و درست هر گروهی از گروه‌ها، موافق است و حق را که در هر گروهی باشد می‌پذیرد و با باطل که در هر مذهب و گروهی باشد مخالف است، پس مذهب آنها مجموعه‌ی حق همه، طوایف و گروه‌هاست». ر. ک «المؤامرة علی الاسلام»، ص ۲۶۶ از انور جندی.

اینک به هنگام عرضه‌ی نظریاتی که درباره‌ی آغاز این نام‌گذاری مطرح شده است خواهیم دید که درباره‌ی آن چقدر ناآگاهی و ابهام وجود دارد.

(۱) عجیب‌ترین نظریه در این باره، نظریه‌ی دکتر مصطفی شکعه است که می‌گوید: نام‌گذاری جمهور مسلمانان به اهل سنت چیز چندان دیرینه‌ای نیست و به حدود قرن هفتم هجری، یعنی حتی چهار قرن پس از امام احمد، برمی‌گردد.^(۱)

وی این قول را به صورت مطلق ذکر کرده و هیچ دلیلی برای اثبات آن ارایه نکرده است و برای معتبر ندانستن آن همین کافی است، اما باز هم می‌گوییم آثار و روایات نقل شده در این زمینه و نگاهی به لیست کتاب‌هایی که علمای سلف از قرن سوم و چهارم هجری نوشته و آنها را «سنت»^(۲) نام‌گذاری کرده‌اند، خلاف سخن او را ثابت می‌کند و برای دلالت بر این که اطلاق نام اهل سنت بر پیروان سنت در آن زمان و حتی پیش از آن رایج بوده کافی است. حتی دلایلی وجود دارد که اطلاق اصطلاح اهل سنت حتی قرن‌های نخستین و پس از آغاز فتنه و بالا گرفتن امر اهل بدعت رواج داشته است. به طور مثال ابن سیرین^(۳) می‌گوید: از سند (از وریان أحادیث پیامبر اکرم) سؤال نمی‌کردند تا آن که فتنه روی داد، پس از آن بود که از سند سؤال

(۱) - «اسلام بلا مذاهب»، ص ۲۸۱. این نظریه که هیچ دلیلی آن را تأیید نمی‌کند مورد پسند برخی از اهل بدعت واقع شده و آن را به عنوان نظریه‌ای مسلم و پذیرفته شده در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند. ر. ک «الإباضیه بین الفرق الإسلامیه»، ص ۲۴۳ از علی یحیی معمر از فرقه‌ی «اباضیه».

(۲) - لیست این کتاب‌ها در مبحث «منابع اهل سنت» خواهد آمد.

(۳) - ابوبکر محمد بن سیرین بصری از موالی انصار. وی فردی ثقه و قابل اعتماد، فقیه، دانشمند و امام عصرش بود. در سال ۳۳ هـ به دنیا آمد و به سال ۱۱۰ هـ در بصره وفات یافت. ر. ک «تهذیب التهذیب» (۲۱۵/۹- ۲۱۷) «تاریخ بغداد» (۳۳۱/۵) «الوافی بالوفیات» (۱۴۶/۳).

می کردند و اگر راویان از اهل سنت می بودند روایت را می پذیرفتند و اگر از اهل بدعت می بودند آنرا نمی پذیرفتند^(۱).

پس معلوم شد که فتنه‌ای که در زمان عثمان رضی الله عنه روی داد، آغاز مرزبندی بین اهل سنت و دیگران بود.

گفت و گوی زیر که ابن جریر طبری آن را روایت کرده است، معنا و مفهوم این مرزبندی را برای ما بیشتر روشن می کند. مصعب بن عبدالله زبیری می گوید که پدرش عبدالله بن مصعب به وی خبر داده که هارون الرشید به وی گفته است که نظرت درباره‌ی کسانی که از عثمان رضی الله عنه انتقاد کردند، چیست؟ گفت: «ای امیرالمؤمنین، عده‌ای از وی انتقاد می کردند و عده‌ای نیز در کنار او بودند و از وی حمایت می کردند. آنهایی که از وی انتقاد می کردند پراکنده شدند و امروز فرقه‌های مختلف تشیع، اهل بدعت و خوارج را تشکیل می دهند و اما کسانی که از وی حمایت کردند. امروز همان اهل جماعت هستند». هارون الرشید گفت: «پس از امروز دیگر نیازی نیست این مطلب را از دیگری بپرسم»^(۲).

(۲) و اما برعکس نظر دکتر «شکعه» دکتر محمد عبدالحمید مرسی می گوید: «واژه‌ی اهل سنت و جماعت به اصطلاحی فنی [با همین عبارت!] تبدیل شده بود که از دوران صحابه استفاده از آن رواج یافته بود تا آن که سرانجام به امامان چهارگانه، ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد اختصاص یافت»^(۳).

وی منبعی را که این قول را با تکیه بر آن ذکر کرده نیاورده است و اگر منظورش «ظهور واژه‌ای اهل سنت و جماعت» باشد، این که معروف است

(۱) - این مطلب را مسلم در صحیح خود (۱۱/۱) و خطیب در «کفایه» (۱/۱۲۲) آورده است.

(۲) - «تاریخ طبری»، (حوادث سال ۱۹۳، جلد ۸، ص ۳۵۳).

(۳) - «نشأة الأشعرية»، ص ۱۸.

چراکه هم در احادیث و روایات آمده و هم در کلام سلف، و اما اگر منظورش آغاز اطلاق این واژه بر جریان خاصی باشد. به نظر من - این گفته به صورت مطلق درست نیست و بایستی آن را به زمان ظهور فتنه و بدعت مقید کرد.

۳) امیرعلی^(۱) می گوید: «اصطلاح اهل سنت و جماعت در زمان منصور عباسی و هارون الرشید معروف شد و رواج یافت»^(۲).

چنانکه ما پیش از این بیان کردیم، این اسم معروف و مشهور بوده است و حتی در احادیث و روایات به پیروی از سنت و التزام به جماعت توصیه شده است، اما موضوع بحث ما آغاز اطلاق این اصطلاح بر جریان مخالف بدعت است. امیرعلی منبعش را ذکر نکرده است، اما همان طور که پیش از این ذکر کردیم مرزبندی‌ها پیش از آن آغاز شده بود.

و اما اگر منظور این باشد که در آن برهه از زمان، به دلیل بالاگرفتن امر بدعت و اهل بدعت، این مرزبندی و اصطلاح روشن‌تر شده بود، این یک واقعیت است، چراکه همان گونه که شیخ الاسلام ابن تیمیّه گفته است: «سنت پیش از ظهور عباسیان قوی‌تر و مشهودتر بود، چرا که بسیاری از شیعیان و سایر مبتدعان در دولت عباسیان رخنه کرده بودند»^(۳).

خلاصه‌ی کلام این که هر گاه تندباد «بدعت» آغاز به وزیدن می‌کرده است، «سنت» در اثر تلاش‌های امامان سنت در دفاع و حمایت از آن، متجلی‌تر و آشکارتر می‌شده است و بهترین شاهد بر این مدعا اتفاقات روی داده در زمان حکومت مأمون است، و شاید نامه‌ای که مأمون^(۴) به نایب الحکومه‌ی خود بر

(۱) - یک شیعه‌ی معاصر که گفته می‌شود میان‌روست.

(۲) - «روح الاسلامی»، (۲/۲۰۱).

(۳) - «منهاج السنّه»، جلد ۲، ص ۱۷۸ (چاپ الأمیره).

(۴) - دوران مأمون ۱۹۸-۲۱۸ هـ را در برمی‌گیرد.

بغداد، اسحاق بن ابراهیم خزاعی، پسر عموی طاهر بن حسین درباره‌ی مخلوق بودن قرآن و در آزمون قرار دادن علما در این رابطه نوشته است این مطلب را روشن‌تر کند. در آن نامه مأمون درباره‌ی امام احمد می‌گوید: «آنان خود را به سنت نسبت داده و اهل حق و جماعت می‌نامند».

همچنین این نام‌گویای این است که پیروان سنت و جماعت اکثریت قاطع جامعه‌ی، اسلامی را در آن زمان تشکیل می‌داده‌اند. به طور مثال در ادامه‌ی نامه آمده است: «امیرالمؤمنین آگاه است که اکثریت قاطع رعایا و طبقات پایین دست جامعه ... الی آخر»^(۱).

پس این مرحله‌ای است که امر بدعت در آن بالا گرفته، «سنت» نیز به دلیل نقش برجسته‌ای که امام احمد: در دفاع از آن ایفا کرده روشن‌تر شده است، و هر کس که تاریخ این مرحله را مطالعه کند گمان می‌کند که اطلاق «اهل سنت و جماعت» بر پیروان سنت از همین زمان آغاز شده است، در حالی که واقعیت این نیست، و حتی برخی گفته‌اند که این اصطلاح توسط ابوالحسن اشعری^(۲)

(۱) - برای ملاحظه‌ی کامل این نامه به «تاریخ طبری» (۸/ ۶۳۱-۶۳۲) و «مفتاح السعادة» (۲/ ۱۶۹-۱۷۰) مراجعه شود.

(۲) - ابوالحسن علی بن اسماعیل بن اسحاق اشعری از بزرگان اسلام گفته می‌شود (۳۰۰) کتاب و رساله نوشته است. ابوالحسن اشعری: سه مرحله را سپری کرده است.

(۱) مرحله‌ی اعتزال.

(۲) مرحله‌ی پیروی از طریقه‌ی جدل و تأویل در کنار روش سلف.

(۳) مرحله‌ی پیروی کامل از اعتقادات و روش سلف.

کتاب «الابانة»، را در همین رابطه نوشته است که زندگینامه نویسان وی اظهار داشته‌اند از آخرین کتاب‌های اوست. ر. ک «تاریخ بغداد» (۱۱/ ۳۴۶) «البدایة و النہایة» (۱۱/ ۱۸۷) حاشیه‌ی «المنتفی» ص ۴۱، از محب‌الدین خطیب.

رواج یافته است، در حالی که این نیز واقعیت ندارد، و تنها برجسته بودن نقش ابوالحسن اشعری - در نظر وی - او را وادار به این قول کرده است. بدون تردید تأمل و اندیشه‌ی عقلی نیز ما را به این رهنمون می‌کند که این نام‌گذاری باید به هنگام بالا گرفتن امر بدعت و زیاد شدن خطر تفرقه رواج یافته باشد. در آن زمان بوده است که امامان سنت با دعوت به پیروی از سنت و التزام و وفاداری به جماعت به مبارزه‌ی بدعت و تفرقه رفته‌اند و راه پیروان سنت و ملتزمان به جماعت از کسانی که از راه سنت و جماعت منحرف شده‌اند جدا شده است، و مصداق و معنی حدیثی که در آغاز این مبحث درباره‌ی افتراق این امت آوردیم نیز همین است^(۱).

(۱) - دکتر زغبی کتابی تحت عنوان «لا شیعہ ولا سنة» در موضوع تقریب نوشته است. شاید آن چه را ما در این مبحث نوشتیم بتواند در رد این عنوان کافی باشد. بدون تردید هر مسلمان دوست دارد که بدعت‌ها از بین بروند و امت به اسلام ناب برگردد و همه‌ی عقاید و افکار بیگانه دور انداخته شوند و تمام اصطلاحاتی که در اثر ظهور بدعت و بالا گرفتن امر تفرقه در گستره‌ی امت اسلامی پدید آمده‌اند ناپدید شوند.

فصل دوم منابع عقیدتی اهل سنت

ما در این مبحث دو موضوع را پی می‌گیریم:

(۱) اشاره به منابع عقیدتی اهل سنت^(۱).

(۲) بیان منابعی که به اهل سنت نسبت داده می‌شوند، اما از منابع اهل سنت نیستند. و پرده برداری از روش روافض در استدلال از منابع اهل سنت^(۲).

(۱) منابع اهل سنت

امام بیهقی^(۳) می‌گوید: «تکیه‌ی اهل سنت در عقاید بر کتاب خدا و سنت پیامبر است». الگوی عملی آنها نیز عمل صحابه‌ی پیامبر است. امام احمد: در این رابطه می‌گوید: «اساس سنت نزد ما چنگ زدن بر آنچه صحابه بر آن بودند و اقتدا و پیروی از آنها و ترک بدعت‌هاست»^(۴).

(۱) - ما از مطرح کردن این بحث علی‌رغم شهرت و بدیهی بودن آن دو هدف را دنبال می‌کنیم:

(۱) همان گونه که پیش از این در مقدمه ذکر کردیم به نظر ما معرفی جداگانه‌ی هر گروه و ریشه‌یابی اختلافات اساسی میان آنها یک ضرورت است. بدون تردید اتفاق در منابع می‌تواند امت را به وحدت برساند و برعکس آن عدم اتفاق در منابع منجر به تفرقه و جدایی خواهد شد.

(۲) - کسانی که نوشته‌ها و کتاب‌های قدیم و جدید شیعه را مطالعه کرده‌اند می‌دانند که کتاب‌هایشان مشتمل بر احادیث و نقل قول‌های زیادی است که ادعا می‌کنند از کتاب‌های حدیثی صحیح و از منابع و کتاب‌های معتبر اهل سنت آنها را نقل کرده‌اند و روی همین اساس ادعا می‌کنند که در کتاب‌ها و منابع اهل سنت مطالبی وجود دارد که حقانیت مذهب شیعه را تأیید می‌کند. و تأکید می‌کنند که بین طرفین اختلاف چندانی نیست. پس آیا این منابع واقعاً جزء منابع اهل سنت هستند؟ و آیا ادعای شیعیان در این زمینه درست است؟ در این مبحث ما این موضوع را بررسی خواهیم کرد.

(۳) - «مناقب الشافعی»، ص ۴۶۲ از بیهقی.

(۴) - «کاشف الغمّة فی اعتقاد اهل السنة»، ص ۲۰، (کتاب خطی). ر. ک «طبقات الحنابلة» (۱/ ۲۴۱-۲۴۶)

«المدخل إلى مذهب الإمام احمد»، ص ۱۹.

بسیاری از گروه‌های مبتدع ادعای پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر را دارند، اما از ادعا تا واقعیت و عمل فاصله‌ی زیادی است. آنها احادیث بسیاری وضع کرده، کتاب خدا را در پرتو آنها تفسیر می‌کنند، و علاوه بر آن کتاب الله را به گونه‌ای نادرست تفسیر و تأویل می‌کنند که در اثر این تفسیر و تأویل انحرافی آنها قرآنی غیر از آنچه نزد مسلمانان است، پدید آمده است. برخی از اهل بدعت در اخذ عقیده نیز بر عقل تکیه دارند و به نص مراجعه و التفات نمی‌کنند^(۱).

فرقه‌ی شیعه تنها فرقه‌ایست که «سنت» را در کنار پیامبر از امامان دیگر نیز اخذ می‌کند. آنان «سنت» را به سخنان و گفته‌های «معصوم» تعریف می‌کنند و معصوم نزدشان - آن گونه که اعتقاد اهل سنت است - تنها پیامبر نیست، بلکه کسان دیگری را نیز معصوم می‌دانند که خود این افراد و تعداد آنان نزد هر گروهی از شیعیان متفاوت است. اما اهل سنت؛ قرآن را نخستین منبع در اخذ عقیده می‌دانند و آن را همان گونه که به صراحت در خود قرآن آمده است.

﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴾ (الحجر: ۹). «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

از هر گونه کمی و کاستی و افزایش و تحریفی محفوظ می‌دانند. - این بحث به تفصیل خواهد آمد - در تفسیر آن نیز روشی بسیار علمی و دقیق دارند و از تأویلات و تفاسیر دور، و از بیان معانی و مفاهیم بیگانه از بلاغت قرآنی، و لغت عرب و روح شریعت ثابت اسلام دوری می‌کنند. اعتقادشان بر

(۱) - اگر برخی از کسانی که اهل سنت خوانده می‌شوند، منحرف شده از این مسلک پیروی کرده باشد، عمل وی نمی‌تواند حجتی علیه اهل سنت شود. چراکه سنی بودن یک چیز ارثی نیست که از نیاکان به فرزندان منتقل شود و هم‌چنین یک ادعا و نام نیست، بلکه باید واقعیت و عمل آن را تأیید کند. الگو در این زمینه تنها پیامبر و نمونه عملی آن نیز جامعه‌ی صحابه است.

این است که: «بهترین روش در تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن، سپس تفسیر قرآن به وسیله سنت، پس از آن تفسیر قرآن به وسیله اقوال صحیح صحابه و سپس تفسیر قرآن به آنچه دانشمندان و علماء تابعی بر آن متفق بوده، اجماع کرده‌اند، است»^(۱).

اهل سنت خود را از قبول روایات ضعیف در تفسیر برحذر داشته و گفته‌اند: «از روایات ضعیف و موضوع که زیاد هم هستند باید اجتناب کرد»^(۲). و: «روایاتی که در دین به آنها نیاز است، خداوند متعال نشانه‌های بر آنها گذاشته است که به کمک آنها می‌توان صحیح را از غیر صحیح تشخیص داد»^(۳).

منبع دوم نیز «سنت» است که روشن کننده کتاب خدا است، چرا که سنت پیامبر معصوم چون خود او معصوم و بدور از اشتباه است، و آنان بجز وی کسی دیگر را معصوم نمی‌دانند. صحابه آنچه را پیامبر آورده بود فراگرفته به امت منتقل کرده‌اند.

آنچه از پیامبر نقل شده است نیز در کتاب‌های حدیث معروف و مشهور اسلام مثل صحیح بخاری، صحیح مسلم، کتاب‌های سنن مثل ابوداود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، سنن دارمی و موطای امام مالک و کتاب‌های مسانید مثل مسند احمد و کتاب‌های حدیث معروف دیگر که مشهورتر از آنهاست که نیاز به معرفی داشته باشند، گردآوری شده است.

کتاب‌های حدیث دیگری نیز وجود دارد که گردآوری کنندگان آنها به احادیث و روایاتی که به مسایل اعتقادی ارتباط دارند، اکتفا کرده‌اند.

(۱) - ر. ک به مقدمه‌ی تفسیر از ابن تیمیّه در «فتاوی» (۳۶۳/۱۳).

(۲) - «البرهان»، (۱۵۶/۲) از زرکشی.

(۳) - الفتاوی، (۳۴۶/۱۳) از ابن تیمیّه.

شیخ الاسلام ابن تیمیّه: می گوید: «برخی از علما همچون حماد بن سلمه^(۱)، عبدالرحمن بن مهدی^(۲)، عبدالله بن عبدالرحمن دارمی^(۳)، عثمان بن سعید دارمی^(۴)، و دیگران هر یکی در عرصه و طبقه‌ی خودش احادیث و آثاری را گردآوری کرده‌اند که مربوط به عقاید اهل سنت هستند.

بخاری، ابوداود، نسائی، ابن ماجه و غیره نیز احادیث و آثار مربوط به عقاید را در باب‌های جداگانه‌ای از کتاب‌های خود آورده‌اند.

(۱) - امام، حافظ، شیخ الاسلام ابوسلمه حماد بن سلمه بن دینار بصری. ذهبی می گوید: «او و ابن ابی عروبه نخستین کسانی هستند که کتاب نوشتند: بیهقی می گوید: «او یکی از امامان مسلمانان است، اما در کهن‌سالی دچار سوء حافظه شد، به همین دلیل بخاری از وی حدیث روایت نکرده است، اما مسلم اجتهاد کرده و احادیثی را که ثابت پیش از عارضه‌ی سوء حفظ از وی شنیده روایت کرده است». در سال ۱۶۷ و تقریباً در سن هشتاد سالگی درگذشت. ر. ک «تذکره الحفاظ» (۲۰۲/۱-۲۰۳) «تهذیب التهذیب»، (۳/۱۴).

(۲) - عبدالرحمن بن مهدی بن حسان بن عبدالرحمن عنبری بصری لؤلؤی. حافظ و امام. «علی بن المدینی درباره‌ی وی می گوید: «عالم‌ترین مردم به حدیث عبدالرحمن بن مهدی است». امام شافعی گفته است: «برای وی نظیری در دنیا نمی‌بینم». ابن حبان گفته است: «از حافظان بسیار خوب و متقن و از پرهیزکاران بود که احادیث را گردآوری و حفظ کرد و هم صاحب فقه و تصنیف است و تنها از افراد موثق روایت می‌کرد. در سال ۱۳۵ هـ به دنیا آمد و در سال ۱۹۸ هـ دار فانی را وداع گفت. ر. ک «تهذیب التهذیب» (۶/۲۷۹) «حلیة الاولیاء»، ص ۳۷۹ و پس از آن.

(۳) - امام، حافظ و شیخ الاسلام سمرقندی، ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن الفضل بن بهرام تمیمی دارمی، سمرقندی، صاحب مسند عالی‌ای که در طبقه‌ی مسند عبد بن حمید قرار می‌گیرد. مسلم ابوداود، ترمذی و غیره از وی حدیث روایت کرده‌اند. «المسند»، «التفسیر» و «الجامع» از جمله آثار وی هستند. به سال ۱۸۱ هـ به دنیا آمده و در سال ۲۵۵ هـ وفات یافت. ر. ک «تذکره الحفاظ» (۲/۳۵۴) و پس از آن «تهذیب التهذیب»، (۵/۲۹۴-۲۹۶) و (۱/۱۷۲) کتاب فؤاد سیزکین.

(۴) - ابوسعید عثمان بن سعید بن خالد بن سعید سجستانی دارمی. حافظ و محدث هرات و یکی از دانشمندان برجسته و ثقه. وی کتابی در ردّ جهمیّه و کتابی در ردّ «بشر مریسی» و نیز کتابی به نام «مسند کبیر» نوشته است. به سال ۲۰۰ هـ به دنیا آمد و در سال ۲۸۰ هـ وفات یافت. ر. ک «طبقات الشافعیه» (۲/۳۰۲) و پس از آن «مرآة الجنان» (۲/۱۹۳) «تاریخ التراث» (۲/۳۷۰-۳۷۱).

اثرم^(۱)، عبدالله بن احمد^(۲)، ابوبکر خلیل^(۳)، ابوالقاسم طبرانی^(۴)، ابوالشیخ اصفهانی^(۵)، ابوبکر آجری^(۶).

(۱) - حافظ و علامه‌ی بزرگ، ابوبکر احمد بن محمد بن هانی اسکافی. از یاران امام احمد. نسائی در سنن و دیگران از وی حدیث روایت کرده‌اند. ذهبی می‌گوید: «وی کتاب‌های زیادی نوشته است. از جمله کتابی در علل و کتاب ارزشمندی در سنن که بر امامت و وسعت حفظ وی دلالت دارد. کتاب «التاریخ» نیز از جمله آثار اوست. پس از سال ۲۶۰ هجری وفات یافت. ر. ک تذکره الحفاظ» (۲/ ۵۷۰-۵۷۱) «تاریخ بغداد» (۱۱۰-۱۱۲) «شذرات الذهب» (۲/ ۱۴۱-۱۴۲)، «تاریخ التراث»، (۲/ ۲۰۹).

(۲) - ابوعبدالرحمن عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل شییبانی بغدادی، امام، حافظ و حجّت. کتاب‌های «السنّة»، «فضایل عثمان بن عفان» و غیره از آثار وی هستند. متولد ۲۱۳ و متوفای ۲۹۰ هجری. ر. ک «طبقات الحنابله» (۱/ ۱۸۰) و پس از آن - «تهذیب التهذیب» (۵/ ۱۴۱-۱۴۳)، «تاریخ التراث»، (۲/ ۲۰۰).

(۳) - علامه محدث و فقیه بزرگ ابوبکر احمد بن محمد بن هارون بغدادی حنبلی، معروف به «خلیل» کتاب «السنّة» در سه جلد و کتاب «العلل» در چندین جلد و کتاب «الجامع» که کتابی بسیار بزرگ است از جمله آثار وی هستند. متولد سال ۲۳۴ هجری و یا ۲۳۵ هجری و متوفای ۳۱۱ هجری. ر. ک «تذکره الحفاظ» (۳/ ۷۸۶) «البدایه و النهایه» (۱۱/ ۱۴۸) «تاریخ بغداد» (۵/ ۳۱۲-۳۱۳) «تاریخ التراث» (۲/ ۲۱۲-۲۱۳).

(۴) - حافظ، امام و حجّت، ابوالقاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر طبرانی. نویسنده‌ی «تاریخ الکبیر»، «معجم الأوسط» و «معجم الصغیر». کتاب «السنه» و کتاب «دلایل النبوة» و کتاب «الردّ علی الجهمیه» نیز از آثار وی هستند. کتاب بزرگی در تفسیر و کتاب‌ها و رساله‌های زیاد دیگری نیز نوشته است. در سال ۲۶۰ هجری به دنیا آمد و در سال ۳۶۰ هجری دار فانی را وداع گفت. ر. ک «تذکره الحفاظ» (۳/ ۹۱۲) و «وفیات الاعیان» (۲/ ۴۰۷) «النجوم الزاهره» (۴/ ۵۹-۶۰) «تاریخ التراث»، (۱/ ۲۱۸).

(۵) - امام ابومحمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حبان انصاری، مفسر مشهور و محدث ثقه، حافظ اصفهان و معروف به ابوالشیخ، کتاب‌های «العظمه» یا «عظمة الله و مخلوقاته»، «النوادر والتنف»، «اخلاق النبی»، «عوالی حدیث ابی الشیخ»، «احادیث ابی الزبیر» و غیره از آثار وی هستند. در سال ۲۷۴ هجری به دنیا آمد و در سال ۳۶۹ هجری زندگی را به درود گفت. ر. ک «طبقات الحفاظ» (۳/ ۹۴۵) «النجوم الزاهره» (۴/ ۱۳۶) «شذرات الذهب» (۳/ ۶۸)، «تاریخ التراث» (۱/ ۳۲۶).

(۶) - امام و محدث نمونه، ابوبکر محمد بن حسین بن عبدالله بغدادی. نویسنده‌ی کتاب «الشریعة» و «التصدیق بالنظر إلى الله فی الآخرة» و غیره. در سال ۳۶۰ هجری وفات یافت. ر. ک «تذکره الحفاظ» (۳/ ۳۹۶)، «تاریخ بغدادی» (۲/ ۲۴۳)، «البدایه و النهایه» (۱۱/ ۲۷۰)، «تاریخ التراث» (۱/ ۳۱۴).

ابوالحسن دارقطنی^(۱)، ابوعبدالله بن منده^(۲)، ابوالقاسم لالکایی^(۳)، ابوعبدالله بن بطة^(۴)، ابوعمر طلمنکی^(۵)، ابونعیم اصفهانی^(۶).

- (۱) - شیخ الاسلام امام ابوالحسن علی بن عمر بن احمد بن مهدی بغدادی. حافظ مشهور و صاحب سنن. قاضی ابوالطیب طبری می گوید: «دارقطنی امیرالمؤمنین در حدیث است». «کتاب الصفات» یا «احادیث الصفات»، «احادیث التزول»، «فضایل الصحابه و مناقبهم» از جمله آثار وی هستند. کتابی درباره‌ی نصوصی که متعلق به رؤیت (دیدن) خداوند هستند نیز گردآوری کرده و آثار دیگری نیز دارد. در سال ۳۰۵ یا ۳۰۶ هـ به دنیا آمد و به سال ۳۸۵ هـ وفات یافت. ر. ک: «تاریخ بغداد» (۳۴/۱۲)، «تذکره الحفاظ» (۳/۹۹۱)، «غایة النهایه»، (ص ۵۵۸-۵۵۹)، «تاریخ التراث»، (۱/۵۰۹).
- (۲) - امام حافظ و محدث عصر خویش ابوعبدالله محمد بن شیخ ابویعقوب اسحاق بن حافظ ابوعبدالله محمد بن ابوزکریا یحیی بن منده اصفهانی. وی علم را از (۱۷۰۰) استاد و شیخ در اقصا نقاط جهان اسلام فرا گرفت. کتاب‌های «الرد علی الجهمیه»، «کتاب التوحید و معرفة اسماء الله و صفاته»، «معرفة الصحابة» و غیره از آثار وی هستند. به سال ۳۱۰ هـ به دنیا آمد و به سال ۳۹۵ وفات یافت. ر. ک تذکره الحفاظ (۳/۱۰۳۱) «تاریخ التراث» (۱/۳۵۳) و پس از آن «الوافی بالوفیات» (۲/۱۹۰-۱۹۱)، «لسان المیزان» (۵/۷۰-۷۲).
- (۳) - بیوگرافی وی در همین کتاب گذشت.
- (۴) - ابوعبدالله عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان بن عمر بن عیسی بن ابراهیم، بن سعد بن عتبه بن فرقد (از یاران رسول خدا) عکبری معروف به ابن بطة. «الإبانة الکبيرة» و «الإبانة الصغیرة» و «السنن و المناسک» و غیره از آثار وی هستند. متولد سال ۳۰۴ و متوفای ۳۸۷ هـ. ر. ک «طبقات الحنابلة» (۲/۱۳۴-۱۵۳)، «المنهج الأحمده» ص ۶۹-۷۳ و صاحب المنهج الاحمد وی را به نام عبدالله ذکر کرده است.
- (۵) - حافظ، امام، مقرئ ابوعمر احمد بن محمد بن عبدالله بن یحیی معافری أندلسی طلمنکی، منسوب به «طلمنکه» از برزهان اندلس شرقی. وی عالم قرطبه است، ابوعمر بن عبدالبر و أبو محمد بن حزم و دیگران از وی حدیث روایت کرده‌اند. ابن بشکوال در باره‌ی وی می گوید: «... و شمشیری بود بران که بر علیه صاحبان هوا و بدعت برکشیده شده بود». کتاب‌های «الدلیل إلى معرفة الأصول»، «فضایل مالک»، «رجال المؤطا»، و غیره از آثار وی هستند. در سال ۳۳۹ به دنیا آمد و در سال ۴۲۹ هـ وفات یافت. ر. ک «الديباج المذهب»، ص ۳۹-۴۰، «طبقات الحفاظ» (۳/۱۰۹۸) «بغية الملتمس»، ص ۱۵۱، «شذرات الذهب»، (۳/۲۴۳-۲۴۴).
- (۶) - حافظ بزرگ و محدث عصر ابونعیم أحمد بن عبدالله بن احمد بن إسحاق بن موسی اصفهانی. کتاب‌های «حلیة الاولیاء»، «المعتقد»، «فضایل الصحابه»، «دلایل النبوة» و غیره از آثار وی هستند. در سال ۳۳۴ و یا =

ابوذر هروی^(۱)، ابوبکر بیهقی^(۲) و غیره نیز در این باره کتاب‌هایی گردآوری کرده‌اند^(۳). بسیاری از آنها آنچه را در این زمینه گردآوری کرده‌اند «سنت» یعنی «کتاب السنه» نامیده‌اند^(۴).

= ۳۳۶ هـ به دنیا آمد و در سال ۴۳۰ هـ وفات یافت. ر. ک «تذکره الحفاظ»، (۳/ ۱۰۹۲)، «لسان المیزان» (۱/ ۲۰۱-۲۰۲)، «البدایة و النهایة» (۱۲/ ۴۵).

(۱) - امام علامه حافظ ابوذر عبد بن احمد بن محمد بن عبدالله انصاری هروی. کتاب‌های «السنّة و الصّفات»، «الجامع»، «فضایل القرآن»، «دلایل النبوة» و غیره از آثار وی هستند. به سال ۴۳۴ هـ وفات یافت. ر. ک «تذکره الحفاظ» (۳/ ۱۱۰۳)، «تاریخ التراث» (۱/ ۳۸۸).

(۲) - امام، حافظ علامه و شیخ خراسان ابوبکر أحمد بن حسین بن علی بن موسی بیهقی. ذهبی می‌گوید: «وی کتاب‌های نوشته‌است که پیش از وی کسی ننوشته بود، از جمله «الاسماء و الصفات» در دو جلد، و «السنن الکبیر» در ده جلد، و «السنن و الآثار»، و «شعب الایمان»، و «دلایل النبوة»، و «السنن الصغیرة»، و «البعث و المعتقد» و غیره. در سال ۳۸۴ هـ متولد و به سال ۴۵۸ هـ وفات یافت. ر. ک «تذکره الحفاظ»: (۳/ ۱۱۳۲)، «طبقات الشافعیة» (۴/ ۸-۱۶)، «مرأة الجنات» (۳/ ۸۱-۸۲)، «شذرات الذهب» (۳/ ۳۰۴-۳۰۵).

(۳) - عقیده اهل السنه»، از ابن تیمیّه، تعلیق از شیخ عبدالرزاق عقیفی، ص ۱۹-۲۰.

(۴) - برخی از کسانی که کتاب‌هایی به نام سنت نوشته‌اند عبارت‌اند از ابن ابی شیبّه ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابراهیم بن عثمان عبسی. متوفای ۲۲۵ هـ. و ابوبکر اثرم (که بیوگرافی‌اش گذشت) و ابوداود سجستانی، صاحب سنن و ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم بصری متوفای ۲۷۵ هـ و ابوبکر احمد بن علی بن سعید مروزی متوفای ۲۹۲ هـ و ابوبکر خلیل (که بیوگرافی‌اش گذشت) و ابواحمد محمد بن احمد بن ابراهیم اصفهانی عسال متوفای ۳۴۹ هـ و ابوالقاسم طبرانی (سابق الذکر)، و ابو محمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حبان معروف به ابن حبان، متوفای ۴۳۴ هـ، و ابوذر هروی (سابق الذکر)، و برخی نیز نام‌های دیگری برای این گونه کتاب‌ها انتخاب کرده‌اند. ر. ک «الفتوی الحمویة الکبری» از ابن تیمیّه تحقیق از محمد عبدالرزاق حمزه، ص ۱۷-۲۰، «منهاج السنه» از ابن تیمیّه تحقیق از محمد رشاد سالم (۲/ ۲۸۳)، «لوامع الأنوار البهیة» (۱/ ۲۱-۲۲) از سفارینی، «الرساله المستطرفة»، ص ۲۹-۳۰ و مقدمه‌ی «عقاید السلف»، ص ۵-۷ از علی سامی نشار. من می‌گویم متأسفانه این مجموعه‌های مهم مورد عنایت مراکز آموزش و پژوهشگران درباره‌ی عقاید اسلامی قرار نگرفته‌اند و بسیاری از مراکز فرهنگی در جهان اسلام بیشتر بر کتاب‌های متأخرین که آمیخته با اندیشه‌ها و افکار بیگانه‌اند تکیه کرده‌اند، در حالی که وظیفه شرعی و منهج علمی ایجاب می‌کند که ما نخست به منابع دست اول مراجعه کنیم. بایسته است که به این منابع که بخشی از آن‌ها از بین رفته و برخی دیگر در مراکز =

در این جا باید بدین نکته یادآوری نمود که همان گونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: «ممکن است در این کتابها احادیث ضعیفی نیز وجود داشته باشد که صاحبان علم و معرفت آنها را می شناسند. گاهی مردم درباره‌ی صفات و سایر ابواب اعتقاد و دیگر بخش‌های دین احادیث و روایاتی ذکر می کنند که دروغین هستند و آنها را به دروغ به پیامبر نسبت داده اند»^(۱).

خداوند متعال برای حفظ سنت پیامبرش کسانی را برانگیخت که به حفظ آن و جدا کردن صحیح آن از غیر صحیح اهتمام ورزیدند و معیارها و ضوابطی دقیق برای این کار تعیین کردند. هم درباره‌ی متن احادیث و هم درباره‌ی سندهای آن تحقیقات بسیار گسترده و عمیقی صورت دادند، بگونه‌ای که دیگر تشخیص دادن صحیح از سقیم امکان پذیر گشته و مسلمانان نسبت به صحت سنت پیامبرشان اطمینان پیدا کرده اند. به طور مثال یک زندیق به هارون الرشید گفت: «تو با هزار حدیثی که من آنها را وضع کرده (ساخته) و به پیامبر نسبت داده‌ام، در حالی که حتی یک حرف از آن را رسول الله ارشاد نفرموده است چکار می کنی؟» هارون الرشید در پاسخ وی گفت: «ای دشمن خدا! تو با ابواسحاق فزاری و عبدالله بن المبارک چکار می کنی که احادیث را غربال کرده و احادیث موضوع و دروغین تو را تک تک و یکی یکی بیرون خواهند کشید؟»^(۲).

ائمه‌ی حدیث تمام طرقها و راهها و سندهای احادیث را می شناختند. بگونه‌ای که اگر سند و یا متن جابه‌جا می شد، می فهمیدند. به طور مثال زمانی

= نگهداری از کتاب‌های خطی جهان خاک می خورند و اندک چیزی از آنها در دست مردم است توجه شده و در زمینه‌ی بحث و بررسی و تحقیق آنها و بیرون آوردن گنجینه‌های نهفته در آنها اقدام شود.

(۱) - «عقیده‌ی اهل سنت» از ابن تیمیه، تعلیقات از شیخ عبدالرزاق عقیفی، ص ۲۰.

(۲) - «معجم الادباء» از یاقوت حموی (۱/ ۲۱۲-۲۱۳).

که امام بخاری: به بغداد آمد و علمای بغداد به قصد امتحان، احادیثی را که متن‌ها و سند‌های آنها را جا به جا کرده بودند به وی عرضه داشتند، او گفت: «این احادیث را من نمی‌شناسم، اما برای من فلانی از فلانی چنین روایت کرده است» و تمام آن احادیث را به صورت صحیح بیان کرد و هر متنی را به سندش ملحق نمود^(۱).

یا حتی شیعیان به دقت و احتیاط امامان حدیث در روایت حدیث اعتراف دارند. در کتاب «السرائر» که یکی از کتاب‌های معتبر شیعیان است و صاحب بحار درباره‌ی آن می‌گوید: مورد اعتماد بودن کتاب السرائر و نویسنده اثر بر آگاهان از اسرار شریعت پوشیده نیست». در این کتاب حدیثی با این سند روایت شده است که از برخی از اصحاب ما روایت شده است و وی آن را به ابو عبدالله نسبت می‌دهد. (مراد از ابو عبدالله جعفر صادق است) در این حدیث راوی می‌گوید از^(۲) ابو عبدالله سؤال شد که: - آنها - یعنی امامان اهل سنت - احادیث را دقیقاً همان گونه که شنیده‌اند، بیان می‌کنند، اما ما گاهی تقدیم و تأخیر و کم و زیاد می‌کنیم»^(۳).

(۱) - ر. ک «هدی الساری»، ص ۴۸۶، «المقدمه» (۳/ ۹-۱۰) از ابن خلدون. و صنعانی درباره‌ی آن چه برای امام بخاری با علمای بغداد پیش آمده بود در «توضیح الافکار» گفته است: «این داستان مشهور است، ابن عدی آنرا از مشایخ بخاری روایت کرده است و ابوبکر خطیب در «تاریخ» چندین مرتبه آن را آورده است. و حافظ ابن حجر نیز بر کتاب نکاتش بر این صلاح با سند خودش آن را آورده است. «توضیح الافکار لمعانی تنقیح الانظار» (ص ۱۰۳-۱۰۴).

(۲) - «البحار» (۱/ ۳۳) آنها نویسنده‌ی «السرائر» را این گونه توصیف کرده‌اند: «امام علامه استاد و بزرگ علما و فقها، افتخار ملت، حق و دین، شیخ فقها، رئیس مذهب، فاضل و کامل، فرزانه، فرزندگان و یگانه‌ی روزگار». ر. ک «منتهی المقال»، ص ۲۶، «المقابس»، ص ۱۵، به نقل از مقدمه‌ی بحار، ۱/ ۱۶۳.

(۳) - «السرائر»، ص ۴۷۶، از ابن ادریس.

و این اعترافی است از سوی آنها بر امانت و دقت اهل سنت در روایت نصوص، و خیانت و عدم دقت خودشان در این مورد. تلاش‌های طاقت‌فرسای ائمه‌ی اهل سنت به این گونه اعتراف‌ها نیازی ندارد و ما آن را چون شهادت یک مخالف بود - و گواهی منصفانه‌ی مخالف از گفته و گواهی منصفانه‌ی موافق، تأثیر بیشتری دارد - ذکر کردیم، و دیگر این که چنین مطالب دشمنان سنت و روافض را - چون از کتاب‌های خودشان نقل شده است - وادار به سکوت می‌کند.

۲) جنبه‌ی دوم.

این مبحث در برگیرنده‌ی کشف حقیقت احادیث و روایات و نقل قول‌هایی است که روافض به منابع اهل سنت نسبت می‌دهند. خوانندگان کتاب‌های قدیم و جدید شیعه، آنها را مملو از احادیث و روایات و نقل قول‌هایی در تأیید مذهب شیعه و زیر سؤال بردن مذهب اهل سنت می‌یابند، که ادعا شده است از منابع اهل سنت نقل شده‌اند. و شیعیان تلاش می‌کنند از آنها برای اثبات حقانیت مذهب خود و برتری آن بر مذهب اهل سنت و جهت رفع سرگردانی و شک و تردید از هم‌مذهبان خود استفاده کنند. ابن خلدون^(۱) به این پدیده این گونه اشاره کرده است: «آنان با استفاده از نصوصی که نقل می‌کنند و آنها را بگونه‌ای که مذهبشان را تأیید کند تاویل

(۱) - ابوزید ولی‌الدین عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن محمد بن حسن حصرمی اشبیلی الاصل معروف به ابن خلدون، عالم، ادیب، مورخ، جامعه‌شناس و فیلسوف. در سال ۷۳۲ در تونس به دنیا آمد و در سال ۸۰۸ هـ در قاهره وفات یافت. کتاب‌های «العبر»، «تاریخ ابن خلدون» و «لباب المحصل» و غیره از جمله آثار وی هستند. ر. ک «الضوء اللامع» (۴/ ۱۴۵-۱۴۹) از سخاوی، «شذرات الذّهب» (۷/ ۷۶-۷۷)، «معجم المؤلفین» (۵/ ۱۸۸-۱۸۹).

می‌کنند، به حقانیت مذهبشان استدلال می‌کنند. این نصوص و احادیث و روایاتی که آنها نقل می‌کنند برای امامان حدیث شناخته شده نیستند و در شریعت نیامده‌اند، بلکه اکثر آنها دروغینند و یا از لحاظ سند و متن مشکل دارند و یا تأویلات فاسد آنها را تأیید نمی‌کنند^(۱).

آنها در این کار به قدری مهارت دارند و از روش‌هایی استفاده می‌کنند که نویسندگی «مختصر تحفه‌ی اثنا عشریه» می‌گوید، این روش‌ها به قدری زیادند که حتی یهودیان یک دهم آن را نمی‌دانند^(۲).

شیخ الاسلام ابن تیمیه: بسیاری از احادیث و روایاتی که روافض به منابع اهل سنت نسبت می‌دهند بررسی کرده و درستی و نادرستی این نسبت را بیان کرده و معنا و مفهوم درست نص‌هایی را که روافض تأویل نادرست کرده‌اند نیز بیان می‌کند. وی این کار را در کتاب خود «منهاج السنّه» به ویژه در جلد آخر آن انجام داده است^(۳).

اما کار کشف و شرح روش‌هایی را که روافض برای اثبات مذهبشان از طریق منابع اهل سنت انجام می‌دهند، علامه، هند، شاه عبدالعزیز دهلوی^(۴) در کتاب خود «تحفه‌ی اثنا عشریه» به عهده گرفته است. وی این کتاب را به فارسی نوشته و شیخ حافظ غلام محمد بن محی الدین بن عمر اسلمی آن را به

(۱) - «المقدمه» (۲/۵۲۷) از ابن خلدون تحقیق از دکتر علی عبدالواحد وافی.

(۲) - «مختصر تحفه‌ی اثنا عشریه»، ص ۲۵.

(۳) - از چاپ امیریه به سال ۱۳۲۲ هـ. استاد ما محمد رشاد سالم مشغول تحقیق آن است و دو جلد از آن تاکنون به چاپ رسیده است.

(۴) - عبدالعزیز بن احمد (معروف به شاه ولی الله) بن عبدالرحیم عمری فاروقی، ملقب به سراج الهند. سال ۱۲۳۹ هـ وفات یافت. «فتح العزیز» در تفسیر که نتوانست آن را به پایان برساند، و «بستان المحدثین»، و «تحفه‌ی اثنا عشریه» از آثار وی هستند. ر. ک «الاعلام» (۴/۱۳۸).

عربی ترجمه کرده است که نسخه‌ی عربی هنوز چاپ نشده است و به صورت خطی^(۱) است. اما مختصر آن که کار شیخ آلوسی است چاپ شده و معروف و مشهور است و بخشی از این روش‌ها را در برگرفته است.

شیخ محمد - که آلوسی^(۲) وی را استاد علمای اعلام و یگانه‌ی روزگار خویش می‌داند - معروف به خواجه نصرالله هندی مکی^(۳) با نوشتن کتابی به نام «الصواعق المحرقة» از بسیاری از روش‌ها و راهکارهایی که روافض برای اصیل نشان دادن اندیشه‌های بیگانه تحت عنوان استدلال از منابع اهل سنت به کار می‌برند، پرده برداشته است. شیخ محمود آلوسی این کتاب را تحت عنوان «السیوف المشرقة فی مختصر الصواعق المحرقة» مختصر کرده است. شیخ سویدی^(۴): نیز با نوشتن رساله‌ای به نام «نقض عقائد الشیعه» بخشی از این نوع روش‌ها و راهکارهای روافضی را معرفی کرده است. این کتاب هنوز به صورت خطی است و چاپ نشده است^(۵).

این موضوع هنوز به تحقیق و بررسی بیشتر نیاز دارد. گرچه صفحات این کتاب ظرفیت پرداختن کامل به این موضوع را ندارد، اما شایسته است به چندی از این روش‌ها و راهکارها اشاره کرده در آغاز بر اهمیت پرداختن علمی و فراگیر به این موضوع و واضح ساختن آن همراه با ارقام و واقعیت‌های روشن بر این روش‌ها تأکید کنیم، چراکه چاره‌ای نیست جز ایستادگی در برابر جریان

(۱) - دو نسخه از این کتاب به شماره‌های (۵۰۳۵) و (۶۸۱۲) در کتاب‌خانه‌ی اوقاف بغداد وجود دارد. ر. ک به فهرست کتاب‌خانه‌ی اوقاف بغداد.

(۲) - مقدمه‌ی کتاب خطی «السیوف المشرقة».

(۳) - در مطالعه‌ی منابع عربی به بیوگرافی وی برخورد نکرده‌ام.

(۴) - بیوگرافی وی در مبحث «تلاش‌های تقرب» می‌آید.

(۵) - یک نسخه‌ی آن به شماره‌ی (۱۳۷۸۵ / ۱۲) در کتاب‌خانه‌ی اوقاف بغداد وجود دارد.

افتراق، احیای کینه‌ها و فتنه‌های دیرینه‌ای که فکر می‌کردیم از بین رفته است، اما ناگهان می‌بینیم که شدیدتر و زشت‌تر از گذشته ادامه دارد. انتشارات و چاپ‌خانه‌های روافض هر ساله، مجموعه‌ی بزرگی از کتاب‌ها و رساله‌هایی را به چاپ می‌رسانند و پخش می‌کنند که دربرگیرنده‌ی مطالب زیادی از نوع «استدلال بر حقانیت مذهب شیعه از منابع اهل سنت» هستند و بدین سان هم مذهبانشان را از راه به بیراهه می‌کشاند.

اما روش‌ها و راهکارهای پنهانی و زیرکانه‌ی آنها از منابع اهل سنت، موضوعی است که - چنانکه پیش از این گفتیم - علما به آن پرداخته‌اند و اینک ما نیز به بخشی از آنها اشاره خواهیم کرد.

(۱) شیخ عبدالله سویدی: می‌گوید:

«برخی از علمای آنها به فراگیری علم حدیث مشغول شدند، احادیث را از محدثان ثقه‌ی اهل سنت شنیدند، سندهای صحیح آنها را حفظ کردند و به ظاهر به لباس تقوا و پرهیزکاری ملبس شدند. بگونه‌ای که از محدثان اهل سنت به حساب می‌آمدند، تنها احادیث صحیح و حسن را روایت می‌کردند، اما آرام آرام و زیرکانه احادیث موضوع را در تأیید مذهبشان در لابه‌لای این احادیث جای دادند و بدینسان علاوه بر عوام الناس حتی بسیاری از خواص اهل سنت را هم فریب دادند. اما خداوند متعال به لطف و فضلش محدثان را متوجه این موضوع کرد و آنان به جستجوی این احادیث پرداخته آنها را پیدا کرده موضوع بودنشان را به صراحت اعلام کردند. خدا را به خاطر این نعمت سپاس می‌گوییم.

برخی از آنان پس از آن که حقیقت و ماهیتشان روشن شد به وضع حدیث اعتراف کردند. هنوز هم در برخی از معاجم و کتابها از این دست احادیث

وجود دارد و اکثر تفضیلیه^(۱) و متشیعه^(۲) به آن‌ها تمسک می‌جویند». اَلوسی به هنگام بحث از این روش در کتاب خود «السَّیْفُ الْمَشْرِقَةُ» می‌گوید: «یکی از کسانی که از این روش استفاده کرده است و در برخی از کتاب‌های اهل سنت مثل سنن ترمذی، ابوداود، نسائی^(۳) و غیره روایت‌هایی از وی نقل شده است که البته در نقل آن روایت‌ها تنها نیست. «جابر جعفی»^(۴) است»^(۵).

۲) اَلوسی در «مختصر تحفه اثناعشریه» می‌گوید:

یکی دیگر از نیرنگ‌های آنان این است که به جست و جو در لیست راویان معتبر و ثقه‌ی اهل سنت می‌پردازند و اگر کسی را یافتند که اسم و لقبش با یک

(۱) - تفضیلیه یا مفضلله کسانی هستند که علی^{علیه السلام} را از ابوبکر و عمر افضل می‌دانند. زبیده و برخی از گروه‌های دیگر از این جمله‌اند. ر. ک به «التسعینیه»، ص ۴۰ از ابن تیمیّه .:

(۲) - نگا: نسخه خطی "نقض عقائد الشیعة" از عبدالله السویدی، و "مختصر الصواعق"، ص ۵۰ (خطی)، و "مختصر التحفة" ص ۳۲.

(۳) - در «میزان الاعتدال» آمده است که ترمذی ابوداود و ابن ماجه از وی حدیث روایت کرده‌اند و نامی از نسائی به میان نیاورده است و نیز گفته است که ابوداود، و تنها یک حدیث در باب سجود سهو از وی روایت کرده است. «میزان الاعتدال» (۱/۳۷۹-۳۸۳) بیوگرافی جابر جعفی الکاشف (۱/۷۷) از ذهبی، «تقریب التهذیب» (۱/۱۲۳) از ابن حجر.

(۴) - جابر بن یزید بن حارث جعفی کوفی، یکی از علمای شیعه که در سال ۱۶۷ وفات یافت. ابن حیان می‌گوید: «وی از پیروان عبدالله بن سبا بود و می‌گفت علی به دنیا برمی‌گردد». عقیلی نیز با سندش از زائده نقل کرده است که: «جابر جعفی یک رافضی است و اصحاب پیامبر را ناسزا می‌گوید». نسائی و غیره نیز گفته‌اند: «وی متروک است». یحیی نیز گفته است که «احادیث وی را نباید نوشت...». ر. ک «میزان الاعتدال» (۱/۳۷۹) و صفحات پس از آن.

(۵) - «السَّیْفُ الْمَشْرِقَةُ»، ص ۵۰، کتاب خطی از اَلوسی.

شیعی یکی بود احادیث و روایات آن شیعه را به وی نسبت می‌دهند و این گونه کسانی از اهل سنت که آگاهی ندارند وی را امامی از امامان خود می‌پندارند و بر قولش اعتماد کرده روایت‌های او را می‌پذیرند. به طور مثال دو نفر به نام سدی داریم که یکی سدی کبیر^(۱) است که از افراد ثقه‌ی اهل سنت به حساب می‌آید، و دیگری سدی صغیر^(۲) است که یک دروغ‌گو، واضع حدیث و از رافضی‌های غالی است. به نام ابن قتیبه نیز دو نفر داریم که یکی از آنان عبدالله بن مسلم بن قتیبه^(۳) است که از افراد ثقه‌ی اهل سنت به حساب می‌آید و کتابی به نام «المعارف» نوشته است، و دیگری عبدالله بن قتیبه، یک رافضی غالی است و وی نیز جهت گمراه کردن و فریب دادن کتابی به نام «المعارف» نوشته است^(۴).

یکی دیگر از این نوع محمد بن جریر طبری است که آنان نیز دو نفراند. یکی امام و عالم معروف اهل سنت و صاحب تفسیر و تاریخ^(۵)، دیگری محمد

(۱) - اسماعیل بن عبدالرحمن سدی، تابعی حجازی که در کوفه سکونت داشت. مسلم و صاحبان سنن از وی حدیث روایت کرده‌اند. در سال ۱۲۷ هـ وفات یافت. ر. ک به «الخلاص» ص ۳۵ و «الکاشف» (۱/۱۲۷).

(۲) - محمد بن مروان بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالرحمن کوفی که نزد اهل سنت یک دروغ‌گو و واضع حدیث است. ر. ک «الجرح و التعديل» (۸/۸۶) «تقریب التهذیب» (۲/۲۰۶) الخلاصه، ص ۳۵۸ برای بیوگرافی وی در کتاب‌های شیعه به کتاب‌هایی مثل «الکنی و الالقاب» از قمی (۲/۲۸۴-۲۸۵) مراجعه شود.

(۳) - ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری. در سال ۲۷۶ هـ در بغداد وفات یافت در حالی که در سال ۲۱۳ چشم به جهان گشوده بود. وی آثار زیادی دارد از جمله: «تأویل مختلف الحدیث»، «المعارف»، «الرد علی الشعوبیه»، «مشکل القرآن» و غیره. ر. ک «تاریخ بغداد» (۱۰/۱۷۰-۱۷۱)، «انباه الرواة» (۲/۱۴۳-۱۴۷) «الاعلام» (۴/۲۸۰).

(۴) - «مختصر تحفه‌ی اثنا عشریه»، با اندکی تصرف، ص ۳۲. «مختصر الصواعق»، ص ۵۱ (خطی)، «نقض عقائد الشیعه»، ص ۲۵، (خطی) از سویدی.

(۵) - ابو جعفر محمد بن جریر بن زید طبری، مورخ، مفسر و امام در سال ۲۲۴ هـ در آمل طبرستان به دنیا آمد، سپس در شهر بغداد ساکن شد، و در سال ۳۱۰ در آنجا وفات یافت. کتاب‌های «جامع البیان فی تفسیر القرآن» =

بن جریر بن رستم طبری از امامان شیعه^(۱). شیعه‌ی دیگری نیز که به ابوجعفر طبری معروف است وجود دارد و وی محمد ابوالقاسم بن علی طبری از علمای قرن ششم امامیه است^(۲).

= معروف به «تفسیر طبری»، «اخبار الرّسل والملوک» معروف به «تاریخ طبری»، «اختلاف الفقها» و غیره از جمله آثار وی هستند. ر. ک. «تاریخ بغداد» (۲/۱۶۲)، «البدایة والنهاية» (۱۱/۱۴۵) و «الاعلام» (۶/۲۹۴).

(۱) - ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم بن جریر طبری آملی، از علمای امامیه در سال ۳۱۰ هـ در بغداد وفات یافت. کتاب‌های «المسترشد فی الامامة»، «نور المعجزات فی مناقب الائمة الاثنی عشر» و غیره از جمله آثار وی هستند. ر. ک «معجم المؤلفین» (۹/۱۴۶) مقدمه، «البحار» (۱/۱۷۷) «تنقیح المقال» (۲/۹۱)، «لسان المیزان» (۵/۱۰۳) درباره‌ی متفاوت بودن این دو نفر نیز به جلد نهم مجله‌ی «المجمع العلمی العراقی» سال ۱۳۸۱ هـ ص ۳۴۵ چاپ مجمع مراجعه شود. این تشابه اسمی گاهی نیز باعث اهانت و سوء ادب به ابن جریر شده است. ابن کثیر می‌گوید: «برخی از عوام وی را به رفض و الحاد متهم کرده‌اند و کتابی را که در دو جلد درباره‌ی حدیث «غدیر خم» نوشته شده است و قول به جواز «مسح قدمین در وضوء» را به وی نسبت داده‌اند». ابن کثیر ادامه می‌دهد که «برخی از علما می‌گویند ابن جریر دو نفراند که یکی از آنها شیعه است و مطالب فوق را از آن او دانسته ابن جریر اهل سنت را از این چیزها مبرا دانسته‌اند». «البدایة والنهاية» (۱/۱۴۷) آن چه را ابن کثیر در این جا به نقل از برخی علما بیان کرده یک واقعیت است و تحقیقات علمای رجال و آن چه از برخی از کتاب‌های عصر حاضر شیعه به دست می‌آید این مطلب را تأیید می‌کنند. میراث علما به جای مانده از ابن جریر سنی و نویسنده تفسیر و تاریخ نیز برای رفع این اتهام از وی کافی است به طور مثال به ص ۶-۷ «جزء فی الاعتقاد» از ابوجعفر محمد بن جریر عبدی، مراجعه کنید.

(۲) - فؤاد سزکین در «تاریخ للتراث» بین ابن رافضی و آن قبلی دچار اشتباه شده کتاب «بشارة المصطفی» را که از ابن دومی (ابن ابی القاسم) است به اولی (ابن رستم) نسبت داده است، در حالی که بین آن دو بیش از دو قرن فاصله‌ی زمانی وجود دارد. «تاریخ للتراث» (۲/۲۶۰).

مجله‌ی «المدينة» نیز از ابن جریر سوم (ابن رستم) داستانی ساختگی به نام (عقد الزهراء) چاپ کرده است که اگر همین تشابه اسمی نمی‌بود، این داستان به نشریه‌ی «المدينة» راه نمی‌یافت. ر. ک نشریه‌ی «المدينة» عدد ۴۶۲۱، سه شنبه، ۲۴ رجب سال ۱۳۹۹ هـ، ص ۷، انتخاب از محمد سالم محمد به نقل از کتاب «بشارة» =

به نام ابن بطه نیز دو نفر وجود دارد. یکی ابن بَطَّه (به فتح با) که سنّی است^(۱) و دیگری ابن بَطَّه (به ضمّ با) که شیعه است^(۲).

گرچه تشابه اسمی یک پدیده‌ی طبیعی است اما سوءاستفاده از این تشابه اسمی برای وارد کردن مخفیانه‌ی اندیشه‌های به گونه‌ای که باعث ایجاد تفرقه در میان امت شود و جویندگان مخلص حقیقت را به اشتباه اندازد، نمی‌تواند یک چیز طبیعی به حساب آید.

استفاده کنندگان از این روش و روش پیش از آن در پی آن‌اند تا با استفاده از سند صحیح و یا سندی که در اسماء الرجال مشابه سند صحیح است، یک متن دروغین را که در خدمت یک تفکر معین است رواج دهند.

اما راز و حقیقت این دو روش با ظهور قراین و شواهد بر دروغ بودن آن، به دلیل تناقض و مخالفت آن با صریح قرآن و یا حدیث صحیح، و یا شواهد و قراین دیگر به سرعت کشف می‌شود.

حدیث‌شناسان تنها به سند حدیث نپرداخته‌اند، بلکه برای پی بردن به موضوع و دروغ بودن حدیث تنها با توجه به متن آن بدون در نظر گرفتن سند آن نیز قواعد و اصولی گذاشته‌اند و اکثر کتاب‌های علم حدیث این اصول و

=المصطفی». من کتاب «بشارة المصطفی» را خوانده‌ام و آن را مملوء از کذب و گمراهی یافتم. در صفحه‌ی ۲۳۸ این کتاب جبت و طاغوت به ابوبکر و عمر تفسیر شده است، در ص ۲۷ آن آمده است که زیارت قبر علی مساوی است با یک میلیون حج، در ص ۵۲ آن آمده است که پیامبر خدا فرمود: «کسی را از علی برتر و افضل‌تر قرار ندهید که مرتد خواهید شد». و نویسنده‌ی آن نیز در غلو و افراط پا را از این حد نیز فراتر نهاده می‌گوید: «هر کسی در والا بودن، و برتر بودن و وجوب اطاعت و ولایت وی تردید کند، کافر است، گرچه به ظاهر خود را مسلمان بداند و احکام اسلام بر وی جاری گردد»، ص ۵۱، الخ.

(۱) - بیوگرافی وی در صفحات قبل گذشت.

(۲) - «اعیان الشیعة» (۵۶/۶) از محسن الامین. «الکنی و الالقاب» (۲۲/۱) از عباس قمی.

قواعد را ذکر کرده‌اند.

ابن جوزی^(۱) می‌گوید: «این گفته چقدر زیبا است که می‌گوید اگر حدیثی با عقل و یا نقل صریح و یا اصول مسلم شریعت در تناقض بود، بدان که موضوع و دروغ است»^(۲).

ابن صلاح^(۳) می‌گوید: «دروغ و موضوع بودن حدیث یا با اعتراف دروغگو و سازنده‌ی آن، و یا اظهار آنچه به معنای اعتراف است از سوی وی، روشن می‌شود. گاهی نیز حال روایت کننده و یا خود روایت، دال بر موضوع و لادروغ بودن است، چراکه احادیث دراز و طولانی‌ای وضع شده است که رکیک بودن واژگان و معانی آنها گویای موضوع بودن آنهاست»^(۴).

ابن دقیق العید^(۵) می‌گوید: «حدیث شناسان بس اوقات با دقت به اموری که

(۱) - ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی تیمی بکری بغدادی معروف به ابن جوزی. محدث، مفسر، فقیه، واعظ، ادیب و مؤرخ. در سال ۵۱۰ هـ در بغداد به دنیا آمد و در سال ۵۹۷ هـ در همانجا چشم از جهان فرو بست. کتاب‌های «جامع المسانید» در هفت جلد، «المنتظم فی تاریخ الأمم» و غیره از آثار وی هستند. ر. ک «مرأة الجنان» (۳/ ۴۸۹-۴۹۲) از یافعی، «شذرات الذهب» (۳۲۹-۳۳۱)، «معجم المؤلفین» (۵/ ۱۵۷).

(۲) - «الموضوعات» (۱/ ۱۰۶) از ابن جوزی، «تدریب الراوی» (۱/ ۲۷۷).

(۳) - تقی الدین ابوعمرو، عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی کردی موصلی، معروف به ابن صلاح. محدث، مفسر، فقیه و اصولی. در سال ۵۷۷ هـ به دنیا آمد و در سال ۶۴۳ هـ در دمشق وفات یافت. کتاب‌های: «علوم الحدیث» و «معرفة المؤلف والمختلف» و غیره از جمله آثار وی هستند. ر. ک «شذرات الذهب» (۵/ ۲۲۱-۲۲۲) «تذکره الحفاظ» (۴/ ۱۴۳۰)، «معجم المؤلفین» (۶/ ۲۵۷).

(۴) - «علوم الحدیث»، از ابن صلاح، ص ۸۹.

(۵) - تقی الدین ابوالفتح، محمد بن علی بن وهب بن مطیع قشیری معروف به ابن دقیق العید (همانند پدر و جدش). حافظ و مجتهد و شیخ الاسلام. به سال ۶۲۵ هـ در ینبع (منطقه‌ای در کنار ساحل دریای سرخ) به دنیا آمد و در سال ۷۰۳ هـ در قاهره وفات یافت. «أحكام الأحكام»، «الافتراح فی بیان الإصطلاح»، «الإمام فی أحادیث الأحكام» و غیره از آثار وی هستند. ر. ک «طبقات الشافعیة» (۹/ ۲۰۷-۲۴۹) و «الدرر الكامنة» (۴/ ۲۱۰-۲۱۴).

به خود روایت و واژگان حدیث برمی‌گردد، به موضوع بودن آن حکم می‌کنند. یعنی آنان به دلیل کثرت ممارست در احادیث پیامبر، ملکه‌ای به دست آورده‌اند که به کمک آن، آنچه را که می‌تواند حدیث پیامبر باشد، از آنچه نمی‌تواند بر زبان مبارک پیامبر جاری شده باشد، تشخیص دهند»^(۱).

ابوالحسن علی بن عروه حنبلی^(۲) می‌گوید: «قلب اگر پاک و پرهیزگار و مطهر باشد. توان تمیز بین حق و باطل، صدق و کذب و هدایت و ضلالت را پیدا خواهد کرد، به ویژه اگر بهره و ذوقی از نور نبوت برده باشد، در آن صورت به کینه امور و رازهای پنهان اشیا پی برده، صحیح را از سقیم تشخیص خواهد داد، و اگر به وسیله‌ی سندی صحیح متنی کاذب و موضوع به پیامبر نسبت داده شود، و یا متنی صحیح از ایشان به وسیله‌ی سندی ضعیف روایت شده باشد، وی این چیز را تشخیص خواهد داد و الفاظ و کلمات پیامبر بر فرد باهوشی که نسبتی با حدیث داشته باشد مخفی نخواهد ماند»^(۳).

تابعی جلیل‌القدر، ربیع بن خثیم^(۴) می‌گوید: «برخی از احادیث نوری همانند نور خورشید دارند که گویای حدیث بودن آنها هستند، و برخی دیگر

(۱) - الإقتراح، ص ۱۱ (کتاب خطی) از ابن دقیق‌العید.

(۲) - ابوالحسن علی بن حسین بن عروه العلاء مشرقی دمشقی حنبلی معروف به ابن زکون (به فتح زاء) محدث و فقیه، پیش از سال ۷۶۰هـ به دنیا آمده و به سال ۸۳۷هـ در دمشق چشم از جهان فرو بسته است. کتاب «الکواکب الدراری فی ترتیب مسند الامام احمد علی ابواب البخاری» در ۱۲۰ جلد از آثار وی است. ر. ک «الضوء اللامع» (۵/ ۲۱۴-۲۱۵) از سخاوی.

(۳) - «قواعد التحديث»، ص ۱۶۵ از جمال الدین قاسمی به نقل از کتاب الکواکب الدراری ابن عروه.

(۴) - ابویزید ربیع بن خثیم (به ضم خا و فتح ثا) بن عائد بن عبدالله ثوری کوفی. ثقه و عابد. ابن مسعود^{رضی الله عنه} به وی می‌گفت: «اگر پیامبر تو را می‌دید، دوست می‌داشت. در سال ۶۱هـ و برخی گفته‌اند وفات یافت. بخاری و مسلم و غیره از وی حدیث روایت کرده‌اند «تقریب التهذیب» (۱/ ۲۴۴).

نیز تاریکی‌ای همانند تاریکی شب دارند که نمی‌توان به عنوان قول پیامبر آنها را پذیرفت»^(۱).

از امام ابن قیم^(۲): سؤال شد که آیا ضابطه‌ای وجود دارد که به کمک آن بتوان بدون مراجعه به سند حدیث پی به موضوع بودن آن برد؟ ایشان فرمود: «این سؤالی است بسیار سخت و ارزشمند. باید گفت که این امکان تنها برای کسی وجود دارد که در شناخت احادیث صحیح تبخّر یافته، گوشت و خونس به آن عجین شده باشد و شناختی عمیق نسبت به احادیث و آثار و سیرت و هدای پیامبر، در مورد آنچه به آن امر می‌کرده، یا از آن نهی می‌کرده، یا از آن خبر می‌داده، یا به سوی آن فرا می‌خوانده، یا آنچه را دوست می‌داشته. یا آنچه را نمی‌پسندیده، و یا آنچه را برای امت وضع و مقرر می‌کرده است، به دست آورده باشد، و در این باب به قدری شناخت و معرفت کسب کرده باشد که گویی همانند یکی از یاران پیامبر با ایشان معاشرت داشته است. تنها چنین کسی با کمک شناختی که از احوال و هدای و سیرت و گفته‌های پیامبر دارد، می‌تواند تشخیص دهد که چه گفته و کرده‌ای می‌تواند قول و فعل پیامبر باشد، و چه گفته و کرده‌ای نمی‌تواند قول و فعل ایشان باشد»^(۳).

سپس امام ابن قیم (۴۴) قاعده در این باره ذکر کرده و با ذکر (۲۷۳) حدیث

(۱) - این مطلب را خطیب بغدادی در «الکفایة»، ص ۶۰۵ آورده است.

(۲) - امام و علامه محمد بن ابی‌بکر بن ایوب بن سعد بن جریر زرعی، معروف به ابن قیم جوزیه. یکی از پایه‌های اصلاح اسلامی و یکی از دانشمندان بزرگ که آثار زیادی از خود به یادگار گذاشته است از جمله: «اعلام الموقعین»، «زادالمعاد»، «هدایة الحیاری» و غیره. در سال ۶۹۱ هـ چشم به جهان گشود و در سال ۷۵۱ هـ دار فانی را وداع گفت. ر. ک «الوافی بالوفیات» (۲/ ۲۷۰-۲۷۲)، «جلاء العینین»، ص ۳۰، «الاعلام» (۲۸۰-۲۸۱).

(۳) - «المنار المنیف»، ص ۴۴.

به عنوان مثال که بدون در نظر گرفتن سند و تنها بر اساس متن موضوع بودن آنها را به اثبات رسانده، قواعد مذکور را توضیح داده است. وی این قواعد و مثال‌ها را در کتاب «المنار المنیف» آورده است.

۳) شاه عبدالعزیز دهلوی می‌گوید، یکی دیگر از روش‌های آنها

این است که:

کتاب‌های مملو از اهانت به صحابه و مطالبی در ردّ اهل سنت جعل کرده آنها را به بزرگان اهل سنت نسبت می‌دهند. به طور مثال کتابی تحت عنوان «سر العالمین» را که پر از هذیان است به امام ابوحامد غزالی نسبت داده‌اند و در مقدمه‌ی آن گفته‌اند که او وصیت کرده است که: «این راز و امانت را حفظ کرده آن را افشا نکنند و هرآنچه در این کتاب آمده عقیده‌ی واقعی اوست، و آنچه در کتاب‌های دیگر آمده از روی مدهانت و تقیّه بوده است»^(۱).

مشاهده شده است که برخی از نویسندگان معاصر شیعه مطالبی علیه اهل سنت ذکر و نقل می‌کنند و به همین کتاب ارجاع می‌دهند^(۲).

این کتاب چندین مرتبه‌ی دیگر از جمله در سال ۱۳۱۴هـ در بمبئی، در سال ۱۳۲۴هـ در قاهره و در سال ۱۳۲۷هـ در تهران به چاپ رسیده است^(۳).

دکتر عبدالرحمن بدوی می‌گوید، سه نفر از خاورشناسان (گوارتسیهر، «بویج» و «مکرونالد»)^(۴) نیز گفته‌اند، این کتاب جعلی است.

(۱) - مختصر تحفه‌ی اثنا عشریه، ص ۳۳ و «نقض عقاید شیعه»، ص ۲۵، (کتاب خطی) از سویدی.

(۲) - به طور مثال، فهرست منابع کتاب «کشف الاشتباه» از عبدالحسین رشتی که در سال ۱۳۶۸هـ در چاپخانه‌ی نظامی تهران به چاپ رسیده است، ملاحظه شود.

(۳) - «مؤلفات غزالی»، عبدالرحمن بدوی، ص ۲۲۵.

(۴) - همان، ص ۲۷۱.

عبدالرحمن بدوی نیز همین نظر را درست می‌داند و برای اثبات آن چنین استناد می‌کند: «آنچه ثابت می‌کند که این کتاب قطعاً از غزالی نیست گفته‌ای است که در ص ۸۲ به وی نسبت داده‌اند و در آن می‌گوید: «معری در حالی که با یوسف بن علی شیخ الاسلام^(۱) همراه بود و من جوانی بیش نبودم، شعری از اشعار خودش را برای من سرود». معری در سال ۴۴۸هـ وفات کرده است و غزالی در سال ۴۵۰هـ متولد شده است، پس چگونه ممکن است، وی اشعار خودش را برای غزالی بسراید»^(۲).

این روش وضع و جعل بسیار خطرناک است. سویدی می‌گوید کتاب‌های زیادی به این طریق به اهل سنت نسبت داده شده است که جز کسانی که از سبک کلام اهل سنت آگاهی دارند، نمی‌توانند آنها را تشخیص دهند^(۳). شوکانی^(۴) در کتابش «الفوائد المجموعه» بحثی را تحت عنوان «النسخ الموضوعه» طرح کرده پس از به پایان رساندن آن گفته است که اکثر این‌ها را روافض جعل کرده‌اند و نزد پیروان آنها وجود دارند^(۵).

(۱) - عجیب است که امام ذهبی: نیز این کتاب را به ابوحامد غزالی نسبت داده است. «میزان الاعتدال»، ۵۰۰/۱، بیوگرافی حسن بن صباح اسماعیلی. پس یا امام ذهبی در نسبت دادن این کتاب به امام غزالی اشتباه کرده است و یا این که امام غزالی واقعاً کتابی تحت این عنوان داشته اما مفقود گردید و روافض کتابی با همان عنوان جعل کرده و آن را به غزالی نسبت داده‌اند.

(۲) - «مؤلفات الغزالی»، دکتر عبدالرحمن بدوی، ص ۲۷۱.

(۳) - «نقض عقاید شیعه»، ص ۲۵ خطی.

(۴) - محمد بن علی بن محمد بن عبدالله بن حسن شوکانی خولانی صنعانی. مفسر، محدث، فقیه، اصولی و مورخ. کتاب‌های «فتح القدير»، «نیل الاوطار» و غیره از آثار وی هستند. به سال ۱۱۷۳هـ به دنیا آمد و به سال ۱۲۵۰هـ وفات یافت. ر. ک «البدرة الطالع»، (۲/ ۲۱۴-۲۱۵)، «نیل الوطر»، ص ۲۹۷، «معجم المؤلفین»، (۱۱/ ۵۳).

(۵) - «الفوائد المجموعه»، ص ۴۲۵.

۳) یکی دیگر از روش‌های استدلالی آنها از منابع اهل سنت را صاحب مختصر الصواعق این گونه شرح می‌دهد:

«آنها مطالبی اهانت‌آمیز نسبت به صحابه و دال بر حقانیت مذهب تشیع و بطلان مذاهب دیگر، از برخی کتاب‌های منسوب به برخی از بزرگان اهل سنت نقل می‌کنند، در حالی که چنین کتاب‌هایی اصلاً وجود خارجی ندارد»^(۱).
یا آنها مطالبی اهانت‌آمیز نسبت به صحابه از کتاب‌های بسیار کمیاب بزرگان اهل سنت نقل می‌کنند، در حالی که در آن کتاب‌ها اثری از این گونه مطالب دیده نمی‌شود. اردبیلی در «کشف الغمّه» حلی در الفین، ابن طاوس و غیره بیشتر از این روش استفاده کرده‌اند^(۲).

این‌ها مطالبی بودند که در کتاب مختصر الصواعق آمده‌اند، کتاب‌هایی را که ذکر شدند من نتوانستم بیابم، اما کتاب‌های دیگری را که نویسندگان آنها از این روش استفاده کرده‌اند یافته‌ام که از میان آنها کتاب «غایه المرام فی حجه الخصام عن طریق الخاص والعام» اثر هاشم بن سلیمان بن اسماعیل بحرانی (۱۱۰۷ و یا ۱۱۰۹م) بیشتر شایسته‌ی این وصف است.

کتاب مذکور کتابی است ضخیم که نویسنده در چندین بخش آن را تنظیم کرده است و هر بخش باب‌های زیادی و هر باب احادیث زیادی را از طریق اهل سنت که نویسنده آنها را عامّه می‌نامد و از طریق شیعه که نویسنده آنها را خاصّه می‌نامد، در برگرفته است. به ظاهر منظور وی از خاصّه همان شیعه‌ی امامیه است چراکه آن گونه که از مطالب کتاب بر می‌آید، نویسنده یک شیعه اثناعشری است.

(۱) - «مختصر الصواعق»، ص ۵۱ کتاب خطی.

(۲) - سويدی «نقض عقاید شیعه»، ص ۲۵ کتاب خطی.

به هر حال مهم این است که بسیاری از احادیثی که در این کتاب به اهل سنت نسبت داده شده است در کتاب‌ها و منابع معتبر آنها اثری از آن احادیث دیده نمی‌شود.

استاد موسی جارالله [به حق] می‌گوید که این کتاب یک ننگ برای شیعه‌ی امامیه به حساب می‌آید.^(۱)

اما متأسفانه برخی از مراجع فعلی شیعه باز هم به این کتاب افتخار کرده^(۲) از مطالب مندرج در آن علیه اهل سنت استفاده می‌کنند^(۳)، در حالی که کذب بودن مطالب آن حتی از طلبه‌های کم‌سن و سال پنهان نمی‌ماند.

من در صدد ذکر همه‌ی احادیث دروغین آن نیستم چراکه بی‌حد و حساب‌اند، اما برخی از احادیثی را که در ابواب مربوط به احادیث روایت شده از - طریق و به قول نویسنده - عامه آمده به عنوان برخی نمونه‌ی خروار ذکر خواهیم کرد تا خوانندگان بدانند که کذب و افترا علیه منابع اهل سنت را به کجا رسانده‌اند.^(۴)

باب چهل و ششم درباره‌ی احادیث روایت شده از طریق عامه، مبنی بر این که امامان دوازده‌گانه از ارکان‌اند و خداوند متعال اعمال بندگان را بدون ولایت آنها نمی‌پذیرد. این باب مشتمل بر شانزده حدیث است. باب بیست و چهارم درباره‌ی احادیث روایت شده از طریق عامه، مبنی بر این که امامان پس از رسول خدا دوازده نفرند و تمام آنها اجمالاً و تفصیلاً به وسیله‌ی نص

(۱) - بیوگرافی وی در مبحث «تلاش‌های تقرب» خواهد آمد.

(۲) - الوشیعه، صفحه: (م ط).

(۳) - الشیعه بین الحقایق والأوهام»، ص ۱۲۴ اثر محسن الامین.

(۴) - ر. ک به طور مثال به «المراجعات ص ۶۷ پانوش ۱ از عبدالحسین موسوی.

تعیین شده‌اند و عبارتند از علی و یازده نفر دیگر وی که اصطلاحاً امامان دوازده‌گانه نامیده می‌شوند. در این باب پنجاه و هشت حدیث وجود دارد.

باب اول درباره‌ی احادیث روایت شده از طریق عامه مبنی بر این که اگر اشباح (به همین عبارت) پنجگانه، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین نمی‌بودند، خدای عز و جل نه آدم را می‌آفرید و نه جهنم، و نه عرش، کرسی، آسمان، زمین، فرشتگان، انسانها و جن‌ها را می‌آفرید، و این که محمد و امیرالمؤمنین علی از یک نور آفریده شده‌اند و فرشتگان از نور چهره‌ی علی آفریده شده‌اند، در این باب نوزده حدیث وجود دارد.

باب یازدهم درباره‌ی احادیث روایت شده از طریق عامه مبنی بر این که رسول خدا و امامان دوازده‌گانه حجت خدا بر خلق وی هستند. در این باب نه حدیث وجود دارد^(۱).

به این ترتیب سلسله‌ی کذب و توطئه‌ی افترا و تزویر باز هم طی باب‌هایی که به چهارصد و پنجاه باب می‌رسند و مملو از کذب، عقبان و ننگ و رسوایی هستند ادامه پیدا می‌کند. اگر کسی برای تحقیق و بررسی این کتاب و امثال آن وقت صرف می‌کرد، صفحات سیاه مملو از ننگ و عار بسیاری که باعث برملا شدن چهره‌ی واقعی «سبایی»‌هایی می‌شد که در به انحراف کشاندن شیعیان واقعی اهل بیت به سوی «رفض» و «غلو» و دور کردن آنها از حوزه‌ی جماعت و تلاش در جهت ایجاد تفرقه میان امت و برهم زدن وحدت آن، نقش اصلی را داشته‌اند، استخراج می‌کرد.

به نظر من این گونه کتاب‌ها محصول یک توطئه برنامه‌ریزی شده از سوی برخی از علما و مشایخ سوء که مدعی پیروی از اهل بیت‌اند، اما بوی از آن

(۱) - فهرست کتاب مذکور مورد ملاحظه قرار گیرد.

نبرده‌اند و از تشیع به عنوان ابزاری برای هدم اسلام استفاده می‌کنند به حساب می‌آید. هدف از این توطئه جلوگیری از روی آوردن پیروانشان به مذهب اهل سنت و جستجوی حقیقت در آن است، چون «پیروان فریب خورده‌ی آنها» فکر می‌کنند اهل سنت و شیعه تفاوتی با هم ندارند و اسلام همین است چراکه فریقین نسبت به آن اتفاق دارند.

ابن تیمیّه می‌گوید: «همین وهم و تصور و پندار نادرست، یکی از عوامل روی آوردن زنادقه به الحاد بود، چراکه آنان باطلی را که بر آن بودند عین اسلام پنداشته در نتیجه در اصل اسلام دچار شک و تردید شده بودند».

هدف مؤلف کتاب فوق اثبات این امر است که عقایدی که شیعیان برخلاف جمهور مسلمانان اختیار کرده‌اند، کتابهای فریقین بر آنها اتفاق دارند. به طور مثال وی به هنگام تعلیق بر برخی احادیث به دروغ نسبت داده شده به اهل سنت می‌گوید: «برادر خواننده! به احادیثی که مخالفان نواصب ما روایت می‌کنند نیک بنگر که چگونه عین مذهب امامیه در آنها آمده و گویای این است که مخالفان عامه‌ی ما علی‌رغم علم و معرفت به صحّت اعتقادات امامیه‌ی اثنا عشریه گمراهی آشکار و زیان عظیم را برگزیده‌اند»^(۱).

پیدا است که آنان جز با سوار شدن بر مرکب «کذب» به این هدف نخواهند رسید. به نظر من خوانندگان خردمند و منصف این گونه کتاب‌ها به عکس

(۱) - «غایة المرام»، ص ۳۶.

علمای معاصر آنها - همان گونه که خواهد آمد - می‌گویند: «بین ما و اهل سنت هیچ اختلافی جز در فروع وجود ندارد، این گفته‌ی آنها ناشی از همان «وهم»ی است که کتاب‌های آنها پدید آورده و برخی از ساده‌لوحان اهل سنت آن را باور کرده هر جا تکرارش می‌کنند، غافل از آن که در ورای این شعار چه نیرنگی نهفته است.

نتیجه‌ای که نویسندگان در پی آن بوده‌اند خواهند رسید، چراکه زمانی که آنان با انبوه احادیث و روایاتی که نویسندگان این گونه کتاب‌ها ادعا می‌کنند از منابع اهل سنت آنها را نقل کرده‌اند، مواجه شوند و بخواهند به جستجوی آنها در منابع اهل سنت پردازند و آن‌گاه آنها را در منابع معتبر اهل سنت نیابند، در همه‌ی گفته‌های این آقایان شک خواهند کرد.

گمان نمی‌کنم هیچ عاقلی به این طریق دچار فریب شود، مگر کسی که خدا در اثر تعصب و پیروی از هواهای نفسانی بینایی درونی‌اش را سلب کرده باشد و ما نیز اگر افتخار برخی از مراجع و مجتهدان معاصر شیعه به این کتاب نمی‌بود، هیچ اعتنایی به آن نمی‌کردیم.^(۱)

عبدالحسین امینی نجفی از علمای معاصر شیعه که وی را «الحبر العلم، الحججه، والمجاهد» می‌نامند کتابی به نام «الغدیر» در یازده جلد نوشته است. بسیاری از آیات عظام و مجتهدان معاصر شیعه همچون محسن حکیم^(۲)، عبدالحسین شرف الدین موسوی^(۳)، سیدحسن موسوی^(۴) به تعریف و تمجید این کتاب پرداخته‌اند.

این کتاب تا حدّ زیادی مشابه کتاب سابق الذکر است. امینی در این کتاب احادیث منکری را که رایحه‌ی کذب از آنها بر می‌آید نقل کرده، آنها را اصل قرار می‌دهد و در پرتوی آنها علمای امت را تخطئه می‌کند. ابن کثیر به گفته‌ی

(۱) - اگر خوانندگان بخواهند احادیثی را که وی آن‌ها را به زعم خود از منابع اهل سنت نقل می‌کند، رؤیت

کنند، به پیوست «اسناد و نصوص» مراجعه کنند.

(۲) - تقریظ وی در جلد ۷، ص ۷ ملاحظه شود.

(۳) - تقریظ وی در جلد ۷، ص ۷۰. ملاحظه شود.

(۴) - تقریظ وی در جلد ۹، ص ۷ ب ملاحظه شود.

وی کلمات را جابه‌جا می‌کند و راویان را بدون دلیل تضعیف می‌کند^(۱).
درباره امام طبری می‌گوید: «وی در تفسیرش به تحریف احادیث پرداخته
است»^(۲).

درباره‌ی امام بخاری می‌گوید: «وی برای حفظ جایگاه عمر دنباله‌ی احادیث
را ذکر نمی‌کند»^(۳). (منظور وی حدیثی است متضمن طعن بر عمر که این
رافضی آن را آورده است).

درباره‌ی امام بیهقی می‌گوید: «وی حدیث را به صورت تحریف شده ذکر
کرده است»^(۴).

درباره‌ی بغوی می‌گوید: «این حدیث را بغوی در مصابیح آورده، اما اول
حدیث را حذف کرده است»^(۵).

درباره‌ی ذهبی می‌گوید: «این حدیث را ذهبی در تذکره‌ی خود ... به
صورت تحریف شده آورده است»^(۶).

سپس بر امام بخاری: که دروغ‌های وی را کشف کرده است - حکم صادر
کرده می‌گوید: «در بخاری احادیث زیادی وجود دارد که بازیچه‌ی تحریف وی
قرار گرفته‌اند»^(۷).

آری، این است ارزش فرزندان امت نزد این جنایتکار و امثال وی، چراکه

(۱) - ر. ک «الغدیر»، (۱/۲۰۹).

(۲) - «منبع سابق»، (۱/۲۰۷).

(۳) - «منبع سابق»، (۶/۸۴).

(۴) - «منبع سابق»، (۶/۸۴).

(۵) - «منبع سابق»، (۶/۸۴).

(۶) - «منبع سابق»، (۶/۸۴).

(۷) - «منبع سابق»، (۶/۱۰۱).

نادانان روافضی را در اکاذیب و تحریف‌هایشان همراهی نکرده‌اند. این بود «مثالی معاصر»^(۱) که تنها به اشاره به آن بسنده کردیم و مجال برای بسط بیشتر این بحث فراهم نیست.

۵) یکی دیگر از روش‌های آنها.

این است که «به نصّی متداول و مشهور چیزی را که اصلی ندارد می‌افزایند، همان گونه که به نص استخلاف علی بر مدینه به هنگام غزوه‌ی تبوک افزوده‌ی موضوعی را الحاق کرده‌اند و آن عبارت است از: «شایسته نیست من از مدینه بیرون روم، مگر این که تو جانشین من بر مدینه باشی»^(۲).

این افزوده علاوه بر این که کذبی است که به رسول خدا نسبت داده شده است، ساخته و پرداخته‌ی کسی است که دانش نداشته و در وضع حدیث از مهارتی برخوردار نبوده است. چراکه پیامبر بارها از مدینه بیرون رفته در حالی که جانشین وی بر مدینه غیر علی بوده است. در سفرهای عمره و صلح حدیبیه، غزوه‌ی خیبر، فتح مکه، غزوه‌ی حنین و طایف، حجه الوداع، غزوه‌ی بدر و غیره علی رضی الله عنه همراه و هم‌رکاب رسول خدا بوده است و

(۱) - نویسنده جلد هفتم کتابش را با تقریظ یکی از کافران که جمله‌ی همه جانبه‌ی مؤلف را علیه صحابه به ویژه خلیفه‌ی راشد عمر رضی الله عنه تحسین و تأیید می‌کند، آغاز کرده است. نویسنده با تعریف و تمجید از وی با تقریظ و مقدمه، او کتابش را چنین مدین می‌کند. به ما از سوی محقق ژرف‌نگر مسیحیان قاضی آزاده و شاعر ارجمند، استاد بولس سلام نامه‌ای رسیده است. ...

بولس نیز می‌گوید: «شما با درج نامه‌ی من در مقدمه‌ی کتابتان به من افتخار دادید، من به مطالعه‌ی نوشته‌های ارزشمند شما نایل آمدم و احساسم این است که مرواریدهای بحار در غدیر شما گرد آمده‌اند و به ویژه آن چه درباره‌ی خلیفه‌ی دوم نوشته‌اید نظرم را جلب کرد، ماشاءالله حجتان چقدر قوی است». «الغدیر»، ج ۷، ص ۷!!!

(۲) - «منهاج الکرامة»، ص ۱۲۳ از ابن مطهر حلّی، چاپ شده همراه با «منهاج السنّه»، جلد ۱، تحقیق از محمد رشاد سالم.

دیگران جانشین ایشان بر مدینه بوده‌اند و این قضیه با سندهای صحیح روایت شده است و تمام حدیث شناسان بر آن اتفاق دارند^(۱). مثال‌های زیادی از این دست وجود دارد.

یکی دیگر از شگردهایشان این است که حدیثی را با همه‌ی طرق و الفاظ آن از کتاب‌های اهل سنت نقل می‌کنند و در آخر محدثان را که آن حدیث را تخریح و روایت کرده‌اند ذکر می‌کنند. بدون آن که تعیین کنند هر محدثی با چه الفاظ و کلماتی آن حدیث را تخریح کرده است تا به خواننده چنین وانمود کنند که نص نقل شده از کتاب‌های اهل سنت، با تمام طرق و الفاظی که آنها ذکر کرده‌اند نزد هر محدثی از محدثان اهل سنت وجود دارد و به دلیل اتفاق تمام محدثان اهل سنت بر روایت آن، با همه‌ی این طرق و الفاظ صحیح است. کتاب «حدیث ثقلین» که دارالتقريب قاهره آن را به چاپ و نشر رسانده و از روش فوق^(۲) استفاده کرده است. مثال خوبی در این زمینه به شمار می‌رود. در این کتاب احادیث با همه‌ی طرق و روایات ذکر شده‌اند و در آخر محدثان که آن را تخریح کرده‌اند بدون تعیین الفاظ و طرق هر محدث، ذکر گردیده‌اند. در حالی که تمام طرق این حدیث صحیح نیستند^(۳).

(۱) - «منهاج السنّة»، (۳/۹۰۸) «منبع سابق» (۳/۱۶) و (۴/۹۴).

(۲) - «حدیث ثقلین» از محمد قوام الدین قمی. چاپ دارالتقريب بين المذاهب.

(۳) - این حدیث در صحیح مسلم به نقل از زید بن ارقم رضی الله عنه بدین شرح آمده است: «أما بعد: «ألا أيها الناس إنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربي فأجيب وإني تارك فيكم ثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به فحث على كتاب الله ورغب فيه ثم قال: «وأهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي». «أما بعد، آگاه باشید ای مردم که من یک انسانم و ممکن است فرستاده‌ی خدا به زودی بیاید و من فراخوان وی را اجابت کنم. بنابراین من دو چیز بسیار مهم و گران قدر را در میانتان باقی می‌گذارم که نسختین آنها کتاب خدا است که در آن نور و هدایت است. پس از کتاب الله پیروی کرده به =

۶) صاحب تحفه یکی دیگر از روش‌ها و شگردهایشان را این گونه

شرح می‌دهد.

آنها با نام بردن از برخی از عالمان معتزله و زیدیه و غیره امثال زمخشری، نویسنده کشف که یک معتزلی تفضیلی است و اخطب خوارزمی که یک زیدی افراطی است و ابن قتیبه نویسنده‌ی «المعارف» که یک رافضی متعصب و افراطی است و ابن ابی‌الحدید شارح «نهج البلاغه» که بنا به قولی از غلات و بنا به قولی دیگر از معتزله است و هشام کلبی که از غلات و افراطیان است و همچنین مسعودی نویسنده‌ی «مروج الذهب» و ابوالفرج اصفهانی نویسنده‌ی کتاب «الآغانی» و غیره، آنها را عالمان متعصب و افراطی سنی معرفی کرده، از نوشته‌ها و گفته‌هایشان در جهت ردّ مذهب اهل سنت، و تأیید مذهب شیعه اثناعشریه، و ترویج عقاید فاسد خویش و الزام اهل سنت به اقوال آنان - علی رغم معلوم الحال بودن این افراد - استفاده می‌کنند^(۱).

همچنین آنها از نوشته و اقوال برخی از صوفیان که گرچه رسماً پیرو یکی از مذاهب فقهی چهارگانه‌ی اهل سنت به حساب می‌آیند، اما در اعتقاد از مسلک روافض پیروی می‌کنند، علیه اهل سنت استفاده می‌کنند (برخی از افراد منتسب

= آن چنگ زنید. راوی می‌گوید پیامبر خدا مردم را درباره‌ی کتاب خدا تشویق و ترغیب کرد و سپس فرمود:

«اهل بیت من، من درباره‌ی اهل بیتم خدا را به شما یادآوری می‌کنم، من درباره‌ی اهل بیتم خدا را به شما یادآوری می‌کنم، من درباره‌ی اهل بیتم خدا را به شما یادآوری می‌کنم، این حدیث را مسلم در فضایل اصحاب پیامبر، باب فضایل علی علیه السلام روایت کرده است (۱۲۲/۷-۱۲۳) این روایت مسلم است و ابن تیمیه به استدلال رافضه از این حدیث و سایر روایات ضعیف دیگر که از طریق جمهور روایت شده پاسخ داده است. ر. ک «منهاج السنّه» (۱۰۴/۴) «المنتفی»، ۴۷۵.

(۱) - «مختصر تحفه»، ص ۳۳.

به یکی از مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت در باطن رافضی‌اند)^(۱) به طور مثال از «سلیمان حنفی نقشبندی» که این حدیث مسلم را که «این امر به پایان نمی‌رسد مادامی که دوازده خلیفه که تمام آنان از قریش‌اند، نیامده باشند»^(۲) به امامان دوازده‌گانه تأویل می‌کند.

آقای «محمد حسین الزین شیعی» نیز در کتاب خویش «الشیعة فی التاریخ» جهت تأیید مذهب و اعتقاد خویش از گفته‌ی این سنی حنفی استفاده می‌کند.^(۳) اما واقعیت این است که همان‌گونه که دکتر مصطفی کامل شیعی (از عالمان شیعه) اعتراف می‌کند و اهل سنت دخالت و نقشی در این تأیید و توثیق ندارند، بلکه صوفیان تشیع که نقشبندی نیز از آنهاست، چنین اظهار نظر کرده‌اند.^(۴)

۷) یکی دیگر از روش‌هایشان را صاحب تحفه این‌گونه شرح می‌دهد.

آنها کتاب‌هایی درباره‌ی فضایل خلفای چهارگانه می‌نویسند و احادیث صحیحی از طریق اهل سنت که بیانگر فضایل و مناقب آنهاست در آن می‌گنجانند، اما در قسمت فضایل علی احادیثی به نقل از کتاب‌هایشان و یا وضع کرده می‌آورند که متضمن عیب‌جویی و ایراد از خلفای سه‌گانه است. زمانی که خواننده فضایل خلفای سه‌گانه را می‌خواند، فکر می‌کند که نویسنده سنی‌ای صحیح‌العقیده است و با دیدن احادیث و روایات اهانت‌آمیز به خلفای سه‌گانه فکر می‌کند که در کتاب‌های اهل سنت نیز چنین روایاتی وجود دارد.^(۵)

(۱) - «منهاج السنة» (۱۷۹/۲) چاپ خانه‌ی امیدیه.

(۲) - «صحیح مسلم»، کتاب الامارة، باب الناس تبع قریش والخلافة فی قریش ۶/۳.

(۳) - «الشیعة فی التاریخ»، ص ۱۱۸.

(۴) - «الصّلة بین التصوف والتشیع»، ص ۱۱۰.

(۵) - ر. ک. «تحفه‌ی اثنا عشریه»، ص ۴۶ (خطی).

۸) یکی دیگر از روش‌های رایج‌شان این است که.

آنها آنچه را از آن استدلال می‌کنند از کتاب‌هایی که در برگیرنده‌ی احادیث ضعیف و موضوع‌اند نقل می‌کنند و ادعا می‌کنند که آنها را از منابع معتبر اهل سنت نقل کرده‌اند و حتی گاهی درباره‌ی حدیثی موضوع می‌گویند که همه‌ی منابع اهل سنت بر آن اتفاق دارند، در حالی که واقعیت غیر از آن است. بهترین مثال در این باره کتاب «منهاج الکرامة» ابن مطهر حلّی است که در کتابش ادعا می‌کند که تنها از کتاب‌های معتبر و آن هم تنها احادیث صحیح آنها را نقل می‌کند.

وی می‌گوید: «ما در این جا بخش اندکی از آنچه را نزد آنان صحیح است و در کتاب‌های معتبرشان آمده است نقل می‌کنیم»^(۱).

اما علی رغم این ادعا، احادیث موضوع زیادی را و از کتاب‌های غیرمعتبر نقل می‌کند. مثلاً از «تفسیر ثعلبی»^(۲) و از «حلیه‌ی ابی نعیم»^(۳) و از «مرویات اخطب خوارزم»^(۴) و «صاحب فردوس»^(۵) و «فقیه مغزلی شافعی»^(۶) و غیره حدیث نقل می‌کند.

از «حلیه‌ی ابی نعیم» و امثال آن احادیث موضوعی نقل می‌کند و ادعا می‌کند (تمام مفسران بر آن اجماع کرده‌اند)^(۷).

(۱) - «منهاج الکرامة»، ص ۱۱۹ چاپ شده همراه کتاب «منهاج السنه» تحقیق از دکتر رشاد سالم.

(۲) - ر. ک «منهاج الکرامة»، در صفحات ۱۴۹، ۱۵۸، ۱۶۱-۱۶۲.

(۳) - منبع سابق در صفحات ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵.

(۴) - منبع سابق در صفحات ۱۷۳-۱۲۴۰

(۵) - «منهاج الکرامة» در بیش از یک جا صفحات ۱۵۵-۱۶۶.

(۶) - ر. ک «منهاج الکرامة»، در بیش از یک جا. صفحات ۱۵۴-۱۵۵.

(۷) - به طور مثال، ملاحظه شود که در تفسیر «صالح المؤمنین» در آیه‌ی مبارکه‌ی: ﴿وَإِنْ تَطَهَّرْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ

مَوْلَاهُ وَجَبْرِئِلُ وَصَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ که مراد از آن «علی» است و نوشته است که «مفسران اجماع کرده‌اند که صالح =

اخبار و روایات ضعیف و یا موضوعی را به برخی از کتاب‌های سنن و یا مسانید نسبت می‌دهد و ادعا می‌کند که جمهور محدثان بر صحت آن اتفاق نظر دارند و حتی گاهی احادیث و روایاتی را به آنها نسبت می‌دهد که به هیچ وجه در آنها نیامده و این شیوهی مرسوم روافضی است^(۱). شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب ارزشمندش به ویژه در جلد آخر آن پرده از چهره‌ی این تزویر برداشته است و لیستی از کتاب‌های اهل سنت که روافضی و امثالشان از آن حدیث نقل می‌کنند، ارایه کرده است^(۲).

المؤمنین علی است» سپس در تفسیر آن روایتی که آنرا به ابی‌نعیم نسبت داده آورده است. ابن تیمیه این مطلب را در (۷۹/۴) منهاج السنه مورد نقد قرار داده، ادعای اجماع را تکذیب کرده و بیان کرده است که این روایت موضوع است.

(۱) - ابن تیمیه می‌گوید، من بسیاری از احادیث و روایاتی را که اینان - یعنی شیوخ روافضی که ابن تیمیه بر کتاب‌های آنان مطلع شده است - به مسند و صحیحین و غیره نسبت داده‌اند، نادرست یافته‌ام و حقیقت نداشته‌اند. «منهاج السنه» (۲۷/۴).

(۲) - به طور مثال به نمونه‌های ذیل توجه کنید.

ابن تیمیه درباره‌ی ثعلبی می‌گوید: «جمهور علما اتفاق نظر دارند که روایات ثعلبی و امثال وی، مادامی که صحت آن‌ها از طریق دیگر ثابت نشده باشد، قابل استدلال نیستند». «منهاج السنه» (۲۵/۴)، ابن تیمیه از ثعلبی و تفسیرش بارها سخن گفته است. ر. ک «منهاج السنه» (۴ / صفحات ۱۸، ۲۸، ۳۱، ۴۶، ۴۸، ۸۳، ۸۴، ۹۵، ۱۰۵ و غیره) وی می‌گوید: «اگر حدیثی در برخی تفاسیر که احادیث صحیح و ضعیف را با هم می‌آورند، مثل ثعلبی، واحدی، بغوی و حتی ابن جریر و ابن ابی حاتم آمده باشد، نمی‌تواند دلیلی بر اتفاق اهل علم بر صحت آن قلمداد شود. «منهاج السنه» (۸۰/۴) وی می‌گوید: «آن چه را ابونعیم در حلیه، یا در فضایل خلفا و یا نقاش و ثعلبی و واحدی و امثال اینان در تفسیر روایت می‌کنند، حدیث‌شناسان اتفاق نظر دارند که در مرویات آن‌ها احادیث موضوع و دروغینی وجود دارد. «منبع سابق» (۱۰/۴) درباره‌ی ابن المغزلی واسطی می‌گوید: «... این در کتابش احادیث موضوع زیادی را گردآوری کرده که کذب بودن آن‌ها بر کسانی که اندک شناختی از حدیث داشته باشند مخفی نخواهد ماند» (۵-۴/۳).

بدون تردید مرجع در پالایش و تحقیق احادیث امانت داران حدیث رسول خدا هستند، همان گونه که مرجع در نحو، ارباب نحو، در قرائت‌ها ماهران علم قرائت، در لغت، امامان لغت، در طب علما و دانشمندان علم طب هستند. هر فن و رشته‌ای از خودش مردانی دارد. علمای حدیث بیش از هر کس به دنبال راستی و حق بوده‌اند، پس هر حدیثی که آنان بر صحتش اتفاق داشته باشند، حق است و هر آنچه آنان بر بی‌اعتبار و بی‌ارزش بودنش اجماع کرده باشند، بی‌اعتبار است.

و هر آنچه آنان در آن اختلاف نظر داشته باشند، بایستی بی‌طرفانه و عادلانه

ابن تیمیّه می‌گوید: «در کتاب فردوسی که دیلمی آن را نوشته است احادیث موضوع زیادی وجود دارد» (۳۸/۴). درباره‌ی رزین بن معاویه و کتابش «التجریب الصحاح الستة» می‌گوید: «رزین در کتابش چیزهایی ذکر کرده است که در صحاح نیستند» (۴۳/۴).

درباره‌ی زیادات قطعی بر مسند احمد می‌گوید: «در زیادات قطعی احادیث موضوع و دروغین وجود دارد که بر کذب و موضوع بودن آن‌ها اهل علم اتفاق دارند» (۷۵/۴).

همچنین می‌گوید: «روایت ابن خالویه دالّ بر این نیست که آن حدیث به اتفاق اهل علم صحیح است، همچنین روایت اخطاب خوارزم، چراکه در روایات وی احادیث دروغینی وجود دارد که به اتفاق اهل علم از احادیث موضوع بدترند» (۱۰۶/۴).

و می‌گوید: «نسایی در فضایل و ویژگی‌های علی چندین حدیث ضعیف آورده است... ترمذی در جامعش احادیث زیادی در فضیلت علی روایت کرده است که بسیاری از آن‌ها ضعیف‌اند... نویسندگان سیرت همانند ابن اسحاق و غیره درباره‌ی فضایل علی مطالب ضعیفی ذکر می‌کنند» (۴۸/۴). و می‌گوید: و برخی از نویسندگان قصدشان این بوده است که هر آن چه را درباره‌ی آن باب و موضوع وجود دارد، بدون در نظر گرفتن صحیح و غیر صحیح گردآوری کنند، همان گونه که ابونعیم در فضایل خلفا و کسان دیگری که در باب فضایل و مناقب کتاب نوشته‌اند کرده‌اند و همان گونه که ابوالفتح بن ابی‌الفوارس و ابوعلی اهوازی و دیگران در باب فضایل معاویه کرده‌اند و مثل آن چه نسایی در فضایل علی گردآوری کرده است و یا ابوالقاسم بن عساکر در فضایل علی و غیره گردآوری کرده است (۸۴/۴).

مورد بررسی و داوری قرار گیرد. به هر حال در این زمینه باید به آنان اعتماد کرد. عالم حدیث بر علمایی همچون مالک، شعبه، اوزاعی، لیث، هر دو سفیان، هر دو حماد، ابن مبارک، یحیی القطان، عبدالرحمن بن مهدی، وکیع، ابن علی، شافعی، عبدالرزاق فریابی، ابی نعیم، قعنبی، حمیدی، ابو عبید، ابن المدینی، احمد، اسحاق، ابن معین، ابوبکر بن ابی شیبہ، ذہلی، بخاری، ابوزرعہ، ابوحاتم، ابوداود، مسلم، موسی بن ہارون، نسایی، ابن خزیمہ، ابواحمد بن عدی، ابن حبان، دارقطنی و امثال این کسان کہ ہم بہ حدیث و رجال آن، و ہم بہ جرح و تعدیل علم دارند، اطلاق می شود»^(۱).

به این دلیل است کہ ما می گوئیم بہ احادیث و اقوالی کہ روافض ادعا می کنند از کتاب های اهل سنت آنها را نقل کرده اند، مادامی کہ صحت این ادعا ثابت نشده است و متخصصان صحت آن حدیث را تأیید نکرده اند، نباید اعتماد کرد.

(۱) - المتقی، ص ۴۲۷.

فصل سوم

مختصری از مهم‌ترین عقایدی که شیعیان در آنها با اهل سنت اختلاف دارند

ما در این فصل تنها به ذکر مهم‌ترین عقایدی که شیعیان در آنها با اهل سنت اختلاف دارند و آن گونه که در کتاب‌های اهل سنت آمده است، اکتفا می‌کنیم. اما سخن گفتن از اعتقادات اهل سنت به صورت فراگیر - به نظر من - در این جا نیازی به آن نیست، چراکه سخن گفتن فراگیر از اعتقادات ولو به صورت مختصر، ما را از روال طبیعی بحث خارج خواهد کرد و علاوه بر این کتاب‌های فراوانی وجود دارد که به صورت اختصاصی به این موضوع پرداخته‌اند. بنابراین، بحث ما تنها مسایل زیر را در بر خواهد گرفت.

(۱) حفظ کردن خداوند متعال کتاب عظیمش را.

اهل سنت و تمام مسلمانان بر این امر اجماع کرده‌اند که کتاب خدا از هر گونه تحریف و افزایش و کاهش در امان است، چراکه حفاظت آن را خود خدا به عهده گرفته است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (الحجر: ۹). «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم». در کتاب‌های معتبر اهل سنت حتی یک روایت صحیح که بر خلاف این باشد، وجود ندارد.

مفسران اهل سنت در ذیل آیه‌ی ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ نوشته‌اند که قرآن از هر گونه تغییر، تبدیل و تحریفی محفوظ است^(۱).

(۱) - ر. ک «جامع الاحکام القرآن» از قرطبی (۶۵/۱۰) «مدارک التنزیل» از نسخی (۱۷۹/۲)، «تفسیر الحازن» (۴/۴۷)، «تفسیر ابن کثیر» (۲/۵۹۲)، «انوار التنزیل» (۱/۵۳۸) و روح المعانی، از آلوسی (۱۶/۱۴)، «فتح البیان» (۵/۱۶۸-۱۶۹) از صدیق حسن خان، «اضواء البیان»، از شنقیطی (۳/۱۲۰).

علمای بزرگ اهل سنت تصریح کرده‌اند هرکس که معتقد به غیر محفوظ بودن قرآن باشد، از دین اسلام خارج می‌شود.

این اعتقاد نزد اهل سنت به قدری مشهور و متواتر است که نیازی به اقامه‌ی ادله بر آن نیست، بلکه باید گفت این عقیده نزد تمام مسلمانان از متواترات است. قاضی عیاض^(۱) می‌گوید: «مسلمانان اجماع کرده‌اند که قرآنی که در تمام نقاط جهان تلاوت می‌شود و در مصحف‌هایی که در دست مسلمانان است نوشته شده و عبارت است از اوّل ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ تا آخر ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ کلام خدا و وحی وی است که بر پیامبرش نازل شده و هر آنچه در آن آمده حق است و هر کس حرفی از آن را به حرفی دیگر تبدیل کند، یا حرفی از آن بکاهد و یا حرفی به جز آنچه بر قرآن بودن آن اجماع شده است بر آن بیفزاید و تمام مسلمانان اتفاق نظر داشته باشند که حرف افزوده شده از قرآن نیست، و تمام این کارها را از روی عمد انجام دهد، کافر خواهد شد»^(۲).

قاضی عیاض به نقل از ابی‌عثمان حداد می‌گوید که: «تمام کسانی که معتقد به توحیدند، اتفاق دارند که انکار حَتّی یک حرف از قرآن کفر است»^(۳).

ابن قدامه^(۴) می‌گوید: «تمام مسلمانان اتفاق دارند که هرکس که سوره، آیه،

(۱) - ابوالفضل عیاض بن موسی بن عمرو مجصبی سبّی. عالم مغرب و امام اهل حدیث در عصر خویش کتاب‌های «الشفاء»، «مشارق الأنوار»، «الاملاء» و غیره از آثار وی هستند. سال ۴۷۶ هـ چشم در جهان گشود و در سال ۵۴۴ هـ در مراکش چشم از جهان فرو بست. ر. ک «بغیة الملتمس»، ص ۴۳۷ از «الضبی» و «تاریخ قضاة اندلس»، ص ۱۰۱ از نباهی.

(۲) - «الشفاء»، (۲/ ۳۰۴-۳۰۵).

(۳) - «منبع سابق».

(۴) - ابومحمد موفق الدین عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامة مقدسی سپس دمشقی از امامان بزرگ اهل سنت و از فقیهان امت. وی آثار زیادی دارد از جمله: «المغنی»، «فضایل صحابه»، «القدر» و غیره. وی در سال ۵۴۱ هـ =

کلمه و یا حرفی متفق علیه از قرآن را انکار کند، کافر است»^(۱).
 بغدادی می‌گوید: «اهل سنت آن عده از رافضه را که ادعا می‌کنند امروزه دیگر قرآن حجت نیست. چراکه صحابه بخشی از آن را تغییر داده، بخشی دیگر را تحریف کرده‌اند، تکفیر کرده‌اند»^(۲). قاضی ابویعلی^(۳) می‌گوید: قرآن نه تغییر یافته، نه تبدیل شده و نه چیزی از آن کاسته و یا به آن افزوده شده است، برخلاف نظر روافض که می‌گویند قرآن تغییر یافته و تبدیل شده و نظم و ترتیب آن را به هم زده‌اند. - وی ادامه می‌دهد که - قرآن در حضور تمام صحابه گردآوری شد و بر آن اجماع کردند و کسی بر این امر اعتراض و انتقادی نکرد و اگر در آن تغییر و تبدیل ایجاد شده بود، بایستی حداقل یک مورد اعتراض و انتقاد از صحابه نقل می‌شد، چراکه چنین چیزی عادتاً کتمان‌پذیر نیست و اگر قرآن تغییر یافته بود، حداقل علی^{علیه السلام} سکوت نمی‌کرد، بلکه تغییر و تبدیل را اصلاح می‌کرد و به عموم مردم می‌گفت که چه چیزی را تغییر داده‌اند و وی آن را اصلاح کرده است، اما وقتی وی همین قرآن فعلی را می‌خوانده و مورد استفاده قرار می‌داده است، این دالّ بر این است که هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در قرآن ایجاد نشده است»^(۴).

= در جماعیل (از روستاهای نابلس فلسطین) به دنیا آمد و در سال ۶۲۰ هـ در دمشق وفات یافت. ر. ک. «مختصر طبقات الحنابلة»، ص ۴۵-۴۷ و «الاعلام» (۴/ ۱۹۱-۱۹۲).

(۱) - «لمعة الاعتقاد»، ص ۲۰، از ابن قدامة.

(۲) - «الفرق بين الفرق»، ص ۳۲۷.

(۳) - ابویعلی محمد بن الحسین بن محمد بن خلف بن فراء عالم و دانشمند زمان خویش در اصول و فروع. کتاب «الاحکام السلطانية» از آثار وی است. در سال ۳۸۰ هـ به دنیا آمد و در سال ۴۵۸ هـ وفات یافت. «طبقات الحنابلة» (۲/ ۱۹۳-۲۳۰)، «الاعلام» (۶/ ۳۳۱).

(۴) - «المعتمد فی اصول الدین»، ص ۲۵۸.

ابن حزم می‌گوید: «این گفته که قرآن موجود میان دو جلد دچار تغییر و دگرگونی شده است، کفری صریح و تکذیب رسول خدا است»^(۱).

فخر رازی در ذیل آیهی ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ نوشته است. «یعنی ما این ذکر - قرآن - را از هر گونه تحریف و تغییری و افزایش و کاهش حفظ خواهیم کرد». سپس گفته است: «اگر کسی بخواهد حتی یک حرف و نقطه‌ای را تغییر دهد، جهانیان به وی خواهند گفت این دروغ و تغییر در کلام خداست و حتی اگر شیخی هیبت‌ناک، از روی لغزش و اشتباه حرفی از کتاب خدا را تغییر دهد، بچه‌های کوچک به وی خواهند گفت، جناب شیخ شما اشتباه کردید و درست چنین است ... بدان که چنین حفظ و صیانتی برای هیچ کتابی اتفاق نیفتاده است، چراکه هیچ کتابی نیست مگر این که کم و بیش دچار تحریف و تغییر و دگرگونی شده است، اما مصون ماندن این کتاب از هر گونه تحریف و تغییری، علی‌رغم وفور انگیزه زیاد در یهودیان، مسیحیان و ملحدان برای ابطال و افساد آن از بزرگ‌ترین معجزات است»^(۲).

ابن حزم در پاسخ به استدلال مسیحیان به ادعای روافض در تحریف قرآن می‌گوید: «و اما گفته‌ی آنان در مورد ادعای روافض در تغییر و تبدیل قراءات؛ باید گفت روافض مسلمان نیستند»^(۳).

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «همچنین کسانی که ادعا می‌کنند چیزی از آیه‌های قرآن کاسته شده و یا پنهان نگه داشته شده است، یا ادعا می‌کنند که قرآن تأویل‌ها و تفسیرهای باطنی‌ای دارد که اعمال و عبادات شریعت را ساقط

(۱) - «الفصل فی الملل والنحل»، (۵/۲۲).

(۲) - «مفاتیح الغیب»، (۱۹/۱۶۰-۱۶۱).

(۳) - «الفصل»، (۲/۸۰).

می‌گرداند، همانند قرامطه، باطنیه، تناسخیه و غیره هیچ گونه اختلافی در کفرشان نیست»^(۱).

خلاصه شواهد در این زمینه زیاد و خارج از شمارش است و در کتاب‌های تفسیر، علوم القرآن، حدیث، عقیده، اصول و غیره در جای خود ذکر شده‌اند. ما در این جا تنها به صورت گذرا به این مسئله اشاره کردیم و گفتیم که امت بر محفوظ بودن قرآن اجماع کرده و این یک امر متواتر و از ضروریات و قطعیات دین است و هر کس که منکر آن باشد در واقع منکر این ارشاد باری تعالی است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ من این بحث را در این جا به این دلیل مطرح کردم که برخی از روافض معاصر سعی می‌کنند این دروغ و افترا را به اهل سنت نسبت دهند و ادعا می‌کنند که در کتاب‌های اهل سنت اقوال و روایاتی وجود دارد که بر «تحریف» دلالت دارد و این در حالی است که ادعا می‌کنند مذهبشان از چنین چیزی پاک و بری است. گویا آنان اندیشه‌ای را که در درونشان پنهان است و تظاهر به انکار آن می‌کنند، سعی دارند از طریق اهل سنت ثابت کنند و چون وسیله‌ای برای اثبات آن نیافته‌اند، با ذکر احادیثی که درباره‌ی نسخ و منسوخ و اختلاف قرائت‌ها در کتاب‌های اهل سنت آمده سعی در فریب دادن خواننده دارند.

این احادیث نمی‌تواند حجتی برای آنان باشد، چراکه مسئله‌ی نسخ و اختلاف قرائت‌ها در زمان خود پیامبر بوده و از ایشان ثابت شده است و روافض نیز به این امر اعتراف دارند. طبرسی^(۲) در «مجمع البیان» گفته است:

(۱) - «الصارم المسلول»، ص ۵۸۶.

(۲) - ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی، از علمای امامیه که نزدشان ثقه، فاضل و متدین محسوب می‌شود و وی را به «امین الدین» ملقب کرده‌اند. «مجمع البیان فی تفسیر القرآن» از آثار وی است. ر. ک «أمل الآمل» (۲/۲۱۶)، «الاعلام» (۵/۳۵۲-۳۵۳).

«گونه‌ای از نسخ آن است که لفظ را رفع می‌کند و حکم را باقی می‌گذارد، همچون آیه‌ی رجم»^(۱).

خواننده‌ی مسلمان از این روش برخی از روافض^(۲) دچار حیرت می‌شود، زیرا آنان از یک سو تحریف را ردّ کرده سعی در تبرئه‌ی مذهبشان از این «اتهام» دارند، اما اسلوب و روششان در دفاع، اشاره بر این دارد که - آگاهانه یا ناآگاهانه - در پی اثبات تحریف‌اند. چون در عین حالی که سعی در تبرئه‌ی مذهبشان از این اتهام می‌کنند، می‌کوشند با شبهات و افتراهایی که ادعا می‌کنند ادله‌ای بر اثبات تحریف از طریق اهل سنت‌اند و مشابه به چیزی هستند که در کتاب‌هایشان آمده است، خواننده را گمراه کنند. این روش عجیب است و شاهده‌ی است بر این که صاحبان این روش هنوز از تلوث به نجاست این اعتقاد کاملاً پاک نشده‌اند.

۲) یکی از اصول اعتقادی اهل سنت این است که.

پیامبر تمام دین را بیان کرده و آن را در اختیار عموم مسلمانان قرار داده است و چیزی از شریعت را به عنوان راز در اختیار کس قرار نداده و از وی نخواستہ است آن را پنهان نگه دارد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَتَبَيِّنَنَّهٗ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾ (آل عمران: ۱۸۷). «پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم

(۱) - «مجمع البیان»، (۱/ ۱۸۰).

(۲) - عبدالحسین رشتی در کتاب خود «کشف الاشتباه» از این روش پیروی کرده است. وی در آخرین مطلبی که ادعا می‌کند از طریق اهل سنت نقل کرده است می‌گوید: «پس بنا به شهادت این دو مرد بزرگ، یعنی ابن مسعود و ابوالدرداء باید این قرآن را که هم اکنون در اختیار ماست سوزاند، چراکه چیزهایی بر آن افزوده شده و یا از آن کاسته شده است. «کشف الاشتباه»، ص ۵۸ خنیزی در کتاب «الدعوة الاسلامیة»، محسن امین در کتاب «الشیعة بین الحقایق والأوهام»، عبدالحسین شرف الدین موسوی در کتاب «اجوبة مسائل جارالله»، امینی نجفی در کتاب «الغدیر» و غیره نیز از این روش پیروی کرده‌اند.

آشکار سازید و کتمان نکنید».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ ﴿﴾ (البقره: ۱۵۹-۱۶۰). «کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن‌کنندگان نیز، آنها را لعن می‌کنند؛ مگر آنها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را، با اعمال نیک،) اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند؛ آشکار ساختند؛) من توبه آنها را می‌پذیرم؛ که من تواب و رحیمم».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ ﴿﴾ (النحل: ۶۴). «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند، برای آنها روشن کنی؛ و (این قرآن) مایه هدایت و رحمت است برای قومی که ایمان می‌آورند».

و این که خداوند متعال دین را برای امت به کمال رسانده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا ﴿﴾ (المائدة: ۳). «امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مایوس شدند؛ بنابر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم».

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ ﴿﴾ (النحل: ۸۹). «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است».

و این که پیامبر کسی از صحابه را جز دیگران به علم بخشی از احکام

و مسایل شریعت اختصاص نداده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (النحل: ۴۴). «و ما این ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی».

آیه بر این دلالت دارد که روشن‌گری و بیان برای تمام مردم است نه برای یک فرد و یا یک طایفه، گرچه آن فرد و یا طایفه، اهل بیت ایشان باشند.

در بخاری به نقل از ابوجحیفه رضی الله عنه آمده است که از علی رضی الله عنه سؤال کردم آیا نزد شما کتابی است؟ وی گفت: «خیر، مگر کتاب خدا و فهمی که به یک فرد مسلمان داده شده و آنچه در این صحیفه است، من گفتم در آن صحیفه چیست؟» گفت: «مسایل مربوط به دیه، آزاد کردن اسیر و این که مسلمان در برابر کافر کشته نمی‌شود»^(۱).

رسول خدا در حالی وفات کرد که دین را برای امت به طور کامل روشن کرده بود، چنانکه از ایشان روایت شده است که: «من شما را بر دین و آیین روشن که شب آن همانند روزش روشن است ترک می‌کنم و پس از من کسی از آن منحرف نمی‌شود، جز کسی که خود در پی هلاکت باشد»^(۲).

(۱) - «صحیح البخاری» کتاب العلم، باب کتابة العلم (۳۶/۱) این حدیث با عبارتی دیگر نیز نقل شده است. ابوجحیفه می‌گوید: «از علی رضی الله عنه سؤال کردم آیا نزد شما چیزی که در قرآن نباشد - و ابن عیینه گاهی می‌گفت، چیزی که نزد مردم نباشد - داده شده است؟» علی رضی الله عنه فرمود: «سوگند به کسی که دانه را شکافته و جان‌ها را آفریده است، نزد ما چیزی جز قرآن نیست، مگر فهمی که به یک فرد مسلمان داده شده باشد و آن چه در این صحیفه است، من گفتم در آن صحیفه چیست؟» گفت: «مسایلی درباره‌ی دیه، آزادی اسیر و این که مسلمان در برابر کافر کشته نمی‌شود». «صحیح البخاری» کتاب الدیات، باب لا یقتل المسلم بالکافر (۴۷/۸).

(۲) - این بخشی از حدیثی است که ابن ماجه در سنن خود آن را روایت کرده است. مقدمه‌ی کتاب، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين (۱۶/۱) نیز احمد در (۱۲۶/۴) مسند خود، حاکم در (۹۶/۱) مستدرک خود و ابن ابی عاصم در کتاب «السنة» باب ذکر قول النبی «ترکتکم علی مثل البیضاء» (۲۶/۱) آن را روایت کرده‌اند. روایت‌های متعدد دیگری نیز در این زمینه روایت شده است که اکثر آن‌ها را آلبانی صحیح دانسته است.

ابوالدرداء رضی الله عنه می گفت: «رسول خدا راست فرمود، وی ما را بر دین و آیین روشن و واضح ترک کرد»^(۱).

ابوذریح رضی الله عنه می گوید: «رسول خدا ما را به گونه‌ای ترک کرد که ما حتی در مورد پرندگانی که در آسمان پرمی‌زدند، علم و آگاهی کسب کرده بودیم»^(۲).

عمر رضی الله عنه گفت: «روزی رسول خدا در میان ما به سخن ایستاد و ما را از آنچه از آغاز آفرینش تا ورود اهل بهشت به بهشت و ورود اهل جهنم به جهنم اتفاق افتاده بود و اتفاق می‌افتد آگاه کرد. برخی این مطالب را به خاطر سپردند و برخی دیگر نیز از یاد بردند»^(۳).

ابن حزم می گوید: «پیامبر خدا تمام دین را رساند و همه‌ی آن را بیان کرد، همان گونه که خدا به وی دستور داده بود»^(۴). و می گوید: «دین تکمیل شده است، پس نه چیزی از آن کاسته می‌شود. نه چیزی به آن افزوده می‌شود و نه تغییر می‌یابد»^(۵). وی می گوید: «هیچ گونه سرّ و رازی از دین نزد کسی نیست»^(۶). وی دلایل گفته‌هایش را از کتاب خدا نیز ذکر کرده است که برخی از آن‌ها پیش از این ذکر شدند.

امام شافعی می گوید: «برای هیچ کس از پیروان دین خدا حادثه و اتفاق جدیدی روی نمی‌دهد مگر که در کتاب خدا رهنمودی به سوی هدایت و راه

(۱) - ابن ابی عاصم در کتاب «السنة» (۲۶/۱) آن را روایت کرده است.

(۲) - ابن اثیر را امام احمد در مسند خود روایت کرده است (۱۵۳/۵).

(۳) - «صحیح البخاری»، کتاب بدء الخلق، باب ما جاء فی قوله تعالی «وهو الَّذی یبدأ الخلق ثم یعیده وهو أهون علیه» (۷۳/۴).

(۴) - «المحلی» (۲۶/۱).

(۵) - منبع سابق (۲۶/۱).

(۶) - منبع سابق (۱۵/۱).

درست در رابطه با آن حادثه و اتفاق وجود دارد»^(۱).

شیخ الاسلام ابن تیمیّه: می گوید: «این اصل - یعنی این که رسول خدا تمام اصول و فروع و ظاهر و باطن و علم و عمل دین را بیان کرده است - مهم ترین پایه ی ایمان است و هر کسی که بیشتر پایبند این اصل باشد از لحاظ علم و عمل به حق نزدیک تر است»^(۲). رافضیان با این گفته ی خویش که (شریعت یا گنجینه های علم نزد امامان به ودیعت گذارده شده است) با این اصل مهم مخالفت ورزیده اند. شرح این نظریه که تبدیل به یکی از مهم ترین اصول و ضروریات مذهبشان شده است خواهد آمد.

۳) یکی دیگر از اصول اهل سنت.

محبت داشتن با اصحاب^(۳) پیامبر و اظهار رضایت از آنها و اعتقاد داشتن به عدالت آنها و وارد نشدن در اختلافات روی داده در میان آنها، است. ابن تیمیّه: می فرماید: از ویژگی های اهل سنت پاک بودن قلب و زبانشان نسبت به صحابه ی پیامبر است، همان گونه که خداوند متعال مؤمنان را توصیف فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (الحشر: ۱۰). «همچنین) کسانی که بعد از آنها (مهاجران و انصار) آمدند و می گویند:

(۱) - «الرسالة»، ص ۲۰.

(۲) - «معارج الوصول إلى معرفة أن أصول الدين وفروعه، قد بينها الرسول ص، ص ۲. و «موافقه صحيح المنقول لصريح المعقول» (۱/۱۳).

(۳) - ابن حجر در «الاصابة» در تعریف صحابی می گوید: «صحيح ترین چیزی که در این باب به نظرم رسیده این است که: «صحابی کسی که رسول خدا ص را در حال ایمان ملاقات کرده و بر اسلام وفات یافته است». سپس گفته است این تعریف بر اصلی که محققان مثل امام بخاری و استاد وی احمد بن حنبل و غیره اختیار کرده اند استوار است. «الاصابة» (۱/۶-۷).

پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حس و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی».

آنها در این چیز از ارشاد رسول خدا اطاعت می‌کنند که فرمود: «لا تسبوا أصحابی فوالذی نفسی بیده لو أن أحدکم أنفق مثل أحد ذهباً ما بلغ مد أحدهم ولا نصیفه». به یاران من بد و بیراه نگویند، قسم به خدایی که جان من در دست اوست، اگر کسی از شما به اندازه‌ی کوه طلا انفاق کند، با انفاق یک مد [واحد اندازه گیری، کنایه است از مقدار بسیار اندکی] و حتی نصف یک مد آنان برابری نمی‌کند»^(۱).

اهل سنت به آنچه در باب فضایل و مراتب و درجات اصحاب پیامبر در کتاب خدا و سنت پیامبر آمده است، باور دارند.

کسانی را که پیامبر بهشتی نامیده همانند عشره‌ی مبشره و ثابت بن قیس بن شماس و غیره، بهشتی می‌دانند.

و به آنچه از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام و یاران دیگر درباره‌ی این که بهترین این امت پس از پیامبران ابوبکر و پس از او عمر است، به تواتر روایت شده باور دارند، و عثمان را در درجه‌ی سوم و علی را در درجه‌ی چهارم می‌دانند^(۲). آنها پس از رسول خدا به ترتیب ابوبکر، عمر، عثمان و علی

(۱) - این حدیث را بخاری در فضایل اصحاب پیامبر باب قول النبی «لو کنت متخذاً خلیلاً» (۴/۱۹۵) بدون جمله‌ی (والذی نفسی بیده) و مسلم در کتاب الفضایل، باب تحریم سب الصحابه ن (۷/۱۸۸) و ابوداود در «السنه» باب النهی عن سب أصحاب النبی به شماره‌ی (۴۶۵۸) و ترمذی در «المنقب» باب فیمن سب أصحاب النبی به شماره‌ی (۳۸۶۰) روایت کرده‌اند.

(۲) - برخی از اهل سنت - پس از اتفاق بر افضل بودن ابوبکر و عمر - درباره‌ی افضل بودن عثمان و یا علی اختلاف نظر پیدا کرده‌اند. برخی عثمان را در رتبه پس از ابوبکر و عمر قرار داده و سکوت کرده‌اند و یا علی علیه السلام را در مرتبه‌ی چهارم قرار داده‌اند و برخی علی را از عثمان مقدم دانسته‌اند و برخی نیز در این مورد توقف کرده‌اند. اما باید دانست =

را خلیفه‌ی ایشان می‌دانند^(۱).

امام احمد می‌گوید: هر کس به یکی از اصحاب پیامبر بد بگوید، یا با یکی از آنان بغضی و دشمنی داشته باشد و یا بدی‌های وی را ذکر کند، مبتدع محسوب می‌شود، مادامی که برای همه‌ی آنان دعای مغفرت و رحمت نکرده و قلبش نسبت به آنان پاک نباشد^(۲).

ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری می‌گوید: «من با بیش از هزار نفر از علمای حجاز، مکه، مدینه، بصره، کوفه، واسط، بغداد، شام و مصر بارها ملاقات کرده‌ام. تمام این عالمان در چهل و شش سنت با هم اتفاق نظر داشتند و در این اشیا هیچ یکی با دیگری اختلاف نداشت. یکی از این خصلت‌ها این بود که هیچ یکی از آنها به اصحاب رسول خدا تعرض نمی‌کرد، و از بدعت نهی می‌کردند و آنچه را که پیامبر و اصحابش بر آن بودند دوست می‌داشتند»^(۳).

ابومحمد عبدالرحمن بن ابی‌حاتم^(۴) می‌گوید: «از پدرم و ابوزرعه در مورد مذهب اهل سنت در اصول دین و از آنچه علمای شهرهای اسلامی، از جمله

= که مسئله‌ی مقدم بودن عثمان و علی، مسئله‌ای نیست که مخالف آن گمراه تلقی شود ولی قبول نداشتن خلافت قطعاً منجر به گمراهی می‌شود. «الفتاوی» (۱۵۳/۳) از ابن تیمیّه، «فتح الباری» (۳۴/۷).

(۱) - «الفتاوی»، ۱۵۳/۳.

(۲) - «کاشف الغمّة فی اعتقاد اهل السنة» (مختصر السنة از امام لالکایی). باب سیاق ماروی من المأثور عن السلف من جعل اعتقاد اهل السنة و التمسک بها و الوصیة بحفظها قرناً بعد قرن. ص ۲۲ (خطی).

(۳) - منبع سابق، ص ۲۲-۲۳.

(۴) - عبدالرحمن بن ابی‌حاتم محمد بن ادريس رازی. حافظ و ثقه و فرزند حافظ و ثقه. وی آثار مفید زیادی از خود به یادگار گذاشته است از جمله «الجرح والتعديل»، «تفسیر الکبیر» و «کتاب العلل» وی در سال ۳۲۷ هـ چشم از جهان فرو بست «لسان المیزان» (۳/۳۳۲-۳۳۳).

حجاز، عراق، شام و یمن را بر آن یافته‌اند، سوال کردم. آن دو، مذهب اهل سنت و علمای این بلاد را چنین شرح دادند: (وی چندین مورد را ذکر کرده است از جمله این که) اعتقاد داشتن به این که بهترین‌های این اُمت پس از پیامبر به ترتیب عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی که مصداق خلفای راشدین مهدیین هستند و ده نفری که پیامبر به آنان مژده‌ی بهشت داده است و از خداوند متعال برای تمام اصحاب محمد طلب رحمت و مغفرت کردن و خودداری از ورود در آنچه در میان آنان روی داده است...»^(۱).

ابوعبدالله محمد بن ابی‌زمین^(۲) می‌گوید: «اهل سنت بر آنند که انسان بایستی با اصحاب رسول خدا محبت داشته باشد و خوبی‌ها و فضایل آنها را بیان کند و از ورود در آنچه در میان آنان روی داده خودداری کند»^(۳).

امامان اهل سنت در این باب گفته‌های زیادی دارند^(۴).

اهل سنت این مذهب را در جهت لیبک گفتن به فرمان خدا و پیامبرش برگزیده‌اند. چراکه آیه‌های زیادی از قرآن بر عدالت صحابه و رضایت پروردگار از آنان به صورت عموم دلالت دارند و رسول خدا نیز طی

(۱) - «کاشف الغمّة»، ص ۲۳.

(۲) - ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن ابی‌زمین الالبیری، فقیه‌ای است از پیشینیان، آثار معروف و متداولی دارد همچون «کتاب الشروط علی مذهب مالک» و غیره در سال ۳۲۴ به دنیا آمد و در سال ۳۹۹ هـ وفات یافت. ر. ک «بغیة الملتمس»، ص ۸۶، «معجم المؤلفین»، (۱۰/۲۲۹).

(۳) - منبع سابق، ص ۳۱ (خطی).

(۴) - درباره‌ی اعتقاد اهل سنت نسبت به صحابه به کتاب‌های ذیل مراجعه شود.

«شرح الطحاویة»، ص ۵۲۸، «عقیده السلف»، ص ۲۸۳، از ابوعثمان اسماعیل صابونی (در ضمن یک مجموعه) «المعتقد»، ص ۲۶۰-۲۶۱ از ابویعلی «لمعة الاعتقاد»، ص ۲۹ از ابن قدامة، «المواقف»، ص ۴۱۳ از ایچی «غایة المرام»، ص ۳۹۰ از آمدی.

ارشادات متواتری هم به صورت عمومی از آنان تعریف و تمجید کرده است و هم به صورت خصوصی، فضل و عدالت برخی از آنان را تأیید کرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالسَّيِّئُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبه: ۱۰۰). «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ».

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (التوبه: ۱۱۷). «مسلم‌ها خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است».

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿ثُمَّ مَدَّ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشْدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ تَرْتَهُمُ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (الفتح: ۲۹). «محمد فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند (تا آنان

را به بهشت وارد نماید)؛ نشانه (اطاعت) آنها (از خداوند) در صورتشان از اثر سجده (و عبادت) نمایان است مراد این است که اثر عبادت و صلاح و اخلاص برای خداوند متعال، بر چهره مؤمن آشکار می‌شود؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد، (یعنی: حق تعالی مسلمانان را بسیار نیرومند می‌گرداند تا مایه خشم و غیظ کافران گردند، ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی (که بهشت است) داده است. (البته این مثل، شامل صحابه رسول الله و همه کسانی از افواج ایمان و لشکریان اسلام در گذار عصرها و نسلها می‌شود که نقش قدمشان را دنبال، و بر راه و روش ایشان رهرو باشند).

خداوند در جای دیگر می‌فرماید: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (الفتح: ۱۸). «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی (یعنی فتح خیبر) بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «کسانی که در حدیبیه نزدیک کوه تنعیم^(۱) زیر درخت با رسول خدا بیعت کردند، بیش از هزار و چهار صد نفر

(۱) - «تنعیم» (به فاصله‌ی سه یا چهار مایل از مکه‌ی مکرمه) قرار دارد و چون سمت راست آن کوه نعیم و سمت چپ آن کوه ناعم قرار گرفته است و خود وادی نعمان (به فتح) نامیده می‌شود، این مقام را تنعیم نامیده‌اند. «تاج العروس» مدخل «نعم»، ر. ک «معجم البلدان»، واژه‌ی «تنعیم».

بودند. و هنگامی که مشرکان پیامبر را از عمره بازداشتند این افراد با وی بیعت کردند. خداوند متعال خبر داد که از آنان راضی و خشنود شده است و از آنچه در دل‌هایشان است آگاه شده و به آنان پیروزی نزدیکی پاداش داده است»^(۱).

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلِ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتْلَوْا وَلَا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسَيْنِ﴾ (الحديد: ۱۰). «کسانی که قبل از پیروزی فتح مکه انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها بلندمقامتر از کسانی هستند که بعد از فتح مکه انفاق نمودند و جهاد کردند؛ و خداوند به هر دو وعده نیک داده».

خداوند متعال درباره‌ی کسانی که به آنان وعده‌ی نیکو داده بود چنین حکم می‌کند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿۱۰۱﴾ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا أُشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿۱۰۲﴾ لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ (الأنبياء: ۱۰۱-۱۰۳). «(اما) کسانی که از قبل، وعده نیک از سوی ما به آنها داده شده (مؤمنان صالح) از آن دور نگاهداشته می‌شوند. آنها صدای آتش دوزخ را نمی‌شنوند؛ و در آنچه دلشان بخواهد، جاودانه متنعم هستند. وحشت بزرگ، آنها را اندوهگین نمی‌کند؛ و فرشتگان به استقبالشان می‌آیند، (و می‌گویند): این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد».

و علاوه بر این در باب آیه‌های دیگری نیز وجود دارد.

ابن حزم می‌گوید: «پس این نص بر این دلالت دارد که خدا به کسانی که

(۱) - «منهاج السنّة»، (۲/ ۱۵-۱۶)، تحقیق از دکتر رشاد سالم.

پیامبر را همراهی کرده‌اند و عده‌ی نیکو داده است ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ (آل عمران: ۹). «زیرا خداوند، از وعده خود، تخلف نمی‌کند». همچنین این امر نیز از آیه‌ی مبارکه ثابت شد که تمام کسانی که خدا به آنان وعده‌ی نیکو داده است از آتش جهنم دور داشته خواهند شد و حتی صدای آن را نخواهند شنید و در هر آنچه دوست دارند جاودانه خواهند ماند و دلهره‌ی بزرگ اندوهگینشان نخواهد کرد ... منافقان و سایر کافران از اصحاب پیامبر شمرده نمی‌شود»^(۱) و اما حدیث و روایت در این باب فراوان است^(۲) از جمله: عمران بن حصین رضی الله عنه می‌گوید: «رسول خدا فرمودند: «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم» قال عمران: «فلا أدري أذكر بعد قرنه قرنین أو ثلاثة». «بهترین مردم هم‌قرنان و اصحاب هستند، سپس کسانی که بعد از آنان می‌آیند و سپس کسانی که بعد از آنان می‌آیند». عمران می‌گوید که: «یادم نیست رسول خدا پس از قرن خودشان دو قرن را ذکر کرد یا سه قرن را»^(۳).

در حدیث دیگری رسول خدا فرموده‌اند: «النجوم أمانة» السماء فإذا ذهب النجوم أتى السماء ما توعد، وأنا أمانة لأصحابي فإذا ذهب أتى أصحابي ما يوعدون، وأصحابي أمانة لأمتي فإذا ذهب أصحابي أتى أمتي ما يوعدون». ستاره‌ها حافظ آسمان هستند و هرگاه از بین بروند بر آسمان آنچه به آن وعده داده شده

(۱) - «المحلی»، (۱/۴۲).

(۲) - برای مطالعه‌ی بیشتر در این باب رجوع شود به «جامع الاصول»، جلد ۸ باب چهارم درباره‌ی مسایل و مناقب صحابه که پنج فصل دارد. ص ۵۴۷ و پس از آن.

(۳) - این حدیث را بخاری در کتاب الشهادات باب «لا یشهد علی شهادة جور إذا شهد (۳/۱۵۱) و مسلم در فضایل الصحابة باب فضل الصحابة ثم الذین یلونهم ثم الذیم یلونهم (۷/۱۸۴) روایت کرده‌اند.

(۴) - أمانة جمع امین به معنای حافظ و نگهبان است. ر. ک «جامع الاصول»، (۸/۵۵۵).

است خواهد آمد، و من حافظ و سپر اصحابم هستم و هر گاه از میان آنان بروم وعده‌هایی که به آنان داده شده است بر آنان خواهد آمد، و اصحاب من حافظ و سپری برای امت من هستند و هرگاه از میان امت من بروند آنچه به امت من وعده داده شده است بر آن خواهد آمد»^(۱). این حدیث پیش از این گذشت که: «... لا تسبوا أصحابي فلو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما بلغ مد أحدهم ولا نصيفه». اصحاب مرا ناسزا نگوئید، چراکه اگر کسی از شما به اندازه‌ی کوه أحد طلا انفاق کند بازهم با انفاق یک مُد و حتی نصف آن برابری نخواهد کرد». و ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بر حراء بودند که صخره تکان خورد رسول خدا فرمودند: «إهدأ فما عليك إلا نبي أو صديق أو شهيد».

«از حرکت باز ایست که بر تو جز پیامبر، صدیق و شهید کسی دیگر نیست»^(۲). و همچنین رسول الله فرمودند: «لا يدخل النار - إن شاء الله - من أصحاب الشجرة أحد الذين بايعوا تحتها». «إن شاء الله هیچ کسی از کسانی که زیر درخت با وی بیعت کرده‌اند وارد آتش نخواهند شد»^(۳).

در باب فضیلت صحابه احادیث زیادی هم درباره‌ی عموم آنان و هم درباره‌ی بسیاری از یکایک آنان وجود دارد که امکان ذکر همه‌ی آنها نیست و شاهد ما در این زمینه این است که کتاب‌های اهل سنت مملو از ستایش صحابه و

(۱) - این حدیث را مسلم در فضایل صحابه باب بیان بقای پیامبر امانی است برای اصحابش و بقای اصحابش امانی است برای امت روایت کرده است (۷/۱۸۳).

(۲) - این حدیث را مسلم در فضایل صحابه باب فضایل طلحه و زبیر روایت کرده است (۷/۱۲۸).

(۳) - این حدیث را مسلم در فضایل صحابه، باب فضایل أصحاب الشجرة أهل الرضوان ن روایت کرده است (۷/۱۶۹).

بیان فضل آنان از زبان سیدالمرسلین و امامان اهل سنت است که در این زمینه از سنت پیامبر پیروی کرده‌اند و نیز بر محبت، اظهار رضایت و اعتقاد به عدالت صحابه اجماع کرده‌اند^(۱).

ما نیز هم صدا با خطیب بغدادی^(۲) می‌گوییم که اگر بالفرض آیه‌ها و احادیثی که ذکر کردیم از سوی خدا و پیامبرش وارد نمی‌شدند، باز هم شرایط اصحاب پیامبر همانند هجرت، جهاد، نصرت و یاری پیامبر و بذل جان و مال در این راه و ابا نداشتن از کشتن پدران و فرزندان در راه خدا و خیرخواهی و اخلاص داشتن نسبت به دین و قوت ایمان و یقین، قطعاً عدالت و پاکی آنان را ایجاب می‌کرد^(۳).

اما همان گونه که امام ابوزرعه^(۴) می‌گوید کسانی که اصحاب پیامبر را

(۱) - امامان اهل سنت گفته‌اند تمام عالمان معتبر و مهم بر عدالت صحابه اجماع کرده‌اند. ر. ک «الاستیعاب» (۱۹/۱) از ابن عبدالبر مقدمه‌ی ابن الصلاح، ص ۱۴۷ از ابن صلاح. «تدریب الراوی شرح تقریب النوای»، ص ۲۱۴ از نووی.

مراد از عدالت صحابه عصمت آنان و محال بودن صدور معصیت از آنان نیست، بلکه مراد قبول روایتشان بدون جستجوی اسباب عدالت و طلب تزکیه است. «فتح المغیث»، (۳/۱۰۶).

(۲) - ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد، معروف به خطیب بغدادی به سال ۴۶۳ هـ در بغداد وفات یافت. کتاب‌های «تاریخ بغداد»، «الکفایة فی معرفة علم الروایة» از آثار وی هستند. ر. ک «شذرات الذهب» (۳/۳۱۱-۳۱۲) از ابن العمار «مرآة الجنان» (۳/۸۷-۸۸) از یافعی و «معجم المؤلفین» (۲/۳).

(۳) - «الکفایة»، ص ۹۶ و «المواقف»، ص ۴۱۳ از «الایچی».

(۴) - ابوزرعة عبدالله بن عبدالکریم بن یزید بن فروخ رازی مخزومی از طریق ولاد. از حافظان حدیث و از امامان بزرگ. با امام احمد بن حنبل هم‌نشین بوده است و صد هزار حدیث را از حفظ داشته است و مشهور است که هر حدیثی را که ابوزرعة نداند، آن حدیث اصلی ندارد. در سال ۲۰۰ هـ به دنیا آمد و در سال ۲۶۴ هـ وفات یافت. «تهذیب التهذیب» (۷/۳-۳۴)، «الاعلام» (۴/۳۰).

زیر سؤال می‌برند هدف خاصی را دنبال می‌کنند. وی می‌گوید: «اگر کسی را دیدی اصحاب پیامبر را بد و بیراه می‌گویند، بدان که زندیق است، چراکه ما به حقانیت پیامبر و قرآن ایمان داریم و این اصحاب پیامبر بوده‌اند که قرآن و حدیث را به ما رسانده‌اند و آنها با مجروح کردن شهود ما می‌خواهند قرآن و سنت را بی‌اعتبار کنند در حالی که این جرح و بی‌اعتباری شایسته‌ی خودشان است، چراکه زندیق‌اند»^(۱).

۴) اعتقاد اهل سنت نسبت به اهل بیت.

قبل از پرداختن به جایگاه اهل بیت نزد اهل سنت باید گفت که مراد از اهل بیت چه کسانی هستند.

امام مسلم در صحیح خود از زید بن أرقم رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا روزی برای سخن گفتن ایستاد (وی سپس حدیثی را روایت کرد که در آن می‌آید) من درباره‌ی اهل بیتم خدا را به شما یادآوری می‌کنم (این جمله را سه مرتبه تکرار کرد) پس از آن که زید سخنانش را به پایان رساند حصین بن سبره سوال کرد که: «ای زید اهل بیت ایشان چه کسانی هستند، آیا همسران پیامبر از اهل بیت ایشان نیستند؟» زید گفت: «چرا همسران پیامبر از اهل بیت ایشان هستند. اما در واقع اهل بیت بر کسانی اطلاق می‌شود که پس از وی از صدقه محروم شده‌اند»^(۲). حصین گفت: آنان چه کسانی هستند؟ زید گفت: «آنان آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس هستند». حصین گفت: «آیا تمام

(۱) - «الكفاية»، ص ۹۷ و درباره‌ی حکم کسی که به صحابه فحش دهد و یا آنان را تکفیر کند به کتاب «الصارم المسلول»، ص ۵۶۷ و پس از آن از ابن تیمیّه و «فتح الباری» (۳۶/۷) و (۳۰۰/۱۲) و «رسائل ابن عابدین» (۳۱۴/۱۱) و «تفسیر ابن کثیر» (۵۱۶/۱) رجوع شود.

(۲) - یعنی اگر همسران از اهل بیتند، پس خویشاوندان وی به طریق اولی از اهل بیت شمرده خواهند شد.

اینان از صدقه محروم شده‌اند؟ زید گفت: «آری»^(۱).

این حدیث دلالت بر این دارد که مفهوم اهل بیت «خویشاوندان و همسران» پیامبر را در بر می‌گیرد.

امام مسلم حدیثی دیگر از ابن شهاب، از عبدالله بن حارث بن نوفل هاشمی روایت کرده است که عبدالمطلب بن ربیع به وی خبر داده است که پدرش ربیع بن حارث به عبدالمطلب بن ربیع و فضل بن عباس گفته است بروید پیش رسول خدا و به ایشان بگویید ما را بر جمع کردن صدقات بگمارد - وی حدیث را ادامه می‌دهد که در آن می‌آید - پیامبر به ما گفت: «صدقات چرک اموال مردمند و به این دلیل برای محمد و آل محمد حلال نیستند»^(۲).

این حدیث نیز دالّ بر این است که مفهوم آل بیت خویشاوندان رسول خدا را در بر می‌گیرد.

در حدیث کعب بن عجره می‌آید که: «ما از رسول خدا سؤال کردیم که بر شما و خانواده‌ی شما چگونه درود بفرستیم». ایشان فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد»^(۳).

در حدیث ابوحمید ساعدی می‌آید که آنان گفتند: «ای رسول خدا چگونه بر شما درود بفرستیم؟ رسول خدا فرمودند: بگویید: «اللهم صل علی محمد و أزواجه وذریته»^(۴). این حدیث، حدیث پیشین را تفسیر کرده روشن

(۱) - صحیح مسلم: (۱۲۲/۷-۱۲۳).

(۲) - تمام حدیث را در مسلم (۱۱۸/۳-۱۱۹) ملاحظه کنید.

(۳) - «صحیح البخاری» همراه با شرح آن «فتح الباری» (۴۰۸/۶).

(۴) - «منبع سابق»، (۴۰۷/۶).

می‌کند که آل محمد «همسران و فرزندان» رسول الله را نیز در برمی‌گیرد^(۱). دلیل دیگری که دلالت بر این دارد که همسران رسول خدا جز «اهل بیت» ایشان هستند، این ارشاد خداوند متعال خطاب به همسران است: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (الأحزاب: ۳۳). «و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

این آیه به روشنی بر آن دلالت دارد که همسران پیامبر از اهل بیت ایشان‌اند، به همین جهت است که ابن کثیر می‌گوید: «دَقَّتْ در قرآن این مطلب را به طور قطع ثابت می‌کند که مفهوم «اهل بیت» در آیه‌ی: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ همسران پیامبر را در بر می‌گیرد. چراکه پیشینه‌ی کلام با آنهاست، به همین دلیل خداوند در آخر می‌فرماید^(۲): ﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ﴾ (الأحزاب: ۳۴). «آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید».

نظر بسیاری از مفسران^(۳) و غیر آنان نیز همین است که همسران پیامبر

(۱) - ر. ک «جلاء الأفهام»، ص ۱۱۹-۱۲۰ از ابن قیم.

(۲) - تفسیر ابن کثیر، (۳/۵۰۶).

(۳) - ر. ک «قرطبی» (۱۴/۱۸۲-۱۸۴)، «البحر المحیط» (۷/۲۳۲) از ابن حیان. «الکشاف» (۳/۲۰۶) از

زنجشیری «تفسیر أبی السعود» (۴/۴۱۷)، «مفاتیح الغیب» (۲۵/۲۰۹).

از اهل بیت ایشان‌اند^(۱).

در صحیح مسلم از عایشه روایت شده است که: «رسول خدا روزی به هنگام صبح در حالی که چادری منقش به نقش رحل^(۲) و زین‌های شتر از موی سیاه بر ایشان بود، بیرون رفت. به دنبال آن حسن بن علی آمد، رسول خدا وی را زیر چادر جای داد، پس از آن حسین بن علی آمد و همراه برادرش زیر آن چادر رفت، پس از آن فاطمه آمد، رسول خدا وی را نیز زیر چادر جای داد، پس از آن علی آمد، رسول خدا او را نیز زیر چادر جای داد و گفت: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^(۳).

قرطبی در ذیل این آیه می‌گوید: «این دعایی است از سوی رسول خدا پس نزول این آیه از خداوند متعال خواستند این افراد را نیز مشمول آیه‌ای بگرداند که ازواج مطهرات را به آن خطاب کرده بود»^(۴).

پس این آیه هم همسران پیامبر را در برمی‌گیرد و هم اصحاب کساء [= چادر]^(۵) را و: «هر کس که آیه را ویژه‌ی یک گروه قرار دهد، بخشی از آنچه را

(۱) - ر. ک «منهاج السنّة» (۲۱/۴)، «المنتقى»، ص ۱۶۸-۱۶۹، «الدين الخالص» (۳/۳۹۵) و رجوع شود به

«آية التطهير بين أمهات المؤمنين و اصحاب الكساء» از دکتر علی سالوس.

(۲) - در متن عربی حدیث واژه‌های «مرط مرحل» آمده‌اند که مراد از «مرط» همان چادر بزرگ و لنگ است و «مرحل» معنای منقش به نقش زین شترها را می‌دهد. ر. ک «شرح النووی علی صحیح مسلم» (۱۵/۱۹۴).

(۳) - «صحیح مسلم همراه با شرح نووی»، ۱۵/۱۹۴-۱۹۵.

(۴) - «تفسیر قرطبی»، (۱۴/۱۸۴).

(۵) - بیهقی با سند خویش از ام سلمه ك روایت کرده است که آیه‌ی ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ در خانه‌ی من نازل شد. پس از نزول آیه رسول خدا کسی را به سوی فاطمه، علی، حسن و حسین فرستاد و فرمود: اینان اهل بیت من‌اند. من سؤال کردم که یا رسول الله. آیا من از اهل بیت نیستم؟ ایشان فرمود: «آری، ان شاء الله». بیهقی گفته است سند این حدیث صحیح و راویان آن ثقة هستند. «الاعتقاد»، ص ۱۴۴ و رجوع شود به «معالم التنزیل» (۶/۵۵۱-۵۵۲) چاپ شده همراه تفسیر ابن کثیر از «بغوی».

اعمالش لازم است اعمال کرده و از بخش دیگری که صرف نظر کردن از آن درست نیست، صرف نظر کرده است»^(۱).

قول بسیاری از محققان امثال قرطبی^(۲)، ابن کثیر^(۳)، ابن حجر^(۴) و غیره نیز همین است.

پس بنابراین مفهوم اهل بیت، فرزندان رسول خدا آن عدّه از خویشاوندان^(۵) ایشان را که صدقه بر آنان حرام است^(۶) و همچنین همسران ایشان را در برمی گیرد.

پس مفهوم اهل بیت نزد اهل سنت برخلاف «اسماعیلیّه» که اهل بیت را در هفت نفر و «اثنا عشریّه» که اهل بیت را تنها در دوازده نفر خلاصه می کنند و برخی از صالحان اهل بیت را به بهانه‌ی دست‌درازی به مقام امامت مورد لعن و نفرین و سب و مذمت قرار می دهند و به کسانی که آنان را «ائمّه» می نامند صفاتی می دهند که از مقام بشریت به مقام خالق بشریت ارتقاییشان

(۱) - «فتح القدیر»، (۴/ ۲۸۰).

(۲) - «تفسیر القرطبی»، (۱۴/ ۱۸۲-۱۸۴).

(۳) - «تفسیر ابن کثیر»، (۳/ ۵۰۶).

(۴) - ابن حجر درباره‌ی این تفسیر اهل بیت گفته است: «به این طریق است که می توان بین احادیث جمع کرد». (فتح الباری) (۱۱/ ۱۶۰) و رجوع شود به «التسهیل» (۳/ ۲۹۹) از ابن جزی.

(۵) - برخی از علما گفته اند که مراد از آل پیامبر پیروان ایشان و یا پرهیزگاران امت ایشان هستند. ر. ک «المعتمد»، ص ۲۵۷ از ابویعلی «جلاء الافهام»، ص ۱۲۰ از ابن قیم. اما ابن قیّم این قول را رد کرده است، چراکه رسول خدا اوصافی مثل حرام بودن صدقه بر آنان و غیره را بیان نموده که این صفات نمی توانند تمام امت را در برگیرند. «جلاد الافهام»، ص ۱۲۶.

(۶) - درباره‌ی این که صدقه بر چه کسانی حرام است نیز بین علما اختلاف نظر وجود دارد. ر. ک «جلاء الافهام»، ص ۱۱۹.

می دهد (همان گونه که خواهد آمد) مفهومی چنین گسترده است.

اما اعتقاد اهل سنت نسبت به اهل بیت این است که: «آنان با اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی دارند و این توصیه‌ی ایشان را که فرمود: «أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي»^(۱). و ارشادات و توصیه‌های دیگر ایشان را که با سند صحیح در این باب روایت شده‌اند، پاس می‌دارند»^(۲). ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرماید: «سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، من صله‌ی رحمی با خویشاوندان رسول خدا را بر صله‌ی رحمی بر خویشاوندان خودم ترجیح می‌دهم»^(۳). و هم چنین می‌فرماید: «ملاحظه‌ی پیامبر را درباره‌ی اهل بیت ایشان بکنید»^(۴).

امام عبدالقاهر بغدادی دیدگاه اهل سنت را نسبت به یکایک اهل بیت چنین شرح می‌دهد: «اهل سنت با حسن و حسین و دیگر نوادگان معروف رسول خدا همچون حسن بن حسن و عبدالله بن حسن و علی بن حسین معروف به زین‌العابدین و محمد بن علی بن حسین معروف به باقر ... و جعفر بن محمد معروف به صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و سایر فرزندان صلبی دیگر علی رضی الله عنه همچون عباس، عمر و محمد بن حنفیه و سایر فرزندان و نوادگان ایشان که از روش نیاکان پاک خویش پیروی کرده‌اند، نهایت محبت را دارند، اما کسانی که به سوی اعتزال و یا رفضی میل پیدا کرده‌اند و یا

(۱) - بخشی از حدیث زید بن ارقم که مسلم در فضایل اصحاب پیامبر باب فضایل علی رضی الله عنه آن را روایت کرده است (۷/۱۲۲-۱۲۳).

(۲) - «الفتاوی» (۳/۱۵۴)، از ابن تیمیّه و ر. ک «الانصاف فیما یجب اعتقاده»، ص ۶۸ از باقلانی.

(۳) - این حدیث را بخاری در فضایل اصحاب پیامبر باب مناقب قرابه رسول الله روایت کرده است (۴/۱۱۰).

(۴) - این حدیث را نیز بخاری روایت کرده است (درموضع سابق).

با وجود انتساب به این بزرگواران در ظلم و دشمنی و تجاوز زیاده‌روی کرده‌اند، از این قاعده مستثنی هستند»^(۱).

شیخ الاسلام ابن تیمیّه: در مورد اعتقاد اهل سنت نسبت به اهل بیت چنین می‌گوید: «اهل بیت رسول خدا حقوقی دارند که باید رعایت شود، مثلاً خداوند متعال در خمس و فیه حقی برای آنان قرار داده است و به ما امر کرده که همراه با رسول خدا بر آنان نیز درود بفرستیم. به ما دستور داده شده است که بگوییم: «بار الها! همان گونه که ابراهیم و آل ابراهیم را مشمول درود و رحمت قرار دادی، محمد و آل محمد را نیز مشمول درود و رحمت قرار بده، همانا تو ستوده و والا مقامی. و بار الها! همان گونه که به ابراهیم و آل ابراهیم برکت دادی، به محمد و آل محمد نیز برکت بده به راستی که تو ستوده و والا مقامی»^(۲).

اهل سنت برای همسران رسول الله نیز محبت و احترام قایلند و حقوق آنها را رعایت می‌کنند و ایمان دارند که آنان در آخرت همسران پیامبر اند. ابن قدامه می‌گوید: «راضی بودن از همسران رسول خدا مادران مؤمنان که از هرگونه بدی پاک‌اند، نشانه‌ی پیروی از سنت است. افضل‌ترین آنان خدیجه بنت خویلد و عایشه‌ی صدیقه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و همسر پیامبر در دنیا و آخرتند که پاکی ایشان را خدا در قرآن بیان فرمود، و هر کسی که وی را متهم کند به آنچه خدا او را از آن پاک داشته، کافر شده است»^(۳).

اهل سنت معتقدند که اهل بیت و اصحاب پیامبر نسبت به یکدیگر محبت

(۱) - «الفرق بین الفرق»، ص ۳۶۰.

(۲) - «مجموعه‌ی رسایل کبری»، رساله‌ی هفتم، «الوصیة الکبری» (۱/ ۲۹۷-۲۹۸).

(۳) - «لمعة الاعتقاد»، ص ۲۹.

داشته‌اند و در مجموعه‌های حدیثی اهل سنت آثار و روایاتی حاکی از ستایش آنان از همدیگر و اظهار محبت نسبت به همدیگر وجود دارد و حتی برخی همانند دارقطنی^(۱) و شوکانی^(۲) کتاب‌های خاص در این موضوع گردآوری کرده‌اند تا با توطئه و فتنه‌ای که با ساختن و پرداختن شکافی بین اهل بیت و اصحاب پیامبر در پی ایجاد تفرقه و دشمنی میان امت اسلامی بوده مبارزه کرده باشند. «اهل سنت با وجود این موضع افتخار آمیزشان نسبت به اهل بیت و اصحاب پیامبر، در محبت آنان پا را از حد مشروع فراتر نمی‌گذارند و در توصیف آنان غلو نمی‌کنند و اعتقاد به عصمت آنان ندارند. احادیث صحیح آمده در کتاب‌های حدیثی اهل سنت به روشنی بر این امر شهادت می‌دهند که نسل اول بشر بوده‌اند نه فرشته و از کسوت طبیعت بشری با تمام نقاط قوت و ضعف آن خارج نشده بودند و امتیازشان نیز در این بوده است که علی‌رغم حفظ ویژگیهای زمینی بشر به بالاترین حد ارتباط و پیوند ممکن برای یک انسان با عالم بالا رسیده بودند»^(۳).

اهل سنت در عین حال محبت و وفاداری نسبت به اهل بیت و اصحاب پیامبر، اعتقاد ندارند این محبت و وفاداری موجب سقوط تکالیف شرعی از آنها می‌شود و یا این که تنها وسیله‌ی نجات در آخرت است، چراکه قرآن نجات و هلاکت را منوط به حب و بغض کسی قرار نداده، بلکه نجات تنها در اطاعت و فرمان‌برداری خدا و پیامبرش است. خدا می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ

(۱) - ر. ک «فضایل الصحابة ومناقبهم وقول بعضهم فی بعض» (خطی) از دارقطنی.

(۲) - ر. ک «ارشاد الغیبی لمذهب اهل البیت فی صحب النبی»، از شوکانی (خطی).

(۳) - «فی ظلال القرآن» (۵/ ۲۸۴۴)، اثر سید قطب.

وَحَسَنَ أَوْلَادِكَ رَفِيقًا ﴿ (النساء: ۶۹). «و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها رفیقه‌های خوبی هستند».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿ (البقره: ۱۱۲). «آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند».

در این باب آیه‌های زیاد دیگری نیز وجود دارد و سنت که مملو از روایات و احادیثی است که بر این مطلب تأکید دارند و آن را به اثبات می‌رسانند. این مطلب نیز در دین اسلام یک امر مسلم و قطعی است که شرک برای اصحابش مضر است هر چند که با اهل بیت و صحابه محبت داشته باشد. ابن تیمیه: در رد حدیث موضوع «حب علی حسنة لا يضر معها سيئة». حب علی نیکی است که در کنار آن هیچ گناه و بدی‌ای زیان‌آور نیست». می‌فرماید: «این گفته کفری آشکار است که گوینده‌ی آن را باید به توبه و تجدید ایمان فراخواند و شایسته‌ی کسی که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، نیست که چنین گفته‌ای را بر زبان بیاورد»^(۱).

۵) جز رسول خدا کسی دیگر معصوم نیست.

اهل سنت اعتقاد دارند که غیر از پیامبر خدا و پیامبران گذشته‌ی^(۲) خدا

(۱) - «منهاج السنّة»، (۱۳/۱۷).

(۲) - ابن تیمیه می‌گوید: «اهل سنت اتفاق نظر دارند که پیامبران در آن چه از سوی خدا می‌رسانند معصوم‌اند و مهم‌ترین هدف و وظیفه‌ی پیامبری هم همین است، چراکه رسول کسی است که اوامر، نواهی و احکام دیگر =

نه معصوم دیگری وجود دارد و نه شارع دیگری^(۱).

«پس هیچ واجبی در دین نیست مگر آنچه وی واجب کرده است، و هیچ حرامی نیست مگر آنچه وی حرام کرده است، و هیچ مستحبی نیست مگر آنچه وی پسند فرموده، و هیچ مکروهی نیست مگر آنچه وی ناپسند فرموده، و هیچ مباحی نیست مگر آنچه وی مباح دانسته است»^(۲).

وحی با وفات رسول خدا قطع شده است و با بعثت ایشان حجّت بر امت به اتمام رسیده است و پیروی آن حضرت از پیروی هر کس دیگری ما را بی نیاز می کند. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ۗ وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ۗ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ۗ﴾ (النساء: ۱۶۳-۱۶۵). «ما به تو وحی فرستادیم؛ همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم؛ و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (بنی اسرائیل) و عیسی

خدا را ابلاغ می کند. همچنین اهل سنت اتفاق دارند که اگر پیامبران در امور دینی دچار اشتباه شوند، اشتباه آنان حتماً از سوی خدا تصحیح خواهد شد. اکثر علمای جمهور که صدور گناهان صغیره را از آنان ممکن می دانند، باز هم اتفاق نظر دارند که پیامبران بر صغیره ای که از آنان صادر شود ابقا نخواهند شد (یعنی از سوی خدا مورد عقاب قرار خواهند گرفت) و اما دچار سهو و فراموش شدن در نماز و غیره، صدور چنین چیزهایی از آنان ممکن است و حکمت و فلسفه ای آن نیز سنت شدن و آموختن چگونگی برخورد با سهو و نسیان به امت است. «منهاج السنّة» (۱/ ۱۷۴) چاپ امیریه و درباره ی این موضوع رجوع شود به «الشّفاء» از قاضی عیاض. ص ۹-۱۰ و پس از آن، و «عصمة الأنبياء» از رازی.

(۱) - «المنتقى»، ص ۴۱۵.

(۲) - «التوسل والوسيلة»، ص ۱۲۵.

و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم؛ و به داوود زبور دادیم. و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم؛ و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم؛ و خداوند با موسی سخن گفت. آنان پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود؛) و خداوند، توانا و حکیم است». اینجا خداوند متعال نفرموده است، پس از ارسال پیامبران و «أئمه».

این آیه قول کسانی را که مردم را محتاج کسانی غیر از پیامبر، مثل «أئمه» می‌دانند باطل می‌گرداند^(۱). هیچ کسی غیر از پیامبر نه معصوم است، و نه حق تشریح دارد، و نه ولایت مطلقه، قول و نظر هر کس جز پیامبر هم قابل اخذ است و هم قابل رد^(۲).

اما اهل سنت بر این باورند که ممکن نیست امت بر گمراهی جمع شود و کتاب خدا و سنت پیامبر امت را از جمع شدن بر گمراهی محفوظ و مصون می‌دارد، و این کاملاً برعکس باور کسانی است که قایل به عصمت افرادی از امت هستند، اما جمع شدن همه‌ی امت را بر گمراهی - در صورتی که معصومی در میان آن نباشد - ممکن می‌دانند^(۳). از نظر اهل سنت امت از گمراهی فراگیر محفوظ و مصون است و نصوص شریعت گویای این هستند. رسول خدا می‌فرماید: «لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين حتى يأتيهم أمر الله وهم ظاهرون». «گروهی از امت من همواره بر حق استوار خواهند ماند، تا آن

(۱) - ر. ک «الفتاوی»، ابن تیمیّه، (۶۶/۱۹).

(۲) - این قول از امام مالک: روایت شده است. ر. ک «الوصیة الکبری»، ص ۲۸۰ از ابن تیمیّه - چاپ شده ضمن یک مجموعه.

(۳) - «المتقی»، ص ۴۱۰.

که رستاخیز در حالی می‌آید که آنان بر حق استوارند»^(۱). در روایتی دیگر می‌آید ... «ولن یزال أمر هذه الأمة مستقیماً حتی تقوم الساعة أو حتی یأتی أمر الله». «امر این امت همواره راست و مستقیم خواهد بود تا آن که قیامت و یا فرمان خدا بیاید»^(۲).

در روایتی دیگر آمده است: «لا تزال طائفة من أمتي قائمة بأمر الله لا یضربهم من خذلهم أو خالفهم حتی یأتی أمر الله وهم ظاهرون». «گروهی از امت من همواره بر امر و دین خدا استوار خواهند ماند و همراهی نکردن و مخالفت کسی با آنها هیچ زبانی به آنها نخواهد رسانید تا آن که فرمان خدا در حالی بیاید که آنان بر امر خدا استوار خواهند بود»^(۳).

خداوند در آیهی ذیل «سبیل مؤمنان» را با «طاعت پیامبر» یکجا قرار داده است: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا نَبَّأَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ (النساء: ۱۱۵). «کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم؛ و به دوزخ داخل می‌کنیم؛ و جایگاه بدی دارد». روایات متعددی وجود دارد که به التزام جماعت امر می‌کند و از مفارقت آن برحذر می‌دارد. مثلاً این گفته‌ی پیامبر : «تلزم جماعة المسلمين وإمامهم». «بر

(۱) - این حدیث را بخاری در کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة، باب قول النبی «لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق» (۱۴۹/۸) روایت کرده است. مسلم در کتاب الجهاد و ابن ماجه «کتاب السنة و ترمذی و ابوداود در کتاب الفتن نیز حدیثی به همین معنا روایت کرده‌اند».

(۲) - بخشی از حدیثی که بخاری در موضع سابق آن را روایت کرده است.

(۳) - این روایت مسلم در کتاب الجهاد، باب قول النبی «لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق لا یضربهم من خالفهم» است (۵۳/۶).

جماعت مسلمانان و امام آنها پایبند باش»^(۱). روایات متعددی دیگری نیز از رسول خدا مبنی بر اینکه «این امت بر گمراهی جمع نمی شود»^(۲) آمده است.

(۱) - تخریج این حدیث در صفحات قبل گذشت.

(۲) - سخاوی می گوید: «این حدیث از لحاظ متن مشهور است و سندهای بسیار و شواهد مرفوع و غیر مرفوع متعددی دارد». «المقاصد الحسنة»، ص ۶۰ به طور مثال:

از رسول خدا روایت شده است که فرمودند: «خداوند متعال شما را از سه چیز در پناه خود حفظ خواهد کرد. - یکی از آنها - این است که بر گمراهی جمع نخواهید شد». این حدیث را ابوداود در «سنن» در جلد چهارم صفحه ۴۵۲ به شماره ۴۲۵۳ روایت کرده و حافظ در «تلخیص» گفته است: «در سند آن انقطاع وجود دارد» و در جای دیگری گفته است: «سند آن حسن است». «عون المعبود» (۳۲۶/۱۱) امام احمد از ابوبصره غفاری^{رضی الله عنه} روایت کرده است که رسول خدا فرمودند: «من از خدا خواستم که ائمتم را بر گمراهی جمع نکند و خدا نیز این خواسته ام را اجابت فرمود». «المسند» (۳۹۶/۶) حافظ در «تلخیص» گفته است: «راویان آن ثقة هستند، اما در میانشان راوی ای وجود دارد که از وی نام برده نشده است». «عون المعبود» (۳۲۶/۱۱).

ترمذی از ابن عمر روایت کرده است که: «خدا ائمتم را بر گمراهی جمع نمی کند و دست خدا همراه جماعت است و هر که از جمع جدا شود، به تنهایی به سوی آتش هدایت خواهد شد». ابوعیسی ترمذی گفته است: «این حدیث از ابن وجه غریب است». «سنن ترمذی» به شماره (۲۱۶۸) ابن حجر در تخریج مختصر می گوید: «حدیث غریبی است که ابونعیم در «حلیة» و لالکایی در «السنة» آن را روایت کرده اند و راویان آن گرچه از راویان صحیح اند، اما حدیث معلول است.

حاکم درباره ی آن می گوید: «اگر این حدیث محفوظ می بود، من حکم به صحت آن طبق شرایط صحیح می کردم، اما درباره ی یکی از راویان آن به نام معتمر بن سلیمان به هفت قول اختلاف شده است - وی آن هفت قول را ذکر کرده و گفته است - و این موجب اضطراب است و حدیث مضطرب از اقسام حدیث ضعیف است». از فیض القدير (۲/۲۷۱).

ابن ماجه آن را این گونه روایت کرده است: «امت من بر گمراهی جمع نمی شود». «سنن ابن ماجه» کتاب الفتن، باب السواد الاعظم. (۲/۱۳۰۳)

سیوطی در «الجامع» آنرا روایت کرده و به صحت آن اشاره کرده است. «فیض القدير» (۲/۴۳۱) اما سندی گفته است: «در زواید آمده است که در سند آن فردی به نام ابوخلف الاعمی وجود دارد که اسمش حازم بن عطاء است و راوی ای ضعیف به شمار می آید». حاشیه ی سندی بر سنن ابن ماجه (۲/۴۶۴).

=

علاوه بر این اهل سنت مسایل اعتقادی دیگری نیز دارند که شیعیان در آنها راهی دیگر برگزیده‌اند، اما ما به خاطر پرهیز از طولانی شدن بحث تنها به اشاره‌ای به آنها اکتفا می‌کنیم.

۶) اهل سنت می‌گویند:

أدلّه‌ی احکام شریعت عبارت‌اند از: کتاب الله، سنت رسول الله و اجماع سلف^(۱).

عبدالقاهر بغدادی گفته است: «آنها کسانی را که اجماع صحابه را حجت ندانند، کافر قرار داده‌اند»^(۲).

۷) اهل سنت معتقداند که:

این تنها پیامبران هستند که معجزات^(۳) ارایه می‌دهند^(۴)، اما رافضیها یکی از

=عراقی در تخریج احادیث بیضاوی گفته است: «این حدیث با طرق متعدد آمده، اما در همه‌ی آنها نظر و بحث وجود دارد. «منبع سابق».

ابن حجر گفته است: «در این حدیث طرق متعددی وجود دارد که هیچ یکی از آنها خالی از بحث نیست. به نقل از «فیض القدر» (۲/۲۰۰) اما علی‌رغم آن اصحاب اصول آن را روایت کرده و به آن استدلال کرده‌اند. ر. ک «المستصفی» (۱/۱۷۵) «الاحکام» از آمدی (۱/۲۱۹).

(۱) - «الفرق بین الفرق»، ص ۳۴۶ و رجوع شود به «الفتاوی»، ص ۱۵۷ از ابن تیمیّه.

(۲) - «الفرق بین الفرق»، ص ۳۴۶.

(۳) - معجزات، یعنی نشانه‌ها و براهینی که جز خدا کسی بر آنها قادر نیست و خداوند متعال آنها را به دست پیامبران اجرا می‌کند تا بر حقانیت آنها دلالت کند. ر. ک «النبوات» از ابن تیمیّه. ابن تیمیّه می‌گوید: «معجزه در لغت. اما امام احمد ابن حنبل و علمای متقدم آنها آیات [= نشانه‌ها] اش می‌نامند، اما بسیاری از متأخران معجزه را ویژه‌ی پیامبر و کرامت را از آن ولی می‌دانند و هر دوی آنها امر خارق العاده‌اند». ر. ک «قاعدة فی المعجزات والکرامات»، ص ۲ و ر. ک «التعريفات»، ص ۱۱۵ از جرجانی.

(۴) - «المحلی» از ابن حزم، ص ۳۵.

نشانه‌های حقانیت امامانشان را ارایه‌ی معجزه از سوی آنها می‌دانند، چراکه امامت نزد آنان و چنانکه خواهد آمد - همانند نبوت است.

۸) اهل سنت معتقداند که:

جز خدا کسی دیگر غیب نمی‌داند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل: ۶۵). «بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا».

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ (الأنعام: ۵۹). «کلیدهای غیب تنها نزد اوست و جز او کس دیگر آن را نمی‌داند».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ (۳۱) «إِلَّا مَنْ أَرَادَ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْن يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾ (الجن: ۲۶-۲۷). «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده، سپس مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می‌دهد». اهل سنت به علم مطلق خدا ایمان دارند و معتقدند که خدا نهران و آشکار و تمام رازهای مخفی را می‌داند و به هر چیزی آگاه است. آنان روافض را در اعتقادشان نسبت به امکان «بداء» در مورد خدا - چنانکه خواهد آمد - گمراه می‌دانند. خداوند متعال از آنچه ظالمان در حق وی می‌گویند و به وی نسبت می‌دهند بسیار والاتر است.

۹) اهل سنت همچنین باور دارند

گذشتگانی که مسلمانان آنان را به عنوان امام و رهبر تعیین کرده‌اند، امام شمرده می‌شوند، برخلاف نظر کسانی که امامت را در انحصار چند نفر معین قرار داده و امامت دیگران را باطل قرار داده‌اند^(۱).

(۱) - ر. ک «المعتد»، ص ۲۵۶-۲۵۷ از ابویعلی (با تصرف) «مسئله‌ی امامت» از مسایلی است که شیعیان آن را از اصول دینشان قرار داده‌اند، در حالی که بسیاری از علما یادآوری کرده‌اند که مسئله‌ی امامت نزد اهل سنت =

(۱۰) همچنین اهل سنت بر این باوراند که یکی از اصول سنت التزام به جماعت مسلمانان و دوری از تک روی و تفرقه است و آن را امتثال از این فرمان خدا می دانند.

﴿وَأَعِصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳). «و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید!».
 ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (آل عمران: ۱۰۵). «و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگار) به آنان رسید! و آنها عذاب عظیمی دارند».

احادیث زیادی نیز از پیامبر مبنی بر التزام به جماعت مسلمانان و پرهیز از تفرقه روایت شده است همانند این ارشاد ایشان: «علیکم بالجماعة وإياکم والفرقة فإنّ الشيطان مع الواحد ومن الاثنین أبعد ومن أراد بحبوحه الجنة فليلزم الجماعة». «جماعت مسلمانان را لازم بگیرید و از تفرقه و چند دستگی به شدت پرهیزید، چراکه شیطان با افراد تنها است و از جمع به دور است و هر کس که خواهان بهشت برین است جماعت مسلمانان را لازم بگیرد»^(۱).

= از اصول دین نیست. مثلاً آمدی در «غایة المرام»، ص ۳۶۳، غزالی در «الاقتصاد فی الاعتقاد»، ص ۱۳۴ ایجی در «المواقف»، ص ۳۳۴ و غیره.

اهل سنت این بحث را از آن جهت در عقاید مطرح کرده‌اند که اهل بدعت آنرا برخلاف نصوص متواتر شرعی از اصول دینشان قرار داده‌اند. این مطلب در «الابانة»، ص ۲۶، ۹۲، «شرح طحاویه»، ص ۵۳۳ و پس از آن، و در «التمهید»، باقلانی، ص ۶۴ و ص ۲۲۲، «المعتمد» از ابویعلی و غیره مورد بحث قرار گرفته است.

(۱) - این حدیث را ترمذی در کتاب الفتن، باب ما جاء فی لزوم الجماعة به شماره‌ی ۲۱۶۶ روایت کرده و گفته است حدیث حسن و غریبی است. احمد نیز در مسند خود به شماره‌ی ۱۱۴ و ۱۷۷ آن را روایت کرده است و =

و این ارشاد رسول خدا «من فارق الجماعة شبراً فمات إلاماً متية جاهلية». «هرکس حتی به اندازه‌ی یک وجب از جماعت مسلمانان دور شود و در همان حال بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است»^(۱).

(۱۱) یکی دیگر از اصول اهل سنت این است که: «جهاد و حج» تحت فرمان حاکم مسلمان، چه نیک باشد چه بد، تا قیامت ادامه دارد و چیزی آنها را باطل نمی‌گرداند و نمی‌شکند^(۲).

(۱۲) یکی دیگر از اصول اهل سنت این است که: «نمازهای عید، جمعه و جماعات را بر پا می‌دارند و همانند اهل بدعت همچون روافض و غیره آنها را ترک نمی‌کنند»^(۳).

(۱۳) یکی دیگر از اصول اهل سنت این است که: «پیش از روز رستاخیز احدی از اموات به دنیا باز نمی‌گردد، نه محمد و نه کسی از اصحاب وی. تنها روز قیامت مسلمان و غیر مسلمان برای حساب و کتاب زنده می‌شوند. قبل از پدید آمدن روافض تمام مسلمانان بر این امر اتفاق و اجماع داشتند»^(۴). این‌ها مهم‌ترین مسائلی بودند که اهل سنت به آن باور دارند و در کتاب‌های عقیدتی شیعه و یا در مجموعه‌های آنها - آن گونه که منابع اهل سنت می‌گویند -

= حاکم در مستدرک خود نیز آن را روایت کرده و صحیح قرار داده و ذهبی نیز با وی موافقت کرده است. «المستدرک» (۱/ ۷۷-۷۸).

(۱) - این حدیث را بخاری در کتاب الفتن، باب ماجاء فی قوله تعالی: «وانتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصه» روایت کرده است. (۸/ ۸۶) و رجوع شود به بحث اعتصام به جماعت در «شرح طحاویه» ص ۵۷۷.

(۲) - ر. ک «شرح الطحاویه»، ص ۴۳۷ و «الفرق بین الفرق»، ص ۳۴۶.

(۳) - «مجموعه الرسائل والمسائل»، ۵/ ۱۹۸.

(۴) - «المحلی»، ص ۲۴ از ابن حزم. و ر. ک به «العتمد»، ص ۲۵۵ از ابویعلی.

چیزهایی وجود دارد که برخلاف این است. ما در مبحث شیعه و عقاید آنها مصادیق آنها را خواهیم دید. برخی از این مسایل، مسایلی هستند که نزد اهل سنت - همان گونه که در حدیث جبریل آمده است - از اصول ایمان شمرده می‌شوند، برخی دیگر «مسایل فرعی» و یا «از نوع احکام عملی» هستند که به تواتر از سنت ثابت شده‌اند و اهل بدعت با آنها به مخالفت برخاسته‌اند، چراکه: «اختلاف مذموم، اختلافیست که برخلاف کتاب الله، سنت صحیحی رسول خدا و یا اجماع باشد»^(۱). به همین دلیل است که اهل سنت مسایلی را که از سنت صحیح ثابتند، اهل بدعت با آنها مخالفت کرده‌اند، در مبحث عقیده مطرح می‌کنند. گرچه از مسایل فرعی باشند. برخی از علما یادآوری کرده‌اند که در عصر علمای سلف تفاوت بین اصول و فروع وجود نداشته است و این تفاوت چندان ضابطه‌ی مشخصی هم ندارد»^(۲). برخی دیگر از علما گفته‌اند که مسایلی وجود دارد که نزد «شیعه» از اصول دین شمرده می‌شوند، اما نزد اهل سنت از اصول دین به حساب نمی‌آیند، همچون مسئله‌ی امامت. در مبحث «شیعه» نیز به آنچه در کتاب‌های خود شیعه آمده و به این که این تک‌روی‌ها و انحرافات آیا واقعاً به همین مقدار و یا حتی بیشتر از آن در کتاب‌هایشان وجود دارد و یا این که چنین چیزی به هیچ وجه واقعیت ندارد و اهل سنت نسبت به آنها ظلم می‌کنند، و یا این که آنچه در کتاب‌هایشان آمده کمتر از این است. همه‌ی این سؤال‌ها را در پرتو کتاب‌های خودشان که در عصر حاضر به چاپ رسیده‌اند، پاسخ خواهیم داد.

(۱) - «الاعتقاد»، بیهقی، ص ۱۱۵ و ر. ک به «شرح مشکاة»، ملاعلی قاری، (۱/۲۲۹).

(۲) - «الفتاوی»، ابن تیمیه، (۱۳/۱۲۵).

بخش دوم

شیعه

فصل اول:

تعریف شیعه و چگونگی پیدایش و فرقه‌های آن.

فصل دوم:

اعتقاداتشان درباره‌ی منابع عقیدتی (و یا اصول و ادله‌ی احکام) مورد اتفاق مسلمانان.

فصل سوم:

عقاید دیگر آنان که راهشان را از اهل سنت جدا می‌کند.

فصل اول

تعریف شیعه و چگونگی پیدایش و فرقه‌های آن

تعریف شیعه:

شیعه در لغت به معنای پیروان و یاری‌دهندگان است.

در «قاموس» آمده است: «شیعه (به کسر شین) کسی؛ یعنی پیروان و یاری‌دهندگان و هواداران وی، و فرقه نیز همین تعریف و معنا را دارد و بر یک نفر، یا دو نفر و بیش از آن، چه زن باشند و چه مرد الحاق می‌شود و جمع آن «اشیاع» و «شِیع» می‌آید»^(۱).

«هر گروهی که بر امری گرد هم آیند، شیعه هستند ... و هر کسی که کسی را یاری کند و از وی جانبداری کند، شیعه‌ی او خوانده می‌شود»^(۲).

ازهری^(۳) می‌گوید: «شیعه یعنی کسانی که از همدیگر علی‌رغم آن که اتفاق نظر ندارند - تبعیت می‌کنند»^(۴).

(۱) - «قاموس» مدخل شاع.

(۲) - «تاج العروس» مدخل شاع (۸/ ۴۰۵).

(۳) - ابومنصور محمد بن احمد بن ازهر بن طلحة بن نوح ازهری هروی شافعی. لغت‌دان و ادیب. سیوطی می‌گوید: «وی از سران علم لغت بود و در حدیث نیز مهارت داشت و سندش عالی بود. پرهیزگاری زیادی داشت و کتاب‌های «تهذیب فی اللغة»، «التقریب فی التفسیر» و غیره از آثار وی هستند. در سال ۲۸۲ هـ به دنیا آمده بود و در سال ۳۷۰ هـ وفات یافت. «بغیة الوعاة» (۱/ ۱۹-۲۰) از سیوطی.

(۴) - در «اللسان» (۱۰/ ۵۵) مدخل شاع و در برخی نسخه‌های خطی کتاب «تهذیب اللغة» ازهری چنین آمده است. اما در برخی نسخه‌های خطی دیگر کتاب مذکور عبارت فوق چنین آمده است: «شیعه یعنی کسانی که از یکدیگر تبعیت می‌کنند و شیع (صیغه جمع) به معنای فرقه‌هایی است که - علی‌رغم متفق نبودن - از یکدیگر تبعیت می‌کنند». ر. ک «تهذیب اللغة» مدخل شاع (۳/ ۶۲)، تحقیق از عبدالسلام هارون.

پس معنای لغوی تشیع همان هواداری، پیروی و اجتماع بر امری و طرفداری از کسی است، و ازهری نبودن توافق کامل میانشان را به آن می‌افزاید^(۱). گرچه این واژه در آغاز چنانکه صاحب «قاموس» می‌گوید بر فرقه‌ی معینی دلالت نداشته است، اما بعدها پیروان و هواداران علی و اهل بیت وی چنان به آن شهرت یافته‌اند که این واژه تبدیل به اسمی خاص برای آنان شده است^(۲). و هرگاه به صورت مطلق گفته شود؛ فلان کس شیعه است، و یا در مذهب شیعه چنان آمده است. همه می‌دانند منظور چه فرقه‌ای است^(۳).

اما معنای اصطلاحی این واژه را شیخ و عالم شیعیان در زمان خودش «شیخ مفید»^(۴) این گونه بیان می‌کند: «واژه شیعه بر پیروان امیرالمؤمنین علی بر سبیل ولا و وفاداری و اعتقاد به امامت بلافصل ایشان از رسول خدا و نفی امامت از کسانی که پیش از ایشان عهده‌دار مقام خلافت بوده‌اند، و وی را پیشوا و متبوع آنان نه تابع و پیروشان در اعتقاد دانستن، اطلاق می‌شود»^(۵). سپس می‌افزاید: این تعریف «امامیه» و «فرقه» «جارودیه از زیدیه» را در بر می‌گیرد، اما دیگر فرقه‌های «زیدیه» و نیز فرقه‌های دیگر را اسم شیعه در بر نمی‌گیرد^(۶).

بر تعریفی که مفید از شیعه به دست می‌دهد می‌توان ایرادهای زیر را گرفت:

(۱) - ر. ک به پانوش ۴ در صفحه‌ی گذشته.

(۲) - «قاموس» مدخل شاع. تعریف شیعه به دوستان علی و اهل بیت ایشان. تعریفی واقع‌گرایانه از شیعه نیست. چرا که اهل سنت نیز علی و اهل بیت ایشان را دوست دارند.

(۳) - «تاج العروس» مدخل شاع (۸/ ۴۰۵).

(۴) - ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی ملقب به مفید از مشایخ بزرگ شیعه، در سال ۴۱۳ هـ وفات یافت. ر. ک «لؤلؤة البحرين»، ص ۳۵۶-۳۷۲.

(۵) - «اوایل المقالات»، ص ۳۹ از مفید.

(۶) - همان.

(۱) وی درباره‌ی امامان پس از علی علیه السلام چیزی نگفته است، با این که آنان بر این باورند که هر کسی بر امامان پس از علی علیه السلام ایمان نداشته باشد، از شیعیان نیست.

(۲) وی درباره‌ی منصوص من الله و الرسول بودن امامت علی علیه السلام ذکری به میان نیاورده است، در حالی که آنان معتقدند هرکسی به منصوص بودن امامت علی و امامان دیگر ایمان نداشته باشد، شیعه نیست.

ایراد دیگر تعریف وی این است که به صراحت زیدی‌های معتدل را از زمره‌ی شیعیان خارج می‌کند و به نظر وی تنها فرقه‌ی جارودیه از زیدیه شایسته‌ی صفت تشیع‌اند، اما در عوض دروازه‌ی تعریفش را برای ورود تمام فرقه‌های غلات باز گذاشته است.

اما این قول وی در تعریف که شیعه بایستی به امامت بلافصل علی علیه السلام پس از پیامبر ایمان داشته باشد، توضیح آن را در کتاب دیگر وی چنین می‌خوانیم: «امامت امیرالمؤمنین پس از پیامبر سی سال بود که بیست و چهار سال و شش ماه آن را نمی‌توانست به احکام امامت عمل کند و مجبور به تقیه و مدارا بود، و در پنج سال و شش ماه دیگر دچار آزمون جهاد با منافقان بودند که عبارت بودند از ناکثان، قاسطان و مارقان^(۱) و تحت فشار فتنه‌های گمراهان بود، چنانکه رسول خدا در مدت سیزده سال از نبوتش نمی‌توانست به احکام آن عمل کند و محبوس و مطرود و در حال فرار بود و توانایی جهاد با کفران و دفاع از مؤمنان را نداشت و پس از هجرت به مدت ده

(۱) - در کتاب «معانی الاخبار» اثر یکی از علمای شیعه به نام ابن بابویه قمی آمده است که «ناکثان» کسانی هستند که در مدینه با علی بیعت کردند و آن را در بصره شکستند و مراد از «قاسطان» معاویه و یاران شامی وی‌اند و مراد از «مارقان» اصحاب نهروان هستند «معانی الاخبار» (ص ۲۰۴).

سال مشغول جهاد با مشرکان و دچار آزمون منافقان بود تا آن که خداوند وی را پیش خود فرا خواند و در بهشت برین اسکانش داد»^(۱).

اگر تعریف مفید از شیعه به دلایلی که ذکر کردیم، جامع نیست، کتاب‌های مقالات و فرّق قدیمی شیعه همانند کتاب «فرق الشيعة» از نوبختی و «المقالات والفرق» از سعد قمی نیز تعریف جامعی از شیعه به دست نمی‌دهند و در تعریف شیعه تنها به این بسنده می‌کنند که: «آنان پیروانِ علی ابن ابی‌طالب هستند»^(۲).

در سخنان شیخ شیعه، «طوسی»^(۳) از نصّ و وصیّت نیز می‌بینیم که وی شیعه را به اعتقاد به امام المسلمین بودنِ علی به وصیت پیامبر و اراده‌ی خدا مرتبط می‌داند.^(۴)

سپس طوسی اعتقاد به منصوص بودنِ امامت را اساسِ تشیع می‌داند و به همین جهت فرقه‌ی سلیمانیه را از فرقه‌های شیعه‌ی «زیدیه» شیعه نمی‌داند چرا که آنان معتقد به منصوص بودنِ امامت نیستند^(۵) و می‌گویند: «امام را شورا تعیین می‌کند و حتی اگر دو نفر مسلمان شایسته کسی را به عنوان امام تعیین کنند امامت وی صحیح است و تعیین کردن مفضول به عنوان امام علی‌رغم

(۱) - «الارشاد»، ص ۱۲.

(۲) - «المقالات والفرق»، ص ۳، از سعد قمی و «فرق الشيعة»، ص ۲ از نوبختی.

(۳) - ابوجعفر محمد بن حسین بن علی طوسی شیخ امامیه و رئیس طایفه و پدیدآورنده‌ی دو کتاب از کتاب‌های چهارگانه‌ی شیعه (که نزدشان همانند کتاب‌های ششگانه نزد اهل سنت معتبراند) و آنها عبارت‌اند از: «تهذیب الاحکام» و «الاستبصار» در سال ۳۸۵هـ متولد شده و در سال ۴۶۰هـ وفات یافت. «الفهرست»، ص ۱۸۸-۱۹۰، طوسی. «لؤلؤة البحرين»، ص ۲۹۳-۳۰۴.

(۴) - «تلخیص الشافی»، (۲/۵۶) طوسی.

(۵) - منبع سابق (۲/۵۶).

وجود افضل درست است، و امامت و خلافت ابوبکر و عمر را نیز می‌پذیرند»^(۱). این حکم طوسی تمام فرقه‌های دیگر شیعه‌ی زیدیه را که با سلیمانیه هم عقیده‌اند، همانند صالحیه و تبریه نیز در بر می‌گیرد. بنابراین به اعتقاد روافض - به جز فرقه‌های «جارودیه» از فرقه‌های «زیدیه»^(۲) فرقه‌های دیگر آن شیعه به حساب نمی‌آیند. خلاصه‌ی مطلب این که ایمان به منصوص بودن امامت علی علیه السلام نزد آنان اساس تشیع شمرده می‌شود و به همین دلیل می‌بینیم که برخی از علمای معاصر آنان شیعه را اینگونه تعریف می‌کنند که واژه‌ی شیعه: «نام و نشانه‌ی کسانی است که اعتقاد دارند علی به نص پیامبر به عنوان امام و خلیفه تعیین شده است»^(۳). این تعریف شیعه، باز هم جنبه‌ی دیگر تعریف شیعه را که همان ایمان به امامت امامان دیگر پس از علی علیه السلام است، در بر نمی‌گیرد.^(۴)

به همین دلیل می‌بینیم یکی از نویسندگان معاصر شیعه رو به تعریف‌های اهل سنت از شیعه می‌آورد و تعریف ابن حزم را انتخاب کرده آن را (فراگیرترین و دقیق‌ترین تعریف) می‌داند.^(۵)

(۱) - «مقالات الإسلامیین»، (۱/۱۴۳) از اشعری.

(۲) - ر. ک تعریف زیدیه در همین مبحث.

(۳) - «الشیعة فی المیزان»، ص ۱۵، از محمدجواد مغنیه.

(۴) - نمی‌توان گفت این تعریف بر شیعه از حیث پیدایش و منشأ پیش از تولد امامان پس از علی علیه السلام منطبق است، چرا که در کتاب‌هایشان مطالبی وجود دارد که به منصوص بودن امامت تمام امامان اشاره دارد. به طور مثال در کتاب «غایة المرام» تحت این عنوان آمده است: «باب درباره‌ی منصوص بودن امامت امیرالمؤمنین علی از طرف رسول الله و این که وی و فرزندان یازده‌گانه‌ی او ائمه‌ی پس از رسول الله و خلفا و اوصیای او هستند و امامان دوازده‌گانه به حساب می‌آیند و در آن نوزده حدیث از طریق شیعه آمده است.

(۵) - «تاریخ الإمامیة»، ص ۳۳ از دکتر عبدالله فیاض.

ابن حزم می‌گوید: «هر کسی در این امر که علی رضی الله عنه پس از رسول خدا افضل‌ترین مردم و شایسته‌ترین آنان به امامت است و پس از وی فرزندان وی این جایگاه را دارند، شیعه است. گرچه در مسایل دیگر که مسلمانان در آن باهم اختلاف دارند، با شیعه هم‌عقیده نباشد و هر کس که در این مسأله‌ی اساسی با آنان هم‌عقیده نباشد، شیعه نیست»^(۱).

رافضی مذکور دلیل انتخاب تعریف ابن حزم را این گونه بیان می‌کند: «آنچه ما را بر آن داشت تا تعریف ابن حزم را ترجیح دهیم این است که اعتراف به برتری، امامت و خلافت امام علی پس از رسول‌الله و امامت را منحصر در فرزندان ایشان از فاطمه دانستن پایه و جوهر تشیع است»^(۲).

هر کسی که به گفته‌ها و نوشته‌های شیعیان در مورد دیگر عقایدشان مثل عصمت، رجعت، تقیه و غیره دقت کند می‌بیند که در هر عقیده‌ای از عقایدشان غلو کرده شیعه بودن را به آن ربط می‌دهند، مثل این قولشان: «من لم يؤمن بکرتنا و یقل بمتعتنا فلیس منّا»^(۳). (هر کسی به رجعت ما ایمان نداشته باشد و متعه‌ی ما را نپذیرد، از ما نیست).

گفته‌های مشابه دیگری - چنانکه خواهد آمد - نیز وجود دارد که شیعه بودن را از کسی که به آن عقاید ایمان نداشته باشد نفی می‌کند. اما در تعریفات ذکری از این عقاید نیست با وجودی که آنها را لب و جوهر تشیع می‌دانند. امام شهرستانی^(۴) تعریفی از شیعه بیان می‌کند که از تمام تعریفات دیگر

(۱) - «الفصل»، (۲/۱۰۷) از ابن حزم.

(۲) - «تاریخ الامامیة»، ص ۳۴، دکتر عبدالله فیاض.

(۳) - منظور رجعت است و تخریج این حدیث آنها در مبحث عقیده‌ی شان درباره‌ی رجعت خواهد آمد.

(۴) - ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن احمد معروف به شهرستانی. سبکی می‌گوید: «وی امامی بارز و پیشوا در علم کلام و نظر بود و در فقه، اصول و کلام مهارت و تبحر زیادی داشت. کتاب‌های «الملل والنحل» و «نهاية =

عقاید شیعه را بیشتر فرا می‌گیرد.

وی می‌گوید: «شیعه کسانی هستند که به ویژه امام علی علیه السلام را همراهی و پیروی کرده، قایل به امامت و خلافت وی به صورت نصی و وصیت خفی و یا جلی‌اند و اعتقاد دارند که امامت از فرزندان وی خارج نمی‌شود و اگر هم خارج شود به دلیل ظلم دیگران و یا تقیه‌ی خود امام است. و امامت را از جنس مصالح مردم که به انتخاب خود آنان بستگی داشته باشد و با انتخاب و تعیین آنان تعیین گردد نمی‌دانند، بلکه آن را قضیه‌ای اساس و رکنی از ارکان دین می‌دانند که غفلت از آن و اهمال آن و سپردن آن به مردم، به هیچ وجه برای پیامبران جایز نیست. صفت و عقیده‌ی فراگیرشان این است که تعیین شدن امام را به وسیله‌ی نص واجب دانسته پیامبران و ائمه را از صغیر و کبایر و جوباً معصوم می‌دانند و تولی و تبراً (اظهار محبت و وفاداری به علی و اهل بیت و اظهار بیزاری از مخالفان وی) را قولاً، عملاً و عقیدتاً - مگر در حالت تقیه - واجب می‌دانند. در این عقاید تنها برخی از زیدیه با آنان هم‌عقیده نیستند»^(۱).

از این تعریف معلوم شد که تمام فرقه‌های شیعه، به جز برخی از «زیدیه» بر وجوب اعتقاد به امامت، عصمت و تقیه، اتفاق نظر دارند. در ادامه خواهیم دید که «اثنا عشریه» عقاید دیگری مثل غیبت، رجعت و بداء هم دارند.

اما امام اشعری: در تعریف شیعه تنها به این اکتفا می‌کند: «آنها را به دلیل مشایعت و همراهی علی علیه السلام و مقدم دانستن وی بر سایر اصحاب پیامبر

=الأقدام» از آثار وی هستند. در سال ۴۶۷ هـ به دنیا آمده و در سال ۵۴۸ هـ و به گفته‌ای دیگر در سال ۴۶۷ هـ، و یا در سال ۴۷۹ هـ وفات یافته است. ر. ک: «طبقات الشافعیة»، (۶/ ۱۲۸-۱۳۰)، «مرأة الجنان»، (۳/ ۲۸۴-۲۹۰).

(۱) - «الملل و النحل»، (۱/ ۱۴۶-۱۴۷) از شهرستانی.

شیعه نامیده‌اند»^(۱). این تعریفی است که تنها بر نخستین پلکان شیعه، یعنی «زیدیه» (به جز فرقه‌ی جارودیه‌ی آن) و به عبارت دیگر بر شیعه‌ی «مفضله» یعنی کسانی که علی از ابوبکر و عمر و سایر اصحاب پیامبر افضل‌تر می‌دانند، صدق می‌کند. اما شیعیان اثنی‌عشری تنها مقدم دانستن علی بر سایر اصحاب پیامبر را برای شیعه بودن کافی نمی‌دانند و می‌گویند معتقد بودن به منصوص بودن خلافت علی علیه السلام و این که خلافت و امامت وی بدون درنگ پس از وفات رسول خدا آغاز و تا هنگام شهادتش صلی الله علیه و آله ادامه می‌یابد، شرط لازم تشیع است.

می‌توان گفت که اشعری با این تعریفش روافض را از دایره‌ی تشیع خارج کرده است چرا که آنچه را که آنان پایه و اساس شیعه می‌دانند در تعریف خود نیآورده است.

تعریف برگزیده‌ی شیعه.

علی‌رغم تمام آنچه در این رابطه آمده است، اگر برخی شرایط را در نظر بگیریم، رؤیت و دید ما در این زمینه دقیق‌تر خواهد شد. به نظر من تعریف شیعه اساساً با مراحل پیدایش و رشد و مراحل تحوّل و دگرگونی عقیدتی آنها در ارتباط است، و به همین جهت در مرحله‌ی اول تنها کسانی را شیعه می‌گفتند که قایل به برتری علی بر عثمان بودند، و گفته می‌شد شیعی و عثمانی؛ شیعه کسی بود که علی را برتر از عثمان می‌دانست، و عثمانی کسی بود که عثمان را از علی مقدم می‌داشت^(۲).

بنابراین تعریف شیعه در عصر اول تنها در این حد بود که شیعه کسی است

(۱) - «مقالات اسلامیین»، (۱/ ۶۵).

(۲) - «الخور العین» نشوان الحمیری، ص ۱۷۹ و ر. ک. به «المنیة والأمل»، ص ۸۱، اثر ابن المرتضی.

که علی را از عثمان افضل تر می داند.

لذا شیخ الاسلام ابن تیمیّه: می گوید: شیعیان نخستینی که در زمان علی علیه السلام بودند. ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه را از وی افضل می دانستند^(۱). کسی از شریک بن عبدالله پرسید^(۲): «ابوبکر افضل است یا علی؟» به وی گفت: «ابوبکر». سؤال کننده گفت: «آیا تو با وجود شیعه بودن چنین می گویی؟» شریک بن عبدالله گفت: «آری و هر کسی چنین نگوید، شیعه نیست». سوگند به خدا که علی رضی الله عنه بالای این چوبها [= منبر] رفت و گفت: «آگاه باشید که افضل ترین این امت پس از پیامبر به ترتیب ابوبکر و عمرند». پس ما چگونه گفته‌ی وی را رد کرده او را تکذیب کنیم، به خدا که او دروغگو نبود^(۳).

ابن بطه از شیخش معروف به ابوالعباس بن مسروق چنین روایت می کند: برای ما محمد بن حمید به نقل از جریر و وی به نقل از سفیان و وی به نقل از عبدالله بن زیاد بن حدیر، چنین گفت: «زمانی که ابو اسحاق سبعی به کوفه آمد، شمر بن عطیه به ما گفت برویم نزد او». ما نزد او رفتیم و در مجلس وی حضور یافتیم و هر کسی از حاضران چیزی گفت. به دنبال آن ابواسحاق گفت: «زمانی که من از کوفه خارج شدم، احدی در افضل بودن و مقدم بودن ابوبکر و عمر از علی شکّی نداشت. اما اینک که به کوفه آمدم چیزهای تازه‌ای می شنوم. به خدا نمی دانم چه می گویند»^(۴).

(۱) - «منهاج السنّه»، (۶۰/۲) تحقیق از رشاد سالم.

(۲) - ابوعبدالله شریک بن عبدالله بن ابی نمر قریشی مدنی به سال ۱۴۰ هـ وفات یافت. بخاری و مسلم و غیره از وی حدیث روایت کرده‌اند. الخلاصة (ص ۱۶۶). و تقریب التهذیب (۱/۳۵۱).

(۳) - «منهاج السنّه»، (۸-۷/۱)، تحقیق رشاد سالم.

(۴) - «المتقی»، ص ۳۶۰ (مختصر منهاج السنّه).

محب‌الدین خطیب^(۱) می‌گوید: «این نص تاریخی بسیار ارزشمندی در اثبات تغییر و تحوّل در شیعه به حساب می‌آید، چرا که ابواسحاق سبّعی شیخ و عالم کوفه بود که سه سال قبل از شهادت عثمان رضی الله عنه به دنیا آمده و عمری طولانی کرد تا آن که به سال ۱۲۷هـ چشم از جهان فرو بست. وی در ایام خلافت علی رضی الله عنه طفلی بیش نبود و از خودش می‌گوید، پدرم مرا بلند کرد تا آنکه علی بن ابی‌طالب را در حال ایراد خطبه دیدم، و وی موی سر و محاسنی سفید داشت. به هر حال اگر به صورت دقیق می‌دانستیم که ابواسحاق در چه سالی کوفه را ترک گفته، و در چه سالی دوباره به این بازگشته است، می‌توانستیم بگوییم شیعیان کوفه در چه مرحله‌ای علوی بودند و درباره‌ی افضل بودن ابوبکر و عمر با امامشان هم‌عقیده بودند، و از چه زمانی از آنچه علی رضی الله عنه به آن ایمان داشت و آن را آشکارا بر منبر کوفه بیان می‌کرد مبنی بر افضل بودن دو برادر خود و دو یار و دو وزیر و دو خلیفه‌ی پیامبر بر امتش، در بهترین و پاک‌ترین عصر آن، منحرف شدند»^(۲).

لیث بن ابوسلیم^(۳) می‌گفت: «من عصر شیعیان نخستین را درک کرده‌ام، آنان

(۱) - محب‌الدین بن ابوالفتح، محمد بن عبدالقادر بن صالح خطیب از نویسندگان بزرگ اسلام به مدت ۶ سال مدیریت مجله‌ی ازهر را به عهده داشت و همچنین دو مجله‌ی «الزهراء» و «الفتح» را منتشر می‌کرد. وی بسیاری از کتاب‌های گذشتگان را به چاپ رساند. کتاب‌های «الرعیل الاول» «تاریخ مدینه الزهراء» و غیره از آثار او هستند. محب‌الدین خطیب در سال ۱۳۰۳ به دنیا آمده و در سال ۱۳۸۹هـ وفات یافت. «الاعلام» (۵/ ۲۸۲) چاپ دارالملايين.

(۲) - «حاشیة المتنفی»، ص ۳۶۰-۳۶۱.

(۳) - لیث بن ابی‌سلیم قریشی کوفی، یکی از عالمان و زاهدان، وی عکرمه را دریافته و از او کسب فیض کرده بود و از شیوخ معمر، شعبه و ثوری است و عالم‌ترین مردم کوفه به حساب می‌آمد. در سال ۱۴۳هـ وفات یافت. اصحاب سنن از او حدیث روایت کرده‌اند و مسلم روایات او را مقرون با روایات دیگران آورده است.

کسی را از ابوبکر و عمر برتر نمی‌دانستند»^(۱).

نویسنده «مختصر التحفه» می‌نویسد: «تمام مهاجران، انصار و تابعیانی که در زمان خلافت علی علیه السلام در قید حیات بودند، احترام و جایگاه او را حفظ می‌کردند و به احدی از برادران وی یعنی یاران نزدیک رسول خدا بی‌احترامی و اسائهی ادب نمی‌کردند، چه رسد به اینکه کسی از آنان را تکفیر کنند و بد و بیراه بگویند و حتی بسیاری از آنها در حمایت از تأویل و تفسیر وی از قرآن در رکاب او جنگیدند، همان‌گونه که پیش از وی در رکاب رسول خدا در حمایت از خود قرآن جنگیده بودند، و در جنگ صفین هشتصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان شرکت کرده بودند در کنار او حضور داشتند و سیصد نفر از آنان تحت فرمان و پرچم او به شهادت رسیدند»^(۲).

اما مرام تشیع آرام‌آرام تغییر کرد و شیعیان به گروه‌های گونه‌گون تقسیم شدند، به همین دلیل است که امام زید کسانی را که نسبت به شیخین بی‌احترامی می‌کردند، روافض می‌نامید و صفت تشیع را از آنان نفی می‌کرد، چرا که شایسته‌ی این صفت نبودند.

کسی که از دگرگونی‌های عقیدتی در فرقه‌ی تشیع آگاه باشد از وجود بسیاری از محدثان بزرگ و علمای اعلام دیگر که لقب شیعه داشته‌اند و در واقع از بزرگان اهل سنت به حساب می‌آیند تعجب نخواهند کرد، چرا که تشیع

= ابن حجر می‌گوید: «وی مردی راستگو است اما در آخر عمرش دچار سوء حافظه شده و احادیث را خلط کرده بود و امکان تمیز بین احادیث پیش از دچار شدن به سوء حفظ و پس از آن نیز وجود ندارد. به همین دلیل روایت از وی را ترک کرده‌اند. ر. ک: «تقریب التهذیب»، (۲/۱۳۸)، «تهذیب التهذیب»، (۸/۴۶۵-۴۶۸)، «الکاشف»، (۳/۱۴).

(۱) - «المنتقى»، ص ۳۶۰-۳۶۱.

(۲) - «مختصر التحفة الاثني عشرية»، ص ۳.

در زمان سلف مفهوم و تعریفی دیگر غیر از مفهوم و تعریف متأخران داشته است، به همین دلیل امام ذهبی^(۱) (متوفای ۷۴۸هـ) به هنگام سخن از قبول و یا رد حدیث محدثان و راویانی که متهم به بدعت تشیع شده‌اند می‌گوید: «بدعت بر دو نوع است: «بدعت صغری» همانند تشیع همراه با غلو و تشیع بدون غلو، این صفت در بسیاری از تابعیان و اتباع تابعیان، اما همراه با دیانت، صداقت و تقوا وجود داشته است، اگر حدیث این‌گونه افراد ردّ شود، بسیاری از آثار و احادیث پیامبر از دست خواهند رفت و این ضایعه‌ی بزرگی است. نوع دوم بدعت، «بدعت کبری» است همانند رفض کامل و غلو در آن و سب و شتم ابوبکر و عمر و فراخواندن مردم به سوی این نوع بدعت؛ از این‌گونه افراد نباید حدیث اخذ کرد و نه احترامی به آنان قایل شد و همچنین در حال حاضر من در میان این نوع اهل بدعت فرد صادق و مورد اعتمادی نمی‌بینم، بلکه دروغ بالاپوش آنان و تقیه و نفاق لباس زیرشان است، پس چگونه می‌توان روایت کسی را که حالش چنین باشد، پذیرفت، حاشا و کلاً.

پس شیعه، غال در زمان و عرف سلف بر کسی اطلاق می‌شد که از عثمان، زبیر، طلحه، معاویه و کسان دیگری که با علی رضی الله عنه جنگیده بودند انتقاد می‌کرد و یا به آنها بد می‌گفت.

اما غالی در زمان و عرف ما بر کسی اطلاق می‌شود که این بزرگان را تکفیر

(۱) - ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن قایباز فارقی، دمشقی ترکمان تبار ملقب به شمس‌الدین ذهبی، مورخ و حافظ بزرگ و صاحب آثار معروف و مشهور در جهان اسلام. ابن حجر می‌گوید: «وی در فن حدیث مهارت یافت و در آن چندین مجموعه، مفید گردآوری کرد و تاریخ اسلام را نیز گردآوری کرد و چیزهای زیادی بر کتاب‌های گذشته افزود». کتاب‌های «تاریخ الاسلام»، «میزان الاعتدال» و غیره از آثار وی هستند. در سال ۶۷۳هـ به دنیا آمد و در سال ۷۴۸ وفات یافت. ر. ک «وفات الوفيات»، (۳/ ۲۱۵-۲۱۷) ابن شاکر الکتبی. «الدرر الكامنة»، (۳/ ۴۲۶-۴۲۷) از ابن حجر «البدر الطالع»، (۲/ ۱۱۰-۱۱۲) از شوکانی.

می‌کند و از شیخین اظهار برائت می‌کند. چنین کسی گمراه و افتراکننده است^(۱). اما شیعه‌ای که من از آن سخن می‌گوییم و گونه‌ای از شیعه که منظور من است، مراد از آن تشیعی است که عقیده و دینش را از منابع حدیثی چهارگانه (الکافی، التهذیب، الاستبصار، و من لایحضره الفقیه) که نزد شیعیان از اعتباری معادل اعتبار صحاح سته نزد اهل سنت برخوردارند و چهار کتاب منبع متأخر دیگر که در اعتبار به آنها ملحق شده‌اند و عبارتند از: «الوافی، بحار، وسایل و مستدرک الوسایل، و کتاب‌های دیگری که علمای شیعه آنها را در حد و اندازه‌ی این کتاب‌ها می‌دانند^(۲)، اخذ می‌کنند.

منظور ما این نوع تشیع است و در پرتو آن است که مسأله‌ی تقریب را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

پیدایش تشیع.

در رابطه با آغاز و زمان ظهور تشیع چندین قول وجود دارد که برخی از آنها رنگ و بوی تبلیغاتی دارد و در پی اثبات اصالت شیعه و پاسخ به اقوالی است که اندیشه‌ی شیعه را به منابع و ریشه‌های بیگانه نسبت می‌دهد و برخی دیگر نیز در پی رسیدن به حقیقت هستند.

از آنجایی که در این کتاب ما خود را ملزم به آن کرده‌ایم تا نخست به معرفی شیعه از منابع خود آنها پردازیم و آنگاه دیدگاه‌های مخالفان را ذکر کنیم، در این جا نیز نخست به ذکر گفته‌ها و دیدگاه‌های خود شیعیان درباره‌ی پیدایش تشیع می‌پردازیم. اما یک نکته این جا بایسته‌ی یادآوری است و آن این که موضوع بحث ما در اینجا تنها اشاره به دیدگاه‌های مختلف در رابطه با آغاز

(۱) - «میزان الاعتدال»، (۱/ ۵-۶) و رجوع شود به «لسان‌المیزان»، ۱/ ۹-۱۰ از ابن حجر.

(۲) - در مبحث منابع شیعه در این رابطه بیشتر بحث خواهیم کرد.

ظهور تشیع است نه چگونگی پدید آمدن، تغییر و تحول در اندیشه شیعه و فرقه‌های گوناگون آن، چرا که موضوع اخیر مجال فراخی می‌خواهد که در این جا فراهم نیست.

اصلیت تشیع.

دیدگاه اول: بسیاری از روافض در حال و گذشته ادعا کرده‌اند که این خود پیامبر بوده که بذر تشیع را پاشید و در واقع تشیع در زمان حیات خود ایشان پدید آمد و در همان زمان بودند برخی از اصحاب که علی را همراهی می‌کردند و وی را مولای خود می‌دانستند. قمی (متوفای ۳۰۱هـ) می‌گوید: «نخستین گروه شیعیان گروه و فرقه‌ی علی بن ابی‌طالب‌اند که در زمان پیامبر و پس از آن شیعه‌ی علی نامیده می‌شدند و به گرایش به علی و قول به امامت وی معروف بودند که مقداد بن الاسود، سلمان فارسی، ابوذر و عمار از زمره‌ی آنها هستند»^(۱).

نوبختی^(۲) (متوفای ۳۱۰هـ) نیز چنین نظری دارد. محمدحسین آل کاشف الغطا (متوفای ۱۳۷۳هـ) از مجتهدان معاصر شیعه نیز می‌گوید: «نخستین کسی که بذر تشیع را در مزرعه‌ی اسلام پاشید خود صاحب شریعت بود. یعنی بذر تشیع هم‌زمان با بذر اسلام و در کنار آن پاشیده شد و پیامبر همواره آن را آبیاری می‌کرد و از آن مواظبت می‌کرد تا آن که رشد کرد و شکوفه داد و پس از وفات ایشان به بار نشست»^(۳).

(۱) - «المقالات والفرق»، ص ۱۵ از قمی.

(۲) - «فرق الشیعه»، ص ۱۵ از نوبختی. و رجوع شود به «الزنیة»، ص ۲۰۵ اثر رازی از علمای اسماعیلیه (کتاب خطی).

(۳) - «اصل الشیعة واصولها»، ص ۴۳.

گروهی دیگر از شیعیان نیز همین نظر را دارند^(۱).

و اما دکتر محمود صبیحی می‌گوید: «نسبت دادن تشیع از لحاظ تاریخی به زمان پیامبر جز تلاشی از سوی متکلمان شیعه برای ردّ ادعای مخالفانشان مبنی بر ارجاع اندیشه‌ها و اعتقادات تشیع به ریشه‌های بیگانه، نیست»^(۲).

بزرگ‌ترین اشکال این تلاش و یا این نیرنگ و چنانکه دکتر علی سامی‌النشار می‌گوید آن است که: «پیش روی رسول خدا نه کسی شیعه

بود و نه کسی سنی، بلکه همانگونه که قرآن اعلام کرده بود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ أُولِي السَّلَامَةِ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ إِلَهَهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ (آل عمران: ۱۹). «دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است»^(۳).

تمام مسلمانان پیرو و شیعه‌ی مصطفی بودند و در زمان ابوبکر و عمر و عثمان نیز شیعه‌ای وجود نداشت. شیخ‌الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «در زمان ابوبکر، عمر و عثمان نه کسی شیعه نامیده می‌شد و نه شیعه به کسی نسبت داده می‌شد»^(۴).

به نظر شیخ موسی جارالله، این گفته‌ی شیعیان سفسطه‌ی آشکاری بیش

(۱) - «الشیعة فی التاریخ»، ص ۲۹-۳۰ از محمد حسن زین.

(۲) - «نظریة الامامة»، ص ۳۰ از محمود صبیحی.

(۳) - «نشأة الفکر الفلسفی»، (۲/۳۰).

(۴) - «منهاج السنة»، (۲/۶۴)، تحقیق از دکتر رشاد سلام.

نیست که تمام حدود ادب را زیر پا گذاشته است و افتراپی است بر پیامبر و تحریف آیات کتاب الله و بازی با کلمات است. وی با تعجب از این گفته، آل کاشف الغطاء نخستین کسی که بذر تشیع را در مزرعه‌ی اسلام پاشید، خود صاحب شریعت بود) می‌گوید: «و این چه بذری بود که پیامبر پاشید که خوشه‌های لعن و تکفیر صحابه و بهترین‌های امت و خوشه‌های اعتقاد به تحریف شدن قرآن توسط منافقان صحابه و این که همراهی کردن با امت گمراهی است، و هدایت در مخالفت با آن است، سر بر آوردند و عقیده‌ی حقه، در ژرفنای دریای ضلالت شیعه، غرق شد»^(۱).

دیدگاه دوم: گروهی دیگر می‌گویند تشیع پس از وفات پیامبر با طرح این دیدگاه از سوی برخی از صحابه - که خدا از همه آنها راضی باد - مثل سلمان، ابوذر و مقداد، که علی علیه السلام را برحق تر به رهبری مسلمانان از دیگران می‌دانستند و از وی طرفداری می‌کردند، پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. این دیدگاه را هم برخی از اهل تشیع^(۲) - با تفسیر مورد نظر خاص خودشان از شیعه - و هم برخی از اهل سنت^(۳) و غیر آنان^(۴)، اما با تفسیری مغایر با تفسیر اهل تشیع مطرح کرده‌اند. چرا که منظور شیعیان از ظهور تشیع، ظهور و پیدایش تمام عقاید آنها در مورد امامت و غیره است که یک کج روی آشکار است. آخر چگونه می‌توان عقیده‌ای را از عقاید تشیع در رابطه با امامت،

(۱) - «الوشیعة»، ص مه (با تصرف).

(۲) - «اعیان الشیعة»، (۱/ ۳۴) محسن الامین العاملی.

(۳) - «العبر»، (۳/ ۳۶۴)، ابن خلدون، «ضحی الاسلام»، (۳/ ۲۰۹)، احمد امین.

علی الخربوطلی در «الاسلام و الخلافة»، ص ۶۲ می‌گوید: «به نظر ما تشیع پس از آن آغاز شد که ابوبکر رضی الله عنه جانشین رسول خدا شدند».

(۴) - ر. ک: دائرة المعارف الإسلامية، (۵۸/ ۱۴).

رجعت، بدا و عقاید دیگری که بعدها شیعیان به آن گرویده‌اند، به این اصحاب بزرگوار نسبت داد. وانگهی آنان هیچ سند و مدرکی برای اثبات این ادعایشان ارائه نمی‌کنند. اما تفسیر و منظور دیگران از این دیدگاه آن است که پس از وفات رسول خدا تعدادی از صحابه نظرشان این بود که خویشاوندان پیامبر ذی‌حق‌تر به جانشینی ایشان هستند.

بدون تردید اگر تعدادی از اصحاب، علی را شایسته‌تر به خلافت می‌دانسته‌اند و بر این نظر بوده‌اند که خلیفه باید از میان خویشاوندان پیامبر انتخاب شود، تعدادی دیگر نیز سعد بن عباده را شایسته‌ی این جایگاه می‌دانسته‌اند و بر این نظر بوده‌اند که خلیفه بایستی از میان انصار انتخاب شود. این اختلاف نظر بر پیدایش حزب و گروهی مشخص دلالت ندارد و تعدد آرا امری طبیعی و از مقتضیات نظام شورا در اسلام به حساب می‌آید. آنان در یک نشست نظرات متفاوتی ابراز کردند و آن را ترک نکردند تا آن که بر یک نفر اتفاق کردند و چنین چیزی نزاع محسوب نمی‌شود^(۱). وانگهی همه‌ی آنان از ابوبکر^{رضی الله عنه} به عنوان خلیفه اطاعت کردند و حتی خود علی^{رضی الله عنه} تحت امر ایشان به جهاد با بنی حنیفه رفت و در حضور همه با وی بیعت کرد^(۲).

این گفته که سلمان، ابوذر و مقداد علی را ذی‌حق‌تر و شایسته‌تر به خلافت می‌دانسته‌اند، من ذکری در منابع اصلی از آن نیافته‌ام و این در حالی است که «از طرق زیادی از علی^{رضی الله عنه} به تواتر روایت شده است که وی بر منبر کوفه می‌گفت: بهترین حامی این امت، پس از پیامبر آن، ابوبکر و عمراند»^(۳). پس

(۱) - «منهاج السنّة»، (۳۶/۱)، چاپ امیریه.

(۲) - «الارشاد»، ص ۴۲۸ از جوینی.

(۳) - منهاج السنّة، (۴/۱)، از ابن تیمیه.

چگونه ممکن است صحابه‌ی دیگر درباره‌ی علی علیه السلام نظری داشته باشند که خود ایشان درباره‌ی خود نداشته است.

تشیع در زمان ابوبکر و عمر و عثمان به هیچ وجه ذکر و وجودی نداشته است. پس چگونه می‌توان ادعا کرد تشیع بلافاصله بعد از وفات پیامبر به وجود آمده است.

برخی از شیعیان به این حقیقت تاریخی مسلم اعتراف کرده‌اند. محمدحسین عاملی می‌گوید: «واژه‌ی شیعه پس از انتخاب ابوبکر به عنوان خلیفه و یکدست شدن مسلمانان، تا اواخر خلافت خلیفه‌ی سوم به فراموشی سپرده شد»^(۱).

اما ما می‌گوییم در آن مدت نه واژه‌ی شیعه وجود داشته و نه مسمای آن.

دیدگاه سوم: که تشیع و طرفداری از علی علیه السلام پس از به قتل رسیدن عثمان پدید آمد. ابن حزم می‌گوید: «پس از آن عثمان متولی امر خلافت شد و تا دوازده سال در این جایگاه باقی ماند و پس از کشته شدن او بود که اختلاف آغاز شد و روافض^(۲) به وجود آمدند»^(۳). کار بذریاشی تشیع را نیز عبدالله بن سبای^(۴) یهودی که حرکت و تلاشی را در اواخر خلافت عثمان علیه السلام آغاز کرده

(۱) - «الشیعة فی التاریخ»، ص ۳۹-۴۰، محمد الزین العاملی.

(۲) - «یعنی دیدگاه و اعتقاد روافض، والّا اصطلاح روافض - چنانکه خواهد آمد - بعدها به وجود آمد.

(۳) - «الفصل»، (۸/۲) ابن حزم. «الفرق المختلفة»، ص ۶، اثر عثمان بن عبدالله حنفی.

(۴) - عبدالله بن سبا که فرقه‌ی سباییه به وی منسوب است از یهودیان یمن بود که مادرش کنیزی سیاه بود. ابن حجر می‌گوید: «عبدالله بن سبا از غلات زنادقه و ضال و مضل است و به گمان من علی علیه السلام وی را با آتش سوزاند». درباره‌ی گمراه و زندیق بودن وی اقوال و گزارش‌های زیادی از طریق اهل سنت و شیعه نقل شده است. ر. ک. به: «تهذیب تاریخ دمشق»، (۷/۴۳۱-۴۳۲) از ابن عساکر. «اللباب»، (۱/۵۲۷)، ابن اثیر. «الانساب» (۷/۴۶) از سمعانی. همچنین رجوع شود به منابع شیعی‌ای که ما به هنگام سخن گفتن از عقاید عبدالله بن سبا به آنها اشاره کرده‌ایم.

بود، انجام داد.

بسیاری از پژوهشگران حال و گذشته تأکید کرده‌اند که ابن سبا اساس و پایه‌ی مذهب تشیع و نخستین سنگ بنای ساختمان آن است^(۱) و در کتاب‌های اهل سنت و شیعه به کثرت و یکسان از وی یاد شده است. اما گروهی از شیعیان معاصر تلاش می‌کنند بدون توجیهی واقعی و دلیلی قاطع تنها با کشیدن یک قلم وجود وی را انکار کنند^(۲) و حتی برخی از آنان مدعی شده‌اند، عبدالله بن سبا همان عمار بن یاسر است^(۳).

این ادعا تلاشی است برای تبرئه‌ی یهود از اتهام ایجاد فتنه در میان صفوف مسلمانان، و همچنین تلاشی است برای دادن مشروعیت به «رفض» و این در

(۱) - به طور مثال ابن تیمیه می‌گوید: ابن سبا نخستین کسی بود که عقیده‌ی معلوم بودن علی و منصوص بودن خلافت وی را مطرح کرد و قصدش از این کار به انحراف کشاندن دین اسلام بود، همان‌گونه که پولس دین مسیحیت را به انحراف کشانده بود. ر. ک. «الفتاوی» (۵۱۸/۴). ابن المرتضی در ص ۶ «طبقات المعتزله» نیز چنین نظری ابراز داشته است. از علمای معاصر هم می‌توان از ابوزهره نام برد که می‌گوید: عبدالله بن سبا طاغوت بزرگی بود که در رأس تمام فرقه‌هایی که کینه‌ی اسلام را به دل داشتند و تلاش می‌کردند از مسلمانان انتقام بگیرند قرار داشت و او بود که بدعت رجعت علی و وصی بودن وی را مطرح کرد و مردم را به سوی آن فرا خواند. ابوزهره همچنین می‌گوید فتنه‌ی ابن سبا و همدستان وی بزرگترین فتنه‌ای بود که مذهب شیعه در سایه‌ی آن رشد کرد. ر. ک: «تاریخ المذاهب الاسلامیه»، (۱/۳۱-۳۲).

سعید افغانی نیز معتقد است که عبدالله بن سبا یکی از قهرمانان جمعیت سری (تلمودی) است که هدفش از بین بردن دولت اسلامی بود و به نفع دولت دوم کار می‌کرد. «عایشه والسیاسة»، ص ۶۰ و ر. ک به «الصراع»، (۱/۴۱) از قمیسی.

(۲) - «عبدالله بن سبا»، ص ۱۷، اثر مرتضی عسکری.

(۳) - وی علی وردی است که این مطلب را در ص ۲۷۴ کتابش «وعاظ السلاطین» آورده و شیعه‌ی دیگری به نام مصطفی الشیبی در کتاب «الصلة بین التصوف والتشیع» از وی تبعیت کرده است، ص ۴۰-۴۱.

حالی است که هم اهل سنت و هم شیعیان گذشته یکسان بر یک حقیقت واقعی و شخصیت تاریخی بودن وی اتفاق نظر دارند، سپس چگونه می توان چیزی را نفی کرد که فریقین بر آن اجماع کرده اند.

اما این ادعا که عبدالله بن سبا همان عمار بن یاسر است، هم با تاریخ منافات دارد، هم با سنت صحیح و ثابت. آخر چگونه می توان عقایدی را که عبدالله بن سبا اظهار داشته است، به عمار بن یاسر نسبت داد و آیا این هم بخشی از پروژهای جنایت علیه صحابه و اهانت به ساحت آنان نیست؟. در این جا مجالی برای طرح این بحث نیست، اما برخی از پژوهشگران معاصر به این موضوع پرداخته اند و ادعاهای بی اساس فوق را با استدلال از دلایل فریقین رد کرده اند.^(۱)

ما به دلیل التزامان به نوشتن از شیعه مگر از کتابهای خودشان، در این جا تنها به مراجعه به منابع اصلی شیعه اکتفا می کنیم، تا ببینیم درباره ی ابن سبا چه نوشته اند. سعد بن عبدالله قمی^(۲) (متوفای ۲۲۹ و یا ۳۰۱ هـ) یکی از عالمان شیعه در کتاب خود «الفرق والمقالات» به وجود عبدالله بن سبا اعتراف کرده، وی را

(۱) - دکتر عمار طالبی، مثله ی انکار وجود عبدالله بن سبا و یا عمار بن یاسر دانستن وی را مورد بحث قرار داد و نادرستی و بطلان این گفته ها را با حقایق ثابت کرده است. ر. ک. «آراء الخوارج»، ص ۷۵-۸۱، دکتر عزت عطیه نیز در کتاب «البدعة»، ص ۶۴ و پس از آن این مسأله را مورد بحث و بررسی قرار داده است. دکتر سعیدی الهاشمی نیز مقاله ای ارزشمند در این موضوع دارد که وجود ابن سبا را با استفاده از ادله ی فریقین به اثبات رسانده است. ر. ک: «محاضرات الجامعة الاسلامیة»، سال ۹۸-۹۹ هـ، «ابن سبا حقیقة الخیال»، ص ۲۰۱-۲۲۳، دوست و همکار من سلیمان عوده نیز کتاب و پایان نامه ای در رابطه با ابن سبا آماده می کند و به دلایلی قاطع و یقینی بر وجود ابن سبا و سعی وی در ایجاد فتنه رسیده است.

(۲) - ابوالقاسم، سعد بن عبدالله اشعری قمی. از شیوخ روافض. کتابهای «الفرق والمقالات» و «الضیاء فی الامامة» از آثار وی هستند. در سال ۳۰۱ هـ وفات یافت. ر. ک: «تنقیح المقال»، (۲/۱۶-۲۰) از ممقانی. «معالم العلماء»، ص ۵۴ از ابن شهر آشوب.

اولین کسی می‌داند که عقیده‌ی فرضیت امامت علی و رجعت او را مطرح کرد و به بد و بیراه گفتن به ابوبکر، عمر، عثمان و دیگر صحابه پرداخت^(۱).

سعد القمی نزد شیعیان عالمی ثقه. دارای آگاهی فراوان از اخبار و روایات شمرده می‌شود و گفته‌ها و معلومات وی را به دلیل قدمت زمانی‌اش مهم و موثق می‌دانند و بنا به روایت عالم شیعی «الصدوق» - به قول شیعیان - امام معصوم‌شان حسن عسکری را ملاقات کرده و از وی حدیث شنیده است^(۲).

نوبختی^(۳) (متوفای ۳۱۰هـ) نیز درباره‌ی ابن سبا با قمی، حتی در الفاظ و واژه‌ها، موافق است^(۴). نوبختی نیز از علمای ثقه‌ی آنها به حساب می‌آید. طوسی درباره‌ی وی می‌گوید: «وی امام خوش اعتقادی بود».

کشی^(۵)، یکی دیگر از عالمان شیعه، در کتاب معروفش به «رجال‌کشی» که دیرینه‌ترین کتاب موثق رجال تشیع است می‌گوید: «ابن سبا یک یهودی بود که مسلمان شد و به سلک طرفداران علی درآمد. وی در یهودیت درباره‌ی یوشع بن نون، وصی موسی غلو می‌کرد - با همین عبارت - و پس از مسلمان شدن همان جایگاه را برای علی پس از وفات پیامبر قایل شد. وی نخستین کسی است که قایل به فرضیت امامت علی شد و از دشمنانش اظهار

(۱) - ر. ک: «المقالات و الفرق»، ص ۱۰-۲۱.

(۲) - «اکمال الدین و تمام النعمة»، ص ۴۲۵-۴۳۵، از محمدبن بابویه قمی معروف به صدوق.

(۳) - ابو محمد حسن بن موسی نوبختی شیعی. کتاب‌های «فرق الشیعة»، «الجامع فی الامامة» از آثار وی هستند.

در سال ۳۱۰هـ وفات کرد. ر. ک: «اعیان الشیعة»، (۲۳/۲۳۳-۲۳۹)، «معالم العلماء»، ص ۳۲-۳۳.

(۴) - «الفهرست»، ص ۷۱ از طوسی.

(۵) - ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز معروف به کشی و کشی صاحب کتاب رجال از بردگان عیاشی بوده

است که نه سال تولدش معلوم است و نه سال وفاتش و شیعیان می‌گویند در قرن چهارم هجری می‌زیسته

است. ر. ک: «لؤلؤة البحرين»، ص ۴۰۱-۴۰۴.

برائت کرد و مخالفانش را کافر دانست و کفرشان را برملا کرد. از این جاست که مخالفان شیعه می‌گویند، اصالت تشیع و رفض به یهودیت بر می‌گردد»^(۱).

این بود آنچه در «رجال کشی» که نزد شیعیان یکی از منابع چهارگانه‌ای که در علم رجال پایه و اساس هستند، شمرده می‌شود، آمده است. اهمیت این کتاب و اعتماد شیعیان به آن از آنجا افزایش یافته است که طوسی که وی را شیخ الطایفه می‌نامند، به تهذیب آن پرداخته است و بدین سان دو تن از بزرگان‌شان، یعنی کشی که از دیدگاهشان «فردی بسیار ثقه، آگاه به اخبار و رجال، کثیرالعلم و مستقیم المذهب»^(۲) است و طوسی ملقب به شیخ الطایفه و پدید آورنده دو کتاب از کتاب‌های صحاح اربعه‌ی‌شان، در تألیف آن نقش پیدا کرده‌اند. آنچه را ما به نقل از رجال کشی آوردیم از تهذیب طوسی است، چرا که می‌گویند: «اصل کتاب از بین رفته است»^(۳).

ممقانی که وی را یکی از عالمان بزرگ معاصر خودشان در علم رجال می‌دانند، آنچه را کشی در کتاب خود از ابن سبا آورده، نقل و روایت کرده است^(۴). شاید قدیمی‌ترین منبع شیعی‌ای که از ابن سبا و سبائیه سخن به میان آورده است، کتاب «مسائل الامامة»^(۵) از عبدالله الناشی الاکبر^(۶) (متوفای ۲۹۳هـ)

(۱) - «الکشی»، ص ۱۰۸-۱۰۹، کشی چندین روایت از شیعیان درباره‌ی ابن سبا و عقاید وی آورده است. ر. ک به شماره‌های ۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳-۱۷۴ از صفحه‌ی ۱۰۶-۱۰۸.

(۲) - «الفهرست»، (ص ۱۶۷-۱۶۸) و رجوع شود به «مقدمه‌ی رجال کشی» از حسن مصطفی، ص ۱۲.

(۳) - «مقدمه‌ی رجال کشی»، (ص ۱۷-۱۸) و رجوع شود به «لؤلؤة البحرين»، ص ۴۰۳ از یوسف البحرانی.

(۴) - «تنقیح المقال»، (۲/ ۸۴) از ممقانی.

(۵) - ر. ک: «مسائل الامامة»، (ص ۲۲-۲۳).

(۶) - ابوالعباس عبدالله بن محمد معروف به ابن شریک الناشیء الاکبر. ابن خلکان می‌گوید: «وی شاعری

زبردست و عالمی نحوی، عروضی و متکلم بود. اصلیتش از انبار بود و به مدت طولانی در بغداد مقیم بود و =

باشد. کتاب‌های شیعی‌ای که ذکر ابن سبا در آنها آمده است زیادند و امکان برشمردن همه‌ی آنها در این جا نیست و آنچه ما نقل کردیم برای اثبات وجود ابن سبا و اثبات این که وی برای غرس عقاید بیگانه در میان امت سعی می‌کرده است و این که وی نخستین کسی است که عقایدی همچون وصی بودن علی علیه السلام و رجعت او را و بد و بیراه گفتن به خلفاء سه‌گانه و اکثر صحابه را - که بعدها تبدیل به پایه‌های مذهب تشیع شدند، رواج می‌داده است - به اعتراف کتاب‌های خود شیعیان کافی است.

دیدگاه چهارم: برخی دیگر تاریخ ظهور شیعه را در ایام جنگ جمل دانسته‌اند. ابن ندیم می‌گوید: «علی علیه السلام به قصد جنگ با طلحه و زبیر به سوی آنان رفت تا به سوی فرمان خدا بازشان گرداند و کسانی که وی را در این کار همراهی کردند شیعه نامیده می‌شوند و خود ایشان می‌فرمود، شیعیان من و آنها را برگزیدگان، اولیا، نیروها و لشکریان برگزیده و اصحاب می‌نامید»^(۱).

این دیدگاه ابن ندیم است که خود یک شیعه است. دکتر مصطفی شیبی - از شیعیان معاصر - این دیدگاه را دیدگاهی غریب می‌داند^(۲). اما نباید این دیدگاه را از شیعه‌ای که نسبت به مذهبش شور و حماسه دارد، غریب دانست. دکتر نشار می‌گوید: «من در کلام ابن ندیم اندکی غلو می‌بینم»^(۳).

دیدگاه پنجم: برخی دیگر تاریخ ظهور شیعه را بعد از برگشتن علی علیه السلام از

= چندین اثر زیبا خلق کرده است. در سال ۲۹۳ هـ در مصر وفات یافت. «وفیات الاعیان» (۳/ ۹۱-۹۲) «النباء

الرواة»، (۲/ ۱۲۸-۱۲۹)

(۱) - «الفهرست»، ص ۲۴۹، ابن ندیم.

(۲) - «الصلة بین التصوف و التشیع»، ص ۱۸، از مصطفی شیبی.

(۳) - «نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام»، (۲/ ۲۳) علی سامی نشار.

صفین می‌دانند. یکی از مشهورترین کسانی که این دیدگاه را دارد، استاد وات متوگمری (Montgomery Watt)^(۱) است که می‌گوید: «آغاز حرکت و نهضت شیعه یکی از روزهای سال ۶۰۸ م (۳۷هـ) است»^(۲).

و همچنین صاحب «مختصر تحفه‌ی اثنا عشریه» می‌گوید: «ظهور اسم شیعه در سال (۳۷هـ) بوده است»^(۳).

دیدگاه ششم: برخی دیگر می‌گویند تشیع به هنگام کشته شدن حسین علیه السلام ظهور کرده است. شتروتمان^(۴) (Strotnmann) می‌گوید: «کشته شدن حسین نخستین بذر تشیع به عنوان یک عقیده به حساب می‌آید»^(۵).

دیدگاه برگزیده: این بود بخش اعظمی از دیدگاه‌ها درباره‌ی ظهور تشیع. اما به نظر من تشیع به عنوان یک اندیشه و عقیده ناگهانی پدید نیامده است، بلکه مراحل مختلفی را طی کرده است. ریشه‌ها و جوانه‌های اولیه عقیده تشیع به وسیله‌ی سبائیه پدید آمدند و کتاب‌های خود شیعه به این امر اعتراف دارند. چنانکه پیش از این آمد، در این کتاب‌ها آمده است که عبدالله بن سبا نخستین کسی بود که قول به فرضیت امامت علی علیه السلام را رواج داد.

و این همان عقیده‌ی «منصوص بودن امامت علی علیه السلام» است که پایه‌ی مذهب

(۱) - رئیس بخش تحقیقات عربی دانشگاه اونبرا. کتاب‌های «عوامل انتشارالاسلام» و «محمد در مکه» و «الاسلام والجماعة الموحدة» از کتاب‌های وی هستند. ر. ک: «المستشرقون»، (۲/ ۵۵۴) از نجیب العقیقی.

(۲) - Montgomery Watt, Islam and the Intagration of Society, p. ۱۰۴.

(۳) - «مختصر التحفه»، ص ۵.

(۴) - رودلف شتروتمان، از متخصصان بزرگ فرقه‌ها و مذاهب که آثار گرانسنگی در این زمینه دارد. کتاب‌های «زیدیه» و چهار کتاب اسماعیلیه، شیعه و زیدیه از آثار وی هستند. ر. ک. «المستشرقون»، (۲/ ۷۸۸) از نجیب عقیقی.

(۵) - «دایرةالمعارف الاسلامیة»، (۱۴/ ۵۹).

تشیع است. همچنین عبدالله بن سبا نخستین کسی بود که به بد و بیراه گفتن به ابوبکر، وعمر پدر زنان رسول خدا ، و داماد ایشان عثمان، و خویشاوندان و نزدیکانشان و سایر صحابه - چنانکه نوبختی و دیگران گفته‌اند - پرداخت و این همان عقیده‌ی تشیع درباره‌ی صحابه است. همچنین این کتاب‌ها ذکر کرده‌اند زمانی که خبر مرگ علی علیه السلام در مداین به ابن سبا رسید، وی به آورنده‌ی خبر گفت: «اگر سر او را در هفتاد کیسه برای ما بیاوری و هفتاد گواه عادل بر کشته شدن وی بیاوری، باز هم یقین داریم که او نمرده است و کشته نشده است و تا زمانی که مالک تمام زمین نشود است نخواهد مرد!» و این همان عقیده‌ی رجعت است.

اما این عقیده‌ی شیعه که پیامبر آموزه‌هایی غیر از آنچه نزد عامه‌ی مردم است به علی علیه السلام سپرده بود، این قول در زمان خود علی علیه السلام پدید آمده بود و چنانکه در بخاری از ابوجحیفه رضی الله عنه روایت شده است^(۱) در این رابطه از علی علیه السلام سؤال هم کردند و ایشان صحت چنین ادعایی را نفی کرد.

اینها برخی از عقاید و افکار تشیع بود که پس از کشته شدن عثمان رضی الله عنه و در زمان خلافت علی علیه السلام پدید آمد، اما در گروه معینی جای نگرفت، چرا که به محض آن که سبائیه سر برآوردند علی علیه السلام با آنها مبارزه کرد. اما حوادث و اتفاقات بعدی مثل معرکه‌ی صفین، واقعه‌ی تحکیم که پس از آن روی داد و شهادت علی علیه السلام و حسین رضی الله عنه زمینه‌ی مناسبی برای ظهور و رشد اندیشه‌هایی که در پی ورود از پنجره‌ی تشیع و طرفداری از علی علیه السلام و اهل بیت ایشان بود را فراهم کرد.

واژه‌ی «شیعه» در زمان علی علیه السلام تنها به معنای حمایت و یاری و محبت

(۱) - تخریج این حدیث در صفحات قبل آمد.

داشتن به کار می‌رفت و به هیچ وجه بر ایمان به عقیده‌ای از عقاید فعلی شیعه دلالت نمی‌کرد و نیز تنها بر طرفداران علی علیه السلام اطلاق نمی‌شد. آنچه در صحیفه‌ی تحکیم آمده است دلالت بر آن دارد که واژه‌ی شیعه هم بر طرفداران علی علیه السلام و هم بر طرفداران معاویه رضی الله عنه اطلاق می‌شد. در این صحیفه آمده است: «این آن چیزی است که علی بن ابی طالب و معاویه بن ابی سفیان و شیعیان آن دو بر آن اتفاق کرده‌اند». همچنین در آن آمده است: «علی رضی الله عنه و شیعیان وی به عبدالله بن قیس راضی شدند و معاویه و شیعیان وی به عمرو بن عاص». همچنین در آن آمده است: «اگر یکی از دو حکم فوت کرد، شیعیان و طرفداران وی می‌توانند کسی دیگر را به جای او تعیین کنند». همچنین در آن آمده است: «اگر یکی از دو امیر پیش از سپری شدن مدت تعیین شده برای تحکیم و داوری فوت کرد، شیعیان او می‌توانند به جای وی کسی را که عدالتش را می‌پسندند، تعیین کنند»^(۱). پس واژه‌ی شیعه تا آن زمان ویژه‌ی فرقه‌ی معینی نبوده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه حدیثی را که در صحیح مسلم آمده و در آن به نقل از «حکیم بن افلح» آمده است که: «من عایشه را از این که درباره‌ی این دو شیعه چیزی بگوید، نهی کردم»^(۲). ذکر کرده و از آن بر عدم اختصاص واژه‌ی شیعه برای فرقه خاص (طرفداران علی) تا آن زمان استدلال کرده است^(۳).

دکتر علی نشار از برخی از نصوص که بر عدم اختصاص واژه‌ی شیعه به پیروان علی رضی الله عنه در زمان خلافت ایشان دلالت دارند استدلال کرده است که یکی

(۱) - «الاجاب الطوال»، (ص ۱۹۴-۱۹۶)، از دینوری. «تاریخ طبری»، (۵/ ۵۳-۵۴). «مجموعه الوثائق السياسية»، (ص ۲۸۱-۲۸۲)، محمد حمیدالله.

(۲) - این بخش از حدیثی طولانی است که در «صحیح مسلم» در باب جامع لصلوة اللیل ومن نام عنه او مرض، (۲/ ۱۶۸-۱۷۰) آمده است.

(۳) - «منهاج السنّة»، (۲/ ۶۷) تحقیق از دکتر رشاد سالم.

از آنها چنین است: «معاویه به بسر بن ارطاه گفت: به راهت ادامه بده تا آنجا که به صنعا برسی، زیرا در آنجا ما شیعیانی داریم»^(۱).

اما واقعیت این است که پس از کشته شدن حسین علیه السلام بود که شیعیان فعلا حول محور گرفتن انتقام خون حسین گرد هم آمدند. مسعودی^(۲) می گوید: «در سال ۶۰هـ شیعیان در کوفه به حرکت و تکاپو افتادند»^(۳). نهضت «توابعین» به وجود آمد و پس از آن حرکت «کیسانیه» مختار پا به عرصه‌ی وجود گذاشت و شیعیان گرد هم آمدن و تکوین و وضع اصول برای مذهبشان و استدلال به نفع آن را آغاز کردند. دیدگاه‌های شیعی که تا آن زمان مطرود و مردود بود، پس از این حوادث، تحت لوای طرفداری از اهل بیت، زمینه‌ی مناسبی برای رشد یافت. خلاصه‌ی قول اینکه برخی از اندیشه‌ها و دیدگاه‌های شیعی در زمان علی علیه السلام و توسط ابن سبا پدید آمد، اما تشکل جماعت و فرقه و نام شیعه را به خود نگرفت، ولی پس از پدید آمدن پیایی حوادث مذکور، به ویژه شهادت حسین علیه السلام، شیعه به صورت یک فرقه درآمد و در پی تأسیس مذهبش بر پایه‌های معینی شد و در نتیجه آراء و اندیشه‌های ابن سبا در فضای فکری تشیع مکان مناسبی برای رشد یافتند.

(۱) - نشأة الفكر الفلسفی، (۲/۳۳) از نشار.

(۲) - ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی، عالم و مورخ. ابن شاکر کتبی می گوید: «وی علامه‌ای اخباری (مورخ) و صاحب غرایب و نوادر و فکاهیات بود».

ابن حجر می گوید: «کتاب‌هایش پر از چیزهایی است که او را به شیعه و معتزلی بودن متهم می‌کند». در سال ۴۳۶ و در مصر وفات یافت. کتاب‌های «مروج الذهب» التنبیه والإشراف» و غیره از آثار وی هستند. ر. ک: «وفات الوفیات» (۳/۱۲-۱۳) از ابن شاکر کتبی. «لسان‌المیزان» (۴/۲۲۴-۲۲۵) از ابن حجر «الکنی و الالقاب»، (۳/۱۶۰) از عباس قمی.

(۳) - «مروج الذهب»، (۳/۱۰۰) از مسعودی.

فرقه‌های شیعه

در کتاب «المقالات والفرق» از سعد قمی شیعی (متوفای ۲۹۹ و یا ۳۰۱) و کتاب «فرق‌الشیعه» از حسن نوبختی شیعی (متوفای ۳۱۰) که این دو کتاب از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین کتاب‌های شیعه در مورد فرقه‌ها هستند، از ده‌ها فرقه‌ی تشیع نام برده‌اند و پس از آنها نیز گروه‌ها و فرقه‌های شیعی زیادی به وجود آمده‌اند، به گونه‌ای که میرباقر داماد رافضی^(۱) ادعا کرده است که تمام فرقه‌های مذکور در حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه، فرقه‌های شیعه هستند، و فرقه‌ی ناجیه از آنها فرقه‌ی امامیه است، و اما اهل سنت و معتزله و سایر فرق دیگر امت دعوت هستند نه امت اجابت، یعنی به زعم وی آنها هنوز داخل اسلام نشده‌اند^(۲). مسعودی نیز پیش از وی نوشته است که فرقه‌های شیعه به هفتاد و سه فرقه رسیده‌اند^(۳).

در دایره‌المعارف آمده است که: فرقه‌های فرعی شیعه حتی هفتاد و دو فرقه‌ی مشهود بیشتر شده‌اند^(۴). برخی از علما گفته‌اند که فرقه‌های شیعه به

(۱) - محمدباقر بن محمد استرآبادی معروف به میرداماد از شیوخ بزرگ شیعه. کتاب‌های «القبسات» و «الصراط‌المستقیم»، از آثار وی هستند. در سال ۱۰۴۱ هـ در اصفهان وفات یافت. «الکنی واللقاب» (۲/ ۲۰۷-۲۰۸) از عباس قمی، «خلاصة الاثر»، (ص ۳۰۱-۳۰۲) از محبی.

(۲) - «التعلیقات علی شرح الدوانی للعقاید العضدیه» ضمن کتاب «الاعمال الكاملة» از جمال‌الدین افغانی. تحقیق و بررسی از دکتر محمد عماره. (۱/ ۲۱۵) رشید رضا در «تفسیر المنار» (۸/ ۲۲۱) کتاب «التعلیقات» را به محمد عبده نسبت داده است، اما استاد محمد عماره ثابت کرده است که کتاب مذکور از آن جمال‌الدین افغانی است. ر. ک: «الاعمال الكاملة» از افغانی، تحقیق و بررسی از محمد عماره، (۱/ ۱۵۵-۱۶۶) و «الاعمال الكاملة»، (۱/ ۲۰۹) از محمد عبده.

(۳) - «مروج الذهب»، (۳/ ۲۲۱) «الملل و النحل»، (۱/ ۱۶۵).

(۴) - «دایره‌المعارف»، (۶۷/ ۱۴).

سیصد فرقه رسیده‌اند^(۱).

بدون تردید، «این اختلاف زیاد بر عدم وجود نص بر امامت دلالت دارد»^(۲). کتاب‌های «فرق و مقالات» غیرشیعی نیز از شیعه و گروه‌های اصلی و فرعی آن صحبت کرده‌اند.

شهرستانی گروه‌های اصلی شیعه را پنج گروه^(۳) دانسته است، کیسانیه، زیدیه، امامیه، غلات و اسماعیلیه^(۴).

اما اشعری فرقه‌های اصلی آنها را سه فرقه دانسته است:

- ۱) غلات؛ و آنها را به پانزده فرقه تقسیم می‌کند.
- ۲) رافضه^(۵)؛ و آنها را به بیست و چهار فرقه تقسیم می‌کند.

(۱) - عالم مذکور مقریزی است که این مطلب را در «الخطط»، (۲/۳۵۱) ذکر کرده است.

(۲) - «لباب المحصل»، ص ۱۳۰ از ابن خلدون.

(۳) - «الملل و النحل»، (۱/۱۴۷) از شهرستانی.

(۴) - لازم به ذکر است که شهرستانی «غلات» را یکی از فرقه‌های اصلی شیعه دانسته است و اسماعیلیه را نیز گروه اصلی دیگری قرار داده است، در حالی که اسماعیلیه جز غلات هستند و حتی خود شهرستانی در مبحث غلات ذکر کرده است که آنها ملقب به «محمرة» هستند که لقب فوق چنانکه غزالی در «فضائح الباطنیة» نیز آورده از القاب اسماعیلیه است. از سوی دیگر می‌بینیم که وی برخی از فرقه‌های «غلات» را تحت گروه‌های اصلی دیگری ذکر می‌کند. مثلاً «بیانیه» پیروان بیان بن سمعان را تحت فرقه‌ی کیسانیه ذکر کرده است در حالی که این فرقه، چنانکه خود شهرستانی نیز گفته است از گروه‌های غالی قابل به الوهیت امیرالمؤمنین هستند. هدف ما از ذکر این نکته اشاره به این است که منظور شهرستانی از این تقسیم‌بندی این نیست که گروه‌های چهارگانه‌ای دیگر غالی نیستند، بلکه در آنها غالی و غیرغالی وجود دارد. برخی از علما در تقسیم اهل تشیع به فرقه‌های گوناگون از اصطلاح دیگری پیروی می‌کنند که این تیمیه به آن اشاره کرده است و آن این که «اسماعیلیه» علم و نام ملاحظه است و «غلات» علم و نام کسانی است که قابل به الوهیت بشوند. «منهاج السنّة»، (۲/۴۱۰).

(۵) - منظور از رافضه امامیه هستند. وی هر دو واژه را به یک معنا استعمال می‌کند و به همین دلیل برخی از فرق امامیه را مثل واقفه و قطعیه تحت فرّق رافضه آورده است، اما با وجود این، فرقه‌ی بیانیه را از فرقه‌های رافضه ذکر کرده است، در حالی که این فرقه بر حسب تقسیمشان از فرقه‌های غلات محسوب می‌شود.

۳) زیدیه و آنها را به شش فرقه تقسیم می‌کند^(۱).
 اما ابوالحسین ملطی^(۲) تفاوتی بین غلات و رافضه که اغلب امامیه نامیده می‌شوند و اثنا عشریه و زیدیه که «رافضه» نامیده می‌شوند قایل نمی‌شود و همه را «رافضه» می‌نامد.

ابوالمظفر اسفراینی در «التبصیر فی الدین» و بغدادی در «الفرق بین الفرق» و عثمان بن عبدالله بن حسن حنفی (از علمای قرن هفتم) در کتابش «الفرق المفترقه بین أهل الزيغ والزندقه» و غیر آنها نیز چنین کرده‌اند^(۳).

در اطلاق واژه‌ی «رافضه» بر تمام فرقه‌های شیعه یک نکته بایستی مورد ملاحظه قرار گیرد و آن این که «زیدیه» - و یا به عبارت دقیق‌تر، «زیدیه» غیر از فرقه‌ی جارودیه‌ی آنها - را باید از این حکم مستثنی کرد. چرا که فرقه‌های جارودیه‌ی زیدیه همان شیوه‌ی روافضی را در پیش گرفته است و به همین دلیل دیدیم که «مفید» شیخ رافضه، تنها فرقه، جارودیه را شایسته‌ی صفت تشیع می‌داند. نه فرقه‌های دیگر زیدیه را، چرا که جارودیه در اساس مذهب تشیع با آنها یکی است، به همین دلیل شایسته است از اطلاق واژه‌ی رافضه بر «زیدیه»

(۱) - «مقالات الاسلامیین». (۱/ ۶۵-۶۶-۸۷-۸۸-۱۳۶).

(۲) - ابوالحسین محمد بن احمد بن عبدالرحمن ملطی عسقلانی، فقیه، قاری، دارای اتقان، ثقه، کثیرالعلم و کثیر التصنیف، از فقهای شافعیه از اهل ملطیه که به عسقلان آمده و در سال ۳۷۷ هـ در آن وفات یافته است. کتاب‌های «التنبیه» و «الردّ علی اهل الاهواء والبدع» از آثار وی هستند. «غایة النهایة فی طبقات القراء»، (۶۷/۲) از ابن جزری، «الاعلام»، (۶/ ۲۰۲).

(۳) - برخی از نویسندگان معاصر از همین شیوه پیروی کرده‌اند به طور مثال در «مجلة التوحید» شماره ۶ سال هفتم ۱۳۹۹ هـ به قلم عبدالرحمن عبدالسلام یعقوب آمده است: «اکثر محققان اهل تشیع را به امامیه و باطنیه تقسیم می‌کنند... اما واقعیت این است که این تقسیم‌بندی هیچ توجیهی ندارد، چرا که همه‌ی آنها امامیه هستند، چون همه بر اصل امامت اتفاق دارند و تمام آنها باطنیه هستند، چرا که هیچ فرقه‌ای از آنها از ایمان به باطن مبرا نیست و همه‌ی آنها روافضی‌اند، چرا که آنچه را که پیامبر و اصحاب وی و اهل سنت و جماعت بر آن‌ها رد می‌کنند».

غیر از فرقه‌ی جارودیه خودداری شود^(۱).

ما در این جا وارد بحث فرقه‌های فرعی تشیع نخواهیم شد. چرا که بسیاری از این فرقه‌ها دیگر منقرض شده‌اند و بسیاری دیگر نیز در فرقه‌های موجود فعلی جای می‌گیرند.

آنچه در این جا برای ما مهم است عبارت است از پیدا کردن شناخت نسبت به فرقه‌های معاصر شیعه. محسن^(۲) امین، یکی از علمای شیعه می‌گوید: «از فرقه‌های شیعه در حال حاضر تنها امامیه اثنی‌عشریه که اکثریت غالب شیعه را تشکیل می‌دهند و زیدیه و اسماعیلیه وجود دارند»^(۳). دکتر علی سامی النشار نیز می‌گوید: «شیعه‌های موجود امروزی مشتمل بر سه فرقه هستند که عبارتند از: اثناعشریه، زیدیه و اسماعیلیه»^(۴).

ما از اسماعیلیه و زیدیه به اختصار بحث خواهیم کرد و سپس به تفصیل از امامیه‌ی اثناعشریه بحث خواهیم کرد، چرا که تنها گروه فعال در جهت تقریب همین گروه بوده است و به دلیل آن که این گروه با منابع اساسی‌اش تقریباً آراء و عقاید بخش اعظم گروه‌های شیعه را - چنانکه خواهد آمد - در بر گرفته است.

(۱) - تحقیقی مختصر و گذرا از زیدیه و اسماعیلیه به زودی خواهد آمد و در مبحث امامیه معنای رافضه و وجه تسمیه روافض به این نام را نیز بیان خواهیم کرد.

(۲) - محسن عبدالکریم بن علی بن محمد الامین الحسینی العاملی. از مجتهدان معاصر شیعه، در یکی از روستاهای جبل عامل لبنان به نام شقراء دیده به جهان گشود. در نجف به تحصیل پرداخت و در دمشق سکنی گزید. کتاب‌های «اعیان الشیعه» و «کشف الارتیاب فی اتباع الشیخ محمد بن عبدالوهاب» از آثار وی هستند. در کتاب اخیرش کینه و عداوتی را که شیعه از اهل سنت در درون دارند آشکار کرده است. در سال ۱۳۷۱ هـ در بیروت وفات یافت. «معجم المؤلفین»، (۸/ ۱۸۳-۱۸۴).

(۳) - «اعیان الشیعه»، (۱/ ۲۲) و رجوع شود به «نظام الحکم و الادارة فی الاسلام»، ص ۶۱. اثر محمد مهدی شمس‌الدین (از نویسندگان شیعه).

(۴) - «نشأة الفكر الفلسفی»، (۲/ ۱۲).

اسماعیلیه

و آنها کسانی هستند که معتقدند: «امام پس از جعفر، اسماعیل بن جعفر است و مدعی‌اند که جعفر در حیات اسماعیل به امامت او اشاره کرده شیعیان را به سوی او رهنمود شده بود و پس از اسماعیل پسر او محمد بن اسماعیل را امام می‌دانند و امامت سایر فرزندان جعفر را قبول ندارند»^(۱).

پس از وفات جعفر بن محمد شیعیان همانند عادتشان به هنگام وفات هر امامی، به چندین فرقه تقسیم شدند که نوبختی^(۲) آنها را شش فرقه برشمرده است. برخی می‌گفتند جعفر نمرده است و بار دیگر ظهور خواهد کرد و امور مردم را به عهده خواهد گرفت و در واقع مهدی موعود همان جعفر است^(۳)، برخی دیگر می‌گفتند امام پس از جعفر پسرش موسی است^(۴). برخی دیگر نیز چیزهای دیگری می‌گفتند، اما اسماعیلیه بر آن بودند که امامان پس از جعفر پسر او اسماعیل و نوهی او محمد بن اسماعیل‌اند. بغدادی می‌گوید: «اسماعیلیه پس از وفات اسماعیل به دو دسته تقسیم شدند:

۱) دسته‌ای در انتظار اسماعیل بن جعفر ماندند، در حالی که تمام تاریخ‌نویسان اتفاق دارند که اسماعیل در حالی که هنوز پدرش در قید حیات بود، وفات کرده است.

(۱) - «الزینة»، ص ۲۸۷، ضمن کتاب «الغلو والفرق الغالية»، از رازی. و این رازی ابوحاتم احمد بن حمدان رازی یکی از داعیان بزرگ اسماعیلیه است. در سال ۳۲۲هـ وفات کرد. ر. ک: «اعلام الاسماعیلیه»، ص ۹۷ و «لسان‌المیزان»، (۱/۱۶۴) از ابن حجر.

(۲) - «فرق الشیعة»، ص ۱۴۸، از نوبختی.

(۳) - این فرقه «ناووسیه» نامیده می‌شوند و به سرکرده‌شان «ناووس» منسوب‌اند. ر. ک به منبع سابق، ص ۱۴۸.

(۴) - «اعتقادات فرق المسلمین»، ص ۸۱ از فخرالدین رازی.

۲) دسته‌ای دیگر گفتند که در اصل امام پس از جعفر نوه‌اش محمد بوده است، چرا که جعفر پسرش اسماعیل را به عنوان امام تعیین کرد، اما با مرگ اسماعیل در زمان حیات پدرش، معلوم شد که هدف جعفر از تعیین اسماعیل به عنوان امام، اشاره به امامت محمد بن اسماعیل بوده است. گروه اسماعیلیه از باطنیان همین قول را اختیار کرده‌اند^(۱).

پس از محمد بن اسماعیل نوبت به امامان مستور می‌رسد که پنهانی در شهرها می‌گردند، اما داعیان آشکاری دارند^(۲). در ترتیب امامان مستوری که پس از محمد بن اسماعیل آمده‌اند، در میان اسماعیلیان اختلاف وجود دارد^(۳). اما نخستین امام آشکارشان عبیدالله مهدی بنیانگذار دولت فاطمیه است^{(۴)(۵)}.

گروه‌های قرامطه، حشاشون، فاطمیون، دروز و غیره از اسماعیلیه برآمدند و اسماعیلیه علاوه بر این فرقه‌های مختلف، چهره‌های گونه‌گون و لقب‌های زیادی دارد. شهرستانی می‌گوید: «مشهورترین لقب آنها باطنیه است و این لقب

(۱) - «الفرق بین الفرق»، ص ۶۲-۶۳.

(۲) - «الملل والنحل»، (۱/۱۹۲) از شهرستانی و رجوع شود به «اصل الموحدين الدرور»، ص ۱۸۰ از امین محمد طلیع (دروزی).

(۳) - روایت فاطمیان چنین است: «عبدالله، احمد و حسین» و روایت فارسیان نزاریه می‌گوید: «احمد و محمد و احمد» و روایت هندیان نزاریه می‌گوید: «احمد و محمد و عبدالله» و روایت دروزیان می‌گوید: «اسماعیل ثانی، محمد، احمد، عبدالله، محمد، حسن و احمد (یعنی هفت به جای سه)، دایرةالمعارف»، (۳/۳۸۴).

(۴) - بسیاری از محققان و دانشمندان مثل ابن کثیر، و غیره با تحقیق ثابت کرده‌اند که فاطمی‌النسب بودن فاطمیان، تنها یک ادعا است.

دکتر برنارد لوپس در کتاب خود «اصول الاسماعیلیه» به نقل از کتاب «غایة الموالید» که یک اسماعیلی سَرّی آن را نوشته، اعترافی ذکر کرده است که عبیدالله (بنیان‌گذار دولت فاطمی) علوی نبوده است. «اصول الاسماعیلیه»، ص ۷۴. دکتر برنارد لوپس پس از آن ذکر کرده است که اسماعیلیان واژه‌ی اب و ابن (پدر و پسر) را به معنای حقیقی آن به کار نمی‌برند، بلکه به معنای (پدر روحانی) به کار می‌برند. «اصول الاسماعیلیه»، ص ۱۱۷.

(۵) - محمدحسین کامل در ص ۲۲ کتاب «فی ادب مصر الفاطمیه».

بدان جهت به آنان داده شده است که می‌گویند هر ظاهری باطنی دارد»^(۱).
اسماعیلیه تأویل باطنی را یک وظیفه و مسئولیت دیگری قرار داده‌اند که پس از آن که پیامبر مسئولیت تبلیغ ظاهر را به پایان رسانده است، امامان آن را به عهده گرفته‌اند. در یکی از رسایل اسماعیلیه آمده است: «از آن جایی که دین ظاهر و باطنی دارد، پیامبر به تبلیغ ظاهر پرداخت و نصف دیگر دین، یعنی باطن را به وصی‌اش سپرد»^(۲).

«علم تأویل معجزه‌ی امامان است، همان‌گونه که تنزیل - یعنی قرآن - معجزه‌ی پیامبر بود»^(۳). و این گونه سعی می‌کنند تمام نصوصی را که اساس اسلام بر آنها استوار است، از بین ببرند.

اسماعیلیه دارای لقب‌های زیادی‌اند که شهرستانی تنها شش لقب از آنها را ذکر کرده است و عبارتند از: «باطنیه، اسماعیلیه، قرامطه، تعلیمی، ملحد، مزدکیه».

غزالی ده لقب را ذکر کرده است که عبارتند از: «باطنیه، قرامطه، قرمطیه، خرمیه، خرمدینیه، اسماعیلیه، سبعیه، بابکیه، محمره و تعلیمی»^(۴).

اما ابن جوزی تنها هشت لقب برای آنها ذکر کرده است که همان وصف‌هایی هستند که غزالی ذکر کرده است، به استثنای قرمطیه و خرمدینیه^(۵).

(۱) - «الملل و النحل»، (۸/۱۹۲).

(۲) - اسماعیلیه چهار رساله دارند که رساله‌ی اول «مسائل مجموعة من الحقائق و الاسرار» نام دارد و این عبارت از ص ۳۰ آن نقل شده است.

(۳) - ر. ک: «تأویل الدعائم»، ص ۶۱ از نعیان بن محمد، تحقیق از محمدحسن الاعظمی.

(۴) - «فضائح الباطنیه»، ص ۱۱ از غزالی.

(۵) - «تلیس ابلیس»، ص ۱۰۲-۱۰۶. محمد صباغ ترک دو لقب مذکور را از سوی ابن جوزی این گونه توجیه می‌کند که شاید وی آنها را لهجه‌ای در نطق خرمیه و قرامطه دانسته است. پانوش ۳۵ از «رسالة القرامطه» از ابن جوزی، تحقیق از محمد صباغ.

فقیه مورخ، محمد بن حسن دیلمی^(۱) پانزده لقب برای آنها ذکر کرده است که ده لقب از آنها همانهایی هستند که غزالی ذکر کرده است و پنج لقب دیگر عبارتند از: «مبارکیه، اباحیه، ملاحده، زنادقه، و مزدکیه»^(۲).

کوثری^(۳) نیز تعدادی از لقب‌های آنها را برشمرده و گفته است: «آنها را در مصر به عبید معروف نسبت داده «عبیدیه» می‌خوانند، در شام (سوریه و لبنان) نصیریه، دروز و تیامنه می‌خوانند، در فلسطین بهائیه می‌خوانند، در هند بهره می‌خوانند، در یمن به قبیله‌ی معروفی نسبت داده یامیه می‌خوانند، در مناطق کردنشین آنها را به دلیل ادعایشان که علی همان خداست - تعالی الله عما یقولون - علویه می‌نامند، در مناطق ترک‌ها با توجه به اختلاف دسته‌ها و نحله‌هایشان بکداشیه و قزلباشیه خوانده می‌شوند و در ایران بابیه خوانده می‌شوند»^(۴). این گروه تا به امروز نیز فرقه‌ها و پیروانی دارد که در هر قرنی

(۱) - محمد بن حسن دیلمی، فقیه، علامه و حافظ. وی از دیلم به یمن رفت و در آنجا کتاب «قواعد اهل البیت» را که یکی از منابع زیدیه به شمار می‌رود، نوشت. این کتاب مشتمل است بر فضایل و مناقب اهل بیت، ذکر مذهب امامیه و ابطال آن، و تکفیر باطنیه و این که مذهب اهل بیت رضایت از اصحاب است. دیلمی: در سال ۷۱۱ هـ وفات یافت. «ملحق البدر الطالع»، ص ۱۹۴ از محمد بن زیاده.

(۲) - «قواعد عقاید آل محمد»، ص ۳۴.

(۳) - محمدزاهد بن حسن بن علی کوثری، فقیه محدث، متکلم، مورخ، ادیب و آشنا به زبان‌های عربی، ترکی، فارسی و جرکسی، کتاب‌های «المدخل العام لعلوم القرآن» در دو جلد و «قره النواظر فی آداب المناظر» از آثار وی هستند. وی در سال ۱۲۹۶ هـ در استانبول به دنیا آمده به سال ۱۳۷۱ هـ در قاهره وفات یافت. «معجم المؤلفین»، (۱۰/ ۴-۵) و رجوع شود به «الامام الکوثری» از محمد خیری.

(۴) - در نوشته‌های کوثری در میان فرقه‌های اندکی خلط وجود دارد، چرا که نصیریه، بابیه و بهائیه، فرقه‌های برآمده از اثنا عشریه هستند، نه اسماعیلیه و همچنین فرقه و یا لقب «قزلباش» از القاب اثنا عشریه هستند، چنانکه محسن امین در اعیان الشیعه ذکر کرده است، پس این فرقه‌ها در اعتقاداتشان نسبت به امامان و اصول مذهبی =

لباس همان قرن را می‌پوشند و در میان هر قوم و منطقه‌ای با چهره‌ای سازگار با محیط آن قوم ظاهر می‌شوند و گذشتگان‌شان به خاطر جدا ماندن از دیگر شیعیان خود را اسماعیلیه می‌خواندند»^(۱). به همین دلیل شهرستانی می‌نویسد: «آنها می‌گویند، ما از آن جهت اسماعیلیه خوانده می‌شویم که با این اسم و شهرت از دیگر شیعیان بازشناخته شویم»^(۲).

در این جا چند نکته بایسته‌ی یادآوری است:

- عناوین و القاب مذکور مفهوم اسماعیلیه را به قدری گسترده کرده است که تمام فرقه‌های غالی شیعه و یا حتی گروه‌هایی مثل بابکیه را که به بابک خرم منسوب‌اند و اصلاً شیعه نیستند، را در بر می‌گیرد.
- برخی از این القاب در اصل یک لقب‌اند که به چندگونه تلفظ می‌شوند، مثل قرامطه و قرمطیه که هر دو به حمدان قرمط منسوب‌اند.

دیگر از رویکرد اسماعیلیه متفاوت هستند، پس نمی‌توان گفت القاب فوق از لقب‌های اسماعیلیه در برخی از مناطق‌اند و همچنین هر «یامی» - آنگونه که من پس از پرس و جو از آگاهان دریافتم - اسماعیلی نیست، چرا که «یامی» یک قبیله است نه یک فرقه.

- (۱) - مقدمه کشف اسرار الباطنیه از کوثری. «التفسیر والمفسرون»، (۲/ ۲۵۳)، از ذهبی، در (۳/ ۳۸۴) «دایرة المعارف الاسلامیة» آمده است که اسماعیلیان در فارس «مریدان آغاخان محلاتی» و در آسیای میانه «ملایی» یا «مولایی» و در هند خواجه‌های «نزاری» و یا «بوهر» یا «بهره» و «مستعلیه» خوانده می‌شوند. در مقدمه‌ی «تأویل الدعائم» از اسماعیلی معاصر محمدحسن اعظمی آمده است که آنها امروزه بر دو قسم‌اند: مستعلیه و آنها همان‌هایی هستند که واژه‌ی «بوهر» که یک واژه‌ی گجراتی است و معنای بازرگانی را می‌دهد، بر آنها اطلاق می‌شود. این گروه در هند، پاکستان، یمن، حضرموت، عدن و غیره پراکنده‌اند.
- نزاریه و این گروه به آغاخانیه معروف است. ر. ک: «تأویل الدعائم»، و رجوع شود به گزارش فرستادگان ازهر به هند از اسماعیلیه که در جلد هشتم، ص ۴۴۴ سال ۱۳۵۶ هـ و «مجله‌ی الازهر» به چاپ رسیده است. چاپ الازهر.
- (۲) - «الملل و النحل»، (۱/ ۱۹۲)، شهرستانی.

• برخی از این القاب نام‌های فرقه‌های مختلفی‌اند که علی‌رغم اختلاف با یکدیگر در باطنی‌المسلک بودن و هدف و غایت که همان از بین بردن پایه‌های اسلام است، با هم یکی‌اند.

• برخی دیگر از این لقب‌ها عبارتند از مراحل مختلف دعوت و مذهب اسماعیلی، چرا که دعوت شونده تنها از مرتبه‌ای که به آن رسیده است آگاهی پیدا می‌کند و تفاوت‌هایی را که در مرتبه‌ای که به آن رسیده است و مراتب دیگر وجود دارد، تفاوت‌های فیمابین گروه‌ها و فرق فرض می‌کند و این بدان جهت است که آنها روش دعوت واحدی ندارند، بلکه پس از آن که انقیاد و اطاعت و پیروی کسی را نسبت به امامشان جلب کردند، وی را طبق آداب و رسوم و معتقدات خود مخاطب قرار می‌دهند، با یهودیان، مسیحیان و مجوس بر بخشی از اعتقاداتشان همسویی نشان می‌دهند و آنها را بر همان اعتقادات ثابت می‌دارند.^(۱)

همچنین شهرستانی می‌گوید لقب‌های آنها با اختلاف مناطق فرق می‌کند، به طور مثال در عراق باطنیه، قرامطه و مزدکیه خوانده می‌شوند و در خراسان تعلیمیه و ملحده^(۲)، وانگهی در هر عصر و زمانی فرقه و زبان و قرائتی مختلف اختیار می‌کنند.^(۳)

چکیده اعتقاداتشان.

امام غزالی^(۴) چکیده‌ی مذهب آنها را چنین بیان می‌کند: «آن مذهبی است که

(۱) - «فضائح الباطنیه»، ص ۳۷ از غزالی.

(۲) - «الملل و النحل»، (۱/۲۹۲).

(۳) - منبع سابق، (۱/۱۹۲).

(۴) - ابو حامد زین‌الدین محمد بن محمد بن احمد طوسی غزالی در سال ۴۵۰ هـ به دنیا آمد و فقه را نزد امام حریمین آموخت و در بسیاری از علوم مهارت کسب کرد و از افراد معروف و متشخص گشت. وی دارای =

ظاهرش رفض و باطنش کفر محض است و نخستین قدم و کلید آن منحصر دانستن منابع کلیدی علوم در قول امام معصوم است^(۱). سپس وی به تفصیل از مذهب آنها سخن گفته است.

ابن جوزی مذهب اسماعیلیه را چنین تلخیص می‌کند: «نتیجه‌ی قولشان معطل کردن آفریدگار، ابطال نبوت و عبادات و انکار بعث (قیامت) است اما این چیز را در وهله‌ی اول ظاهر نمی‌کنند، بلکه ادعا می‌کنند خدا حق است، محمد پیامبر خداست و دین اسلام بر حق و درستی است، اما تمام این چیزها سر و باطنی غیر از آنچه در ظاهر به نظر می‌رسد دارند و گاهی نیز ابلیس آنها را خوب به بازی می‌گیرد و مذاهب و اعتقادات مختلفی را برایشان آراسته می‌کند»^(۲).

فخرالدین رازی^(۳) می‌گوید: «بدان که فساد و خطری که از سوی اینان - یعنی باطنیه - متوجه دین مبین اسلام است، از فساد و خطر تمام کافران بیشتر است و آنها چندین فرقه‌اند و هدفشان ابطال شریعت و نفی آفریدگار است. آنها به هیچ ملت و دین و آیینی ایمان ندارند و قیامت را هم قبول ندارند، اما این چیزها را جز در آخر آشکار نمی‌کنند»^(۴).

= تألیفات زیادی است از جمله «احیاء علوم الدین» و «مستصفی در اصول فقه» و غیره. در سال ۵۰۵ هـ در طوس

وفات یافت. ر. ک: «مرأة الجنان»، (۳/ ۱۷۷-۱۹۲)، «البداية و النهاية»، (۱۲/ ۱۷۳-۱۷۴).

(۱) - «فضائح الباطنية»، ص ۳۷ از غزالی.

(۲) - «تلیس ابلیس»، ص ۹۹، از ابن جوزی.

(۳) - محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی، امام فخرالدین رازی قریشی بکری، معروف به فخر رازی. مفسر، متکلم، فقیه، اصولی و حکیم. در سال ۶۰۶ هـ وفات یافت. کتاب‌های «التفسیر الکبیر»، «المحصل فی اصول الفقه» و غیره از آثار وی هستند. ر. ک: «طبقات المفسرین»، ص ۱۱۵ از سیوطی. «عیون الانباء»، ص ۴۱۴-۴۲۷.

(۴) - «اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین»، ص ۱۱۹ از رازی و رجوع شود به «البدء و التاريخ»، (۵/ ۱۳۳-

۱۳۴)، از مقدسی.

اگر بخواهیم از کتاب‌ها و منابع ویژه‌ی آنها از عقایدشان آگاه شویم، این کار آسان نخواهد بود، چرا که چنانکه یکی از اسماعیلی‌های معاصر می‌گوید: «ما کتاب‌هایی داریم که جز خود ما کسی دیگر قادر به خواندن آنها نیست و از حقایق آن کسی دیگر جز ما نمی‌تواند مطلع شود»^(۱).

در این عصر بسیاری از کتاب‌های خطی اسماعیلیان به چاپ رسیده است، اما بخش اعظم آنها از کتاب‌های مقدسشان نیست بلکه از کتاب‌هایی است که در جهت دفاع از مذهب اسماعیلیه و تبلیغات به نفع آن نوشته شده است.

به همین دلیل دکتر علی نشار، درباره‌ی کتاب‌های اسماعیلی‌ای که محمد کامل حسین^(۲) به چاپ رسانده است می‌گوید: وی بسیاری از کتاب‌های خطی اسماعیلیه

(۱) - «الحركات الباطنية فی الاسلام»، ص ۶۷ از مصطفی غالب.

(۲) - محمد کامل حسین به شکل عجیبی از اسماعیلیه دفاع می‌کند، معلوم نیست که آیا از کتاب‌هایی که آنها جهت تبلیغات و دفاع از مذهبشان نوشته‌اند دچار فریب شده است و یا قصد فریب دیگران را دارد. والله اعلم. به هر حال وی تمام کتاب‌های گذشته‌ی فرق، مذاهب و تاریخ را که اسماعیلیان را باطنیه دانسته‌اند تخطئه می‌کند (طائفة الاسماعیلیه، ص ۱۴۸). همچنین از آنها دفاع نموده عقایدی را که به آنها نسبت داده‌اند رد می‌کند و می‌گوید: «فاطمیان در جهت از بین بردن ادیان و ابطال عبادات - آن گونه که نویسندگان و مورخان فهمیده‌اند - گام برنداشته‌اند». (فی ادب مصر الفاطمیه، ص ۳۰) و نیز می‌گوید: «آنها قایل به اباحت و بی بند و باری مطلق و تناسخ و حلول نبوده‌اند». (منبع سابق، ص ۳۳). وی از برخی از کتاب‌های آنها که به قصد دفاع نوشته شده‌اند - چنانکه از شیوه‌ی نگارششان پیداست - استدلال می‌کند.

طبیعی است که آنها در برخی از کتاب‌هایشان آن چه را که به آنان نسبت داده شده است به قصد پنهان‌کاری و فریب دادن رد کنند، چرا که آنها گروهی هستند که بر پنهان‌کاری تکیه کرده و در تاریکی حرکت می‌کنند. به ویژه پس از آن که حقیقت حالشان توسط کسانی که وارد دعوتشان شده و سپس خارج شده‌اند و آنها را رسوا کرده‌اند، مثل حمادی بیانی در «کشف اسرار الباطنیه» و از طریق آنچه در کتاب‌های فرق و مذاهب از کتاب‌های سریشان راه یافته است و از طریق رسوایی‌های تاریخی‌اشان و ... کشف شده است. طبیعی است که آنها چنین =

را به چاپ رسانده و به جامعه‌ی علمی تقدیم کرده است و در روشن کردن عناصر این مذهب زحمتهای زیادی را متحمل شده است، اما به نظر من، غیر از کتاب‌های کرمانی، کتاب‌های دیگری که او به چاپ و نشر رسانده است، از کتاب‌های سرّی اسماعیلیه نیستند»^(۱).

علاوه بر آن یک محقق به هنگام مراجعه به اینگونه کتاب‌های باطنیان، در باز کردن رمزها و معماها و طلسم‌های آنها با مشکل روبرو می‌شود.

ابوحامد غزالی از حقیقت مذهب اسماعیلیه درباره‌ی الوهیت، نبوت، امامت، قیامت، معاد، تکالیف شرعی و غیره پرده برداشته است. وی درباره‌ی اعتقادات اسماعیلیه درباره‌ی الوهیت می‌گوید: «نقل قول‌هایی که در کتاب‌های فرّق و مذاهب آمده است، بر این امر اتفاق نظر دارند که آنها معتقد به دو اله قدیم هستند که از لحاظ زمان هیچ یکی از آنها از دیگری زودتر به وجود نیامده است، اما یکی از آنها علت وجود دیگری است و علت را سابق و معلول را تالی می‌نامند و می‌گویند سابق جهان هستی را به وسیله‌ی تالی به وجود آورده است و خودش مستقیماً این کار را نکرده است و نیز می‌گویند سابق را نه به وجود می‌توان وصف کرد و نه به عدم و نه معلوم است و نه مجهول»^(۲).

و از اعتقادات آنها درباره‌ی نبوت می‌گوید: «آنچه از آنها نقل شده است به مذهب فلاسفه نزدیک است و آن این که پیامبر شخصی است که از سابق و به

= مخفی کاری کنند و آن چه را که به آنان نسبت داده شده است نپذیرند، اما این طبیعی نیست که این رد کردن آنها مورد سوءاستفاده قرار گیرد و حقیقت باطنیان همین قرار داده شود و تمام شواهد و قراین و دلایل دیگر و تاریخ نادیده گرفته شود و اجماع صورت گرفته بر حقیقت حالشان مورد تخطئه قرار گیرد.

(۱) - «نشأة الفكر الاسلامی»، نشر، (۲/۳۹۴).

(۲) - «فضائح الباطنية»، (ص ۳۸) و رجوع شود به (مشكاة الانوار الهادمة لقواعد الباطنية الاشرار، یحیی بن حمزه علوی، ص ۴۳ و پس از آن) و «الإفحام لأفئدة الباطنية الطغام»، (ص ۳۸-۵۲).

وسیله‌ی تالی - نیروی قدسیه‌ای - چنان که برای برخی از نفوس پاک در خواب پیش می‌آید - جریان یافته و منتقل شده است. درباره‌ی جبرئیل می‌گویند وی همان عقلی است که نیروی فوق بر آن جریان یافته است. درباره‌ی قرآن می‌گویند، آن تعبیر محمد از معارفی است که از عقل به سوی او منتقل شده‌اند.

اعتقادشان درباره‌ی امامت این است که: آنها اتفاق دارند که در هر عصری باید امام معصومی که حق را بر پا دارد و در تأویل ظواهر و حل اشکالات قرآن و اخبار و معقولات به وی مراجعه شود باشد. امام از حجج، مأذونین و اجنحه کمک می‌گیرد و امام در هر زمانی بایستی دوازده حجت داشته باشد و هر حجتی معاونینی که «مأذون» نامیده می‌شوند دارد که وی را در کارش کمک می‌کنند، و آنها بایستی پیک‌هایی داشته باشند که اوضاع و احوال و پیام‌های آنان را به امام برسانند که «جناح» نامیده می‌شوند.

و می‌گویند: «شریعت هر پیامبری مدتی دارد و هرگاه آن مدت سپری شود، خدا پیامبر دیگری می‌فرستد که شریعت پیامبر سابق را نسخ می‌کند و مدت شریعت هر پیامبر هم هفت اعمار که همان هفت قرن است، می‌باشد. برخی پیامبران را ناطق و برخی دیگر را صامت می‌نامند. پیامبر ناطق آن است که شریعتش پیامبر سابق را نسخ کرده است، و پیامبر صامت آن است که از شریعت پیامبر دیگری پیروی می‌کند. می‌گویند پس از هر پیامبری شش امام، هر یکی پس از دیگری می‌آیند و بعثت پیامبران را طبق این فلسفه و نظریه تعریف کرده‌اند تا این که به بعثت محمد رسیده‌اند و گفته‌اند که دوران وی با امامت جعفر بن محمد به کمال رسیده است و شریعتش ناسخ شده است و این چرخه تا ابد ادامه دارد».

اما درباره‌ی قیامت و معاد بر این اعتقادند که: «همه‌شان متفقاً معاد و قیامت

را انکار می‌کنند و آنها را به غیر از معنای حقیقی تأویل می‌کنند». و اما اعتقادشان درباره‌ی تکالیف شرعیه: «آنچه از آنان نقل شده است حاکی از اباحت و بی‌بند و باری مطلق و مباح دانستن محرمات و انکار شرایع است اگر به آنان نسبت داده شود [یعنی خود را پایبند شریعت نمی‌دانند] و می‌گویند شریعت را بایستی از امام معصوم گرفت»^(۱).

عبدالقاهر بغدادی به نقل از کتابی از آنان به نام «السیاسه والبلاغ الأكید والناموس الأكبر» مفهوم آنچه را در رابطه با مذهبشان درباره‌ی ابطال معاد و عقاب و تشکیک در کتاب‌های آسمانی و دعوت به ابطال شرایع و تأویل ارکان اسلام به این که معنای نماز موالات امامشان است، و معنای حج زیارت امام است، و معنای صوم نیز خودداری از افشای سرّ امام است، نقل کرده است و با استدلالات به آنچه در این کتاب آمده گفته است که باطنیان دهری و زندیق‌اند»^(۲).

دعوت اسماعیلیان دارای مراحل و مراتبی است و ماهیت واقعی مذهب را تنها برای کسانی افشا می‌کنند که به مرتبه آخر رسیده باشد. ابن ندیم^(۳) می‌گوید: «آنها - یعنی اسماعیلیان بلاغات هفتگانه را دارند و آنها عبارتند از؛ کتاب بلاغ اول برای عامّه، و کتاب بلاغ دوم برای کسانی که اندکی از آنان

(۱) - «فضائح الباطنیة»، ص ۳۸-۴۷ به اختصار. در موضوع رد آنها به «الافهام لأئدة الباطنیة الطغام»، ص ۵۳ و پس از آن و «مشکاة الانوار»، ص ۴۳ و پس از آن رجوع شود.

(۲) - «الفرق بین الفرق»، (ص ۲۹۴) و پس از آن.

(۳) - ابوالفرج محمد بن اسحاق بن محمد بن اسحاق بن ابویعقوب ندیم، معروف به ابن ندیم صاحب کتاب الفهرست. وی معتزلی و شیعه بوده است و کتابش بر این امر شهادت می‌دهد و چنان که ابن حجر می‌گوید وی اهل سنت را «حشویه» و اشعریان را «مجبیره» و هرکسی را که شیعه نباشد «عامی» می‌نامد. وی در سال ۴۳۸ هـ درگذشت. ر. ک: «لسان‌المیزان»، (۷۲/۵)، «الاعلام»، (۶/۲۵۳).

بالاترند، و کتاب بلاغ سوم برای کسانی که یک سال است وارد مذهب شده‌اند، و کتاب بلاغ چهارم برای کسانی که دو سال است که وارد مذهب شده‌اند و کتاب بلاغ پنجم برای کسانی که سه سال است وارد مذهب شده‌اند، و کتاب بلاغ ششم برای کسانی که چهار سال است وارد مذهب شده‌اند، و کتاب بلاغ هفتم که نتیجه‌ی مذهب و کشف اکبر در آن است. «محمد بن اسحاق»، «ابن ندیم» می‌گوید: «من کتاب بلاغ هفتم را خوانده‌ام و در آن چیزهای بسیار بزرگ و خطرناکی درباره مباحث محرمانه و تنقیص شرایع و پیروان آن یافتم»^(۱).

از مراتب دعوت اسماعیلیان بغدادی و غزالی^(۲) نیز سخن گفته‌اند و بغدادی از آنها نام برده است^(۳). نویری نیز در نهاییه‌الارب از شریف ابوالحسن محمد بن علی متنی طولانی درباره‌ی کیفیت دعوت نزد اسماعیلیان نقل کرده است^(۴).

«حمادی یمانی» نیز در کتاب خود «کشف اسرار الباطنیه» از تجربه‌ی شخصی خود با باطنیان سخن گفته است. ما در این جا قصد بحث تفصیلی در این موضوع را نداریم و تنها می‌خواهیم اندک اشاره‌ای به این موضوع داشته باشیم و به یک نکته‌ی مهم دیگر در این باب اشاره کنیم و آن این که در عصر حاضر کتاب‌های اسماعیلیان به چاپ و نشر رسیده است، اما ما درباره‌ی جایگاه و مرتبه‌ی این کتاب‌ها در دعوت اسماعیلیان چیزی نمی‌دانیم، اما گروهی از پژوهشگران این کتاب‌ها را همان مرحله‌ی آخر و کشف اکبر دانسته

(۱) - «الفهرست»، ابن ندیم، (ص ۲۶۷-۲۶۸).

(۲) - «فضائح الباطنیه»، ص ۲۱ و پس از آن.

(۳) - ر. ک: «الفرق بین الفرق»، ص ۲۹۸ و پس از آن.

(۴) - این متن در بخش خطی «نهایة الادب»، نویری قرار دارد و عبدالرحمن بدوی در «مذاهب الاسلامیین» آن را به نقل از نسخه‌ی خطی کتاب آورده است. ر. ک: «مذاهب الاسلامیین»، (۲/ ۱۷۶-۱۷۷).

و براساس آن، آنچه را گذشتگان نوشته‌اند و اسناد و مدارکی را که درباره‌ی اسماعیلیان نقل و ارایه کرده‌اند و نیز وقایع تاریخی را در اثر فریب خوردن و یا به قصد فریب دادن تخطئه می‌کنند و این در حالی است که اسماعیلیان هنوز هم در عزلت خویش قرار دارند و از باطنیت خود بیرون نیامده‌اند و حتی فعالیت و تلاششان بیشتر هم شده است، و در هند دانشگاهها و مراکزی برای آموزش و تربیت کسانی که آنها را به کشورهای مختلف برای نشر و گسترش دعوتشان طبق مراحل حساب‌شده می‌فرستند، دایر کرده‌اند.

زیدیه

و آنها عبارتند از پیروان زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب^(۱) و به دلیل نسبت به وی زیدیه نامیده شده‌اند^(۲).

آنان از «امامیه» (رافضه) زمانی جدا شدند که از زید بن علی درباره‌ی ابوبکر و عمر سؤال شد و وی از آن دو اظهار رضایت کرد و گروهی این نظرش را رد کردند و وی آنها را «رافضه» نامید، چرا که عقیده و نظرش را رد کردند، و شیعیان دیگری که قول و نظر او را رد نکردند به وی منسوب شدند و زیدیه نامیده شدند، و این اتفاق در سال (۱۲۱ و یا ۱۲۲هـ) در آخر خلافت هشام روی داد^(۳).

زیدیه چنانکه شهرستانی می‌گوید: «امامت را حق فرزندان فاطمه می‌دانند و امامت دیگران را مشروع نمی‌دانند، اما با این اوصاف معتقدند هر فاطمی عالم، شجاع و سخاوت‌مندی که برای به عهده‌گرفتن امامت خروج کرده باشد، می‌تواند امام واجب‌الاطاعه باشد، فرقی نمی‌کند که از فرزندان حسن علیه السلام باشد و یا از فرزندان حسین علیه السلام و امامت مفضول را با وجود افضل نیز جایز دانسته‌اند»^(۴).

زیدیه در عقاید با معتزله هم‌عقیده‌اند^(۵) چون زید بن علی در اصول شاگرد

(۱) - «الملل و النحل»، (۱/ ۱۵۴) و.ر. ک. به: «مقدمه البحر الزخار»، ص ۴۰.

(۲) - ر. ک.: «الرسالة الوازعة»، یحیی بن حمزه الیمنی، ص ۲۸ و. ر. ک.: «مقالات الاسلامیین»، اشعری (۱/ ۱۳۶)، و. ر. ک.: «الانساب». سمعانی (۶/ ۳۶۵). «اللباب»، ابن الاثیر، (۱/ ۵۱۷).

(۳) - «منهاج السنّة»، (۱/ ۲۱)، و. ر. ک.: «الرسالة الوازعة»، (ص ۱۷-۱۸).

(۴) - «الملل و النحل»، (۱/ ۱۵۴-۱۵۵).

(۵) - «العلم الشامخ»، مقبلی، ص ۳۱۹. رازی در «المحصل» گفته است مذهب آنها در اصول شیعه نزدیک به مذهب معتزله است. «المحصل»، ص ۲۴۸ و اما شهرستانی می‌گوید: آنها در اصول، مو به مو از معتزله پیروی =

واصل بن عطا بوده است^(۱). مذهب زیدیان میانه‌رو، و یا مذهب زیدیان واقعی درباره‌ی صحابه اظهار رضایت از آنهاست، چنانکه ابن‌الوزیر^(۲) این مطلب را از «الرساله الامامیه فی الجواب عن المسائل التهامیه»ی «امام الکبیر منصور بالله»^(۳) نقل کرده است. وی می‌گوید: «آنچه آن گوینده از تضعیف آرای صحابه به ما نسبت داده است، درباره‌ی آن باید گفت صحابه شریف‌تر، با ارزش‌تر والاتر و بلندآوازه‌تر از آن‌اند که آراء و اندیشه‌هایشان سست و بهره‌شان از شرف و دین اندک باشد، اگر چنین می‌بود آنان چگونه از پیامبر پیروی

می‌کنند. الملل و النحل، (۱/۱۶۲) معتزله از آن جهت معتزله نامیده شدند که اصل بن عطا با برخی از هم‌فکرانش مجلس حسن بصری را ترک کرده به دنبال آن حسن گفت: «اعتزل عنا واصل» - واصل از ما کناره گرفته است. - از آن پس وی و همفکرانش معتزله - کناره گرفته‌گان - نامیده شدند. بغدادی می‌گوید: «این اهل سنت بودند که آنان را معتزله نامیدند، چون آنها درباره‌ی مرتکب گناه کبیره نظری سواى نظر سایر امت ابراز داشتند و قایل به آن شدند که مرتکب گناه کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه در جایگاهی بین کفر و ایمان قرار دارد. چیزهای دیگری درباره‌ی وجه تسمیه آنها نیز گفته شده است. گفته شده است که این واصل بن عطا بود که اصول مذهب معتزله را پایه‌ریزی کرد و در این امر عمرو بن عبید از وی پیروی کرد و سپس ابوالهذیل در زمان خلافت هارون رشید دو کتاب نوشت و در آنها مذهب معتزله را تبیین کرد و آن را بر پنج اصل که: «عدل، توحید، انفاذ الوعد، المنزلة بين المنزلتين و امر بالمعروف و نهی عن المنکر» نامیده‌اند و حق را در آنها باطل مخلوط کرده‌اند، بنا کرد. در این موضوع به «المنیة والامل» ابن‌المرتضی، ص ۱۵، ۱۲۲ و «الفرق بين الفرق»، ص ۲۰ و «شرح عقیده الطحاویه»، ص ۵۸۸-۵۸۹ و «المعتزله» زهدی جارالله مراجعه شود.

(۱) - «الملل و النحل»، (۱/۱۵۵).

(۲) - محمد بن ابراهیم بن علی بن مرتضی بن هادی یبانی، معروف به ابن‌الوزیر. تقریباً به سال ۷۶۵هـ در یمن زاده شد. در صنعاء، صعده، و مکه به تحصیل علم پرداخت و در سال ۸۴۰هـ در صنعاء وفات یافت. کتاب‌های «العواصم من القواصم فی الذب عن سنة ابي القاسم» که آن را در رد زیدیه نوشته است و در «الروض الباسم عن سنة ابي القاسم» به اختصار در آورده است. از آثار وی هستند: «الضوء اللامع للسخاوی»، (۶/۲۷۲).

(۳) - عبدالله بن حمزه بن سلیمان بن حمزه یمنی (منصور بالله) از امامان زیدیه در یمن. کتاب «الشافی فی اصول الدین»، در چهار جلد اثر وی است در سال ۶۱۴هـ وفات یافت. ر. ک: «الاعلام»، (۴/۲۱۳).

می‌کردند و دینی را که پدران و نیاکان و خویشاوندانشان به آن اُنس داشتند ترک می‌کردند و دینی را می‌پذیرفتند که هیچ‌گونه آشنایی قبلی با آن نداشتند و چیزی از آن نشنیده بودند و بر قلب‌ها سخت و بر نفس‌ها ثقیل و سنگین بود. پس باید گفت آنها هم در زمان پیامبر بهترین بودند و هم پس از آن. خدا از آنان راضی باد و از سوی اسلام جزای خیرشان دهد». وی در ادامه می‌گوید: «این است مذهب ما که چیزی غیر از آن را از سر تقیه مخفی نکرده‌ایم، آخر چگونه ممکن است به تقیه پناه ببریم در حالی که حتی کسانی که از لحاظ جایگاه و قدرت از ما پایین‌ترند سبّ و لعن می‌کنند و بد و بیراه می‌گویند و مذمت می‌کنند. اما ما از کارشان به پیشگاه خدا اظهار برائت می‌کنیم و آنچه ما از پدرانمان تا علی دانسته‌ایم، به همین حکم می‌کند». ادامه می‌دهد: «هر کسی که اخلاص در ولا را در سبّ و شتم صحابه و اظهار برائت از آنان می‌داند ناآگاهانه از محمد اظهار برائت می‌کند»^(۱).

مقبلی می‌گوید^(۲): «زیدیه نه از رافضه هستند و نه از غلات شیعه، نه در عرف و اصطلاح سلف^(۳) و نه در عرف و اصطلاح متأخران^(۴) و هم‌اینک مذهب آنها بر اظهار رضایت از عثمان و طلحه و زبیر و عایشه استوار است، چه برسد به شیخین^(۵)».

(۱) - «الروض الباسم» ابن الوزیر، (ص ۴۹-۵۰).

(۲) - صالح بن مهدی بن علی بن عبدالله بن سلیمان مقبلی، صنعانی، مکی، در سال ۱۰۴۷ هـ متولد شد، علم را از دانشمندان بزرگ یمن فراگرفت و در علوم شرعی و غیره مهارت یافت. در سال ۱۱۰۸ هـ در مکه وفات یافت. کتاب‌های «العلم الشامخ» و غیره از آثار وی هستند. ر. ک «البدر الطالع» (۱/ ۲۸۸-۲۹۲) از شوکانی

(۳) - ر. ک: به همین کتاب.

(۴) - ر. ک: به همین کتاب.

(۵) - «العلم الشامخ»، المقبلی، ص ۳۲۶.

اما در میان زیدیان نیز رافضیانی که مذهب و نظرشان درباره‌ی صحابه همانند نظر رافضه است، وجود دارد، همانند فرقه‌ی جارودیه. به همین جهت دیدیم که شیخ رافضه در قرن چهارم «مفید» آنها را اهل تشیع (به معنای اهل رفض) می‌داند و می‌گوید صفت تشیع فرقه‌های دیگر تشیع را در بر نمی‌گیرد^(۱). - چنانکه به این مطلب اشاره کردیم - در برهه‌ای از زمان این تنها جارودیه بوده است که از «زیدیه» نمایندگی می‌کرده است و دیگر فرقه‌های «زیدیه» اصلاً وجود خارجی نداشته‌اند، چنانکه صاحب «حورالعین» می‌گوید این چیز در زمان وی اتفاق افتاده است. وی می‌نویسد: «در یمن از فرقه‌های زیدیه غیر از فرقه جارودیه فرقه دیگری وجود ندارد و آنها در صنعاء، صعده و اطراف این دو شهر زندگی می‌کنند»^(۲).

شهرستانی می‌گوید: «اکثر زیدیه همانند امامیه در مورد صحابه طعن روا داشته‌اند»^(۳).

مقبلی می‌گوید: «زیدیه قاعده‌ی مشخصی ندارند و گاهی برخی از بهترین‌های صحابه همانند ابوهریره رضی الله عنه جریر بجللی: و ام المؤمنین ام حبیبه را مورد انتقاد و جرح قرار می‌دهند، چون احادیثی را که بر خلاف میل آنهاست روایت کرده‌اند، و گاهی نیز احادیثی را که باب میلشان بوده و از صحابی‌ای روایت شده است که از لحاظ مرتبه و فضل از صحابی‌ای که مورد لعن و انتقادش قرار داده‌اند، پایین‌تر بوده است آن را پذیرفته‌اند»^(۴).

(۱) - «اوائل المقالات» المفید، ص ۴۰.

(۲) - «الخور العین»، نشوان الحمیری، ص ۵۶.

(۳) - «الملل والنحل»، (۱/۱۵۷).

(۴) - «الارواح النوافع»، (ذیل العلم الشامخ) از مقبلی (ص ۶۹۳-۶۹۴)، با تصرف.

مقبلی می‌گوید: «در این عصر و زمانه بیماری امامیه به زیدیه هم سرایت کرده است و گروهی از آنان اساسی‌ترین^(۱) چیز امامیه را - که همان تکفیر صحابه و تمام دوستداران آنها - صانهم الله تعالی - است اظهار کرده‌اند»^(۲) شاید همین پدیده - پذیرش مذهب امامیه از سوی زیدیه - باعث شده است که برخی بگویند، زیدی کوچکی را نزد من بیاور. من رافضی بزرگی از وی به تو تحویل می‌دهم.^(۳)

یکی دیگر از عقاید زیدیه: «اعتقادشان به معصوم بودن فاطمه، علی و حسین است»^(۴).

یحیی بن حمزه بن علی هاشمی یمنی^(۵) می‌گوید: «اکثر فرقه‌های زیدیه معتقد به منصوص بودن امامان سه‌گانه، علی و دو فرزند وی هستند و معتقد به ثبوت امامت فرزندان دیگر آنها در صورت خروج و دعوت هستند»^(۶).

(۱) - در متن عربی واژه‌ی «مح» آمده است که به معنای خالص‌ترین و ناب‌ترین چیز هر شیء است. رجوع شود به «قاموس» مدخل مح.

(۲) - «علم الشامخ»، مقبلی، ص ۸۸.

(۳) - «منبع سابق»، ص ۱۱۱.

(۴) - «البحر الزخار»، ص ۹۶ و رجوع شود به «العلم الشامخ»، ص ۳۸۶.

در کتاب «نصرة مذاهب الزیدیه» از صاحب بن عباد (متوفای ۳۸۵هـ) به این اشاره شده است که قول به عصمت مذهب برخی از زیدیه است. ر. ک: «نصرة المذاهب الزیدیه»، (ص ۱۶۴-۱۶۹). پس این بدان معناست که عقیده عصمت به مرور زمان در میان زیدیان گسترش یافته تا این که تبدیل به مذهب اکثریت آنها شده است.

(۵) - یحیی بن حمزه بن علی بن ابراهیم حسینی علوی طالبی از اکابر امامان زیدیه. کتاب‌های «الرسالة الوازعة» و «الإفهام لأفتدة الباطنية الطغام» و غیره از آثار وی هستند. به سال ۶۶۹هـ به دنیا آمده و به سال ۷۴۵هـ در گذشته است. ر. ک: «البدرد الطالع»، (۲/۳۳۱)، «الاعلام»، (۹/۱۷۴-۱۷۵).

(۶) - «الرسالة الوازعة»، ص ۲۸.

مسأله‌ی «عصمت و نص» همانند سب و شتم صحابه از بیماری‌هایی است که از امامیه به برخی از فرق زیدیه منتقل شده است و برخی دیگر همانند سلیمانیه، صالحیه و تبریه که می‌گویند امامت قضیه‌ای مربوط به شورا است و امامت مفضول علی‌رغم وجود افضل جایز است^(۱)، مخالفند. همچنین قائلین عصمت و نص با کسی که به وی منسوب‌اند یعنی امام زید، نیز مخالفند، چون وی قائل به نص^(۲) و عصمت^(۳) نبوده است.

فرقه‌های زیدیه.

صاحبان «مقالات و فرق» درباره‌ی تعداد فرقه‌های زیدیه اختلاف دارند، قمی تنها دو فرقه را که عبارت‌اند از «اقویا و ضعفاء»^(۴) ذکر می‌کند و نوبختی^(۵) نیز با وی هم عقیده است، اما اشعری آنها را شش فرقه دانسته است که عبارتند از: «جارودیه، سلیمانیه، بتریه، نعیمیه - وی از فرقه‌ی پنجم نام نمی‌برد و تنها به ذکر مذهب آن اکتفا می‌کند - و از فرقه ششم نیز به یعقوبیه^(۶) یاد می‌کند. اما بغدادی تنها از سه فرقه نام می‌برد که عبارتند از جارودیه، سلیمانیه و تبریه^(۷). و شهرستانی نیز گفته است آنها بر سه نوع‌اند: «جارودیه، سلیمانیه و بتریه، و

(۱) - «الملل و النحل»، شهرستانی، (۱/۱۵۹-۱۶۱).

(۲) - به این گفته‌ی زید که علی علیه السلام گرچه افضل است اما مصلحت در آن بود که ابوبکر خلافت را به عهده بگیرد. و اگر نصی می‌بود این مصلحت رعایت نمی‌شد، در (۱/۱۵۵). «الملل و النحل»، اثر شهرستانی مراجعه کنید و نیز ر. ک به: «الامام زید»، ابوزهر، (ص ۱۸۴-۱۸۵).

(۳) - ر. ک: «الامام زید»، از ابوزهره، ص ۱۸۸.

(۴) - «المقالات و الفرق»، قمی، ص ۷۳.

(۵) - «فرقة الشيعة»، ص ۵۰، از نوبختی.

(۶) - «مقالات الاسلاميين»، اشعری، (۱/۱۴۰-۱۴۵).

(۷) - «الفرق بين الفرق»، بغدادی، ص ۲۲.

صالحیه و بتیره را بر یک مذهب دانسته است^(۱). رازی^(۲) و نشوان حمیری^(۳) نیز چنین گفته‌اند. لیکن ملطی آنها را در چهار فرقه قرار می‌دهد و به جز از یک فرقه که آن را «معتزله» بغداد می‌نامد، از فرقه‌های دیگر نام نمی‌برد^(۴).

اما بررسی^(۵) «زیدیه» را پانزده فرقه‌ی می‌داند و از این فرقه‌ها نام می‌برد^(۶)، اما من هیچ یکی از صاحبان «فرق و مقالات» را ندیده‌ام که در این تقسیم و در این تعداد با وی هم‌عقیده باشند و علاوه بر آن بررسی به دلیل ذکر خرافات و چیزهای بی‌پایه و اساسی در کتاب‌هایش چندان ثقه و قابل اعتماد نیست، به همین دلیل ما خود را به عرض آنچه وی ذکر کرده است مشغول نمی‌کنیم.

اما درباره‌ی مذاهب و اعتقادات این فرقه‌ها، باید گفت که ما به صورت کلی مذهب و عقیده‌ی عمومی زیدیان را بیان کردیم و در بیان و عرض با تفصیل مذاهب و اعتقادات هر یکی از این فرقه‌ها به آنچه علامه‌ی یمن ابوسعید نشوان الحمیری (متوفای ۵۷۳هـ) از مذاهب و اعتقادات فرقه‌های زیدیه بر حسب تقسیم خودش گفته است، اکتفا می‌کنیم.

اصالت و قابل اعتماد بودن این منبع نیز پنهان نیست، چرا که یمن از مراکز

(۱) - «الملل و النحل»، شهرستانی، (۱/۱۵۷).

(۲) - «اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین»، رازی، ص ۷۷-۷۸.

(۳) - «الخور العین»، نشوان الحمیری، ص ۱۵۵.

(۴) - «التنبیه و الرد»، ملطی، (ص ۳۳-۳۴).

(۵) - «برسی» از امامیه رافضه و از غلات آنها است، چنانکه از کتابش «مشارق انوار الیقین» پیداست. او در گفته‌ها و اطلاعاتش ثقه نیست. و این حکم را ما بنا به آرای عجیب و غریب و خرافاتی که در «مشارق انوار الیقین» آورده است، به نحوی که حتی محسن امین (از مراجع معاصر شیعه) درباره‌ی وی گفته است «در طبیعت وی شر وجود دارد»، (اعیان الشیعه، ۳۱/۱۹۶) صادر می‌کنیم.

(۶) - «شارق انوار الیقین»، ص ۲۱۰ از بررسی.

زیدیه به حساب می‌آید و نشوان نیز از علمای بزرگ یمن است. وی می‌گوید: «زیدیه به سه فرقه تقسیم شده‌اند، بتریه، جریدیه و جارودیه. بتریه می‌گویند: علی علیه السلام افضل‌ترین کسی است پس از پیامبر و شایسته‌ترین آنها به امامت، ولی بیعت ابوبکر و عمر نیز اشتباه نیست، اما علی علیه السلام خلافت را همانند کسی که حقی داشته باشد بر کسی و آن را به وی واگذارد، به آنها سپرد. این گروه درباره‌ی عثمان توقف کرده‌اند و کسانی را که با علی علیه السلام جنگیده‌اند تکفیر می‌کنند. وجه تسمیه‌شان به بتریه نیز آن است که به کثیر النوی که لقب وی ابتر بود نسبت داده شده‌اند»^(۱).

جریریه می‌گویند: «امام واقعی پس از پیامبر ، علی علیه السلام بود و بیعت با ابوبکر و عمر اشتباه و نامشروع است اما آن دو بدان نه کافر می‌شوند و نه فاسق بلکه تنها امامت اصلح را ترک کرده‌اند. از عثمان علیه السلام نیز به سبب کارهایی که کرده است اظهار براءت می‌کنند و وی را و کسانی را که با علی علیه السلام جنگیده‌اند، تکفیر می‌کنند»^(۲).

(۱) - در «مقالات» اشعری (۱/ ۱۴۴) آمده است که بتریه پیروان حسن بن صالح بن حی و پیروان کثیر النوی هستند و غیر از همین لقب «بتریه» لقب دیگری برای آنان ذکر نکرده است. اما شهرستانی به سوی لقب دیگری که «صالحیه» باشد و به حسن بن صالح بن حی منسوب است اشاره کرده و هر دوی آنها را یکی دانسته است چرا که قول و عقیده‌شان یکی است. «الملل و النحل» (۱/ ۱۶۱) اما در خطط مقریزی بین دو اسم کثیر و حسن خلط صورت گرفته است و شاید هم در اثر اشتباه نسخه‌نویسان باشد. در آن آمده است، یک فرقه از آنها بشریه‌اند که عبارتند از پیروان حسن بن صالح بن کثیر الابتر. «الخطط» (۲/ ۲۰۲) که صحیح آن چنین است. پیروان حسن بن صالح و کثیر الابتر. ر. ک: در رابطه با کثیر به «میزان الاعتدال» (۳/ ۴۰۲-۴۱۲) و «مقالات» اشعری، (۱/ ۱۴۴).

یکی از عقاید دیگر آنها این است که منکر رجعت امواتند و علی را از زمانی امام می‌دانند که با وی بیعت شد.

(۲) - همین فرقه‌ای که نشوان آن را «جریریه» نامیده است، بسیاری از صاحبان «فرق و مقالات» مانند اشعری در «مقالات اسلامیین»، (۱/ ۱۴۳) و شهرستانی در «الملل و النحل»، (۱/ ۱۰۹) و غیره سلبانیه نامیده‌اند. اما =

جارودیه^(۱) می‌گویند: «پیامبر با اشاره و توصیف علی علیه السلام را به عنوان امام و جانشین خویش تعیین کرده بود، یعنی به صراحت از وی نام نبرده بود، اما به سوی او اشاراتی کرده بود و صفاتی را ذکر کرده بود که تنها در او بودند و امت با سپردن خلافت به دیگران گمراه شد و دچار کفر گردید و رسول‌الله امامت حسن و حسین را نیز همانند امامت علی و به همان شیوه منصوص کرده بود، اما امامت پس از این سه نفر منصوص علیه نیست، بلکه به وسیله‌ی شورا از میان بهترین‌های فرزندان حسن و حسین و از میان کسانی از آنان که شمشیر به دست گرفته و به سوی راه پروردگارشان فرا می‌خوانند و از ستمگران راه خویش را جدا کرده‌اند و حسنی یا حسینی صحیح‌النسب باشند و عالم و زاهد و شجاع باشند، به امامت برگزیده می‌شوند».

جارودیه نیز به نوبه‌ی خود به سه فرقه تقسیم شده است.

(۱) گروهی ادعا می‌کنند که محمد بن عبدالله بن حسین معروف به نفس زکیه نمرده است و نخواهد مرد، مادامی که زمین را از عدل پر نکرده است و مهدی قائم منتظر نزد آنان اوست. محمد بن عبدالله علیه منصور خروج کرد و در مدینه کشته شد.

= صاحب خطط همانند نشوان آن را «جریره» نامیده است. الخطط (۲/۳۵۲)، ونویسنده «الفرق بین الفرق» (۳۳) به صراحت نوشته است که این فرقه جریره و یا سلیمانیه نامیده می‌شود. یعنی هر دو اسم مستعمل‌اند، چرا که این فرقه به «سلیمان بن جریر زیدی» منسوب است.

(۱) - آنها پیروان زیاد بن ابوزیاد معروف به ابوالجارود هستند. «الفرق بین الفرق»، ص ۳۰. «تاج‌العروس» (۲/۳۱۸) در «تهذیب‌التهذیب» (۳/۳۸۶) از وی به عنوان زیاد بن منذر همدانی و برخی گفته‌اند هندی و به گفته‌اند ثقفی، معروف به ابوالجارود اعمی کوفی یاد شده است. ابوحاتم درباره‌ی وی می‌گوید: «او رافضی‌ای بود که علیه اصحاب رسول‌الله حدیث وضع می‌کرد و در فضایل و مناقب اهل بیت ن چیزهای بی‌اساسی روایت می‌کرد و نوشتن احادیث او حلال نیست. او از غلات اهل کوفه به حساب می‌آید. (منبع سابق) در فرق الشیعه، ص ۴۸ نیز از او به عنوان زیاد بن منذر نام برده شده است.

۲) گروه دیگری ادعا می‌کنند که محمد بن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب زنده است و نمرده است و مادامی که زمین را سرشار از عدل و داد نکرده است نخواهد مرد و مهدی منتظر قایم نزد این فرقه همین شخص است. محمد بن قاسم علیه معتصم خروج کرد، معتصم وی را اسیر کرد و بعداً معلوم نشد که بر وی چه آمد.

۳) گروهی دیگر می‌گویند که یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب زنده است و نمرده است و تا زمین را سرشار از عدل و داد نکرده است نخواهد مرد و وی را مهدی منتظر قایم می‌دانند. یحیی بن عمر بر مستعین خروج کرد و در کوفه کشته شد.^(۱)

عبدالقاهر بغدادی درباره‌ی این فرقه‌های سه‌گانه می‌گوید: «آنها بر این امر که مرتکب گناهان کبیره است برای همیشه در آتش می‌مانند، با هم اتفاق نظر دارند و از این نظر با خوارج^(۲) هم عقیده‌اند و همچنین این فرقه‌ها یکدیگر را تکفیر می‌کنند، بتریه و سلیمانیه جارودیه را تکفیر می‌کنند چون جارودیه ابوبکر و عمر را تکفیر کرده‌اند و جارودیه بتریه و سلیمانیه را به دلیل ترک تکفیر ابوبکر و عمر کافر می‌دانند»^(۳).

اما آنچه اصحاب «فرق و مقالات» از این سه گروه زیدیه ذکر کرده‌اند با آنچه

(۱) - «الحوار العین»، نشوان الحمیری، (ص ۱۵۵-۱۵۶). وی در پایان کلامش از فرقه‌های زیدیه گفته است که این روایت ابوالقاسم بلخی از زیدیه است. در «الرسالة الوازعة» یحیی بن حمزه یمنی (متوفای ۷۴۹هـ) آمده است که هر کسی که می‌خواهد در موضوع «زیدیه» به تفصیل مطالعه کند به کتاب «مقالات» ابوالقاسم بلخی یا کتاب «العیون» حاکم ابوسعید مراجعه کند. «الرسالة الوازعة»، ص ۳۴ و ر. ک: «مقالات الاسلامیین»، (۱/۱۳۶) و پس از آن.

(۲) - «الفرق بین الفرق»، ص ۳۴.

(۳) - «منبع سابق»، ص ۳۴.

پیش از این گذشت، مبنی بر این که آنها نسبت به صحابه اعتقادی نیکو دارند، در تضاد است. شاید آنچه ما پیش از این ذکر کردیم رویکرد فرقه‌ای دیگر از زیدیه باشد - و شاید زیدیه واقعی همانها باشند - و آن همان فرقه‌ایست که ملطی آن را ذکر کرده - چرا که وی آنها را به چهار فرقه تقسیم کرده است - و گفته است: «فرقه‌ی سوم زیدیه می‌گویند: «امت ابوبکر و عمر را از روی اجتهاد نه از روی عناد به خلافت برگزیدند، آنان در واقع قصد خیر داشتند، اما در اجتهاد اشتباه کردند و مفضول را به جای فاضل انتخاب کردند و بر او ولایت دادند، چون عمداً این کار را نکرده‌اند و اشتباه اجتهادی از آنها سر زده است لذا چیزی بر آنها نیست». این فرقه کسی را تکفیر نکرده‌اند و از کسی بیزارى نجسته‌اند و آوازه و شهرت خوبی دارند و به ظاهر صاحب زهد، عبادت و خیرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند^(۱) ... و همین گروه است که ابن حزم درباره‌ی آنها می‌گوید: «نزدیک‌ترین گروه شیعیان به اهل سنت پیروان حسن بن صالح بن حسین همدانی فقیه‌اند که می‌گویند امامت در فرزندان علی علیه السلام است و آنچه از حسن بن صالح: به اثبات رسیده است همان قول ما است که امامت و خلافت در همه‌ی قریش است و با همه‌ی صحابه محبت دارند، اما علی علیه السلام را از تمام صحابه افضل می‌دانست^(۲)، و اینها شایسته‌تر به انتساب به زید هستند.

(۱) - «التنبیه و الرد»، ملطی، ص ۳۴.

(۲) - «الفصل»، (۲/۱۰۶) و ر. ک به (۴/۱۱۱) منبع سابق.

رافضه

آنها کسانی هستند که «جعفریه» و «امامیهی اثنا عشریه» نامیده می‌شوند. برخی از پژوهشگران معتقدند هرگاه اصطلاح «شیعه» به صورت مطلق ذکر شود مراد از آن همین گروه خواهد بود، چرا که گروه‌های دیگر به نامهای «زیدیه» و یا «اسماعیلیه» نامیده می‌شوند.

نظر من نیز همین است، چرا که منابع دریافتی شیعهی اثنی عشریه در برگیرنده بخش اعظم اصول و آرای گروه‌های دیگر شیعه است و بدینسان آن را نمایندهی تشیع می‌توان نامید. البته این اعتقاد و باور است که اعتبار و ارزش دارد نه اسم و عنوان.

در آینده این مسأله را بیشتر توضیح خواهیم داد^(۱).

وجه تسمیهی این گروه به امامیه آن است که معتقد به وجوب امامت و وجود آن در هر عصری هستند^(۲). پس امامیه نام و نشانهی گروهی است که قایل به وجوب و وجود امامت در هر عصر و زمانی و آن هم تعیین شدن آن به وسیلهی نص جلی و روشن است و عصمت و کمال را برای هر امامی لازم می‌داند و امامت را حق ویژهی فرزندان حسین بن علی دانسته و سلسلهی آن را تا رضا علی بن موسی می‌رساند^(۳).

و اثنی عشریه از آن جهت خوانده می‌شوند که می‌گویند امامان پس از رسول خدا دوازده نفرند^(۴) که عبارتند از علی و حسن و حسین و علی

(۱) - در مبحث «نتیجه».

(۲) - «اوائل المقالات» مفید، ص ۴۴.

(۳) - همان.

(۴) - «اوائل المقالات»، مفید، ص ۴۵.

بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی‌الرضا و محمدجواد و علی‌هادی و حسن عسکری و مهدی منتظر^(۱).

«جعفریه» به مناسبت جعفر صادق - و به قول خودشان امام ششم شیعیان - خوانده می‌شوند و این از باب تسمیه‌ی عام به اسم خاص است. کشی می‌گوید پیروان و شیعیان صادق در کوفه «جعفریه» خوانده می‌شدند^(۲).

و اما وجه تسمیه‌شان به «رافضه» در «بحار» مجلسی که یکی از کتاب‌های حدیثی متأخرشان است چهار حدیث در مدح تسمیه به «رافضه» آمده است^(۳). گویا به این طریق خواسته‌اند پیروانشان را با تحسین این اسم خوشحال کنند. اما در این احادیث شواهدی وجود دارد که گویای آن است که مردم به عنوان ذمّ آنها را رافضه نامیده‌اند، نه به عنوان مدح.

کتاب‌های شیعی به این سؤال که چرا مردم به عنوان سب و ذم این عنوان را به آنان دادند، پاسخ نمی‌دهند^(۴)، اما کتاب‌های غیرشیعی می‌گویند که این اسم و

(۱) - «الشیعه فی المیزان»، محمدجواد مغنیه، ص ۳۴.

(۲) - «الرجال»، ص ۶۵، چاپ بمبئی ۱۳۱۷ هـ.

(۳) - این احادیث کذایی در باب مسمی به: «باب فضل الرافضه و مدح التسمیه بها» در کتاب «بحار»، آمده‌اند. یکی از این احادیث چنین است: «از ابوبصیر روایت شده است که به ابوجعفر؛ گفتم: «فدایت شوم چه می‌فرمایید درباره‌ی اسمی که ما را به آن می‌خوانند و به دلیل آن والیان خون‌ها و اموال ما را حلال می‌دانند و ما را شکنجه می‌دهند» به ایشان گفت: «آن اسم چیست؟» گفتم: «رافضه» جعفر گفت: «در پیروان موسی؛ هفتاد نفر بودند که بیش از همه فعال بودند و از همه بیشتر هارون را دوست می‌داشتند؛ قوم موسی نیز آنها را «رافضه» نامیدند. به دنبال آن خداوند متعال به حضرت موسی وحی کرد که این اسم را در تورات ثبت کن که این اسم و لقب را به آنان هدیه فرمودم، و این همان اسم و عنوان است که خدا به شما ارزانی داشته است. «البحار» مجلسی، (۹۷-۹۶/۶۸).

(۴) - روایت شیعی دیگری وجود دارد که می‌گوید یکی از فرقه‌های تندرو و غالی شیعه فرقه‌ای معتدل و میانه رو از آنها را «رافضه» لقب داده است.

عنوان به دلیل موضعشان در برابر خلافت شیخین و رد آن به آنها داده شده است. ابوالحسن اشعری می‌گوید: «آنها به دلیل رد و رفض امامت و خلافت ابوبکر و عمر «رافضه» نامیده شدند»^(۱).

شیخ الاسلام ابن تیمیه پس از نقل قول اشعری می‌گوید: «به نظر من صحیح‌تر آن است که آنها بدان جهت رافضه نامیده شدند که به هنگام خروج زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در کوفه، در زمان خلافت هشام، وی را رد کردند و نپذیرفتند»^(۲).

این نظر ابن تیمیه به همان نظر اشعری برمی‌گردد، چرا که آنها به دلیل ابراز عقیده و موضع‌گیری مثبت زید درباره‌ی شیخین و خلافت آنها، وی را رد کردند. سپس این گفته که آنها به دلیل رد و رفض زید رافضه نامیده شدند و یا به دلیل رد

= بعد قمی می‌گوید: «پس از وفات جعفر باقر پروان وی به دو گروه تقسیم شدند: گروهی از آنها محمد بن عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب را امام خواندند. مغیره بن سعید یکی از کسانی بود که پس از وفات ابوجعفر این رأی و عقیده را ابراز کرد و به دنبال آن دیگر پروان جعفر بن محمد وی را لعن و نفرین کردند و از وی اظهار برائت کردند و قولش را رد کردند. او کسانی را که قول او را رد کردند رافضه نامید و بدین گونه این اسم و لقب باقی ماند. «المقالات والفرق»، (ص ۷۶-۷۷) یکی از شیعه‌های معاصر درباره‌ی این روایت گفته است که: «این روایت ضعیف است و تاب مقاومت در برابر نقد را ندارد، چرا که مقاومت شیعیان میانه‌رو در برابر مغیره امریست طبیعی، چون وی از غلات بوده است و اگر واقعاً چنین بوده است پس دلیلی وجود ندارد که شیعیان از اسم و لقبی ناراحت بشوند که یک غالی آن را بر آنها اطلاق کرده است و دلیلی وجود ندارد که به دلیل این اسم حاکمان خون شیعیان را حلال بدانند. «تاریخ الامامیه» عبدالله فیاض، ص ۷۵.

(۱) - «مقالات الاسلامیین»، (۱/ ۸۹)، و ر. ک: در سبب تسمیه به رافضه به «الملل والنحل»، شهرستانی، (۱/ ۱۵۵). «اعتقادات فرق المسلمین والمشرکین»، اسفراینی، ص ۷۷. «التبصیر فی الدین»، ص ۳۴. نظر دیگری نیز وجود دارد و آن این که آنها به جهت رفض دین، «رافضه» نامیده شده‌اند. پانوش «مقالات الاسلامیین»، (۱/ ۸۹).

(۲) - «منهاج السنّة»، (۲/ ۱۳۰)، چاپ امیریه.

قول و عقیده‌ی زید درباره‌ی خلافت ابوبکر و عمر رافضه خوانده می‌شوند، چندان تفاوتی ندارند.

و شیخ‌الاسلام به ریشه‌ی تاریخی ظهور لقب رافضه و ارتباط آن با آن زمان توجه کرده است.

این فرقه در عقاید از مسلک معتزله پیروی می‌کند، اما درباره‌ی امامت، صحابه، رجعت، غیبت و غیره آرا و عقاید ویژه‌ای دارد و نیز منابع ویژه‌ای دارد که عقیده و دینش را از آنها می‌گیرد - چنانکه خواهد آمد. اکثریت غالب شیعیان را در جهان امروز ما همین طایفه و فرقه تشکیل می‌دهد و در کشور ما و عراق، قطر، لبنان، کویت، پاکستان، هند^(۱) و ایران پیروان و اعوان و انصاری دارد، و در مصر و شمال آفریقا وجود چندان ندارند^(۲).

و اما در رابطه با جمعیت‌شان، من به آمار رسمی‌ای از آنان برخورد نکرده‌ام، ولی خودشان ادعاهای مختلفی مطرح می‌کنند، برخی می‌گویند آنها قریب به هفتاد میلیون هستند^(۳). برخی دیگر می‌گویند آنها صد میلیون نفرند^(۴) و برخی دیگر نیز مدعی‌اند آنها دویست میلیون نفرند^(۵)، و در واقع شیعیان از مبالغه در تعدادشان به عنوان ابزاری برای تبلیغات به نفع مذهبشان استفاده می‌کنند و نیز سعی دارند شخصیت‌های بارز اسلامی را به خود نسبت دهند.

گروه فعال در عرصه‌ی تقریب همین گروه است، و همین گروه است که

(۱) - «اهل البیت»، محمدجواد مغنیه، ص ۱۰۱.

(۲) - «نشأة الفكر الفلسفی»، علی النشار (۲/۲۸).

(۳) - «اهل البیت»، محمد جواد مغنیه، ص ۱۰۱.

(۴) - «هكذا الشيعة»، محمد مهدی شیرازی، ص ۴. «اضواء علی خطوط محب‌الدین خطیب» از عبدالواحد انصاری، ص ۱۳.

(۵) - «الحکومة الاسلامیة»، خمینی، ص ۱۳۲.

مراکزی در دیار اهل سنت برای رسیدن به این هدف دایر کرده است، و هیئت‌ها و سفیرانی را برای مطرح کردن این اندیشه به هر سو فرستاده است. این فرقه است که علمای آن ادعا دارند با اهل سنت اختلاف چندانی ندارند و اختلافشان تنها در مسایل فرعی است. محمدحسین آل کاشف‌الغطا^(۱) می‌گوید: «شیعه جز گروهی از مسلمانان و مذهبی از مذاهب اسلامی هستند که در اصول با سایر مسلمانان اتفاق دارند گرچه در برخی مسایل فرعی با آنها اختلاف دارند».^(۲)

برخی از اهل سنت^(۳) نیز با تکیه بر این گفته‌ی شیعیان همین چیز را تکرار کرده و شیخ شلتوت نیز فتوای معروفش را مبنی بر جواز تعبد طبق مذهب جعفری صادر کرد^(۴)، چرا که به گفته‌ی وی اختلاف ما با آنها تنها در چند مسأله‌ی کلامی است.

آیا این ادعا یک واقعیت است؟ جواب این سؤال در مبحث بعدی، یعنی مبحث منابع تشیع و آراء و عقاید آنها آنگونه که در کتاب‌های اصلی و معتبرشان آمده است، وجود دارد. ما این مبحث را از آن جهت مطرح کرده‌ایم

(۱) - محمدحسین آل کاشف‌الغطا از شیوخ بزرگ شیعه و از مراجع معاصر آنها. در سال ۱۲۹۴ هـ در نجف به دنیا آمد و در سال ۱۳۷۳ هـ وفات یافت. کتاب‌های «اصل الشیعه وأصولها»، «الدین والاسلام» از آثار وی هستند. ر. ک: «معجم المؤلفین»، (۹/ ۲۵۰) و مقدمه‌ی کتاب «اصل الشیعه وأصولها».

(۲) - «رسالة الاسلام»، سال اول عدد اول، (ص ۲۲-۲۳).

(۳) - به طور مثال محمد غزالی در تعدادی از کتاب‌هایش این نظر را ابراز کرده است. ر. ک: «ظلام الغرب»، (ص ۱۹۳-۱۹۵) «لیس من الاسلام»، (ص ۷۶-۸۷). «الاسلام وحركة التاريخ»، انور الجندی، (ص ۴۳۰-۴۳۱) و حتی برخی به اصطلاح اهل سنت پا را فراتر از این گذاشته و پیشنهاد داده‌اند اهل سنت از آن چه در کتاب «کافی»، کلینی و کتاب‌های دیگر روافض استفاده کنند. ر. ک: «السنة المفتری علیها»، سالم البهنساوی، (ص ۵۸-۵۹).

(۴) - ر. ک به: تصویر این فتوا در «پیوست اسناد و مدارک» در همین بحث.

تا ریشه‌های اختلاف و انواع آن بین اهل سنت و شیعه را از کتاب‌های خود آنها بیابیم. ما این گروه را نه تنها بدان جهت موضوع تحقیق و بررسی تفصیلی قرار داده‌ایم که این گروه تنها گروهی است که در عرصه‌ی تقریب بین اهل سنت و شیعه فعال بوده است و یا بزرگترین گروه شیعه است، بلکه یکی از دلایل آن این است که بحث ریشه‌ها و وجوه اختلاف بین اهل سنت و شیعه و بررسی اندیشه‌ی تقریب در پرتو آن بایستی بر اساس بررسی منابع دریافت هر گروهی صورت بگیرد، ما می‌بینیم که گروه‌های شیعه یا عبارتند از اسماعیلیان، دروز، نصیری و گروه‌های دیگر باطنیه که گرچه کفر و الحادشان به مرور زمان برای امت روشن شده است، اما آنها هنوز هم در تاریکخانه‌های کتمان و پنهان‌کاری به سر می‌برند و دسترسی به منابع و کتاب‌هایشان امکان‌پذیر نیست، پس چگونه می‌توان اندیشه تقارب با آنها را مورد بحث و بررسی قرار داد.

یا این که شیعه‌ی زیدیه‌ی میانه‌رو هستند که امام ابن حزم درباره‌ی آنها گفته است: «آنها نزدیک‌ترین گروه به اهل سنت‌اند». اعتقادات انحرافی و خطرناک در میان زیدیه به جارودیه برمی‌گردد که از «روافض» به حساب می‌آیند. چون اعتبار از آن مسمی است. نه اسم. زیدیه به منابع امت مراجعه می‌کنند و حل اختلاف با آنها در پرتو این مصادر - چنانکه در مبحث زیدیه دیدیم - ممکن است. پس گروهی جز اثنی عشریه «رافضه» در برابرمان باقی نماند و امروزه این گروه با منابع و کتاب‌هایش شناخته شده و معروف است و می‌توان از خلال آنها از شیعه شناخت درستی به دست آورد.

جمعی از علما بر آن‌اند که اگر امروزه اصطلاح شیعه به صورت مطلق به کار برده شود مراد از آن - چنانکه به نقل از امثال کاشف‌الغطاء^(۱)،

(۱) - «اصل الشیعه وأصولها» آل کاشف الغطاء، ص ۹۲. وی در این کتاب گفته است: «امروزه اگر واژه‌ی

شیعه به صورت مطلق ذکر شود، اختصاص به امامیه دارد».

شتروثمان^(۱) و امیرعلی^(۲) و غیره گذشت - تنها این گروه خواهد بود. به طور مثال امیرعلی می‌گوید: «اینک شیعه مرادف با اثنی عشریه شده است»^(۳). به همین دلیل دکتر عرفان عبدالحمید می‌گوید: «تحقیق و بررسی در عقاید شیعه بدون کوچک کردن این اصطلاح، بایستی متکی بر کتاب‌های امامیه‌ی اثنی عشریه باشد، چرا که اکثریت غالب شیعیان را همین گروه تشکیل می‌دهند»^(۴). پس بیاید تحقیق و بررسی این گروه و عقاید آن را از منابع اصلی خود آن آغاز کنیم^(۵).

(۱) - «دائرة المعارف الاسلامیة»، (۶۸/۱۴).

(۲) - «روح الاسلام» امیرعلی، (۲/۲۳۸).

(۳) - «روح الاسلام» امیرعلی، (۲/۲۳۸).

(۴) - «مجلة كلية الدراسات الاسلامیة»، عدد اول ۱۳۸۷، ص ۳۵.

(۵) - بنا به آن چه گذشت، من در صفحات آتی گاهی واژه‌ی شیعه را به صورت مطلق برای گروه اثنی عشریه به کار خواهم برد.

فصل دوم

اعتقاد آنها در مورد منابع دریافتی و یا اصول و ادله احکام متفق علیه میان مسلمانان

- (۱) اعتقادشان در مورد کتاب خدا.
- الف) اعتقاد آنها به تحریف قرآن.
- ب) انحراف آنها در تفسیر قرآن.
- ج) این ادعایشان که پس از نزول قرآن باز هم کتاب‌هایی از سوی خدا فرو فرستاده می‌شود.

(أ) اعتقاد آنها به تحریف قرآن.

تمام امت بر این امر اجماع دارند که خداوند متعال کتاب عظیمش را حفظ خواهد کرد، و باطل را نه از رو به رو به آن راهی است و نه از پشت سرش، و از سوی حکیمی ستوده شده فروفرستاده شده است، و حجت جاودانه خداوند و معجزه بزرگ پیامبر اکرم است، و حفاظت و صیانت آنرا خود خدا به عهده گرفته است

﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴾ (الحجر: ۹). «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم.»

خداوند با قرآن تمام مردم را به چالش طلبیده است و هر کس که قصد دست درازی و لکه‌دار کردن تقدس، آنرا داشته باشد، بی شک از اسلام به دور است. گرچه ادعای اسلام کند و بایستی پرده از چهره‌ی وی کنار زد تا دشمنی‌اش برای امت روشن گردد، چرا که او با اصل بزرگ و رکن اساسی اسلام به جنگ برخاسته است.

ادعای «تحریف قرآن» تلاش ناامیدانه‌ای از سوی دشمنان اسلام است که هدف آن زیر سوال بردن دین مسلمانان و کتاب آسمانی آنهاست.

﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُنِيرَ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (التوبه: ۳۲). «آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند».

چرا که چون آنها نتوانستند رخنه‌ای در کتاب الله ایجاد کنند - چون در توان و قدرتشان نبود - و همیشه تیرهای زهراگینشان به سینه‌های خودشان بر می‌گشت، ادعا کردند که در کتاب خدا نقص و تحریف وجود دارد، و چه آسان است ادعای دروغین از کینه‌توزی شکست خورده که هنوز نتوانسته است انتقامش را بگیرد. این ادعا وجود و جایگاه و میدانی نیافت تا آن که فرقه‌ی رافضه پا به عرصه‌ی وجود گذاشت و دین و مذهب‌اش را بر اساس و پایه و مبادی‌ای پایه‌ریزی کرد که اصل و ریشه‌ای در کتاب خدا نداشت، و بدین جهت برای سر پا نگه داشتن مذهبش هیچ چاره‌ای جز زیر سوال بردن خود قرآن نیافت.

همین تدبیر و راهکارشان بود که پرده از چهره‌شان برداشت و در میان مسلمانان رسوایشان کرد، و همین قولشان درباره‌ی کتاب خدا بود که ماسک تشیع و محبت اهل بیت را که در پشت آن پنهان شده بودند از روی صورت آنها برداشت و چهره‌ی واقعی آنها را که همان دشمنی اسلام و مسلمانان بود، آشکار کرد.

افترا و دروغشان بر این استوار است که قرآن موجود ناقص و تحریف شده است و قرآن کامل نزد علی بن ابی طالب بود که پس از وی به امامان بعد از او به ارث رسید و اکنون نزد مهدی منتظرشان است. این گفته‌ی ملحدانه، از سوی

کسانی که مدعی محبت و پیروی علی هستند، علاوه بر آن که زیر سوال بردن کتاب خدای عزوجل و دین و صحابه‌ی پیامبر است. بزرگترین طعن و عیب و ایرادگیری از علی علیه السلام از سوی کسانی که مدعی محبت و پیروی از او هستند، به حساب می‌آید، چرا که این سوال پیش می‌آید که آخر چرا علی علیه السلام قرآن را که چنانکه ادعا می‌کنند گرد آورده بود، به مردم عرضه نداشت، و به وسیله‌ای با این قرآن تحریف شده به مقابله بر نخواست؟ و چرا زمانی که خلافت به وی رسید، به تدارک و جبران آنچه اتفاق افتاده بود نپرداخت؟ و هر کس که از خیانت خائن جلوگیری نکند، همانند خود او خائن است. علی علیه السلام برای چیزهای جزئی‌تر با کسانی چون خوارج که علیه وی خروج کردند جنگید، آخر چرا در برابر این کار سکوت کرد؟ روافضی‌جویی برای این سوال جز آن که عالیشان «نعمت الله جزایری»^(۱) بر زبان آورده است ندارند. وی می‌گوید: «زمانی که امیر المؤمنین بر کرسی خلافت نشست نتوانست قرآن واقعی را آشکار کند»^(۲) و قرآن منحرف را از میان بردارد، چرا که این کار مستلزم بد نام کردن خلفای قبلی بود!!

آری، این گونه عذر می‌آوردند. چه اتهام و بد نامی‌ای بزرگ‌تر از این که علی علیه السلام را متهم کنند که رعایت حال خلفای گذشته را بر هدایت امت ترجیح داد و به همین دلیل قرآنی را که نزد او بود بیرون نیاورد. بار الها؛ تویی پاک و

(۱) - نعمت الله بن عبدالله بن محمد بن حسین حسینی جزایری شیعی امامی. خوانساری درباره‌ی وی می‌گوید: وی از علمای بزرگ متأخر ما و از فضلائی متبحر و بسیار محترم می‌بود. قمی، محدث شیعیان درباره‌ی وی می‌گوید: «وی عالمی محقق، مدقق و جلیل‌القدر بود. این است ارزش و جایگاه صاحب این قول و عقیده‌ی ملحدانه نزد آنها - کتاب‌های «الانوار النعمانیة» و غیره از آثار او هستند. در سال ۱۱۱۲ هـ وفات یافت ر. ک. «روضات الجنات» (۴/ ۲۲۰-۲۲۲) «الکنی و الالقباب» (۳/ ۲۹۸).

(۲) - «الانوار النعمانیة» نعمت الله جزایری، (۲/ ۳۶۲).

منزه، و این بهتانی است بس بزرگ!...

این است معنا و مفهوم و پیامد این سخن «باطل» که دهها نص و روایت در دیوانها و مجامع حدیثی و کتابهای معتبر شیعه درباره آن آمده است. ما طبق مراحل زیر به بررسی این «کذب و افترا» نزد تشیع می‌پردازیم.

۱) کتابهای شیعی‌ای که روایات و اخبار تحریف را روایت کرده‌اند.

۲) نصوص آمده در کتاب‌هایشان درباره‌ی این «کذب و افترا».

۳) اعتقاد و نظرشان درباره‌ی این نصوص و روایات.

۴) سرآغاز این «کذب و افترا» نزد تشیع.

۱) کتابهای شیعی‌ای که روایات و اخبار تحریف را روایت کرده‌اند.

نخستین کتابی که این افترا در آن ثبت شده است، کتاب «سلیم بن قیس است که آنرا نخستین کتابی که از سوی یک شیعه نوشته شده است»^(۱) می‌دانند و بسیاری از علمای گذشته و حال شیعه آنرا ستوده‌اند. ما در انتهای بحث‌مان درباره افترای تحریف این کتاب، به عنوان اولین کتابی که این دروغ و افترا در آن آمده است، اندکی درنگ خواهیم کرد. از کتاب سلیم بن قیس است که این کذب و افترا به کتاب‌های مادر و مرجعی که نزد شیعیان قابل اعتماد هستند، راه یافته است، بگونه‌ای که حسین نوری طبرسی متوفای ۱۳۲۰هـ که نزد شیعیان امام ائمه‌ی حدیث و رجال در قرون متأخر و از بزرگترین علمای شیعه در این قرن به حساب می‌آید. در کتابش «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» که آن را برای اثبات تحریف قرآن از روی کتابهای شیعه نوشته است، مجموعه‌ی بزرگی از اخبار و روایات شیعی‌ای را که قرآن را زیر سوال

(۱) - الفهرست ابن الندیم ص ۳۰۷-۳۰۸ بایستی این امر را مد نظر قرار داد که این کتاب در سال ۱۳۹۸هـ

نوشته شده است.

می‌برند گردآوری کرده است و آنها را چنانکه خودش می‌گوید: و از کتاب‌های معتبری که نزد اصحاب تشیع تکیه گاه^(۱) و مرجع شمرده می‌شوند. نقل کرده است.

وی در جایی دیگر می‌گوید: بدان که این اخبار و روایات از کتاب‌های معتبری که تکیه گاه اصحاب ما در اثبات احکام شرعی و آثار نبوی، شمرده می‌شوند نقل شده است^(۲).

پس کتاب‌هایی که اخبار ملحدانه‌ی فوق را روایت کرده‌اند نزدشان موثق و معتبرند و آنها دینشان را از آنها دریافت می‌کنند و به علما و محققان بزرگشان منسوب‌اند. یکی از کتاب‌های مذکور «صحیح کافی»‌شان است که نزد آنان همانند صحیح بخاری نزد اهل سنت است و آن را اصح کتبشان می‌دانند^(۳) و نویسنده‌اش (محمد بن یعقوب کلینی متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹) را ثقة الاسلام لقب داده‌اند. کلینی بسیاری از این اساطیر را علی‌رغم آن که خود را تنها به روایت

(۱) - فصل الخطاب ص ۱۱۷ (نسخه‌ی خطی)

(۲) - منبع سابق ص ۱۲۶.

(۳) - چرا که می‌گویند: کلینی با نه‌بندگان و وکلای چهارگانه‌ی مهدی معاصر بوده است و بنا به همین دلیل حکم به قطعی اعتبار بودن منابع اطلاعاتی کلینی کرده‌اند چون باب علم و استعمال حال کتاب‌های مذکور به وسیله‌ی نه‌بندگان و وکلای مهدی باز بوده است، چرا که او با آنها در یک شهر یعنی بغداد می‌زیسته است. ر.

ک. الوحدة الاسلامیة مقاله، محمد صالح حائری شیعی تحت عنوان روش عملی برای تقریب ص ۲۳۳.

به طور مثال به کافی باب فیہ نکت و تنفی من التنزیل فی الولاية الجزء الاول ص ۴۱۳ و پس از آن احادیث شماره‌های ذیل ۸-۲۳-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱ و ر. ک. جزء دوم از کافی باب أن القرآن یرفع کما أنزل ص ۶۱۹ رقم ۲ باب النوادر ص ۶۲۷ و پس از آن (رقم ۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸) این روایات در کافی به صراحت کتاب الله را زیر سوال می‌برند و حمل آنها بر اختلاف قرائت‌ها و یا تفسیر ممکن نیست.

اخبار صحیح ملزم کرده است^(۱) در کتابش آورده است. به همین دلیل نویسندگان شیعه درباره‌ی وی گفته‌اند که: معتقد به تحریف و نقص و کمبود در قرآن بوده است، چرا که روایاتی دال بر این امر در کتابش کافی بدون آنکه آنها را نقد و جرح کند آورده است، این در حالی است که در آغاز کتابش گفته است به آنچه روایت کرده است اطمینان کامل دارد^(۲). برخی از اهل سنت بر این قول این گونه اظهار نظر کرده‌اند که ما نیز حق داریم بگوییم نظر ما درباره‌ی کسی که چنین چیزهایی نقل می‌کند و به آنها ایمان دارد، آن است که وی از اهل قبله نیست^(۳). تفسیر استاد وی علی بن ابراهیم قمی^(۴) نیز مملو از چنین چیزهایی است و حتی غلو بیشتری در آن وجود دارد^(۵). وی در اول تفسیرش به این اعتقاد تصریح کرده و کتابش را پر از اخبار و روایات مربوط به این مسئله کرده است. وی در اول کتابش ملتزم آن شده است که تنها از مشایخش و افراد ثقة روایت کند^(۶). عالم بزرگ شیعه در عصر حاضر آقای خوبی تمام روایات قمی را توثیق کرده می‌گوید: به همین دلیل ما به ثقة بودن تمام مشایخ علی

(۱) - ر. ک. مقدمه الکافی و تفسیر الصافی مقدمه، ششم ص ۱۴.

(۲) - تفسیر صافی فیض کاشانی مقدمه، ششم ص ۱۴.

(۳) - الصادق، شیخ محمد ابو زهره ص ۴۴۰.

(۴) - ابو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، از مفسران، محدثان و فقیهان شیعه که کلینی نزد وی شاگردی کرده است. تفسیر القرآن اثر اوست در سال ۳۲۴ هـ در گذشت. الفهرست ابن ندیم ص ۳۱۱ «الفهرست» طوسی ص ۱۱۵.

(۵) - تفسیر الصافی فیض کاشانی، مقدمه ششم برای ملاحظه روایات قمی در مورد تحریف قرآن به مواضع زیر رجوع شود. (۱/۳۶۰) و (۱/۳۸۹) و (۱/۲۱۱) و (۲/۲۱۷) و غیره تفسیرهای متأخر همانند تفسیر البرهان هاشم بحرانی و تفسیر الصافی فیض کاشانی این اباطیل را از تفسیر قمی و امثال آن گرفته‌اند.

(۶) - فصل الخطاب، طبرسی ص ۱۳.

بن ابراهیم که از آنها در تفسیرش حدیث روایت کرده است و سند به یکی از معصومین می‌رسد حکم می‌کنیم^(۱).

این افسانه‌ها در تفسیر عیاشی^(۲) نوشته عالم شیعی محمد بن حسن عیاشی^(۳) که کتابش یکی از کتاب‌های معتبر شیعه است، نیز وجود دارد^(۴).

نوری طبرسی، از علمای شیعه، برخی از نصوصی را که در برگیرنده طعن در کتاب خداست، از کتاب‌های قدیم شیعه و منسوب به علمای متقدم آنها مثل کتاب الغیبه محمد بن ابراهیم نعمانی^(۵) و غیره^(۶) نیز نقل کرده است و حتی طبرسی ادعا می‌کند در خود نهج البلاغه که شریف رضی آنرا وضع کرده است، روایاتی مبنی بر تحریف وجود دارد. شیعیان با تکیه و اعتماد بر روایت و درایت و ثقه بودن

(۱) - معجم رجال الحدیث ابو القاسم خوبی (۱/۶۳).

(۲) - از جمله در جلد ۱ صفحات ۱۶۹-۱۶۸-۲۰۶-۱۳ و غیره.

(۳) - ابوالنضر محمد بن سعید عیاشی که در اواخر قرن سوم هجری می‌زیسته است و شیخ شیعه طوسی درباره‌ی وی می‌گوید: او مردی جلیل‌القدر عالم به اخبار و بصیر و آگاه به روایات بود. آری این است جایگاه این فرد باطل‌الاعتقاد نزد شیعیان ر. ک. الفهرست طوسی (ص ۱۶۳-۱۶۵) و مقدمه تفسیر عیاشی از طباطبایی.

(۴) - عالم شیعی معاصر محمدحسین طباطبایی درباره‌ی این کتاب می‌گوید: این کتاب، بهترین کتاب قدیم در موضوع خود است و موثق‌ترین کتاب در مورد تفسیر مأثور است که از علما و مشایخ قدیم شیعه به ما به ارث رسیده است و علمای تفسیر هزار و اندی سال و حدود یازده قرن است که آن را بدون آن که عیب و ایرادی از آن بگیرند، پذیرفته‌اند: و مقدمه‌ی طباطبایی در مورد کتاب و مؤلف آن. ص ج

(۵) - ابو عبدالله بن ابوزینب، محمد بن ابراهیم بن جعفر الکاتب بغدادی نعمانی از مفسران، محدثان و متکلمان شیعه و یکی از مشایخ کلینی در تفسیر القرآن، الغیبه و غیره از جمله آثار او هستند. ر. ک. مقدمه «الغیبه» و در تهذیب المقال ص ۵۶ «معجم المؤلفین» (۸/۱۹۵).

(۶) - ر. ک. فصل الخطاب طبرسی، ص ۱۱۹.

شریف رضی اتفاق نظر دارند که هر آنچه در نهج البلاغه آمده، کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام است ^(۱).

اما این تنها ادعای آنان است و نشانه‌های وضع در متن و سند آن چنان که محققان به اثبات رسانده‌اند به روشنی دیده می‌شود ^(۲).

این‌ها بودند برخی از کتاب‌های قدیم شیعه به ادعای خودشان که اخبار و روایات مربوط به تحریف را روایت کرده‌اند. اما شیخ تشیع و یکی از صاحبان صحاح اربعه‌ی آنها، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی ملقب به صدوق (متوفای ۳۸۱هـ) که وی را رئیس المحدثین می‌خوانند می‌گوید: و اعتقاد ما در مورد قرآن آن است که قرآن همان است که میان دو جلد قرار دارد و در دست عموم مردم است و بیشتر از آن نیست و هر کس بگوید ما می‌گوییم قرآن بیشتر از این است دروغ گفته است ^(۳).

پس بدین ترتیب صدوق شیعه با این گفته‌اش ابراهیم قمی، کلینی، عیاشی و غیره را کاذب می‌داند. این شهادت صدوق یک مطلب مهم دیگری را نیز می‌رساند و آن اینکه به نظر می‌آید که عقیده‌ی بی‌اساس و زندقه‌آمیز تحریف قرآن، به کتاب‌های منسوب به شیعه اولیه که این کذب و افترا در آنها قرار دارد بعدها به آنها افزوده شده است. چون صدوق نه در مورد وجود چنین روایاتی در کتاب‌های مذکور چیزی می‌گوید، و می‌گوید عقیده‌ی تحریف قرآن، عقیده

(۱) - مستدرک نهج البلاغه هادی کاشف الغطا، ص ۱۹۰.

(۲) - درباره‌ی موضوع بودن کتاب بر علی علیه السلام رجوع شد به میزان الاعتدال ذهبی (۱/۱۲۴) لسان المیزان ابن حجر (۴/۲۲۳) فجر الاسلام، احمد امین (۱۴۸-۱۴۹). المقتطف (جلد ۴۲/۲۴۸-۲۵۲) سال ۱۳۳۱هـ ترجمه علی بن ابی طالب احمد صفوت ص ۱۲۲ و پس از آن.

(۳) - اعتقادات صدوق به نقل از کتاب الشیعه از محسن امین ص ۱۶۱.

و مذهب گروه ناچیزی از شیعیان است. مگر اینکه بگوییم صدوق از تقیه استفاده می‌کند تا هر دو گزینه درست شوند.

عجیب این است که حتی برخی از کتاب‌های منسوب به صدوق که تحریف را نفی می‌کند نیز از این افترا مصون نمانده است و برخی از روایات مربوط به آن در کتاب «الخصال» صدوق^(۱) هم آمده است. آیا این روایات را دیگران به این کتاب افزوده‌اند؟ و یا آن که وجود این روایات در کتاب وی دلیلی است بر آن که انکار تحریف قرآن از سوی وی تقیه‌ای بیش نبوده است؟^(۲) این الحاد و زندقه متاسفانه در کتاب‌های شیعه بکثرت آمده است و برخی روایات آن حتی در رجال کشی^(۳) که معتبرترین کتاب رجال شیعه است نیز دیده می‌شود.^(۴) رجال کشی موجود اصل این کتاب که کشی آن را نوشته نیست بلکه تهذیب طوسی و نویسنده دو کتاب از کتاب‌های صحاح شیعه و ملقب به شیخ الطائفه نزد شیعیان (متوفای ۴۶۰هـ) است. این افترا که کشی آنرا روایت کرده و طوسی نیز حذفش نکرده است! آیا این بدان معناست که طوسی در آنجا آنرا قبول دارد. سپس خودش در تفسیرش تبیان^(۵) این گمراهی را رد می‌کند. ولی عالم شیعی، نوری طبرسی ادعا می‌کند که مخاطب تفسیرش تبیان مخالفان شیعه هستند و طوسی در نوشتن آن کمال احتیاط را به کار بسته است^(۶)، یعنی در آن

(۱) - ر. ک. الخصال ص ۱۷۴.

(۲) - نظر برخی از علمای شیعه که آشکارا این عقیده را ابراز می‌کنند. مثل نعمت الله جزایری نیز همین است چنانکه خواهد آمد.

(۳) - به طور مثال به ص ۲۹۰ رقم ۵۱۱ بیوگرافی ابو الخطاب رجال الکشی رجوع شود.

(۴) - ر. ک مقدمه رجال الکشی.

(۵) - التبیان، طوسی (۳/۱).

(۶) - «فصل الخطاب» برگه، ص ۱۷۵.

از شیوهی تقیه استفاده شده است (!) وی از آن جهت درباره‌ی تبیان چنین داوری می‌کند چون عقیده‌ی باطل وی را در مورد کتاب الله تایید نمی‌کند. او از کتاب‌های دیگر طوسی چیزهایی که کتاب خدا را زیر سوال می‌برد نقل می‌کند^(۱) تا ثابت کند که انکار تحریف قرآن از سوی طوسی مبنی بر تقیه بوده است، و یکجا نیز انکار تحریف از سوی او را ناشی از قلت آگاهی طوسی به دلیل عدم وجود کتاب نزد وی می‌داند.^(۲)

شریف المرتضی^(۳) که یک شیعه است، گمراهی‌هایی را که کتاب‌های تشیع مشتمل بر آنند، در پاسخ به مسایل الطرابلسیات^(۴) انکار می‌کند و به همین دلیل ابن حزم او را از کسانی که قایل به این قول که در کتاب‌های شیعه آمده است مستثنی می‌کند^(۵). اما علی‌رغم انکار از سوی قمی، طوسی و مرتضی این الحاد در کتاب‌های تشیع رواج گسترده‌ای دارد. به طور مثال در کتاب الاحتجاج از احمد بن ابو طالب طبرسی^(۶)، و او غیر از طبرسی صاحب مجمع البیان است^(۷)

(۱) - همانند آن که از کتاب المصباح طوسی برگه ص ۱۲۲ نقل کرده است.

(۲) - فصل الخطاب طوسی برگه ص ۱۷۵.

(۳) - علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب معروف به (شریف المرتضی ابوالقاسم علم الهدی) فقیه، مفسر، معتزلی، امامی در سال ۴۳۶ هـ در گذشت «البدایه والنهایه» (۵۳/۱۲) و «معجم المؤلفین» (۸۱/۷).

(۴) - ر. ک. مجمع البیان طبرسی (۱۵/۱) که قول مرتضی را از کتاب مذکور نقل کرده است.

(۵) - الفصل (۲۲/۵).

(۶) - ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، شیعه، از کتابهایش الاحتجاج. در حدود سال ۶۲۰ هـ وفات یافته است. معجم المؤلفین (۱۰/۲).

(۷) - چرا که صاحب مجمع البیان این قول را رد می‌کند و در کتاب نشأة الشيعة از نبیلة داود (شیعه) بین این دو نفر خلط صورت گرفته است. (ص ۳۹-۴۰).

روایات عدیده‌ای در تایید این قول باطل آمده است و این افسانه حتی پیش از آن میان شیعیان وجود داشته است، به طور مثال عالم شیعی مفید متوفای ۱۳۴۱هـ) برخی از این روایات را در کتاب «الارشاد» خود که چنانکه خواهد آمد از کتاب‌های معتبر شیعه است ذکر کرده است و حتی در کتاب دیگر خود «اوائل المقالات» این گمراهی را بیان کرده و اعتراف کرده است که روایات تحریف قرآن از طرق شیعه به حد شهرت رسیده‌اند. کتاب «اوائل المقالات» چنانکه برخی از علمای معاصر شیعه مورد تأکید قرار داده‌اند^(۱) از کتاب‌های عقیده معتبر آنهاست. همچنان این قول باطل در بسیاری از تفاسیر آنها مثل «تفسیر البرهان»^(۲) و «الصفی»^(۳) و غیره، و در مجموعه‌های حدیثی آنان مثل «الوفی» و «البحار»^(۴) که مملو از این گمراهی‌ها هستند و غیره به کثرت آمده است. روایات و اخباری مربوط به تحریف در بسیاری از کتاب‌های معتبرشان به کرات آمده است. طبرسی در فصل الخطاب بسیاری از این کتاب‌ها^(۵) را غیر از کتاب‌هایی که ذکرشان گشت بر شمرده است. گر چه بسیاری از علمای شیعه این کفر و الحاد را رد می‌کنند اما با وجود این کتاب‌هایی که این الحاد و زندقه در آنها روایت شده است و شیوخی که آشکارا ابراز کرده‌اند مورد تقدیر و احترام تمام شیعیان هستند.

عناصر مجوسی تنها به پوشیدن لباس دروغین تشیع اکتفا نکردند. بلکه برای اثبات این افسانه، کتاب‌های مستقلی تحت عنوان «تغییر»، «تحریف» و غیره نیز

(۱) - «الشیعة فی المیزان» محمد جواد مغنیه ص ۱۴.

(۲) - به (۱/۲۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۲۵) از تفسیر البرهان رجوع شود.

(۳) - ر. ک. تفسیر الصفی (۱/۱۱۳، ۲۵۴) و ر. ک. مقدمه ششم از تفسیر صفی.

(۴) - ر. ک. البحار (۷/۴۶، ۳۷۷) (۲۱/۹۵) (۱۹/۳۰) (۹۳/۲۶-۲۷-۲۸) و غیره.

(۵) - فصل الخطاب (ص ۱۲۲-۱۲۳).

به رشته تحریر در آورده‌اند. یکی از کسانی که در خصوص این الحاد کتاب مستقلی نوشته شیخ ثقه آنها احمد بن برقی است. طوسی یکی از کتاب‌های وی را بنام «تحریف» ذکر کرده است^(۱).

یکی دیگر پدر احمد مذکور محمد بن خالد است که نزد آنان فردی ثقه به حساب می‌آید. نجاشی یکی از کتاب‌های او را «التنزیل والتغییر» ذکر کرده است، یکی دیگر هم شیخ ثقه‌ی آنها علی بن حسن بن فضال است که می‌گویند هیچ لغزش و اشتباهی از وی در مورد حدیث دیده نشده است. یکی از کتاب‌های وی را «التنزیل من القرآن والتحریف» نوشته‌اند.

یکی دیگر هم محمد بن حسن صیرفی است. طوسی در «فهرست»، کتاب: «التحریف والتبديل» را از آثار او دانسته است.

یکی دیگر نیز احمد بن محمد بن سیار است که شیخ^(۲) و نجاشی یکی از کتاب‌های وی را «القراءات» بر شمرده‌اند و ابن ماهیار که نزد شیعیان فردی ثقه است در تفسیرش چیزهای زیادی از او نقل کرده است.

یکی دیگر هم شیخ حسن بن سلیمان حلی شاگرد شهید در مختصر البصائر است و کتابش را «التنزیل والتحریف» نامگذاری کرده است.

یکی دیگر هم محمد بن عباس بن علی بن مروان ماهیار معروف به ابن حجام صاحب تفسیر معروف شیعیان است که او را فردی ثقه و بزرگوار می‌دانند. او کتابی به نام «قراءة امیر المؤمنین» و کتاب دیگر به نام «قراءت اهل البيت» دارد که در آنها اخبار و روایات زیادی را در مورد تحریف آورده است. یکی دیگر هم ابو طاهر عبدالواحد بن عمر قمی است. ابن شهر آشوب در

(۱) - الفهرست ص ۴۵.

(۲) - اگر واژه‌ی شیخ به صورت مطلق در کتاب‌های شیعه ذکر شود مراد از آن طوسی است.

عالم العلماء نوشته است که وی کتابی در مورد قرائت امیر المؤمنین دارد^(۱). در این عصر نیز حسین طبرسی رافضی کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» را تألیف کرده است. وی در مقدمه‌ی کتاب هدف مجوسی‌اش را این گونه بیان می‌کند: بنده‌ی گناه کار و بدکار حسن بن محمد تقی الدین طبرسی که خدا وی را از واقفین بابش و از متمسکین به کتابش بگرداند می‌گوید: این کتابی است لطیف و سِفری است شریف که آن را در اثبات تحریف قرآن و بر ملا کردن رسوایی‌های ستم‌کاران و متجاوزان تألیف کرده و «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» نامگذاری‌اش کرده‌ام و در آن حکمت‌های بدیعی که هر چشمی را خنک و شادمان می‌گرداند. به ودیعت گذاشته‌ام. از ذاتی که بدکاران امید به رحمتش دارند، انتظارم آن است که این کتاب را در روزی که نه مال و نه فرزندان سودی می‌رسانند در حق من نافع گرداند»^(۲).

بین که این مجوسی برای پنهان کردن هدف شومش و فریب دادن ساده لوحان چگونه نقاب ریا و دروغ بر چهره می‌زند.

این کتاب به سال ۱۲۹۸ هـ با مجوز رسمی دولت ایران به صورت سنگی چاپ شده است. مؤلف کتاب نیز جایگاه و احترام والایی نزد شیعیان دارد، بگونه‌ای که کتاب دیگرش «مستدرک الوسایل» را جز مراجع حدیثی خویش قرار داده درباره‌ی آن گفته‌اند: «این کتاب اعتباری همانند اعتبار سایر مجامع حدیثی متأخر دارد»^(۳).

(۱) - «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» طبرسی ص ۲۹-۳۰ کتاب خطی این کتاب مجوسیت

امروزه چنانکه خود صاحب کتاب فصل الخطاب نیز اعتراف دارد هیچ اثری از آن نیست در منبع سابق ص ۳۰.

(۲) - فصل الخطاب ص ۱.

(۳) - از این که نوشته‌های معاصر آن‌ها تبدیل به مراجع برای روایت از ائمه‌ای شود که در قرن اول می‌زیسته‌اند، نباید

تعجب کرد و این پس از آن که در کتاب‌هایی که آن‌ها را مقدس می‌دانند، طعن در قرآن حاکم شده است.

و پس از مرگ مؤلف وی را در شریف‌ترین بقعه نزد شیعیان یعنی میان عتره و کتاب در ایوان سوم که سمت راست کسی که از باب القبلة وارد صحن می‌شود قرار گرفته است، دفن کردند^(۱) (در نجف).

احسان الهی ظهیر نیز می‌گوید که در «شبه قاره‌ی هند» نیز اهل تشیع کتاب‌های متعددی در اثبات و اظهار این عقیده‌ی باطل نوشته‌اند. میرزا سلطان احمد دهلوی "تصحیف کاتبین و نقص آیات کتاب مبین" را نوشته است.

محمد مجتهد لکنوی "ضربه‌ی حیدری" را به رشته‌ی تحریر در آورده است و افراد دیگری نیز در این زمینه کتاب‌هایی نوشته‌اند^(۲).

کید و نیرنگ مجوس را پایانی نیست اما خدا مسلمانان را از شر آنها کفایت خواهد کرد و او شنوای دانا است. و آنان هرگز نخواهند توانست زیانی به خدا برسانند و خدا دین و کتابش را حفظ خواهد کرد. «و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین». آنها توطئه و نیرنگ می‌کنند و خدا هم با تدبیر به جنگ توطئه و نیرنگ آنها می‌رود و خدا بهترین تدبیر کنندگان است.

آری اینک می‌بینیم توطئه‌ی آنها با شکست مواجه شده و به خودشان برگشته و تبدیل به رسوایی بزرگ شده است که با هر وسیله‌ای در پی پنهان کردن آن هستند و ان شاء الله کتاب خدا همواره دور از دسترس توطئه کنندگان قرار خواهد گرفت و آنها رسوا و خوار و ذلیل خواهند شد، و در این چند نشانه‌هایی برای مؤمنان نهفته است. هیچ قرآنی غیر از همین قرآن نیست و این ادعا تبدیل به ننگی برای صاحبانش خواهد شد هر اندازه که کید و مکر علیه قرآن بزرگ‌تر گردد معجزه‌ی الهی در حفظ قرآن بیشتر تحقق خواهد یافت.

(۱) - «اعلام الشیعه» آغا بزرگ طهرانی بخش دوم از جز اول ص ۵۵۳.

(۲) - الشیعه و السنة ص ۱۵۰.

﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴾ (الحجر: ۹). «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

۲) نصوص آمده در کتاب‌هایشان.

نصوص مجوسی‌ای که در بر گیرنده‌ی طعن نسبت به کتاب الله است، در کتاب‌ها و منابع تشیع، فراوانی عجیبی دارد، بگونه‌ای که مجلسی صاحب بحار الانوار آنها را در تواتر و کثرت همانند احادیث امامت که اساس و جوهر تشیع به حساب می‌آید، دانسته و گفته است که ترک اعتماد بر اخبار و روایات تحریف، موجب از بین رفتن اعتماد نسبت به اخبار و روایات می‌شود.

وی می‌گوید: نظر من این است که اخبار مربوط به تحریف از لحاظ معنا متواترند و ترک همه آنها موجب از بین رفتن اعتماد به کل اخبار و روایات می‌شود و حتی گمان من این است که اخبار و روایات موجود در این باب از اخبار و روایات مربوط به امامت کمتر نیستند^(۱).

شیخ آنان مفید می‌گوید: و اخبار و روایات آمده از ائمه‌ی هدی از آل محمد در مورد تحریف قرآن و آنچه برخی از ستم کاران از کمی و بیشی در آن ایجاد کرده‌اند به حد شهرت رسیده است^(۲).

طبرسی نیز درباره‌ی اخبار و روایات مربوط به طعن در قرآن می‌گوید: آنها خیلی زیاد هستند بگونه‌ای که آقای نعمت الله جزایری در برخی از کتاب‌هایش چنانکه از وی نقل کرده‌اند نوشته است در این مورد بیش از دو هزار حدیث وجود دارد^(۳). محمد صالح مازندرانی (متوفای ۱۰۸۱هـ) که نزد شیعیان فردی

(۱) - مرآة العقول (۲/۵۳۶).

(۲) - اوائل المقالات مفید ص ۹۸.

(۳) - فصل الخطاب طبرسی ص ۱۲۵ خطی.

ثقه به حساب می‌آید می‌گوید انداختن برخی از قرآن و تحریف در آن امری است که از طریق و روایات ما به حد تواتر معنوی رسیده است و این امر بر کسی که احادیث را از اول تا آخر بررسی کند مخفی نخواهد ماند^(۱).

نعمت الله جزایری نیز می‌گوید: مصون و محفوظ دانستن قرآن موجب دور انداختن احادیث مشهور بلکه حتی متواتری خواهد شد که صراحتاً بر وقوع تحریف در قرآن دلالت دارند و این در حالی است که اصحاب ما (رضوان الله علیهم) بر صحت و تصدیق آنها اجماع کرده‌اند^(۲).

طبرسی می‌گوید: به نظر ما نیازی به بررسی اسناد این روایات نیست چرا که از طرق ما به تواتر رسیده‌اند. وی می‌گوید: بررسی سندهای این روایات و اخبار فراوان موجب سد باب تواتر معنوی خواهد شد، بلکه این کار به وسواسی که بایستی از آن پناه برد شبیه‌تر است^(۳).

خویی، مرجع فعلی شیعیان عراق و غیره می‌گوید: کثرت روایات دال بر وقوع تحریف این یقین را می‌رساند که برخی از آن روایات از معصومین صادر شده است، و یا حداقل این اطمینان را می‌رساند برخی از آنها از طریق معتبر روایت شده‌اند^(۴).

محسن کاشانی، از شیوخ شیعه می‌گوید: آنچه از روایات رسیده از طریق اهل بیت به دست می‌آید این است که قرآن موجود به صورت کامل و صد در صد آن قرآنی نیست که بر محمد نازل شده است بلکه برخی از آن تغییر

(۱) - شرح جامع «الکافی» محمد مازندرانی (۷۶/۱۱).

(۲) - «الانوار النعمانیة» نعمت الله جزایری (۳۵۷/۲-۳۵۸).

(۳) - فصل الخطاب ص ۱۲۴ (خطی).

(۴) - «البیان» خویی ص ۲۲۶ خویی نتوانسته است این روایات را رد کند و چنانکه در باب آرای دعوتگران تقریب خواهد آمد در پی تأویل آنها بر آمده است.

یافته و تحریف شده است و بخش زیادی از آن نیز حذف گردیده است به طور مثال نام علی و واژه‌های آل محمد به کثرت از آنها حذف شده است، همچنین لیست اسامی منافقین هم از آن حذف شده است، و نیز ترتیب آن ترتیبی نیست که مورد پسند خدا و پیامبرش باشد^(۱).

پس از نقل «اعترافات» فوق از علما و بزرگان آنها ما نیازی به ذکر مثال‌ها و شواهد بیشتری از کتاب‌هایشان نمی‌بینیم^(۲)، چرا که همین مثال‌ها و شهادت‌ها برای عبرت گرفتن و اثبات ابتدای قوم به عقیده‌ی باطل تحریف کافی است، در ذیل به ذکر چند مثال و شاهد که تصویری از عقیده‌ی فوق نزد آنها به دست می‌دهد می‌پردازم.

کلینی در کافی از هشام بن سالم از ابو عبدالله روایت می‌کند که: قرآنی که جبرائیل برای محمد آورده بود هفده هزار آیه داشت^(۳). در حالی که آیه‌ها قرآن، چنانکه همه می‌دانند اندکی بیشتر از شش هزار است علمای شیعه حکم به صحت این افسانه کرده‌اند. مجلسی می‌گوید: حدیث صحیح است^(۴).

صاحب شافی می‌گوید: «این حدیث همانند صحیح موثق است»^(۵). معنای بیهوده‌ی این حدیث را نیز به روشنی تعیین کرده‌اند. مازندرانی می‌گوید: آیه‌های

(۱) - تفسیر الصافی محسن کاشانی مقدمه ششم.

(۲) - من مواد و اطلاعات زیادی در این زمینه گردآوری کردم که خدا بهتر می‌داند که به هنگام خواندن و گردآوری آنها چقدر رنج بردم و چقدر دلم به حال کسانی که در رابطه با دینشان بر کتاب‌هایی اعتماد و تکیه کرده‌اند که در بر گیرنده‌ی این مطالب پوچ و بی‌اساس است، سوخت.

(۳) - اصول کافی کلینی کتاب فضل القرآن، باب النوادر (۲/۱۳۴).

(۴) - «مرآة العقول شرح الاصول والفروع» (۲/۵۳۶).

(۵) - «الشافی شرح الاصول الکافی» (۷/۲۲۷).

فعلى قرآن شش هزار و پانصد آیه‌اند^(۱) و آیه‌های دیگر در اثر تحریف افتاده‌اند^(۲).
مجلسی می‌گوید: این حدیث و احادیث صحیح زیاد دیگری به صراحت بر
نقص و تغییر قرآن دلالت دارند^(۳).

این افسانه با لفظ ده هزار آیه روایت شده است، چنانکه در وافی^(۴) آمده است،
سپس به هفده هزار آیه تغییر یافته است، چنانکه در کافی^(۵) آمده است، و سپس
به هیجده هزار رسیده است، چنانکه در کتاب سلیم بن قیس آمده است^(۶).

صاحب وافی پس از احتمالات بی‌اساس توجیه مقبولی برای روایت فوق
ذکر کرده است. وی پس از روایت افسانه‌ی فوق با لفظ ده هزار آیه می‌گوید:
شاید آیه‌های زاید بر آنچه فعلاً در قرآن وجود دارد آیه‌هایی باشند که تلاوتشان
منسوخ شده باشد^(۷).

اما شیخ و مرجع امروز شیعه آقای خوبی^(۸) در حالی که تظاهر به دفاع از قرآن
می‌کند می‌گوید قول به نسخ تلاوت همان قول به تحریف است^(۹). گویا وی با

(۱) - این عده که وی درباره‌ی تعداد آیه‌های قرآن ذکر کرده است. من ذکری ضمن اقوال مأثور درباره‌ی
آیه‌های قرآن از آن نیافته‌ام. ر. ک. تفسیر القرطبی (۱/ ۶۴-۶۵) الاتقان (۱/ ۸۹) بصائر ذوی التمییز
فیروزآبادی (۱/ ۵۵۹-۵۶۰).

(۲) - شرح جامع بر «کافی» (۱۱/ ۷۶).

(۳) - «مرآة العقول» (۲/ ۵۳۶).

(۴) - «الوافی» محسن کاشانی، جلد دوم (۱/ ۲۷۴).

(۵) - «اصول الکافی» کلینی (۲/ ۱۳۴).

(۶) - ر. ک. «شرح جامع» مازندرانی (۱۱/ ۷۶).

(۷) - «الوافی» جلد دوم (۱/ ۲۷۴).

(۸) - او امام بزرگ و رئیس حوزه‌ی علمیه نجف ابو القاسم موسوی خوبی است که در حال حاضر در عراق
زندگی می‌کند «البیان فی تفسیر القرآن» از آثار اوست.

(۹) - البیان خوبی ص ۲۰۱.

مسدود کردن این باب و رد این قاعده‌ی ثابت در پی اثبات عقیده‌ایست که در درون خودش مخفی کرده است، و این یکی از نیرنگ‌های مخفی باطنیان است. همچنین نزد آنان روایات زیادی مبنی بر این که مصحف علی علیه السلام غیر از مصحف فعلی است که آن را خودش گردآوری کرده است وجود دارد. کلینی در این رابطه بابی را تحت عنوان باب در مورد این که تمام قرآن را کسی جز ائمه گردآوری نکرده‌اند بسته است که در آن شش روایت از روایاتشان را ذکر کرده است که یکی از آنها چنین است: از جابر جعفی روایت شده است که وی می‌گوید: از ابو جعفر شنیدم که می‌گفت: «هیچ کس ادعا نمی‌کند که تمام قرآن را آن گونه که نازل شده است گردآوری کرده است مگر اینکه کذاب باشد. چرا که آن را آن گونه که فرو فرستاده بود گردآوری و حفظ نکرده است مگر علی بن ابی طالب و امامان پس از وی»^(۱).

مرجع فعلی شیعیان آیت الله خوبی که خودش را مدافع قرآن می‌داند، در این رابطه می‌گوید در این که علی مصحفی داشته است که در ترتیب سوره‌ها با قرآن فعلی متفاوت بوده و مشتمل بر اضافاتی بوده است که در قرآن فعلی نیست، نباید تردید کرد^(۲).

(۱) - الکافی کلینی (۱/۲۳۸).

(۲) - وی در حالی که سعی دارد خودش و پیروانش را از محدوده‌ی این عقیده‌ی الحاد آمیز بیرون ببرد می‌گوید: این اضافه‌ها تفسیرهایی از قبیل تاویل و یا از قبیل تنزیل از سوی خدا برای شرح و توضیح معنا بوده‌اند. البیان ص ۲۲۳ به این گفته‌ی وی که می‌گوید از سوی خدا تا دریایی که او نمی‌خواهد این افسانه‌ها را رد کند بلکه در پی اثبات آن در اضافه است چرا که وقتی شرح و تاویل از سوی خدا نازل شده باشد. تغییر دادن آن و تحریف آن با تغییر دادن نص هیچ تفاوتی ندارد و هر کسی که در تاویل منزل من الله تغییر ایجاد کند در نص منزل من الله به طریق اولی تغییر و تحریف ایجاد می‌کند. چه سخن بزرگیست که از دهانشان خارج می‌شود و قلم‌هایشان آن را می‌نویسد آنها جز دروغ و بهتان چیز دیگری نمی‌گویند.

طبرسی در کتابش «الاحتجاج» روایتی حاکی از گردآوری قرآن از سوی علی و عرضه داشتن آن بر صحابه و موضع‌گیری آنها نسبت به آن روایتی دارد که به افسانه می‌ماند و اگر کتاب و مؤلف آن مورد وثوق شیعیان نمی‌بود^(۱) بگونه‌ای که حتی روایت‌های مرسل وی را از امامان قرن اول پذیرفته‌اند، با این که او در قرن ششم می‌زیسته است ما این روایت را ذکر نمی‌کردیم. نویسنده در مقدمه‌ی کتابش می‌گوید: ما اکثراً احادیث را بدون سند ذکر می‌کنیم.

و این بدان دلیل است که یا بر صحت حدیث اجماع صورت گرفته است و یا حدیث را موافقان و مخالفان در کتاب‌های سند و حدیث خود روایت کرده‌اند و به حد اشتهار رسیده است^(۲). به همین دلیل این کتاب مورد وثوق و اعتمادشان است. عالم معاصر شیعه آغا بزرگ تهرانی^(۳) درباره‌ی کتاب می‌گوید این کتاب از کتاب‌های معتبرست که علمای بزرگی همانند علامه مجلسی و محدث حرّ و امثال آن دو آن را تأیید کرده و بر آن اعتماد کرده‌اند^(۴). همچنین علمای دیگر آنها نیز این کتاب را توثیق کرده‌اند^(۵). این افسانه چنین است: از ابوذر غفاری روایت شده است که علی پس از وفات رسول خدا

(۱) - به همین دلیل در تعریف و تمجید از وی مبالغه کرده‌اند. حر عاملی از وی می‌گوید: «عالم، فقیه، محدث، ثقة» خوانساری درباره‌ی وی می‌گوید: او از عالمان جلیل‌القدر گذشته‌ی ما است. ر. ک. مقدمه‌ی کتاب از محمد بحر العلوم ص ب.

(۲) - مقدمه مؤلف ص ۴.

(۳) - وی مؤلف کتاب‌های همچون «الذریعة الی تصانیف الشیعه» و «طبقات اعلام الشیعه» است. به سال ۱۳۸۹ هـ وفات کرد.

(۴) - الذریعة (۱/ ۲۸۱).

(۵) - به طور مثال خوانساری می‌گوید: «کتاب احتجاج کتاب معروف و معتبری است بین طائفه‌ی شیعیان». روضات الجنات (۱/ ۱۹) مجلسی در البحار (۱/ ۲۸) و دیگران نیز آن را تأیید کرده‌اند.

قرآن را گردآوری کرد و به مهاجرین و انصار عرضه داشت. وی این کار را بنا به وصیت پیامبر انجام داده بود، همین که ابوبکر آن را باز کرد در نخستین صفحه‌ای که وی باز کرد رسوایی‌های قوم بیرون آمد. به دنبال آن عمر حرکت کرد و گفت علی آن را بر گردان ما نیازی به آن نداریم علی نیز آن را برداشت و برگشت، سپس آنان زید بن ثابت را که از قاریان قرآن بود فراخواندند و عمر به وی گفت: که علی قرآنی را آورده است که رسوایی‌های مهاجرین و انصار در آن آمده است. نظر ما آن است که قرآن را تألیف و گردآوری کنیم و رسوایی‌های مهاجرین و انصار و هتک حرمت‌های موجود نسبت به آنها را حذف کنیم. زید نیز تقاضای وی را اجابت کرد، آن گاه زید گفت اگر من قرآن را آن گونه که مورد نظر شماست گردآوری کردم و آن گاه علی قرآنی را که گردآوری کرده است به مردم عرضه داشت آیا تمام آنچه شما انجام داده‌اید بیهوده نمی‌شود. عمر گفت: چاره چیست؟ زید گفت چاره را شما بهتر می‌دانید. عمر گفت چاره‌ای جز این که وی را به قتل برسانیم و از شرش راحت شویم وجود ندارد. به دنبال آن عمر نقشه قتل او را به وسیله‌ی خالد بن ولید ریخت اما او نتوانست نقشه را عملی کند. زمانی که عمر خلیفه شد قصد آن کرد تا قرآنی را که علی گردآوری کرده است از وی باز ستاند تا به تحریف آن پردازند. عمر به علی گفت ابو الحسن ممکن است قرآنی را که به ابوبکر عرضه داشتی بیاوری تا بر آن اتفاق کنیم علی رضی الله عنه گفت: این چیز به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست، من آن را بدان جهت به ابوبکر عرضه کردم تا حجت بر شما تمام شود و فردای قیامت نگوئید ما از آن بی‌خبر بودیم و یا تو آن را به ما عرضه نداشتی. قرآن که نزد من است تنها پاکان و صاحبان از فرزندان من می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند. عمر گفت آیا ظاهرکردنش وقت معینی هم دارد؟ علی گفت آری هر گاه قایم از فرزندانم بیاید، آن را برای مردم ظاهر

می‌کند و مردم را به عمل به آن وا می‌دارد و سنت به وسیله ایشان (سلام الله علیه) به اجرا در می‌آید^(۱).

این روایت تنها روایت موجود متضمن بدگویی قرآن در کتاب مذکور نیست بلکه یکی از بیش از ده روایت است، طبرسی در حالی که علمای شیعه‌ای که قایل به تحریف بوده‌اند را برمی‌شمرد. می‌گوید: شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی در کتاب «الاحتجاج» بیش از ده حدیث صریح در مورد تحریف روایت کرده است و این در حالی است که وی تضمین کرده است که در کتابش جز احادیثی را که در مورد آنها اجماع صورت گرفته باشد و میان موافقان و مخالفان مشهور باشند و با عقل نیز در تضاد نباشند روایت نکند^(۲). نص فوق برخی از انگیزه‌ها و عواملی را که موجب وضع احادیث در بر گیرنده‌ی بدگویی از قرآن شده است روشن می‌کند. به طور مثال در آن آمده است همین که ابوبکر آن را باز کرد، در نخستین صفحه‌ای که وی باز کرد، رسوایی قوم بیرون آمد. در ادامه می‌آید: «نظر ما آن است که قرآن را تألیف و گردآوری کنیم و رسوایی‌های مهاجرین و انصار و هتک حرمت‌های موجود نسبت به آنها را حذف کنیم».

کینه‌ی نهفته به ارث رسیده از مجوسیت نسبت به صحابه‌ی پیامبر که کشور آنها را فتح کرده اسلام را میانشان گسترش دادند، باعث شده است با سب و شتم صحابه و بدگویی از آنها، کینه دل‌هایشان را خالی کنند، اما آیه‌های

(۱) - الاحتجاج طبرسی (۱/ ۲۲۵-۲۲۸) مجلسی نیز این افسانه را به نقل از احتجاج در «بحار الانوار» آورده است «البحار» (۸/ ۴۶۳) و گفته است. «صدوقشان» ابن بابویه قمی نیز آن را به اختصار روایت کرده است.

منبع سابق

(۲) - فصل الخطاب ص ۳۲ (خطی).

قرآن که همواره مورد تلاوت قرار می‌گیرند و مملو از تعریف و تمجید از صحابه و بیان فضایل و مناقب آنها و بزرگی آنها هستند، این حيله و نیرنگ آنها را با شکست مواجه می‌کرد و به خودشان بر می‌گرداند، به همین جهت چاره‌ای جز آن نیافتند که بگویند صحابه آیه‌های متضمن رسوایی‌های مهاجرین و انصار را حذف کرده‌اند. در واقع آنها خواسته‌اند مذهبشان را بدین وسیله پنهان کنند. اما همین چیز باعث کشف حقیقت حالشان و رفع نقاب از چهره‌های واقعی آنها که حاکی از دشمنی با اسلام و مسلمانان است، شده است، و اینک می‌خواهند به هر وسیله‌ای آن را مخفی نمایند.

این روایت همچنین گویای آن است که بنا به عقیده آنها قرآن کامل نزد مهدی منتظر است و کسانی که به تحریف قرآن پرداختند عبارتند از ابوبکر، عمر و زید بن ثابت. طبرسی افراد دیگری را نیز به این پست می‌افزاید و می‌گوید: «کسانی که مستقیماً در این کار دخالت داشتند، عبارت‌اند از اصحاب صحیفه یعنی ابوبکر، عمر، عثمان، ابوعبیده، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف که این کار را به کمک زید بن ثابت عملی کردند»^(۱).

به نظر می‌آید واضعان این افسانه ناشی بوده‌اند، چون در آن می‌آید که صحابه به هنگام تحریف قرآن از بیم رسوا شدن در صورتی که علی قرآن کامل را به مردم عرضه دارد. نقشه‌ی قتل او را به وسیله‌ی خالد بن ولید ریختند. اما خالد موفق به این کار نشد. سؤال این است که پس چرا علی قرآن را به مردم عرضه نداشت. در حالی که توطئه‌ی قتل او با شکست مواجه شده بود؟ و اگر از آنان می‌ترسید چون سلطه و حکومت به دستشان بود، در زمان خلافت خود چرا آن را بیرون نیاورد؟ این سوال تمام افسانه‌هایی را که ساخته و پرداخته‌اند

(۱) - فصل الخطاب ص ۷۳.

از بیخ و بن بر می کند^(۱).

از ابو عبدالله (جعفر صادق) روایت می کنند که گفته است. اگر قرآن آنگونه که نازل شده است خوانده می شد نام ما را در آن می یافتند^(۲).

از میسره از ابو جعفر روایت شده است که اگر در کتاب اثر کمی و بیشی صورت نمی گرفت، حق ما بر هیچ خردمندی مخفی نمی ماند^(۳).

این دو نص یکی دیگر از انگیزه‌های نهفته در پس این افسانه را کشف می کند و آن این که از آن جایی که شیعیان امامت را هم سنگ نبوت قرار داده اند و جهان را از صحت و تعریف و تمجید از آن پر کرده اند و ایمان به آنها را همانند ایمان به نماز و زکات قرار دادند و انکار امامت یکی از آنها را همانند انکار نبوت حضرت محمد و یا انکار یکی از پیامبران قرار دادند چنانکه خواهد آمد - و این چیز در قرآن به هیچ وجه وجود نداشت - و در دو نقص سابق شیعیان به این امر اعتراف کرده اند که در قرآن ذکری از امامان آنها نیست - و این امر ساختمان آنها را از اساس خراب می کرد و جمعشان را با ناکامی و تلاش هایشان را با شکست مواجه می کرد چاره‌ای جز آن نیافتند که بگویند قرآن تحریف شده است. به همین دلیل است که امامشان مجلسی چنانکه گذشت اعتراف می کند که اخبار و روایات مربوط به تحریف نزدشان از اخبار و روایات مربوط به امامت کمتر نیستند، و اگر تحریف ثابت نشود، امامت و

(۱) - کسی که به دقت به نصوص آنها توجه کند و به قصد تحلیل و کشف اهداف گروه‌های باطنی و مجوسی به آنها بیندیشد از خود همین نص‌ها به اهداف پلید باطنیان پی می برد، چرا که این نصوص به قدر کافی گویا هستند و تحلیل و بررسی آن از بسیاری از روش‌ها و توطئه‌های آنها در جنگ علیه اسلام و مسلمانان پرده بر می دارد.

(۲) - تفسیر عیاشی (۱۳/۱) و ر. ک. به «البرهان» هاشم بحرانی (۲۲/۱) «البحار» مجلس، (۳۰/۱۹) «البیان» خویی ص ۲۳۰.

(۳) - «تفسیر العیاشی» (۱۳/۱) «البرهان» هاشم بحرانی (۲۲/۱) «البحار» مجلسی (۳۰/۱۹).

عقاید دیگر شیعیان نیز ثابت نخواهد شد. مجلسی راست گفته است نه تحریفی واقع شده است، و نه امامت ثابت است، و نه رجعت، و نه عقاید شاذه‌ی دیگر شیعیان که برای اثبات ادعای امامت ائمه ادعا می‌کنند مبنی بر اینکه کلمات و آیاتی که از کتاب‌اند حذف شده است لـ

کلینی با سند خود از ابو جعفر روایت کرده است که جبرئیل آیه‌ی ذیل را این گونه بر محمد نازل کرده بود. «وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا - في علي - فأتوا بسورة من مثله»^(۱).

و از جابر جعفی و او از ابو جعفر روایت می‌کند که آیه‌ی ذیل این گونه نازل شده بود «ولو أنهم فعلوا ما يوعظون به - في علي - لكان خيراً لهم»^(۲). از ابو بصیر و او از ابو عبدالله درباره‌ی آیه‌ی ذیل روایت می‌کند که آیه در اصل چنین بوده است: «ومن يطع الله ورسوله - في ولاية علي وولاية الأئمة من بعده - فقد فاز فوزاً عظيماً»^(۳).

از ابو عبدالله درباره‌ی ارشاد باری تعالی «فستعلمون من هو في ضلال مبین» روایت شده است که این آیه در اصل چنین نازل شده بود: «فستعلمون - أيا معشر المكذبين حيث أنباتكم رسالة ربي في ولاية علي والأئمة من بعد - من هو في ضلال مبین»^(۴).

کلینی با سندش از ابو الحسن روایت کرده است که ولایت علی

(۱) - الکافی باب فيه نکت و تنف من التنزيل فی الولاية (۱/۴۱۷).

(۲) - منبع سابق (۱/۴۲۴).

(۳) - منبع سابق (۱/۴۱۴).

(۴) - منبع سابق (۱/۴۲۱).

در صحف تمام پیامبران مکتوب است و خدا هیچ پیامبری را نفرستاده است مگر به نبوت محمد و وصایت علی^(۱).

عالم شیعی طبرسی می‌گوید: شیخ فقیه شاذان بن جبرائیل قمی در کتاب الروضه والفضائل با سندی که آن را به افراد ثقه‌ای که اخبار را نوشته‌اند نسبت می‌دهد نوشته است که آنها هر آنچه را یافته‌اند روشن کرده‌اند و در قرآن سیصد مرتبه نام امیر المؤمنین علی را یافته‌اند یکی از آنها بدین مضمون از ابن مسعود روایت شده است که آیهی ذیل چنین است: «إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَهُ وَقَرَّانَهُ فَإِذَا قَرَّانَاهُ فَاتَّبَعْ قَرَّانَهُ - و نیز - إِنَّ عَلِيًّا لِلْهُدَى»^(۲).

افتراءات و دروغ‌هایشان در این زمینه زیاد است و مجالی برای ذکر آنها نیست.

در راستای اثبات عقیده‌ی فاسدشان درباره‌ی صحابه پیامبر نیز اخبار و روایات افسانه‌گونه‌شان از کلمات و آیات زیادی صحبت می‌کند که در بر گیرنده‌ی بدگویی از صحابه () بوده‌اند. از جمله کلینی با سندش از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که: ابو الحسن به من مصحفی داد و گفت آن را باز نکن وقتی آن را باز کردم و سوره‌ی (لم یکن الذین کفروا) را در آن خواندم دیدم که در آن نام هفتاد تن از قریشیان همراه با اسامی پدرانشان آمده بود. می‌گوید آن گاه او کسی را پیش من فرستاد و گفت: «مصحف را به من برگردان»^(۳). در تفسیر عیاشی درباره‌ی آیه‌ی: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدَّ جَمَعُوا لَكُمْ فَآخَشَوْهُمْ فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَرِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (آل عمران:

(۱) - منبع سابق (۱/۴۳۷).

(۲) - فصل الخطاب طبرسی ص ۱۱۶.

(۳) - کافی کلینی کتاب فضل القرآن باب النوادر (۲/۶۳۱).

۱۷۳). آمده است: «جابر جعفی از محمد بن علی روایت کرده است که این آیه اینگونه نازل شده بود: «ألم تر إلی فلان وفلان - یعنیون أبابکرؓ وعمرؓ لقوا علیاً وعماراً فقالا إنَّ أباً سفیان وعبداً لله بن عامر وأهل مکه قد جمعوا لكم فاخشوهم وزادهم إیماناً وقالوا حسبنا الله ونعم الوکیل» آیا نمی‌بینی که فلانی و فلانی یعنی ابوبکر و عمر با علی و عمار روبه‌رو شدند و به آنها گفتند ابو سفیان و عبدالله بن عامر و اهل مکه بر علیه شما نیروهای زیادی جمع کرده‌اند، پس از آنها بترسید، اما این چیز ایمان آنها را افزایش داد و گفتند خدا ما را بس است و او بهترین کارسازست^(۱).

می‌بینید که سیاق و سباق با هم هماهنگ نیستند و ضمائر با مرجع‌هایشان مطابقت ندارند و این بر کذب و افترای شیعیان دلالت دارد. دستور زبان مقتضی آن است که (لقیا) (لکما) (فاخشیاهم) (وزادهما) (وقالا) با صیغه تثنیه می‌آمدند. افتراهای آنها ادامه پیدا می‌کند و سوره‌هایی اختراع کرده ادعا می‌کنند که آنها در اصل از قرآن بوده‌اند و حذف شده‌اند. طبرسی می‌گوید: «حذف شدن بخشی از سوره‌ها امکان پذیر است همانند حذف شدن سوره حقد سوره‌ی خلع و سوره‌ی ولایت^(۲) سپس در جای دیگری سوره‌ی ولایت را این گونه نقل می‌کند. شیخ محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی در کتاب مثال - چنانکه از وی نقل کرده‌اند - ذکر کرده است که آنها سوره‌ی ولایت را به صورت کامل از قرآن حذف کرده‌اند و متن آن را در کتاب خود فصل الخطاب به نقل از کتاب «دبستان مذاهب» چنین آورده است.

(۱) - تفسیر العیاشی (۲۰۶/۱) و ر. ک. «البرهان» هاشم البحران (۳۲۵/۱). الصافی (۳۱۳/۱) محسن

کاشانی، بحار، مجلسی (۹۵/۲۱).

(۲) - فصل الخطاب نوری طبرسی ص ۲۴.

بسم الله الرحمن الرحيم يا أيها الذين آمنوا آمنوا بالنورين أنزلناهما يتلوان عليكم آياتي ويحذرانكم عذاب يوم عظيم نوران بعضهما من بعض وأنا السميع العليم إن الذين يوفون ورسوله في آيات - با همين عبارت - لهم جنات النعيم والذين كفروا من بعد ما آمنوا بنقضهم ميثاقهم وما عاهدهم الرسول عليه يقذفون في الجحيم ظلموا أنفسهم وعصوا الوصي الرسول أولئك يسقون من حميم^(۱).

و سوره‌ی ساختگی آنها به همین صورت چنانکه در پیوست اسناد و مدارک خواهد آمد ادامه می‌یابد و کلمات آن، تو را به یاد افسانه‌های مسیلمه‌ی کذاب می‌اندازد. رکیک بودن کلمات، پوچ بودن معنا و ناهماهنگی در سیاق. به نظر می‌آید که سازنده‌ی این به اصطلاح سوره و آیه‌ها و سوره‌های زیاد دیگری که مدعی هستند از کتاب الله بوده‌اند و حذف شده‌اند یک عجمی بوده است که از واژه‌های عربی و معانی آنها به خوبی آگاه نبوده است، و به همین دلیل کلماتی را که به کار برده است و معانی آنها حتی از سطح تکلم یک فرد عادی نیز پایین‌ترند.

افتراهای آنها از افتادن بخشی از آیه‌ها و سوره‌ها از کتاب الله فزون یافته و حتی به جایی رسیده است که ادعا می‌کنند در یک موضوع از قرآن در سوره‌ی نساء بیش از یک سوم آن حذف شده است. صاحب «الاحتجاج» می‌گوید علی علیه السلام - خدا او را از افتراءات اینان در امان بدارد - در گفت و گویی طولانی با یک زندیق گفت اما پی بردن تو به عدم هماهنگی بین این قول خداوند متعال «وإن خفتنم ألا تقسطوا في الیتامی فانكحوا ما طاب لكم من النساء» چرا که عدالت با یتیمان هیچ ارتباطی با ازدواج با زنان ندارد و تمام زنان یتیم هم

(۱) - منبع سابق ص ۱۸۰.

نیستند: این از جمله چیزهایی است که پیش از این به تو گفتم که منافقان بخشی از قرآن را حذف کرده‌اند و بین ارشاد خدا درباره‌ی یتیمان و بین ارشاد ایشان در مورد ازدواج با زنان خطابه‌ها و قصه‌های زیادی که شاید بیش از یک سوم قرآن را تشکیل می‌دهد وجود دارد. و اگر موارد مشابه دیگر را که در آنها حذف تغییر و تحریف صورت گرفته است برای تو شرح دهم، آنچه اظهارش از روی تقیه ممنوع است از مناقب اولیا و بدیهای دشمنان اظهار خواهد شد»^(۱).

شیخ موسی جار الله درباره‌ی این گفت‌وگو می‌گوید: من نمی‌دانم که این کدام زندیق بوده است که علی با وی گفت‌وگو و مناظره کرده است تا او را به سوی هدایت سوق دهد، و آیا از کسی که درباره‌ی قرآن و تمام صحابه چنین می‌گوید: زندیق‌تری هم وجود دارد؟ آیا هیچ دشمنی دستاویزی بهتر از آنچه بزرگان شیعه به امیر المؤمنین علی علیه السلام نسبت می‌دهند، برای زیر سوال بردن قرآن و دین می‌یابد؟!^(۲).

روایت فوق مدعی حذف یک سوم قرآن است و روایت دیگری که پیش از این ذکر شد می‌گفت هفده هزار آیه یعنی حدود دو سوم آن حذف شده است، و روایت‌های دیگری نیز وجود دارد که دو بخش حذف شده آن چنان که ادعایشان است را زیاد می‌داند، عیاشی با سند خود از ابو جعفر یعنی محمد باقر روایت کرده است که بخش‌های زیادی از قرآن حذف شده است جز حروفی چند که نویسندگان در آن اشتباه کرده‌اند و یا افرادی به اشتباه آنها را قرآن دانسته‌اند^(۳).

(۱) - الاحتجاج طبرسی (۱/۳۸۷).

(۲) - «الوشیعه» موسی جار الله ص ۴۶.

(۳) - فصل الخطاب طبرسی ص ۷۹.

اخبار و روایات افسانه‌گونه‌شان آنها را به حفظ نکردن قرآن فرا می‌خواند چرا که قرآن فعلی بنا به ادعایشان تحریف شده است و هر کس آن را حفظ کند. هر گاه مهدی منتظر قرآن غیر تحریف شده را بیاورد حفظ کردنش بر وی مشکل خواهد بود. مفید با سندش از جابر جعفی و او از ابوجعفر روایت کرده است که وی گفت: هر گاه قایم آل محمد ظهور کند خیمه‌هایی بر پا خواهد کرد و قرآن را به مردم آن گونه که خدا نازل کرده است آموزش خواهد داد آن گاه کسانی که امروز آن را حفظ کرده‌اند، یاد گرفتن قرآن بیش از همه برای آنها سخت خواهد بود چرا که ترتیب آن قرآن با ترتیب قرآن فعلی متفاوت است^(۱). این روایت به ترک قرآن و عدم اعتنا به حفظ آن فرا می‌خواند و آن را «مفیدشان» روایت کرده است که در تقدیس و تعظیم او هیچ گونه کوتاهی‌ای روا نداشته‌اند و حتی ادعا کرده‌اند وی از سطح بشر بالاتر است چرا که امام منتظرشان او را به «اخ السدید ومولی الرشید»^(۲) خطاب کرده است. این روایت در کتاب الارشاد مفید آمده است که از کتاب‌های معتبرشان است و مجلسی درباره‌ی آن گفته است. و کتاب ارشاد از مؤلفش هم مشهورتر است^(۳).

نعمانی نیز در «الغیبه» روایتی مشابه با روایت فوق روایت کرده است. او با سندش از امیر المؤمنین علی علیه السلام - خدا از آنچه به او تهمت می‌زنند دور کند - روایت می‌کند که ایشان گفتند و گویا من عجم‌ها را می‌بینم که در مسجد کوفه خیمه‌هایی بر پا کرده‌اند و به مردم قرآن را آن گونه که نازل شده است تعلیم

(۱) - الارشاد، مفید ص ۴۱۳.

(۲) - مقدمه کتاب‌های نصوص مخاطب قرار گرفتن مفید از سوی مهدی را به کتاب «احتجاج» مفید حواله داده است ص ۲۷۷.

(۳) - البحار مجلسی ۱/ ۲۷.

می‌دهند». من گفتم امیرالمؤمنین آیا قرآن در حال حاضر آن گونه نازل شده است نیست؟ گفت: خیر، نام هفتاد نفر از قریش و نام پدرانشان از آن حذف شده است و نام ابولهب نیز به قصد اهانت به پیامبر ابقا شده است چون ابولهب عمومی ایشان است^(۱).

این فراخوان به بی‌اعتنایی به قرآن آثارش را در جوامع شیعی به جای نهاده است. شیخ موسی جار الله^(۲) که مدتی را بین شیعیان گذرانیده است می‌گوید: من در میان علمای شیعه و نه در میان فرزندان شیعه، نه در عراق و نه در ایران کسی را نیافتم که قرآن را حفظ کرده باشد، و یا حتی بتواند صحیح آن را بخواند، و یا از نحوه تلفظ آن آگاه باشد. دلیل این امر چیست؟ آیا این از آثار عقیده‌ی شیعه نسبت به قرآن کریم نیست که می‌گویند باید در انتظار مصحف علی نشست که ناپدید شده است و قایم آل محمد آن را به جهانیان عرضه خواهد داشت؟^(۳)

این ادعاها درباره‌ی حذف شدن آیه‌ها و سوره‌هایی از قرآن منجر به پدید آمدن قرآن شیعی‌ای متداول نشد و تنها به انتظار ظهور آن همراه با امام منتظرشان اکتفا کردند.

و این علی‌رغم وجود آیه‌ها و سوره‌های ساختگی پراکنده در کتاب‌های مختلفشان است. در سال (۳۹۸هـ) شیعیان مصحفی بیرون آوردند که مدعی بودند مصحف ابن مسعود است و با تمام مصاحف متفاوت بود. محکمه اسلامی نیز که به ریاست شیخ ابو حامد اسفراینی^(۴) برگزار شد و از جمعی از

(۱) - الغیبة، نعمان ص ۱۷۱-۱۷۲ و ر. ک. به فصل الخطاب ص ۷.

(۲) - بیوگرافی وی در بخش محاورات التقریب وتلاش‌های تقریب خواهد آمد.

(۳) - الوشیعة موسی جار الله ص ۳۷.

(۴) - ابو حامد، احمد محمد بن احمد اسفراینی امام عصر خویش که ششصد طلبه‌ی فقه در جلسه‌ی درسش حضور می‌یافتند. «شرح المنزی» در پنجاه جلد از جمله آثار اوست. به سال ۳۳۴ به دنیا آمده و به سال ۴۰۶هـ وفات یافت. ر. ک. البدایة و النهایة (۱۲/۲-۳). شذرات الذهب (۳/۱۷۸).

علما و قضات تشکیل شده بود، حکم به سوزاندن آن کرد و حکم اجرا شد^(۱). در کتاب‌های شیعه روایاتی که آنها را به عمل به قرآن موجود امر می‌کند، تا زمانی که مهدی منتظرشان قرآن واقعی را نیاورده است نیز وجود دارد. کلینی با سندش تا محمد بن سلیمان و او از برخی از اصحابش و او از ابو الحسن روایت می‌کند که به ایشان عرض کردم فدایت شوم ما آیه‌هایی را در قرآن می‌بینیم که نزد ما آن گونه نیستند و خواندن قرآن را آن گونه که از شما به ما رسیده است نیز بلد نیستیم، پس آیا گناه‌کار می‌شویم؟ ایشان فرمود: خیر، قرآن را همان گونه که آموخته‌اید بخوانید به زودی کسی که آن را به شما آموزش دهد خواهد آمد^(۲). منظور از کسی که خواهد آمد تا به آنان آموزش دهد، مهدی منتظرشان است^(۳).

عالم شیعی نعمت الله الجزایری می‌گوید: در روایات رسیده از ائمه آمده است که آنها شیعیان خود را به خواندن قرآن موجود در نماز و غیر آن امر کرده‌اند و گفته‌اند تا زمانی که مولای ما صاحب الزمان می‌آید و این قرآن از دست مردم به طرف آسمان بالا می‌رود و ایشان قرآنی را که امیر المؤمنین گردآوری کرده‌اند را بیرون می‌آورند و مورد قرائت و عمل قرار می‌گیرد، به همین قرآن موجود عمل کنند^(۴).

۳) اعتقاد آنها درباره‌ی این روایات.

پس از اثبات وجود روایات فوق در کتب شیعه و اثبات متواتر بودن آن از طرفشان، به این سوال می‌پردازیم که آیا تمام شیعیان این روایات را قبول دارند

(۱) - «طبقات الشافعیة الكبرى» (۴/۶۳) ر. ک. المنتظم، ابن الجوزی (۷/۲۳۷).

(۲) - «الکافی» کلینی کتاب فضائل القرآن، باب أن القرآن یرفع کما أنزل (۲/۶۱۹).

(۳) - «الکافی» (۲/۲۱۹) پانوش.

(۴) - الانوار النعمانیة (۲/۲۶۳-۲۶۴).

و به آنها اعتقاد دارند؟ شیخ مفید (متوفای ۴۱۳هـ) که وی را رکن الاسلام و آیت الله الملک العلام می‌خوانند، می‌گوید: تمام امامیه بر این امر اتفاق دارند که ائمه‌ی ضلال در گردآوری قرآن مرتکب خلاف‌های زیادی شده‌اند و در آن از آنچه از سوی خدا نازل شده، و از سنت پیامبر عدول کرده‌اند، اما معتزله، خوارج، زیدیه و مرجئه و اصحاب حدیث بر خلاف نظر امامیه اجماع دارند^(۱). این اعتراف است از سوی مفید به این که این قول شیعیان از جمله چیزهایی است که گروهش در آن راهی بر خلاف تمام امت در پیش گرفته است. مفید گفته است که تمام علمای شیعه با این اعتقاد موافقت و هیچ اختلافی در این مورد بین آنها وجود ندارد. اما شیخ و استاد مفید ابن بابویه قمی، ملقب به صدوق (متوفای ۳۸۱هـ) در رساله‌ی اعتقادات خود تظاهر به مخالفت با این اعتقاد کرده و نسبت دادن اعتقاد تحریف به شیعه را نادرست دانسته است!^(۲) و مرتضی^(۳) (متوفای ۴۳۶هـ) و طوسی^(۴) (متوفای ۴۵۰هـ) و چنانکه گذشت نیز از وی تبعیت کرده‌اند، این دو نفر از شاگردان مفید هستند. چهارمین نفر که به ظاهر با عقیده‌ی تحریف به مخالفت برخاسته است، طبرسی^(۵) از قرن ششم است. مفید به اختلاف استادش، قمی اشاره‌ای نکرده است. آیا تجاهل مفید در این زمینه به دلیل قانع بودن وی به این امر است که مخالفت قمی تنها یک تقیه است؟ آقای نوری اعتراف می‌کند که تمام شیعیان بر این عقیده الحادآمیز اجماع داشتند. تا آن که ابن بابویه قمی آمد و با این اجماع مخالفت کرد. وی می‌گوید:

(۱) - اوائل المقالات، مفید، ص ۵۱.

(۲) - ر. ک. الشیعة محسن امین ص ۱۶۱.

(۳) - ر. ک. التبیان طوسی، (۳/۱).

(۴) - منبع سابق (۳/۱-۴).

(۵) - مجمع البیان طبرسی (۱/۱۵).

ابن بابویه نخستین کسی است که این بدعت و نوآوری را در عقاید شیعیان ایجاد کرد^(۱) و سه نفر دیگر نیز از وی پیروی کرده‌اند. در ادامه می‌آید که در قرون نخستین، از قرن چهارم تا قرن ششم غیر از همین چهار نفر، نفر پنجمی نبوده است که منکر تحریف باشد و در این دو قرن تمام شیعیان بر وقوع تحریف متفق بوده‌اند. وی تأکید می‌کند: غیر از این چهار نفر از هیچ کس دیگری مخالفت صریحی دیده نشده است^(۲). اما عالم دیگری شیعی نعمت الله الجزایری معتقد است که مخالفت و انکار این چهار نفر از روی تقيه بوده است. و پس از تأکید بر این امر که تمام هم‌مذهبان وی بر صحت اخبار و روایات تحریف و تصدیق آنها اتفاق نظر دارند می‌گوید: آری مرتضی، صدوق و شیخ طبرسی با این اعتقاد مخالفت کرده‌اند و گفته‌اند قرآن منزل همان است که بین دو جلد فعلی قرار دارد نه چیز دیگری و هیچ گونه تحریف و تبدیلی در آن رخ نداده است. اما ظاهراً این قول آنها از روی مصلحت‌اندیشی بوده است و از جمله اینکه آنها می‌خواستند بدینصورت باب این اعتراض و طعن را نسبت به قرآن ببندند. اگر تحریف در قرآن امکان‌پذیر است و واقع شده است پس چگونه می‌توان به قواعد و احکام آن عمل کرد. آخر چگونه می‌توان گفت این بزرگان وقوع تحریف را قبول نداشته‌اند در حالی که در کتاب‌هایشان اخبار و روایات زیادی را مبنی بر وقوع تحریف و این که آیه‌ای این گونه نازل شده بود و این گونه تغییرش داده‌اند. روایت کرده‌اند^(۳).

این است آن چیزی که عالم خودشان الجزایری گفته است، آنچه او درباره‌ی

(۱) - فصل الخطاب ص ۱۱۱.

(۲) - فصل الخطاب ص ۱۵.

(۳) - الانوار النعمانیة (۲/ ۳۵۷-۳۵۸).

اعتقاد این منکران تحریف گفته است شاید واقعیت داشته باشد و شاید هم واقعیت نداشته باشد، این تنها خداست که از رازهای نهان قلب‌ها و از انگیزه‌ها آگاه است، اما این نکته هم بایسته‌ی یادآوری است که تا آن جایی که من می‌دانم از این چهار نفر به استثنای طبرسی چیزهایی نقل شده است که می‌توان آنها را طعن و بدگویی نسبت به قرآن دانست. به طور مثال ابن بابویه قمی در کتابش «الخصال» چنانکه گذشت حدیثی متضمن طعن در کتاب الله روایت کرده است. طوسی نیز چنانکه پیش از این آمد در برخی از کتاب‌هایش چنین چیزهایی آورده است، درباره‌ی مرتضی نیز صاحب «فصل الخطاب» به نقل از کتاب وی «الشافی» آورده است که از جمله انتقادات بزرگ از عثمان این است که مردم را بر قرائت زید جمع کرد و مصاحف را سوزاند و آنچه را در مورد شک قرآن بودن آن وجود داشت از بین برد. اما «صاحب فصل الخطاب» از طبرسی چیزی جز این نیافته است که وی به قرائت ابی و غیره که: (فما استمتعتم به منهن إلى أجل مسمى). در تفسیرش استدلال کرده است. این قرائت آمده است^(۱)، اما صاحب فصل الخطاب در پی آن است که همه را با خودش متفق نشان دهد. نویسنده «الشیعه والسنه»^(۲) هم از همین چیز دچار فریب و اشتباه شده و استدلال کرده است که چون طبرسی این قرائت را در تفسیرش آورده پس انکار تحریف از سوی وی منبئ بر تقیه است، اما واقعیت این است که وی را با ایراد این قرائت نمی‌توان به اعتقاد به تحریف متهم کرد^(۳).

من با مطالعه، کتاب «فصل الخطاب» به این نتیجه رسیدم که برخی از

(۱) - فصل الخطاب ص ۱۷.

(۲) - این قرائت از ابی بن کعب، ابن عباس و سعید بن جبیر روایت شده است ر. ک. «فتح القدير» (۱/ ۴۴۹).

(۳) - او احسان الهی ظهیر است. «الشیعه والسنه»، ص ۱۳۰-۱۳۱.

شیعیان نتوانسته‌اند این عقیده را هضم کنند، حتی یکی از علمای شیعه چنانکه خود صاحب فصل الخطاب این مطلب را نقل کرده است هر کس را که این اعتقاد را داشته باشد تکفیر کرده است. صاحب فصل الخطاب از او عصبانی است و می‌گوید: این بیماری هیچ درمانی جز کثرت مراجعه و ادامه جست‌وجوی در - کتاب‌های شیعه - ندارد^(۱).

اما با وجود این، این چیز سر جای خودش باقی است که اعتقاد علمای بزرگشان که مورد تعظیم و احترامشان هستند و از آنها حرف شنوی دارند، همین است، و منابع معتبرشان در بر گیرنده‌ی مطالب فراوانی در مورد تحریف قرآن است، و آنها سنت را از آن جهت قبول ندارند که از طریق صحابه آمده است، و قرآن نیز از طریق صحابه به ما رسیده است و تصور نمی‌رود که مصون ماندن قرآن و خائن بودن گردآورندگان آن هم‌زمان با هم در یک اندیشه‌ای بگنجد - چنانکه در مبحث موضع‌گیری آنها نسبت به صحابه این امر خواهد آمد. اما به موضع‌گیری علمای شیعه و نقد و رد آنچه را در کتاب‌هایشان آمده است و کتاب الله را زیر سوال می‌برد، نمی‌توان تقیه گفت، چرا که ما راهی برای رسیدن به یقین در این مورد نداریم^(۲).

(۱) - فصل الخطاب ص ۴۸.

(۲) - اگر این انکار واقعاً از روی تقیه می‌بود. صاحب «فصل الخطاب» به یاران منکر این افترای خود این همه حمله نمی‌کرد. وی درباره‌ی صدوق - صاحب یکی از صحاح چهارگانه‌شان می‌گوید: این خبر را صدوق از کافی روایت کرده است و در آن تغییرات عجیبی دیده می‌شود که موجب سوء ظن به صدوق می‌گردد. «فصل الخطاب» ص ۱۲۰ گاهی از سوی یاران منکر تحریف خود که آن را یک امری متواتر از طرق [کاذب] خودشان می‌دانند، این گونه عذر می‌آورد که: اخبار و روایات مربوط به تحریف پراکنده‌اند، به همین دلیل وی از آنها آگاه نشده است. منبع سابق ص ۱۷۶ از سوی طوسی صاحب دو کتاب از کتاب‌های صحاح اربعه‌ی تشیع این گونه عذر می‌آورد. طوسی در انکارش معذور است چون او به دلیل در دسترس نداشتن منابع امکان جست‌جوی آنها =

گرچه برخی از اهل سنت^(۱) و اهل تشیع^(۲) نظرشان همین است، اما من می‌گویم هر کس که از این کفر [پس از ایمان به خدا و پیامبرش] اظهار برائت کند ما از وی می‌پذیریم و این تنها خداست که رازهای پنهان را می‌داند. این انکار اگر از روی صداقت باشد گامی به جلو است که گام‌های دیگری پس از آن نیز بایستی برداشته شود و آن این گونه که باید در مورد تمام چیزهایی که از جماعت مسلمانان در آنها جدا شده‌اند، تجدیدنظر کند.

شیخ آنها مجلسی چنانکه گذشت به این امر اشاره کرده است که شیعیان بایستی به راه خود ادامه دهند چرا که به نظر وی حکم به دروغ و موضوع بودن اخبار تحریف که از طریق آنها به تواتر رسیده است موجب از بین رفتن اعتماد به تمام اخبار و روایات آنها می‌شود. و این یک واقعیت است. چرا که متواتر بودن این کذب در کتاب‌هایشان بزرگ‌ترین دلیل بر ساختگی بودن آنها و شیوع کذب در آنهاست.

۴) آغاز این کذب و افترا نزد شیعیان.

کتاب‌های شیعه چنانکه گذشت اعتراف کرده‌اند که ابن سبا نخستین کسی بود که قول و عقیده‌ی امامت (منصوص بودن امامت علی) و عقیده‌ی رجعت و غیره را ایجاد کرد. اما به این امر اشاره نکرده‌اند که نخستین کسی که قول تحریف شدن قرآن از وی صادر شد چه کسی بود. آخر ابن سبای دومی که این افترا را وضع کرد کیست و این افترا چه زمانی در میان شیعیان رواج پیدا کرد؟

= را نیافته است ص ۱۷۵ این عذر تراشی‌ها این نظریه را تأیید می‌کند که در کتاب‌های تشیع در این مورد روز به روز چیزهای تازه‌ای وضع می‌شود.

(۱) - همچون احسان الهی ظهیر ر. ک. الشیعه و السنه ص ۱۲۴ و غیره.

(۲) - همچون نعمت الله الجزایری.

من کسی را که به این امر پرداخته باشد نیافته‌ام و پاسخ دقیق و قطعی به این سوال هم امکان‌پذیر نیست. اما می‌توان گفت پیدایش این دروغ به آغاز استدلال شیعیان برای اثبات عقایدشان از کتاب الله و سنت پیامبر ارتباط دارد. شیعیان چنانکه خواهد آمد - معتقدند که امامت همانند نماز و زکات از اصول دین است، و یا حتی از آنها هم مهم‌تر است، و انکار امامت همانند انکار نبوت و یا حتی از آن هم بدتر است ... اما با وجود این درباره امامت و ائمه و همچنین سایر عقاید دیگرشان همچون عقیده‌شان نسبت به صحابه و رجعت و بدا و غیره چیزی در کتاب الله نمی‌یابند. پس برای بر پا نگه داشتن مذهبشان چاره‌ای جز همین افترا نمی‌یابند.

به همین دلیل است که این افترا حتی در نخستین کتاب شیعی^(۱) بنا به قول خودشان یعنی کتاب سلیم بن قیس نیز وجود دارد آنان در مورد این کتاب روایتی از ابا عبدالله دارند که وی گفت: هر یکی از پیروان و دوست داران که کتاب سلیم بن قیس هلالی نزد وی نباشد، از امر ما چیزی نزد وی نیست و از اسباب ما چیزی را نمی‌داند. این کتاب ابجد و الفبای شیعه و سرّی از اسرار آل محمد است^(۲).

مجلسی می‌گوید آن کتاب اصلی از اصول شیعه و نخستین کتابی است که در اسلام نوشته شده است^(۳). سپس مجلسی چهار روایت ذکر کرده است که گویای این هستند که کتاب مذکور بر علی بن حسین «برأه الله مما یفترون»

(۱) - الفهرست ابن ندیم (ص ۳۰۷-۳۰۸) در الروضات الجنات (۶۷/۴) ادعا شده است که آن نخستین کتابی است که در اسلام تدوین شده و نوشته شده است.

(۲) - الذریعة آغا بزرگ طهرانی (۲/۱۵۲) و ر. ک. پانوش و مسائل الشيعة (۲۰/۴۲) رقم ۴۰.

(۳) - البحار مجلسی (۱/۱۵۸).

خواننده شده است و او گفته است سلیم راست گفته است^(۱).

کلینی نیز بر این کتاب تکیه کرده و در چندین باب از جمله باب ما جاء فی الاثنی عشر و باب دعائم الکفر و غیره از آن حدیث روایت کرده است.

شیخ صدوق و دیگران^(۲) نیز بر این کتاب اعتماد کرده‌اند و نیز علمای معاصر شیعه از این کتاب تعریف کرده‌اند^(۳). این کتاب که این همه آن را مورد تعریف و تمجید و توثیق قرار داده‌اند تنها از طریق یک نفر به آنها رسیده است. ابن ندیم می‌گوید: و کتاب سلیم بن قیس را تنها ابان بن ابی عیاش از وی روایت کرده است و کسی دیگر آن را روایت نکرده است^(۴).

اسناد و طرق کتاب دارای اضطراب هستند اما می‌گویند اضطرابی که در سند و طریق کتاب دیده می‌شود. مشکلی ایجاد نمی‌کند. چرا که این اضطراب در اکثر طرق کتاب‌های اصحاب ما شیعیان وجود دارد^(۵).

سلیم بن قیس که کتاب مذکور را به وی نسبت می‌دهند، من در منابعی که به آنها مراجعه کردم^(۶) - غیر منابع شیعه - ذکری از وی در آنها نیافتم، و این

(۱) - البحار مجلسی (۱/۱۵۶-۱۵۸).

(۲) - «روضات الجنات» خوانساری (۴/۶۸) و ر. ک. «الذریعة» آغا بزرگ تهرانی (۲/۱۵۴).

(۳) - الشیعة و فنون الاسلام حسن الصدر ص ۲۹ و ر. ک. «الذریعة» آغا بزرگ تهرانی (۲/۱۵۲) و پس از آن.

(۴) - الفهرست ابن ندیم (ص ۳۰۷-۳۰۸) و ر. ک. به «تعلیق محمد صادق بحر العلوم علی رجال الطوسی» پانوش ص ۷۴ و ر. ک. «روضات الجنات» خوانساری (۴/۶۷).

(۵) - روضات الجنات خوانساری (۴/۶۸).

(۶) - من آن را در «تاریخ طبری» آن گونه که از فهرست اعلام آن که کار ابو الفضل ابراهیم است معلوم می‌شود نیافتم. در «تاریخ ابن الاثیر» نیز چنانکه از فهرست آن که احسان عباس آن را وضع کرده است معلوم می‌شود ذکری از وی دیده نمی‌شود. در شذرات الذهب ابن عمار حنبلی و در البدایة و النهایة ابن کثیر و در کتاب الجرح و التعذیل ابی ابن حاتم و در طبقات ابن سعد و در «تهذیب التهذیب» و در «مغنی» و در «تاریخ کبیر و صغیر» بخاری و در تهذیب الکمال مزی (خطی) نیز اثری از وی دیده نمی‌شود.

در حالی است که آنها ادعا می‌کنند او نویسنده‌ی نخستین کتابی است که در اسلام نوشته شده است. و علی و حسن و حسین و علی بن حسین و باقر را دریافته است. و در ایام علی بن حسین در حالی که در ایام ولایت حجاج (متوفای ۹۰هـ) از وی پنهان بوده وفات کرده است^(۱). اگر آنچه می‌گویند درست باشد. ذکری از این مرد باید وجود داشته باشد، اما ما ذکری از او نیافتیم.

و أبان بن ابی عیاش که این کتاب را از وی روایت کرده است، نزد محدثان اهل سنت (متروک) است^(۲).

اما نصوص کتاب آن را در ردیف کتاب‌های درجه‌ی یک باطنیان که در راستای مبارزه با اسلام و مسلمانان نگاشته شده‌اند، قرار می‌دهد. این کتاب به طعن در کتاب الله می‌پردازد و مدعی است علی قرآن را آنگونه که نازل شده بود گردآوری کرد، اما ابوبکر و عمر آن را رد کردند و گفتند نیازی به آن نداریم و قرآن را تحریف کردند^(۳). علی را به اوصاف الوهیت متصف می‌کند «یا أول، یا آخر، یا ظاهر، یا باطن یا من هو بكل شیء علیم» و ادعا می‌کند که خورشید علی را اینگونه توصیف کرد و ابوبکر و عمر و مهاجرین و انصار آن را شنیدند و بیهوش شدند و چند ساعت بعد به هوش آمدند^(۴). و نصوص باطل مشابه دیگر.

تمام این نشانه‌های کذب و وضع در متن و سند آن از تعریف و توثیق

(۱) - الرجال ابو جعفر البرقی ص ۳-۴ الفهرست طوسی ص ۱۰۷.

(۲) - «المغنی فی الضعفاء»، ص ۷ و در دیوان الضعفاء و المتروکین ص ۷ و «تقريب التهذيب» (۱/ ۳۱).

(۳) - ر. ک. کتاب سلیم بن قیس ص ۶۶ نویسنده‌ی فصل الخطاب نیز برخی از نص‌های این کتاب را که متضمن طعن و بدگویی از قرآن است در کتاب خود آورده است ر. ک. فصل الخطاب (ص ۱۱۷-۱۱۸) خطی.

(۴) - کتاب سلیم بن قیس ص ۳۱-۳۲.

مبالغه‌آمیز شیعیان از این کتاب نکاسته است. اما برخی از علمای شیعه در مورد برخی از مطالب این کتاب مشکوک شده بر خود لازم دیده‌اند پیش از آنکه اساس تشیع در اثر آن از بین برود، به کشف حقیقت آن پردازند، اما خواننده عزیز گمان نکند که مطالبی که آنان را نگران کرده است بدگویی این کتاب از قرآن و یا الله قرار دادن علی و یا عیب و ایراد گرفتن‌های دیگر از اسلام است، بلکه مشکلی که در این کتاب با آن روبه‌رو شده‌اند این است که امامان را سیزده نفر قرار داده و در بر گیرنده‌ی نصی است که به دلیل در تضاد بودن با تاریخ وضع و ساختگی بودن آنرا روشن می‌کند. و آن نص این است که می‌گوید محمد بن ابوبکر به هنگام مرگ پدرش او را به دلیل غصب خلافت مورد سرزنش قرار داده و این در حالی است که محمد بن ابوبکر در سال حجه الوداع زاده شده است پس چگونه می‌توانسته است در سه سالگی به سرزنش پدرش پردازد^(۱). حل این مشکل علمای شیعه را دچار اختلاف کرده است و برخی از آنها گفته‌اند: به نظر من نویسنده کتاب را بایستی عادل دانست اما در مورد مطالب بی‌اساس کتابش باید توقف کرد^(۲). برخی هم گفته‌اند کتاب مذکور موضوع^(۳) است. و ابان بن ابی عیاش آن را وضع کرده است^(۴). برخی دیگر هم به تعدیل کتاب پرداخته‌اند تا با منطق شیعی سازگار شود، و خوانساری به تغییر در کتاب اشاره کرده و گفته است آنچه به ما رسیده این

(۱) - روضات الجنات خوانساری (۶۷/۴) و ر. ک. «الرجال» ابن داود (ص ۴۱۳-۴۱۴) من این متن را در

نسخه‌ی چاپ شده کتاب ابن قیس نیافته ام این دلیل است بر اینکه آنها کتاب‌هایشان را تغییر می‌دهند.

(۲) - الرجال ابن داود ص ۸۳.

(۳) - الرجال ابن داود ص (۴۱۳-۴۱۴) و ر. ک. روضات الجنات خوانساری (۶۷/۴).

(۴) - الرجال ابن داود ص ۴۱۳-۴۱۴ و ابان بن ابی عیاشی نزد آنان ضعیف است منبع سابق.

است که عبدالله بن عمر پدرش را به هنگام مرگ موعظه کرده است^(۱).
 برخی از شیوخ معاصر آنها نیز اذعان داشته‌اند که کتاب مذکور در آخر عصر
 اموی برای تحقق یک هدف صحیح وضع شده است^(۲) - دقیقا با همین عبارت!
 - این تأمل و بررسی کتاب سلیم بن قیس به نظر من برای کشف دست‌های
 سبایان لازم است چرا که آرا و نظریاتی که در کتاب‌های شیعه به ابن سبا
 نسبت داده شده‌اند، در آنها نیامده است که افسانه‌ی تحریف شدن قرآن از
 صحابه از ایجادات ابن سبا بوده است، چرا که وی جرأت نکرده است این
 نظریه‌ی کذب را زیاد گسترش دهد، گرچه برخی از «اسناد و مدارک» موجود
 در کتاب‌های اهل سنت گویای آن است. که وی گفته است. قرآن فعلی یک
 دهم قرآن واقعی است و علم آن نزد علی است^(۳). اما وی به صراحت نگفته
 است که صحابه قرآن را تحریف کرده‌اند. چرا که این قول به سرعت حقیقت
 حال وی را منکشف می‌کرد. پس به همین دلیل از آن به این قول که قرآن فعلی
 یک دهم قرآن واقعی است عدول کرده است.
 در نامه‌ی حسن بن محمد بن الحنفیه^(۴) (متوفای ۹۵هـ) نیز آمده است که
 یکی از دشمنی سبایان که به ما رسیده این است که ادعا می‌کنند پیامبر
 دهم قرآن را کتمان کرده است، و اگر پیامبر چیزی را از آنچه خدا نازل

(۱) - روضات الجنات (۴/۶۹).

(۲) - ابو الحسن الشعرانی در حاشیه‌اش بر الکافی همراه با شرح آن از مازندرانی (۲/۳۷۳-۳۷۴).

(۳) - «الضعفاء» جوزجانی ص ۳ خطی.

(۴) - حسن بن محمد بن علی بن ابی طالب هاشمی (ابو محمد مدنی) پدرش به ابن الحنفیه معروف است و خود
 وی رساله‌ای درباره‌ی «ارجاء» دارد و ما نص مذکور را از همین رساله نقل کردیم. ابن حجر می‌گوید من
 رساله‌ی حسن بن محمد را دیده‌ام و ابن ابی عمر عدنی در کتاب الا بیان آن را نقل کرده است. و در سال ۹۵هـ
 وفات یافته است. تهذیب التهذیب (۲/۳۲۰).

کرده است کتمان می‌کرد قضیه زن زید را ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ﴾ (الأحزاب: ۳۷). بایستی کتمان می‌کرد^(۱).

پس عقیده‌ی شیعه در مورد تحریف قرآن ضمن آرا و نظریاتی که در کتاب‌های آنها به ابن سبا نسبت داده شده نیامده، و پس از آن در کتاب سلیم بن قیس که به عنوان نخستین کتاب شیعی شناخته می‌شود آمده است، اما عالم شیعی، ابن غضائری آن کتاب را موضوع دانسته و ابان بن ابی عیاش را به وضع آن متهم کرده است و پس از این حکم این روایات نزدیک بود که بمیرند و از بین بروند، اما پس از کتاب سلیم بن قیس کسان دیگری این افسانه‌ها را مورد عنایت قرار داده چیزهای زیاد دیگری به آن افزودند که یکی از این افراد کلینی در کتاب الکافی است. کلینی و استادش علی بن ابراهیم قمی از جمله کسانی هستند که پایه‌های این عقیده‌ی باطل را محکم کردند.

کتاب الکافی کلینی و تفسیر استادش قمی هنوز هم از منابع معتبر شیعه به حساب می‌آیند. پس از آن چنان که گذشت این نوع اخبار و روایات در کتاب‌های آنها رواج یافت.

ب) انحراف آنها در تأویل و تفسیر قرآن

کتاب‌های تفسیری شیعه که مدعی‌اند مطالب آنها از اهل بیت روایت شده است. در بر گیرنده، تفسیر و تأویل‌های باطنی گونه‌ی زیادی از آیه‌های قرآن است که نه با معانی و مفاهیم و مدلول‌های لغوی واژگان همخوانی دارد، و نه با سیاق و سباق قرآن! و جالب اینجاست که این «دروغ‌های» آشکار را به اهل بیت به ویژه به جعفر صادق نسبت می‌دهند. این گونه تأویلات در عین حال که الحاد در آیات خدا و جلوگیری از راه خدا به شمار می‌آیند، یک اهانت ناپیدا

(۱) - الایمان، محمد بن یحیی بن ابی عمر مکی عدنی (ص ۲۴۹-۲۵۰) خطی.

به اهل بیت هم هستند. و علی‌رغم همه این ناهنجاریها آنها را به اهل بیت نسبت داده‌اند تا «ساده‌لوحان» را فریب دهند. این نوع تاویلات در تفسیرهای معتبرشان همانند تفسیر قمی، تفسیر عیاشی، تفسیر برهان و تفسیر صافی آمده است. همان گونه که کتاب‌های حدیثی معتبرشان و در رأس آنها اصول کافی کلینی و بحار مجلسی و غیره نیز بهره‌ وافر از آن برده‌اند. برخی از پژوهشگران^(۱) معتقدند، نخستین کتابی که تفسیر شیعی قرآن را پایه‌ریزی کرد تفسیر قرآنی است که جابر جعفی^(۲) (متوفای ۱۲۸هـ) در قرن دوم هجری آن را پدید آورد، و این کتاب هسته‌ی نخست تفاسیر شیعی قرار گرفت که به سرعت گسترش یافتند و غرق در باطنیت خود شدند.

در ذیل ما مثال‌ها و شواهدی از این نوع تاویلات ذکر خواهیم کرد که ممکن است اندکی به درازا بکشد اما هدف از این اطلاع آن است که ببینیم آیا این نوع تاویلات یک پدیده‌ی عمومی و یک اصل و قاعده در منابع اصلی آنها به حساب می‌آیند، یا آن که روایات شاذ و ضعیفی هستند که به کتاب‌هایشان رخنه پیدا کرده‌اند، و یک رویکرد عام و قاعده‌ی فراگیر در تفسیرهای شیعی نیستند. و این شناخت به دست نمی‌آید مگر آن که در عرضی شواهد و امثله شکیبایی به خرج دهیم و در عین حال احتیاط کنیم که جز از منابع معتبر آنها

(۱) - مذاهب التفسیر الاسلامی گولدزیهر (ص ۳۰۳-۳۰۴ برخی از کتاب‌های شیعه نیز از کتاب تفسیر جابر جعفی نام برده‌اند. ر. ک. الفهرست طوسی ص ۷۰ اعیان شیعه ص (۱/۱۹۶)).

(۲) - وی نزد اهل سنت چنانکه پیش از این آمد یک کذاب است، شیعیان درباره‌ی او گفته‌های متناقضی دارند و اخبار و روایاتی را که وی را جرح می‌کنند، بر تقیه حمل کرده - او را طبق عادت همیشگی‌شان در توثیق کسانی که با آنان هم عقیده‌اند گرچه کاذب باشند - توثیق و تعدیل او را ترجیح می‌دهند. ر. ک. وسائل الشیعه (۲۰/۵۱).

چیزی نقل نکنیم. پس بیاییم سفر به تأویلات آنها از آیه‌های قرآن را آغاز کنیم؛
اولاً: در منابع اصیل و معتبر آنها در حدیث و تفسیر و غیره آیه‌های زیادی
می‌یابیم که به امامت و ولایت و به ائمه تاویلشان کرده‌اند. از جمله:

(أ) آیه‌هایی که در کتاب الله آمده‌اند و از قرآن سخن می‌گویند، به ائمه تاویل
می‌کنند. به طور مثال درباره‌ی کلمه‌ی نور در آیه‌ی: ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي
أُنزِلْنَا﴾ (التغابن: ۸). «به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید».

می‌گویند: مراد از نور، نور ائمه است^(۱) و در یکی دیگر از روایاتشان آمده است
که مراد از نور ائمه هستند^(۲) و همچنین درباره‌ی آیه‌ی: ﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ
مَعَهُ﴾ (الأعراف: ۱۵۷). «و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند».
می‌گویند که مراد از نور علی و ائمه هستند^(۳).

ملاحظه می‌کنید که هر دو آیه به وضوح بر آن دلالت دارند که مراد از نور،
قرآن است، اما با وجود آن شاهد این کج روی فوق العاده در تاویل هستیم، و
علاوه بر آن این تأویلات را که کمترین مناسبتی با آیه ندارند را به اهل بیت
مثل علی، حسن، حسین، و یا باقر و صادق نسبت می‌دهند، در حالی که آنها
اهل علم، عقل، دین و اهل لغت بوده‌اند.

بنابراین تاویل و تفسیر آنها از دو آیه‌ی فوق بایستی گفت ائمه از آسمان
فرو فرستاده شده‌اند.

این نوع تأویلات اگر چه آیه با کمال صراحت و وضوح داد زند بر آنکه

(۱) - کافی از کلینی، از ابو جعفر، کتاب الحجّة، باب أن الائمة أنور الله عزوجل (۱/ ۱۹۴).

(۲) - منبع سابق (۱/ ۱۹۵).

(۳) - کافی از کلینی با سندش از ابو عبدالله (جعفر صادق) کتاب الحجّه باب أن الائمة أنور الله عزوجل

(۱/ ۱۹۴).

مراد قرآن است باز هم ادامه پیدا می‌کند. به طور مثال در تفسیر آیه‌ی: ﴿وَإِذَا تُمَّتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا آتَتْ بِقَرْنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ﴾ (یونس: ۱۵). «و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می‌شود، کسانی که ایمان به لقای ما (و روز رستاخیز) ندارند می‌گویند: قرآنی غیر از این بیاور، یا آن را تبدیل کن! (و آیات نکوهش بتها را بردار) بگو: من حق ندارم که از پیش خود آن را تغییر دهم؛ فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم!».

روایتی از ابو جعفر (محمد باقر) که رحمت خدا بر او باد و خدایش از افتراهای افترا بافندگان مصون دارد نقل می‌کند که گفتند: علی را به ابوبکر و عمر عوض کن، آنگاه از تو پیروی خواهیم کرد»^(۱).

همچنین از ابوالسفاج و وی از ابو عبدالله روایت کرده است که «ائت بقرآن غیر هذا أو بدله» یعنی امیر المؤمنین علی را تغییر بده»^(۲).

آیه‌ی: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (الإسراء: ۹). «این قرآن، به راهی که استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند».

این گونه تاویل می‌کنند که در «یهدی إلى الإمام» به سوی امام رهنمود می‌شود^(۳). و به روایتی «یهدی إلى الولاية» به سوی ولایت رهنمود می‌شود^(۱).

(۱) - تفسیر العیاشی (۱۲۰/۲) ر. ک. اصول الکافی (۴۱۹/۱) تفسیر البرهان (۱۸۰/۲) در تفسیر نور الثقلین (۲۹۶/۲) آمده است «لو كان مكان علي أبو بكر وعمر اتبعناه» اگر به جای علی ابوبکر و عمر می‌بودند ما از او پیروی می‌کردیم.

(۲) - منابع سابق.

(۳) - الکافی کتاب الحجّة، باب أن القرآن يهدى الامام (۲۱۶/۱) و ر. ک. تفسیر العیاشی (۳۸۲-۳۸۳/۲) البرهان (۴۰۹/۲) الصافی (۹۶۰/۱).

ب) کلمه‌ی نور و امثال آن را در آیات بدون هیچ پشتوانه‌ای از پشتوانه‌هایی که دلالت بر آنها استوار است و نزد علمای لغت در علم دلالت معروفند، به ائمه تفسیر می‌کنند.

کلینی از محمد بن فضیل و او از ابو الحسن روایت کرده است که ایشان را از قول خداوند متعال: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَقْوَاهِمَ﴾ (الصف: ۸). «آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند».

سوال کردم. ایشان فرمود: می‌خواهند ولایت امیر المؤمنین را با دهن‌های خویش خاموش کنند. من گفتم مراد از ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ خدا نورش را به کمال خواهد رساند. چیست فرمود: خدا امامت را به کمال می‌رساند و امامت همان نور است، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَتَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ (التغابن: ۸). «به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید».

مراد از نور همان امام است. کلینی می‌گوید تفسیر آیه‌ی ذیل از ابو عبدالله (جعفر صادق) چنین روایت شده است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ﴾ خدا نور آسمانها و زمین است مثل نور او چون چراغ‌دانی است^(۲). مراد از مشکات فاطمه ' است: ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ که در آن چراغی می‌باشد مراد حسن است: ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ و آن چراغ در شیشه‌ای باشد مراد حسین است. ﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ آن شیشه گویا اختری درخشان است «فاطمه میان زنان دنیا همچون اختری درخشان است ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾

=(۱)- منابع سابق بجز از کافی.

(۲)- کتاب الحجّة باب أن الأئمة لإ نور الله (۱/۱۹۶) و ر. ک. تفسیر نور الثقلین (۵/۳۱۶) در تفسیر قمی نور را به مهدی منتظر تفسیر کرده است. تفسیر نور الثقلین (۵/۳۱۷).

﴿زَيْتُونَةٍ﴾ که از درخت مبارک زیتون افروخته می شود مراد ابراهیم است
 ﴿لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ که نه شرقی است نه غربی یعنی نه یهودی است نه
 نصرانی ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ نزدیک است که روغنش هر چند
 آتشی به آن نرسد روشنی بخشد یعنی نزدیک است علم از آن فوران کند. ﴿نُورٌ
 عَلَى نُورٍ﴾ روشنی بر روشنی است. مراد امامان یکی پس از دیگری است.
 ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ خدا هر که را بخواهد با نور خود هدایت می کند.
 یعنی هر که را خدا بخواهد با امامان هدایت می کند. و ﴿وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ
 لِلنَّاسِ﴾ و این مثلها را خدا برای مردم می زند.

﴿وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ﴾ (النور: ۴۰). «و کسی که خدا نوری برای
 او قرار نداده، نوری برای او نیست».

یعنی امامی از فرزندان فاطمه ' «فما له من نور» او را هیچ نوری نخواهد
 بود. یعنی روز قیامت امامی نخواهد داشت^(۱).

ج) همان طوری که آنچه را درباره‌ی قرآن و نور آمده است به امامت تأویل
 می کنند، هر آنچه را در کتاب الله از نهی از شرک و کفر آمده به شرک در ولایت
 علی و کفر به ولایت علی تفسیر می کنند، و هر آنچه را درباره‌ی توحید و پرهیز
 از طاغوت آمده به ولایت امامان و براءت از دشمنانشان تفسیر و تأویل می کنند.
 از جمله:

(۱) از ابوجعفر روایت شده است که خدا هیچ پیامبری را نفرستاده
 است مگر به ولایت ما و براءت از دشمنان ما و سپس از این آیه استدلال کرد:
 ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (النحل: ۳۶).

(۱) - الکافی کتاب الحجج باب أن الائمة لإ نور الله عزوجل (۱/ ۱۹۵) ر. ک. تفسیر نور الثقلین (۳/ ۶۰۴).

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!».

۲) از ابو عبدالله درباره‌ی ارشاد باری تعالی: ﴿لَا نُنَجِّدُوا إِلَهَيْنِ إِلَّا نَمَّا هُوَ إِلَهُهُ وَحْدَهُ﴾ (النحل: ۵۱). «خداوند فرمان داده: «دو معبود (برای خود) انتخاب نکنید؛ معبود (شما) همان خدای یگانه است».

روایت شده است که مراد از آن این است که دو امام اختیار نکنید، امام یکی است»^(۱).

۳) از باقر درباره‌ی آیه‌ی: ﴿لَيْنَ أَشْرَكَتَ لِيَجْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ (الزمر: ۶۵). «اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شود و از زیانکاران خواهی بود».

روایت شده است که اگر به ولایت دیگری در کنار ولایت علی امر کردی، عملت از بین خواهد رفت و از زیان کاران خواهی شد^(۲).

۴) از ابو عبدالله درباره‌ی: ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (الکهف: ۱۱۰). «باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند».

گفته است عمل صالح معرفت ائمه است و «لا یشرک بعبادة ربه أحدا» یعنی تسلیم شدن در برابر علی و شریک نکردن دیگران با وی در خلافت که نه حق خلافت را دارند و نه شایستگی آن را»^(۳).

(۱) - تفسیر العیاشی (۲/۲۶۱) تفسیر البرهان (۲/۳۷۳) تفسیر نور الثقلین (۳/۶۰).

(۲) - تفسیر الصافی (۲/۴۷۲) این روایت از قمی استاد کلینی در تفسیرش هم روایت شده است. ر. ک. اصول الکافی و ر. ک. تفسیر نور الثقلین (۴۰/۴۹۸).

(۳) - تفسیر العیاشی (۲/۳۵۳) تفسیر البرهان (۲/۴۹۷) و تفسیر الصافی (۲/۳۶) تفسیر نور الثقلین (۳/۳۱۷-۳۱۸).

در یکی دیگر از روایات شیعه به نقل از ابو عبدالله درباره‌ی آیه‌ی «ولا یشرک بعباده ربه أحداً» آمده است که یعنی با ولایت آل محمد دیگران را شریک نسازد^(۱).

۵) از جابر جعفی روایت شده است که ابو جعفر درباره‌ی آیه‌ی: ﴿وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوْلَ كَافِرٍ بِهِ﴾ (البقره: ۴۱). «و به آنچه نازل کرده‌ام (قرآن) ایمان بیاورید! که نشانه‌های آن، با آنچه در کتابهای شماست، مطابقت دارد؛ و نخستین کافر به آن نباشید». گفت که مراد از آن علی است^(۲).

۶) جابر جعفی می‌گوید از ابو عبدالله درباره‌ی آیه‌ی ذیل سوال کردم: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ (البقره: ۱۶۵). «بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند».

گفت مراد از آن اولیا فلانی، فلانی و فلانی، یعنی ابوبکر، عمر و عثمان هستند که آنها را بجز امام به امامت برگزیده‌اند^(۳).

۷) از ابو عبدالله درباره‌ی آیه‌ی: ﴿إِنَّهُمْ أَخَذُوا الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ (الأعراف: ۳۰). «آنها (کسانی هستند که) شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند».

(۱) - الصافی (۲/۳۶۱).

(۲) - تفسیر العیاشی (۱/۴۲).

(۳) - تفسیر العیاشی (۱/۷۲) البرهان (۱/۱۷۲) الصافی (۱/۱۵۶) تفسیر الثقلین (۱/۱۵۱).

روایت شده است که مراد این است که امامانی بجز ائمه حق برگزیده‌اند^(۱).
 ۸) جابر جعفی از ابو جعفر روایت می‌کند که ایشان درباره‌ی آیه‌ی:
 ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ (النساء: ۴۸). «خداوند (هرگز) شرک به او ورزیدن
 را نمی‌بخشد».

گفتند: مراد آن است که به ولایت علی کفر ورزد و درباره‌ی: ﴿وَيَعْفِرُ مَا دُونَ
 ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (النساء: ۴۸). «و پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواد و
 شایسته بداند) می‌بخشد».

گفتند: یعنی برای کسی که ولایت علی را قبول داشته باشد^(۲).
 در این باب روایات خیلی زیادی وجود دارد و این در حقیقت تلاشی است
 برای از بین بردن نخستین اصل اسلام، یعنی توحید و مشروعیت بخشیدن به
 شرک و همچنین تلاش خطرناکی است برای تفسیر توحید و شرک و کفر به
 غیر از معانی واقعی آنها.

د) آنها همچنین برخی از آیات وارده درباره‌ی نماز را به ائمه و امامت تاویل می‌کنند.

۱) زراره از عبدالرحمن بن کثیر و وی از ابو عبدالله روایت می‌کند که
 در آیه‌ی: ﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ (البقره:
 ۲۳۸). «در انجام همه نمازها، (به خصوص) نماز وسطی (نماز ظهر) کوشا
 باشید! و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا بپاییزید».
 مراد از صلوات؛ پیامبر، امیرالمؤمنین، حسن و حسین هستند، و مراد از

(۱) - تفسیر الصافی (۱/ ۵۷۱).

(۲) - تفسیر العیاشی (۱/ ۲۴۵-۲۴۶) الصافی (۱/ ۳۶۱) البرهان (۱/ ۳۷۵) تفسیر الثقلین (۱/ ۴۸۸).

صلاه وسطی امیرالمؤمنین است و ﴿وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ یعنی از ائمه اطاعت کنید^(۱).

(۲) از ابوجعفر درباره‌ی تفسیر آیه‌ی: ﴿وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتْ بِهَا﴾ (الإسراء: ۱۱۰). «و نمازت را زیاد بلند، یا خیلی آهسته نخوان».

آمده است که یعنی ولایت و امامت علی و شرف و افتخاری را که نصیب وی کرده‌ام. تا زمانی که تو را دستور نداده‌ام آشکار نکن. ﴿وَلَا تُخَافُتْ بِهَا﴾ یعنی: آن را از خود علی پنهان نکن و از افتخار و شرفی که نصیب وی کرده‌ام خبرش کن^(۲).

در روایت دیگری از ابو جعفر تفسیر آیه‌ی فوق به همین صورت آمده، و در آن علاوه بر این آمده است که ﴿وَأَبْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ و میان این و آن، راهی میانه اختیار کن، یعنی تو خواهان آن بودی که امامت علی را اعلام کنی، پس آن را در غدیر خم اعلام کن^(۳).

(۳) از ابو عبدالله در تفسیر آیه‌ی: ﴿وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ (الأعراف: ۲۹). «و توجه خویش را در هر مسجد (و به هنگام عبادت) به سوی او کنید».

روایت شده است که مراد از آن ائمه هستند^(۴).

این‌ها بودند برخی از تأویلات آنها از آیه‌های نماز. مثالی که پیش از این

(۱) - تفسیر العیاشی (۱/۱۲۸) و ر. ک. تفسیر البرهان (۱/۲۳۱) البحار (۷/۱۵۴).

(۲) - تفسیر العیاشی (۲/۳۱۹) تفسیر الصافی (۱/۹۹۹) تفسیر البرهان (۲/۴۵۲) تفسیر الثقلین (۳/۲۳۵).

(۳) - تفسیر العیاشی (۲/۳۲۰) تفسیر الصافی (۱/۹۹) البرهان (۲/۴۵۲) تفسیر الثقلین (۳/۲۳۵-۲۳۶).

(۴) - تفسیر العیاشی (۲/۱۲) البرهان (۲/۸) البحار (۷/۶۹) تفسیر نور الثقلین (۲/۱۷).

درباره‌ی تأویل تمام اعمال صالح به امامت در آیه‌ی ﴿فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ گذشت که در آن گفته بودند مراد از اعمال صالح معرفت امام است، ما را از ذکر مثال و شواهد درباره‌ی سایر اعمال، مثل تأویل برخی از آیه‌های حج چون: ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾ (الحج: ۲۹). «سپس، باید آلودگیهایشان را برطرف سازند».

به این که مراد از تفت، دیدار امام است^(۱) و تأویلات مشابه دیگر که ضیق مقام اجازیه‌ی عرضه‌ی تمام آنها را نمی‌دهد، بی‌نیاز می‌کند، بگونه‌ای که مجلسی در بحار بابی تحت عنوان باب درباره‌ی این که مراد از نماز، زکات، حج، روزه و سایر عبادات در بطن (معنای باطنی قرآن) ائمه هستند، و مراد از فواحش و معاصی دشمنان آنها هستند بسته است^(۲).

ه) آنها هر آنچه را در کتاب الله درباره‌ی مؤمنان، ولات امر، اهل ذکر، آیات و نشانه‌های کونی مخلوقات خدا، نعمت‌های خدا و غیره آمده است. به ائمه اثنا عشر تأویل می‌کنند. از جمله:

۱) آنها اوصافی را که برای عموم مؤمنان است خاص امامان قرار می‌دهند.
 أ) از ابن اذینه از برید بن معاویه عجللی روایت شده است که ابو جعفر را از آیه‌ی: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (التوبه: ۱۱۹). «از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید».

سوال کردم ایشان گفت: «مراد از صادق ما هستیم». از ابو الحسن الرضا روایت شده است که ایشان را از آیه‌ی ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ سوال کردم

(۱) - این مطلب را طوسی در تهذیب روایت کرده است. ر. ک. «الوافی» ابواب الزیارات و شهود المشاهد جلد

دوم (۱۹۳/۲) و ر. ک. تفسیر نور الثقلین (۳/۴۹۲).

(۲) - البحار مجلسی (۲۴/۲۸۶، ۳۰۴).

گفت: مراد از صادقان ائمه هستند، و مراد از صدیقان پیروان آنها هستند»^(۱).

(ب) از ابو ولاد روایت شده است که می گوید: ابو عبدالله را از آیه‌ی: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ (البقره: ۱۲۱). «کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده‌ایم (یهود و نصاری) آن را چنان که شایسته آن است می خوانند؛ آنها به پیامبر اسلام ایمان می آورند».

سوال کردم ایشان گفتند: مراد از آن ائمه هستند^(۲).

(ج) از سالم روایت شده است که ابو جعفر را از آیه‌ی: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ، وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإِذْنِ اللَّهِ﴾ (فاطر: ۳۲).

«سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم؛ (اما) از میان آنها عده‌ای بر خود ستم کردند، و عده‌ای میانه رو بودند، و گروهی به اذن خدا در نیکیها (از همه) پیشی گرفتند».

سوال کردم. گفت: سابق بالخیرات امام است «مقتصد» کسی است که از امام شناخت دارد و «ظالم لنفسه» کسی است که از امام شناخت ندارد^(۳). در این باب روایات زیاد دیگر هم وجود دارد.

(۲) مراد از «اهل ذکر» و «راسخون فی العلم» و «الذین أوتوا العلم» ائمه هستند.

(أ) از عبدالله بن عجلان روایت شده است که ابو جعفر درباره‌ی آیه‌ی:

(۱) - «الکافی» کتاب الحجّة باب ما فرض الله عزوجل و رسوله ص و آیه من الکوّن مع الائمة (۱/۲۰۸).

(۲) - «الکافی» کتاب الحجّة، باب فی أن من اصطفاه الله من عباده واورثهم کتابه هم الائمة لإ (۱/۲۱۵).

(۳) - «مصدر سابق» (۱/۲۱۴).

﴿ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْمُونَ ﴾ (النحل: ۴۳). «اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید».

گفتند: که رسول خدا فرمودند: ذکر من هستم و اهل ذکر امامان هستند. همچنین گفته است که ابو جعفر درباره‌ی آیه‌ی: ﴿ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴾ (الزخرف: ۴۴). «و این مایه یادآوری (و عظمت) تو و قوم تو است و بزودی سؤال خواهید شد».

گفت که قوم ایشان ما هستیم و از ما سوال خواهد شد^(۱).

(ب) از ابو عبدالله درباره‌ی آیه‌ی: ﴿ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ﴾ (آل عمران: ۷). «در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند». روایت شده است که مراد از راسخان در علم ما هستیم، و ما تاویل آن را می‌دانیم. و بنا به روایت دیگری از وی، راسخان فی العلم امیر المؤمنین و امامان پس از او هستند^(۲).

(ج) هارون بن حمزه می‌گوید: و از ابو عبدالله شنیدم که می‌گفت مراد از «أوتوا العلم» در آیه‌ی: ﴿ بَلْ هُوَ آيَاتٌ يَبَيِّنُ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ﴾ (العنكبوت: ۴۹). «ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد». تنها امامان هستند^(۳).

کلینی در تفسیر آیه‌ی فوق چهار روایت دیگر نیز آورده است که همگی آن را به صورت فوق تاویل کرده‌اند.

(۱) - «الکافی» کتاب الحجّة، باب أن اهل الذکر الذین امر الله الخلق بسؤالهم هم الاثمه لإ (۱/۲۱۰).

(۲) - «الکافی» کتاب الحجّة باب أن الراسخین فی العلم هم الاثمه لإ (۱/۲۱۳).

(۳) - «الکافی» کتاب الحجّة باب أن الاثمه قد اوتوا العلم وأثبت فی صدورهم (۱/۲۱۴).

﴿ أَمَّنْ هُوَ قَنْتٌ ءَانَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۗ ﴾ (الزمر: ۹).

۳) این ائمه و شیعیان آنها هستند که می دانند و خردمندند.

جابر جعفی از ابوجعفر درباره‌ی آیه‌ی: ﴿ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ۗ ﴾ (الزمر: ۹). «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! تنها خردمندان متذکر می شوند». روایت می کند که وی گفت: و کسانی که می دانند ما هستیم، و کسانی که نمی دانند دشمنان ما هستند، و خردمندان شیعیان ما هستند^(۱).

کلینی روایت مشابه دیگری نیز نقل کرده است. و ما از این دو روایت این قاعده و اصل را استخراج می کنیم که مراد از کسانی که خدا در کتابش آنها را صاحب علم دانسته است. امامانند و این چیز از بابی که تحت عنوان «باب أن من وصفه الله تعالى في كتابه بالعلم هم الأئمة» روشن است.

۴) مراد از «نعمه الله» [نعمت های خدا] که در قرآن ذکر شده اند

امامان هستند.

أ) کلینی با سندش روایت کرده است که امیرالمؤمنین این آیه را تلاوت کرد: ﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۗ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا وَيُبْسِ الْقَرَارُ ۗ ﴾ (ابراهیم: ۲۸-۲۹). «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند، و قوم خود را به سرای نیستی و نابودی کشاندند؟ (سرای نیستی و نابودی، همان) جهنم است که آنها در آتش آن وارد می شوند؛ و بد قرارگاهی است».

(۱) - «الکافی» کتاب الحجة باب أن من وصفه الله تعالى في كتابه بالعلم هم الأئمة (۱/ ۲۱۲).

سپس گفت: ما آن نعمتی هستیم که خدا به بندگانش ارزانی داشته است. در روز قیامت هر که به رستگاری برسد، به وسیله ما به رستگاری می‌رسد^(۱).
 ب) از ابو یوسف بزاز روایت شده است که ابو عبدالله این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَاذْكُرُواْ آيَاتِ اللّٰهِ﴾ (الأعراف: ۷۴). «بنابر این، نعمتهای خدا را متذکر شوید».

آن گاه فرمود: آیا می‌دانی آلاء الله (نعمت‌های خدا) چیستند؟ عرض کردم: خیر. فرمود: مراد از آن بزرگترین نعمت خدا بر مخلوقاتش یعنی ولایت ماست^(۲).

۵) ائمه آیات خدا هستند.

کلینی می‌گوید: «باب درباره‌ی این که آیاتی که خدا آنها را در کتابش ذکر کرده است مراد از آن ائمه هستند» و در این باب چندین روایت ذکر کرده است از جمله از ابو جعفر روایت شده است که: ﴿كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا كُفْرًا﴾ (القمر: ۴۲). «اما آنها همه آیات (و نبوت پیامبران) ما را تکذیب کردند». یعنی تمام اوصیاء.

۶) مراد از ﴿النَّبِيَّ الْعَظِيمِ﴾ امامان هستند.

ابو حمزه روایت می‌کند که به ابو جعفر عرض کردم: شیعیان از تو درباره‌ی تفسیر آیه‌ی: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ﴾ (النبا: ۱-۲). «آنها از چه چیز از یکدیگر سؤال می‌کنند. از خبر بزرگ و پراهمیت». فرمود: این در اختیار من است اگر خواسته باشم به آنان پاسخ می‌دهم، و اگر هم نخواسته باشم پاسخ نمی‌دهم، اما تو را از تفسیر آن آگاه می‌کنم. مراد از

(۱) - «الكافي» كتاب الحجّة باب أن النعمة التي ذكرها الله عزوجل في كتابه هي الائمة الأعلام (۱/۲۱۷).

(۲) - منبع سابق.

عم يتساءلون اميرالمؤمنين است. ايشان می فرمود: «خدای عزوجل آیه و نشانه‌ای بزرگتر از من ندارد و خدا را هیچ خبری بزرگتر از من نیست»^(۱).

۷) مراد از آیات محکمت ائمه هستند.

عیاشی درباره‌ی تفسیر آیه‌ی ذیل از ابو عبدالله چنین روایت کرده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ﴾ (آل عمران: ۷). «او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» است».

مراد از آیات محکمت امیرالمؤمنین و ائمه هستند. «وآخر متشابهات» و پاره‌ای دیگر متشابهاتند. مراد از «آیات متشابهات» فلان و فلان و فلان یعنی ابوبکر عمر و عثمان هستند. «فأما الذين في قلوبهم زيغ» اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است. یعنی پیروان و دوست‌داران آنها. برای فتنه جویی و طلب تأویل [دلخواه] آنها از متشابهات پیروی می‌کنند^(۲).

۸) آنها علاماتی هستند که خدا در قرآن ذکر کرده است.

داود جصاص می‌گوید: از ابو عبدالله شنیدم که می‌گفت: ﴿وَعَلَّمَنَّا وَيَأْتِجِمُ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ (النحل: ۱۶). «و (نیز) علاماتی قرار داد؛ و (شب هنگام) به وسیله ستارگان هدایت می‌شوند».

مراد از ستاره پیامبر و مراد از علامات ائمه هستند^(۳). کلینی نیز دو روایت دیگر در این زمینه روایت کرده است^(۱). مجلسی نیز در

(۱) - «الكافي» كتاب الحجّة باب أن الآيات التي ذكر في الله الخ ۱/ ۲۰۷.

(۲) - تفسير العياشي (۱/ ۱۶۲) البرهان (۱/ ۲۷۱) البحار (۷/ ۴۷).

(۳) - «الكافي» كتاب الحجّة، أن الأئمة لإهم العلامات التي ذكر الله عز وجل في كتابه: (۱/ ۲۰۶).

این رابطه بابی «تحت عنوان باب: أنهم النجوم والعلامات» بسته است^(۲).

۹) مراد از طریقه‌ی مذکور در آیه‌ی: ﴿وَأَلُو اسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ

مَاءً غَدَقًا﴾ (الجن: ۱۶). ولایت ائمه است.

یونس بن یعقوب از کسی که از وی نام برده است - با همین عبارت - از ابو جعفر درباره‌ی آیه‌ی ﴿وَأَلُو اسْتَقَمُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ (الجن: ۱۶). «اگر آنها (جن و انس) در راه ایمان استقامت ورزند با آب فراوان سیرابشان می‌کنیم». روایت کرده است که «مراد از استقامت بر ولایت علی بن ابی طالب و دیگر اوصیا از فرزندان اوست»^(۳).

این گونه تأویل آنها آیات قرآن را به امامت و ائمه، زاید از شمارش است، و گویا قرآن تنها درباره‌ی آنان نازل شده است، و حتی در این قبیل تأویل آیات امامت و ائمه از حدود شرع و عقل تجاوز کرده پا به وادی کودنی و ابله‌ی گذاشته است که از آن جز تلاش برای به مسخره گرفتن آیات خدا به چیز دیگری نمی‌توان یاد کرد، بگونه‌ای که حتی گفته‌اند:

۱۰) مراد از نحل^(۴) در آیه‌ی: ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾ (النحل: ۶۸).

«و پروردگار تو به زنبور عسل «وحی» (و الهام غریزی) نمود».

ائمه هستند، مجلسی در این رابطه بابی تحت عنوان «باب نادر فی تأویل

النحل بهم» بسته است^(۵).

= (۱) - منبع سابق (۱/۲۰۶-۲۰۷).

(۲) - البحار (۲۴/۶۷-۸۲).

(۳) - «الکافی» کتاب الحجّة باب أن الطریقة التي حث علی الاستقامة علیها، ولایة علی (۱/۲۲۰).

(۴) - تفسیر العیاشی (۲/۲۶۴) البرهان (۲/۳۷۵) الصافی (۱/۹۳۱).

(۵) - البحار (۲۴/۱۱۰-۱۱۳).

(۱۱) مراد از حفده^(۱) در آیهی:

﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَيْنَ وَحَفْدَةً﴾ (النحل: ۷۲). «و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه‌هایی به وجود آورد». ائمه هستند.

(۱۲) مراد از سیل الله^(۲) در آیهی:

﴿وَيَصُدُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (إبراهیم: ۳). «و می‌خواهند راه حق را منحرف سازند». علی است.

(۱۳) مراد از «حسرة علی الکافرین»^(۳) در آیهی:

﴿وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (الحاقه: ۵۰). «و آن مایهٔ حسرت کافران است». علی است.

(۱۴) مراد از حق الیقین^(۴) در آیهی:

﴿وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ﴾ (الحاقه: ۵۱). «و آن (قرآن) یقین خالص است». علی است.

(۱۵) مراد از صراط مستقیم^(۵) در آیهی:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (الفاتحه: ۶). «ما را به راه راست هدایت فرما». علی است.

(۱۶) مراد از «هدی»^(۶) در آیهی:

﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (البقره: ۳۸). «کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین شوند». علی است.

(۱۷) مراد از ایام و شهور ائمه هستند.

(۱) - تفسیر العیاشی (۲/۲۶۴) البرهان (۲/۳۷۶) الصافی (۱/۹۳۲).

(۲) - تفسیر العیاشی (۲/۲۶۹) البرهان (۲/۳۸۳) البحار (۹/۱۱۱).

(۳) - تفسیر العیاشی (۲/۲۴۹) البرهان (۲/۳۸۳).

(۴) - تفسیر العیاشی (۲/۲۶۹) البرهان (۲/۳۸۳).

(۵) - تفسیر العیاشی (۱/۲۴) البرهان (۱/۵۲).

(۶) - تفسیر العیاشی (۱/۴۲) البرهان (۱/۸۹).

و شیخ آنها مجلسی بابی تحت این عنوان قایم کرده است: «باب تأویل الأيام والشهور بالائمة» و در آن بحثی از روایات شیعی را آورده است^(۱).

۱۸) مراد از بنی اسرائیل^(۲) در آیهی: ﴿يَبْنَئِ إِسْرَائِيلَ﴾ (البقره: ۴۰).

ائمه هستند.

۱۹) آنها همان اسمای حسنایی هستند که خدا به وسیلهی آنها دعا می شود! در این زمینه از رضا روایت می کنند که هر گاه سختی بر شما آمد به وسیله ما از خدا کمک بخواهید سپس از آیهی: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ (الأعراف: ۱۸۰). «و برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید».

استدلال کرد. - راوی - می گوید ابو عبدالله گفت مراد از اسمای حسنی ما هستیم و از هیچ کس پذیرفته نخواهد شد، مگر به معرفت - ما با همین عبارت - پس به وسیلهی ما از خدا بخواهید^(۳).

۲۰) مجلسی می گوید مراد از «ماء معین»، «بئر معطله»، «قصر مشید»، «ابر»، «باران»، «میوه ها» و سایر منفعت های ظاهری، ائمه، با علم و برکتشان هستند. و سپس بخشی از نصوص مذهب خویش را در این باره ذکر کرده است^(۴). و این چنین تأویلاتشان بگونه ای که عوراتشان را آشکار و الحادشان را بر ملا می کند، ادامه می یابد.

ثانیاً: آنها آیه هایی که درباره ی منافقان، و کافران آمده اند. به بهترین اصحاب رسول خدا به ویژه به دو خلیفه، وزیر، و پدر زن و دو دوست صمیمی

(۱) - البحار (۲۴/۳۳۸-۲۴۳) و ر. ک. و «الغیبة» طوسی ص ۱۰۴ و «الخصال» قمی (۲/۳۲-۳۳).

(۲) - «تفسیر العیاشی» (۱/۴۴) البرهان (۱/۹۵) البحار (۷/۱۷۸).

(۳) - تفسیر عیاشی (۲/۴۲) و ر. ک. الصافی (۱/۶۲۶) البرهان (۲/۵۱).

(۴) - البحار (۲۴/۱۰۰-۱۱۰).

رسول خدا یعنی ابوبکر و عمر بر می گردانند. و گاهی نیز صاحب جود و حیاء، انفاق کننده‌ی مال خویش در راه خدا، تجهیزکننده‌ی جیش عسرت و کسی را که رسول خدا دو دختر خویش را یکی پس از دیگری به ازدواج ایشان در آورده است، یعنی عثمان رضی الله عنه، راه و سایر صحابه‌ی اخیار را و کسانی که از آنان پیروی کرده‌اند را با آنان همراه می‌کنند. از جمله:

کلینی در کافی از ابو عبدالله درباره‌ی آیه‌ی: ﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ اضْلَلْنَا مِنْ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ جَعَلَهُمَا نَحْتًا وَقَدَامَنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ﴾ (فصلت: ۲۹). «کافران گفتند: پروردگارا! آنهایی که از جن و انس ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا زیر پای خود نهیم (و لگدمالشان کنیم) تا از پست‌ترین مردم باشند». روایت می‌کند که مراد از آن، آن دو نفر هستند و سپس گفت یکی از آنها شیطان بود^(۱).

مجلسی در شرح اصول کافی خویش در بیان مقصود مؤلف کافی از لفظ «هما» می‌گوید: هما یعنی آن دو، ابوبکر و عمر و مراد از فلان یعنی عمر. به این معنا که جن مذکور در آیه عمر است، و آن به این علت که یا شیطان بوده یا شریک شیطان و ولدالزنا، یا اینکه در مکر و فریب‌کاری همانند شیطان بوده و احتمال دیگر این که مراد از فلان ابوبکر باشد^(۲).

حریز از کسی که از وی نام برده است از ابو جعفر درباره‌ی آیه‌ی: ﴿ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ ﴾ (ابراهیم: ۲۲). «و شیطان، هنگامی که کار تمام می‌شود، می‌گوید».

روایت کرده است که مراد از آن «دومین» است و هر جایی که در قرآن «وقال

(۱) - فروع الکافی (و به هامش آن مرآة العقول) (۴/۴۱۶).

(۲) - مرآة العقول (۴/۴۱۶).

الشیطان» آمده مراد از آن «دومین» است^(۱). منظورشان از دومین عمر رضی الله عنه است. زراره از ابو جعفر روایت کرده است که وی درباره‌ی آیه‌ی: ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾ (الانشقاق: ۱۹). «که همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید».

اظهار داشت زراره آیا مگر این امت پس از پیامبرش درباره‌ی فلان و فلان و فلان از حالی به حالی دیگر تغییر نکرد؟^(۲). مرادشان ابوبکر، عمر و عثمان هستند. فیض کاشان یکی از علمای شیعه می‌گوید: مراد از تغییر حال آنها از حال به حال دیگر انتخاب آن سه نفر یکی پس از دیگری به عنوان خلیفه از سویشان است^(۳).

درباره‌ی آیه‌ی: ﴿فَقَنِلُوا أَلِیْمَةَ الْكُفْرِ﴾ (التوبه: ۱۲). «با پیشوایان کفر پیکار کنید». عیاشی از حنان بن سدیر روایت کرده است که از ابو عبدالله شنیدم که می‌گفت: چند نفری از بصره بر من وارد شدند و درباره‌ی طلحه و زبیر از من سوال کردند. من هم به آنان گفتم آنان از پیشوایان کفر بودند^(۴).

واژه‌های «جبت» و «طاغوت» وارده در آیه‌ی: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾ (النساء: ۵۱). «آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، (با این حال)، به «جبت» و «طاغوت» (بت و بت پرستان) ایمان می‌آورند».

(۱) - تفسیر العیاشی (۲/۲۲۳) البرهان (۲/۳۰۹) والصفی (۱/۸۸۵) البحار (۳/۳۷۸) و تفسیر القمی (۱/۸۸۵) به نقل از صافی.

(۲) - «الوافی» کتاب الحجۃ باب ما نزل فیہ وفی أعدائهم (۱/۳۱۴).

(۳) - «الوافی» کتاب الحجۃ باب ما نزل فیہ وفی أعدائهم (۱/۳۱۴).

(۴) - تفسیر العیاشی (۲/۷۷-۷۸) تفسیر البرهان (۲/۱۰۷) تفسیر الصافی (۱/۶۸۵).

به دو یار، دو وزیر، دو پدر زن و دو خلیفه، رسول الله یعنی ابوبکر و عمر معنا و تفسیر می‌کنند^(۱).

درباره‌ی آیه‌ی: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تُخِذُوا الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾ (الکهف: ۵۱). «و من هیچ گاه گمراه‌کنندگان را دستیار خود قرار نمی‌دهم!».

به نقل از ابو جعفر - که خدایش از آنچه به دروغ به وی نسبت می‌دهند مصونش دارد - می‌گویند که رسول خدا دعا کرد که خدایا دین را به وسیله یکی از دو عمر: عمر بن خطاب و یا ابوجهل بن هشام نیرو و عزت بده. به دنبال آن آیه‌ی فوق نازل شد و خداوند متعال فرمود که من از گمراه‌گران کمک نخواهم گرفت^(۲).

این روایت آنها با اعتقادشان درباره‌ی عصمت پیامبران در تضاد است، چرا که از آن ثابت می‌شود که رسول خدا به خطا برای عمر بن خطاب دعا کرده بودند، یا سب و تکفیر عمر و این مطلب که وی خلافت را از علی غصب کرده نادرست است، و این چیزی است که به کلی اساس و پایه‌ی امامت را از بین می‌برد، و یا این که معصوم دانستن پیامبر نادرست است.

نمی‌دانیم کدام یک از این دو چیز بیشتر آنها را بر می‌اندازد؟ بنا به روایتی دیگر که آن را به ابو عبدالله نسبت می‌دهند آمده است که مراد از خطوات شیطان در آیه‌ی: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ﴾ (البقره: ۱۶۸). «و از گامهای شیطان، پیروی نکنید».

ولایت فلانی و فلانی است^(۳) یعنی ابوبکر و عمر.

(۱) - ر. ک. تفسیر العیاشی (۲۴۶/۱) الصافی (۳۶۲) و البرهان (۳۷۷/۱).

(۲) - تفسیر العیاشی (۳۲۸-۳۲۹) البرهان (۴۷۱/۲) البحار (۲۲/۸) الصافی (۱۷/۲).

(۳) - تفسیر العیاشی (۱۰۲/۱) البرهان (۲۰۸/۱) الصافی (۲۰۸/۱).

در تفسیر آیه‌ی: ﴿لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ﴾ (الحجر: ۴۴). «و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده‌اند».

عیاشی از ابوبصیر و او از جعفر بن محمد روایت کرده است که: جهنم را در حالی می‌آورند که هفت دروازه دارد. دروازه‌ی اول آن برای ستمگر است که همان «زریق» [چشم آبی] است و دروازه‌ی دوم برای حبر است.

و باب سوم برای سوم و باب چهارم برای معاویه و باب پنجم برای عبدالملک و باب ششم برای عسکر بن هوسر و باب هفتم برای ابو سلامه است و پیروان آنها نیز از همین ابواب وارد جهنم خواهند شد.^(۱)

مجلسی در تفسیر و توضیح این روایت می‌گوید: زریق کنایه است از خلیفه‌ی اول چرا که عرب‌ها چشم آبی را شوم می‌پنداشتند، و حبر همان روباه است و شاید وی را به دلیل مکر و حيله‌اش به کنایه حبر خوانده است و در برخی روایت‌ها برعکس ذکر شده است و آن ظاهرتر است چرا که حبر به خلیفه اول بیشتر می‌آید و ممکن است که در این نص نیز مراد از حبر همان اول باشد و دومی بدان جهت نخست ذکر شده است که بدبخت‌تر تندخوتر و خشن‌تر بوده است، و عسکر بن هوسر کنایه است از یکی از خلفای بنی امیه و یا بنی عباس و همچنین ابو سلامه کنایه است از ابوجعفر دوانیقی و احتمال دارد که مراد از عسکر عایشه و سایر اصحاب جمل باشند. چرا که نام شتر عایشه عسکر بود، و در روایتی آمده که آن شتر یک شیطان بوده است.^(۲)

در تفسیر آیه‌ی: ﴿يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ الْقَوْلِ﴾ (النساء: ۱۰۸). «و هنگامی که در مجالس شبانه، سخنانی که خدا راضی نبود می‌گفتند».

(۱) - تفسیر العیاشی (۲/۲۴۳) البرهان (۲/۳۴۵).

(۲) - البحار (۴/۳۷۸) (۸/۲۲۰).

روایتی را به دروغ به ابو جعفر نسبت داده‌اند مبنی بر این که مراد از آن فلانی و فلانی یعنی ابوبکر و عمر و ابو عبیده بن جراح هستند^(۱). در روایتی دیگر که آن را به دروغ به ابوالحسن نسبت داده‌اند آمده است که مراد از آن، «آن دو» و ابو عبیده بن جراح است^(۲).

مراد از «آن دو» ابوبکر و عمر هستند. و در روایت دیگری هم آمده است که مراد از آن اول و دوم و ابو عبیده بن الجراح هستند^(۳). مراد از اول و دوم ابوبکر و عمر هستند.

آیه‌ی: ﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْتَنَا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا﴾ (النساء: ۱۱۷). «مشرکان بجای خدا جز بت‌های مادینه را نمی‌پرستند، و نمی‌پرستند جز شیطان مرید را که ابلیس لعین است».

را با روایت ذیل تفسیر می‌کنند: از محمد بن اسماعیل و وی از کسی که از وی نام برده است و او از ابو عبدالله روایت کرده است که: مردی بر ابو عبدالله وارد شد و گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین «ابو عبدالله بر قدم‌هایش راست ایستاد و به وی گفت: «بس کن این لقب شایسته کسی جز امیرالمؤمنین نیست. و این لقب را خدا به وی داده است. و هر کس جز وی امیرالمؤمنین خوانده شود و بدان راضی باشد منکوح [ازدواج شونده] خواهد بود و اگر هم نباشد به آن مبتلا خواهد شد. چرا که خدا می‌فرماید: ﴿إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْتَنَا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا﴾ می‌گوید: «من گفتم پس قایم شما را چه می‌خوانند؟ گفت: به او می‌گویند السلام علیک یا بقیه الله، السلام علیکم

(۱) - تفسیر العیاشی ۱/ ۲۷۵ و البرهان (۱/ ۴۱۴).

(۲) - منبع سابق.

(۳) - منبع سابق.

یا ابن رسول الله «^(۱).

این قذف و اتهامی زشت به همه‌ی امراء المؤمنین است.

باز هم به دروغ به ابو عبدالله نسبت می‌دهند که وی گفت: آیه‌ی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا﴾ (النساء: ۱۳۷). «کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، و دیگر بار کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند».

درباره‌ی فلانی و فلانی - یعنی ابوبکر و عمر - نازل شده است آنان به رسول خدا در مرحله‌ی اول ایمان آوردند، اما زمانی که آن حضرت ولایت و امامت علی علیه السلام را به آنان عرضه داشت به آن کفر ورزیدند و سپس با بیعت با علی به دستور رسول خدا بار دیگر ایمان آوردند و سپس با غضب خلافت از وی پس از وفات رسول خدا بار دیگر کافر شدند و با اخذ بیعت از کسانی که با علی علیه السلام بیعت کرده بودند به کفرشان افزودند، و دیگر هیچ ایمانی برایشان باقی نماند^(۲).

درباره‌ی تفسیر آیه‌ی: ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا﴾ (التوبه: ۷۴). «به خدا سوگند می‌خورند که (در غیاب پیامبر، سخنان نادرست) نگفته‌اند؛ در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند؛ و پس از اسلام آوردنشان، کافر شده‌اند؛ و تصمیم (به کار خطرناکی) گرفتند، که به آن نرسیدند».

قمی در تفسیر خود از صادق روایت کرده که زمانی که رسول خدا در

(۱) - تفسیر العیاشی (۲۷۶/۱) البرهان (۴۱۵/۱) البحار (۶۳۷/۹).

(۲) - تفسیر العیاشی (۲۸۱/۱) الصافی (۴۰۴/۱) و البرهان (۴۲۲/۱) والبحار (۲۱۸/۸).

غدیر خم ایستاد، هفت نفر از منافقان در کنار او حضور داشتند که عبارت بودند از ابوبکر، عمر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده و سالم مولای ابو حذیفه و مغیره بن شعبه. عمر گفت: «آیا چشمانش را نمی بینید که همانند چشمان یک دیوانه شده اند. - یعنی پیامبر - الساعة بلند شده خواهد گفت پروردگارم چنین گفته است. رسول الله نیز همین که بلند شد فرمود: ای مردم چه کسی از شما حتی از خودتان سزاوارتر است به مردم». پاسخ دادند: که او و پیامبرش؛ پیامبر فرمود: «خدایا شاهد باش». آن گاه گفت هر که من مولای او هستم علی هم مولای اوست. او را به عنوان امیرالمؤمنین سلام بگویید. به دنبال آن جبرئیل نازل شد و رسول خدا را از گفته های آنها آگاه کرد و آیه ی: ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا﴾ نازل شد^(۱).

فحشا و منکر و بغی مذکور در آیه ی: ﴿وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾ (النحل: ۹۰). «و از فحشا و منکر و ستم، نهی می کند».
 را به ولایت ابوبکر، عمر و عثمان تفسیر می کنند.
 با سند دروغ از ابو جعفر روایت می کنند که وی گفته است: «مراد از فحشاء اول و مراد از منکر دوم و مراد از بغی سوم است»^(۲).

ثالثا: در پرتو عقیده شان درباره ی مهدی آیات کتاب الله را بگونه ای که هیچ ارتباطی به معنای اصلی ندارد تأویل می کنند. شیخ صدوقشان با سند خود از ابو عبدالله درباره ی آیه ی: ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (البقره: ۲-۳). «و مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از

(۱) - به نقل از صافی (۱/۷۱۵).

(۲) - تفسیر العیاشی (۴/۲۶۸) والبرهان (۲/۳۸۱) البحار (۷/۱۳۰).

حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند».

روایت کرده است که مراد از آن اقرار و ایمان به حقانیت قیام قائم است، و در روایت دیگری است. که مراد از «یومنون بالغیب» ایمان به غیبت و ظهور قائم است^(۱).

جابر از ابو جعفر درباره‌ی آیه‌ی: ﴿وَأَذِّنْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ﴾ (التوبه: ۳). «و این، اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر (روز عید قربان)».

روایت می کند که مراد خروج مهدی و فراخوان وی به سوی خود است^(۲).

سماع از ابو عبدالله درباره‌ی آیه‌ی: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (التوبه: ۳۳). «اوست که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند».

روایت کرده است که: «هر گاه قائم خروج کند هیچ مشرک و هیچ کافر نیست مگر آن که خروج و ظهور وی را ناپسند می دارد»^(۳).

صالح بن سعد درباره‌ی آیه‌ی: ﴿قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَىٰ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾ (هود: ۸۰). «لوط گفت: کاش برای مقابله با شما قوتی می داشتم. یا به رکنی شدید پناه می جستیم، (یا کاش می توانستم به تکیه گاهی استوار، مکانی امن و دژی مستحکم پناه گیرم)».

(۱) - اکمال الدین ابن بابویه قمی، معروف به صدوق ص ۱۷.

(۲) - تفسیر العیاشی (۷۶/۱۲) تفسیر البرهان (۱۰۲/۲).

(۳) - تفسیر العیاشی (۸۷/۲) الصافی (۶۹۷/۱) و البرهان (۱۲۱/۲).

از ابو عبدالله روایت کرده است که مراد از «قوت» حضرت قایم است و مراد از «رکن شدید» سیصد و سیزده یار وی هستند^(۱). این در حالی است که آیه درباره‌ی حضرت لوط و قوم ایشان است، اما آنها آن را درباره‌ی مهدی منتظرشان قرار داده‌اند. درباره‌ی کج روی آنها در تأویل آیات کتاب الله و تفسیر آنها به مهدی موعود شواهد و مثال‌های زیادی وجود دارد و حتی در این زمینه کتاب‌های مستقلی نوشته‌اند، همچون کتاب «ما نزل من القرآن في صاحب الزمان» از عبدالعزيز جلودی^(۲) و «الحجة فيما نزل في القائم الحجة» از سید هشام بحرانی^(۳). رابعاً: آنها به تأویل نادرست آیات کتاب الله در پرتو عقاید و اصول دینشان ادامه می‌دهند و در جهت سعی برای یافتن آیاتی که در پرتو آن اعتقادشان را درباره‌ی تقیه توجیه کنند، از معانی واقعی آیات خیلی دور می‌روند. به طور مثال در تفسیر عیاشی درباره‌ی آیه‌ی: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءً﴾ (الکهف: ۹۸). «اما هنگامی که وعده پروردگار فرا رسد، آن را در هم می‌کوبد». آمده است که صادق گفته مراد از آن تقیه است^(۴). و نیز گفته که مراد: ﴿فَمَا أَسْطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا﴾ (الکهف: ۹۷). «(سرانجام چنان سد نیرومندی ساخت) که آنها (طایفه یاجوج و ماجوج) قادر نبودند از آن بالا روند؛ و نمی‌توانستند نقبی در آن ایجاد کنند». هم تقیه است^(۱).

(۱) - تفسیر العیاشی (۲/۱۵۷) و ر. ک. البرهان (۲/۲۳۰) و البحار (۵/۱۵۸).

(۲) - «الذریعة» آغا بزرگ تهرانی ۱۹/۳۰.

(۳) - فهرست کتاب خانه‌ی آیت الله مرعشی در قم (۳/۲۸۶) تدوین از «احمد حسینی».

(۴) - تفسیر العیاشی (۲/۳۵۱) البرهان (۲/۴۸۶) و البحار (۵/۱۶۸).

مفضل از صادق روایت کرده است که مراد از ﴿فَمَا اسْتَطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا﴾ آن است که تقیه اگر به آن عمل شود همانند دژی است که دشمنان قدرت چیره شدن بر آن را نخواهند داشت، و چون سرّی است بین تو و بین دشمنان که قادر به سوراخ کردن آن نیستند.

مفضل می گوید از صادق درباره: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعَدَّ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ﴾ (الکهف: ۹۸). «اما هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد، آن را در هم می کوبد».

پرسیدم ایشان فرمود: مراد از آن رفع تقیه است به هنگام ظهور امام زمان، و وی در آن هنگام از دشمنان خدا انتقام خواهد گرفت^(۲).

حسین از زید بن علی بن جعفر بن محمد و او از پدرش روایت می کند که: رسول خدا می فرمود: هر کس تقیه نداشته باشد ایمان ندارد. و می فرمود خداوند متعال فرموده است: ﴿إِلَّا أَنْ تَكْفُرُوا مِنْهُمْ تَقِيَةً﴾ (آل عمران: ۲۸). «مگر اینکه ظاهراً با زبانهایتان با آنان اظهار دوستی کنید، در حالی که دل‌هایتان از آنان ناراحت است، (و این کار در صورتی مباح است که شما در میان کفار به حال استضعاف به سر برید، و در برابر آنان تاب و توانی نداشته باشید) و خداوند شما را از (نافرمانی) خود، برحذر می دارد؛ و بازگشت (شما) به سوی خداست».

ابو اسحاق بن عمار روایت می کند که ابو عبدالله آیه ی: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ (آل عمران: ۱۱۲). «چرا که آنها به آیات خدا، کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند. اینها بخاطر آن است که گناه کردند؛ و (به حقوق دیگران،) تجاوز می

= (۱) - منابع سابق.

(۲) - تفسیر العیاشی (۳۵۱/۲) البرهان (۴۸۶/۲) البحار (۱۴۸/۵).

می نمودند».

تلاوت کرد و گفت: به خدا آنها نه پیامبران را با دست زدند و نه آنها را با شمشیرهایشان کشتند، بلکه گفته‌ها و اسرارشان را شنیدند و آنها را افشا کردند و پیامبران به دلیل آن گفته‌ها دستگیر و کشته شدند و همین چیز قتل اعتراف و معصیت به حساب آمد^(۱).

ابو یزید درباره‌ی آیه‌ی: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾ (آل عمران: ۲۰۰). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر مشکلات و هوسها، استقامت کنید! و در برابر دشمنان (نیز)، پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید».

از ابو جعفر روایت می‌کند که مراد از «اصبروا» پرهیز از گناهان، و مراد از «صابروا» تقیه است، و مراد از «رابطوا» امامان هستند^(۲).

خامساً: در تأیید و اثبات اعتقادشان به «رجعت» نیز آیه‌ها را تأویل نموده از معانی اصلی دور می‌کنند. به طور مثال درباره‌ی آیه‌ی: ﴿وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (الإسراء: ۷۲). «اما کسی که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بوده است، در آخرت نیز نابینا و گمراهتر است». گفته‌اند که مراد از آن «رجعت»^(۳) است. واژه‌ی آخرت مذکور در آیه را به «رجعت» تفسیر می‌کنند و این تفسیر و امثال آن عین همان عقیده‌ی باطنیان در ابطال معاد است.

درباره‌ی آیه‌ی: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ﴾ (النحل:

(۱) - تفسیر العیاشی (۱۹۶/۱) البرهان (۳۰۹/۱) الصافی (۲۹۰/۱).

(۲) - تفسیر العیاشی (۲۱۴/۱) البرهان (۳۳۵/۱) البحار ۷/۱۳۵.

(۳) - تفسیر العیاشی (۳۰۶/۲) البحار از مجلسی (۱۱۶/۱۳).

(۳۸). «آنها سوگندهای شدید به خدا یاد کردند که: «هرگز خداوند کسی را که می‌میرد، بر نمی‌انگیزد!».

گفته‌اند که این آیه درباره‌ی کافران قریش که منکر بعث بعد الموت بودند نیست، بلکه درباره‌ی مخالفان منکر رجعت شیعه است.

اینک عین نص آنها را در این مورد ملاحظه کنید:

بصیر روایت می‌کند که ابو عبدالله فرمود: آنها یعنی ائمه‌ی اهل سنت

درباره‌ی آیه‌ی ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ﴾ چه می‌گویند؟ من عرض کردم می‌گویند: «مشرکان برای رسول خدا سوگند یاد می‌کردند که خدا مردگان را هرگز زنده نخواهد کرد».

وی فرمود: وای و هلاکت بر کسی که چنین گوید. آیا مشرکان به خدا سوگند یاد می‌کردند یا به لات و عزی؟ من عرض کردم: فدایت گردم، معنای درست آن را برایم بیان کن» فرمود: «هر گاه قایم آل محمد ظهور کند خداوند متعال کسانی را از شیعیان زنده می‌گرداند و به سوی وی گسیل می‌دارد در حالی که دسته‌ی شمشیرهایشان^(۱) بر شانیه‌هایشان قرار دارد. این خبر به آن عده از شیعیان ما می‌رسد که هنوز نمرده‌اند و آنها به یکدیگر می‌گویند فلانی و فلانی همزمان با ظهور امام زمان از قبرهایشان برانگیخته شده‌اند. دشمنان ما با شنیدن این سخن می‌گویند ای جماعت شیعیان شما چقدر دروغ می‌گویید هم اینک دولت از آن شماست، پس چرا این همه دروغ به خدا؟ و آیه‌ی «و اقسامو بالله جهد ایمانهم» همین قول آنها^(۲) را حکایت کرده است.

اینها مثال‌هایی از تأویل‌هایشان در قرآن و کج روی‌هایشان در فهم آیات آن

(۱) - «قبعة السیف» که در متن آمده به معنای کناره‌های نقره‌ای و یا آهنی دسته‌ی شمشیر است. «القاموس» مدخل قبع.

(۲) - تفسیر العیاشی (۲/۲۵۹) البرهان (۲/۳۶۸) البحار (۱۳/۲۲۳).

بود، و همان گونه که خواننده مشاهده کرد، این نوع تفسیرها تفسیرهای باطنی‌ای هستند که هیچ ارتباطی با آیه ندارند و گویا قرآن به زبان عربی مبین نازل نشده و خدا آن را هدایت و قانون برای تمام مخلوقاتش قرار نداده است. این نیرنگ‌ها و تکلفات از قبیل اشتباه در رأی و لغزش در فهم آیات به شمار نمی‌آید، بلکه توطئه‌ای اندیشیده شده علیه اسلام و برنامه‌ای محکم، بافته شده برای لغو هدایت قرآن، و تلاشی بر توطئه‌ی ادعای وقوع تحریف در کتاب الله است. اما خدا به کمال رساننده‌ی دین خودش است، گرچه کافران ناخشنود باشند.

خطر این رویکرد باطنی در تفسیر قرآن بسیار زیاد است چرا که منجر به از بین رفتن اعتماد به ظاهر الفاظ قرآن شده و عدم اعتماد به کلام خدا، و پیامبر می‌شود، چرا که آنچه از ظاهر کلام به دست می‌آید اعتمادی به آن نیست، و باطن هم قاعده و ضابطه‌ای ندارد، و ظواهر و تخیلات متعارض و گوناگون ممکن است ابراز شود، و تفسیرهای باطنی مختلفی امکان‌پذیر است. باطنیان بدینسان در پی رسیدن به هدم کامل شریعت با تأویل ظاهر آن و تفسیر باطنی آن طبق رأی و نظر خودشان هستند^(۱).

بدون تردید این گونه تأویلات الحاد در کتاب الله به حساب می‌آیند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا﴾ (فصلت: ۴۰). «کسانی که آیات ما را تحریف می‌کنند بر ما پوشیده نخواهند بود!».

ابن عباس می‌گوید: مراد از آن وضع کلام در غیر موضع آن است^(۲). و این

(۱) - احیای علوم الدین (۱/۳۷).

(۲) - تفسیر طبری (۲۴/۱۲۳) فتح القدیر، شوکانی (۴/۵۲۰).

چیز با انحراف و کج روی در تأویل آن محقق می‌شود^(۱). در «اکلیل» آمده است: «این آیه علیه کسانی است که قرآن را بگونه‌ای تفسیر می‌کنند که جوهر لفظ بر آن دلالت نمی‌کند، چنانکه باطنیان، اتحادیه و ملحدان انجام می‌دهند»^(۲).

این‌هایی که به کج روی در آیات الهی و تحریف معانی آن می‌پردازند، هر چند کفرشان را پنهان کنند و بخواهند خودشان را در پس پرده تأویل باطل مخفی کنند، اما از خدا نمی‌توانند مخفی بمانند^(۳). چنانکه می‌فرماید: ﴿لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا﴾ از ما مخفی نخواهند ماند.

برای رواج دادن و توجیه این جریمه و موفق گرداندن این توطئه این نوع تفسیرها را به اهل بیت نسبت داده و تأویل و تفسیر درست را از ویژگی‌های ائمه‌ی اثنا عشر (دوازده‌گانه) قرار داده‌اند. شیخ آنها، حر عاملی در کتاب خود «الفصول المهمة» در این زمینه بابتی تحت عنوان «باب درباره‌ی این که تفسیر قرآن را کسی جز ائمه نمی‌داند»^(۴) آورده است.

ادعایشان این است که هر تفسیری که از طریق آنها روایت نشده باشد، هیچ ارتباطی با قرآن ندارد. محمد رضا نجفی، یکی از علمای معاصر شیعه که لقب آیت الله دارد. می‌گوید: تمام تفسیرهایی که غیر از طریق اهل بیت آمده‌اند. هیچ ارزشی ندارند و قابل اعتنا نیستند^(۵). سپس روایتی را از مجلسی در «بحار» بدین شرح ذکر کرده است ابو جعفر به مسلم بن کهیل و حکم بن غنسبه

(۱) - ر. ک. در محاسن التأویل، قاسمی، (۱۴/۵۲۱۱) روح المعانی، آلوسی (۲۴/۱۲۶).

(۲) - «الاکلیل» سیوطی ص ۳۵۴ بر حاشیه‌ی «جامع البیان فی تفسیر القرآن».

(۳) - «إكفار الملحدین» محمد انور شاه کشمیری ص ۲.

(۴) - الفصول المهمة ص ۵۷.

(۵) - الشیعة والرجعة ص ۱۹.

گفت: در شرق و غرب علمی درست نخواهی یافت مگر آنچه از نزد ما اهل بیت بیرون آمده باشد^(۱).

در اخبار و روایاتشان مطالبی که این مسلک عجیب و غریب را برایشان قابل هضم می‌کند، آمده است. در روایاتشان آمده است که سیاق و اسلوب قرآنی با دیدگاه عقلی هماهنگ نیست و دورترین چیز از عقل است! چرا که اول آیه درباره‌ی چیزی است، و وسط آن درباره‌ی چیزی دیگر، و آخر آن درباره‌ی چیزی دیگر است. می‌گویند: جابر از ابو عبدالله روایت کرده است که وی گفت: جابر قرآن هم ظاهری دارد و هم باطنی ... سپس گفت: «جابر هیچ چیزی از قرآن دورتر از عقول آدم‌ها نیست، چرا که اول آیه درباره‌ی چیزی نازل شده است، وسط آن درباره‌ی چیزی و آخر آن درباره‌ی چیزی دیگر، اما با این حال کلامی متصل است که به چندین وجه می‌توان آن را معانی کرد^(۲).

این قول بر تفسیر مآثورشان صددرصد صدق پیدا می‌کند و آن هیچ ارتباط نزدیکی و یا دوری با قرآن و تفسیر درست آن ندارد. اگر قضیه‌ی تفسیر قرآن واقعاً آن گونه باشد که آنها فکر می‌کنند، پس چرا قرآن برای همه‌ی مردم نازل شده است. و اگر تنها ائمه می‌توانند قرآن را برای مردم تفسیر کنند پس طی این هزار سال کجا تشریف دارند.

در این جا اشاره به یک نکته‌ی دیگر هم ضروری است و آن این که تفسیر آیه از دیدگاهشان چندین وجه ظاهر و باطن دارد و تمام آنها هم معتبر و درست هستند. به طور مثال آیه‌ی ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ﴾ را هم به ملاقات امام، و هم به کوتاه کردن سیبل و کوتاه کردن ناخن تفسیر کرده‌اند. زمانی که

(۱) - منبع سابق ص ۲۹.

(۲) - ر. ک. به تفسیر العیاشی (۱۱/۱) البحار (۱۹/۳۰ و ۹۴-۹۳) البرهان (۱/۲۰-۲۱) الصافی (۱/۱۴-۱۷).

این تناقض یکی از راویانشان را دچار مشکل کرد و چنانکه ادعا می‌کنند از امام جعفر سوال کرد که کدام تفسیر درست است و کدام راوی در نقل روایت از او راست گفته است، وی پاسخ داد: هر دو تفسیر درست هستند اما بنا به ادعایشان تفسیر باطنی را تنها مؤمنان مخلص می‌توانند هضم و تحمل کنند. به همین دلیل هر سوال‌کننده‌ای را با آن وجه از تفسیر که برای او قابل تحمل و فهم باشد. مخاطب قرار می‌دهند^(۱). یعنی تفسیر باطنی تنها برای افراد قابل اعتماد که نیازی به تقیه در برابر آنها نیست، قابل عرضه است.

شاید کسی بگوید که تو این حکم عمومی را علیه تمامی تفاسیر شیعه صادر کرده‌ای در حالیکه آنها تفسیرهای «میان‌رو» و «دور از غلوی» هم دارند آیا بهتر نبود به جای اکتفا به معرفی این چهره از تشیع که در تأویلات مذکور آمد، استثناهایی نیز قائل می‌شدی و تفاسیر آنها را به دو گونه‌ی «غالی» و «میان‌رو» تقسیم می‌کردی؟

پاسخ این است که من قبول دارم که برخی از تفاسیر شیعی همچون «تبیان» طوسی و «مجمع البیان» طبرسی از این غلو افراطی‌ای که تفسیرهای دیگری که از آنها نام بردیم دچار آن شده‌اند به دور مانده‌اند. این دو تفسیر گرچه در تفسیر برخی آیات به دفاع از اصول اعتقادی شیعه پرداخته‌اند، اما مطالب آنها به هیچ وجه با آنچه در تفسیر عیاشی، برهان، صافی، اصول کافی و غیره آمده است قابل مقایسه نیست. من قصد اشاره به این نوع تفسیرها و تحسین این گام به سوی اعتدال را داشتم به ویژه به این دلیل که برخی از مدافعان تشیع با استناد به این دو تفسیر گفته‌اند تمام شیعیان (نه برخی از آنان) دارای تأویلات انحرافی نیستند^(۲). ما هم تصمیم داشتیم با حسن ظن با این قضیه برخورد کنیم.

(۱) - ر. ک. تفسیر نور الثقلین (۲/ ۴۹۲).

(۲) - «الشیعة» محسن الامین ص ۱۷۸.

اما دانشمند شیعه و محدث و رجال شناس و نویسنده‌ی آخرین مجموعه از مجموعه‌های حدیثی شیعه و استاد بسیاری از علمای بزرگ و محوری آنها همچون محمدحسین آل کاشف الغطا و آغابزرگ تهرانی و غیره جناب نوری طبرسی برای ما رازی از رازهای نهانشان را افشا کرده و پرده از چهره‌ی واقعیت برداشته است که ما از آن آگاه نبودیم.

و آن این است که کتاب «تبیان» طوسی براساس تقیه و مدارا با مخالفان نگاشته شده است. اینک عین عبارت او: «وانگهی بر کسی که کتاب «تبیان» را مورد تأمل قرار دهد مخفی نخواهد ماند که روش نویسنده در آن براساس نهایت مدارا و مماشات با مخالفان استوار است و می‌بینی که در تفسیر آیات تنها به گفته‌های حسن، قتاده، ضحاک، سدی، ابن جریج، جبایی، زجاج، ابن زید و امثال آنها بسنده کرده است، و از کسی از مفسران امامیه چیزی نقل نکرده است، و از اخبار و روایات کسی از ائمه نیز مگر در چند موضع استفاده نکرده است، که در آنها هم شاید مخالفان با وی هم نظر بوده‌اند، و حتی افراد سابق الذکر را از زمره‌ی طبقه‌ی نخست مفسران دانسته و به تحسین روش‌هایشان و تعریف مذاهبشان پرداخته است. و این چیز به قدری عجیب است که اگر براساس مماشات نباشد به احتمال زیاد براساس چیزی شبیه آن است، و آنچه نگاشته شدن کتاب مذکور را براساس تقیه تأیید می‌کند مطلبی است که سید جلیل، علی بن طاوس در سعد السعود بدین مضمون ذکر کرده است: و من آنچه را جدم ابو جعفر محمد بن حسن طوسی در کتاب «تبیان» که «تقیه» وی را به اکتفا به آنچه در تفصیل مکی و مدنی و اختلافات موجود در اوقات آن ذکر کرده واداشته است حکایت کرده است، ذکر می‌کنم. طبرسی عبارت را به همین صورت ناتمام گذاشته است وی سپس ادامه می‌دهد: او یعنی ابن طاوس آگاهترین فرد به گفته‌های طوسی و وجوه کلام اوست، و این چیز بر کسی که کتاب او را مورد مطالعه قرار داده باشد مخفی نخواهد ماند.

پس تأمل کن^(۱).

پس این گفته‌ها، گویای آن هستند کتاب «تبیان» طوسی واقعاً همانگونه که این عالم معاصر شیعه می‌گوید براساس تقیه نوشته شده است، و یا طوسی در اثر اقتناع به واهی بودن اخبار و روایات و گفته‌های تفسیر شیعه و در اثر وجود رگه‌های میانه‌روانه‌ای که در نتیجه‌ی اختلاط با علمای اهل سنت در بغداد در وی پدید آمده بود. از وی صادر شده است.

این بدان معناست که شیعیان امروزی غالی‌تر و افراطی‌ترند، و به همین دلیل است که می‌گویند تفسیر طوسی و امثال آن براساس تقیه نوشته شده‌اند، و مخاطبان اصلی آنها مخالفان هستند، و هدف از نوشتن آنها تبلیغ به نفع عقاید شیعه در میان دیگران بوده است. عالم دیگر شیعی ابو علی فضل بن حسن طبرسی - از علمای بزرگ شیعه در قرن ششم - نیز از روش طوسی پیروی کرده است. وی در مقدمه‌ی کتابش به پیروی خود از روش طوسی این گونه اشاره کرده است. مگر آنچه را شیخ بزرگ و سعادت‌مند ابوجعفر محمد بن حسن طوسی - قدس الله روحه در کتاب «تبیان» گردآوری کرده است. کتاب مذکور تنها کتابی است که می‌توان روشنی حق را از آن برگرفت، و جمال صدق بر آن می‌درخشد، و کتاب مذکور همان الگویی است که از انوار آن کسب روشنی می‌کنم، و قدم در جای پای آن می‌گذارم^(۲). بنابراین آنچه پیش از این درباره‌ی تفسیر طوسی گفتیم درباره‌ی این تفسیر هم صادق است.

به هر حال آیا با این گونه تأویلات و تکلفات تقریب و دید و بازدید امکان‌پذیر است؟ و آیا منابعی که در بر گیرنده‌ی این همه سخنان پوچ است می‌تواند مورد اعتماد عقلاء و دانشمندان و محور بحث و بررسی و تفاهم قرار

(۱) - فصل الخطاب الورقة ۱۷ (نسخه خطی).

(۲) - مجمع البیان مقدمه ص ۱۰.

گیرد؟ آخر این گونه کتاب‌ها چگونه می‌توانند منبع اخذ عقیده شریعت و رفتار و سلوک قرار گیرند؟!

ج) ادعای آنها مبنی بر این که کتاب‌هایی از سوی خدا بر ائمه نازل می‌شود^(۱).

کتاب‌های اصلی و منابع معتبر شیعه در بر گیرنده‌ی ادعاهای عریض و طویل و مهمی است که در عالم واقعیت هیچ گونه وجود خارجی‌ای ندارند و هیچ نشانه و اثری از آنها دیده نمی‌شود در کتاب‌های امت هیچ مطلب و شهادتی درباره‌ی آنها نیامده است، این ادعاها گویای آن هستند که کتاب‌های مقدسی از آسمان به صورت وحی از سوی خدای عزوجل بر ائمه فرود آمده است، و گاهی کتاب‌های اصلی شیعه نص‌هایی را نقل می‌کنند که مدعیند آنها را از چنین کتاب‌هایی اخذ کرده‌اند و عقاید و مبادی را بر این گونه نص‌ها و روایاتی که مدعی اخذ آنها از کتاب‌های مقدس مذکورند، بنا می‌کنند. اینک با کمال امانت این گونه ادعاهایی را که در کتاب‌های معتبرشان دیده‌ایم برایتان نقل می‌کنیم.

۱- مصحف فاطمه:

کتاب‌های شیعه مدعی نزول مصحفی پس از وفات رسول خدا هستند که آن را مصحف فاطمه می‌نامند.

کلینی در الکافی به گفته‌ی علمایشان^(۲) با سند صحیح از ابو بصیر روایت

(۱) - نزد شیعیان کتاب‌های مقدس دیگری هم وجود دارد که ادعا می‌کنند رسول خدا آنها را به صورت امانت به ائمه سپرده است، ما در مبحث «خزانه علم بودن ائمه و به ودیعت گذاشته شدن شریعت نزد آنها» به این نوع کتاب‌ها می‌پردازیم این نوع کتاب‌ها نزدشان گرچه در مقدس بودن و حجت بودن همانند کتاب‌های «منزل» هستند اما آنها را وحی و منزل بر ائمه نمی‌دانند، به همین دلیل در این جا از آنها ذکر می‌کنیم به میان نخواهیم آورد.

(۲) - ر. ک. الشافی شرح اصول الکافی (۳/۱۹۷).

کرده است که می‌گوید بر ابو عبدالله (جعفر صادق) وارد شدم. (آنگاه حدیثی طولانی درباره‌ی علمی که بنا به ادعای شیعیان پیامبر نزد ائمه شیعه به ودیعت گذاشته بود ذکر کرده است که در آن می‌آید: ابو عبدالله گفت: مصحف فاطمه ' نزد ماست. ابو بصیر می‌گوید: عرض کردم مصحف فاطمه چیست؟ ایشان فرمودند: آن مصحفی است که سه برابر قرآن فعلی شماست^(۱)، و در آن از قرآن شما حتی یک حرف هم وجود ندارد^(۲).

این نص گویای آن است که مصحف فاطمه‌ای که مدعی‌اند خدا آن را بر وی وحی کرده است سه برابر قرآنی است که خدا بر بنده و پیامبرش نازل کرده است، و این گفته بر بی‌نهایت تهی بودن از ایمان و جسارت فوق العاده بر دروغ دلالت دارد.

آخر چه نیازی به نزول مصحف بر فاطمه وجود دارد در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾ (النحل: ۸۹). «و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است!».

و: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ (الإسراء: ۹). «این قرآن، به راهی که استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند».

(۱) - برخی از کسانی که از تشیع نوشته‌اند از این روایت چنین برداشت کرده‌اند که شیعیان معتقدند سه چهارم قرآن از مصحف حذف شده است. ر. ک. الصراع، قصیمی (۱/ ۱۱۰). الشیعه والسنه، احسان الهی ظهیر ص ۸۱ برخی از شیعیان بار د این مطلب گفته‌اند که نص آنها دال بر آن است که مصحف فاطمه غیر از قرآن است «الدعوه الاسلامیه» الخنیزی (۱/ ۴۷) من می‌گویم مطالعه‌کننده‌ی روایات آنها به این نتیجه می‌رسد که آنها از مصحف فاطمی‌ای سخن می‌گویند که بر وی نازل شده و علاوه از قرآن است. گرچه روایات افسانه‌گونه‌ی زیادی در کتاب‌هایشان وجود دارد که ادعا می‌کنند قرآن ناقص است، اما این نص و روایت غیر از آن روایتهاست.

(۲) - الکافی کلینی کتاب الحجبه باب فيه ذكر الصحيفه والحجة والجامعة ومصحف فاطمه (۱/ ۲۳۸).

این مصحف ادعایی، امروز کجاست؟ به نظر می‌رسد مهندسان بنای تشیع این گونه روایات را از بیم این که مبدا مذهبشان به دلیل عدم تصدیق آیه‌های قرآن بر آن، پیروانش را از دست بدهد وضع کرده‌اند.

افسانه‌هایشان که از این مصحف سخن می‌گویند همچنان ادامه دارد. کلینی با سند خود از حماد بن عثمان روایت می‌کند؛ از ابو عبدالله شنیدم که می‌گفت: زندیق‌ها در سال صد و بیست و هشت ظهور خواهند کرد و این مطلب را من در مصحف فاطمه دیده‌ام. راوی می‌گوید پرسیدم: مصحف فاطمه چیست؟ گفت زمانی که خداوند متعال روح پیامبرش را قبض کرد، فاطمه در اثر وفات ایشان به قدری اندوهگین شد که کسی جز خدا اندازه‌ی آن را نمی‌داند. به دنبال آن خداوند متعال فرشته‌ای را پیش فاطمه فرستاد تا با او سخن بگوید و غم و اندوهش را تسکین دهد. وی از این چیز نزد امیرالمؤمنین شکایت کرد^(۱). امیرالمؤمنین گفت هرگاه وجود او را احساس کردی و صدایش را شنیدی به من بگو، فاطمه نیز به توصیه‌ی علی عمل کرد و ایشان هر آنچه را از فرشته شنید ثبت می‌کرد تا آن که به صورت یک مصحف در آمد. سپس گفت: در این مصحف احکام حلال و حرام نبود. بلکه علم و دانش آنچه اتفاق می‌افتد در آن وجود داشت^(۲).

در حدیث دیگر از احادیثشان ابو عبدالله به نقل از مصحف فاطمه بنا به روایت کلینی از وی می‌گوید: من ادعا نمی‌کنم که در آن چیزی از قرآن وجود دارد بلکه در آن مطالبی وجود دارد که مردم را نیازمند ما می‌کند و ما را نیازمند احدی از مردم نمی‌کند، و حتی در آن یک شلاق، نصف شلاق و یک چهارم

(۱) - نویسنده‌ی حاشیه‌ی کافی علت این شکایت را این گونه بیان می‌کند که در این شکایت به دلیل قادر نبودن فاطمه بر حفظ آنچه از فرشته می‌شنیده است، و یا به دلیل وحشت ایشان در تنهایی از فرشته بوده است ر. ک. حاشیه و اصول کافی از علی غفاری ۱/ ۲۴۰.

(۲) - کافی کلینی کتاب الحجة باب فيه ذكر الصحيفة الخ (۱/ ۲۴۰).

شلاق، و حتی دیه خراشیدگی نیز آمده است^(۱).

خواننده‌ی گرامی اگر این نص و نص پیش از آن را مورد ملاحظه قرار دهد خواهد دید که نص اول گویای آن است که موضوع مصحف فاطمه تنها علم غیب است، اما این نص می‌گوید علم حدود و دیات نیز موضوع آن است و حتی دیه‌ی خراشیدگی نیز در آن آمده است.

مفهوم این دو نص هم واضح است. اعطای علم هر آنچه در آینده اتفاق می‌افتد به ائمه به معنای دادن صفت الوهیت به آنها با بخشیدن علم غیب به آنهاست، که از ویژگی‌های پروردگار به شمار می‌آید، همچنین مصحف فاطمه را در بر گیرنده‌ی علم حدود و دیات دانستن اتهامی است ناپیدا مبنی بر ناقص بودن شریعت اسلامی.

در کتاب «دلایل الامامه» که از کتاب‌های معتبرشان است^(۲) روایتی آمده است که مصحف ادعایی مذکور را چنین توصیف می‌کند که در آن علم و خبر هر آنچه اتفاق افتاده، و هر آنچه تا قیامت اتفاق می‌افتد، و خبر یکایک آسمانها و تعداد فرشتگان و دیگر موجودات هر آسمان و تعداد تمام انسانها (چه پیامبر و چه غیر پیامبری) که خدا آفریده است و نامهای پیامبران و اسمای کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شده‌اند، و اسمای کسانی که تکذیب کرده‌اند و اسمای کسانی که پذیرفته‌اند و اسمای تمام مؤمنان و کافرانی که خدا آفریده

(۱) - منبع سابق.

(۲) - دانشمند شیعی جناب مجلسی می‌گوید: کتاب دلایل الامامه از کتاب‌های معتبر و مشهور است و تمام کسانی که پس از وی آمده‌اند مثل سید بن طاوس و غیره از همین کتاب اخذ کرده‌اند. مؤلف این کتاب یعنی محمد بن جرید بن رستم طبری از راویان امامیه‌ی خود ما است و غیر از آن ابن جریر صاحب التاریخ است که از مخالفان ما به حساب می‌آید. «البحار» مجلسی (۱/۳۹-۴۰) در مقدمه‌ی کتاب آمده است: این کتاب همواره منبعی از منابع شیعه در امامت و حدیث بوده است که نسل‌های آن پیوسته یکی پس از دیگری از زمان تألیفش تا به امروز به آن متمایل بوده و بر آن تکیه کرده‌اند. مقدمه کتاب ص ۵.

است و صفت هر تکذیب کننده‌ای، و صفت قرون نخستین و قصص و داستانهایشان، و نام و صفت تمام طاغوت‌هایی که به حکومت می‌رسند؛ و مدت حکومت و تعدادشان و اسمای ائمه و صفاتشان و هر آنچه هر یکی از آنها مالک آن است. در آن وجود دارد. همچنین در این مصحف نام تمام کسانی که خدا آفریده است و صفت اهل بهشت و تعداد کسانی که وارد آن می‌شوند و صفت و تعداد کسانی که وارد جهنم می‌شوند و اسمای این هر دو گروه، و نیز علم قرآن آن گونه که نازل شده است و علم تورات و علم انجیل و علم زبور همان گونه که نازل شده‌اند، و تعداد تمام درختان و سنگ‌ها و کلوخ‌هایی که در تمام مناطق وجود دارد. نیز در آن هست^(۱).

جالب این جاست که تمام این مطالب در دو صفحه‌ی نخست آن آمده است^(۲). راوی می‌گوید امامشان گفته است من هنوز آنچه را که در صفحه‌ی سوم آمده است برای تو توصیف نکرده‌ام و حتی یک حرف از آن را بر زبان نیاورده‌ام^(۳). ما نمی‌دانیم که حجم و اندازه‌ی این صفحه چقدر باید باشد؟! همچنانکه نمی‌دانیم چرا امامانمان از این علوم در راستای استرداد امامتی که بنا به ادعای شیعیان از آن محروم نگه داشته شده بودند. استفاده نکردند. و چرا مهدی منتظرشان از مخفی گاه خود بیرون نمی‌آید، و اصلاً چرا از کشته شدن می‌ترسد؟ آنها دلیل اختفای وی را ترس از مرگ ذکر می‌کنند و همچنان مخفی می‌ماند در حالی که این همه علم نزد اوست.

روایت «دلایل الامامه» بر خلاف آنچه در کافی آمده بود که علی به تدریج آنچه را از فرشته می‌شنید می‌نوشت تا آنجا که آن را به صورت مصحفی در

(۱) - دلایل الامامة محمد بن جریر بن رستم طبری (ص ۲۷-۲۸).

(۲) - منبع سابق.

(۳) - منبع سابق.

آورد، کیفیت نزول این مصحف را این گونه توصیف می‌کند: این مصحف به وسیله سه نفر از فرشتگان که عبارتند از؛ جبرائیل و میکائیل و اسرئیل فرود آورده شده است، آنها این مصحف را در حالی فرود آوردند که فاطمه به نماز ایستاده بود. پس به احترام ایستادند تا ایشان از نماز فارغ شدند. آن گاه به وی سلام گفتند و عرض کردند. سلام به تو سلام می‌گویم و مصحف را در بغلش گذاشتند.^(۱) فاطمه گفت: سلام برای خداست و سلام از اوست و سلام به سوی اوست و بر شما سلام باد ای فرستادگان خدا، سپس فرشتگان به سوی آسمان عروج کردند. اما فاطمه پس از نماز فجر خواندن آن را آغاز کرد و تا زوال خورشید همچنان به خواندن آن ادامه داد تا آن که آن را به پایان رساند، طاعت ایشان بر تمام مخلوقات خدا از جن و انس و پرندگان و جانوران وحشی و پیامبران و فرشتگان فرض بود.

من عرض کردم فدایت شوم! این مصحف پس از ایشان به چه کسی رسید؟ فرمود: آن را به امیر مؤمنان سپرد و امیر مؤمنان به هنگام رفتن آن را به حسن سپرد، و ایشان نیز آن را به حسین سپرد، و پس از رفتن حسین نزد خانواده‌ی ایشان باقی ماند تا آن که آن را به صاحب این امر بسپارند.^(۲)

این بود برخی از آنچه در کتاب‌هایشان از مصحف ادعایی فاطمه آمده است، و چنانکه مشاهده کردند گویای آن بودند که فاطمه مصحفی داشته است که پس از وفات رسول خدا بر وی نازل شده است و علم غیب و علم حدود و دیات و غیره در آن آمده است. و این مصحف در حال حاضر نزد امام غائبشان است: و این مصحف همانند قرآن بوسیله وحی نازل شده است، و سه برابر قرآن بوده و حتی یک حرف از قرآن در آن وجود نداشته است. پس آیا

(۱)- منبع سابق.

(۲)- منبع سابق (ص ۲۷-۲۸).

این مصحف نازل شده است تا قرآن را تکمیل کند؟!!

لوح فاطمه:

و این - چنانکه از روایاتشان بر می آید - غیر از مصحف فاطمه است، چرا که مصحف فاطمه پس از وفات رسول خدا به واسطه‌ی فرشته‌ای نازل شده بود و علی آن را به نقل از فرشته نوشته و به فاطمه سپرده بود، و یا آن که به واسطه‌ی سه نفر از فرشتگان یک باره نازل شده بود، و صفات دیگر این مصحف که در سطور پیشین آنها را به نقل از این گروه ذکر کردیم. اما لوح فاطمه دارای صفات دیگری است از جمله آن که بر پیامبر خدا نازل شده است و ایشان آن را به فاطمه اهدا کرده اند. از این کتاب نیز مطالب و نص‌هایی در تأیید عقایشان نقل کرده‌اند، گویا اطلاعات به دست آمده از لوح فاطمه و نص‌های منقول از آن فوق العاده سرّی بوده‌اند چرا که در پایان نص چنانکه خواهد آمد به کتمان آن توصیه شده و گفته شده است این نص سری از اسرارشان است اما ما نمی‌دانیم این اسرار چگونه و چرا و کی فاش شده است؟ اینک نص را ملاحظه فرمایید:

صاحب کافی از ابو بصیر و وی از ابو عبدالله روایت کرده است که وی می‌گفت: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری گفت: من با شما کاری دارم و هر زمانی که برای شما ممکن و آسان باشد می‌خواهم در خلوت و تنهایی، سوالی از شما بپرسم. جابر به وی گفت هر زمانی که دوست داشته باشی می‌توانی با من خلوت کنی و از من سوال کنی. پدرم روزی با وی به خلوت نشست و به او گفت: جابر مرا خبر کن از لوحی که در دست مادرم فاطمه دختر رسول الله دیدی؟ و از آنچه مادرم تو را از محتویات نوشته شده در آن با خبر کرد. جابر گفت: من به خدا قسم یاد می‌کنم و شهادت می‌دهم که من در زمان حیات رسول خدا بر مادرت فاطمه وارد شدم تا تولد فرزندش حسین را

به او تبریک بگویم پس در دست او لوح سبز رنگی را که گمان کردم از زمرد است یافتم که در آن مکتوب سفید رنگی به رنگ خورشید قرار داشت. من عرض کردم: پدر و مادرم فدایت شوند، این چه لوحی است که در دست شماست؟ مادرت گفت: این لوحی است که خدا آن را به رسول الله اهدا کرده و نام پدرم و نام شوهرم و نام پسر و نام اوصیایی که از نسل پسرم هستند در آن قرار دارد، و پدرم آن را به من داده است تا مژده‌ام دهد. جابر می‌گوید: سپس مادرت آن را به من داد و من آن را خواندم و از روی آن نسخه‌ای برای خودم نوشتم. پدرم به جابر گفت آیا برایت ممکن است که آن را به من عرضه داری؟ جابر گفت: آری. آن گاه پدرم با جابر به خانه‌ی وی رفت و جابر صحیفه‌ای از پوست نازک بیرون آورد. پدرم به جابر گفت: جابر بنگر به نوشته‌ات تا آن را بر تو بخوانم. جابر به نسخه‌ی نوشته شده‌اش نگاه کرد و پدرم از حفظ آن را خواند و حتی یک حرف آن با آنچه در نسخه‌های جابر بود تفاوت نداشت. جابر گفت: به خدا سوگند می‌خورم و گوش می‌دهم که من آن را در لوح به همین صورت دیده بودم که نوشته شده بود.

«بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من العزيز الحكيم لمحمد نبيه ونوره وسفيره وحجابه ودليله نزل به الروح الامين من عند رب العالمين عظم يا محمد اسمائي واشكر نعمائي» این کتابی است از سوی خدای حکیم برای محمد پیامبرش و نور و سفیر و حجاب و دلیلش که آن را روح امین از نزد رب العالمین فرود آورده است. ای محمد نام‌هایم را گرامی دار و سپاسگذار نعمت‌هایم باش^(۱).

(۱) - متن کامل این روایت در پیوست اسناد و مدارک ملاحظه شود، همچنین نص آن در کتاب‌های الکافی کلینی (۱/۵۲۷-۵۲۸) و الوافی فیض کاشانی ابواب المحدود بالحجج و النصوص علیهم صلوات الله علیهم مجلد اول (۲/۷۲) و الاحتجاج طبرسی (۱/۸۴-۸۷) و الکمال الدین ابن بابویه القمی (ص ۳۰۱-۳۰۴) و =

۳) ادعا آنها مبنی بر نزول دوازده صحیفه از آسمان که در بر گیرنده‌ی صفات ائمه است.

در حدیث طویلی که صدوقشان ابن بابویه قمی آن را روایت کرده آمده است که - بنا به افترا و کذب خودشان - رسول الله فرمودند. خدای تبارک و تعالی بر من دوازده انگشتر و دوازده صحیفه نازل کرده است که نام هر امامی بر انگشتر وی و صفاتش در صحیفه‌ی او قرار دارد^(۱).
و ادعاهایشان در این باب بسیار زیاد است.

آنها این گونه می‌خواهند به هر وسیله‌ای که شده است اعتقادشان را درباره‌ی ائمه ثابت کنند و این بدان دلیل است که کتاب عظیم خدا و اسلام یعنی قرآن از یاروهایشان خالی است، لذا شروع کرده‌اند به این ادعا که کتاب‌های الهی دیگری نیز در کنار قرآن نازل شده است و این ادعا رسوایی دیگری را بر رسوایی‌ها و دروغ‌هایشان افزوده است.

ب) عقیده‌ی آنها درباره‌ی سنت.

در این باب آنها در موارد ذیل از راه جمهور امت منحرف شده‌اند.

اولاً: گفته‌هایی ائمه‌ی دوازده گانه را همانند گفته‌های خدا و پیامبر می‌دانند.

ثانیاً: معتقدند شریعت نزد ائمه‌ی دوازده گانه به ودیعت نهاد شده است.

ثالثاً: مرویات صحابه را رد می‌کنند.

رابعاً: آنها سنت را از حکایات رقاع [نامه‌های امضا شده امام دوازدهم] نیز

= اعلام الوری از طبرسی صاحب مجمع البیان ص ۱۵۲ و الاستنصار کرجکی ص ۱۸ هم آمده است. لازم به یادآوری است که راویان شیعه در نقل این کتاب و لوح الهی ادعایی با هم متفق نیستند. به طور مثال آنچه را در

الکمال الدین و الکافی آمده با هم مقایسه کن.

(۱) - الکمال الدین ابن بابویه قمی ص ۲۶۳.

دریافت می‌کنند.

خامساً: آنها برای دریافت سنت منابع خاصی غیر از منابع جمهور مسلمانان دارند.

اولاً این که؛ اقوال ائمه دوازده گانه در اعتقادشان همانند اقوال خدا و پیامبر است.

این یک قاعده و امر پذیرفته شده نزدشان شمرده می‌شود و شواهد آن در کتاب‌هایشان زیاد است از جمله در الکافی از هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیره روایت شده است که گفته‌اند از ابو عبدالله شنیدیم که می‌گفت حدیث من حدیث پدرم است، و حدیث پدرم حدیث جدم است، و حدیث جدم حدیث حسین است، و حدیث حسین حدیث حسن است و حدیث حسن همان حدیث امیرالمؤمنین است. و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله است و حدیث رسول الله قول خدای عزوجل است^(۱).

پس بنابراین نص چنانکه عالمشان مازندرانی می‌گوید: حدیث هر یکی از ائمه‌ی اطهار قول خدای عزوجل است و همان گونه که در کلام خدا تناقض و اختلافی نیست در اقوال ائمه نیز اختلاف و تناقضی نیست^(۲).

حتی از این هم فراتر رفته و گفته‌اند. هر کس حدیثی را از ابو عبدالله شنیده باشد که وی از اجدادش روایت می‌کرده است می‌تواند بگوید خدا چنین فرموده است^(۳). یکی از علمای معاصر آنها می‌گوید چون شیعه اعتقاد به عصمت ائمه دارد پس هر حدیثی که از آنان صادر شده باشد صحیح است و همانند اهل سنت صحت آن را مشروط به رساندن سند آن تا پیامبر نمی‌دانند^(۴). چرا که امامت استمرار نبوت است^(۵). پس بنا به اعتقادشان نص و قول پیامبر نیز تا آخرین

(۱) - الکافی (۲/ ۲۷۱-۲۷۲) همراه با شرح مازندرانی.

(۲) - شرح جامع برکانی از مازندرانی (۲/ ۲۷۱-۲۷۲).

(۳) - منبع سابق.

(۴) - تاریخ الامامیه عبد الله فیاض ص ۱۴۰.

(۵) - عقاید الامامیه محمد رضا مظفر ص ۶۶.

امامشان ادامه یافته است. و تعریف سنت نزدشان نیز چنین است که؛ سنت عبارت است از قول و فعل و تقریری که از معصوم صادر می شود^(۱).

مراد از معصوم چنانکه برخی از ناآگاهان نسبت به شیعه می پندارند تنها پیامبر نیست بلکه به اعتقاد آنها ائمه هم همانند پیامبر معصومند و از روی هوا و هوس سخن نمی گویند بلکه سخنان آنها برگرفته از وحی است و به همین دلیل در قانون اساسی خود قید کرده اند که سنت، سنت معصومین است^(۲). نه تنها سنت پیامبر .

ثانیاً؛ به ودیعت نهاده شدن شریعت نزد ائمه پس از وفات پیامبر .

این اعتقاد یکی از ضروریات مذهبشان و یکی از ارکان دینشان است و چکیده‌ی آن چنین است که: پیامبر تنها یک بخش از شریعت را رسانده است و بقیه‌ی آن را پنهان کرده و به علی سپرده است، و علی نیز بخشی از آن را در زندگی اش آشکار کرده و بقیه‌اش را به حسن سپرده است و این سلسله به همین صورت ادامه پیدا کرده و هر امامی بخشی از شریعت را آشکار کرده بقیه‌ی آن را به امام پس از خود سپرده است، و هم اینک باقی مانده‌ی آن نزد امام غایب است.

عالم آنها محمد حسین آل کاشف الغطا می گوید: حکمت تدرج چنین اقتضا کرد که برخی از احکام بیان شوند و برخی دیگر کتمان گردند، و رسول الله بخش کتمان کرده را به اوصیایش سپرد و هر وصی‌ای آن را به وصی دیگری سپرد تا آن را در وقت مناسبتش براساس حکمت آشکار کند، مثلاً عام را خاص کند، مطلق را مقید کند. مجمل را بیان کند، و امثال آن. گاهی پیامبر

(۱) - الاصول العامة للفقهاء المقارن محمد تقی الحکیم ص ۱۲۲.

(۲) - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ص ۲۰.

حکمی را به صورت عام بیان می‌کند و پس از مدتی در حیاتش مخصص آن را بیان می‌کند، و گاهی اصلاً بیان نمی‌کند بلکه آن را به وصی‌اش می‌سپارد تا در وقت مناسب بیان کند^(۱).

شیخ معاصر آنها بحر العلوم می‌گوید: از آن جایی که کتاب الله تنها به قواعد کلی می‌پرداخت و وارد جزئیات آن نمی‌شد به سنت پیامبر نیاز پیدا کردند و سنت هم نمی‌تواند تمام شریعت را در بر گیرد. چرا که بسیاری از حوادث و اتفاقات جدید در زمان رسول خدا اتفاق نیفتاده بودند به همین دلیل رسول الله نیاز پیدا کرد که علم شریعت را نزد اوصیایش به ودیعت بسپارد تا آن را در وقت مناسب از طرف او ابلاغ کنند^(۲).

شواهد این اعتقاد در کتابهای معتبرشان زیاد است. کلینی در الکافی چندین باب بسته است که در بین آنها مجموعه‌ای از احادیثی که این عقیده را شرح می‌دهند و به اثبات می‌رسانند را جای داده است، از جمله است:

باب: در بیان این که تمام کتاب‌هایی که از سوی خدای عزوجل فرو فرستاده شده‌اند، نزد ائمه هستند و آنان علی‌رغم اختلاف زبان این کتاب‌ها، محتویات آن را می‌دانند^(۳).

بابی که؛ در آن از صحیفه، جفر، جامع و مصحف فاطمه سخن به میان آمده است^(۴).

باب: در بیان این که خدا هیچ علمی را به پیامبرش نیاموخته مگر آن که به وی دستور داده است که آن را به امیر المؤمنین هم بیاموزد و امیر المؤمنین

(۱) - اصل الشیعه و اصولها ص ۷۷.

(۲) - مصابیح الاصول ص ۴.

(۳) - الکافی (۱/۲۲۷).

(۴) - الکافی (۱/۲۳۸).

شریک اوست در علم^(۱).

باب: در بیان این که امامان از همه‌ی علوم‌ی که از خدا به فرشتگان و پیامبران رسیده است آگاهند^(۲). و ابواب دیگر.

برخی از جمله احادیث و روایاتشان که این عقیده‌ی خطرناکشان را تأیید می‌کند عبارتند از: از سدیر از ابو جعفر روایت شده است که سدیر می‌گوید: به او گفتم: فدایت شوم شما کیستید؟ فرمود: ما خزانه‌های علم خدا، ترجمان وصی خدا و حجت بالغه بر کسانی که زیر آسمان و روی زمینند هستیم^(۳). از ابو عبدالله روایت شده است که می‌گفت ما والیان امر خدا، گنجینه‌های علم خدا، و ظرف وحی خدا هستیم^(۴).

از خیشمه روایت شده است که ابو عبدالله به من گفت: خیشمه، ما درخت نبوت، خانه‌ی رحمت، کلیدهای حکمت، معدن علم، محل و موضع رسالت، محل رفت و آمد فرشتگان و موضع سرّ خدا هستیم^(۵).

کلینی با سند صحیح چنانکه علمایشان می‌گویند^(۶) روایتی ذکر کرده که برخی از علما را که نزد امامانشان مخزون است توضیح می‌دهند، از ابو بصیر روایت شده است که می‌گوید بر ابو عبدالله وارد شدم و به او گفتم فدایت گردهم من قصد دارم از شما سوال بپرسم آیا کس دیگری هست که سخن من را بشنود، ابو عبدالله پرده‌ای را که بین او و بین اتاقی دیگر قرار داشت پس زد و

(۱) - الکافی (۱/۲۶۳).

(۲) - الکافی (۱/۲۵۵).

(۳) - الکافی کلینی کتاب الحجج باب أن الأئمة لا ولاء امر الله وخزنة علمه (۱/۱۹۲).

(۴) - منبع سابق.

(۵) - الکافی کلینی کتاب الحجج باب ان الأئمة معدن العلم وشجرة النبوة ومختلف الملائكة (۱/۲۲۱).

(۶) - الشافی شرح اصول الکافی (۳/۱۹۷).

در آن نگاه کرد و سپس گفت: هر چه دوست داری سوال کن. من گفتم فدایت کردم شیعیان تو می گویند رسول خدا به علی بابی را تعلیم داده است که هزار باب از آن باز می شود؟ وی فرمود: ابومحمد، رسول خدا به علی نه یک باب بلکه هزار باب تعلیم داده است که از هر یکی از آنها هزار باب باز می شود. من عرض کردم «این است علم به خدا!» ایشان سپس در حالی که بر زمین می زد در فکر فرو رفت و سپس فرمود: و این علم است، اما همه ی آن نیست. و سپس فرمود: ابو محمد، نزد ما الجامعه است. و چه می دانند که جامعه چیست؟ من عرض کردم: فدایت کردم الجامعه چیست؟ فرمود: صحیفه ایست که طول آن هفتاد زراع با زراع رسول الله است و آن حضرت با زبان مبارک خودشان آن را املا فرموده و علی علیه السلام با دست خویش آن را نوشته است، و هر حلال و حرام و هر آنچه مردم به آن نیاز پیدا می کنند و حتی دیه ی خراشیدگی نیز در آن است، و سپس دستش را به سوی من آورده و فرمود ... ابو محمد، آیا به من اجازه می دهی. من عرض کردم من در اختیار شما هستم هر کاری دوست داری بکن، آن گاه با دستش بیشگون از من گرفت و گفت (حتی دیه ی این، و بگونه ای که گویا عصبانی بود). من عرض کردم: این است علم بخدا! فرمود: این علم است اما همه ی آن نیست. اندکی سکوت کرد و سپس فرمود: نزد ما جفر است و چه می دانند که جفر چیست؟ من عرض کردم: جفر چیست؟ فرمود ظریفست از چرم که در آن علم تمام پیامبران، وصیان و علم تمام علمای گذشته از علمای بنی اسرائیل در آن قرار دارد. من عرض کردم: این است علم به خدا. فرمود آری این است علم اما تمام آن نیست اندکی سکوت کرد و سپس فرمود: نزد ما مصحف فاطمه ' است و چه می دانند که مصحف فاطمه ' سه برابر این قرآن شما است و در آن از قرآن شما حتی یک حرف هم وجود ندارد. من عرض کردم: به خدا سوگند

این است علم. فرمود: آری این است علم اما همه‌ی آن نیست. اندکی سکوت کرد و سپس فرمود: علم هر آنچه اتفاق افتاده است و علم هر آنچه تا قیامت اتفاق می‌افتد. نزد ما است، من عرض کردم: فدایت کردم، به خدا سوگند این است علم. گفت و این علم است اما تمام آن نیست من عرض کردم: فدایت شوم پس علم چیست؟ فرمود: تمام اتفاقاتی که در شبانه روز اندک اندک یکی پس از دیگری تا قیامت اتفاق می‌افتد، علمشان نزد ماست^(۱).

این نص از نص‌های سری آنها به هنگام قوت دولت اسلامی است چنانکه از اول آن پیدا است که ابو بصیر این سوال را از ابو عبدالله پرسید مگر پس از آن که اطمینان پیدا کرد کسی دیگر در خانه نیست^(۲). و ابو عبدالله هم خواست که اطمینان پیدا کند و به همین سبب پرده‌ای که بین او و بین اتاق دیگر قرار داشت پس زد، و این درحالی است که این کار ابو عبدالله با آنچه در آخر روایت آمده است که علم هر آنچه اتفاق افتاده و هر آنچه اتفاق می‌افتد نزد اوست تناقضی دارد. چرا که اگر واقعاً این علم را داشته است، پس چه نیازی به پس زدن پرده بوده است. این نص سری از ادعاهای عجیب و غریب روافض درباره‌ی علمی که نزد ائمه به ودیعت نهاده شده است پرده بر می‌دارد که بنا به گفته‌ی نص و روایت فوق عبارتند از:

۱- هزار باب از علم که از هر یکی از آنها هزار باب دیگر باز می‌شود.

۲- الجامعه.

(۱) - الکافی کلینی کتاب الحججه باب فيه ذكر الصحيفة والجفر والجامعة الخ (۱/۲۳۸-۲۴۰).

(۲) - ما ابو عبدالله را از این افتراها بدور می‌دانیم، اما نص را همان گونه که آمده است، بر سبیل فرض مورد

بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

۳- الجفر.

۴- مصحف فاطمه.

۵- علم هر آنچه اتفاق افتاده است و هر آنچه تا قیامت اتفاق می‌افتد.

این علوم ادعایی منسوب به ائمه پندار و افسانه‌ای بیش نبوده و هیچ اثری از وجود آنها در عالم واقعیت نیست و هیچ تاثیری در زندگی ائمه نداشته‌اند، و اگر حتی بعضی از این علوم نزد ائمه می‌بود تاریخ به صورتی دیگر رقم می‌خورد، اما تمام این ادعاها تخیلی و پوچند، و خطر این گونه ادعاها آن است که بین آنها و عقل جنجالی شدید پدید آمده که ممکن است باورکنندگان را به سوی شک، حیرت و کفر و الحاد سوق دهند.

در آنچه ما عرضه داشتیم تنها بخشی از ادعاهایشان در این زمینه بود و عرضه داشتن تمام آنها مشکل است. این گونه ادعاها بدان معنایند که کتاب خدا و سنت پیامبر برای هدایت امت کافی نبوده و شریعت اسلامی به هنگام وفات پیامبر هنوز به کمال نرسیده بود، که این ادعا با چندین آیه از جمله ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ - امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را به عنوان دین برایتان پسندیدم - و آیه‌ها و احادیث دیگر این باب چنانکه پیش از این گذشت در تضاد است^(۱).

پذیرش این ادعا هم به معنای زیر سوال رفتن پیامبر است که بر خلاف دستور صریح خدا: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (المائدة: ۶۷). «ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان!

(۱)- ر. ک. به همین بحث.

و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، قوم کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند». عمل کرده بخشی از شریعت را کتمان کرده است، و هم به معنای بی‌اعتبار شدن مرویات صحابه است چرا که بنا به این ادعا صحابه همه‌ی شریعت را از پیامبر فرا نگرفته‌اند، و هر کس بر روایات آنها یک تنه تنها بر بخشی از شریعت عمل کرده است. این مطلب طعنی بس بزرگ به سنت و توطئه‌ی خطرناک برای گمراه کردن امت اسلامی است.

این ادعا به صراحت می‌گوید که امام حق تخصیص عام کتاب الله و بیان مجمل آن و مقید کردن مطلق آن را دارد و این به معنای شارع قرار دادن وی براساس معصوم بودن و وصی قلمداد کردن گفته‌هایش و ایمان آوردن به پیامبران پس از پیامبر خاتم، و تلاشی است در جهت گشودن راهی برای تغییر در دینی که بر سید المرسلین نازل شده است؛ به بهانه‌ی سخن و عمل امام، و این که هر چه امام گفته از روی علمی گفته است که پیامبر نزد وی به امانت گذاشته است!

﴿سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ﴾

ثالثاً: رد مرویات صحابه از سوی آنان: محمد حسین آل کاشف الغطا درباره‌ی موضوع فرقه‌اش درباره‌ی سنت می‌گوید: و شیعه جز آنچه را که صحت آن از طریق اهل بیت^(۱) به اثبات رسیده باشد سنت یعنی حدیث پیامبر

(۱) - فرقه‌های گوناگون شیعه هم درباره‌ی تعداد اهل بیت و هم درباره‌ی مصداق آن اختلافات زیادی با هم دارند. رجوع شود به المقالات والفرق از سعد قمی شیعی، و فرق الشیعه از نوبختی اثنا عشریه، چنانکه پیش از این آمد می‌گویند مراد از اهل بیت دوازده امامند و هر کس جز این دوازده نفر ادعای امامت کند را مورد طعن و انتقاد قرار می‌دهند گرچه از فرزندان فاطمه باشد ر. ک. البحار (۲۵/۱۱۲).

نمی‌دانند. اما آنچه را امثال ابو هریره سمره بن جندب و عمرو بن عاص روایت می‌کنند نزد آنها به اندازه‌ای پر پشه‌ای ارزش ندارد^(۱).

این اعتقاد آنها در مورد سنت پیامبر انعکاسی از اعتقادشان نسبت به صحابه است که می‌گویند اکثر آنها به جز سه نفر براساس اکثر روایاتشان و چنانکه خواهد آمد با برگرداندن خلافت از علی به ابوبکر مرتد شده‌اند و آنها با این اصل، خود را از سایر مسلمانان جدا می‌کنند.

علاوه بر این آنها با این اصل سعی دارند صفت تواتر در نقل شریعت و قرآن و سنت پیامبر اکرم را از مرویات صحابه بگیرند، چرا که درباره‌ی اکثریت ناقلان چنین حکم کردند و تنها چیزهایی را که به صورت اخبار احاد و یا حتی خبر یک نفر که همان علی علیه السلام باشد که وی را تنها منبع مورد اعتماد پس از پیامبر می‌دانند معتبر دانستن تواتری باقی نمی‌ماند! و این اصل و اساسی است که آن را بدون شک یک زندیق برای از بین بردن دین و زیر سوال بردن شریعت سید المرسلین وضع کرده است.

رابعاً: دریافت آنها را از حکایات رفاع و آنچه آن را امضاهای صادر شده از سوی امام می‌دانند: اینان در حالی که آنچه را از طریق صحابه‌ای که خدا به مدح و ثنای آنها پرداخته است رد می‌کنند، آنچه را در حکایات رفاع می‌نامند قبود دارند بلکه آنرا از موثق‌ترین و معتبرترین طرفشان می‌دانند، و حقیقت آن چنین است.

زمانی که امام یازدهم شیعیان امام حسن عسکری (متوفای ۲۶۰هـ) وفات کرد فرزندی نداشت^(۲) و برای کسب اطمینان بیشتر استبرای رحم تمام همسران

(۱) - اصل الشیعه و اصولها ص ۷۹.

(۲) - سعد قمی می‌گوید حسن عسکری در حالی وفات کرد که جانشین نداشت و به ظاهر فرزندی وی را

نبود. المقالات و الفرق ص ۱۰۲.

و کنیزان وی نیز به پایان رسید، و بنا به اعتراف عالم شیعی ابن بابویه قمی ثابت شده که هیچ یکی از آنها حامله نیست آن گاه میراث او بین مادرش و برادرش جعفر تقسیم شد. و مادرش وصیت او را تحویل داد و این چیز نزد قاضی و سلطان به اثبات رسید^(۱). مؤرخان بزرگ می‌گویند حسن عسکری درحالیکه عقیم بود^(۲) از دنیا رفت و شیعیان پس از وفات وی سردرگم شدند و به همین دلیل پیروان او پس از وفاتش به پانزده فرقه تقسیم شدند^(۳) که برخی از آنها می‌گفتند: امامت قطع شد^(۴). برخی دیگر هم می‌گفتند: حسن بن علی بدون آن که فرزندی از خودش به جای بگذارد، وفات کرد. به همین دلیل امام پس از وی برادرش جعفر بن علی است^(۵). و بسیاری از اختلاف نظرها و از این قبیل سردرگمی‌های دیگر. در مجموعه‌ی این سردرگمی و هرج و مرج شخصی به نام عثمان بن سعید عمری ادعای عجیب و غریبی مطرح کرد، او مدعی شد که حسن عسکری پسری پنج ساله دارد که در خفا بسر می‌برد و خودش را به کس جز وی نمی‌نمایاند و امام پس از پدرش حسن، اوست. و این که این امام کودک وی را وکیل و نایب خود در تحویل گرفتن وجوهات و پاسخ به مسایل شرعی و دین مقرر کرده است^(۶).

پس از وفات عثمان بن سعید (متوفای ۲۸۰هـ) پسرش محمد بن عثمان

(۱) - إكمال الدين ابن بابويه القمي ص ۴۲.

(۲) - المنتقى آمده است که حسن عسکری چنانکه محمد بن جریر طبری، و عبدالباقی بن قانع و نسب‌شناسان دیگر بیان کرده‌اند فرزندی از خود به جای نگذاشته است المنتقى ص ۳۱.

(۳) - المقالات و الفرق القمی.

(۴) - منبع سابق ص ۱۰۸.

(۵) - منبع سابق ص ۱۱۰.

(۶) - حصائل الفكر سيد محمد صالح ص ۳۶-۳۷.

ادعای پدرش را مطرح کرده و پس از وفات وی در سال (۳۰۵ هـ) حسین بن روح نوبختی مدعی این جایگاه شد و پس از وفات وی در سال (۳۲۶ هـ) ابوالحسن علی بن محمد سمیری (متوفای ۳۲۹ هـ) بر این جایگاه تکیه زد و نزد شیعیان امامیه وی آخرین نایب الامام است که پس از او غیبت کبری واقع شده است، این نایب الامامها^(۱) اموال و وجوهات و نامه‌های مردم را تحویل می‌گرفتند و آنها را به امام می‌رساندند و از سوی دیگر رسیده‌ها و جواب نامه‌ها را از سوی امام دوازدهم به مردم می‌رساندند. که این جواب‌ها در اصطلاح «توقیعات» نامیده می‌شوند و توقیعات بنا به ادعای آنها عبارتند از پاسخ‌های ائمه به سوال‌ها و نامه‌های مردم. این پاسخ‌ها و به اصطلاح توقیعات نزد شیعیان همانند اقوال خدا و پیامبرند و حتی به نام تعارض توقیعات را از احادیثی که بنا به معیار خودشان با سند صحیح روایت شده‌اند ترجیح می‌دهند. ابن بابویه قمی در کتابش من لا یحضره الفقیه پس از ذکر توقیعات آمده از سوی امام مقدس درباره‌ی دو نفری که وصیتی به آنان سپرده می‌شود می‌گوید: این توقیع نزد من به خط ابومحمد حسن بن علی است، سپس به روایتی در الکافی کلینی از صادق اشاره کرده که بر خلاف این توقیع است و در رد آن گفته است: من به این حدیث فتوا نمی‌دهم بلکه به آنچه نزد من به خط حسن بن علی است فتوا می‌دهم...^(۲)

حر عاملی با تعلیق بر این نکته می‌گوید خط معصوم از آنچه با واسطه نقل شده است قوی‌تر است^(۳).

(۱) - در رابطه با این افراد به الغیبه طوسی ص ۲۱۴ و پس از آن، و به الاحتجاج طبرسی (۲/۲۹۶) و تاریخ الغیبه الصغری محمد باقر الصدر ص ۳۹۶ مراجعه شود.

(۲) - ر. ک. به من لا یحضره الفقیه ابن بابویه القمی (۴/۱۵۱) و ر. ک. الوسائل حر عاملی (۲۰/۱۰۸).

(۳) - الوسائل (۲۰/۱۰۸).

پس آنها این توقیعات را بر آنچه در صحیح‌ترین کتاب‌هایشان آمده است ترجیح می‌دهند، این گونه توقیعات و رقاغ نزد شیعیان فراوان است و طوسی در «الغیبه» تنها بخشی از آنها را ذکر کرده است^(۱)، و نیز صاحب‌الاحتجاج تصویرهایی را از این توقیعات ادعایی در کتابش ارایه کرده است^(۲). و بخشی از آنها در اکمال‌الدین ابن بابویه قمی^(۳) و بخشی در البحار مجلسی^(۴) و برخی دیگر هم در الکافی آمده‌اند^(۵). شیخ آنها عبدالله بن جعفر حمیری اخبار و روایات نقل شده از امام عصرشان را گردآوری کرده و آنها را «قرب الاسناد الی صاحب الامر»^(۶) نامگذاری کرده است. صاحب کتاب الذریعه از دو کتاب شیعه در این زمینه به نام التوقیعات الخارجة من الناحیه المقدسه یاد کرده است^(۷).

در زندگی نامه‌های رجال شیعه از کسانی یاد شده است که مدعی مکاتبه و نامه‌نگاری از طریق نایبان چهارگانه با «صاحب امر» هستند، به طور مثال در زندگی محمد بن عبدالله بن جعفر بن حسین بن جامع مالک حمیری آمده است که وی با صاحب امر مکاتبه کرده است^(۸).

در بیوگرافی شیخ شیعه علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی آمده که وی با ابو القاسم حسین بن روح نایب سوم دیدار کرده و درباره‌ی مسایلی چند

(۱) - الغیبه الطوسی ص ۱۷۲ و پس از آن.

(۲) - الاحتجاج طبرسی (۲/۲۷۷) و پس از آن.

(۳) - إكمال‌الدین ابن بابویه قمی الباب التاسع و الاربعون، ذکر التوقیعات الواردة من القائم؛ ص ۴۵۰ و پس از آن.

(۴) - البحار مجلسی باب خرج من توقیعاته؛ ج ۵۳ / ۱۵۰-۲۴۶.

(۵) - کلینی "الکافی" باب مولد‌الصاحب؛ ۱/۵۱۷ و پس از آن.

(۶) - این کتاب را نشر فرهنگ اسلامی تهران به چاپ رسانده است.

(۷) - الذریعه الی تصانیف‌الشیعه آغا بزرگ تهرانی (۴/۵۰۰-۵۰۱).

(۸) - وسایل‌الشیعه حر عاملی (۲۰/۳۳۲).

از وی سوال کرده است و سپس به واسطه‌ی علی بن جعفر بن اسود با وی مکاتبه کرده و از او خواسته است نامه‌ای را از سوی او به صاحب امر برساند^(۱).

افرادی که بنا به ادعایشان با «صاحب امر» مکاتبه کرده‌اند زیادند، و این توقیعات ادعایی نیز درباره‌ی مسایل و موضوعات مختلفند گاهی در آنها از آینده خبر داده شده است، به طور مثال علی به زیاد نامه‌ای نوشت و خواستار کفنی شد امام زمان برای وی نوشت که در سال هشتاد می‌میرد و وی در سال هشتاد مرد و چند روز پیش از مرگش کفنی برای وی ارسال شد^(۲).

گاهی هم ممکن است در برگزیده‌ی پاسخ به سوالاتی باشد چنانکه صاحب الاحتجاج از کلینی از اسحاق بن یعقوب روایت کرده است که وی می‌گوید: از محمد بن عثمان العمری: نایب دوم خواستم که نامه‌ای را از سوی من که در آن درباره‌ی مسایلی که در آنها دچار مشکل شده بودم به صاحب امر برساند. در پاسخ این نامه توقیعی به خط مولایم صاحب الزمان بدین شرح آمد.

آنچه را که درباره‌ی اهل بیت ما و پسر عموهای ما سوال کرده‌ای خدایت ارشاد و راهنمایی کند و ثابت قدم نگه دارد و از شر منکران ما محفوظ دارد، بدان که بین خدای عزوجل و احدی قرابت و خویشاوندی نیست و هر کسی که منکر من باشد به سرنوشت پسر نوح دچار خواهد شد. و اما سرنوشت پسر عمویت جعفر همان سرنوشت برادران یوسف است.

و اما امواتان را ما نمی‌پذیریم مگر بدان سبب که پاک شوید پس هر کس دوست داشت این رابطه را وصل کند، و هر کس دوست داشت آن را قطع کند^(۳).

(۱) - منبع سابق (۲۰/۲۶۲).

(۲) - الکافی کلینی (۱/۵۲۴).

(۳) - الاحتجاج طبرسی (۲/۲۸۳).

و اما آنچه را درباره‌ی نمازگزاری که رو به رویش آتش و تصویر وجود داشته باشد سوال کرده‌ای که آیا نمازش جایز است؟

مردم پیش از این نیز درباره‌ی این مسئله با هم اختلاف داشته‌اند و پاسخ این سوال آن است که اگر نمازگزار از فرزندان بت پرستان و آتش پرستان نباشد نماز وی در حالی که آتش و چراغ روبه‌رو او باشد جایز است، و اگر وی از فرزندان بت پرستان باشد نمازش در این حالت جایز نیست^(۱)!!!

سوال شده است که آیا زن شوهر فوت کرده می‌تواند در تشییع جنازه‌ی شوهرش شرکت کند. توقیع می‌گوید: جایز است.

سوال شده است که آیا زن می‌تواند در عدت به زیارت قبر شوهرش برود؟

توقیعی می‌گوید: می‌تواند برای زیارت قبر شوهرش خارج شود^(۲).

این گونه توقیعات موضوعات گونه‌گونی را در بر می‌گیرند که امکان ذکر همه‌ی آنها وجود ندارد. گستره‌ی زمانی مناسب برای حکایات رقاع همان هفتاد سال^(۳) است که امام به واسطه‌ی چهار نایبش با مردم ارتباط داشته است و پس از وفات آخرین نایب غیبت کبری و محرومیت عظمی از امام اتفاق افتاده است، اما باز هم برخی از مجتهدان شیعه ادعا کرده‌اند که حتی پس از غیبت کبری با امام زمان ملاقات کرده و وی به سوال‌های آنان پاسخ داده و برایشان توقیع صادر کرده است. به طور مثال می‌گویند ابن مطهر حلی با مهدی ملاقات داشته و مهدی در یک شب کتابی ضخیم برای وی نگاشته است^(۴). همچنین

(۱) - الاحتجاج طبرسی (۲/۲۹۹).

(۲) - الاحتجاج طبرسی (۲/۳۰۲).

(۳) - در مبحث غیبت اختلاف آنها در مدت غیبت صغری خواهد آمد.

(۴) - البحار مجلسی (ج ۵۵/۲۵۲) و ر. ک. روضات الجنات خوانساری (۲/۲۸۲-۲۸۳) و الفکر الشیعی

مصطفی الشیبی ص ۱۱۳.

می‌گویند مهدی با برخی از اهل علم و پرهیزگاری که شایستگی دیدار و هم‌نشینی با وی را داشته‌اند، چنانکه درباره‌ی علامه سید مهدی بحر العلوم نجفی مشهورتر است و چنانکه از شیخ میثم بن علی بحرانی نقل شده است. دیدار می‌کرده است^(۱).

عالم شیعه معاصر آقای میرزا حسین نوری طبرسی کتابی نوشته است که در آن نام کسانی را که بنا به ادعای او با صاحب امر دیدار کرده‌اند گردآوری کرده و آن را جنت الماوی فیمن رای صاحب الزمان فی الغیبه الکبری نامیده است. این بود داستان حکایات رقاع و توقیعات و امضاهای صادره از امام زمان. شیخ محمد آلوسی درباره‌ی فرمانبری روافض از حکایات رقاع می‌گوید آنها دینشان را از حکایات رقاع دروغین برگرفته‌اند که هیچ عاقلی درباره‌ی افترا بودن آنها بر خدا تردیدی به خود راه نمی‌دهد، و جز کسی که خدا بینایی و بصیرتش را سلب کرده باشد آنها را باور نمی‌کند.

این رقاع از قوی‌ترین دلایل و موثوق‌ترین حجت‌های روافض به شمار می‌آیند. پس وای به حال قومی که احکام دینش را با چنین سخنان پوچ و بی‌اساس اثبات می‌کند و حلال و حرام را از این گونه خزعبلات استنباط می‌کند و علی‌رغم این، ادعا کند که ما پیروان اهل بیت هستیم، آنها پیروان شیطانند و اهل بیت از آنها بیزارند^(۲).

خامساً: این گونه عقاید و نظریات خرافی و بیگانه و چنین توطئه‌ها و وسایل مغرضانه‌ای باعث شده‌اند که تشیع از سایر امت جدا شده در دریافت سنت بر منابع خاصی تکیه کند.

(۱) - حصایل الفکر سید محمد صالح ص ۱۲۳.

(۲) - کشف غیاهب الجهالات محمود شکری آلوسی برگه ۱۲ (خطی).

تکیه و اعتماد شیعیان در حدیث بر چهار کتاب است و در همه‌ی عصرها بر آنها عمل کرده‌اند و این چهار کتاب نزدشان از جایگاهی همانند کتب سته نزد اهل سنت برخوردارند. نخستین آنها «اصول و فروع کافی» است که محمد بن یعقوب کلینی^(۱) (متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ) ملقب به ثقة الاسلام آن را نگاشته است، درباره‌ی این کتاب گفته‌اند کتاب کافی برترین کتاب از کتاب‌های چهارگانه و معتبرترین منبع از میان منابع است^(۲).

وی این کتاب را در زمان غیبت صغری نوشته است^(۳) و چون وی در زمان حیات وکلا و نایبان مهدی می‌زیسته، می‌توانسته است به واسطه‌ی آنها از صحت منقولاتش مطمئن شود^(۴).

و گفته‌اند - و این قرینه‌ای روشن بر صحت و ثبوت کتاب وی است - چون که او می‌توانسته به واسطه‌ی وکلا و نایبان مذکور و غیر آنان که غالباً با وی در یک شهر می‌زیسته‌اند، درباره‌ی کتاب‌هایی که از آنها نقل روایت کرده است استعلام کند^(۵).

کتاب کافی مشتمل بر (۳۴) کتاب و (۳۲۶) باب و (۱۶۰۰۰) حدیث است^(۶). این کتاب چندین مرتبه چاپ شده است، از جمله اصول و فروع آن در دو جلد در ایران و در شش جلد در هند چاپ شده‌اند^(۷).

(۱) - ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی که نزد شیعیان مردی شته و آگاه از اخبار و روایات به حساب می‌آید.

الکافی و غیره از آن وی هستند ر. ک. الفهرست طوسی ص ۱۶۱.

(۲) - الذریعة آغا بزرگ تهرانی (۱۷/ ۲۴۵) و رجوع شود به مستدرک الوسائل نوری طبرسی (۳/ ۴۳۲).

(۳) - الذریعة (۱۷/ ۲۴۵).

(۴) - كشف المحجة ابن طاوس ص ۱۵۹.

(۵) - وسائل الشيعة حر عاملی (۲۰/ ۷۱).

(۶) - الذریعة آغا بزرگ تهرانی (۱۷/ ۲۴۶).

(۷) - منبع سابق.

خواننده کتاب کافی و دیگر مجموعه‌های حدیثی شیعه احساس خواهد کرد که بین اخبار و روایاتی که از طریق اهل سنت روایت شده‌اند و واژه‌ی حدیث بر آنها اطلاق می‌شود، و بین روایاتی که از طریق شیعه روایت شده‌اند و حدیث خوانده می‌شوند تفاوت بزرگ و روشنی وجود دارد. کتابهای ششگانه‌ی اهل سنت و کتاب‌های دیگر آنها هر گاه چیزی را تحت عنوان حدیث روایت کنند به رسول خدا نسبت می‌دهند و مراد از حدیث نزد آنان حدیث پیامبر اکرم است.

اما کتاب الکافی و کتاب‌های حدیث دیگر شیعه روایات و اخبار منقول از امامان دوازده‌گانه‌شان را در این کتاب‌ها نقل می‌کنند و بنا به اعتقادشان - چنانکه گذشت - تفاوتی بین آنچه از پیامبر اکرم روایت می‌کنند و آنچه از امامانشان روایت می‌کنند نیست. همچنین خواننده خواهد دید که در این کتاب‌ها بیشتر روایت‌ها از ائمه است و از پیامبر جز اندک چیزی نقل نشده است. و کافی اکثر روایت‌های خود را بر جعفر صادق به پایان می‌رساند و مقدار کمی از آنها به پدر وی محمد باقر می‌رسند و روایت‌هایی که به امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌رسند از آنها هم کمترند، و روایت‌هایی که به پیامبر منسوب باشند بسیار اندک و نادرند.

کتاب «کافی» که علمای شیعه این همه از آن و از مؤلف^(۱) آن تعریف و تمجید کرده‌اند در بر گیرنده‌ی مجموعه‌ای از اخبار و روایات شیعی‌ای که کتاب الله را زیر سوال می‌برند است. به همین سبب برخی از علمای شیعه گفته‌اند این اخبار و روایات گویای آن هستند که به اعتقاد صاحب کتاب، قرآن تحریف شده و ناقص است. چرا که وی علی‌رغم التزام به روایات اخبار و روایات صحیح، روایات

(۱) - به طور مثال به مقدمه الکافی رجوع شود.

زیادی در مورد محرّف و ناقص بودن قرآن روایت کرده است. کسی که اعتقادش این باشد. چگونه می‌توان بر خود او و روایاتش اعتماد کرد. چرا که کافر بودن کسی که این اعتقاد را داشته باشد متفق علیه است.

کتاب صحیح دوم آنها «من لا یحضره الفقیه»^(۱) است که عالم شیعی مشهور محمد بن بابویه قمی معروف به صدوق آن را نگاشته است.^(۲)

این کتاب درباره‌ی مسایل فقهی شیعه است و دارای (۱۷۶) باب است که نخستین آنها باب الطهاره و آخرین آنها باب النوادر است و تعداد احادیث آن را محسن عاملی (۹۰۴۴) حدیث دانسته است.

نویسنده‌ی کتاب در مقدمه‌ی کتابش گفته است که وی آن را با حذف اسانید نوشته است تا طرق آن زیاد نشوند آن را از کتاب‌های مشهور و معتبر شیعی گردآوری کرده و در آن هیچ روایتی که به صحت آن ایمان و اطمینان نداشته نیآورده است. این کتاب یک بار در تهران در یک جلد ضخیم و چند بار در نجف به چاپ رسیده است که چاپ چهارم آن در سال ۱۳۳۸هـ در چهار جزء بوده است.^(۳)

سومین کتاب آنها «تهذیب الاحکام» ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (متوفای ۳۶۰هـ) معروف به شیخ الطائفه است. آنگونه که شیعیان می‌گویند این

(۱) - وی این کتاب را به شکل من لا یحضره الطیب رازی نوشته است. ر. ک. مقدمه‌ی کتاب از مؤلف ص ۳.

(۲) - ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی گفته‌اند که وی دارای سیصد (۳۰۰) تالیف بوده است. و در اثر دعای امام زمان به دنیا آمده است. کتاب‌های من لا یحضره الفقیه والتوحید ومعانی الاخبار وغیره از آثار او هستند در سال ۳۸۱هـ در گذشت ر. ک. الفهرست طوس (ص ۱۸۴-۱۸۶) روضات الجنات (۱۳۲/۶) وسایل الشیعة (۲۰/۳۳۵).

(۳) - ر. ک. مقدمه من لا یحضره الفقیه در روضات الجنات خوانساری (۶/۲۳۰-۲۳۷). أعیان الشیعة (۱/۲۸۰).

کتاب از ابتدای تالیفش تاکنون همواره یکی از منابع چهارگانه، معتبر آنها به حساب آمده است. این کتاب همانند کتاب سابق در فروع فقهی است. من اواب آن را شمردم که به (۳۹۳) باب و احادیث آن به (۱۳۵۹۰) حدیث رسیدند اما شیخ طوسی در کتابش «عده الاصول» تصریح کرده است که احادیث و اخبار تهذیب بیش از پنج هزار حدیثند. این بدان معناست که آنها حداکثر به (۶۰۰۰) حدیث می‌رسند. پس آیا در عصور مختلف چند برابر آن به آن افزوده شده است؟!

احادیث این کتاب بر ابواب فقهی ترتیب یافته‌اند و مؤلف اشاره کرده است که احادیث مربوط به توحید، نبوت و امامت را به دلیل آن که بحث به درازا نکشد ترک کرده است، نویسنده‌ی کتاب سبب تالیف آن را اختلاف تضاد و تباین و منافات در میان احادیث شیعه بگونه‌ای که بر هیچ حدیثی اتفاق نمی‌کنند مگر آن که حدیثی بر ضد آن وجود دارد و هیچ حدیثی را نمی‌پسندیدند، مگر آن که در مقابلش حدیثی که با آن منافات دارد، دیده می‌شود دانسته است.

وی اعتراف کرده است که این اختلاف از اختلاف موجود در میان احادیث و روایات موجود در میان اصحاب مذاهب دیگر بیشتر است، و این چیز از بزرگترین نقطه ضعفها بر مذهبشان است، و برخی از شیعیان به همین سبب مذهب تشیع را ترک گفته‌اند^(۱).

هر کس که روش طوسی را در مقابله و روبرو شدن با این اختلافات مورد بررسی قرار دهد، می‌بیند که وی بسیاری از اختلافاتشان را بر تقیه حمل کرده

(۱) - ر. ک. تهذیب الاحکام مقدمه، ۲، ۳. مستدرک الوسائل (۷۱۹/۳) الذریعة (۴/۵۰۴). نگا: أبوزهره

است بدون آن که دلیلی جز آن داشته باشد که این حدیث و یا آن حدیث با اهل سنت موافق است.

واقعیت این است که وی با این کارش تفرقه را پایدار کرده و بسیاری از درهای هدایت را بر فرقه‌اش بسته است. برخی از روایات با سند و برخی بدون سندند و گفته شده است که در آخر کتاب روایات بی‌سند را جبران کرده است. این کتاب چندین مرتبه به چاپ رسیده است.

چهارمین کتاب آنها «الاستبصار فیما اختلف فی الاخبار» اثر طوسی مذکور است. این کتاب تنها اختصار و تلخیص کتاب تهذیب سابق الذکر است^(۱)، اما با این وجود شیعیان آن را یکی از اصول و منابع اصلی خویش قرار داده‌اند.

این کتاب مشتمل بر سه بخش است که دو بخش آن درباره‌ی عبادات و یک بخش آن درباره‌ی بقیه‌ی ابواب فقه است و ابوابش به (۳۹۳) باب می‌رسند و مؤلفش احادیث آن را (۵۵۱۱) حدیث بر شمرده و گفته است که تعداد احادیث آن را بدان دلیل ذکر کرده‌ام که چیزی از آن کاسته و به آن افزوده نشود. این کتاب در هند و ایران به چاپ رسیده است^(۲).

اینها بودند اصول چهارگانه‌ی معتبر متفق علیه آنها تا به امروز، فیض کاشانی می‌گوید: مراد احکام شرعی امروز بر همین اصول و منابع چهارگانه استوار است. که مؤلفان آنها بر صحت روایاتشان گواهی داده‌اند^(۳). آغا بزرگ تهرانی از مجتهدان معاصر شیعه می‌گوید: استنباط احکام شرعی تا به امروز بر کتب اربعه - کتابهای چهارگانه - و مجموعه‌های حدیثی دیگر استوار بوده است.

(۱) - ر. ک. مقدمه الاستبصار از مؤلف ص ۲.

(۲) - ر. ک. تقریظ حسن خراسان بر استبصار الایمان الشیعة (۱/ ۲۸۰) الذریعة (۲/ ۱۴) در الذریعة آمده است که احادیث کتاب فوق (۶۵۳۱) اند اما این بر خلاف چیزیست که مؤلف گفته است.

(۳) - الوافی (۱/ ۱۱).

فیض کاشانی^(۱) تمام روایات کتاب‌های چهارگانه^(۲) را در کتاب بزرگی که آن را «وافی» نامیده و در سه جلد واقع شده گردآوری کرده است.

این کتاب در ایران به چاپ رسیده است، عالم شیعی محمد بحر العلوم می‌گوید^(۳): «من ابواب وافی را شمرده‌ام و آن را با دو بابی که در خاتمه‌ی آن هستند مشتمل بر (۲۷۳) باب یافتم و این کتاب تقریباً پنجاه هزار حدیث را در بر گرفته است»^(۴).

این عددی که وی برای احادیث کتاب وافی ذکر کرده است با آنچه محسن امین^(۵) درباره‌ی تعداد احادیث کتاب‌های چهارگانه یعنی عدد (۴۴۲۴۴) اختلاف دارد^(۶).

این کتاب در حالی که تنها جمع و ترتیب کتاب‌های چهارگانه پیشین است،

(۱) - محمد بن مرتضی معروف به ملا محسن فیض کاشانی برخی از شیوخ شیعه وی را مورد طعن قرار داده به ارتداد و زندقہ متهمش کرده‌اند اما برخی دیگر از وی تعریف و تمجید به عمل آورده ادعا کرده‌اند که (۲۰۰) کتاب نوشته است. از جمله: الوافی، المعارف، قره العیون و غیره در سال ۱۰۹۱ هـ در کاشان وفات یافت. ر. ک. لؤلؤة البحرین ص ۱۲۱ و پس از آن روضات الجنات (۶/۷۹).

(۲) - ر. ک. مقدمه، کتاب الوافی.

(۳) - محمد صادق بحر العلوم از شیوخ معاصر شیعه.

(۴) - ر. ک. حاشیه‌ی لؤلؤة البحرین ص ۱۲۲.

(۵) - لازم به یادآوری است که گفته‌های شیوخ گذشته و حاضر آنها درباره‌ی تعداد هر اصلی از اصولشان بگونه‌ای غیر عادی متضاد و متفاوت است. و حتی گاهی تعداد احادیث اصلی که به دست آنها رسیده است از تعداد احادیثی که خود مؤلف در کتاب‌های دیگرش ذکر کرده متفاوت است. به طور مثال می‌توان به آن چه پیش از این درباره‌ی کتاب تهذیب گفتیم. اشاره کرد و این چیز این شك و تردید را بر می‌انگیزد که شاید دست تحریف و افزودن به منابع اصلی آنها نیز رسیده است تا آنها را از سایر مسلمانان هر چه دورتر برد.

(۶) - اعیان الشیعة (۱/۲۸۰).

اما با وجود آن، آنرا اصل و منبع مستقل از منابع حدیثی خویش قرار داده‌اند، و شاید این یک نوع تبلیغات مذهبی برای زیاد نشان دادن تعداد احادیثشان باشد. در حالی که اکثر آنها نقل قول‌هایی بیش از امامان نیستند و جز اندکی از آنها مستقیماً به رسول خدا نسبت داده نشده است.

در قرن‌های بعدی نیز بسیاری از عالمان شیعه کتاب‌هایی به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند که عبارت‌اند از گردآوری کتاب‌هایی که ادعا کرده‌اند شیوخ پیشینشان از آنها اطلاع نداشته‌اند و آنها این کتاب‌ها را در مجموعه‌های بزرگ گردآوری کرده‌اند و با وجود آن که این مجموعه‌ها اخیراً در قرن یازدهم و پس از آن گردآوری شده‌اند اما آنها را از منابع و اصولشان در حدیث قرار داده‌اند این مجموعه‌های متأخر عبارتند از:

(۱) بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار:

این کتاب را محمد باقر مجلسی^(۱) (متوفای ۱۱۱۰ و یا ۱۱۱۱هـ) نوشته است. آغا بزرگ تهرانی درباره‌ی بحار می‌گوید کتاب جامعی همچون بحار نه پیش از آن و نه بعد از آن نوشته نشده است، چرا که این کتاب در کنار گردآوری اخبار و روایات بر تحقیقات دقیق و شروح و بیاناتی مشتمل است که در کتاب‌های دیگر کمتر دیده می‌شود. و نیز گفته است: بحار الانوار منبع و مرجع تمام کسانی است که در پی بابی از ابواب علوم ال محمد باشند. و تمام کسانی که پس از مؤلف کتاب فوق آمده‌اند از همین کتاب ارزشمند

(۱) - محمدباقر بن محمدتقی بن مقصود علی، ملقب به مجلسی؛ وی را شیخ الاسلام والمسلمین، خاتمة المجتهدین و... نامیده‌اند در حالی که کتاب‌هایش پر از کفر، الحاد و زندقه‌اند. کتاب‌های مرآة العقول، حیاة القلوب و غیره از آثار او هستند. وی در سال ۱۱۱۰ و یا ۱۱۱۱هـ وفات یافت. ر. ک. جامع الرواة (۷۸/۲) مقدمه البحار لؤلؤة البحرين (ص ۵۵-۵۹).

استفاده کرده‌اند، چرا که اکثر منابع بحار از کتاب‌های موثق و اصول و منابع معتبر کمیاب بوده‌اند^(۱). ملاحظه می‌کنید که این منبع تنها مجموعه‌ای از کتاب‌های علمای گذشته‌شان است. نویسنده‌ی آن می‌گوید: بحمد الله نزد ما علاوه بر کتاب‌های چهارگانه دویست کتاب دیگر نیز گرد هم آمده است که من تمام آنها را در بحار الانوار جمع‌آوری کرده‌ام^(۲). روایات بحار بدون سنداند، و مؤلف آن تنها به ذکر کتاب‌هایی که روایات را از آن نقل کرده و موثق و معتبر معرفی کردن کتاب‌های فوق بسنده کرده است^(۳). روایات کتاب درباره‌ی عقاید آنها، آراء و اعتقاداتشان درباره‌ی امامت ائمه، تاریخ زهراء، امامان دوازده‌گانه، احوال و مناقب امامان دوازده‌گانه و مواعظ و آدابی که از آنها نقل شده است و زیارت قبور آنها و غیره است. در این کتاب از کتاب‌های چهارگانه‌ی سابق روایات چندانی نقل نشده است. این کتاب آن گونه که مؤلف می‌گوید مشتمل بر (۲۵) جلد است و از آن جایی که جلد (۲۵) بیش از حد طولانی شده است، بخشی از آن در جلدی دیگر قرار داده شده است و بدینگونه کتاب مشتمل بر (۲۶) جلد شده است^(۴).

این کتاب جدیداً چاپ شده و تعداد جلد‌های آن همراه با اجازات به (۱۱۰) جلد رسیده است^(۵).

این کتاب طعن و جرح‌های زیادی را نسبت به اسلام، قرآن، صحابه، امت و حتی اهل بیت در بر گرفته است.

(۱) - الذریعة (۳/۲۶-۲۷).

(۲) - اعتقادات مجلسی ص ۲۴ به نقل از کتاب الفکر الشیعی مصطفی الشیبی ص ۶۱.

(۳) - ر. ک. بخش اول بحار.

(۴) - الذریعة (۳/۲۷).

(۵) - کتاب‌های دیگری مثل جنة المأوی و سفينة البحار که مؤلف آنها را جزء کتابش قرار نداده به آن افزوده‌اند.

۲) وسایل الشيعة، إلى تحصيل مسائل الشريعة .

تالیف شیخشان محمد بن حسن حر عاملی^(۱) (متوفای ۱۱۰۴هـ). مؤلف در این کتاب احادیث و روایاتی را از کتاب‌های چهارگانه‌ی شیعه و از هفتاد کتاب دیگر که به قول وی نزدش وجود داشته‌اند، گردآوری کرده است (معلوم نیست که علمای متقدم شیعه چرا از این کتاب‌ها آگاهی نداشته‌اند و در مجموعه‌های خویش چیزی از آنها نقل نکرده‌اند) همچنین وی از هفتاد کتاب دیگر به صورت غیر مستقیم از طریق کتاب‌های علمای دیگرشان حدیث نقل کرده است.

این جامع ویژه‌ی احادیث احکامشان است و آن را جامع‌ترین کتاب شیعی در این زمینه می‌دانند و مؤلفش به ترتیب ابواب فقه آن را مرتب و تقسیم بندی کرده است. این کتاب یکبار در سه جلد ضخیم و بار دیگر در نه جلد که در بر گیرنده‌ی بیست جزء و بخش است به چاپ رسیده است^(۲).

۳) مستدرک الوسائل .

این کتاب از عالم متأخرشان، حسین نوری طبرسی^(۳) (متوفای ۱۳۲۰هـ) است و او همان نویسنده‌ی کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب

(۱) - محمد بن حسن بن علی عاملی ملقب به حر متولد سال ۱۰۳۳ هـ از فقها و مؤرخان شیعه کتاب‌های امل الآمل، الفصول المهمة فی اصول الائمة و غیره از آثار وی هستند خوانساری پس از ذکر تصانیف او گفته است: پیداست که گرچه وی دارای تألیفات زیادی است اما آنها تهی از تحقیق‌اند و نیاز به تهذیب و تنقیح و بررسی دارند. روضات الجنات (۹۶/۷).

(۲) - ر. ک. الوسائل ج ۱ المقدمة و ج ۲۰ الخاتمة الذریعة (۴/۳۵۲-۳۵۳).

(۳) - حسین بن محمدتقی الدین بن محمد بن علی نوری طبرسی در سال ۱۲۵۴ هـ در طبرستان به دنیا آمد و در سال ۱۳۲۰ هـ در نجف در گذشت. وی نزد روافض محدث آگاه به رجال و از شیوخ و عالمان بزرگ به حساب می‌آید. اعیان الشيعة (۲۷/۱۳۹-۱۴۵).

الارباب» است که برای همیشه یک ننگ و رسوایی برای تشیع به شمار می‌آید، اما با وجود آن، کتاب مستدرک الوسائل وی را از کتاب‌های اساسی و معتبر حدیثی خوایش قرار داده‌اند.

گفته‌اند انگیزه‌ی تالیف آن دست یافتن مؤلف به کتاب‌های مهمی بوده است که پیش از آن در جوامع شیعی به ثبت نرسیده‌اند.^(۱)

عالم معاصر آنها آغا بزرگ تهرانی می‌گوید: هم اینک کتاب المستدرک تبدیل به جامعی همانند سایر مجموعه‌های حدیثی دیگر شده است و بر تمام مجتهدان لازم است از آن علم و آگاهی داشته باشند و در استنباط احکام از ادله به آن مراجعه کنند و اکثر علمای معاصر ما به این امر اذعان کرده‌اند.^(۲)

سپس آغا بزرگ تهرانی به گواهی‌های علمای معاصر شیعه درباره‌ی معتبر و موثق بودن کتاب مستدرک به عنوان یکی از منابع اساسی استناد کرده است.^(۳)

اینها بودند مجامع حدیثی آنها که به هفت جامع می‌رسند و با وافی‌ای که آنچه را در کتاب‌های اربعه آمده گردآوری کرده است به هشت کتاب می‌رسند. عالم معاصر آنها محمد صالح حائری می‌گوید: و اما صحاح امامیه هشت صحیح‌اند که چهارتای آنها از سه محمد متقدم، و سه تای بعدی آنها از سه محمد متاخر و هشتمین آنها از محمد حسین نوری مرحوم معاصر است.^(۴)

گستره‌ی بحث ما اجازه‌ی تحقیق و بررسی توصیفی و نقدی این مجامع را

(۱) - الذریعة (۱۰۹/۴۱) و ر. ک. به مستدرک الوسائل.

(۲) - الذریعة (۴/۳۵۴-۳۵۵).

(۳) - منبع سابق (۲/۱۱۱).

(۴) - مقدمه‌ی محمد حائری از علمای معاصر روافض تحت عنوان منهاج عملی تقریب در ضمن کتاب الوحدة

الاسلامیه ص ۲۳۳.

که زوایای مختلف آن را روشن کند نمی‌دهد و این کار یک بحث و تحقیق مستقل می‌خواهد.

سندهای شیعه در کتاب‌هایشان.

شیعه مدعی است که احادیث‌اش را از اهل بیت روایت می‌کند، اما با چه سندی؟! کتاب‌های شیعه در پاسخ به این سوال اعتراف به انقطاع سند‌هایشان می‌کنند. در کافی آمده است؛ مشایخ ما از ابو جعفر و ابو عبدالله روایت کرده‌اند، و چون تقیه شدید بود کتاب‌هایشان را پنهان داشتند و این کتاب‌ها از آنها روایت نشد اما پس از مرگشان این کتاب‌ها به دست ما رسید و یکی از ائمه گفت این احادیث حق و درست‌اند آنها را روایت کنید^(۱).

شیخ موسی جار الله بر این نص این گونه اظهار نظر می‌کند (به نظر ما تقیه ابزاری شده است برای جعل کتب)^(۲).

یکی از علمای آنها اعتراف کرده است که بسیاری از کتاب‌های آنها جعل شده‌اند. وی به هنگام اظهار نظر درباره‌ی کتاب سلیم بن قیس می‌گوید: واقعیت این است: این کتاب همچون کتاب (الحسنیه) (طرائف ابن طاوس) و (الرحله المدرسیه) اثر بلاغی و غیره با حسن نیت وضع شده است^(۳).

اما راویان آنها و نویسندگان کتاب‌هایشان شیخ شیعی آقای طوسی به فاسد بودن اکثر آنها اعتراف کرده و گفته است؛ بسیاری از نویسندگان ما منتسب به مذاهب فاسدند. اما با وجود این می‌گوید: کتاب‌هایشان معتبرند^(۴). فرقه‌ی امامیه

(۱) - الکافی کلینی کتاب فضل العلم باب رواية الكتب والحديث (۱/۵۳).

(۲) - الوشیعة ص ۴۷.

(۳) - ابو الحسن شعرانی در تعلیق بر الکافی همراه با شرح مازندرانی (۲/۳۷۳-۳۷۴).

(۴) - الفهرست ص ۲۴-۲۵ و ر. ک. به مختصر التحفة ص ۶۹.

حتی اخبار و روایات راویان فرقه فطحیه^(۱) همچون عبدالله بن بکیر و غیره و روایات راویان واقفیه^(۲) همچون سماعه بن مهران و غیره را پذیرفته و به آن عمل کرده است، و این در حالیست که پیروان فرقه فطحیه و واقفیه نزد پیروان فرقه، امامیه‌ی اثنا عشریه جزء کافران به حساب می‌آیند. پس با این حساب می‌توان گفت در صورت شیعه بودن منتسب بودن به هیچ فرقه‌ای مضر نیست. شیعه هیچ توجه و عنایتی به بررسی سندها و متمایز کردن احادیث صحیح از ضعیف نداشته است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در منهاج السنه به هنگام رد بر ابن مطهر حلی بر این مطلب تأکید کرده و شیعه را در این باب رسوا کرده است.^(۳)

در عصر ابن مطهر حلی بوده که شیعیان به وضع معیارها و استانداردهایی برای نقد حدیث و تقسیم آن به صحیح و غیر صحیح اقدام کردند. به گمان من یکی از عوامل این رویکرد نقدی بوده که از سوی ابن تیمیه و غیره با آن مواجه شده‌اند، و آنچه این گمان را تقویت می‌کند همزمان بودن نقد ابن تیمیه و وضع شدن این اصطلاحات نزد شیعیان است، و این مسئله مهمی است که به نظر من کسی به آن توجه نکرده است. شیعیان به این امر اعتراف کرده‌اند که اصطلاحات تقسیم حدیث به؛ صحیح،

(۱) - الوسال حر عاملی (۲۰/۸۰). فطحیه فرقه‌ای از شیعیان است که پس از جعفر بن محمد امامت پسرش عبدالله را قبول دارند، و از آن جهت فطحیه نامیده شده‌اند که عبدالله سر پهن داشته است. و برخی هم گفته‌اند آنها به سوی یکی از بزرگانشان به نام عبدالله بن فطیح منسوبند. المقالات والفرق قمی، ص ۸۷.

(۲) - آنها کسانی هستند که بر موسی بن جعفر توقف کرده و گفته‌اند وی زنده است و باید در انتظار ظهورش نشست، و گاهی واقفی بر کسانی که بر غیر موسی بن جعفر همچون علی یا صادق و یا حسن عسکری توقف کرده‌اند نیز اطلاق شده است. المقالات والفرق ص ۹۳.

(۳) - ر. ک. منهاج السنه (۴/۱۱۰).

مؤتق و ضعیف در زمان علامه ایجاد شده است^(۱). و علامه نیز هر گاه به صورت مطلق در کتاب‌های تشیع ذکر گردد مراد از آن همان ابن مطهر حلی‌ای^(۲) است که ابن تیمیه آرا و نظریات و کتاب‌هایش را به نقد کشیده است. نویسنده‌ی وافی نیز به این امر اذعان دارد که ابن مطهر حلی نخستین کسی است که این اصطلاح را وضع کرده و از این مسلک پیروی کرده است^(۳). پس آیا این مطالب گویای آن نیستند که ابن تیمیه و منهاج السنه در اتخاذ این رویکرد از سوی شیعیان نقش داشته‌اند؟ در حالی که حر عاملی اعتراف کرده است که نقد اهل سنت موجب وضع این اصطلاح از سوی شیعیان و توجه آنها به ذکر سند شده است. وی می‌گوید سود ذکر سند آن است که ایراد عامه (اهل سنت) از شیعیان مبنی بر این است که احادیث آنها معنعن نیستند و از کتاب‌ها و اصول گذشتگان‌شان برگرفته شده‌اند، دفع می‌شود^(۴). این نص نیز گویای آن است که پیش از نقد اهل سنت. احادیث آنها دارای اسناد نبوده است.

همچنین حر عاملی پرده از این راز بر می‌دارد که بررسی سندها نزد تشیع

(۱) - الوسایل (۱۰۲/۲۰) و ر. ک. وافی مقدمه دوم از محسن کاشانی.

(۲) - حسن به یوسف بن علی بن مطهر حلی (۶۴۸-۷۲۶) شیعیان وی را به علامه می‌شناسند. وی از شاگردان یاری‌دهنده کافران، و وزیر ملحدان؛ نصیرالدین طوسی است و همان کسی است که شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه آرا و نظریات وی را به نقد کشیده است. شیعیان همانند عادت همیشگی خود در تمجید از وی راه مبالغه را پیموده‌اند، حتی برخی از آنها گفته‌اند: چشم زمان نظیر وی را به خود ندیده است و این به معنای برتر دانستن وی حتی از پیامبران و ائمه است. آثار وی عبارتند از قواع الاحکام و کشف المراد فی تخریر الاعتقاد و غیره ر. ک. لؤلؤة البحرين (ص ۲۱۰-۲۲۷).

(۳) - الوافی مقدمه‌ی دوم (۱/۱۱).

(۴) - وسایل الشیعه (۱۰۰/۲۰).

تلاشی است در جهت تقلید از اهل سنت، وی می‌گوید: اصطلاح جدید موافق اعتقاد و اصطلاح عامه و حتی چنانکه از جست‌وجو و تأمل پیداست. از کتاب‌های آنها گرفته شده است^(۱).

این بدان معنا است که اهتمام شیعه به این قضیه تا قرن هفتم به تأخیر افتاده است گرچه نوشتن تراجم رجال را شیعیان با کشی در قرن چهارم آغاز کرده بودند، اما چنانکه عالمشان حر عاملی می‌گوید: جست‌وجو و بررسی احوال رجال بر این اصطلاح جدید دلالت ندارد^(۲).

گفته‌ی صاحب «مختصر التحفه الاثنا عشریه» این وهم را ایجاد می‌کند که شیعیان همزمان با جست‌وجوی احوال رجال این اصطلاحات جدید را نیز ایجاد کرده‌اند. وی می‌گوید: بدان که علمای شیعه در گذشته بدون تحقیق و تفحص بر روایات اصحابشان عمل می‌کردند و در میان آنان کسی که به بررسی رجال سندها پردازد و یا کتابی درباره‌ی جرح و تعدیل بنویسد نبود، تا آن که تقریباً در سال چهارصد کشی کتابی درباره‌ی اسماء الرجال نوشت^(۳).

اما این تراجم بر آغاز تقسیم حدیث نزد شیعیان به صحیح و غیر صحیح چنانکه صاحب الوافی و صاحب الوسائل شهادت داده‌اند، دلالت ندارد. وانگهی انگیزه و هدف از این تحقیق و بررسی حدیثی نزد شیعه به قدری که در امان ماندن از نقد مخالفان مذهب و دفاع از آن است، رسیدن به صحت حدیث نیست، چنانکه گفته‌ی حر عاملی گویای این مطلب است. عالم شیعی و نویسنده‌ی الوافی آقای فیض کاشانی از علم جرح و تعدیل

(۱) - همان موضع.

(۲) - وسائل الشیعه (۲۰/۱۱۲).

(۳) - مختصر التحفه الاثنا عشریه ص ۴۹.

نزد شیعیان می‌گوید: در جرح و تعدیل و شرایط آن دو، اختلافات، تناقضات و ابهاماتی وجود دارد که رفع آنها چنانکه آگاهان می‌دانند بگونه‌ای که انسان بتواند بدان اطمینان پیدا کند ممکن نیست^(۱).

هر کسی که تراجم رجال آنها را مطالعه کند این تناقض را به وضوح مشاهده خواهد کرد. چون غالباً هیچ راوی از راویان آنان نیست مگر این که در مورد وی دو قول وجود دارد؛ قولی او را توثیق و تعدیل می‌کند، و قول دیگر او را تضعیف می‌کند، و حتی لعنتش می‌کند و از اسلام خارجش می‌کند. به طور مثال می‌بینی که محدث مشهورشان زراره بن اعین که بنا به گفته‌شان از یاران سه تن از امامانشان یعنی «باقر» «صادق» و «کاظم»^(۲) بوده است در برخی از تراجم شیعی مورد تمجید و تحسین قرار گرفته، و در برخی دیگر مورد مذمت قرار گرفته است، گاهی از اهل بهشت خوانده شده است، و گاهی از اهل جهنم، کشتی روایت می‌کند که ابو عبدالله گفت: ای زراره نام تو در لیست اهل بهشت وجود دارد^(۳). و گفت: خدا زراره بن اعین را مورد مرحمت خویش قرار دهد اگر وی نمی‌بود احادیث پدرم از بین می‌رفت^(۴).

در جای دیگر خود کشتی باز هم از ابو عبدالله درباره‌ی همین زراره روایت می‌کند: و خدا زراره را لعنت کند، خدا زراره را لعنت کند، خدا زراره را لعنت

(۱) - الوافی مقدمه‌ی دوم (۱/۱۲-۱۱).

(۲) - زراره بن اعین بن سنسن. حر عاملی می‌گوید وی شیخ و عالمی از اصحاب ماست که در زمان خودش، قاری، فقیه و ثقة بود و خصلت‌های فضل و دین در او گردهم آمده بودند «وسائل الشیعه» (۲۰/۱۹۶).
فرقه‌ای از شیعیان به نام زراریه به وی منسوب است. «مختصر التحفه» ص ۱۵ وی نوه‌ی یک کشیش مسیحی که اسمش سنسن است بود. حاشیه‌ی «مختصر التحفه» از محب الدین خطیب ص ۶۳ به سال ۱۵۰ هـ وفات یافت «معجم المؤلفین» (۴/۱۸۱).

(۳) - رجال الکشتی ص ۱۳۳.

(۴) - همان ص ۱۳۶.

کند، ابو عبدالله سه مرتبه این کلمات را بر زبان آورد^(۱). در روایت دیگری می‌آید که ابو عبدالله گفت: این زراره بن اعین از کسانی است که خدا در کتاب خود درباره‌ی آنها چنین فرموده است ﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا﴾ (الفرقان: ۲۳). «و ما به سراغ اعمالی که انجام داده‌اند می‌رویم، و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می‌دهیم»^(۲). و در جای دیگر گفته است زراره از یهود و نصاری و از کسانی که گفته‌اند که خدای سومی نیز با خداست، هم بدتر است^(۳).

این تناقض‌گویی عادت آنها در تراجم راویانشان^(۴) و همچنین در خود روایات و احادیثشان است. و هیچ راه فراری از این تناقض‌گویی جز آن که بگویند یکی از این گفته‌ها مبنی بر تقیه بوده است نمی‌یابند. و سپس قرینه‌ی معقول و منطقی‌ای که به وسیله‌ی آن تعیین کنند کدام یک از آن دو قول مبنی بر تقیه بوده است. و کدام یک نبوده است، نمی‌یابند.

مجلسی در کتاب *مرآة العقول* احادیث صحیح کافی را گردآوری کرده است و اگر آنها را در پرتو اصطلاح جدید مورد بررسی قرار دهیم خلاف آن ثابت خواهد شد. احادیثی که مجلسی آنها را صحیح قرار می‌دهد اغلب احادیث و روایاتی هستند که در بر گیرنده‌ی طعن به کتاب خدا و دین وی بوده و با اسلام و قرآن در تضاداند^(۵).

(۱) - همان ص ۱۴۹-۱۵۰.

(۲) - همان ص ۱۵۱.

(۳) - همان ص ۱۶۰.

(۴) - چون جابر جعفی و محمد بن مسلم و ابو بصیر و حران بن اعین و غیره.

(۵) - مثال‌هایی از این دست در مواضع مختلف این بحث خواهیم دید. تجربه‌ی علی السالوس در زمینه‌ی تلاش برای پیدا کردن احادیث صحیح و سقیم شیعه از طریق کتاب‌های رجال خود آنها و رسیدن به صحت احادیث و روایاتی که در بر گیرنده‌ی طعن نسبت به اسلام و قرآن‌اند بنا به معیارهای خود شیعیان در این زمینه قابل توجه است. ر. ک. *فقه الشیعة* ص ۶۳-۶۴.

برای داوری در مورد احادیث آنها دقت به متن آنها کافی است. هر متنی که با معقول در تضاد باشد، یا مخالف نقل باشد، و یا با اصول در تناقض باشد، بدان که موضوع و دروغ است^(۱).

ج) عقیده‌ای آنها درباره‌ی اجماع.

نزد شیعیان اجماع بدون وجود معصوم صحیح نیست، پس ملاک حجیت اجماع، وجود معصوم است نه خود اجماع. یعنی آنها اجماع را قبول ندارند و قول معصوم را حجت می‌دانند و ادعای استناد به اجماع آنها نامی است که مسّمایی ندارد.

ابن مطهر حلی می‌گوید: اجماع از آن جهت نزد ما حجت است که در بر گیرنده‌ی قول معصوم است هر اجماعی که در بر گیرنده‌ی قول معصوم باشد تعداد افراد آن زیاد باشد یا کم، آن اجماع به دلیل قول معصوم نه به دلیل اجماع بودن حجت است^(۲).

مادامی که آنها امام را معصوم می‌دانند نمی‌دانم ارزش اجماع چیست؟! چرا که در این صورت قول امام معصوم بایستی به تنهایی کافی باشد. روایات شیعه بر این امر تأکید دارند که بایستی با اجماع اهل سنت مخالفت شود و هدایت در همین است. در الکافی آمده است که از یکی از امامان آنها سوال شد که اگر دو روایت بودند که یکی موافق قول اهل سنت و دیگری بر خلاف قول آنها بود، بر کدام یک عمل شود.

امام در جواب گفت: هدایت در روایتی است که با قول و نظر عامه مخالف باشد. سوال‌کننده گفت: فدایت شوم اگر هر دو خبر با رای و نظر آنها موافق بودند

(۱) - الموضوعات ابن جوزی (۱/۱۰۶).

(۲) - تهذیب الوصول ص ۷۰ و ر. ک. اوائل المقالات ص ۱۵۳ و ر. ک. المرجعية الدينية العليا ص ۱۶.

چکار کنیم.

امام گفت: بنگرید که قاضیان اهل سنت در داوری‌هایشان به کدام یک از آن دو قول تمایل بیشتری دارند آن را ترک کنید و آن دیگری را بگیرید. سوال‌کننده گفت: اگر حاکمان آنها با هر دو خبر موافق بودند چکار کنیم. امام گفت در آن صورت توقف کن تا امامت را ببینی. چرا که توقف نزد شبهات از وارد شدن در آنچه موجب هلاکت می‌شود بهتر است^(۱). آنچه باعث شده شیعیان اجماع را رد کنند، مخالفت آنها با اجماع مسلمانان صدر اسلام بر خلافت خلفای سه گانه است.

تفاوت بین مذهب اهل سنت که قایل به حجیت اجماعند و مذهب اهل تشیع در این زمینه زمانی روشن می‌شود که مثلاً ما فرض کنیم امام آنها محمد بن علی «الجواد» می‌گویند وی در هفت سالگی به امامت رسیده است^(۲) و یا امام زمانشان که تاریخ می‌گوید وی اصلاً وجود خارجی نداشته است، نظری داشته باشد و یا به عبارت درست‌تر نظر و قولی را به وی نسبت داده باشند و تمام امت اسلامی با قول و نظر وی مخالف باشند قول آن امام حجت است نه اجماع تمام مسلمانان، و این مذهبی است بی‌نهایت باطل و فاسد که نیازی به بحث و مناقشه در مورد آن نیست.

(۱) - الکافی از کلینی کتاب فضل العلم باب اختلاف الحدیث (۱/۶۸) و در این باب به مسائل الشیعه ج

۱۸/ص ۷۵ باب وجوه الجمع بین الاحادیث المختلفه، رجوع شود.

(۲) - المقالات سعد القمی ص ۹۵.

فصل سوم

عقاید دیگر آنها که آنها را از سایر مسلمانان جدا کرده است

ما پیش از این درباره‌ی اعتقاد شیعیان نسبت به کتاب الله، سنت و اجماع سخن گفتیم. و در این فصل عقاید دیگر آنها را که به وسیله‌ی آنها راهشان را از اهل سنت جدا کرده‌اند مورد بحث و بررسی قرار داده، به عقایدشان به ترتیب ذیل خواهیم پرداخت.

- (۱) امامت.
- (۲) عصمت ائمه.
- (۳) تقیه.
- (۴) رجعت.
- (۵) بدا.
- (۶) غیبت.
- (۷) اعتقاد آنها درباره‌ی صحابه.

(۱) امامت^(۱)

ما در بحث امامت نزد شیعیان موارد ذیل را مورد بحث و بررسی قرار

می‌دهیم:

(أ) معنای امامت نزد آنها.

(ب) فضایل ائمه و صفات آنها.

(ج) غلو شیعیان درباره‌ی قبور امامانشان.

(د) غلو شیعیان درباره‌ی مجتهدانشان.

(ه) هر حکومتی غیر از حکومت امامان دوازده‌گانه و یا نایبان آنها مشروعیت

ندارد.

(و) امامت رکنی از ارکان دین است.

(ز) تکفیر منکران امامت امامان دوازده‌گانه.

(ح) جایگاه و منزلت کسانی که به امامان دوازده‌گانه ایمان آورده باشند نزد

آنها.

(أ) معنای امامت نزد شیعیان.

امامت نزد شیعیان معنایی غیر از معنا و مفهوم خود نزد سایر مسلمانان دارد.

آنها معتقدند که امامت همانند نبوت یک منصب و مقامی الهی است و همان

گونه که خدا هر که از بندگانش را بخواهد به مقام نبوت سرفراز نموده وی را

(۱) - امامت در لغت به معنای تقدم و جلو بودن است. عرب‌ها می‌گویند ام القوم و ام بهم؛ یعنی: در جلوی

آنها قرار گرفت، که همان امامت است. امام کسی است که گروهی از وی پیروی کنند فرقی نمی‌کند که بر

صراط مستقیم باشند یا گمراه باشند. امام بر خلیفه و بر عالمی که مردم از او پیروی می‌کنند و بر امام جماعت نیز

اطلاق می‌شود. ر. ک. اللسان و القاموس و مصباح المنیر مدخل "ام"، و برای ملاحظه تعریف اصطلاحی آن

نزد اهل سنت به الاحکام السلطانیة ماوردی ص ۵ و مقدمه ابن خلدون (۱/۵۱۶-۵۱۸) رجوع شود.

با معجزات که به مثابه دلیل و نشانه‌ای بر پیامبری او از سوی خدا هستند یاری و تأیید می‌کند، برای مقام امامت نیز هر که را بخواهد بر می‌گزیند و به پیامبرش امر می‌کند وی را با نص به عنوان امام مردم پس از خود منصوب کند^(۱).

اما تفاوت میان رسول، نبی و امام نزدشان: در این باره صاحب کافی روایتی دارد مبنی بر این که از امام رضا سوال شد تفاوت میان رسول، نبی و امام چیست؟ وی گفت: و یا نوشت: که تفاوت میان رسول، نبی و امام آن است که رسول کسی است که جبرئیل بر وی نازل شده و او جبرئیل را می‌بیند، و کلامش را می‌شنود و وحی بر او نازل می‌شود و گاهی در خواب همانند ابراهیم رویا می‌بیند، و نبی گاهی تنها کلامی را می‌شنود و کسی را نمی‌بیند و گاهی تنها کسی را می‌بیند و کلامی نمی‌شنود، و امام کسی است که تنها کلامی می‌شنود و کسی را نمی‌بیند^(۲). این نص گویای آن است که این هر سه گروه وحی الهی را دریافت می‌کنند و تنها در نحوه‌ی رسیدن وحی الهی به آنها تفاوت وجود دارد. این روایت کافی می‌گوید امام تنها کلامی می‌شنود و شخص (یعنی فرشته) را نمی‌بیند اما روایات شیعی‌ای دیگر وجود دارد که بر آن تأکید دارند که امام، فرشته را هم می‌بیند و حتی عالم شیعی، آقای مجلسی در بحار بابی دارد تحت عنوان این که فرشتگان نزد امامان آمده‌اند پا بر فرش‌هایشان می‌گذارند و آنان فرشتگان را می‌بینند^(۳). وی در این باب، ۲۶

(۱) - اصل الشيعة و اصولها محمد حسين آل كاشف الغطاء ص ۵۸.

(۲) - کافی کلبی کتاب الحجّة باب الفرق بين الرسول و النبي و المحدث (۱/۱۷۶)، شارح کافی گفته است: سند این حدیث صحیح است. الشافی شرح اصول الکافی (۳/۲۹) پس این حدیث باطل حتی نزد کسانی که به تصحیح و تضعیف احادیث می‌پردازند یعنی اصولیان نیز صحیح است.

(۳) - البحار (۲۶/۳۵۵).

حدیث ذکر کرده است از آن جمله از صادق روایت شده است که: فرشتگان به خانه‌های ما آمده پا بر فرش‌هایمان می‌گذارند و بر سفره‌ی ما حاضر می‌شوند و به هنگام هر نماز فرود آمده نزد ما می‌آیند تا آن را همراه ما اقامه کنند و هیچ روزی نمی‌آید مگر آن که اخبار اهل زمین و آنچه در زمین اتفاق می‌افتد نزد ماست^(۱).

باز هم از صادق روایت شده است که گفت: برخی از ما کسانی هستند که وحی در گوش وی فروکوفته می‌شود و برخی کسانی هستند که وحی در خواب نزدش می‌آید و برخی کسانی هستند که صدایی همچون صدای کشیده شدن زنجیر بر طشت می‌شنود و برخی نیز کسانی هستند که موجودی حتی بزرگتر از جبرائیل و میکائیل نزد وی می‌آید^(۲).

می‌بینی که تفاوتی که کلینی بین امام، رسول و نبی قایل شده بود اگر تفاوت به شمار آید از این روایات مجلسی از بین رفت! و خود مجلس می‌گوید: استنباط فرق بین رسول، نبی و امام از این روایات خالی از اشکال نیست و جمع بین این روایات نیز بسیار مشکل است^(۳). سپس می‌گوید: ما هیچ دلیلی بر عدم اتصاف آنان به صفت نبوت جز رعایت خاتم انبیا نمی‌دانیم و عقل ما به تفاوت میان نبوت و امامت نمی‌رسد^(۴).

جایگاه امامت و امام گاهی در کتاب‌هایشان از جایگاه و منزلت نبوت و نبی نیز بالاتر رفته است و این چیز از احادیث و روایات آنها درباره‌ی فضایل و صفات امامان که آنها را در ذیل ذکر می‌کنیم به دست می‌آید.

(۱) - البحار (۶/۳۵۶).

(۲) - البحار (۶/۳۵۸).

(۳) - البحار (۲۶/۲۸).

(۴) - منبع سابق.

(ب) فضایل ائمه و صفات آنها.

احادیث و روایات شیعه درباره‌ی امامانشان زیادند و هم از اهمیت بالایی برخوردارند ما در سطور آینده مهمترین ابواب کافی و بحار را که در بر گیرنده‌ی احادیث و روایات شیعه درباره‌ی فضایل امامانشان هستند ذکر خواهیم کرد. این ابواب خلاصه‌ای مختصر از احادیثشان هستند و نمایانگر حجم و گستردگی غلو آنها در این زمینه هستند.

اینگونه روایات، روایات اندک و شاذی در کتاب‌هایشان نیستند بلکه دارای باب و عنوان هستند و می‌توان هر یکی از آنها را یک اصل از اصول اعتقادی شیعه دانست. از آن جایی که ما پس از عرضه‌ی این ابواب از هر باب یک مثال ذکر کرده‌ایم تا ذهن خواننده نسبت به حقیقت روشن شود، وی پس از مطالعه‌ی آنها به صورت گذرا یک ذهنیت فراگیر نسبت به منزلت و جایگاه امامان در مذهب تشیع به دست خواهد آورد، ما نخست عناوین ابواب و تعداد احادیث هر یکی از آنها را ذکر کرده سپس به ترتیب برای هر بابی مثالی ذکر خواهیم کرد.

(۱) باب درباره‌ی اینکه آنها از پیامبران عالم‌تراند، و در این باب سیزده حدیث ذکر شده است^(۱).

(۲) باب درباره‌ی اینکه امامان از پیامبران و از همه‌ی مخلوقات افضل‌ترند و امامان از پیامبران و فرشتگان پیمان گرفته‌اند و این که پیامبران اولوالعزم در اثر محبت امامان به مرتبه‌ی اولوالعزمی رسیده‌اند، در این باب ۸۸ حدیث وجود دارد^(۲).

(۱) - بحار مجلسی (۲۶/۱۹۴-۲۰۰).

(۲) - همان (۲۶/۲۶۷-۳۱۸).

۳) باب در بیان این که دعای پیامبران در اثر توسل به امامان و شفاعت آنها اجابت شده است. در این باب ۱۶ حدیث وجود دارد^(۱).

۴) باب در بیان این که آنها بر زنده گردانیدن مردگان، شفای نابینایان مادرزاد و شفای پیس‌ها و تمام معجزات پیامبران قادراند. در این باب ۴ حدیث وجود دارد^(۲).

۵) باب در بیان این که علم آسمان و زمین و بهشت و جهنم از آنان پنهان نیست و ملکوت آسمانها و زمین بر آنها عرضه شده است و هر آنچه را اتفاق افتاده و تا به قیامت اتفاق می‌افتد می‌دانند. در این باب ۲۲ حدیث وجود دارد^(۳).

این باب در کافی تحت عنوان دو باب در بیان این که ائمه از آنچه اتفاق افتاده است و آنچه اتفاق می‌افتد آگاهند و بر آنها چیزی پنهان نیست. و در آن ۶ حدیث ذکر شده است^(۴).

۶) باب درباره‌ی این که آنان از حقیقت ایمان و حقیقت نفاق آگاهند و نزد آنان کتابی وجود دارد که در بر گیرنده‌ی نامهای اهل بهشت، نامهای شیعیان آنها، و نامهای دشمنانشان است و خبر خبر کننده‌ای چیزی از علم آنها به آنچه از احوال این گروه‌ها می‌دانند نمی‌افزاید در این باب ۴۰ حدیث وجود دارد^(۵).

در کافی آمده است که اگر از امامان چیزی را پنهان دارند آنها باز هم هر کس را از آنچه مال اوست، و از آنچه بر او لازمست آگاه می‌کنند و در آن ۲ حدیث وجود دارد^(۶).

(۱) - همان (۲۶/۳۱۹-۳۳۲).

(۲) - منبع سابق (۲۷/۲۹-۳۱).

(۳) - همان (۲۶/۱۰۹-۱۱۷).

(۴) - کافی کلینی (۱/۲۶۰-۳۶۳).

(۵) - بحار (۲۶/۱۱۷-۱۳۲).

(۶) - کافی (۱/۲۶۴-۲۶۸).

۷) باب در بیان این که امامان هر گاه خواسته باشند چیزی را بدانند فوراً علمش را به دست می‌آورند، در این باب سه حدیث وجود دارد^(۱).

۸) باب در بیان این که امامان می‌دانند چه زمانی می‌میرند و آنان نمی‌میرند مگر با اختیار خودشان در این باب پنج حدیث وجود دارد^(۲).

۹) باب در بیان این که چیزی از اوضاع و احوال شیعیان آنها از آنان پنهان نیست و آنها از تمام علوم که امت به آنها نیاز دارد و از مصیبت‌ها و بلاهایی که به آنها می‌رسد آگاهی دارند و بر آنها صبر می‌کنند و اگر از خدا بخواهند که وی مصیبت‌ها را دفع کند خدا حتماً خواسته‌ی آنها را اجابت خواهد کرد و از رازهای نهان دلها و از زمان مرگ و تولد افراد و نیز از فصل الخطاب و بلا یا آگاهی دارند در این باب ۴۳ حدیث وجود دارد^(۳).

۱۰) باب درباره‌ی این که اسم اعظم در اختیار آنهاست، و به واسطه‌ی آن است که این همه عجایب و غرایب از آنها به ظهور می‌رسد. در این باب ده حدیث وجود دارد^(۴).

ابواب دیگری نیز در این زمینه وجود دارد^(۵)، اما ما به همین مقدار بسنده

(۱) - منبع سابق (۱/۲۵۸).

(۲) - همان (۱/۲۵۸-۲۶۰).

(۳) - البحار (۲۶/۱۳۷-۱۵۳).

(۴) - البحار (۲۷/۲۵-۲۸).

(۵) - همانند:

باب درباره‌ی این که آنان پس از مرگشان ظاهر می‌شوند و چیزهای عجیب و شگفت‌انگیز از آنان ظاهر می‌شود و ارواح پیامبران نزدشان می‌آیند و مردگان دوست و دشمن برایشان ظاهر می‌شوند در این باب ۱۳ حدیث وجود دارد البحار (۲۷/۳۰۲-۳۰۸).

باب در بیان این که آنان برای مردم زمین، از عذاب خدا امنیت می‌آورند در این باب ۶ حدیث وجود دارد البحار (۲۷/۳۰۸-۳۱۰).

کرده و اینک به ترتیب به ذکر مثال‌هایی برای هر یک از ابواب فوق می‌پردازیم.
مثال باب (۱) یعنی آنها از پیامبران عالم‌تراند: از عبدالله تمار روایت شده است که ما با ابو عبدالله در حجر بودیم که ایشان فرمود: آیا کسی جاسوسی ما را نمی‌کند ما چپ و راست خودمان را نگاه کردیم و گفتیم: خیر کسی جاسوسی ما را نمی‌کند ایشان فرمود: سوگند به رب کعبه و این کلمات را سه مرتبه تکرار کرد که اگر من در بین موسی و خضر می‌بودم به آنان می‌گفتم که از آنها عالم‌تر و داناتر و آنان را از آنچه از آن آگاه بودند آگاه می‌کردم^(۱).

مثال باب (۲) افضل بودن آنها از پیامبران: در بحار آمده است که ابو عبدالله گفت: به خدا سوگند آدم این جایگاه را که خداوند وی را با دست خویش خلق کند و در وی از روح خود بدمد به دست نیاورد، مگر به برکت ولایت علی ، و خدا با موسی سخن نگفت مگر به برکت ولایت علی ، و عیسی بن مریم را نشانه‌ای برای جهانیان قرار نداد مگر به سبب خضوع و فروتنی وی در برابر علی ، و سپس گفت: خلاصه می‌کنم که

= باب در بیان این که خداوند متعال برای امام ستونی نصب می‌کند که وی از آن به سوی اعمال بندگان نظر می‌کند. در این باب ۱۶ حدیث وجود دارد. البحار (۱/۲-۱۱).

باب درباره‌ی این که آنها تمام زبان‌ها و لغت‌ها را می‌دانند و به آن تکلم می‌کنند در این باب ۷ حدیث وجود دارد بحار (۲۶/۱۹۰-۱۹۳).

و باب در بیان این که آنها سخنان پرندگان و حیوانات را می‌فهمند در این باب ۲۶ حدیث وجود دارد بحار (۲۷/۲۶۱-۲۷۹).

و باب در بیان این که جن‌ها خادمان آنها هستند. در برابر آنها ظاهر شده مسایل شرعی و دینی خود را از آنان می‌پرسند در این باب ۱۶ حدیث وجود دارد. بحار (۱۷/۱۳-۲۴) الخ.

(۱)- بحار مجلسی (ص ۲۶-۱۹۶) و ر. ک. بصائر الدرجات ص ۲۵۰ و الکافی کلینی (۱/۲۶۰-۲۶۱).

مخلوقات، شرف نظر به سوی خدا را کسب نکرده‌اند مگر به یمن عبودیت برای ما^(۱). و امیر المؤمنین فرمودند: خداوند متعال ولایت مرا بر اهل آسمانها و زمین عرضه کرد برخی آن را پذیرفتند، و برخی نپذیرفتند، یونس آن را نپذیرفت^(۲) و ایوب نیز زمانی که درباره‌ی ولایت علی تردید به خود راه داد خدا به او گفت: سوگند به عزتم که عذابم را به تو خواهم چشانند، و یا آن که با پذیرفتن طاعت امیر المؤمنین توبه می‌کنی^(۳).

از سدیر روایت شده است که ابو عبدالله را درباره‌ی قول امیر المؤمنین که می‌گوید: امر ما سخت و دشوار است و به آن اقرار نمی‌کند مگر فرشته‌ای مقرب و یا پیامبری مرسل و یا بنده‌ای که خدا قلبش را برای ایمان امتحان کرده است. سوال کردم ابو عبدالله گفت: فرشتگان بر دو نوع‌اند. مقربان و غیر مقربان پیامبران نیز بر دو نوع‌اند. مرسل و غیر مرسل. و مؤمنان نیز بر دو نوع‌اند: آزموده شدگان. و غیر آزموده شدگان، این امر شما بر فرشتگان عرضه شد مقربان به آن اقرار کردند، اما غیر مقربان به آن اقرار نکردند، بر پیامبران نیز عرضه شد مرسلان اقرار کردند و غیر مرسلان اقرار نکردند، به مؤمنان هم عرضه شد آزموده شدگان اقرار کردند. اما غیر آزموده شدگان اقرار نکردند. سپس به من گفت به سخنان ادامه بده^(۴).

مثال باب (۳) یعنی «طلب شفاعت پیامبران از آنان»: علی بن حسن از فضال و وی از پدرش و او از رضا روایت می‌کند که گفت: زمانی که

(۱) - البحار مجلسی (۲۶/۲۹۴) و ر. ک. «الاختصاص» مفید ص ۲۵۰.

(۲) - بحار مجلسی (۲۶/۲۸۲) به نقل از بصائر الدرجات (ص ۲۵-۲۶).

(۳) - بحار (۲۶/۲۹۳) به نقل از کنز الفوائد (ص ۲۶۴-۲۶۵).

(۴) - البحار (۲۶/۲۷۴) و ر. ک. به معانی الاخبار ص ۱۱۵.

نوح نزدیک بود غرق شود به حق ما از خدا دعا خواست و خدا وی را از غرق شدن نجات داد. و زمانی که ابراهیم در آتش انداخته شد به حق ما خدا را به فریاد خواند و خدا آتش را برای او سرد و سلامت گردانید، و موسی زمانی که راه دریا را در پیش گرفت به حق ما پیش خدا دست به دعا برد و خدا دریا را برای وی خشک گردانید، و زمانی که یهودیان آهنگ قتل عیسی را کردند وی به حق ما از خدا دعا خواست و خدا او را از مرگ نجات داد و به سوی خود بالا برد^(۱).

مثال باب (۴) یعنی «آنها قادر به زنده کردن مردگان هستند»: ابو عبدالله می‌گوید: امیر المؤمنین خواهر زادگانی در میان بنی مخزوم داشت. روزی جوانی از آنان نزد ایشان آمد و گفت: دایی برادر هم سن و سالم فوت کرده است و من از مرگ وی بسیار اندوهگین و ناراحت هستم. امیر المؤمنین به وی گفت: آیا دوست داری او را ببینی؟ او گفت: آری. امیر المؤمنین گفت: قبر او را به من نشان بده هنگامی که به قبر وی رسیدند، امیر المؤمنین زیر لب چیزی زمزمه کرد و پس با پا بر قبرش کوبید. مرده در حالی که به زبان فارسی می‌گفت «و میکا» از قبر بیرون آمد. علی به او گفت «آیا مگر تو به عنوان یک عرب نمرده‌ای» او گفت: آری اما من بر سنت فلانی و فلانی یعنی ابوبکر و عمر مردم به همین سبب زبان ما تغییر کرد^(۲).

مثال باب (۵) یعنی علمی از آنها پنهان نمی‌ماند: ابو عبدالله گفت من هر آنچه را در آسمانها است و هر آنچه را در زمین است و هر آنچه را در بهشت است و هر آنچه را در آتش است و هر آنچه را که شده است و هر آنچه را که

(۱) - البحار (۲۶/۳۲۵).

(۲) - بحار مجلسی (۲۷/۳۰-۳۱) به نقل از مناقب آل ابی طالب (۲/۱۶۴).

می شود می دانم^(۱).

مثال باب (۶) یعنی آنها حقیقت ایمان مردم را می دانند: ابو الحسن الرضا گفت: هر گاه ما کسی را ببینیم حقیقت ایمان او را و حقیقت نفاق او را می دانیم^(۲).

مثال باب (۷) یعنی امامان هر گاه اراده‌ی دانستن چیزی را بکنند آن را می دانند: از ابو عبدالله روایت شده است که امام هر گاه اراده کند چیزی را بداند علم آن را به دست می آورد^(۳).

مثال باب (۸) یعنی امامان زمان مرگشان را می دانند: کلینی از حسن بن جهم روایت می کند که به امام رضا گفتم امیر المؤمنین قاتلش را و شبی را که در آن قرار بود کشته شود و محل قتلش را می دانست، چون زمانی که فریاد بط^(۴) را شنید فرمود: و این فریادی است که به دنبالش نوحه‌هایی دارد. و ام کلثوم به او گفت: چرا امشب در خانه نماز نمی خوانی و کسی را دستور بده به جای تو با مردم نماز بگذارد، و او قبول نکرد. و آنگاه در آن شب بیش از حد معمول بدون اسلحه از خانه خارج می شد و دوباره می آمد و می دانست که ابن ملجم لعنه الله او را با شمشیر می کشد^(۵).

از ابو الحسن موسی کاظم روایت شده است که خدا بر شیعیان غضب کرد و مرا در میان خودم و آنها اختیار داد و من به خدا سوگند که آنها

(۱) - بحار مجلسی (۱۱۱/۲۶) به نقل از بصائر الدرجات ص ۳۵ و ر. ک. به الکافی کلینی (۱/۲۶۱).

(۲) - البحار مجلسی (۱۱۸/۲۶-۱۲۷) و ر. ک. به عیون الاخبار ص ۳۴۳ الاختصاص ص ۲۷۸.

(۳) - الکافی کلینی (۱/۲۵۸).

(۴) - در متن عربی واژه‌ی اوز به کار رفته است.

(۵) - کافی کلینی (۱/۲۵۹).

را با فدا کردن خودم نجات دادم. یعنی عین همان منطق مسیحیان که عیسی به دار کشیده شد. تا آنها را از لوث گناهانشان پاک گرداند.

مثال باب (۹) یعنی چیزی از آنها پنهان نیست: در بحار آمده است که علی بر منبر کوفه گفت: به خدا سوگند که در روز سزا و جزا من در میان مردم داوری می‌کنم و من هستم که از سوی خدا بهشت و جهنم را تقسیم می‌کنم و کسی وارد آنها نمی‌شود. مگر بنا به تقسیم من، من «فاروق اکبر» شیپور و یا شاخ آهنی [قرن من حدید] باب ایمان، صاحب میسم [ابزار داغ کردن]، «صاحب نشر اول»، «صاحب نشر ثانی»، «صاحب قضا» «صاحب کرات» و «دوله الدول» [دولت دولت‌ها] هستم. من امام کسانی که پس از من می‌آیند و ابلاغ کننده از سوی کسانی که پیش از من بوده‌اند هستم، و جز احمد کسی از من جلوتر نیست و تمام فرشتگان و پیامبران و حتی روح (جبریل) پس از ما قرار دارند. رسول خدا فراخوانده می‌شود و سخن می‌گوید و من نیز فراخوانده می‌شوم و میان سخنان او سخن می‌گویم.

به من هفت چیزی که پیش از من به کسی داده نشده‌اند، داده شده‌است. راه‌های کتاب را من مشاهده کردم، اسباب برای من گشوده شدند. نسب‌ها را من دانستم و اجراکننده‌ی حساب من هستم، مرگ‌ها، بلایا، وصیت‌ها و فصل الخطاب را من می‌دانم به ملکوت آسمانها نظر کردم نه چیزی که از من غایب بود پنهان ماند و نه چیزی که پیش از من گذشته است از من فوت شد. در چیزهایی که در روز یوم الاحق قرار است من درباره‌ی آنها گواهی دهم، کسی با من شریک نیست و من بر آنها شهادت می‌دهم و وعده‌ی خدا به وسیله‌ی من عملی می‌شود و کلمه‌ی وی به وسیله‌ی من به کمال می‌رسد، دین به وسیله‌ی من تکمیل می‌شود، و من همان نعمتی هستم که خدا بر بندگانش کامل کرده است، و همان اسلامی هستم که برای خودش پسندیده است، تمام این‌ها نعمت

و منت الله است^(۱).

مثال باب (۱۰) یعنی اسم اعظم در اختیار آنهاست: جابر جعفری روایت می‌کند که ابو جعفر گفت: اسم اعظم خدا بر هفتاد و سه حرف است نزد آصف یک حرفی از آنها بود و به همان یک حرف نطق کرد که زمین ما بین او و تخت بلقیس جمع شد و او تخت را با دست گرفت و سپس زمین به حال اول خودش بازگشت و تمام این چیزها در مدتی کمتر از یک چشم به هم زدن اتفاق افتاد. اما نزد ما امامان هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خدا وجود دارد و تنها یک حرف از آن نزد خداست که در غیب آن را برای خودش ذخیره کرده است ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم^(۲).

این‌ها تنها مثال‌هایی از آنچه امامانشان را به آن متصف می‌کنند بودند و آنها در ادعاهایی بی‌نهایت عجیب و غریب‌اند که امامان را از جایگاه و امامت گاهی به جایگاه نبوت و گاهی حتی به جایگاه الوهیت و خدایی می‌رسانند.

وجود ده‌ها بلکه صدها روایت این چنین که این اوصاف تخیلی را به امامان نسبت می‌دهند دال بر یک کار هماهنگ و برنامه‌ریزی شده برای تهی کردن مغز و روان پیروان مذهب تشیع که به این گونه روایات ایمان دارند از حقیقت الوهیت و حقیقت نبوت است، تا جای آن را حقیقت امامت پر کند.

اگر کسانی از شیعه صفت الوهیت و نبوت را از امامان نفی می‌کنند این نفی کردن آنها در برابر این همه روایات فضایل ادعایی به قطره‌ای در برابر اقیانوس می‌ماند.

در واقع این گونه روایات زمینه پایگاه و خاستگاه انکار باطنی‌ای که امروزه به هر سو پراکنده‌اند و امامان را الله می‌دانند و به هنگام رو به رو شدن با عموم

(۱) - البحار (۲۶/۱۵۳-۱۵۴).

(۲) - البحار مجلسی (۲۷/۲۵) به نقل از احباقه الدرجات ص ۵۳.

پشت سنگ‌های تقیه پناه می‌برند به شمار می‌آیند. اگر بیم اطاله‌ی کلام نمی‌رفت ما در کنار هر یک از این روایات توقف کرده به تحلیل و بررسی ابعاد آن می‌پرداختیم.

این گونه ادعاها که کتاب‌های اساس و منابع عقیدتی و تشریحی آنها مملو از آن است دشمنی با خدا و پیامبرش به حساب می‌آیند. آخر ده‌ها روایتی که در این کتاب‌ها درباره‌ی این که امامان هر آنچه را اتفاق افتاده و اتفاق می‌افتد می‌دانند و چیزی در جهان هستی از آنها پنهان نیست آمده از ویژگی‌ها و صفات الوهیت چه صفتی را برای خدای عزوجل باقی گذاشته است؟ آخر این چه جسارتی است که می‌گویند از هفتاد و سه حرف اسم اعظم هفتاد و دو حرف آن نزد امامان است و تنها یک حرف آن نزد خداست. پس آیا خدا عالمتر است یا امامان!!! «سبحانک هذا بهتان عظیم».

این ادعاهای واهی دروازه‌ی زندقه و الحاد بوده دشمن با خدا و پیامبرش هستند و هیچ پیامبر مرسل و هیچ فرشته‌ی مقربی آنها را نگفته است. این ادعاها از مرحله، تنوری حرف خارج شده و در دو بُعد مهم زندگی آنها تأثیر روشنی نهاده‌اند یکی از آنها تبدیل شدن این ادعاها از احادیث نظری صرف به غلو عملی درباره قبور و ضریح‌های امامان است که باعث شده است شرک بدون هر گونه مقاومت و نقدی در مناطق شیعه‌نشین رواج یابد. دیگری غلو آنها درباره‌ی مجتهدانشان به عنوان نابیان امام معصوم است، این هر دو چیز جنبه‌ی عملی مفهوم امامت را تشکیل می‌دهند. پس شایسته است که اندکی از آن نیز سخن به میان آید.

ج) غلو آنها درباره‌ی قبرهای امامانشان و مزار و مشهد قرار دادن آنها:

مسلمانان یک کعبه دارند که در نماز و دعا رو به سوی آن می‌کنند و به حج و زیارت آن می‌روند، اما شیعیان مزارها، مشهدها و کعبه‌گونه‌های متعددی

دارند که با خانه‌ی خدا رقابت کرده، توحید از آنها رانده شده، و شرک احیا می‌گردد.

شاید کسی بگوید که شرک در مناطق اهل سنت نیز رواج دارد پاسخ آن است که این یک واقعیت است، اما تفاوت میان اهل سنت و شیعیان آن است که شرک اهل سنت یک انحراف عملی به شمار می‌آید که اصول و روایات آنها آن را رد می‌کند، اما شرک شیعیان با اصول و قواعد آنها اتفاق داشته و حتی روایات و احادیث آنها به سوی آن فرا خوانده آن را تشویق می‌کنند. پس این شرک در اصول اهل سنت یک منکر به حساب می‌آید، اما از روی اصول و روایات شیعه یک چیز درست و معروف به حساب می‌آید.

نتیجه این تفاوت آن است که شرک اهل سنت قابل اصلاح است، اما شرک تشیع تا زمانی که نخست اصول آنها اصلاح نشود قابل اصلاح نیست. که البته این نتیجه یک نتیجه افسانه و یا تخیل نیست بلکه تاریخ شاهد نمونه‌ی زنده‌ای از آن با دعوت محمد بن عبد الوهاب بود که با شرک و خرافات مبارزه کرده ریشه آنرا از جهان اسلام از بیخ کند. در حالیکه این حقیقت را نمی‌توان بر جهان تشیع منطبق ساخت.

دانشمند ایران شیعی الاصل احمد کسروی^(۱) می‌گوید: یکی از مظاهر حجج‌بازی و دلیل‌تراشی شیعیان این است که اینک بیش از صد و پنجاه سال بر ظهور وهابیان گذشته است و در این مدت مباحثات و مجادلات زیادی بین آنها و بین فرقه‌های مسلمان دیگر صورت گرفته است و کتاب‌ها و رساله‌های زیادی نوشته شده و به چاپ و نشر رسیده و واضح شده است که زیارت قبه‌ها و بارگاه و توسل به مردگان و نذر کردن نذورات برای اصحاب قبور و امثال آن

(۱) - بیوگرافی وی در مبحث تلاش‌های تقریب خواهد آمد.

چیزی جز شرک نیستند، و تفاوت بین آن و بین آنچه در میان بت پرستان در جاهلیت عرب رواج داشت و اسلام به مبارزه‌ی با آن پرداخت و در پی ریشه‌کن کردن آن بود، وجود ندارد، و آیه‌های زیادی از قرآن دال بر این هستند. وهابیت سایر فرقه‌های مسلمانان را تحت تأثیر قرار داد غیر از روافض و یا شیعه‌ی، امامیه را این گروه اصلاً توجهی به آنچه اتفاق افتاده است نکردند و حتی اندک عنایت و التفاتی به کتاب‌هایی که به چاپ و نشر رسید و دلایلی که ذکر شد نکردند و بهره‌ی وهابیان از شیعیان دیگر فرقه‌های مسلمان جز سب و شتم و ناسزاگویی آنها چیز دیگری نبود.^(۱)

در کتاب‌های حدیثی شیعه شرک جامه‌ی حق پوشیده است و خطر و بیماری بزرگ هم همین است، کتاب‌های اساسی آنها کتاب‌ها و باب‌هایی درباره‌ی مزارها و مشاهد آمده و در آن صدها روایت را که بیانگر شرک بوده و پایه‌های آن را محکم می‌کنند جا داده‌اند. در بحار مجلسی بخشی تحت عنوان «کتاب المزار» وجود دارد که سه جلد آن را در بر گرفته است.^(۲) در وسائل الشیعه حر عاملی (۱۰۶) باب تحت عنوان ابواب المزار آمده است.^(۳) الوافی که نویسنده‌اش کتاب‌های چهارگانه‌ی معتبر شیعه را در آن گرد آورده (۳۳) باب تحت عنوان ابواب «المزارات والمشاهد» آمده است.^(۴)

(۱) - التشیع و الشیعة ص ۸۹ من در فهرست‌های کتابخانه‌های شیعه همچون کتابخانه‌ی کاظمیه در بغداد کتاب‌های زیادی دیدم که از سوی شیعیان در رد دعوت توحیدی که محمد بن عبدالوهاب به آن قیام کرده بود نوشته شده است.

(۲) - این جلدها عبارت‌اند از جلد‌های ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲.

(۳) - ر. ک. به جلد ۱۰ ص ۲۵۱ و پس از آن.

(۴) - ر. ک. به مجلد ۲ ج ۸ ص ۱۹۳ و پس از آن.

در کتاب «فقیه من لا یحضره الفقه» که یکی از کتاب‌های اصلی و معتبر آنهاست چندین باب درباره‌ی مشاهد و تعظیم آنها تحت عناوینی همچون «تربة الحسين و حریم قبره» و ابواب «فی زیارة الأئمة و فضلها» و غیره آمده است^(۱). در تهذیب الاحکام یکی از اصول چهارگانه‌ی معتبر شیعه باب‌های زیادی درباره‌ی تعظیم مشاهد و قبرها و دعاهایی درباره‌ی مناجات به امامان که متضمن خدا قرار دادن آنهاست قرار دارد^(۲). درباره‌ی زیارت‌ها و مناسک و آداب آن کتاب‌های مستقلی همانند «مناسک الزیارات» مفید^(۳) و غیره تألیف کرده‌اند^(۴). این موضوع با توجه به اهمیت آن تحقیق و بررسی ویژه‌ای را می‌طلبد و ما در این جا به ذکر چند مثال پیرامون افراط و غلو آنها درباره‌ی قبرهای امامان نشان ذکر می‌کنیم.

شیعیان قبرهای واقعی و یا ادعایی امامانشان را حرم مقدس می‌دانند کوفه، کربلا، قم و غیره نزد آنها حرم‌اند. در الوافی آمده است: کوفه حرم خدا و حرم پیامبرش و حرم امیر المؤمنین است و یک نماز در آن با هزار نماز برابر است، و یک درهم انفاق در آن با هزار درهم انفاق برابری می‌کند^(۵). از صادق روایت

(۱) - من لا یحضره الفقیه ابن بابویه قمی (۲/۳۳۸) و پس از آن.

(۲) - تهذیب الاحکام طوسی (۶/۳-۱۱۶).

(۳) - این مطلب را حر عاملی در وسائل الشیعه (۴۹/۲۰) ذکر کرده و از کتاب مذکور مطالبی نقل کرده است.

(۴) - چون کتاب (المزار) محمد بن علی الفضل و (مزار) محمد بن مشهدی و در (مزار) محمد بن همام و (مزار) محمد بن احمد بن داود و غیر اینها ر. ک. وسائل الشیعه (۴۸/۲۰-۴۹).

(۵) - الوافی باب فصل الکوفه و مساجدها، مجلد ۲ جلد ۸ ص ۲۱۵.

می‌کنند که: خدا حرمی دارد که مکه است، پیامبر هم حرمی دارد که مدینه است امیر المؤمنین هم حرمی دارد که کوفه است، ما نیز حرمی داریم که قم است^(۱)، زنی از نسل من به نام فاطمه در آن دفن خواهد شد که هر کس آن را زیارت کند بهشت برایش واجب می‌گردد^(۲).

کربلا نزدشان از کعبه افضلتر است. در حدیثی که از ابو عبدالله روایتش می‌کنند آمده است که خدا به کعبه فرمود اگر خاک کربلا نمی‌بود به تو فضیلت و برتری نمی‌دادم، و اگر کسی که در کربلا به خاک خفته است نمی‌بود نه تو را خلق می‌کردم و نه بیتی را که به سبب آن افتخار کسب کرده‌ای، پس آرام و قرار بگیر و دنباله‌رو سرزمین کربلا باش و در برابر آن خوار و فروتن و ذلیل باش و غرور و استنکاف نوز و إلاً بر تو غضب نموده تو را در آتش جهنم خواهم انداخت^(۳).

زیارت قبور ائمه و دعا و نماز خواندن نزد آنها و متوسل شدن به آنها و طلب شفاعت کردن از آنها نزد تشیع از حج بیت الله افضل تر است. در «کافی» آمده است که مردی نزد ابو عبدالله آمده عرض کرد: من نوزده مرتبه حج کرده‌ام دعا کن خدا بیستمین حج را نیز نصیب من کند. ابو عبدالله به او فرمود: آیا قبر حسین را زیارت کرده‌ای وی گفت: خیر. امام فرمود: زیارت آن از بیست حج بهتر است^(۴).

(۱) - قم به ضم قاف و تشدید میم کلمه ایست فارسی و نام شهری مشهور در ایران است که شیعیان آن را مقدس می‌دانند و تمام مردمش شیعه‌ی امامیه هستند. ر. ک. معجم البلدان (۴/۳۹۷) یکی از عوامل تقدس شهر قم وجود قبر فاطمه بنت موسی بن جعفر امام هفتم شیعیان در آن است. ر. ک. مشاهده العتره عبدالرزاق

حسینی ص ۱۶۲ و پس از آن.

(۲) - البحار ج ۱۰۲ ص ۲۶۷.

(۳) - البحار ج ۱۰۱ ص ۱۰۷.

(۴) - الوافی مجلد ۲ ج ۸ ص ۲۱۹.

ابن ابو يعفور می گوید: از ابو عبدالله شنیدم که می گفت: به خدا سوگند اگر من فضایل زیارت آن را و فضایل قبر وی را برایتان بیان کنم حج را به کلی ترک کرده و کسی از شما به حج نخواهد رفت، وای بر تو آیا نمی دانی که خدا کربلا را حتی پیش از مکه حرم امن و مبارکی قرار داد. ابن ابو يعفور می گوید عرض کردم: خدا حج را فرض کرده اما از زیارت قبر حسین چیزی نگفته است اگر چنین است خدا چنین خواسته است.^(۱)

از ابو عبدالله روایت شده است که خداوند در شب عرفه پیش از نظر به سایر اهل موقف به زایران قبر حسین نظر می کند. راوی می گوید: سوال کردم که آخر چرا؟ ابو عبدالله - بنا به ادعای آنها - گفت: بدان سبب که در میان آنان ولد الزنی وجود دارد اما در میان زایران قبر حسین والد الزنایی وجود ندارد.^(۲)

در الوافی به نقل از امام صادق آمده است که هر کس که روز عرفات مرا در کنار قبر حسین سپری کند گویا در میدان عرفات حضور داشته است.^(۳)

(۱) - «البحار» مجلسی ج ۱۰۱ ص ۳۳.

(۲) - «الوافی» فیض کاشانی مجلد ۲ ج ۸ ص ۲۲۲ منظور شیعیان از زنازادگان مسلمانان غیر شیعه هستند! در کافی از ابو جعفر نقل شده است که به خدا سوگند همه ی مردم جز شیعیان ما زنازاده هستند. فروع کافی کلینی کتاب الروضة ص ۱۳۵ چاپ لکنو (۱۸۸۶م) و ر. ک. البحار (۲۴/۳۱۱).

ابو میثم بن ابویحیی از جعفر بن محمد روایت می کند که هیچ نوزادی نیست که به دنیا بیاید مگر آن که ابلیسی از ابلیسان نزد آن حضور دارد. اگر آن نوزاد در علم خدا از شیعیان ما باشد وی را از شیطان حفظ می کند و اما اگر از شیعیان ما نباشد اگر پسر باشد شیطان حاضر انگشت خویش را وارد مقعد او می کند آن نوزاد در آینده تبدیل به یک بچه کونی خواهد شد و اگر دختر باشد انگشت خود را وارد فرج او می کند و آن دختر در آینده یک روسپی خواهد شد. تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۲۱۸ و ر. ک. الوافی (۱۳:۱۷) به نقل از الوشیعه ص ۴۰ مجلسی در البحار در این زمینه بایی تحت عنوان باب درباره ی این که تمام مردم غیر از شیعیان ما با نام مادرشان فرا خوانده خواهند شد. و در آن ۱۲ حدیث ذکر کرده است. البحار ج ۷ ص ۲۳۷.

(۳) - الوافی فیض کاشانی مجلد ۲ ج ۸ ص ۲۲۲.

از صادق روایت شده است که: هر کس در روز عرفه قبر حسین را زیارت کند خدا برای وی یک میلیون حج همراه با امام زمان و یک میلیون عمره همراه رسول خدا و آزاد کردن یک میلیون برده و صدقه یک میلیون اسب در راه خدا به مجاهدان می‌نویسد و وی را بنده صدیق خود که به وعده‌اش ایمان آورده می‌نامد و فرشتگان می‌گویند فلان صدیق است و خدا او را از بالای عرشش تزکیه می‌کند^(۱).

نماز نزد قبرها که وسیله‌ای برای شرک است نزد آنها پاداشی مضاعف دارد. در الوافی حدیثی روایت شده است که هر رکعت نماز در حرم حسین با ثواب هزار حج، هزار عمره، آزاد کردن هزار برده، و یک میلیون مرتبه جهاد فی سبیل الله با پیامبری مرسل برابر است^(۲). این بدون تردید دعوت به سوی شرک با خداست.

این اجر و پاداش خاص حرم حسین نیست بلکه حرم تمام امامان این ویژگی را دارند. در البحار مجلسی آمده است: هر کس قبر رضا^(۳) و یا قبر امامی دیگر از امامان را زیارت کرده در کنار آن نماز بخواند برای وی نوشته می‌شود... سپس آنچه در روایت فوق آمده بود آمده و اضافه بر آن گفته شده است: و هر گامی به سوی زیارت آن صد حج، صد عمره، آزاد کردن صد برده، در راه خدا ثواب دارد و با هر گام صد نیکی نوشته می‌شود و صد بدی محو می‌شود^(۴).

(۱) - همان، ص ۲۲۳.

(۲) - همان ص ۲۳۴.

(۳) - مرقد امام رضا از مهمترین اماکن مقدس در ایران به شمار می‌آید و از بزرگ‌ترین اماکن مقدس و زیارتی شیعیان است و ضریح آن زیر گنبدی بزرگ که با طلا آب داده شده است، قرار دارد. مشاهداتی فی ایران عبدالله فیاض، ص ۱۰۲.

(۴) - بحار مجلسی (۱۰۰/۱۳۷-۱۳۸).

فرشتگان و پیامبران به زیارت قبرهای امامانشان می‌آیند، و به این هم اکتفا نکرده‌اند بلکه همانند عادت همیشگی‌شان در غلو و مبالغه گفته‌اند - ﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾ سخن بزرگی از دهانشان خارج می‌شود - که: خداوند متعال نیز به زیارت قبر امامانشان می‌آید: «تعال الله عما يقول الظالمون علواً كبيراً» خدا از آنچه این ستم‌کاران بر زبان می‌آورند بسیار والاتر است - در «البحار» مجلسی آمده است قبر امیر مؤمنان را خدا همراه با فرشتگان زیارت می‌کند و پیامبران و مؤمنان نیز آن را زیارت می‌کنند^(۱).

زیارت قبور نزدشان آداب و مناسک ویژه‌ای دارد و درباره‌ی آن کتاب‌های زیادی همچون «مفاتیح الجنان» عباس قمی^(۲) و «مناسک الزیارات» مفید چنانکه گذشت و غیره نوشته‌اند، مجلسی آداب ذیل را از جمله مناسک زیارت مشاهده قرار می‌دهد:

- ۱- غسل پیش از وارد شدن به مشهد(مزار).
 - ۲- ایستادن بر دروازه‌ی آن و اجازه‌ی ورود خواستن با کلمات مأثور.
 - ۳- ایستادن در کنار ضریح، و درباره‌ی تکیه بر ضریح و بوسیدن آن نص آمده است.
 - ۴- رو به سوی زیارت شونده کردن و پشت به سوی قبله کردن.
 - ۵- (۲) رکعات نماز خواندن.
- درباره‌ی نماز خواندن رو به سوی قبر و پشت به سوی قبله قرار گیرد. رخصت آمده است. گرچه این کار پسندیده نیست مگر در صورت دور بودن^(۳) (یعنی در صورت دور بودن پسندیده است قبر امام کعبه و قبله‌ای قرار گیرد که

(۱)- البحار مجلسی (۱۰۰/۲۵۸).

(۲)- منشورات دار الحیاء.

(۳)- البحار مجلسی کتاب المزار، ج ۱۰۰ ص ۱۳۴-۱۳۵.

نمازگزار به هنگام نماز رو به سوی آن کند).

آیا این نصوص به سوی شرک با خدای عزوجل و تغییر دین و شریعت خدا و برگزیدن دین و ملت مشرکان بر دین پیامبران و عوض کردن دین حنیفی با بت پرستی فرا نمی‌خوانند؟ در برخی از نصوص مقدس آنها آمده است که حجر اسود از جای خویش کنده شده در حرم کوفه قرار خواهد گرفت. در «الوافی» آمده است که علی بن ابی طالب به مردم کوفه گفت: فضل خدا آن قدر که شما را فرا گرفته احدی را فرا نگرفته است. محل نماز خواندن شما خانه‌ی آدم، نوح، ادریس و محل نماز خواندن ابراهیم است. تا آن که گفته است: - بنا به ادعای آنها - روزها و شب‌ها به پایان نخواهند رسید، مادامی که حجر اسود در آن نصب نشده است^(۱).

آیا این گونه نص‌ها و امثال آن نبوده‌اند که قرامطه را وادار به جسارت معروف نسبت به بیت الله الحرام کرد. که حجر اسود را از کعبه‌ی مشرفه بر گرفتند^(۲). اما آنها آن را در کوفه نصب نکردند، و هیچ بعید نیست که گروه و فرقه‌ای برای چنین کاری تلاش کند، منابع اهل تشیع انگیزه‌ی لازم برای چنین کارهایی را فراهم می‌کند.

این بود مقام و منزلت مزارها و مشاهدشان.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: افراد ثقه‌ای به من خبر داده‌اند که برخی از آنها حج و زیارت مشاهد را از حج خانه‌ی خدا افضل‌تر می‌دانند، یعنی شرک ورزیدن به بندگان خدا را از عبادت خدا افضل‌تر و بهتر می‌دانند و این همان

(۱) - الوافی فیض کاشانی باب فضل الکوفه و مساجدها مجلد دوم ج ۸ ص ۲۱۵.

(۲) - در رابطه با جزئیات این حادثه به منتظم ابن جوزی حوادث ۳۱۷ (۶/۲۲۲) و پس از آن و البدایة والنهایة ابن کثیر (۱۱/۱۶۰) و تاریخ ابن خلدون العبر (۳/۱۹۱) رجوع شود.

ایمان به طاغوت است^(۱). من می گویم: راستی اگر ابن تیمیه از آنچه در بحار، وسائل و وافى آمده است مطلع می شد چه می گفت:

د) غلو آنها درباره‌ی مجتهدانشان.

پس از پنهان شدن امام دوازدهم شیعیان چهار نفر از آنان یکی پس از دیگری چنانکه گذشت ادعا کردند که نایبان امام هستند، و آخرین آنها به پایان رسیدن بایت یعنی رابطه‌ی مستقیم و دایم با امام غایب را اعلان کرد.

پس از آن مجتهدان آنها برخاستند و مدعی نیابت از امام غایب شدند و گفتند گرچه نیابت خاص یعنی همان پیوند مستقیم و دایم (بایت) به پایان رسیده است، اما نیابت عمومی به پایان نرسیده است و ما نایبان عمومی امام هستیم و مهدی می گوید در حوادث و اتفاقات جدید به راویان احادیث ما مراجعه کنید. آنان حجت من بر شما و من حجت خدا بر شما هستم^(۲).

به همین دلیل عالم معاصر آنان محمد رضا مظفر می گوید: عقیده‌ی ما این است که مجتهد در زمان غیبت امام نایب اوست، و حاکم و رئیس مطلق است، و هر کس که از اطاعت وی تن زند از اطاعت امام تن زده است، و هر کس از اطاعت امام تن زند از اطاعت خدا تن زده است، و این چیز با شرک با خدا برابر است^(۳).

ملاحظه می کنید که امامی که تمام این صفات اسطوره‌ای را برایش قایل شده

(۱) - منهاج السنة (۲/ ۱۲۴) الطبعة الاميرية.

(۲) - الكافي بر حاشیه مرآة العقول (۴/ ۵۵) و ر. ک. الاحتجاج (۲/ ۲۸۳) خمینی به همین امضای ادعایی از امام زمان برای اثبات ادعای نیابت فقیه از امام معصوم در هر چیزی در الحكومة الاسلامیة استناد کرده است ص ۷۷.

(۳) - «عقاید الامامية» محمد رضا مظفر ص ۳۴.

بودند نایبان او در زمان غیبت مجتهدان هستند، و این در واقع یعنی ادعای زیرکانه و قابل هضم و تحمل مهدویت است. چرا که این ادعای مهدویت و ادعای نیابت از وی در هر چیزی تفاوتی جز این وجود ندارد که به هر مجتهدی لقب نیابت امام را داده‌اند و ما با چندین مهدی نه یک مهدی طرفیم. خمینی می‌گوید: اکثر فقهای زمان ما ویژگی‌ها و شایستگی‌های لازم برای نیابت امام معصوم را دارند.^(۱)

با همین ادعای نیابت است که توده‌های زحمت کش شیعه را استعمار نموده، اموالشان را تحت عنوان خمس امام می‌خورند، و با همین ادعاست که به فتوایشان صفت قداست بخشیده‌اند و عدم اطاعت از مجتهد را عدم اطاعت از خدا قرار داده‌اند.

همانگونه که شیعیان تأکید می‌کنند که همراهی غیر از امامت امامان دوازده‌گانه باطل است و در نتیجه هیچ حکومت اسلامی‌ای را بجز از حکومت علی بن ابی طالب به رسمیت نمی‌شناسند، چنانکه خواهد آمد، به همان نحو هر ولایت یعنی حکومت و سلطه‌ای را بجز ولایت مجتهد شیعه باطل می‌دانند چرا که وی نایب امام معصوم است.

برخی از علمای شیعه معتقداند که ولایت مجتهدان شیعه مطلق نیست و آنها در هر چیزی نایب امام غایب نیستند. بلکه ولایت آنها محدود به امور فتوا، امور قضایی، اوقاف عمومی، اموال غایبان و مفقودین و وراثت کسانی که وارثی ندارند و امثال آن محدود است.^(۲)

اما خمینی و همکفرانش قایل به نیابت مطلق فقیه از امام غایب بجز در

(۱) - الحکومة الاسلامیة ص ۱۱۳.

(۲) - ر. ک. الخمینی والدولة الاسلامیة ص ۶۲-۶۴.

اعلام جهاد هستند^(۱). خمینی در راستای اثبات همین مذهبش کتاب «ولایت فقیه» و کتاب «حکومت اسلامی» را نوشته است و برخی از شیعیان درباره‌ی این غلو خمینی در ادعای نیابت و ولایت مطلق فقیه اعتراض دارند. محمد جواد مغنیه در کتابی که تازه از وی تحت عنوان «خمینی و دولت اسلامی» به چاپ رسیده است می‌گوید: قول معصوم و دستور وی کاملاً همانند دستورات نازل شده از سوی خدای دانا و حکیم است «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» وی از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید سخنان وی چیزی جز وحی نیستند. و این بدان معناست که معصوم بر کسی که دارای رشد است و بر کسی که دارای رشد نیست، و بر عالم و جاهل ولایت و حق اطاعت دارد، و سلطه‌ی روحی و زمانی آن در صورت وجودش تنها در اختیار خود اوست، و کسی در این امر با وی شریک نیست و الا این ولایت بر او نه از آن او خواهد بود، و کاملاً واضح است که جز خدای عزوجل که خلق و امر از آن اوست، کسی دیگر بالاتر از معصومی که از خطاهای بزرگ و کوچک معصوم است، وجود ندارد، آیا علی‌رغم تمام اینها باز هم می‌توان گفت در صورت غیبت معصوم ولایتش به صورت کامل به فقیه منتقل می‌شود؟ مادامی که جایگاه معصوم این است چگونه می‌توان مدعی نیابت کامل و مطلق از وی شد^(۲).

یعنی خمینی چگونه ادعا نیابت از امام غایب را دارد، در حالی که امام غایب نزدشان همانند پیامبر و یا ائمه است. من می‌گویم آیا این پوشیدن جامه‌ای امامت و ادعای مهدویت نیست؟! به همین دلیل است که امروزه وی را امام می‌نامند و این اصطلاح نزد آنها مفهوم خاصی دارد چنانکه خواهید دید، پس

(۱) - یعنی جهاد انجام نمی‌گیرد مگر با امام معصوم بر خلاف دفاع ر. ک. تحریر الوسيلة (۱/ ۴۸۲).

(۲) - الخمينی و الدولة الإسلامية محمد جواد مغنیه ص ۵۹.

ادعای نیابت مطلق احیای امامت، مهدویت و تشیع از نو است. به نظر خمینی تنها یک فقیه شیعه می‌تواند نیابت امام غایب را به عهده بگیرد. وی می‌گوید فقیه همان وصی پیامبر است که در عصر غیبت امامت و رهبری مسلمانان را به عهده می‌گیرد^(۱). مراد از فقیه، فقیه رافضی، یکی دیگر از مظاهر غلو در مجتهدان پیش از این گذشت که ادعا می‌کردند مجتهدانشان با امام غایب که تاریخ می‌گوید اصلاً به دنیا نیامده است ملاقات می‌کنند، همچنین یکی دیگر از موارد بروز غلوشان درباره‌ی مجتهدان آن است که می‌گویند کسانی که به مرتبه‌ی اجتهاد نرسیده‌اند، بایستی از یک مجتهد معین زنده پیروی کنند و الا تمام عبادات آنها باطل خواهد بود و پذیرفته نخواهد شد^(۲). گرچه در تمام عمرشان نماز خوانده باشند، روزه گرفته باشند، و عبادت کرده باشند مگر آن که عملشان موافق رای کسی باشد که بالاخره وی را به عنوان مرجع تقلید خود بر می‌گزینند^(۳).

این منزلت و جایگاه مجتهدان تشیع شما را به یاد پاپ‌ها و کشیش‌های مسیحیان می‌اندازد.

هـ) هر حکومتی غیر از حکومت امامان دوازده‌گانه باطل است.

این یکی از اصول ایمان به امامان دوازده‌گانه است و روایاتشان بر همین دلالت دارند. از ابو جعفر روایت شده است که گفت هر پرچمی که پیش از

(۱) - الحکومة الاسلامیة ص ۶۷.

(۲) - یکی از چیزهای عجیب و خنده‌آور مربوط به این اعتقادشان آن است که یکی مجتهدین در نجف مریض شد مقلدان وی علی‌رغم افطار دیگران به روزه‌شان ادامه دادند. چرا که می‌گویند بیماری وی مانع از شنیدن شهادت شهود رؤیت گردیده است. نقاش مع الخالصی جلال الحنفی ص ۵۶.

(۳) - عقاید الامامیة محمد رضا المظفر ص ۵۵.

پرچم قایم^(۱) بلند شود. صاحب آن طاغوت است^(۲). شارح کافی گفته است گرچه بلند کننده‌ی آن پرچم به سوی حق دعوت دهد^(۳). مجلسی این روایت را نزدشان صحیح دانسته است^(۴).

اطاعت حاکمی که از سوی خدا منصوب نشده است. جز از روی تقیه جایز نیست. از ابو جعفر روایت کرده‌اند که گفته است خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: من هر رعیتی که اسلام به اطاعت امام ستمگری که از سوی خدا منصوب نشده است گردن نهاده باشد دچار عذاب خواهم کرد. گرچه آن رعیت در کارهایش نیکوکار و پرهیزکار باشد و رعیتی را که به امامت و حاکمیت امام عادل که از سوی خدا منصوب شده گردن نهد. مورد عفو و بخشش قرار خواهم داد. گرچه آن رعیت در کارهایش ستم کار و بد کار باشد^(۵).

در این باب روایت‌های زیادی دارند و تعدادی از ابواب صحیح کافی‌شان چنین است: باب «فیمن دان لله عز وجل بغیر إمام من الله جل و جلاله و ذکر فیه خمسة أحادیث فی معصومیهم»^(۶) و در باب «من رد الامامة و لیس لها بأهل و من جحد الأئمة أو بعضهم و من أثبت الإمامة لمن لیس لها بأهل و ذکر فیه إثنی عشر حدیثاً»^(۷)

در بحار مجلسی آمده است باب عقاب «من ادعی الإمامه بغیر حق أو رفع

(۱) - قایم یکی از لقب‌های مهدی منتظرشان است.

(۲) - الکافی با شرح مازندرانی (۳۷۱/۱۲) و ر. ک. البحار (۱۱۳/۲۵) و ر. ک. الغیبة نعانی ص ۵۶-۵۷.

(۳) - شرح مازندرانی الکافی (۳۷۱/۱۲).

(۴) - مرآة العقول (۳۷۸/۴).

(۵) - الکافی کلینی (۳۷۶/۱) و ر. ک. البحار (۱۱۰/۲۵).

(۶) - الکافی کلینی (۳۷۶-۳۷۴/۱).

(۷) - الکافی کلینی (۳۷۴-۳۷۲/۱).

رایه جور او اطاع اماماً جائراً و ذکر فیه ثمانیه عشر حدیثاً^(۱).

واژه‌ها و اصطلاحاتی همچون «امام جائر»، «امام ظالم»، کسی که شایسته‌ی امامت نیست، امامی که از سوی خدا منصوب نشده است و مشابه آن را بر حاکمان مسلمان، غیر از امامان دوازده‌گانه‌شان و در رأس آنها خلفای سه‌گانه راشد؛ ابوبکر و عمر و عثمان اطلاق می‌کنند. عالم شیعی آقای مجلسی صاحب بحار الانوار درباره‌ی خلفای سه‌گانه‌ی راشد می‌گوید «آنها جز غاصبان و جایران مرتد از دین نبوده‌اند لعنت خدا بر آنها و بر تمام گذشتگان و آیندگانی که در ستم به اهل بیت از آنها پیروی کرده‌اند باد^(۲). این است اعتقاد و گفته‌ی امامشان مجلسی که کتابش بحار الانوار را یکی از منابع اصلی و اساسی خویش در حدیث می‌دانند، درباره‌ی افضل‌ترین امت پس از رسولان و پیامبران خدا و درباره‌ی کسانی که پس از رسول الله دولت اسلامی را اداره کردند و گسترش دادند. این دیدگاهشان درباره‌ی خلفای سه‌گانه است خدا به حال دیگران رحم کند.

بنابر همین اعتقادشان درباره‌ی حکومت‌های اسلامی است که همواره سعی در مسخ تاریخ اسلام داشته‌اند و داستان‌هایی درباره‌ی جنگ و درگیری بین آنها و اصحاب ساخته و پرداخته‌اند و دشمنان را علیه دولت اسلامی یاری کرده‌اند چرا که تمام این حکومت‌ها در نظرشان نامشروع بوده و حاکمانشان طاغوت‌اند، و بنابر همین دیدگاهشان درباره‌ی خلفای مسلمانان است که تمام کسانی که با آنها تعاون و همکاری کرده‌اند همچون علما و قضات را طاغوت و ستمگر می‌دانند. محدث شیعه کلینی با سند خود از عمر بن حنظله روایت

(۱) - البحار مجلسی (۲۵ / ۱۱۰) و پس از آن.

(۲) - البحار مجلسی (۴ / ۳۸۵).

می‌کند که ابو عبدالله را درباره‌ی دو نفر شیعه‌ای که درباره‌ی دین و یا میراثی با هم اختلاف دارند و می‌خواهند برای داوری پیش سلطان و یا قاضی بروند سوال کردم که آیا این کارشان جایز است؟ ایشان گفتند: هر کسی که به حق و یا ناحق نزد آنان برای داوری مراجعه کند. پیش طاغوت برای داوری مراجعه کرده است و آنچه را به نفع وی حکم می‌کند گرچه حق ثابت او باشد برایش حرام است چرا که در نتیجه حکم داوری طاغوت به او رسیده است^(۱). خمینی درباره‌ی حدیث فوق چنین اظهار نظر می‌کند: خود امام از مراجعه به سلطان و قاضیان آنها نهی کرده، مراجعه به آنها را مراجعه به طاغوت می‌خواند^(۲).

(و) امامت رکنی از ارکان دین است:

ایمان به امامت امامان دوازده‌گانه به همان معنا و مفهومی که پیش از این گذشت نزد شیعیان رکنی از ارکان دین شمرده می‌شود و کتاب‌هایشان پر از اثبات مطالبی در جهت اثبات این عقیده‌ی شاذ است. از جمله کلینی با سندش از ابو جعفر روایت می‌کند که اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت که از همه‌ی، اینها بر ولایت تأکید بیشتری شده است. ولی مردم چهار رکن نخست را گرفته پنجمین آنها یعنی ولایت را ترک کرده‌اند^(۳). پس بنابراین آنها ولایت، یعنی امامت امامان دوازده‌گانه را رکن پنجم اسلام دانسته مدعی‌اند این مسئله نیز مورد عنایت شارع بوده است، چنانکه در عبارت

(۱) - الکافی کلینی (۱/ ۶۷). التهذیب (۶/ ۳۰۱) من لا یحضره الفقیه (۳/ ۵) الوسائل جلد ۱۸ ابواب صفات قاضی باب ۱۱ ص ۹۸.

(۲) - حکومت اسلامی ص ۷۴.

(۳) - الکافی کلینی کتاب الایمان و الکفر باب دعائم الاسلام (۲/ ۱۸) رقم ۳ و ر. ک. به ص ۲۱ رقم (۷-۸) در شرح کافی درباره صحت و سقم این حدیث آمده است (موثق کالصحیح) یعنی این حدیث همانند یک حدیث صحیح موثق است. الشافی شرح الکافی (۵/ ۲۸) (رقم ۱۴۸۷).

بر ولایت تأکید بیشتری شده است پیداست. معلوم نیست این تأکید بیشتر که آنان مدعی آن‌اند در کجا صورت گرفته است، در حالی که کتاب بزرگ اسلام قرآن مجید بارها از شهادتین، نماز، زکات، روزه و حج سخن به میان آورده و بر آنها تأکید ورزیده است، اما درباره‌ی ولایت حتی یک اشاره هم وجود ندارد. گاهی می‌گویند ارکان اسلام سه تا هستند که یکی از آنها ولایت است، کلینی با سندش از صادق روایت می‌کند که پایه‌های اسلام سه تا هستند؛ نماز، زکات، و ولایت هیچ یک از آنها بدون آن دوی دیگر صحیح نمی‌شود^(۱).

می‌گویند ولایت افضل‌ترین رکن اسلام است. زراره از ابوجعفر روایت می‌کند که: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، حج و روزه و ولایت. زراره می‌گوید: من سوال کردم افضل‌ترین اینها کدام است؟ گفت: ولایت افضل‌ترین آنهاست^(۲).

می‌گویند در ولایت هیچ‌گونه رخصتی وجود ندارد. از ابوعبدالله روایت شده است که: خدا بر امت محمد پنج چیز فرض کرده است نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، در رابطه با فرایض چهارگانه نخست رخصت‌هایی قایل شده است^(۳)، اما درباره‌ی ولایت ما برای هیچ یک از مسلمانان رخصتی قایل نشده است، به خدا هیچ رخصتی در آن وجود ندارد^(۴).

(۱) - الکافی کتاب الایمان و الکفر، باب دعائم الاسلام (۱۸/۲) رقم ۳.

(۲) - همان (۱۸/۲) و در شافی درباره‌ی مرتبه‌ی این حدیث نزدشان آمده است که این حدیث صحیح است. الشافی (۵۹/۵) این حدیث آنها در تفسیر العیاشی (۱۹۱/۱) و تفسیر البرهان (۳۰۳/۱) و البحار (۳۹۴/۱) هم آمده است.

(۳) - مجلسی گفته است در رابطه با فرایض چهارگانه نخست رخصت‌هایی قایل شده یعنی این که در سفر می‌توان نماز را قصر کرد و در صورت بیماری و یا مسافر بودن می‌توان روزه نگرفت و در صورت عدم استطاعت حج و زکات فرض نمی‌شوند. مرآة العقول (۳۶۹/۴).

(۴) - الکافی بر حاشیه مرآة العقول (۳۶۹/۴) و ر. ک. به الکافی چاپ تهران (۲۲/۲).

شیخ آنها آقای مجلسی این حدیث را صحیح دانسته است^(۱).
صحیح دانستن این گونه روایات خود یک لکه‌ی ننگی است برایشان.

(ز) تکفیر کسانی که منکر امامت امامان دوازده‌گانه باشند:

در کتاب‌های آنها روایات زیادی درباره‌ی تکفیر کسانی که منکر امامت امامان دوازده‌گانه‌اند آمده است و این تکفیر شامل تمام خلفا و حاکمان اسلام جز علی و حسن است. چرا که بنا به اعتقاد و ادعای آنها همه‌ی این حاکمان و خلفا به ناحق خود را امام خوانده‌اند، و نیز تمام مسلمانانی را که از زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه تا قیام قیامت با امامان و حاکمانی غیر از امامان دوازده‌گانه بیعت کرده‌اند و یا بیعت خواهند کرد شامل می‌شود چرا که آنها با امامی بیعت کرده‌اند که از سوی خدا منصوب نشده است. برخی از روایات آنها در این باب به شرح زیر است.

از ابو عبدالله روایت شده است که هر کس ادعای امامت کند. در حالی که اهل آن نباشد کافر است^(۲).

کسانی که اهل امامتند و شایستگی آن را دارند امامان دوازده‌گانه و فقیهان شیعه هستند که نیابت آنها را بر عهده دارند.

از ابو عبدالله روایت شده است که سه نفرند که روز قیامت خداوند متعال نه به سوی آنها نظر می‌کند و نه پاکشان می‌گرداند و برایشان عذاب دردناکی است: کسی که به ناحق مدعی امامت از سوی خدا شود، کسی که امامی را که از سوی خدا تعیین شده است نپذیرد، و کسی که معتقد باشد آن دو^(۳) بهره‌ای

(۱) - مرآة العقول (۴/۳۶۹).

(۲) - الکافی کتاب الحججه، باب من ادعی الإمامه و لیس لها باهل (۱/۳۷۲).

(۳) - منظورشان دو نفریست که پس از رسول الله دولت اسلامی را برپا داشته دین را گسترش دادند، =

از اسلام برده‌اند^(۱).

این تکفیر بسیار زشتی برای تمام امت؛ مردگان و زندگان آن، و کینه‌ای بزرگ نسبت به امت اسلامی و خلفای مسلمان است که حتی خوارج نیز به آن نمی‌رسند.

آنها معتقدند عبادات بدون ایمان به امامت ائمه دوازده‌گانه پذیرفته نخواهند شد.

در البحار مجلسی آمده است: اگر بنده‌ای هزار سال عبادت و بندگی خدا را بکند و به اندازه‌ی ۷۲ پیامبر عمل شایسته به پیشگاه خدا بیاورد اما ولایت ما اهل بیت را قبول نداشته باشد. این اعمالش پذیرفته نخواهد شد و خدا او را بر بینی‌اش، در جهنم خواهد انداخت^(۲). از صادق چنانکه می‌گویند آمده است که: منکر ولایت علی چون بت پرست است^(۳). مجلسی در البحار در این رابطه چندین باب بسته است از جمله: باب درباره‌ی این که اعمال بدون ولایت پذیرفته نخواهند شد. در این باب هفتاد و یک حدیث شیعی روایت کرده است^(۴).

باب درباره‌ی اینکه پاداش محبت، نصرت و پذیرفتن ولایت آنها در امان ماندن از آتش است، در این باب ۱۵۰ حدیث روایت کرده است^(۵).

باب درباره‌ی این که در قبر در رابطه با امامت آنها سوال خواهد شد.

= یعنی دو خلیفه، راشد رسول الله ابوبکر و عمر .

(۱) - الکافی کتاب الحجج باب من ادعی الامامه و لیس لها باهل (۱/۳۷۳). و. ر. ک. تفسیر العیاشی

(۱/۱۷۸) تفسیر البرهان (۱/۲۹۳) البحار (۸/۲۱۸).

(۲) - البحار (۲۷/۱۹۷).

(۳) - همان (۲۷/۱۸۱).

(۴) - البحار (۲۷/۱۶۶) وبعد از آن.

(۵) - البحار (۲۷/۷۳-۱۴۴).

در این باب ۲۲ حدیث آورده است^(۱).

باب در مذمت کسانی که با آنها بغض دارند و این که چنین کسانی کافر مهذور الدم بوده و لعنت گفتن دشمنان آنها ثواب دارد. در این باب ۶۲ حدیث ذکر کرده است^(۲).

باب درباره‌ی این که آنها شفاعت کنندگان خلقاند و بازگشت مخلوقات به سوی آنهاست و حساب و کتاب مخلوقات نیز بر عهده‌ی آنها بوده و در روز قیامت در رابطه با محبت و ولایت آنها سوال خواهد شد. در این باب ۱۵ حدیث ذکر شده است^(۳).

علمای آنها نیز این گمراهی را مورد تأکید قرار داده‌اند.

ابن بابویه در رساله‌اش درباره‌ی اعتقادات می‌گوید: اعتقاد ما این است که هر کس امامت امیرمؤمنان و امامان دیگر را انکار کند، گویا پیامبری پیامبران را انکار کرده است.

اعتقاد ما درباره‌ی کسی که به امامت امیرمؤمنان اقرار نموده سپس پس از وی امامت امامی از امامان را انکار می‌کند. این است که وی چون کسی است که به همه‌ی پیامبران ایمان آورده اما منکر نبوت محمد گردد. رسول خدا - آن گونه که وی ادعا می‌کند - فرموده است و امامان پس از من دوازده نفرند که نخستین آنها امیرمؤمنان و آخرین آنها قائم است، اطاعت آنها اطاعت از من، و نافرمانی آنها نافرمانی من از است، هر کس یکی از آنها را انکار کند. چنان است که گویی مرا انکار کرده است^(۴).

(۱) - البحار (۲۷/۱۵۷-۱۶۵).

(۲) - البحار (۲۷/۲۱۸-۲۳۹).

(۳) - البحار (۲۷/۳۱۱-۳۱۷).

(۴) - اعتقادات ابن بابویه ص ۱۱۱-۱۱۴ به نقل از بحار مجلسی (۲۷/۶۲).

قمی می‌گوید هر کس ادعای امامت کند در حالی که امام نیست ظالم و ملعون است و هر کسی که امامت را به نااهل بسپارد، ظالم و ملعون است. رسول خدا - به ادعای وی - فرموده است: هر کسی امامت علی را پس از من انکار کند گویا نبوت را انکار کرده است، و هر کس نبوت مرا انکار کند ربوبیت خدا را انکار کرده است. صادق گفته است: هر کس در کافر بودن دشمنان و کسانی که به ما ستم روا داشته‌اند شک کند کافر است^(۱).

ابن مطهر حلی کسانی را که به امامانشان ایمان ندارند از یهود و نصاری نیز بدتر می‌داند. وی می‌گوید: امامت لطفی عام و نبوت لطفی خاص است^(۲). چرا که خالی بودن عصر و زمان از پیامبر زنده ممکن است، اما خالی بودن عصر و زمان از امام زنده‌ای غیر ممکن است، پس بنابراین انکار این لطف و نعمت فراگیر و عام از انکار نعمت و لطف خاص بدتر است^(۳).

عالمشان نعمت الله جزایری می‌گوید: ما با آنها یعنی اشعریان و پیروانشان حتی در مورد خدا، پیامبر و امام هم اتفاق نظر نداریم، چرا که آنها می‌گویند رب ما همان خدایی است که محمد پیامبرش بوده و خلیفه‌ی پس از پیامبرش ابوبکر بوده است. ما نه این رب را قبول داریم و نه این پیامبر را؛ بلکه می‌گوییم ربی که خلیفه‌ی پیامبرش ابوبکر باشد رب ما نیست، و آن پیامبر هم پیامبر ما نیست^(۴).

مفیدشان می‌گوید: امامیه بر این امر اتفاق نظر دارند که هر کس منکر امامت

(۱) - منبع سابق.

(۲) - می‌گویند هر چیزی که مکلفان را به طاعت نزدیک و از نافرمانی دور کند اصطلاحاً لطف نامیده می‌شود
الالفین ص ۵.

(۳) - الالفین ابن مطهر حلی ص ۳.

(۴) - الانوار النعمانیة (۲/۲۷۹).

حتی یکی از امامان گردد و اطاعتی که خدا بر وی فرض کرده است را انکار کند کافر، گمراه و مستحق آن است که برای همیشه در جهنم بماند^(۱).

وی می‌گوید: امامیه بر این امر اتفاق نظر دارند که تمام اهل بدعت کافرند و امام بایستی در صورت قول پس از دعوت آنها و اراییه‌ی دلیل و حجت به آنها، آنها را به سوی توبه فراخواند، اگر از بدعت‌هایشان توبه کرده به سوی راه راست آمدند خوب است، و الا به سبب مرتد شدن از ایمان آنها را بکشد، و هر کس از آنها که بر بدعتش بمیرد از اصحاب آتش است^(۲).

شیخ طوسی آنها می‌گوید: رد امامت همچون رد نبوت کفر است، چرا که جهل و ناآگاهی به آن دو یکسان است^(۳).

مجلسی می‌گوید: احادیث متواتری در این رابطه وجود دارد که هیچ عملی بدون باور داشتن به ولایت پذیرفته نیست^(۴).

این بود تکفیر فراگیر امت محمد که پایه‌های آن را دشمنانش وضع کرده‌اند. برخی از علمای شیعه می‌گویند منکر امامت کافر نیست، بلکه فاسق است. اما می‌گویند پس از مرگ در آتش خواهد بود، و تمام شیعیان بر این امر اتفاق نظر دارند، اما درباره‌ی اینکه آیا برای همیشه در جهنم می‌ماند، در این مورد سه قول وجود دارد.

- (۱) برخی از آنها می‌گویند برای همیشه در جهنم می‌ماند.
- (۲) برخی می‌گویند بالاخره از جهنم بیرون آورده شده وارد بهشت خواهد شد.
- (۳) برخی دیگر می‌گویند بالاخره از جهنم بیرون آورده خواهد شد، چرا که

(۱) - المسائل به نقل از البحار (۸/۳۶۶).

(۲) - اوائل المقالات ص ۵۳ و ر. ک. البحار (۸/۳۶۶).

(۳) - تلخیص الشافی (۴/۱۳۱) و ر. ک. البحار (۸/۳۶۸).

(۴) - البحار (۸/۳۶۹).

مرتکب کفری که موجب خلود در آتش گردد نشده است، اما وارد بهشت نیز نخواهد شد چرا که ایمانی که مقتضی ثواب باشد ندارد^(۱).

مجلسی قول خلود در جهنم را ترجیح داده و نظر منکرین شیعه را چنین رد کرده است:

قول به عدم خلود آنها در آتش ناشی از عدم آگاهی از اخبار و روایات متواتر و یا شبه متواتری است که بر خلود آنها در آتش دلالت دارند. البته دو احتمال اخیر درباره‌ی مستضعفان آنها می‌تواند صادق باشد^(۲). اما قول بیرون آمدن غیر مستضعفان آنها از جهنم قولی است که گوینده‌اش شناخته نشده و در میان متأخران که نه از اخبار و روایات آگاهی دارند، و نه از اقوال گذشتگان خوب و صالح رواج داشته است^(۳).

این است نظر شیعه درباره‌ی کسانی که منکر امامت امامان دوازده‌گانه‌شان باشد، و این تفکیریست زشت درباره‌ی مسلمانان و جسارتی است بر خدا که بنده‌گان مؤمن او را جهنمی دانسته‌اند. به هر حال شیعیان بهشت را بدین گونه ویژه کسانی می‌دانند که به امامت امامانشان باور داشته باشند، و تمام انسانهای دیگر را جهنمی می‌دانند.

(۱) - کشف المراد شرح تجرید الاعتقاد ابن مطهر حلی ص ۴۲۳-۴۲۴ البحار ۸/۳۶۴، ۴۶۵.

(۲) - به گفته‌ی مجلسی مستضعفان کسانی هستند که توان و قدرت و آزادی‌ای ندارند همچون زنان و افراد ابله و امثال آنها و کسانی که حجت بر آنها تمام نشده است، چون در زمان فترت مرده‌اند و یا در جایی می‌زیسته‌اند که خبر حجت به آنها نرسیده است. امر این گونه افراد به خدا واگذار می‌شود که یا آنها را می‌بخشد یا عذابشان می‌دهد و برای چنین افرادی امید نجات از آتش می‌رود. البحار مجلسی، (۸/۳۶۳).

(۳) - البحار (۸/۳۶۵).

ح) منزلت کسانی که به این امامان دوازده‌گانه ایمان آورده باشند (یعنی شیعیان):

شیعیان همان گونه که در تکفیر مسلمانانی که این امامان را باور ندارند غلو کرده‌اند. در بیان منزلت و جایگاه شیعیانی که به این امامان باور دارند نیز راه غلو و افراط را پیموده‌اند و روایاتشان در این باب خیلی زیاد است از جمله در البحار ابواب ذیل در این رابطه آمده‌اند:

باب درباره‌ی این که شیعیان، اهل دین خدا بوده و بر دین و آیین پیامبران وی هستند. آنها بر حق بوده و تنها آنها مورد مغفرت قرار می‌گیرند و از کسی جز آنها پذیرفته نمی‌شود^(۱).

باب در بیان فضیلت رافضه و مدح بودن تسمیه به آن^(۲).

باب در بیان بخشوده شدن شیعیان و شفاعت امامانشان درباره‌ی آنها^(۳).
و ابواب مشابه دیگر.

برخی از روایت‌های آنها در این موضوع عبارتند؛ از ابو حمزه می‌گوید: از ابو جعفر شنیدم که می‌گفت از این امت جز ما و شیعیان ما کسی دیگر بر دین ابراهیمی نیست و هدایت نیافت کسی از این امت، مگر در اثر پذیرفتن ما، و گمراه هم نشد از این امت کسی مگر در اثر انکار ما^(۴).

ابو عبدالله می‌گوید شیعیان ما نزدیک‌ترین مردم به عرش خدای عزوجل در روز قیامت هستند^(۵). و بنا به ادعای آنها به شیعیان گفته است نام‌های شما نزد ما

(۱) - البحار مجلسی (۶۸/۸۳-۹۶).

(۲) - همان (۶۸/۹۶-۹۸).

(۳) - همان (۶۸/۱۴۹-۱۹۸).

(۴) - الکافی با شرح مازندرانی (۱۲/۳۳۱-۳۳۲).

(۵) - همان، ۱۲/۳۰۵.

جزء صالحان و مصلحان است، و افراد نیکوکار شما هستید، محل سکونت شما برایتان بهشت است، قبرهایتان برای شما بهشت است، شما برای بهشت آفریده شده‌اید، و محل آسایش شما نیز بهشت است، و به سوی بهشت خواهید رفت^(۱).

عبدالله بن میمون از ابو جعفر روایت کرده است که ابو جعفر به وی گفت: ابن میمون شما در مکه چند نفر هستید؟ ابن میمون گفت: ما چهار نفر هستیم. یعنی از شیعیان، ابو جعفر گفت: شما نور هستید در تاریکی‌های زمین^(۲).

و بنا به ادعایشان علی علیه السلام گفته است: رسول الله در حالی از دنیا رفت که از امتش بجز از شیعیان ناراحت بود. آگاه باشید که هر چیزی عزت و آبرویی دارد و عزت و آبروی اسلام شیعیان هستند، هر چیزی پشتیبانی دارد و پشتیبان اسلام شیعیان هستند، و هر چیزی شرفی دارد و شرف اسلام شیعیان هستند، و هر چیزی سید و سرداری دارد و سردار مجالس شیعیان هستند، و هر چیزی امامی دارد و امام زمین زمینی است که شیعیان بر آن قدم بر می‌دارند، به خدا اگر در زمین کسی از شما نمی‌بود علفی با چشم نمی‌دیدم. و به خدا سوگند اگر شما نمی‌بودید خدا هیچ گونه نعمتی به مخالفان ارزانی نمی‌داشت، و از نعمت‌ها و طیبات دنیا همان گونه که از آخرت بهره‌ای ندارند، نیز بهره‌ای نمی‌بردند^(۳).

در البحار آمده است که سماعه بن مهران به جعفر صادق گفت: ما بدترین مردم نزد مردم هستیم چرا که ما را کافر و رافضه می‌خوانند، جعفر گفت: چه حال خواهید داشت اگر شما به سوی بهشت سوق داده شوید و آنها به سوی جهنم سوق داده شوند، هر کس از شما گناهی بکند، با پای خود به سوی خدا

(۱) - الکافی همراه با شرح مازندرانی کتاب الروضة ۱۲/۳۰۵.

(۲) - البحار مجلسی، (۶۸/۳۹) و ر. ک. رجال کشی ص ۲۱۲.

(۳) - الکافی همراه با شرح مازندرانی کتاب الروضة (۱۲/۲۷۰-۲۷۰).

خواهیم رفت و برایتان شفاعت خواهیم کرد و شفاعت ما نیز پذیرفته خواهد شد، به خدا سوگند که حتی سه نفر از شما حتی یک نفر از شما نیز وارد آتش نخواهند شد^(۱).

برخی از روایات آنها که غیر شیعیان را زنازاده خطاب می‌کردند، پیش از این ذکر شدند^(۲). برخی دیگر از روایت‌هایشان غیر شیعیان را میمون و خوک دانسته‌اند^(۳).

خودشان را خاصه و دیگران را عامه می‌خوانند^(۴).

این بود برخی از ادعاهای آنها درباره‌ی خودشان که شبیه ادعاهای یهودیان و مسیحیانی است که خداوند متعال به نقل از آنها فرموده است: ﴿لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا﴾ (البقره: ۱۱۱). «هیچ کس، جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد». و خداوند متعال در پاسخ به این ادعایشان فرماید: ﴿تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (۱۱۱) بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (البقره: ۱۱۱-۱۱۲). «این آرزوی آنهاست! بگو: آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند».

این ادعاهای آنها همانند ادعاهای دیگر یهود و نصاری نیز است که می‌گفتند ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّوهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ

(۱) - البحار مجلسی (۱۱۷/۶۸) و ر. ک. امالی الطوسی (۳۰۱/۱).

(۲) - ر. ک. ص ۳۰۳ حاشیه ۲.

(۳) - البحار مجلسی (۱۱۸/۶۸).

(۴) - این چیز هم در کتاب‌های قدیمشان و هم در کتاب‌های جدیدشان فراوان است.

بَشَرٍ مِّمَّنْ خَلَقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۗ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿۱۸﴾ (المائدة: ۱۸). «یهود و نصاری گفتند: «ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم.» بگو: «پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند؟! بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقات که آفریده؛ هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، می‌بخشد؛ و هر کس را بخواهد (و مستحق بداند)، مجازات می‌کند؛ و حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آن اوست؛ و بازگشت همه موجودات، به سوی اوست».

این ادعای شیعیان به هنگام مقایسه‌ی واقعیت عمل بد آنها، با واقعیت عمل خوب مسلمانان دیگر مورد تردید قرار می‌گیرد و حتی در این رابطه به امامانشان شکایت کرده‌اند.

عبدالله بن یعفور به ابو عبدالله عرض کرد: من به هنگام معاشرت با مردم از این که می‌بینم دوست داران فلان و فلانی - یعنی ابوبکر و عمر - امین، صادق و وفادارند و محبان و پیروان شما آن امانت، صداقت و وفاداری را ندارند. تعجب می‌کنم^(۱).

عبدالله بن سنان می‌گوید: به ابو جعفر عرض کردم: فدایت شوم؛ من هم از مشاهده‌ی تندخویی، عصبانیت و بد اخلاقی یارانمان دچار غم و اندوهم و هم از مشاهده‌ی سیمای زیبا و همراه با وقار مخالفان^(۲).

به همین سبب است که امام موسی کاظمشان گفته است: اگر آنها را بیازمایم یعنی «شیعیانش را» آنها را جز مرتد نخواهم یافت، و اگر آنها را غربال کنم از میان هزار نفر یک نفر مخلصی نیز نخواهم یافت^(۳).

(۱) - الکافی (۱/۳۷۵) و ر. ک. تفسیر العیاشی (۱/۱۳۸) تفسیر البرهان (۱/۲۴۴) البحار (۱۵/۱۲۹).

(۲) - الکافی (۲/۱۱).

(۳) - فروغ الکافی کتاب الروضه ص ۱۰۷ چاپ لکنوه ۱۸۸۶ م.

(۲) عصمت ائمه^(۱):

معصوم بودن امام یکی از پایه‌های اساسی عقیده‌ی امامت و یکی از مبادی اولیه، ساختمان عقیدتی آنهاست^(۲) و اهمیت فراوانی نزد آنها دارد^(۳). بنا به گفته‌ی عالم شیعی آقای مجلسی تمام شیعیان بر این اتفاق نظر دارد که ائمه از تمام گناهان کوچک و بزرگ معصوم‌اند و هیچ گونه گناهی نه کوچک و نه بزرگ و نه از روی عمد، و نه از روی فراموشی و نه از روی خطا در تأویل و نه از روی کم توجهی به خداوند متعال از آنها سر نمی‌زند^(۴). اگر اهل سنت به دلیل وجود کتاب الله و سنت رسول خدا امت را از گمراهی فراگیر معصوم می‌دارند، شیعه امت را به دلیل وجود امام، معصوم می‌داند چرا که امام را همچون پیامبر می‌دانند^(۵) و امامت را ادامه‌ی نبوت می‌دانند^(۶). و این چیز با حکمت خدا در ختم نبوت منافات دارد. خداوند تعالی

(۱) - عصمت در کلام عرب به معنای منع شده و منع کردن می‌آید و معصوم قرار دادن خدا بنده‌اش را به این معناست که وی را از آنچه موجب هلاکتش می‌شود حفظ کند. عرب‌ها می‌گویند اعتصم فلان بالله؛ فلانی به خدا پناه برد. یعنی به وسیله‌ی او خودش را حفظ کرد تهذیب اللغة ماده‌ی عصم (۲/۵۴) و عصمت در اصطلاح متکلمان شیعه لطفی است از سوی خدا در حق مکلف که وی را از وقوع در معصیت و ترک عادت با وجود ندرت بر آن باز می‌دارد. ر. ک. النکت الاعتقادیة مفید ص ۳۱ و ر. ک. به توفیق التطبيق علی الجیلان ص ۱۶.

(۲) - حیاة الامام موسی بن جعفر از رافضی معاصر باقر شریف القرشی (۱/۱۱۱).

(۳) - تاریخ الامامیه رافضی معاصر عبدالله فیاض ص ۱۵۷.

(۴) - البحار مجلسی (۲۵/۲۱۱) و ر. ک. و اوائل المقالات ص ۲۷۶ شرح عقاید الصدوق ص ۲۵۴ (هر دو کتاب فوق از مفیداند) و ر. ک. به عقاید الامامیه از محمد رضا مظفر ص ۹۵ و ر. ک. لوامع الحقائق فی اصول العقائد از احمد الاشتیانی، (۲/۳).

(۵) - عقائد الامامیه محمد رضا مظفر ص ۹۵.

(۶) - همان، ص ۹۴.

می فرماید: ﴿فَإِنْ نَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (النساء: ۵۹). «و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است».

در این جا خداوند متعال تنها خدا و پیامبرش را حکم و داور قرار داده، و فرمان ارجاع مسائل اختلافی به آن دو را داده، و از امام سخنی به میان نیاورده است، اما شیعیان معتقدند امام و امامت است که امت را از گمراهی حفظ می کند و حافظ بودن کتاب خدا، سنت پیامبر و اجماع امت را نفی می کند^(۱).

آخرین امام شیعیان بنا به قول آنها از سال (۲۶۰هـ) به این رو پنهان شده است. پس آیا امت در طول این مدت غیر معصوم بوده است؟

در پاسخ می گویند امت از امام سود می برد و لو در حال غیبت، همان گونه که خورشید پشت ابرها هم قرار گرفته باشد باز هم سودمند است^(۲).

و از آن جایی که این پاسخ برای هیچ عاقلی قانع کننده نیست در جست و جوی پاسخ های دیگری بر آمده، ادعا کرده اند که علمای بزرگشان با امام زمان در ارتباطند و اگر کسی با یک روش معین نامه ای برای امام زمان بنویسد، به دست وی خواهد رسید، و حتی مجلسی در بحار در این خصوص بابتی تحت عنوان باب درباره ی نوشتن عریضه به ائمه درباره ی حوایج خویش و در این باب ۱۳ حدیث وجود دارد^(۳). بسته است.

اما تمام این ادعاها فاقد سند شرعی بوده و در عالم واقعیت اثری از آنها

(۱) - پانوش تلخیصی، الشافی از حسین بحر العلوم (۱/ ۱۸۴).

(۲) - این مطلب در حدیثی که آن را ابن بابویه قمی در إكمال الدین ص ۲۰۱ آورده آمده است.

(۳) - البحار مجلسی (۱۰۲/ ۲۳۱).

دیده نمی شود.

یکی از خطرناک‌ترین پیامدهای عملی، ادعای عصمت برای امامان این است که هر آنچه را از امامان دوازده‌گانه صادر می‌شود. همانند قول خدا و رسول قرار داده‌اند و به همین دلیل بخش اعظم اسناد، اخبار و روایات منابع حدیث آنها چنانکه پیش از این گذشت به جای پیامبر به یکی از ائمه منتهی می‌شود. شیعیان برای امامانشان عصمتی را قایل شده‌اند که حتی بنا به دلالت صریح و روشن قرآن^(۱).

(۱) - قرآن می‌گوید که هیچ بشری از عصمت مطلق برخوردار نیست. ابو البشر حضرت آدم؛ چنانکه قرآن می‌فرماید پروردگارش را نافرمانی کرد و راه را گم کرد ﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾^(۱۳) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ﴿(طه: ۱۲۱-۱۲۲). «(آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد! سپس پروردگارش او را برگزید، و توبه‌اش را پذیرفت، و هدایتش نمود».

اگر آدم؛ دارای عصمتی می‌بود که آنها برای امامانشان قایل‌اند پروردگارش را نافرمانی نمی‌کرد. آنها این مطلب را این گونه توجیه می‌کنند که: آدم زمانی نافرمانی کرد که خدا عصمت را از او برداشت». جوامع الکلم (۱/ ۲۶) به نقل از فقه الشیعه ص ۲۹ در پاسخ به این توجیه باید گفت این توجیه درباره‌ی هر انسانی صادق است و می‌توان ادعا کرد هر انسانی معصوم است و تنها زمانی گناه می‌کند که عصمت از او سلب شود، در حالی که این گونه نیست و آدم؛ این گناه را ظلم خوانده که از نظر شیعه با عصمت منافات دارد. ﴿قَالَ رَبِّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّارْتَعَفِرْ لَنَا وَرَحِمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (الأعراف: ۲۳). «آن دو گفتند: پروردگارا! ما به خویش‌تن ستم کردیم! و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود».

اگر این کار گناه نبود پس چرا خداوند متعال حضرت آدم را مورد مؤاخذه قرار داده و از بهشت اخراج کرد و این کار را ظلم دانست و ﴿وَلَا نَقْرَبُ هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^(۳۵) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿(البقره: ۳۵-۳۶) «(اما) نزدیک این درخت نشوید؛ که از ستمگران خواهید شد. پس شیطان موجب لغزش آنها از بهشت شد؛ و آنان را از آنچه در آن =

= بودند، بیرون کرد. و (در این هنگام) به آنها گفتیم: «همگی (به زمین) فرود آید! در حالی که بعضی دشمن دیگری خواهید بود. و برای شما در زمین، تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره‌برداری خواهد بود».

این آیة‌ها عصمت مطلق را حتی از آدم نفی می‌کنند، پس چگونه آنها آن را برای امامان نشان اثبات کنند ولی نباید تعجب کرد چرا که شیعیان چنانکه گذشت امامانشان را از تمام پیامبران غیر از محمد افضل تر می‌دانند!! اما درباره‌ی محمد نیز در قرآن آیة‌های فراوانی وجود دارد که ایشان دچار خطا شده است و خداوند متعال خطاهای ایشان را اصلاح کرده است. پس وقتی افضل‌ترین مخلوق خدا دچار خطا شده امامان آنها چگونه می‌توانند معصوم مطلق باشند. در قرآن آمده است ﴿ مَا كَان لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُشْرَخَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ (الأنفال: ۶۷). «هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملاً بر آنها پیروز گردد؛ (و جای پای خود را در زمین محکم کند)! شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید؛ (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید، و در برابر گرفتن فدیه آزاد کنید؛ ولی خداوند، سرای دیگر را (برای شما) می‌خواهد؛ و خداوند قادر و حکیم است».

در جای دیگر آمده است. ﴿ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ ﴾ (التوبة: ۴۳) «خداوند تو را بخشید؛ چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می‌کردی، تا هر دو گروه خود را نشان دهند!)».

و می‌فرماید: ﴿ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَخُفِيَ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَخُفِيَ النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ﴾ (الأحزاب: ۳۷) «(به خاطر بیاور) زمانی را که به آن کس که خداوند به او نعمت داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی (به فرزند خوانده‌ات «زید») می‌گفتی: «همسرت را نگاه‌دار و از خدا بپرهیز!» (و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی)؛ و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند؛ و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی!».

و می‌فرماید: ﴿ عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٢﴾ وَمَا يَدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزْكِي ﴿٣﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ﴿٤﴾ أَمَّا مَنْ أَسْتَعْتَبَ ﴿٥﴾ فَاتَّ لَّهُ صَدَدَى ﴿٦﴾ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزْكِي ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ﴿٨﴾ وَهُوَ يَخْتَصِي ﴿٩﴾ فَاتَّ عَنْهُ نَلَهَى ﴿١٠﴾ ﴾ (عبس: ۱-۱۰)

«چهره درهم کشید، و روی برتافت. از این که نابینائی به سراغ او آمده بود. تو چه می‌دانی شاید او پاکی و تقوا پیشه کند. یا (از شنیدن سخنان حق) متذکر گردد، و این تذکر به حال او مفید باشد. اما آن کس که =

و سنت^(۱) و اجماع امت^(۲) پیامبران نیز از آن برخوردار نبوده‌اند. این ادعایی است بیگانه با اصول اسلام، به همین دلیل ما این سوال را مطرح می‌کنیم که اندیشه‌ی عصمت در شیعیان چگونه شکل گرفت؟ بدون تردید عصمت امتداد و اندیشه‌ی امامت است، اما ما اندیشه‌ی عصمت را در میان سبببایان چنانکه اندیشه‌ی امامت را به مفهوم خاص شیعی آن نزد آنها،

=توانگر است. تو به او روی می‌آوری. در حالی که اگر او خود را پاك نسازد چیزی بر تو نیست. اما کسی که به سراغ تو می‌آید، و (برای هدایت و پاکی) کوشش می‌کند. و از خدا ترسان است. تو از او غافل می‌شوی (و به دیگری می‌پرداز).».

خداوند متعال در آیه‌های کلام الله مجید می‌فرماید که پیامبر گناهان داشته است: ﴿فَأَصْبِرْ إِنَّكَ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْيَاكَ﴾ (غافر: ۵۵) «پس ای پیامبر! صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است، و برای گناهت استغفار کن».

و می‌فرماید: ﴿وَوَصَّعْنَا لَكَ وَزْرَكَ﴾ (الذی أَنْقَضَ ظَهْرَكَ) (الشرح: ۲-۳) «و (آیا) بار سنگین را از تو بر نداشتیم. همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می‌کرد». تمام این آیه‌ها درباره‌ی افضل‌ترین مخلوق خدا حضرت محمد بودند، پس امامان شیعه چگونه می‌توانند معصوم مطلق باشند؟!.

(۱) - در سنت نیز شواهد زیادی در این باره آمده است از جمله رسول خدا هم فرمودند طرفین متخاصم نزد من می‌آیند و من بشری همچون شما هستم ممکن است برخی از آنها از برخی دیگر بهتر بتوانند سخن بگویند و مطلب را برسانند و من [به اشتباه] گمان کنم که او راست می‌گوید هر کسی که من [به اشتباه] حق برادر مسلمانش را به او دادم. گویا قطعه‌ای از آتش را به او داده‌ام این میل اوست که آنرا حمل کند و یا ترکش کند. صحیح مسلم، کتاب الأفضیه (۱۲۹/۵).

(۲) - مسلمانان بر این امر اتفاق دارند که پیامبران در مورد آن چه از طرف خدا می‌رسانند معصوم‌اند و اگر اشتباه کنند، بر اشتباه ابقا نمی‌شوند [و اشتباهشان از سوی خدا اصلاح می‌شود] و هدف بعثت از همین به دست می‌آید. المنتقی ص ۸۴-۸۵ و ر. ک. به الاحکام فی اصول الاحکام (۱/ ۱۷۰)، فخر الدین رازی پس از ذکر اقوال مختلف درباره‌ی عصمت پیامبران می‌گوید: به نظر ما پیامبران در زمان نبوت از صغایر و کبایر به صورت عمد معصوم‌اند، اما ممکن است سهوا دچار گناه شوند. عصمة الانبیاء ص ۴۰.

نمی‌یابیم^(۱) پس به احتمال زیاد این اندیشه بعدها در میانشان پدید آمده است، برخی از پژوهشگران احتمال داده‌اند که این اندیشه در زمان جعفر صادق یعنی در نیمه‌ی اول قرن دوم در میان شیعیان ظهور کرده باشد^(۲).

چه کسی بیشترین نقش را در ایجاد این بدعت ایفا کرده است، محب‌الدین خطیب در این باره می‌گوید: نخستین کسی که این عقیده‌ی فاسد را برای آنان وضع کرد، مرد خبیثی بود که مسلمانان وی را شیطان طاق و شیعیان مؤمن آل محمد می‌نامند و اسم واقعی‌اش محمد بن علی بن نعمان احوال است^{(۳)(۴)}.

پدید آمدن اندیشه‌های همچون عصمت ائمه و غیره در شرایط روانی‌ای که شیعیان در آن زندگی می‌کنند ... چون داشتن کینه درونی شدید نسبت به حکومت موجود تلاش برای چسباندن انواع بدی‌ها به آن، و از سوی دیگر غلو درباره‌ی اهل بیت و احادیث و روایات مربوط به فضایل آنها و محنت‌هایی که بر آنها آمده است، و این باورشان که آنها حق‌دارتر به حکومت‌اند چندان بعید نیست و در بحبوحه‌ی احادیث فضایل اهل بیت و به بدی یاد کردن حاکمیت چنین اندیشه‌هایی پدید خواهند آمد.

به نظر می‌رسد که اندیشه‌ی عصمت امامان مراحل مختلفی را پشت سر

(۱) - شیخ الاسلام ابن تیمیه اشاره کرده است که عصمت از آرای سابقین است الفتاوی (۴/ ۵۱۸).

(۲) - ر. ک. عقیده‌ی الشیعة دو نالدسن ص ۳۲۹ نظریه‌ی الامامة محمود صبحی ص ۱۳۴.

(۳) - ابو جعفر محمد بن علی بن نعمان بن ابو طریفه بجلی، احوال، کوفی، اصولی، ملقب به شیطان الطاق از غلات شیعه که قرقه‌ای از شیعیان به نام شیطانیه که شهرستانی آنها را نعمانیه نامیده است به وی منصوب‌اند. کتاب‌های زیادی برای رافضیان نوشته است. شیعیان ادعا می‌کنند او از یاران و اصحاب جعفر صادق بوده است. در سال ۱۶۰ هـ وفات یافت درباره‌ی تاریخ مرگ او اقوال دیگری نیز وجود دارد. ر. ک. الفهرست طوسی ص ۱۵۷-۱۵۸ الملل و النحل شهرستانی (۱/ ۱۸۶-۱۸۷) الوافی بالوفیات صفدی (۴/ ۱۰۴-۱۰۵).

(۴) - مجلة الفتح جلد ۱۸ ص ۲۷۷.

گذاشته است و یا این که شیعیان در وهله‌ی اول درباره‌ی حد و حدود آن با هم اختلاف نظر داشته‌اند به طور مثال در عصر ابو جعفر بن بابویه قمی^(۱) (متوفای ۳۸۱هـ) و استادش محمد بن حسن قمی^(۲) نظر جمهور شیعیان این بود که نفی سهو از پیامبر نخستین درجه‌ی غلو است^(۳). یعنی آنها حتی کسانی را که سهو را از پیامبر نفی می‌کردند از شیعیان غالی می‌دانستند اما بعدها وضع تغییر کرد.

و نفی سهو از امامان تبدیل به یکی از ضروریات مذهب آنها شد. بدون تردید نفی سهو و نسیان از امامان آنها را در جایگاه کسی قرار می‌دهد که نه غنودگی و خواب آلودگی بر او چیره می‌شود و نه خواب، عصمت به این صورت افراطی که حتی سهو و فراموشی را از امامان نفی کند عقیده گروهک ناشناخته‌ای از شیعیان در کوفه بود. در بحار آمده است: به رضا امام هشتم شیعیان گفتند در کوفه گروهی است که می‌گویند رسول خدا در نماز دچار سهو نشده است. او گفت: دروغ گفته‌اند، لعنت خدا بر آنان باد، کسی که سهو نمی‌کند خداوند متعال است که خدایی جز او وجود ندارد^(۴).

این نص دال بر این است که در آن زمان عقیده‌ی نفی سهو، عقیده‌ی گروهی غیر قابل توجه بوده و نیز آنها سهو و نسیان را از پیامبر که از ائمه افضل‌تر است نفی می‌کردند و این اعتقاد را درباره، امامان نداشتند، اما بعدها این عقیده دچار دگرگونی و تکامل شد و تمام امامان دوازده گانه را در بر

(۱) - بیوگرافی وی در بحث منابع حدیثی شیعی گذشت ص ۲۷۰.

(۲) - محمد الحسن بن ولید قمی از مشایخ بزرگ شیعه که دارای آثاری است از جمله الجامع و التفسیر در سال ۳۴۳هـ وفات یافت ر. ک. الفهرست طوسی ص ۱۸۴ جامع الرواة (۲/۹۶).

(۳) - ر. ک. شرح عقاید الصدوق از مفید ص ۱۶۰، ۲۶۱ الحاق شده به کتاب اوائل المقالات.

(۴) - البحار (۲۵/۳۵۰).

گرفت و تمام فرقه‌ی شیعه‌ی امامیه چنانکه بعداً توضیح خواهیم داد^(۱) آن را به عنوان یک عقیده پذیرفتند.

اعتقاد عصمت یکی از عوامل پدید آمدن دو عقیده‌ی «بداء، تقیه» - چنانکه خواهد آمد - است، چرا که واقعیت عمل امامان به هیچ وجه با ادعای عصمت همخوانی ندارد و لذا هر جا تناقضی و اختلافی بیابند می‌گویند این بدا و یا تقیه است برخی از شیعیان به این چیز اعتراف کرده‌اند^(۲).

آنها در مجموعه‌های حدیثی خویش نیز احادیث و روایاتی از امامانشان نقل کرده‌اند که این عصمت مطلق را که آنها مدعی آن هستند را نفی می‌کنند. ابو عبدالله جعفر صادق زمانی که درباره‌ی سهو از وی سوال شد گفت: چه کسی می‌تواند از آن در امان باشد، من گاهی خادم را پشت سرم می‌نشانم تا نمازم را بر من حفظ کند^(۳).

در صحیفه سجادیه آمده است که حسین بن علی این گونه دعا می‌کرده است: خدایا تو را به خاطر پوشاندن پس از آگاه شدن سپاس می‌گویم، همه ما مرتکب بدی‌ها شده‌ایم اما تو بدی‌ها را بر ما نکردی، همه‌ی ما مرتکب کارهای زشت شده‌ایم اما تو ما را رسوا نکردی، چه چیزهایی که تو از آنها نهی کرده‌ای و ما آن را انجام داده‌ایم، چه چیزهایی که تو به ما دستور توقف بر آنها

(۱) - در مبحث آرای دعوتگران تقریب در مورد عصمت.

(۲) - وی سلیمان بن جریر است که مذهب امامیه را ترک کرد و عده‌ی زیادی در این کار از او پیروی کردند چرا که او به این نتیجه رسیده بود که عقیده‌ی بداء تقیه جمله‌ایست از سوی شیعیان برای پوشاندن اختلافات و تناقضاتشان و اثبات ادعایشان درباره‌ی معصوم بودن امامان و غیره. او پس از ترک مذهب امامیه مذهب زیدیه را پذیرفت و فرقه‌ی جریریه و یا سلیمانیه از زیدیه، چنانکه در بحث زیدیه آمد به وی منسوب است و نص کلام او در بحث بداء و تقیه خواهد آمد.

(۳) - البحار (۲۵ / ۳۵۱).

را به ما داده‌ای اما ما از آنها تجاوز کرده‌ایم، و چه بدی‌هایی که ما آنها را کسب نکرده‌ایم و چه خطاهایی که ما مرتکب آن نشده‌ایم^(۱).

جالب اینجاست که او برای خودش مدعی آن چیزی که شیعیان مدعی آن برای او هستند، نیست. بلکه به گناه و اشتباهش اقرار و اعتراف می‌کند و این چیز در کتاب‌های خود شیعیان آمده است. هر کس اخبار و روایات آنها را جست‌وجو کند، مجموعه بزرگی از آنها را در تضاد با ادعاهایشان درباره‌ی عصمت امامان خواهد یافت.

عالمشان مجلسی به وجود روایات زیادی در کتاب‌هایشان که با ادعای نفی سهو از امامان منافات دارد، اعتراف کرده است. وی می‌گوید این مسئله خیلی پیچیده است چرا که از یک سو اخبار و آیات زیادی بر صدور سهو از آنها دلالت دارند، و از سوی دیگر تمام اصحاب ما جز گروهی شاذ بر عدم صدور سهو از آنها اتفاق نظر دارند^(۲).

این اعتراف‌یست از مجلسی به این که اجماع شیعه به معصوم مطلق بودن امامانشان با روایاتشان در تضاد است، و این دال بر آن است که آنها بر گمراهی و بدون هیچ گونه دلیل حتی از کتاب‌های خودشان اجماع کرده‌اند.

(۳) تقیه (۳).

مفید تقیه‌ی تشیع را این گونه تعریف می‌کند: «تقیّه یعنی کتمان حق و اعتقاد به حق و پنهان نگه‌داشتن واقعیت از مخالفان و پرهیز از آشکار کردن چیزی در

(۱) - الصحیفه السجادیة ص ۱۸۴.

(۲) - البحار (۲۵ / ۳۵۱).

(۳) - اتقیة الشيء، تقیته، إتقیته، تقی، تقیة و تقآء بر وزن كساء: همه‌ی این واژه‌ها به معنای حذر کردن و پرهیز کردن می‌آیند. ر. ک «القاموس المحيط»، مدخل، وقی.

برابر آنها که ضرری دینی و یا دنیوی در پی داشته باشد»^(۱). یکی از علمای معاصر آنها تقیه را این گونه تعریف کرده است: «تقیه ... آن است که آنچه را که به آن اعتقاد نداری بگویی، و یا انجام دهی تا ضرری را از خودت، یا از مالت دفع کنی، و یا کرامتت را حفظ کنی»^(۲). اما این تعریفها بر تقیه‌ای که آنها در عمل انجام می‌دهند صدق پیدا نمی‌کند، چراکه چنانکه خواهیم دید، آنها قایل به تقیه در جایی که هیچ گونه نیاز و حاجت شرعی وجود ندارد، نیز هستند. تقیه‌ای که در اسلام وجود دارد، تنها یک رخصت به هنگام نیاز شدید است، نه یک اصل^(۳) که حتماً بایستی به آن عمل شود. اما شیعیان آن را یکی از پایه‌های اعتقادی و ایمانی خود قرار داده و در ارزش آن تا جایی غلو کرده‌اند که در حدیثی که به ابو عبدالله نسبت داده‌اند آمده است که: «تقیه نه دهم [نود

(۱) - «شرح عقاید الصدوق»، از مفید، ص ۲۶۱، (ضمن کتاب اوائل المقالات).

(۲) - «الشیعة فی المیزان»، محمد جواد مغنیه، ص ۴۸.

(۳) - آیه‌های ذیل بر همین مطلب دلالت دارند: ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ (النحل: ۱۰۶). «کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - بجز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است -». و: ﴿لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتَةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ. وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ (آل عمران: ۲۸) «افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)؛ (مگر اینکه ظاهراً با زبان‌هایشان با آنان اظهار دوستی کنید، در حالی که دلهایتان از آنان ناراحت است، (و این کار در صورتی مباح است که شما در میان کفار به حال استضعاف به سر برید، و در برابر آنان تاب و توانی نداشته باشید) و خداوند شما را از (نافرمانی) خود، برحذر می‌دارد؛ و بازگشت (شما) به سوی خداست».

درصد] دین است و هر کس تقیّه نداشته باشد، دین ندارد»^(۱).

این نص را شیعیان به ابوعبدالله جعفر صادق که در سال (۸۰هـ) متولد و در سال (۱۸۴هـ) وفات کرده است نسبت می‌دهند، یعنی به کسی که در زمانی می‌زیسته که اسلام و مسلمانان دارای قدرت و شوکت بوده‌اند، پس در آن زمان چه نیازی به تقیّه بوده است، مگر آن که بگوییم دینی که آن را کتمان می‌کرده‌اند غیر از اسلام بوده است^(۲).

عجیب است که شیعیان تقیّه را نه دهم دین قرار می‌دهند، پس برای بقیّه‌ی ارکان دین چه ارزشی می‌ماند. آنها حتّی کسی را که تقیّه را ترک می‌کند دین‌دار نمی‌دانند و این بالاترین حد غلو است. از ابوعبدالله روایت می‌کنند که گفته است: «از خدا درباره‌ی دینتان بترسید و آن را به وسیله‌ی تقیّه بپوشانید، چرا که هر کس که تقیّه نداشته باشد، ایمان ندارد»^(۳).

همچنین کلینی از ابوجعفر که در سال (۵۷هـ) به دنیا آمده و در سال (۱۱۴هـ) در گذشته است، یعنی در دوران طلایی اسلام و در خیر القرون و در بهترین مکان می‌زیسته است. روایت می‌کند که: «تقیّه دین من و دین نیاکان من است و هر کس تقیّه نداشته باشد ایمان ندارد»^(۴).

(۱) - «الکافی»، (۲/۲۱۷).

(۲) - برخی از سلف بر این عقیده بوده‌اند که پس از آن که خدا به اسلام و مسلمانان عزت و قدرت داد، دیگر تقیّه‌ای در کار نیست، معاذ بن جبل و مجاهد می‌گویند که تقیّه در آغاز اسلام پیش از قدرت و شوکت مسلمانان بوده، اما امروز خداوند متعال مسلمانان را عزیزتر از آن قرار داده که از دشمن تقیّه کنند. ر. ک «تفسیر القرطبی»، (۴/۵۷) و ر. ک «فتح القدير»، (۱/۳۳۱)، پس آنها چگونه حتّی به هنگام عزت و شوکت مسلمانان آن را واجب می‌دانند.

(۳) - «الکافی»، (۲/۲۱۸).

(۴) - «الکافی»، (۲/۲۱۹).

و نیز «خالطوهم بالبرانية وخالطوهم بالجوانية إذا كانت الإمرة صبيانية». (به ظاهر با آنها معاشرت کنید، اما در باطن با آنها مخالفت کنید اگر حاکمیت بچه‌گانه بود)^(۱).

کلینی (متوفای ۳۲۹ و یا ۳۲۸هـ) به تقیه اهمیت فراوانی داده برای آن بابی تحت عنوان «باب التقیه» آورده و آن را در ضمن کتاب الایمان و الکفر قرار داده است، و این گویای آن است که وی ترک تقیه را کفر، و عمل به آن را ایمان می‌داند. وی در باب التقیه ۲۳ حدیث درباره‌ی آن آورده است^(۲).

وی پس از آن بابی دیگر که شبیه باب التقیه است، تحت عنوان «باب الکتمان» بسته و در آن ۱۶^(۳) حدیث آورده که شیعیان را به کتمان دینشان امر می‌کند، از جمله: گفته‌ی ابوعبدالله - بنا به ادعای آنها - به سلیمان بن خالد که: «ای سلیمان شما بر دینی هستید که هر کس آن را کتمان کند خدا عزت‌ش می‌دهد، و هر کس آن را آشکار کند، خدا ذلیلش خواهد کرد»^(۴).

ابوجعفر گفته است: «سر ما را فاش نکنید و امر ما را هر جا پخش نکنید»^(۵). ابوعبدالله گفته است: «ای معلی - راوی خبر - امر ما را پنهان بدار و آن را هر جا بیان نکن، هر کس امر ما را پنهان داشت و آن را پخش نکرد، خدا وی را به وسیله‌ی آن در دنیا عزت می‌دهد و آن را در آخرت نوری پیشاپیش وی قرار می‌دهد که به سوی بهشت رهنمودش می‌کند. ای معلی، هر کس امر ما را

(۱) - همان، (۲/۲۲۰) «برانية» یعنی علانیت، «جوانية» یعنی سر و باطن. «پانوشت الکافی»، (۲/۲۲۰-۲۲۱).

(۲) - «الکافی»، (۲/۲۱۷-۲۲۱).

(۳) - همان، (۲/۲۲۱-۲۲۶).

(۴) - همان، (۲/۲۲۲).

(۵) - «الکافی»، (۲/۲۲۲).

هر جا بیان کند و آن را کتمان نکند، خدا به وسیله‌ی آن وی را در دنیا ذلیل می‌کند و نور را از پیش روی وی سلب می‌کند و به جای آن تاریکی‌ای نصیب وی می‌کند که به سوی آتش رهنمودش می‌شود. ای معلی، تقیّه دین من و دین نیاکان من است و هر کس تقیّه نداشته باشد، دین ندارد، ای معلی، هر کس امر ما را هر جا بیان کند گویا آن را انکار کرده است»^(۱).

در حدیثی دیگر از احادیث شیعه آمده است: «و پوشاندن سر ما، چون جهاد فی سبیل الله است»^(۲).

کلینی پس از ابواب زیادی^(۳) از باب کتمان، باب دیگری در موضوع تقیّه تحت عنوان «باب الازاعة» باز هم ضمن کتاب «الکفر والایمان» آورده و در آن تعدادی حدیث ذکر کرده است^(۴) که از پخش کردن و اظهار کردن امر ائمه بر حذر می‌دارند و به کتمان آن و تقیّه در آن امر می‌کنند، از جمله: این قول ابوعبدالله: «هر کس احادیث ما را و گفته‌های ما را هر جا بیان کند، خدا ایمانش را سلب خواهد کرد»^(۵).

و گفته‌ی دیگر وی: «افشاکننده راز، شک کننده است، و گوینده‌ی آن نزد افرادی که شایستگی آن را ندارند، کافر است»^(۶).

شارح الکافی، در تفسیر و توضیح نص اخیر می‌گوید: «گویا معنا آن است که افشاکننده‌ی راز نزد کسانی که اعتمادی به آنان نیست، از افراد غیر شیعه،

(۱) - «الکافی»، (۲/۲۲۴).

(۲) - «الکافی»، (۲/۲۲۶).

(۳) - تعداد آن‌ها ۶۱ باب است.

(۴) - «الکافی»، (۲/۳۶۹-۳۷۲).

(۵) - «الکافی»، (۲/۳۷۰).

(۶) - «الکافی»، (۲/۳۷۱-۳۷۲).

شک‌کننده است و می‌توان آن را بر اسراری که عقل‌های عامه‌ی مردم توان تحمل آن را ندارد، حمل کرد»^(۱).

معلوم می‌شود که علمای شیعه برخی از مطالب را از عموم شیعیان پنهان می‌دانند. کتاب‌های شیعه، تقیه و کتمان بسیاری از اخبار و روایاتشان را ولو آن که شنونده از شیعیان‌شان باشد مشروع دانسته‌اند، چراکه عقل و قلب بسیاری از مردم توان تحمل آنها را ندارد، و این چیز باعث فرار و نفرت آنها از مذهب خواهد شد و این نیز نوعی تقیه نزد شما شمرده می‌شود گرچه انگیزه و هدف آن متفاوت است، و گاهی حتی از سوی پیامبر در برابر قومش مورد استفاده قرار می‌گیرد. در «الکافی» آمده است: «باب درباره این که احادیث آنها سخت و دشوار است» و در این باب پنج روایت از روایاتشان را ذکر کرده است^(۲).

در «بحار» مجلسی این باب تحت عنوان: «باب درباره‌ی این که احادیث ائمه سخت و دشوار است و کلام آنها چند وجهی است و چندین معنا و مفهوم می‌تواند داشته باشد، و فضیلت تدبر و اندیشه در اخبار و روایات آنها و پذیرفتن آنها و نهی از رد کردن اخبارشان، آمده و در آن (۱۱۶) حدیث ذکر کرده است^(۳).

برخی از روایاتی که در این باب ذکر کرده‌اند به شرح زیر است: «قلب‌ها از احادیث ما مضمئز می‌شوند، پس هرکس که از آن احادیث استقبال کرد، برای او احادیث بیشتری بیان کنید و هر کس نپذیرفت و انکار کرد، ترکش کنید»^(۴).

(۱) - «حاشیه‌ی الکافی»، (۲/۳۷۲).

(۲) - «الکافی»، (۱/۴۰۱-۴۰۲).

(۳) - «البحار» (۲/۱۸۲-۲۱۲).

(۴) - «البحار»، (۲/۱۹۲).

سفيان السمط می گوید: به ابو عبدالله گفتیم: «فدايت گردم، گاهی کسی از سوی شما نزد ما می آید که به دروغ گویی شهرت دارد و او احادیثی بیان می کند که برای ما قابل پذیرش نیست». ابو عبدالله گفت: «آیا می گوید من به روز گفته ام شب و یا به شب گفته ام روز؟» من گفتم: خیر. وی گفت: «حتی اگر این چیز را به تو گفت، باز هم او را تکذیب نکن، چراکه تکذیب او تکذیب من است»^(۱).

این نص دال بر آن بود که حتی برخی از شیعیان نیز روایت های آنها را ناپسند می دانند و برایشان قابل پذیرش نیست، اما آنها را وادار به ایمان کورکورانه می کنند.

جابر جعفی می گوید: «ابوجعفر گفت رسول خدا فرمودند: حدیث آل محمد سخت و دشوار است و به آن ایمان نمی آورد مگر فرشته ای مقرب، یا پیامبری مرسل و یا بنده ای که خدا قلبش را برای ایمان آزموده است»^(۲). این است تصویر عقیده ی تقیه در مهم ترین کتاب های شیعه^(۳).

بدون تردید اسرار آنها فاش شده و حتی پرده از چهره ی خود تقیه نیز فاش شده است و سبب آن نیز خود شیعیان اند و به همین دلیل است که برخی از نصوص آنها شیعیان را متهم به «تندخویی و قلت کتمان» می کند^(۴). اما تأثیرهای عملی تقیه هنوز هم در جنبه های گوناگون نقش مهمی ایفا می کند، از جمله:

(۱) - «البحار»، (۲/۲۱۱-۲۱۲).

(۲) - «الکافی»، (۱/۴۰۱).

(۳) - برخی از شیوخ آنها کتاب های مستقلی در این موضوع تألیف کرده اند. در «الذریعة إلى تصانیف الشيعة» از ۱۶ کتاب تحت عنوان «التقیة» نام برده شده است. «الذریعة»، (۴/۴۰۳-۴۰۵).

(۴) - «الکافی»، (۱/۲۲۲).

۱- کسانی که خواهان تفرقه بین امت اسلامی‌اند و زندیق‌هایی که لباس تشیع پوشیده‌اند، احادیث و روایات تقیه را برای ابقای اختلاف بین مسلمانان مورد سوءاستفاده قرار داده‌اند، بدین نحو که احادیثی را که از ائمه روایت شده‌اند و معنا و مفهوم آنها درست است و با آنچه نزد بقیه‌ی امت اسلامی وجود دارد، یکسان است و حتی در کتاب‌های خود شیعیان آمده، به بهانه‌ی تقیه رد کرده‌اند. تنها بدین دلیل که با آنچه نزد اهل سنت وجود دارد، موافق است! به طور مثال اگر حدیثی از امامان روایت شده باشد که در آن از صحابه تعریف شده است، می‌گویند این تقیه است، اگر یکی از امامانشان خلافت موجود عصر خودش را به رسمیت شناخته می‌گویند این تقیه است، صلح امام حسن با معاویه را تقیه می‌دانند، و موارد مشابه دیگر، و نیز در فروع فقهی بسیاری از احادیثی که موافق مذهب اهل سنت بوده و با شذوذ و انحراف آنها در تضاد است به بهانه‌ی تقیه و موافقت با اجماع مسلمانان رد می‌کنند، از جمله مثال‌های تأثیر عملی تقیه در میانشان آن است که درباره‌ی ازدواج عمر رضی الله عنه با دختر علی رضی الله عنه که یکی از قوی‌ترین دلایل بر وجود محبت و دوستی بین اصحاب پیامبر و اهل بیت است، می‌گویند که در این مورد علی رضی الله عنه تقیه کرده است. عالمشان «حر عاملی»، «وسائل الشیعه» بابی تحت عنوان و «باب در بیان جواز وصلت با ناصبی به هنگام نیاز و از روی تقیه» بسته است و یکی از احادیثی که در آن آورده حدیث ذیل است. از ابو عبدالله رضی الله عنه درباره‌ی دختر دادن علی به عمر بن خطاب آمده است که «این شرمگاه - فرجی - است که از ما غصب شده است!»^(۱).

همچنین در این باب آمده که رسول خدا دو دخترش را از روی تقیه

(۱) - «وسائل الشیعه»، حر عاملی، (۷/۴۳۳) به نقل از فروغ الکافی (۲/۱۰).

به عثمان بن عفان رضی الله عنه داده است. ابوجعفر گفته است که «رسول خدا دخترانش را به دو منافق داد که یکی از آنها ابوالعاص بن ربیع بود و از آن یکی دیگر نام نبرد»^(۱)(۲). یعنی امام از روی تقیه و ترس از عثمان نام نبرد. این‌ها تنها چند مثالی بودند که موارد مشابه آن زیاد است و برخی از آنها در فصل «آیا راهی برای تقرب وجود دارد» خواهد آمد.

و این گونه تقیه روزنه‌ای شده برای نفوذ غلو و غالیان، و وسیله‌ای شده برای سوءاستفاده‌ی دشمنان اسلام، تا شیعیان را از اُمت اسلامی هر چه بیشتر دور کنند.

۲- آنها تقیه را راهی برای فرار از اختلاف‌ها و تناقض‌های زیادی که در اخبار و روایاتشان وجود دارد، قرار داده‌اند، پدیده‌ی تناقضی در احادیثشان بزرگ‌ترین دلیل بر آن است که آنها و حیانی نیستند^(۳) و همین اختلاف و تناقض زیاد در اخبارشان - بنا به اعتراف خود طوسی - باعث شده است برخی از شیعیان تشیع را ترک کنند^(۴).

۳- آنها ائمه را معصوم دانسته ادعا می‌کنند که آنان دچار سهو و فراموشی نمی‌شوند و اشتباه نمی‌کنند، اما آنچه را مردم از آنها دیده‌اند با این ادعاها و با عصمت همخوانی ندارد، این جاست که آنها برای مصون نگه داشتن عقیده‌ی عصمت از گزند، به تقیه پناه برده‌اند، چراکه در صورت فرو ریختن عقیده‌ی

(۱) - یعنی از ذکر نام آن یکی دیگر که عثمان بن عفان رضی الله عنه باشد از روی تقیه خودداری کرد و تنها به اشاره به سوی او بسنده کرد.

(۲) - «وسائل الشيعة»، حر عاملی، (۷/ ۴۳۴-۴۳۵) و ر. ک «السرائر»، ص ۴۷۵.

(۳) - ارشاد خداوند متعال «اگر قرآن از سوی غیر خدا می‌بود در آن اختلاف زیادی می‌یافتند» (نساء / ۸۲)، بر همین حقیقت دلالت دارد.

(۴) - «التهدیب»، طوسی، ۳/ ۱.

عصمت، اخبار و روایات منسوب به ائمه ارزش خود را از دست خواهد داد و در نتیجه مذهب تشیع نیز از بین خواهد رفت. به همین سبب است که سلیمان بن جریر گفته است: «ائمه‌ی روافض برای پیروانشان دو عقیده ایجاد کرده‌اند که با وجود آنها دروغ‌های منسوب به ائمه را نمی‌توان آشکار کرد و آن دو عبارت‌اند از «بداء» و «تقیّه»^(۱).

۴- آنها تقیه را وسیله‌ای برای دروغ بستن بر ائمه قرار داده‌اند، به طور مثال گفته‌های امام باقر و یا جعفر صادق را که جمعی از مردم آن را شنیده‌اند به بهانه‌ی این که برخی از اهل سنت در آن جا حضور داشته‌اند و وی مجبور به تقیه شده است، رد می‌کنند، و اما چیزهایی که افراد دروغ‌گویی همچون جابر جعفی و غیره از آنها روایت می‌کنند به این بهانه و حجت که در مجلس امام کسی که از وی تقیه کرد حضور نداشته است، می‌پذیرند، یعنی آنچه را غلات روافض و زندیق‌ها از ائمه‌ی اهل بیت نقل می‌کنند قابل قبول است، اما آنچه را مسلمانان عادل روایت می‌کنند به بهانه‌ی تقیه غیر قابل قبول است.

به طور مثال زید بن علی که از اهل بیت است از علی علیه السلام روایت می‌کند که وی پاهای خود را در وضو شسته است. و این روایت در کتاب‌های خود شیعه آمده است. اما عالم شیعی آقای طوسی این روایت را رد می‌کند و ادعا می‌کند که این از باب تقیه بوده است. اینک نص روایت: «زید بن علی از نیاکان خود و آنها از علی علیه السلام روایت می‌کنند که ایشان فرمودند: «من به قصد وضو کردن نشسته و همین که وضو را آغاز کردم رسول خدا آمد و به من گفت: «مضمضه و استنشاق کن و مسواک بزن». آن گاه من صورتم را سه مرتبه

(۱) - «المقالات والفرق»، سعد القمی، ص ۷۸، «فرقة الشيعة»، نوبختی، ص ۵۵، «الملل والنحل»، شهرستانی

(۱/ ۱۶۰)، «محصل افکار المتقدمین و المتأخرین»، رازی، ص ۲۴۹.

شستم، رسول خدا فرمودند: «دو مرتبه هم کفایت می‌کند». من دستم را تا آرنج شستم و دو مرتبه سرم را مسح کردم، ایشان فرمودند: یک مرتبه مسح کافیهست». من پاهایم را شستم، رسول خدا به من فرمودند: علی میان انگشتان پا را خلال کن تا آتش میان آنها نرود»^(۱).

طوسی می‌گوید: «این خبر با مذهب عامه - یعنی اهل سنت - موافق است، چرا که مذهب آنها شستن پاهاست و این جا از تقیه استفاده شده است، چرا که آنچه به صورت یقین و قطعی و غیر قابل تردید از ائمه به ما رسیده این است که مذهب آنها مسح پاها بوده است». وی در ادامه می‌گوید: «تمام رجال این خبر از عامه هستند و روایت راویان زیدیه در اموری که مخصوص آنهاست قابل قبول نیست»^(۲).

و این گونه روایت‌هایی که با مذهب اهل سنت موافق است به بهانه‌ی تقیه رد می‌شود، گرچه راوی از ائمه اهل بیت باشد.

۵- از میان عقیده‌ی تقیه این قول برآمده است که هر آنچه برخلاف مذهب عامه - یعنی اهل سنت - باشد، حق همان است، و حتی یکی از نشانه‌های شناخت حق - بنا به تعریف و عقیده‌ی خودشان - را به هنگام اختلاف روایت‌هایشان دانستن مذهب اهل سنت دانسته‌اند و گفته‌اند مجتهدان شیعه بایستی از مذهب اهل سنت اطلاع داشته باشند، تا بتوانند برخلاف آن عمل کنند و فتوا دهند، و اگر در احادیث و روایاتشان اختلاف و تناقضی وجود داشت همان روایتی درست است که برخلاف مذهب عامه باشد، و اگر عالم اهل سنت فتوایی داد، حق در خلاف آن است.

(۱) - «الاستبصار»، باب وجوب المسح علی الرجلین، (۱/ ۶۵-۶۶).

(۲) - منبع سابق.

در «بحار» از علی بن أسباط روایت شده است که به امام رضا گفتیم: «گاهی اتفاقی می‌افتد که چاره‌ای جز دانستن حکم آن ندارم، و در شهری که من زندگی می‌کنم، کسی از پیروان شما وجود ندارد که از وی استفتا کنم، تکلیف چیست؟ ایشان فرمودند: «برو پیش فقیه شهر - یعنی از اهل سنت - و از او درباره‌ی مسئله‌ات استفتا کن، هر پاسخی که به تو داد، برخلاف آن عمل کن که حق در همان است»^(۱).

باز هم در «البحار» آمده است که ابو عبدالله گفتند: «اگر به شما دو حدیث مختلف و متضاد از ما رسید، به آن حدیثی عمل کنید که برخلاف قوم (یعنی قوم و طایفه‌ی اهل سنت) باشد»^(۲). و این گونه مؤسسان این مذهب خواسته‌اند از جماعت مسلمانان جدا شوند و شیعیان را از حقیقت اسلام هر چه دورتر ببرند، به همین دلیل تمام نصوصی را که در منابعشان آمده و با مذهب عامه‌ی مسلمانان یکسان است بر تقیّه حمل کرده‌اند و نشانه‌ی رسیدن به حقیقت را مخالفت عامه، یعنی اهل سنت قرار داده‌اند.

۴ رجعت^(۳).

مراد از رجعت نزدشان «برگشتن بسیاری از مردگان به سوی دنیا، پیش از روز قیامت»^(۴) و برگشتن آنها به «زندگی پس از مرگ»^(۵) پیش از آن روز

(۱) - «البحار»، (۲/۲۳۳) به نقل از عیون أخبار الرضا و علل الشرائع.

(۲) - «البحار» (۲/۲۳۳).

(۳) - رجعت به فتح را در لغت عرب اسم فعل رجع است، که می‌شود رجع رجعة، یعنی یک برگشتن و رجوع. ر. ک «الزینة» رازی، ص ۳۱۲، «مجمع البحرین» مدخل رجع، (۴/۳۳۴)، «القاموس المحيط» مدخل رجع، (۳/۲۸).

(۴) - «اوائل المقالات»، مفید، ص ۵۱.

(۵) - «الایقاط من المهجعة بالبرهان علی الرجعة»، ص ۲۹.

موعود و برگشتنشان «به همان شکل و صورتی که در آن بوده‌اند»^(۱) است. کسانی که بنا به اعتقاد آنها به دنیا برمی‌گردند «دو گروه‌اند، یک گروه کسانی‌اند که از لحاظ ایمانی درجه‌ی بالایی داشته‌اند، و گروه دیگر کسانی‌اند که در فساد به بالاترین حد آن رسیده‌اند»^(۲). زمان برگشتن نیز: «هنگام ظهور قایم آل محمد است»^(۳).

هدف از این برگشتن نیز انتقام گرفتن مهدی و هم‌رکابان او از دشمنانشان است^(۴) که بر حسب اعتقادشان دو خلیفه‌ی رسول خدا و دو یار و دو دوست و دو پدر زن ایشان و دو نفری که پس از آن حضرت دولت اسلامی را برپا کردند، یعنی ابوبکر و عمر در رأس این دشمنان قرار دارند^(۵). در کتاب‌هایشان روایت‌ها و حکایت‌های زیادی درباره‌ی کشتارهایی که به هنگام این رجعت پیش خواهد آمد، آمده است^(۶).

عقیده رجعت از اصول مذهب شیعی است، یکی از روایت‌های آنها

(۱) - «اوائل المقالات»، مفید، ص ۹۵.

(۲) - منبع سابق، ص ۹۵.

(۳) - همان، ص ۹۵ و ر. ک به «الایقاظ من الهجعة»، ص ۵۸.

(۴) - ر. ک «الایقاظ من الهجعة»، حر عاملی، ص ۵۸.

(۵) - در «مختصر التحفة»، ص ۲۰۱ آمده است که شریف مرتضی در «المسائل الناصریة» گفته است که: «ابوبکر[ؓ] و عمر[ؓ] در زمان مهدی بر درختی به دار کشیده خواهند شد». در مبحث «آرای دعاة تقرب در باره‌ی رجعت» اعتراف یکی از شیوخ معاصر آنها به این مطلب خواهد آمد.

(۶) - مثلاً در کتاب «الارشاد» مفید به نقل از ابوعبدالله آمده است که «هر زمانی که قایم آل محمد ظهور کند، پانصد نفر از قریش را برمی‌خیزاند و گردن آنها را می‌زند، سپس پانصد نفر دیگر را برمی‌خیزاند و گردن آنها را می‌زند، سپس پانصد نفر دیگر را برمی‌خیزاند و گردن آنها را می‌زند و این کار را شش مرتبه انجام می‌دهد». راوی می‌گوید: من گفتم: «آیا تعداد آنها به این عدد می‌رسد؟» ایشان فرمودند: «هم از آنها می‌کشد و هم از موالی آنها». «الارشاد»، ص ۴۱۱ چنین مطالبی در کتاب «الغیبة»، نعمان، ص ۱۲۳ نیز آمده است.

می‌گوید: «کسی که به رجعت ما ایمان نداشته باشد، از ما نیست»^(۱). و همه بر آن اتفاق دارند.

مفید می‌گوید: «امامیه بر وجوب رجعت بسیاری از مردگان اتفاق نظر دارند»^(۲).

حر عاملی می‌گوید: «رجعت مورد اجماع تمام شیعیان امامیه است»^(۳). و «از ضروریات مذهب امامیه است»^(۴). و می‌گوید: «ما مأمور به اقرار به رجعت و تجدید اعتراف و اعتقاد به آن در دعاها و زیارت‌ها و روز جمعه و هر وقت دیگری هستیم، همان گونه که به ما امر شده است همواره به توحید، نبوت، امامت و قیامت اقرار و اعتراف کنیم»^(۵). اعتراف‌های علمای شیعه درباره متواتر بودن و متفق علیه بودن عقیده رجعت در مذهبشان زیاد است^(۶) و برخی از آنها درباره آن کتاب‌های مستقلی تألیف کرده‌اند^(۷) و برخی نیز گفته‌اند درباره رجعت بیش از دویست روایت در بیش از پنجاه کتاب معتبر آنها آمده است^(۸).

(۱) - «من لایحضرة الفقیه»، ابن بابویه قمی، (۲/۱۲۸)، «الوسائل»، حر عاملی، (۷/۴۳۸)، «تفسیر الصافی» (۳۴۷/۱).

(۲) - «اوائل المقالات»، مفید، ص ۵۱.

(۳) - «الایقاط من المهجعة»، حر عاملی، ص ۳۳.

(۴) - همان، ص ۶۰.

(۵) - همان، ص ۶۴.

(۶) - ر. ک «حق الیقین»، عبدالله شبر (۲/۲)، «عقاید الاثنا عشریة»، ابراهیم موسوی زنجانی، ص ۲۳۹ و پس از آن «الشیعة و المرجعة»، محمد رضا نجفی، ص ۱۴ و پس از آن.

(۷) - نویسنده «الذریعة إلى تصانیف الشیعة»، از ۲۹ کتاب درباره‌ی رجعت نام برده است. «الذریعة»، حرف «راء».

(۸) - «حق الیقین»، عبدالله شبر (۲/۲).

این عقیده برخلاف نص صریح قرآن است. برگشتن به دنیا در بسیاری از آیات رد شده است، از جمله: ﴿قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِي ۗ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (المؤمنون: ۹۹ - ۱۰۰). «می‌گوید: پروردگار من! مرا بازگردانید! شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم! (ولی به او می‌گویند: چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد، کارش همچون گذشته است)!) و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند». ارشاد باری تعالی: «پشت سر آنها پرده‌ایست تا روزی که برانگیخته خواهند شد». رجعت را به صراحت و مطلقاً نفی می‌کند^(۱).

پس این عقیده چگونه و چه وقت وارد مذهب تشیع شد؟
 برخی از پژوهشگران معتقداند این عقیده از طریق یهودیت و مسیحیت^(۲) توسط عبدالله بن سبا یهودی وارد تشیع شده است.
 و شاید هدف از آن تضعیف ایمان به روز آخرت بوده باشد^(۳).
 ابن سبا نخست رجعت محمد را مطرح کرد^(۴)، سپس از آن برگشت و

(۱) - ر. ک «مختصر التحفه»، ص ۲۰۱.

(۲) - «العقيدة و الشريعة»، گولدزیهر، ص ۲۱۵ احمد امین می‌گوید: «اندیشه‌ی رجعت را ابن سبا از یهودیت اخذ کرده است، چرا که به عقیده‌ی یهودیان الیاس پیامبر به آسمان صعود کرده و بر خواهد گشت و دین و قانون را بار دیگر حاکم خواهد کرد، این عقیده در مسیحیت نیز وجود داشته است، اما نزد شیعیان دگرگون شده و به صورت غیبت و اختفای امامان درآمده است». «فجر الاسلام»، ص ۲۷۰ و ر. ک «الخلافة» محمد عماره، ص ۱۵۹.

(۳) - ر. ک «البرهان، سکسکی، که در آن آمده است، عبدالله بن سبا نظریه‌ی رجعت و ابطال آخرت را مطرح کرده بود، ص ۵۰.

(۴) - ر. ک «الطبری» (۴/ ۳۴۰)، (حوادث سنة ۳۵هـ).

قایل به رجعت علی شد و زمانی که خبر کشته شدن علی علیه السلام به وی رسید به آورنده‌ی خبر گفت: «دروغ می‌گویی، اگر سر او را در هفتاد کیسه بیاوری و بر کشته شدن او هفتاد گواه عادل بیاوری، باز هم ما یقین داریم که او نمرده است و کشته نشده است و تا زمانی که زمین را مالک نشده است، نخواهد مرد»^(۱).

پس این سبا رجعت را ویژه‌ی علی می‌دانسته است و هر کسی که به کتاب‌های آنها مراجعه کند می‌بیند که بسیاری از فرقه‌های شیعه مدعی‌اند که امام آنها برمی‌گردد^(۲) و حتی یکی از فرقه‌های شیعه به سبب دعوت به سوی همین اعتقاد به قدری مشهور شده که «الرجعیه» نامیده شده است^(۳) و پس از آن بوده که عقیده رجعت به صورت آن معنا و مفهوم فراگیری که ما در آغاز بحث رجعت به نقل از آنها ذکر کردیم، در آمده است.

آلوسی^(۴) می‌گوید، تحول عقیده‌ی رجعت شیعیان از ظهور دوباره‌ی مهدی

(۱) - «المقالات والفرق»، سعد القمی، ص ۲۱، «فرق الشیعه»، نوبختی، ص ۲۰.

(۲) - به طور مثال فرقه‌ی «کیسانیه» منتظر برگشت محمد بن الحنفیه هستند و ادعا می‌کنند که وی زنده است و در جیل رضوان محبوس است و تا زمانی که به وی اذن خروج داده نشده است در همان جا خواهد ماند. «الفرق بین الفرق»، بغدادی، ص ۴۳.

فرقه‌ی «محمدیه» نیز در انتظار محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب نشسته‌اند و کشته شدن و مرگ او را باور نمی‌کنند. «منبع سابق»، ص ۵۶ و موارد مشابه دیگر. ر. ک «المقالات والفرق»، قمی، ص ۲۷، ۳۶-۳۷، ۴۳.

بایسته‌ی یادآوری است که این فرقه‌های قایل به رجعت، مرگ کسی را که قایل به رجعت او هستند باور ندارند، یعنی با رافضه در رجعت مهدی منتظرشان هم عقیده‌اند، چرا که آنها ادعا می‌کنند مهدی نمرده است اما در عقیده‌ی رجعت پس از مرگ با آنها موافق نیستند.

(۳) - «رجعیه» را ابن جوزی در «تلبیس ابلیس»، ص ۲۲ به عنوان یک فرقه ذکر کرده است.

(۴) - ابوالثناء، محمود بن عبدالله حسینی آلوسی، مفسر، محدث، فقیه، «روح المعانی فی تفسیر القرآن»، در نه =

به آن معنای فراگیری که ما ذکر کردیم، در قرن سوم اتفاق افتاده است^(۱). ابوالحسین خیاط^(۲) می‌گوید، این عقیده نزد آنها از عقاید سری‌ای بوده است که: «یکدیگر را به کتمان آن و عدم ذکر آن در مجالس و کتاب‌هایشان، مگر در کتاب‌های سری و پنهانی خویش، توصیه می‌کرده‌اند». این حجر می‌گوید، ایمان به رجعت نهایت غلو و افراط دو رفض است. وی می‌گوید: «تشیع خالی، تنها محبت علی و تقدیم وی بر صحابه است و هر کس که علی رضی الله عنه را از ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه هم برتر بداند. وی شیعه‌ی غالی است و کلمه‌ی رافضی بر او اطلاق می‌شود، در غیر این صورت تنها شیعه است و هر کس که به تقدیم علی بر ابوبکر و عمر سب و شتم آنها و بغض آنها را نیز اضافه کند وی در رفض غلو کرده است، و اگر به رجعت به دنیا اعتقاد داشته باشد خیلی غالی است^(۳).

(۵) البداء.

در قاموس آمده است، «بدا» «بُدُوا» و «بُدُوا» و «بُدَاءة» همگی به معنای ظاهر شدن هستند و بدالیه، فی الأمر بدوا وبداءه یعنی وی به نظر و ایده‌ای جدید رسید^(۴). پس بدا در لغت و چنانکه در قاموس آمده است، دارای دو معناست.

= جلد از جمله آثار اوست. در سال ۱۲۱۷ هـ در بغداد به دنیا آمد و به سال ۱۲۷۰ هـ در آن وفات یافت. «معجم المؤلفین»، (۱۲/۱۷۵).

(۱) - «روح المعانی» (۲۷/۲۰) «ضحی الاسلام»، أحمد امین، (۳/۲۳۷).

(۲) - أبو الحسن عبد الرحیم بن محمد بن عثمان بن خیاط، از شیوخ معتزله در بغداد. کتاب «الاتتصار» از جمله آثار اوست. پیش از سال ۳۰۰ هـ زنده بوده است. «معجم المؤلفین» (۵/۲۱۳).

(۳) - «هدی الساری، مقدمه فتح الباری»، ص ۴۵۹.

(۴) - «القاموس المحيط» مدخل بدو (۴/۳۰۲).

۱- به معنای ظاهر و پیدا شدن.

۲- به معنای پدید آمدن رأی جدید.

این هر دو معنا در قرآن آمده‌اند، به طور مثال ارشاد خداوند متعال: ﴿وَإِنْ تَبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾ (البقره: ۲۸۴). «اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان، خداوند شما را بر طبق آن، محاسبه می‌کند».

از نوع معنای نخست، و ارشاد خداوند متعال: ﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنُودَهُ حَتَّىٰ حِينٍ﴾ (یوسف: ۳۵). «و بعد از آنکه نشانه‌های (پاکی یوسف) را دیدند، تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند».

از نوع معنای دوم است.

نسبت دادن «بدا» به این هر دو معنا به خداوند متعال جایز نیست.

«بدا» در اصل عقیده‌ایست انحرافی از آن یهود، که در تورات که یهودیان آن را به هر نحوی که مایل بوده‌اند تحریف کرده‌اند و در آورده‌اند، نص‌هایی صریح زیادی که متضمن نسبت دادن مفهوم «بدا» به خداست، آمده است^(۱).

عقیده‌ی بدا نخست به فرقه‌های سبائیه‌ای که مدعی تشیع بودند انتقال یافت چرا که تمام فرقه‌های سبائیه «قایل به بدا هستند و می‌گویند خدا به ایده‌ها و

(۱)- و این علی‌رغم آن که مشهور است یهودیان نسخ را قبول ندارند چون مستلزم نسبت بدا به خداست. ر. ک «مسائل الامامة»، ص ۷۵ و «مناهل العرفان» (۷۸/۲) و با وجود این در تورات آمده است: «و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصور از خیال‌های دل وی دائماً محض شرارت است، خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت و خداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان».

(کتاب مقدس، پیدایش، فصل ۶ ص ۱۲۵).

اندیشه‌های جدید و گوناگونی می‌رسد»^(۱). سپس «مختار بن عبید ثقفی»^(۲) اندیشه‌ی «بدا» را اختیار کرد: «چراکه وی مدعی علم غیب بود و هر گاه اتفاقی برخلاف آنچه وی خبر داده بود، پیش می‌آمد، می‌گفت: «چیز جدیدی به نظر پروردگارتان رسیده است»^(۳).

سلیمان بن جریر - چنانکه گذشت - گفته است: «امامان رافضه برای پیروانشان دو عقیده ایجاد کرده‌اند که با وجود آنها هیچگاه به دروغ‌های امامانشان پی نمی‌برند و آن دو بدا و اجازه‌ی تقیّه هستند»^(۴).

وی سپس توضیح می‌دهد که آنها چگونه از عقیده‌ی بدا برای پوشاندن ادعاهای کاذبشان در مورد غیب استفاده می‌کنند. وی می‌گوید: «زمانی که امامان آنها در دانستن آنچه اتفاق افتاده است و آنچه اتفاق می‌افتد و خبر دادن از آنچه در آینده اتفاق می‌افتد خود را همسان پیامبران در میان پیروانشان قرار دادند و به پیروانشان گفتند فردا چنین و چنان خواهد شد، اگر آنچه را که از آن خبر داده بودند، به همان صورتی که پیش‌گویی کرده بودند اتفاق می‌افتاد به پیروانشان می‌گفتند: «مگر ما نگفتیم چنین خواهد شد، ما از سوی خدا همان چیزی را که پیامبران می‌دانستند می‌دانیم و بین ما و بین خدا همان واسطه‌هایی

(۱) - «التنبه و الرد»، ملطی، ص ۱۹.

(۲) - مختار بن ابوعبید بن مسعود بن عمرو ثقفی که طایفه‌ی «کیسانیه» از شیعیان به وی منسوب است و وی همان کسی است که برای گرفتن انتقام خون حسین قیام کرد و مدعی امامت محمد بن الحنفیه شد و در میان مردم شایع شده بود که وی مدعی نبوت و نزول وحی بر خودش شده است، مذهب او دقیقاً معلوم نیست، در سال ۶۷ هـ کشته شد. «البدایة و النهایة»، (۸/ ۲۸۹) و پس از آن «الفرق بین الفرق»، ص ۳۸، «الاعلام»، زرکلی، (۸/ ۷۰).

(۳) - برای ملاحظه‌ی برخی از گفته‌های وی در این زمینه به «الملل و النحل» (۱/ ۱۴۹) مراجعه شود.

(۴) - «المقالات و الفرق» سعد قمی، ص ۷۸، «طرق الشیعة»، نوبختی، ص ۵۵-۵۶.

که بین خدا و پیامبران بود و آنان به وسیله‌ی آن کسب علم می‌کردند، وجود دارد»، و اگر آنچه را پیش‌گویی کرده بودند درست از آب در نمی‌آمد می‌گفتند: «نظر خدا در این مورد تغییر کرده است»^(۱).

پس «بدا» افترایست یهودی که سبائیه تلاش کردند آن را وارد عقاید مسلمانان نمایند، و مختار ثقفی برای تأیید ادعای دروغین علم غیب خود، از آن استفاده کرد و نسبت دادن آن به خدا درست نیست، اما شیعیان محکم به آن چسبیدند و آن را یکی از اصول عقیدتی خود قرار دادند و گفتند: «خدا به وسیله‌ی هیچ چیزی چون بدا عبادت نشده است»^(۲). و «خدا هیچ گاه هیچ پیامبری را نفرستاده است مگر با تحریم خمر و این که به عقیده‌ی «بدا» نسبت به خدا اقرار و باور داشته باشد»^(۳). و «اگر مردم می‌دانستند که در باور به «بدا» چه پاداش وجود دارد از سخن گفتن در مورد بدا خسته نمی‌شدند»^(۴). در صحیح «کافی» آنها بابی تحت عنوان «باب البداء» در ضمن کتاب التوحید آمده است: در این باب ۱۶ حدیث در مورد «بداء» روایت شده است^(۵). در «البحار» مجلسی احادیث بداء تحت عنوان «باب البداء والنسخ» آمده‌اند و در آن باب ۷۰ حدیث ذکر شده است^(۶).

سپس آیا شیعیان امامیه با باورشان به «بداء» جهل و فراموشی را به خدا نسبت می‌دهند؟ (خدا بسیار والاتر است از آنچه این ظالمان به وی نسبت می‌دهند). نظر

(۱) - منبع سابق.

(۲) - «الکافی» کتاب التوحید، باب البداء، (۱/۱۴۶).

(۳) - همان، (۱/۱۴۸).

(۴) - همان، (۱/۱۴۸).

(۵) - همان، (۱/۱۴۶-۱۴۹).

(۶) - «البحار»، (۴/۹۲-۱۲۹).

برخی از مفکران مسلمان همین است^(۱) و بداء به این معنا کفر آشکار است. خوانندگان روایات آنها در برخی از روایاتشان همین معنای انحرافی بدا را احساس می‌کنند^(۲).

اما روایت‌های دیگری نیز وجود دارد که می‌گوید: «هیچ چیز جدیدی برای خدا آشکار نمی‌شود، مگر آنکه پیش از آشکار شدن به آن آگاه بوده است»^(۳). بسیاری از علمای شیعه می‌گویند منظورشان از «بداء» نسبت دادن آن معنا و مفهومی که نسبت دادن آن به خدا نادرست است، نیست. محمد حسین آل کاشف الغطاء می‌گوید: «گرچه معنای واقعی «بداء» همان ظهور چیزی پس از خفای آن است، اما در این جا مراد ظاهر شدن چیزی برای خدا پس از مخفی بودن آن نیست، آخر کدام نابخرد این گمراهی را اختیار می‌کند، بلکه مراد از آن ظهور

(۱) - «الوشیعة»، موسی جارالله، ص ۱۱۲-۱۱۸. و «مختصر التحفة الاثنا عشریة»، ص ۳۱۵ و «الشیعة و السنة»، احسان الهی ظهیر، ص ۶۳.

(۲) - مثل آن چه در «الکافی» از ابوهاشم جعفری روایت شده است که: «من نزد ابوالحسن؛ بودم پس از رحلت فرزندش ابوجعفر و من در دل خود فکر می‌کردم که بگویم داستان ابوبکر و ابومحمد همچون داستان ابوالحسن موسی و اسماعیل دو پسر امام جعفر؛ است، چراکه امید آن می‌رفت که پس از ابوجعفر ابومحمد به امامت برسد.

قبل از آن که من لب بگشایم ابوالحسن رو به من کرد و گفت: «آری ابوهاشم! درباره‌ی امامت ابومحمد پس از ابوجعفر چیزی برای خدا ظاهر شد که پیش از آن درباره‌ی وی آنرا نمی‌دانست. چنانکه درباره‌ی موسی پس از رفتن اسماعیل چیزی به نظر خدا رسید که وضعیت او را روشن کرد و این همان گونه است که تو درباره‌ی آن فکری کردی گرچه باطل گرایان ناخشنود گردند و پس از من پسر ابومحمد جانشین من خواهد شد و او از علمی که به آن نیازمند است برخوردار بوده و ابزار امامت را همراه خود دارد. «الکافی»، کتاب الحجة، (۱/۳۲۷).

(۳) - «الکافی» کتاب التوحید، باب البداء، (۱/۱۴۸).

چیزی پس از مخفی بودن از سوی خداوند متعال برای هر کسی از بندگان خود که بخواهد، است، و اگر می‌گوییم «بدا لله». «خدا دچار بداء شد» یعنی حکم خدا و یا شأن خدا ظاهر شد^(۱).

این تفسیر است قابل قبول، اما سوال ما این است که اگر واقعاً چنین است، پس چرا این همه غلو در مورد «بداء»؟ و چرا آن را از اصول عقاید قرار داده، تبدیل به چیزی کرده‌اند که شیعیان در آن با جمهور مسلمانان هم عقیده نیستند و هدف از قرار دادن آن در این جایگاه چیست، در حالی که این عقیده در اصل از عقاید یهود و از ادعاهای ابن سبا و مختار بن ابی عبید بوده است و معنای حقیقی و ظاهری آن را نمی‌توان به خدا نسبت داد، پس چرا این عقیده به کلی رد نمی‌شود؟ و چرا به دنبال توجیه آن هستید؟

در اصل علت پناه بردن و چسپیدن شیعیان به عقیده‌ی «بداء» همان علت و سببی است که باعث شد مختار این عقیده را اختیار کند و آن همان غلو و افراطشان در مورد امامانشان و این ادعایشان است که آنها علم غیب می‌دانند و حتی صاحب «الکافی» بابتی تحت عنوان «باب درباره‌ی این که امامان هر آنچه را اتفاق افتاده است و اتفاق می‌افتد می‌دانند و چیزی از آنها مخفی نیست» می‌بندد - چنانکه گذشت - در این صورت اگر امامان سخنی بگویند و واقعیت خلاف آنرا ثابت کند تنها راه بیرون رفتن «بداء» است، همان گونه که اگر مختار از چیزی خبر می‌داد و خلاف آن اتفاق می‌افتاد راه بیرون رفتن وی «بداء» بود. موضع علمای شیعه نسبت به این عقیده‌ی عجیب و غریب توجیه و دفاع از آن بوده نه رد و دفن آن^(۲).

(۱) - «الدین و الاسلام»، ص ۱۷۳.

(۲) - درباره‌ی دفاع آن‌ها از عقیده‌ی «بداء» ملاحظه شود: «التوحید» ابن بابویه قمی، ص ۳۳۵، «اوائل المقالات»، مفید، ص ۹۷، «الشیعة بین الاشاعة و المعتزلة»، هاشم الحسنی، ص ۲۳۳، «الدعوة الاسلامیة»، =

اگر کلمه‌ی «بداء» تنها در نصّی از نصوص‌شان می‌آمد، این دفاعشان از آن قابل قبول بود^(۱)، اما اینک که آن را عقیده‌ای قرار داده‌اند و در مورد آن این همه غلو صورت گرفته است، دفاع از آن قابل توجیه نیست، و آن را تنها بر تقيّه می‌توان حمل کرد و همین چیز باعث طرح آن سؤال فوق که ما پاسخ آن را ذکر کردیم، شده است.

۶) غیبت.

«غیبت، از عقاید پایه‌ای امامیه است»^(۲). چراکه آنها معتقداند: «زمین حتی برای یک لحظه هم نمی‌تواند از امام خالی باشد، و اگر زمین بی‌امام گردد از بین خواهد رفت»^(۳). و «اگر امام حتی برای یک لحظه از زمین برداشته شود، زمین با ساکنانش همچون دریا طولانی خواهد شد»^(۴). چراکه به گمان آنان «امام حجت خدا بر زمین است»^(۵) به اعتقاد آنها هیچ چیزی جز امام حجت نیست، حتی کتاب خدا بدون امام نمی‌تواند حجت باشد: «چراکه قرآن بدون قیّم نمی‌تواند صحیح باشد». و قیّم بنا به اعتقادشان یکی از امامان دوازده‌گانه است.

= خنیزی، (۱/ ۳۵)، «الشیعة فی عقائدهم و احکامهم»، امیرکازمی قزوینی، ص ۳۵۸، «البیان، خوبی، ص ۳۸۸ و «أصل الشيعة»، محمد حسین آل کاشف الغطاء، ص ۱۹۰ و غیره.

(۱) - بدا به معنای ظهور حکم خدا برای مردم در حدیث شریفی که در صحیح بخاری آمده به خداوند متعال نسبت داده شده است: «از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا فرمودند: «إن ثلاثة في بني إسرائيل، أبرص وأقرع وأعمى بدا لله عز وجل أن يتبليهم، فبعث إليهم ملكاً... الخ = سه نفر در میان بنی اسرائیل بودند که یکی از آنها بیماری پسی داشت، دومی کچل بود و سومی نابینا، خداوند متعال خواست که این سه نفر را بیازماید، پس فرشته‌ای به سوی آنها فرستاد». «صحیح البخاری»، کتاب بدء الخلق، باب ما ذکر عن بنی اسرائیل (۴/ ۱۴۶).

(۲) - «تاریخ الامامیة»، دکتر عبدالله فیاض، (از روافض معاصر)، ص ۱۶۵.

(۳) - بخشی از یک حدیث آنها در «الکافی» (۱/ ۱۷۹) و ر. ک به «البحار»، ۲۳/ ۲۹.

(۴) - بخشی از یک حدیث آنها در «الکافی» (۱/ ۱۷۹).

(۵) - بخشی از یک حدیث آنها در «الکافی»، (۱/ ۱۸۸).

ما این حق را داریم که سؤال کنیم، امام شیعیان امروز کجاست؟ حسن عسکری - امام یازدهم آنها - در سال (۲۶۰هـ)^(۱) بدون آن که نسلی از خود به جای گذاشته باشد وفات کرد و این مطلب را مؤرخان بزرگ بیان کرده‌اند^(۲) و کتاب‌های خود شیعیان نیز اعتراف کرده‌اند که: «به ظاهر او جانشین و فرزندی نداشت و میراث پیدا و آشکارش بین برادرش جعفر و مادرش تقسیم شد»^(۳). و پس از وفات حسن، بدون آن که فرزندی از خود به جای گذاشته باشد، شیعیان درباره‌ی جانشینی او دچار هرج و مرج شده و به گفته‌ی مسعودی به بیست فرقه^(۴) و به گفته‌ی قمی به پانزده فرقه^(۵) تقسیم شدند، و حتی برخی گفتند امامت به پایان رسیده است^(۶). و نزدیک بود که مرگ بدون جانشین حسن باعث مرگ شیعه و تشیع بشود، چرا که ستون اصلی آن که «امام» باشد فرو افتاده بود اما «اندیشه‌ی غیبت امام» زیر ساختی بود که

(۱) - «الغیبة» طوسی، ص ۲۵۸.

(۲) - این مطلب را چنانکه در پانوش، همین بحث گذشت، ابن تیمیّه بیان کرده است. طبری در حوادث سال ۳۰۲هـ ذکر کرده است که در زمان خلیفه‌ی عباسی - المقتدر - مردی ادعا کرد که محمد بن حسن بن علی بن موسی بن جعفر است. خلیفه دستور داد بزرگان و سفیدریشان آل ابوطالب و در رأس آنها نقیب و نماینده و سخنگوی الطالبیین احمد بن عبدالصمد، معروف به ابن طومار را فراخوانند. ابن طومار گفت حسن نسلی از خود به جای نگذاشته است و بنی هاشم از ادعای این مرد سخت برآشفتند و گفتند لازم است این مرد در میان مردم تشهیر شود و به اشد مجازات برسد او را بر شتری سوار کردند و در روز ترویه و عرفات به هر سو بین مردم گرداندند و سپس در زندان مصریان در سمت غرب او را زندانی کردند. «الطبری» (۲۶-۲۷)، چاپ حسینی، چاپ اول. دلیل و شاهد گفته‌ی نماینده طالبیان است که حسن عسکری فرزندی نداشته است و برآشفته شدن بنی هاشم از این ادعا.

(۳) - «المقالات و الفرق»، قمی، ص ۱۰۲.

(۴) - «مروج الذهب»، مسعودی (۴/۱۹۰) و ر. ک «الصواعق المحرقة»، ص ۱۶۸.

(۵) - «المقالات و الفرق»، ص ۱۰۲.

(۶) - همان، ص ۱۰۸ و ر. ک «الغیبة»، طوسی، ص ۱۳۵.

بنای ترک برداشته‌ی تشیع بر آن استوار شد و از فروپاشی در امان ماند، به همین سبب پس از آن غیبت فرزند حسن عسکری تبدیل به مهم‌ترین محور عقاید آنان شد و اکثر شیعیان پس از سردرگمی و هرج و مرج در برابر آن سرتسلیم فرود آوردند، چرا که پناه‌گاهی جز آن نداشتند. اگر ابن سبا عقیده‌ی «امامت منصوص من الله» را که پایه‌ی تشیع است پایه‌ریزی کرد، پس از به پایان رسیدن حسی و ظاهری امامت، با فوت حسن عسکری، بدون آنکه که نسلی از خود به جای گذاشته باشد، ابن سبای دیگری به تنهایی و یا به کمک دیگران البته با داشتن نقشی بارز، اندیشه‌ی جایگزین امامت را مطرح کرد. این شخص عثمان بن سعید^(۱) نام دارد. او ادعا کرد امام حسن عسکری فرزند چهارساله‌ای^(۲) دارد که مخفیانه زندگی می‌کند و این علی‌رغم آن بود که بنا به اعتراف خود شیعیان در زمان زنده بودن حسن عسکری هیچ خبر و اثری از این فرزند نبوده و پس از وفات او نیز مردم کسی را به عنوان فرزند حسن عسکری ندیده‌اند و نشناخته‌اند^(۳). و تنها همین یک نفر عثمان بن سعید ادعا کرده است که وی را می‌شناسد و وکیل و نماینده‌ی او در تحویل گرفتن وجوهات شیعیان و پاسخ دادن به سؤالات آنهاست.

عجیب است که شیعیانی که مدعی‌اند، قول کسی جز معصوم را نمی‌پذیرند،

(۱) ابوعمر و عثمان بن سعید عمری اسدی عسکری. او در کار خرید و فروش روغن بود و شیعیان او را وکیل و نماینده‌ی نخست امام غایبشان می‌دانند و برای او صفات و کرامات زیادی قایل‌اند. در سال ۲۸۰ هـ وفات کرد. ر. ک «الغیبة» طوسی، ص ۲۱۴ و پس از آن.

(۲) درباره‌ی سن او اختلاف نظر وجود دارد، به نظر طوسی سن او چهار سال است. «الغیبة»، ص ۲۵۸ مجلسی می‌گوید: «بیشتر روایات بر آن‌اند که وی چند ماه کمتر از پنج سال میان یک سال و چند ماه از پنج سال کمتر سن دارد». «البحار»، (۱۲۳/۲۵).

(۳) «الارشاد»، مفید، ص ۳۴۵.

درباره‌ی یکی از مهم‌ترین عقایدشان قول یک نفر غیر معصوم را چگونه پذیرفته‌اند. عثمان بن سعید و هم‌دستان وی در آغاز از ذکر نام این فرزند ادعایی و ذکر محل اختفای او خودداری کردند. در «الکافی» به نقل از ابو عبدالله صالحی آمده است که پس از درگذشت ابومحمد (حسن عسکری) بزرگان مذهبیم را درباره‌ی نام و مکان امام بعدی سؤال کردم؛ پاسخ این بود: «اگر اسم را بر ایشان بگوییم، آن را هر جا ذکر می‌کنند، و اگر محل اختفا را بگوییم. آن مکان را افشا خواهند کرد»^(۱). اما در برخی از کتاب‌های شیعه آمده است که نام وی محمد است، ولی برخی از علمای شیعه تا به امروز از ذکر نام او به صورت صریح نهی می‌کنند، و تنها به ذکر یکی از القاب وی که برایش وضع کرده‌اند، چون مهدی، حجت، قائم، خلف، سید، ناحیه‌ی مقدس، صاحب، صاحب الزمان، ولی عصر^(۲)، صاحب الأمر و غیره بسنده می‌کنند و در کتاب‌هایشان آمده است که: «نام صاحب الأمر را کسی جز یک کافر صراحتاً بر زبان نمی‌آورد»^(۳). و هنگامی که گفته شد پس چگونه از وی نام ببریم. پاسخ آمد که بگویید: «حجت آل محمد»^(۴).

چنین به نظر می‌رسد که کتمان نام و محل اختفای او تلاشی است برای پنهان کردن این دروغ؛ چراکه آخر چرا بایستی آن را پنهان کنند در حالی که می‌گویند: «هر کس امام را نشناسد، غیر خدا را خواهد شناخت، و عبادت غیر خدا خواهد کرد»^(۵).

(۱) - «اصول الکافی»، (۱/۱۸۱).

(۲) - «حصائل الفکر»، ص ۳۵.

(۳) - «الکافی»، (۱/۳۳۳).

(۴) - «الکافی»، (۱/۳۳۳).

(۵) - همان، (۱/۳۳۳).

اندیشه‌ی غیبت را همان گونه که عثمان بن سعید مطرح کرد، پس از او پسرش محمد و پس از محمد بن عثمان نوبختی و در آخر سیمری - چنانکه گذشت - آن را ادامه دادند و مدت زمان نیابت این چهار نفر که هفتاد و چهار سال طول کشیده است^(۱) «غیبت صغری» خوانده می‌شود.

آخرین نایب از این نایبان چهارگانه که «سیمری» باشد اندیشه‌ی «غیبت» را دگرگون کرد و به جای آن که نیابت در دست یک نفر باشد و وی ادعا کند که با امام ارتباط مستقیم دارد، اعلام کرد که نیابت و ارتباط مستقیم با امام زمان به پایان رسیده است، و از این پس هر مجتهد شیعی نایب امام زمان است، و توقیعی بیرون آورد که در آن آمده بود: «در حوادث و اتفاقات جدیدی که پیش می‌آیند به راویان حدیث ما مراجعه کنید، آنان حجت من بر شما و من حجت خدا بر شما هستم»^(۲). ما دقیقاً نمی‌دانیم که «سیمری» چرا به اعلام قطع ارتباط مستقیم با امام، اقدام کرد؟ شاید هدف وی حفظ وجود اندیشه‌ی غیبت امام از فروپاشی بوده باشد، چراکه رقابت بر سر نیابت از امام زمان^(۳) به سبب فراوانی سود مادی این جایگاه، زیاد شده بود و آنان اقدام به رسواکردن یکدیگر

(۱) - «کشف الغطا» از آیت الله جعفر نجفی، ص ۱۳. معلوم می‌شود که این مدت زمان نزدشان متفق علیه نیست، چراکه در «تنقیح المقال» ممقانی این مدت زمان رد شده و گفته شده است که: «اینکه مدت غیبت صغری هفتاد و چهار سال دانسته شده است بدون شک اشتباه است. مگر آنکه از سال تولد امام زمان شمرده شود». سپس ادامه داده است که مدت درست آن شصت و هشت سال و یا یک ماه کمتر از شصت و نه سال است. «تنقیح المقال»، (۱/۱۸۹) در کتاب «تاریخ الغیبة الصغری» آمده است که مدت آن هفتاد سال بوده است. «تاریخ الغیبة»، محمد باقر الصدر، ص ۳۴۵.

(۲) - «الکافی» همراه باشد حتی «مرآة العقول»، (۴/۵۵)، «إكمال الدین»، ص ۴۵۱.

(۳) - ر. ک «البحار»، باب ذکر المذمومین الذین أدعوا البایبة و السفارة کذبا و افتراء. (۵۱/۲۶۷-۳۶۸)، «الغیبة»، طوسی، ص ۲۱۳.

می کردند.

«شلمغانی»^(۱) یکی از مدعیان نیابت از مهدی که اثنا عشریه او را به رسمیت نمی شناسند، می گوید: «ما با ابوالقاسم، حسین بن روح - نایب سوم امام مهدی به عقیده ی اثنا عشریه - وارد این کار نشدیم مگر آن که می دانستیم داریم چکار می کنیم، ما در این کار همانند سگ ها بر سر لاشه ی مردار، بر یکدیگر پریدیم»^(۲).

احمد کسروی درباره ی این گفته چنین اظهار نظر می کند: «وی راست گفته است، دعوا بر سر مال بوده است، آنها اموال زیادی را گردآوری کرده درباره ی آن دچار طمع می شدند، آن گاه ادعای نیابت می کردند تا آن را به دیگری نسپارند»^(۳).

مسئله ی «غیبت امام» که یکی از پایه های اصلی مذهب شیعه است، از مسائلی است که بسیاری از شیعیان را به دلیل طولانی شدن زمان غیبت و نرسیدن هیچ گونه خبری از امام غایب، دچار شک و تردید و حیرت و سردرگمی کرده است. ابن بابویه قمی می گوید: «من به نیشابور برگشته و در آن جا اقامت گزیدم، اکثر شیعیانی که نزد من می آمدند از غیبت دچار حیرت شده

(۱) - محمد بن علی بن ابوالعزاق شلمغانی، از کسانی که مدعی نیابت از امام مهدی روافضی بوده است. گفته های انحرافی زیادی از جمله قول به تناسخ از وی نقل شده است. طوسی می گوید: او دارای حکایت های قبیح و کارهای زشتی است که ما آن ها را شایسته ی ذکر در کتاب خود نمی دانیم. در سال ۳۲۳ هـ کشته شد. و «الغیبة»، طوسی. در «الکامل» و «البدایة و النهایة» آمده است که وی در سال ۳۲۲ هـ کشته شد. ر. ک «البدایة و النهایة» (۱۱/۱۷۹)، «الکامل» (۸/۲۹۰).

(۲) - «الغیبة»، طوسی، ص ۲۴۱.

(۳) - «التشیع و الشیعة»، ص ۳۳.

بودند و در امر قایم دچار تردید شده بودند»^(۱).
 اگر در زمان ابن بابویه (متوفای ۳۸۱هـ) این شک و تردید وجود داشته است، امروز پس از گذشت این همه قرن به طریق اولی بایستی وجود داشته باشد. چراکه دلایل و اسبابی را که شیعیان به عنوان دلایل غیبت ذکر می‌کنند، برای یک فرد خردمند قانع کننده نیستند، آنها یکی از اسباب «غیبت» او را «ترس از کشته شدن»^(۲) ذکر می‌کنند و این در حالی است که می‌گویند امامان می‌دانند چه زمانی می‌میرند و با اختیار خود می‌میرند»^(۳). پس کسی که مرگش در اختیار خودش است، چرا بایستی از کشته شدن بترسد؟!!

وانگهی چرا یکی از این نایبان چهارگانه که مدعی ارتباط مستقیم با امام بودند کشته نشدند؟ در حالی که مرگ آنها چون امام در اختیار خودشان نبود؟ و سپس چرا زمانی که شیعیان به نام او حکومت را در اختیار گرفتند و قدرت از آن آنها بود ظهور نکرد؟ کسروی می‌گوید: «اگر مهدی غایب به خاطر ترس از دست دادن زندگی خود پنهان شده بود، چرا زمانی که شیعیان آل بویه بر بغداد چیره شدند و خلفای بنی‌عباس از آنها فرمان می‌بردند، ظهور نکرد؟ چرا زمانی که شاه اسماعیل صفوی بر صحنه ظاهر شد و از خون سنی‌ها نهرها روان کرد امام زمان ظهور نکرد؟ چرا زمانی که کریم خان زند که یکی از پادشاهان قدرتمند ایران دست قدرت را در اختیار داشت و سکه به نام «امام زمان» ضرب می‌کرد و خودش را وکیل او می‌دانست امام زمان ظهور نکرد؟ و چرا امروز که تعداد شیعیان به شصت میلیون نفر رسیده است و اکثر آنها از

(۱) - «اکمال الدین»، ص ۲.

(۲) - «الکافی» کلینی وی چندین حدیث در این مورد ذکر کرده است. (۱/۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰) و.ر. ک

«الغیبة» طوسی، ص ۱۹۹ و.ر. ک «المهدی» أبوطالب تبریزی، ص ۱۱۸.

(۳) - این عنوان یکی از ابواب کافی است. چنانکه پیش از این گذشت (۱/۲۵۸).

منتظران او هستند ظهور نمی‌کند؟!^(۱).

اگر کسروی زنده می‌بود می‌گفت: چرا امروز که انقلاب خمینی به پیروزی رسیده است و او قدرت را کاملاً در اختیار دارد و مدعی نیابت مطلق از امام معصوم است، چرا ظهور نمی‌کند!؟

علمای شیعه کتاب‌های زیادی درباره‌ی «غیبت» نوشته‌اند.^(۲) برخی از علمای آنها - چنانکه پیش از این بیان شد - ادعا کرده‌اند که با مهدی ارتباط مستقیم دارند و ادعا کرده‌اند که هر کس که نامه‌ای بنویسد و آن را با یک روش خاصی و با دعای معینی^(۳) برای امام زمان ارسال دارد. نامه به دست وی می‌رسد، همه‌ی این کارها را کرده‌اند و می‌کنند تا توده‌های گروه خود را درباره‌ی این عقیده به قناعت برسانند و هم‌اکنون این عقیده را عقیده‌ی «مهدویت» می‌نامند و ادعا می‌کنند «عقیده‌ی مهدویت» بین اهل سنت و تشیع متفق علیه است، چراکه همه به مهدی ایمان دارند^(۴). این عقیده را بنا به عادت

(۱) - «التشیع و الشیعة»، ص ۴۲.

(۲) - «الذریعة إلى تصانیف الشیعة»، از ۵۴ کتاب در موضوع «غیبت» نام برده شده است که علمای شیعه آن‌ها را تألیف کرده‌اند. و «الذریعة» (۱۶/ ۷۴-۸۴) و ر. ک مقدمه‌ی «اکمال الدین» از محمد مهدی سید حسن موسوی. وی از ۳۶ عنوان کتاب که در موضوع «غیبت» از سوی شیعیان به نگارش درآمده‌اند، نام برده است.

(۳) - این مطلب در مبحث آرای دعوت‌گران تقریب درباره‌ی «غیبت» خواهد آمد.

(۴) - اعتقاد اهل سنت درباره‌ی مهدی با اعتقاد اهل تشیع درباره‌ی وی از جنبه‌هایی تفاوت‌های زیادی دارد و شیعیان آن را از عقاید اصلی و اساسی خود می‌دانند و انکار آن را همانند انکار نبوت یکی از انبیا می‌دانند، در حالی که اهل سنت آن را تنها یک پیش‌گویی از پیش‌گویی‌هایی که پیامبر درباره‌ی حوادث آخر زمان فرموده می‌دانند و بعضی از اهل سنت چون ابن خلدون منکر صحت و ثبوت اخبار و روایت آن شده‌اند، اما کسی از اهل سنت آن‌ها را تکفیر نکرده است.

شیعیان بسیاری از احکام شریعت را تا زمان ظهور وی به تأخیر می‌اندازند، به طور مثال برپایی نماز جمعه و اعلام جهاد را تا زمان پیش از ظهور وی جایز نمی‌دانند. برخلاف اهل سنت. شیعیان می‌گویند قرآن کامل، =

همیشگی خود بسیار بزرگ کرده‌اند و در آن راه «غلو و افراط را پیموده‌اند. می‌گویند رسول الله فرموده است: «هر کس قایم را که از فرزندان من است، انکار کند، گویا مرا انکار کرده است»^(۱). از جعفر صادق درباره‌ی کسی که به تمام امامان غیر آخرین آنها، یعنی امام غایب، ایمان دارد پرسیدند. وی گفت: «وی همانند کسی است که به عیسی ایمان بیاورد، اما به نبوت محمد ایمان نیاورد، و یا به محمد ایمان بیاورد، اما به عیسی ایمان نیاورد، پناه بر خدا از کسی که حجتی از حجت‌های خدا را انکار کند»^(۲). ابن بابویه قمی می‌گوید: مثال منکر قایم در حال غیبت مثال شیطان است که از سجده کردن برای آدم امتناع ورزید»^(۳). می‌گویند هر کس انتظار خروج این قایم را بکشد: «چون کسی است که در جهاد فی سبیل‌الله در خون خود غلتیده است»^(۴). و همچون کسی است که در رکاب رسول خدا به شهادت رسیده است»^(۵).

لطف الله صافی^(۶) می‌گوید: «اخبار و روایات وارده‌ای فضیلت انتظار، زیاد و متواترند»^(۷).

از اصول دین نزدشان انتظار برای خروج وی از غیبت است. در «الکافی» آمده است که ابوجعفر به کسی که از وی درباره‌ی دینی که خدا را با آن بندگی

= مصحف فاطمه و غیره در اختیار او هستند که اهل سنت به هیچ یک از این‌ها معتقد نیستند. آن‌ها حتی در مورد نام و صفات او با اهل سنت اختلاف‌های زیادی دارند که امکان ذکر آن‌ها نیست.

(۱) - «إكمال الدین»، ص ۳۹۰.

(۲) - «الغیبة»، محمد ابراهیم نعمانی، ص ۵۵.

(۳) - «إكمال الدین»، ص ۱۳.

(۴) - ر. ک «منتخب الأثر»، لطف الله صافی، ص ۴۹۸.

(۵) - همان، ص ۴۹۸.

(۶) - از علمای معاصر شیعیان ایران، مقیم قم. «مع الخطیب فی خطوطه العریضه» از جمله آثار اوست.

(۷) - «منتخب الاثر»، پانوش، ص ۴۹۹.

می‌کند سوال کرده بود، گفت: «به خدا سوگند من به تو همان دینی را عرضه می‌کنم که دین من و دین نیاکان من بوده است و خدا را به آن بندگی کرده‌ایم و آن شهادت و گواهی دادن به این است که هیچ خدایی جز الله نیست و محمد پیامبر خداست ... و انتظار قایم ما»^(۱).

به همین دلیل است که تا اواخر قرن چهاردهم میلادی که ابن خلدون تاریخ کبیرش را نوشت شیعیان هر شب پس از نماز مغرب بر باب سرداب سامراء^(۲) جمع می‌شدند و مهدی را صدا می‌زدند و وی را برای خروج فرا می‌خواندند، تا آن که ستاره‌ها پدیدار می‌گشتند، آن گاه همه پس از طول انتظار با احساس ناامیدی و اندوهگین به خانه‌ها برمی‌گشتند^(۳).

این عقیده‌ی انتظار باعث تمسخر و استهزای طنز گویان شده است. یکی از شعرا گفته است:

ما آن للسرداب أن یلد الذی کلمتموه بجهلکم ما أنا
فعلی عقولکم العفاء فاینکم ثلثتم العنقاء والغیلانا

آیا زمان آن فرا نرسیده است که سرداب کسی را که شما با وی سخن می‌گویید بزاید؟ وای بر عقل‌هایتان که به «عنقاء» [به سیمرغ] و غول‌ها افسانه‌ی سومی افزودید^(۴).

(۱) - «الکافی» به نقل از «منتخب الاثر»، ص ۴۹۹.

(۲) - سامراء، لغتی است در تلفظ سرّ من رأی که نام شهری است بین بغداد و تکریت در شرق دجله. در مساجد جامع این شهر سرداب معروفی واقع شده است که شیعیان ادعا می‌کنند مهدی آن‌ها از آن خارج می‌شود. «معجم البلدان» (۳/۱۷۳) و در وصف این سرداب رجوع شود به «مجله‌ی لغة العرب» مقاله‌ی «ماذا یری فی سامراء» از کاظم دجیلی، جلد اول، ص ۱۴۴ و پس از آن.

(۳) - «روح الاسلام»، امیر علی از شیعیان معاصر (۱/۲۱۰) و ر. ک. مقدمه‌ی ابن خلدون، (۲/۵۳۱-۵۳۲).

(۴) - ر. ک «الصواعق المعرفة»، ص ۱۶۸.

اما با وجود این بیش از یازده قرن است که نصوص و روایات شیعی هر شیعه‌ای را به آن فرا می‌خوانند که با هیچ خلیفه‌ای از خلفای مسلمانان بیعت نکند مگر از روی تقیّه، چراکه بیعت واقعی از آن امام زمان است و بایستی بیعت خودش را با او در اعتقادش، با قولش و یا دعاهایش تجدید کند.

یکی از دعاهای ویژه‌ی امام زمان که آن را در روزهای خاص می‌خوانند دعایی است که «دعای عهد» خوانده می‌شود و در آن می‌آید: «خدایا من در صبح این روز و در صبح هر روزی که در آن زنده باشم عهد، یا عقد، یا بیعتی را که او بر گردن من دارد تجدید می‌کنم و هیچ گاه از زیر بار آن شانه خالی نخواهم کرد»^(۱).

در دعای روزانه‌ی دیگری که آن هم مخصوص امام زمان است می‌آید: «خدایا این بیعت اوست که تا قیامت برگردن و بر عهده‌ی من است».

مجلسی می‌گوید: «به هنگام خواندن این دعا دست راستش را در دست چپش به شکل بیعت قرار می‌دهد»^(۲).

اکثر شیعیان در زمان غیبت نماز جمعه نمی‌خوانند و می‌گویند: جمعه و حکومت از اختیارات امام المسلمین است»^(۳).

و امام المسلمین به اعتقادشان از یازده قرن به این سو امام زمان است و به خاطر یک ادعای عجیب و غریب فرضی از فرایض خدا را تعطیل کرده‌اند^(۴).

(۱) - «مفتاح الجنان»، عباس قمی، ص ۵۳۸-۵۳۹.

(۲) - منبع سابق.

(۳) - «مفتاح الكرامة»، كتاب الصلاة، (۲/ ۶۹).

(۴) - اکثر شیعیان تا به امروز نماز جمعه نمی‌خوانند. کاظم کفایی که یکی از علمای معاصر شیعه است می‌گوید: «در عراق امروز، شیعیان نماز جمعه نمی‌خوانند، جز از شیخ خالصی که در مسجد صفوی که در صحن کاظمی نماز جمعه می‌خواند». گفته‌ی از کاظم کفایی که با دست خود آن را نوشته و دکتر علی سالوس در کتاب خود =

آنها ادعا می‌کنند که امام زمانشان شریعت رسول خدا را تغییر می‌دهد. در «بحار» مجلسی آمده است که «صاحب الأمر جزیه را چنانکه رسول خدا می‌پذیرفت، نمی‌پذیرد»^(۱). و «وی به حکم سلیمان و داود و آل داود حکم می‌کند و از مردم بی‌نه نمی‌طلبد»^(۲). و در یک مرتبه میان آنها به حکم آدم حکم و داوری می‌کند، و یک مرتبه به حکم داود، و یک مرتبه به قضای ابراهیم، و در هر مرتبه‌ای برخی از اصحاب وی به مخالفت او برمی‌خیزند و او گردن آنها را می‌زند، و در مرتبه‌ی چهارم به قضای محمد حکم می‌کند و کسی انتقاد نمی‌کند»^(۳). و «قایم آل محمد هر گاه ظهور کند فرزندان قاتلان حسین را به خاطر کاری که پدران و نیاکانشان انجام داده‌اند، می‌کشد»^(۴). و می‌گویند: «امام زمانشان با جفر احمر به میان عرب‌ها می‌رود. یعنی آنها را می‌کشد»^(۵). «او کسانی را که در جنگ پشت به وی کرده و از برابرش می‌گریزند می‌کشد، و

= «فقه الشیعة» ص ۲۶۴ آن را به چاپ رسانده است. در کویت جز از شیخ ابراهیم جمال الدین، مرجع اخباریون در آنجا کس دیگری نماز جمعه نمی‌خواند. ر. ک «فقه الشیعة» از علی سالوسی، پانوشست ص ۲۰۳ زمانی که برخی از شیعیان از مرجع بزرگشان آیت الله محسن حکیم از دلایل آنها در مورد وجوب وجود و حضور امام به عنوان شرط صحت نماز جمعه سوال کردند، پاسخ وی این بود که این سؤال پرسیده نشود. برخی دیگر از علمای شیعه نماز جمعه را واجب می‌دانند، اما آن را برپا نمی‌کنند. ر. ک: نص الكتاب و متواتر الأخبار علی وجوب الجمعة فی جمیع الاعصار»، محمد عبدالرضا أسدی، ص ۲۴، ۲۷-۲۸.

(۱) - «البحار»، (۵۲/۳۴۹).

(۲) - «البحار»، (۵۲/۳۱۹-۳۲۰).

(۳) - «البحار»، (۵۲/۳۸۹).

(۴) - «البحار»، (۵۲/۳۱۳).

(۵) - «البحار»، (۵۲/۳۱۳، ۳۱۸).

زخمی‌های میدان جنگ را نیز خلاص می‌کند»^(۱).

اعتراف می‌کنند که این عملکرد او برخلاف سیرت پیامبر ، علی و حسن است. در «بحار» آمده است که: «علی و حسن از سیرت پیامبر که رحمه العالمین بود پیروی می‌کنند، اما قایم نعمت و عذابی است برای ظالمان»^(۲). مفهوم این عبارت آن است که از سیرت آنها پیروی نمی‌کند.

می‌گویند: «او کسانی را که به سن بیست سالگی رسیده باشند و فهم دینی نداشته باشند، می‌کشد»^(۳). می‌گویند: «امام مهدی در حرمین شریفین نیز اقدام به هدم و تخریب می‌کند. در «الغیبه» آمده است که: «قایم مسجد الحرام را ویران نموده آن را بر پایه‌های اولیه‌ی آن برمی‌گرداند و مسجد نبوی را ویران می‌کند و آن را بر پایه‌های اولیه‌ی آن برمی‌گرداند و بیت الله را ویران نموده آن را بر پایه‌های اولیه‌ی آن برمی‌گرداند و استوار می‌کند»^(۴).

اعتراف می‌کنند که: «امام زمانشان سعی خواهد کرد مردم را از قرآن فعلی منصرف کند و قرآن دیگری برایشان بیرون آورد و ادعا می‌کند که قرآن کامل که بر پیامبر نازل شده بود، همان است و این مطلب پیش از این گذشت.

ادعا می‌کنند که مصحف فاطمه، تمام کتاب‌های آسمانی سابق، جفر، جامعه و علوم دیگری که امام زمان آنها را از امامان دیگر به ارث برده است، به هنگام ظهور همراه وی خواهند بود. - این مطلب پیش از این بیان شد - یک مطلب عجیب این است که آنها در آغاز امر برای خروج وی زمان تعیین می‌کردند. در

(۱) - «البحار»، (۳۵۳/۵۲).

(۲) - «بحار»، مجلسی، (۳۱۴/۵۲).

(۳) - «اعلام الوری»، فضل بن حسن طبری، ص ۴۳۱، «البحار»، (۱۵۲/۵۲).

(۴) - «الغیبه»، طوسی، ص ۲۸۲، ر.ک «البحار»، مجلسی، ۳۳۸/۵۲.

«الکافی» آمده است که: «از علی - بنا به ادعایشان - سؤال شد که سیرت و سرگردان و غیبت چقدر طول خواهد کشید؟» او گفت: «شش روز، شش ماه، یا شش سال»^(۱).

به ظاهر، این مدت کوتاه را در آغاز امر برای آن تعیین کردند که این ادعا در بدو پیدایش برای پیروانشان قابل قبول بوده و آن را باور کنند و این ادعا و اندیشه اندکی جا بیفتد و محکم شود و باورکنندگان آن زیاد شوند.

پس از آن اعلام کردند که خروج و ظهور وی وقت معینی ندارد، و این پس از آن بود که انتظار طولانی شد و حیرت و سرگردانی بر آنان حاکم شد، در «الکافی» آمده است: «تعیین کنندگان وقت دروغ می‌گویند، ما اهل بیتی هستیم که وقت تعیین نمی‌کنیم»^(۲).

کتاب‌های فرقی احوال گوناگون و آرای پریشان آنها را در مورد غیبت برای ما ذکر کرده‌اند، هر گروهی از امامی پیروی می‌کند و مدعی غیبت اوست و هر یکی یک رأی و نظری دارد و مدعی حقانیت آن است^(۳).

شهرستانی پس از ذکر اختلاف آنها در این مورد می‌نویسد «با وجود این اختلاف شما ادعای «غیبت»تان چگونه می‌تواند صحیح باشد»^(۴).

بدون تردید اگر این امر از سوی خدا می‌بود، این همه پراکندگی، اختلاف و سردرگمی در آن پدید نمی‌آمد.

اگر از آنها سوال کنی، این همه مدت غیبت چگونه می‌تواند معقول و منطقی

(۱) - «الکافی»، (۳۳۸/۱) و ر. ک «الغیبة»، طوسی، ص ۲۶۳.

(۲) - «الکافی»، کتاب الحجة، باب کراهة التوقیت. (۳۶۸/۱).

ر. ک: «الغیبة»، طوسی، ص ۲۶۲ و ر. ک «نورالثقلین»، (۱۰۷/۲).

(۳) - «الملل و النحل» شهرستانی، (۱۷۰-۱۷۲) و ر. ک «المقالات و الفرق»، قمی، ص ۱۰۲ و بعد از آن.

(۴) - «الملل و النحل»، (۱۷۲/۱).

باشد، آخر چگونه ممکن است یک انسان این همه قرن زنده باشد؟! می‌گویند:
«آیا مگر هزاران سال نیست که خضر زنده است؟».

با وجود آن که قول صحیح آن است که خضر زنده نیست^(۱)، اما اگر فرض کنیم زنده باشد، باز هم صحبت آنها محکم نیست، چراکه خضر نه مکلف است و نه مسئول هدایت امت و یا جماعتی، در حالی که بنا به ادعایتان، امام زمان شما، مسئول تمام مسلمانان است!!!

۷) اعتقاد آنها در مورد صحابه.

کتاب‌های اساسی شیعه مملو از سب و شتم و لعن و تکفیر نسبت به تمام صحابه جز اندکی از آنها که در اکثر روایاتشان از سه نفر تجاوز نمی‌کنند است و در بسیاری از اخبار و روایاتشان اکثر صحابه با ذکر نام، مورد لعن و نفرین و تکفیر قرار گرفته‌اند به ویژه خلفای ثلاثه بیش از همه در معرض این اهانت‌ها و تکفیرها بوده‌اند. صفحات کتاب‌های معتبر شیعه در برگیرنده‌ی داستان‌هایی از دشمنی، عداوت، کینه و نفرت و کدورت میان علی و فاطمه از یک سو، و میان سایر صحابه و در رأس آنها شیخین از سوی دیگر است. اگر خواسته باشیم همه‌ی بیهوده‌گویی‌های آنها را در این زمینه گردآوری و نقل کنیم، به صدها صفحه خواهد رسید و همه‌ی این صفحات سیاه، آتش کینه و عداوت را در میان امت شعله‌ور می‌کنند و بذرتنه و کینه را در میان آن می‌پاشند و هدف از وضع آنها دور کردن امت از شریعت پیامبرش با زیر سؤال بردن ناقلان و دریافت کنندگان نخستین آن و از بین بردن تواتر در نقل دین اسلام بوده و هست.

(۱) - ر. ک، «منهاج السنة» (۲۸/۱)، چاپ امیریه «المنار المنیف» ابن قیم، ص (۶۷-۷۶)، «البداية والنهاية»

ابن کثیر، (۱/۳۲۵-۳۳۷)، «فتح الباری» ابن حجر، (۳/۳۰۹-۳۱۲)، «الاصابة» (۲/۲۸۶-۳۳۵).

در ذیل به مثال‌هایی در این زمینه از کتاب‌های معتبرشان اشاره خواهیم کرد. در کتاب‌های معتبر آنها روایت‌های زیادی آمده که گویای آن است که تمام صحابه جز سه نفر مرتد شده‌اند و در روایت‌های دیگری از چند نفر دیگر نیز نام برده شده است که دست از ارتداد برداشته‌اند، اما به هر حال تعداد همه‌ی این‌ها از هفت نفر تجاوز نمی‌کند و این حکم ارتداد بر تمام صحابه جز از سه و یا هفت نفر، صحابه‌ای که خدا و پیامبرش از آنها تعریف و تمجید کرده‌اند، و تاریخ افتخارات آنها را با نور نوشته است و جهان تا به امروز جامعه‌ای چون جامعه‌ی آنان به چشم خود ندیده است. در بسیاری از کتاب‌های معتبر شیعی چون «الکافی، کلینی»^(۱) و «بحار، مجلسی»^(۲) و «کتاب سلیم بن قیس»^(۳) و «الاختصاص»^(۴) و «رجال الکشی»^(۵) و «تفسیر العیاشی»^(۶) و «البرهان»^(۷) و «الصفی»^(۸) و «تفسیر نور الثقلین»^(۹) و غیره آن هم به عنوان روایاتی از معصومین آمده است.

اما گفته‌های اهانت‌آمیز علمایشان درباره‌ی آن نسل یگانه‌ی قرآنی به قدری زیاد است که اکثر کتاب‌هایشان مملو از آن است و چون ادعا می‌کنند تنها کلام

(۱) - ر. ک، «الکافی»، کلینی، (۲/۲۴۴) (۲/۲۲۴).

(۲) - ر. ک، «البحار»، (۲۲/۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۴۰۰).

(۳) - ر. ک به کتاب «سلیم بن قیس»، ص ۷۴-۷۵.

(۴) - ر. ک، «الاختصاص»، از مفید، ص ۴-۵.

(۵) - «رجال الکشی»، ص ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۱.

(۶) - «تفسیر العیاشی»، (۱/۱۹۹).

(۷) - «البرهان»، هاشم البحرانی، (۱/۳۱۹).

(۸) - «الصفی»، محسن کاشانی، (۱/۳۰۵).

(۹) - «نور الثقلین»، حویزنی، (۱/۳۹۶) و پس از آن.

معصومینشان صحیح است و ما نیز در پی آن هستیم که با کمال احتیاط و دقت مذهب آنها را عرضه کنیم، به گفته‌های علمایشان زیاد استناد نخواهیم کرد. عالم ثقه‌ی آنها، کلینی، در «الکافی» از حمران بن أعین نقل کرده است که: «به ابوجعفر گفتم: «فدایت شوم، ما آن قدر کم هستیم که اگر بر گوسفندی گرد هم بیاییم نمی‌توانیم همه‌ی آن را بخوریم»^(۱).

وی گفت: «آیا تو را از چیز عجیب‌تری آگاه نکنم؟ همه‌ی مهاجران و انصار رفتند [مرتد شدند] و با دستش اشاره کرد که جز سه نفر»^(۲). در روایت‌های دیگرشان این سه نفر تعیین شده‌اند.

از ابوجعفر روایت شده است که همه‌ی مردم پس از صحابه مرتد شدند جز سه نفر». راوی می‌گوید: «من سؤال کردم که آن سه نفر کیستند؟ وی گفت: «مقداد بن الاسود، ابوذر غفاری و سلمان فارسی رحمت الله و برکاته علیهم اجمعین و سپس بعد از مدتی مردم دانستند و برگشتند»^(۳).

این افرادی که بعدها حق را دانستند چهار نفر هستند که به این ترتیب - بنا به نوشته‌ی کتاب‌های شیعه - مجموع افرادی که از ارتداد سالم ماندند، به هفت نفر می‌رسد. در «رجال الکشی» از ابوجعفر روایت شده است که همه‌ی مردم مرتد شدند، جز سه نفر: «سلمان، ابوذر و مقداد». من گفتم: «پس عمار چه؟» گفت: «او نیز اندکی منحرف شد»^(۴)، اما بار دیگر برگشت». سپس گفت: «اگر

(۱) - یعنی نسبت به اهل سنت خیلی کم هستیم.

(۲) - «الکافی» کتاب الایمان و الکفر، باب فی قلة عدد المؤمنین، (۲/ ۲۴۴) و ر. ک به «رجال الکشی»، ص ۷ و ر. ک «البحار» (۲۲/ ۳۴۵).

(۳) - «الکافی»، کتاب الروضة، (۲/ ۳۲۱-۳۲۲) (همراه با شرح جامع مازندرانی).

(۴) - در متن عربی عبارت «جاض جیضة» آمده است که به معنای منحرف شدن و عدول کردن است.

منظورت کسی است که هیچ گونه شک و تردیدی در دلش راه نیافت، چنین کسی تنها مقدار است. اما سلمان؛ در دل او خیالی آمد که اسم اعظم خدا در اختیار امیرالمؤمنین است و او اگر آن را بر زبان بیاورد، زمین مخالفان را فرو خواهد برد، او در همین اندیشه و حال بود که گلویش را با ردایش فشردند^(۱) و از ناحیه‌ی گردن مورد ضرب و جرحش قرار دادند^(۲) و بگونه‌ای که آثار خراشیدگی بر آن به جای ماند، تا آن که امیرالمؤمنین از کنارش رد شد و به او گفت: «ابوعبدالله! این از همان است، پس بیعت کن و او هم بیعت کرد. اما ابوذر را امیرالمؤمنین دستور سکوت داد، ولی او مردی بود که در راستای بیان حق از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌ترسید و او سخن گفت و به سکوت رضایت نداد و عثمان نیز دستور داد ... الخ، پس از آن بود که مردم برگشتند و نخستین کسی که برگشت ابوساسان انصاری و ابوعمره و شتیره بودند و مجموعه‌ی این‌ها هفت نفراند و جز از این هفت نفر کسی دیگر حق امیرالمؤمنین را نمی‌دانست»^(۳).

حتی این سه نفری که بنا به ادعایشان از ردّت مصون مانده‌اند، کتاب‌های شیعه از اهانت به آنها هم خودداری نکرده‌اند. در «رجال کشی» آمده است که امیرمؤمنان علی گفت: «ای ابوذر! اگر سلمان آنچه را در دل دارد بر تو آشکار کند، تو خواهی گفت، رحمت خدا بر قاتلان سلمان»^(۴).

جعفر از پدرش روایت می‌کند که روزی نزد علی از تقیّه سخن گفتم، و

(۱) - در متن عربی واژه‌ی «لبیه» آمده است که معنای آن گرفتن لباس‌های پیرامون گلو و کشیدن طرف مقابل به سوی خود و فشردن گلوئی او به هنگام دعوا و درگیری است.

(۲) - در متن عربی واژه "وجاء یجاء" آمده که به معنای زدن به وسیله‌ی دست و چاقو و غیره است.

(۳) - «رجال کشی»، ص ۱۱-۱۲.

(۴) - همان، ص ۱۵.

می‌گفت: «اگر ابوذر آنچه را در قلب سلمان است می‌دانست، او را می‌کشت»^(۱).

ابوبصیر می‌گوید از ابو عبدالله شنیدم که می‌گفت: «رسول خدا فرمودند: «ای سلمان! اگر علم تو بر مقدار عرضه شود، او کافر خواهد شد. و ای مقداد! اگر علم تو بر سلمان عرضه شود او کافر خواهد شد»^(۲).

وانگهی این روایاتی که بر تمام آن جامعه‌ی نمونه جز سه یا هفت نفر آن حکم ارتداد صادر می‌کند، اهل بیت پیامبر را نیز از این حکم مستثنی نمی‌کند و این روایات تمام صحابه از جمله خویشاوندان و همسران رسول خدا را مشمول این حکم می‌داند، به عبارت دیگر حکم آن صحابه و اهل بیت را در برمی‌گیرد. و این در حالی است که وضع کنندگان آنها ادعای پیروی و تشیع اهل بیت را دارند. و این خود دلیلی است بر آن که تشیع تنها ماسک و نقابی است برای اجرای اهدافی شوم و پلید علیه اسلام و مسلمانان. در این روایات از علی، حسن، حسین، آل عقیل، آل جعفر، آل علی و همسران پیامبر، مادران مؤمنان ذکری به میان نیامده. تنها در یک روایت علی رضی الله عنه از این حکم مستثنی شده است و بقیه باز هم فراموش شده‌اند. فضیل بن یسار از ابوجعفر روایت می‌کند که: «پس از وفات رسول خدا تمام مردم به جاهلیت برگشتند جز چهار نفر؛ علی، مقداد، سلمان و ابوذر؛ من عرض کردم. «پس عمار چه؟» گفت: «اگر منظورت کسانی هستند که هیچ گونه تغییری در آنها نیامد، همین سه نفر هستند»^(۳).

اما اخبار و روایات شیعه که بزرگان صحابه و بهترین آنها را به صورت

(۱) - همان، ص ۱۷.

(۲) - همان، ص ۱۱.

(۳) - ر. ک، «تفسیر العیاشی»، (۱/۱۹۹)، «البرهان» (۱/۳۱۹)، «الصافی» (۱/۳۰۵).

مشخصی مورد هدف قرار داده‌اند، به ویژه بهترین افراد این امت پس از پیامبران را، چنانکه برادرشان علی علیه السلام به این امر شهادت داده است. هدف بدترین اهانت‌ها و کینه‌توزی‌ها قرار داده‌اند، بسیار زیادند.

در کافی آمده است: «سه نفراند که خداوند متعال نه به سوی آنها نظر می‌کند و نه پاکشان می‌کند و عذاب دردناکی در انتظارشان است.

کسی که مدعی امامتی شود که حق او نیست، کسی که امامی را که از سوی خداست منکر شود، و کسی که ادعای آن را داشته باشد که آن دو - یعنی ابوبکر و عمر - بهره‌ای از اسلام داشته‌اند»^(۱). در روضه الکافی آمده است که: «شیخین بدون آن که توبه کنند و بدون آن که از آنچه با امیرمؤمنان کردند پشیمان شوند، از دنیا رفتند، پس لعنت خدا، فرشتگان و همه‌ی مردم بر آنها باد»^(۲).

شیخ آنها، نعمت الله جزایری می‌گوید: «در روایات خاصه - یعنی شیعیان - آمده است که شیطان با هفتاد غل و زنجیر از غل و زنجیرهای آهنی جهنم بسته می‌شود و به سوی میدان محشر برده می‌شود، ناگهان وی مردی را پیش پیش خود می‌بیند که فرشتگان عذاب در حالی او را می‌برند که ۱۲۰ غل از غل‌های جهنم در گردن دارد. شیطان به او نزدیک می‌شود و می‌گوید این بدبخت چه کار کرده است که حتی عذاب وی از من که تمام مردم را گمراه کرده به سوی وادی هلاکت سوق داده‌ام، بیشتر است. در این هنگام عمر می‌گوید: «من کاری نکرده‌ام جز آن که خلافت علی بن ابی‌طالب را غصب کرده‌ام»^(۳).

«نکبت» مذکور بر این روایت این گونه اظهار نظر می‌کند: «به ظاهر او - یعنی عمر علیه السلام - سبب بدبختی و عذاب بیشتر را کم دانسته است و به این امر

(۱) - تخریج این روایت در صفحات قبل همین کتاب گذشت.

(۲) - «الکافی» کتاب الروضه، (۳۲۳/۱۲) (ضمن کتاب شرح جامع از مازندرانی).

(۳) - «الانوار النعمانیه»، (۱/ ۸۱-۸۲).

پی نبرده است که هر چه از کفر و نفاق و غلبه و سلطه‌ی اهل جور و ستم تا روز قیامت در دنیا اتفاق می‌افتد، پیامد همین کار اوست»^(۱).

این است دیدگاه مدعیان پیروی از علی درباره‌ی کسی که برادرش علی رضی الله عنه درباره‌ی او گفته بود: «هیچ کس جز تو نیست که من دوست داشته باشم خدا را به مثل عمل او ملاقات کنم»^(۲).

این «نکبت» درباره‌ی ابوبکر رضی الله عنه می‌گوید: «در اخبار و روایات - روایات شیعی - آمده است که خلیفه‌ی اول در حالی همراه رسول الله بود که بتی که آن را در زمان جاهلیت پرستش می‌کرد، با نخی به گردنش آویزان بود و با لباس‌هایش آن را پوشانده بود و هرگاه سجده می‌کرد، نیت و انگیزه‌اش سجده به همان بت بود، تا آن که پیامبر از دنیا رفت و آنها آنچه را در دل داشتند، آشکار کردند»^(۳).

بنگر که این مدعیان دروغین پیروی از اهل بیت چه دشمنی و کینه‌ای نسبت به پیشگامان اسلام و کسانی که دولت اسلامی را برپا کردند و مناطق این مجوسیان را فتح کرده، اسلام را در میانشان گسترش دادند و آتش مجوسیت و بت‌پرستی را در کشورشان خاموش کردند، در دل دارند!

وقتی آنها نسبت به کسانی که خدا و پیامبرش از آنها اعلام رضایت کرده‌اند و کتاب خدا و احادیث پیامبر به کثرت از آنها به نیکی یاد کرده است، و آنها قرن‌هاست که زیر خاک رفته‌اند، این همه دشمنی و کینه دارند، میزان کینه و توطئه و عداوت آنها نسبت به مسلمانان دیگر چقدر خواهد بود؟ یکی از

(۱) - منبع سابق.

(۲) - این حدیث را بخاری در صحیح خود، در کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب عمر رضی الله عنه روایت کرده است (۴۱/۷). همراه با شرح فتح الباری.

(۳) - «الانوار النعمانية»، (۲/۱۱۱).

گذشتگان چه نیکو گفته است: «قلب هیچ کسی نسبت به صحابه‌ی پیامبر کینه نخواهد داشت، مگر آن که قلبش نسبت به سایر مسلمانان کینه‌ی بیشتری دارد»^(۱).

افزون بر این، آنها به بسیاری دیگر از بهترین اصحاب پیامبر، چون ذی النورین، عثمان بن عفان رضی الله عنه^(۲)، انس بن مالک^(۳) و براء بن عازب^(۴) دست درازی و تعرض کرده‌اند، و به این هم اکتفا نکرده‌اند بلکه آتش کینه و دشمنی آنها اهل بیت پیامبر و خویشاوندان پیامبر را چون عباس رضی الله عنه عموی پیامبر^(۵) و فرزند برومند ترجمان قرآن و حبر امت، عبدالله بن عباس^(۶) و برخی از همسران پیامبر، از جمله عایشه را نیز در بر گرفته است^(۷).

پدیده‌ی تکفیر و سبائیت نزد شیعیان تنها نسل صحابه را - چنانکه پیش از این بیان کردیم - در بر نمی‌گیرد، اما آنها به ویژه صحابه را به آن دلیل هدف قرار داده‌اند که آنها ناقلان شریعت الهی از پیامبرند و إلا آنها تمام مردم را جز سه نفر پس از کشته شدن حسین رضی الله عنه کافر می‌دانند^(۸). کتاب‌هایشان می‌گوید: همه‌ی مردم جز سه نفر پس از کشته شدن حسین رضی الله عنه مرتد شدند. هر کس را

(۱) - «الابانة»، از ابن بطه، ص ۴۱.

(۲) - ر. ک، «رجال الکشی»، ص ۵۹-۶۰، «تفسیر العیاشی»، ۱/۱۴۸، ۱۸۱، ۲/۱۱۶ «البرهان»، (۱/۲۵۴، ۴۷۶).

(۳) - «رجال الکشی»، ص ۴۵.

(۴) - همان، ص ۴۵.

(۵) - «رجال الکشی»، ص ۵۳، ۵۵، ۵۶، «تفسیر العیاشی»، (۲/۳۰۵، ۳۳۷).

(۶) - «رجال الکشی»: ص ۶۰ در «الکافی» آمده است که ابن عباس کافر، جاهل و سبک مغز است (۱/۲۴۷).

(۷) - ر. ک، «رجال الکشی»، ص ۵۷-۶۰، «الکافی» (۱/۳۰۰)، «البحار» (۵۳/۹۰).

(۸) - «أصول الکافی» (۲/۳۸۰)، «رجال الکشی» ص، ۱۳۳.

که امامت امامان دوازده‌گانه را قبول نداشته باشد ولو اینکه از اهل بیت و اولاد فاطمه نیز باشد^(۱)، مورد اهانت قرار می‌دهند، و این در حالی است که علی حتی شامیانی را که با وی می‌جنگیدند کافر نمی‌دانست. امام شیعه شریف رضی در نهج البلاغه می‌گوید: «علی در نامه‌ای که به مردم شهرها نوشت و در آن آنچه را بین او و شامیان در صفین پیش آمده بود توضیح می‌داد، نوشت: «در آغاز ما و اهل شام در حالی در برابر هم قرار گرفتیم که در ظاهر امر رب ما و دعوت و پیام ما از اسلام یکی بود و در ایمان به خدا و تصدیق پیامبرش نه ما بر آنها برتری داشتیم و نه آنها بر ما برتری داشتند و تنها اختلاف ما درباره‌ی خون عثمان بود که ما از آن بری بودیم»^(۲).

علی کار کسانی را که معاویه و همراهان او را بد و بیراه می‌گفتند محکوم کرد. در نهج البلاغه آمده است: «من دوست ندارم شما فحاشی کنید و بد و بیراه بگویید، اگر کارهایی را که کرده‌اند و شرایطی را که در آن قرار گرفته‌اند، توصیف کنید و به جای بد و بیراه گفتن بگویید خدایا خون ما و خون آنان را حفظ کن و کدورت و دشمنی‌ای را که میان ما اتفاق افتاده است رفع کن، هم درست‌تر است و هم عذر شما را بهتر بیان می‌کند»^(۳).

پس این - سب و شتم و تکفیر بنا به اعتراف نخستین کتاب نزد شیعیان، روش علی علیه السلام نبوده است. کتاب‌های خود شیعیان ما را بر بنیان‌گذار این اهانت‌ها و سب و تکفیر بهترین افراد این امت پس از پیامبرش رهنمود شده‌اند در آنها آمده است: «این فرد عبدالله بن سبا بوده است، چرا که: او بود که برای نخستین بار ابوبکر، عمر، عثمان و سایر صحابه را مورد انتقاد قرار داد و گفت

(۱) - «الکافی»، کلینی، (۳۷۲/۱) و ر. ک «البحار» مجلسی، (۱۱۲/۲۵-۱۱۴).

(۲) - «نهج البلاغه»، ص ۴۴۸.

(۳) - همان، ص ۳۲۳.

علی علیه السلام وی را به این کار امر کرده است»^(۱).

شیعیان در حالی که برترین بندگان خدا پس از پیامبران را مورد سب و شتم و اهانت قرار می‌دهند، می‌بینیم که از مرتدانی، امثال یاران مسیلمه کذاب^(۲) و زندیق‌هایی چون مختار^(۳) و نصیرالدین طوسی^(۴) دفاع می‌کنند و حتی ابولؤلؤ مجوسی قاتل عمر بن خطاب علیه السلام را «بابا شجاع الدین» لقب داده‌اند^(۵).

آری، کتاب‌های شیعه در حالی که از افراد بدجنس تاریخ و از فرومایگان بشر و دشمنان اسلام تعریف و تمجید می‌کند، بهترین‌ها و پیشگامان امت را مورد لعنت و نفرین و سب و تکفیر قرار می‌دهد.

بدون تردید زیر سؤال بردن صحابه، زیر سؤال بردن دین و شریعت خداست، به همین دلیل است که امام ابن تیمیه می‌گوید: هر کس ادعا کند تمام صحابه جز چند نفری که از ده و اندی نفر تجاوز نمی‌کنند مرتد شده‌اند و یا اکثر آنها فاسق بوده‌اند، در کفر خود او شکی نیست، چرا که او چندین آیه از قرآن را که از صحابه تعریف و تمجید کرده و رضایت خدا را از آنها اعلام داشته است، تکذیب می‌کند و حتی کسی که در کفر این افراد شک کند کفر او

(۱) - «المقالات و الفرق»، قمی، ص ۲۰ و «فرق الشیعة»، نوبختی، ص ۱۹-۲۰.

(۲) - ر. ک. «الامام الحسین»، عبدالله الولایلی، مقدمه‌ی چاپ دوم، ص ۳، ۴، ۱۹ و رجوع شود به «المنتقی»، ص ۲۷۱-۲۷۳.

(۳) - «السرائر»، ابن ادریس، ص ۴۷۵ و ر. ک «تاریخ الکوفة»، ص ۶۲.

(۴) - «روضات الجنات» خوانساری، (۶/۳۰۰-۳۰۱) و ر. ک «الحکومة الاسلامیة»، ص ۱۲۸، ابن قیم: درباره‌ی این طوسی که کتاب‌های شیعه از وی تعریف می‌کند، می‌گوید: «نصیر و یاور شرک و کفر، ملحد، وزیر ملحدان، نصیرالدین طوسی وزیر هولاکو، سپس از آراء و نظریات الحادی او و از توطئه‌های او علیه مسلمانان نوشته است. ر. ک «إغاثة اللهفان»، (۲/۲۶۳).

(۵) - «الکنی و الالقاب»، عباس قمی، (۲/۵۵).

نیز معین است، چرا که مفهوم این گفته آن است که ناقلان کتاب و سنت، کافر و فاسق بوده‌اند و کسانی که آیهی ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (آل عمران: ۱۱۰). «شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند». آنها را بهترین امت نامیده است - و معلوم است که بهترین‌های این امت مسلمانان قرن نخست بوده‌اند - اکثر آنها فاسق و کافر بوده‌اند و این امت بدترین امت‌هاست و بدترین‌های این امت نسل نخست آن بوده است. کسی که این عقیده را داشته باشد از روی دین اسلام چاره‌ای جز کافر دانستن او نیست. به همین دلیل است که اکثر کسانی که چنین گفته‌هایی از آنها ظاهر می‌شود، بعداً معلوم می‌شود که وی ملحد و زندیق بوده است.^(۱)

و در آخر.

این‌ها برخی از مهم‌ترین عقاید فرقه‌ی شیعه بودند که در آنها از جماعت مسلمانان جدا شده‌اند و افزون بر این‌ها انحراف‌ها و شذوذهای دیگری که مربوط به «مسائل فقهی» اند و در آنها با نصوص و روایات متواتر مخالفت کرده‌اند، نیز دارند. امامان اهل سنت اینگونه مسائل آنها را نیز در ضمن مسائل عقیدتی مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، اما ضیق مجال به ما این امکان را نمی‌دهد که این نوع مسائل را بیان کنیم و تنها به اشاره بسنده می‌کنیم که نویسندگی «مختصر تحفه‌ی اثنا عشریه» اکثر این مسائل را در بیشتر ابواب فقهی ذکر کرده است^(۲) و دکتر علی سالوس نیز در این زمینه تحقیق جدید و جالبی دارد که این مسائل را در آن مورد بحث و بررسی قرار داده و با استناد به روایات اهل سنت و روایاتی که در کتاب‌های شیعه در تأیید روایت‌های اهل

(۱) - «الصارم المسلول»، ص ۵۸۶-۵۸۷.

(۲) - ر. ک «مختصر التحفة الاثنا عشریه»، ص ۲۰۷ و پس از آن.

سنت آمده و علمای شیعه آنها را به بهانه‌ی تقیه رد کرده‌اند انحراف و شذوذ آنها را ثابت کرده است. منهج و روش وی قابل تقدیر است^(۱).

آنچه باعث شد ما تنها به اشاره به این مسایل اکتفا کنیم و آنها را به تفصیل مورد بحث قرار ندهیم آن است که به باور ما تقریب نخست از اصول آغاز می‌شود.

بسی جای تعجب دارد که شیعیان در هر مسئله‌ای که در آن با اهل سنت مخالفت ورزیده‌اند، راه غلو و افراط را پیموده‌اند. حتی در مسایل فقهی و عملی؛ به طور مثال در مسئله‌ی «متعّه» تنها به اباحت آن اکتفا نکرده‌اند، بلکه بر ترک آن وعیده‌های شدیدی صادر کرده‌اند. در یکی از روایات آنها در این زمینه می‌آید: «هر کس از دنیا در حالی برود که متعّه نکرده است روز قیامت در حالی به بارگاه خدا حضور خواهد یافت که بینی و گوشش بریده است»^{(۲)(۳)}.

برای کسی که اقدام به متعّه کند پاداش عظیمی قایل شده‌اند بگونه‌ای که گفته‌اند هر کس چهار مرتبه متعّه کند، در اجر و پاداش چون رسول خدا است و این قول زشت را به پیامبر نسبت داده‌اند؛ در یکی از روایت‌هایشان آمده است، هر کس یک مرتبه متعّه کند، پاداش وی با پاداش حسین برابر است و هر کس دو مرتبه متعّه کند، پاداش او با پاداش حسن برابر است و هر کس سه مرتبه متعّه کند پاداش او با پاداش علی برابر است و هر کس چهار مرتبه متعّه کند، پاداش او با پاداش من برابر است^(۴). و گفته‌اند هر کسی قایل به متعّه نباشد، شیعه

(۱) - کتاب وی در این زمینه به نام: «فقه الشیعة الامامية ومواضع الخلاف بینة وبين المذاهب الاربعة»، چاپ «مکتبه ابن تیمیه»، کویت ۱۳۹۸ هـ.

(۲) - در متن عربی واژه‌ی «أجدع» آمده است که به معنای گوش و بینی بریده است.

(۳) - «منهج الصادقین»، از ملافتح الله کاشانی، ص ۳۵۶، (فارسی).

(۴) - همان، ص ۳۵۶.

نیست، یکی از روایت‌های آنها می‌گوید: «هر کسی به رجعت ما ایمان نداشته باشد و متعه‌ی ما را حلال نداند، از ما نیست»^(۱).

برخی از آیات کتاب الله را به «متعه» تفسیر کرده‌اند، از جمله از باقر روایت کرده‌اند که عبدالله بن عطاء مکی او را از قول خدا: ﴿وَلِذَٰلِكَ أَصْرَ النَّبِيِّ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا﴾ (التحریم: ۳). «به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت».

سؤال کرد. او گفت: «رسول خدا با زن آزاده‌ای ازدواج موقت کرد، یکی از همسران وی از این امر آگاه شد و ایشان را - معاذ الله - به فحشا متهم کرد، رسول خدا فرمود: «این ازدواج موقت است و این راز را افشا نکن». اما آن همسر ایشان راز رسول الله را با یکی دیگر از همسران ایشان در میان گذاشت»^(۲).

این تنها یک مثالی است از مبالغه‌ی آنها در مسایل انحرافی ولو آن که از مسایل فقهی باشد.

متعه یکی از بی‌بند و باری‌های اخلاقی است که در میان شیعیان رواج دارد و خدا هیچ گونه سند و مدرکی درباره‌ی آن نازل نکرده است^(۳).

(۱) - تخریج این روایت پیش از این گذشت.

(۲) - «وسائل الشیعة»، حر عاملی، کتاب النکاح ابواب المتعة، (۷/ ۴۴۰) و ر. ک به «من لایحضره الفقیه»، ابن بابویه قمی، (۲/ ۱۵۱).

(۳) - نزد آن‌ها نزدیکی کردن با همسر از راه دبر جایز است. ر. ک «وسائل الشیعة» (۱۴/ ۱۰۳) و غیره. در کتاب‌هایشان حدیثی آمده که از اصول باطنیان در بی‌بند و باری به شمار می‌آید و آن عبارت است از روایتی که از حسن عطار روایت شده است که ابو عبدالله را از عاریه دادن «فرج» سؤال کردم. او گفت: اشکالی ندارد. «وسائل الشیعة» (۷/ ۵۴۰)، «تهذیب» طوسی (۲/ ۱۸۵)، «الاستبصار» (۳/ ۱۴۱)، «فروع الکافی» (۲/ ۴۸).

جالب این جاست که در کتاب‌هایشان روایت‌هایی درباره‌ی تحریم متعه وجود دارد، اما آنها را به بهانه‌ی تقیه رد می‌کنند. به طور مثال در کتاب‌هایشان روایتی از زید بن علی آمده است که: «رسول خدا در روز خیبر گوشت خرهای اهلی و نکاح متعه را حرام کرد»^(۱).

شیخ آنها حر عاملی می‌گوید: «من گویم شیخ^(۲) و غیره این را بر تقیه، یعنی در روایت، حمل کرده‌اند، چراکه اباحت متعه از ضروریات مذهب امامیه است»^(۳).

این تنها یک مورد از انحراف آنها در مورد مسایل فرعی بود و ما به همان دلیل که ذکر کردیم به همین یک مثال و به ارجاع به همه منابعی که به آنها اشاره کردیم، بسنده می‌کنیم. ملاحظه فرمایید که هیچ انحرافی از انحرافات آنها نیست مگر در مورد اغلب آنها روایت‌هایی در کتاب‌های خودشان وجود دارد که آن انحراف را رد می‌کنند، اما متأسفانه علمای آنها به بهانه‌ی تقیه روایت‌هایی را که موافق عقیده و مذهب اهل سنت است رد می‌کنند، و به روایت‌های شاذ عمل می‌کنند، آیا کسی که در پی وحدت و تقریب باشد، این گونه عمل می‌کند؟

نتیجه‌گیری بخشهای اول و دوم.

پس از تحقیق و بررسی و معرفی و بیان وجه تمایز اهل سنت از لحاظ: ماهیت، عقیده و منابع و بیان وجه تمایز اهل تشیع در این چیزها از سایر مسلمانان، آیا می‌توان در پرتو آنچه گذشت درباره‌ی مسئله‌ی تقریب داوری کرد؟

(۱) - ر. ک «التهذیب» (۲/ ۱۸۴)، «الاستبصار» (۳/ ۱۳۲)، «وسائل الشیعة» (۷/ ۴۴۱).

(۲) - اگر «شیخ» به صورت مطلق در کتاب‌های آن ذکر شود، مراد از آن «طوسی» است.

(۳) - «وسائل الشیعة» (۷/ ۴۴۱).

ملاحظه کردیم که اساس مذهب تشیع چگونه بر پایه‌هایی گذاشته شده است که آنها را از جماعت و امت اسلامی هر چه دورتر می‌کند و بازگشت آنها را به سوی مسلمانان غیر ممکن می‌نماید.

این دوری در یک شبانه‌روز پدید نیامده بلکه نتیجه، سال‌ها و قرن‌ها تلاش کسانی است که زیر پوستین تشیع پنهان شده بودند و پیوسته در جهت دور کردن شیعیان از امت اسلامی و ایجاد تفرقه در میان مسلمانان تلاش می‌کردند. که در نتیجه آن برخی از فرقه‌های تشیع، چون باطنیان از دایره‌ی اسلام خارج شدند. و برخی دیگر با اندکی انحراف داخل این دایره ماندند، چون زیدیان میانه‌رو. برخی دیگر یک زمانی میانه‌رو بودند، اما امروزه عقایدشان بر مرکب غلو استقرار پیدا کرده و موانع میان خود و غلات را برداشته‌اند. و اینک بیان این مطالب در پرتو آنچه گذشت:

شیعیانی که اثناعشری، امامی، رافضه و یا جعفریه نامیده می‌شوند، امروزه اکثریت شیعه را تشکیل می‌دهند، بگونه‌ای که گفته شده است. اگر امروزه واژه‌ی شیعه به صورت مطلق ذکر شود، مراد از آن تنها همین گروه است، چرا که فرقه‌های دیگر یا زیدیه نامیده می‌شوند یا اسماعیلیه. این گروه با منابع ویژه و خاص خود که دین و عقیده‌اش را از آنها می‌گیرد، خودش را از جماعت مسلمانان جدا کرده است.

این منابع و مجموعه‌ها که این فرقه در دریافت دین و عقیده‌اش به آنها متکی است، چنانکه با تحقیق و بررسی و اقتباس‌های فراوان در همین بحث نشان دادیم، آرا و عقاید تمام فرقه‌های شیعه را در طول قرون گذشته در بر گرفته‌اند و به هنگام مقایسه آنچه در این کتاب‌ها و منابع آمده و آنچه در کتاب‌های «فرق» به عنوان آرا و نظریات فرقه‌های گوناگون تشیع ذکر شده است، می‌بینیم که هیچ اندیشه و عقیده‌ای نیست که فرقه‌ای از فرقه‌های شیعه

در درازنامه تاریخ آن را مطرح کرده باشد، مگر آن که در منابع اثنا عشریه شاهد و دلیلی بر آن وجود دارد، بگونه‌ای که خواننده نزدیک است حکم کند که امروزه دیگر تقسیم شیعه به فرقه‌های مختلف و ذکر طوایف متعدد آن دیگر ضرورتی ندارد، چراکه فرقه‌ی اثنا عشریه آرا و عقاید تمام فرقه‌های تشیع را در خود جای داده است.

و این حقیقتی است بسیار مهم که در گذشته همانند امروز و پس از انتشار کتاب‌های اثنا عشریه، چندان روشن نبوده است.

مقایسه‌ی آرا و عقاید فرقه‌های مذکور با آنچه در کتاب‌های اثنا عشریه آمده کار جدید و سودمند است که حقایق جدیدی را روشن می‌کند و اگرچه مجال ما برای این بحث تنگ است اما برای نشان دادن این امر که چگونه امروزه مرکب اثنا عشریه بر جاده، غلو قرار گرفته است. به ذکر شواهد و مثال‌هایی چند خواهیم پرداخت.

شیخ الاسلام ابن تیمیه : می‌گوید: و چنین است حکم - یعنی در حکم تکفیر - کسانی که ادعا می‌کنند از قرآن آیه‌هایی کم شده و یا کتمان شده است ... وی سپس گفته است که این مذهب قرامطه و باطنیان است»^(۱).

این قول و عقیده‌ای که ابن تیمیه آن را به قرامطه و باطنیان نسبت می‌دهد، ما در منابع اثنا عشریه اخبار و روایات و شواهدی در تأیید و اثبات آن می‌یابیم. دیدیم که کتاب‌های اساسی اثنا عشریه مشتمل بر اخبار و روایاتی بود که می‌گفت این قرآن کامل نیست. علمای شیعه همچون مفید در «اوائل المقالات» مجلسی در «مرآه العقول: مازندرانی در شرح خود بر «الکافی» و غیره ادعا کرده بودند که احادیث و روایاتی که می‌گویند قرآن کامل نیست و چیزهایی از آن

(۱) - «الصارم المسلول»، ص ۵۸۶.

حذف شده است از طرق آنها به حد تواتر رسیده‌اند.

عالم دیگر آنها نعمت الله جزایری گواهی داد که این گونه احادیث بیش از دو هزار حدیثند، و علمای دیگر شیعه نیز اعتراف کردند که مذهب علمای بزرگ آنها همچون «کلینی» و استاد وی «قمی» و «طبری» صاحب «الاحتجاج» و «مجلسی» صاحب «البحار» و غیره - چنانکه به تفصیل گذشت - همین بوده است.

پس آیا نمی‌توان گفت که کتاب‌های اثناعشریه آراء و عقاید قرامطه را نیز در بر گرفته‌اند و تفاوت میان آنها اینک یک تفاوت لفظی و اسمی است نه یک تفاوت واقعی، جالب این جاست که برخی از کتاب‌هایی که عقیده‌ی کاسته شدن از قرآن و تحریف قرآن در آنها آمده حتی چندین قرن پیش از ابن تیمیه نوشته شده‌اند. چون کتاب «الکافی» کلینی (متوفای ۳۲۹هـ) و تفسیر ابراهیم قمی استاد کلینی و غیره، پس آیا این کتاب‌ها مخفیانه در میان شیعیان دست به دست می‌شده‌اند؟ یا این مطالب بعدها به این کتاب‌ها افزوده شده‌اند؟ و یا آن که علمای اهل سنت به دلیل کذب و موضوع بودن محتویات این کتاب‌ها اهمیتی به مطالعه‌ی آنها نمی‌داده‌اند؟! به هر حال آنچه را ابن تیمیه به قرامطه نسبت می‌دهد در کتاب‌های اثناعشریه بصورت یک واقعیت متواتر می‌یابی. به طور مثال «عقیده بداء» که اصحاب فرق آن را: «از عقاید غلات»^(۱) دانسته‌اند و آن را به «فرقه‌ی مختاریه»^(۲) که یکی از فرقه‌های غالی است نسبت داده‌اند. اما با وجود آن - چنانکه گذشت - در صحیح «کافی» اثناعشریه شانزده حدیث درباره‌ی «بداء» وجود دارد، و در باب «البداء والنسخ»؛ «البحار» بیش از هفتاد

(۱) - ر. ک «الملل و النحل»، شهرستانی، (۱/۱۷۳).

(۲) - مختاریه، یعنی پیروان مختار بن ابی عبید ثقفی که معتقد به پیش آمدن «بداء» برای خداوند متعال بود. «الملل و النحل» (۱/۱۴۷-۱۴۸).

حدیث درباره‌ی آن آمده است و «بداء» تبدیل به یکی از عقاید اثناعشری شده است، علی رغم آن که علمای آنها در پی یافتن توجیه و راه برون رفتی از آنند تا از تکفیر مسلمانان به دلیل باور داشتن به این عقیده، انحرافی، برهند. همچنین «عقیده‌ی رجعت» که آن را: «از عقاید غلات»^(۱) دانسته‌اند و کتابهای شیعه^(۲) و اهل سنت^(۳) آن را از اصول اعتقادی عبدالله بن سبای یهودی دانسته‌اند، یکی از اصول عقیدتی امامیه است.

مسئله‌ی «برتر دانستن امامان از پیامبران» که امام عبدالقاهر بغدادی^(۴) (متوفای ۴۲۹هـ) و قاضی عیاض^(۵) (متوفای ۵۴۴هـ) و شیخ الاسلام ابن تیمیه^(۶) (متوفای ۷۲۸هـ) آن را از عقاید غلات روافض دانسته‌اند و شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب گفته است: «مسلمانان بر کفر کسی که این عقیده را داشته باشد اجماع کرده‌اند»^(۷). و با وجود این اثناعشریه به این عقیده باور دارند و در کتابهای حدیثی خویش باب خاصی چنانکه گذشت برای آن بسته‌اند^(۸) و شیوخ و علمای آنها کتابهای مستقلی درباره‌ی آن تألیف کرده‌اند^(۹).

(۱) - الملل و النحل» (۱/۱۷۳)، «هدی الساری مقدمة فتح الباری»، ص ۴۵۹.

(۲) - سعد القمی، ص ۲۰-۲۱، «فرق الشیعة» نوبختی، ص ۱۹.

(۳) - «الفرق بین الفرق» بغدادی، ص ۲۳۳-۲۳۴.

(۴) - «أصول الدین»، ص ۲۹۸.

(۵) - و این را از اسباب کفر آنها دانسته و گفته است: «ما غلات روافض را در قولشان به افضل بودن امامان از پیامبران قاطعانه کافر می‌دانیم. «الشفاء»، ص ۲۹۰.

(۶) - منهاج السنة» (۱/۱۷۷)، چاپ اول.

(۷) - «الرد علی الرافضة»، ص ۲۹.

(۸) - ر. ک به ص ۲۹۳ همین بحث.

(۹) - چون کتاب «تفضیل علی؛ علی اولی العزم من الرسل» از هاشم بن اسماعیل بحرانی (متوفای ۱۱۰۷هـ)

و کتاب «تفضیل الاثمه لإ علی الانبیاء عدا نبینا» از همان مؤلف سابق. و کتاب «تفضیل امیر المؤمنین علی =

برخی از علمای معاصر شیعه نیز به این امر اشاره و اعتراف کرده‌اند. یکی از آنها می‌گوید: «لازم است پیش از گذاشتن قلم بر زمین به این امر اشاره کنم که همه‌ی آنچه به عنوان اندیشه‌های فرقه‌ای خاص از شیعیان گذشت بعدها همه‌ی این اندیشه‌ها وارد آرا و عقاید فرقه‌ی اثناعشری شد و با دلایل عقلی و اخبار و روایات مورد تأیید قرار گرفت. تشیع فعلی چکیده‌ی تمام حرکتهای شیعی است از حرکت عمار^(۱) و حجر بن عدی و مختار و کیسان و محمد بن حنفیه و ابوهاشم و بیان بن سمعان و غالیان کوفه و پیروان تمامی آنان از عبدالله بن حارث گرفته تا زیدیان، اسماعیلیان و امامیه که همه‌ی این‌ها در اثناعشریه گردهم آمده‌اند و این فرآیند ادغام به دست متکلمان و نویسندگان شیعه به سرانجام رسید»^(۲).

پس کتاب‌های اثناعشریه همان ضمی است که تمام خرافات و یاوه‌گویی‌های تشیع در آن به هم آمیخته و ساختمان تشیع اثناعشری براساس اصول کلی تمام فرقه‌های تشیع استوار شده است. به همین دلیل نظر برخی آن است که: «أصول مذهب غلات، مفوضه و باطنیان اسماعیلیه و امامیه‌ی اثناعشریه در بسیاری از مسایل به هم آمیخته است

= من عدا خاتم النبیین» از محمد باقر مجلسی، (متوفای ۱۱۱۱ هـ) و کتاب «تفضیل أمير المؤمنین؛ علی غیر النبئی» از سید محمد نقوی لکنهوی (متوفای ۱۲۸۴ هـ) و غیره. ر. ک به «الذریعة إلی تصانیف الشیعة»

(۴/۳۵۸-۳۶۰)، «لؤلؤة البحرين»، ص ۶۴ - شیخ آن‌ها نعمت الله جزایری (متوفای ۱۱۱۲ هـ) می‌گوید:

«مذهب اکثر متأخران امامیه همین است و صواب و درست نیز همین است. ر. ک «الانوار النعمانیة» (۱/۲۰ -

۲۱) و مذهب امام معاصر شیعیان آقای خمینی نیز همین است. ر. ک «الحکومة الاسلامیة»، خمینی، ص ۵۲.

(۱) - و این براساس باور به این که عمار و برخی از صحابه نخستین هسته‌ی تشیع بوده‌اند، گفته شده است و ما

به فساد این باور در مبحث پیدایش تشیع اشاره کردیم.

(۲) - «الصلة بین التصوف و التشیع»، ص ۲۳۵.

و به همین دلیل گفته شده است که امامیه دالان باطنیه است»^(۱).
 ملاحظه کردید که گرایش‌های سباییه در نسبت دادن صفات الوهیت خداوند متعال به ائمه چگونه در کتاب‌های اثناعشریه به صورت اخبار و روایاتی که صفات خدای یگانه و جبار را چون؛ آگاهی به آنچه اتفاق افتاده است و آنچه اتفاق می‌افتد، و دچار نشدن به سهو، فراموشی و خطا به صورت مطلق و صفات و ویژگی‌های دیگر الوهیت را به امامان نسبت می‌دهد، راه یافته است. همچنین گرایش‌های باطنیان به صورت تأویل آیات قرآن، ارکان اسلام و ادعای نقص و تحریف در قرآن در کتاب‌های اثناعشریه به روشنی دیده می‌شود.
 هر کس برخی از کتاب‌های اسماعیلیه را مطالعه کند، در اخبار و روایات این دو گروه درباره‌ی عقاید، یگانگی و همخوانی زیادی مشاهده خواهد کرد^(۲) و برخی از علمای اثناعشریه به یگانگی اصول و منابع هر دو گروه در دریافت عقیده و دین چنین اشاره کرده است: «گرچه اسماعیلیان بر مذهب اثناعشری نبودند، اما این مذهب در زمان حاکمیت آنها توان و نیرو و آزادی زیادی در زمان آنها یافت و نفوذ و فعالیت دعوتگرائش افزایش یافت. چرا که اثناعشریه و اسماعیلیه گرچه از جهت‌هایی با هم اختلاف دارند، اما در این شعایر و به ویژه در آموزش علوم اهل بیت و به دست آوردن فهم آنها و حمل مردم برآن با هم اتفاق نظر دارند»^(۳).

(۱) - «قواعد آل محمد» محمد بن حسین دیلمی، (از علمای قرن هشتم هجری)، ص ۱۱.

(۲) - به طور مثال حدیث «من لم يؤمن برجعتنا فلیس منا» به عینیه به همان صورت که در کتاب‌های حدیثی اثناعشریه آمده در کتاب‌های اسماعیلیان نیز آمده است. ر. ک ص ۹ از کتاب «مسائل مجموعه» ضمن کتاب «اربعه کتب اسماعیلیه».

(۳) - «الشیعة فی المیزان»، محمد جواد مغنیه، ص ۱۶۳.

به همین دلیل به مشاهده می‌رسد که برخی از کتاب‌های اساسی و معتبر اسماعیلیه چون کتاب «دعائم الاسلام» قاضی نعمان بن محمد بن منصور بن حیان (متوفای ۳۶۳هـ) که به تأیید برخی از منابع خود شیعیان یک اسماعیلی است^(۱)، نزد علمای معاصر بزرگ اثناعشری وجود دارد و در پژوهش‌های خود از آنها استفاده می‌کنند^(۲).

در دائره‌المعارف درباره‌ی گشایش اثناعشریه در برابر غلات آمده است: «مرزها بر غلات به صورت کامل بسته نیست و تقدیری که از بزرگ‌ترین کتاب اسماعیلیان، یعنی کتاب دعائم اسلام همواره به عمل آمده گویای این است»^(۳). افکار و اندیشه‌های فرقه‌های دیگر شیعه غیر از اسماعیلیه، چه آنهایی که منقرض شده‌اند و چه آنهایی که هنوز هستند، در مجموعه‌های اثناعشری جای دارند.

ما پیش از این دیدیم که طوسی اذعان کرده بود که اکثر رجال و راویان احادیث آنها از صاحبان مذاهب فاسد هستند، اما با وجود این گفته بود کتاب‌هایشان معتبر و قابل اعتماد هستند. شاید یکی از عوامل ورود اندیشه‌ها و عقاید آنها به تشیع اثناعشری همین باشد.

همچنین ملاحظه شده است که آیت الله‌ها و شیوخ اثناعشریه هر گاه از فرقه‌ی خویش و رجال و دولت‌های آن صحبت کنند، همه‌ی فرقه‌ها، دولت‌ها و رجالی را که به نحوی با تشیع ارتباط داشته باشند ولو اینکه از اسماعیلیه، باطنیه، زندیق‌های دهری و با مجسمه‌های غالی باشند به خودشان نسبت می‌دهند.

به طور مثال هر گاه از دولت‌هایی شیعی سخن بگویند، دولت فاطمی را در

(۱) - ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸هـ) یکی از علمای اثناعشری، گفته است: «قاضی نعمان بن محمد یک امامی نیست». «معالم العلماء» ص ۱۳۹.

(۲) - چون آقای خمینی در کتاب «الحکومة الاسلامیة»، ر.ک به ص ۶۷.

(۳) - «دائرة المعارف الاسلامیة»، (۷۲/۱۴).

رأس دولت‌های شیعی قرار می‌دهند، در حالی که فاطمیان اثناعشری نبوده‌اند^(۱). هر گاه از رجالشان سخن به میان آید می‌بینی که بسیاری از آنها از سران گمراهی و زندقه بوده‌اند و حتی فرقه‌هایی غیر از اثنا عشریه به آنها منسوب است. اما این فرقه همه‌ی این فرقه‌ها و رجال آن را خودی می‌داند، چراکه افکار و بدعت‌هایشان را در خود جای داده است.

به همین دلیل می‌بینیم شیخ شیعیان، آقای محسن امین درباره‌ی هشامیه^(۲)، (پیروان هشام بن حکم)، یونسیه (پیروان یونس بن عبدالرحمن قمی)^(۳)، شیطانیه، (پیروان محمد بن نعمان معروف به «شیطان طاق»^(۴) و غیره) می‌گوید: «از نظر شیعیان امامیه تمام این کسان ثقه و صحیح العقیده‌اند و بنابراین تمام آنها امامیه و اثناعشریه‌اند»^(۵).

و از همین خاستگاه که اثناعشریه تمام فرقه‌های شیعه را در برگرفته است، می‌بینیم که برخی از علمای اثنا عشریه حتی غلات کافری همچون فرقه‌ی

(۱) - ر. ک «الشیعة فی المیزان»، مبحث دولت‌های شیعی، ص ۱۲۷، و پس از آن، و رجوع شود به «اعیان الشیعة» (۱/ ۴۴-۴۵) و به «دول الشیعة» از محمد جواد مغنیه.

(۲) - این گروه افزون بر انحرافات و گمراهی‌هایش درباره‌ی امامت، گمراهی و بدعت تشبیه و تجسیم را نیز به آن افزوده است. بگونه‌ای که اسفرائینی درباره‌ی این گروه می‌گوید: «آن‌ها درباره‌ی تشبیه چیزهایی گفته‌اند که به اتفاق تمام مسلمانان کفر محض است. «التبصیر» ص ۴۳-۴۴ و رجوع شود به «مقالات الاسلامیین» (۱/ ۱۰۶-۱۰۷)، «الفرق بین الفرق»، ج ۶۵.

(۳) - وی در مسئله‌ی امامت از قطعیان بود، یعنی کسانی که معتقد به مرگ موسی بن جعفر بودند و در باب تشبیه نیز افراط داشت. ر. ک «مقالات الاسلامیین» اشعری (۱/ ۱۰۶)، «الفرق بین الفرق»، بغدادی، ص ۷۰.

(۴) - شیعیان وی را مؤمن الطاق می‌نامند. او و پیروانش درباره‌ی امامت، قدر و تشبیه گمراهی‌های زشتی دارند و در امامت نیز بر مذهب قطعی بود، یعنی اثناعشریه نیست. «الفرق بین الفرق» بغدادی، ص ۷۱ «الملل والنحل» شهرستانی، (۱/ ۱۸۶-۱۸۷)، «التبصیر» اسفرائینی، ص ۴۳.

(۵) - «اعیان الشیعة»، (۱/ ۲۱).

«نصیریّه» را به رسمیت شناخته‌اند^(۱). این دگرگونی و تکامل عقیدتی اثناعشریه را برخی از علمای معاصر شیعه به صراحت مورد تأکید و تأیید قرار داده‌اند، به طور مثال عبدالله ممقانی^(۲) که وی را از رجال‌شناسان بزرگ معاصر خود می‌داند، در دفاع از مفضل بن عمرو جعفی که برخی از علمای گذشته‌ی شیعه به غلو متهمش کرده‌اند می‌گوید: «ما پیش از این بارها گفته‌ایم که اتهام غلوی که از سوی قدما به برخی از رجال وارد شده چندان اعتباری ندارد، چراکه چنانچه روشن است آنها اندک‌ترین سخنی درباره‌ی فضایل ائمه را غلو دانسته‌اند و آنچه امروزه از ضروریات مذهب تشیع است نزد آنها غلو به حساب می‌آمده است. به طور مثال صدوق نفی سهو از امامان را غلو می‌دانسته در حالی که این چیز امروز از ضروریات و مسلّمات مذهب است و نیز توانایی ائمه در کشف آنچه در آینده اتفاق می‌افتد - [یعنی علم غیب توسط جبریل و پیامبر] - روزی در میان قدما غلو شمرده می‌شد، اما امروز از ضروریات مذهب است»^(۳). سپس ممقانی به دگرگونی و تکامل عقیدتی شیعه اعتراف می‌کند و

(۱) - یکی از علمای معاصر شیعه به نام «حسن شیرازی» کتابی تحت عنوان «العلویون شیعة اهل البیت» (فرقه‌ی نصیریّه، علویه خوانده می‌شود) نوشته و در آن گفته است به دستور مرجع دین «محمد شیرازی» (برادر نویسنده) با نصیریان سوریه و لبنان ملاقات‌هایی داشته است. وی می‌گوید: «به گمان او علویان از شیعیان اهل بیت بوده و از اخلاص و صداقت در التزام به حق برخوردارند و در ولایت به علی بن ابی‌طالب منسوب‌اند و برخی از آنها در نسب نیز نسبتی با ایشان دارند». وی در ادامه می‌گوید: «علوی و شیعه همانند دو کلمه‌ی امامیه و جعفریه، دو کلمه‌ی مترادفند. «العلویون اهل البیت» حسن شیرازی، ص ۲-۳ این نظر حسن شیرازی را کسی از علمای اثناعشری رد نکرده است در حالی که کافر و زندیق بودن فرقه‌ی «نصیریّه» معروف است. ر. ک «الفتاوی» ابن تیمیّه (۱۴۵/۳۵) و پس از آن. حتی این فرقه در کتاب‌های قدیمی شیعه تکفیر شده‌اند. ر. ک «البحار» (۲۸۵-۲۸۶).

(۲) - عبدالله بن محمد ممقانی، از شیوخ بزرگ شیعه. به سال ۱۲۹۰ هـ در نجف به دنیا آمد و به سال ۱۳۵۱ هـ در آن وفات یافت. کتاب «تنقیح المقال فی علم الرجال» در سه جلد از جمله آثار اوست. «معجم المؤلفین» (۶/۱۱۶).

(۳) - «تنقیح المقال»، ۳/ ۲۴۰.

می‌گوید آنچه در عرف شیعیان گذشته. چون اثبات علم غیب برای امامان و نفی سهو از آنها، غلو شمرده می‌شده، امروزه از ضروریات مذهب تشیع است. از همین خاستگاه است که می‌بینیم عالم معاصر شیعه، محمد حسین آل کاشف الغطا می‌گوید هیچ یک از فرقه‌های موجود شیعه غالی نیستند و تمام فرقه‌های غالی از بین رفته‌اند و هیچ اثری از آنها نیست»^{(۱)(۲)}.

اما واقعیت این است که اسامی بیشتر این فرقه‌ها از بین رفته است، اما آراء و اندیشه‌های آنها در کتاب‌های اثنا عشری باقی مانده است.

شیخ ملا علی قاری^(۳) به این حقیقت، یعنی دگرگون شدن مذهب تشیع به سوی غلو، پی برده بود، چون ایشان به هنگام نقل قول امام نووی^(۴) مبنی بر این که: «مذهب درست و مختاری که بیشتر علما و محققان بر آن‌اند، این است که خوارج چون سایر اهل بدعت، کافر نیستند»^(۵). بر این قول ایشان چنین اظهار نظر می‌کند: «به نظر من این قول درباره‌ی رافضیانی که در زمان ما خروج کرده‌اند درست نیست، چراکه آنها افزون بر آن که سایر اهل سنت و جماعت

(۱) - ر. ک «اصل الشیعة و اصولها»، ص ۳۸، «دعوة التقریب»، ص ۷۵.

(۲) - دکتر سلیمان دنیا درباره‌ی گفته‌ی فوق آل کاشف الغطا چنین اظهار نظر کرده است: «پس آفاخانی‌ها چیستند؟ آیا آن‌ها قایل به حلول نیستند؟ آیا با این اعتقادشان جزء ملحدان نیستند؟ آیا آن‌ها با وجود این شیعه نیستند؟ و آیا امروزه بر کره‌ی زمین وجود خارجی ندارند؟ «بین السنة و الشیعة»، ص ۳۷.

(۳) - علی بن محمد سلطان هروری، معروف به قاری حنفی، که در مکه سکنی گزیده بود و یکی از سرچشمه‌های علم به حساب می‌آید. تألیفات سودمند بسیاری نگاشته است، از جمله شرحی بر مشکاة در چندین جلد که بزرگ‌ترین اثر اوست و «شرح الشفا» و «شرح النخبة» و غیره. در سال ۱۰۱۴ هـ در مکه وفات یافت. ر. ک «خلاصة الاثر» (۳/ ۱۸۵-۱۸۶).

(۴) - شیخ الاسلام محی الدین ابوزکریاء یحیی بن شرف الدین بن مری خزاعی نووی، که در حدیث، فقه و غیره تألیفات سودمندی از خود به جای گذاشته است. کتاب‌های «شرح مسلم» و «الروضه» و «شرح المهذب» و غیره از آثار او هستند. به سال ۶۷۶ هـ وفات یافت. «تذکره الحفاظ» سیوطی، ص ۵۱۰.

(۵) - ر. ک «شرح نووی بر صحیح مسلم»، (۲/ ۵۰).

را کافر می‌دانند، بیشتر صحابه را نیز کافر می‌دانند، پس آنها بدون نزاع و به اجماع کافراند»^(۱).

شاید همین پدیده باعث شده است که محب‌الدین خطیب بگوید مدلول و مفهوم دین نزد شیعیان دچار دگرگونی و تغییر می‌شود و پس از استناد به قول ممقانی فوق‌الذکر گفته است: «این گزارش علمی است که در بزرگ‌ترین و جدیدترین کتاب آنها جرح و تعدیل آمده و در آن اعتراف شده است که مذهب فعلی آنها غیر از مذهب گذشته‌ی آنهاست و آنچه را در گذشته غلو می‌پنداشتند و آن را همراه با گوینده‌ی آن طرد می‌کردند، امروز همان غلو از ضروریات مذهب است و تشیع فعلی با تشیع پیش از صفویان، و تشیع پیش از صفویان با تشیع پیش از ابن مطهر، و تشیع پیش از ابن مطهر با تشیع پیش از آل بویه، و تشیع پیش از آل بویه با تشیع پیش از شیطان طاق، و تشیع پیش از شیطان طاق با تشیع زمان علی و حسن و حسین و علی بن حسین تفاوت دارد»^(۲).

شاید یکی از مهم‌ترین عوامل استقرار یافتن این مذهب بر غلو آن باشد که منابع و کتاب‌های اثناعشریه آراء و عقاید تمام فرقه‌های منحرف و شاذ را در خود جای داده‌اند و روایت‌های پیروان تمام این فرقه‌ها را بدون در نظر گرفتن اعتقاداتشان روایت کرده‌اند، چراکه آنها شیعه بوده‌اند و داشتن هر اعتقاد و اندیشه‌ای به شرط آن که شیعه باشی اشکالی ندارد.

به همین سبب است که بسیاری از فرقه‌هایی که از دایره‌ی اسلام خارج

(۱) - «مرقات المفاتیح»، (۹/۱۳۷).

(۲) - «المتقی»، پانوش، ص ۱۹۳.

شده‌اند، از میان شیعه برخاسته‌اند^(۱).

پیش از آن که این بحث را به پایان برسانیم بایسته است که به حقیقت مهمی اشاره کنیم و آن اینکه اثر جریان میانه‌رو شیعی در مجموعه‌های آنها به صورت احادیث و روایت‌هایی که از صحابه به نیکی یاد می‌کند و تقیه را رد می‌کند و در اعتقادات با سایر مسلمانان هم نظر است، دیده می‌شود. اما علمای روافض به این احادیث و روایات به این بهانه که آنها از روی تقیه گفته شده‌اند. عمل نمی‌کنند، و در این رابطه هیچ دلیلی جز آن ندارند که این اخبار و روایات با اخبار و روایات و مذهب جمهور مسلمانان یکسان است، و این دلیل علیه آنان است، نه به نفع آنها.

و به نظر ما با این آثار جریان میانه‌روی شیعه را می‌توان از لابه‌لای کتاب‌های آنها بیرون کشید تا چراغی باشد فرا راه کسانی که از روی اخلاص در پی جستجوی حق هستند و در پرتو آنها تقارب امکان‌پذیر خواهد بود و در مبحث «آیا راهی برای تقریب وجود دارد» در این رابطه بیشتر بحث خواهیم کرد.

اما متأسفانه خس و خاشاک و چیزهای بی‌اساسی که کتاب‌های شیعه مشتمل بر آن است، بیشترین بخش آنها را تشکیل می‌دهد و با توجه به قاعده‌ی «تقدیم اکثر بر اقلی»^(۲) که شیعیان وضع کرده‌اند، همین بخش بیشتر، صعب‌العبورترین مانع میان آنها و مسلمانان دیگر است. تنها بر زبان آوردن چند کلمه مبنی بر این که بین این دو گروه اختلاف چندانی وجود ندارد، هدفی را که

(۱) - نصریه، اساعیلیه و باطنیه از دروازه‌ی تشیع وارد شدند. «المنتقی»، ص ۹، شیخیه، بهائیه و کشفیه از درون تشیع بیرون آمدند. «المنتقی»، ص ۹ پانوش. و شیعه پناه‌گاهی شده است برای همه‌ی کسانی که در پی توطئه علیه اسلام و مسلمانان باشند.

(۲) - یعنی روایت‌های کمتر را مبنی بر تقیه دانسته‌اند، مفید می‌گوید: «روایت‌هایی که از روی تقیه از آنها صادر و روایت شده همچون روایت‌های معمول بها زیاد نیست». «شرح عقاید صدوق»، ص ۲۶۷ پیوست (ب) «اوائل المقالات».

تقارب و وحدت خواهان آن است و آرزوی وحدت و برادری‌ای را که مسلمانان در پی‌اند، برآورده نمی‌کند.

آخر اصلی که روافض آن را وضع کرده و اصلی از اصول مذهبشان قرار داده‌اند و آن این که خیر و هدایت در مخالفت عامه، یعنی اهل سنت است، چه ارزش عملی‌ای دارد؟ آیا این یک اصل و روش منطقی برای رسیدن به حق است، یا تنها یک تعصب مذهبی کورکورانه و یا زندیقی که آن را برای پراکنده کردن و بیرون کشیدن بخشی از آنچه مورد اجماع همه است، وضع کرده‌اند؟! چرا علمای شیعه احادیثی را که در کتاب‌هایشان آمده و با آنچه اهل سنت به آن باور دارند یکسان نیست. به دلیل آن که با اعتقاد و باور سایر اُمت یکسان است رد می‌کنند و ادعا می‌کنند که از روی تقیه گفته شده است؟ آیا کسی که در پی وحدت و تقارب است همین کار را می‌کند؟

به نظر ما همین تقیه است که باعث شده مذهب واقعی اهل بیت در کتاب‌های شیعه از بین برود و راه را برای نسبت دادن مطالب دروغ به ائمه و در نتیجه پراکنده شدن اُمت باز کرده است.

شیعیان امروزی که ندای وحدت و تقرب سر می‌دهند و ادعا می‌کنند بین آنها و سایر مسلمانان اختلافی وجود ندارد و از مسلمانان می‌خواهند به کتاب‌های حدیثی آنها نیز مراجعه کنند، اگر در این فراخوانشان جدی هستند، نخست این موانع فراروی دعوت و فراخوانشان را بردارند.

آخر مسلمانان چگونه می‌توانند کتاب‌هایی را حجت بدانند و به آنها اعتماد کنند که اخبار و روایات فراوان و در حد تواتر در آنها وجود دارد که کتاب خدا را زیر سؤال برده می‌گوید در آن کاستی و تحریف صورت گرفته است؟

آخر مسلمانان چگونه می‌توانند دینشان را از رجال و راویانی بگیرند که اعتقادشان این باشد، آیا می‌توانیم دینمان را از کسی بگیریم که در پی هدم و

تغییر آن است؟ آخر چگونه ما و آنها می‌توانیم گرد کتاب الله گردهم آییم، در حالی که آنها با تأویلات انحرافی و تفسیرهای باطنی خود آن را تبدیل به کتابی دیگر غیر از آنچه در دست سایر مسلمانان است نموده‌اند؟

وانگهی چگونه می‌توان به این ادعای عجیب و غریب ایمان آورد که پس از کتاب الله عزوجل، کتاب‌های آسمانی دیگری نیز نازل شده است؟

آیا شیعه علی‌رغم این ادعاها و افتراها می‌تواند به امت نزدیک شود؟ فاصله‌ی ما و آنها در «سنت» بسیار بیش از این است. چراکه آن‌ها - چنانکه پیش از این بیان شد - گفته‌های امامان دوازده‌گانه‌شان را چون گفته‌های پیامبر می‌دانند و ادعا می‌کنند پیامبر بخشی از شریعت را بیان نکرده و به امامان سپرده است و به «حکایات رقاع» ایمان آورده دینشان را از آنها می‌آورند، روایت‌های کسانی را که نزد سایر مسلمانان دجال و کذاب شمرده می‌شوند می‌پذیرند، در حالیکه بهترین افراد امت پس از پیامبر و شاگردان و دست‌پرورده‌های او را زیر سؤال برده، روایت‌هایشان را رد می‌کنند.

آیا مادامی که در مورد سنت این اعتقاد را داشته باشند، می‌توان با آنها در پرتو سنت به اتفاق و اتحادی رسید؟

وقتی که ما در مورد خود کتاب الله و سنت پیامبر اتفاق نظر نداریم، چگونه می‌توانیم عوامل اختلاف را با مراجعه به کتاب الله و سنت پیامبر برطرف کنیم؟ و چگونه می‌توانیم این دستور خداوند متعال را عملی کنیم؟

﴿فَإِنْ نَزَعْنَاهُ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (النساء: ۵۹). «اگر در چیزی اختلاف پیدا کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید».

یعنی برای حل آن اختلاف به کتاب الله و سنت پیامبر مراجعه کنید. اجماع را که هم رد می‌کنند و عمداً با مسلمانان مخالفت می‌کنند، چون - بنا به ادعایشان - رشد و هدایت مخالفت عامه است.

پس چگونه مسلمانان را به وحدت و تقارب فرا می‌خوانند در حالی که در کتاب‌های اساسی‌شان آنها را تکفیر می‌کنند؟! آیا کسی که خواهان وحدت و تقارب است به صحابه پیامبر اهانت می‌کند و آنها را مورد لعن و نفرین و سب و تکفیر قرار می‌دهد؟ آنها خودشان را «ملت برگزیده‌ی خدا» می‌دانند، نام آنها «خاصه» است و نام دیگران «عامه» اجر و پاداش آخرت نیز تنها از آن آنان است. آنها به خاطر عقایدشان در مورد امامت، عصمت، تقیه، رجعت، مهدویت و بدا از سایر امت جدا شده‌اند.

آخر کسی که این همه شذوذ و انحراف دارد، چگونه می‌توان با او وحدت کرد و به او نزدیک شد؟

به اعتقاد ما تا زمانی که این بلاها و مصیبت‌ها در کتاب‌های شیعیان وجود داشته باشد، آنها از سایر مسلمانان جدا خواهند ماند.

اهل سنت، اهل بیت پیامبر را دوست دارند، اما شیعیان با این که مدعی پیروی از آنها هستند، اکثر آنها را مورد جرح و انتقاد قرار می‌دهند و برخی از روایت‌هایشان را رد می‌کنند، پس با این حساب کدام یک از دو فرقه علیه تقرب است و به دعوت تقرب نیازمندتر؟! ما این حکم نهایی را صادر نمی‌کنیم، بلکه به سخنان و آراء و نظریات داعیان تقرب در مورد آنچه گذشت گوش فرا می‌دهیم و آنها را در پرتو آنچه گذشت مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم، و نیز برخی از تلاش‌های تقرب و وحدت را عرضه و بیان می‌کنیم و آنها را مورد ارزیابی قرار داده بر نقاط ضعف آنها انگشت نهاده پیشنهاد خودمان را درباره‌ی تقرب نیز مطرح می‌کنیم. و موضوع بخش دوم کتاب همین است.

بخش سوم

درباره‌ی آرای دعوتگران تقریب در مورد مسایل اختلافی و بحث و بررسی آن‌ها.

این باب مشتمل است بر:

فصل اول در رابطه با آنچه به مذهب تشیع مربوط است.

و این فصل مشتمل است بر آرای دعوتگران تقریب درباره‌ی مسایل ذیل:

(۱) عقیده‌ی تشیع درباره‌ی تحریف قرآن.

(۲) انحراف آنها در تفسیر قرآن.

(۳) ادعایشان مبنی بر نزول کتابهایی از سوی خدا غیر از قرآن کریم.

(۴) دیدگاهشان در مورد سنت پیامبر اکرم .

(۵) دیدگاهشان در مورد اجماع.

(۶) دیدگاهشان در مورد امامت.

(أ) غلو و مبالغه‌ی تشیع درباره‌ی امامانشان.

(ب) غلوشان درباره‌ی قبرهای امامانشان.

(ج) غلوشان درباره‌ی مجتهدانشان.

(د) عقیده‌شان درباره مشروع نبودن هیچ حکومتی غیر از حکومت امامان

دوازده‌گانه.

(ه) عقیده‌شان درباره‌ی اینکه امامت رکنی از ارکان دین بوده منکر آن کافر

است.

(و) غلو شیعیان درباره‌ی خودشان.

(ز) دیدگاهشان در مورد عصمت.

(ح) دیدگاهشان در مورد رجعت.

ط) دیدگاهشان در مورد غیبت.

ی) دیدگاهشان درباره‌ی بداء.

ک) دیدگاهشان درباره‌ی صحابه.

ل) دیدگاهشان در مورد تقیه.

فصل دوم در رابطه با آنچه مربوط به مذهب اهل سنت است.

ما پیش از این اصول اعتقادی هر دو فرقه‌ی اهل سنت و تشیع را در باب اول و دوم با استفاده از منابع معتبر هر یک از آنها بیان نموده مورد بحث و بررسی قرار دادیم، و از نتیجه‌گیری‌ای که در پایان آوردیم روشن شد شکاف موجود میان این دو فرقه بسیار فراخ و عمیق است.

در این باب آرای دعوتگران تقریب را درباره‌ی مسایل اساسی‌ای که ادعا می‌کنند بین فریقین اختلافی جز در آن مسایل فروعی اندک وجود ندارد، ارایه نموده و مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

همان گونه که ویژگی غالب ابواب گذشته نقل احادیث و روایات از کتاب‌ها و منابع معتبر آنها و نقل گفته‌های علمای گذشته‌شان بود، در این باب آراء و گفته‌های علمای معاصر آنها را مورد بحث و داوری قرار می‌دهیم، البته هر جا که لازم دیدیم بعنوان دلیل و برهان گاهی به بررسی اقوال و ایده‌های گذشتگان نیز می‌پردازیم.

و همچنین در این مبحث به این مسئله نیز خواهیم پرداخت که آیا شیعیان معاصر پا در جای پای گذشتگان‌شان می‌گذارند، یا آنکه چنانکه برخی از دعوتگران تقریب می‌گویند، وضع تغییر کرده است، چراکه ادعای عدم وجود اختلاف اساسی میان اهل سنت و شیعه، در عصر حاضر، همزمان با به وجود آمدن حرکت تقریب، مطرح گردیده است. دعوتگران تقریب - چنانکه در مبحث «تلاش‌های تقریب» خواهد آمد - از هر دو گروه اهل سنت و شیعه‌اند و ما نیز

در صورت امکان آراء و نظریات آنها را در باره‌ی مسایلی که گذشت ذکر خواهیم کرد، اما لازم به یادآوری است که بیشتر سنی‌هایی که در این عرصه فعال بوده‌اند آگاهی و اطلاع چندانی از آنچه پیش از این درباره‌ی شیعه آمد، ندارند، لذا نمی‌توانند درباره‌ی آنها رأی و نظری داشته باشند^(۱)، این در حالی است که شیعیان از برخی از آنچه گذشت دفاع کرده‌اند و یا به آنها اعتراف کرده‌اند، و افزون بر این؛ آنها صاحبان همین مذهبند، لذا شایسته است که نظر آنها درباره‌ی مسایل سابق الذکر روشن شود، تا ستمی بر کسی روا داشته نشود. بنابر آراء و نظریاتی که ذکر خواهیم کرد، و البته از کتاب‌های شیعیان معاصر برگرفته شده است که منادی تقریب‌اند، و از تشیع هم دفاع می‌کنند، و ادعایشان این است که تشیع جز در مسایل فروعی اندکی، با جمهور مسلمانان اختلافی ندارد. ما آراء و نظریات این گروه را در پرتو آنچه گذشت، مورد بررسی قرار خواهیم داد، تا مقدار جدیت قضیه‌ی تقریب و مخلصانه بودن تلاش‌های وحدت با مسلمانان، روشن گردد.

عمق و وسعت شکاف موجود بین دو گروه اهل سنت و شیعه و اینکه قسمت اعظم مسئولیت این اختلاف بر عهده‌ی تشیع است، برای ما روشن شد و اینک می‌خواهیم دیدگاه‌های دعوتگران تقریب شیعه را درباره‌ی مسایلی که ذکر شد، بدانیم. البته لازم به یادآوری است که تمام این افراد از فرقه‌ی اثناعشری «رافضه»‌اند، چراکه - چنانکه بیان شد - این گروه در واقع آراء و اندیشه‌ها و باورها و نظریات تمام فرقه‌های تشیع را در خود گنجانده است. و منابع عقیدتی آن - بر خلاف سایرین - معلوم و مشخص است، و می‌توان آراء و اندیشه‌هایش را در پرتو منابع خودشان مورد بررسی و داوری قرار داد. در

(۱) - ر. ک به تلاش‌های تقریب در میان اهل سنت.

صورتیکه گروه‌های دیگر:

أ) یا باطنی محض‌اند که هنوز هم مخفیانه، زیرزمینی و در کنج عزلت زندگی می‌کنند، و اسناد و مدارک و واقعیت امر آنها بر بی‌دینی و ملحد بودنشان دلالت دارد. و با وجود این برخی از نویسندگان معاصر آنها خواهان تقارب شده‌اند!^(۱) ولی چنانکه گفتیم، منابع عقیدتی آنها معلوم و مشخص نیست و آنچه هم آشکار شده گویای بی‌دینی و کفرشان است. پس به این حساب تقارب با آنها امکان‌پذیر نبوده و دعوت به تقارب از سوی آنها، تنها تلاشی برای به رسمیت شناخته شدن از سوی سایر مسلمانان و باز کردن راه دعوتگران و مبلغانشان به سایر مناطق مسلمانان تلقی می‌شود.

ب) و یا زیدیه هستند که آنها نیز به نوبه‌ی خود؛ یا جارودیه هستند که تفاوتی با رافضه نداشته همچون آنها صحابه را تکفیر نموده روایت‌هایشان را

(۱) - به طور مثال فرقه‌ی دروزی شعار تقرب را بلند کرده، یکی از شخصیت‌های آنها به نام «رفیق وهبه» بحث و مقاله‌ای در «جمعیت جوانان مسلمان» تحت عنوان «محاضره و بحثی درباره‌ی ائتلاف و همبستگی تحت پرچم اسلام»، و یا «جامعه‌ی اسلامی و موضع دروزیان نسبت به آن» مطرح کرده است. و این بحث در سال ۱۳۵۸ هـ. به چاپ رسیده و یکی از رافضیان به نام «عبدالله علایلی» مقدمه‌ی بر آن نگاشته است. دروزی مذکور در بحث خود ادعا کرده است که: «مذهب دروزیان مذهبی اسلامی بوده، روش خاص خود را در تفسیر دارد. و خاستگاه دروزیان اسلام است. و آنها آموزه‌هایشان را بر قرآن بنا کرده‌اند.» الخ ص ۴۹-۵۰ از منبع مذکور. فرقه‌ی نصیریّه نیز شعار تقارب و وحدت را مطرح کرده است، و یکی از شخصیت‌های آنان رساله‌ی تحت عنوان: «همه‌ی مؤمنان تحت پرچم لا اله الا الله محمد رسول الله، برادرند» نوشته و در سال ۱۳۵۷ هـ در انتشارات ارشاد شهر لاذقیه آنرا به چاپ رسانده است.

فرقه‌های باطنی، کافر دیگری نیز شعار برادری و همبستگی را مطرح کرده‌اند تا به وسیله‌ی آن مسلمانان را فریب داده بی‌دینی و توطئه‌های خویش علیه اسلام و مسلمانان را پشت پرده‌ی این گونه شعارها مخفی کنند. ر. ک به «الاسماعیلیه»، از همین بحث.

رد می‌کنند، و یا آنکه میانه‌رو هستند؛ چون فرقه‌ی «بتریه» که معتدل‌ترین فرقه‌ی شیعه شمرده می‌شود و منابع عقیدتی و دینی‌اش همان منابع اهل سنت است، پس با این حساب، این گروه با اهل سنت نزدیک است و نیازی به تقارب ندارد^(۱).

به همین دلیل است که «رافضه» به زیدیه بد و بی‌راه می‌گویند. و غیر از فرقه‌ی جارودیه، دیگر فرقه‌های آنرا شیعه نمی‌دانند. و همانگونه که گفته شد^(۲) روایت‌هایشان را نیز قبول ندارند. طوسی می‌گوید: «رجال و راویان زیدیه و آنچه آنان به تنهایی آنرا روایت کرده باشند، چنانکه بارها ذکر گردیده است قابل پذیرش و عمل نیست»^(۳). و همچنین باید گفت که؛ رافضه زیدیه^(۴) را کافر می‌دانند.

پس کسی جز «رافضه» نمی‌ماند و همین گروه است که در عرصه‌ی تقریب فعال است، پس بنگریم که آنها در رابطه با آنچه راهشان را از راه سایر مسلمانان جدا کرده است چه می‌گویند.

(۱) درباره‌ی عقیده‌ی تشیع به تحریف قرآن.

کتاب‌های اهل سنت قول و عقیده‌ی زشت و کفرآمیز باور به تحریف قرآن^(۵) را به مذهب شیعه نسبت داده‌اند. و برای ما هم روشن شد - بنا به آنچه

(۱) - الامام زیدیه، ص ۴، أبوزهرة.

(۲) - در همین بحث.

(۳) - «الاستبصار»، ۱/ ۶۶، باب وجوب مسح الرجلین.

(۴) - ر. ک، رجال الکشی، ص ۲۹۹، رقم ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱-۴۰۹ و ص ۴۶۰، رقم ۸۷۳-۸۷۴.

(۵) - به طور مثال به «التنبه والرد»، ملطی، ص ۲۵، «الفصل»، ابن حزم، (۲۲/۵)، «الفرق بین الفرق»، بغدادی، ص ۳۲۷، «الخطوط العریضه»، محب‌الدین خطیب، ص ۱۰ و پس از آن. و «الوشیعة»، موسی جارالله، ص ۲۳، و «مختصر التحفة الاثنا عشریه»، ص ۳۰ و پس از آن، و «الشیعه و السنة»، احسان‌الهی ظهیر، ص ۷۷ و پس از آن مراجعه شود.

گذشت - که اهل سنت بر آنها ستم روا نداشته‌اند، و این عیب‌جویی نسبت به کتاب الله به صورت متواتر در کتاب‌هایشان موجود است، و مذهب گروهی از علمایشان نیز همین است، و حتی برخی ادعا کرده بودند که علمای مذهبشان بر این امر اتفاق نظر دارند. پس بیاییم با هم ببینیم که دعوتگران و منادیان تقرب دربارۀ این «عقیده و باور» که رابطۀ آنها را با اسلام و مسلمانان به کلی قطع می‌کند - در حالی که آنها خواهان وحدت با مسلمانانند - چه می‌گویند.

هنگامی که آنچه را دعوتگران تقرب شیعی در این رابطۀ نوشته‌اند، مورد بررسی و جستجو قرار می‌دهیم، می‌بینیم که نوشته‌های آنها از چهار چوب و یا محورهای زیر بیرون نیست.

محور اول.

استفاده از تقیه و انکار هر آنچه در این رابطۀ به آنها نسبت داده شده است و نفی و رد قاطعانه‌ی وجود هر گونه نظر، قول و حدیثی در مذهب شیعه که کتاب الله را زیر سوال برده، یا به تحریف شدن آن اشاره دارد. یکی از کسانی که این مسیر را پیموده است عبدالحسین امینی نجفی در کتاب «الغدیر» است که در رد و نقد قول «ابن حزم»^(۱) که عقیده‌ی تحریف قرآن را به شیعه نسبت داده گفته است: «ای کاش این گستاخ به کتابی از کتاب‌های معتبر شیعه و یا به

(۱) - ابن حزم گفته است: «یکی از گفته‌ها و عقیده‌های تمام امامیه در گذشته و حال این بوده که؛ قرآن تحریف شده است و آنچه از آن نبوده به آن افزوده شده است، بخش‌های زیادی از آن جابجا و حذف شده است. تنها علی بن حسن بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب که یک امامی بود و تظاهر به اعتزال می‌کرد و دو بار او ابوعلی میلاد طوسی و ابوالقاسم رازی این عقیده را رد می‌کردند و منکر آن را کافر می‌دانستند. «الفصل»، (۲۲/۵).

این گفته‌ی ابن حزم را نویسنده‌ی «الغدیر» با حذف برخی از کلمات ابن حزم در کتاب خود ذکر کرده است. «الغدیر»، ۳/ ۹۴.

قول و حکایتی از عالمی از علمای شیعه که در جامعه وزن و اعتباری داشته باشد، و حتی با او پایین تر آمده می‌گوییم: به قولی از اقوال جاهلان و ناآگاهانشان، و یا به گفته‌ای از گفته‌های یکی از روستاییان ساده‌لوشان، و یا حتی به گفته‌ی پرگویی همچون خود او، که از این شاخه به آن شاخه می‌پرد، به عنوان منبع ادعا و افترایش اشاره می‌کرد. تمام فرقه‌های شیعه و در پیشاپیش همه آنها امامیه بر این امر اتفاق دارند که قرآن کتابی است که هیچ گونه شک و تردیدی در آن نیست، و آن همان است که بین «دفتین» [دو جلد قرآن] قرار دارد^(۱).

نقد و بررسی و ارزیابی این ایده.

بدون شک خواننده از این همه جرأت در انکار واقعیت‌های غیر قابل انکار واقعاً شگفت‌زده می‌شود. و بدون تردید سنی‌ها و شیعیانی که از آنچه در کتاب‌های شیعه درباره‌ی تحریف قرآن آمده است، این قول و نفی او را بر تقیه حمل می‌کنند، پس چنین دفاعی چه سود و ارزشی می‌تواند داشته باشد. همچنین انسان از جرأت کسی چون او بر چنین دروغ روشن و بی‌پرده‌ای علی‌رغم جایگاه و نفوذ بالای او در میان فرقه‌اش^(۲)، تعجب می‌کند. در روایات آنها آمده است که هر کس از خودش نوآوری و توانایی بیشتری در استفاده از تقیه در برابر مخالفان نشان دهد، جایگاه او در میان شیعیان بالاتر خواهد رفت، اما آقای نجفی از عهده تقیه نیز به خوبی برنیامده است، چراکه کار او به کار کسی می‌ماند که بنخواهد جلوی نور خورشید را با دستش بگیرد، آیا این چیز

(۱) - «الغدیر» (۳/ ۹۴-۹۵)، لطف الله صافی در کتاب خود «مع الخطیب» ص ۷۱ نیز همین مسیر را پیموده است.

(۲) - به گونه‌ای که وی را «حبر، علم، حجت و مجاهد لقب داده‌اند و آیات عظام و بزرگان آنها و حسن موسوی (ج ۹، ص ب) و غیره همچون محسن حکیم (ج ۷، ص ز) و عبدالحسین شرف‌الدین موسوی (ج ۷، ص ه) کتابش را مورد تحسین و توثیق قرار داده‌اند.

برای وی امکان پذیر است؟!

او به انکار چیزی پرداخته است که در کتاب‌های شیعه که در دسترس همگان قرار دارد، به وفور دیده می‌شود. خوانندگان می‌توانند در این زمینه به آنچه ما در «مبحث اعتقاد شیعیان به تحریف قرآن» نوشته‌ایم، مراجعه کنند. اما آنچه آدم را بیش از همه وادار به تعجب می‌کند آن است که همین آقای امینی که در بخش سوم کتابش وجود چنین باور و عقیده‌ای را در کتاب‌های شیعه قاطعانه رد می‌کند، در بخش نهم کتابش، خودش را در ورطه، همین قول و عقیده‌ی زشت انداخته و گفته‌های پیشین خودش را نقض می‌کند. وی در حالی که خلیفه‌ی راشد و والاترین و افضل‌ترین اصحاب پیامبر ، ابوبکر صدیق را به باد انتقاد می‌گیرد و مورد حمله قرار می‌دهد می‌گوید: «درباره‌ی وی - یعنی ابوبکر الصدیق - از امیرمؤمنان که راستگوترین فرد است سؤال کن؛ که چگونه همچون شتری که مهار کرده باشد او را به دنبال خود به سوی بیعتی کشانند که شومی آن همه‌ی اسلام را فرا گرفت، و گناه را در دل‌های صاحبان آن کاشت، سلمان‌ش را مورد خشونت قرار داد، مقدادش را طرد کرد و شکم عمارش را پاره کرد و قرآنش را تحریف کرد و احکامش را تغییر داد»^(۱).

همچنین در همین کتاب الغدیر که وجود قول و باور تحریف را در آن انکار می‌کند، آیه‌ی خود ساخته‌ای را ذکر کرده است. نص این آیه‌ی خود ساخته چنین است: «اليوم أكملت لكم دينكم بإمامته، فمن لم يأتهم به وبمن كان من ولدي(؟؟)، من صلبه إلى يوم القيامة فأولئك حبطت أعمالهم وفي النار هم خالدون، إن إبليس أخرج آدم من الجنة مع كونه صفة الله بالحسد، فلا تحسدوا فتحبط أعمالكم وتزل أقدامكم» من امروز دینم را با امامت او بر شما تمام کردم، هر

(۱) - الغدیر، (۳۸۸/۹). به راستی که دروغگو حافظه ندارد! (مترجم).

کس که به او و به فرزندان من «!؟»، که از صلب وی هستند تا به قیامت، اقتدا نکند، اعمالش بر باد رفته برای همیشه در آتش خواهد ماند. ابلیس آدم را با وجود آنکه بنده، برگزیده‌ی خدا بود، بسبب حسد از بهشت بیرون راند، پس حسادت نکنید که اعمال شما بر باد خواهد رفت و قدم‌هایتان خواهد لغزید».

این رافضی ادعا کرده که رسول خدا فرموده‌اند؛ این آیه درباره‌ی علی علیه السلام نازل شده و سعی کرده خوانندگان را فریب دهد و این قول را به محمد بن جریر طبری سنی نسبت داده است، و اگر نسبت این دروغ درست باشد آن محمد بن جریر طبری رافضی است. پس این مرد بر خدا، کتاب خدا و پیامبرش و امامان مسلمان این دروغ را بسته است^(۱).

و بدین گونه این شخص همان چیزی را که نفی کرده است اثبات می‌کند،^(۲) و البته این مسئله نیازی به نفی و یا اثبات او هم ندارد، چراکه صفحات کتاب‌های اساسی آنها مملو از آن است و بسیاری از علمای بزرگ آنها به متواتر و مشهور بودن آن اعتراف کرده‌اند، و - همانطور که اشاره شد - مذهب بسیاری از آنها نیز بر همین است. اما روشی که این مرد از آن پیروی می‌کند، همان روشی است که در کتاب‌هایشان به آن توصیه شده است که به ظاهر با آنچه مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند از روی تقیّه موافقت نشان دهید. طوسی در حالی که به دو حدیثی که در کتاب‌هایشان در رابطه با حرمت

(۱) - الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۱۶.

(۲) - روش اثبات در جایی و نفی در جایی روشی است که هم در احادیث و روایاتشان و هم در کلام علمایشان مورد استفاده قرار گرفته است. روایاتشان حکمت پیروی از این «روش» را در عدم آگاه شدن عامه (یعنی اهل سنت) بر حقیقت مذهبشان ذکر کرده است، تا زبانی متوجه آنان نشود. «البحار»، (۲/۲۳۶)، همچنین در آن آمده است: «اگر همه‌ی شما بر یک امر اتفاق کنید، گردن‌هایتان را خواهند زد».

جمع بین زنی و خاله یا عمه‌ی آن آمده اشاره دارد می‌گوید: این دو حدیث احتمال دیگری هم دارند و آن اینکه آنها را بر تقیّه حمل کنیم، چراکه همه‌ی عامّه [= اهل سنت] در این زمینه با ما مخالف هستند، (چون که مذهب تشیع جمع بین زن و خاله یا عمه‌ی آن را مباح می‌داند) و ادعا می‌کنند که چون عدم جواز در این مسئله مورد اجماع - اهل سنت - است، پس در هر چنین مسئله‌ای احتمال تقیّه می‌رود! طوسی در اینجا یک واقعیت بسیار خطرناک و یک اساس بسیار نادرستی را برملا می‌کند و آن اینکه نزد شیعیان در مسایلی که مورد اجماع همه مسلمانان است، می‌توان تقیّه کرد. پس آیا با وجود این هم می‌توان به اظهار موافقت شیعیان با جمهور مسلمانان در امری اعتماد کرد؟ این گفته، گفته کسی است که دو کتاب از چهار کتاب حدیثی معتبر شیعه و دو کتاب از چهار کتاب رجال آنها را تألیف نموده و به صورت مطلق «شیخ الطائفه» اش می‌خوانند.

پیش از این در مبحث «اعتقاد شیعه به تحریف قرآن» بیان کردیم که شیعیان در اثبات این عقیده کتاب‌های مستقلی نوشته‌اند که آخرین آنها کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» است که حسین نوری طبرسی (متوفای ۱۳۲۰هـ) آن را نوشته است. و گفتیم که این کتاب در عین حال که یک رسوایی بزرگ برای شیعیان به حساب می‌آید، چراکه نویسنده‌اش همه‌ی احادیث و روایات و اقوال علمای آنها را در رابطه با عیب‌جویی از کتاب خدا گردآوری کرده است، نویسنده‌ی آن مورد وثوق و اعتماد شیعیان است. ما انتظار موضع‌گیری جدی و قاطعی را از دعوت‌گران تقریب درباره‌ی این کتاب و نویسنده‌ی آن داشتیم، اما متأسفانه می‌بینیم که آنها سعی در فریب دادن مردم، پوشاندن باطل و حفظ آبروی کسی دارند که با زیر سوال بردن رکن و ستون اساسی اسلام، یعنی قرآن، سعی دارد آن را تخریب کند.

به طور مثال «لطف‌الله صافی» از علمای معاصر شیعه در ایران و از کسانی که به ظاهر شور و شوق فراوانی نسبت به اندیشه‌ی تقریب و وحدت مسلمانان نشان می‌دهد^(۱)، می‌خواهد مسلمانان را فریب دهد و با دروغ به دفاع از این شخص می‌پردازد. وی می‌گوید: «محدث نوری - یعنی نویسنده‌ی فصل الخطاب - آنچه را همه‌ی مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند مبنی بر این که چیزی به قرآن افزوده نشده انکار نکرده و نگفته است «چیزی به قرآن افزوده شده است، بلکه در ص ۲۳ کتاب به صراحت گفته است که افزودن سوره‌ای و یا جا بجا کردن آن امکان‌پذیر نیست، و آن با اجماع و اتفاق منتفی است، و در اخبار و روایات نیز چیزی که آنرا اثبات کند، نیست، بلکه اخبار و روایات آن را نفی می‌کنند». و محدث مذکور، چون شاگرد مشهور و فارغ‌التحصیل مدرسه‌اش، عالم مورد اعتماد و وثوق، شیخ آغا بزرگ تهرانی مؤلف «الذریعه» و «اعلام الشیعه» و کتاب‌های ارزشمند دیگر گفته است، نویسنده فصل الخطاب اعتراف کرده که در نام‌گذاری کتابش دچار اشتباه شده است. آغا بزرگ تهرانی در ذیل ص ۵۵۰ جزء اول بخش دوم کتاب «اعلام الشیعه» می‌گوید: «ما در حرف «فاء» در «الذریعه» به هنگام ذکر این کتاب گفتیم که مرام و هدف شیخ ما نوری در فصل الخطاب، آنگونه که ما از وی دیده‌ایم و در اواخر حیاتش از وی شنیده‌ایم، [اثبات عدم تحریف قرآن، نه اثبات وقوع تحریف در قرآن بوده است]! وی می‌گفت: «من در نام‌گذاری این کتاب اشتباه کردم و بهتر آن بود که «فصل الخطاب فی عدم تحریف الكتاب» نام‌گذاری می‌کردم، چراکه من در آن این امر را می‌خواهم اثبات کنم که کتاب اسلام «قرآن مجید» یعنی همان کتابی که

(۱) - اما بسیاری از گفته‌ها و نظریاتش در دو کتاب «مع محب‌الدین فی خطوطه العریضة» و «صوت الحق» با

اندیشه‌ی تقریب و وحدت در تناقض است.

بین دو جلد قرار دارد و در همه‌ی نقاط جهان پراکنده است، کتابی است سراسر وحیانی با همه‌ی سوره‌ها، آیه‌ها و جمله‌هایش، و هیچ گونه تغییر و تبدیل و افزایش و کاهش از روز گردآوری‌اش تا به امروز بر آن عارض نشده است^(۱). این ادعای آنان است! اما زمانی که ما به خود کتاب^(۲) برای کشف واقعیت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که نویسنده هدف پلید و شومش را در مقدمه‌ی کتاب اینگونه شرح می‌دهد: «این کتابی است ... که آنرا برای اثبات تحریف قرآن و اثبات رسوایی‌های اهل جور و ستم و دشمنان و تجاوزگران و پدید آورده‌گان آن نهاده‌ام، و فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب‌الارباب نامش نهاده‌ام»^(۳).

صفحات کتاب نیز مشتمل بر سه مقدمه و دو باب است:

مقدمه‌ی اول درباره‌ی اخبار و روایات وارده از شیعه در رابطه با جمع قرآن، جامع قرآن، سبب جمع‌آوری آن و بیان این که - بنا به قول این مجوسی - قرآن با توجه به کیفیت جمع‌آوری خود در معرض نقصان بوده و اینکه تألیف و ترتیب واقعی آن برخلاف ترتیب و تألیف گردآوری کنندگان است. ص ۲-۲۴.

مقدمه‌ی دوم درباره‌ی انواع تغییراتی که وقوع آنها در قرآن ممکن است، و انواع تغییراتی که وقوع آن در قرآن ممکن نیست. ص ۲۴-۲۶.

مقدمه‌ی سوم درباره‌ی گفته‌های علمای شیعه درباره‌ی وقوع و یا عدم وقوع تحریف در قرآن، ص ۲۶-۳۶.

باب اول درباره‌ی ادله‌ی این مجوسی و فرقه‌اش بر وقوع تغییر و نقصان و

(۱)- ر. ک، «مع الخطیب فی خطوطه العریضه»، لطف الله صافی، ص ۶۴-۶۶.

(۲)- من موفق شدم نسخه‌ای خطی از این کتاب را از مجمع علمی عراق به دست بیاورم.

(۳)- فصل الخطاب، ص ۱.

کمبود در قرآن ص ۳۶-۳۶۰.

باب دوم در ذکر دلایل کسانی که می‌گویند هیچ گونه تغییری در قرآن نیامده است و رد و نقد دلایل مذکور از سوی این مجوسی. ص ۳۶۰-۳۹۸.
این کتاب در سال ۱۲۹۸هـ در ایران با مجوز رسمی دولت به صورت چاپ سنگی به چاپ رسیده است و چاپ آن دشمنان اسلام را شاد کرده و بنا به گفته‌ی برخی از شیعیان، آنها آنرا به زبانهای خود ترجمه نموده و به چاپ رسانده‌اند^(۱).

تمام محتویات کتاب حاکی از تلاش ناامیدانه در جهت ضربه زدن به کتاب الله است، پس چگونه می‌توان ادعا کرد که نویسنده تنها در انتخاب عنوان اشتباه کرده است، البته این گفته‌ی آقای «صافی» که، نوری طبرسی افزوده شدن سوره‌ای به قرآن و یا تبدیل شدن آن را بالاجماع منتفی دانسته. یک حقیقت است. اما ایشان چرا همه‌ی آنچه را که نوری طبرسی در همین صفحه‌ی کتابش و صفحه‌ی بعد آن گفته ذکر نکرده است.

نوری طبرسی در ادامه در حالی که - بنا به ادعای خودش - انواع تحریف‌های ممکن و غیر ممکن را در قرآن ذکر می‌کند می‌گوید: «نوع اول آن افزوده شدن سوره‌ای به آن است که این نوع از تحریف بدون تردید غیرممکن است. نوع دوم آن تبدیل شدن سوره‌ای از سوره‌های آن است که این نوع تحریف نیز همانند نوع نخست غیر ممکن است. نوع سوم حذف شدن یک سوره است که هم امکان‌پذیر است و هم واقع شده است، همچون حذف شدن سوره‌های: الحفده والخلع و سوره‌ی ولایت». وی سپس انواع دیگر تحریف را

(۱) - این مطلب را آیت‌الله محمد مهدی موسوی اصفهانی کاظمی در کتابش «احسن الذریعة» گفته است.

– بنا به ادعای خودش – بیان می‌کند و می‌گوید: یکی دیگر از انواع آن حذف شدن آیه‌ای از آن است و مثال آن حذف شدن آیه‌ی «إلى آخر الدهر» از سوره‌ی «والعصر إن الإنسان لفي خسر» است. نوع دیگر آن افزوده شدن کلمه‌ای به آن است، همچون افزوده شدن کلمه‌ی «عن» در آیه‌ی «يسئلونك عن الأنفال» که در اصل «يسئلونك الانفال» بوده است. نوع دیگر آن حذف شدن یک یا چند کلمه است، همچون حذف شدن «في علي» در بسیاری از جاهای قرآن. نوع دیگر آن تبدیل کردن کلماتی با کلماتی دیگر است همچون تبدیل کردن – کلمه‌ی «آل محمد» با کلمات «آل ابراهیم و آل عمران» در آیه‌ی «إن الله اصطفى آدم ونوحاً وآل إبراهيم وآل عمران...» نوع دیگر آن حذف کردن حرفی از حروف آن است همچون حذف کردن «همزه» از کلمه‌ی «أئمه» در آیه‌ی «کنتم خير أمة» که در اصل «کنتم خير أئمة» بوده است. و یا حذف حرف «ی» در آیه‌ی «یا ليتني كنت تراباً» که در اصل «ترابياً» بوده که اشاره‌ایست به سوی کنیه‌ی حضرت علی که ابوتراب بوده است. همه‌ی این مطالبی را که او ذکر کرده است^(۱) طعن و عیب‌جویی در قرآن است.

برخی از علمای شیعه اعتراف کرده‌اند که آقای نوری طبرسی با اصرار بر تحریف قرآن جسارت بزرگی کرده است^(۲).

پس چرا این همه باطل‌پوشی و دفاع دروغین از سوی کسانی که شیعیان آنها

(۱) - فصل الخطاب، ص ۲۳-۲۴، خطی.

(۲) - او عبدالله مغانی است. ر. ک «البرهان علی عدم تحریف القرآن»، میرزا مهدی بروجردی، ص ۱۳۲، نویسنده‌ی «البرهان علی عدم تحریف القرآن»، «طبرسی» را ثقه الاسلام می‌خواند و این در حالی است که ادعا می‌کند از قرآن دفاع می‌کند، اما با وجود این از دشمنان قرآن تعریف و تمجید می‌کند!

را از علمای بزرگ معاصرشان می‌شمارند؟ آیا آنها گمان می‌کنند با این دروغ‌هایشان می‌توانند همه‌ی مردم را بفریبند؟ و آیا می‌پندارند با این روش می‌توانند حقیقت کتابی را که چاپ شده است بپوشانند؟ این کارشان بسان کار شترمرغی است که سرش را زیر ریگ‌ها پنهان می‌کند و گمان می‌کند که مردم او را نمی‌بینند!

آیا این کارشان باعث سلب اعتماد مردم از همه‌ی گفته‌هایشان به صورت مطلق نمی‌گردد؟!

عجیب است که چنین افرادی با این همه دروغ، باز هم مورد اعتماد هم مذهبانشان هستند! و شاید به این کارها افتخار هم می‌کنند، چرا که - به گمان آنها - بر سه دین که تقیه باشد، عمل کرده‌اند؛ خدا را به خاطر نعمت عقل و دین سپاس می‌گوییم.

برخی از شیعیان روش‌های خاصی در نیرنگ و فریب دارند. منظور این سه نفر در این دفاع چیز دیگری است که کسی که کتاب‌های شیعیان را نخوانده باشد و از نیرنگ‌هایشان آگاه نباشد، به آن پی نمی‌برد. در واقع آنها از قرآنی دفاع می‌کنند که بنا به ادعایشان نزد امام غایبشان است. و دلیل آن نیز ادامه‌ی گفته‌هایی است که «لطف الله صافی» از «آغاز بزرگ تهرانی» و وی از استادش نویسنده «فصل الخطاب» نقل می‌کند - وی بلافاصله پس از گفته‌های سابق می‌گوید: «مجموعه‌ی نخست به صورت تواتر قطعی به ما رسیده است و کسی از امامیه در آن شک و تردیدی ندارد....»

من در جاهای متعددی از کتاب منظورم را به صراحت و روشنی بیان نکرده‌ام، تا آماج تیرهای سرزنش و ملامت قرار نگیرم، بلکه از روی غفلت به عکس آن تصریح کرده‌ام و منظورم را تنها با کنایه بیان کرده‌ام. ص ۲۲. «چراکه مهم به دست آمدن یقین به این امر است که چیزی از مجموعه‌ی

مذکور در میان دفتین باقی نمانده است، چنانکه این عنوان را از شیخ مفید نقل کردیم. ص ۲۶.

این گفته‌ی وی: «مجموعه‌ی نخست به صورت تواتر قطعی به ما رسیده است و کسی از امامیه در آن شک و تردیدی ندارد». به روشنی به قرآن ادعایشان اشاره دارد، چراکه می‌گوید: «مجموعه‌ی نخست به ما رسیده است.» یعنی تنها به آنها رسیده است! و برای تأکید بیشتر بر این که مراد قرآنی است که نزد امام غایبشان است می‌گوید: «کس از امامیه در آن شک و تردیدی ندارد». چراکه مسلم است که گروهی از شیعیان امامیه، همچون کلینی، قمی، طبرسی، مجلسی و غیره با تأکید و قاطعیت قرآن را تحریف شده می‌دانند و ادعا می‌کنند قرآن کامل نزد امام غایبشان است. - چنانکه گذشت - اما قرآنی که کسی از امامیه در آن شک و تردیدی ندارد، همان قرآنی است که نزد امام غایبشان است. همچنین به این گفته‌ی وی: «من در جاهای متعددی از کتاب، منظورم را به صراحت و روشنی بیان نکرده‌ام، تا آماج تیرهای سرزنش و ملامت قرار نگیرم»، دقت کنید. آخر منظور او چه بوده است که آن را به صراحت بیان نکرده است؟! و اگر منظورش اثبات محفوظ بودن قرآن است. که این امر مورد اتفاق و اجماع مسلمانان است و وی را از ملامت و سرزنش نجات می‌دهد، پس چرا نباید آنرا به روشنی بیان کند؟ گفته‌ی دیگر او: «از روی غفلت به عکس آن تصریح کرده‌ام». را چگونه باید تصریح کرد؟ اگر هدف او تصریح به محفوظ بودن قرآن است. چرا این امری که مورد اتفاق تمام مسلمانان است از روی غفلت مورد تصریح قرار گیرد؟ این غفلت را خواننده چگونه تفسیر کند، غیر از آنکه بگوید وی از هم مذهبانش می‌ترسیده است؟ اما واقعیت کتابش غیر از این است. بدون تردید این گفته‌ها ارزش بحث و بررسی را ندارد، ولی چون از علمای بزرگشان صادر شده بود، ما آنرا عرضه

داشتیم تا خواننده از آن آگاه شود.

یکی دیگر از مثال‌های نفی مطلق آنچه در کتاب‌هایشان درباره‌ی «تحریف قرآن» آمده است، اینست که «محب‌الدین خطیب» گفته است که طبرسی در صفحه‌ی ۱۸۰ فصل الخطاب از سوره‌ای به نام «سوره‌ی ولایت» نام برده است که شیعیان ادعا می‌کنند از قرآن افتاده است^(۱). عالم شیعی آقای صافی گفته‌ی فوق «خطیب» را اینگونه رو می‌کند: «بنگر به این دروغ و افترای آشکار و روشن او. در «فصل الخطاب» نه در صفحه‌ی ۱۸۰ آن و نه در صفحات دیگر، از اول کتاب تا آخر آن چیزی درباره‌ی این سوره‌ای که آنرا به دروغ به خدا نسبت داده‌اند، نیامده است»^(۲).

اما واقعیت این است که دروغگو «لطف الله صافی» است نه خطیب! چراکه طبرسی در ص ۲۳ فصل الخطاب به آن اشاره کرده، و در ص ۱۸۰ آنرا به صورت کامل ذکر کرده است! و خوانندگان گرامی تصویر این سوره‌ی ادعایی را که در «فصل الخطاب» آمده در «پیوست اسناد» ملاحظه خواهند کرد. آیا آقای لطف الله صافی در حالی که به صفحه‌ای که به سوره‌ی ادعایی اشاره دارد، مراجعه کرده، به این امر پی نبرده است که چنین دفاع‌های دروغی چه سودی دارد؟!

یکی دیگر از مثال‌هایی که آنها هر نوع تحریف را از قرآن نفی کرده‌اند، اما در واقع منظورشان همان قرآنی است که بنا به ادعایشان نزد امام زمانشان است، گفته‌ایست از عبدالحسین شرف‌الدین موسوی^(۳) که در آن می‌گوید: «به شیعیان این گفته را نسبت داده‌اند که آنها معتقدند قرآن تحریف شده و آیه‌ها و کلماتی

(۱) - «الخطوط العریضة»، ص ۱۱.

(۲) - «مع الخطیب فی خطوطه العریضة»، ص ۷۲.

(۳) - بیوگرافی وی در مبحث تلاش‌های تقریب خواهد آمد.

از آن حذف شده‌اند. من می‌گویم، ما از این گفته به خدا پناه می‌بریم و از این جهالت و نادانی بیزار هستیم، و هر کسی که این گفته و باور را به ما نسبت داده، یا از مذهب ما ناآگاه است و یا به آن دروغ می‌بندد. همه‌ی آیات و کلمات قرآن از «طرق» ما متواتر است»^(۱).

به این قول وی: «همه‌ی آیات و کلمات قرآن از «طُرُق» ما متواتر است» دقت کن.

منظورش از قرآنی که از طرق (راههای) آنها روایت شده چیست؟ آیا منظورش همین قرآنی است که در اختیار ماست؟ یا آنکه منظور وی قرآنی است که بنا به ادعایشان امام زمان همراه خویش می‌آورد؟! گفته‌ی «از (طرق) ما متواتر است» به همین معنای اخیر اشاره دارد. آخر یکی از عوامل محفوظ ماندن قرآن توجه و عنایتی است که دو بزرگمرد اسلام؛ ابوبکر، و عمر در گردآوری‌اش و در پایان عثمان بن عفان رضی الله عنه در یگانه کردن رسم الخط آن، مبذول داشته‌اند، و وعده‌ی خداوند متعال را در حفظ و نگه‌داری قرآن «إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون» محقق ساخته‌اند. و اعتقاد و دیدگاه شیعه درباره‌ی این سه نفر که معروف است! پس قرآنی که از «طرق» آنها متواتر است، این قرآن نمی‌تواند باشد.

تمام این مثال‌هایی که ما ذکر کردیم، تحت محور انکار آنچه موجود است، در می‌آید و آنها این چیز را به نام و بهانه‌ی «تقیه» جایز می‌دانند. پس چگونه می‌توان به افرادی اعتماد کرد که مذهبشان این باشد. و یک مسلمان چگونه می‌تواند به دینی اطمینان کند که اساسش دروغ و نیرنگ است؟ و وحدت، تقارب و تفاهم با افرادی که به فریب و تزویر عادت کرده‌اند، چگونه

(۱) - «أجوبة مسائل جار الله»، ص ۲۸-۲۹.

امکان‌پذیر خواهد بود؟!

محور دوم و بررسی و ارزیابی آن.

محور دوم اعتراف به این امر است که در کتاب‌هایشان روایاتی دال بر وقوع تحریف در قرآن وجود دارد، اما این روایات شاذ و مخالف اجماعند. محمد حسین آل کاشف الغطا که بین سال‌های ۱۹۶۰م تا ۱۹۷۳م مرجع شیعیان بوده است، می‌گوید: «قرآنی که در دست مسلمانان است همان قرآنی است که آنرا خداوند متعال برای تعلیم احکام و دانستن حلال از حرام فرو فرستاده است و معجزه‌ی پیامبر شمرده می‌شود، و مخالفان به وسیله‌ی آن به چالش کشیده شده‌اند، و در این قرآن هیچ گونه تحریف و افزایش و کاهش صورت نگرفته است ... و آنچه از طرق ما و یا آنها روایت شده است که به ظاهر بر وقوع تحریف در آن و یا اینکه چیزی از آن کاسته شده است دلالت دارند، روایت‌های شاذ و ضعیف و اخبار واحدی هستند که مفید هیچ گونه علم و یا عملی نیستند و یا بایستی تأویل و توجیه شوند و یا به دیوار کوبیده شوند»^(۱).

بررسی و ارزیابی این گفته.

این مطلب را پیش از این آقایان طوسی، طبرسی، مرتضی و علمای گذشته‌ی دیگر شیعه اظهار داشته و برخی دیگر از معاصران شیعه نیز از آنان پیروی کرده‌اند^(۲). اما ایرادی که بر آن وارد است عبارت است از این که؛ مسئله تنها مسئله‌ی روایت‌های شاذ و ضعیف نیست، بلکه مذهب و اعتقاد بسیاری از علمای بزرگ شیعه همین بوده است، و ادعای تواتر و شهرت آنرا نیز نموده‌اند

(۱) - اصل الشیعه، ص ۶۳-۶۴.

(۲) - همچون مرجع دیگر شیعیان، آقای محسن امین. ر. ک «الشیعه»، ص ۱۶۰.

و حتی - چنانکه گذشت - برخی ادعای اجماع بر آن کرده‌اند. پس آخر چرا این واقعیت پوشانده می‌شود و ادعا می‌شود که این گونه روایت‌ها روایت‌های شاذ و ضعیفی‌اند که بین شیعه و اهل سنت مشترکند؟ و چرا گویندگان این «قول» همچون کلینی، مجلسی و طبرسی تقدیس شده، کتاب‌هایشان جزء منابع معتبر حدیثی قرار داده می‌شوند؟

اما با وجود این، اگر این داوری و حکم به شذوذ و ضعف روایت‌هایی که چنانکه پیش از این بیان کردیم، از طرق آنها به حد شهرت و تواتر رسیده است، از روی صداقت باشد، بایستی انگیزه و قدمی باشد جهت صدور چنین احکامی در رابطه با عقاید انحرافی دیگر تشیع، و همچنین بایستی خاستگاهی باشد برای نقد و بررسی سندهای روایت‌هایشان، و هر کسی که چنین روایت‌هایی را روایت کرده است، همچون کلینی و غیره نباید مورد توثیق و تعدیل قرار گیرد. این است پیامد عملی حکم و داوری "آل کاشف الغطا" اگر واقعاً راست می‌گوید، والا مسئله تنها در حد دفاع از مذهب، از روی تقیه باقی خواهد ماند.

محور سوم.

محور سوم اعتراف به وجود روایت‌هایی است که ادعا می‌کنند اسامی امامان و امثال آن حذف شده‌اند، اما مدعی است که آنها جزء خود قرآن نبوده‌اند، بلکه از قبیل تفسیر و تأویل بوده‌اند. محمد حسین طباطبایی می‌گوید: «معنا و مفهوم بسیاری از روایت‌هایی که روایت‌های تحریف خوانده می‌شوند و در آنها از قول امامان آمده که فلان آیه چنین نازل شده بود، آن است که تفسیر آن بر حسب تنزیل، در مقابل بطن و تأویل چنین است»^(۱).

(۱) - «المیزان فی تفسیر القرآن»، ۱۲/۱۰۸.

بررسی و ارزیابی.

اگر این دیدگاه را بخواهیم به صورت عملی بر روایات تحریفی که در کتاب‌های شیعه آمده است، پیاده کنیم، با بسیاری از روایت‌هایی که ادعا می‌کند در الفاظ و کلمات قرآن تغییر ایجاد شده است، هماهنگی و همخوانی نخواهد داشت. به طور مثال روایتی را از علی رضی الله عنه - بنا به ادعای دروغینشان - روایت کرده‌اند که وی گفته است: «نخستین تحریفی که در قرآن صورت گرفت، تحریف «أئمة» به «أمه» در آیهی «کنتم خیر أمة» بود که پس از این تحریف این آیه بسیاری از کسانی را که زانی، هم‌جنس‌باز، سارق، راهزن، ستمگر، مشروب‌خوار، ضایع‌کنندگان فرایض خدا و تجاوز کنندگان از حدود خدا بوده‌اند، در برمی‌گیرد و این گونه مدح و تعریف از این گونه افراد به دروغ به خدا نسبت داده شده است»^(۱).

یکی دیگر از آنها در رابطه با آیهی: «أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ» سورهی نحل است که می‌گویند در اصل «مِنْ أُمَّةٍ» بوده که با حذف «همزه» به «أُمَّةٍ» تبدیلیش کرده‌اند و دیگری هم آیهی: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» است که ادعا می‌کنند در اصل: «وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً» بوده است و معنای این آن بوده که شما را در میانه‌ی مردم و پیامبران قرار دادیم، اما آنرا به «أُمَّةٍ» تغییر داده‌اند.

یکی دیگر از این نوع مثال‌ها روایتی است که درباره‌ی آیهی سورهی نباء آمده است و می‌گوید: «وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا» در اصل «كُنْتُ تُرَابِيًّا»

(۱) - منظورشان صحابه است، چراکه قرآن صحابه را مدح و تعریف می‌کند، اما دین شیعه براساس سب آن‌ها پایه‌گذاری شده است، به همین دلیل به انتقاد از قرآن روی آورده‌اند.

بوده که آن را تحریف کرده‌اند و به «ترابا» تغییرش داده‌اند و مراد از «ترابی» پیرو علی است چراکه رسول خدا ایشان را «ابوتراب» خوانده بود. مثال‌های مشابه زیاد دیگری هم وجود دارد^(۱). اکنون سؤال این است که آیا این گونه روایات، که زیاد هم هستند - با توجیه آقای طباطبایی که می‌گوید کلماتی که به حذف و تحریف آنها اشاره شده است، از قبیل تفسیر بوده‌اند، همخوانی دارند؟ به بدون تردید، این توجیه، توجیه درستی نیست و موضع‌گیری درست در این گونه روایات و در مرویات کسانی است که به آنها اعتقاد داشته باشند.

محور چهارم.

اعتراف به این امر که درست است که روایت‌ها و کتاب‌های شیعی زیادی وجود دارد که تحریف را اثبات می‌کند، اما مراد از تحریف حذف و نقصان است!!!

عالم شیعی، آغا بزرگ تهرانی در کتابش «الذریعه الی تصانیف الشیعه» پس از ذکر کتاب‌هایی که شیعیان در اثبات این افسانه نوشته‌اند، می‌گوید: «مفهوم این بحث، آن گونه که شیخ مفید، قدس سره ذکر کرده آن است که آیا قرآنکه کتاب اسلام است و بین «دفتین» (= دو جلد دو طرف قرآن) قرار دارد، باقی مانده‌ای دارد یا خیر. پس نفی و اثبات متوجه باقیمانده است که غیر از قرآن موجود بین «دفتین» است که آیا نازل شده است یا خیر. محل اختلاف نازل شدن وحی دیگر و عدم نازل شدن آن است که در گذشته از «باب تعبیر عن التی بلوازم» از نازل شدن و نازل نشدن به تحریف و عدم تحریف یاد کرده‌اند، چراکه لازمه‌ی نازل شدن وحی‌ای که هم اینک پیش‌روی ما قرار ندارد، آن است آیا مستدرک شده است، یا محذوف شده است، یا آن را انداخته‌اند و یا از

(۱) - «البحار»، ۲۶/۹۳، ۲۷، ۲۸.

قرآن کاسته شده است و لفظ و واژه‌ای که از لحاظ لغوی همه‌ی این لوازم را در برگیرد، واژه‌ی تحریف است.

اما آنها از اختلاف و ادعای اثبات انزال و عدم آن، به ادعای تحریف و عدم وقوع آن، عدول کرده‌اند. یعنی از اثبات تحقق شیئی و یا عدم تحقق آن به اثبات و عدم اثبات لازمه‌ی آن عدول کرده‌اند. وی سپس می‌گوید: «روشن شد که عنوانی که در گذشته برای این بحث انتخاب شده است، یعنی عنوان «وقوع تحریف یا عدم وقوع آن» بدون آنکه توضیح داده شود که مراد از آن چیست، عنوان به جایی نبوده است و بهتر آن بود که عنوان بحث را چنین انتخاب می‌کردند که: «آیا در آنچه از سوی خدا نازل شده است، کاهش صورت گرفته است یا خیر». و یا آنکه به روشی عنوان می‌کردند که: «آیا غیر از قرآن وحی دیگری هم نازل شده است یا خیر». تا کافران نتوانند افراد کم خرد فریب دهند که در کتاب اسلام بنا به اعتراف گروهی از خود مسلمانان، تحریف صورت گرفته است»^(۱).

ارزیابی و بررسی.

این است دفاع این عالم شیعه از کتاب الله و این دفاع مه‌رتابیدی است بر «عقیده‌ی تحریف» و دفاعی است که کتاب خدا را زیر سوال می‌برد. ﴿كَبْرَت﴾
 كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ ﴿﴾ «سخن بزرگی از دهانشان خارج می‌شود».
 آخر تهرانی شاگرد نویسنده‌ی «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» است، و کسی است که خواست مسلمانان را با این ادعا فریب دهد که نویسنده‌ی «فصل الخطاب» به صورت شفاهی به وی گفته است که منظور او دفاع از قرآن بوده و تنها در انتخاب عنوان کتاب اشتباه کرده است. او در پی آن

(۱) - «الذریعة»، ۳/ ۳۱۳-۳۱۴.

است تا با انواع لطایف الحیله عقیده‌ی باطل استادش را مخفی کند، اما اینک با این دو دفاع راز او برملا می‌شود. او ادعا می‌کند که قرآن باقی مانده‌ای دارد و وحی الهی تکمله‌ای داشته است و بهتر این بود این بحث را به جای: «آیا در قرآن تحریف صورت گرفته است یا خیر». این گونه عنوان می‌کردند که: «آیا چیزی از قرآن کاسته شده است یا خیر». و با این که: «آیا وحیی بجز قرآن نازل شده است یا خیر؟» وی مدعی است که قصد وی از این گفته‌ها دفاع از قرآن در برابر دشمنان است، آری این است دفاع او از قرآن و اسلام. خدایا! تو پاک‌ی، این بهتان بزرگ است.

اما این ادعایشان که غیر از قرآن وحی و کتاب دیگری هم نازل شده است یا خیر، در این رابطه چنانکه در مبحث و ادعای آنها مبنی بر نزول کتاب‌هایی آسمان پس از قرآن ملاحظه کردید، ادعاهای زیادی دارند.

محور پنجم.

و آن این است که می‌گویند: این قرآن محفوظ است، اما ما قرآن دیگری را هم داریم که در اختیار امام زمان است.

در کتاب «البیان» خوبی آمده است که این امر میان آنان متفق علیه است^(۱). در کتاب «الإسلام علی ضوء التشیع» نوشته‌ای آیت الله العظمی، امام خراسانی، ملقب به حجت آمده است که: «ما معتقدیم که این قرآنکه در اختیار ماست و میان دو جلد مصحف قرار دارد، همان قرآنی است که بر قلب خاتم الانبیاء نازل شده است و هیچ گونه افزایش و کاهش بر آن عارض نشده است، آخر چگونه چنین چیزی امکان‌پذیر است در حالی که خود خداوند متعال حفظ آن را از هر عیب و ایرادی بر عهده گرفته است. ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا

(۱) - «البیان»، خوبی، ص ۲۲۳.

الذِّكْرُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾.

اما علی‌رغم این، ما جماعت «اثنا عشریان» اعتقاد داریم که قرآن دیگری هم وجود دارد که آن را امام علی پس از آنکه از کفن و دفن پیامبر و اجرای وصیت‌های ایشان فارغ شد، با دست مبارک خویش نوشت و به مسجد نبوی آورد، اما عمر بن خطاب، معروف به فاروق آن را رد کرد و خطاب به مسلمانان گفت: «کتاب خدا ما را کافی است و قرآن نزد شماست». به دنبال آن امام علی آن را به خانه‌ی خود بازگرداند و از آن پس پیوسته هر امامی همچون یک امانتی الهی از آن نگه‌داری می‌کرد تا آنکه به امام مهدی رسید و هنوز هم در اختیار ایشان است، **عجل الله تعالی فرجنا بظهوره**^(۱).

ارزیابی و بررسی.

همان طور که ملاحظه کردید، محور فوق براساس وجود قرآنی دیگر غیر از قرآن موجود که بنا به ادعایشان عمر آن را رد کرده بود و به عنوان امانتی الهی در اختیار امامانشان بوده و اینک در اختیار امام زمان است، استوار بود. سوال این است که آخر چه نیازی به قرآن دیگری وجود دارد، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (المائدة: ۳). را این امانت این همه سال نزد امام زمانشان باشد، در حالی که مردم به آن نیاز دارند؟ قضیه‌ی وجود کتاب دیگر و قضیه‌ی عیب‌جویی در قرآن، در کتاب‌های اساسی و منابع اصل شیعه یک قضیه‌اند و از همدیگر جدا نیستند. آنها قرآن را زیر سوال می‌برند و ادعا می‌کنند که قرآن کامل نزد مهدی امام زمانشان است، چراکه عمر آن را نپذیرفت و گفت ما به آن

(۱) - «الاسلام علی ضوء التشیع»، خراسانی، ص ۲۰۴.

نیازی نداریم. این مطلب در کتاب «الاحتجاج» طبرسی و کتاب‌های دیگرشان - چنانکه بیان شد - به صراحت آمده است. این شیعه نیز خواسته است با توجیه افسانه‌ی دروغین فوق و مطرح کردن آن بگونه‌ای که اندکی قابل قبول‌تر باشد، خوانندگان مسلمان را به تدریج به سوی آن سوق دهد. وانگهی این ادعایی است که مذهبشان بدون آن بقایی نخواهد داشت، چراکه دینشان براساس امامت «ائمہی اثنا عشر» استوار است و از آن جایی که در قرآن ذکر می‌شود از این‌ها به میان نیامده است چاره‌ای جز آن ندارند که کتاب الله را زیر سوال ببرند و این گفته‌های ناروا را درباره‌ی آن بگویند و سخنان گونه‌گون و متضادی بر زبان بیاورند.

محور ششم.

می‌گویند: در گذشته ما قایل به تحریف بوده‌ایم، اما اینک پس از بحث و بررسی و تحقیق از آن رجوع کرده‌ایم. این نظر و دیدگاه را من جز در کتاب «الشیعة والسنة فی المیزان»^(۱) ندیده‌ام. نویسنده‌ی کتاب مذکور می‌گوید: «تفاوت ما و دیگران در این است که ما به عدم وقوع تحریف قایل نشدیم، مگر پس از بررسی و تحقیق، و به همین دلیل است که برخی از علمای گذشته‌ی ما دچار خطا شده‌اند و گفته‌اند در قرآن تحریف صورت گرفته است، اما آنان معذورند، چرا که اجتهادشان همین بوده است، گرچه در آن دچار اشتباه شده‌اند، اما ما در این زمینه بررسی و تحقیق کردیم و زمانیکه برای ما ثابت شد که هیچ‌گونه تحریفی صورت نگرفته است، به آن قایل شدیم و بر آن اجماع کردیم»^(۲).

ارزیابی و بررسی.

این نظریست که تنها نویسنده‌ی «الشیعة والسنة فی المیزان» آنرا اظهار داشته

(۱) - موضوع کتاب داوری قاضی ادعایی و ناشناخته‌ایست، میان احسان الهی ظهیر و لطف الله صافی.

(۲) - «الشیعة والسنة فی المیزان»، محاکمه، به قلم س. خ. ناشر، نادى خاقانی، ط. دار الزهراء، بیروت، ص ۴۸-۴۹.

است و در کتاب‌های شیعه هیچ گونه شاهد و مدرک و اثری از آن وجود ندارد و به نظر می‌رسد در برابر شواهد زیادی که احسان الهی ظهیر ارایه کرده، مجبور به اظهار آن شده است. این ادعای او که همه‌ی ما از این عقیده‌ی دروغین و باطل برگشته‌ایم، با کاری که عالم معاصرشان، حسین نوری طبرسی انجام داده و کتاب «فصل الخطاب» را برای اثبات این افسانه‌ی دروغین نوشته است، در تضاد است. نوری چنانکه گذشت نویسنده‌ی یکی از منابع حدیثی آنهاست. همچنین این گفته وی با کتاب «تحریف قرآن» که آنرا سید راحت حسین، متولد ۱۲۹۷هـ که یکی از علمای معاصرشان است، به زبان اردو نوشته است^(۱) و نیز با کتاب «تحریف قرآن»ی که سید ابوالحسن نقوی کلنوی متولد ۱۳۲۳هـ باز هم به زبان اردو نوشته است^(۲) و با آنچه پیش از این ما از آغا بزرگ تهرانی و امینی نجفی و غیره نقل کردیم، نیز در تضاد است.

وانگهی چرا درباره‌ی امری چون محفوظ بودن کتاب الله که مورد اجماع مسلمانان است گفته می‌شود که هر کس با آن مخالفت کند اجتهادش محترم و عذرش پذیرفته است، آیا این مسئله مگر یک مسئله‌ای اجتهادی است و می‌توان مخالفت با آن را توجیه و تأویل کرد و عذر دانست؟

اگر آنان دست از مذهب فاسدشان بردارند، مسلمانان خوشحال خواهند شد، اما چرا این همه تعصب کورکورانه به خرج می‌دهند و ادعا می‌کنند همه‌ی آنها از این عقیده برگشته‌اند؟ و چرا گفته و دیدگاه کسانی را که این عقیده را دارند، این گونه توجیه و تأویل می‌کنند و برایشان عذر می‌تراشند؟

چرا این همه اعتماد به کسانی که اعتقادشان نسبت به کتاب خدا این است؟ چرا صادقانه سخن نمی‌گویند و حقیقت را روشن بیان نمی‌کنند و در قول،

(۱) - «الذریعة إلى تصانیف الشيعة»، ۳/ ۳۹۴.

(۲) - منبع سابق.

عمل و اعتقادشان سره را از ناسره جدا نمی‌کنند؟ تا زمانی که آنها این کارها را نکرده‌اند، ابر شک و تردید بر این موضوع‌گیری‌شان همچنان سایه‌افکنی خواهد بود. امیدواریم خداوند متعال راه راست و درست را به مخلصان نشان دهد، سرگردانان را رهنمون شود و منافقانی را که در پی فساد در زمین خدا هستند و بندگان مؤمن خدا را فریب می‌دهند، از میان بردارد.

اگر نویسنده در گفته‌ی مذکورش صادق است، بایستی از کسانی که این اعتقاد را دارند و از کتاب‌هایشان - همچون آقای کلینی و کتابش «الکافی» و مجلسی و کتابش «البحار» و قمی و تفسیرش و علمای بزرگ دیگرشان که دین و اعتقادشان را از آنان می‌گیرند و به کتابهایشان اعتماد دارند و برای آنها احترام و تقدس قایل‌اند - اعلام براءت کند.

محور هفتم.

عقیده‌ی تحریف تنها عقیده‌ی گروهی از شیعیان است که اخباریون یا اهل حدیث نامیده می‌شوند و آنها کسانی هستند که هر آنچه را از «معصومین» روایت شده باشد، بدون بررسی و تحقیق می‌پذیرند، اما گروهی دیگر که «اصولیون» نامیده می‌شوند و از لحاظ صحت و سقم در میان احادیث تفاوت قایل می‌شوند، منکر تحریف‌اند و اخبار و روایات مربوط به تحریف را یا تأویل می‌کنند و یا رد می‌کنند.

جعفر نجفی^(۱)، یکی از علمای شیعه در این زمینه می‌گوید: «از آنها - یعنی از اخباریان - احکام عجیب و غریبی و گفته‌های منکری سرزده است، از جمله با استناد به روایت‌هایی که تأویل و یا رد آنها یک ضرورت بدیهی است و در

(۱) - جعفر بن خضر، بن شلال حلّی جناحی الاصل، نجفی المسکن و الوفاة. وی در زمان خودش بزرگ مشایخ حلّه و نجف به شمار می‌رفت. مشهورترین اثرش «كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء»، نام دارد. در سال ۱۲۲۷ هـ وفات یافت. «اعلام»، ۲/ ۱۱۷-۱۱۸.

برخی از آنها آمده است که یک سوم قرآن و یا یک چهارم قرآن از آن کاسته شده است و در برخی دیگر آمده است از سوره‌ی «تبت» چهل اسم از اسم‌های منافقان حذف شده است: گفته‌اند که بخش‌هایی از قرآن حذف شده است. منافات داشتن این روایات با عقل یک امر بدیهی است، چراکه اگر چنین می‌بود جنگ و درگیری ایجاد می‌شد و فتنه‌هایی که بعدها روی دادند، در همان آغاز اسلام روی می‌دادند و اگر این چیز واقعیت می‌داشت به صورت متواتر نقل می‌شد و همه از آن آگاه می‌شدند، چراکه آنها تمام آیه‌ها، حروف و کلمات آن را به صورت کامل ثبت و ضبط و حفظ می‌کردند، پس چگونه از چنین چیزی غفلت می‌کردند و نیز این مسئله در میان کافران هم مشهور می‌شد و آنرا از بزرگ‌ترین معایب اسلام و مسلمانان می‌دانستند»^(۱).

این است گفته‌ی بزرگ شیوخ متأخر شیعه، و برخی از علمای معاصر شیعه نیز به آن استناد کرده‌اند^(۲).

بررسی و ارزیابی.

سید «مرتضی» از علمای سابق شیعه نیز همین نظر را داشته است. وی می‌گوید: «هر کس از امامیه با این امر - یعنی محفوظ بودن کتاب الله مخالفت کند، مخالفت وی اعتباری ندارد، اختلافی که در این زمینه وجود دارد منسوب به گروهی از اصحاب حدیث - از شیعه - است که اخبار ضعیفی روایت نموده آنها را صحیح پنداشته‌اند، اما آن احادیث، احادیثی نیستند که به خاطر آنها

(۱) - «الحق المبین»، جعفر نجفی، به نقل از طباطبایی در «حاشیه الانوار النعمانیة»، ۲/ ۳۵۹ و نیز «کشف الغطا»، از جعفر نجفی، ص ۲۹۸-۲۹۹.

(۲) - همچون محسن امین در کتاب «الشیعة»، ص ۱۶۳-۱۶۴ و عبدالحسین موسوی در «أجوبة مسائل جارالله» و محمد جواد مغنیه در «الشیعة فی المیزان»، ص ۳۱۴.

چیزی را که به یقین معلوم است و صحت آن قطعی است، ترک کرد^(۱).
ابن حزم نیز آن جا که می‌گوید: «همه‌ی امامیه، در گذشته و حال بر این عقیده بوده‌اند که قرآن تغییر کرده است». سید مرتضی را از این قول مستثنی کرده است.

سید مرتضی اگر این گونه احادیث را ضعیف و نادرست دانسته است و آنها را رد کرده است، اما عالم معاصر شیعی، جعفر نجفی، آنها را تأویل و توجیه می‌کند. وی پس از گفته‌ی سابقش که ما آن را نقل کردیم می‌گوید: «پس بایستی این گونه اخبار و روایات را یا بر کاسته شدن از کلمات مخلوق^(۲) پیش از نزول به آسمان دنیا و یا کاسته شدن از آنها پس از نزول به آسمان دنیا، اما پیش از نزول به زمین و یا پس از نازل شدن به زمین و یا برکاسته شدن از معانی آنها به هنگام تفسیر حمل کرد. به نظر قاصر بنده حمل این گونه روایات بر کاسته شدن از قرآن پس از نازل شدن آن بر زمین، قوی‌تر و راجح‌تر است. پس در این صورت قرآن به دو بخش تقسیم می‌شود. بخشی که پیامبر آن را بر مردم خواند و همه از آن آگاه شدند و آن را مکتوب کردند و اعجاز قرآن با آن به اثبات رسید و بخشی دیگر که پیامبر آن را پوشیده نگه داشت و کسی جز امیرمؤمنان را از آن آگاه نکرد و سپس این بخش از قرآن از امیر مؤمنان به ائمه‌ی طاهرین رسید و اینک در اختیار صاحب‌الزمان - فدایش شوم - است»^(۳).

بدون تردید مسلک و دیدگاه «مرتضی» دیدگاه سالمی است، به شرطی که مبتنی بر تقیه نباشد، چراکه - چنانکه گذشت - برخی از علمای شیعه از وی

(۱) - ر. ک، «التبیین»، طوسی (۳/۱)، چاپ نجف. «مجمع البیان»، طبرسی، (۱۵/۱)، چاپ صیدا.

(۲) - شیعیان همچون معتزله قایل به مخلوق بودن قرآن هستند.

(۳) - «حق المبین»، جعفر نجفی، به نقل از پانوش «الانوار»، ۲/ ۳۵۹-۳۶۰، «کشف الغطاء»، ص ۲۹۹.

چیزهایی نقل کرده‌اند که اهانت به کتاب الله به حساب می‌آید. این تنها خداست که از درون و از انگیزه‌ها آگاه است، اما شرط انصاف آن است که ما کسی که گفته‌های مذکور درباره‌ی کتاب الله را به وی نسبت داده‌اند، متهم کنیم، چراکه هدف او اثبات افسانه‌ی تحریف است و او خودش هم یک رافضی تمام عیار است که از دروغ گفتن خودداری نمی‌کند. اما دیدگاه جعفر نجفی، دیدگاه بسیار خطرناکی است و عین دیدگاه «سبائیه» است، چنانکه «حسن بن محمد بن حنفیه» آن را نقل کرده است. دیدگاه آنان این بود که: «ما به علم پوشیده و وحیی رهنمون شده‌ایم که مردم آن را گم کرده‌اند». و ادعا می‌کردند که: «پیامبر نه دهم قرآن را مخفی کرده است»^(۱). خطر این دیدگاه از آن جهت زیاد است که دیدگاه مرجعی از مراجع بزرگ آنهاست که میلیون‌ها نفر از وی پیروی و تقلید می‌کنند.

اگر دیدگاه و عقیده‌ی مرجعی از مراجع بزرگ آنان این باشد، چگونه می‌توان مسایل اختلافی را به کتاب الله ارجاع داد در حالی که آنها از نصوص استدلال خواهند کرد که ادعا می‌کنند برگرفته از قرآن است که نزد علی علیه السلام به ودیعت نهاده شده بود و از امت پوشیده نگه داشته شده بود؟! این گفته که از یکی از بزرگان روافض سرزده است، هم جسارتی است نسبت به کتاب خدا، هم به پیامبر ، هم به علی علیه السلام، چراکه لازمه‌ی این گفته آن است که کتاب خدا ناقص باشد، پیامبری که از سوی خدا مأموریت یافته هر آنچه را از خدا دریافت می‌کند به امتش برساند، بخشی از وحی الهی را کتمان کرده است و علی علیه السلام نیز علمش را از مردم کتمان کرده است و به دروغ گفته است که نزد من چیزی وجود ندارد^(۲).

(۱) - این نص در همین بحث ذکر شد.

(۲) - این مطلب در «صحیح بخاری» - چنانکه در همین بحث گذشت، آمده است.

محور هشتم و آخرین محور.

محور هشتم موضع گیری مرجع فعلی شیعیان درباره‌ی این قضیه است. مرجع بزرگ شیعیان در حال حاضر آیت‌الله «خویی» است که در کتاب خود «البیان» از این قضیه به تفصیل سخن گفته است و خلاصه‌ی دیدگاه او درباره‌ی «افسانه‌ی تحریف» چنین است:

آنچه بین علمای شیعه و پژوهشگران آنها مشهور است، و آنچه در میان خود به آن به توافق رسیده‌اند، آن است که قرآن تحریف نشده است^(۱). اما وی اعتراف می‌کند که در کتاب‌های شیعه روایت‌هایی مبنی بر وقوع تحریف وجود دارد و حتی به صحت برخی از آنها اذعان دارد. وی می‌گوید: «کثرت روایات به یقین گویای آن است که برخی از آنها از معصومان صادر شده است و اگر موجب یقین نباشد حداقل موجب اطمینان است، به ویژه آنکه برخی از آنها از طرق معتبر روایت شده‌اند»^(۲). وی سپس روایات شیعه در این زمینه را به چندین بخش تقسیم می‌کند:

اولا: روایت‌هایی که گویای آن هستند که غیر از مصحف موجود، مصحف دیگری به نام مصحف امام علی وجود دارد که مشتمل بر مطالبی است که قرآن موجود فاقد آن است.

وی می‌گوید روایت‌هایشان در این زمینه زیاد است^(۳) و به ذکر مثال‌ها و نمونه‌هایی از آنها می‌پردازد، از جمله روایتی را ذکر می‌کند که از ابوجعفر روایتش می‌کنند که وی گفته است: «هرکسی ادعا کند قرآن را آنگونه که نازل

(۱) - «البیان»، ص ۲۲۶.

(۲) - «منبع سابق»، ص ۲۲۲.

(۳) - منبع سابق.

شده است، گردآوری کرده دروغگو و کذاب است، چراکه غیر از علی بن ابی طالب و امامان پس از وی، کس دیگری قرآن را آنگونه که خدا نازلش کرده است، گردآوری و حفظ نکرده است»^(۱). پس موضع این مرجع شیعه در رابطه با این نوع «افسانه‌هایشان» این است که: «به وجود چنین مصحفی اعتراف می‌کند و به متفاوت بودن آن از قرآن موجود در ترتیب سوره‌ها و مشتمل بودن آن بر مطالب اضافی‌ای که قرآن موجود فاقد آن است، تصریح می‌کند»^(۲).

اما می‌گوید این بدان معنا نیست که مطالب اضافی مذکور از قرآن بوده و در اثر تحریف از آن حذف شده‌اند، بلکه در اصل آنها تفسیرهایی به عنوان تأویل و یا به عنوان «ما یؤول إلیه الکلام» (= معنا و مفهومی که بالآخره از کلام به دست می‌آید) بوده‌اند، و یا تفسیرهایی بوده‌اند که به عنوان توضیح و تشریح از سوی خدا نازل شده‌اند.^(۳)

ثانیا: روایت‌های شیعی‌ای که واژه‌ی تحریف به صراحت در آنها ذکر شده است و - بر حسب اعتراف خود ایشان - به بیست روایت می‌رسند. وی مثال‌های زیادی از این دست روایات ذکر کرده است، از جمله روایتی که کلینی و صدوق با سند خود از علی بن سوید روایت کرده‌اند که در آن می‌گوید: «به ابوالحسن موسی در حالی که در زندان بود، نامه‌ای نوشتم». وی در این روایت جواب امام مذکور را به نامه‌اش، به صورت کامل ذکر می‌کند که امام در بخشی از آن می‌گوید: «آنها را بر کتاب خدا امین قرار دادند، اما آنها کتاب خدا را تحریف کردند و تغییرش دادند». آقای خوبی امثال این «اکاذیب» را این گونه

(۱) - «البیان»، ص ۲۲۳، به نقل از «الکافی» کلینی با سندش از جابر جعفی.

(۲) - «منبع سابق»، ص ۲۲۳.

(۳) - همان، ص ۲۲۳.

توجیه و تأویل می‌کند که اُمت و در رأس آنها صحابه ، آیه‌های قرآن را بر غیرمعانی حقیقی آن حمل کردند. عین گفته‌ی ایشان در این رابطه چنین است: «این روایت به روشنی بر این امر دلالت دارد که مراد از تحریف حمل آیه‌ها بر غیر معانی حقیقی آنهاست. اگر این تحریف صورت نمی‌گرفت، حقوق عترت و اهل بیت پیامبر محفوظ می‌ماند و حرمت پیامبر را در مورد آنها رعایت می‌کردند و کار به جایی نمی‌رسید که حقوق آنها را پایمال کنند و به پیامبر در مورد آنها اذیت و آزار برسانند»^(۱).

ثالثاً: روایت‌های شیعی‌ای که گویای آن هستند که در برخی از آیه‌هایی که از سوی خدا نازل شده بود، اسامی ائمه ذکر شده بود. این گونه روایات بنا به گفته‌ی ایشان^(۲) و مثال‌هایی از آنها به نقل از کتاب‌هایشان ذکر کرده است، از جمله؛ روایتی که عیاشی با سندش از صادق روایت کرده است که: «اگر قرآن آنگونه که نازل گشته است، خوانده می‌شد، اسامی ما را در آن می‌یافتی»^(۳). ایشان به این گونه روایات چنین پاسخ می‌دهد که آنها از قبیل تفسیرها و توضیحاتی‌اند که از سوی خدا نازل شده بودند، اما از خود قرآن نبودند و سپس می‌گوید: «اگر حمل این گونه روایات بر این چیز امکان‌پذیر نباشد، بایستی آنها را رد کرد»^(۴).

رابعاً: روایت‌های شیعی‌ای که تنها بر این امر دلالت دارند که تحریف قرآن بدین صورت بوده است که بخش‌هایی از آن حذف گردیده است. پاسخ وی از

(۱) - «البیان»، ص ۲۲۹.

(۲) - همان، ص ۲۲۹.

(۳) - همان، ص ۲۳۰ به نقل از تفسیر عیاشی که در همین کتاب گذشت.

(۴) - «البیان»، ص ۲۳۰-۲۳۱.

این گونه روایات آن است که آنها را بایستی بر همان معنایی حمل کرد که اضافه‌های «مصحف علی» را بر آن حمل کردیم، و اگر این چیز امکان‌پذیر نباشد، باید آنها را دور انداخت. وی ادامه می‌دهد که این گونه روایت‌ها پاسخ دیگری هم دارند که آن را در مجلس بحث و تدریس‌اش ذکر کرده و به عذر و بهانه‌ی به درازکشیدن کلام از ارایه آن به ما خودداری کرده است.

وی همچنین گفته است که بسیاری از این روایت‌هایی که اکثر آنها از لحاظ سند ضعیفند و سپس به نقل از یکی از علمایشان گفته است: «کاسته شدن و حذف شدن بخشی از قرآن، از آن، اصل و اساسی ندارد و الاً - چنانکه معمولاً در مورد حوادث بزرگ اتفاق می‌افتد، این حادثه نیز که حادثه‌ای بس بزرگ شمرده می‌شود - حتماً مشهور می‌شد و به حد تواتر می‌رسید»^(۱).

خامساً: افسانه‌های شیعی‌ای که گویای آنند که در قرآن تحریف صورت گرفته است و بخش‌های از آن حذف شده و مطالبی که از آن نبوده به آن افزوده شده است و امت پس از پیامبر برخی از کلمات را تغییر داده و به جای آنها کلمات و عبارت‌های دیگری آورده است. وی نمونه‌هایی از این دست روایت‌ها ذکر کرده، از جمله روایتی را ذکر کرده است که عیاشی از هشام بن سالم نقل می‌کند که از ابوعبدالله درباره‌ی آیه‌ی: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ» سوال کردم. ایشان فرمودند: «این آیه در اصل «آلِ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ الْعَالَمِينَ» بوده است که اسم‌ها را جابه‌جا کرده‌اند. یعنی «آل محمد» را حذف نموده «آل عمران» را به جای آن آورده‌اند. پاسخ وی از این گونه روایت‌ها آن است که: «این روایت‌ها با کتاب، سنت و اجماع مسلمانان در مورد اینکه حتی یک حرف به قرآن هم افزوده نشده است و حتی

(۱) - «البیان»، ص ۲۳۳.

قایلان به تحریف نیز در این مورد با دیگران هم عقیده‌اند، در تضاد است»^(۱).

بحث و ارزیابی.

این «سعی و تلاش» تنها یک پوشش زیبا برای رسیدن به یک هدف شوم به حساب می‌آید، و ما صد در صد آن را رد می‌کنیم، چراکه آن را توطئه‌ای می‌دانیم که هدف از آن زیر سوال بردن قرآن به روش‌های زیرکانه و مخفیانه است، و به همین دلیل بر خود لازم می‌دانیم که این توطئه را کشف کنیم و منکراتی را که در این تلاش کذابی وجود دارد بر ملا کنیم. نخستین چیزی که آنرا رد می‌کنیم این ادعاست که علی مصحف دیگری داشته است که در آن مطالب اضافی‌ای وجود داشته است که قرآن و مصحف موجود فاقد آن است و این ادعای خطرناک که مطالب اضافی مذکور تفسیرها و توضیحاتی بوده‌اند که از سوی خدا نازل شده‌اند.

ادعای فوق ادعای باطلی است که پیامدهای بسیار زیانباری دارد. اگر کلمات قرآن معانی الهی خود را از دست بدهند الفاظ و کلمات بدون معانی چه ارزشی دارند؟ و اگر صحابه تفسیری را که از سوی خدا نازل شده بود، رد کرده‌اند، چگونه می‌توان گفت به کتاب خدا ایمان داشته‌اند؟ و چرا با وجود نیاز امت به چنین تفسیری، تفسیر ادعایی مذکور این همه مدت در اختیار امام زمان باقی بماند؟

همچنین ما این قول زشت وی را که صحابه در تفسیر و تأویل قرآن دچار انحراف شده کلمات آنرا بر غیر معانی حقیقی آن حمل کردند. به شدت رد می‌کنیم و اگر تفسیر صحابه یک تفسیر انحرافی است، پس آیا تفسیر درست قرآن همان تفسیر باطنی‌ای است که در کتاب‌های اساسی آنها رایج است؟.

(۱) - «البیان»، ص ۲۳۲-۲۳۳.

وانگهی، خواننده هنگامی که تناقض‌گویی‌هایی آقای «خویی» را مشاهده می‌کند، تعجب می‌کند. وی از یک سو اسانید و روایات ابراهیم قمی - استاد کلینی - چنانکه گذشت - توثیق و تصحیح می‌کند. در حالی که در روایت‌هایی وی روایت‌هایی وجود دارد که قرآن را زیر سوال می‌برد، اما از سوی دیگر در اینجا تحریف را انکار نموده می‌گوید روایاتی که در مورد تحریف آمده‌اند، اگر حمل آنها به معنای درستی امکان‌پذیر نباشد، بایستی آنها را دور انداخت. این «تناقض» را آخر چگونگی باید توجیه و تفسیر کرد. این مرجع اهل تشیع که مدعی دفاع از قرآن است و به اصطلاح افسانه‌ی تحریف قرآن را انکار می‌کند، «گفته‌ها» و «ادعاهای» عجیب و غریبی دارد که باعث می‌شود خواننده به صداقت وی در دفاع از قرآن شک کند. از جمله:

بنا به ادعای ایشان «باور داشتن به این که برخی از آیه‌های قرآن «منسوخ التلاوه» اند، یعنی حتی تلاوت آنها نیز منسوخ شده است، عین باور داشتن به تحریف قرآن است و بنابر این، مشهور بودن این باور نزد اهل سنت، به معنای آن است که باور تحریف قرآن نزد اهل سنت باور مشهوری است»^(۱). و گفته است: «التزام به صحت روایت‌های وقوع «نسخ التلاوت» در قرآن، به معنای التزام به وقوع تحریف در قرآن است»^(۲). و گفته است: «پس می‌توان ادعا کرد که عقیده‌ی تحریف قرآن، عقیده و مذهب اکثر علمای اهل سنت است، چراکه آنها منسوخ شدن تلاوت آیه‌هایی را جایز می‌دانند»^(۳).

این گونه «ادعاهای» از سوی مرجع اهل تشیع دلیلی است بر این امر که آنها

(۱) - «البیان»، ص ۲۰۱.

(۲) - «البیان»، خویی، ص ۲۰۱.

(۳) - همان، ص ۲۰۶.

در عین حالی که ادعا می‌کنند از قرآن دفاع می‌کنند، آنرا زیر سوال می‌برند^(۱). اما این استدلالشان نیز سست و بی‌اساس است، چراکه نسخ - چنانکه گذشت - روایت‌های صحیح و معتبری وقوع آن را تأیید می‌کنند و تفاوت آن با تحریف واضح و روشن است. تحریف کار بشر است و کسی را که به آن اقدام می‌کند، خداوند متعال مورد نکوهش قرار داده است، اما نسخ کار خود خداوند متعال است. ﴿مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ (البقره: ۱۰۶). «هر حکمی را نسخ کنیم، و یا نسخ آن را به تاخیر اندازیم، بهتر از آن، یا همانند آن را می‌آوریم».

نسخ به هیچ وجه عیب و ایرادی به کتاب الله وارد نمی‌کند و چنانکه پیش از این به نقل از طبرسی بیان کردیم علمای شیعه به آن اقرار دارند، و عالم و شیخ آنها «مرتضی» نیز قایل به آن است، اما آنگونه که از تراوش‌های قلم این شخص پیدا است وی می‌خواهد، زیر نقاب دفاع از قرآن، عقیده‌ی «حیث و ملحدانه‌ی» تحریف قرآن را زیرکانه و مخفیانه به خورد مسلمانان دهد. به همین جهت است که برخلاف وی می‌بینیم که عالم شیعی آقای «مرتضی» از آنجایی که منکر تحریف است. وی همان کسی است که ابن حزم وی را از میان امامیه که همه‌ی آیه‌ها را قابل به وقوع تحریف در قرآن دانسته، بیرون کشیده است. به نسخ تلاوت اقرار می‌کند. وی در کتاب خود «الذریعه» می‌گوید: «فصل در جواز نسخ حکم بدون نسخ تلاوت و نسخ تلاوت بدون نسخ حکم»^(۲). و سپس در مورد آنها بحث کرده است.

(۱) - ر. ک، «نکت الانتصار»، باقلانی، ص ۱۰۳ در رد شبهه‌ی فوق.

(۲) - «الذریعه الی أصول الشریعه»، سیدمرتضی علم الهدی، ۱/ ۴۲۸-۴۲۹.

۲) درباره‌ی انحراف آنها در تفسیر قرآن.

پیش‌تر در مبحث بیان پایه‌ها و ریشه‌های اختلاف میان اهل سنت و اهل تشیع، شرح و تصویری از کج‌روی آشکار و بیراهه روی افراطی تشیع در تأویل آیات قرآن ارائه دادیم. بدون تردید این نوع «تأویل»ی که آنان در تفسیر کتاب خدا در پیش گرفته‌اند، یک مانع جدی بر سر راه تفاهم و وحدت است. آخر چگونه می‌توان اختلافاتِ فیما بین را به کتاب الله ارجاع داد، در حالی که آنها با تأویلات خود از آن کتابی، غیر از آنچه در دست مسلمانان است، ساخته‌اند؟! دعوتگران تقارب و مدافعان تشیع در این رابطه چه می‌گویند؟ اینک دیدگاه‌های برخی از علمای معاصر آنها را این زمینه، ملاحظه می‌فرمایید.

أ) دیدگاه مرجع تشیع «خویی».

خویی در کتابش «البيان في تفسير القرآن» بحثی را تحت عنوان «حجیة ظواهر القرآن»^(۱) مطرح کرده که در آن تأکید می‌کند که باید به ظواهر قرآن عمل شود. آیا این بدان معناست که خویی مخالف تفسیر باطنی‌ای است که در اکثر کتاب‌های تفسیری آنها وجود دارد؟ اما می‌بینیم که وی با وجود اظهار عقیده‌ی فوق، سندهای قمی را در تفسیرش توثیق می‌کند و احادیث و روایاتش را صحیح می‌داند^(۲) و این در حالیست که تفسیر قمی بیشترین تأویلات باطنی را دارد. افزون بر این آقای خویی روایت‌های شیعی‌ای را که می‌گویند صحابه قرآن را تحریف کرده‌اند. بر این حمل می‌کند که مراد آن است که صحابه آیات قرآن را بر غیر معانی حقیقی آنها حمل کرده‌اند^(۳). اگر وی در دفاع از «تقدیس

(۱) - «البيان»، ص ۲۶۳ و پس از آن.

(۲) - این گفته‌ی خویی در همین کتاب گذشت.

(۳) - این گفته‌ی ایشان نیز در بخش دوم همین کتاب گذشت.

قرآن» صادق است. شایسته‌تر آن بود که به جای توجیه کردن روایات فوق که موجب ماندگاری تأویلات باطنی در کتاب‌هایشان می‌شود و پیروانشان را از هدایت واقعی قرآن محروم نگه می‌دارد، آنها را رد کند.

شاید خوانندگان گرامی پرسند که آخر «خویی» چگونه تفسیر صحابه را از کتاب الله زیر سوال می‌برد، اما تفسیر قمی و روایات آن را توثیق می‌کند، در حالی که مدعی است به ظواهر قرآن عمل می‌کند؟ پاسخ این پرسش نزد صاحبان تقیه است.

افزون بر این آقای خویی غالباً در برابر روایت‌های شیعی‌ای که علم قرآن را در انحصار امامان دوازده‌گانه قرار می‌دهد، موضع موافق اتخاذ کرده است.

اینک برخی از این روایت‌ها و موضع خویی نسبت به آنها:

یکی از روایت‌هایشان می‌گوید: «ابوعبدالله به ابوحنیفه گفت: «فقیه اهل عراق تو هستی؟» ابوحنیفه گفت: «آری» ابوعبدالله سوال کرد: «با استفاده از چه چیزی آنها را فتوا می‌دهی؟» ابوحنیفه گفت: «با استفاده از کتاب خدا و سنت پیامبر» ابوعبدالله پرسید: «ابوحنیفه! آیا تو کتاب خدا را می‌دانی و ناسخ آن را از منسوخش باز می‌شناسی؟» ابوحنیفه گفت: «آری». ابوعبدالله گفت: «ابوحنیفه! وای بر تو! تو مدعی علمی شدی که خدا آنرا جز نزد کسانی که کتاب بر آنها نازل شده قرار نداده است. وای بر تو این علم تنها نزد خاصان از فرزندان پیامبر است. و خدا تو را وارث حتی یک حرف از کتابش قرار نداده است»^(۱).

در روایت دیگری از زید الشحام آمده است که: «قتاده بر ابوجعفر وارد شد. ابوجعفر از او پرسید: «آیا فقیه مردم بصره تو هستی؟ قتاده گفت:

(۱) - «البیان»، خویی، ص ۲۶۷.

«چنین می‌گویند». ابوجعفر گفت: «قتاده! اگر آنرا از طرف خودت تفسیر کرده‌ای، هلاک شده‌ای و هلاک کرده‌ای و اگر آن را با استفاده از گفته‌های کسان دیگر تفسیر کرده‌ای، باز هم هلاک شده‌ای و هلاک کرده‌ای. وای بر تو قتاده! قرآن را تنها کسانی می‌دانند که به آن خطاب شده‌اند»^(۱).

خویی درباره‌ی روایت اول می‌گوید: «یعنی علم واقعی و حقیقی آن تنها نزد ائمه است و دیگران بهره‌ای از آن ندارند»^(۲).

درباره‌ی روایت دوم - روایت زید الشحام - می‌گوید: «روایت دوم در برگیرنده‌ی واژه‌ی تفسیر است که به معنای پرده برداشتن و آشکارسازی است، پس ظاهر لفظ را در بر نمی‌گیرد، چون ظاهر لفظ پوشیده نیست تا از آن پرده‌برداری شود»^(۳).

از توجیه «خویی» از روایت اخیر، ماهیت مذهب او در حجیت ظواهر قرآن روشن می‌شود. به باور او آیه‌های قرآن بر دو گونه‌اند. آیه‌هایی که نیاز به تفسیر دارند و اصطلاحاً آنها را مستور می‌نامد. این گونه آیه را تنها ائمه می‌توانند تفسیر کنند و قاعده‌ی «عمل به ظواهر قرآن» آنها را در بر نمی‌گیرد. نوع دیگری از آیه‌ها نیازی به تفسیر ندارند و «خویی» آنها را غیر مستور می‌نامد. این گونه آیه‌ها نیازی به تفسیر باطنی ائمه ندارند. به همین دلیل است که «خوئی» بر روایت اول چنین اظهار نظر می‌کند: «والأ [یعنی اگر آیه‌های قرآن بر دو گونه نمی‌بودند] چگونه می‌توان تصور کرد که ابوحنیفه چیزی از کتاب خدا نداند، حتی معنا و مفهوم آیه‌ی ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و امثال آن را که به روشنی بر

(۱) - همان، ص ۲۶۷-۲۶۸.

(۲) - همان، ص ۲۶۸.

(۳) - همان، ص ۲۶۸.

معنای خود دلالت می‌کنند، هم ندانند؟»^(۱).

این بدان معناست که دیدگاه ایشان درباره‌ی «حجیت ظواهر قرآن» به معنای مخالفت ایشان با تفسیر باطنی نیست. ای کاش می‌دانستیم چه آیه‌هایی غیر مستور و ظاهرند و چه آیه‌هایی غیر ظاهرند و به تفسیر باطنی ائمه نیازمندند؟!

ب) دیدگاه و نظر آیت الله العظمی عبدالحسین شرف الدین

موسوی^(۲).

زمانی که موسی جارالله گفت: «در کتاب‌های شیعه باب‌هایی در مورد آیه‌ها و سوره‌های نازل شده درباره‌ی ائمه و پیروان آنها و باب‌هایی در مورد آیه‌ها و سوره‌های نازل شده درباره‌ی کافر بودن ابوبکر و عمر و پیروان آنها وجود دارد و این آیه‌ها بیش از صد آیه‌اند و حتی در میان آنها سوره‌های مستقلی نیز وجود دارد و همه‌ی این‌ها را بزرگ‌ترین عالم و امام شیعی، در مقدس‌ترین کتاب آنها، یعنی اصول کافی ذکر کرده است»^(۳).

موسوی به وی چنین پاسخ گفت: «اما آنچه درباره‌ی فضیلت ائمه‌ی اهل بیت و پیروان آنها نازل شده است از تفسیر ماثور و روایی ثابت شده از سنت، و از اسباب نزول ثابت شده از سنت، به حکم ضرورت ثابت و مسلم است. اما نازل شدن آیه‌ای درباره‌ی کفر فلان و فلان، از این چیز ما به پیشگاه خدا اعلام برائت می‌کنیم و مسئولیت این گونه مصیبت‌ها به برخی از غلات مفوضه برمی‌گردد»^(۴) و شاید این گونه مطالب در کتاب‌های آنها بوده و این شخص با

(۱) - «البیان»، ص ۲۶۸.

(۲) - بیوگرافی وی در بحث «تلاش‌های تقرب» خواهد آمد.

(۳) - «الوشیعه»، ص ۲۷ و ر. ک به ص ۶۵.

(۴) - شیخ و عالم شیعی، «مفید»، مفوضه را چنین تعریف می‌کند: «مفوضه گونه‌ای از غلات هستند و تفاوت آن‌ها با سایر غلات این است که به حادث و مخلوق بودن ائمه اعتراف دارند و قدیم بودن را از آنان نفی می‌کنند =

مشاهده‌ی آنها سنگ را همانند همه‌ی ناآگاهان از واقعیتها، به جای مجرم به سوی بی‌گناه نشانه رفته است^(۱).

نقد و بررسی.

خواننده‌ی گرامی ملاحظه نمود که عبدالحسین به تأویل ناصوابی که بسیاری از آیه‌ها را به ائمه تفسیر و تأویل می‌کند، باور و اعتراف دارد و حتی آنرا یک امر ثابت شده و مسلم به حکم ضرورت می‌داند و این در حالی است که آنها تفسیرهای باطنی‌ای اندکی - چنانکه نمونه‌ها و مثال‌هایی از آنها گذشت - کوچک‌ترین ارتباطی با آیه ندارند^(۲).

اعتراف ایشان به این حقایق چندان عجیب نیست، چراکه خود وی در کتاب «المراجعات» تأویلات بی‌نهایت عجیب و غریبی از آیه‌های قرآن ارائه داده و آیه‌هایی را به ائمه‌ی اثنا عشر تفسیر کرده که کوچک‌ترین نشانه و دلیلی در آنها بر تفسیری که ایشان ارائه می‌دهد، وجود ندارد. (تأویلات مذکور به زودی خواهد آمد).

اما عجب این است که آقای موسوی حقیقت‌ها و واقعیت‌های ملموسی را که به صورت ده‌ها روایت وجود دارد و ما برخی از آنها را به نقل از منابع مادر و معتبرشان پیش از این ذکر کردیم - و آیه‌های نازل شده در رابطه با کفر و کافران را به حضرات شیخین تفسیر می‌کند، انکار می‌کند و این گونه مطالب را به مفوضه که نویسندگانی از تشیع به هیچ وجه نگفته‌اند، مذهب آنها تفسیر آیه‌های وارد شده در مورد کفر و کافران به شیخین، بوده است^(۳)، نسبت می‌دهند. وانگهی فرقه‌ی

= اما با وجود این آفرینش و روزی دادن را به آنان نسبت می‌دهند و ادعایشان این است که خداوند متعال تنها ائمه را آفرید و جهان هستی را با همه‌ی آنچه در آن است به آنان سپرد. «شرح عقاید الصدوق»، ص ۲۵۸-۲۵۹ پیوست کتاب «اوائل المقالات».

(۱) - اجوبه مسائل جار الله، ص ۶۷.

(۲) - رجوع شود به «مبحث انحراف آنها در تأویل قرآن».

(۳) - ر. ک، «شرح عقاید الصدوق»، مفید، ص ۲۵۸.

مفوضه بنا به اعتراف عالم شیعی، محمد حسین آل کاشف الغطا، منقرض شده است^(۱)، پس موسوی چگونه ادعا می‌کند که موسی جارالله شاید این مطالب را در کتاب‌های آنها دیده است.

افزون بر آن کتاب‌های «کافی»، «بحار»، «تفسیر قمی»، «تفسیر عیاشی»، «صافی» و غیره از کتاب‌های اثناعشری، بلکه از مهم‌ترین و معتبرترین منابع آنها به شمار می‌آیند و این گونه تأویلات در آنها فراوان است.

علاوه بر این تفسیر آیات ایمان و مؤمنان به ائمه و پیروانشان و تفسیر آیات کفر و کافران به شیخین و پیروان آنها یک قضیه به شمار می‌آیند و این هر دو کفه‌ی ترازو در کتاب‌های اثناعشریه به دلیل ابواب و احادیثی که در این باب ذکر کرده‌اند، از هم جدا نیستند. به طور مثال:

باب: «در تأویل مؤمنان و مسلمانان و اسلام به آنها و پیروانشان و تأویل کافران، مشرکان، کفر و شرک، جبت، طاغوت، لات، عزّی و بت‌های دیگر به دشمنان و مخالفانشان، و در این باب یک صد حدیث وجود دارد»^(۲).

باب: «درباره‌ی این که ابرار، متقون، سابقون، مقربون و اصحاب یمین، آنها و پیروانشان هستند و «فجار»، «اشرار» و «اصحاب شمال» دشمنانشان هستند و در این باب سی و پنج حدیث وجود دارد»^(۳).

باب: «درباره‌ی این که مراد از نماز، زکات، حج، روزه در بطن قرآن امامان هستند، و مراد از فواحش، و معاصی دشمنانشان هستند»^(۴).

مراد از دشمنان ائمه نیز حضرات شیخین و سایر پیروان ایشانند، چنانکه این

(۱) - چراکه وی ادعا می‌کند همه‌ی فرقه‌های غلات منقرض شده‌اند. «اصل الشيعة، ص ۳۸.

(۲) - «البحار»، مجلسی، ۲۳/۳۵۴-۳۹۰.

(۳) - «البحار»، مجلسی، ۴/۸-۱.

(۴) - «البحار»، مجلسی، ۲۴/۲۸۶-۳۰۴.

مطلب از خلال احادیثی که در این ابواب ذکر شده است و برخی از آنها پیش از این بیان شدند، روشن است.

اما پس چرا آقای موسوی این دو را از هم جدا کرده است؟ پاسخ این است که ستایش از شیخین مورد اتفاق مسلمانان است، و تکفیر آنها کفر است، و هر آنچه مورد اتفاق مسلمانان است، به گفته‌ی طوسی نزد شیعیان در آن تقیه جایز است، و اما تأویل آیات قرآن به ائمه، چیز است که می‌توان آن را تحت پوشش «فضایل اهل بیت» گنجاند و نیازی به تقیه ندارد، چراکه فضیلت اهل بیت مورد اتفاق مسلمانان است.

اگر موسوی می‌گفت من این تأویل را قبول ندارم، و یا برخی از شیعیان آن را رد می‌کنند، قابل توجیه و پذیرش بود، اما این که ایشان واقعیتی را که در کتاب‌هایشان وجود دارد، انکار کند، عین تقیه است^(۱).

ما این حق را داریم که از آیت الله العظمی عبدالحسین بپرسیم که آیا ایشان کلینی را که روایت‌های زیادی را که آیات کفر و کافران را به شیخین تفسیر می‌کنند در کتابش آورده، و صحت همه‌ی احادیث را که در کتابش روایت می‌کند تضمین هم کرده است، از غلات مفوضه می‌داند؟

اگر چنین است که این موضع‌گیری قابل تقدیر و ستایش است و این حکم به سایر کسانی که چنین تفسیرها و تأویل‌هایی دارند، چون قمی، کاشانی، بحرانی، مجلسی و امثال آنها سرایت می‌کند و این بدان معناست که شیعیان دینشان را از غلات مفوضه می‌گیرند.

(۱) - آقای محمد صادق صدر، رئیس مجلس تمیز الشرعی جعفری، وجود چنین تأویلی را نزد شیعیان در محله‌ی «رسالة الاسلام» ارکان دارالتقریب، انکار کرده است، در حالی که در کتاب‌هایشان در این مورد چندین باب و ده‌ها روایت وجود دارد، اما این قوم جرأت عجیبی بر دروغ دارد. ر. ک «رسالة الاسلام»، سال اول، عدد چهارم، جلد اول، ص ۳۶۳.

ج) دیدگاه و نظر نویسنده کتاب: «أضواء على خطوط محب الدين خطيب»^(۱).

زمانی که محب‌الدین خطیب با اشاره به انحراف شیعه از راه و مسلک سایر مسلمانان در منابع اخذ دین گفت: «و حتی قرآنکه می‌بایستی ما و آنها را گردهم می‌آورد و به سوی تقارب و وحدت سوق می‌داد، اصول دینش از ریشه بر تأویل آیات آن و حمل آنها بر معناهایی که نه صحابه آن را از رسول خدا فهمیده‌اند و نه امامان مسلمان از نسلی که قرآن بر آن نازل شده بود، اخذ کرده‌اند، استوار است»^(۲). نویسنده «اضواء» این گفته‌ی خطیب را چنین پاسخ داد: «شیعیان این چیز را که تفسیر قرآنشان را از کسانی امثال ابوهریره، سمره بن جندب و انس بن مالک و امثال آنها که در تلفیق و در آمیختن حق با باطل و دروغ و افترا ید طولایی داشته‌اند، توطئه‌ای علیه اسلام می‌دانند»^(۳).

اظهار نظر درباره‌ی گفته‌ی فوق.

نویسنده پاسخ فوق را به همه‌ی شیعیان نسبت می‌دهد و می‌گوید: «شیعیان می‌گویند» سپس گفته‌ی فوق تنها گفته‌ی وی نیست. اگر شیعیان بر این باورند که دریافت دین از طریق صحابه، توطئه‌ایست علیه اسلام، پس آنها به دین خود، و ما به دین خود، چراکه گفته‌ی فوق تواتر شریعت را از بین می‌برد و کل اسلام را زیر سوال می‌برد و توطئه‌ایست علیه مسلمانان، و اصلاً ارزش نقد و بررسی را ندارد. اقوال و دیدگاه‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که در راستای دیدگاه فوق است^(۴) و ما از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

(۱) - عبدالواحد انصاری از نویسندگان معاصر شیعه.

(۲) - «الخطوط العریضة، ص ۱۰.

(۳) - «اضواء على خطوط محب الدين»، ص ۶۵، عبدالواحد انصاری.

(۴) - مثلاً محمد جواد مغنیه وجود تفسیر باطنی را نزد شیعیان انکار می‌کند و می‌گوید، شیعیان اثنا عشریه =

مثال‌های از تأویل باطنی آیه‌های قرآن از سوی علمای معاصرشان.

۲) آیت‌الله عبدالحسین موسوی در کتاب «المراجعات» خود که بنا به ادعای خودش در آن سعی کرده شیخ ازهر را به حقانیت تشیع اثنا عشری^(۱) قانع کند، آیه‌های زیادی را از کتاب خدا به ائمه‌ی شیعه تفسیر و تأویل نموده و آنها را به عنوان دلیلی بر این که شیعیان محکم به ائمه چسبیده‌اند ارایه کرده است، وی می‌گوید: «آیا مگر ائمه همان حبل‌اللهی نیستند که خدا درباره‌ی آنها

= دورترین مردم از این گونه بدعت‌ها و گمراهی‌هایند و کتاب‌هایشان که در دسترس همگان است، بر این امر شهادت می‌دهند. «الکاشف»، ۷/ ۱۰۴ گمان نمی‌کنم که کسی که از کتاب‌های تفسیری و حدیثی آنها اطلاع کافی داشته باشد. این گفته‌ی وی را باور کند. چراکه مسئله تنها به چند روایت شاذ محدود نمی‌شود بلکه آنها تفسیرهای کاملی دارند که به طور ویژه در موضوع تفسیر باطنی نوشته شده‌اند همچون تفسیر قمی و غیره و در «البحار»، مجلسی چندین باب آمده که در برگزیده‌ی ده‌ها حدیث و روایت است و تمام آنها به تفسیر و تأویل باطنی آیه‌های قرآن پرداخته‌اند، پس چرا اینهمه جرأت در انکار «حقایق روشن»؟! آیا آنها گمان می‌کنند که بدین طریق دینشان را خدمت می‌کنند؟

محسن امین نیز وجود تفسیر باطنی را نزد شیعیان انکار می‌کند و ادعا می‌کند که آنها تنها روایت‌های شاذی هستند. «الشیعة بین الحقایق والاهام»، ص ۴۱۹-۴۲۰. خنیزی نیز گاهی واقعیت‌ها را انکار می‌کند و گاهی می‌گوید آنها تنها روایت‌های شاذی هستند. «الدعوة الاسلامیة»، ۱/ ۱۷۸-۲۰۲.

من گمان نمی‌کنم که انکار واقعیت‌ها دافع سودمندی باشد، چراکه حتی از سوی خود شیعیان نیز حمل بر تقیّه خواهد شد همچنانکه برخی از شیعیان تفسیر «التبیان» طوسی را بر آن حمل کردند که به روش تقیّه و مدارا با مخالفان نگاشته شده است.

در عصر حاضر نیز کتاب‌هایی همسان کتاب «التبیان» نوشته شده است همچون «الکاشف» محمد جواد مغنیه که بیشتر بر روایت‌های اهل سنت و برخی از روایت‌های معتدل شیعه تکیه کرده است و تکیه بر روایت‌های اهل سنت نزد شیعیان «نشانه‌ی تقیّه» است. ولی با وجود این ما می‌گوییم خدا بهتر می‌داند، اما عقیده تقیّه در استمرار غلو در میان شیعیان و رد حق از سوی آنها نقش بارزی داشته است.

(۱) - کشف ماهیت کتاب «المراجعات» به حول و قوت الهی در ارزیابی تلاش‌های عبدالحسین در «بحث ارزیابی تلاش‌های تقریب» خواهد آمد.

فرموده است: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳). «و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید».

آیا مگر آنها همان صادقین نیستند که خدا فرموده است: ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (التوبه: ۱۱۹). «با صادقان باشید».

آیا مگر آنها همان راه و صراط خدایی نیستند که خدا فرموده است: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾ (الأنعام: ۱۵۳). «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید».

آیا مگر آنها همان سبیل خدایی نیستند که درباره‌ی آن فرموده است: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ (الأنعام: ۱۵۳). «و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می‌سازد».

آیا مگر آنها همان اولوالامری نیستند که درباره‌ی آنها می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (النساء: ۵۹). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (علما و حکام مسلمان) را».

آیا مگر آنها همان اهل الذکری نیستند که درباره‌ی آنها می‌فرماید: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (النحل: ۴۳). «پس اگر نمی‌دانید از اهل الذکر و آگاهان بپرسید».

آیا مگر آنها همان مؤمنانی نیستند که درباره‌ی آنها می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا نُبِّئَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ﴾ (النساء: ۱۱۵). «کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت

کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راه که می‌رود می‌بریم؛ و به دوزخ داخل می‌کنیم؛ و جایگاه بدی دارد».

آیا مگر آنها همان هادیانی نیستند که درباره‌ی آنها می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (الرعد: ۷). «تو فقط بیم دهنده‌ای! و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است».

آیا مگر مغفرت و آمرزش برای کسانی که توبه کنند، ایمان بیاورند و عمل صالح کنند، به اهتدا به ولایت آنها مشروط نشده است: ﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى﴾ (طه: ۸۲). «و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می‌آمرزم».

آیا مگر ولایت آنها همان نعمتی نیست که خدا درباره‌ی آن می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لِنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ (التكاثر: ۸). «سپس در آن روز (همه شما) از نعمتهائی که داشته‌اید بازپرسی خواهید شد».

مردم در روز رستاخیز در رابطه با ولایت آنها سوال خواهند شد، چنانکه در تفسیر آیه‌ی: ﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ (الصفات: ۲۴). «آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند». آمده است.

در این تعجیبی نیست، چراکه ولایت آنها چیزیست که خدا پیامبران را بدان مبعوث کرده است و حجت‌ها بر آن قایم نموده و اوصیایی مقرر داشته است، چنانکه در تفسیر آیه‌ی: ﴿وَسَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾ (الزخرف: ۴۵). «از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش قرار دادیم». آمده است.

بلکه ولایت از جمله امور است که خداوند متعال در عهد اُلت درباره‌ی آن

پیمان گرفته است، چنانکه در تفسیر آیه‌ی: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ (الأعراف: ۱۷۲). «و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت؛ و آنها را گواه بر خویشان ساخت؛ (و فرمود:) آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری».

﴿فَنَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ﴾ (البقره: ۳۷). «آدم از پروردگارش کلماتی را فرا گرفت»^(۱). مراد توسل به ائمه است. در آیه‌ی: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (النساء: ۵۴). «یا اینکه نسبت به مردم، و بر آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند؟».

مراد از کسانی که مورد حسادت قرار گرفته‌اند، ائمه‌اند!

مراد از «راسخون فی العلم» در آیه‌ی: ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا﴾ (آل عمران: ۷). «و راسخان در علم می‌گویند ایمان آوردیم».

ائمه‌اند!

مراد از «رجال اعرافی» که خدا می‌فرماید: ﴿وَعَلَىٰ الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَتِهِمْ﴾ (الأعراف: ۴۶). «و بر «اعراف» مردانی هستند که هر یک از آن دو را از چهره‌شان می‌شناسند».

ائمه‌اند!

آنها همان رجال صدقی هستند که خدا درباره‌ی آنها فرموده است: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْظُرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا﴾ (الأحزاب: ۲۳). «در میان مؤمنان مردانی هستند که بر سر عهده‌ی که با

(۱) - تفسیر آیه‌ی ۷۷ سوره‌ی بقره از سوی ایشان.

خدا بستند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند».

آنها همان رجال تسبیحی هستند که خدا درباره‌ی آنها می‌فرماید: ﴿يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۗ ﴿٣٦﴾ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ (النور: ۳۶-۳۷). «و صبح و شام در آنها تسبیح او می‌گویند. مردانی که نه تجارت و نه معامله‌ای آنان را از یاد خدا و برپاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی‌کند؛ آنها از روزی می‌ترسند که در آن، دلها و چشمها زیر و رو می‌شود».

مراد از خانه‌ها در آیه‌ی: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُرْفَعَنَّ فِيهَا أَسْمُهُ﴾ (النور: ۳۶). «در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا برند (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد)؛ خانه‌هایی که نام خدا در آنها برده می‌شود».

خانه‌های ائمه است!

خداوند متعال مشکات (= چراغ‌دان) آنها را در آیه‌ی سوره‌ی نور مثلی برای نور خود قرار داده است و والاترین مثل در آسمانها و زمین از آن خداست و اوست عزیز و حکیم^(۱). سبقت گیرندگان پیشتاز آنانند^(۲) و صدیقان، شهدا و صالحان هم آنانند^(۳) و درباره‌ی اولیا و پیروان آنهاست که خدا

(۱) - این تفسیر کلام الهی است: ﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ (النور: ۳۵).

(۲) - این تفسیر کلام الهی است: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ ﴿١١﴾﴾ (الواقعة: ۱۰-۱۱).

(۳) - این تفسیر کلام الهی است: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ (الحديد: ۱۹).

می فرماید: ﴿وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ (الأعراف: ۱۸۱). «و از آنها که آفریدیم، گروهی بحق هدایت می کنند، و بحق اجرای عدالت می نمایند».

خداوند متعال درباره‌ی حزب و گروه آنها و حزب دشمنانشان می فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ الْفَائِزُونَ﴾ (الحشر: ۲۰). «هرگز دوزخیان و بهشتیان یکسان نیستند، اصحاب بهشت رستگارانند و پیروزند».

خداوند متعال درباره‌ی آنها و شیعیانشان فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ (البینه: ۷). «کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقات خدا هستند».

خداوند متعال درباره‌ی آنها و درباره‌ی کسانی که با آب دادن حاجی‌ها و آباد کردن مسجد حرام به آنها فخر فروختند. فرمود: ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (التوبه: ۱۹). «آیا سیراب کردن حجاج، و آباد ساختن مسجد الحرام را، همانند (عمل) کسی قرار دادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو)، نزد خدا مساوی نیستند! و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند».

و در رابطه با بزرگ بودن پاداششان و شدت سختی‌هایی که بر آنها می آید، می فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (البقره: ۲۰۷). «بعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا (با جهاد در راه او، و فرمان از اطاعت او) می فروشند؛ و خداوند نسبت به بندگان مهربان است».

آنها صدق و حق را تصدیق کردند، به همین سبب خداوند متعال درباره‌ی آنها شهادت داد که: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (الزمر: ۳۳). «اما کسی که سخن راست بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آنان پرهیزگارانند».

مراد از «أولوالأرحام» در آیه‌ی: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ (الأنفال: ۷۵). «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته، (از دیگران) سزاوارترند».

ائمه‌اند!

آنها همان صاحبان حقی هستند که قرآن با صراحت هر چه تمام‌تر به دادن حق آنها فرمان داده است: ﴿وَأَتَىٰ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (الإسراء: ۲۶). «و حق نزدیکان را پرداز».

آنها همان صاحبان خمس هستند که بدون ادای آن گردن و عهده‌ی انسان رهایی نمی‌یابد: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ (الأنفال: ۴۱). «بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا، و برای پیامبر، و برای ذی‌القربی است».

آنها همان بندگان برگزیده‌ی خداوند که به سوی نیکی‌ها به فرمان خدا سبقت می‌گیرند.

و وارثان کتاب خداوند که درباره‌شان می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذِ ابْتَدَىٰ﴾ (فاطر: ۳۲). «سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم؛ (اما) از میان آنها عده‌ای بر خود ستم کردند، و عده‌ای میانه رو بودند، و گروهی به اذن خدا در نیکیها (از همه) پیشی گرفتند».

مراد از «ظالم لنفسه» کسی است که امام را نمی‌شناسد، مراد از «مقتصد»، پیروان ائمه‌اند! و مراد از «سابق بالخیرات» خود ائمه‌اند!^(۱) سپس به روایت موضوعی که به دروغ آن را نسبت داده‌اند استناد کرده است که: «تنها در رابطه با علی علیه السلام سبید آیه نازل شده است!»^(۲).

اظهار نظر.

این بود تفسیری که از سوی یکی از مراجع بزرگ شیعه و از سوی یکی از رهبران به اصطلاح دعوت به وحدت و تقرب بین اهل سنت و تشیع از برخی آیات قرآن ارایه شده بود. مخاطب ایشان یک عالم سنی است که آقای عبدالحسین می‌خواهد با استناد به آیه‌های قرآن وی را به حقانیت تشیع اثناعشری قانع کند. پس تفسیر فوق تفسیری است که صاحبش نهایت دقت و احتیاط را در انتخاب و گزینش آن به عمل آورده است، اما با وجود آن، چنانکه خوانندگان ملاحظه می‌کنند آیات ایمان و مؤمنان و صفات آنها را محدود به ائمه می‌کنند و کسی دیگر را با آنها در مصداق آیه‌های فوق جز در برخی موارد تنها شیعیانشان را شریک نمی‌دانند. گویی قرآن تنها درباره‌ی آنان نازل شده است و غیر از آنان مسلمان دیگر وجود ندارد!!

بدون تردید یک مسلمان درک می‌کند این تأویل و تفسیر از لغت قرآن و روح اسلام بسیار دور است و پشتوانه‌ی آن تنها روایت‌های موضوع و ادعاهای واهی و بی‌اساسی است.

درباره‌ی تعداد این امامان و هم در رابطه با خود آنان فرقه‌های مختلف شیعه اختلاف زیادی با هم دارند و هر فرقه‌ای آیه‌ها را به گونه‌ای تفسیر می‌کند که مفهوم و مدلول آیه تنها امامان آنها را در برگیرد و امامان فرقه‌های دیگر از آن

(۱) - «المراجعات»، ص ۶۲-۷۳.

(۲) - ر. ک، «المجموعة في الأحاديث الموضوعة»، شوکانی، ص ۳۷۶.

دور بمانند. هر فرقه‌ای برای تأیید مذهبش و محدود نمودن مفهوم اهل بیت به امامان فرقه‌اش، احادیثی وضع می‌کند و خلاصه هیچ فرقه‌ای از فرقه‌های تشیع از عیب‌جویی و اهانت به برخی از اهل بیت، غیر از امامان خود، پاک نیست ﴿فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ (البقره: ۱۱۳). «خداوند، روز قیامت، در باره آنچه در آن اختلاف داشتند، داوری می‌کند».

آنها از کسانی هستند که دینشان را قطعه قطعه کردند و دسته دسته شدند. سپس این نوع تاویل و تفسیر از آیه‌های قرآن، همان گونه که امام علی، حسن، حسین و علی بن حسین و دیگر ائمه دین و علم را در برمی‌گیرد، امامی را که اصلاً وجود ندارد و به دنیا نیامده است و نیز «حسن عسکری» امام دوازدهمشان را که ابن جوزی در موضوعات وی را تضعیف کرده است^(۱)، هم در برمی‌گیرد.

تفسیر باطنی فوق کتاب خدا که از عبدالحسین نقل شد و تنها یک نمونه از نمونه‌های فراوان این گونه تفسیرها و تاویل‌هاست، بر این امر دلالت دارد که اندیشه‌ی شیعی معاصر هنوز هم اکثراً اسیر تاویلاتی است که علمای گذشته‌شان وضع کرده‌اند، و ما نمونه‌هایی از آنها را ذکر کردیم.

یکی دیگر از این نوع نمونه‌ها آن است که یکی از علمای معاصرشان که «علی محمد دخیل» خوانده می‌شود. در کتابی که درباره‌ی غیبت امام زمان نوشته است. و این کتاب آنگونه که برخی از شیعیان گفته‌اند یکی از مشهورترین کتاب‌های امامیه در موضوع غیبت است^(۲) - فصلی را تحت عنوان «مهدی در قرآن کریم» منعقد نموده در آن پنجاه آیه از آیه‌های قرآن را ذکر

(۱) - «لسان المیزان»، ۲/ ۲۴۰.

(۲) - «تاریخ الامامیه»، عبدالله فیاض، ص ۱۶۲.

می‌کند و ادعا می‌کند که درباره‌ی مهدی آمده‌اند و در آخر چنین نتیجه می‌گیرد که موضوع مهدی تفاوتی با دیگر ضروریات دین ندارد و انکار آن همانند انکار دیگر ضروریات دین است^(۱).

یکی از علمای معاصر آنها به نام «محمد رضا طیبی نجفی» (متوفای ۱۳۶۵هـ) هفتاد و شش آیه‌ی قرآن را به عقیده‌ی «رجعت» شیعیان تعبیر و تأویل می‌کند^(۲) و این کجروی‌ای است که حتی علمای سابقشان که تنها بیست و خورده‌ای آیه را به رجعت تفسیر کرده بودند به آن نمی‌رسند. در قرن دوازدهم این وضع تغییر کرد و «حر عاملی»^(۳) شصت و چهار آیه را به رجعت تفسیر کرد و سپس کجروی را این آقای طیبی و شیوخ معاصر دیگرشان به انتهای خود رساندند.

حتی محمد حسین آل کاشف الغطا از مراجع بزرگ شیعه در عصر حاضر و یکی از دعوتگران به وحدت و تقارب، آیه‌ی ذیل را چنین تفسیر می‌کند: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ۚ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ۚ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿۱۹﴾ ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴿۲۰﴾﴾ (الرحمن: ۱۹-۲۲). «دو دریای مختلف (شور و شیرین) را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند. در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی‌کند (و به هم نمی‌آمیزند)! پس (ای جن و انس) کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می‌کنید؟! از آن دو دریای (شور و شیرین)، لؤلؤ و مرجان خارج می‌شود».

علی دریای نور امامت است و فاطمه نور نبوت و کرامت است. از آنها

(۱) - «الامام المهدي»، علی دخیل، به نقل از منبع سابق، ص ۱۶۲.

(۲) - ر. ک، «الشيعة والرجعة»، ناشر، انتشارات آداب نجف، ۱۳۸۵هـ.

(۳) - «دائرة المعارف العلوية»، جواد تارا، ص ۲۵۶.

مرواریدهایی به رنگ آبی آسمان و مرجان‌هایی به رنگ قرمز زمین برآید»^(۱). آیا این جز یک تفسیر باطنی که کوچک‌ترین ربطی به آیه ندارد، به شمار نمی‌آید؟! دکتر محمد صادقی - معاصر - نیز آیه‌ی مذکور را همچون آل کاشف الغطا تفسیر نموده می‌گوید: «دریای نبوت، فاطمه‌ی صدیقه، با دریای امامت، علی وصل شد. این دو دریای هماهنگ هستند که به هم می‌رسند و در میان آن دو رسالت قدسیه‌ی محمدی قرار دارد. لؤلؤ و مرجانی که از آنها خارج می‌شود همان حسن و حسینی هستند که روحانیت ولایت و نسب نبوت در آنها یکجا جمع شده‌اند»^(۲).

در تفسیر «المیزان» که یکی از امامان بزرگ آنها، آقای محمد حسین طباطبایی آن را نوشته است تفسیرهای باطنی زیادی آمده که آنها را از تفسیرهای باطنی گذشته‌شان تحت عنوان «بحث روایی» نقل می‌کند. یکی از این نوع تفسیرها که آن را از تفسیر «البرهان» نقل کرده و به آن اقرار و اعتقاد دارد تفسیریست که از ارشاد باری تعالی: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ﴾ (التحریم: ۱۰). «خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است».

ارایه داده و گفته است: «آیه مثلی است که خدا برای عایشه و حفصه زده است که علیه رسول خدا دست به یکی کردند و راز ایشان را افشا کردند»^(۳).

(۱) - آل کاشف الغطا در مقدمه‌ی کتاب «حیة الامام الحسن بن علی»، نوشته‌ی باقر شریف قرشی. چاپ

انتشارات آداب نجف، چاپ دوم، ۱۳۸۴ هـ.

(۲) - «الفرقان»، محمد صادق، پانوش (۳۲/۷).

(۳) - «المیزان»، طباطبایی، ۱۹/۳۴۶.

همچنین در رابطه با آیه‌ی: ﴿وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ (الرحمن: ۲۷). «و تنها وجه خداوند ذوالجلال و گرامی باقی می‌ماند! (در این آیه صفت وجه: (روی پروردگار) بدون تشبیه و چگونگی برای خداوند عز و جل ثابت می‌کند که به جلال و عظمت او سبحانه لایق است».

گفته است که: «صادق فرموده است: «مراد از وجه‌الله، ما هستیم»^(۱). این گونه، این شخص تفسیرهای باطنی را از منابع اساسی تشیع نقل می‌کند و گاهی نیز قصداً برخی از روایت‌های ضعیف را از کتاب‌های اهل سنت نقل می‌کند تا به نفع مذهب خود از آنها استفاده کند.

تفسیر دیگری هم وجود دارد به نام «الکاشف» که محمد جواد مغنیه آن را نوشته است و بر روایت‌های اهل سنت تکیه دارد و این امر - چنانکه گذشت - نشانه‌ی تقیه است. وی گرچه از برخی آیات به نفع اعتقاد شیعی خود استدلال می‌کند، همچون استدلالش از آیه‌ی: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ که درباره‌ی آن می‌گوید: «مفهوم آیه آن است که خداوند متعال در آن روز با اعلام امامت علی به صورت نص، دین را کامل کرد». اما نسبت به تفسیرهایی که تنها بر روایت‌های شیعی تکیه دارد، یک تفسیر معتدل به شمار می‌آید و این اعتدال را نیز مرهون روایت‌های اهل سنت و استفاده‌ی کمتر از روایت‌های شیعی است. نشانه‌های تبلیغات مذهبی و تبشیر شیعی بر این تفسیر هویداست، لذا بعید نیست که براساس «تقیه» نوشته شده باشد.

ما به همین شواهد که آنها را از تفسیرهای معاصرشان ارایه کردیم، بسنده می‌کنیم، چراکه هدف ما تنها شناخت این امر بود که علمای اواخر آنها تا چه اندازه‌ای از غلو علمای اوایلشان تبعیت کرده‌اند. به نظر من اواخر آنها با اوایل

(۱) - «المیزان»، طباطبایی، ۱۹/۱۰۳.

کاملاً یکسان است.

در میان اوایل تفسیرهای باطنی صرفی همچون تفسیر قمی، عیاشی، بحرانی، محسن کاشانی و غیره وجود دارد و نیز کتاب‌های تفسیری معتدل وجود دارد همانند تفسیر «البیان» طوسی و «مجمع البیان» طبرسی. گروه نخست تنها بر روایت‌های شیعی تکیه کرده است و گروه دوم هم از روایت‌های تشیع استفاده کرده است و هم از روایت‌های اهل سنت. از میان تفاسیر معاصر نیز تفسیرهایی که بر روایت‌های شیعه تکیه دارند، روح باطنیت در آنها آشکار است، و تفسیرهایی که در پی زیبا جلوه دادن چهره‌ی تشیع‌اند و به برخی از روایت‌های اهل سنت می‌خواهند علیه آنها استفاده کنند، تا حدی از «روح باطنیت» رهایی می‌یابند. خلاصه تفسیر شیعی‌ای نیست که تنها بر روایت‌های شیعی تکیه کرده باشد و از روش «باطنیت» در تفسیر پاک باشد.

عالم آنها مجلسی تأکید می‌کند که استفاده از روایت‌های اهل سنت تنها به قصد استفاده از آنها علیه خود اهل سنت جایز است، و إلاً به قصد تبعیت و پیروی مراجعه به روایت‌های مخالفان جایز نیست. وی در این زمینه تحت عنوان ذیل بابی قایم می‌کند: «باب بیست و هشتم درباره‌ی احادیثی که عامه - غیر از شیعه - از پیامبر روایت می‌کنند و این که احادیث صحیح تنها نزد شیعیان است و نهی از مراجعه به اخبار و روایات مخالفان»^(۱). سپس از این قاعده‌ی کلی مراجعه به قصد استدلال علیه اهل سنت و تبلیغ تشیع را مستثنی کرده است.^(۲)

و این گونه تفسیرهای معاصرشان با تفسیرهای قدیمیشان در تفسیر و تأویل

(۱) - «البحار»، ۲/ ۲۱۴.

(۲) - «البحار»، ۲/ ۲۱۴.

کتاب الله به غیر معانی واقعی آن تفاوتی ندارند و همین تأویلات بوده‌اند که غلو و غلات از پلکان آن بالا رفته‌اند. به همین دلیل شیخ الاسلام ابن تیمیه : درباره‌ی «تأویلات» آنها می‌فرماید: «اسماعیلیه و نصیرییه از راه همین تأویلات وارد شدند و به تأویل واجبات و محرمات پرداختند. پس آنها - یعنی روافض - پیشوایان تأویل هستند که تحریف کلمات و سخنان از معانی و مواضع واقعی آن به شمار می‌آید و هر که در آنچه نزد آنهاست دقت و اندیشه کند، درخواهد یافت که برخی از آنها در حد کفر در منقول و تکذیب حق و تحریف معانی کتاب به صورت قطعی و یقین رسیده‌اند و نمونه‌های آن در هیچ فرقه‌ای از فرقه‌های مسلمان دیده نمی‌شود. آنها از هر کس دیگر آنچه را از دین نیست وارد دین کردند و کتاب اسلام را به اندازه‌ای تحریف کردند که دیگران به گرد آن نمی‌رسند»^(۱).

پس وقتی که آنها معتقد به چنین تأویل‌هایی باشند و ریشه‌ی اختلاف و دو دستی و نابودی دین و دنیا هم همین تأویل است، و این تأویل هم تأویلیست که نه خدا آن را در کلامش اراده کرده است و نه پیامبرش، و نه در کلام خدا و پیامبر نشانه‌ای وجود دارد که مراد آنها همین باشد، چگونه می‌توانیم با هم به تفاهم و وحدت برسیم.

آیا مگر با همین تأویل نبود که امت‌ها با پیامبرانشان اختلاف کردند؟
 آیا مگر ملحدان و اهل حلول و الحاد از راه همین تأویل وارد نشدند؟
 آیا مگر باب تأویل برخلاف فرمان خدا که به بندگانش فن بیان را آموخته و در کتابش از تعلیم دادن آن به انسانها به عنوان یک نعمت یاد کرده، گشوده نشده است؟!^(۲).

(۱) - «منهاج السنة»، (۲/ ۱۱۱)، انتشارات ریاض جدید.

(۲) - ر. ک، «الاسلام الصحيح»، ناشیبه، ص ۱۱۵ و پس از آن.

۳) در رابطه با این ادعایشان که پس از قرآن باز هم کتاب‌هایی الهی نازل شده است.

پیش از این ما این ادعای شیعیان را که پس از نزول قرآن باز هم کتاب‌های آسمانی و الهی دیگری بر ائمه نازل شده است، مورد بحث قرار دادیم، اینک ببینیم که دعوتگران وحدت و تقارب در این قضیه، بسیار حساس چه می‌گویند.

۱) محمدحسین آل کاشف الغطا می‌گوید: «امامیه بر این اعتقاداند که هر کسی ادعا کند و یا معتقد به این باشد که پس از محمد پیامبر دیگری وجود دارد و یا کتاب و وحی دیگری نازل شده است، کافر و واجب القتل است»^(۱). این است فتوا و گفته‌ی «مرجع تشیع» و گفتار حقی است. لازمه‌ی این گفته آن است که هر کسی ادعا کند کتابی آسمانی بر ائمه نازل شده است و یا بر آنها وحی نازل می‌شود، او نیز کافر و مهدور الدم است. پس با این حساب محدثان بزرگ امامیه همچون کلینی، طوسی، طبری و مجلسی و غیره که - چنانکه گذشت - چنین اعتقادی دارند باید مشمول این حکم باشند و این بدان معناست که شیعیان دینشان را از کسانی فرا می‌گیرند که کافر و واجب القتل‌اند.

پس آیا شیعیان این حکم را می‌پذیرند؟ و یا سعی خواهند کرد با این گفته که آل کاشف الغطا تقیه کرده است، از این بن‌بست بیرون بیایند! همین اعتقاد داشتن به تقیه باعث شده است که شیعیان همواره در دایره، غلو بمانند و هرگاه مصلحی از میانشان برخاسته و سعی کرده اصولی را که کلینی و محدثان دیگرشان وضع کرده‌اند نقض کند، کلامش را بر تقیه حمل می‌کنند. تشیع از

(۱) - «اصل الشیعه»، ص ۱۰۱، چاپ دوم و ر. ک؛ «الوحدة الاسلامیة»، از عبدالکریم زنجانی از مراجع

این «اسارت» خارج نخواهد شد مگر با شکستن اسطوره‌ی تقيّه و دور انداختن گفته‌های کلینی و دیگرانی که پایه‌های غلو را وضع کرده‌اند، و یا آنرا از دیگران برگرفته و از مبادی تشیع قرار داده‌اند. اگر آل کاشف الغطا تنها به همین سخن کلی اکتفا کرده و نظرش را درباره‌ی روایت‌های شیعی‌ای که ادعا می‌کند کتاب‌های آسمانی و الهی‌ای بر ائمه نازل شده است، به صراحت و روشنی بیان نکرده است، برعکس وی، عالم دیگر آنها عبدالحسین موسوی در پاسخی که - بنا به ادعای خودش - به یک عالم سنی داده در رابطه با مصحف فاطمه به روشنی اظهارنظر کرده و گفته است: «پس از آنکه علی بعد از وفات پیامبر قرآن را جمع‌آوری کرد و از آن فارغ شد، برای سیره‌ی زنان عالم کتابی نوشت که نزد فرزندان پاک ایشان به مصحف فاطمه معروف است. این کتاب مشتمل بر ضرب‌المثل‌ها، پندها و اندرزها و حکایات و نوادری بود که باعث می‌شد ایشان بر مصیبت از دست دادن پدرشان، سرور پیامبران صبر و شکیبایی پیشه کنند»^(۱).

این است تعبیر عالم شیعی، «عبدالحسین» از «مصحف فاطمه». وی برای اثبات تعبیر و برداشت خود هیچ گونه دلیلی از کتاب‌های شیعی ارائه نداده است، اما آنچه در کتاب‌های شیعی در این باره آمده با برداشت ایشان به هیچ وجه همخوانی ندارد. در «الوافی»، «الکافی»، «دلایل الامامه»، «احتجاج» و کتاب‌های شیعی دیگر نصوص صریحی آمده است مبنی بر این که مصحف فاطمه وحی الهی است، و بنا به برخی از روایات سه فرشته آن را فرود آورده‌اند، و بنا به برخی روایت‌های دیگر فرشته آن را به علی علیه السلام املا کرده است. لازم به یادآوری است که پاسخ آقای موسوی متوجه یک عالم سنی بوده، پس ایشان از کیسه، «تقيّه» برای وی کیل و پیمانہ کرده، چنانکه مذهب تشیع

(۱) - «المراجعات»، عبدالحسین موسوی، ص ۳۳۶.

در این گونه موارد است، چراکه پاسخ ایشان با هیچگونه دلیلی از کلام معصومینشان همراه نیست و حجت نزد آنها نیز کلام معصومین است! و ما در تمام روایت‌های شیعی حتی یک روایت هم نداریم که بگویند مصحف فاطمه را علی خودش تألیف کرده بود، بلکه همه‌ی روایت‌هایشان گویای آن است که مصحف فاطمه: «چیز است که خدا آن را بر وی املا کرده یا بدو وحی کرده است»^(۱). قرآن نیست، اما کلام خداست که بر فاطمه فرو فرستاده شده است و رسول خدا آن را املا کرده و علی با خط خودش نوشته است، یا آنکه از طریق جبریل به وی رسیده است»^(۲). آری درباره‌ی کیفیت رسیدن آن از سوی خدا به فاطمه اختلاف نظر وجود دارد اما در هیچ روایتی آنچه موسوی ادعا می‌کند که خود علی آن را تألیف کرده بود، نیامده است.

اگر علی علیه السلام کتابی تألیف کرده که در آن موعظه‌ها و پندها و اندرزهایی به فاطمه داده است تا به هنگام وفات پدرش ایشان را وادار به شکیبایی کند، این کتاب از لحاظ ادبی، تاریخی و تربیتی ارزشی فراوانی دارد، پس این کتاب کجاست؟ چرا علی رغم نبودن هیچ گونه ضرورت و توجیهی برای کتمان این کتاب، ما آن را نمی‌بینیم؟

پس پاسخ عبدالحسین نه با آنچه در کتاب‌های شیعی آمده همخوانی دارد، و نه با واقعیت.

افزون بر این چگونه علی علیه السلام فاطمه را پند و اندرز دهد در حالی که هر دو معصومند و آیا یک معصوم به معصومی دیگر نیاز دارد تا راه را به وی نشان

(۱) - «بصائر الدرجات» به نقل از «اعیان الشیعة»، ۱/ ۱۸۸ و رجوع شود به روایت‌های شیعی که پیش از این

درباره‌ی مصحف ادعایی فاطمه نقل کردیم.

(۲) - منبع سابق.

دهد؟ و گفته‌های محسن امین - از مجتهدان معاصر شیعه - با گفته‌های عبدالحسین از مصحف فاطمه متفاوت است. محسن امین در کتابش «اعیان الشیعه»^(۱) از مصحف فاطمه سخن به میان آورده و روایت‌هایی از امامانشان نقل کرده مبنی بر این که مصحف فاطمه سه برابر قرآن است و از کلام خداست که خدا آن را بر فاطمه نازل کرده، رسول خدا آن را املا نموده و علی آن را نوشته است... الخ روایت‌های دیگری در مورد این مصحف نیز آورده و در آخر گفته است: «آنها دو مصحف‌اند که یکی با املائی رسول خدا و خط علی بوده، و دیگری از طریق سخن گفتن جبریل به ایشان رسیده است». و گفته است: «اگر جبریل با فاطمه سخن بگوید و علی این سخنان را بشنود و آنها را بنویسد، این چیز نه بعید است و نه اشکالی در آن است، پس از آنکه یاران ثقه‌ی ائمه‌ی اهل بیت این مطلب را از آنها روایت کرده باشند»^(۲).

این گونه می‌بینیم که آقای امینی از «موسوی» در سخن گفتن از «افسانه‌ی مصحف فاطمه» جرأت بیشتری از خود نشان داده است.

از آنچه در بالا آمد به این نتیجه می‌رسیم که علمای شیعه در این رابطه دو پاسخ دارند. پاسخی از طرف خودشان که دلیلی بر آن از کتاب‌هایشان وجود ندارد و این پاسخ را زمانی مطرح می‌کنند که با یک سنی بحث و مناظره کنند و این چیز است که عقیده‌ی تقیه در راستای حفظ مذهبشان از نقد مخالفان بر آنها لازم می‌گرداند و پاسخ واقعی دیگری که آنرا زمانی مطرح می‌کنند که عرصه بحث و مناظره با مخالفان نباشد. این روش به هیچ وجه به سود حقیقت نیست، بلکه موجب رواج خرافات می‌شود و تقیه یکی از عوامل مهم ادامه پیدا کردن

(۱) - ر. ک، «اعیان الشیعه»، ۱/ ۱۸۸-۱۹۰.

(۲) - همان، (۱/ ۱۹۰).

خرافات در مذهب تشیع و دور شدن آنها از جماعت مسلمانان به شمار می‌آید. ادعای نازل شدن کتاب‌های الهی بر امامانشان در کتاب‌های جدید و قدیمشان مکتوب شده و مورد تأکید قرار گرفته است و این علی‌رغم آن است که - چنانکه گذشت - برخی از مراجع و شیوخشان فتوا داده بودند که هر کس چنین اعتقادی داشته باشد، کافر است. پس به این نتیجه می‌رسیم که آنان یک دیگر را تکفیر نموده گفته‌های همدیگر را نقض می‌کنند و فریب دادن و دروغ را به نام «تقیه» حلال می‌کنند. از خداوند متعال می‌خواهیم که کسانی را که مخلصانه در جستجوی حقیقتند به آن هدایت کند و ماهیت علمای نفاق و زندق‌های ملحد را برملا کند^(۱).

۴) در رابطه با سنت.

پیش از این در «مبحث اعتقاد تشیع درباره‌ی سنت» ما بیان کردیم که شیعیان بر این باوراند که گفته‌های امامانشان همانند گفته‌های خدا و پیامبرش است، و پیامبر بخشی از شریعت را کتمان نموده و به علی علیه السلام سپرده است، و آنها حکایات رقا را حجت می‌دانند و مرویات صحابه را رد می‌کنند، و به همین

(۱) - دفاع‌هایی از نوع دفاع عبدالحسین رافضی از «افسانه‌های روافض» در رابطه با مصحف فاطمه و غیره واقعیت را تغییر نمی‌دهد و تنها پوشاندن لباس حق به باطل است. یکی از منتسبان به اهل سنت که در دعوت تقریب هم خیلی فعال است دفاعی شبیه دفاع عبدالحسین دارد. وی در دفاعش گفته است که اخبار و روایت‌های آمده در کتاب‌های شیعه درباره‌ی مصحف فاطمه تنها بر این دلالت دارند که فاطمه‌ی همچون برخی از صحابه مثل ابن مسعود، ابن عباس و غیره که نسخه‌هایی از قرآن داشته‌اند و به نام آنها معروف بوده، نسخه‌ای از قرآن داشته است. ر. ک «السنة والشیعة»، محمد علی زعبی، ص ۸۶-۸۷. بدون تردید برداشت زعبی با واقعیت‌های اخبار و روایات تشیع از مصحف فاطمه همخوانی ندارد. گمان می‌کنم شیخ زعبی از «افسانه‌ها»ی آنها در این مورد آگاه نبوده است و إلا پرده انداختن بر باطل جایز نیست، و هرگز پوشاندن لباس حق به باطل خدمت به اسلام به حساب نمی‌آید.

دلیل کتاب‌ها، سندها، رجال و احادیثی غیر از کتاب‌ها و سندها و رجال و احادیث مسلمانان برای خودشان پدید آورده از سایر مسلمانان جدا شده‌اند. در همین مبحث ما می‌خواهیم نظر علمای شیعه را درباره‌ی این مسایل، در حالی که آنها خواهان وحدت با سایر مسلمانانند و از آنان می‌خواهند مذهبشان را به عنوان یکی از مذاهب معتبر اسلامی به رسمیت بشناسند، بدانیم. من پاسخ‌های علمای شیعه را در رابطه با این مسایل جستجو کردم، اما بجز تأکید بر آنها و تصریح به آنها چیز دیگری نیافتم. محمد جواد مغنیه در رابطه با گفته‌های امامانشان می‌گوید:

«قول معصوم و امر وی کاملاً همچون چیز است که از سوی خدای عزیز و علیم نازل شده باشد.

﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴾ (النجم: ۳-۴). «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که (از جانب الله) بر او نازل شده نیست»^(۱).

«خمینی» می‌گوید: «آموزه‌های ائمه همانند آموزه‌های قرآن است و اجرا و پیروی آنها واجب است»^(۲).

اما این ادعایشان که پیامبر بخشی از شریعت را کتمان کرده است. چنانکه گذشت - رکنی از ارکان دینشان محسوب می‌شود که از تصریح به آن خودداری نمی‌کنند و معاصرانشان از گذشتگان‌شان در این زمینه روشن‌تر سخن گفته‌اند و به همین دلیل است که در این مسئله گفته‌های واضح‌تر و صریح‌تری از گفته‌های مراجع معاصرشان نداریم و در گذشته مجبور شدیم به گفته‌های

(۱) - الخميني والدولة الاسلامية، محمد جواد مغنیه ص ۵۹.

(۲) - «الحكومة الاسلامية»، ص ۱۱۳.

همین معاصرانشان استناد و استشهاد کنیم، در حالی که در مبحث گذشته اولویت نخست ما آن بود که در رابطه با عقایدشان از کتاب‌های حدیثی آنها و شیوخ گذشته‌شان استشهاد کنیم.

زمانی که شیخ موسی جارالله این مسئله را مطرح کرد که شیعیان به کتاب‌های تخیلی و وهمی‌ای همچون جفر و جامعه ایمان و اعتقاد دارند. مرجع معاصر شیعه، «محسن امینی» با کمال وقاحت چنین پاسخ داد: «اگر صحیفه‌ی فرایض، جفر، جامعه و غیره نزد او و امثال او - یعنی موسی جارالله - ضایع شده‌اند و از بین رفته‌اند، نزد صاحبانشان از بین نرفته‌اند»^(۱).

همچنین می‌بینیم که برخی از علمای بزرگشان به این گنج‌های وهمی و خیالی و نام‌های بدون مسمی و مصداق افتخار کرده و با کمال سبک مغزی این گونه کتاب‌ها را برشمرده‌اند و اگر از آنان سوال شود که پس این کتاب‌های ادعایی کجا هستند، پاسخ می‌دهند نزد امام زمانند. اگر بیم اطاله‌ی کلام نمی‌رفت گفته‌هایشان را در این مورد ذکر می‌کردیم^(۲). اما اطاعت و استنادشان به حکایات رقع را دعوت‌گران تقریب نیز قبول دارند و آنرا از سنت می‌شمارند، اما می‌گویند آنها بسیار اندکند^(۳)، ولی ما که پیش از این حجم این گونه روایات و این مطلب را که حتی درباره‌ی این گونه روایات کتاب‌های مستقلی نوشته شده است و حتی این داستان به هنگام غیبت کبری توسط برخی از علمایشان که ادعا کرده‌اند مهدی برایشان کتاب‌هایی نوشته است، همچون ابن مطهر حلی که ادعا کرده با امام زمان ملاقات کرده و وی در یک شب کتاب ضخیمی برای ابن مطهر نوشته است، ادامه پیدا کرده است.

(۱) - «الشیعة»، محسن امین، ص ۲۵۴.

(۲) - ر. ک، به «اعیان الشیعة»، ۱/ ۱۵۴-۱۸۴، «صراط الحق»، محمد آصف محسنی، ۳/ ۳۴۷.

(۳) - الدعوة الاسلامیة، ۲/ ۱۱۲ از خنیزی.

علاوه بر این راه ارتباط با مهدی را برای عموم مردم نیز از طریق نوشتن نامه‌هایی و فرستادن آنها از طریق دریا و یا جوی همراه با یک دعای معین^(۱)، باز گذاشته‌اند و نیز ادعا می‌کنند که تمام کتاب «الکافی» بر امام مهدی عرضه شده و وی گفته است: «کافی برای شیعیان ما کافی است»^(۲).

پس علی‌رغم این همه مطالب از این دست در کتاب‌هایشان، چگونه ادعا می‌کنند حکایات رقاع و ارتباط با مهدی بسیار اندکند؟

اما این که مرویات صحابه را رد می‌کنند، در این مورد پیش از این گفته‌های محمد حسن آل کاشف الغطا و غیره را نقل کردیم، و نیز بسیاری از شیوخ بزرگشان حملات دیوانه‌واری علیه آن عده از صحابه که احادیث زیادی را از رسول خدا نقل کرده‌اند انجام داده‌اند، مثل کاری که آیت الله العظمی عبدالحسین موسوی در کتاب «ابوهریره» و امینی نجفی در کتاب «الغدیر» و دیگران^(۳) انجام داده‌اند. هدف واقعی از زیر سوال بردن این اصحاب، زیر سوال بردن روایت‌هایشان است.

همچنین آنها محدثان بزرگ امت و مهم‌ترین و معتبرترین کتاب‌های مسلمانان را نیز به گونه‌ای مورد هتک حرمت قرار داده‌اند که نظیر آن را حتی در کتاب‌های کافران نمی‌توان یافت. کتاب «الغدیر» آقای امینی را در این زمینه می‌توان به عنوان نمونه ذکر کرد. نمونه‌ها و شواهد زیادی در این زمینه وجود دارد، اما به علت ضیق صفحات این کتاب امکان عرضه‌ی تمام گفته‌های بی‌پایه‌ی آنها در این زمینه وجود ندارد و تنها به همین اشاره بسنده می‌کنیم^(۴).

(۱) - نگا: بحار مجلسی ۲۵/۲۳۵.

(۲) - نگا: روضات الجنان، خونساری ۶/۱۱۶، و نگا: شافی شرح اصول کافی ۱/۱.

(۳) - در بحث «اعتقاد آنها در مورد صحابه» به برخی از این‌ها اشاره خواهد شد.

(۴) - هیچ کتابی از کتاب‌های معاصر شیعه از سب و شتم و ناسزاگویی صحابه، ائمه‌ی علم و دین و تحریف =

آنها اساتید و کتاب‌های مسلمانان را حجت نمی‌دانند. «سبیتی» - از علمای معاصر شیعه - در این مورد می‌گوید: «شیعیان بر این اسانید - یعنی اسانید اهل سنت - تکیه نمی‌کنند بلکه حتی آنها را معتبر نمی‌دانند و درصدد استدلال از آنها بر نمی‌آیند و توجهی به آنها نمی‌کنند، چه موافق مذهبشان باشند یا مخالف آن»^(۱). و می‌گوید: «شیعیان از خودشان احادیثی دارند که آنها را از طرق معتبرشان روایت نموده و از مجموعه‌های مخصوص خودشان گردآوری کرده‌اند و آنها همه‌ی اصول و فروع دین را در برگرفته‌اند و مدار علم و عملشان بر آنهاست و تنها آنها را حجت می‌دانند نه احادیث دیگران را»^(۲).

یکی از دعوتگران تقریب در رابطه با عدم استناد شیعیان به کتاب‌های اهل سنت می‌گوید: «اتهام بی‌اعتنایی امامیه به آنچه در کتاب‌های اهل سنت آمده و حجت ندانستن آنها به هیچ وجه پذیرفتنی نیست، چراکه کتاب‌های امامیه پر از احادیث و روایاتی است که در کتاب‌های اهل سنت دربارهی فضایل و مناقب اهل بیت و کرامت‌هایشان آمده است»^(۳).

شاید برخی از کسانی که به اصول شیعه و روش‌هایشان در دفاع از مذهب خود آگاه نیستند، از این پاسخ دچار فریب شوند و چنین تصور کنند که شیعیان کتاب‌ها و روایت‌های اهل سنت را نیز حجت می‌دانند، در حالی که نویسنده تنها در پی فریب دادن خواننده بوده است، چراکه شیعیان تنها به هنگام دفاع از مذهبشان و تبلیغ آن در میان مسلمانان به احادیث و روایات اهل سنت استناد می‌کنند و به قصد تدین و یا عبادت و یا پیروی به آنها استناد نمی‌کنند. به

= واقعیت تاریخی و زیر سوال بردن کتاب‌های مرجع و معتبر اسلامی، خالی نیست.

(۱) - «تحت رأیة الحق»، ص ۱۴۶.

(۲) - «تحت رأیة الحق»، ص ۱۶۲.

(۳) - «الدعوة الاسلامیة»، ابوالحسن الحنیزی، ۲/ ۱۱۲.

همین دلیل است که مجلسی و چنانکه گذشت - بابی تحت عنوان: «باب درباری ممنوع بودن اخذ و استناد از روایت‌های اهل سنت مگر در صورت استدلال علیه آنها از کتاب‌های خودشان» بسته است.

(۵) دیدگاهشان در مورد اجماع.

پیش از این بیان شد که آنها اجماع را در اصل حجت نمی‌دانند، اما سعی می‌کنند این مسئله را پنهان کنند و مسلمانان را فریب دهند، به همین دلیل در کتاب‌های اصولی خویش بحثی را تحت عنوان «اجماع»^(۱) ذکر کرده‌اند، در حالی که اجماع در کنار قول معصوم هیچ وزن و جایگاه و اعتباری نزدشان ندارد و حجت قول معصوم است نه اجماع، پس آوردن بحث فوق تنها به قصد فریب دادن به وسیله‌ی عناوین است.

برخی از محدثان شیعه سعی کرده‌اند حجت نبودن اجماع را نزد خودشان با نیرنگ پنهان کنند و ادعا کرده‌اند شیعه در حجت بودن آن با اهل سنت اتفاق نظر دارد. محمد جواد مغنیه می‌گوید: «اجماع صحابه عبارت است از این که تمام اصحاب بر یک حکم شرعی اتفاق نظر داشته باشند و عمل به این گونه اجماع نزد اهل سنت و تشیع لازم است و آن را اصلی از اصول شریعت می‌دانند». وی سپس ادامه می‌دهد: «شیعیان از آن جهت آن را حجت می‌دانند که امام همراه صحابه بوده است»^(۲). بنگر به این نیرنگ که علی‌رغم آنکه حاصل کلام آن است که حجت در قول معصوم است نه در اجماع، اما آنرا به قصد فریب دادن این چنین در لفافه پیچیده بیان کرده است و برخی از این گفته‌ی وی دچار فریب هم شده‌اند^(۳).

(۱) - ر. ک به کتاب‌های اصولی شیعه.

(۲) - «الشیعة فی المیزان»، ص ۳۲۱.

(۳) - همچون شیخ محمد غزالی که این گفته‌ی «جواد مغنیه» و گفته‌های دیگران را نقل کرده و گفته است در اصول و =

یکی از پایه‌ها و دلایل رد اجماع مسلمانان از سوی شیعیان، همان اصل و قاعده‌ی بسیار مهمشان است مبنی بر اینکه خیر در جهت مخالف عامه - یعنی آل سنت - است! کتاب‌های معاصرشان در اصول نیز بر همین قاعده عمل کرده و آنرا یکی از ابزار ترجیح به هنگام تعارض ادله دانسته‌اند، یعنی از عین همان روش کتاب‌های قدیمی و گذشته‌شان پیروی کرده‌اند. آیت‌الله العظمی محمدباقر صدر در کتاب «تعارض الأدلة الشرعیة» می‌گوید: «تقیّه ائمه نه تنها از حاکمان، بلکه به ویژه از ائمت، آنان را وادار به آن کرده است که مخالفت عامه را معیاری برای ترجیح روایتی بر روایت دیگر به هنگام تعارض قرار دهند»^(۱). «صدر» این سعی را به هنگام بحث از ابزارهای ترجیح به هنگام تعارض روایت‌ها و اصولی که امامانشان در این زمینه وضع کرده‌اند، گفته است.

۶ دیدگاهشان درباره‌ی امامت.

أ دیدگاه دعوتگران تقریب درباره‌ی غلویی که در کتاب‌های

اساسی شیعه نسبت به ائمه آمده است.

پیش از این ما بیان کردیم که کتاب‌های اساسی شیعه صفاتی را به ائمه نسبت می‌دهند که آنها را به درجه‌ی نبوت می‌رسانند، و حتی گاهی آنها را به درجه‌ی الوهیت می‌رسانند، و در این بحث دیدگاه دعوتگران تقریب را درباره‌ی این موارد ذکر خواهیم کرد.

= ادله‌ی احکام میان اهل سنت و تشیع تفاوتی وجود ندارد. ر. ک به کتاب وی: «لیس من الاسلام» ص ۷۹-۸۰.
 (۱) - «تعارض الأدلة الشرعیة»، عنوان مجموعه بحث‌های باقر صدر است که محمود هاشمی آنها را به چاپ رسانده است. ص ۳، و نیز رجوع شود به مجله‌ی «رسالة الاسلام» دانشکده‌ی اصول دین، بغداد، شماره‌ی ۳ و ۴ سال پنجم، شوال ۱۳۹۱ هـ. بحث: «وظیفه مجتهد به هنگام تعارض ادلّه»، از داود عطاء، مدرس تفسیر و علوم قرآنی در دانشکده. ص ۱۳۳ (لازم به یادآوری است که دانشکده، فوق یک دانشکده‌ی شیعی است که در بحث‌ها و تحقیقاتش بر منابع شیعی تکیه دارد).

۱) پیش از این برخی از ابوابی را که «کلینی» در «الکافی» درباره‌ی ائمه آورده بود همچون: «باب درباره‌ی این که ائمه هر آنچه را اتفاق افتاده است و اتفاق می‌افتد، می‌دانند» و غیره ذکر کردیم. دکتر علی سالوس^(۱) نظر یکی از علمای معاصر شیعه را به نام «کاظم الکفائی»^(۲) در رابطه با این ابواب و احادیث جویا شده و وی چنین پاسخ داده است.

اما روایت‌هایی که شیخ ما کلینی در کتاب خویش «الکافی» آورده از نظر ما موثقتند ... و آنچه در «الکافی» در این باره آمده که: «ائمه تمام علوم را که به فرشتگان، پیامبران و رسولان داده شده است می‌دانند و هرگاه اراده‌ی دانستن چیزی را بکنند، آن را می‌دانند و می‌دانند که چه وقت می‌میرند، و بدون اختیار خود هم نمی‌میرند، و هر آنچه را اتفاق افتاده است و اتفاق می‌افتد می‌دانند، و چیزی از آنها مخفی نیست» باید گفت که آنان اولیای خدا بوده و بندگانی هستند که مخلصانه وی را عبادت و بندگی کرده‌اند.

وی سپس گفته‌ای از امامانشان نقل کرده است مبنی بر این که درباره‌ی ما هر چه دوست دارید بگویید، جز آنکه ما را ربّ قرار ندهید^(۳). یعنی اینکه آنها شایسته‌ی همه‌ی این اوصاف و صفات دیگر هستند.

این گونه کاظم کفایی ایمانشان را به این غلوه‌ها درباره‌ی ائمه مورد تأکید و تأیید قرار می‌دهد. خنیزی نیز در این رابطه پاسخی دارد که در واقع از پاسخ کفایی چندان متفاوت نیست^(۴). «لطف الله صافی» نیز در این رابطه گفته است،

(۱) - دکتر علی سالوس مدرس سابق شریعت در دانشگاه «المستنصریة»، بغداد و مدرس مرکز تربیت معلم کویت در حال حاضر (۱۴۰۱ هـ)، «فقه الشيعة الامامية» از آثار اوست.

(۲) - مدیر مدرسه‌ی دینی امام کاشف الغطاء در نجف.

(۳) - از سخنان کاظم کفایی که سالوس آنرا به خط کفائی چاپ کرده است. ر. ک «فقه الشيعة»، ص ۶۵، ۲۶۵.

(۴) - «الدعوة الاسلامية»، ابوالحسن الخنیزی، ۱/ ۲۷-۲۸.

عناوین و باب‌هایی که در «الکافی» آمده تنها عنوان‌هایی از بخشی از آنچه ائمه از جدشان پیامبر به ارث برده‌اند، هستند^(۱).

اما از سوی دیگر عبدالحسین امینی نجفی برخی از آنچه را در این رابطه از آنها نقل شده، همچون اینکه ائمه به اختیار خودشان می‌میرند، انکار می‌کند و از روی نیرنگ و عناد آنها را اتهام‌هایی بی‌پایه می‌خواند^(۲).

و این علی‌رغم آن است که تمام این مطالب از ابواب «الکافی» و «البحار» بوده و در آنها احادیث و روایات زیادی در این مورد آمده است و افزون بر این خود عبدالحسین در جای دیگر، به هنگام سخن گفتن از تفاوت معیارها و موازین فرقه‌اش با معیارها و موازین سایر مسلمانان، به این صفات غلوآمیز درباره‌ی امامانشان اعتراف دارد. وی می‌گوید: «اگر نمی‌بودی کسانی که خودشان را از دیدن و شنیدن فضایل ائمه به کری و کوری زده‌اند ... از کسانی که اسیر هوا و هوس‌شان شده و جاهل و نادانی آنها را به پرتگاه سرگردانی و گمراهی سوق داده است - یعنی اهل سنت - و عقیده و باور به این را که ائمه علم غیب می‌دانند، مردگان با آنان حرف می‌زنند، گفته‌های پرندگان و حیوانات را می‌فهمند، مردگان به وسیله‌ی دعایشان زنده می‌شوند، دعایشان در رابطه با شفایافتن کورهای مادرزاد، بیماران پسی و یا هر بیمار دیگری پذیرفته می‌شود، و عقیده به رجعت آنها، و ظهور کرامت‌های خارق‌العاده از آنها را و رفتن به زیارت قبور آنان و توسل به آنان و تبرک به تربت آنان را و دعا و نماز را نزد مرده‌های آنان^(۳) و اظهار ناراحتی و تأسف بر مصیبت‌هایی را که بر آنان آمده -

(۱) - «مع محب الدین فی خطوطه العریضة»، لطف الله صافی، ص ۱۴۹.

(۲) - «الغدیر»، عبدالحسین احمد امینی نجفی، ۳/ ۲۸۵-۲۸۶.

(۳) - در رابطه با غلوشان نسبت به قبور امامانشان شواهد بیشتری خواهد آمد.

اشاره‌ایست به آنچه در سالروزهای وفات ائمه انجام می‌دهند - و امثال چنین باورها و مبادی‌ای را که شیعیان آنها را از فضایل ثابت شده به وسیله‌ی برهانهای صحیح و دلایل قوی می‌دانند - یعنی آنها نزدشان قوی و صحیح‌اند - و کسانی چون ابن حزم، ابن جوزی، ابن تیمیّه و ابن قیم و همکفرانشان منکر آن هستند، از زمره‌ی غلو فاحش شمرده‌اند»^(۱).

اما با وجود تمام این ادعاهای عبدالحسین، کاظم کفائی و غیره در رابطه با نسبت دادن علم غیب به ائمه و این ادعایشان که این عقیده و باور همه‌ی شیعیان است، محمد جواد مغنیه منکر آن است که ائمه علم غیب می‌دانند، و حتی منکر آن است که این عقیده را شیعیان داشته باشند. وی می‌گوید: «چگونه می‌توان این عقیده را به شیعیان امامیه نسبت داد که ائمه علم غیب می‌دانند، در حالی که آنها به کتاب خدا ایمان داشته این ارشاد خداوند متعال را به نقل از پیامبر تلاوت می‌کنند که: ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتَ مِنَ الْخَيْرِ﴾ (الأعراف: ۱۸۸). «و اگر از غیب باخبر بودم، سود فراوانی برای خود فراهم می‌کردم».

و نیز این ارشاد را که: ﴿إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ﴾ (یونس: ۲۰). «غیب (و معجزات) تنها برای خدا (و به فرمان او) است».

و ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (النمل: ۶۵). «بگو: کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز خدا».

وی در ادامه می‌گوید: «هر کسی این عقیده را به امامیه نسبت دهد که ائمه علم غیب می‌دانند، به شیعه ستم روا داشته است»^(۲). و «هر کسی که چیزی از

(۱) - «الغدیر»، امینی نجفی، ۷/ ۷۰.

(۲) - «الشیعة فی المیزان»، ص ۴۳.

این مطالب را به آنها نسبت دهد یا نادانی است که بر سفره‌ی دیگران نشسته است، و یا افتراکننده‌ی دروغ‌گویی است»^(۱).

این است گفته‌ی مغنیه، نمی‌دانیم گفته‌ی کدام یک را درباره‌ی مذهب تشیع باور کنیم، آیا بر «الکافی» و «البحار» اعتماد کنیم و گفته‌های کاظم کفایی و عبدالحسین نجفی را باور کنیم و بگوییم شیعیان مدعی علم غیب برای امامانشان هستند؟ و یا این که گفته‌های مغنیه را باور کنیم؟ جالب اینجاست که هر یکی ادعا می‌کند که آنچه او می‌گوید مذهب شیعه است، و بنا به نظر و گفته‌ی مغنیه، کلینی، مجلسی، کفایی، امینی و غیره از زمره‌ی جاهلانی هستند که بر سفره‌ی دیگران نشسته‌اند، و یا افتراکنندگان دروغ‌گویی بیش نیستند.

در دیدگاه‌های دعوتگران تقریب چنین تناقض‌هایی فراوان است، از جمله این که تنها در خصوص غلو درباره‌ی ائمه چندین قول وجود دارد. محمد جواد مغنیه می‌گوید: «شیعیان بر این عقیده‌اند که علم ائمه کسبی است» و کسانی را که می‌گویند علم ائمه الهامی است به نادانی و تحریف و خیانت متهم می‌کند، و می‌گوید: «از این نادانی و تحریف و خیانت کسانی که می‌گویند شیعیان بر این عقیده‌اند که علم ائمه الهامی است، نه کسبی، روشن شد»^(۲). اما دعوتگر دیگر تقریب، «خنیزی» می‌گوید: «علم ائمه کسبی نیست»^(۳). عالم دیگرشان محمدرضا مظفر می‌گوید: «اگر چیز جدیدی پیش بیاید، امام بایستی حتماً آن را از طریق الهام و از روی توانایی که خدا در وی به ودیعت نهاده است، بداند»^(۴). ما حرف چه کسی را باور کنیم در حالیکه هر یکی ادعا می‌کند

(۱) - همان، ص ۴۸.

(۲) - «الشیعة فی المیزان»، ص ۴۴-۴۵.

(۳) - «الدعوة الاسلامیة»، ص ۱/۱۷.

(۴) - «عقاید الامامیة»، ص ۹۶.

آنچه او می گوید مذهب شیعه است، اما کتاب های اساسی و معتبرشان می گویند ائمه دارای وحی و الهامند، و این بدان معناست که گفته ی جواد مغنیه، علی رغم این ادعای وی که «امروزه دیگر نزد شیعیان تقیه ای نیست» مبنی بر تقیه است. از سوی دیگر محمدحسین آل کاشف الغطا کسی را که بگوید بر ائمه وحی می آید، تکفیر می کند^(۱) و این در حالی است که مذهب کلینی در «الکافی» که تضمین کرده است در آن تنها روایت های صحیح را ذکر کند، همین است^(۲). پس آیا به باور آل کاشف الغطا کلینی کافر است؟ مجلسی نیز احادیث مربوط به صاحب وحی بودن ائمه را صحیح دانسته است، پس آیا او هم کافر است؟! این گونه آنها یکدیگر را تکفیر می کنند و گفته های همدیگر را نقض می کنند.

علما و مراجع دیگر نیز این غلو را درباره ی ائمه دارند. محمدحسین آل کاشف الغطا می گوید: اگر شمشیر علی نمی بود ... بنده ای برای اسلام سبز نمی شد و ستونی از آن برپا نمی شد^(۳).

زمانی که شیخ موسی جارالله این غلو را مورد انتقاد قرار داد^(۴)، محسن امین - یکی از مراجع معاصر - به وی چنین پاسخ داد:

همین محمد حسین آل کاشف الغطا درباره ی امامانش می گوید:

يا كعبة الله إن حجت لها الـ أملاك منه فعرشه ميقاتها
 أنتم مشيئته التي خلقت بها الـ أشياء بل ذرئت بها ذراتها

(۱)- ر. ک، «اصل الشيعة»، ص ۱۰۱، چاپ ۲.

(۲)- ر. ک، مقدمه ی «الکافی» و «الوسائل» از حر عاملی ۲۰/۶۳-۶۴.

(۳)- «اصل الشيعة»، ص ۲۵.

(۴)- «الوشیعة»، ص: ص، ق.

أنا في الوری قال لكم إن لم أقل ما لم تقله في المسيح غلاتها^(۱)

اول

این گفته‌ی یکی از مراجع بزرگ شیعه و از دعوتگران فعال تقریب و کسی است که برخی از اهل سنت او را شیعه‌ای میانه‌روی می‌دانند، و به همین دلیل در کنفرانس نخست قدس پشت سرش نماز خواندند^{(۲)(۳)}. این بدان جهت است که وی دارای دو چهره و دو گفته است، و ذخایر تقیه را پایانی نیست. وی در بیت اخیر قول می‌دهد که درباره‌ی امامانش چیزی خواهد گفت که حتی غلات مسیحی درباره‌ی مسیح نگفته‌اند. معلوم نیست او می‌خواهد به چه مرحله‌ای برسد، و آیا بالاتر از غلو مسیحیان غلو دیگری هم هست که مسیح را الله قرار دادند ... آیا غلوی بالاتر از این متصور است؟

اما وی توانست از آنچه مسیحیان درباره‌ی مسیح گفته‌اند عبور کند بگونه‌ای که آنان را همان کعبه‌ای قرار داد که فرشتگان به حجش می‌روند، و میقاتش عرش است، و آنها را کسانی قرار داد که همه چیز به وسیله‌ی آنان خلق شده‌اند.

آنها شیخ دیگری دارند که عبدالحسین بن شیخ ابراهیم بن شیخ صادق بن شیخ یحیی... عاملی خوانده می‌شود^(۴) و وی را آیتی از آیات خود دانسته و به

(۱) - «الشیعة»، ص ۱۱۱.

(۲) - «دیوان شعراء الحسین»، محمد باقر نجفی، ص ۱۲، چاپ تهران، ۱۳۷۴ هـ.

(۳) - درباره‌ی کنفرانس قدس رجوع شود به مجله‌ی «الازهر» جلد (۲۵/۵۰۶، ۶۳۸، ۹۷۹) و «المسلمون» ۶/۴۵ و برای ملاحظه‌ی اظهار نظر محمد رشید رضا درباره‌ی امام نیاز قرار دادن محمد حسین آل کاشف الغطا به مجله‌ی «المنار»، (۲۹/۶۲۸) مراجعه شود.

(۴) - درباره‌ی وی گفته‌اند: «او آیتی از آیات خدا و علم و پرچمی از اعلام دین و اسلام در سوریه و عراق است.» در حالیکه او دشمن خدا و دینش است. در سال ۱۲۷۹ هـ در نجف زاده شد، پیش شیوخ نجف در =

به دروغ به خدا نسبت می دهند [یعنی وی را آیت الله لقب می دهند].

أبا حسن أنت عين الإله	وعنوان قدرته السامية
وأنت المحيط بعلم الغيوب	فهل عندك تعزب من خافية
وأنت مدبر رحى الكائنات	وعلة إيجادها الباقية
لك الأمر إن شئت تنجي غداً	وإن شئت تسفع بالناصية ^(١)

اباحسن تو عین خدایی، تو عنوان و کفیل قدرت والای او هستی، تو در برگیرندهی همهی دانش های پنهانی - آیا از تو چیزی می تواند مخفی بماند. تو اداره کنندهی چرخ کائناتی، تو علت جاویدان آفریده شدن آن هستی فردا اختیار در دست تو است. اگر خواسته باشی نجات می دهی، و اگر خواسته باشی موی جلوی سرش را گفته به جهنم وارد می کنی.

در این زمینه شواهد زیادی وجود دارد.

ما می گوئیم «سبائیه» بار دیگر در لباس اثناعشریه ظهور کرده اند، و ما گمان می کردیم که «سبائیه» منقرض شده اند و دیگر وجودی ندارند، اما زمانی که به خواندن کتاب های «روافض» روی آوردیم، دیدیم افکار و اندیشه های ابن سبا در مجموعه های اساسی اثناعشری جاودان گشته و به یمن این مجموعه ها در دامن اثناعشری ده ها و صدها ابن سبا پدید می آیند و پرورش می یابند، و تنها در اسم با ابن سبا معروف فرق دارند!

در این مورد شواهد زیاد است، اگر ضیق مجال نمی بود تعداد زیادی از آنها

= در عصر خویش شاگردی کرد و آنان به وی حکم اجتهاد دادند. بیش از بیست جلد تألیفات دارد، از جمله

«المواهب السنية في فقه الامامية»، در دو جلد. «ديوان شعراء العين»، محمد باقر نجفی، ص ۲۶.

(۱) - «ديوان الحسين»، جزء نخست از بخش دوم ویژه ی ادبیات عرب، ص ۴۸.

را ذکر می‌کردیم^(۱).

ب) دیدگاهشان نسبت به غلو در باره‌ی قبرهای امامانشان.

پیش از این به نقل از شیخ شیعه، عبدالحسین گفتیم که آنها این چیزها را غلو نمی‌دانند، چراکه نزدشان با دلایل ثابت شده‌اند.

محمد حسین آل کاشف الغطا نیز تأکید کرده است که کربلا نزد شیعیان به حکم ضرورت [یعنی چاره‌ای جز پذیرفتن این امر ندارند چون ثابت شده و قطعی است] شریف‌ترین بقعه‌ی روی زمین است و گفته است بسیاری از اخبار و روایاتشان بر این دلالت دارند و سپس به این بیت استشهاد کرده است.

ومن حدیث کربلا والکعبة
لکربلا بأن علو الرتبة

از گفت و گوی کربلا و کعبه، بلندی درجه‌ی کربلا ظاهر شد.

پس از آن گفته است شعرای شیعه در بیان فضیلت و قداست و برتری کربلا بر تمام بقاع زمین از خود تفنن نشان داده‌اند!!!!^(۲).

آیت دیگر آنها میرزا حسن حائری نیز همین معنا و مفهوم بت‌پرستانه را مورد تأکید قرار داده و گفته است: «کربلا همان تربت پاک و پاکیزه و سرزمین مقدس است که ربّ آسمانها و زمین درباره‌ی آن خطاب به کعبه زمانی که بر سایر بقعه‌های زمین افتخار و نازش کرد، گفت: «آرام بگیر! اگر کربلا و کسی که در آن خفته است نمی‌بود، تو را خلق نمی‌کردم».

سپس همین رافضی ادامه می‌دهد:

و این چنین این بقعه‌ی مبارکه پس از آنکه مدفن و مرقد امام قرار گرفت،

(۱) - از جمله به «اعیان الشیعة»، محسن امین، ۲۱۹/۵ و «دیوان شعراء الحسین»، در مواضع زیادی از آن رجوع شود. کتاب اخیر مجموعه اشعار بسیاری از شیوخ روافض است. همچنین به «مشارق الانوار» بررسی، و کتاب

«الغدیر»، عبدالحسین امینی نجفی (۷/۳۴-۶۷) و غیره مراجعه شود.

(۲) - «الرتبة الحسینیة»، آل کاشف الغطا، ص ۵۵-۵۶.

محل زیارت مسلمانان، کعبه‌ی موحدان، محل طواف پادشاهان و سلاطین و مسجد نمازگزاران گشت»^(۱).

دکتر عبدالجواد آل طعمه در کتاب خود به نام «تاریخ کربلاء» که بسیاری از آیات و حجج شیعه آن را مورد تأیید و توثیق قرار داده‌اند^(۲) می‌گوید: «برحسب نصوص وارد شده به سرزمین کربلا در اسلام از هر سرزمین و بقعه‌ی دیگری مزیت و شرف بیشتری داده شده است. کربلا سرزمین برگزیده‌ی خدا، سرزمین مقدس و مبارک خدا، و حرم امن و مبارک، و حرم خدا و پیامبرش و قبه‌ی اسلام، و از جاهایی است که خدا دوست دارند در آن عبادت و دعا شود. کربلا همان سرزمین الهی‌ای است که در خاک و تربتش شفاست. این مزایا و امثال آنکه کربلا از آن برخوردار است، برای هیچ یک از بقعه‌های زمین حتی کعبه جمع نشده‌اند»^(۳).

محمد شیرازی که از آیات شیعه است درباره‌ی قبور امامانشان می‌گوید: «ما اعتقاد داریم که پیامبر و ائمه‌ی طاهرین زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند و به همین دلیل قبرهایشان را زیارت می‌کنیم، به آثارشان تبرک می‌جویم و ضریح‌هایشان را همانند حجر اسود و جلد قرآن کریم می‌بوسیم»^(۴).

آیت و حجت دیگرشان عبدالله ممقانی می‌گوید: «ای فرزندم! بر تو است توسل به پیامبر و آل ایشان، چراکه من پس از جستجوی تمام اخبار و روایات به این نتیجه رسیدم که خداوند متعال لغزش هیچ پیامبری را از پیامبران مورد بخشش قرار نداد، مگر پس از توسل به آنها. روایات - شیعه - بر آن

(۱) - «احکام الشریعة»، حائری (۱/۳۲).

(۲) - همچون محمد حسن آل کاشف الغطا و عبدالحسین امینی نجفی و غیره. ر. ک «مقدمه‌ی کتاب».

(۳) - «تاریخ کربلاء»، ص ۱۱۵-۱۱۶.

(۴) - «مقالة الشيعة»، مرجع دینی محمد شیرازی، ص ۸.

دلالت دارند که زمانی که خداوند متعال آدم را آفرید، ارواح و شبح‌های محمد و فرزندان معصوم ایشان را از بالای عرش به پشت آدم انتقال داد و از آن جهت به فرشتگان دستور داد که آدم را سجده کنند که آدم ظرف این شبح‌ها و ارواح بود... زمانی که آدم خداوند متعال را درباره‌ی آنها پرسید، خدا به ایشان فرمود: «اینان بهترین آفریدگان من و اشرف‌ترین مخلوقات من هستند، به وسیله همین‌هاست که می‌گیرم و می‌دهم، به وسیله‌ی همین‌هاست که عذاب می‌دهم و پاداش می‌دهم، پس ای آدم به آنها متوسل شو. اگر مصیبتی بر تو آمد، آنها را بین من و خودت شفیع قرار بده چراکه من سوگند یاد کرده‌ام که هیچ کس از متوسلان به آنها را ناامید نکنم، و هیچ کس را که به وسیله‌ی آنها از من چیزی بخواهد رد نکنم، به همین دلیل است که زمانی که آن خطا از آدم سر زد، وی به ایشان متوسل شد و آن گاه خداوند متعال ایشان را مورد مغفرت قرار داد، و همچنین پس از ایشان یعقوب، یوسف و پیامبران دیگر نیز نجات نیافتند مگر به وسیله‌ی توسل به ائمه‌ی اطهار که درود خدا بر همه‌ی آنها باد. همچنین بر تو باد ای فرزندم زیارت او - یعنی حسین - هر روز یک مرتبه از دور و رفتن به سوی او در هر ماه یک مرتبه و یا حداقل در «وقفات هفتگانه»^(۱) او را زیارت کن و اگر در کشوری دور زندگی می‌کنی در سال یک مرتبه به زیارت وی برو»^(۲).

(۱) - وقفات هفتگانه نزدشان عبارت‌اند از:

- | | |
|---------------------------------|-----------------------|
| ۱- زیارت شب عاشورا و روز عاشورا | ۲- زیارت اربعین حسینی |
| ۳- زیارت نخستین روز رجب | ۴- زیارت نیمه‌ی رجب |
| ۵- زیارت نیمه‌ی شعبان | ۶- زیارت شب عید فطر |
| ۷- زیارت روز عرفه. | |

«مرآة الرشاد»، محی‌الدین ممقانی، پانوش، ص ۱۱۱-۱۱۳.

(۲) - «مرآة الرشاد»، عبدالله ممقانی، ص ۱۱۰-۱۱۴.

فرزند عبدالله ممقانی، محی‌الدین ممقانی و یکی دیگر از علمای شیعه بر این قول پدرش چنین اظهار نظر کرده است که از طرق شیعه روایت‌هایی آمده است مبنی بر این که: «هر کسی او را زیارت کند - به شرطی که حقیقتش را بشناسد - خدا برای او ثواب هزار حج و هزار عمره را می‌نویسد، و گویا خدا را زیارت کرده است، و بر خدا لازم است که او را با آتش عذاب ندهد، بدانکه اجابت زیر گنبد حسین و شفا در تربت آن است»^(۱).... «هر کس قبر حسین را نیمه‌ی شعبان، شب عید فطر و شب عرفه در یک سال زیارت کند، خدا برای او ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره‌ی مقبول را می‌نویسد و هزار حاجت از حوایج دنیا و آخرت او را برطرف می‌کند»^(۲).

و: «هر کس در روز عرفه به زیارت قبر حسین برود، در حالی که حق او را می‌شناسد، خدا برای او هزار حج و هزاره عمره، پذیرفته شده و هزار غزوه و جهاد در رکاب پیامبری مرسل و یا امامی عادل می‌نویسد»^(۳).

و این گونه کتاب‌های قدیم و جدید شیعه را می‌بینم که بر این اعتقاد شرک‌آمیز با هم اتفاق نظر دارند و آن را به امامانشان نسبت می‌دهند، و ادعایشان این است که سایر مسلمانان این چیزها را نمی‌دانند و تنها به شیعیان رسیده است.

واقعیت این است که همین اقوال و نصوص‌اند که عقیده مشرکان را در رابطه با مزارها و مشاهد شیعه بار دیگر احیا کرده است و شاهد آباد قبرها، و ویران مساجد شده‌اند و علمایشان نیز این «منکر» را تأیید می‌کنند^(۴).

(۱) - «مرآة الرشاد»، محی‌الدین ممقانی، پانوش، ص ۱۱۰ به نقل از «وسائل الشیعة»، ۲/ ۳۹۵، باب ۴۵.

(۲) - همان، ص ۱۱۳ به نقل از «وسائل الشیعة»، ۲/ ۳۹۸، باب ۵۴.

(۳) - همان، ص ۱۱۳ به نقل از «وسائل الشیعة»، ۲/ ۳۹۶، باب ۴۹.

(۴) - و امروزه مزارهای شیعه از بزرگ‌ترین مراکز و مظاهر شرک به خدا به حساب می‌آیند و امید به اصلاح این منکر نمی‌رود، چراکه بر عکس اهل سنت، نصوص و روایاتشان این منکرات را تأیید می‌کند و هر کس که =

ج) غلوشان درباره‌ی مجتهدانشان.

ما از دعوتگران تقریب چیزی جز تأیید کامل این غلو نمی‌بینیم و حتی میزان و گستره‌ی آن نزد اینان بیشتر است. به طور مثال «محمد جواد مغنیه» یکی از طرفداران بسیار پرپا و قرص دعوت تقریب که هنوز هم بر این باور است که شیعیان مظلوم واقع شده‌اند و آنها دورترین مردم از غلوند و آنچه بدانان نسبت داده‌اند کذب محض است، در کتاب خود «الخمینی والدولة الاسلامیة» در مدح خمینی می‌گوید: سید معلم - یعنی خمینی - در ص ۱۱۱ کتاب «الحکومة الاسلامیة» می‌گوید: «چرا ترس؟ بگذار زندانی کنند، تبعید کنند و بکشند، اولیای خدا جانهایشان را فدای رضای خدا می‌کنند»^(۱).

= این مزارها و مشاهد را دیده است این شرک را مشاهده کرده و تأیید کرده است.

شیخ موسی جاراالله پس از دیدار چندین ماهه از مناطق شیعه‌نشین می‌گوید، قبرها و مشاهدی را یافته است که از سوی آنها مورد پرستش قرار می‌گرفته‌اند. «الوشیعة»، ص ط.
ابوالحسن ندوی پس از سفر به ایران درباره‌ی مشهد امام رضا می‌گوید: «اگر مسافری بیگانه وارد مشهد سیدنا علی الرضا شود احساس می‌کند که داخل حرم است، چراکه مرقد پر زائران و صدای آه و ناله و گریه و زاری آن‌هاست. زنان و مردان زیادی را در این مکان که با فاخرترین تزئینات مزین گشته است و ثروت ثروت‌مندان و نذورات فقرا به آن سرازیر شده، خواهد یافت». «من نهر کابل إلی نهر یرموک» ابوالحسن ندوی، ص ۹۳، «مجلة الاعتصام»، سال ۴۱، عدد ۳ نویسنده‌ی «مختصر التحفة الاثنا عشریة» می‌گوید: «آن‌ها قبرهای ائمه را تعظیم می‌کنند و آن‌ها را طواف می‌کنند، و حتی پشت به سوی قبله به طرف آن‌ها نماز می‌خوانند و کارهایی می‌کنند که مشرکان با بت‌هایشان نمی‌کردند. هر کس تردید دارد روز شنبه به مرقد موسی کاظم و محمد جواد برود و نگاه کند که چه می‌بیند. اما این یک دهم آن چه نزد قبر امام علی و امام حسین انجام می‌دهند، نیست و با دیدن این کارهایشان هیچ عاقلی در این که آن‌ها به خدا شرک می‌ورزند - پناه بر خدا - شک نمی‌کند. «مختصر التحفة الاثنا عشریة»، ص ۳۰۰.

و. ر. ک به «المنتقى» همراه با پانوشتهای، محب‌الدین خطیب، ص ۱۲، ۵۱، ۱۵۸، ۱۵۹.

(۱) - «الخمینی والدولة الاسلامیة»، محمد جواد مغنیه، ص ۱۰۷.

پس محمد جواد مغنیه بر این قول خمینی چنین اظهار نظر می‌کند: «این کلمات، تنها کلماتی نیستند که از روی شدت عصبانیت بر زبان جاری شده باشند، همانند کاری که موسی انجام داد و الواح تورات را بر زمین انداخت و سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید، بلکه این گفته‌ها بر علم و منطق قاطعی استوارند و آتش عاطفه آنها را داغ نکرده است»^(۱).

این عین کلمات «مغنیه» است و از آن چنین برمی‌آید که خمینی از پیامبر خدا، موسی کامل‌تر است و کارها و گفته‌های خمینی مبتنی بر علم و منطق‌اند و کارهای موسی مبتنی بر عصبانیت و عاطفه بوده‌اند؟! موسی والاتر از آن است که حتی با افضل‌ترین صالحان مقایسه شود، پس چه طور شده که خمینی بر وی برتری داده شود، و یا حتی در کنار او ذکر شود. اما منطق، منطق غلات است که قلب‌هایشان از تعظیم پیامبران خدا خالی شده است، چرا که غلوشان درباره‌ی امامانشان و نایبان آنها عظمت نبوت و پیامبران را از قلب‌هایشان بیرون کشیده است و الا گفته‌ی زشتی که بر زبان این رافضی جاری گشته است چه معنایی می‌تواند داشته باشد^(۲).

د) دیدگاه دعوتگران تقرب درباره‌ی اخبار و روایاتی که در کتاب‌های اساسی شیعه آمده است مبنی بر اینکه هیچ حکومت اسلامی‌ای غیر از حکومت امامان دوازده‌گانه مشروعیت ندارد.

۱) دیدگاه آیت الله «حسین خراسانی»^(۳).

شاید نظر وی را از لابه‌لای آنچه در کتابش «الاسلام علی ضوء التشیع»

(۱) - «الخمینی و الدولة الاسلامیة»، محمد جواد مغنیه، ص ۱۰۷.

(۲) - مثال‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد، مثلاً به «اعیان الشیعة» محسن امین، (۵/ ۲۴۰-۲۴۱) مراجعه شود.

(۳) - از علمای معاصر آنها در ایران، ملقب به آیت الله که بیش از ۳۵ عنوان کتاب تألیف کرده است.

نوشته، مبنی بر این که هر شیعه‌ای آرزوی فتح مکه و مدینه و بیرون راندن حاکمان - به قول او - وهابی این مناطق را دارد. وی می‌گوید: «شیعیان همواره انتظار روزی را می‌کشند که بتوانند بار دیگر این سرزمین‌هایی مقدس را فتح کنند و با امنیت و اطمینان وارد آنجا شده خانه‌ی پروردگارشان را طواف کنند، مناسک حجشان را به جای آورده قبرهای بزرگانشان را و در رأس آنها قبر صاحب شریعت اسلامی و مسجد شریف ایشان را و قبرهای اهل بیت و عترت پاک ایشان را در بقیع زیارت کنند، و حکومت ستم‌گری که با هتک حرمت آنها و زیر پانهادن حرمت اسلامی آنها و ریختن خون معصوم آنها و غارت اموال آنها از روی ستم به آنان زور بگوید، در آنجا وجود نداشته باشد. به امید روزی که خدا این آرزوی ما را برآورده کند»^(۱).

و این گونه این رافضی آرزو می‌کند شیعیان سرزمین‌های مقدس اسلامی را فتح و آزاد کنند، گویا این سرزمین‌ها در اشغال کافران است و علت این آرزو را نیز چنین ذکر می‌کند که آنها قصد حج و زیارت را دارند، گویی وی و طائفه و گروهش از حج و زیارت منع شده‌اند. اما واقعیت این است که آنها در پی از بین بردن توحید حاکم بر حریم شرفینند و می‌خواهند به جای آن شرک بر این سرزمین‌های مقدس حاکم باشد و این همان آرزویی است که برخی از سران انقلاب خمینی آنرا بر زبان آورده‌اند. در یکی از جشن‌های رسمی و مردمی‌ای که در تاریخ ۱۷/۳/۱۹۷۹م در تأیید بر پایی جمهوری اسلامی برگزار شده بود، دکتر محمد مهدی صادقی سخنرانی‌ای ایراد کرد که به دو زبان فارسی و عربی پخش شد و رسانه‌ها آن را مهم خواندند. در این سخنرانی آمده است: «ای برادرانِ مسلمان من در خاور و باختر! من با صراحت می‌گویم مکه‌ی مکرمه، حرم

(۱) - «الاسلام علی ضوء التشیع»، ص ۱۳۲-۱۳۳.

امن الهی در دست گروهکی قرار دارد که از یهود بدتر است». وی پیش از این سخنانش گفت: «اگر انقلاب اسلامی بر پاهایش ایستاد، آنها به سوی قدس، مکه، مکرمه، افغانستان و کشورهای دیگر خواهند رفت»^(۱).

این گونه این آقایان وضعیت مکه، مکرمه را با وضعیت قدس که در اشغال یهودیان است و افغانستان که در اشغال کمونیست‌هاست یکی^(۲) می‌دانند. در حالی که با حکومت نصیری و کافر و ملحد سوریه همدردی و همکاری دارند و از آن انتقادی نمی‌کنند.

(۲) دیدگاه آیت الله العظمی عبدالحسین رشتی^(۳).

وی در پاسخ به گفته‌های شیخ موسی جاراالله که گفته بود شیعیان بر این باوراند که همه‌ی حاکمان حکومت‌های اسلامی و قضات آنها طاغوت هستند^(۴)، مطالبی گفته که در آنها سعی کرده بنا به ادعای خویش از کتاب‌های معتبر اهل سنت مشروعیت امامت امامان دوازده‌گانه و بطلان حکومت و امامت حاکمان و امامان دیگر را به اثبات می‌رساند. وی می‌گوید:

«صدر الائمه، اخطب خوارزم^(۵) با سندش روایت کرده است که خداوند

(۱) - سخنرانی فوق رأس ساعت ۱۲ ظهر روز ۲۷/۳/۱۹۷۹م از صدای انقلاب و از شهر آبادان پخش شد. ر. ک به «وجاء دور المسلمین»، ص ۳۳۴-۳۴۷.

(۲) - رشید رضا می‌گوید، ابوبکر عطاس - یکی از روافض - گفته بود ترجیح می‌دهد به جای آل سعود، انگلیس‌ها بر سرزمین‌های مقدس حاکم باشند. «المنار»، ۲۹/۶۰۵.

(۳) - بیوگرافی وی در مقدمه‌ی کتابش و کشف الاشتباه، آمده است. در این مقدمه، علمای شیعه از وی تعریف و تمجید به عمل آورده وی را از آیت‌ها و حجج‌های خود دانسته‌اند. ر. ک به مقدمه‌ی کتاب.

(۴) - «الوشیعة»، ص ۲۴.

(۵) - ابوالمؤید، موفق بن احمد بن ابوسعید اسحاق، معروف به «اخطب خوارزم» یا «خطیب خوارزم» این لقب =

متعال درباره‌ی ولایت امامان دوازده‌گانه به پیامبرش فرمود: «هر کس ولایت آنان را بپذیرد، نزد من از مؤمنان است، و هر کس از پذیرفتن آن تن زند، نزد من از کافران است. و ای محمد! اگر بنده‌ای از بندگانم به قدری مرا عبادت کند که بسان مشکی کهنه گردد، باز هم اگر در حال نزد من بیاید که منکر ولایت شما باشد، او را نخواهم بخشید، مگر این که به ولایت شما اعتراف کند»^(۱).

حاصل گفته‌ی فوق این رافضی آن است که شیعه حکومت‌های اسلامی را کافر می‌داند و در پی اثبات این امر از کتاب‌های اهل سنت است، تا آنها نیز در این عقیده و باور از آنان تبعیت کنند.

(۳) دیدگاه عبدالحسین شرف‌الدین موسوی^(۲).

وقتی موسی جاراالله گفت، شیعیان حکومت‌های اسلامی و قضات آن را طاغوت می‌دانند، این آقای موسوی به وی چنین پاسخ داد.

«شیعیان تنها حکومت‌های ستمگر و ظالمی قضات آنرا طاغوت می‌دانند که

= را از آن جهت به وی داده بودند که سال‌ها در جامع خوارزم خطیب بود. یکی از آثار وی «مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب» است. ابن تیمیّه درباره‌ی آن چه خطیب خوارزم در این کتاب از فضایل و مناقب علی علیه السلام گرد آورده می‌گوید: «هر کسی به آن چه خطیب جمع کرده دقت کند، خواهد گفت، «سبحانک هذا بهتان عظیم». وی تقریباً به سال ۴۸۴ هـ زاده شد و به سال ۵۶۸ هـ وفات یافت. ر. ک «بغیة الوعاة»، سیوطی، ۳۰۸/۲، «منهاج السنة»، ۱۰۷/۴، «کشف الظنون»، حاجی خلیفه، ۱۸۴۴/۲.

(۱) - «کشف الاشتباه»، عبدالحسین رشتی (ص ۵۹-۶۳)، این روایت یکی از بدترین دروغهای نسبت داده شده به دین و شریعت خدا به حساب می‌آید، چراکه اسلام را در پذیرفتن و نپذیرفتن ولایت علی خلاصه کرده است و فساد این امر از روی دین اسلام بدیهی است و این حدیث و امثال آن ساخته و پرداخته‌ی باطنیانند و خواسته‌اند به وسیله‌ی آنها به ابطال شرایع و تعطیل عبادات برسند. در رابطه به روش روافض در استدلال از منابع اهل سنت به همین کتاب آمده است مراجعه شود.

(۲) - در مبحث تلاش‌های تقریب از وی سخن خواهیم گفت.

آنچه را خدا و پیامبرش درباره‌ی آل محمد حرام قرار داده حلال می‌دانند. اما در رابطه با حکومت‌های دیگر اسلامی، مذهب شیعه و جوب یاری آنها در اموری است که عزت و شوکت اسلام و حمایت مرزهای آن و حفظ کیانش در آن است. آنها اختلاف افکنی را در میان مسلمانان با مخالفت با این حکومت‌ها، جایز نمی‌دانند، بلکه بر این باورند که امت بایستی با حکومتی که به امور مردم رسیدگی می‌کند و از مرزهای آن پاسداری می‌کند، همانند خلفا و امامان برحق رفتار کند^(۱).

نقد و بررسی این دیدگاه.

آیا دیدگاه عبدالحسین موسوی از دو هم‌مذهب سابقش، آقای حسین خراسانی و عبدالحسین رشتی و آنچه در کتاب‌های اساسی‌شان آمده مبنی بر این که هر پرچمی که قبل از ظهور قایم بلند شود، صاحبش طاغوت است، متفاوت است؟ اگر چنین است پس ایشان چرا به موسی جارالله پاسخ می‌دهند و چرا کتاب‌های شیعی‌ای را که این مطالب در آنها آمده نقد نمی‌کنند؟ و چرا عالمان شیعه‌ای را که هنوز هم به صورت علنی این اصل را تبلیغ می‌کنند، مورد نقد قرار نمی‌دهند!!

واقعیت این است که اگر روی سخن علمای شیعه به سوی اهل سنت باشد، آن سخن همواره با احتیاط و کتمان همراه خواهد بود تا مذهبشان از نقد مخالفان در امان بماند. اگر به گفته‌های عبدالحسین دقت کنید، خواهید دید که گفته‌های وی از گفته‌های دو هم‌مذهب سابقش چندان متفاوت نیست. فقط گفته‌هایش را با توریه و بگونه‌ای بیان کرده که ناآگاهان از روش‌های تقیه نزد شیعیان از آن فریب می‌خورند. وی می‌گوید: «شیعیان تنها حاکمانی قضات آنها

(۱) - «اجوبة مسائل جارالله»، ص ۳۸-۳۹.

را طاغوت می‌دانند که نسبت به آل محمد ستم روا داشته باشند». وی با این سخنان از مذهب شیعه خارج نشده است، چراکه آنها هر آن کسی که نسبت به حق حاکمیت یکی از امامان دوازدهگانه‌شان تعدی کند و خودش مدعی امامت و حکومت شود ظالم نسبت به آل محمد می‌دانند و حتی ابوبکر رضی الله عنه را نخستین ظالم می‌دانند.

و این گفته‌اش که: «آنها بر این عقیده‌اند که بایستی از حکومت‌ها در اموری که عزت و سربلندی اسلام بدان بستگی دارد، حمایت و پشتیبانی کرد». نیز خارج از چارچوب مذهب شیعه نیست. چراکه هدفشان از «عزت اسلام»، عزت مذهب شیعه است. به همین دلیل است که امامشان خمینی عملکرد نصیرالدین طوسی را که به قصد از بین بردن خلافت اسلامی و تقویت مذهب تشیع، با هولاکو^(۱) همکاری کرد و وزارت او را پذیرفت، تأیید می‌کند، و این نوع همکاری را با حکومت‌ها و دولت‌ها مشروع می‌داند. وی می‌گوید: و همکاری یک شیعه با حکومت‌ها و پادشاهان، اگر پیروزی اسلام و مسلمانان در این همکاری و همگانی ظاهری نهفته باشد، از نوع تقیّه جایز و مشروع است، همانند کاری که نصیرالدین طوسی انجام داد^(۲).

اما این گفته‌ی وی که: «بر امت لازم است تا با حکومتی که به امورش

(۱) - آقای خوانساری، یکی از شیوخ شیعه درباره‌ی نصیرالدین طوسی می‌گوید: «یکی از کارهای معروف و مشهور وی، طلب وزارت ایشان از سلطان با حشمت خطه‌ای ایران، هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیزخان از پادشاهان بزرگ تاتار و ترک‌های مغول و آمدن ایشان در رکاب سلطان به بغداد همراه با آمادگی کامل برای ارشاد بندگان خدا و قطع ریشه‌ی ستم و فساد، با از بین بردن حکومت بنی‌عباس و قتل عام پیروان آن اراذل و اوباش بگونه‌ای که از خون پلید آن‌ها جوی‌ها جاری گشت و اجساد آن‌ها را آب دجله با خود به جهنم برد».

«روضات الجنات»، خوانساری، ۶/ ۳۰۰-۳۰۱.

(۲) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۱۴۲.

رسیدگی می‌کند و از مرزهایش پاسداری می‌کند، تعامل کند» نیز خارج از چارچوب مذهب شیعه نیست، چراکه در فرهنگ لغت شیعه کسی جز ائمه‌ی دوازدهگانه، یا نایبان آنها و یا فقهای شیعه نمی‌تواند پاسدار مرزهای اسلامی باشد، به همین دلیل است که آنها با دشمنان علیه خلافت اسلامی همکاری می‌کنند و در طول تاریخ همواره این کار را کرده‌اند.

آنچه مرا بر آن داشت تا رازها و رمزهای کلام وی را باز کنم، این است که وی حتی اشاره‌ای به نصوصی که در کتاب‌هایشان آمده و همه‌ی حکومت‌های اسلامی و قضات آنها را طاغوت می‌داند نکرده است، چه رسد به این که آنها را نقد کند، همچنین وی علمای شیعه‌ای را که آشکارا این عقیده و نظر را بیان می‌کنند، مورد نقد قرار نداده و تنها به نقد و تکذیب موسی جارالله در بیان یک واقعیت موجود در کتاب‌های شیعه پرداخته است و این خود نشانه‌ی تقیه است و نمی‌تواند مذهب کسی باشد که در گفته‌هایش صادق است.

«لطف الله صافی» در پاسخ به «محب الدین خطیب» در رابطه با همین مسئله، هم از روش عبدالحسین موسوی پیروی کرده است^(۱).

اما خیزی در کتاب «الدعوة الاسلامیه» ادعا کرده که شیعیان وفادار همه‌ی حکومت‌های اسلامی موجودند و آنچه را که در کتاب‌هایشان برخلاف این آمده و آنچه را علمایشان در این زمینه گفته‌اند نادیده گرفته است و انکار واقعیت‌ها بدون تردید تقیه به حساب می‌آید. یکی از نشانه‌های تقیه وی در این ادعا آن است که وی کسانی را که برخی از حکومت‌های حاکم بر ملت‌های اسلامی را نقد می‌کنند مورد انتقاد قرار داده است و همه‌ی این حکومت‌ها را، خوب‌ها و بد‌هایشان را یکسان مورد ستایش قرار داده است^(۲).

(۱) - ر. ک، «مع محب الدین خطیب فی خطوطه العریضة»، ص ۸۹-۹۰.

(۲) - «الدعوة الاسلامیه»، ۱/ ۲۲۳-۲۲۴.

ه) دیدگاه آنان در رابطه با آنچه در کتاب‌هایشان آمده مبنی بر این که امامت رکنی از ارکان دین است و منکر آن کافر است.

نظر دعوت‌گران تقریب در رابطه با صدها روایتی که در کتاب‌های شیعه آمده و منکران امامت ائمه را و همچنین کسانی را که امامت کسان دیگری جز آنها را بپذیرند تکفیر می‌کنند و علمای سابقشان همچون مفید و غیره - چنانکه گذشت - نیز با تأکید گفته‌اند که این مطلب مورد اتفاق همه شیعیان است، چیست؟

بسیاری از مراجع و علمای معاصر شیعه گفته‌اند که بنا به اعتقاد آنها منکر امامت از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌شود.

محمد حسین آل کاشف الغطا می‌گوید، شیعیان رکنی دیگر بر ارکان اسلام افزوده‌اند که امامت است^(۱)، اما می‌گوید: «هرکس به امامت اعتقاد داشت، او نزدشان مؤمن است به معنای اخص کلمه»^(۲).

اما کسی که به آن ایمان نداشت به معنای اعم کلمه مؤمن و مسلمان است و همه احکام اسلام چون حرمت خون، مال و آبرویش و وجوب حمایت و حفاظت از وی و حرام بودن غیبتش و غیره بر او مترتب می‌شوند و این بدان معنا نیست که وی - معاذ الله - از دایره‌ی مسلمان بودن خارج می‌شود. آری اثر اعتقاد داشتن به امامت در روز قیامت به صورت قرب به خدا و کرامت داشتن نزد ایشان ظاهر می‌شود...^(۳) محسن امین در رابطه با این گفته‌ی موسی جارالله که: «کتاب‌های شیعه تصریح کرده‌اند که همه‌ی فرقه‌های اسلامی

(۱) - «اصل الشیعة»، ص ۵۸-۵۹.

(۲) - منبع سابق.

(۳) - همان.

کافر و نواصبند»^(۱) می‌گوید: پاک است خدا، این بهتان بسیار بزرگی است، هیچ یک از شیعیان این اعتقاد را ندارد، بلکه همه‌ی آنها بر این امر اتفاق نظر دارند که اسلام همان اقرار به شهادتین است که همه‌ی فرقه‌های اسلامی به آن باور دارند، مگر آنکه کسی از ضروریات دین همچون وجوب نماز، حرمت خمر و غیره را انکار کند. مهم‌ترین اختلاف موجود در میان مسلمانان در امر خلافت است که آن هم از ضروریات بدیهی دین نیست، چراکه چیزی را از ضروریات دین می‌توان دانست که همه‌ی مسلمانان بر ضروری و بدیهی و قطعی بودن آن اتفاق نظر داشته باشند و خلافت چنین نیست»^(۲).

تعداد دیگری از شیوخ معاصر شیعه نیز نظری مشابه ابراز داشته‌اند^(۳).

نقد این دیدگاه.

اگر دیدگاه و باور معتبر این است، پس چرا آنچه را که در کتاب‌هایشان آمده و تمام امت را تکفیر می‌کند - چنانکه گذشت - رد نمی‌کنند؟ و چرا این همه کتاب از سوی علمای معاصر بزرگشان منتشر می‌شود که در برگیرنده‌ی تکفیر مسلمانان است، اما جز تأیید و مدح این کتاب‌ها و ستایش از نویسندگان و مؤلفان آنها، ما از سوی این دعوتگران تقریب نمی‌بینیم. به طور مثال آل کاشف الغطا و محسن امین و غیره که از علماء و مراجع

(۱) - «الوشیعة»، ص ۲۴.

(۲) - «الشیعة»، محسن امین، ص ۱۷۶، «اعیان الشیعة»، ۱/ ۴۵۷.

(۳) - همچون عبدالحسین شرف الدین موسوی، رجوع شود به کتاب وی «اجوبة مسائل جبار الله»، ص ۳۹ و نامه‌اش به «مجمع علمی عربی دمشق»، چاپ نجف ۱۳۸۷ هـ و کتاب‌های دیگرش. و رجوع شود به کتاب‌های «الشیعة فی التاريخ»، از محمد حسین الزین عاملی، ص ۳۲ و «الدعوة الاسلامیة»، از ابوالحسن الخنیزی، ۲/ ۲۶۰ و «مع محب الدین خطیب»، لطف الله صافی، ص ۹۵ و «الشیعة فی المیزان»، از محمد جواد مغنیه، ص ۲۶۹ و غیر این‌ها.

بزرگ شیعه شمرده می‌شوند و ادعایشان این است که شیعیان کسی را تکفیر نمی‌کنند، چرا درباره‌ی گمراهی‌ای که در کتاب‌هایشان وجود دارد و امت را تکفیر می‌کند، چیزی نمی‌گویند؟ و حتی اشاره‌ی به وجود آنها نمی‌کنند، و ادعا می‌کنند شیعیان مظلوم واقع شده‌اند، و به آنها دروغ نسبت داده‌اند. خواننده از این روشی که یک واقعیت موجود و غیر قابل انکار را با چنین شور و جرأت عجیبی انکار می‌کند، واقعاً شگفت‌زده می‌شود. ما می‌گوییم اگر آنچه این بزرگان معاصر شیعه می‌گویند، حقیقت مذهب شیعه همان است، پس از این بزرگان انتظار می‌رود که کسانی همچون کلینی، قمی، مفید، طوسی، مجلسی، نعمت‌الله جزایری و غیره را رد کنند که این دروغ‌ها را در کتاب‌هایشان جای داده‌اند، نه این که کسانی را از اهل سنت که این گمراهی‌ها و منکرات را کشف کرده‌اند مورد سرزنش و انتقاد قرار دهند، کاری را که به موسی جارالله کرده‌اند. افزون بر این بسیاری از علمای معاصرشان هنوز هم این باور را دارند و مسلمانان را تکفیر می‌کنند، همچون محمد باقر طباطبایی^(۱) و عبدالحسین رشتی^(۲) و عبدالهادی فضلی^(۳) و غیره^(۴) و حتی برخی از علمایی که اعتقاد و

(۱) - کسی که وی را حجة الاسلام و پناهگاه مردم خوانده‌اند، در حالی که اسلام از وی بیزار است. کتاب «الشهاب الثاقب فی رد ما لفقہ، الناصب» از جمله آثار اوست. به گمان وی همه‌ی اهل سنت نواصب‌اند.

(۲) - وی درباره‌ی شیخین می‌گوید: «ابوبکر و عمر سبب گمراهی این امتند تا به روز قیامت». «کشف الاشتباه»، ص ۹۸ وی در این گفته حکم به گمراهی امت تا به روز قیامت می‌کند و مسئول این گمراهی هم دو پدر زن پیامبر خدا و دو تن از یاران نزدیک وی و دو خلیفه‌ی ایشان را می‌داند و سپس از این گمراهی فرقه‌اش را استثنا می‌کند و آن را فرقه‌ی ناجیه می‌داند. منبع سابق، ص ۹۸.

(۳) - یکی از رافضیانی که در یکی از کشورهای خلیج زندگی می‌کند. وی در کتابش «التربیة الدینیة»، ص ۶۳ می‌گوید: «امامت رکنی از ارکان دین است (یعنی نه رکنی از ارکان مذهب شیعی و این بدان معناست که منکر آن منکر یکی از ارکان دین است و چنین کسی نمی‌تواند مسلمان باشد).

(۴) - مثال‌های بیشتری از آرای معاصرانشان در مورد تکفیر در بحث دیدگاهشان درباره‌ی آن چه در کتاب‌های اساسی‌شان در خصوص صحابه آمده است.

باور شیعه را به این گمراهی انکار می‌کنند مبتلا به چیزی هستند که انکارش می‌کنند و حکم به کفر امت و حتی به ارتداد صحابه‌ی پیامبر می‌کنند. بدون تردید کسی که صحابه‌ی پیامبر را که در رکاب ایشان جهاد کرده‌اند، تنها به این دلیل تکفیر می‌کند که امامت را انکار کرده‌اند، از وی بعید نیست که مسلمانان دیگر را تکفیر کند.

به طور مثال محمدرضا مظفر که از علمای بزرگ معاصرشان شمرده می‌شود، در کتابش «عقائد الامامیه» به این امر اشاره دارد که مسلمان نزد آنان کسی است که به شهادتین اقرار کند، حالا هر مذهبی که داشته باشد^(۱).

اما در کتاب دیگرش «السقیفه» حکم به ارتداد همه‌ی مسلمانان پس از وفات پیامبر می‌کند. وی می‌گوید: «پیامبر وفات کرد و لابد همه‌ی مسلمانان - الآن نمی‌دانم - مرتد شدند»^(۲). این عین کلام اوست. می‌بینیم که کتاب‌های دیگر شیعه حداقل سه نفر، یا چهار نفر، یا هفت نفر را از این حکم مستثنی می‌کنند. اما این آقا حتی درباره‌ی وجود یک مسلمان که پس از وفات پیامبر مرتد نشده باشد، شک دارد.

همچنین عالم دیگرشان عبدالحسین شرف‌الدین موسوی در بیش از یکی از کتاب‌هایش ایمان شیعیان را - چنانکه ما به این امر اشاره کردیم - به این گمراهی نفی می‌کند.

اما می‌بینیم که در کتابش «الفصول المهمه فی تألیف الأئمه»، که حتی در آن هم گفته است شیعیان کسی را که شهادتین را بر زبان آورده تکفیر نمی‌کنند، با صد و هشتاد درجه تغییر می‌گوید اخباری که در آنها گفته شده است موحدان

(۱) - ر. ک، «عقائد الامامیه»، ص ۱۵۵.

(۲) - ر. ک، «الثقیفة»، ص ۱۹.

مطلقاً مؤمنند، به ولایت اهل بیت - یعنی امامان دوازده گانه - تخصیص یافته اند و ادعا می کند که این دوازده نفر «باب حطه» ای هستند که مورد مغفرت قرار نمی گیرد، مگر کسی که از آن وارد شود»^(۱). و با تأکید می گوید: «ولایت آنها از اصول دین است»^(۲).

و می گوید: «مسلمانان بر معذور دانستن کسی که در غیر اصول دین تأویل و تفسیری داشته باشد، گرچه تأویلش نادرست باشد، اجماع کرده اند»^(۳).

از این نوع تناقض گویی ها در میانشان زیاد است که امکان عرضه همه ی آنها نیست، اما لازم است حقیقت و ماهیت سخنان کسانی که ایمان و باورشان را به این گمراهی انکار می کنند، در حالی که با کسانی که به این گمراهی تصریح می کنند تفاوتی ندارند، و انکار آنها تفسیر خاصی دارد که جز کسانی که از اصول آنها آگاه هستند به آن پی نمی برند، کشف شود. آنها در اصل در پی فریب دادن مسلمانان از روی نیرنگ و تقیّه اند، در حالی که مذهبشان را مبنی بر تکفیر سایر مسلمانان ترک نکرده اند.

ما گمان می کردیم که دیدگاه محسن امین و محمدحسین آل کاشف الغطا از میان آن همه غلو و افراط کورکورانه و تعصب مذموم، دیدگاه منطقی و معتدل است، تا آنکه از اصولشان آگاه شدیم و «حقیقت» را دانستیم و آن این است که می گویند ما تنها در ظاهر امر حکم به اسلام مردم می کنیم، اما در باطن آنها را کافر و مخلّد فی النار می دانیم و این حکم ظاهری به اسلام مردم - یعنی اهل سنت - در واقع رحمتی است برای شیعیان، چراکه آنها مجبور به معاشرت

(۱) - «الفصول المهمة»، ص ۳۲.

(۲) - همان، ص ۳۲.

(۳) - همان، ص ۴۵.

سایر مردمند.

یکی از علمای آنها که به «شهید ثانی»^(۱) ملقب است می‌گوید: «هیچ گونه منافاتی بین این دو حکم - حکم به اسلام و حکم به کفر - وجود ندارد، چراکه ما می‌گوییم هر کسی به امامت ائمه ایمان و باور نداشت در حقیقت در همان امر کافر است و حکم به اسلامش از لحاظ ظاهری به معنای آن است که بسیاری از احکام شرعی بر او مترتب می‌شوند». سپس می‌گوید: «شارع اقرار به شهادتین را نشانه‌ای بر صحت اجرای اکثر احکام شریعت بر اقرارکننده قرار داده است، همچون حلال بودن مناکحت و ازدواج با وی و حکم به پاک بودن وی و محفوظ و مصون بودن خون و مال وی و بسیاری از احکام دیگری که در کتاب‌های فروع ذکر شده‌اند، و گویا حکمت آن تخفیف بر مؤمنان (یعنی شیعیان) بوده که در اکثر زمانها و مکانها به معاشرت با آنها نیاز پیدا می‌کنند»^(۲). پس افزوده است: «کسانی که اهل خلاف - یعنی اهل سنت - را از مسلمانان دانسته‌اند، منظورشان همان چیز است که ما ذکر کردیم که در ظاهر اکثر احکام مسلمانان بر آنان اجرا می‌شود، نه این که آنها در اصل مسلمانند، به همین دلیل است که گفته‌اند بر جهنمی بودن آنها اجماع شده است». وی افزوده است: «کسانی که آنها را کافر دانسته‌اند اگر منظورشان این باشد که آنها ظاهراً و باطناً کافر باشند، این چیز پذیرفتنی نیست، چراکه دلیلی بر این امر وجود ندارد، بلکه دلایل گویای مسلمان بودن آنها در ظاهر است»^(۳).

(۱) - زین‌الدین بن علی عاملی، معروف به شهید ثانی، نخستین کس از امامیه که در رابطه با علم حدیث درایتی

به تفصیل کتاب نوشت. متوفای ۹۶۶ هـ، «اعیان الشیعة»، ۱/ ۲۹۷.

(۲) - «البحار»، مجلسی، ۸/ ۳۶۷-۳۶۸.

(۳) - همان.

مجلسی می‌گوید: «از برخی روایات بلکه از روایات زیادی چنین بر می‌آید که آنها در دنیا نیز حکم کافر را دارند، اما چون خداوند متعال می‌دانست حاکمان ستم‌گر و پیروان آنها بر شیعیان سلطه می‌یابند و شیعیان مجبور به معاشرت با آنان می‌شوند و نمی‌توانند از معاشرت و نشست و برخاست و مناکحت و ازدواج با آنها خودداری کنند خداوند متعال از روی تسامح حکم اسلام را بر آنها جاری کرد، و هر گاه قایم ظهور کند در همه‌ی امور همچون سایر کافران با آنها رفتار خواهد شد، و در آخرت همراه با سایر کافران وارد جهنم شده برای همیشه در آن خواهند ماند. با این توجیه است که می‌توان بین همه‌ی اخبار و روایات جمع کرد، چنانکه مفید و شهید ثانی به این اشاره کرده‌اند»^(۱).

آیت بزرگ آنها، شهاب‌الدین حسین مرعشی نجفی - از معاصران - می‌گوید: «اصول دین اسلام بر دو نوعند:

نوعی که بر اقرار کننده‌ی آن حکم مسلمان جاری می‌شود و آنها عبارتند از اقرار به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر و نوعی دیگر که تنها نجات آخرت و رهایی یافتن از عذاب خدا و به دست آوردن رضایت ایشان و ورود به بهشت به آن بستگی دارد و هر کسی که به آنها ایمان نداشته باشد، از ورود به بهشت محروم شده در زمره‌ی کافران به طرف آتش برده خواهد شد. این نوع اصول را اصول ایمان می‌نامند». سپس گفته است، اعتقاد به امامت و اعتراف به امام از همین نوع است. وی می‌گوید: «دلیل این قول مرتد شدن بسیاری از صحابه پس از رحلت پیامبر است، و معلوم است که از صحابه پس از رحلت پیامبر چیزی سر نزد که بتوان آنرا موجب ارتداد دانست، و از شهادت به وحدانیت خدا، و نبوت پیامبر هم سر باز نزدند، اما تنها منکر

(۱) - همان، ۸/ ۳۶۹-۳۷۰.

امامت شدند»^(۱). این گونه معلوم شد که منظور محسن امین و محمد حسین آل کاشف الغطا و غیره از مسلمان دانستنِ اهل سنت، مسلمان دانستنِ آنها در ظاهر است، چنانکه اصطلاح و قراردادشان است، و به همین دلیل است که اخبار و روایاتی را که در کتاب‌هایشان مبنی بر تکفیر مسلمانان آمده رد نکرده‌اند چراکه در باطن آنها را کافر می‌دانند، و به همین دلیل است که بر جهنمی بودنِ سایر مسلمانان و نجات تنها شیعیان اجماع کرده‌اند!!

اگر به نوشته‌های محمد حسین آل کاشف الغطا دقت کنی خواهی دید که در آنها به همین مذهب چنین اشاره شده است: «آری، اثر باور و اعتقاد به امامت به صورت قرب و منزلت و شرف و کرامت در روز قیامت ظاهر می‌شود». همچنین اگر به گفته‌های محسن امین در این موضوع^(۲) دقت کنی خواهی دید که او نیز اشاره کرده است که این حکم به اسلام تنها در ظاهر است، اما از روی تقیه این دیدگاه را به صراحت بیان نکرده است. از جمله اشاره‌های وی به این مذهب عبارت است از این گفته‌ی وی: «اسلام همان چیز است که توده‌های مردم از همه‌ی فرقه‌ها برآند و مصونیت خون و جان و اجرای احکام نکاح و میراث به آن بستگی دارد»^(۳).

پس مذهب باطلش را در تکفیر سایر مسلمانان چنین مورد تأکید قرار داده است: «مگر کسی که چیز قطعی‌ای از قطعیات و ضروریات دین همچون وجوب نماز و حرمت شراب، را انکار کند». امامت نزدشان بدون تردید از وجوب نماز و حرمت شراب مهم‌تر است.

(۱) - شهاب الدین نجفی، از پانوشته‌های ایشان بر کتاب «احقاق الحق»، تستری، ۲/ ۲۹۴-۲۹۵.

(۲) - ر. ک، به کتاب وی «الشیعة»، ص ۱۷۶.

(۳) - همان، ص ۱۷۶.

پس وی از روی تقیه اشاره کرده است که اگر کسی به خاطر انکار وجوب نماز کافر می‌شود. به خاطر انکار امامت به طریق اولی کافر می‌شود. اما این گفته‌ی ایشان که: «مهم‌ترین اختلاف میان مسلمانان مسئله‌ی خلافت است، که آن هم از ضروریات دین نیست». نیز یک نیرنگ است از سوی این رافضی که جز کسانی که از روش‌های آنها در تقیه آگاهند، به آن پی نمی‌برند، به همین دلیل است که برخی از این مطلب فریب خورده‌اند^(۱). وی در این جا - با خبثت و از روی عمد - گفته است مسئله‌ی خلافت و مسئله‌ی امامت را عنوان نکرده است، یعنی نه خلافت از ضروریات دین است، نه امامت.

قبل از این که به این بحث خاتمه بدهیم اندکی درنگ می‌کنیم تا پاسخ یکی از شیوخ معاصر شیعه^(۲) را از یک روایت و نص شیعی که می‌گوید هر کس ابوبکر و عمر را از بقیه افضل‌تر بداند، ناصبی است، و ناصبی به باور شیعیان حتی از یهود و نصاری و مشرکان کافرتر است، مورد نقد و بررسی قرار دهیم. این آقا به این روایت پاسخی داده که پر از دروغ است و بدون تردید چنین پاسخ‌هایی باور آنها را به چنین گمراهی‌هایی که می‌خواهند با دروغ کتمان‌شان کنند، به اثبات می‌رساند.

وی می‌گوید: «خطیب، یعنی محب‌الدین خطیب در خطوطش، به واسطه‌ی برخی از کتاب‌ها از کتاب «مسائل الرجال» مکاتبه‌ی محمد بن علی بن عیسی را با امام ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن موسی در جمله‌ی سوال‌های محمد بن علی بن عیسی ذکر کرده که در آن آمده است که ابن عیسی می‌گوید: «من به وی نامه‌ای نوشته و از ایشان در رابطه با ناصب [یعنی کسی که با اهل

(۱) - همچون زعبی در «لا سنه ولا شیعه»، ص ۸۴.

(۲) - وی لطف الله صافی است در کتاب «مع محب‌الدین فی خطوطه العریضة».

بیت دشمنی دارد] سوال کردم که آیا برای اثبات ناصبی بودن شخصی به امتحان چیزی دیگر غیر از پیش‌تر دانستنِ جبت و طاغوت [یعنی پیش‌تر دانستن حضرات شیخین، دو یار و وزیر پیامبر اکرم ؛ ابوبکر و عمر بر سایر صحابه] و اعتقاد به امامت آن دو نیازی هست؟» پاسخ آمد که: «هر کسی بر این عقیده باشد، ناصبی است». این رافضی از این روایت چنین پاسخ داده که: «منع این مکاتبه کتاب ناشناخته‌ی «مسائل الرجال» است که ما پس از جستجوی فراوان نتوانستیم نام گردآورنده و نویسنده آن را پیدا کنیم و محمد بن علی بن عیسی نیز شخص مجهول و ناشناخته‌ایست»^(۱).

قصد این رافضی با این پاسخ فریب دادن مسلمانان بوده است. اولاً، وی می‌گوید: خطیب این نص را به واسطه‌ی برخی از کتاب‌ها نقل کرده است تا به خواننده چنین القا کند که کتابی که خطیب این نص را از آن نقل کرده یک کتاب ناشناخته‌ایست، در حالی که خطیب این نص را از موثق‌ترین کتاب رجال معاصر آنها، یعنی از «تنقیح المقال» آیت بزرگ آنها عبدالله ممقانی نقل کرده است. ثانیاً: این رافضی ادعا کرده است منبع این نص، یعنی کتاب «مسائل الرجال» کتاب ناشناخته‌ایست، در حالی که چنین نیست، و کتاب مذکور از جمله منابع قدیمی معتبر آنهاست، و بخشی از این کتاب که نص مذکور نیز از جمله‌ی آن است، به واسطه‌ی شیخ ثقه‌ی آنها «ابن ادیس» که مرجع معاصرشان آل کاشف الغطا وی را از علمای گذشته‌ی بزرگشان قرار داده^(۲)، به آنها رسیده است. «ابن ادیس» مطالب مذکور را در کتاب خودش «السرائر» ذکر کرده که یکی از سرچشمه‌ها و منابع کتاب‌های حدیثی شیعیان شمرده

(۱) - «مع الخطیب»، لطف الله صافی، ص ۹۵.

(۲) - اصل الشيعة، ص ۱۰۴.

می‌شود^(۱) و آل کاشف الغطا درباره‌ی آن گفته که: «کتاب مذکور از مهم‌ترین و بزرگترین کتاب‌های فقهی و حدیثی شیعه است»^(۲). پس این نص هم در کتاب «السرائر»^(۳) که یکی از کتاب‌های موثق شیعه است وجود دارد، و هم در کتاب معتبرشان «تنقیح المقال» وجود دارد^(۴) و هم شیخ شیعی «حر عاملی» آن را با نص در کتابش «وسائل الشیعه» آورده است^(۵) که یکی از اصول هشتگانه‌شان است. پس آیا کتابی که همه‌ی این کتاب‌های معتبر و منبع شیعه از آن مطالب نقل می‌کنند، کتاب مجهول و ناشناخته‌ایست؟

اما این گفته‌اش که «محمد بن عیسی» نزد شیعیان یک فرد ناشناخته‌ایست، این هم یک دروغ بزرگ است، و سومین قرینه‌ایست بر این که دفاع وی بر پایه‌ی فریب و تقیّه است، چراکه محمد بن عیسی از رجال ثقه‌ی آنهاست. حر عاملی می‌گوید: «محمد بن علی بن عیسی یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی قم و امید آنها بوده است ... وی سوال‌هایی از ابومحمد عسکری داشته است که نجاشی و علامه از وی نقل کرده‌اند»^(۶).

(و) دیدگاهشان در رابطه با غلو شیعه درباره‌ی خودشان.

در این زمینه نیز می‌بینیم که معاصرانشان از گذشتگان‌شان تبعیت کرده

(۱) - ر. ک، «وسائل الشیعه»، ۴۶/۲۰.

(۲) - «اصل الشیعه»، ص ۱۰۴.

(۳) - «السرائر»، ص ۴۷۹.

(۴) - «تنقیح المقال»، ۲۰۷/۱.

(۵) - «وسائل الشیعه»، ۴/۳۴۱-۳۴۲.

(۶) - «وسائل الشیعه»، ۳۳۶/۲۱ و ر. ک «الرجال»، نجاشی، ص ۶۲، «الفهرست»، ص ۱۸۳، «جامع

الرواة»، ۲/۱۵۵ و منظور وی از علامه، ابن مطهر حلّی است.

خودشان را «خاصه»^(۱)، «مؤمنین»^(۲)، «فرقه‌ی ناجیه»^(۳) و «فرقه‌ی برحق»^(۴) می‌نامند و اهل سنت را «عامه» و «نواصب»^(۵) می‌نامند، و در مدح کتاب‌های حدیثی‌شان با همه‌ی گمراهی و جهل و مطالب نادرستی که در آن است غلو نموده می‌گویند آنها را افرادی روایت کرده‌اند که گفته‌هایشان کاملاً برحق بوده‌اند، و درباره‌ی احادیث و روایات این کتاب‌ها می‌گویند: «جدّ ما از جبریل و وی از باری تعالی روایت می‌کند»^(۶).

مسلمانان و بهترین مؤمنان را تکفیر نموده ادعا می‌کنند که در آخرت تنها آنان هستند که نجات می‌یابند، و به ساحت بهترین یاران رسول خدا اهانت روا می‌دارند و علمای مسلمان و امامان دین را که در طول تاریخ آمده‌اند مورد عیب‌جویی قرار می‌دهند و درباره‌ی علمایشان غلو نموده آنان را به ناحق آیت و نشانه‌ی خدا و حجت اسلام می‌دانند، و اگر کسی نسبت به این غلوی که در مدح خودشان انجام می‌دهند اعتراض و انتقاد کند، می‌گویند از مدح و تعریفی که در اخبار و روایات در رابطه با شیعه آمده دچار حسادت شده و سر و صدا راه انداخته است^(۷).

(۱) - مثلاً به هنگام استناد از احادیثی که بنا به ادعای خود از اهل سنت نقل می‌کنند، می‌گویند: «این حدیث از طریق عامّه روایت شده است» و یا این که: «عامّه چنین گفته‌اند.» به طور مثال رجوع شود به «بحوث فی علوم القرآن»، ص ۲۰۰.

(۲) - به طور مثال به «لماذا اخترت مذهب الشيعة»، از انطاکی رجوع شود.

(۳) - به طور مثال به «لماذا اخترت مذهب الشيعة»، از انطاکی رجوع شود.

(۴) - به طور مثال به «لماذا اخترت مذهب الشيعة»، از انطاکی رجوع شود.

(۵) - محمد آصف محسنی از علمای شیعه می‌گوید: «منکر امامت مسلمان است، اما مؤمن نیست، و عناوین دیگری چون نواصب و تمامی بر آن اطلاق می‌شود.» «صراط الحق»، ۳/ ۲۰۱.

(۶) - «الفصول المهمة»، ص ۳۱، «الشيعة في الميزان»، ص ۴۴.

(۷) - «الدعوة الاسلامية»، خنیزی، ۱/ ۱۱۹.

(ز) دیدگاهشان در مورد عصمت.

از آراء و نظریات دعوتگران تقریب نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که آنها از غلوشان درباره‌ی «عصمت امامانشان» کاسته باشند، بلکه برعکس بسیاری از علمای گذشته‌شان همچون ابن بابویه قمی و استادش ابن ولید - از قرن چهارم - و غیره در این غلو از علمای معاصرشان کمتر بوده‌اند. آنها قایل عصمت مطلق ائمه نبوده‌اند و سهو را بر آنان جایز دانسته‌اند.

به طور مثال ابن بابویه قمی گفته است: «کسانی که سهو را از امامان نفی می‌کنند، مفوضه هستند که خدا لعنتشان کند». یعنی از نظر وی شیعه نیستند^(۱). همچنین در قول منسوب به امام هشتمشان نیز آمده؛ کسانی که سهو را از ائمه نهی می‌کنند، ملعون هستند. وی گفته است: «دروغ گفته‌اند، خدا لعنتشان کند، کسی که سهو نمی‌کند خداست، و خدایی جز الله وجود ندارد»^(۲). همچنین عالم دیگرشان «طبرسی» - از قرن ششم - گفته است: «مذهب شیعه آن است که ائمه در غیر آنچه از خدا می‌رسانند، امکان دارد دچار فراموشی و خطا شوند»^(۳).

اما با وجود این عالم شیعی معاصر و آیت عظمای آنها «عبدالله ممقانی» تأکید می‌کند، نفی سهو از امامان، امروزه دیگر از ضروریات و باورهای قطعی شیعه شده است^(۴). یعنی وی منکر آن نیست که علمای گذشته‌یشان این چیز را غلو می‌دانستند، بلکه می‌گوید، آنچه در گذشته غلو به حساب می‌آید، امروز یک چیز قطعی و پذیرفته شده در مذهب شیعه است^(۵).

(۱) - «من لایحضره الفقیه»، ۱/ ۲۳۴.

(۲) - «البحار»، ۲۵/ ۳۵۰.

(۳) - «مجمع البیان»، طبرسی، ۵/ ۲۰۵.

(۴) - «تنقیح المقال»، ۳/ ۲۴۰.

(۵) - همان.

«محمد رضا مظفر» از علمای معاصر شیعه در کتابش «عقائد الامامیه» می‌گوید از جمله عقاید امامیه این است که: «امام باید از سهو، خطا و نسیان معصوم باشد»^(۱). و هیچ‌گونه اختلافی را در این باره در میان شیعیان ذکر نکرده است. بسیاری از دعوتگران تقرب نیز این اصل را مورد تأیید و تأکید قرار داده‌اند و در آن تقیّه نکرده‌اند^(۲).

اگر ادعای عصمت برای امامان به معنای دادن مرتبه‌ی پیامبری به آنان است^(۳)، نفی سهو و نسیان از آنان به معنای دادن مرتبه‌ی الوهیت به آنان است، چنانکه امام هشتم شیعیان امام رضا گفته بود. به همین دلیل است که ابن بابویه قمی و غیره گفته بودند، این اعتقاد حد فاصل بین غلات و دیگران است. اگر شیخ معاصرشان ممقانی براین باور است که نفی سهو از ائمه از ضروریات مذهب شیعی است، و منکر ضروری نیز چنانکه عالم معاصر دیگرشان محسن امین گفته بود، کافر است^(۴)، پس این بدان معناست که متأخران آنها متقدمانشان را، و متقدمان آنها متأخرانشان را تکفیر می‌کنند.

اگر ممقانی بر این باور است که نفی سهو از ائمه از ضروریات مذهب شیعی است و برخی نیز می‌گویند همه‌ی شیعیان بر این اجماع دارند^(۵)، از سوی دیگر می‌بینیم که در برخی از کتاب‌های شیعه که در مناطق اهل سنت پخش می‌شوند^(۶) آمده است که همه‌ی شیعیان بر این عقیده‌اند که ائمه سهو

(۱) - «عقائد الامامیه»، ص ۹۵.

(۲) - «الدعوة الاسلامیه»، خنیزی، ۱/ ۹۲.

(۳) - «جامع الرسائل»، ابن تیمیّه، ص ۲۷۳.

(۴) - مقدمه‌ی دوم «کشف الارتیاب»، و «مذهب الاحکام»، ۱/ ۳۸۸-۳۹۳.

(۵) - «صراط الحق»، آصف محسنی، ۳/ ۱۲۱.

(۶) - یعنی شاید در آنها تقیّه شده باشد.

می‌کنند^(۱). این گونه آنان همدیگر را تکفیر نموده و سخنان یکدیگر را نقض می‌کنند، و هر یکی ادعا می‌کند آنچه او می‌گوید مذهب شیعه است.

ح) دیدگاهشان در مورد رجعت.

گروهی از فعالان عرصه‌ی تقریب ایمانشان را به رجعت انکار کرده و گفته‌اند، آنها تنها به رجعت مهدی ایمان دارند، یعنی تنها به عقیده‌ی «مهدویت» یا بازگشت و ظهور امام زمان اعتقاد دارند.

یکی از این افراد ابوالحسن خنیزی است که می‌گوید: «حقیقتی که محققان بر آن هستند، این است که غیر از ظهور امام دوازدهم، رجعت دیگری در کار نیست»^(۲). یکی دیگر هم هاشم معروف حسینی است که می‌گوید: «رجعت نه از اعتقادات امامیه است و نه از ضروریات مذهبشان»^(۳).

این یک گام به جلو در جهت اصلاح و تصحیح است، به شرطی که با رد و نقد این اعتقاد، و رد و نقد رافضیانی که این اعتقاد را دارند، همراه باشد و الاً می‌توان این ایراد را به آن گرفت که این تنها انکار یک واقعیت موجود در کتاب‌هایشان است، و نشانه‌های تقیه بر آن هوایداست؛ چراکه اینان این مذهب را به همه‌ی تشیع نسبت می‌دهند، در حالی که واقعیت این نیست، و حتی برخی از دعوتگران تقریب و مدافعان تشیع به صراحت می‌گویند که رجعت از جمله عقاید امامیه است، و مراد از آن نیز رجعت و یا ظهور مهدی نیست، بلکه مراد از آن این است که: «خدا کسانی از مردگان را در همان صورت اصلیشان که بر آن بوده‌اند به دنیا برمی‌گرداند، و گروهی از آنان را ذلیل و خوار می‌کند،

(۱) - الشیعة فی المیزان، محمد جواد مغنیه، ص ۲۷۲-۲۷۳.

(۲) - «الدعوة الاسلامیة»، ۲ / ۹۴.

(۳) - «الشیعة بین الاشاعة و المعتزلة»، هاشم معروف حسینی، ص ۲۳۷.

و گروهی را عزیز و گرامی می‌کند ... و این اتفاق به هنگام ظهور قایم آل محمد علیه و علیهم افضل الصلاة والسلام روی خواهد داد»^(۱).

و می‌گویند: «به دنیا بازگردانده نمی‌شود مگر کسی که به بالاترین درجات ایمان رسیده باشد، و یا ظلم و فساد را به انتها رسانده باشد، و سپس می‌میرند»^(۲).

بدون تردید این ایمان و اعتقادی است به بعثت و زنده شدن پس از مرگی غیر از آن بعث و زنده شدن پس از مرگ که در نصوص آمده است!

برخی از دعوتگران تقرب نیز رجعت را از لحاظ کلی قبول دارند، اما می‌گویند: «رجعت از جمله اصولی نیست که اعتقاد به آن و اهمیت دادن به آن واجب باشد»^(۳). محمد حسین آل کاشف الغطا می‌گوید: «اعتقاد به رجعت در مذهب تشیع نه لازم است، و نه انکار آن ضرری دارد، گرچه نزد آنان از ضروریات است»^(۴). و می‌گوید: «من برای رجعت هیچ گونه اهمیت کوچک و بزرگی قایل نیستم»^(۵). نمی‌دانیم این چگونه چیز مسلم و قطعی‌ای است که نه اعتقاد به آن لازم است، و نه انکار آن مضر است، و نزد ایشان هیچ گونه اهمیتی ندارد؟!!

این است آنچه دعوتگران تقرب درباره‌ی رجعت می‌گویند؛ گروهی منکر آن هستند، گروهی آن را می‌پذیرند، و گروهی دیگر از اهمیت آن می‌کاهند، ما نمی‌دانیم حرف کدام یک از آنان را باور کنیم، چراکه تمام آنها از علمای بزرگ شیعه شمرده می‌شوند، و تقریباً در یک عصر می‌زیسته‌اند، و جالب این جاست

(۱) - «عقائد الامامية»، محمد رضا مظفر، ص ۱۰۹ و ر. ک به «أصل الشيعة»، محمد حسین آل کاشف الغطا، ص ۳۵.

(۲) - همان.

(۳) - عقاید الامامية، محمد رضا مظفر، ص ۱۱۳.

(۴) - «أصل الشيعة»، ص ۳۵.

(۵) - همان، ص ۳۶.

که همه مدعیند آنچه او می گوید مذهب شیعه است.

به هر حال این تناقض و چند صدایی در گفته‌هایشان وجود دارد و معلوم نیست که آیا این آثار تقیه است یا خیر، و جالب این جاست که کتاب‌های معتبر تمام این افراد، چه کسانی که منکر رجعتند و چه کسانی که از اهمیت آن می‌کاهند می‌گویند: «اخبار و روایات در این مورد متواترند که کسی که به رجعت ما ایمان نداشته باشد، از ما نیست»^(۱).

و می‌گویند: «شیعیان واقعی و فرقه‌ی بر حق بر ثبوت رجعت اجماع نموده و آن را از ضروریات مذهب خود می‌دانند»^(۲). و «منکر آن از مرتبه‌ی مؤمنان خارج است»^(۳)... چنانکه پیش از این آمد.

آخر این تناقض را ما چگونه توجیه و تفسیر کنیم در حالی که این گروه به نام تقیه هر چیزی را جایز می‌دانند؟ اگر ما به ظاهر گفته‌هایشان بنگریم و قضاوت کنیم، باید گفت که کتاب‌های معتبر شیعه، شیعه‌ای را که منکر رجعت باشد کافر می‌داند، چرا که در آنها آمده است، «لیس منا من لم یؤمن بکرتنا». «هر کس به رجعت ما ایمان نداشته باشد، از ما نیست».

آل کاشف الغطایی که می‌گوید رجعت برای وی هیچ گونه ارزش ندارد و یا نزد وی به اندازه‌ی یک ناخن ارزش ندارد - چنانکه در چاپ دیگر کتاب آمده - چرا همین قاعده را در مورد سایر عقاید شاذه و انحرافی شیعیان اعمال نمی‌کند، آخر آنها نیز همچون رجعت در کتاب‌های شیعه با تواتر به اثبات رسیده‌اند و از ضروریات مذهبشان شمرده می‌شوند، پس چرا این همه تفاوت

(۱) - «حق الیقین»، عبدالله شیر، ۳/۲ و ر. ک به «عقائد الاثنی عشریة»، ابراهیم زنجانی، ص ۲۴۰.

(۲) - «حق الیقین»، عبدالله شیر، ۳/۲، ر. ک، «عقائد الاثنی عشریة»، ابراهیم زنجانی، ص ۲۳۹.

(۳) - «عقائد الاثنی عشریة»، ابراهیم زنجانی، ص ۲۴۱.

در چیزهای مثل هم؟!!

قبل از این که این بحث را به پایان برسانیم، بایستی به پاسخ یکی از آیات شیعه در رابطه با آنچه در این رجعت ادعایی بر سر ابوبکر و عمر می‌آید، به خاطر عجیب و غریب بودن آن اشاره کنیم. آیت بزرگ آنها عبدالحسین رشتی می‌گوید: «اما نبش قبر دو یار پیامبر و بیرون آوردن زنده‌ی آنها در حالی که جسدشان تر و تازه است و به دارآویختن آنها و سوزاندنشان به دلیل آنکه تمام گناهان و جنایات دسته‌هایی که بشر از زمان آدم تا به روز قیامت مرتکب شده است و می‌شود، گناه آنها بر همین دو شخص است، مسئله‌ایست بسیار مشکل و پیچیده که من هنوز نتوانسته‌ام آن را حل کنم و از امامان ما به اثبات رسیده است که احادیث ما سخت و مشکل است»^(۱). این پاسخ رافضی مذکور ثابت می‌کند که دینشان سخت و مشکل است و این دلیلیست بر آنکه برخلاف فطرت است، و عقل‌ها به خاطر شاذ بودن و عجیب و غریب بودن و مخالف اصول بودن آن، آن را نمی‌پذیرند. اما هنوز هم گروهی از آنان و حتی اغلب شیوخ آنها گرفتار همین چیزهای شاذ و عجیب و غریب و هم‌پیمان خرافاتی هستند که زمانه بطلان آنها را ثابت کرده است، و هنوز هم آنها را دور نمی‌اندازند بلکه برای آنها تبلیغ می‌کنند، چراکه دینشان سخت و مشکل است!!

ط) دیدگاهشان در مورد غیبت.

هیچ یکی از شیعیان مخالف این نیست که ایمان به غیبت مهدی اساس مذهبشان است، چراکه اگر اندیشه‌ی غیبت از بین برود، دیگر چیزی در امامیه‌ی اثنا عشری وجود نخواهد داشت.

به همین خاطر هر چه در توان داشته‌اند صرف اثبات آن کرده‌اند، به هر وسیله و حيله‌ای که این امر ممکن بوده است. دعوت‌گران تقریب نیز در این

(۱) - «کشف‌الاشتباه»، ص ۱۳۱.

زمینه از روایاتی که در کتاب‌های اهل سنت درباره‌ی «مهدی» آمده سوءاستفاده کرده و گفته‌اند عقیده‌ی «مهدویت» چیز است که مورد اتفاق اهل سنت و شیعه است، و بین این دو فرقه در این زمینه اختلافی جز این وجود ندارد که شیعیان می‌گویند او متولد شده و زنده است و در آینده ظهور خواهد کرد، اما اهل سنت می‌گویند او در آینده ظهور خواهد کرد و هنوز متولد نشده است^(۱).

بدون تردید، این یکی از نیرنگ‌های شیعه است و إلا عقیده‌ی «غیبت» تشیع با قضیه‌ی مهدی نزد اهل سنت کاملاً متفاوت است، و شیعیان معاصری که از تشیع دفاع می‌کنند هر نقصی را که متوجه مذهبشان باشد، تکذیب می‌کنند. به طور مثال اگر از آنها سوال شود چرا مهدی شما ظهور نمی‌کند در حالی که بنا به گفته‌ی شما تنها ترس وی از جانش مانع ظهورش است و اینک در مناسبت‌های زیادی به هنگام ظهور و قیام دولت‌های شیعی فضای امنی برای وی فراهم شده است؟

برخی از دعوتگران تقریب در پاسخ به این پرسش می‌گویند: «اما این ادعا که امام مهدی به خاطر ترس از دشمنان خروج نمی‌کند، تنها یک خواب و خیال و توهم است و یا چیز است که به هنگام تند شدن بحث و مناظره و جدال از دهان بیرون پریده است»^(۲).

این چیز است که شیخ بزرگشان «ابوالحسن خنیزی» می‌گوید، در حالی که کتاب‌های شیعه به صراحت گفته‌اند، علت اختفای مهدی ترس وی است. طوسی ملقب به «شیخ الطایفه» می‌گوید: «هیچ دلیلی مانع ظهور مهدی نیست جز ترس ایشان بر جان خود از قتل، چراکه اگر غیر از این می‌بود، اختفا برای

(۱) - «الدعوة الإسلامية»، خنیزی، ۲/ ۳۵۰.

(۲) - «الدعوة الإسلامية»، أبو الحسن خنیزی، ۲/ ۳۴۴.

وی جایز نبود و اذیت‌ها و مشقت‌ها را تحمل می‌کرد، و جایگاه و منزلت امامان و نیز پیامبران به خاطر تحملشان مشقت‌های بزرگ را به خاطر خدا بالا رفته است»^(۱).

«مرتضی» ملقب به «علم الهدی» می‌گوید که: «دلیل غیبت امام مهدی ترس وی از ظالمان است و چون بر نفس و جان خود می‌ترسد، اختفا و غیبت بر او لازم است، چراکه پرهیز از ضرر عقلاً و شرعاً واجب است»^(۲).

چنین مطالبی در روایت‌هایشان نیز آمده است. از جمله - بنا به ادعایشان - می‌گویند امام جعفر صادق گفت: «آن پسر بچه - یعنی مهدی - قبل از قیامش غیبتی خواهد داشت». گفتند: «چرا؟» گفت: چون بر خودش از ذبح می‌ترسد»^(۳). جالب اینجاست که آنها دلیل غیبت و اختفای او را ترس از کشته شدن ذکر می‌کنند، در حالی که یکی از اصول عقایدشان این است که: «امامان می‌دانند کی می‌میرند، و نمی‌میرند مگر با اختیار خودشان»^(۴). آخر از این تناقض چگونه بیرون می‌آیند!

مثال دیگر از انکارشان واقعیت‌های موجود را در «مسئله‌ی غیبت» آن است که شیخ معاصرشان محمد حسین آل یاسین آنچه را محمد امین ذکر کرده مبنی بر این که شیعیان مدعی آنند که مهدی با برخی از علمای بزرگشان ارتباط دارد، انکار می‌کند^(۵) و می‌گوید: «همه‌ی کتاب‌های شیعه می‌گویند مهدی غایب

(۱) - «الغیبة»، طوسی، فصل «ذکر العلة المانعة من ظهور الحجة»، ص ۱۹۹.

(۲) - «مسئلة الغیبة»، المرتضی، (کتاب خطی) به نقل از «نشأة الشيعة»، ص ۳۰۴.

(۳) - «إكمال الدين»، ابن بابويه قمی، ص ۴۴۹، «الكافي»، کلینی، ۱/ ۳۴۰، «خلفاء الرسول الاثنا عشر»، محمد علی موسوی حائری، ص ۲۷۶ و غیره.

(۴) - بابی است در کتاب صحیح آنها الکافی ۱/ ۲۵۸ چنانکه گذشت.

(۵) - «المهدی والمهدویة»، ص ۱۰۹-۱۱۹.

است و کسی با وی ارتباط ندارد، پس کجاست راستی در گفتار و امانت در نقل^(۱). در حالی که واقعیت این است که این یک اعتقاد مسلم نزدشان است و درباره‌ی آن کتاب‌های مستقلی تألیف کرده‌اند. مثلاً عالم معاصرشان «طبرسی» در این زمینه کتابی نوشته و آن را «جنة الماوی فیمن لقي الإمام فی الغیبة الکبری» نامیده است و در آن اسامی مجموعه‌ای از شیوخ بزرگشان را که حتی پس از غیبت کبری مهدی با وی ارتباط مستقیم داشته‌اند، ذکر کرده است و این مسئله را ما پیش از این بیان کردیم. در «بحار» مجلسی نیز روشی برای ارتباط با صاحب امر، نه تنها برای خواص شیعه، بلکه برای هر یک از شیعیان ذکر شده است. وی می‌گوید: «آنچه را ما ذکر خواهیم کرد، در تکه کاغذی بنویس و آن را به قبری از قبر امامان بمال و مهر و مومش کن و گلی پاک و تمیز را خمیر کن و نامه را در آن قرار داده در جوی یا چاه عمیقی و یا برکه‌ی آبی بینداز و بدین طریق این نامه به صاحب امر خواهد رسید و او حاجتت را شخصاً برآورده خواهد کرد. می‌نویسی: «بسم الله الرحمن الرحیم، مولای من! من این نامه را نوشته‌ام و از شما حاجت می‌خواهم ... الی آخره، پس بالای نهر یا چاه یا برکه‌ای بایست و یکی از ابواب را، یا عثمان بن سعید را یا فرزندش، محمد بن عثمان را یا حسن بن روح را و یا علی بن محمد سیمری را که باب‌ها و نایبان مهدی بوده‌اند صدای زنی و می‌گویی ای فلان بن فلان من گواهی می‌دهم که مرگ تو در راه خدا بوده و تو زنده هستی و روزی می‌خوری این حاجت و نامه‌ی من به مولایم است، آن را به وی برسان چراکه تو ثقه و امین هستی. آن گاه نامه را در جو، چاه و یا برکه بینداز، حاجتت إن شاء الله برآورده خواهد شد»!!!^(۲).

(۱) - «المهدی المنتظر»، محمدحسین آل یاسین، ص ۵۸.

(۲) - «البحار»، ۲۳۵/۲۵.

ی) دیدگاهشان درباره‌ی بداء.

همان طور که کتاب‌های قدیمی شیعه گفته‌اند، بداء یکی از عقایدشان است و به آن اهمیت داده‌اند، کتاب‌های جدیدشان نیز همان روال سابق را در اغلب موارد ادامه داده و از بداء به عنوان یکی از عقایدشان سخن گفته‌اند و برخی از روایت‌های مبالغه آمیزشان را در مورد «بداء» همچون: «خدا به وسیله‌ی چیزی چون بداء تعظیم و عبادت نشده است» و «اگر مردم اجر و پاداشی را که در بداء وجود دارد می‌دانستند، از سخن گفتن در مورد آن خسته نمی‌شدند»^(۱). ذکر می‌کنند. این فضیلت را تنها امامیه می‌دانند و مسلمانان دیگر از آن خبر ندارند، چراکه در قرآن کریم و سنت پیامبر ذکری از آن نیست.

کتاب‌های جدیدشان تلاش کرده‌اند تفسیری قابل قبول از بداء ارائه دهند و - چنانکه پیش از این بیان کردیم - به نحوی آن را توجیه کنند^(۲).

به هر حال معاصران نیز در اثبات این عقیده و مهم دانستن آن از خط سیر گذشتگان پیروی می‌کنند و شجاعت لازم را برای سخن صریح و صادقانه در این مورد را که آن را از عقایدشان قرار داده‌اند و چنانکه گذشت، حامل معنا و مفهومی است که شایسته‌ی خداوند متعال نیست، ندارند، و تنها به تأویل آن اکتفا کرده‌اند تا هم مذهبشان از نقد مخالفان در امان بمانند و هم عقیده‌ی «بداء» به عنوان یکی از عقایدشان دست نخورده باقی بماند، چراکه این عقیده با ادعای علم غیبشان در مورد امامانشان ارتباط دارد و از بین رفتن آن باعث فروپاشی اعتقادشان نسبت به ائمه می‌شود. اثبات بداء گرچه ائمه را منزّه

(۱)- ر. ک، «عقائد الاثنا عشریه» ابراهیم زنجانی، ص ۱۴۹، «عقائد الامامیه»، محمدرضا المظفر، ص ۶۹-

۷۰، «الشیعة فی عقائدهم و احکامهم»، سید امیر محمد کاظمی قزوینی، ص ۳۵۸ و غیره.

(۲)- برای نقد تأویلاتشان در مورد بداء به «الوشیعة»، از موسی جارالله، ص ۱۱۵-۱۲۰ و «الامام الصادق» از

محمد أبوزهره، ص ۲۳۹-۲۴۰ مراجعه کنید.

می‌کند، اما تناقض‌گویی را به خدا نسبت می‌دهد، «تعالی الله عما یقولون علواً کبیراً» = خدا بسیار والاتر از آن چیزی است که می‌گویند. این است آن راه بن بست که این اعتقادشان آنها را به سوی آن سوق داده است.

ک) دیدگاهشان در مورد صحابه.

نظر دعوت‌گران تقریب و وحدت و تفاهم در رابطه با مطالبی که در کتاب‌های معتبر شیعه آمده و یاران رسول خدا را هدف لعن و نفرین و تکفیر قرار داده است چیست؟ صحابه کسانی هستند که این دین را دریافت کردند و آن را به ما انتقال دادند. زیر سوال بردن آنها به معنای زیر سوال بردن دین، قرآن و سنت است. آخر چگونه می‌توانیم با کسانی به تفاهم و وحدت برسیم که دین ما و سنت پیامبر ما و تواتر شریعت ما را هدف عیب‌جویی قرار داده‌اند؟ شیعیان مخلصی که واقعاً خواهان تقارب و تفاهم با سایر مسلمانان هستند، بایستی نظر خود را درباره‌ی باورها و آرای انحرافی و شاذی که بهترین یاران رسول خدا را هدف سب و شتم و تکفیر قرار داده‌اند، هر چه صریح‌تر بیان کنند و صادقانه روشن کنند که از چنین باورهایی بیزار هستند و آنرا میراث گذشتگان منحرفی می‌دانند که مسئولیت و گناه انحرافات خویش و انحرافات کسانی را که تا به قیامت از آنان پیروی می‌کنند خود برعهده دارند. اگر آنان می‌خواهند نفرتی که از همان قرون اول نسبت به تشیع در دل‌های اهل سنت پدید آمده از بین برود، تنها راه از بین بردن آن این است که اعلام کنند باورها و کارهایی را که هر مسلمانی که در هر کجای روی زمین باشد از آن منزجر می‌شود، قبول ندارند. آخر کدام مؤمن راستین با علم به این که گروهی لعن و نفرین و تکفیر امیرالمؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه را که هیچ یکی از صحابه در پیشبرد اسلام نمی‌تواند همسنگ او قرار گیرد، مذهب خود قرار داده است، حاضر به بررسی مذهب آن می‌شود، مگر این که دارای اندیشه‌ای خاص

باشد. آخر کدام مؤمن می‌تواند به دیدگاه‌های فرقه‌ای اعتماد کند که دین و مذهبش ناسزاگویی و تکفیر بزرگان اسلام باشد؟ زدودن این چرک‌ها اساسی‌ترین رکن تقارب است، و اگر آنها صادقانه در پی تقارب هستند و تنها از آن به عنوان ابزاری برای تبلیغ مذهبشان در میان اهل سنت استفاده نمی‌کنند باید این تغییر در رویکرد را آشکارا و صریح بیان کنند»^(۱).

پس بیابیم با هم ببینیم که دعوتگران تقرب در این مورد چه می‌گویند. یک «دیدگاه» که منبع آن کتاب‌ها و وسایلی هستند که توسط شیعیان نوشته شده و در مناطق اهل سنت پخش شده، و هدف آنها دفاع از اعتقادات شیعه و تبلیغ برای آن است، چکیده‌اش چنین است که شیعیان حتی به خلفای سه‌گانه اهانت هم نمی‌کنند، چه رسد به این که آنها را تکفیر کنند و برای صحابه پیامبر احترام قایل‌اند!

خیزی در کتابش «الدعوة الإسلامية إلى وحدة أهل السنة والإمامية» عمر بن خطاب را امیرالمؤمنین می‌خواند، و پس از ذکر نام وی می‌گوید ﷺ^(۲) - خداوند از او راضی و خشنود باد! - و عایشه و حفصه را «امهات المؤمنین» می‌خواند^(۳) و ابوبکر را نیز امیرالمؤمنین خطاب می‌کند^(۴) و می‌گوید جعفر صادق افتخار می‌کرد که: «ابوبکر دو مرتبه مرا به دنیا آورده است، چراکه مادرش أم فروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر است.

و می‌گوید: «حکم جعفر صادق این است که «هر کسی به خلفای سه‌گانه

(۱) - «الإمام الصادق»، محمد ابوزهره، ص ۱۲.

(۲) - «الدعوة الإسلامية»، (۸/۱).

(۳) - همان، ۹/۱.

(۴) - همان، ۱۳/۱.

اهانت کند، فاسق است»^(۱). خنیزی اضافه می‌کند که امامیه این عصر به هیچ وجه به خلفا بی‌احترامی نمی‌کنند و کتاب‌هایشان به صراحت ناسزاگفتن به خلفا را نادرست می‌دانند، و از آنها ستایش می‌کنند.

یکی از کسانی که سب و اهانت را نفی کرده یکی از مجتهدان مشهور در کربلا به نام محمد باقر است که در شعری که در بمبئی چاپ شده می‌گوید:

فلا نسبُ عمراً کلاً ولا عثمان والذی تولّی أولاً
ومن تولّی سبهم ففاسق حکم به قضی الإمام الصادق

«ما نه به عمر ناسزا می‌گوییم و نه به عثمان و نه به کسی که نخستین بار خلافت را به عهده گرفت. هر کسی به آنها ناسزا بگوید، فاسق است و این حکمی است که امام صادق صادر کرده است». سپس می‌گوید:

وعندنا فلا یجلّ السبّ ونحن - أیم الله - لا نسب

نزد ما ناسزا گفتن حلال نیست و ما قسم به خدا که کسی را ناسزا نمی‌گوییم^(۲).

در مصر از سوی انجمن شیعی‌ای که خودش را «دار اهل البیت» می‌نامد، کتاب کوچکی تحت عنوان «تقدیر الإمامیة للصحابة وموقفهم من الغلاة». «احترام امامیه نسبت به صحابه و موضع آنها نسبت به غلات»^(۳). صادر شده که آنرا یک شیعه عراقی به نام «طالب الحسینی الرفاعی» نوشته است که خودش را «امام شیعیان مصر»^(۴) می‌نامد در حالی که در مصر شیعه‌ای وجود ندارد. این شخص که

(۱) - همان، ۱/ ۷۴.

(۲) - «الدعوة الاسلامیة»، ۱/ ۲۵۶-۲۵۷.

(۳) - این کتاب را «دارالخانجی» در مصر به چاپ رسانده و بنا به گفته‌ی نویسنده؛ کتاب تحقیقی بوده که به کنفرانس هفتم علمای مسلمانان تقدیم شده است.

(۴) - ر. ک به کتاب وی «مع الامام علی فی نهجه»، ص ۶۴.

برای تبلیغ تشیع در میان مسلمانان مصر تلاش و فعالیت زیادی دارد^(۱)، در این کتاب می‌گوید، شیعیان نه شیخین و نه کسانی را که با آنان بیعت کرده بودند تکفیر و لعن نمی‌کنند، و می‌گوید هر کسی این چیزها را به شیعیان نسبت می‌دهد یا دشمنی است که قصد شوم و بدی دارد، و یا کسی است که از مذهب شیعه آگاهی ندارد، و در مورد آنها چیزها و مطالبی از کتاب‌های دشمنان شیعه خوانده و از کتاب‌های خود شیعیان آگاهی پیدا نکرده است.

شیعه‌ای دیگر به نام احمد مغنیه می‌گوید: «تفرقه افکنان در یکی بودن نام‌های عمر بن خطاب خلیفه‌ی بزرگ، و عمر بن سعد قاتل حسین میدان گسترده‌ای برای سبقت رفتن از یکدیگر در دگرگون کردن حقیقت و نسبت دادن بدترین دروغ‌ها به شیعیان یافته‌اند ... طبیعی است که عمر بن سعد مورد بدترین نفرین‌ها قرار گیرد، چراکه وی قهرمان جنایت و فرمانده سپاهیان ترسو و جنایات کار بوده است و کدام مسلمان است که عمر بن سعد، قاتل پسر دختر پیامبر را لعنت نکند. تفرقه‌افکنان جنایت کار از تشابه اسمی این دو «عمر» سوءاستفاده نموده گفته‌اند، شیعیان به عمر بن خطاب، خلیفه‌ی پیامبر اهانت می‌کنند. من در عین حالی که خشم و انزجار خویش را از این کسانی که برای به دست آوردن کالای ناچیز دنیا و رسیدن به اهداف کم‌ارزش چنین دروغ‌هایی را به شیعیان نسبت داده‌اند، ابراز می‌کنم، وجود افراد ساده‌لوح و ناآگاهی را از عوام شیعه در گذشته که از تفاوت این دو شخصیت آگاه نبوده‌اند و حتی نمی‌دانسته‌اند که در تاریخ اسلامی دو عمر وجود دارد که یکی تقی و پرهیزکار بوده و دیگری شقی و بدبخت؛ انکار نمی‌کنم»^(۲).

(۱) - از این جمعیت و انجمن توضیحات بیشتری در بخش «تلاش‌های تقرب» خواهد آمد.

(۲) - «الامام جعفر الصادق»، احمد مغنیه، ص ۱۱۳-۱۱۴.

محمد جواد مغنیه نیز در تفسیر «الکاشف» از دعاهای «زین العابدین، علی بن حسین» این دعای وی را در نماز به نقل از «صحیفه سجاده» آورده است که ایشان گفته‌اند: «اللهم وأصحاب محمد، خاصة الذين أحسنوا الصحبة والذين أبلوا البلاء الحسن في نصره... وفارقوا الأزواج والأولاد في إظهار كلمته وقتلوا الآباء والأبناء في تثبيت نبوته». «خدایا و یاران محمد را به ویژه کسانی را که به نیکی وی را همراهی کردند و در نصرت و یاری ایشان رشادت‌ها نشان دادند و در جهت اظهار کلمه‌ی وی از زنان و فرزندان جدا شدند و در تثبیت نبوت وی با پدران و فرزندان‌شان جنگیدند»^(۱). جواد مغنیه، پس از نقل این دعا افزوده است که این دعا در صحیفه‌ی سجاده آمده که شیعیان احترام زیادی برای آن قایل‌اند و هر حرف آن را مقدس می‌دانند^(۲) و آن پاسخ دندان شکنی است برای همه‌ی کسانی که می‌گویند، شیعیان به صحابه اهانت می‌کنند^(۳).

نقد و بررسی این دیدگاه.

ما به خنیزی، رفاعی، احمد مغنیه، محمد جواد مغنیه و هر کس دیگر، که بگویند ما برای صحابه پیامبر احترام قایل هستیم و نسبت به آنها بی‌احترامی نمی‌کنیم، می‌گوییم این‌ها کلماتی هستند که دل‌های ما را شادمان می‌کند، و ما از هر قدمی که در جهت وحدت میان مسلمانان برداشته شود، و از هر گفته‌ای که باعث همبستگی شود نه تفرقه، و از هر تلاش صادقانه‌ای جهت زدودن آلودگی‌ها و صفحات سیاهی که صحابه‌ی پیامبر را هدف قرار داده

(۱) - «صحیفه‌ی سجاده»، ص ۴۳-۴۴.

(۲) - ابن تیمیه درباره‌ی این صحیفه که شیعیان آن را به علی بن حسین نسبت می‌دهند و مقدسش می‌دانند، گفته است که بیشترین بخش آن را ساخته و پرداخته‌اند و به «زین العابدین» نسبت داده‌اند. «منهاج السنة»، (۳/۲۰۹).

(۳) - «التفسیر الکاشف»، محمد جواد مغنیه، ۱۰/۵۱۵.

است، به گرمی و با آغوش باز استقبال می‌کنیم، به شرطی که این گونه گفته‌ها و اقدامات تنها جنبه‌ی تعارف و تاکتیک سیاسی را نداشته باشند، و از روی تقیّه نباشند. اما آیا خواننده‌ای که آنچه را ما در صفحات گذشته به نقل از کتاب‌های اساسی و معتبرشان ذکر کردیم بخواند و یا مستقیماً آنچه را در کتاب‌هایی همچون «الکافی»، «الوافی»، «البحار»، «الاحتجاج»، «تفسیر قمی»، «تفسیر عیاشی»، «البرهان» هاشم بحرانی و غیره آمده، و یا آنچه را در کتاب‌های معاصرشان آمده و در برگیرنده‌ی حمله و اهانت و تکفیر نسبت به صحابه‌ی پیامبر است، بخواند و مطالعه کند، این سوال در ذهن وی ایجاد نمی‌شود که چرا طالب رفاعی، جواد مغنیه و غیره وجود این گونه مطالب را در کتاب‌هایشان انکار می‌کنند، و آیا این انکار واقعیت‌ها این گونه تفسیر نخواهد شد که آنها تقیّه می‌کنند؟

آیا کسان فوق‌الذکر نمی‌دانند که ده‌ها کتاب وجود دارد که علمای معاصر شیعه آنها را نوشته‌اند و در برگیرنده‌ی سب و لعن و تکفیر نسبت به صحابه‌ی پیامبر هستند؟ و تفاوت میان آنها و کتاب‌هایی که می‌گویند شیعیان کسی را سب و شتم نمی‌کنند. آن است که کتاب‌های فوق در مناطقی به چاپ و نشر رسیده‌اند که شیعیان در آن نصف جمعیت یا اکثریت را تشکیل می‌دهند، و یا قدرت در اختیار آنهاست. نویسندگان این کتاب‌ها شیعیان عراق، ایران و یا هند هستند و کمتر از تقیه استفاده می‌کنند.

به طور مثال محمدرضا مظفر از روافض معاصر عراق و از طرفداران برپا و قرص اندیشه‌ی تقریب در رابطه با صحابه‌ی پیامبر می‌گوید: «پس از وفات پیامبر لابد همه‌ی مسلمانان - الآن نمی‌دانم - مرتد شدند»^(۱).

(۱) - «السقیفة»، محمدرضا مظفر، ص ۱۹.

این رافضی نسبت به بهترین یاران رسول الله زبان درازی کرده آنها را متهم به توطئه می‌کند و می‌گوید: «هیچ پژوهشگری نمی‌تواند منکر توطئه‌ی عمر بن خطاب و دوستان و یاران وی چون ابوبکر، ابو عبیده، سالم مولی ابو حذیفه، معاذ بن جبل و غیره که همواره و در اکثر موارد از وی حمایت کرده و با او همکاری کرده‌اند، علیه علی بن ابی طالب باشد»^(۱).

وی می‌گوید که سبب ارتداد آن بوده است که: «هر گمراهی‌ای که اتفاق افتاده است و یا اتفاق می‌افتد، ناشی از اختلاف در امر خلافت است، چراکه همین امر رأس هر گمراهی به حساب می‌آید»!!^(۲).

آیت بزرگ دیگرشان، محمد خالصی، از مراجع بزرگ روافض در عراق و یکی از مدعیان دعوت به سوی وحدت میان تشیع و اهل سنت، می‌بینیم که ایمان ابوبکر و عمر را مورد تردید قرار داده می‌گوید: «اگر گفته شود که ابوبکر و عمر از اهل بیعت رضوان بوده‌اند که قرآن رضایت خدا را به صراحت از آنان اعلام کرده و گفته است: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ (الفتح: ۱۸). «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد».

خواهیم گفت اگر قرآن اعلام می‌کرد: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ و یا «عن الذين بايعوك تحت الشجرة». «خدا از کسانی راضی شد که زیر درخت با تو بیعت می‌کردند، و یا از کسانی که زیر درخت با تو بیعت کردند». آیه بر رضایت خدا از همه‌ی بیعت کنندگان دلالت می‌کرد، اما از آن جایی که خدا قید «عن المؤمنین» اضافه کرده است، معلوم می‌شود که

(۱) - همان، ص ۸۵.

(۲) - «السقيفة»، محمد رضا مظفر، ص ۹۱.

این رضایت تنها شامل حال کسانی است که مؤمن خالص بوده‌اند»^(۱). این بدان معناست که بنا به ادعای این رافضی ابوبکر و عمر چون مؤمن واقعی نبوده‌اند، پس رضایت الهی اعلام شده در این آیه شامل حال آنها نیست.

یکی دیگر از آیات آنها که به دروغ به خدا نسبتش می‌دهند و شهاب‌الدین نجفی خوانده می‌شود در رابطه با خلفای سه‌گانه و خلفای پس از آنان می‌گوید: «کارهای ظالمانه و زشتی که از خلفاء سرزده است بیرون از شمارش است. هیچ حقی نیست که آنها ضایعش نکرده باشند و هیچ گناه بزرگی نیست که آنها مرتکبش نشده باشند»^(۲).

یکی دیگر از آیات شیعه به نام حسین خراسانی در کتابش به نام «الاسلام علی ضوء التشیع» که به سه زبان عربی، فارسی و انگلیسی به چاپ و نشر رسیده و از سوی وزارت ارشاد ایران جایزه دریافت کرده است^(۳)، می‌گوید: «اقدام شیعیان به لعن ابوبکر و عمر و پیروان آنها به پیروی و تبعیت از پیامبر خدا صورت گرفته است. آنها بدون تردید مطرود دربار پیامبر بودند و به واسطه‌ی سفیر خداوند متعال مورد لعن و نفرین ایشان قرار گرفته بودند»^(۴). و می‌گوید: «ما از این سه خلیفه، ابوبکر بن ابوقحافه، عمر بن خطاب و عثمان بن عفان نه نبوغی علمی، نه پیشگام بودن در جهاد، نه بارز بودن در اخلاق، نه ثبات بر اصول و مبادی، نه کوشش و تلاشی فوق‌العاده در جهت عبادت و عمل، نه اخلاص در جهت دعوت اسلامی ندیده‌ایم»^(۵).

(۱) - «احیاء الشریعة فی مذهب الشیعة»، محمد بن محمد مهدی کاظمی، خالصی، ۱/ ۶۳-۶۴.

(۲) - تعلیقات شهاب‌الدین نجفی بر «احقاق الحق»، تستری، ۲/ ۲۱۹.

(۳) - «الاسلام علی ضوء التشیع»، ص ۸۸، (پانوشت).

(۴) - همان، ص ۸۸.

(۵) - همان، ص ۱۱۱.

وی علی‌رغم بر زبان آوردن این «مزخرفات»^(۱) و امثال آن مدعی وحدت اسلامی هم هست، و می‌گوید: «... ما شیعیان استحکام وحدت اسلامی و ترک هر آنچه را احساسات هر فرقه‌ای را از فرقه‌های اسلامی جریحه‌دارند، لازم می‌دانیم تا هر چه آسان‌تر بتوانیم در برابر کافران و مشرکان صف واحدی را تشکیل بدهیم»^(۲). وی در واقع با این گفته می‌خواهد مسلمانان از برملا کردن مذهب باطل وی و کفریاتش خودداری کنند.

کتاب دیگری که به زبان اردو چاپ شده و «تحفه‌ی مقبول عوام» نام دارد و در آن گفته شده است که براساس فتوای آقایان آیات عظام:

۱- حاج سید ابوالقاسم خویی از نجف اشرف.

۲- حاج سید روح‌الله خمینی.

۳- حاج سید محمود حسینی شاهرودی.

۴- حاج سید محمد کاظم شریعتمداری.

و تأیید جناب سید العلما علامه سید علی نقی نقوی مجتهد لکهنو، به چاپ رسیده در حدود دو صفحه به زبان عربی آمده که دربرگیرنده لعن به دو بت قریش است که عبارت‌اند از ابوبکر و عمر، از جمله:

«اللهم العن صنمی قریش وجبتيهما و طاغوتيها وإفكيهما وابتيهما، الذين خالفا

أمرک وأنکرا وحیک وجحدا أنعامک وعصيا رسولک وقلبا دینک وحرّفا کتابک

وأحبا أعداءک وجحدا آلاءک وعظلا أحكامک وألحدا فی آیاتک». «خدا دو بت

قریش و دو جبت و دو طاغوت و دو افک آن و دو دختر آنان را که با

(۱) در رابطه با یکی دیگر از گفته‌های بی‌اساس وی را که در مورد روایات تحریف قرآن نزد شیعیان است که در آن ادعا شده قرآن دیگری نزد مهدی منتظرشان است.

(۲) «الاسلام علی ضوء التشیع»، ص ۸۸.

دستورت تو مخالفت کردند، و حیت را انکار کردند، نعمت‌های را نادیده گرفتند، پیامبر را نافرمانی کردند، دینت را تغییر دادند، کتابت را تحریف کردند، با دشمنان دوستی کردند، منکر منتهای و نعمت‌های شدند، احکامات را تطعیل کردند و در آیات الحاد و کجروی کردند، لعنت کن»^(۱).

مسئله تنها به چند کلمه ختم نمی‌شود، بلکه کتاب‌های ویژه‌ای درباره‌ی ناسزاگویی، اهانت و تکفیر بهترین جامعه‌ی روی زمین نوشته شده است همچون کتاب «الغدیر» که در یازده جلد نوشته شده و پر از افترا و ناسزاگویی نسبت به کسانی است که خدا رضایت خویش را از آنان و خوشنودی آنان را از خودش اعلام کرده، و شیخ معاصرشان عبدالحسین امینی نجفی آن را نوشته است. و کتاب «ابوهریره» که آن را عبدالحسین شرف الدین موسوی نوشته و در آن ابوهریره را متهم به وضع حدیث و نفاق کرده است. و کتاب «السقیفه» که محمدرضا مظفر آن را نوشته است و تصویری که از صحابه در آن ارایه داده تصویر بانندی است که هدفی جز توطئه علیه اسلام ندارد. و کتاب «النص والاجتهاد» که آن را عبدالحسین شرف الدین موسوی نوشته و در آن سعی کرده اثبات کند صحابه معتقد به «جدایی دین از سیاست» بوده‌اند! و کتاب «الامام الصادق والمذاهب الاربعه» از اسد حیدر که در آن سنت و مجموعه‌های حدیثی است را زیر سوال برده و نسبت به صحابه‌ی پیامبر زبان درازی و تعرض کرده و هر چه در توان داشته جهت مسخ کردن تاریخ مسلمانان انجام داده است. و کتاب‌های زیاد دیگری که همچون کتاب‌های تبشیریان و خاورشناسان، دین و تاریخ و شخصیت‌های امت را مورد اهانت و بدگویی قرار می‌دهند و

(۱) - «تحفه‌ی عوام مقبول»، منصور حسین، ص ۴۲۳-۴۲۴، برای ملاحظه، تصویر این کتاب به پیوست

حتی مواد و مطالب زیادی برای آنان فراهم می‌کنند که چیزی جز افترا و دروغ نیستند تا آنان در جهت عیب‌جویی از اسلام ما، قرآن ما، سنت پیامبر ما و تاریخ امت از آن استفاده کنند. افزون بر این در عصر حاضر تلاش‌های زیادی جهت احیای تراش گذشته‌ی شیعه و معرفی آن به مردم و ترویج آن انجام شده است و این میراث پر از لعن و تکفیر و جهنمی خواندن شخصیت‌های صدر اسلام در رأس آنها خلفای سه‌گانه. برخی از مادران مؤمنان و مهاجران و انصار دیگری که قرآن به صراحت رضایت خدا را از آنان اعلام کرده، است.

این کارها و تلاش‌ها از سوی معروف‌ترین مجتهدان معاصر شیعه صورت گرفته و آنها بر بسیاری از این کتاب‌ها تعلیقاتی دارند و آنها را تصحیح و تأیید کرده‌اند و ما ندیده‌ایم کسی از آنها آنچه را در این کتاب‌ها آمده است مورد نقد و اعتراض قرار دهد. آیا این به معنای تأیید کفر و گمراهی موجود در این کتاب‌ها نیست؟!

کتاب‌های اساسی و معتبرشان همچون «الکافی» «البحار» و غیره که تا به امروز منابع دریافتشان به حساب می‌آیند مسلمانان را و در رأس آنها بهترین یاران پیامبر را تکفیر می‌کنند.

کتاب‌های «ادعیه» شان که تا به امروز در مناسبت‌های مختلف آنها را می‌خوانند همچون «مفاتیح الجنان» که آن را «عباس قمی» از کتاب‌های اساس معتبرشان گردآوری کرده و کتاب «ضیاء الصالحین» که آن را «محمد جوهری» گردآوری کرده در برگیرنده‌ی لعن و تکفیر خلفای سه‌گانه، برخی از امهات المؤمنین و بهترین یاران پیامبر از مهاجرین و انصارند. در صفحات «الوافی» و «البحار» نیز در ابواب الزیارات ادعیه‌ی زیادی وجود دارد که متضمن لعن و تکفیر بهترین یاران پیامبر است و شیعیان تا به امروز آنها را می‌خوانند.

بار دیگر به نقد و بررسی دیدگاه کسانی که می‌گویند شیعیان کسی را سب

و شتم نمی‌کنند بر می‌گردیم و می‌گوییم آیا مگر احمد مغنیه نمی‌داند که عمر بن خطاب (نه عمر بن سعد!) در کتاب‌های اساسی و معتبر شیعه هدف شدیدترین ناسزاها و اهانت‌ها قرار گرفته است؟ آیا مگر در «الکافی» نیامده است که مراد از: «پروردگارا! آن دو گروهی را از انس و جن که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آنها را زیر قدم‌هایمان قرار دهیم». آن دو هستند؟! و مجلسی گفته است که مراد از آن دو به اعتقادشان ابوبکر و عمراند؟! آیا مگر در «الکافی» دو حدیث در یک باب نیامده است که می‌گویند: «هر کس ابوبکر و عمر را مسلمان بداند، خدا نه با او سخن می‌گوید و نه او را از گناهان پاک می‌گرداند و برای او عذاب دردناکی است؟»^(۱). بنا به این عبارت هر کس که اعتقاد به اسلام آنها داشته باشد او نیز کافر است، پس خود احمد مغنیه نیز بنا به این روایت دروغین الکافی کافر است، چراکه وی عمر را مسلمان دانسته است. آخر چرا باید این واقعیت‌ها را پوشاند، مگر این که بگوییم احمد مغنیه «الکافی» را نخوانده است.

اما آقای رفاعی که می‌گوید هر کسی بگوید شیعیان به صحابه احترام نمی‌گذارند، یا دشمنی است که سوء نیت دارد، یا کسی است که از کتاب‌ها و مذهب تشیع آگاهی ندارد، به وی می‌گوییم کتاب‌های خودتان گویای این هستند و این چیز را نه دشمنی بد نیت به شما نسبت داده است، و نه کسی که از مذهب‌تان آگاه نیست. آیا مگر آقای رفاعی در همین کتاب خود که در آن نسبت سب صحابه را از تشیع نفی می‌کند! کتاب «البحار» که در برگزیده‌ی ده‌ها روایت و نقل قول در رابطه‌ی کافر بودن این پیشگامان اسلام است، مراجعه نکرده است؟^(۲) پس چرا این همه تجاهل؟!

(۱) - «الکافی»، باب من ادعی الامامة و لیس لها بأهل، ۱/ ۳۷۲-۳۷۴، رقم ۴ و ۱۲.

(۲) - ر. ک، ص ۱۵-۱۷-۱۹، کتاب «تقدیر الامامية للصحابة».

جالب این جاست که خود آقای رفاعی در پانوشتهایی که بر یکی از کتاب‌های محمدباقر صدر^(۱) دارد، به بهترین یاران پیامبر خدا اهانت کرده است، پس با این حساب او از کسانی است که چیزی را می‌گویند که به آن عمل نمی‌کنند، و چیزی را انکار می‌کنند که آن را می‌دانند. وی در این پانوشته‌های خود عمر^(ع) را متهم به توطئه علیه اسلام کرده و گفته است او نخستین مسلمانی است که عقیده‌ی رجعت را مطرح کرده است^(۱).

در رابطه با ابوبکر، عمر و ابو عبیده می‌گوید: «آنها با استناد به دلایلی که در برابر انصار ذکر کردند، مبنی بر اینکه هر که با کسی که حق از آن اوست و شایستگی آن را دارد، نزاع و خصومت کند، ستمگر، استناد کننده به باطل است و مرتکب گناه شده و خودش را در معرض هلاکت قرار داده است»^(۲).

آقای رفاعی‌ای که کتاب مذکور «باقر صدر» را که «التشیع ظاهرة طبيعية في إطار الدعوة الإسلامية» نام دارد و تلاش ناامیدانه و شکست خورده برای اثبات اصالت رفض، و این که صحابه شایستگی حمل رسالت و شریعت اسلام را ندارند، و تنها علی شایسته‌ی آن است و صحابه، سنت پیامبر و تواتر شریعت را به زیر سوال می‌برد، به چاپ و نشر رسانده است، و آن را تأیید می‌کند و از آن ستایش می‌کند، چه طور در کتاب دیگری می‌گوید امامیه به صحابه احترام می‌گذارند؟! مگر این که منظورش از احترام به صحابه سب، لعن و ناسزاگویی و تکفیر آنها باشد؟! و

خنیزی نیز دچار همین تناقض شده و نسبت به صدیق^(ع) بی‌احترامی کرده^(۳) و حتی ادعا کرده است آنچه در «الکافی» در رابطه با عیب‌جویی و

(۱) - ر. ک، تعلیقات طالب رفاعی بر کتاب «التشیع»، محمدباقر صدر، ص ۳۰-۳۱.

(۲) - همان، ص ۴۶.

(۳) - «الدعوة الإسلامية»، ۱/ ۱۲.

تکفیر صحابه آمده مانند آن در «صحیح بخاری»^(۱) نیز وجود دارد! و این ادعاییست که واقعیت ندارد، چراکه اگر در «بخاری» نیز مثل آنچه در «الکافی» وجود دارد، وجود می‌داشت، در میان اهل سنت نیز کسانی پیدا می‌شدند که همچون شیعیان صحابه را لعن و تکفیر کنند. اما وی در پی اثبات اعتقاد باطل خود به هر وسیله‌ایست. محمد جواد مغنیه‌ای که بی‌احترامی شیعیان به صحابه را نفی می‌کند، نیز در کتابش «فی ظلال نهج البلاغه» در رابطه با خلیفه سوم عثمان ذی‌النورین، صاحب جود و حیا و داماد رسول خدا که دو دختر ایشان یکی پس از دیگری همسر وی بوده‌اند و کسی که جیش عسرت [= مسلمانانی را که به غزوه‌ی تبوک رفتند] تجهیز کرد، و دو مرتبه هجرت کرد، و پیامبر به وی بشارت بهشت داد، می‌گوید:

«عثمان از روش پیامبر منحرف شد و شریعت اسلام را زیر پا گذاشت و وی و نزدیکانش اموال مسلمانان را در انحصار خود در آورده با آنها کاخ‌ها، مزرعه‌ها، اسباب و اثاثیه‌ی گران‌بها، اسب، برده و کنیز خریداری کردند، در حالی که میلیون‌ها گرسنه و فقیر پیرامون آنها وجود داشت»^(۲).

و می‌گوید: «طلحه و زبیر و عائشه در آنچه برای عثمان پیش‌آمد نقش داشتند، و مسئول خون وی هستند»^(۳). عمر و اهل شورایی را که وی برای تعیین خلیفه پس از خودش تعیین کرده بود به خیانت و توطئه متهم می‌کند^(۴). آخر این چه احترامی است به صحابه در حالی که بهترین‌های آنها هدف این همه سخنان کینه‌توزانه قرار می‌گیرند؟ چه اذیت و آزاری بالاتر از این اذیت و

(۱) - «الدعوة الإسلامية»، ۱/ ۵-۱۴.

(۲) - «فی ظلال نهج البلاغه»، محمد جواد مغنیه، ۲/ ۲۶۴.

(۳) - همان، ۱/ ۲۹۲-۲۹۳.

(۴) - همان، ۲/ ۳۰۲.



آزاری که در رابطه با برخی از همسران، دامادها و پدر زن‌ها و بهترین یاران رسول خدا به ایشان رسانده می‌شود؟

این روافض چرا این همه تناقض‌گویی می‌کنند.

آیا این تقیه است، و تقیه نه دهم دین است نزد آنها!!

و یا توطئه‌ایست برای تبلیغ تشیع؟

ممکن است هر دو گزینه درست باشند، اما پیش از به پایان رساندن این بحث دوست داریم در رابطه با اعتقاد شیعیان درباره‌ی صحابه یک حقیقت بسیار مهم را بیان کنیم و آن این‌که: «روافض همان‌گونه که ادعا می‌کنند با اهل بیت محبت دارند و منظورشان ائمه‌ی دوازده‌گانه است. به همین صورت ادعا می‌کنند با صحابه محبت دارند و منظورشان همان سه نفر، یا چهار نفر یا هفت نفر است که بنا به عقیده‌شان مرتد نشده‌اند. کسی که از این عقیده‌ی آنها آگاه نباشد، از گفته‌های آنها در این باب فریب می‌خورد و نمی‌داند که آنها تفسیر، خاصی از صحابه دارند که تنها چند نفر از آنها را در برمی‌گیرد.

تفسیر و تعریف دیگری نیز از صحابه دارند که در برخی از روایت‌هایشان آمده است. در یکی از روایت‌هایشان پس از ستایش صحابه و توصیه به پیروی از گفته‌های آنها و اجماع آنها آمده است: «گفته شد صحابه شما چه کسانی هستند یا رسول الله؟ رسول الله فرمودند: «اهل بیت من»^(۱). بنابراین روایت مراد از صحابه اهل بیت‌اند.

مسلك دیگری در رابطه با ستایش از صحابه که از آن پیروی می‌کنند و طوسی به آن اشاره کرده نیز وجود دارد. طوسی پس از سب عائشه می‌گوید: «اگر کسی بگوید: «آیا مگر از ابوجعفر محمد بن علی الباقر روایت نشده است که کسی از وی در رابطه با عائشه و نتیجه‌ی کار وی در آن

(۱) - این روایت به صورت کامل در بحث «آیا راهی برای تقریب وجود دارد؟» خواهد آمد.

جنگ سوال کرد و ایشان برای عائشه طلب آمرزش کرد و راوی به وی گفت: «آیا برای او طلب آمرزش می‌کنی و وی را دوست می‌داری؟» ایشان گفت: «آری مگر نمی‌دانی که وی می‌گفت، ای کاش من درختی می‌بودم، ای کاش من سنگ و کلوخی می‌بودم».

به او خواهم گفت: «این نمی‌تواند دلیل علیه مذهب ما باشد، چراکه ما توریه را از سوی ائمه جایز می‌دانیم و امکان دارد سوال کننده از دشمنان باشد و ایشان با این گفته خواسته است از شر وی در امان بماند و بگونه‌ای سخن گفته است که دچار دروغ‌گویی نشود و افزون بر این ایشان توبه‌ی وی را به این آرزوی وی که ای کاش یک درخت و یا یک کلوخ می‌بودم، معلق کرده است، و ما بیان کردیم که این گفته‌ها نمی‌توانند توبه باشند، و ایشان به این آگاه‌تر بود»^(۱).

کسانی که ادعا می‌کنند، شیعیان برای صحابه احترام قایل هستند، بایستی نادرستی و اشتباه بودن گفته‌ها و باورهای مذکور را اعلام کنند، و به باطل بودن اینگونه روایت‌های سیاه و دروغین اعتراف بکنند و راست بگویند و دچار تناقض نشوند تا گفته و موضع آنها مورد پذیرش قرار گیرد. وانگهی آنها چرا به کسانی از اهل سنت که گفته‌اند مذهب تشیع عیب‌جویی و تکفیر صحابه است حمله می‌کنند و آنها را مورد انتقاد و نقد قرار می‌دهند؟ و چرا به سراغ خودشان، کتاب‌هایشان و علمایشان که هنوز هم این گمراهی‌ها و هذیانها را بر زبان می‌آورند نمی‌روند؟ آخر لعن و نفرین و اهانت و تکفیر امروز چه فایده‌ای دارد، در حالی که خدا می‌فرماید: «این امتی است که گذشته است، مسئولیت هر آنچه انجام داده بر خود آن است و هر آنچه شما انجام داده‌اید، مسئولیت آن بر خودتان است و شما از آنچه آنها عمل کرده‌اند، سوال نخواهید شد»^(۲). هدف

(۱) - «الإستيفاء فی الإمامة»، طوسی، برگه‌ی ۲۸۸، (نسخه‌ی خطی).

(۲) - بقره، ۱۳۴ و ۱۴۱.

این کار جز زیر سوال بردن قرآن، سنت و همه‌ی دین نمی‌تواند باشد و اگر این بزرگان و رهبران پرهیزکار و برگزیده و وفادار و مخلص که دین را گسترش دادند، پایه‌های دولت اسلامی را محکم کردند، کشورها را گشودند و بندگان را ارشاد و راهنمایی کردند، و اگر این پیشگامانی که سبقت گیرنده به هر خیر و فضیلت و عدالتی بوده‌اند، استحقاق لعن و تکفیر و مسخ نمودن تاریخشان از سوی نوادگانشان را داشته باشند، از افتخارات و تاریخ ما چه می‌ماند؟ اگر کسانی که خدا و پیامبرش از آنان تقدیر و ستایش کرده‌اند و تاریخ راستین افتخاراتشان را با قلم زرین نوشته است، چنین باشند، چه کسی شایسته‌ی تعریف و ستایش است؟!

ل) دیدگاهشان در مورد تقیه.

دعوتگران تقریب درباره‌ی تقیه که از نخستین موانع اعتماد راستین میان اهل سنت و تشیع است، چه می‌گویند؟ محمد جواد مغنیه می‌گوید: «شیعیان در گذشته‌های دور در دوران ضعف و توانمند بودن طاغیان و ستم‌گران تقیه می‌کرده‌اند، اما امروز که اگر کسی شیعه بودن خود را آشکار کند، دیگر خطری او را تهدید نمی‌کند، تقیه داستان دیرینه به شمار می‌آید»^(۱). وی می‌گوید: «یک استاد فلسفه در مصر به من گفت: «شما شیعیان معتقد به تقیه هستید». من به او گفتم: «خدا لعنت کند کسانی را که ما را به تقیه مجبور کردند. اگر دوست داری همین الآن به منطقه و کشوری شیعه‌نشین برو، در آن جا اثری از تقیه نخواهی یافت، اگر تقیه مذهب و دینی در همه حال می‌بود، بر آن همچون اصول و مبادی و آموزه‌های دیگر شریعت مواظبت می‌کردند»^(۲).

نظر و گفته‌ی بسیاری دیگر از بزرگان و مراجع شیعه نیز همین است و

(۱) - «الشیعة فی المیزان»، محمد جواد مغنیه، ص ۵۲-۳۴۵، «اهل البیت»، ص ۶۶-۶۷.

(۲) - «الشیعة فی المیزان»، ص ۵۲.

می‌گویند تقیه تنها در شرایط اضطرار شرعی، یعنی به هنگام ترس بر جان، مال و آبرو می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و شیعه از آن جهت به این اعتقاد معروف شده است که به کثرت مورد فشار و ستم قرار گرفته است^(۱).

نقد و بررسی این دیدگاه.

ما این دیدگاه را از چند نظر مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم:
اولاً: بزرگ‌ترین خطر اعتقاد و باور تشیع به تقیه کسانی که ارتباط چندانی با کتاب‌های شیعه ندارند و یا تنها با کتاب‌های تبلیغات آن‌ها سروکار دارند و به کتاب‌های اصل و مرجعشان مراجعه نمی‌کنند، آن است که اعتقاد به تقیه امکان استفاده شیعیان از نصوص و روایت‌هایی را که در کتاب‌های اساسی شیعه وجود دارد و با دیدگاه سایر مسلمانان موافق و با دیدگاه‌های انحرافی تشیع مخالف است، از بین می‌برد، چراکه یکی از قواعد اساسی آن‌ها که کتاب‌های گذشته‌شان آن را مقرر کرده و کتاب‌های جدیدشان آن را تأیید کرده‌اند آن است که به هنگام اختلاف و تعارض روایت‌ها بایستی روایت‌هایی را ترجیح داد که با روایت‌ها و دیدگاه‌های اهل سنت مخالف باشد، دلیل و بهانه‌شان در این کار آن است که احادیث و روایت‌های موافق با باور و دیدگاه اهل سنت محول بر تقیه‌اند.

اگر به احادیث متناقض و متضادشان و به این که در ابواب مختلف عقاید و احکامشان اخبار و روایتی موافق با آنچه نزد اهل سنت است دقت کنیم، میزان خطرناک بودن عقیده‌ی تقیه را نزدشان و پیامدهای سوء آن را در ابقای اختلاف

(۱) - در این رابطه رجوع شود به «أصل الشيعة» محمد حسین آل کاشف الغطاء، ص ۱۵۰-۱۵۳، «أجوبة مسائل جلاله»، عبدالحسین موسوی، ص ۶۸-۷۰، «كشف الاشتباه»، عبدالحسین رشتی، ص ۱۳۰، «الشيعة»، محسن امین، ص ۱۸۵، و پس از آن، «الشيعة في عقائدهم و أحكامهم»، سید امیر کاظمی، ص ۳۴۶، «دراسات في الحديث و المحدثين»، هاشم حسینی، ص ۳۲۶ و پس از آن و کتاب‌های دیگر.

میان آنها و سایر مسلمانان درک خواهیم کرد. طوسی به این تناقض اعتراف دارد. وی می‌گوید: «یکی از دوستان اختلاف و تناقض و تباین و منافات میان احادیث و روایات اصحاب ما را بگونه‌ای که هیچ روایتی نیست مگر آنکه روایتی برخلاف آن نیز وجود دارد و هیچ حدیثی از این که حدیثی متضاد با آن وجود نداشته باشد، سالم نمانده است به من یادآوری کرد و گفت مخالفان همین چیز را از بزرگ‌ترین عیب‌های مذهب ما قرار داده‌اند و باطل بودن اعتقادات ما را از آن نتیجه گرفته‌اند». سپس اضافه می‌کند که: «همین چیز باعث برگشتن بسیاری از تشیع شده است». از جمله: «ابوالحسن هارون علوی که مذهب امامیه داشت زمانی که به خاطر اختلاف روایات مسئله بر وی مشتبه شد، این مذهب را ترک کرد و مذهب دیگری اختیار کرد»^(۱).

این چیز است که شیخ آنها «طوسی» می‌گوید و چیزی که وی و شیعیان وی را از این تناقض بیرون بیاورد نمی‌یابد جز آنکه بگوید هر آنچه با دیدگاه‌های جمهور مسلمانان موافق و با دیدگاه‌های انحرافی آنها مخالف است، محمول بر تقیه است^(۲)! همچنین روایت‌هایی را که در سندهایشان راویان و رجالی از اهل سنت و یا زیدیه وجود دارد، حمل بر تقیه کرده است و این چنین تقیه بهانه‌ای شده برای رد سنت‌های صحیح و ثابت. اعتقاد به تقیه همان گونه که امکان استفاده‌ی تشیع از احادیث و روایت‌های موجود موافق با دیدگاه‌های اهل سنت را از آنان سلب کرده، امکان استفاده از هر صدای معتدلی را از میان خودشان برخیزد، نیز از آنان سلب کرده است. به طور مثال زمانی که برخی از علمایشان همچون «المرتضی»، «صدوق» و «طبرسی» افترای تحریف شدن قرآن را انکار

(۱) - «التهذیب»، ۳/۱.

(۲) - در کتاب «الاستبصار» که یکی از اصول چهارگانه‌شان است ده مثال از این دست وجود دارد، به طور مثال رجوع شود به ۱/۶۰ تا ۶۶.

کردند و این چیز را از مذهب تشیع نفی کردند، عالم دیگرشان «نعمت الله جزایری» که نزدشان به «السید، السند و الرکن و المعتمد» ملقب است گفت این انکار از روی تقیه بوده است. چنانکه پیش از این بیان کردیم.

در رابطه با تفسیر «التبیین» نیز گفته‌اند که طوسی آن را با استفاده از اسلوب تقیه نوشته است. آیا در حالی که آثار مسمومیت تقیه هنوز هم در روایت‌ها و نصوص معتدل شیعی در جریان است و می‌خواهد روح آنها را بگیرد، باز هم می‌توان گفت، عصر تقیه پایان یافته است؟

ثانیا: همین کسانی که می‌گویند امروز دیگر شیعیان تقیه نمی‌کنند، کتاب‌های معتبرشان می‌گوید عصر خلفای سه‌گانه و عصر طلایی اسلام، عصر تقیه بوده است. پس آیا عصر فعلی از عصر خلافت راشدین بهتر است؟!

شیخ مفیدشان می‌گوید: «امامت امیرالمؤمنین پس از وفات پیامبر سی سال بود که در بیست و چهار سال و شش ماه آن - یعنی در زمان خلفای سه‌گانه و پیش از آنکه به خلافت برسد - نمی‌توانست بر احکام امامت عمل کند و مجبور به تقیه و مدارا بود، همان گونه که پیامبر در سیزده سال از نبوتش نمی‌توانست بر احکام آن عمل کند و در حال ترس، حبس و فرار بود»^(۱). و حتی آقای نعمت الله جزایری دوران خلافت خود ایشان را نیز دوران تقیه و مدارا می‌داند. وی می‌گوید: زمانی که امیرالمؤمنین بر کرسی خلافت نشست، همان گونه که نتوانست از نماز چاشت جلوگیری کند، متعهی زنان را اجرا کند و رواج دهد و شریح را از پست قضاوت و معاویه را از پست امارت عزل کند، نتوانست آن قرآن^(۲) را ظاهر کند و این قرآن را از بین ببرد،

(۱) - این بخشی از روایتی است که در همین کتاب به صورت کامل آمد.

(۲) - منظور قرآنی است که ادعا می‌کنند در دست امام زمانشان است.

چراکه این کار مستلزم اظهار بدی‌های خلفای گذشته بود»^(۱).

آخر چگونه گفته می‌شود، عصر خلافت راشد، عصر تقیه بوده است و مذهب واقعی علی علیه السلام با ادعای تقیه نادیده گرفته می‌شود و باز هم گفته می‌شود، تقیه تنها در شرایط اضطرار به کار می‌رود، آخر در زمانی که اسلام و مسلمانان در اوج عزت بوده‌اند چه نیازی به تقیه وجود داشته است؟

ثالثاً: شواهد زیادی دال بر این وجود دارد که تقیه شیعیان همان تقیه‌ی شرعی‌ای که منوط به شرایط اضطراری است نیست. بلکه مراد از آن دروغ، فریب دادن، حلال کردن حرام و حرام کردن حلال و تغییر دادن شریعت خداست و حتی تقیه‌ی بدون نیاز و ضرورت شرعی را به پیامبر نسبت داده‌اند. در روایتی منسوب به ابو عبدالله گفته‌اند: «زمانی که عبدالله بن ابی بن سلول مرد، رسول الله در تشییع جنازه‌ی وی حاضر شد. عمر به پیامبر گفت: مگر خدا شما را از ایستادن بر قبر وی نهی نکرده است. رسول خدا سکوت کرد. عمر باز هم گفت: یا رسول الله مگر خدا شما را از ایستادن بر قبر وی نهی نکرده است؟ رسول خدا فرمود: وای بر تو؛ تو چه می‌دانی من چه گفتم. من گفتم خدایا درونش را پر از آتش کن، قبرش را پر از آتش کن و اصل و ریشه‌اش را پر از آتش کن». ابو عبدالله گفت: «عمر باعث شد رسول الله چیزی را آشکار کند که دوست نداشت آشکار بشود»^(۲).

ببین به این افترا که به پیامبر نسبت داده شده و در آن ادعا شده است که پیامبر اصحابش را فریب می‌داد؛ یک منافق را نفرین می‌کرد، در حالی که آنها گمان می‌کردند برای وی دعا می‌کند و به وی اقتدا می‌کردند. وانگهی چه

(۱) - «الانوار النعمانیه»، نعمت الله جزایری، ۲/ ۳۶۲.

(۲) - «فروع الکافی»، کلینی کتاب الجنائز، باب الصلاة علی الناصب، (۳/ ۱۸۹)، چاپ ایران.

ضرورتی وجود داشت که به هنگام قدرت اسلام رسول الله از روی تقیّه بر جنازه‌ی این منافق نماز بگذارد. در حالی که این قدرت اسلام بود که عبدالله بن ابی را مجبور کرده بود نفاق کند.

آیا از این نص همین ثابت می‌شود که عمل به تقیه تنها در شرایط اضطراری است؟!

روایت دیگری که به صراحت بر این دلالت دارد که تقیه چیزی جز دروغ بدون دلیل و توجیه نیست، روایتی است که کلینی از محمد بن مسلم روایت کرده است و در آن می‌آید: «بر ابوعبدالله «جعفر صادق» در حالی وارد شدم که ابوحنیفه نزد او بود. به او گفتم: «فدایت شوم من خواب عجیبی دیدم» ایشان فرمود: «فرزند مسلم! آن را عرضه کن. چراکه عالم به تعبیر آن - و با دست به ابوحنیفه اشاره کرد - حضور دارد». می‌گویم خوابم را بر ابوحنیفه عرضه کردم و به قول وی ابوحنیفه آن را تعبیر کرد. به دنبال آن ابوعبدالله گفت: «سوگند به خدا که درست گفت ابوحنیفه!» «راوی» می‌گوید: «پس از آنکه ابوحنیفه از نزد وی رفت من به ایشان عرض کردم: «فدایت شوم! من تعبیر این ناصبی را نپسندیدم». ایشان فرمود: «خدا به تو بد ندهد: نه تعبیر آنان چون تعبیر ماست، و نه تعبیر ما چون تعبیر آنان است، و تعبیر خواب تو آن نیست که وی گفت». من عرض کردم: «فدایت شوم: پس این قسم شما که به او گفتید درست گفته است در حالی که وی به خطا رفته است چه می‌شود؟» گفت: «آری! من سوگند یاد کردم که وی درست به خطا رسیده است»^(۱).

آیا به کار بردن تقیه در روایت فوق توجیه و دلیلی دارد؟ آیا ابوحنیفه صاحب قدرت و حکومتی بود که بایستی از وی ترسید و تقیه کرد؟ آیا نیاز ما

(۱) - روضة الكافی، ۲۹۲/۸ چاپ ایران.

به مدح او و قسم خوردن به درستی تعبیر او و حکم به خطا بودن تعبیر او و ناصبی بودن او پس از خروج ایشان وجود داشت؟

آیا این روایت غیر از دروغ گفتن و فریب دادن بدون دلیل و توجیه تفسیر دیگری می‌تواند داشته باشد؟ ما جعفر صادق را از این دروغ و افترا پاک می‌دانیم و می‌گوییم این یک اهانت و بی‌احترامی نسبت به جعفر صادق از سوی مدعیان پیروی از ایشان است.

افزون بر این تأویل نادرست قرآن را آن هم بدون دلیل و توجیهی به بهانه‌ی تقیه درست می‌دانند. کلینی از موسی بن اشیم روایت کرده است که من نزد ابوعبدالله بودم که مردی درباره‌ی آیه‌ای از کتاب خدا سوال کرد. ایشان معنا و مفهوم آن آیه را برای وی بیان کردند. پس مرد دیگری آمد و از همان آیه سؤال کرد. ایشان معنا و مفهوم آیه را به گونه‌ای دیگر غیر از آنچه به شخص نخست گفته بود بیان کرد، و از این اتفاق به قدری شک و تردید و ناراحتی در من ایجاد شد که گویی قلبم را با کارد پاره پاره می‌کنند و با خودم گفتم: «ابوقتاده را در شام که حتی در یک واو و مثل آن اشتباه نمی‌کرد ترک کردم و پیش این شخص آمدم که این همه اشتباه می‌کند - در حالی که من در همین فکر بودم شخص دیگری آمد و از همان آیه سوال کرد. ایشان بگونه‌ای دیگر غیر از آنچه به من و آن نفر دیگر گفته بود، آن آیه را برای وی تفسیر کرد. به دنبال آن نفس من آرام گرفت و دانستم که وی بر مبنای تقیه عمل کرده است^(۱).

ادعا می‌کنند که تقیه حلال کردن حرام، و حرام کردن حلال را برای امامانشان مباح کرده است. در «الکافی» از ابان بن تغلب روایت شده است که: «از ابوعبدالله شنیدم که می‌گفت پدرم «محمد باقر» در زمان بنی‌امیه فتوا می‌داد

(۱) - «اصول کافی»، (۱/۲۵۶-۲۶۶).

که آنچه را باز و عقاب بگشود حلال است و از آنان تقیه می‌کرد و من چون از آنان تقیه نمی‌کنم می‌گویم کشته‌ی آنها حرام است»^(۱).

روایاتشان می‌گویند، ما تقیه را از روی میل و رغبت بکار می‌بریم نه از روی ناچاری و ترس. می‌گویند: «ابوعبدالله گفت: «از پدرم شنیدم که می‌گفت: «به خدا سوگند که نزد من چیزی پسندیده‌تر از تقیه در روی زمین وجود ندارد»^(۲). و گفت: «چه چیزی بیش از تقیه می‌تواند چشمانم را روشن کند»^(۳). و می‌گویند: «تقیه تنها راه عبادت خداست، خدا انکار کرد مگر این که در خفا عبادت شود»^(۴). و خداوند متعال در دینش برای ما و شما چیزی جز تقیه را نمی‌پذیرد. و می‌گویند: «خدا به وسیله‌ی چیزی محبوب‌تر از خبء عبادت نشده است و خبء همان تقیه است»^(۵).

رابعاً: از روایاتشان چنین برمی‌آید که امامان شیعه حتی با خود شیعیان نیز تقیه می‌کرده‌اند، یعنی در مجلسی که هیچ ظلم و ستمی در آن نبوده و نیازی به تقیه نبوده است با استفاده از تقیه به آنان فتوا می‌داده‌اند. از جمله در «اصول کافی» از زراره بن اعین روایت شده است که: «از ابوجعفر درباره‌ی مسئله‌ای سوال کردم. ایشان به من پاسخ داد. سپس مرد دیگری آمد و همان مسئله را پرسید. ایشان بگونه‌ای دیگر غیر از آنچه به من جواب داده بود به وی جواب داد. سپس شخص سومی آمد و باز هم از همان مسئله سوال کرد. ایشان به وی پاسخی داد که با پاسخی که به من داده بودند و به مرد دوم داده بودند متفاوت

(۱) - «فروع الکافی»، باب صید البراة و الصقور و غیر ذلک، ۶/۲۰۸، چاپ ایران.

(۲) - اصول کافی، ۲/۲۱۷.

(۳) - همان، ۲/۲۲۰.

(۴) - همان، ۲/۲۱۸.

(۵) - همان، ۲/۲۱۹.

بود. پس از بیرون رفتن آن دو مرد من به ایشان عرض کردم: «دو نفر از مردم عراق از شیعیان شما آمده بودند از مسئله‌ای واحد سوال کنند و شما به هر یکی جواب مختلفی دادید». ایشان فرمود: «این برای ما بهتر است و موجب بقای بیشتری می‌شود و اگر همه‌ی شما بر یک امر گرد هم آیید، مردم حرف‌های شما را نسبت به ما باور کنند و این موجب بقای کمتر ما و شما می‌شود».

راوی می‌گوید: «پس از آن به ابوعبدالله عرض کردم: «اگر شیعیان را وادار کنید که در مقابل سر نیزه‌ها بایستند و یا در آتش بروند، این کار را خواهند کرد، اما باز هم آنها با پاسخ‌های مختلف از نزد شما بیرون می‌آیند. ایشان نیز همان جواب پدرشان را به من دادند»^(۱).

خامساً: این گفته مغنیه که: امروزه دیگر دوران تقیه‌ی شیعیان سپری شده است، تقیه‌ایست بر تقیه^(۲). همان گونه که استاد محمود ملاح می‌گوید^(۳) و آنچه قول ملاح را تأیید می‌کند این است که در کتاب‌های معتبرشان آمده است که: «تقیه واجب است و ترک آن تا زمانی که امام زمان نیامده است، جایز نیست و هر کس پیش از ظهور امام زمان آن را ترک کند از دین خدا و از دین امامیه بیرون آمده با خدا، پیامبر و ائمه به مخالفت برخاسته است»^(۴). و

(۱) - اصول کافی، ۱/ ۶۵.

(۲) - «مجموع السنة»، ۱/ ۱۱۱.

(۳) - یکی از علمای عراق که در برابر توطئه‌های تشیع برای نشر و تبلیغ تشیع به نام وحدت اسلامی از طریق صفحات مجله‌ی «السجل» و کتاب‌ها و رساله‌هایی که می‌نوشت ایستادگی کرد. کتاب‌های «الوحدة الإسلامية بین الاخذ والرد» و «تشریح شرح نهج البلاغه» از جمله آثار او هستند.

(۴) - «الاعتقادات» ابن بابویه قمی ملقب به صدوق، فصل تقیه چاپ ایران ۱۳۷۴ هـ و رجوع شود به «الهدایة» باز هم از صدوق (۹/۱) به نقل از «احکام المرتد»، نعمان سامرائی، ص ۸۲.

«تارک تقیه همانند تارک نماز است»^(۱). این‌ها بودند برخی از روایت‌ها و نصوصشان، آخر ما کدام یک را باور کنیم؟

در کتاب «الوافی» روایتی وجود دارد که گویای آن است که آنچه مغنیه و دیگر مدافعان تشیع درباره‌ی تقیه می‌گویند، چیز است که از هر رافضی خواسته شده است تا بتوانند از عقیده‌ی تقیه استفاده کنند. نویسنده‌ی «الوافی» از حسان بن ابی‌علی روایت می‌کند که از ابوعبدالله شنیدم که می‌گفت: «راز ما را برخلاف علانیه ما و علانیه‌ی ما را برخلاف سرّ ما ذکر نکنید، کافی است آنچه را ما می‌گوییم شما هم بگویید و از بیان آنچه ما سکوت و خودداری می‌کنیم شما هم سکوت کنید».

نویسنده‌ی «الوافی» در شرح این روایت می‌گوید: «یعنی آنچه را ما از مردم پنهان می‌داریم بر ایشان آشکار نکنید، و به آنها نگوید باطن ما غیر از ظاهر ماست، و ما غیر از آنچه برای آنها اظهار می‌کنیم، چیزهای دیگری از آنان پنهان می‌داریم، چراکه این چیز مصلحت تقیه را که ضامن بقای ما و بقای مذهب ماست از بین می‌برد، بلکه با آنها بگونه‌ای رفتار کنید که ما رفتار می‌کنیم، آنچه را ما می‌گوییم بگویید و از گفتن آنچه ما از گفتن آن خودداری می‌کنیم، خودداری کنید، مثل ما عمل کنید و برخلاف آنچه ما بر آن عمل می‌کنیم، عمل نکنید»^(۲).

سادساً: برخی از علمایشان به صراحت می‌گویند که تقیه‌ی شیعیان غیر از عرصه‌ی ترس و بیم، عرصه‌های دیگری نیز دارد. آیت بزرگ آنها محمد صادق روحانی معاصر - می‌گوید، تقیه بر چهار قسم است.

(۱) - ر. ک، «السرائر»، ابن ادریس، ص ۴۷۹، و سائل الشيعة»، حر عاملی ۴۶۶/۱۱ و نیز رجوع شود به

«اصول کافی» باب درباره‌ی این که تقیه تا زمان ظهور قایم از بین نمی‌رود. (۲/۲۱۷).

(۲) - «الوافی»، فیض کاشانی، کتاب الحجّة باب النوادر، ۲/۶۰.

تقیه‌ی ترس، تقیه‌ی اکراه و اجبار، تقیه‌ی کتمان و تقیه‌ی مدارات^(۱). کسانی که می‌گویند شیعیان جز در شرایط اضطرار و ترس از تقیه استفاده نمی‌کنند، منظورشان تقیه‌ی ترس و اکراه است، نه تقیه‌ی کتمان و مدارات. سابعاً: این گفته‌ی مغنیه که تقیه دین آنان نیست با آنچه در روایاتشان که به جعفر نسبت داده‌اند منافات دارد. در روایتی آمده است: «تقیه دین من و دین نیاکان من است و هر کس تقیه نداشته باشد، دین ندارد». این روایت پیش از این نیز گذشت.

پس در این جا ما گفته‌ی مغنیه را بپذیریم، یا گفته‌ی «الکافی» را؟! ثامناً: در کتاب‌های جدیدی که در دفاع از تشیع و یا علیه اهل سنت می‌نویسند، ده‌ها مثال و شواهد دالّ بر این وجود دارد که بسیاری از علمای معاصرشان از تقیه‌ی به معنای کذب، افترا و نیرنگ استفاده می‌کنند، بلکه حتی کتاب‌های کاملی وجود دارد که بر پایه‌ی دروغ نگاشته شده‌اند. بسط و تفصیل این بحث و ذکر شواهد و مثال‌های آن به دلیل گستردگی‌اش و به خاطر تنوع روش‌های دروغ و فریب آن تحقیق مستقلی را می‌طلبد، اما در این جا ما تنها جهت اثبات این که این گروه هنوز هم از تقیه استفاده می‌کند، می‌خواهیم به این نوع دروغ‌ها اشاره‌ای گذرا داشته باشیم. آقای «مغنیه» که در تفسیر «الکاشف» خود مدعی شده است که شیعیان هیچ گونه اهانت و بی‌احترامی‌ای نسبت به صحابه روا نمی‌دارند، در کتاب دیگرش «فی ظلال نهج البلاغة» - چنانکه گذشت - بزرگان صحابه را زیر سوال می‌برد و به آنها اهانت و بی‌احترامی می‌کند. وی از یک سو در کتاب «مع الشيعة الامامية»^(۲) می‌گوید: «امامت اصلی

(۱) - «رسالة في التقية»، از محمد صادق روحانی ضمن کتاب «الامر بالمعروف والنهي عن المنکر که آن هم از ایشان است. ص ۱۴۸-۱۴۹، چاپ اول ۱۳۹۶ هـ.

(۲) - «مع الشيعة الامامية»، ص ۲۶۸ همراه با کتاب، «الشيعة في الميزان».

از اصول دین نیست، بلکه از اصول مذهب تشیع است و منکران اگر به توحید، نبوت و معاد ایمان داشته باشند، مسلمان هستند، اما شیعه نیستند». اما از سوی دیگر در کتاب دیگرش «الشیعة والتشیع» در رابطه با عید شیعیان که «غدیر» نامیده می‌شود و افسانه‌ها و اساطیر زیادی پیرامون آن بافته‌اند که حول محور «اعلام امامت و ولایت علی از سوی پیامبر خدا»^(۱) می‌چرخند، می‌گوید: «جشن گرفتن ما در این روز به معنای جشن گرفتن برای قرآن، سنت پیامبر و خود اسلام و روز اسلام است و نهی از جشن گرفتن روز عید غدیر، به عبارت دیگر به معنای نهی از عمل به کتاب، سنت و آموزه‌ها و مبادی دین اسلام است»^(۲). و سپس به گفته‌ی یکی از علمای معاصرشان به نام «عبدالله علایلی» استناد کرده است که می‌گوید: «غدیر بخشی از اسلام است، هر کسی آن را انکار کند، خود اسلام را انکار کرده است»^(۳).

بنگر به این فریب و نیرنگ موسوم به تقیّه از سوی کسی که مدعی ارتفاع حکم تقیّه است. وی در یک جا می‌گوید منکر امامت مسلمان است و در جای دیگری می‌گوید که منکر عید غدیری که در آن حادثه‌ای اتفاق افتاده که یکی از دلایلشان برای اثبات امامت شمرده می‌شود، کافر است. آخر این تناقض و دروغ را چگونه باید تفسیر کرد؟ به اعتقاد من خواننده در این مبحث (آرای دعوتگران تقریب، آثار عقیده‌ی تقیّه را در برخی از پاسخ‌های دعوتگران تقریب و در نفی واقعیت‌ها از سوی آنها، لمس خواهد کرد. من ده‌ها مثال از مثال‌های فریب و نیرنگ و دروغ را از برخی از بزرگان معاصرشان گردآوری کرده‌ام که امکان عرضه

(۱) - در نقد استدلال‌های اهل سنت، «منهاج السنة»، ۸۴-۸۷ و «المنتفی»، ص ۴۶۶-۴۶۷ و «مختصر التحفة»، ص ۱۵۹-۱۶۲ رجوع شود.

(۲) - «الشیعة والتشیع» ص ۲۵۸، ضمن کتاب «الشیعة فی المیزان».

(۳) - همان، ص ۲۵۸ (پانویس).

و شرح و بیان دروغ‌ها و فریب‌هایی که در آنها وجود دارد، نیست. اما کتاب‌هایی که بر پایه‌ی دروغ نوشته شده‌اند، یکی از نمونه‌های آن کتاب «المراجعات» است که در آینده درباره‌ی آن بحث خواهیم کرد، و کتاب دیگر «چرا مذهب شیعه را برگزیدم» است که در برگزیده‌ی داستان ساختگی است که در آن می‌آید، یکی از علمای بزرگ اهل سنت که «محمد مرعی الامین الانطاکی» نام دارد، مذهب اهل سنت را پس از آنکه بطلان آن برای وی به اثبات رسیده ترک کرده و مذهب تشیع را اختیار کرده است.

این «انطاکی» ادعا می‌کند که محل زیست او حلب است، در حالی که از علمای بزرگ حلب کسی او را نمی‌شناسد^(۱) و کتاب پر از دروغ، افتراء، فریب و جنایت است که از کسی جز یک جاهل متعصب و یا زندیقی که پشت سنگر تشیع پنهان شده است بر نمی‌آید.

پیش از این بیان کردیم که آنها کتاب‌هایی را جعل کرده به اهل سنت نسبت می‌دهند، به عنوان نمونه کتابی به نام «سرّ العالمین» را به «غزالی»^(۲) نسبت داده‌اند و اعتراف هم کرده‌اند که با انگیزه‌ها و اهداف درست - به قول خودشان - کتاب‌های جعل می‌کنند.

همچنین آنها مطالب کذبی را به بزرگان امت و به صحابه نسبت داده‌اند، و حتی نسبت دادن مطالب دروغین را به پیامبر و اهل بیت ایشان به بهانه‌ی تقیه که چیزی جز دروغ و نیرنگ نیست، جایز می‌دانند.

برخی از علمای معاصرشان ناآگاهانه اعتراف کرده‌اند که تقیه‌ی آنها همان

(۱) - من برخی از علمای بزرگ و سرشناس حلب، همچون شیخ عبدالفتاح أبوغدة را سوال کردم و ایشان گفتند که چنین شخص را نمی‌شناسند و این در حالی است که این باطنی ادعا کرده که به عنوان قاضی القضاء اهل سنت در حلب انجام وظیفه می‌کرده است.

(۲) - ر. ک، به ص ۷۹ همین کتاب.

«هدف وسیله را توجیه می‌کند»^(۱) است، یعنی همان روشی^(۲) که بی‌دینان برای رسیدن به اهداف خود از آن استفاده می‌کنند.

برخی از بزرگان معاصر شیعه حتی در برابر خود شیعیان از «تقیّه» استفاده می‌کنند. به طور مثال سه نفر از علمای بزرگ شیعه از اعلام اشتباه و نادرست بودن یک مسئله‌ی فقهی فرعی در مذهبشان از ترس مردم، خودداری کردند و بنا به اعتراف یکی از بزرگان معاصر شیعه آنان آن مسئله را برای مردم بگونه‌ای بیان می‌کردند، اما برای خواصشان بگونه‌ای دیگر. آن مسئله عبارت است از این که: «در مذهب شیعه، اهل کتاب نجس هستند»^(۳). برخی از علمای شیعه در نهان و برای نزدیکانشان می‌گویند که آنها نجس نیستند، اما فتوای عمومی و علنی‌شان آن است که آنها نجس هستند، و این کار را از ترس مردم انجام می‌دهند. این راز را عالمشان محمد جواد مغنیه کشف کرده است. وی می‌گوید: «نجس دانستن اهل کتاب برای شیعیان مشکل اجتماعی درست کرده و آنها را در تنگنا قرار داده است، به ویژه زمانیکه به یک کشور مسیحی سفر کنند و یا به یک کشوری همچون لبنان که مسیحی نیز دارد، بروند. من با سه نفر از مراجع بزرگ که اهل فتوا و تقلید بوده‌اند معاشرت داشته‌ام که یکی از آنها شیخ محمد رضا آل یاسین است که در نجف اشرف بود و دیگری سید صدرالدین صدر

(۱) - «الشیعة فی المیزان»، محمد جواد مغنیه، ص ۴۹.

(۲) - روش در معاملات که اساس آن فریب‌کاری حقه‌بازی، خیانت و خودخواهی است و بر مبنای قاعده‌ی «هدف وسیله را توجیه می‌کند، تنظیم شده است و به اندیشمند ایتالیایی، «نیکولا ماکیاولی» (۱۴۶۹-۱۵۲۷) پیشگام این اندیشه و کسی که آن را در کتابش «الامیر» ثبت کرد و به یکی از پادشاهان قرون وسطای اروپا تقدیم کرد. ر. ک «القاموس السياسي» احمد عطیه، ص ۱۱۰۵-۱۱۰۶، و ر. ک، «الامیر»، ماکیاولی.

(۳) - ر. ک، «المبسوط»، طوسی، (۱۰/۱)، شرائع الاسلام، حلّی، ۱/۵۳، «الروضة الندیة» زین‌الدین عاملی، ۴۹/۱.

است که در قم بود، و دیگری سید محسن امین است که در لبنان بود. همه‌ی این‌ها به کسانی که به آنها اعتماد داشتند به صورت خصوصی فتوا می‌دادند که اهل کتاب نجس نیستند، و سپس فتوا را از ترس غوغاسالاران آشکار نمی‌کردند، اما آل یاسین جرأتش از همه بیشتر بود و من یقین دارم که بسیاری از فقهای معاصر و گذشته نظرشان طهارت اهل کتاب بوده اما از جاهلان واهمه داشته‌اند و این مسأله را آشکار نکرده‌اند، در حالی که باید از خدا ترسید»^(۱). «مغنیه» نیز در تفسیر خود «الکاشف» می‌گوید: «عالم آنها سید خویی نظرش را در این مورد به نزدیکان قابل اعتمادش مخفیانه می‌گفت»^(۲).

رافضی دیگر «کاظم کفایی» نیز اعتراف می‌کند که «امام غطا به نزدیکانش به طهارت آنها فتوا می‌داد، چرا که عقول عامه توان تحمل این فتوا را نداشتند»^(۳). دکتر علی سالوس درباره‌ی گفته‌ی فوق چنین اظهار نظر می‌کند: «... و این گونه علم ضایع می‌شود و بر اسلام دروغ بسته می‌شود، چرا که کسانی که امانت علم به آنان سپرده شده بود، آن را ضایع کردند و دگرگون کردند، چرا که از مردم می‌ترسند و از خدا نمی‌ترسند»^(۴).

ما می‌گوییم یکی از عوامل ملاحظه و مراعات عوام شیعه از سوی علمایشان این است که منبع روزیشان همین افرادی هستند که به نام خمس از آنها وجوهات دریافت می‌کنند.

اگر موضع پنج نفر از علما و مراجع بزرگ شیعه در عصر حاضر در یک مسأله‌ی فقهی فرعی که به نادرست بودن آن یقین کامل دارند، این است،

(۱) - فقه‌الامام جعفر الصادق، محمدجواد مغنیه، ص ۳۱-۳۳، دارالعلم للملایین، چاپ اول، ۱۳۶۵ هـ.

(۲) - «الکاشف» محمدجواد مغنیه (۱۸/۶)، دارالعلم للملایین، چاپ ۱، بیروت، ۱۹۶۸ م.

(۳) - این مطلب را دکتر علی سالوس از وی نقل کرده است. ر. ک «فقه الامامیه»، ص ۸۱ (پانوشت).

(۴) - «فقه الشعیة الامامیه»، علی سالوس، ص ۸۱ (پانوشت).

چگونه می‌توان انتظار داشت آنها اصولشان را تعدیل کنند. پس از آنکه ثابت شد، شیعیان تقیه را رها نخواهند کرد، باید دانست که به کار بردن تقیه بر حسب شرایط کمتر و بیشتر می‌شود و این چیز از کتاب‌هایی که در زمان دولت صفوی^(۱) نوشته شده است همچون کتاب‌های مجلسی، نعمت‌الله جزایری و غیره تا حد زیادی حقیقت تشیع را ظاهر کرده و بسیاری از آنچه را علیه اسلام، قرآن، صحابه، اهل بیت و خلافت اسلامی در سینه داشتند، اظهار کردند.

در حالی که از آنچه گذشت روشن شد که نوشته‌های برخی از بزرگان معاصر شیعه همچون محمدجواد مغنیه، محمدحسین آل کاشف الغطا، در دفاع از تشیع از روش تقیه استفاده کرده و واقعیت‌ها را انکار کرده‌اند، ولی چاپخانه‌های نجف و لبنان آنها را رسوا کردند.

(۱) - دولت صفوی از سال ۹۰۵ تا سال ۱۱۴۸ هـ ادامه یافت.

فصل دوم

در رابطه با آنچه به مذهب اهل سنت مربوط می‌شود

یکی از اصول بسیار مهم اهل سنت چنگ زدن به ریسمان الهی و عدم تفرقه است، و همه مبادی اهل سنت با این اصل بزرگ همخوانی و انسجام دارند. آنها عقاید خود را از کتاب خدا، سنت پیامبر و اجماع امت می‌گیرند و اختلافات و نزاع‌هایشان را نیز به همین اصول ارجاع می‌دهند، و به همه پیروان پیامبر اعم از صحابه، اهل بیت و تمام کسانی که تا به قیامت از ایشان به نیکویی پیروی کنند، عشق می‌ورزند.

اهل سنت به عداوت و دشمنی ساختگی‌ای که زائیده‌ی اندیشه‌ی شعوبیه و نژادپرستی بوده و هدف از آن ایجاد تفرقه و عداوت میان امت بوده، بین آل و اصحاب باور ندارد. پیش از این ما بخش اعتقادی مذهب اهل سنت را توضیح دادیم، لذا نیازی به اعاده‌ی آن نیست، اما می‌خواهیم بگوییم که اهل سنت بحمد الله منحرف نشده و عقایدی را که از رسوبات ادیان و عقاید بیگانه‌ای همچون؛ یهودیت، مسیحیت و مجوسیت به شمار می‌آیند، اختیار نکرده‌اند، بلکه عقایدشان برگرفته از کتاب خدا، سنت پیامبر و آنچه سلف و پیشینیان این امت بر آن بوده‌اند، می‌باشد. اگر در میان اهل سنت انحرافات هم بوده بزرگان اهل سنت و پرچم‌داران آن در برابر آن انحرافات ایستاده و آنها را به نقد و چالش کشیده‌اند، و اهل سنت هرگز چون اهل بدعت و سایر فرقه‌های خارج از دایره‌ی حق بر گمراهی اتفاق نخواهد کرد^(۱)، لذا نیازی نیست که

(۱) - شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: «اهل سنت می‌گویند حق از میان آنها خارج نیست و مدعی آن نیستند که هیچ یک از آنها خطا نمی‌کند». «منهاج السنة»، (۱۱۸/۲) مکتبة الریاض الحدیثة. وی می‌فرماید: «ممکن است برخی از اهل سنت اشتباه کنند، اما همه‌ی آنها جملگی گمراه نخواهند شد»، همان (۹۳/۲).

آنگونه که به بررسی آراء و دیدگاه‌های دعوتگران تقریب درباره‌ی انحرافات روافض پرداختیم برای اهل سنت نیز چنین بحثی در نظر بگیریم، اما تنها از جهت ایجاد توازن و تعادل در بحث، مسأله‌ی تقریب بین هر دو گروه به دیدگاه «تشیع» در این باب اشاره می‌کنیم، و آنها بر دو قسم‌اند:

(۱) گروه اول.

گروهی بر این باورند که میان اهل سنت و تشیع هیچ اختلافی در عقاید نیست. این دیدگاه و گفته را برخی از کسانی که از اهل سنت خوانده می‌شوند ولی نظرشان به مسایل چندان عمیق نیست، و آنچه را که در ورای این شعار نهفته است درک نمی‌کنند. این جا و آن جا مطرح می‌کنند.

در حقیقت این شعار نتیجه‌ی توطئه‌ای است که برخی از روافض توسط کتابهای خاص خود، و توسط کتاب‌هایی که به دروغ آنها را به برخی از بزرگان اهل سنت نسبت داده‌اند، و توسط کتاب‌هایی که برخی از کسانی که در باطن از روافض بوده‌اند اما به ظاهر خودشان را اهل سنت می‌خوانده‌اند، آنها را نوشته‌اند^(۱). در این گونه کتاب‌ها مطالب زیادی وجود دارد که از کتاب‌های اهل سنت و از منابع معتبر آنها استخراج شده است، و با اکثر انحرافات تشیع در عقیده و احکام موافق است. زمانی که آنها ادعا می‌کنند مذهبشان با مذهب اهل سنت یکی است منظورشان همان مطالب و عقاید و احکامی است که ادعا می‌کنند از کتاب‌ها و منابع اهل سنت استخراج کرده‌اند، نه مذهب واقعی اهل سنت و آنها با این گفته و شعار دو هدف را دنبال می‌کنند:

(۱) هدف نخست: تلاشی برای کسب مشروعیت برای مذهبشان در جهان اسلام، و آنها با این شعار که مذهبشان با مذهب اهل سنت تفاوتی ندارد تنها

(۱) - برای مطالعه‌ی روش‌های روافض در استناد به کتاب‌های اهل سنت به ص ۶۸ همین کتاب مراجعه شود.

همین هدف را دنبال می‌کنند، و از واقعیت مذهبشان چیزی را تغییر نمی‌دهند.

(۲) هدف دوم: این گفته و شعاری که آنها مطرح و تکرار کرده‌اند، برخی از منتسبان به اهل سنت نیز آن را تکرار کرده‌اند، همانند شلتوت و غیره، و روافض از این چیز به عنوان سند و مدرکی برای اثبات حقانیت شعار فوقشان استفاده می‌کنند و از آن در جهت اقناع شیعیانی که دچار شک و تردیدند و در جهت تبلیغ تشیع در بین اهل سنت استفاده می‌کنند.

(۲) گروه دوم.

دیدگاه این گروه را یکی از آیات شیعه، یعنی عبدالحسین موسوی این گونه بیان می‌کند: «اموری که باعث می‌شوند یک شیعه از اهل سنت نفرت داشته باشد و نتواند با آنها انس بگیرد و در آنها ادغام شود؛ مهم‌ترین آنها دو چیزند:

۱- تکفیر، تحقیر، سب و شتم و تزویر.

۲- روی گردانی اهل سنت از مذهب امامان اهل بیت و عدم اعتنا به اقوال آنها در اصول و فروع دین^(۱).

نقد و بررسی این دیدگاه.

بررسی سبب نخست: «بسیار عجیب است که کسی که صحابه‌ی پیامبر و بزرگان امت و بهترین‌های مسلمانان را چه از میان حاکمان و چه از میان محکومین و ملت تکفیر می‌کند، با چه رویی شکایت می‌کند که مسلمانان وی را تکفیر می‌کنند. اگر ما آنچه را در صحیحترین کتاب شیعیان که کتاب «الکافی» باشد از تکفیر ابوبکر و عمر و کسانی که با آنها بیعت کرده‌اند و کسانی که تا به قیامت به خلافت آنها راضی‌اند، و از حکم به مرتد شدن همه‌ی مسلمانان پس از وفات پیامبر جز سه نفر، و از حکم به مرتد شدن همه‌ی

(۱) - «الفصول المهمة في تألیف الأمة»، عبدالحسین موسوی، ص ۱۸۰، چاپ ۷، ۱۳۹۷ هـ. دارالزهراء، بیروت.

مسلمانان جز سه نفر پس از کشته شدن حسین، و لعن و نفرین و سب و تکفیر کردن بهترین‌های امت با ذکر نام و عنوان، با آنچه در «صحیح بخاری» در کتاب «فضائل الصحابه» آمده است مقایسه کنیم، به روشنی معلوم خواهد شد که چه کسی تکفیر می‌کند، اهل سنت یا تشیع؟!

و اگر به کتاب‌های اعتقادی شیعیان، همچون کتاب «اوایل المقالات» شیخ مفید، که بنا به اعتراف علمای معاصرشان^(۱) از کتاب‌های معتبرشان در عقیده است، مراجعه کنیم، می‌بینیم که می‌گوید: «امامیه بر این اتفاق دارند که تمام اصحاب بدعت کافر هستند، و هر کسی از آنها بر آن بدعت بمیرد، جهنمی است»^(۲).

در حالی که کتاب‌های عقیدتی اهل سنت اهل بدعت را به صورت مطلق تکفیر نمی‌کنند، مثلاً طحاوی می‌گوید: «ما اهل قبله‌مان را مسلمان و مؤمن می‌خوانیم، مادامی که به آنچه پیامبر آورده اقرار و اعتراف کنند و ایشان را در هر آنچه گفته تصدیق کنند».

شارح «طحاویه» می‌گوید: «مراد از اهل قبله کسانی‌اند که خود را مسلمان می‌خوانند و به سوی کعبه نماز می‌گذارند. گرچه از اهل هوا و از اهل معصیت باشند، به شرطی که چیزی از آنچه را پیامبران آورده تکذیب و انکار نکنند»^(۳). این بود نمونه‌ای از آنچه امامان اهل سنت گفته‌اند، و از آنچه امامان روافض گفته‌اند.

و ما تنها یکی از ده‌ها گفته و نوشته را درباره‌ی تکفیر مسلمانان که برخی از آنها را پیش از این به خوانندگان گرامی عرضه داشته‌ایم، در این جا نقل کردیم، اینک داوری با شماست که چه کسانی تکفیر می‌کنند، اهل سنت یا اهل تشیع؟!

(۱) - «الشیعة فی المیزان»، ص ۱۴.

(۲) - «اوائل المقالات»، ص ۵۳. قبلاً هم در همین کتاب شواهدی از این قبیل آورده شد.

(۳) - «شرح طحاویه»، ص ۳۵۰-۳۵۱.

بررسی سبب دوم.

اما این ادعا که اهل سنت به اقوال و آرای اهل بیت اعتنایی نمی‌کنند و از آن روی می‌گردانند. بیایم حقیقت این مسأله را نیز بررسی کنیم. به طور مثال «زید بن علی بن حسین» که از بهترین‌های اهل بیت است. در کتاب‌های رجال اهل سنت می‌بینیم که وی را فردی ثقة و قابل اعتماد خوانده‌اند و از او تعریف و تمجید کرده‌اند، و روایت‌های صحیحی او را پذیرفته‌اند و ابوداود، ترمذی و ابن ماجه^(۱) روایت‌های ایشان را تخریج و روایت کرده‌اند. اما در کتاب‌های شیعه، مثلاً در «الاستبصار» طوسی (طوسی شیخ مطلق تشیع و نویسندگی دو کتاب از اصول چهارگانه‌شان، و نویسندگی دو کتاب رجال از کتاب‌های رجال چهارگانه‌شان است) بارها تصریح شده است که روایات زید بن علی قابل قبول نیستند^(۲).

چه کسی واقعاً از اهل بیت اخذ و پیروی می‌کند؟ آیا کسی که اگر از اهل بیت روایتی برسد که با انحرافات وی هماهنگی و همخوانی نداشته باشد، به بهانه‌ی تقیه آن را رد می‌کند، در حالی که گفته‌های کلینی، قمی و غیره را درباره‌ی زیر سؤال بردن کتاب خدا، صحابه‌ی پیامبر و اهل بیت ایشان چون با انحراف و تعصب وی همخوانی دارند می‌پذیرد؟ وانگهی اهل بیت نزد شیعیان چه کسانی هستند؟ هر گروهی از شیعیان تعریف خاصی از اهل بیت دارد که از تعریف دیگران هم در تعداد و هم در رابطه با خود اشخاص متفاوت است.

رافضه در اکثر اصول و عقایدشان با اهل بیت هم‌عقیده نیستند، چرا که از

(۱) - به طور مثال به «تقریب التهذیب»، (۱/۲۷۶)، «الخلاصه»، خزرچی، ص ۱۲۹، «الکاشف»، (۱/۳۴۱)

رجوع شود.

(۲) - نوشته‌های فوق طوسی در همین کتاب ذکر شده‌اند.

میان امامان اهل بیت همچون علی بن حسین، ابوجعفر باقر، پسرش جعفر بن محمد صادق کسی معتقد به منصوص بودن خلافت علی، یا معصوم بودن امامان دوازده‌گانه نبوده است، و کسی از آنها به ابوبکر و عمر بد و بیراه نگفته است، و کسی از آنها منکر رؤیت خدا نبوده است، و کسی از آنها قایل به مخلوق بودن قرآن و یا منکر قدر نبوده است، و گفته‌های صحیح و ثابت ایشان که به صورت متواتر از آنها نقل شده‌اند، معروف و موجودند، و اهل سنت بر آنها تکیه می‌کنند^(۱). پس آنها همانگونه که در اصول دینشان با صحابه هم‌عقیده نیستند و حتی عقایدشان برخلاف کتاب الله و سنت پیامبر است با اهل بیت نیز هم‌عقیده نیستند^(۲).

این حقیقت دارد که اهل سنت روایت‌های رافضیان را که معروف به کذب و دروغ بر اهل بیت‌اند نمی‌پذیرند، و این همانگونه که در جهت حفظ و معتبر ماندن سنت و حدیث مهم است، در راستای صیانت اهل بیت از چیزهایی که دشمنان اسلام به آنها نسبت می‌دهند، نیز حایز اهمیت است.

این «رافضی» منظورش از فرا خواندن اهل سنت برای رجوع به روایت‌های اهل بیت؛ آن است که از منهج و روش اهل سنت در رجوع به روایت‌هایی که با سند صحیح از امامان علم و دین اهل بیت رسیده‌اند، راضی نیست و می‌خواهد که اهل سنت نیز چون او بر حکایت‌های ساختگی رقاغ و تعویذ نویسانی که ادعا می‌کنند از امام زمانی که هنوز متولد نشده است، عمل می‌کنند، و دینشان را از «الکافی» کلینی که کتاب خدا را زیر سؤال می‌برد و آیاتش را تحریف می‌کند و صحابه‌ی پیامبر را تکفیر می‌کنند، دریافت کنند. یعنی وی خواهان آن است که اهل سنت برای اخذ و دریافت دین خود به کسی

(۱) - «منهاج السنة» (۲/۲۸۸)، تحقیق از رشاد سالم.

(۲) - «منبع سابق» (۲/۱۸۰).

مراجعه کنند که در پی هدم و تغییر دین است. او می‌خواهد اهل سنت به روایت‌هایی که روافض درباره‌ی امامت، عصمت، تقیه، رجعت، غیبت و بداء گردآوری کرده و به دروغ به اهل بیت نسبت می‌دهند، مراجعه کنند، و الا مسؤل تفرقه و دوری شناخته خواهند شد!!

به همین دلیل است که برخی از «آیات» و شیوخشان شرط تقارب را آن قرار داده‌اند که اهل سنت بر سب صحابه با شیعه هم‌عقیده شوند^(۱).

یعنی اهل سنت زیر سؤال بردن صحابه را بپذیرند و به مجموعه‌های روافض رجوع کنند. و در صفحات پیشین دیدیم که اکثر اهل بیت - غیر از امامان دوازده‌گانه - در کتاب‌های شیعه هدف سب، لعن و تکفیر قرار گرفته‌اند. پس کیست که از اهل بیت پیروی می‌کند؟ و کیست که از آنها پیروی نمی‌کند؟ کیست که روایت‌های آنها را قبول می‌کند؟ و کیست که از روایت‌های آنها روی می‌گرداند؟ کیست که با پذیرفتن روایت‌های به دروغ نسبت داده شده به آنان، آنها را در معرض اهانت قرار می‌دهد؟ و کیست که آبرو و قداست آنها را با چنین روایت‌هایی حفظ می‌کند؟ و کیست که جز امامان دوازده‌گانه دیگران را از اهل بیت نمی‌داند و از اغلب آنها عیب‌جویی می‌کند!!

بدون تردید هر کسی به گفته‌هایی که ما از روافض نقل کردیم تأمل کند، درک خواهد کرد که آنها هم دشمنان صحابه‌اند، و هم دشمنان اهل بیت، و از شعار تشیع و پیروی از اهل بیت، تنها به عنوان سپری برای ترویج عقاید باطل و فاسدشان استفاده می‌کنند.

(۱) - همچون آیت‌شان محمد خالصی و شیخشان مرتضی رضوی. و عین گفته‌های آنها در بحث «آیا راهی برای

تقریب وجود دارد» خواهد آمد.

بخش چهارم

و مشتمل بر :

فصل اول: «تلاش‌های تقریب» عرضه و ارزیابی

فصل دوم: آیا راهی برای تقریب وجود دارد؟

فصل اول

«تلاش‌های تقریب»

عرضه و ارزیابی

مقدمه

طبیعی است که در جامعه‌ی اسلامی تلاش‌های صادقانه، مخلصانه و جدی‌ای برای حل و فصل هر گونه اختلافی که در آن پدید می‌آید، انجام گیرد، چرا که آن یکی از اصول بسیار مهم برای چنگ زدن همه‌ی مسلمانان به ریسمان الهی و متفرق نشدن است، و دستور کتاب خدا، سنت پیامبر نیز همین است، و اجماع امت هم بر همین بوده و هست، و صحابه بهترین الگوی ما در این باب هستند.

اما نباید عقیده و دین، فدای وحدت و تقریب شود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ يَتَّيْبُهَا الْكٰفِرُونَ ﴿١﴾ لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلَا اَنْتُمْ عٰبِدُونَ مَا اَعْبُدُ ﴿٣﴾ وَلَا اَنَا عٰبِدُ مَا عٰبَدْتُمْ ﴿٤﴾ وَلَا اَنْتُمْ عٰبِدُونَ مَا اَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِيْنِ ﴿٦﴾﴾ (الکافرون: ۱-۶). «بگو: ای کافران. آنچه را شما می‌پرستید من نمی‌پرستم. و نه شما آنچه را من می‌پرستم، می‌پرستید. و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده‌اید می‌پرستم. و نه شما آنچه را که من می‌پرستم، پرستش می‌کنید. آیین (دین) شما برای خودتان، و آیین من برای خودم».

بنابراین قاعده صحابه و پیروان راستین آنها همواره هر تقریب و وحدتی را که هدف آن مساوات بین حق و باطل بوده رد کرده‌اند.

در طول تاریخ اسلامی همواره تلاش‌هایی برای وارد کردن افکار و اندیشه‌ها و عقاید بیگانه به «عقاید اسلامی» به بهانه‌ی وحدت و تقریب صورت گرفته است و برخی از اندیشمندان^(۱) بر این باورند که ریشه‌های دعوت به وحدت

(۱) - وی دکتر عرفان عبدالحمید فتاح استادیار فلسفه‌ی اسلامی در دو دانشگاه بغداد و کویت است.

در میان عقاید گونه‌گون به فرقه‌های غلات تشیع که در پی ایجاد وحدت و آشتی میان عقاید اسلامی و عقاید و افکار و اندیشه‌هایی بودند که آنها را از ادیان و فلسفه‌های دیگری همچون یهودیت، مسیحیت، مجوسیت و فلسفه‌ی یونان برگرفته بودند، برمی‌گردد. آنها در این مسیرشان به آنچه در بین غنوصیها^(۱) میل به جمع و تلفیق شناخته می‌شود، رسیدند.

سپس این میل به دست فرقه‌های باطنیه‌ای همچون اسماعیلیه، گروه‌های اخوان الصفا و قرامطه ارتقا و تکامل پیدا کرد^(۲).

اندیشمندان اسلامی در برابر این تلاشها ایستادند و بطلان آنها را کشف و اثبات کردند. بدون تردید هر فراخوانی به سوی وحدت و تقریب که در پرتو راهنمایی‌های کتاب خدا و سنت پیامبر صورت نگرفته باشد، وحدتی است دروغین و شکلی، و تقریبی است که پایه‌اش محکم نیست.

هر اجتماع و ائتلافی که براساس هدایت و راهنمایی خدا و چنگ زدن به ریسمان الهی صورت نگیرد، فرجامش شکست است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳). «و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید».

و می‌فرماید: ﴿فَإِنْ نُنزِّلُ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (النساء: ۵۹). «و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید».

به هر حال تلاش‌های تقریب میان اهل سنت و اهل تشیع نیز تلاش‌های

(۱) - معنای واقعی معرفت است و هدف از آن رسیدن به نحوه‌ی کشف معارف والا و یا چشیدن و شناخت مستقیم این نوع معارف است. ر. ک. به «نشأة الفكر الفلسفی» (از نشر ۱/۱۸۶) تمام فرقه‌های بت‌پرست و مجوسی همچون زردشتی، مانوی، مزدکی و غیره و مذاهب و فرقه‌های هندی همچون برهمنی، تناسخیان و غیره از جمله غنوصیان به شمار می‌آیند. همان.

(۲) - «نشأة الفلسفة الصوفیة و تطورها»، ص ۸۰.

تازه‌ای نیستند، اما کسی به ثبت اتفاقات آن و تحقیق و بررسی آن اقدامی نکرده است و رویدادهای این گونه تلاش‌ها در کتاب‌های تاریخ و کتاب‌های پیشگامان این عرصه پراکنده‌اند. خاورشناس «گولدزیهر» به برخی از تلاش‌های معاصر در این جهت اشاره کرده و گفته است چنین تلاش‌هایی در تاریخ سابقه هم دارد، اما بیشتر توضیح نداده است^(۱).

ما در این تحقیق و بررسی خودمان تنها به بررسی تاریخی این گونه تلاش‌های نمی‌پردازیم، بلکه به آنها به عنوان مثال‌ها و نمونه‌های زنده‌ای نگاه می‌کنیم و به بررسی و ارزیابی برخی از آنها می‌پردازیم. به گمان ما این روش هم برای پیشگامان اصلاح، و هم برای در پیش گرفتن راه و روش بهتر و موفق‌تر و کامل‌تری در آینده مفید خواهد بود.

از مجموع این مثال‌ها شاید اسلوب و روشی کامل، و چشم‌اندازی روشن و دیدی باز از نقاط قوت و ضعف «رویدادهای» مذکور به دست بیاید، به شرطی که پس از بررسی اصول هر دو طریق که ما آنها را عرضه کردیم، مورد بررسی و داوری قرار گیرند.

رویدادها و وقایع مذکور تنها تلاش‌هایی بوده‌اند که هنوز نتوانسته‌اند قضیه را حل کنند. پس آیا حل و فصل این اختلافات ممکن است؟ به این پرسش در فصل بعد پاسخ خواهیم داد. و در این فصل تنها با ترتیب ذیل از برخی از این وقایع سخن خواهیم گفت:

(۱) تلاش‌های قدیمی.

استاد محمد ابوزهره بر این عقیده است که: «طوسی^(۲) نخستین کسی است

(۱) - «العقیده و الشریعة»، گولدزیهر، ص ۲۹۳.

(۲) - از بزرگان شیعه که به شیخ الطایفه ملقبش کرده‌اند و دو کتاب از کتاب‌های حدیثی چهارگانه‌ی تشیع و همچنین دو کتاب از چهار کتاب رجالی آنها از آثار اوست. (بیوگرافی وی در همین کتاب گذشت).

که تلاش کرد میان فرقه‌ی اثنی عشری و جمهور مسلمانان نزدیکی فکری و روانی ایجاد کند»^(۱). اما دکتر محمود بیسونی فوده می‌گوید: ریشه‌های دعوت تقریب به قرن ششم هجری و به ویژه به شخصیت طبرسی^(۲) برمی‌گردد. به نظر ایشان این شخص نخستین کسی بوده است که خشت‌های اولیه‌ی تقریب میان اهل سنت و تشیع را به صورت علمی و همراه با تسامح و آرامش که هدف از آنها از بین بردن فاصله میان مسلمانان بوده، گذاشته است»^(۳). منظور دکتر فوده از فراخوان تقریبی که آن را به سوی طبرسی نسبت می‌دهد، روشی است که ایشان در تفسیرش «مجمع‌البیان» در پیش گرفته و آیات قرآن را براساس روایت‌های فریقین و با پرهیز از برخی از «مظاهر غلو» که در میان روافض در عقاید و تفسیر وجود دارد، تفسیر کرده است. پیش از وی طوسی نیز در تفسیر «التبیین» خود همین روش را در پیش گرفته بود، و طبرسی نیز اعتراف کرده است که از روش طوسی در تفسیر پیروی می‌کند. پس روش هر دوی آنها یکی است، اما طوسی در عرصه زمان از وی جلوتر بوده است و این مسأله نظر ابوزهره را تأیید می‌کند.

یکی از علمای بزرگ شیعه در گذشته «ابن طاوس» و یکی از علمای بزرگ معاصر شیعه «نوری طبرسی» (متوفای ۱۳۲۰هـ) اعتراف کرده‌اند که تفسیر «تبیین» طوسی براساس تقیه و حداکثر مدارا با مخالفان - چنانکه گذشت - نوشته شده است و از جمله شواهد و قراین این مطلب آن است که طوسی استناد به روایت‌های اهل سنت را رد می‌کند، و حتی روایت‌های زید بن علی

(۱) - «الامام الصادق»، محمد ابوزهره، ص ۴۶۴.

(۲) - ابوعلی الفضل بن حسن طبرسی از علمای شیعه که به وی لقب «امین الاسلام» داده‌اند و تفسیر مجمع‌البیان از آن اوست. (بیوگرافی وی در ص ۹۹ گذشت).

(۳) - «الطبرسی مفسراً» محمود بیسونی محمد فوده ص ۱۰ (پایان‌نامه‌ی دکترای که به چاپ نرسیده است).

را که از علما و امامان بزرگ اهل بیت است و اهل سنت بر ثقه بودن وی اجماع دارند، به دلیل جعفری نبودن رد می‌کند، پس چگونه چنین شخصی در تفسیرش می‌آید و از روایت‌های اهل سنت استفاده می‌کند مگر این که هدف وی از این کار تقیه و تبلیغ تشیع در میان اهل سنت با دادن امتیاز به برخی از روایت‌های آنها در تفسیر خود بوده باشد.

پس ماهیت تلاش‌های «طوسی» تبلیغ عقاید روافض در میان جمهور مسلمانان بوده است. در «البحار» مجلسی که یکی از منابع هشتگانه‌ی آنها در حدیث به شمار می‌آید، بابی مستقل در نهی از استناد به روایت‌های اهل سنت مگر به قصد استدلال علیه آنها آمده است. طبرسی نیز - چنانکه گذشت - از روش طوسی پیروی کرده است. اگر نظر شیخ ابوزهره این است که طوسی رافضی نخستین دعوتگر به تقریب بوده، این مطلب از این لحاظ درست است که وی نخستین کسی است که راهکاری در این زمینه ارائه داده است، اما تاریخ می‌گوید حتی پیش از طوسی در قرن پنجم هجری به هنگام درگیری‌های خونینی که میان اهل سنت و تشیع در سال ۳۳۸هـ و در ماه ربیع‌الاول در بغداد روی داد^(۱) و نخستین فتنه در تاریخ بغداد میان این دو فرقه به شمار می‌آید^(۲) و پس از آن فتنه‌های دیگری نیز روی داد^(۳)، تلاش‌هایی در جهت تقریب و صلح و آشتی صورت گرفته است.

تلاش‌هایی که برای پایان دادن به این درگیری‌های خونین و خشونت‌آمیز صورت گرفته است، از جزئیات آن ما چندان آگاه نیستیم و تنها برخی از

(۱) - «البدایه و النهایه» ابن کثیر (۱۱/۲۲۱).

(۲) - «المهدی و المهدویه»، عبدالرزاق الحصان، ص ۷۴.

(۳) - به طور مثال به حوادث سال‌های ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷،

۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۶، ۵۱۰. در «البدایه و النهایه» و غیره مراجعه کن.

مورخان اشاراتی به آن کرده‌اند. به طور مثال ابن کثیر می‌گوید:

«در سال ۴۳۷هـ اهل سنت و شیعیان بر رویارویی مشترک با یهود در بغداد به توافق رسیدند و اقدام به غارت برخی از خانه‌هایشان و سوزاندن کنیسه قدیمی آنان نمودند»^(۱).

وی تفسیر بیشتری بیان نکرده است، اما گمان می‌رود که این توافق میان عوام هر دو گروه صورت گرفته باشد، چرا که رفتار آنها با اهل کتاب با مبادی اسلام و حقوق اهل ذمه همخوانی ندارد. اما این توافق و ائتلاف چندان طول نکشید و در سال ۴۳۹هـ در بغداد فتنه‌ای میان اهل سنت و روافض به وجود آمد که در آن مردم زیادی کشته شدند»^(۲).

اما پس از آن صلح و آشتی دیگری برقرار شد. ابن کثیر می‌گوید در سال ۴۴۲هـ روافض و اهل سنت در بغداد آشتی کردند و همه‌ی آنها به زیارت قبر علی و قبر حسین رفتند، و روافض نیز در کرخه در حق همه‌ی صحابه گفتند و در مساجد اهل سنت نماز خواندند و با هم به محبت و دوستی پرداختند»^(۳).

ابن کثیر می‌گوید «این خیلی عجیب است، مگر آنکه از روی تقیه باشد»^(۴).
من می‌گویم: و دلیل براساس تقیه بودن آن، این است که تنها یک سال پس از این حادثه یعنی در سال ۴۴۳هـ روافض برج‌هایی ساختند و بر آنها با طلا نوشتند: «محمد و علی خیر البشر، فمن رضي فقد شكر ومن أبی فقد كفر»^(۵) در این

(۱) - «البدایة والنهایة» ابن کثیر، ۱۲ / ۵۴.

(۲) - همان (۱۲ / ۵۶).

(۳) - همان (۱۲ / ۵۶) و ر. ک به «المنتظم» ابن جوزی (۸ / ۱۴۵) و «العبر»، ذهبی (۳ / ۱۹۹).

(۴) - «البدایة والنهایة» ابن کثیر (۱۲ / ۶۱). ذهبی بر این اتفاق چنین اظهار نظر می‌کند. «این توافق و آشتی بی سابقه است». «العبد» ذهبی، (۳ / ۱۹۹).

(۵) - ر. ک به «المنتظم» از ابن جوزی (۸ / ۱۴۹)، «البدایة والنهایة» ابن کثیر (۱۲ / ۶۲).

عبارت همه‌ی کسانی که خلفای سه‌گانه را بر علی مقدم دانسته‌اند که این اشخاص جز صحابه کسان دیگری نیستند؛ تکفیر شده‌اند. و علی هم با افضل‌ترین پیامبران هم‌سنگ قرار داده شده است. به سبب همین اقدام روافض بار دیگر آتش فتنه میان فریقین شعله‌ور شد و میانشان جنگ و درگیری روی داد^(۱). سپس برای سومین بار میان آنها آتش‌بس و آشتی برقرار شد و برخی از مورخان به این امر چنین اشاره کرده‌اند: «در سال ۴۸۸ هـ رافضیان و اهل سنت کرخه همراه با مردم محله‌های دیگر با هم مصالحه کردند، و به زیارت و ملاقات همدیگر رفتند، و به صلح و رحمی با یکدیگر پرداختند، و سر سفره‌ی همدیگر نشستند، و این یکی از عجایب روزگار بود»^(۲).

اینها مطالبی بودند در رابطه با حوادث و اتفاقات صلح و آشتی که کتاب‌های تاریخ، آنها را ذکر کرده و ما بر آنها اطلاع حاصل کردیم. این تلاش‌ها در مقایسه با درگیری‌های خشونت‌آمیز و خونینی که در میان هر دو فرقه روی داده به اندک نوری که در شبی تاریک از درخشش برق به دست می‌آید و دیری نمی‌گذرد که از بین می‌رود، می‌مانند. اما ما بدون جانبداری و تعصب می‌گوییم که - غالباً - این شیعیان بوده‌اند که با بد و بیراه و ناسزا گفتن به صحابه و تکفیر آنها در مراسم سالانه‌ی عزاداری‌های محرم و غیره موجبات این درگیری‌ها را فراهم کرده‌اند، و این مطلب برای کسانی که به جستجو و بررسی تاریخ می‌پردازند روشن است. کارهای بسیار زشتی که شیعیان انجام می‌داده‌اند و اهل سنت را تحریک می‌کرده‌اند به پیمانهای صلح و آشتی و وحدت پایان می‌داده است.

(۱) - همان.

(۲) - «المنتظم» ابن جوزی (۸۷/۹)، «البدایة و النهایة»، ابن کثیر (۱۴۹/۱۲).

اگر تلاش‌هایی که به آنها اشاره شد. به ظاهر - از سوی خود مردم صورت می‌گرفت. تلاش‌های دیگری نیز بوده که از سوی «رأس هرم» با «رهبری سیاسی» صورت می‌گرفته است، از جمله این که «مأمون»، «علی‌الرضا»^(۱) را که شیعیان وی را امام و رهبر خود می‌دانستند و در میان گروه‌های روافض و غیره طرفدارانی داشت^(۲)، به ولایت عهدی خود انتخاب کرد. این بدان سبب بود که مأمون دریافت که «علی‌الرضا» بهترین اهل بیت در زمان^(۳) خودش است، و در میان بنی‌عباس نیز کسی که در علم و دین به پای او برسد نیست، وی را ولی عهد خود قرار داد. اگر کاری که مأمون انجام داد به نتیجه می‌رسید خشم بسیاری از کسانی که مدعی شایسته‌تر بودن «رضا» به خلافت بودند فرو می‌نشست و از دشمنانی که همواره از طرفداری اهل بیت به عنوان ابزاری جهت رسیدن به اهدافشان علیه اسلام و مسلمانان استفاده می‌کرده‌اند. سلب فرصت می‌شد، اما وفات «رضا» در سال ۲۰۳ هـ موجب عقیم ماندن این آرزو شد، و برخی نیز گفته‌اند وی به وسیله‌ی سم کشته شد^(۴).

(۱) - علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب قریشی، هاشمی علوی ملقب به رضا. وی از پدرش و دیگران حدیث روایت کرده و گروهی از وی نیز حدیث روایت کرده‌اند، از جمله أبو‌الصلت هروی و ابو عثمان مازنی. ابن سمعانی می‌گوید خللی که در روایت‌های او وجود دارد از سوی راویان آنها است، چرا که تمام کسانی که از وی روایت کرده‌اند، راویانی متروک‌اند. وی در سال ۲۰۳ هـ در طوس وفات یافت. «الانساب» سمعانی (۶/ ۱۴۰)، «منهاج السنة» (۲/ ۱۵۵) و صفحات پس از آن چاپ اول «البدایة و النهایة» ابن کثیر (۱۰/ ۲۵۰)، «الکاشف» ذهبی (۲/ ۲۹۶).

(۲) - وی در روز دوشنبه، هفتم رمضان سال ۲۰۱ هـ رسماً ولایت عهد را بر عهده گرفت. ر. ک: «تاریخ خلیفه بن خیاط»، ص ۴۷۰، «تاریخ یعقوبی» (۲/ ۴۴۸)، «تاریخ طبری» (۱۰/ ۲۴۳)، «البدایة و النهایة»، ابن کثیر (۱۰/ ۲۴۷).

(۳) - «البدایة و النهایة»، ابن کثیر (۱۰/ ۲۴۷).

(۴) - «الانساب» سمعانی (۶/ ۱۳۹)، روافض ادعا می‌کنند که مأمون وی را مسموم کرد. ر. ک: «الموجز من =

اما بزرگ‌ترین و مهم‌ترین تلاش برای تقریب براساس پیروی از حق، تلاشی است که در قرن دوازدهم هجری میان هر دو گروه در اجتماعی که متشکل از نمایندگان طرفین و به ریاست علامه‌ی عراق، «عبدالله سویدی» و اشراف و تدبیر «نادرشاه»^(۱) برگزار شده بود، اتفاق افتاد. اینک ما از این تلاش سخن خواهیم گفت.

کنفرانس نجف.

محب‌الدین خطیب این کنفرانس را چنین توصیف می‌کند: «کنفرانس نجف بزرگترین کنفرانس و همایشی بوده که در طول تاریخ برای تفاهم میان شیعیان و اهل سنت محمدی برگزار شده است»^(۲). و گفته است: «کنفرانس فوق نخستین کنفرانس از نوع خود در جامعه‌ی اسلامی بوده است».

رویدادهای این همایش هم در خاطرات علامه‌ی عراق عبدالله سویدی که آنرا «النفحة المسكية في الرحلة المكية» و هنوز هم به صورت خطی موجود است^(۳) آمده، و هم در کتاب پسرش «عبدالرحمن بن عبدالله سویدی» که آن را «حدیقة الزوراء في سيرة الوزراء» نام نهاده، و در قسمت چاپ نشده‌ی کتابی که «تاریخ بغداد» نام دارد آمده است^(۴). بخش مربوط به رویدادهای کنفرانس فوق از کتاب «خاطرات

= حیاة ائمة اهل البيت، عباس موسوی، ص ۹۱.

(۱) - نادرقلی خان، بنیانگذار سلسله‌ی افشاریه معروف به نادرشاه طهاسب افشار. وی مرد شجاع و دلیر بود و به خاطر شجاعت و پیروزی‌هایش بر افغان‌ها و ترک‌ها پله‌های ترقی را به سرعت پیمود و به هنگام وفات آخرین شاه سلسله‌ی صفویه، عباس خودش را شاه ایران خواند. وی در سال ۱۶۸۸ م به دنیا آمد و در سال ۱۷۴۷ م از دنیا رفت. «الموسوعة العربية المیسرة» بروکلان، ص ۱۸۱۴، «تاریخ الشعوب الإسلامية» ص ۵۲۵.

(۲) - مجله‌ی «الفتح»، جلد ۱۷، ص ۶۶۵.

(۳) - یک نسخه از آن در کتابخانه‌ی «عارف حکمت» در مدینه منوره به شماره‌ی (۲۶۹) موجود است.

(۴) - یک نسخه‌ی تصویری از این کتاب در کارگاه تاریخ دانشکده زبان عربی ریاض موجود است که نه =

سویدی» به صورت جداگانه نیز در کتابی که «الحجج القطعية لاتفاق الفرق الإسلامية» نامیده شده و انتشارات «السعادة» قاهره در سال ۱۳۲۳هـ به چاپ رسانده و پس از آن محب‌الدین خطیب در سال ۱۳۶۷هـ تحت عنوان «مؤتمر النجف» آنرا به چاپ رسانده و پیش از آن در صفحات مجله‌ی «الفتح» تحت عنوان «أعظم مؤتمر في تاريخ المسلمين للتفاهم بين الشيعة وأهل السنة المحمدية»^(۱) به چاپ رسانده بود، نیز آمده است.

در ادامه ما اندکی از بیوگرافی علامه سویدی، مهم‌ترین شخصیت این کنفرانس و چکیده‌ای از رویدادها و مصوبات مهم آن را عرضه خواهیم داشت^(۲).

= شماره‌ای دارد و نه به کسی که از آن تصویربرداری کرده اشاره شده است.

(۱) - این کتاب بعداً در انتشارات «بصری» بغداد و سپس در انتشارات «سلفیه» قاهره همراه با «الخطوط العریضة» به چاپ رسید.

(۲) - نظر من این بود که من رویدادهای این کنفرانس را پس از تحقیق و بررسی به صورت کامل در صفحات این کتاب بیاورم. اما استاد ناظر به من پیشنهاد کرد از این اندیشه صرف‌نظر کرده و به تلخیص رویدادهای آن اکتفا کنم.

زندگینامه‌ی علامه سویدی.

او ابوالبرکات عبدالله بن حسین بن مرعی بن ناصرالدین الدوری^(۱) السویدی^(۲) است که در سال ۱۱۰۴هـ در بغداد متولد شد^(۳) و نزد بسیاری از علمای عراق، حجاز و شام علم را فرا گرفت.

سید محمود شکری آلوسی از وی چنین تعریف می‌کند: «وی شیخ مطلق روی زمین و زینت و افتخار شریعت است به اجماع و اتفاق همه»^(۴). همچنین درباره‌ی وی می‌گوید: «ایشان : شیخ معارف و علوم و امام آن و در اختیار دارنده‌ی زمام دانش و علم بود»^(۵). از جمله آثار ایشان «شرحی گرانقدر بر صحیح بخاری» و کتاب «المحاكمة بین الدمامینی و الشمنی فیما کتبه علی مغنی اللیب» و «النفحة المسکیة» و «الامثال السائرة» و غیره هستند.

ایشان غیر از مناظرات و مباحثاتی که در مؤتمر نجف داشتند، با علمای شیعه مناظرات دیگری هم داشته‌اند و مخالفان همیشه در برابر ایشان شکست می‌خوردند، و نمی‌توانستند در برابر حجت‌ها و براهین ایشان تاب مقاومت بیاورند. برخی از این مناظرات و مباحثات را فرزند ایشان عبدالرحمن

(۱) - الدوری، منسوب به «الدور» یکی از روستاهای شرق دجله در کنار ساحل آن. بالاتر از «سر من رأی» است. «النفحة المسکیة» (نقاب خطی، ص ۳).

(۲) - وی را به برادر ناتنی پدرش احمد بن سوید که پس از وفات پدر ایشان سرپرستی وی را به عهده گرفته بود نسبت داده سویدی می‌خوانند (پدر علامه سویدی در حالی که ایشان تنها پنج سال سن داشت وفات کرد). ر. ک: «النفحة المسکیة»، ص ۳-۴.

(۳) - «النفحة المسکیة»، سویدی، ص ۳.

(۴) - «المسک الأذفر»، ص ۶۱.

(۵) - «المسک الأذفر»، محمود شکری آلوسی، ص ۶۱ و صفحات پس از آن.

سویدی^(۱) در «تاریخ بغداد» ذکر کرده، و اگر بیم خروج از مبحث نمی‌رفت ما بخشی از آنها را ذکر می‌کردیم^(۲).

علامه محمود شکری آلوسی درباره‌ی کارهای ایشان در کنفرانس نجف می‌گوید: «ایشان دارای مناقب و فضایل بی‌شماری است که رسیدن به کمترین آنها نیز دشوار است، از جمله تقویت و تأیید شریعت احمدی و سنت نبوی به هنگام آمدن نادرشاه همراه با عجمیان اهل نفاق و شقاق، و آمد و شد پیک‌ها و رد و بدل شدن نامه‌های پی‌پی و بی‌شماری میان وی و احمدپاشا والی بغداد، که به دنبال آن نادرشاه خواستار به رسمیت شناخته شدن مذهب اثناعشری و برچیده شدن کلی مذهب اهل سنت شد. در آن هنگام بود که وزیر مشارالیه از علامه سویدی خواست با آنها مناظره کند و سرانجام خداوند متعال آتش گمراهی آنان را به وسیله‌ی ایشان خاموش کرد و مخالفان را میان توده‌ها رسوا کرد. و زمانی که درک کردند وی دریایی از علم است که به ژرفای آن نمی‌رسند، از بند کفشش در برابر وی رام‌تر شدند و ایشان با استفاده از این موقعیت در جهت صلح و آشتی میان دو دولت تلاش کرد، و در این کار موفق شد و افتخاری بزرگ نصیب او گشت. همچنین وی توانست سب و شتم را از صحابه‌ی پیامبر اکرم رفع کند، و شاه نیز با احترام زیاد با او پیش آمد و پس از آنکه شیعه بود سنی شد، و سنت را پس از آنکه نزدیک به افول بود احیاء کرد و از ریخته شدن خون بسیاری از جوانان، میانسالان و کهنسالان جلوگیری کرد.

(۱) - جهت ملاحظه‌ی بیوگرافی وی به «سلک الدرر» (۲/ ۳۳۰)، «المسک الأذفر»، ص ۶۵ و «معجم المؤلفین» (۱۴۹/۵) مراجعه شود.

(۲) - ر. ک به «تاریخ بغداد» یا «حدیقة الزوراء» از عبدالرحمن بن عبدالله بن حسین، ص ۷۵-۷۹ مراجعه شود.

وی توانست مصیبت و آفتی بزرگ را از اهل سنت رفع کند و این نعمتی است که همه‌ی اهل سنت بایستی قدردان آن باشند. وی در روز شنبه، یازده شوال سال ۱۱۷۴هـ وفات یافت. رحمت خدا بر وی باد^(۱).

کنفرانس نجف.

در روز پنجشنبه ۲۵ شوال سال ۱۱۵۶هـ در نجف، زیر محوطه‌ی مسقفی که پشت ضریحی که به امام علی علیه السلام منسوب است، این کنفرانس به ریاست علامه‌ی عراق عبدالله سویدی و با حضور مجتهدان شیعه از ایران و نجف و حضور علمای اهل سنت که از اردلان^(۲)، افغانستان و ماوراء النهر (= آسیای میانه)^(۳) آمده بودند برگزار شد. از ایران تقریباً هفتاد عالم به این کنفرانس آمده بودند که در میان آنها تنها یک سنی بود که عبارت بود از مفتی اردلان^(۴). ریاست هیئت روافض را رهبر مذهبی آنان ملاباشی علی اکبر بر عهده داشت. از علمای افغانستان و علمای ماوراءالنهر نیز هفت نفر به این کنفرانس آمده بودند. نادرشاه که بزرگ‌ترین پادشاه ایران در سده‌های اخیر به شمار می‌آید^(۵) برگزارکننده‌ی همایش فوق بود و کارهای آن را پی‌گیری می‌کرد. برای استماع وقایع کنفرانس، بسیاری از ایرانیان، عرب‌ها و مردم ترکستان^(۶)

(۱) - ر. ک به: «سلک الدرر»، مرادی (۳/ ۸۴-۸۶) و «المسک الأذفر»، محمود شکری آلوسی، ص ۶۲-۶۳.

(۲) - یکی از استان‌های غربی ایران.

(۳) - مراد از ماوراء النهر مناطق ماوراء رودخانه جیحون هستند که در خراسان واقع شده است. مناطق شرق این رود مناطق هیاطله نامیده می‌شدند که پس از اسلام آنها را ماوراءالنهر نامیدند و مناطقی که در قسمت غرب این رود واقع شده‌اند، خراسان و ولایت خوارزم می‌نامند. «معجم البلدان» (۵/ ۴۵).

(۴) - بنا به گفته‌ی سویدی وی عبارت بوده از سید احمد مفتی شافعی از اردلان.

(۵) - ایرانیان به سال ۱۱۴۷ هـ با وی به عنوان پادشاه بیعت کردند.

(۶) - ترکستان بر همه‌ی مناطق ترک‌نشین اطلاق می‌شود، «معجم البلدان» (۲/ ۲۳).

حضور یافته بودند که بنا به نوشته‌ی سویدی به: «حدود شصت هزار نفر می‌رسیدند»^(۱).

این کنفرانس پس از جنگ‌های خونینی که نادرشاه طی آنها بر هند، ترکستان، بخاری^(۲)، بلخ^(۳) و اصفهان^(۴) چیره شد و افغانیان و ترکان را وادار به اطاعت از خود کرد و تمام ایرانیان را پیش از آن مطیع خود کرده بود و با عثمانیان نیز وارد جنگ شد و بغداد، بصره، کرکوک^(۵) و غیره^(۶) را محاصره کرد، و این قلمرو گسترده او علاوه بر مناطق شیعه‌نشین مناطق سنی‌نشین را نیز در برگرفته بود، برگزار شد. درگیری‌هایی که در قلمرو نادرشاه میان اهل سنت و شیعیان اتفاق می‌افتاد، باعث شد که نادرشاه برای ایجاد تفاهم و آشتی میان این دو فرقه، اقدام به برگزاری این کنفرانس نماید و این مطلب را نادرشاه به صراحت به سویدی گفته بود.

سویدی می‌گوید نادرشاه از وی پرسید: «آیا می‌دانی از تو چه می‌خواهم؟» سویدی گفت: «خیر». نادرشاه گفت: «دو گروه از رعیت من؛ یعنی ترکان و افغانها به ایرانیان می‌گویند شما کافر هستید، کفر بد است و شایسته نیست که در مملکت من برخی، برخی دیگر را تکفیر کنند. اینک تو وکیل و نماینده من هستی تا از طرف من تمام چیزهایی را که موجب کفر می‌شوند رفع کنی و بر

(۱) - ر. ک: «مؤتمر النجف» همراه با «الخطوط العریضة»، ص ۸۹-۹۰.

(۲) - بخاری، (به ضم با) بزرگ‌ترین شهر ماوراء النهر، «معجم البلدان»، (۳۵۳/۱).

(۳) - بلخ یکی از شهرهای مشهور خراسان است. ر. ک: «معجم البلدان» (۱۹/۱).

(۴) - اصفهان به «فا» تلفظ اهل مشرق و اصبهان به «با» تلفظ اهل مغرب است. ر. ک «شرح النخبة» از ملاعلی

قاری، ص ۱۰. و اصفهان (به کسر الف) از شهرهای مشهور ایران است. «معجم ما استعجم» (۶۳/۱).

(۵) - کرکوک یکی از شهرهای عراق است.

(۶) - «مؤتمر النجف»، ص ۶۶-۶۷ با اندکی تصرف.

گروه سوم درباره‌ی آنچه به عهده می‌گیرند، گواه باشی و هر آنچه را دیدی و یا شنیدی به من گزارش می‌کنی و به احمدخان می‌رسانی»^(۱) سویدی می‌گوید: «پیش از رفتن نزد نادرشاه به وی گفته شد که او به دنبال عالمی است که همراه با علمای دیگر با عجمیان در رابطه با مذهب تشیع بحث و مناظره کند و بر بطلان آن دلیل اقامه کند و عجمیان نیز بر صحت آن دلیل اقامه می‌کنند و اگر عالم عجمیان غالب شد، سنیان باید مذهب تشیع را به عنوان مذهب پنجم به رسمیت بشناسند»^(۲).

سویدی می‌گوید زمانی که این مسؤولیت به عهده‌ی وی گذارده شد، سخت بر وی سنگینی کرد به گونه‌ای که می‌گوید: «موهای بدنم راست شد و لرزه بر اندامم افتاد»^(۳). و سبب آن این بود که وی می‌دید که روافض اهل عناد و لجاجت هستند، و افزون بر آن هم اینک قدرت در اختیار آنهاست و رسیدن به توافق و تفاهم با آنها مشکل است. چرا که منابعی که آنها دین را از آن دریافت می‌کنند با منابع اهل سنت یکی نیست. «آخر چگونه می‌توان با آنها مباحثه کرد، در حالی که آنها همه‌ی احادیث ما را انکار می‌کنند، صحت کتاب‌های شش‌گانه و کتاب‌های صحیحه دیگر را نمی‌پذیرند و به هر آیه‌ای که استناد شود آن را تأویل می‌کنند، و می‌گویند اگر احتمال در دلیل راه پیدا کرد استدلال باطل می‌شود، و می‌گویند شرط دلیل آن است که هر دو طرف بر آن اتفاق داشته باشند»^(۴).

به همین سبب او خواست وی را از این مسؤولیت بسیار خطیر معاف دارند و مسؤولیت آن را به عالم دیگری واگذار کنند، اما خواسته‌ی ایشان پذیرفته

(۱) - همان، ص ۷۶-۷۷.

(۲) - همان، ص ۶۹.

(۳) - «مؤتمر النجف»، سویدی، ص ۶۹.

(۴) - همان.

نشد^(۱)، پس با توکل بر خدا آن را بر عهده گرفت.

وی ذکر می‌کند که در مسیرش خیلی فکر می‌کرد و مسایل و دلایل طرفین و پاسخ‌های آنها را در ذهن خود مرور می‌کرد. وی می‌گوید من بیش از صد دلیل را در ذهن خودم مجسم کردم و برای هر دلیلی یک پاسخ، دو پاسخ و یا سه پاسخ بر حسب گمان و احتمال آوردم.^(۲) وی برای حضوری موفق برنامه‌ریزی و چاره‌اندیشی می‌کرد. پیش از برگزاری همایش فوق و پس از آن نیز علامه سویدی جلسات مباحثه و مناظره‌ای با بزرگ مجتهدان شیعه، «ملاباشی» داشته است که در آن توانسته بود با مطرح کردن سه مسأله که شیعیان جواب قانع‌کننده‌ای برای آنها ندارند، وی را مغلوب کند.

ما این رویداد را با عبارت خود سویدی نقل می‌کنیم:

مسأله‌ی اول و دوم (این جلسه پیش از برگزاری کنفرانس برپا شده است).

سویدی می‌گوید به «ملاباشی» گفتم: «می‌خواهم از تو درباره‌ی دو مسأله‌ی سؤال کنم که شیعیان پاسخی برای آن ندارند».

او گفت: «آن دو مسأله کدام‌اند؟».

گفتم: «اولی این که شیعیان درباره‌ی صحابه چه می‌گویند؟».

او گفت: «همه مرتد شدند، جز پنج نفر؛ علی، مقداد، ابوذر، سلمان فارسی و

عمار بن یاسر، چرا که بقیه با علی به عنوان امام و خلیفه بیعت نکردند».

من گفتم: «اگر آن گونه است که تو می‌گویی، پس چرا علی دخترش ام‌کلثوم

را به عمر بن خطاب داد؟».

گفت: «به این کار مجبورش کردند»^(۳).

(۱) - «مؤتمر النجف»، ص ۷۰.

(۲) - همان، ص ۷۱.

(۳) - و این همان چیزی است که در کتاب‌های حدیثی معتبرشان آمده و برای آن بابی تحت عنوان: «باب در =

گفتم: «به خدا شما عیبی را به علی نسبت دادید که کمترین و پست‌ترین عرب‌ها به آن تن نمی‌دهد، پس چگونه ممکن است فردی از بنی‌هاشم که شریف‌ترین و با حسب و نسب‌ترین و جوانمردترین و غیورترین عرب‌هایند، به آن تن دهد. یک عرب معمولی هم جاننش را برای دفاع از آبرویش فدا می‌کند و برای ناموسش کشته می‌شود و از بذل جاننش در دفاع از حیثیت، آبرو و ناموسش دریغ نمی‌کند، پس شما چگونه به مردی که آن همه شجاع و دلیر بود و شیر خدا در مشارق و مغارب به شمار می‌آمد عیبی را نسبت می‌دهید که کمترین عرب‌ها آن را تحمل نمی‌کنند؟

کم نیستند کسانی که به خاطر دفاع از ناموسشان جنگیده‌اند و کشته شده‌اند»^(۱). او گفت: «شاید ماده جنی به شکل و قیافه‌ی ام کلثوم خودش را درآورده و با عمر ازدواج کرده است!»^(۲).

گفتم: «این پاسخ از پاسخ نخست هم بدتر است، آخر چنین چیزی چگونه منطقی است؟! اگر ما این باب را باز کنیم، همه‌ی ابواب شریعت مسدود خواهد

= بیان وصلت و ازدواج کردن با ناصبی به هنگام ضرورت و از روی تقیه» بسته‌اند. از جمله روایت‌هایی که در این باب آمده روایتی است از ابو عبدالله^(ع) در رابطه با ازدواج ام کلثوم با عمر که ابو عبدالله گفته است: «آن فرجی است که از ما غصب (تصاحب) شده است». ر. ک: «الوسایل» (۷/۴۳۳) «فروع الکافی» (۲/۱۰) آخر این تفسیر با بسیاری دیگر از روایت‌هایشان که در وصف شجاعت و قهرمانی‌های علی‌اند و می‌گویند اسلام بر پا نشده است مگر به وسیله‌ی شمشیر او چگونه جور در می‌آید؟!!

(۱) - به اعتقاد شیعیان ائمه جز با اختیار خودشان نمی‌میرند، پس نباید از مرگ هراسی داشته باشند و کلینی در «اصول الکافی» بابی تحت عنوان «باب درباره‌ی این که امامان زمان مرگشان را می‌دانند و جز با اختیار خودشان نمی‌میرند» ذکر کرده و در آن هشت حدیث و روایت از روایت‌های خودشان را ذکر کرده است. «الکافی» (۱/۲۵۸).

(۲) - در کتاب «هفت الشریف» که از کتاب‌های باطنیان است در باب بیست و سوم آن یک چنین تفسیر خرافی‌ای تحت عنوان «فی معرفة تزویج ام کلثوم فی الباطن»، ص ۸۴ و صفحات پس از آن آمده و نزد امامیه‌ی اثنی عشریه نیز یک چنین تفسیر خرافی‌ای وجود دارد. ر. ک «الانوار النعمانیة» (۱/۸۳-۸۴).

شد، حتی اگر مردی بخواهد نزد زنش برود، احتمال دارد وی بگوید تو یک جن هستی که به قیافه‌ی شوهر من درآمده‌ای و به او اجازه‌ی نزدیک شدن به خودش را ندهد، و اگر وی دو شاهد عادل بیاورد بر این که فلانی شوهر آن زن است باز هم این احتمال می‌رود که درباره‌ی آن دو شاهد گفته شود که دو جن هستند که به قیافه‌ی دو شاهد عادل درآمده‌اند و همینطور مسلسل وار. احتمال دارد کسی مرتکب قتلی شده باشد و یا کسی از وی حقی بخواهد و او در دادگاه مدعی شود که شخص موردنظر و مطلوب من نیستم، بلکه احتمال دارد یک جن به قیافه‌ی من درآمده (و مرتکب قتل شده است و یا حق شما را خورده است)، و این احتمال هم وجود دارد که جعفر صادق که شما مدعی هستید عبادت شما موافق مذهب اوست، یک جن بوده باشد که به قیافه‌ی وی درآمده و این احکام را به شما القا کرده است.

مسأله‌ی دوم: سپس به وی گفتم: «حکم کارهای خلیفه‌ی غاصب و ستمگر از نظر شما چیست؟ آیا احکام و کارهای او نافذند؟ او گفت: «کارهای وی صحیح و نافذ نیستند».

گفتم: «تو را به خدا سوگند می‌دهم که بگویی مادر محمد بن الحنفیه بن علی از چه قبیله‌ای است؟».

گفت: «از بنی حنیفه».

گفتم: «آیا از اسیران بنی حنیفه است؟».

گفت: «نمی‌دانم» (و دروغ می‌گفت).

برخی از علمای حاضر شیعه گفتند: «آری، از اسیران بنی حنیفه بوده که توسط ابوبکر رضی الله عنه به اسارت گرفته شدند».

گفتم: «پس این کار علی را که کنیزی را از اسیران قبول کند و از آن بچه‌دار شود چگونه توجیه می‌کنید، در حالی که امام و خلیفه - بنا به ادعای شما -

خلیفه‌ی غاصب و ستمگری بوده و احکامش به دلیل غاصب بودنش نافذ نیستند، و احتیاط در مسأله امریست پذیرفته شده و مسلم؟».

گفت: «شاید او را از خانواده‌اش خواسته است، یعنی خانواده‌اش وی را به ازدواج علی درآورده‌اند».

گفتم: «این مطلب نیاز به اثبات و دلیل دارد و وی بحمدالله پاسخی نداشت»^(۱).

مسأله‌ی سوم: (در رابطه با این مسأله پس از خاتمه‌ی کنفرانس بحث شد).

سویدی می‌گوید: «عصر روز جمعه^(۲) با ملاباشی دیدار کردم و در خصوص

مذهب جعفریه (مذهب جعفر صادق) با هم گفت‌وگو کردیم.

من گفتم: «مذهبی که شما از آن پیروی می‌کنید باطل است و به اجتهاد

مجتهدی بر نمی‌گردد».

گفت: «مذهب ما اجتهاد^(۳) جعفر صادق است».

گفتم: «جعفر صادق در آن هیچ نقشی ندارد و شما مذهب جعفر صادق را

نمی‌دانید».

اگر بگویید در مذهب جعفر صادق تقیه وجود دارد، پس نه شما و نه

دیگران نمی‌توانند به مذهب واقعی او پی ببرند، چرا که در هر مسأله‌ای ممکن

است تقیه وجود داشته باشد.

من از طریق شما باخبر شده‌ام که وی درباره‌ی نجاستی که در چاه بیفتد، سه

قول دارد. یکی اینکه از وی در مورد این مسأله سؤال شد و وی گفت: «چاه

دریایی است که نجس نمی‌شود»، دومی اینکه: «باید همه‌ی آب آن کشیده

(۱) - سویدی، ص ۸۶-۸۸.

(۲) - موافق با ۲۶ شوال سال ۱۱۵۶ هـ.

(۳) - این تعبیر با اعتقاد شیعیان درباره‌ی گفته‌های جعفر صادق جور در نمی‌آید.

شود». سوم اینکه: «هفت دلو یا شش دلو آب از آن کشیده شود. من به یکی از علمای شما گفتم با این سه قول چکار می‌کنید؟».

او گفت: «مذهب ما آن است که هر کسی توانایی اجتهاد پیدا کرد، در اقوال جعفر صادق اجتهاد نموده یکی را تصحیح کند».

گفتم: «با بقیه چه کار کند؟».

گفت: «آنها را حمل بر تقیه کند».

گفتم: «اگر مجتهدی دیگر آمد و قول دیگری را غیر از قولی که مجتهد اول صحیح دانسته بود، صحیح دانست، با قولی که مجتهد اول صحیح دانسته بود چه کار کند؟».

گفت: «آن را حمل بر تقیه کند».

گفتم: «پس مذهب جعفر صادق ضایع شده و از بین رفته است، چرا که هر قولی که به او نسبت داده شده است، احتمال تقیه در آن می‌رود و هیچ علامت و نشانه‌ای هم وجود ندارد که تقیه را از غیر تقیه متمایز کند. آن عالم پاسخی نداشت. پاسخ شما چیست ملاحظاتی؟ ملاحظاتی نیز پاسخی نداشت و ساکت شد»^(۱).

سپس به وی گفتم: «اگر بگویید: «در مذهب جعفر صادق تقیه وجود ندارد» پس مذهب وی، آن مذهبی نیست که شما بر آن هستید چرا که شما قایل به تقیه هستید»^(۲).

(۱) - به همین سبب است که صاحب حدائق (یکی از علمای شیعه) گفته است که آنها - به دلیل تقیه - احکام دینشان جز اندکی را نمی‌دانند. وی گفته است «از احکام دین جز اندکی به یقین معلوم نیستند، چرا که اخبار و روایت‌های دین با اخبار و روایت‌های تقیه قاطی شده‌اند و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی نیز به این امر اعتراف دارد و عمل به ترجیحات روایت شده به هنگام تعارض اخبار را خطا دانسته و به برگرداندن واقعیت امر و تسلیم محض به ائمه‌ی ابرار پناه برده است. [الحدائق] یوسف البوانی: ۵ / ۱.

(۲) - ر. ک: به «باب التقیه در «اصول الکافی» ۲ / ۲۱۷، و رجوع شود به بحث تقیه در صفحات گذشته =

ملاباشی پاسخی نداشت. و پس از آن من دلایل دیگری برای وی ذکر کردم که بر آن دلالت داشتند که مذهبی که آنها بر آنند مذهب جعفر صادق نیست.

روز اول کنفرانس.

علمای اهل سنت و علمای اهل تشیع گرد هم آمدند و سویدی نام‌های اکثر آنها را ذکر کرده است و برای شنیدن آنچه در کنفرانس اتفاق می‌افتد مردم زیادی از عرب‌ها، عجم‌ها و ترکستانی‌ها - چنانکه پیش از این ذکر کردیم - گردهم آمدند و رویدادهای کنفرانس به وسیله‌ی مخبرانی که یکدیگر را نمی‌شناختند و در نتیجه تنها واقعیت‌ها را می‌رساندند، به نادرشاه گزارش می‌شد.

در این اجتماع همه‌ی علما و مجتهدان شیعه و در رأس آنها مجتهد بزرگشان ملاباشی پذیرفتند که در مورد صحابه مذهب اهل سنت را بپذیرند، و چنانکه سویدی می‌گوید - ملاباشی به نمایندگی از آنها اعلام کرد که همه‌ی صحابه و رضوان الله علیهم عادل بوده‌اند و افضل‌ترین مسلمانان پس از پیامبر به ترتیب ابوبکر بن ابوقحافه، عمر بن خطاب، عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب‌اند و خلافت آنها نیز به همین ترتیب در فضیلت آنهاست. در رابطه با متعه هم گفتند که حرام است و تنها سفیهان و ناآگاهان به آن قایلند.

همه‌ی آنها بر این امر توافق کردند که چیزی را که حرمت آن در دین قطعی

= همین کتاب. در کتاب‌های معتبر شیعه روایت‌هایی در مدح صحابه و درباره‌ی تعریف علی از عمر و درباره‌ی تحریم متعه و درباره‌ی شستن پاها در وضو و درباره‌ی این که علی هم پاها را می‌شسته آمده است. همه‌ی این روایت‌ها با اصول آنها مخالف است و به همین دلیل آنها را بدون دلیل حمل بر تقیه کرده‌اند. به طور مثال هر که به کتاب «التهدیب» یا «الاستبصار» که هر دو از طوسی‌اند مراجعه کند، احادیث زیادی می‌بیند که با اصول آنها جور در نمی‌آیند و طوسی غیر از این که آنها را حمل بر تقیه کند، تأویل دیگری برای آنها نیافته است.

است و همه بر حرمت آن اجماع کرده‌اند حلال ندانند، و حلالی را که حلال بودن آن متفق علیه و از دین به صورت قطعی و تعیین شده است حرام ندانند. پس از این اعتراف و اقرار همه بلند شدند و با هم مصافحه کردند و هر یکی دیگری را برادر خطاب می‌کرد. سپس مجلس در روز چهارشنبه بیست و چهارم شوال (۱۱۵۶هـ) اندکی پیش از مغرب به پایان رسید.

روز دوم کنفرانس (پنجشنبه ۲۰ شوال ۱۱۵۶هـ)^(۱).

در این روز مصوبات روز اول کنفرانس قرائت شد، چرا که نادرشاه دستور داده بود هر آنچه را در روز اول تصویب کرده‌اند و به عهده گرفته‌اند روی کاغذ بیاورند. و روز بعد برای قرائت آنچه تصویب کرده‌اند و از سوی همه مورد تأیید و تصدیق قرار گرفته همه به همان مکان روز اول بیایند.

قطعه‌نامه به زبان فارسی نوشته شده بود و ملامباشی به مفتی دربار آقا حسین دستور داد که آن را در حضور همه ایستاده قرائت کند و مضمون آن چنین بود: حکمت خداوند متعال اقتضای آن کرد که پیامبرانی فرستاده شوند، پس پیامبران یکی پس از دیگری آمدند تا آنکه نوبت به نبوت پیامبر محمد مصطفی رسید.

پس از وفات ایشان که خاتم پیامبران و رسولان بود، یاران وی بر افضل‌ترین، بهترین و عالم‌ترین کسی از میان خود، یعنی ابوبکر صدیق ابن ابی قحافه اتفاق کردند و همه با کمال میل حتی امام علی بن ابی طالب رضی الله عنه با وی بیعت کردند، و این گونه خلافت و بیعت وی مورد اتفاق و اجماع هم قرار گرفت، و اجماع صحابه هم حجت قطعی است، چرا که خداوند متعال در کتاب گران قدر خود از آنان ستایش کرده و گفته است: ﴿وَالسَّيِّئُونَ الْأَوَّلُونَ

(۱) - سویدی ص ۹۱-۹۴ باختصار.

مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ ﴿ (التوبه: ۱۰۰). «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار». و فرموده است: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ (الفتح: ۱۸). «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه‌الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد».

و صحابه در آن زمان هفتصد نفر بودند و همه با ابوبکر بیعت کردند.

ابوبکر، عمر را پس از خود به عنوان خلیفه تعیین کرد و با او نیز همه‌ی صحابه، حتی علی بن ابی طالب بیعت کردند. عمر پس از خود خلافت را به شورای شش نفره‌ای سپرد که علی بن ابی طالب یکی از آنها بود و آن شش نفر نیز در آخر بر عثمان بن عفان اتفاق کردند. پس از آن عثمان بن عفان در خانه‌اش به شهادت رسید و امر خلافت را به کسی نسپرد و پُست خلافت خالی ماند، تا آنکه صحابه در عصر همان روز بر علی بن ابی طالب اتفاق کردند.

این چهار نفر در یک جا و در یک عصر زندگی می‌کردند و میان آنها هیچ‌گونه اختلاف و درگیری‌ای وجود نداشت، بلکه هر یکی از آنها از دیگری تعریف و ستایش می‌کرد. پس ای ایرانیان! بدانید که افضلیت آنها و خلافت آنها به همین ترتیب است و هر کسی به آنها ناسزا بگوید یا به آنها اهانت کند مال و عیال و خونسش برای شما حلال است و لعنت خدا، فرشتگان و همه‌ی مردم بر وی باد.

من (یعنی نادرشاه) به هنگام بیعت گرفتن از شما در دشت مغان در سال (۱۱۴۸هـ) رفع سب و ناسزاگویی را بر شما شرط کرده بودم و اینک آن را اجرا می‌کنم، پس هر کسی که از این پس به صحابه ناسزا بگوید، او را می‌کشم، بچه‌هایش را اسیر می‌کنم و اموالش را مصادره می‌کنم.

در ایران و اطراف آن ناسزاگویی و کارهای زشت دیگر رواج نداشت. و

همه‌ی این کارها به هنگام حکومت شاه اسماعیل صفوی خبیث^(۱) از سال (۸۵۷هـ) به این سو رواج یافته بود و فرزندان و جانشینان او نیز همواره از این رسم بد پیروی می‌کردند تا آنکه این ناسزاگویی‌ها زیاد شد و بحران افزایش یافت و اینک از ظهور این پدیده‌ی زشت حدود سیصد سال می‌گذشت. پس از فرمان شاه که در برگه قطعنامه نوشته شده بود، تعهد ذیل که ایرانیان به آن متعهد شده بودند، آمده است:

«ما ایرانیان متعهد می‌شویم که رسم ناسزاگویی به صحابه را برافکنیم، و این که ترتیب افضلیت و خلافت آنها به همان ترتیبی است که در قطعنامه آمده و هر کسی به صحابه بد و بیراه بگوید یا چیزی برخلاف آنچه در قطعنامه آمده بگوید، لعنت خدا، فرشتگان و همه‌ی مردم بر او باد».

پس از تعهد و پیمان‌نامه‌ی ایرانیان، تعهدنامه‌ی اهل نجف، کربلا، حلّه^(۲) و خوارزم^(۳) به عینیه به همان مضمون آمده است پس از دو تعهد فوق تعهد افغانیان که اهل سنت بودند آمده که چنین است:

«اگر ایرانیان به تعهد خود عمل کنند و از آنها چیزی برخلاف آن سر نزنند، آنها فرقه‌ای از فرقه‌های اسلامی شمرده خواهند شد و از همان حق و حقوقی برخوردارند که سایر مسلمانان برخوردارند».

پس از تعهدنامه‌ی افغانیان، تعهدنامه‌ی علمای ماوراء النهر که آنها نیز از اهل سنت بودند قرار دارد و نص آن عین همان نص تعهدنامه‌ی افغانیان است. بعد از آن همه، آنچه را در قطعنامه آمده تأیید و تصدیق کرده‌اند و هر

(۱) - وی کسی است که برای نخستین بار در سال ۹۱۶هـ اعلام کرد که مذهب رسمی ایران، مذهب شیعه است.

(۲) - حلّه در جنوب غرب بغداد و به فاصله ۶۴ مایل از آن واقع شده است. «دائرة المعارف الشیعیة» (۳/۳۷).

(۳) - خوارزم، (به ضم اول و کسر را)، یکی از شهرهای خراسان، «معجم ما استعجم» (۲/۵۱۵).

گروهی زیر تعهدنامه‌اش را مهر کرده است و آن گاه سویدی گواهی‌اش را بر همه با این عبارت نوشته است:

«من بر هر سه گروه بر آنچه بر عهده گرفته‌اند و پذیرفته‌اند و مرا بر آن گواه گرفته‌اند، گواهی می‌دهم». و سپس زیر نامش را مهر کرده است. سویدی درباره‌ی نتیجه‌ی این کنفرانس می‌نویسد:

لحظات، لحظات بسیار شگفت‌انگیزی بودند و اهل سنت به قدری شادمان بودند که هیچ‌گاه آن قدر شاد نشده بودند و شادمانی عروسی‌ها و اعیاد به هیچ وجه با آن شادمانی قابل مقایسه نیست و ستایش مر خدای را بر این نعمت».

نادرشاه می‌گوید: «عثمانی‌ها چه نیروهایی که جمع نکردند تا سب و شتم و ناسزاگویی صحابه را از بین ببرند، اما نتوانستند، اما من بحمدالله به آسانی توانستم این کار را به سرانجام برسانم». و می‌گوید: «من بر همه‌ی مسلمانان منت دارم. چرا که رسم ناسزاگویی و فحش به صحابه را از بین بردم و امیدوارم برای من شفاعت کنند». در پایان کنفرانس در هر خیمه‌ای و بر زبان هر ایرانی‌ای ذکر فضایل و مناقب و مفاخر صحابه بود و برای ابوبکر، عمر و عثمان با استنباط از آیات و احادیث فضایی استخراج و ذکر می‌کردند که بسیاری از علمای بزرگ اهل سنت از درک آن عاجز بودند و بر احمقانه بودن نظر عجمیان و شاه اسماعیل در سب صحابه می‌خندیدند.

در روز جمعه (۲۶ شوال ۱۱۵۶هـ) نماز جمعه در مسجد جامع کوفه برپا شد و خطیب در خطبه از خلفای چهارگانه به ترتیب ستایش کرد و پس از ذکر نام آنها ﷺ گفت و نیز از سایر صحابه و نزدیکان پیامبر به نیکی یاد کرد. اما نمازی خواند که با هیچ یکی از مذاهب چهارگانه موافق نبود! شاه را از این ماجرا باخبر کردند، وی بسیار عصبانی شد و دستور داد همه‌ی شذوذات شیعه و حتی سجده کردن بر خاک را ممنوع اعلام کنند.

اندکی بعد نادرشاه درگذشت و مرگ وی مانع از به بار نشستن ثمرات کنفرانس نجف شد.

ارزیابی کنفرانس نجف.

الف) بدون تردید کنفرانس فوق یک پیروزی برای اهل سنت و ادای کلمه‌ی حق به شمار می‌آید، و دلیلی زنده بر این که اگر داوری از آن حجت و برهان باشد تعصب کورکورانه و زور و قدرت حکومت‌های باطل تاب مقاومت در برابر حق را نخواهد داشت.

ب) روشی که سویدی در اقامه‌ی حجت و برهان علیه تشیع در پیش گرفته بود، روشی است منحصر به فرد و بایستی در نقد تشیع از آن استفاده شود، و هسته‌ای باشد برای تحقیق و بررسی بیشتر و فراگیرتر.

ج) کنفرانس در قطعنامه‌ی خود، تنها به رفع سب و ناسزاگویی صحابه به وسیله‌ی زبان بسنده کرده و متعرض لعن و تکفیر و اهانت‌هایی که در کتاب‌های شیعه آمده نشده است.

بدون تردید اصل آن است که؛ کلماتی که بهترین نسل بشریت و والاترین نمونه‌های تربیت پیامبرانه را هدف لعن و نفرین و ناسزاگویی قرار داده‌اند از کتاب‌های تشیع گردآوری شده محو گردند، چرا که آنها عقاید و اعمالشان را از همین کتاب‌ها اخذ می‌کنند. و ناسزاگویی به وسیله‌ی زبان پیامد عملی آموزش و پرورش یافتن براساس کتاب‌های مذکور است، و همین کتاب‌ها هستند که آتش بغض، کینه و نفرت را شعله‌ور می‌کنند و شیعیان را از جمهور مسلمانان روز بروز دورتر می‌کنند.

د) کنفرانس توجهی به پیامد عملی ترک سب صحابه که استناد به روایت‌های آنها و حجت دانستن مرویاتشان می‌باشد نکرده است. آخر سب صحابه و بد و بیراه گفتن به آنها در اصل توطئه‌ای علیه «سنت مطهره» پیامبر

اکرم است و هدف درازمدت آن زیر سؤال بردن کتاب خدا و همه‌ی شریعت اسلامی است.

هـ) اعتقاد تقیه‌ی روافض نقش بسیار اساسی در بی‌اثر کردن نتایجی که کنفرانس به آن رسید و عدم استفاده از آنها در جهت یکی کردن کلمه‌ی مسلمانان ایفا کرده است.

نیرنگ‌های روافض در این عرصه از دید علامه سویدی مخفی نمانده‌اند. یکی از ملاحظات بسیار جالب ایشان که پرده از مسلک برخی از علمای روافض حاضر در کنفرانس فوق برمی‌دارد، گزارش ایشان از خطبه‌ی نماز جمعه‌ای است که پس از کنفرانس برگزار شد. سویدی می‌نویسد: «کربلایی بالای منبر رفت و پس از حمد خدا و درود بر پیامبر گفت:

«وعلى الخليفة الأول من بعده على التحقيق، أبى بكر الصديق رضي الله عنه وعلى الخليفة

الثاني الناطق بالصدق والصواب سيدنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه» اما وی «را»ی عمر را کسره داد در حالی که خطیب در عربی استاد بود ولی او انگیزه‌ی بدی داشت که تنها تیزبینان به آن پی می‌برند، و آن این که غیرمتصرف بودن «عمر» به خاطر عدل و معرفت است اما این خبیث آن را غیر متصرف خواند و اشاره کرد که نه عدلی در اوست و نه معرفتی. خدا این خطیب را رسوا و لعنت کند»^(۱).

(۱) - سویدی ص ۱۰۲-۱۰۳.

تلاش‌های معاصر

(۱) تلاش‌های گروهی.

در عصر حاضر تا آن جایی که من اطلاع دارم، چندین تلاش جمعی و گروهی برای تقرب میان اهل سنت و تشیع صورت گرفته است که از آن جمله است:

۱- تلاش و فعالیت گروهی که خودش را «جماعت اخوت اسلامی» می‌خواند.

در رابطه با این گروه - بر حسب علم و اطلاع من - اطلاعات موثقی وجود ندارد جز اینکه رهبریت آنرا یکی از باطنیان اسماعیلی به نام محمدحسن اعظمی بر عهده داشت که محمد ملاح درباره‌ی وی می‌گوید: «محمد اعظمی به «اعظم‌کره» هند منسوب است نه به «اعظمیه بغداد»، او اسماعیلی بودن خود را پنهان می‌کند و به ظاهر در جهت وحدت اسلامی فعالیت می‌کند و بسیاری از فضلا در دام دعوت وی گرفتار شده‌اند. به گونه‌ای که من از ذکر نام‌هایشان خجالت می‌کشم پس بیاید و بنگرید که حقایق چگونه ضایع شده‌اند»^(۱). این باطنی ادعا می‌کند که جماعت و انجمن فوق را در سال (۱۹۳۷م) تأسیس نموده و «قبة الغوري»^(۲) در مصر را مرکز آن قرار داده است، و سپس در سال (۱۹۴۸م) به کراچی منتقل شده است^(۳) و ادعا می‌کند تعداد قابل

(۱) - «النحلة الاحمدية»، محمود الملاح، ص ۴.

(۲) - من درباره‌ی مکان فوق از شیخ عبدالعزيز عیسی مدیر مجله‌ی «دارالتقريب» در قاهره و وزیر سابق ازهر سؤال کردم. وی در پاسخ من گفت: مانند گذشتگانمان چیزی در مورد چنین مکانی نشنیده‌ایم.

(۳) - من به هنگام سفر به پاکستان در کراچی درباره‌ی وی پرس و جو کردم و به من گفته شد که او مرده است، و ذکری و اثری از انجمن و جماعت او نیافتم.

توجهی از صاحبان علم و اندیشه‌ی مصر با وی همکاری دارند^(۱). وی ادعا می‌کند که شرط عضویت در جماعت وی آن است که عضو باید از پیروان مذهبی باشد که از نص کتاب، سنت صحیح و اجماع امت^(۲) تخطی نمی‌کنند.

یکی از کارهای این اسماعیلی که در آن به ادعای خود - هدف وحدت و تقریب را دنبال می‌کرده کتاب «الحقائق الخفية عن الشيعة الفاطمية والاثني عشرية» اوست که در سال (۱۹۷۰م) آن را به چاپ رسانده و مذهب باطنی خود را در آن پنهان کرده است. وی در آن کتاب می‌گوید: «جواب من به هر کس که از من در مورد مذهبی که به آن منسوب هستم از من سؤال کند یک کلمه است و آن این که من مسلمان و مؤمن هستم»^(۳). در حالی که وی در پی تبلیغ مذهب باطنی خود بوده است، به نظر من یکی از موارد شک‌برانگیز درباره‌ی انجمن فوق و ادعاهای زیادی که آقای اعظمی پیرامون آن دارد، آن است که تنها همین باطنی درباره‌ی آن سخن گفته است و اگر بیم آن نمی‌رفت که عده‌ای فریب بخورند من به آن اشاره نمی‌کردم^(۴).

(۱) - وی ادعا می‌کند که دکتر عبدالوهاب عزام [بیوگرافی وی در «الاعلام» (۱۸۶/۴) انتشارات دارالملايين ملاحظه شود] به عنوان رئیس و جهت‌دهنده، و شیخ طنطاوی جوهری [بیوگرافی وی در «الاعلام» (۳/۳۳۳) ملاحظه شود] به عنوان عالم و محقق، و مصطفی عبدالرزاق [بیوگرافی وی در «الاعلام» (۸/۱۳۱) ملاحظه شود] به عنوان فیلسوف با وی همکاری دارند و عضو گروه او هستند.

(۲) - «الحقائق الخفية» الأعظمی، ص ۱۹۷، برای تفصیل بیشتر به «حقائق عن باکستان» از همین آقای اعظمی، ص ۸ و صفحات پس از آن مراجعه شود.

(۳) - «الحقائق الخفية»، ص ۱۶.

(۴) - وی در چاپ و نشر و تحقیق برخی از کتاب‌های باطنی در جهان اسلام، همچون کتاب «تأویل الدعائم» قاضی نعمان، قاضی القضاة معز فاطمی، و کتاب «افتتاح الدعوة» نویسنده‌ی فوق، و کتاب‌های دیگری نقش داشته است. ر. ک: «حقیقة باکستان»، ص ۲۹.

۲- دارالإنصاف.

این جمعیت آن گونه که برخی از مؤسسان^(۱) آن می‌گویند در سال (۱۳۶۶هـ) به وسیله‌ی گروهی از اهل تقوا و شایستگی تأسیس شده و برنامه‌ی آن در فهم مذاهب اسلامی طبق منهج و روش دار تقرب المذاهب الاسلامیه مصر بوده است^(۲).

یکی از کتاب‌هایی که این جمعیت در جهت تقرب به چاپ و نشر رسانده است، کتاب «الاسلام بین السنه والشیعه» در دو بخش است که آن را بر یک اصل نادرست پایه‌گذاری کرده‌اند، و آن این که رافضه گروهی است که از بین رفته است و آنها بوده‌اند که با صحابه بد بوده‌اند و اما شیعیان شیخین و صحابه را دوست دارند و در حق آنها دعا می‌کنند که خدا از آنها راضی باد^(۳).

من می‌گویم اما این مطلب که شیعیان صحابه را دوست دارند، پاسخ این مطلب پیش از این گذشت^(۴).

و اما این که رافضیان با شیعیان یکی نیستند، این مطلب را خود شیعیان قبول ندارند، به طور مثال مجلسی در کتاب خود «البحار» بابتی تحت عنوان «باب فضل الرافضه و مدح التسمیه بها»^(۵) قایم نموده و در آن به مدح و اثبات این نام پرداخته است، و تعدادی از شیوخ معاصر شیعه نیز تأکید کرده‌اند که این عنوان

(۱) - و آنها عبارت‌اند از هاشم دفتردار و محمد زعیبی. بیوگرافی آنها در کتابشان «الاسلام بین السنه والشیعه» ملاحظه شود.

(۲) - «الاسلام بین الشیعه و السنه»، مقدمه ص ط - ح.

(۳) - همان (۱/ ۴۲-۴۳).

(۴) - ر. ک : به اعتقادات شیعه درباره‌ی صحابه در همین کتاب.

(۵) - «البحار» (۴۸/ ۹۶).

خاص آنهاست^(۱).

۳- دارالتقرب بین المذاهب الاسلامیه.

اما مهم‌ترین، بارزترین و بزرگ‌ترین این تلاش‌ها که شایستگی آن را دارد که به تفصیل از آن سخن بگوییم و آن را به طور خاص مورد تحقیق و بررسی و ارزیابی قرار دهیم، فعالیت‌های «جماعت التقرب بین المذاهب الاسلامیه» در مصر است.

نخستین کسی که این اندیشه را مطرح کرد یکی از علمای شیعه از قم ایران به نام محمدتقی قمی تقریباً در سال (۱۳۶۴هـ) بود که پس از آن گروهی از علمای مصر و از زیدیان یمن به دعوت او لبیک گفتند. و این جمعیت و گروه عنوان «دارالتقرب بین المذاهب الاسلامیه» را برای خودش برگزید و قاهره را مقر خویش قرار داد و پس از آن به چاپ و نشر مجله‌ی «رساله الاسلام»^(۲) برای پیشبرد اهداف خود پرداخت.

مجله‌ی از هر یک «سند بسیار مهم» متعلق به یکی از اعضای برجسته‌ی جماعت تقرب و یکی از اعضای مؤسس آن، یعنی شیخ عبداللطیف محمد سبکی عضو جماعت علمای بزرگ را به چاپ رسانده است که چگونگی به

(۱)- ر. ک به «مؤیدالدین بن العلقمی» از محمد شیخ ساعدی، ص ۴۲. همچنین امام معاصر شیعیان آقای خمینی عنوان رفض را برای برخی از کتاب‌هایش همچون «دروس فی الجهاد و الرفض» و غیره انتخاب کرده است، و طالب رفاعی رافضی نیز اصطلاح رافضه را تعبیری درست از تشیع خوانده است. ر. ک به پانوشته‌های وی بر کتاب «التشیع ظاهرة طبيعية»، ص ۷۸.

(۲)- سردبیری آن را محمد محمد مدنی (رئیس دانشکده‌ی شریعت ازهر) بر عهده داشت. شماره‌ی نخست این مجله در ماه ربیع‌الاول سال ۱۳۶۸هـ بیرون آمد و آخرین شماره‌ی آن نیز در ۱۷ رمضان سال ۱۳۹۲هـ بیرون آمد و پس از آن متوقف شد. این مجله در اواخر مدت نشر خود به طور منظم به چاپ نمی‌رسید و مجموع شماره‌های آن به ۶۰ شماره رسید که در ۱۶ جلد به چاپ رسیده است.

وجود آمدن جماعت، خط سیر آن و هدفی را که به دنبال آن است توضیح می‌دهد. وی می‌گوید: «بیشترین نقش و فعالیت را در جهت به وجود آوردن این جمعیت یکی از علمای شیعه که در گذشته‌های دور و یا نزدیک در مصر می‌زیسته داشته است، و برخی از علمای شاخص و قابل احترام مصر نیز به دعوت وی لبیک گفته‌اند. آخر یک مسلمان چگونه می‌تواند دعوتی را که هدف آن تجدید وحدت مسلمانان، یعنی همان چیزی که نخستین ندای قرآن: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳). «و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید». و ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ (الأنعام: ۱۵۹). «کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند، و به دسته‌های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند، تو هیچ گونه رابطه‌ای با آنها نداری». بوده است، لبیک نگوید.

این دعوت مرا نیز به سوی خود جذب کرد و من به افتخار عضویت ساده بین آن همه کسان صاحب‌نام نایل آمدم. اینک که چهار سال از تأسیس جمعیت ما گذشته است بیائید بررسی کنیم که چه دستاوردهایی داشته‌ایم؟

این جمعیت در اوایل در برگزاری اجتماعات پیاپی فعال بود. یک جلسه برای معارفه و انتخاب رئیس، مدیر و منشی الخ، و اجتماع دوم برای استقبال از مهمانی شرفی که به دیدن ما به دارالتقرب می‌آمد، اجتماع سوم برای استماع نامه‌هایی که از سوی نهادهای اسلامی رسیده است که از میان آنها نامه‌ای بود که از نجف - مرکز شیعیان - رسیده بود و ارسال‌کنندگان آن تقاضا کرده بودند که در سالگرد شهادت حسین علیه السلام یکی از ما سخنرانی کند، و سپس در یکی از جلسات پیشنهاد می‌شود که جمعیت از جامعه‌ی ازهر تقاضا کند که فقه شیعی نیز در کنار مذاهب چهارگانه‌ی فقهی اهل سنت تدریس شود. اما سپس این پیشنهاد به سرعت به فراموشی سپرده می‌شود چرا که بسیاری این پیشنهاد را

زود هنگام توصیف کردند.

پس از آن اجتماعات متوقف شدند و همه‌ی تلاش‌ها در مجله‌ای که دارالتقریب صادر می‌کرد و «رساله الاسلام» نامیده می‌شد خلاصه شد»^(۱).

یکی از علمای روافض اعتراف کرده است که تأسیس دارالتقریب با توافق و برنامه‌ریزی قبلی علما و مراجع شیعه صورت گرفته است. نه قمی و نه کس دیگری غیر از او می‌تواند با عبور از مراجع و بدون موافقت آنها چنین کاری بکند»^(۲). پس این یک برنامه‌ریزی هدف‌دار قبلی بوده است. جالب اینجاست که به ظاهر این چیز برای اعضای جماعت چندان روشن نبوده است و حتی نمی‌دانسته‌اند هزینه‌های آن چگونه و از کجا تأمین می‌شود، به گونه‌ای که یکی از اعضای برجسته‌ی آن پس از چهار سال از تأسیس دارالتقریب می‌گوید:

«من در رابطه با چگونگی تأمین هزینه‌های مختلف دارالتقریب همچون هزینه‌های منزلی بسیار شیک در محله‌ی زمالک قاهره که اسباب و اثاثیه و وسایل و امکانات گران‌قیمتی دارد و هزینه‌های کارکنان و نویسندگان مجله و هزینه‌های چاپ بسیار عالی آنکه به منبعی پردرآمد نیاز دارد و ما منبعی برای تأمین این نیازها مشاهده نمی‌کنیم و از ما حق عضویت نیز گرفته نمی‌شود، مشکوک هستم، و اعضای دیگر نیز مثل من بایستی مشکوک شده باشند. آخر این هزینه‌ها از کجا تأمین می‌شوند و چه کسی و چرا آنها را تأمین می‌کند؟!»^(۳) اما این مسأله که شیعیان کسی را برای دعوت به تقریب به مصر فرستاده باشند، تازگی ندارد، بلکه قمی سومین نفری بوده است که یکی پس از دیگری به مصر

(۱) - مجله‌ی «ازهر»، مجلد ۲۴، ص ۲۸۵-۲۸۶.

(۲) - «الخمینی أقواله و أفعاله»، احمد مغنیه‌ی رافضی، ص ۲۷.

(۳) - «مجلة الازهر»، عبداللطیف، محمد السبکی (۲۸۶/۲۴).

آمده و در قرن حاضر شعار وحدت و تقرب را مطرح کرده‌اند»^(۱).
همچنین در سده‌های گذشته نیز اقدامات مشابهی از سوی شیعیان صورت
گرفته بود^(۲).

همچنین به هنگام دیدار من از مصر به خاطر جمع‌آوری مواد علمی موضوع

(۱) - روافض ایران پیش از این در اواخر سال ۱۳۵۳ و اوایل سال ۱۳۵۴ هـ، یکی از علمایشان را به نام «ابوعبدالله زنجانی» به مصر فرستادند، و پس از شکست او شخص دیگری را به نام «عبدالکریم زنجانی» فرستادند، و قمی سومین پیک آنها بوده است. محب‌الدین خطیب می‌گوید او همراه با شیخ محمد خضر حسین با «زنجانی اول» در رابطه با تعاون میان اهل سنت و شیعیان و ضرورت تصحیح دیدگاه تشیع نسبت به صحابه تا تقریب و تألیف متحقق شود، مذاکره کردیم. زنجانی به ما مژده داد که در ایران طبقه‌ای روشنفکر به وجود آمده که قدر صحابه را می‌دانند و از دروغ‌هایی که به آنها نسبت داده شده است خجالت می‌کشد. خطیب می‌گوید: ... ما انتظار داشتیم که وی پس از بازگشت به ایران با طبقه‌ای که مژده‌ی وجود آن را به ما داده بود فعالیت منظمی را آغاز کند، و همچنین انتظار داشتیم که اگر وی این کار را بکند این کار او بازتاب گسترده‌ای در میان اهل سنت و جماعت ایجاد خواهد کرد و همه‌ی ما وارد دوران جدیدی از همکاری و همبستگی خواهیم شد که با شرایط عصر ما سازگار است اما متأسفانه وی به هیچ یکی از وعده‌هایش عمل نکرد، یا بدان دلیل که طبقه‌ای که وی از آن نام برد در برابر توده‌های ایرانیان هنوز ناچیز و ناتوان است و یا آن که مطالبی را که به ما گفت از روی تقیه بوده که به صورت یک عادت در میان آنها درآمده است. پس از سفر او ما متوجه شدیم که حکومت ایران او را برای مأموریت دیگری غیر از آن چه ما توقع همکاری حول آن محورها را داشتیم فرستاده بود و زمانی که در مأموریت خود شکست خورد و نزدیک بود مأموریت او تبدیل شود به چیزهایی که ما در زمینه‌ی آن مذاکره می‌کردیم، زنجانی دیگری را فرستاد که شیخ عبدالکریم زنجانی است و این داعی دوم در بیان این دیدگاه که به نظر وی تقریب میان اهل سنت و تشیع عبارت است از پذیرش عقاید شیعیان از سوی اهل سنت؛ زود شکست خورد و ناکام برگشت. ر. ک: «نشأة التشیع و تطوره»، محب‌الدین خطیب (ص ۴-۶) و ر. ک: «مجلة الفتح» (ج ۱۷/ ۷۰۹) و «الوحدة الاسلامیة» یا «تقريب بين المسلمین» از عبدالکریم زنجانی، ص ۵۹.

(۲) - در زمان جلال‌الدین سیوطی (متوفای ۹۱۱ هـ) نیز یکی از دعوتگران شیعه از ایران به مصر آمده بود که سیوطی در کتاب «الخواص للفتاوی» (۱/ ۳۳۰) چاپ منیره به آن اشاره کرده است و جلال‌الدین سیوطی کتاب خود «مفتاح الجنة فی الاعتصام بالسنة» را به سبب ورود همین داعی نوشته بود. ر. ک: «الخطوط العریضة» محب‌الدین خطیب، ص ۷.

کتاب، متوجه شدم که کمی نیز آخرین دعوتگر و پیک روافض به مصر نبوده است بلکه پس از بازگشت کمی و متوقف شدن فعالیت‌های دارالتقریب، روافض دعوتگر دیگری را به نام «طالب الرفاعی الحسینی» به مصر فرستاده‌اند که خودش را «امام الشیعه فی جمهوریه مصر العربیه» می‌خواند. رفاعی شعار تقریب را که برخی از علمای اهل سنت به آن حساس شده بودند، مطرح نکرد، بلکه خواست که از راه دیگری که تشیع بازی کردن به آن را خوب بلدند، یعنی راه و دروازه‌ی «اهل بیت» وارد قلب‌های مصریان شود. او مرکزی به نام «دار اهل البیت» تأسیس کرد که این مرکز به چاپ کتاب‌های روافض و احیای مناسبت‌های آنها و تبلیغ و تبشیر تشیع در میان مصریان با روش‌های متنوع و گوناگون اقدام می‌کند.^(۱)

اما مذاهبی که دارالتقریب در پی تقریب میان آنهاست.

عنوان جمعیت دارالتقریب بین مذاهب اسلامی است، اما عملاً فعالیت آن محدود است به تقریب میان اهل سنت و شیعه‌ی امامیه با رنگ و بوی این تقریب و معنا و مفهوم آن.

(۱) - این انجمن در محله‌ی معادی قاهره مرکزی تأسیس کرده که در آن برای تبلیغ عقیده‌ی رفض در میان اهل سنت از روش‌های متنوعی استفاده می‌کند، از جمله کلاس‌های تقویتی‌ای برای دو مرحله‌ی ابتدایی و راهنمایی برگزار می‌کند که از آن به عنوان ابزاری برای آموزش عقیده‌ی رفض به بچه‌های کوچک و دانش‌آموزان استفاده می‌کند. همچنین انجمن فوق با روش‌های دیگری همچون تأسیس درمانگاه خیریه و دادن کمک‌های نقدی و غیرنقدی به نیازمندان، و برپایی جلساتی به مناسبت‌های دینی و مذهبی روافض، و برپایی همایش‌هایی که در آنها به ذکر مصایب اهل بیت می‌پردازد، و اصدار نشریات منظم و غیرمنظمی که در آنها درباره‌ی اهل بیت غلو شده است و آنها تنها راه نجات و افضل‌ترین مخلوقات خوانده شده‌اند، سعی در تأثیرگذاری بر مردم مصر دارد. این جمعیت در ماه اوت ۱۹۷۳ م از وزارت امور اجتماعی مصر مجوز فعالیت گرفته است. ر. ک: «جمعیة اهل البیت» یکی از نشریات غیرمنظم، شماره ۱ محرم سال ۱۳۹۵، شماره ۲ رجب ۱۳۹۵ و شماره‌ی ۳ محرم سال ۱۳۹۶ هـ.

جمعیت فوق شعار تقرب را مطرح کرده اما در عمل چیز دیگری را پیاده کرده است. شعار آن نزدیک کردن پیروان مذاهب مختلف به یکدیگر، البته با حفظ هر یکی به مذهب خودش بوده است. قمی رافضی مؤسس دارالتقريب می‌گوید: «دعوت و شعار ما این است که مسلمانان بر اصول اسلامی‌ای که مسلمان بدون آنها مسلمان نمی‌تواند باشد متحد شوند و به مسایل دیگر چون کسی که در پی رسیدن به حقیقت و معرفت است - نه در پی غلبه بر دیگری - بنگرند و اگر با حجت و برهان روشن و به صورت منصفانه توانستند در میان مسایل اختلافی به توافق و نتیجه‌ای برسند چه بهتر، و اگر هم نتوانستند هر یکی مذهب و دیدگاه خودش را حفظ کند و دیگران را معذور بدانند، و به آنها حسن ظن داشته باشد. چرا که اختلاف در غیر اصول دین در ماهیت ایمان مضر نیست و اختلاف‌کنندگان را از دایره‌ی اسلام بیرون نمی‌برد»^(۱).

همچنین وی در مقدمه‌ی کتاب دعوة التقريب می‌گوید: «هدف ما این نیست که سنی مذهبش را ترک کند و یا شیعه مذهبش را ترک کند، بلکه ما می‌خواهیم همه حول محور اصول متفق علیه گرد هم آیند و درباره‌ی مسایل دیگری که نه از شروط ایمان است و نه از ارکان اسلام، و نه در برگیرنده‌ی انکار چیزی که قطعاً از دین معلوم شده است می‌باشند، یکدیگر را معذور بدانند»^(۲).

این شعاری بوده که دعوت تقرب آن را مطرح کرده است، اما در عمل چیز دیگری غیر از آن را پیاده کرده است.

(۱) - نگا: الوحدة الإسلامية یا تقرب بين مذاهب ص ۶۴-۶۵.

(۲) - «دعوة التقريب»، ص ۷ (مقدمه‌ی محمد مدنی) و ر. ک. به «الوحدة الإسلامية» از شیرازی، ص ۷،

«معالم التقريب»، محمد عبدالله محامی، شماره ۱، ص ۳.

به طور مثال مجله‌ی تقریب مقاله‌ی بلندی را تحت عنوان «منهاج عملی للتقریب» (راهکار عملی تقریب) که نویسنده‌ی آن یکی از روافض بزرگ ایران است^(۱) به چاپ رسانده که نویسنده در آن از اهل سنت می‌خواهد که در مسایل دینی‌شان به منابع هشتگانه‌ی شیعه هم مراجعه کنند، و یک کرسی برای تدریس فقه شیعه و کرسی‌ای برای تدریس عقاید آنها اختصاص داده شود و اهل سنت به عقیده‌ی امامت شیعیان ایمان آورده آن را به رسمیت بشناسند.

مسأله تنها به این خاتمه پیدا نکرد، بلکه روافض اقدام به آراستن آرای خود برای شیخ شلتوت شیخ ازهر نمودند و او هم به خواسته‌های آنها اجابت کرد و برخی از آنها را پیاده کرد. او به هنگامی که ریاست ازهر را بر عهده داشت تلاش برای پیاده کردن پروژه‌ای را که بنا به گفته‌ی مجله‌ی رساله الاسلام، برای شیعیان در فقه، اصول فقه، تاریخ فقه، مصطلح حدیث، رجال حدیث، خواندن کتاب‌های مرجع و تحقیق و بررسی نویسندگان ثقه‌ی آن^(۲)، سهمی ویژه در ازهر قایل بود، شخصا بر عهده گرفت، اما ایستادگی برخی از شیوخ ازهر مانع از پیاده شدن پروژه‌ی او شد^(۳).

پس از آن تقی قمی از تقیه‌اش بیرون آمد و هدفش را آشکار کرد و از مأموریت پنهان دارالتقریب پرده برداشت و بدون تقیه و صراحتاً از مسلمانان خواست افکار و اندیشه‌ها و عقاید شیعیان را بپذیرند.

وی پس از آنکه ادعا می‌کند اهل سنت برخی از آرای فقهی شیعیان را پذیرفته‌اند می‌گوید: «... چه می‌شد که اگر آنها همان‌گونه که از فقه استقبال

(۱) - او محمد صالح حائری است، ر. ک: «رسالة الاسلام»، سال سوم، ۳/ ۴۰۳.

(۲) - «رسالة الاسلام»، سال ۱۱، ص ۴۴۵.

(۳) - این مطلب را حسین محمد مخلوف برای من بیان کرد. ر. ک: «پیوست اسناد».

کردند از غیر فقه نیز استقبال می‌کردند، آخر فروع عملی با فروع علمی چه تفاوتی دارند»^(۱).

سپس دارالتقريب از طريق چاپ و نشر و ترويج کتاب‌های شیعی میان اهل سنت و وادار کردن برخی از افراد مادیگرا و ضعیف النفس برای نوشتن مقدماتی بر کتاب‌هایی که به سرعت آنها را میان اهل سنت پخش می‌کردند، به تبلیغ تشیع پرداختند^(۲) آنها در این مدت کتاب‌های شیعی‌ای همچون^(۳):

۱- «المختصر النافع» از نجم‌الدین حلّی (متوفای ۶۷۶هـ) (این کتاب چندین مرتبه در مصر به چاپ رسید)^(۴).

۲- «تذکره الفقهاء» از حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی (متوفای ۷۲۶هـ).

(۱) - «رسالة الاسلام»، سال دوم، عدد دوم، جمادی الآخر ۱۳۶۹هـ، ۱۶۹/۲.

(۲) - همچون شخصی به نام «حامد حنفی داود» که برای پنج کتاب از کتاب‌های شیعه مقدمه نوشت و در آنها تبدیل به یک «رافضی» شد. از خدا عافیت می‌طلبیم. وی استاد دانشکده‌ی زبان و ادبیات مصر بود و در سال ۱۹۸۵م برای تدریس در دانشگاه ملک عبدالعزیز به جده منتقل شد. همچنین نیرنگ آنها بر برخی از ادیبان دیگر همچون محمد عبدالمنعم خفاجی که آثار زیادی دارد مؤثر واقع شد. او بر کتاب «الوسایل ومستدرکها» مقدمه نوشت و از نویسنده‌ی آن تعریف و تمجید کرد و - به گمان من - نمی‌دانست که نویسنده‌ی آن همان نویسنده‌ی مجوسی صاحب «فصل الخطاب» است.

(۳) - «جولة حول الروابط المعنوية بين ايران و مصر»، دکتر مرتضی شیرازی در ضمن کتاب «جوانب من الصلات الثقافية»، ص ۱۹۲.

(۴) - وزارت اوقاف مصر بنا به پیشنهاد دارالتقريب بين المذاهب آن را به چاپ رساند و "باقوری" وزیر اوقاف مقدمه‌ای بر آن نوشت و نسخه‌های خطی آن را قمی رافضی همراه با تعدادی از کسانی که اهل سنت خوانده می‌شوند همچون محمد مدنی، محمد غزالی، سید سابق و غیره تحقیق و بررسی کردند. ر. ک: «المختصر النافع»، مقدمه‌های چاپ دوم.

۳- «وسائل الشیعه و مستدرکها»، «الوسائل» نوشته‌ی محمد بن علی بن حسن حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴هـ) و «المستدرک» از حسین نوری طبرسی نویسنده‌ی کتاب «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» است.

۴- «الحج علی مذاهب الخمسه» (یعنی حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی و جعفری).

۵- «تفسیر مجمع البیان» از طبرسی (متوفای ۵۴۸هـ)^(۱).

۶- «حدیث الثقلین» از محمد قوام الدین قمی، معاصر^(۲).

لازم به یادآوری است که آنها قصداً به چاپ و نشر کتاب‌های فقهی پرداختند و از فروع آغاز کردند، در حالی که تفاوت اصلی در اصول است و در مسایل فقهی گرچه در هر بابی شذوذاتی عجیب و غریب دارند، اما در اکثر مسایل ابواب فقه با اهل سنت مشترکند، چرا که فقهی غیر از آنچه از طریق اهل سنت^(۳) اخذ کرده‌اند ندارند، و با همین تشابه فقهی برخی از ناآگاهان و ساده‌لوحان را شکار می‌کنند.

مجله‌ی دارالتقریب که «رساله الاسلام» نامیده می‌شود تبلیغ تشیع و دفاع از عقاید آن^(۴) و معرفی و تبلیغ کتاب‌ها و نشریات شیعه^(۵) و تعریف و تمجید از

(۱) - تحقیق و بررسی و مراجعه و تصحیح این کتاب را نیز شش تن از منتسبان به اهل سنت بر عهده داشته‌اند. ر. ک: «مجمع البیان»، ج ۱۰، ص ۵۷۵ (خاتمه) چاپ دارالتقریب.

(۲) - حدیث مذکور را به صورتی بسیار بد تخریب کرده است و چنانکه در ص ۸۸ همین کتاب به آن اشاره کردیم. و دارالتقریب آن را به چاپ رسانده است.

(۳) - به طور مثال در «الکافی» آمده است که شیعیان احکام حج، و مسایل حلال و حرام را قبل از ابوجعفر صادق نمی‌دانستند. نویسنده‌ی الکافی می‌گوید: «شیعیان قبل از ابوجعفر مناسک حجشان و حلال و حرامشان را نمی‌دانستند تا آن که ابوجعفر آمد و مناسک حجشان و حلال و حرامشان را برای آنان بیان کرد. «الکافی» کلینی (۲/۲۰).

(۴) - به طور مثال رجوع شود به «رساله الاسلام» (۲۲/۱) (۳۷۹/۶) (۴۸/۸) (۱۸۶/۱۰).

(۵) - به طور مثال رجوع شود به «رساله الاسلام» (و ۹/۳۳۱) (۲۱۷/۸) (۳۴۱/۱۰) ... تا آخر.

شخصیت‌های شیعه و از مردگان آنها^(۱) و نوشتن اخبار و مقالات و سخنرانی‌های آنها و برپایی نشست‌ها و اصدار نشریات و نوشتن مقالات در مناسبت‌های امامان دوازده‌گانه‌ی روافض را بر عهده گرفته است. افزون بر این روافض زیر چتر دعوت تقرب توانستند شیخ‌الازهر شلتوت را بفریبند که مذهب شیعه با مذهب اهل سنت تفاوتی ندارد و از او خواستند که فتوایی در خصوص جواز عمل بر مذهب جعفری صادر کند. او هم خواسته‌ی آنها را پذیرفت و در سال (۱۳۶۸هـ)^(۲) فتوایش را مبنی بر جواز عمل به مذهب جعفری صادر کرد^(۳).

روافض از این قضیه خیلی خوشحال شدند و این فتوا را لذیذترین و بزرگ‌ترین ثمره‌ی دعوت تقرب شمردند، چرا که به گمانشان به آنها رسماً اجازه‌ی تبلیغ تشیع را در مناطق اهل سنت می‌داد.

همه‌ی این اهداف به بهانه و نام تقرب در میان مسلمانان انجام می‌گرفت و مفهوم واقعی تقرب در قانون جمعیت تبدیل شده بود به تبلیغ تشیع در مناطق اهل سنت. به همین دلیل آرزوهای آن عده از مخلصان اهل سنت که با این جمعیت همکاری کرده بودند و انتظارات زیادی از آن داشتند بر باد رفت و تعدادی از آنها به صورت علنی، و تعدادی هم به صورت غیرعلنی و بدون سر و صدا جمعیت تقرب را ترک گفتند.

به طور مثال دکتر محمد البهی که در آغاز از تأسیس جمعیت خرسند بود و

(۱) - رجوع شود به «رسالة الاسلام» (۱۰۸/۱۰) (۴۴۶/۳).

(۲) - به «پیوست اسناد» مراجعه شود.

(۳) - شیخ عبدالرزاق عقیلی به من خبر داد که شیخ شلتوت آدمی بدبخت و ساده‌ای است، ولی محمد المدنی آدمی مکار است، و او با قمی برای گول زدن شلتوت با هم همکاری کردند.

با آن - به گفته‌ی مجله‌ی تقریب^(۱) - همکاری می‌کرد انتظار و آرزویی را که از آن داشت برآورده نشد و نظرش را درباره‌ی آن چنین بیان کرد: «در قاهره حرکت تقریب بین مذاهب اسلامی برای نزدیک کردن اهل سنت و اهل تشیع به یکدیگر تأسیس شد اما به جای آنکه دعوت و فعالیتش را در دعوت به سوی آنچه به هنگام اختلاف و نزاع قرآن به سوی آن دعوت کرده و گفته است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهٗ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (النساء: ۵۹). «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (علما و حکام مسلمان) را! و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است».

متمرکز کند، همه‌ی توانش را صرف احیای فقه، اصول، تفسیر و غیره‌ی تشیع و نشر مقالات کلی‌ای که مردم را به عدم تفرقه و وحدت فرا می‌خواند کرد^(۲). همچنین شیخ سبکی پس از چهار سال از تأسیس آن - چنانکه بیان شد - از این جمعیت جدا شد و این پس از آن بود که به اهداف واقعی آن پی برد. همچنین شیخ محمد عرفه عضو هیئت علمای بزرگ و شیخ طه محمد ساکت و غیره نیز پس از آنکه اهداف واقعی جمعیت آشکار شد، راه خود را از آن جدا کردند^(۳).

(۱) - وی را چنین معرفی و توصیف کرد: «دکتر محمد البهی ... عالمی پژوهشگر و مستقل و از مؤمنان به اندیشه‌ی تقریب»، «رسالة الاسلام» (۱۰۷/۸).

(۲) - «الفکر الاسلامی والمجتمعات المعاصرة»، محمد البهی، ص ۴۳۹.

(۳) - ر. ک: به تعلیق و پانوش محمد نصیف در پایان کتاب «الخطوط العریضة»، محب‌الدین خطیب، چاپ دوم، ۱۳۸۱ هـ.

اعضای مخلص یکی پس از دیگری جمعیتی را که می‌خواست زیر چتر وحدت و تقرب رفض و تشیع را در میان مسلمانان رواج و گسترش دهد ترک کردند، و کار به جایی رسید که محب‌الدین خطیب در رابطه با سرانجام کار دارالتقرب و جماعت التقرب می‌گوید: «همه‌ی مسلمانان از پیرامون دارالتخریبی که دارالتقرب نامیده می‌شد پراکنده شدند و مدت زمان طولانی‌ای بر آن حال گذشت که در اتاق‌های خالی آن تنها باد می‌وزید و خبر مرگ اجاره‌کنندگانش را اعلام می‌کرد». سپس می‌افزاید که جز کسانی که از راه تقرب ارتزاق می‌کردند کس دیگری نماند که عضویتش را لغو نکند و علمای مخلص اهل سنت پس از آنکه ماهیت واقعی دین روافض و دعوت تقریبی که در پی آن بودند روشن شد و پس از آن متوجه شدند که هدف تنها استفاده‌ی ابزاری از آنها بوده است، از پیرامون دار مذکور پراکنده شدند. خطیب سپس می‌افزاید: «هر چیزی جز ادامه‌ی انتشار فریبکارانه‌ی آن مجله ما را شگفت‌زده نمی‌کند و شاید که اداره‌کنندگان آن بالاخره آن را متوقف کنند»^(۱).

اما جمله‌ی رساله اسلامی که خطیب به ادامه‌ی انتشار آن اشاره می‌کند اندکی بعد پس از انتشار آخرین شماره‌ی خود در ۱۷ رمضان سال (۱۳۹۲هـ) پس از شصت شماره متوقف شد.

من به هنگام آماده کردن کتاب حاضر در سال (۱۳۹۹هـ) از دار التقرب دیدن کردم و آن را خالی از اعضا و بازدیدکنندگان یافتم و هیچ‌گونه اثری از نشاط و فعالیت در آن نیافتم و چندین روز به کتابخانه‌ی آن رفتم و آمد می‌کردم و کسی را نیافتم که قصد آن جا را بکند.

زمانی که روافض شکست دارالتقرب را احساس کردند و از موفقیت آن

(۱) - «الفتح»، عدد ۸۴۸ سال هفدهم شوال ۱۳۶۶هـ.

ناامید شدند، برای گسترش دادن رفض و تشیع میان اهل سنت مصر مرکز دیگری به نام «جمعیت اهل بیت» تأسیس کردند که هنوز هم با روش‌های مختلف به فعالیت خود ادامه می‌دهد.

ارزیابی.

۱- استقبال گروهی از علمای بزرگ مصر همچون عبدالمجید سلیم و غیره از دعوت تقریب بین مسلمانان یک امر طبیعی است، چرا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳). و تا آن زمان هنوز ماهیت واقعی دعوت تقریب و اهداف آن روشن نشده بودند، بلکه دعوت تقریب برای رسیدن به اهداف پنهان خود پشت پرده‌ی شعارهای اسلامی مخفی شده بود، پس به نظر من نباید کسان فوق را مورد سرزنش قرار داد.

۲- دعوت تقریب تنها اهل سنت را هدف قرار داد و به چاپ و نشر کتاب‌های شیعی در میان اهل سنت اقدام کرد، و به چاپ و نشر کتاب‌های اهل سنت میان اهل تشیع نپرداخت. و برای تدریس مذهب تشیع در ازهر تلاش کرد، و برای تدریس مذهب اهل سنت در حوزه‌های علمیه شیعه در نجف، قم، عامل و مراکز دیگر شیعی تلاش نکرد. بدون تردید اینگونه اقدامات اهداف تقریب را برآورده نمی‌کنند، چرا که یک جانبه هستند و بایستی در موضوع تقریب هر دو طرف نزاع اشتراک داشته باشند. وانگهی این گونه اقدامات بر قصد و انگیزه‌ای پشت پرده و اهدافی برنامه‌ریزی شده در دعوت به تقریب خبر می‌دهند که همان تبلیغ و رواج دادن رفض در میان مسلمانان است. و در آخر چرا تنها اهل سنت و مناطق اهل سنت محدوده‌ی فعالیت تقریب باشند. در حالی که مسؤولیت تفرقه بر دوش اهل تشیع است، چرا که تمام اهل سنت، عوام آن و خواص آن در همه‌ی نقاط جهان برای علی بن ابی طالب و اهل بیت پیامبر احترامی قایل‌اند که بالاتر از آن نیست، و آنها را آن گونه

دوست می‌دارند که مورد رضایت خدا، پیامبر و اهل بیت است، و این شیعیان‌اند که به صحابه‌ی پیامبر اهانت می‌کنند. به ویژه به؛ صدیق و فاروق. پس شایسته‌تر آن است که آنها و مناطق آنها هدف تلاش‌های تقرب‌گرایانه قرار گیرد، اهل سنت که نیازی به تقرب ندارند.

۳- آیا مگر اصل نمی‌بایست چنان می‌بود که علمای اهل سنت (از اعضای جمعیت) به بررسی مذهب تشیع از خلال منابع و کتاب‌های اصلی آن اقدام می‌کردند تا به میزان امکان تقرب و چگونگی آن در صورت امکان پی ببرند، به جای اینکه قربانی تقیه و فریب تشیع بشوند.

۴- در هر دعوتی به سوی تقارب باید قبل از همه چیز باید اساس برنامه را چیده از آغاز شروع نمود. و آغاز کردن تحقیقات و بررسی‌ها از اختلافات فقهی میان اهل سنت و تشیع حکایت از غفلت و عدم درک مسأله دارد. راه شیعیان در کتاب‌های حدیثی، رجال حدیث، اصول حدیث، مدلول آیه‌های قرآن، مفهوم سنت و حجیت اجماع از سایر امت جدا است، پس در پرتو کدام اصل متفوق‌علیه می‌توان اختلافات فقهی را مورد رسیدگی قرار داد.

۵- فتوای شلتوت که جماعت تقرب آنرا ثمره‌ی تقرب و میوه لذید آن می‌شمارند، آیا براساس تحقیق و بررسی مذهب شیعه صورت گرفته است یا براساس تصدیق و باور ادعاهای قمی و دیگران مبنی بر این که هیچ اختلافی میان اهل سنت و تشیع نیست؟ چیزی که من آن را بنابر آنچه از برخی از کسانی که با شلتوت معاصر بوده‌اند و با او نشست و برخاست داشته‌اند شنیده‌ام. ترجیح می‌دهم گزینه‌ی دوم درست باشد، و چیزی که ناآگاهی شلتوت را از مذهب تشیع به اثبات می‌رساند و مورد تأکید قرار می‌دهد آن است که وی معتقد است تنها راه بازگرداندن مسلمانان به وحدت و قوت آن است که برخی از ما برخی دیگر را به جای خدا ارباب نگیرند و تمام تأویلاتی

را که با نصوص شرعی و کتاب خدا تضاد داشته و با سنت صحیح‌هی پیامبر اکرم همخوانی ندارند و از آن دورند را دور بیندازیم، و قرآن و نصوص شرعی را آن گونه بفهمیم که معاصران دوران نزول آن فهمیدند، و خواهشات و خواسته‌های نفسانی خود را تابع دینمان قرار دهیم نه این که دینمان را تابع هوا و هوس خود قرار دهیم! و با احتکار آموزه‌های دین از سوی فرد و یا افرادی مبارزه کنیم، چرا که دین اسلام هیچگاه دین اسرار و معماها نبوده است که تنها یک گروه توان فهم آن را داشته باشند، و از هر که خواسته باشند فهم آن را دریغ کنند. پیامبر از دنیا نرفت مگر اینکه رسالت را ادا کرد و امانت را تحویل داد و از اصحاب و پیروانش خواست تا هر آنچه را فهمیده‌اند برسانند^(۱).

شلتوت با این گفته‌هایش گویا شیعیانی که ناآگاهانه فتوا به جواز عمل بر مذهب آنها را صادر کرده است را محکوم می‌کند به آنکه آنها راه تقریب را نپیموده‌اند! چونکه شیعیان کاملاً برعکس ارکان و اصولی که ایشان برای تقریب وضع کرده حرکت کرده‌اند.

در باب "قرار دادن امامان به جای خدا" که نزدشان و در کتاب‌هایشان رواج دارد. نصوص شرعی را تأویلات بعید می‌کنند، فهم و تفسیر نصوص را آن گونه که معاصران دوران نزول فهمیده‌اند توطئه‌ای علیه اسلام تصور می‌کنند، و با ادعاهایشان در رابطه با امامانشان و مجتهدانشان همان احتکار در دین را نمایندگی می‌کنند که شلتوت خواهان مبارزه با آن است، و ادعا می‌کنند که در دین خدا اسرار و رموزی وجود دارد که آنها را جز کسان خاصی که اهل بیت باشند نمی‌دانند، چرا که پیامبر بخشی از شریعت را کتمان کرده و تنها به

(۱) - مقدمه‌ی کتاب «اسلام بلا مذاهب»، شلتوت، ص ۶.

آنان سپرده است و جفر، جامعه، و مصحف فاطمه، و علم ما کان وما یکون، نزد آنان است. و مجتهدانشان می‌توانند با امام زمانی که بنا به ادعایشان علوم و اسرار فوق در نهایت به وی رسیده است، ارتباط برقرار کنند. همه‌ی این مطالب را با ارقام و شواهد عرضه کردیم. پس شلتوت با این گفته‌هایش گویا فتوای خودش را خودش نقض می‌کند.

جالب این جاست که یکی از علمای شیعه که از منادیان وحدت و تقرب هم بود وقتی مورد پرسش قرار گرفت که آیا عمل کردن به مذاهب چهارگانه - اهل سنت - جایز است، فتوا داد که خیر^(۱).

۶- علی‌رغم این که دارالتقريب را شیعیان تأسیس کردند و آن را و مجله‌ی آن را اداره می‌کردند و برخی از علمای ازهر اندیشه‌ی تقرب را قبول کردند، اما هیچ اثری از این دعوت به تقارب و نزدیک شدن در میان علمای شیعه‌ی عراق، ایران، و غیره دیده نمی‌شود و آنها هنوز هم به اهانت‌های تند و تیزشان علیه صحابه و ارایه‌ی چهره‌ای دروغین از آنها ادامه می‌دهند. و انتشاراتی‌هایشان سالانه ده‌ها کتاب را که در بر گیرنده‌ی لعن و تکفیر مسلمانان خیر القرون است و آنها را مخلّد فی النار می‌خواند، بیرون می‌دهند. یکی از خوانندگان مؤمن به اندیشه‌ی تقرب پس از صدور فتوای شلتوت نامه‌ای برای وی نوشته و در آن یادآور شده بود که هنوز هم در مناطق شیعه‌نشین کتاب‌هایی چاپ و منتشر می‌شود که در تضاد با دعوت تقرب است و از آنها می‌خواهد برای این مشکل راه حلی بیابند^(۲) شلتوت به وی پاسخ می‌دهد: «می‌توانید به مجله‌ی «رساله

(۱) - او شیخ محمد خالصی است، ر. ک به : کتاب او «التوحيد والوحدة»، ص ۳۳-۳۴ و ر. ک به : عین عبارت او در «پیوست اسناد».

(۲) - از جمله وی در نامه‌اش گفته است : ... آیا جنابعالی فکر می‌کنید، اندیشه‌ی تقرب بدون حمایت‌های =

الاسلام» مراجعه کنید تا در آن آنچه را مایه‌ی آرامش و درمان این درد است، ان‌شاءالله تعالی بیابید»^(۱).

این پاسخی است که در عجیب و غریب بودن مشابه فتوای ایشان است.

۷- در ماده‌ی دوم اساسنامه‌ی جمعیت تقریب درباره‌ی اهداف آن چنین آمده است:

تلاش برای ایجاد وحدت میان پیروان مذاهب اسلامی (طوائف و فرقه‌های اسلامی) که دیدگاه‌هایی که آسیب به عقایدی که ایمان آوردن به آنها لازم است نمی‌رسانند، آنها را از همدیگر دور کرده است.^(۲)

به نظر من قاعده‌ی فوق که جماعت براساس آن پایه‌گذاری شده دارای چندین اشتباه است.

اولاً: این که از مذاهب اسلامی به «طوائف و فرقه‌های اسلامی» تعبیر شده

= معنوی واقعی مقامات بانفوذ می‌تواند موفق شود؟ به نظر من در مناطق اهل سنت کتاب‌های جدیدی که آتش اختلاف را روشن کنند خیلی کم دیده می‌شود اما در مناطق اهل تشیع کتاب‌های جدید از این دست زیاد است، همچون کتاب «الغدیر» به زبان عربی در بیش از ده جلد و کتاب «شب‌های پیشاور» در یک جلد بسیار ضخیم. همچنین کتاب‌های زیادی که در سده‌های گذشته با لحنی تند نوشته شده‌اند و پیش از این چاپ نشده‌اند و یا چاپ شده‌اند اما چاپشان تمام شده است. چاپ و نشر و به وسیله‌ی افسست تجدید چاپ می‌شوند و میان مردم توزیع می‌شوند. نمونه‌ی کتاب‌های نوع اول کتاب «النقض» است و نمونه‌ی کتاب‌های نوع دوم کتاب «تحفة الأخبار» است. این نوع نوشته‌های جدید محل اهداف تقریب هستند. پس آیا برای اعضای دارالتقریب و به ویژه برای جناب دبیرکل استاد قمی با آن عنایت و توجه خاصشان به این امر؛ ممکن نیست که از این نوع کتاب‌ها و نوشته‌هایی که با روح وحدت و همبستگی منافات دارند و مانع رسیدن جمعیت به اهداف والایش هستند، جلوگیری کند». ابوالوفاء المعتمدی کریستانی، «رسالة الاسلام»، ۳۹۷/۱۲.

(۱) - رسالة الاسلام (۳۹۸/۱۲).

(۲) - همان (۱۵۱/۱۴).

است؛ و تردیدی وجود ندارد که اصطلاح «فرقه» بر مکاتبی همچون معتزله، خوارج و شعیه اطلاق می‌شود. پس آیا دارالتقريب مذاهب اسلامی را فرقه‌های اسلامی تلقی می‌کند؟ اگر چنین است، جمعیت بر پایه و اساسی بنیان‌گذاری شده است که پیروان مذاهب را از یکدیگر دور می‌کند و آنها را به هم نزدیک نمی‌کند.

بدون تردید این تعریف و تفسیر مذاهب چهارگانه را شامل نمی‌شود. چرا که آنها فرقه نیستند، اما دارالتقريب همین فهم و تفسیر نادرست یعنی تفسیر مذاهب چهارگانه به فرقه‌های چهارگانه را رواج داده و تبلیغ کرده است، و گاهی اصطلاح مذاهب ششگانه یا فرقه‌های شش‌گانه را که شامل مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت و فرقه‌ی زیدیه و امامیه می‌شود، به کار برده است، و این مغالطه‌ای است که در آن این تفسیر نهفته است که اختلاف میان اهل سنت و اهل تشیع همانند اختلاف میان مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت است و بهتر این است که باید بگوییم مذهب اهل سنت و مذهب تشیع.

ثانیاً: آیا مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت که از امامان معروف به پرهیزکاری و تقوا به جای مانده‌اند نیاز به کسی همانند دارالتقريب دارند که آنها را همچون فرقه‌ی تشیع با اهل سنت نزدیک کند؟

بدون تردید این برابر کردن اشتباه است، و سعی در ایجاد تقريب میان مذاهب چهارگانه با توجه به این که امامان همه‌ی این مذاهب در خدمت به دین و رجوع به کتاب خدا، و سنت رسولش، اجماع دارند و در واقع از یک خانواده هستند، فقه اسلامی با کوشش و برادری آنها به بار نشست کاری است که نیازی به دارالتقريب ندارد. بلکه این وحدت و همبستگی همواره بوده و هست.

ثالثاً: این گفته‌ی اساسنامه‌ی جمعیت که می‌گوید «میان این فرقه‌ها دیدگاه‌هایی که آسیبی به عقیده نمی‌رسانند، دوری ایجاد کرده‌اند» با واقعیت منافات دارد. آخر چگونه می‌توان چنین گفت در حالی که روافض کسانی را که

منکر امامت امامان دوازده‌گانه‌شان باشند تکفیر می‌کنند! و این بدان معناست که اهل سنت بنا به اعتقاد و باور روافض در اعتقاد با آنها یکی نیستند و انگهی آیا موضع تشیع نسبت به کتاب خدا، سنت پیامبر و اجماع و صحابه و غیره آیا آسیبی به عقیده نمی‌رساند و ارتباطی با آن ندارد؟!

این گفته که میان اهل سنت و تشیع در مسایلی که ارتباط به عقیده دارند اختلافی وجود ندارد - چنانکه علامه رشیدرضا می‌گوید - تنها به اهل سنت ضرر می‌رساند^(۱)، چرا که این بدان معناست که اهل سنت در انحرافات شیعه که با دین و عقیده‌ی اسلامی کاملاً منافات دارند، با آنها موافق هستند و آنها را مرتبط با عقیده نمی‌دانند. ما به همین مقدار از ارزیابی اکتفا می‌کنیم و هر کسی خواهان بیشتر باشد در مجله‌ی «الفتح»^(۲) و «مجله‌ی الازهر»^(۳) و کتاب «الخطوط العریضه» محب‌الدین خطیب^(۴) و نوشته‌های محمود مداح^(۵) می‌تواند مطالبی اضافه بر این وجود بیابد.

(۱) - مجله‌ی «المنار»، ۲۹/۴۳۳.

(۲) - مجله‌ی «الفتح»، ۷/۶۳۷، ۷۳۴، ۷۸۳.

(۳) - مجله‌ی «الازهر»، ۲۵/۶۹۴، ۲۴/۲۸۳، ۳۲۹، ۵۳۳.

(۴) - شیخ محب‌الدین خطیب تلاش‌های زیادی در برابر سعی روافض در نشر عقیده‌ی تشیع از طریق تقریب داشته است. دکتر محمد فوزی در رساله‌ی دکترای خود از این تلاش‌های خطیب یاد کرده و در ص ۲۲۳ بحثی تحت عنوان «تلاش‌های خطیب علیه مذاهب باطنی شیعه‌ی اثنا عشری» ذکر کرده و در پایان گفته است: «... تلاش‌های ایشان ثمره‌ی میمون و مبارک خویش را دارند تا کسی گول روافض را نخورد. و بدین‌صورت توطئه‌ی تقریب شکست خورد. «محب‌الدین خطیب» محمد فوزی، ص ۲۴۷.

(۵) - به کتاب‌ها و رساله‌های ایشان ضمن مجموعه‌ی «السنة» رجوع کن.

ب) تلاش‌های فردی**۱- از طرف اهل سنت.**

بسیاری از علما، نویسندگان، اندیشمندان اهل سنت به اندیشه‌های تقریب به ویژه در شرایط حساس فعلی توجه نشان داده و از ضرورت آن سخن گفته‌اند.

الف) چنین به نظر می‌آید که شیخ محمد عبده^(۱) از نخستین کسانی بوده که اندیشه‌ی تقریب را مطرح کرده است و امکان دارد آن را از استاد رافضی‌اش «جمال‌الدین افغانی»^(۲) برگرفته باشد، اما مفهوم تقریب نزد محمد

(۱) - محمد عبده بن حسن خیرالله از آل ترکمانی، مفتی منطقه‌ی مصر، در سال ۱۲۶۶ هـ در مصر زاده شد، در ازهر تحصیل کرده وارد حوزه تصوف و فلسفه شد، در عرصه‌ی تعلیم و آموزش فعالیت کرد، قاضی شد سپس مستشار دادگاه استیناف و بالاخره در سال ۱۳۱۷ هـ مفتی کشور مصر شد و تا زمان وفاتش در اسکندریه در سال ۱۳۲۳ هـ آن را به عهده داشت. آثار او عبارت‌اند از «تفسیر القرآن الکریم» (نتوانست کاملش کند)، «رسالة التوحید» و غیره. ر. ک: «الاعلام» (۱۳۱/۷) «تاریخ الاستاذ الامام» رشیدرضا و «الفکر الاسلامی المعاصر، دراسة و تقویم» غازی توبه، ص ۱۱.

(۲) - جمال‌الدین بن صفدر بن علی بن محمد افغانی. (صفدر واژه‌ای است فارسی که شیعیان علی را به آن ملقب می‌کنند) شواهد و مدارکی وجود دارد که آنها را برخی از محققان ذکر کرده‌اند و دال بر آن هستند که این شخص که خودش را افغانی می‌خوانده، ماسونی، ایرانی، مازندرانی و شیعه بوده که بسیاری از توطئه‌های خطرناک را در جهان اسلام با سُریت کامل به اجرا گذاشته است و جنبش فراماسونری و صهیونیسم از آن قهرمان و حکیمی از حکمای اسلام ساخته‌اند، و این حقایق به ما می‌گویند که باید در ارزیابی برخی از شخصیت‌ها در جهان اسلام تجدیدنظر صورت بگیرد. موضوع فوق نیاز به تحقیق و بررسی بیشتری دارد و جایز این جا نیست. اما می‌توان برای پیگیری موضوع فوق به مجموعه‌ای از اسناد و مدارک در رابطه با جمال‌الدین افغانی تحت عنوان «مجموعه‌ی اسناد و مدارک» منتشر شده و از جمله در برگیرنده دو تصویر از ایشان با عمامه‌ی نجفی که یکی پس از فارغ‌التحصیل شدن وی از نجف و دیگری به هنگام اقامت در ایران گرفته شده‌اند است. ر. ک به: شماره‌های ۱۵۶-۱۵۷ و دو تصویر دیگر از پاسپورت ایشان که از کنسولگری ایران صادر شده است و ایرانی بودن وی را ثابت می‌کند. ر. ک به: عکس شماره ۱۴۹-۱۵۰ از «مجموعه‌ی اسناد» و به تقاضای ایشان برای عضویت در فراماسونری، عکس شماره ۴۰ از مجموعه‌ی اسناد. همچنین در این زمینه می‌توان به کتاب «جمال‌الدین افغانی اسدآبادی معروف به افغانی» که خواهرزاده‌اش میرزا لطف‌الله خان اسدآبادی آن را به =

عبده آن گونه که شیخ رشیدرضا می‌گوید با تفسیر و تعریفی که استادش از تقریب داشته است متفاوت است. رشیدرضا می‌گوید محمد عبده بر این عقیده بود که فرقه‌ی شیعه نیازمندترین فرقه‌ها به نزدیک شدن به حق است، چرا که استادش از وی خواسته آن را افشا نکند^(۱)، اما ما از محمد عبده در رابطه با موضوع تقریب غیر از همین آرزو و حکم چیز دیگری نداریم.

(ب) اما شاگردش رشیدرضا^(۲) گام بلندی در این زمینه برداشته است و شاید کتاب «السنة والشیعة» و یا «الوهابیه والرافضة» و مجله‌اش «المنار» بهترین منابعی باشند که تلاش وی را در این جهت برای ما به تصویر بکشند. رشیدرضا می‌گوید وی در این کارش از استادش جمال‌الدین افغانی متأثر بوده است^(۳).

= فارسی نوشته است و دکتر عبدالمنعم محمد حسنین آن را به عربی برگردانده و مقدمه‌ای بر آن نوشته است. در کتاب فوق مطالبی وجود دارد که وجود خانواده‌ی جمال‌الدین را در ایران اثبات می‌کند و نشان می‌دهد که در افغانستان هیچ اثری از این خانواده نیست. همچنین رجوع شود به «دایرة المعارف الشیعیة» (۶/ ۱۱-۱۲) و اعلام طبقات الشیعیة، آغابزرگ تهرانی ۱/ ۳۱۵. و «جمال‌الدین الافغانی» از محسن‌الأمین و «الاسلام والحضارة الغریبیه» محمد محمدحسین، ص ۷۵-۹۰.

(۱) - «تاریخ الشیخ محمد عبده»، رشیدرضا (۱/ ۹۳۴).

(۲) - محمد رشیدبن علی رضا بن محمد بن علی قلمونی بغدادی الاصل و حسینی النسب. صاحب مجله‌ی «المنار» و یکی از اصلاحگران مسلمان و یکی از نویسندگانی که به حدیث، ادبیات، تاریخ و تفسیر آشنایی داشته است. در قلمون از نواحی طرابلس شام (سوریه) در سال ۱۲۸۲ هـ به دنیا آمد و در آن و در طرابلس تحصیل کرد، در سال ۱۳۱۵ هـ به مصر آمد، با محمد عبده تماس برقرار کرد و نزد او شاگردی کرد و مجله‌ی «المنار» را منتشر کرد و مدرسه «دعوت و ارشاد» را به راه انداخت و به هند، حجاز و اروپا مسافرت‌هایی کرد و به عنوان عضو مجمع علمی دمشق انتخاب شد و در سال ۱۳۵۴ هـ ناگهان در قاهره دار فانی را وداع گفت. کتاب‌های «تفسیر القرآن الکریم» (نتوانست کاملش کند) «الخلافة و الامامة العظمی»، «الوحي المحمدی» و غیره از آثار وی هستند. ر.

ک «الاعلام» (۶/ ۳۶۱-۳۶۲) «معجم المؤلفین» (۹/ ۳۱۰-۳۱۱)، «رشیدرضا» احمد الشرباصی، و غیره.

(۳) - «السنة والشیعیة» یا «الوهابیه والرافضة»، رشیدرضا، ص ۱۴-۱۵، چاپ اول، مجله‌ی «المنار» (۲۹/ ۶۷۷).

وی نظرش را درباره‌ی نحوه‌ی وحدت و اتفاق چنین بیان می‌کند نظر من درباره‌ی وحدت و اتفاق همان قاعده‌ی طلایی المنار است که: «در چیزهایی که با هم اتفاق داریم، همکاری کنیم و در چیزهایی که با هم اختلاف داریم، همدیگر را معذور بدانیم»^(۱).

وی درباره‌ی تلاش‌هایش در جهت ایجاد وحدت و ائتلاف می‌گوید: «من بیش از یک سوم قرن در جهت آن تلاش کرده‌ام»^(۲) و می‌گوید: «من با بسیاری از کسان فریقین در مصر، سوریه، هند و عراق صحبت کرده‌ام»^(۳) و سپس در رابطه با برخی از کارها و تلاش‌هایش در این راه سخن می‌گوید^(۴).

ولی وی از مانع بزرگی سخن می‌گوید که پس از تجربه‌ای طولانی در زمینه‌ی تلاش برای وحدت و تقرب به آن برخورد کرده است. وی می‌گوید: «با توجه به تجربه‌های طولانی شخصی خودم و با گوش دادن به تجربه‌های صاحبان خرد و اندیشه به این نتیجه رسیدم که اکثر علمای شیعه به خاطر بیم از دست دادن جایگاه و منافع مادی خود از مخالفان سرسخت تقرب و وحدت هستند»^(۵).

او می‌گوید برخی از تلاش‌های او نزدیک بود به نتیجه برسد، اما همین که برخی از علمای شیعه پی به آن بردند جهت به شکست کشاندن او به شخص او و مجله‌اش سخت حمله کردند، و یکی از علمای مشهور شیعه وی را به تعصب و تفرقه‌افکنی متهم کرد، چرا که - چنانکه وی می‌گوید - آنها مخالف وحدت هستند»^(۶).

(۱) - «المنار» (۴۲۴/۲۹) (۲۹۳/۳۱).

(۲) - همان (۲۹۰/۳۱).

(۳) - همان (۲۹۰/۳۱).

(۴) - ر.ک: «المنار» (۴۲۷/۲۹)، (۲۹۰-۲۹۱/۳۱) (۲۹۱-۲۹۰/۳۲) (۱۱۵/۳۲) (۲۰۹/۳۴).

(۵) - مجله‌ی «المنار» (۲۹۰/۳۱).

(۶) - مجله‌ی «المنار» (۲۹۳/۳۱).

رشید رضا همچنین از جریان مخالف تقریب سخن به میان می‌آورد که برخی از علمای شیعه با تألیف کتاب‌ها و رساله‌ها یا علیه اهل سنت و صحابه و خلفای راشدین که کشورها را گشودند و اسلام را به هر جا رساندند و وعده‌ی خدا - در رابطه با غلبه پیدا کردن دین اسلام بر همه ادیان - به دست آنها تحقق یافت و علیه حافظان سنت پیامبر و امامان حدیث و همه‌ی امت عربی به راه انداختند.

وی می‌گوید کسی که این اختلاف و مخالفت را آغاز کرد و بیشترین نقش را در آن داشت، شیخشان «محسن امین عاملی» بود که در ابتدا از روی فریب و تقیه تظاهر به اعتدال می‌کرد، اما بعدها با نوشتن مطالبی علیه وهابیت در کتاب جاهلی و پس از فحاشی‌اش «کشف‌الارتیاب» ماهیت واقعی‌اش را آشکار کرد. پس از وی برخی دیگر از علمای شیعیان عراق کتاب‌هایی علیه صحابه و شخصیت‌های برجسته‌ی مهاجرین و انصار و علیه حافظان سنت پیامبر همچون امام بخاری و امام مسلم و علیه امامان علم و دین همچون امام احمد بن حنبل و غیره نوشتند و آن‌ها هم تنها به این دلیل که کسان فوق‌الذکر با جاهلان روافض در غلویی که در فضایل و مناقب اهل بیت انجام می‌دهند موافق نیستند^(۱).

به همین دلیل رشیدرضا چاره‌ای جز آن نیافت که به اکاذیب آنها پاسخ دهد و گفت: «به شیعه حمله نکرده است بلکه تنها به برخی از تجاوزهایشان پاسخ داده است، چرا که از این لحن و عیب‌جویی که هدف آن صحابه و امامان سنت هستند، تنها دشمن سود می‌برد»^(۲).

(۱) - مجله‌ی «المنار» (۳۱/۲۹۱-۲۹۲).

(۲) - همان، (۳۱/۲۹۲).

ج) مصطفی سباعی^(۱).

ایشان نیز یکی از دعوتگران تقرب و از اهمیت‌دهندگان به آن بوده و همراه با برخی از علمای شیعه تلاش‌های زیادی در این زمینه انجام داده و حتی برای برگزاری کنفرانس اسلامی و بررسی راه‌های ایجاد الفت و محبت و دوستی و تفاهم و تقارب سعی کرده است و برخی از چیزهایی را که به نظرش در جهت وحدت و تقرب می‌توانسته‌اند سودمند واقع شوند، همانند عرضه‌ی فقه شیعه در تألیفات خودش و تدریس آن در دانشگاه دمشق، عملاً پیاده کرده است.

به نظر ایشان یکی از بزرگترین عوامل تقرب این بود که علمای فریقین به دیدن یکدیگر بروند و کتاب‌هایی نوشته شود که به سوی وحدت و تقرب خدا بخواند^(۲) و از نوشتن کتاب‌هایی که احساسات یکی از دو طرف را جریحه‌دار و تحریک می‌کند خودداری شود^(۳).

در همین راستا ایشان به ملاقات یکی از مراجع بزرگ شیعه و یکی از

(۱) - شیخ دکتر مصطفی سباعی حسنی از شخصیت‌های بزرگ علم و دعوت به اسلام. وی به عنوان استاد حقوق در دانشگاه دمشق خدمت می‌کرد و تلاش‌های ایشان باعث شد دانشکده‌ی شریعت در دمشق شکل بگیرد و نخستین رئیس آن نیز خود ایشان بودند. ایشان در مقاومت و جهاد مسلحانه علیه استعمار فرانسه نقش ایفا کردند و در دعوت به سوی خدا نیز نقش مهمی داشتند. در ایجاد و رهبری حرکت اسلامی در سوریه و نیز جهاد علیه یهود و دفاع از بیت‌المقدس نقش و مشارکت داشتند. ایشان در سال ۱۹۱۵ م به دنیا آمده بودند و به سال ۱۳۸۴ هـ / ۱۹۶۴ م دار فانی را وداع گفتند. : وی آثار علمی فراوانی از خودش به جای گذاشته است. از جمله : «السنة ومكانتها في التشريع الاسلامي»، «المرأة بين الفقه والقانون»، «السيرة النبوية» و غیره. ر. ک : مجله‌ی «حضارة الاسلام» ویژه‌نامه‌ی سباعی، سال پنجم، ۱۳۸۴ هـ عدد ۴، ۵، ۶ و رجوع شود به «الموسوعة الحركية»، فتحی یکن (۱/ ۱۴۱)، «علما و مفكرون عرفتهم»، محمد مجذوب (ص ۳۵۷-۳۸۹).

(۲) - «السنة و مكانتها في التشريع الاسلامي»، ص ۸-۹.

(۳) - همان، ص ۱۱.

کسانی که از بزرگ‌ترین داعیان وحدت و تقریب و وحدت کلمه میان آنها به شمار می‌رود^(۱) یعنی عبدالحسین شرف‌الدین موسوی رفت و وی را مشتاق اندیشه‌ی تقریب و مؤمن به آن یافت و با وی در مورد برگزاری همایش اسلامی میان علمای اهل سنت و اهل تشیع در راستای همین هدف اتفاق کرد. همچنین مرحوم سباعی با بسیاری از شخصیت‌های سیاسی، ادبی و اقتصادی و بازرگانان شیعیان برای رسیدن به همین هدف ملاقات و دیدار کرد. ایشان پس از دید و بازدیدهای فوق از نتایج به دست آمده خیلی خرسند و راضی بود^(۲).

مرحوم سباعی اصلاً فکر نمی‌کرد و به ذهنش خطور نمی‌کرد که آنها زیر چتر دعوت به تقریب، اهداف دیگری را دنبال می‌کنند و در نهان چیز دیگری را غیر از آنچه ظاهر می‌کنند پنهان می‌کنند، تا این که - بنا به گفته‌ی خود ایشان - پس از مدتی با بیرون آمدن کتابی از سوی همین آقای موسوی‌ای که آن همه شور و شوق نسبت به اندیشه‌ی تقریب نشان می‌داد، درباره‌ی یار پیامبر اکرم «ابوهریره رضی الله عنه» که مملو از فحش و ناسزا بود و حتی کار را به جایی رسانده بود که نوشته بود ابوهریره کافر و منافق بوده و پیامبر خبر داده بود که وی از اهل آتش است^(۳) غافلگیر شد. سباعی می‌گوید: «من از آن موضع‌گیری موسوی درباره‌ی وحدت و تقریب، و این موضع ایشان در کتاب ابوهریره که بر میل و رغبت راستین در رسیدن به وحدت و فراموش کردن گذشته‌ها دلالت ندارد، واقعاً تعجب کردم»^(۴).

سباعی می‌گوید حداکثر چیزی که شیوخ شیعه برای اندیشه‌ی وحدت و

(۱) - «طبقات اعلام الشيعة»، آغابزرگ تهرانی، ص ۱۰۸۲.

(۲) - «السنة ومكانتها في التشريع الاسلامي»، سباعی، ص ۹.

(۳) - منبع سابق، سباعی، ص ۹.

(۴) - همان، ص ۱۰.

تقریب انجام دادند مقداری تعارفات در کنفرانس‌ها و همایش‌ها همراه با ادامه‌ی سب و شتم و ناسزاگویی صحابه و سوءظن به آنها و اعتقاد به درست بودن همه‌ی اخبار و روایاتی که در آن زمینه از گذشتگان و اسلافشان در کتاب‌هایشان آمده است^(۱)، بود.

ایشان می‌گویند آنها در عین حال که به سوی وحدت و تقریب فرا می‌خوانند، نزد علمای شیعه در ایران و عراق اثری از روحیه‌ی تقریب دیده نمی‌شود و آنها هنوز هم بر عیب‌جویی‌ها و ناسزاگویی‌ها و تصویر کاذبی که در کتاب‌هایشان در رابطه با اختلاف میان صحابه وجود دارد، پای می‌فشارند، گویا که هدف از تقریب، تنها نزدیک شدن اهل سنت به شیعه است^(۲).

سباعتی می‌گوید: «هر تحقیقی که در رابطه با سنت و حدیث و یا مذاهب اسلامی انجام بگیرد و با دیدگاه شیعیان موافق نباشد. برخی از علمای آنها زیر چتر تقریب به آنها حمله می‌کنند و صاحب آن تحقیق را به تعصب و مانع‌تراشی در برابر اصلاح و تقریب متهم می‌کنند. اما کتابی همانند کتاب «شرف‌الدین موسوی» که در برگزیده‌ی سخت‌ترین اهانت‌ها و ناسزاگویی‌ها به صحابی و یار پیامبر اکرم است، آنهم آن یاری که موثق‌ترین صحابه در روایت حدیث از دیدگاه اهل سنت است، به نظر این عیب‌جویان و پرخاشگران مانع‌تراشی در برابر تلاش‌های کسانی که برای تقریب می‌کوشند به حساب نمی‌آید». وی می‌گوید: «من کتاب «ابوهریره» را تنها به عنوان نمونه ذکر کردم والا کتاب‌های زیادی در ایران و عراق به چاپ می‌رسد که شنوایی هیچ انسان باوجدان و شرفی تحمل شنیدن یاوه‌های آنها را ندارد و آتش فتنه را بار دیگر شعله‌ور

(۱) - همان، ص ۹-۱۰.

(۲) - همان، ص ۹-۱۰.

می‌کنند»^(۱). این گونه تجربه و تلاش مرحوم سباعی در برابر تعصب علمای شیعه و اصرارشان بر تجاوز به بهترین نسل بشری، دچار ورشکستگی شد. گویی مفهوم تقریب نزد شیعیان آن است که به آنها فرصت تبلیغ عقایدشان در میان اهل سنت داده شود، و آنها به اهانت‌ها و انتقادهایشان علیه یاران رسول خدا ادامه بدهند، و اهل سنت از گفتن حق خودداری کنند، و اگر روافض صدای حق را شنیدند پرخاشگری و هیاهو کنند که آهای وحدت در خطر است!!

(د) تلاش‌های موسی جارالله.

تلاشهای شیخ موسی جارالله ویژگی‌های بسیار مهمی داشته است، از جمله: اولاً: تلاش ایشان تلاشی آگاهانه بود که از خلال دو منبع مهم برای مطلع شدن از میزان صدق و شفافیتی که شیعیان بر آن بودند، استفاده کرده بود.

منبع اول: شیخ از کتاب‌های شیعه اطلاع داشت و آنها را به دقت مطالعه کرده بود. ایشان و آن گونه که خودشان بیان می‌کنند - «اصول کافی و فروع کافی»، «من لا یحضره الفقیه» و هم‌ی کتاب‌های «الوافی»، «مرآة العقول» و بسیاری از جلد‌های «بحارالانوار»، «غایه المرام» و کتاب‌های زیاد دیگری را مطالعه کرده بودند.^(۲)

منبع دوم: ایشان بیش از هفت ماه را در میان شیعیان بسر برده بودند که در این مدت از معابد، مشاهد و مدارس آنها دیدن کرده در محافل سوگواری و عزاداری آنها و حلقات درس آنها در خانه‌ها و مساجد و صحن‌ها و حجره‌ها حضور یافته و در ماه محرم در نجف اقامت کرده و تمام کارهایی را که شیعیان به هنگام عزاداری و عاشورا انجام می‌دهند، دیده بود.^(۳)

(۱) - همان، ص ۱۰.

(۲) - الوشیعة، ص ۱۹.

(۳) - الوشیعة، ص ح-ز.

ثانياً: ایشان در حالی در میان شیعیان زندگی کرده بود و به مطالعه‌ی کتاب‌های آنها پرداخته بود که هیچ‌گونه پیش‌داوری و یا پیش‌زمینه‌ی دشمنی‌ای با آنها نداشتند، بلکه آنها را دوست داشتند و حتی کتابچه‌ای نوشته بودند و در آن از جهان اسلام خواسته بودند مذهب امامیه را به عنوان مذهب پنجم به رسمیت بشناسند، چرا که ایشان باتوجه به اطلاعاتی که پیش از دیدن مناطق شیعه و مطالعه کتاب‌هایشان داشتند همانند شیخ شلتوت و محمد غزالی و سلیمان دنیا و دیگران فکر می‌کردند که میان اهل سنت و شیعیان جز در برخی از مسایل فرعی اختلافی وجود ندارد.

وی در رابطه با دعوت جهان اسلام به رسمیت شناختن مذهب شیعه می‌گوید، وی در آن زمان از شیعه چیزی جز آنچه در کتاب‌های فرق و مذاهب و کتاب‌های فقهی خاص شیعیان خوانده بود نمی‌دانست و معلومات وی درباره‌ی تشیع برگرفته از همین دو منبع بودند، و به همین دلیل آن فراخوان را داده بود.

پس ایشان از کسانی بوده که اندیشه‌های تقریب را در دل داشته و حتی به آن فرا می‌خوانده و نظر مثبتی نسبت به تشیع داشته است. به همین دلیل ما برای تجربه و تلاش ایشان اهمیت ویژه‌ای قایل هستیم و آن را جداگانه مورد بحث و بررسی و همراهی قرار می‌دهیم. و نخست از معرفی موسی جارالله آغاز می‌کنیم.

موسی جارالله.

موسی بن جارالله ترکستانی قازانی، روسی، بزرگ علمای روسیه، وی در سال (۱۲۹۵هـ) در شهر رستون واقع در کنار رودخانه‌ی «دون» متولد شد و در مدارس اسلامی شهر قازان و سپس در بخارا به فراگیری علم پرداخت و سپس امامت بزرگترین مسجد جامع پتروگراد (لنینگراد) را بر عهده گرفت. وی در

زمان روسیه‌ی تزاری و در اوایل دوران اتحاد جماهیر شوروی نخستین و آخرین حرف را در امور مسلمانان روسیه که بیش از سی میلیون نفر جمعیت داشتند، می‌زد و پس از وزیدن تندباد کمونیسم، طوفان مذکور ایشان را دور از وطن و خانواده انداخت.

استاد محمد کردعلی^(۱)، رئیس «مجمع علمی عربی» درباره‌ی ایشان می‌گوید: «من در قاهره به شرف آشنایی با عالم بزرگ قازانی، شیخ‌الاسلام روسیه موسی جارالله نایل شدم. همان اندک مطالبی که من از کتاب‌ها، رساله‌ها و مقالات ایشان خوانده بودم، باعث تعجب من شده بود، و زمانی که کتابش «الوشیعه» را درباره‌ی تشیع نوشت، دانستم که نویسنده‌ی آن امامی است که بر جلالت علم ایشان و غیرت ایشان در رابطه با بیدار کردن مسلمانان در شرق و غرب باید اجماع و اتفاق کرد. امام جارالله تقریباً جهان اسلام را گشت، به ژاپن، هند، حجاز و ... رفت، و هر علمی که ژرف‌نگری در آن را دوست می‌داشت، می‌خواست آن را از متخصصان آن علم فرا گیرد، بهمین دلیل به علمایی که معروف و مشهور به آن علم بودند مراجعه می‌کرد.

روسیه و بریتانیا وی را تحت فشار گذاشتند و به هنگام جنگ جهانی دوم زندانی‌اش کردند. روسیه از آن جهت وی را زندانی کرد که - آن گونه که می‌گویند - با آموزه‌های مارکسیستی مخالفت کرد و در برابر حکومت به خاطر بستن مساجد مسلمانان و مدارس آنها و پراکنده کردن علمای آنها ایستاد، اما

(۱) - محمدبن عبدالرزاق، بن محمد کردعلی، مورخ، نویسنده روزنامه‌نگار و سیاستمدار و نخستین رئیس مجمع علمی عربی. وی در سال ۱۲۹۳ هـ در دمشق متولد شد و در سال ۱۳۷۳ هـ در همین شهر دار فانی را وداع گفت. کتاب‌های «خطط الشام» در شش جلد و «الاسلام والحضارة العربیة» در دو جلد و غیره از جمله آثار وی هستند «معجم المؤلفین» (۱۰/۱۶۲-۱۶۳).

علت زندانی شدن ایشان را در هند توسط بریتانیا نمی‌دانیم. ایشان بهترین نمونه از علمای عاملی بودند که زمانه در هر عصری جز عدد ناچیزی از آنها را به جهان ارزانی نمی‌دارد، و زندگی‌اش سراسر خیر و نفع و سود بود»^(۱).

شیخ موسی جارالله درباره‌ی خودش می‌گوید: «من می‌توانستم که نخستین نویسنده، روسیه باشم و یکی از رهبران بزرگ آن باشم، اگر از ایمانم دست برمی‌داشتم، اما من ترجیح دادم به جای دنیا آخرت را برگزینم»^(۲). در مجله‌ی «مجمع علمی عربی آمده است که موسی جارالله از امامان لغت عربی به شمار می‌آید و آشنایی گسترده و فراوانی با علوم لغت و اصول و صرف و نحو و معانی و بیان و غیره دارد و هر مسأله‌ای را از مسایل لغت که در برابر ایشان قرار دهی فوراً شما را پاسخ می‌دهد، و اضافه می‌کند که آیا در قرآن آمده است یا خیر، و چند مرتبه و در چه سوره‌ای آمده است، چرا که همه‌ی این علوم را با دقت و به طور کامل فرا گرفته است»^(۳).

افزون بر این ایشان به زبانهای فارسی، ترکی، تاتاری و روسی نیز آشنایی دارند و از جمله آثار ایشان به زبان عربی می‌توان از کتاب «الوشیعه فی نقد عقاید الشیعه»، «تاریخ القرآن والمصاحف»، «القواعد الفقهیه»، و «نظام التقویم فی الاسلام» نام برد. ایشان در سال ۱۳۶۹هـ در مصر دار فانی را وداع گفتند^(۴).

(۱) - «المذکرات» (= خاطرات)، محمد کردعلی (۳/۱۲۳۳).

(۲) - مجله‌ی «السجل» عراقی، عدد ۶۵۰ سال ۱۸، ۱۰ شوال ۱۳۶۸هـ، مصاحبه‌ای با موسی جارالله تحت عنوان: و آخرین شیخ الاسلام روسیه سخن می‌گوید.

(۳) - «مجلة المجمع العلمی العربی»، معلوف (۴/۲۶۶).

(۴) - ر. ک به: «الاعلام» (۸/۲۶۹-۲۷۰) «معجم المؤلفین»، (۱۳/۱۳۶-۱۳۷).

تلاش‌های شیخ موسی جارالله در جهت تقریب.

شیخ موسی جارالله بر این باور است که تلاش ایشان «نخستین تلاش در جهت تألیف قلوب است: یعنی اهل سنت و جماعت و تشیع»^(۱).
به نظر من موسی جارالله از تلاش‌هایی که پیش از ایشان در این جهت انجام گرفته است و حتی خود ایشان کتاب کوچکی نوشته بودند و در آن جهان اسلام را به رسمیت شناختن مذهب تشیع به عنوان مذهب پنجم در کنار مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت فراخوانده بودند، نباید ناآگاه بوده باشد. پس باید منظور ایشان آن نباشد که تلاش ایشان به طور مطلق نخستین تلاش است، بلکه در واقع منظورشان این است که تلاش ایشان از آن جهت که براساس مطالعه و تحقیق آگاهانه صورت گرفته است و تلاش‌های قبلی اغلب - عجولانه و از روی احساسات بوده‌اند و نخستین رکن تقریب، یعنی مطالعه و تحقیق آگاهانه‌ی کتاب‌های تشیع و بررسی میزان ممکن بودن تقریب در پرتو آن را فاقد بوده‌اند، اولین تلاش از نوع خود است.

جارالله کارش را از مطالعه و بررسی کتاب‌های اساسی و اصل تشیع و زندگی همراه با دقت و تأمل در میان آنها آغاز کرد و در پایان به این نتیجه رسید که کتاب‌ها بر اموری اجماع کرده‌اند که برای امت قابل تحمل نیست، و بر چیزهای زیادی اتفاق کرده‌اند که امت آنها را نمی‌پسندد و مصلحت اسلام آنها را تقاضا نمی‌کند، و اکثراً در تضاد با منافع و مصالح امت‌اند. و سپس این کتاب‌ها مسایل منکر و بسیار بعیدی را یقینی و قطعی دانسته‌اند که وجود آنها در کتاب‌های شیعه اصلاً شایسته نیست و گمان نمی‌رود ائمه به آن اعتقاد داشته‌اند^(۲)، و ادب و عقل نیز آنها را نمی‌پذیرد و ادعای ائتلاف و وحدت و

(۱) - عبارتی که جارالله آن را بر پشت کتاب الوشیعه نوشته است.

(۲) - ر. ک: «الوشیعه»، ص ۲۰.

تقریب علیرغم وجود آنها به مثابه‌ی فوت کردن در آتش دشمن است. مسؤولیت وحدت کلمه امروز از علماء و مجتهدان شیعه می‌خواهد که این عقاید را از کتاب‌هایشان دور بیندازند تا ریشه‌ی آنها از درون دل‌ها خشک گردد و این کلمات توخالی باد هوا بیش نیستند، و این کنفرانس‌ها و همایش‌ها ثمره‌ای جز دشمنی نخواهند داشت^(۱).

به اعتقاد شیخ «نقد عقاید تشیع نخستین مرحله‌ی وحدت و تألیف امت است و بدون آن وحدتی امکان‌پذیر نیست»^(۲).

قلب شیخ پر از حسرت و درد بود از منکراتی که در کتاب‌های شیعه و زندگی عملی آنها دیده بود^(۳).

قدم بعدی ایشان در جهت تقریب، ملاقاتشان با عالم شیعی، محسن امین در تهران بود که در آن گفتگویی مختصر میان آنها صورت گرفت. و موسی جارالله برگه‌ی کوچکی به محسن امین داد که در آن نوشته بود:

۱- می‌بینم که مساجد در مناطق شیعه متروکند و نماز جماعت بر پا نیست و اوقات نماز رعایت نمی‌شود و جمعه کاملاً متروک است و مشاهد و مقابر پرستش می‌شوند. علت همه‌ی این امور چیست؟

۲- من در میان شما، نه میان بچه‌های شما، نه میان طلبه‌ها و علمای شما کسی را نمی‌یابم که قرآن را حفظ کرده باشد، یا آن را تلاوت کند و یا خواندنش را همراه با تجوید بلد باشد و می‌بینم که قرآن در میان شما مهجور است. علت دچار شدن مناطق شما به این درجه از انحطاط و اهمال و ترک

(۱)- ر. ک: «الوشیعة»، ص أ.

(۲)- ر. ک: «الوشیعة»، ص ۱۷.

(۳)- ر. ک: «الوشیعة»، ص ۲۳۱.

اصول اسلام چیست؟ آیا بر شما لازم نیست به قرآن در مکاتب، مدارس و مساجدتان اهمیت بدهید؟

۳- می‌بینم که ابتذال زنان و حرمت‌ها و شعایر اسلام در خیابانهای شهرهایتان به حدی رسیده است که مشاهده‌ی آن در جاهای دیگر ممکن نیست. شیخ موسی جارالله می‌گوید: «من مسایل مذکور را در تاریخ ۱۹۳۴/۸/۲۶م در تهران نوشتم و به آقای محسن امین عاملی تحویل دادم و ایشان را دوباره ندیدم اما از یک سخنران در یک جلسه‌ای شنیدم که می‌گفت نوشته‌ی فوق دست به دست گشته است»^(۱).

پس از آن شیخ نامه‌ی دیگری در تاریخ ۱۳۵۳/۱۱/۲۱ هـ نامه‌ای به علمای نجف نوشت و پس از آن در تاریخ ۱۳۵۳/۱۱/۲۸ هـ عین همان نامه را برای علمای کاظمیه ارسال داشت. ایشان بر پاکت‌نامه نوشته بود: «من این نامه را با کمال احترام به اساتید نجف به امید استفاده، و با قلبی سلیم که همه‌اش میل و رغبت به تألیف قلوب دو بال جهان اسلام، ۱- شیعه‌ی امامیه که خود را طایفه‌ی ثقه می‌خوانند. و ۲- اهل سنت و جماعت که آنها را "عامه" می‌خوانند، است. و امیدوارم که آنها به صورت جمعی و یا فردی با بیان بلیغشان و با امضای دستشان و مؤکد کردن آن به مهر پاسخ دهند، ارسال می‌دارم. به اذن و فرمان خدا ان‌شاءالله پاسخ‌های شما اساتید گرامی، در جهان اسلام تأثیر شگرفی خواهد داشت.

﴿وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ﴾ (الأنفال: ۷۲). «اگر در (حفظ)

دین (خود) از شما یاری طلبند، بر شماست که آنها را یاری کنید»^(۲).

(۱)- «الوشیعة»، ص ط- ی.

(۲)- «الوشیعة»، ص ۱۸.

وی سپس به نقل مسایل منکری از کتاب‌های شیعه با اشاره به شماره‌های صفحات همه‌ی آنها پرداخته و در این زمینه چندین قضیه‌ی مهم را در کتاب‌های شیعه که مانعی در برابر اتحاد و ائتلاف امت به شمار می‌آیند. مطرح کرده است، همچون:

۱- تکفیر صحابه.

۲- لعن و نفرین مسلمانان قرن اول.

۳- تحریف قرآن کریم.

۴- حاکمان همه‌ی حکومت‌های اسلامی و قضات و عالمان آن در کتاب‌های شیعه طاغوت خوانده شده‌اند.

۵- همه‌ی فرقه‌های اسلامی غیر از شیعه، کافر، ملعون و مخلد فی النار هستند.

۶- در کتاب‌های شیعه جهاد کردن در رکاب کسی غیر از امام مفترض الطاعه همانند گوشت مردار و خوک حرام است، و غیر از شیعه شهیدی وجود ندارد، و تنها شیعه شهید است گرچه بر بسترش بمیرد و غیر شیعیانی که به زعم خود در راه خدا جهاد می‌کنند تنها به سوی هلاکت می‌شتابند.

شیخ پس از ذکر شواهد همه‌ی این امور از کتاب‌های معتبر شیعه خطاب به علمای شیعه گفته است: «این‌ها شش مسأله‌اند که شیعیان قطعاً به آن اعتقاد دارند. پس آیا امیدی به وحدت کلمه‌ی مسلمانان در حالی که عقیده‌ی شیعیان این باشد، می‌رود؟»

و آیا علیرغم این مسایل و علیرغم این اعتقادات، وحدت کلمه در قلوب مسلمانان اثری خواهد داشت؟ آیا ملت‌های اسلامی علیرغم این عقیده می‌توانند در آینده در جهت پیروزی اسلام مشترکاً سعی کنند؟

سپس به ذکر برخی مسایل منکر دیگر پرداخته است مثل:

- ۷- شیعیان احادیث امت را رد می‌کنند و ادعایشان این است که هدایت و خیر در مخالفت با امت است (و می‌گویند این اصل پیش از آنکه دین اسلام را نابود کند، دین تشیع را نابود می‌کند).
- ۸- در کتاب‌های شیعه ابوابی درباره‌ی سوره‌ها و آیه‌هایی وجود دارد که در باب ائمه و شیعه نازل شده‌اند و آیه‌ها و سوره‌هایی که درباره‌ی کافر بودن ابوبکر، عمر و کافر بودن پیروان آن دو نازل شده‌اند.
- ۹- شیعیان درباره‌ی تقیه غلو می‌کنند.
- ۱۰- سپس به نقل اباطیل دیگری از کتاب‌های آنها پرداخته است مثل:
- ۱- امیرالمؤمنین علی، عایشه را طلاق داده است و بنابر این ایشان ام‌المؤمنین به حساب نمی‌آیند.
- ۲- زمانی که امام زمان بیاید انتقام فاطمه را از عایشه می‌گیرد و وی را حد می‌زند.
- ۳- امام زمان وقتی بیاید، مساجد اسلامی را ویران می‌کند.
- ۱۱- سپس گفته است، روح مذهب تشیع دشمنی است و همه‌ی داستان‌هایی که در رابطه با دشمنی میان صدیق و فاروق از یک سو، و علی از سوی دیگر وجود دارد، ساختگی‌اند.
- ۱۲- و گفته است، شیعیان به نقل از یکی از امامان می‌گویند: «امت هر چند امانت، راستی و وفاداری داشته باشد، مؤمن نیست، چرا که منکر ولایت است. و شیعه هر چند اصلاً بی‌دین باشد، باکی نیست، چرا که به ولایت امام عادل ایمان دارد.
- سپس به ذکر مسایل دیگری^(۱) پرداخته و گفته است:

(۱)- ر. ک: به «الوشیعة»، ص ۱۸-۳۸.

«پس ای اساتید گرامی لطفاً پاسخ دهید تا کلمه‌ی مسلمانان حول محور کتاب خدا یکی شود.

جواب علمای شیعه چه بود؟

موسی جارالله می‌گوید: «... من مسایل فوق را که از کتاب‌های اصلی و اساسی شیعه گردآوری کرده بودم جهت استیضاح و عمل به آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (النحل: ٤٣). «اگر نمی‌دانید از اهل علم و ذکر سؤال کنید».

به مجتهدان شیعه عرضه داشتم. من یک سال و حتی بیشتر از آن صبر کردم و از کسی جز مجتهد بزرگ بصره که وظیفه‌اش را انجام داد و لطف کرد به همه‌ی سؤالات من در کتابی که بیش از نود صفحه داشت پاسخ داد و در آن مسلمانان صدر اول را حتی از آنچه در کتاب‌های اساسی شیعه آمده سخت‌تر مورد حمله و اهانت قرار داد، پاسخ داد، پاسخی دریافت نکردم.

موسی جارالله پس از آنکه از رسیدن پاسخ علمای شیعه ناامید شد، کتاب «الوشیعه فی نقد عقاید الشیعه» را نوشت.

وی می‌گوید هدف من از این کار دفاع از شرف امت و حرمت دین و ادای دین است که مسلمانان صدر اول بر گردن من و گردن همه‌ی امت دارند^(۱). زمانی که کتاب «الوشیعه» به زیور طبع آراسته شد، شیعیان نقدهای زیادی بر آن نوشتند^(۲) و همه‌ی آنها از چارچوب پاسخ مجتهد بصره خارج نشده بودند، چنانکه خوانندگان در باب «آرای دعوتگران تقریب» مشاهده کردند.

(۱) - «الوشیعه»، ص ۳۹.

(۲) - از جمله «الشیعه بین الحقائق و الاوهام». از محسن امین، «اجوبه مسائل جارالله»، عبدالحسن رشتی، «کشف الاشتباه» و غیره.

همان‌طور که موسی جارالله نوشتن و چاپ کتاب «الوشیعه» و پند و اندرز علمای شیعه را نخستین گام از جهت تألیف و تقریب می‌داند، علمای شیعه از مطرح کردن مسایلی که موسی جارالله مطرح کرده است سخت عصبانی هستند و آیت بزرگ آنها محسن امین آن را «اولین و آخرین قدم در جهت ایجاد نفرت در قلوب مسلمانان و روشن‌کننده‌ی آتش دشمنان میان آنها و جریحه‌دار کردن بدون دلیل و ناحق بیش از صد و سی میلیون شیعه می‌داند»^(۱).

علت عصبانیت علمای شیعه از پرده‌برداری از اباطیل و اکاذیبی که در کتاب‌هایشان آمده آن است که این چیز توطئه‌ها و اهداف شوم آنها را برملا می‌کند و سوءاستفاده‌های دینی آنها از توده‌های ساده‌لوح به نام نیابت از امام زمان و سوءاستفاده‌های مالی آنها را به نام خمس امام آشکار می‌کند.

۲- تلاش‌های فردی انجام گرفته از سوی اهل تشیع.

در عصر حاضر دعوت‌گران تقریب از روافض زیاد شدند و واژه‌های وحدت و تقریب بر زبان بسیاری از آنها جاریست.

الف) به طور مثال آیت بزرگشان محمد خالصی^(۲) شعار وحدت اسلامی

(۱) - «الوشیعه بین الحقایق و الاوهام» ۶-۷.

(۲) - محمدبن محمد مهدی خالصی از علمای معاصر شیعه و از داعیان وحدت اسلامی در عراق. وی تنها عالم شیعی‌ای در عراق است که در با اقوام خود نماز جمعه را برپا می‌کند. ر. ک: «الجمعه» محمد خالصی. به نظر وی شهادت سوم اذان (یعنی اَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيَّ اللَّهِ) را غلات روافض به اذان شیعه اضافه کرده‌اند. «الاعتصام بحبل الله» خالصی، ص ۱۸. این کار وی باعث واکنش دیگر شیعیان شده است. ر. ک: «الاعتصام بحبل الله» صفحات ۶۵، ۷۸، ۱۱۲، ۱۱۷ کتاب‌های زیادی از سوی خود شیعیان علیه وی نوشته شد. ملاح درباره‌ی خالصی می‌گوید که او در هر مدت زمانی یک مذهب داشته است و از روزی که وارد کاظمیه - محله‌ای از محله‌های بغداد که ساکنانش شیعه‌اند - شده است مردم آنجا دچار چند دستگی شده‌اند. «حجة الخالصی» ملاح، ص ۵، خالصی دروغ‌های آشکار و نظریات شاذی داشته است که امکان عرضه‌ی آنها در این صفحات نیست =

را در عراق بلند کرده و در نشریات، مسافرت‌ها و سخنرانی‌های خویش آن را تکرار می‌کند^(۱)، اما علی‌رغم ندای به وحدت کارهایی انجام می‌دهد که با این ندا سازگاری ندارد. وی معتقد است که: «... امامان دوازده‌گانه از ارکان ایمان‌اند و خداوند متعال بدون ولایت آنها اعمال را نمی‌پذیرد»^(۲) در حالی که این به معنای تکفیر مسلمانانی است که وی در پی وحدت با آنهاست، همچنین وی ابوبکر و عمر را زیر سؤال می‌برد^(۳) و با این کار با قرآن، سنت و اجماع مسلمانان مخالفت می‌کند و احساسات تمام مسلمانان دیگر غیر از روافض را جریحه‌دار می‌کند. آیا وی با این کارش به دعوت وحدت سود می‌رساند یا زیان؟!

ما در کنار یکی از گفته‌های او اندکی درنگ می‌کنیم تا به ماهیت وحدتی که وی به سوی آن فرا می‌خواند پی ببریم. وحدت مورد نظر ایشان بر پایه‌ی دشنام و ناسزاگویی به صحابه استوار است و به صراحت از اهل سنت می‌خواهد که بر دشنام دادن به ام‌المؤمنین عایشه و دیگر یاران برجسته‌ی پیامبر با وی هم‌نوا شوند و إلاً وحدتی در کار نیست و آنها به تقیه پناه خواهند برد. وی می‌گوید: «اگر بقیه‌ی فرقه‌های مسلمان با ما به توافق رسیدند - یعنی بر سر لعن و سب و شتم صحابه - وحدت کلمه و اتفاق حاصل خواهد شد، و اگر انکار کردند ما به خاطر پرهیز از فتنه و حرص بر وحدت کلمه به حکم نخست‌مان یعنی تقیه برمی‌گردیم و خواهیم گفت ما به معاویه اهانت نمی‌کنیم چرا که وی دایی مسلمانان است گرچه مرتکب گناهان

= وی هم اینک وفات یافته است و مرکز وی در اختیار فرزندانش است. کتاب‌های «الجمعه» و «احیاء الشریعة فی مذهب الشیعة» و غیره از آثار او هستند.

(۱)- به طور مثال به «الاسلام فوق کل شیء» از خالصی، ص ۶۵ مراجعه شود.

(۲)- «الاعتصام بحبل الله»، ص ۴۳ از محمد خالصی.

(۳)- به گفته‌های خالصی در این زمینه به صفحات ۱۱۴ همین کتاب مراجعه شود.

نابخشودنی شده است، و از عایشه به نیکی یاد می‌کنیم گرچه فرزندان او را کشته است و فتنه‌ها ایجاد کرده است، اما بهتر است که برادرانمان با ما به توافق برسند»^(۱) (یعنی بر سب و شتم و ناسزاگویی یاران پیامبر اکرم!).

استاد محمود ملاح نیرنگ‌های خالصی را در دعوت به وحدت و تقریب آشکار کرده^(۲) و همچنین علامه‌ی شام محمد بهجت بیطار مراسلاتی با خالصی در خصوص مسأله‌ی صحابه داشته است که با ناامیدی ایشان از پذیرش خالصی به پایان رسیده است.^(۳)

پس از آنکه ماهیت وحدتی که خالصی به سوی آن فرا می‌خواند برای ما روشن شد ما او را ترک می‌کنیم و به نمونه‌ی دیگری می‌پردازیم.

ب) یکی دیگر از آیات شیعه به نام «عبدالحسین شرف‌الدین موسوی»^(۴)

نیز از منادیان تقارب و وحدت میان مسلمانان و از مشتاقان آن به شمار می‌آید، اما در عین حالی که با همه‌ی شور و شوق به وحدت و تقریب میان مسلمانان فرا می‌خواند کتابی می‌نویسد و به نشر می‌رسد که از اهانت و فحاشی نسبت به بهترین یاران پیامبر، یعنی کسانی که خدا رضایت خویش را از آنان و رضایت آنان را از خود اعلام کرده و اهل سنت به آنها محبت می‌ورزند، پر است. آیا کسی که صادقانه در پی تقریب است چنین می‌کند؟

دکتر مصطفی سباعی با این آقای عبدالحسین داستانی دارد که آن را در

(۱) - «الاسلام سبیل السعادة والسلام» خالصی، ص ۹۰.

(۲) - «الوحدة الإسلامية بین الأخذ و الرد»، محمود ملاح.

(۳) - «الاسلام و الصحابة الكرام بین السنة و الشیعة»، بیطار.

(۴) - عبدالحسین بن یوسف بن جواد بن اسماعیل بن محمد بن ابراهیم ملقب به شرف‌الدین موسوی از علمای بزرگ شیعه. در سال ۱۲۹۰ هـ در کاظمیه به دنیا آمد و در سال ۱۳۷۷ هـ در بیروت وفات کرد. کتاب‌های «ابوهریره» و «المراجعات» از جمله آثار او هستند. «طبقات اعلام الشیعه» آغا بزرگ تهرانی (۳/ ۱۰۸۰).

کتابش «السنة ومكانتها في التشريع»^(۱) ذکر کرده و ما در صفحات قبل به آن اشاره کردیم.

سباعی می‌گوید وی به این نتیجه رسیده است که عبدالحسین با زبان از داعیان تقرب، اما با عمل و قلم از داعیان به تفرقه است. اگر ما به آنچه آقای عبدالحسین در رابطه با قضیه‌ی تقرب نوشته است، مراجعه کنیم در خواهیم یافت که مهم‌ترین کتاب‌های وی در این زمینه دو کتاب‌اند:

۱- «الفصول المهمة في تأليف الأمة».

۲- «المراجعات».

ما در کنار هر یکی از این کتاب‌ها اندکی درنگ می‌کنیم تا مفهوم وی را از دعوت تقرب و هدف وی را از آن درک کنیم.

۱- الفصول المهمة.

وی در این کتاب به وحدت و تألیف امت فرا می‌خواند، اما وحدت بر چه اساسی؟

وی از اهل سنت می‌خواهد این مطلب را بپذیرند که صحابه به جدایی دین از دولت ایمان داشتند. - بنا به ادعای وی - صحابه زمانی نصوص را لازم‌الاجرا می‌دانستند که دین خالص و مربوط به شئون آخرت باشند ... اما نصوصی که متعلق به سیاست بودند، آنها را لازم‌الاجرا نمی‌دانستند و به همین دلیل جمهور صحابه در امر خلافت از امامی که از طرف پیامبر منصوب شده بود، عدول کردند.^(۲)

(۱) - این کتاب بوسیله ما ترجمه شده و در دسترس همگان می‌باشد (مترجم).

(۲) - «الفصول المهمة»، ص ۹۶.

وی ادعا می‌کند که اتفاق بر این اصل می‌تواند امت را به وحدت برساند و سپس در این زمینه کتاب مستقلی به نام «النص والاجتهاد» نوشت که در سال (۱۳۷۵هـ) در نجف به چاپ رسید.

وی در کتابش «الفصول المهمه: چندین فصل آورده که در هر یک از آنها سه حدیث از طریق اهل سنت ذکر کرده است که گویای آن هستند که موحدان به صورت معلق مؤمن‌اند^(۱). و سپس سه حدیث از طریق شیعه ذکر کرده که یکی از آنها را کامل نکرده است^(۲) که همین مطلب و حکم را می‌رساند.

اما در فصل پنجم پس از فریب دادن خواننده و اندک اندک کشاندن او در طول فصل‌های گذشته ماهیت مذهب خویش را ظاهر نموده می‌گوید: «اخبار و روایت‌های مربوط به مؤمن بودن مطلق اهل توحید نزد آنها مخصوص به کسانی هستند که به ولایت امامان دوازده‌گانه ایمان داشته باشند، چرا که به اعتقاد آنها این چیز باب حطه‌ایست^(۳) که مورد بخشش قرار نمی‌گیرد مگر کسی که از آنها وارد شود و ایمان به آنها از اصول دین است^(۴) و مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند که تنها کسانی را معذور بدانند که در غیر اصول دین تأویل و اجتهاد کند^(۵).

پس مفهوم وحدت نزد عبدالحسین موسوی آن است که مسلمانان به امامان دوازده‌گانه‌ی وی ایمان بیاورند و همراه او به صحابه اهانت کنند، یا به عبارت دیگر همه‌ی مسلمانان شیعه و رافضی شوند.

(۱) - همان، ص ۱۶-۲۲.

(۲) - همان، ص ۲۳-۲۴.

(۳) - [اشاره‌ای است به داستان بنی اسرائیل که خدا به آنها فرمان داد به هنگام ورود به شهر حطه بگویند].

(۴) - همان، ص ۳۲.

(۵) - همان، ص ۴۵.

۲- کتاب «المراجعات».

کتاب فوق مورد توجه و عنایت زیاد دعوتگران تشیع قرار گرفته و آن را بزرگترین وسیله برای فریب دادن مردم، و یا دقیق‌تر بگویم برای فریب دادن پیروان و شیعیانشان قرار داده‌اند، چرا که اهل سنت از این کتاب و از ده‌ها کتاب دیگری که چاپخانه‌ها و انتشاراتی‌های شیعه چاپ می‌کنند، اطلاع چندانی ندارند، مگر کسی که در رابطه با مذهب تشیع تحقیق کند. این کتاب چنانکه برخی از روافض ادعا کرده‌اند^(۱)، بیش از صد مرتبه چاپ شده است. کتاب مذکور بنا به ادعای نویسنده‌اش یکی از رویدادهای بسیار مهم تقریب بین اهل سنت و تشیع را در بر می‌گیرد که عبارت است از نامه‌نگاری‌های میان سلیم البشیری رئیس ازهر^(۲) و عبدالحسین مذکور که با اقرار رئیس و شیخ ازهر به صحت مذهب روافض و بطلان مذهب اهل سنت به پایان رسیده است.

بدون تردید کتاب مذکور را به دروغ به شیخ ازهر نسبت داده‌اند و دلایل کذب و وضع آن فراوانند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: البته پیش از آن یک مطلب بایسته‌ی یادآوری است و آن این که یکی از شیوه‌های روافض جعل برخی از کتاب‌ها و نسبت دادن آن به شخصیت‌های معروف اهل سنت است، چنانکه پیش از این کتاب «سر العالمین» را جعل کرده و به حجت‌الاسلام غزالی نسبت داده بودند - چنانکه بیان کردیم^(۳) - و نیز نخستین کتابی که شیعیان تألیف کرده‌اند و الف بای تشیع شمرده می‌شود کتاب «سلیم بن قیس» است که برخی از اساطین روافض که به ساختگی بودن آن اعتراف کرده‌اند، اما

(۱) - «الخمینی اقواله و افعاله»، احمد مغنیه، ص ۴۵.

(۲) - سلیم بن ابی فراج البشیری، وی ریاست ازهر را دو مرتبه به عهده گرفت و در سال ۱۳۳۵ هـ در قاهره وفات کرد. «الاعلام» (۳/ ۱۸۰).

(۳) - ر. ک به ص ۷۹، همین کتاب.

گفته‌اند که برای یک هدف درست موضع و جعل شده است گویا آنها جعل و وضع را برای هدفی درست جایز می‌دانند و این قضیه هم از لحاظ مهم بودن و هم از لحاظ آنکه به روشن شدن ماهیت واقعی مذهب آنها کمک می‌کند، نیاز به بحث و بررسی مستقلی دارد.

وقتی که این آقایان مطالب دروغینی را به پیامبر ، صحابه و اهل بیت پیامبر نسبت داده‌اند، آیا نسبت دادن مطالب کذب به دیگران از آنها بعید است؟

اما برخی از نشانه‌های جعل و کذب در این کتاب عبارتند از:

اولاً: کتاب عبارت است مراسلات خطی میان شیخ ازهر سلیم البشری و بین رافضی مذکور، اما علی‌رغم آن کتاب تنها از سوی رافضی به چاپ و نشر رسیده است و از سلیم‌البشری چیزی در اثبات و تأیید مراسلات فوق به اثبات نرسیده است.

افزون بر این رافضی مذکور کتاب را تهی از هرگونه سند و مدرکی که نسبت نامه‌های فوق را به سلیم‌البشری به اثبات برساند، مثلاً تصویرهایی از نامه‌های سلیم‌البشری که از ۱۱۲ نامه‌ی کتاب ۵۶ تا متعلق به وی هستند ارایه نکرده است. آیا اصل همه‌ی این نامه‌ها از بین رفته است؟! و این از شواهدیست که صحت نسبت این نامه‌ها را به شیخ سلیم‌البشری زیر سؤال می‌برد.

ثانیاً: جعل‌کننده‌ی کتاب آن را پس از بیست سال از وفات شیخ سلیم‌البشری به چاپ رسانده است، چون وی در سال ۱۳۳۵هـ^(۱) وفات کرده است و نخستین چاپ کتاب مراجعات در سال ۱۳۵۵هـ در صیدا بیرون آمده است^(۲).
ثالثاً: شیوه‌ی نگارش نامه‌های فوق شیوه‌ی واحدی است که همان شیوه‌ی

(۱) - بیوگرافی وی در همین کتاب گذشت.

(۲) - ر. ک به مقدمه‌ی «المراجعات» آغا بزرگ تهرانی و «طبقات اعلام الشيعة»، (۳/۱۰۸۶).

نگارش رافضی مذکور است و حتی یک نامه از ۵۶ نامه شیوهی نگارش سلیم البشری را در بر ندارد و این چیز آقای موسوی را رسوا می‌کند و کذب بودن ادعاهایش را به صورت قطعی به اثبات می‌رساند، و همین چیز باعث شده است که وی شخصاً پیشاپیش رسوایی خویش را اعلام نموده بگوید که وی نامه‌های فوق را به شیوهی نگارش خود نوشته است، چون می‌داند که نمی‌تواند شیوهی نگارش سلیم البشری را تقلید کند.

وی می‌گوید: «من ادعا نمی‌کنم که صفحات این کتاب تنها نامه‌هایی را در بر می‌گیرد که در آن زمان بین ما رد و بدل شده است و یا این که چیزی از این کتاب را قلم کسی غیر از من نوشته است»^(۱).

رسوایی دیگری را نیز اضافه می‌کند و آن این که می‌گوید: «در نامه‌های فوق مطالبی را که مقام و موقعیت و وظیفه‌ی پند و اندرز و ارشاد ایجاب می‌کرده، افزوده است»^(۲).

رباعاً: خود نصوص کتاب نشانه‌های فراوانی را از موضوع و کذب بودن آن در بر دارند، از جمله:

بنا به گفته‌ی نصوص کتاب، شیخ سلیم البشری که در آن زمان نه از لحاظ پُست و مقام، بلکه از لحاظ علم و جایگاه شیخ ازهر بوده است تفسیر باطنی آیات کتاب خدا را که پیش از این در مبحث آرای دعوتگران تقریب آن را عرضه کردیم، و تأویلی است که حتی بچه‌های کوچک آنرا نخواهند پذیرفت چه رسد به آنکه شیخ الازهر با آن جایگاه علمی آن را بپذیرد، پذیرفته. و بنا به گفته‌ی رافضی مذکور، شیخ الازهر در جواب به نامه‌ای که در بر گیرنده‌ی تأویلات فوق بوده به وی نوشته است: «تو در نامه‌ی اخیرت آیه‌های محکم و

(۱) - ر. ک: «مقدمه‌ی المراجعات»، ص ۲۷، چاپ هفتم.

(۲) - ر. ک: «منبع سابق».

دلایل بسیار ارزش‌مندی ارایه کرده‌ای که هر که آنها را رد کند لجوج و بد طیتی است که با دلایل کم‌ارزش در پی اثبات باطل و جدال است»^(۱).

افزون بر این رافضی می‌گوید شیخ ازهر صحت و تواتر احادیثی را پذیرفته است که نزد حدیث‌شناسان موضوع و یا ضعیفند، و ضعف و وضع آنها حتی از طلبه‌های کوچک پنهان نیست، کجا که از شیخ ازهر که در آن زمان تنها کسانی به ریاست ازهر می‌رسیدند که در علوم اسلامی سرآمد روزگار خود باشد، پنهان بماند.

نه تنها این، بلکه این رافضی، شیخ ازهر را حتی از شناخت احادیث اهل سنت ناتوان نشان داده است، به گونه‌ای که بنا به ادعای رافضی فوق شیخ ازهر در نامه‌ای به وی نوشته است: «تو حدیث غدیر را زیاد بالا و پایین می‌کنی، پس آن را از طریق اهل سنت بخوان تا در آن تدبر و دقت کنیم»^(۲).

در نامه‌ی دیگری بشری به موسوی - بنا به ادعای وی - می‌گوید: «حدیث وراثت را از طریق اهل سنت برای ما بنویس، والسلام».

آیا شیخ الازهر احادیث فوق را نمی‌شناخت؟ و آیا شیخ ازهر علیرغم وجود آن همه کتابخانه و آن همه عالم و آن همه طلاب ازهر از پیدا کردن حدیث فوق ناتوان بود؟ آخر از کی رافضی در نقل کردن حدیث از محدثان اهل سنت امین شده است!!!

خلاصه طبق صفحات کتاب اجازه عرضه‌ی بیشتر را به ما نمی‌دهد، و حقیقت دردآورتر از آن است که اکاذیب فوق ده‌ها بار به نام تقریب چاپ می‌شود و کسی از اهل سنت به این امر خطرناک توجه نمی‌کند. شاید اعتماد و تکیه‌ی آنها بر حقانیت خویش باعث شده است که به نقد توطئه‌ها و

(۱) - «المراجعات»، ص ۷۴.

(۲) - «منبع سابق»، ص ۲۰۴.

گمراهی‌های اهل بدعت اهمیت چندانی ندهند، و برخی از اهل سنت نقد این گونه چیزها را تفرقه‌افکنی و فرقه‌گرایی می‌پندارند، در حالی که شیعیان در ساخت و وضع این گونه توطئه‌ها برای تبلیغ رفض در مناطق اهل سنت، فعالیت زیادی دارند.

به هر حال مفهوم تقرب نزد موسوی آن است که؛ مسلمانان عقیده‌ی روافض را بپذیرند و وی در این راستا داستانها و رویدادهای تخیلی و ساختگی‌ای وضع می‌کند و ادعا می‌کند کارهایی هستند که برای نزدیک کردن اهل سنت و اهل تشیع به یکدیگر و از بین بردن اختلاف‌ها صورت گرفته است. اما این گونه توطئه‌ها هیچ‌گونه اثری جز در میان فرقه‌ی خودش نداشته و نخواهد داشت.

نمونه‌های موسوی و خالصی که ما آنها را عرضه کردیم نمونه‌هایی هستند که مشابه آن در میان دعوتگران تقارب از شیعیان فراوان است. اختلاف تنها در اشخاص است و إلا جوهر و ماهیت دعوت تقرب یکی است که همان تبلیغ رفض در میان اهل سنت است، لذا دلیلی به ذکر نمونه‌های دیگر از دعوتگران تقرب از شیعیان و تلاش‌های آنها وجود ندارد.

ج) نزدیک بود که قلم در همین حد بایستد، اما چاره‌ای نداشتیم جز این که در کنار یکی از تلاش‌های منحصر به فرد و مثال زنده و نادر در جهت از بین بردن اختلافات و زدودن تفرقه از طریق جدا کردن حق از باطل و پرده برداشتن از ریشه‌های اختلاف که هیچ ریشه‌ای در دین الهی ندارند و ساخته و پرداخته‌ی دشمنان اسلام‌اند، به وسیله‌ی عقل و حجت و برهان، اندکی درنگ کنیم.

ویژگی‌های این تلاش عبارتند از:

این تلاش و تجربه متعلق به کسی است که اصلاً شیعه بوده و در خانه‌ی یک شیعه بزرگ شده و در میان شیعیان زندگی کرده است و در جامعه‌ی آنها به پُست ریاست دادگاه رسیده است و افزون بر آن تلاش و تجربه‌ای است

آگاهانه، عاقلانه و صادقانه که تا جایی که من می‌دانم، نمی‌توان در گذشته نظیری برای آن یافت. پس این تجربه تجربه‌ای است منحصر به فرد و نادر که صاحب آن در راه آن کشته شده و اصول و باورهایش را با خونس آبیاری کرده است، و تجربه‌ای است که در بر گیرنده‌ی حقایقی است که مردی از خودشان و به وسیله‌ی خودشان به آنها رسیده است، و تجربه‌ای است که اگر عقلای روافض عقل و خرد خویش را قاضی کنند و به فطرتشان رجوع کنند، حتماً گمراهی‌ای را که در آن هستند مورد انتقاد قرار خواهند داد و از دو راه یکی را انتخاب می‌کنند.

یا از آن گمراهی به سوی اسلام واقعی و درست می‌آیند، و یا این که از آنچه علمای شیعه گفته‌اند و برخی از منتسبان به اهل سنت نیز تکرار کرده‌اند مبنی بر این که اختلاف و تفاوتی میان اهل سنت و اهل تشیع وجود ندارد فریب می‌خورند و به جز الحاد و بی‌دینی پناهگاه دیگری نمی‌یابند. از اینروست که مارکسیسم الحادی در ایران بازار خوبی داشت^(۱).

پرچم‌دار این تجربه کسی نیست جز استاد «احمد کسروی» که استاد محمود ملاح درباره‌ی وی می‌گوید: «از زمانی که واژه‌ی شیعه در جهان پدید آمد^(۲) کسی چون او در جهان تشیع ظهور نکرده است»^(۳).

ما برای کسب شناخت و آگاهی بیشتر نسبت به وی و تلاش وی اندکی درنگ می‌کنیم.

(۱) - همان‌گونه که امروزه ناپندگی کاذب شیوخ و آخوندهای ایران از حکومت اسلامی باعث شده است که روافض هر چه بیشتر به سوی بی‌دینی بروند.

(۲) - منظور وی از "شیعه و تشیع" رفض و روافض است و این گفته‌ی فوق به صورت مطلق درست نیست.

(۳) - «مجموع السنة» محمود ملاح (۲/۲۷۸).

احمد کسروی.

وی احمد میرقاسم بن میراحمد کسروی، زاده‌ی تبریز، مرکز استان آذربایجان ایران است. تحصیلاتش را در ایران به پایان رساند، به عنوان استاد در دانشگاه تهران تدریس کرد، چندین پُست قضایی را به عهده گرفت، چندین مرتبه ریاست برخی از دادگاه‌ها را در شهرهای مختلف ایران بر عهده گرفت، در تهران یکی از چهار بازرس بزرگ وزارت دادگستری به شمار می‌آمد و بالاخره پُست دادستان عمومی تهران را بر عهده گرفت. وی یکی از نویسندگان مجله‌ی «پرچم» ایران به شمار می‌آمد و به زبانهای عربی، ترکی، انگلیسی، ارمنی، فارسی، فارسی قدیم (پهلوی) آشنا بود و کتاب‌ها و مقالات فراوانی دارد.

مقالات وی که در آنها اصول مذهب تشیع را به نقد می‌کشید، نظر برخی از تحصیل‌کردگان و جمعیت‌های فعال در کشور را به سوی او جلب کرد و بسیاری از اقشار مختلف مردم به ویژه جوانان فارغ‌التحصیل از مدارس در تعداد هزاران نفر پیرامون وی گرد هم آمدند و اقدام به یاری او و پخش آرای او کردند.

دیدگاه‌ها و افکار و اندیشه‌های وی به برخی از کشورهای عربی، از جمله کویت نیز رسید و برخی از کویته‌ها از کسروی خواستند تا به زبان عربی نیز کتاب‌هایی بنویسد تا عرب‌زبانها بتوانند از آن استفاده کنند. به دنبال آن وی کتاب «التشیع والشیعه» را نوشت که در آن بطلان مذهب تشیع و این مطلب که دلیل اختلاف شیعیان با مسلمانان دیگر تعصب و عناد و لجاجت است، نه دلیل و برهان روشن را ثابت کرد. وی همین که کتابش را تمام کرد از سوی مجموعه‌ای از روافض مورد اصابت گلوله قرار گرفت، و به بیمارستان انتقال داده شد و پس از عمل جراحی سلامتی خود را بازیافت. پس از آن نیز دشمنانش او را راحت نگذاشتند و به دادگستری از وی شکایت کردند و او را

به مخالفت با اسلام متهم کردند. وی برای بازجویی به دادگاه فرا خوانده شد، اما در آخرین جلسه‌ی تحقیق و بازجویی در پایان سال ۱۳۲۴هـ. بار دیگر با گلوله و خنجر مورد اصابت قرار گرفت و در اثر شدت جراحات که بالغ بر بیست و نه جراحات بودند دار فانی را پس از پنجاه و هفت سال زندگی بدرود گفت، در حالیکه افکار و اندیشه‌ها و کتاب‌ها و مقالات زیادی برای زندگان به یادگار گذاشت.

وی اندیشه‌های اساسی‌اش را در سال ۱۳۱۱هـ. در کتابی به زبان فارسی به نام «آیین» - یعنی قانون یا دین - به چاپ رساند و اندیشه‌هایش را درباره‌ی مذاهب در کتاب‌هایی به نام‌های «صوفی‌گری»، «بهای‌گری» و «شیعه‌گری» و غیره به چاپ و نشر رسانده است.^(۱)

تلاش و تجربه‌ی کسروی.

از کتاب «التشیع والشیعه» که کسروی جهت رساندن اندیشه‌های خود به عرب‌زبانان آن را نوشته است، می‌توان نظرش را درباره‌ی عوامل اختلاف، نحوه‌ی از بین بردن آنها و اصولی که تشیع راهش را در آنها از جمهور مسلمانان جدا کرده است، دانست. کسروی زندگی‌اش را فدای همین اندیشه‌ها کرد و کتاب مذکور امروزه کمیاب است و شاید علت کمیاب بودن آن مبارزه‌ی روافض با آن باشد. به هر حال در نوشته‌ی زیر اندیشه‌هایش را در رابطه با تقریب عرضه خواهیم داشت.

اندیشه‌ی کسروی برای از بین بردن اختلاف بر فلسفه‌ای استوار است که آن

(۱) - به مقدمه‌ی کتابی که به زبان فارسی به چاپ رسیده و در برگزیده‌ی مجموعه مقالات کسروی تحت عنوان «کاروند کسروی» - یعنی مقالات کسروی - است مراجعه شود. یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۲هـ. و. ر. ک به: مقدمه‌ی کتاب «التشیع والشیعة» اداره‌ی مجله‌ی پرچم، ص ۲-۵ و. ر. ک به: «المجیز علی الوجیز» از محمود مداح ضمن کتاب «مجموع السنة»، ص ۲۷۸ و. ر. ک به: «معجم المؤلفین» (۲/ ۵۳).

را پایه‌ی اختلاف تشیع با مسلمانان قرار داده و در تحقیقاتش درباره‌ی «شیعه و تشیع» بر آن تأکید فراوان دارد، و آن عبارت است از این که: «بسیاری از مردم فکر می‌کنند که اختلاف در عقاید در انسانها یک پدیده‌ی طبیعی و فطری است و نمی‌توان اختلافات آنها را از بین برد، اما این یک پندار باطل است. بدون تردید حقایق واضح‌تر و روشن‌تر از آن‌اند که کسی آنها را درک نکند، اگر مردم تعصب و لجاجت را رها کنند و بر طلب حق گرد هم آیند و از دلایل پیروی کنند، در رابطه با حق در میانشان هرگز اختلافی باقی نخواهد ماند»^(۱).

پس به نظر وی راه از بین بردن اختلافات جدا کردن حق از باطل و روشن کردن آن با دلایل است چرا که حق مخفی نخواهد ماند و از همین خاستگاه است که نویسنده اقدام به تحقیق و بررسی تشیع و شیعه می‌کند تا روشن کند که آیا اختلاف شیعیان با جمهور مسلمانان مبنی بر حجت و برهان است یا اساس آن را - به تعبیر وی - تعصب و لجاجت و عناد تشکیل می‌دهد.

وی پس از این به بررسی مذهب شیعه از خلال چگونگی به وجود آمدن آن، اصول آن، کتاب‌های آن، امامان و رجال و شخصیت‌های آن پرداخته و با تحقیق و بررسی‌ای که همراه با تحلیل عقلی، برهان تاریخی و عرضه علمی است ثابت کرده است که مذهب روافض اقدام به ماجراجویی‌ها و کارهای زشت و منکر زیادی نموده و با عقاید و آرا و احکام ویژه‌اش راه خود را از سایر مسلمانان جدا کرده است. اینک دیدگاه‌های وی را به صورت گذرا در بطلان عقاید و مذهب تشیع عرضه می‌کنیم.

وی می‌گوید روافض از تشیع به «غلو در دوستی با علی و دشمنی با ابوبکر، عمر و عثمان منحرف شدند، چرا که ادعا می‌کردند علی شایسته‌تر به خلافت

(۱) - جملاتی که با حروف درشت بر جلد کتاب نوشته شده‌اند.

بوده و این گونه بر وی ظلم کردند، چرا که حتی از خودش نیز سبقت گرفتند و این افراط آهسته آهسته شدیدتر شد و تشیع نیز هم‌زمان با آن از فاز مبارزه‌ی سیاسی وارد فاز عقاید افراطی شد»^(۱).

وی این تطور و دگرگونی عقیدتی تشیع را مورد کالبدشکافی قرار می‌دهد و تصویری از سوره‌ی ولایت که شیعیان ادعا می‌کنند بخشی از قرآن بوده اما عثمان آن را اخراج کرده ارایه و چاپ کرده است، و این همان سوره‌ی ولایتی است که محب‌الدین خطیب در «الخطوط العریضه» آن را چاپ کرده است، اما کسروی در این زمینه از خطیب پیش‌تر بوده است.

همچنین او از غلو شیعیان درباره‌ی امامان‌شان بحث کرده می‌گوید: «این دگرگونی پیامدهای بزرگی داشت از جمله این که شیعیان - یعنی فرقه‌ی جعفریه - از جمهور مسلمانان جدا شدند و عقاید و احکام جداگانه و ویژه‌ای برای خودشان فراهم آوردند و عداوت و دشمنی میان دو طرف ریشه‌دار شد»^(۲).

سپس ذکر می‌کند که این انحراف و شذوذشان آنها را بر این داشت که «احادیثی را جعل کنند و به پیامبر نسبت دهند و آیات قرآن را به دلخواه خودشان تأویل کنند و اخبار و گزارشات مربوط به حوادث تاریخی را تحریف کنند»^(۳). و سپس دلایل‌شان را در اثبات ادعاهایشان ذکر می‌کند، و آنها را یکایک رد می‌کند و با دلایل ثابت می‌کند که علویان^(۴) از این بدعت‌ها و آراء و نظریات به دور بوده‌اند^(۵).

(۱) - «التشیع و الشیعة»، ص ۱۷.

(۲) - همان، ص ۲۱.

(۳) - همان، ص ۲۵.

(۴) - اما وی جعفر صادق را زیر سؤال برد که در این مورد ما با وی موافق نیستیم.

(۵) - «التشیع و الشیعة»، ص ۲۶-۲۹.

وی پس از آن در مورد ادعای شیعیان مبنی بر غیبت امام دوازدهم‌شان سخن می‌گوید و خرافه بودن آن را با دلایل ثابت می‌کند و می‌گوید: «برای گمراهی قومی همین بس که چنین خرافه‌ای را باور کرده‌اند، و حقیقت این است که تعصب دل‌های شیعیان را کور کرده بود»^(۱). سپس از کتاب‌های معتبرشان نام می‌برد و موضوعاتی را که این کتاب‌ها به آن اهمیت داده و بدان پرداخته‌اند را ذکر می‌کند و پس از آن باب کاملی می‌آورد که در ضمن آن سه فصل زیر را جای داده است:

فصل اول: بطلان مذهب تشیع از پایه و اساس.

فصل دوم: درباره‌ی ادعاهای کذبی که مذهب تشیع در بر دارد.

فصل سوم: درباره‌ی کارهای زشتی که از ادعاهای دروغین فوق نشأت گرفته‌اند.

در فصل نخست می‌گوید که یکی از پایه‌های مذهب تشیع امامت است و می‌گوید: «امامت به آن معنا و مفهومی که آنها مدعی آنند هیچ‌گونه دلیلی ندارد و می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آخر چنین چیز مهمی چرا در قرآن که کتاب اسلام است ذکر نشده است»^(۲).

سپس به ذکر مهم‌ترین دلایل شیعیان درباره‌ی منصوص بودن امامت علی می‌پردازد و آنها را ابطال می‌کند، و می‌گوید: «یکی از چیزهایی که بطلان دلایل ایشان را در این مورد روشن و ثابت می‌کند، جمع شدن مهاجران و انصار که بزرگان اسلام بودند و بیعت آنان با ابوبکر است. اگر پیامبر امامت و خلافت علی را نصّ اعلام کرده بود، اصحابش با وی مخالفت نمی‌کردند و

(۱) - همان، ص ۳۱-۴۷ و ص ۷۱.

(۲) - همان، ص ۶۱.

ابوبکر را بر علی مقدم نمی‌داشتند و اما این گفته که تمام مسلمانان جز سه نفر یا چهار نفر مرتد شدند جسارت و جرأتی است بسیار بزرگ بر دروغ گفتن. آخر آنها چگونه می‌توانند مرتد شده باشند در حالی که آنها اصحاب پیامبر بودند، زمانی به وی ایمان آورده بودند که دیگران تکذیبش کرده بودند و از او دفاع کردند و آزار و اذیت‌ها را در راه او تحمل کردند. در جنگ‌ها او را یاری کردند و از فدا کردن جان و مالشان دریغ نکردند، وانگهی در خلیفه بودن ابوبکر چه نفعی برایشان نهفته است تا به خاطر وی دینشان را ترک کنند و کدام احتمال منطقی‌تر و آسان‌تر است. آیا دروغ گفتن یک نفر یا دو نفر که غرض و هدف فاسدی دارند، و یا مرتد دانستن صدها نفر از مخلص‌ترین مسلمانان. به ما پاسخ دهید اگر پاسخی دارید»^(۱).

سپس به ذکر برخی از دروغ‌هایشان در مورد اختلافات ادعایی میان علی، و ابوبکر و عمر می‌پردازد و می‌گوید: «چون دیدند که دلایلشان سست و بی‌پایه است، خواستند آنها را به وسیله‌ی این دروغ‌ها محکم‌تر کنند»^(۲). در فصل دوم از ادعاهای کاذبی همچون تفویض امور به ائمه^(۳) و این که آنها علم غیب می‌دانند^(۴) و دارای معجزاتی هستند،^(۵) و این ادعا که شیعیان از خمیرمایه‌ی ویژه‌ای هستند^(۶) پرداخته و آنها را مورد بحث و بررسی قرار داده و به طور مثال گفته است: «یکی از احادیث معروف شیعیان این است: «حَبَّ عَلِي

(۱) - همان، ص ۶۶.

(۲) - همان، ص ۶۸.

(۳) - همان، ص ۷۵.

(۴) - همان، ص ۷۷.

(۵) - همان، ص ۸۱.

(۶) - همان، ص ۸۲.

حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ» حب علی نیکی ای است که هیچ گناه و بدی ای با آن زیان آور نیست.

می بینید که این حدیث با قرآن مخالف است، چرا که قرآن می گوید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ (الزلزله: ۷).

«پس هر کس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند.»
وانگهی آیا این نسخ دین نیست؟ چرا که اگر با حب علی هیچ بدی ای زیان آور نیست، پس چه نیازی به مقرر کردن احکام بود^(۱).
در فصل سوم از کارهای زشتی که از تشیع نشأت گرفته اند یاد کرده و گفته است: «متأسفانه تشیع علاوه بر گمراه کردن مردم و سوق دادن آنها به سوی عقاید باطلی که هیچ گونه دلیل و مدرکی برای اثباتشان از سوی خدا نازل نشده است، آنها را وادار به اعمال و کارهای زشت زیادی که با عقل و دین و فرهنگ در تضاد هستند و موجب زیانهای گوناگونی می شوند نیز کرده است و من در این فصل به صورت مختصر برخی از این گونه کارها را ذکر می کنم.»
«یکی از این کارها زیر سؤال بردن اصحاب پیامبر و اهانت به آنهاست»^(۲).
وی می گوید: «این کار زشت تاریخ دردناک درازی دارد و موجب ریشه دار شدن عداوت میان دو طرف شده و جنگ های زیادی را به بار آورده که موجب هلاکت انسانها و ویرانی آبادی ها شده است. و اگر کسی بخواهد زیانهای ناشی از این کار زشت و شوم را مورد بحث و بررسی قرار دهد نیاز به نوشتن کتاب بزرگی پیدا خواهد کرد»^(۳).

(۱) - همان، ص ۸۳.

(۲) - همان، ص ۸۴.

(۳) - همان، ص ۸۵.

وی می‌گوید یکی دیگر از این گونه کارها تقیه است و سپس از آن و از ضررهای آن چنین می‌گوید: «تقیه از نوع کذب و نفاق است و آیا دروغ و نفاق برای اثبات بدیشان نیاز به دلیل دارند؟!»^(۱).

وی می‌گوید یکی دیگر از قبایح تشیع برگزاری مراسم عزاداری و سوگواری برای حسین و زنجیرزنی و قمه‌زنی و ساختن جنازه و به زنجیر بستن بدن و غیره^(۲) و پخش کردن این گونه تصاویر است. و می‌گوید علمای شیعه در فضیلت این گونه کارها اخبار و روایت نقل می‌کنند، در حالی که حقیقت این است که همه‌ی این کارها بدعت‌اند و احادیث و روایت‌هایی که در این مورد روایت می‌کنند احادیثی هستند که به دروغ به خدا نسبت داده‌اند و این گونه روایت‌ها مردم را بر گناه و آزاد شدن از قید حلال و حرام و اهمیت ندادن به دین جرأت می‌دهند.^(۳)

وی می‌گوید یکی دیگر از قبایح تشیع «عبادت گنبدها»ست وی در این زمینه گفته است: «یکی دیگر از منکراتشان عبادت گنبدهاست که در میانشان رواج دارد، آنها بر قبر هر امام و امامزاده‌ای گنبدی از طلا یا نقره ساخته‌اند و بر آن بنا و ساختمان بنا کرده‌اند و خدای گمارده‌اند و زائران از راه دور و نزدیک به قصد و زیارت این اماکن می‌آیند و بر باب آنها عاجزانه می‌ایستند و با خشوع و خضوع اجازه ورود می‌گیرند. پس از آن داخل شده قبر و ضریح را می‌بوسند و پیرامون آن طواف می‌کنند و گریه می‌کنند و آه و ناله سر می‌دهند و حاجت‌هایشان را می‌خواهند، آیا این غیر از عبادت و پرستش است؟!».

(۱) - همان، ص ۸۷.

(۲) - همان، ص ۸۷.

(۳) - همان، ص ۸۹.

وی اضافه می‌کند: «آری! آنها دفاع می‌کنند و پاسخ می‌دهند که ما امامان را خدا نمی‌دانیم و به قصد عبادت آنها را زیارت نمی‌کنیم، بلکه آنها را به عنوان بندگان مقرب خدا زیارت می‌کنیم تا حاجات ما به وسیله‌ی شفاعت‌های آنها برآورده شود» اما این دلیل‌شان بی‌پایه و سست است. چرا که نیازی نیست که ما برای برآورده شدن حاجت‌هایمان از سوی خدا به دیگری متوسل شویم، و خدا همانند پادشاهان روی زمین نیست! و علاوه بر این پاسخ آنها عین همان پاسخ مشرکان است^(۱)، که می‌گفتند: ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸). «اینها شفیعان ما نزد خدا هستند».

این گونه کسروی بطلان مذهب تشیع را روشن می‌کند و می‌گوید که انحراف و شذوذ آنها از جماعت مسلمانان براساس حق و دلیل نیست. آنچه باعث شد من اندیشه‌های وی را به تفصیل عرضه کنم آن بود که در زبان عربی، تا جایی که من می‌دانم چنین کتابی وجود ندارد و کتاب مذکور هم کمیاب است و نویسنده آن رافضی‌الاصل است و میان روافض می‌زیسته است، اما به وسیله‌ی این کتاب رفض را رد و نقد کرده و آن را ترک کرده است، و همچنین کتاب مذکور تطبیق عملی مفهومی از مفاهیم تقرب است که زدودن اختلافات براساس حق و دلیل می‌باشد. همه‌ی این چیزها باعث شدند تا ما با تفصیل از آن سخن بگوییم^(۲).

ارزیابی تلاش‌ها و تجربه‌های فردی.

۱- ملاحظه گردید که تلاش‌هایی که از سوی اهل سنت برای وحدت و تقرب انجام گرفته است با لجاجت، عناد و تعصب شیوخ تشیع مواجه و

(۱)- ص ۸۹.

(۲)- تصویر کتاب در پیوست اسناد ملاحظه شود.

روبه‌رو شده است و شیعیان هنوز هم با کارهای تجاوزکارانه‌شان در کتاب‌ها و نشریاتشان علیه صحابه‌ی پیامبر آتش فتنه را شعله‌ورتر می‌کنند و تفرقه‌افکنی می‌کنند، به گونه‌ای که رشیدرضا پس از یک عمر تلاش در جهت تقریب بالاخره مجبور شد به تجاوزات روافض پاسخ گوید، و پرده از نیرنگ و فریب آنها بر کشیده، و همچنین مصطفی سباعی در حالی که در جهت تقریب حرکت می‌کرد ناگهان متوجه شد که شیوخ شیعه پایه‌های تقریب را تخریب می‌کنند و در برابر تلاش‌های صادقانه‌ی دعوت‌گران تقریب مانع‌تراشی می‌کنند و می‌خواهند آن را از مسیر درستش منحرف کنند.

۲- همچنین ملاحظه کردید که به نظر روافض تقریب آن است که اهل سنت درباره‌ی صحابه مثل آنان فکر کنند و این مطلب را خالصی، عبدالحسین موسوی و غیره به صراحت اعلام کرده بودند و رافضی دیگری آن را چنین مورد تأکید قرار داده است: «تا زمانی که شخصیت‌های صدر اول بر ترازوی حساب و کتاب گذاشته نشوند، توافق و تفاهم بر هیچ چیزی ممکن نیست، چرا که آنها میزان اختلاف‌برانگیز زیادی از خود به جای گذاشته‌اند که چشم‌پوشی از آنها ممکن نیست»^(۱). آری مسلمانان صدر اول کتاب خدا و سنت پیامبر را با کمال صداقت و امانت به ما انتقال دادند و همین میراث به جای مانده از آنهاست که همچون استخوانی در گلوی روافض گیر کرده است.

۳- دعوت‌گران تقریب از اهل سنت هر آنچه را در توان داشتند در جهت تقریب صرف کردند. آنها قلب‌هایشان و مناطقشان را در برابر تشیع گشودند و از هر کاری که در برابر تقریب مانع ایجاد کند خودداری کردند، اما شیعیان هنوز هم به تجاوزهایشان و دشمنی‌هایشان ادامه می‌دهند، چرا که - همان گونه که گذشت -

(۱) - «مع رجال الفكر فی القاهرة»، مرتضی رضوی ص ۵۱.

آنها اهل سنت را مسلمان نمی‌دانند و به علت همراهی نکردن با جاهلان روافض در «ادعای امامت امامان دوازده‌گانه» آنها را تکفیر می‌کنند و از دعوت تقریب تنها همچون ابزاری برای انتقال دادن عقایدشان به مناطق اهل سنت و بازداشتن قلم‌های اهل سنت از برملا کردن باطلشان استفاده می‌کنند، به همین جهت است که می‌بینیم اندیشه‌ی تقریب هیچ اثری در میانشان به جای نهماده است.

۴- رشیدرضا اصل و قاعده‌اش را که آن را اصل طلایی می‌خواند اعلام کرد و آن عبارت است از: «در آنچه بر آن اتفاق داریم تعاون می‌کنیم و در آنچه با هم اختلاف داریم، همدیگر را معذور می‌دانیم». آیا رشیدرضا به اتفاق و ائتلاف با هر مخالفی ولو در اصلی از اصول ایمان و یا شرطی از شروط اسلام و یا چیزی که از ضروریات دین است با وی مخالف باشد تن می‌دهد؟ وی در رابطه با عقاید شیعه درباره‌ی کتاب خدا، سنت پیامبر و اجماع امت و صحابه چه می‌گوید؟ اگر رشیدرضا به این کار تن دهد روافض به این کار تن نخواهند داد و مخالفانشان را در مسأله‌ی امامت - مگر از روی تقیه - معذور نخواهند دانست، به همین دلیل است که اصل رشیدرضا در برابر آنها کاری از پیش نبرد.

۵- مرحوم سباعی نیز دچار همان اشتباهی شد که بسیاری دچار آن می‌شوند و آن مقارنه‌ی فقه اهل سنت با فقه شیعه برای رسیدن به تقریب است، در حالی که میان ما و آنها در اصول اختلاف است، پس براساس چه چیزی می‌توان اختلافات را زدود.

۶- روافض هر تلاشی را که در جهت درمان شذوذ و انحراف آنها و یا کشف و بیان آنها صورت بگیرد ضد تقریب خواهند شمرد، و به همین دلیل است که پاسخ‌شان به موسی جارالله تأکید بیشتری بر انحراف بود و پاسخ‌شان به کسروی قتل وی بود. و مادامی که شیوخ شیعه دست از عقاید و تعصبشان برنداشته‌اند و عوامل تفرقه و انحراف و شذوذ را از کتاب‌هایشان و زندگی عملی‌شان پاکسازی نکرده‌اند هیچ تلاشی در جهت تقریب مفید واقع نخواهد شد.

ج) خمینی^(۱) و انقلاب او و اندیشه‌ی تقریب.

پس از پیروزی انقلاب ایران به رهبری خمینی، بسیاری از جوانان اهل سنت از همه‌ی نقاط جهان از آن استقبال کردند و امیدهای زیادی به آن بستند و اندیشه‌های تقریب بار دیگر با تمام نیرو به صحنه آمد چرا که بسیاری از کسانی که اهل سنت خوانده می‌شدند انقلاب خمینی را تأیید کردند و جنبش شیعی به رهبری خمینی را جنبشی اسلامی خواندند که از دایره غلو و افراط همیشگی تشیع و تنگ‌نظری فرقه‌گرایانه بیرون آمده و شعار اسلام را مطرح می‌کند و رژیم را جمهوری اسلامی اعلام می‌کند و در قانون اساسی خود بر حاکمیت کتاب خدا و سنت پیامبر تأکید می‌کند. شعار همیشگی «در میان ما و شیعیان اختلافی جز در فروع نیست». بار دیگر به صحنه آمد و این جا و آن جا تکرار شد.

و روزنامه‌ها و مجله‌های اسلامی زیادی همچون:

«الدائر»^(۲)، «الدعوة»^(۳)، «المعرفة»^(۴)، «الرساله»^(۵)، «الامان»^(۶).

(۱) - روح الله بن مصطفی موسوی خمینی منسوب به زادگاهش «خمین» که در تاریخ ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۳۲۰ هـ در آن زاده شد. وی در کودکی یتیم شد چرا که پدرش در ۲۰ ذی‌الحجه‌ی ۱۳۲۰ هـ ترور شد. وی تحصیلاتش را نزد شیوخ شیعه در قم و غیره به پایان رساند در سال ۱۹۶۵ م به عراق تبعید شد و در نجف اقامت گزید و به هنگام اقامتش در عراق در تاریخ ۹/۱۱/۱۳۹۷ هـ پسر بزرگش مصطفی خمینی کشته شد. خمینی لقب آیت‌الله دارد و کتاب‌های «تحریر الوسیلة» در دو جلد و «الحکومة الاسلامیة» و غیره از جمله آثار او هستند. ر. ک: «الثورة و القائد» صاحب حسین صادق، ص ۲۰-۲۵.

(۲) - ر. ک به: شماره‌ی ۳۴ ذی‌الحجه ۱۳۹۸ هـ، ص ۲۵-۲۹ «الرائد»، چاپ آلمان.

(۳) - «الدعوة» چاپ مصر. ر. ک به: شماره‌ی ۳۰ در ۱/۱۲/۱۳۹۸ هـ، ص ۸.

(۴) - رجوع شود به «المعرفة» چاپ تونس شماره‌ی ۹، سال ۵، ذی‌الحجه ۱۳۹۹ هـ در همین شماره «المعرفة» خمینی را به عنوان نامزد دریافت جایزه‌ی ملک فیصل به خاطر خدماتش برای اسلام پیشنهاد کرد، ص ۹.

(۵) - «الرساله» چاپ لبنان، شماره‌ی ۲۹ جمادی‌الثانی ۱۳۹۹ هـ.

(۶) - «الامان» چاپ لبنان، شماره‌ی ۳۱، ۹ شوال ۱۳۹۹ هـ.

«البلاغ»^(۱) و «الاعتصام»^(۲) از تشیع به صورت عموم و از خمینی و انقلاب و دولتش به صورت خاص تعریف و تمجید کردند و کتاب‌های زیادی از سوی کسانی که اهل سنت خوانده می‌شدند در تأیید انقلاب به اصطلاح اسلامی خمینی نوشته و چاپ شد^(۳).

نام خمینی با شخصیت‌های برجسته‌ی اسلامی همچون شیخ‌الاسلام ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب یکجا ذکر گردید و او را از پرچم‌داران و پیشگامان اسلامی خواندند و خوش‌بینی افزایش یافت و گفته شد که شیعیان امروز غیر از شیعیان دیروز هستند و به مرور زمان و در اثر تغییر اوضاع و شرایط زمانه و باتوجه به خطرهایی که از هر سو امت اسلامی را احاطه کرده است غلو و افراطشان را کنار گذاشته‌اند و غیره.

روافض نیز از شرایط نهایت استفاده را در جهت تبلیغات برای مذهبشان و صادر کردن آن به جهان اسلام با استفاده از قدرت بردند و ملت‌ها را علیه حکومت‌های موجود شوراندند. بنابراین ضروری بود که ما از طریق بررسی اندیشه و عقیده‌ی خمینی از طریق کتاب‌های خود وی که به دست ما رسیده است، میزان صحت و سقم ادعاهای فوق را بدانیم. به همین جهت نخست با بیان اندیشه‌ها و اعتقادات خمینی روشن خواهیم کرد که آیا وی از غلات است یا از میانه‌روها، و سپس به بیان داوری شیعیان گذشته در رابطه با خمینی خواهیم پرداخت که بر حسب معیارهای خاص آنها در سنجش غلو و اعتدال

(۱) - «البلاغ» چاپ کویت شماره‌ی ۵۱۲ ذی‌القعدة ۱۳۹۹ هـ.

(۲) - «الاعتصام» چاپ مصر، عدد ۵، سال ۴۲ ربیع‌الاول ۱۳۹۹ هـ.

(۳) - همچون کتاب «الخمینی: الحل الاسلامی والبدیل» از فتحی عبدالعزیز که دارالمختار الاسلامی آن را به چاپ و نشر رسانده است و کتاب «مع ثورة ایران» که سومین تحقیق از تحقیق‌هایی است که مرکز اسلامی «آخن» آن را انجام داده د. منیر عنبر، و کتاب «نحو ثورة اسلامية» و غیره.

خمینی در چه نقطه‌ای جای می‌گیرد، و پس از آن دیدگاه خمینی را در رابطه با عقاید بیان شده‌ی روافض در صفحات گذشته‌ی همین کتاب از خلال کتاب‌های خود خمینی بیان خواهیم کرد و روشن خواهیم نمود که آیا خمینی اعتقادات و باورهای گذشته یا برخی از آنها را رد می‌کند یا آنها را می‌پذیرد و از آنها تبعیت می‌کند. آنچه ما را به این بررسی وا می‌دارد آن است که:

اولاً: علی‌رغم افول درخشش انقلاب خمینی هنوز هم بسیاری از کسانی که سنی خوانده می‌شوند، به ویژه در اروپا شیفته و دلدادگی انقلاب وی هستند. ثانیاً: بسیاری فکر می‌کنند که انقلاب خمینی بهترین الگو و مثال حکومت اسلامی است و خطر نهفته در این باور آن است که هر بدی‌ای که این انقلاب مرتکب آن شود به نام اسلام تمام خواهد شد و این یک نوع الحاد و ایجاد مانع در برابر دین خداست. به همین جهت است که شیخ‌الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید که یکی از عوامل ظهور ملحدان در میان مسلمانان آن است که آنها گمان می‌کردند اسلام همان است که مبتدعان می‌گویند و از لحاظ عقلی آن را نادرست می‌دیدند پس همانند خرمیه پیروان بابک خرمی و قرامطه‌ی بحرین، پیروان ابوسعید جنایی و غیره، با دست و زبان کل اسلام را مورد حمله قرار دادند^(۱).

ثالثاً: تعریف و تمجیدی که در روزنامه‌ها، مجلات و کتاب‌ها مقطع فعلی از خمینی شده است، تاریخ آن را به نسل‌های بعدی منتقل می‌کند و این چیز باعث فریب آنها می‌شود و سکوت از بیان حقیقت اینها فریب را افزایش خواهد داد، چرا که سکوت به رضایت و موافقت تعبیر خواهد شد.

کسی به امام احمد بن حنبل گفت: «بر من گران است که بگویم فلانی چنین است و فلانی چنان است». احمد بن حنبل به او گفت: «اگر من سکوت کنم و

(۱) - «منهاج السنة» (۱/ ۱۱۴)، چاپ امیریه.

تو سکوت کنی، ناآگاه صحیح را از سقیم چگونه باز خواهد شناخت»^(۱). ابن تیمیه می‌فرماید: «همچون ائمه‌ی بدعت که عقیده‌ها و باورهای مخالف با کتاب خدا و سنت پیامبر دارند، بیان حقیقت حال و ماهیت اینها و بیم دادن امت از گرفتار شدن در دام آنها به اتفاق مسلمانان واجب است. به احمد بن حنبل گفتند: کسی نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد و به اعتکاف می‌نشیند و کسی دیگر درباره‌ی اهل بدعت صحبت می‌کند. از این دو نفر نزد شما کدام بهتر است؟» ایشان فرمودند: «کسی که نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد و اعتکاف می‌نشیند سود کارهای وی تنها به خودش می‌رسد، اما کسی که به بیان حال و ماهیت اهل بدعت می‌پردازد سود کارش به همه‌ی مسلمانان می‌رسد و این افضل‌تر است». پس معلوم شد که کاری که سود دینی‌اش به عموم مسلمانان برسد نوعی جهاد فی سبیل الله محسوب می‌شود، چرا که پاک کردن دین و آیین خدا و شریعت او از آلودگی‌ها و دفع فساد و تجاوزهای اهل بدعت به اتفاق مسلمانان یک واجب کفایی است، و اگر کسانی نباشند که به اذن و فرمان خدا زیان و ضرر این گونه افراد را دفع کنند فساد دین خدا را فرا خواهد گرفت و این فساد از فساد غلبه‌ی دشمنان اسلام بر قلمرو اسلامی خطرناک‌تر است چرا که غلبه و استیلای آنها دین و عقیده را به فساد نمی‌کشاند مگر استیلای افکار و اندیشه‌های اهل بدعت در آغاز دین و عقیده را به فساد می‌کشاند»^(۲).

اینک ما «مسأله‌ی خمینی را» از سه بعد مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد:

(۱) هویت مذهبی خمینی.

(۲) عقاید خمینی.

(۳) ارزیابی حکومت خمینی از طریق قانون اساسی آن.

(۱) - «مجموعه‌ی رسائل و مسائل»، ابن تیمیه (۵/۱۱۰).

(۲) - «منبع سابق».

(۱) هویت مذهبی خمینی.**(الف) از نظر اهل سنت خمینی به کدام فرقه از شیعه‌ها تعلق دارد؟**

برای رسیدن به پاسخ این سؤال ما برخی از اندیشه‌های خمینی را عرضه خواهیم داشت که در پرتو آن می‌توان تعیین کرد که خمینی در کجای پلکان تشیع قرار دارد.

خمینی می‌گوید: یکی از ضروریات و مسلمات مذهب، آن است که امامان ما جایگاهی دارند که نه فرشته‌ای مقرب به آن می‌رسد و نه پیامبری مرسل ... و از ائمه روایت شده است که: «ما با خدا حالات و ارتباطاتی داریم که نه در توان فرشته‌ای مقرب است و نه در توان پیامبری مرسل»^(۱).

پس خمینی در این جا ائمه‌ی اثناعشر را از انبیا و رسل افضل‌تر دانسته است و از نظر امامان بزرگ اهل سنت این عین عقیده‌ی غلات روافض است. امام عبدالقاهر بغدادی (متوفای ۴۲۹هـ) می‌گوید: «غلات روافض ادعا می‌کنند ائمه از انبیا افضل‌تر هستند»^(۲).

قاضی عیاض (متوفای ۵۴۴هـ) می‌گوید: «ما غلات روافض را که می‌گویند ائمه از پیامبران افضل‌تر هستند، قطعاً کافر می‌دانیم»^(۳).

شیخ‌الاسلام ابن تیمیه (متوفای ۷۲۸هـ) می‌گوید: «روافض امامان را از سابقین اولین از مهاجرین و انصار افضل‌تر می‌دانند و اما غلات آنها می‌گویند ائمه حتی از پیامبران هم افضل‌تراند»^(۴).

(۱) - «الحکومة الاسلامیة»، خمینی، ص ۵۲.

(۲) - اصول‌الدین، ص ۲۹۸.

(۳) - «الشفاء» (۲/ ۲۹۰).

(۴) - «منهاج السنة» (۱/ ۱۷۷) چاپ امیریه.

شیخ محمد بن عبدالوهاب^(۱) می‌گوید: «هر کسی غیر پیامبران را افضل‌تر از پیامبران و یا برابر با آنها بداند مرتکب کفر شده است و بسیاری از علما بر این امر اجماع کرده‌اند»^(۲).

پس عقیده‌ی خمینی درباره‌ی ائمه‌ی تشیع همان مذهب غلات روافض است و عقیده‌ای است که صاحبش کافر می‌شود.

خمینی نه تنها ائمه را برتر از پیامبران دانسته است، بلکه گفته است: «امام از مقام محمود از خلافت تکوینی‌ای برخوردار است که همه‌ی ذات عالم در برابر ولایت و سیطره‌ی آن سر تسلیم خم می‌کنند»^(۳).

تردیدی نیست که همه‌ی ذرات عالم جز در برابر خدای یگانه‌ی جبار سر تسلیم خم نمی‌کنند.

﴿يُسَبِّحُ لَهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (الحشر: ۲۴). «و آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می‌گویند، و او عزیز و حکیم است». آیا نمی‌توان گفت که عقیده‌ی اله دانستن ائمه در کتاب‌های خمینی موجود است.

(۱) - محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن احمد بن راشد بن یزید بن محمد بن یزید بن مشرف تمیمی نجدی. رهبر نهضت دینی اصلاحی در جزیره العرب. وی به سوی توحید خالص و دور انداختن بدعت و همه خرافاتی که به اسلام چسبیده بودند فرا می‌خواند. دعوت ایشان نخستین شعله‌ی بیداری اسلامی جدید در جهان اسلام به شمار می‌آید، چرا که همه‌ی مصلحان هند، مصر، عراق، شام و غیره تحت تأثیر آن قرار گرفتند. ایشان در ۱۲۰۶ هـ در درعیه دار فانی را وداع گفتند و در سال ۱۱۱۵ هـ در عینیه به دنیا آمده بودند. جامعه‌ی امام محمد بن سعود در عربستان سعودی گردآوری و چاپ و نشر آثار ایشان را در چندین جلد بر عهده گرفته و انجام داده است. «الاعلام» (۷/ ۱۳۷-۱۳۸)، «زعماء الاصلاح»، احمد امین، ص ۱۰، مجله‌ی «الزهراء» (۳/ ۸۲-۹۸).

(۲) - «الرد علی الرافضة»، ص ۲۹.

(۳) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۵۲.

ب) داوری علمای بزرگ قرن چهارم شیعه درباره‌ی اعتقادات**خمینی.**

خمینی معتقد است که امامان شیعه از سهو و غفلت پاک‌اند و حتی گفته است: «درباره‌ی ائمه حتی تصور و گمان سهو و یا غفلت نمی‌رود»^(۱).

پس او حتی گمان سهو و غفلت را از ائمه نفی می‌کند و این رساندن آنها به مقام الوهیت و هم‌ردیف قرار دادن آنها با کسی است که نه خواب می‌رود و نه خواب‌آلودگی بر وی غلبه پیدا می‌کند.

چنین غلوی در گذشته نیز در میان تشیع ظهور کرده بود و برخی از علمای قرن چهارم هجری در برابر آن ایستاده و آن را رد کرده بودند و آن را نشانه‌ی غلو و غلات دانسته بودند.

ابن بابویه قمی (متوفای ۳۸۱هـ) در کتاب خود «من لایحضره الفقیه» که یکی از اصول چهارگانه‌ی معتبر تشیع است، می‌گوید: «غلات و مفوضه - که لعنت خدا بر آنان باد - سهو پیامبر را انکار می‌کنند و می‌گویند: «اگر سهو پیامبر در نماز ممکن باشد، سهو ایشان در تبلیغ دین نیز ممکن است. چرا که نماز نیز همانند تبلیغ دین یک فریضه است». باید گفت که سهو پیامبر همانند سهو ما نیست، چرا که سهو او نیز از سوی خداست. این خداست که وی را دچار سهو کرده تا همه بدانند که او بشری مخلوق است و به جای خدا رب و معبود قرار داده نشود و از سوی دیگر مردم در اثر سهو او حکم سهو را در نماز بدانند»^(۲).

این حکم ابن بابویه درباره‌ی کسی است که سهو پیامبر را انکار می‌کند.

(۱) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۹۱.

(۲) - «من لایحضره الفقیه» (۱/ ۲۳۴).

پس حکم او درباره‌ی کسی که حتی تصور سهو را از ائمه نفی می‌کند، چه می‌تواند باشد؟!!

همچنین استاد ابن بابویه، محمد بن حسن بن ولید می‌گوید: «نخستین درجه‌ی غلو نفی سهو از پیامبر و امام است»^(۱).

پس داوری ابن بابویه قمی و استادش درباره‌ی مذهب خمینی معلوم شد و آن این که مذهب وی همان مذهب غلات و مفوضه است و غلات و مفوضه از نظر ابن بابویه شایسته‌ی لعن‌اند و خارج از دایره‌ی اسلام قرار می‌گیرند، چرا که وی در کتابش «الاعتقادات» می‌گوید: «اعتقاد ما درباره‌ی غلات و مفوضه آن است که آنها به خدا کفر ورزیده‌اند و از یهود و نصارا و مجوس هم بدترند»^(۲).

۲- عقاید خمینی.

آیا اعتقادات خمینی از اعتقادات شیعیانی که در گذشته از آنها سخن گفتیم متفاوت است؟ بیاییم تا حقیقت را بدانیم.

الف) در رابطه با قرآن کریم.

در حد آنچه ما از کتاب‌ها و نوشته‌های این شخص خوانده‌ایم می‌توان گفت که وی دین و مذهبش را از همان اصولی اخذ می‌کند که در برگیرنده‌ی روایت‌هایی هستند که کتاب الله را زیر سؤال برده‌اند، همچون کتاب «الکافی»^(۳) کلینی و «الاحتجاج»^(۴) طبرسی و غیره، و این گونه کتاب‌ها را تعظیم و تقدیس می‌کند و برای کسانی که معتقد به چنین مقوله‌ها و خرافات دشمنانه و حاقدانه‌ای بوده‌اند دعای مغفرت و رحمت می‌کند و در حقشان می‌گوید:

(۱)- همان (۱/ ۲۳۴) و «شرح عقائد الصدوق» (ص ۲۶۰-۲۶۱) پیوسته به کتاب «اوائل المقالات».

(۲)- «الصلة بين التصوف والتشيع»، ص ۱۴۶ به نقل از اعتقادات صدوق.

(۳)- ر. ک به: «الحكومة الإسلامية»، صفحات ۶۲، ۶۳، ۹۴ و غیره.

(۴)- همان، ص ۷۷.

رحمت خداوند بر آنان باد، خداوند از آنان خشنود باد!!.

وی احادیث و روایت‌هایش را از همین کتاب‌ها می‌گیرد، به طور مثال پس از تخریج یک روایت می‌گوید: «این حدیث را مرحوم نوری در کتاب «مستدرک الوسائل»^(۱) روایت کرده است. این آقای نوری که خمینی از وی حدیث روایت می‌کند و او را مرحوم می‌خواند، همان حسین نوری طبرسی مجوسی، نویسنده‌ی کتاب «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب» است که کتابش را علیه کتاب خدا و به خاطر مبارزه با دین خدا نگاشته است. چنانکه پیش از این به تفصیل درباره‌ی آن سخن گفتیم.

همچنین می‌بینیم که خمینی کتابی را مورد توثیق قرار می‌دهد که دربرگیرنده‌ی نفرین علیه دولت قریش که منظورشان از دولت ابوبکر و عمراند می‌باشد و در آن درباره‌ی شیخین آمده است «الذین حرفا کتابک» همان دو نفری که کتابت را تحریف کردند^(۲).

آیا این نشانه‌ها بر مصونیت خمینی از اعتقاد به مقوله‌ی معدانه‌ی فوق دلالت دارند؟

علاوه بر این خمینی برخی از آیات کلام الله مجید را تأویل و تفسیر باطنی می‌کند. به طور مثال آیه‌ی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ (النساء: ۵۸). را چنین تفسیر می‌کند که؛ مراد از امانات امامت است و مراد از اهل آن علی و امامان پس از وی هستند و در این آیه خدا به پیامبر فرمان داده است که امامت را به علی بسپارد^(۳).

(۱) - همان، ص ۷۷.

(۲) - ر. ک به همین کتاب به پیوست اسناد و شواهد.

(۳) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۸۱.

ب) اعتقاد خمینی درباره‌ی سنت پیامبر

من ملاحظه کردم که خمینی احادیث را از کتاب‌های ذیل اخذ می‌کند:

۱- از کتاب‌های اسماعیلیان همچون کتاب «دعائم الاسلام»^(۱) این کتاب بدون تردید از کتاب‌های اسماعیلیان است و ما این مطلب را در گذشته از کتاب‌های خود اثناعشریان به اثبات رساندیم.

۲- از حکایات رقاع و یا آنچه توقیعات خوانده می‌شود^(۲).

وی اکثراً در کتاب ولایت فقیه برای اثبات دیدگاهش از همین گونه روایت‌ها استدلال کرده است. به طور مثال می‌گوید: «روایت دوم توقیعی است که از امام دوازدهم صادر شده است. از محمد بن محمد بن عصام از محمد بن یعقوب از اسحاق بن یعقوب^(۳) روایت شده است که از محمد بن عثمان العمری^(۴) خواستم که نامه‌ای را که حاوی پرسشی از مسائلی است که در آنها اشکال دارم از طرف من به امام زمان برساند و در پاسخ توقیع به خط امام زمان آمد که امام مسائلی که درباره‌ی آنها پرسیده بوده ... الخ»^(۵).

۳- همچنین وی احادیثش را چنانکه گذشت از کتاب‌هایی می‌گیرد که کتاب خدا را زیر سؤال برده‌اند و نیز از کسانی که این اعتقاد را دارند.

۴- و در عین حال صحابه‌ی پیامبر را زیر سؤال می‌برد و مرویات آنها را رد می‌کند و برخی از آنها را دروغگو می‌خواند. به طور مثال می‌گوید: «برخی از راویان احادیثی را به پیامبر نسبت می‌دهند که ایشان نفرموده‌اند. مثلاً سمره

(۱) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۶۷.

(۲) - درباره‌ی حکایات رقاع به ص ۲۹۳ همین کتاب مراجعه شود.

(۳) - همه‌ی این اشخاص یهودی‌الاصل‌اند.

(۴) - دومین سفیری که اثناعشریه وی را به رسمیت می‌شناسند و ادعای ارتباط با امام غایب را داشت.

(۵) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۷۶-۷۷.

بن جندب روایت‌هایی جعل می‌کند که به کرامت و احترام امیرالمؤمنین لطمه وارد می‌کند»^(۱) و در عین حال در گفته‌های ائمه دوازده‌گانه غلو می‌کند و می‌گوید: «آموزه‌های ائمه مثل آموزه‌های قرآن است»^(۲).

همچنین در کتاب‌های خمینی هیچ‌گونه مراجعه‌ای به مجموعه‌های حدیثی صحیح دیده نمی‌شود و این بدون تردید به موضع‌گیری وی نسبت به صحابه برمی‌گردد.

ج) امامت نزد خمینی.

خمینی ادعا می‌کند که خداوند متعال به پیامبر از طریق وصی دستور داد که علی را به عنوان خلیفه و جانشین خود تعیین کند. وی می‌گوید: «خداوند متعال به پیامبر از طریق وحی دستور داد تا آنچه را به سوی وی درباره‌ی کسی که بایستی وی را به عنوان جانشین خود میان مردم تعیین کند، به مردم برساند و پیامبر نیز از این دستور خدا اطاعت کرده امیرالمؤمنین علی را به عنوان جانشین خود تعیین کرد»^(۳).

خمینی این مطلب را بارها و بارها تکرار کرده است.

وی بر این عقیده است که تعیین کردن علی به عنوان امام، روح و جوهر رسالت پیامبر است. وی در این زمینه می‌گوید: «اگر پیامبر خلیفه‌ی پس از خود را تعیین نمی‌کرد، این به معنای عدم ابلاغ رسالت بود»^(۴). وی گویا تلویحاً کسانی را که می‌گویند پیامبر کسی را به عنوان

(۱) - همان، ص ۶۰.

(۲) - همان، ص ۱۱۳.

(۳) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۴۲.

(۴) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۲۵، ۳۹.

جانشین خود معرفی نکرده است - که جمهور اهل سنت بر همین عقیده‌اند - و یا معتقداند که علی را به عنوان خلیفه و امام تعیین نکرده است - که باز هم جمهور اهل سنت بر همین عقیده‌اند - متهم به این می‌کند که با این اعتقادشان پیامبر را متهم به خیانت و عدم تبلیغ رسالت می‌کنند^(۱).

خمینی معتقد است که ائمه رسالت پیامبر را تکمیل می‌کنند و می‌گوید: «تعیین کسی به عنوان خلیفه‌ی پس از خود از سوی رسول‌الله به مثابه‌ی واگذاری مسؤولیت و به پایان رساندن مأموریت و رسالت خود به اوست»^(۲). و این چیزها از کسی که معتقد است ائمه از پیامبران برتراند، چندان بعید هم نیست.

خمینی ایمان به «ائمه‌ی اثنی عشر» را همانند ایمان به «شهادتین» می‌داند که آنها را بایستی به کسی که در حال مرگ است تلقین کرد. وی می‌گوید: «مستحب است که شهادتین و اقرار به ائمه‌ی دوازده‌گانه به وی تلقین شود»^(۳). و می‌گوید: «بهتر است بر حواشی کفن و هر دو جریده نوشته شود که فلان بن فلان گواهی می‌دهد که غیر از خدا اله دیگری نیست، او هیچ شریکی ندارد و محمد پیامبر خداست و علی و حسن و حسین - و بقیه امامان را همه ذکر می‌کند - ائمه و رهبران و پیشوایان او هستند»^(۴).

پس از دفن نیز هر سه شهادت را به وی تلقین کنند»^(۵).

همچنین وی درباره‌ی قبور ائمه نیز غلو می‌کند. به طور مثال درباره‌ی موضع سجده‌ی نمازگزار می‌گوید: «بهتر از همه تربت حسین است که از حجاب‌های

(۱) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۲۳.

(۲) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۱۹.

(۳) - تحریر الوسیله، ص ۱/۶۵.

(۴) - همان، (۱/۷۵-۷۶).

(۵) - همان، (۱/۹۲).

هفت گانه عبور می کند و هر هفت زمین را روشن می کند»^(۱).

و می گوید: «نمازگزاردن در مشاهد ائمه مستحب است»^(۲).

وی می گوید: «پشت سر قبرهای ائمه، سمت راست آنها و سمت چپ آنها نماز خواندن اشکالی ندارد، اما بهتر آن است که در کنار سر به گونه ای نماز خوانده شود که با سر امام برابر نشود»^(۳).

د) غلو وی درباره ی نیابت از امام.

خمینی در کتاب «الحکومة الاسلامیة» یا همان «ولایت فقیه» بر این غلو تأکید می کند و می گوید مجتهد و فقیه شیعی حق نیابت کامل از امام زمان را که از نظر وی از پیامبر و رسولان افضل تر است، دارد. بسیاری از شیعیان با این دیدگاه وی چنانکه بیان کردیم مخالفت کردند.

خمینی با نظریه ی ولایت مطلق فقیه دهها آیت الله و مجتهد را به صحنه می آورد. وی می گوید: «اکثر فقهای ما در عصر حاضر دارای شرایط و ویژگی های لازم برای نیابت از امام معصوم هستند»^(۴). پس اینک ما نه با یک مهدی بلکه با دهها مهدی سر و کار داریم.

به اعتقاد وی اطاعت از این نایبان امام فرض است. وی می گوید: «آنها حجت خدا بر مردم هستند، همان گونه که پیامبر حجت خدا بر مردم بود و هر کسی از آنها اطاعت نکند خدا او را مؤاخذه و محاسبه می کند»^(۵).

(۱) - (۱۴۹/۱).

(۲) - (۱۵۲/۱).

(۳) - همان، (۱۶۵/۱).

(۴) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۱۱۳.

(۵) - همان، ص ۸۰.

هـ) منکر امامت از نظر خمینی.

یکی از شیوخ معاصر آنها می‌گوید که منکر امامت نزد آنها ناصبی به حساب می‌آید^(۱).

و چنانکه پیش از این بیان کردیم برخی از روایت‌های آنها که در کتاب‌های معتبرشان نیز آمده می‌گویند که هر کسی ابوبکر و عمر را از علی پیش‌تر بداند ناصبی است، و بسیاری از شیوخ آنها نیز این مطلب را مورد تأکید قرار داده‌اند^(۲).

ناصری با مفهوم فوق مورد لعن و نفرین و تکفیر و دشمنی خمینی قرار می‌گیرد. وی می‌گوید: «و اما نواصب و خوارج - که خدا لعنتشان کند - نجس‌اند بدون چون و چرا زیرا رسالت (اسلام) را انکار می‌کنند»^(۳).

و می‌گوید: «ذبیحه‌ی همه‌ی فرقه‌های اسلامی غیر از ناصبی حلال است گرچه ادعای اسلام کند»^(۴).

و می‌گوید: «نماز خواندن بر کافر، بر همه‌ی انواع و اقسام آنها جایز نیست، حتی بر مرتد و بر کسانی که ادعای اسلام می‌کنند، ولی حکم به کفرشان داده‌اند همچون نواصب و خوارج»^(۵).

به همین دلیل مال ناصبی را حلال می‌داند که شیعه هر جا آن را یافت می‌تواند تصاحبش کند. وی می‌گوید: «راجح‌تر و قوی‌تر این است که ناصبی در مباح بودن مال و تعلق گرفتن خمس به مال وی به اهل حرب ملحق شود، بلکه ظاهر این است که تصاحب مال وی در هر جا و به هر صورتی که دیده

(۱) - «صراط‌الحق»، محمد آصف محسنی (۳/۲۰۱).

(۲) - ر. ک به: «غایة الحرام» هاشم بحرانی، ص ۳۵۱.

(۳) - «تحریر الوسیله»، خمینی (۱/۱۱۸).

(۴) - همان، (۲/۱۴۶).

(۵) - «تحریر الوسیله»، خمینی (۱/۷۹).

شود، جایز است و تنها بایستی خمس آن را پرداخت»^(۱).
 اما علیرغم این درباره‌ی پیروان فرقه‌های دیگر شیعه، همچون اسماعیلیه و نصیریّه و غیره می‌گوید: «پیروان فرقه‌های دیگر شیعه نیز از اثناعشریه اگر با ائمه دشمنی نکنند و به امامانی که به آنها اعتقاد ندارند بد و بیراه نگویند، پاک هستند»^(۲).
 همین اعتقاد است که روابط حسنه‌ی روافض ایران و روافض سوریه و دشمنی مشترک آنها با اسلام و مسلمانان را توجیه و تفسیر می‌کند.
 وی در عین حال که سایر مسلمانان را تکفیر می‌کند، شیعیان اثنی‌عشری را مؤمن و خاصه می‌خواند.
 وی می‌گوید: و هرگاه یک امامی برای مؤمنان وقفی انجام داد، و یا بر شیعه، بداند که مراد از آن اثنی‌عشریه هستند»^(۳).
 وی پیروان فرقه‌اش را خاصه و پیروان سایر فرقه‌ها را عامه می‌خواند^(۴).

(و) اعتقاد وی درباره‌ی صحابه.

شیعیان بر این اعتقادند که پذیرش ولایت امامان دوازده‌گانه مستلزم برائت از دشمنانشان که ابوبکر و عمر و سایر پیروان ایشان تا به قیامت هستند، می‌باشد^(۵).
 خمینی نیز اعلام برائت و بیزاری از این بهترین یاران پیامبر را حتی در نماز مشروع می‌داند. وی می‌گوید که نمازگزار می‌تواند در سجده‌اش بگوید: «اسلام دین من است و محمد نبی من است و علی و حسن و حسین - سایر امامان را تا آخر بشمارد - امامان من هستند که آنها را ولی خود می‌دانم و از

(۱) - همان، (۲/ ۳۳۰).

(۲) - همان، (۱/ ۱۱۹).

(۳) - «تحریر الوسیله» (۲/ ۷۲).

(۴) - «تحریر الوسیله»، خمینی (۱/ ۲۴۲).

(۵) - ر. ک به: «البحار» (۲۷/ ۵۸، ۶۳).

دشمنان آنها اظهار برائت می‌کنم»^(۱).

همچنین اصحاب پیامبر را به خاطر مخالفت با نص ادعایی مربوط به تعیین شدن علی به عنوان امام زیر سؤال می‌برد و می‌گوید: «در حجة الوداع و در غدیر خم پیامبر علی را به عنوان حاکم پس از خود تعیین کرد و از همان زمان مخالفت به دل بعضی راه پیدا کرد»^(۲).

(ز) قضات مسلمان از نظر خمینی.

از نظر خمینی مراجعه به قضات اهل سنت مراجعه به طاغوت است و در این باره روایتی از کلینی نقل می‌کند که کلینی آن را به ابوعبدالله جعفر صادق (متولد ۸۰ و متوفای ۱۴۸ هجری)، یعنی کسی که در سده‌های نخستین و خوب اسلام زندگی می‌کرده نسبت می‌دهد. روایت چنین است: «عمر بن حنظله می‌گوید از ابوعبدالله درباره‌ی دو نفر از اصحاب ما [یعنی شیعیان] که در میان آنها در رابطه با دین و یا ارث و میراث اختلافی پیش آمده است و آنها برای حل اختلاف به حکومت و قضات مراجعه می‌کنند سؤال کردم، آیا این کار جایز است؟ ایشان گفتند: «هر کس چه به حق و چه ناحق برای داوری پیش آنها مراجعه کرد گویا برای داوری پیش طاغوت مراجعه کرده است و اگر آنها به نفع او حکم صادر کردند و چیزی به او تعلق گرفت آن چیز گرچه حق ثابت و قطعی او باشد باز هم برای او حرام است، چرا که به حکم طاغوت و به حکم کسی که خدا دستور کفر به آن را داده به او رسیده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَن يَكْفُرُوا بِهِ﴾ (النساء: ۶۰). «ولی می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند».

(۱) - «تحریر الوسیلة»، خمینی (۱/۱۶۹).

(۲) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۱۳۱.

من گفتم: پس چه کار کنند؟ فرمود: «یکی از شیعیان را که احادیث ما را روایت کرده و حلال و حرام و احکام ما را می‌داند، پیدا کنند و او را به عنوان حکم بپذیرند، چرا که من او را بر شما حاکم قرار داده‌ام»^(۱).

خمینی بر صحت روایت فوق تأکید کرده می‌گوید: «روایت بسیار روشن است و هیچ‌گونه شک و ابهامی در سند و دلالت آن بر مفهومش وجود ندارد»^(۲).

همچنین آقای خمینی معنا و مفهوم روایت فوق را چنین مورد تأکید قرار می‌دهد: «هدف حقیقی این روایت آن است که حاکمان ستمگر نباید مرجع مردم در امورشان باشند، چرا که خداوند متعال مردم را از مراجعه به آنها نهی کرده و دستور داده است که آنها را ترک کنند و از آنها دوری کنند و به آنها کفر ورزند.

برای حل اختلافات بایستی تنها به کسی مراجعه کرد که امام او را تعیین کرده است نه کس دیگری و این حکم برای همه‌ی مسلمانان عام است»^(۳).

این است نظر خمینی درباره‌ی قضاوت خیرالقرون.

ح) نظر خمینی درباره‌ی غیبت یا مهدویت^(۴).

خمینی به «خرافه‌ی» غیبت ایمان دارد و درباره‌ی آن می‌گوید:

«بر غیبت کبرای امام ما مهدی بیش از هزار سال گذشته است و شاید پیش از آنکه مصلحت آمدن ایشان را تقاضا کند هزاران^(۵) سال

(۱) - «حکومت اسلامی»، ص ۸۶-۸۷.

(۲) - همان، ص ۸۹.

(۳) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۸۷-۸۸.

(۴) - رجوع شود به بحث غیبت، در همین کتاب.

(۵) - به این متن دقت کن. آیا از آن بوی این نمی‌آید که خمینی می‌داند که غیبت خرافه‌ای بیش نیست و امام غایبی اصلاً وجود ندارد و به همین دلیل آمدنش را بسیار بعید دانسته است؟ اما چون اگر همین عقیده‌ی غیبت نمی‌بود خمینی به عنوان نایب امام این جایگاه را کسب نمی‌کرد و این همه پول و ثروت به نام خمس به وی نمی‌رسید. به همین دلیل به وجود اعتقاد به خرافه بودن آن، صراحتاً انکارش نکرده است. شاید یکی از عوامل =

بگذرد»^(۱).

و می‌گوید: در زمان غیبت شخصی معین برای اداره‌ی امور مملکت نصّ تعیین نشده است»^(۲).

همچنین وی حکایات رقاع را که ادعا می‌شود در زمان غیبت صغری از امام زمان صادر شده‌اند - چنانکه گذشت - حجت می‌داند و از آنها استدلال می‌کند. و نظر ایشان در مورد جهاد این است که تا زمانی که مهدی منتظر ظهور نکرده است جهاد و یا حتی شروع آن جایز نمی‌باشد، می‌گوید: (در زمان غیبت ولی امر و حاکم و سلطان عصر امام زمان عجل الله فرجه الشریف نواب او که فقهای جامع شرایط و مفتیان و قاضیان، قائم مقام او در اجرای سیاستها و وظایف امام هستند، مگر اقدام در مورد جهاد)^(۳).

و خمینی عدم اقامه‌ی نماز جمعه را در زمان غیبت جایز می‌داند و در این راستا می‌گوید: «با وجود وجوب نماز جمعه در این زمانها هر کسی مختار است میان آن دو نماز یعنی ظهر و نماز جمعه، و بهتر جمعه می‌باشد، ولی نماز ظهر به احتیاط نزدیکتر است! و بهتر از آن دو، احتیاط بیشتر جمع میان آن دو است»^(۴). و همین علت او قائل به جایز بودن خرید و فروش هنگام نماز جمعه می‌باشد چنانکه می‌گوید: «خرید و فروش در هنگام نماز جمعه بعد از اذان در زمان ما وجوب عینی نیست»^(۵).

= ادعای نیابت کامل از امام زمان همین بعید بودن ظهور وی از نظر خمینی بوده است.

(۱) - «الحکومة الإسلامية»، ص ۲۶.

(۲) - همان، ص ۴۸.

(۳) - «تحریر الوسيلة»، خمینی (۱/۴۸۲).

(۴) - «منبع سابق»، (۱/۲۳۱).

(۵) - «منبع سابق»، (۱/۲۴۰).

خمینی طی سخنانی که درباره‌ی مهدی اظهار می‌داشت گفت: «وی چیزی را محقق خواهد ساخت که پیامبران نتوانستند آن را محقق سازند»^(۱). به دنبال آن مسلمانان این اظهارات او را تقبیح کردند و رابطه‌ی عالم اسلامی نیز طی بیانیه‌ی این اظهارات را محکوم کرد^(۲) و برخی از نشریات اسلامی نیز همین کار را کردند. خمینی در پاسخ به این محکومیت‌ها بیانیه‌ای صادر کرد که در آن جز بر تأکید بر همین منکر چیزی نبود. وی گفت: «ما می‌گوییم پیامبران نتوانستند به اهداف خود برسند و خداوند متعال در آخرالزمان شخصی را مبعوث می‌دارد که اهداف پیامبران را محقق می‌سازد».

و سپس عمل کسانی را که اظهارات وی را محکوم کرده بودند، به عنوان عمل تفرقه‌افکن در میان مسلمانان محکوم می‌کند!^(۳)

خمینی معتقد است که حاکم مشروع جهان اسلام از قرن سوم به این سو تنها همین امام زمان است و حاکمیت کسی دیگر غیر از او مشروعیت ندارد، مگر اینکه یکی از نایبان بر حق او یعنی یک فقیه شیعی همچون خود وی باشد و حاکمان مشروع پیش از وی نیز یازده تن از پدران وی بوده‌اند.

وی می‌گوید: «پیامبر ولایت همه‌ی مردم را بر عهده داشت و این ولایت را پس از خودش به امیرالمؤمنین علی سپرد و این سلسله ادامه یافت تا آنکه ولایت به امام عصر رسید»^(۴).

(۱) - بیانیه خمینی در ۱۵ شعبان ۱۴۰۰ هـ که رادیو تهران آن را پخش کرد. و نگا: روزنامه‌ی «الرأي العام» کویته ۱۷ شعبان ۱۴۰۰ هـ.

(۲) - این بیانیه در روزنامه‌ی «المدینة المنورة» سعودی ۴ رمضان ۱۴۰۰ هـ به چاپ رسیده بود.

(۳) - «مسألة المهدي المنتظر» همراه با رساله‌ای دیگر، ص ۲۲، چاپ در مرکز الاعلام العالمی للشورة الاسلامیه فی ایران.

(۴) - «الحکومة الاسلامیة»، ص ۹۸.

اینها بودند برخی از عقاید مهم این مرد که برای قانع کردن کسانی که در «پدیده‌ی خمینی» نوعی اعتدال مشاهده می‌کردند، آنها را عرضه کردیم و الاً اعتقادات وی اگر تندروانه‌تر نباشد، با اعتقادات شیعیان دیگر تفاوتی ندارد.

همچنین این شخص تکروی‌های فقهی دیگری هم دارد که در برخی از آنها شیعیان دیگر نیز با وی شریک‌اند و در برخی دیگر تنهاست.

از جمله تکروی‌های وی یکی این است که در کتابش «الحکومه الاسلامیه» می‌گوید: «مالیات‌هایی که اسلام وضع کرده همچون «زکات» در آنها هیچ نشانه‌ای که دال بر آن باشد که آنها را تنها برای رفع نیاز نیازمندان و سادات وضع کرده است وجود ندارد، بلکه برعکس در آنها نشانه‌هایی وجود دارد که گویای آن است که هدف از وضع آنها تأمین نیازهای دولتی بزرگ و مستقل است»^(۱).

بدون تردید آیه‌ی زکات در تعیین مستحقان آن صریح است، سپس خود مذهب تشیع نیز با این مسلک وی موافق نیست، چرا که حتی یک روایت در کتاب‌هایشان مبنی بر این که دولت نیز یکی از مصارف زکات و یا خمس‌ها است نه اشارتاً وجود دارد و نه صراحتاً. پس وی نیز حتی به مذهب خودش نیز التزام ندارد^(۲).

این است هویت مذهبی خمینی و اینها بودند اصول اعتقادی وی، پس آیا میان او و اسلام واقعی پیوند و رابطه‌ای وجود دارد؟

اما «وحدت اسلامی» از نظر خمینی مرهون دولت «جعفری» و نشر و بسط

(۱) - «الحکومه الاسلامیه»، ص ۲۹.

(۲) - البته یکی از شیعیان این اجتهاد خمینی را نپذیرفته است و برای رد آن از مطلبی که در کتابشان «الوسائل» آمده استدلال کرده است و آن این که «صدقات برای کسانی هستند که در امارت سهمی ندارند». «الخمينی والدولة الاسلامیه»، محمدجواد مغنیه، ص ۹۹-۱۰۰.

سیطره‌ی آن بر ملت‌های جهان اسلام است. یعنی «وحدت اسلامی» از نظر وی به معنای تحمیل مذهب تشیع و رفض بر جهان اسلام است، و إلاً وحدتی وجود نخواهد داشت. وی می‌گوید: ما هیچ وسیله‌ای برای وحدت امت اسلامی و آزاد نمودن سرزمین‌های آن از دست استعمارگران و برانداختن حکومت‌های مزدور آنها در دست نداریم جز این که برای برپایی حکومت اسلامی مان تلاش کنیم و این به نوبه‌ی خود زمانی به دست خواهد آمد که همه‌ی سران خیانت و همه‌ی بت‌ها و طاغوت‌های بشری را که ظلم و فساد را در زمین رواج می‌دهند، از بین ببریم»^(۱).

خمینی پروژه‌ی خونینش را برای وحدت با کشتارهای بی‌رحمانه در داخل ایران و خارج آن بالفعل آغاز کرده است.

اینک بنگریم که دولت خمینی چه چیزی تقدیم کرده است.

دولت خمینی و تقریب.

ما دولت و انقلاب خمینی را از طریق قانون اساسی اعلام شده‌اش مورد ارزیابی قرار می‌دهیم و آنچه اعلام نشده و نهان است بسیار بزرگتر و بیشتر از این است:

۱- قانون اساسی خمینی می‌گوید: ولایت امر مسلمانان از آن فقیه شیعه است. در «اصل پنجم» قانون اساسی آمده است: در زمان غیبت حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه» در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده‌ی فقیه عادل است»^(۲).

در فرهنگ روافض تنها فقیه رافضی می‌تواند نایب امام شود، پس به اعتقاد

(۱)- الحکومة الاسلامیة ص ۳۵.

(۲)- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۲۲.

و باور آنها هیچ حکومت اسلامی‌ای که بر پا شده است یا در روی زمین بر پا می‌شود، مشروعیت ندارد، مگر این که به رهبری امام معصوم و یا نایب وی که تنها یک فقیه شیعه می‌تواند باشد، بر پا شده باشد. پس چقدر ساده هستند مسلمانانی که پیش خمینی می‌روند تا از وی کمک بگیرند. ما بار دیگر این سؤال را مطرح می‌کنیم. آیا در سایه‌ی چنین نگرش و اعتقادی می‌تواند دعوتی به سوی تقرب وجود داشته باشد، مگر بر پایه‌ی تحمیل مذهب رفض و تشیع به نام وحدت و تقرب؟!

۲- قانون اساسی می‌گوید: «...بدین جهت ارتش جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران انقلاب ... نه تنها حفظ و حراست از مرزها، بلکه رسالت مکتبی، یعنی جهاد در راه خدا و مبارزه در راه خدا و مبارزه در راه گسترش حاکمیت قانون خدا در جهان را نیز عهده‌دار خواهند بود»^(۱). اما حقیقت جهاد و مفهومش نزد آنان چیز است که خطیب آنها در نماز جمعه آن را چنین اعلام می‌کند: «هدف اول مکه‌ی مکرمه است، چرا که در حال حاضر - بنا به ادعای حاکمان جمهوری اسلامی ایران - گروهی بر مکه حاکم هستند که از یهود و مسیحیان بدتراند». آری اهل سنت نزد ایشان از یهودیان و مسیحیان هم بدترند و نخستین اهداف آنها در جهاد نیز اهل سنت هستند. پس اگر آنها علیه اهل سنت با یهود هم همدست شوند نباید تعجب کرد.

مجله‌ی «شهید» ایران - زبان حال علمای شیعه در قم - در شماره‌ی ۴۶ مربوط به ۱۶ شوال ۱۴۰۰هـ تصویری از کعبه‌ی مشرفه چاپ کرد که در کنار آن تصویری از مسجد اقصی وجود داشت و در میان آنها تصویر دستی وجود داشت که اسلحه‌ای در مشت داشت و زیر تصویر نوشته شده بود، «ما هر دو

(۱) - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۶.

قبله را آزاد می‌کنیم»^(۱).

ماهیت واقعی روافض را همکاری و روابط دوستانه با حکومت بعثی و نصیری سوریه که در حال جنگ با اسلام و مسلمانان است، به خوبی روشن می‌کند. و اینک برخی از مطبوعات اسلامی درباره‌ی «ماهیت و حقیقت روابط میان حزب بعث حاکم بر سوریه و انقلاب اسلامی ایران سؤالاتی را مطرح کرده‌اند»^(۲). و برخی از مسلمانان نیز سؤالاتی را درباره‌ی سیاست جمهوری اسلامی درباره‌ی حرکت‌های اسلامی مطرح کرده‌اند، چرا که این رژیم همواره اعلام می‌کند که حرکت‌های اسلامی را یاری می‌کند و با حرکت جهانی اخوان المسلمین همدردی می‌کند، اما در عین حال با حکومت نصیری سوریه که مسلمانان و اسلام‌گرایان را شدیداً تحت فشار دارد، روابط بسیار دوستانه و مستحکمی دارد»^(۳).

و اینک برخی از مطبوعات اسلامی و برخی از شخصیت‌های اسلامی مواضع گذشته‌شان را مورد تجدیدنظر قرار می‌دهند.

۳- ماده‌ی دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌گوید نظام آنها ... بر پایه‌ی کتاب و سنت معصومین استوار است^(۴). در این ماده سنت پیامبر به رسمیت شناخته نشده است چرا که آنها به سنت پیامبر ایمان ندارند، بلکه به جای آن از سنت معصومین که آنها را از انبیاء و مرسلین برتر می‌دانند، پیروی می‌کنند و به آن ایمان دارند.

(۱) - ر. ک به: مجله‌ی «الشهید» و مجله‌ی «المدینة المنوره»، سعودی ۲۷ ذی‌القعدة ۱۴۰۰هـ.

(۲) - «الاکبار (نشریه‌ی خبررسانی که اتحادیه‌ی اسلامی جهانی، سازمان‌های دانشجویی آن را منتشر می‌کند)، شماره‌ی ۳۹، سال ۱۳ شوال ۱۳۹۹هـ.

(۳) - «المجتمع»، شماره‌ی ۴۶۳، سال دهم، محرم ۱۴۰۰هـ ص ۱۶.

(۴) - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۲۰.

وانگهی دین آنها برپایه‌ی سنت معصومین استوار است، و برگرفتن از آنها و ایمان به آنها در عقیده‌ی آنها رکن ایمان است، و هر کسی که رکنی از ارکان را انکار کند مسلمان نیست. پس اهل سنت از دیدگاه آنان مسلمان نیستند.

۴- ماده‌ی دوازدهم می‌گوید: «دین رسمی ایران، اسلام، و مذهب جعفری اثنی عشری است، و این اصل الی الابد غیرقابل تغییر است»^(۱).

آخر چرا این ماده تا ابد غیرقابل تغییر باشد. آیا آنها بر غیب آگاهی یافته‌اند یا از خدا در این زمینه پیمان گرفته‌اند و چرا قانون اساسی‌شان را براساس فرقه‌گرایی تنظیم کرده‌اند، در حالی که رژیم‌شان را «جمهوری اسلامی» می‌خوانند!!

(۱) - قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۲۰.

فصل دوم

آیا راهی برای تقریب وجود دارد؟

پس از شناسایی پایه‌ها و ماهیت اختلاف میان اهل سنت و اهل تشیع و آگاه شدن از آراء و دیدگاه‌های دعوتگران تقریب در رابطه با آن برای ما روشن شد که آنها جرأت نکرده‌اند باطل را تغییر دهند و تنها به کلی‌گویی درباره‌ی تقارب اکتفا کرده‌اند. و برخی دیگر از دعوتگران تقریب از تشیع آنچه را در کتاب‌هایشان به صورت یک واقعیت عینی موجود است مطلقاً نفی کرده‌اند، و برخی از فعالان تقریب از میان اهل سنت هم عین گفته‌های آنها را تکرار کرده‌اند، و نتیجه چیزی جز پوشاندن باطل و خاکستر ریختن در چشم‌ها و یا دعوت و فراخوانی ناآگاه از حقایق بسیار مهم موجود در این زمینه نبوده است. بدون تردید پنهان کردن بیماری موجب درمان آن نخواهد شد، بلکه موجب پیشرفت و ادامه‌ی آن خواهد گردید.

افزون بر این بسیاری از روافض امروز آشکارا مطالبی بسیار سخت‌تر و سنگین‌تر از آنچه را در کتاب‌هایشان موجود است بیان می‌کنند، و به همین دلیل است که تلاش‌های تقریب در زمینه‌ی این مشکل بسیار بزرگ به نتیجه نرسیده است و گره و یا آنگونه که برخی از روافض می‌گویند معمای اختلاف^(۱) که همان اختلاف در منابع دریافت و اخذ دین و یا اصول و ادله‌ی عقاید و احکام، هنوز حل نشده است و به همین دلیل فاصله‌ی میان هر دو فرقه هرچه بیشتر شده و تلاش‌های تقریب به بن‌بست رسیده‌اند. پس بیاییم ببینیم که آیا واقعاً راهی برای تقریب وجود دارد؟ و چگونه می‌توان در میان این دو فرقه وحدت، الفت و تقارب و محبت ایجاد کرد و باب فتنه‌ها را بست؟!

(۱) - محمد رضا مظفر، مجله‌ی رسالت، جلد ۳، ص ۱۶۱۴ تحت عنوان «السنیون والشیعة و موقفهما الیوم».

در این فصل ما آراء و دیدگاه‌های گوناگون علما و اندیشمندان را در این زمینه مطرح کرده و پیشنهادها و راهکارهای مختلف مطرح شده برای حل اختلاف و رسیدن به تقارب را عرضه خواهیم کرد.

۱- دیدگاه و یا راهکار اول.

دیدگاه اول این است که هیچ راهی برای رفع اختلاف و تحقق وحدت و نزدیک شدن در حالی که روافض بر انحراف و جدا ماندن خود از جمهور مسلمانان اصرار دارند وجود ندارد، و مادامی که میان ما و آنها در اصول و ادله‌ی عقاید و احکام اختلاف و تفاوت وجود دارد، با گفت‌وگو و همایش‌ها و مناظره به هیچ نتیجه‌ای نخواهیم رسید. بنابراین نباید با آنها گفت‌وگو و مناظره‌ای صورت بگیرد و نه اختلافی که میان ما و آنان وجود دارد، مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد، چرا که آنها بر دین دیگری هستند.

امام ابو یعلی می‌گوید: «هر کسی بر این نظر باشد که نباید با روافض مناظره و گفت‌وگو کرد، بی‌جا نگفته است، چرا که دو مناظره‌کننده زمانی مناظره می‌کنند که بر یک اصل واحد اتفاق کرده باشند و اصولی که امت به هنگام اختلاف بایستی به آنها مراجعه کند، کتاب الله، و سنت پیامبر و اجماع امت و دلایل عقلی هستند.

اما این اصول میان ما و روافض متفق‌علیه نیستند، چرا که بنا به اعتقاد آنها قرآن را تغییر داده‌اند و تحریف کرده‌اند و بیشترین بخش آن از بین رفته است و اگر مسأله‌ای را به آیه‌ای از آیه‌های موجود قرآن ارجاع دهیم، امکان دارد آیه‌ای باشد که به وسیله‌ی آیه‌هایی که از میان رفته‌اند و نزد امام زمان‌اند منسوخ شده باشد.

همچنین نباید درباره‌ی مسایل اختلافی به سنت مراجعه کنیم، چرا که ناقلان

و راویان آن فاسق بوده^(۱) و امکان دارد دروغ گفته باشند و همچنین خبر واحدی که به ظاهر راوی آن عادل است نزدشان حجت و قابل عمل نیست، پس سنت هم نمی‌تواند حجت و داور قرار گیرد^(۲).

همچنین اجماع امت نیز نمی‌تواند حجت باشد، چرا که امکان دارد امت بر خطا و گمراهی اجماع کرده باشد و اجماع امت زمانی از خطا مصون است که امام معصوم نیز با آنان هم‌عقیده و هم‌نظر باشد، پس از میان امت نیز تنها قول امام معصوم حجت و مصون از خطاست.

همچنین دلایل عقلی نیز نمی‌تواند حجت باشند، چرا که هیچ کسی جز معصوم کامل نیست. پس دلایل عقلی هم خطاپذیرند و در آنها وجود دارد و این تنها امام است که می‌تواند صحت و سقم دلایل عقلی را تشخیص دهد، پس باید درباره‌ی همه‌ی اعتقادات مان شک داشته باشیم و احتمال بدهیم که نظر ما نادرست باشد^(۳).

آنچه شیخ ابویعلی می‌گوید، همانگونه که پیش از این ما شواهد آن را بیان کردیم، یک واقعیت است. چرا که قرآن کریم حتی به باور دعوتگران تقریب از شیعیان که منکر تحریف‌اند؛ یا آنگونه که آیت بزرگشان آغابزرگ تهرانی می‌گوید، ناقص است. یا آن گونه که آیت دیگرشان خراسانی می‌گوید قرآن دیگری نزدشان وجود دارد، و یا آن گونه که آیت‌الله خویی می‌گوید، تفسیری نازل شده از سوی خدا وجود دارد که اینک در اختیار امام زمان است، و یا آن گونه که شیخ و آیت‌شان که به وی لقب رئیس‌الاسلام والمسلمین داده‌اند و

(۱) - و حتی فراتر از این گفته‌اند که همه‌ی صحابه به جز چند نفر از آنها مرتد شده‌اند.

(۲) - آنها معتقدند که سنتی که از طریق صحابه نقل شده است حجت نیست، بلکه سنتی حجت است که شیوخ

آنها - که نزد اهل سنت مشهور به کذبند - آن را از امامان دوازده‌گانه نقل کرده‌اند.

(۳) - «المعتمد»، ص ۲۵۹-۲۶۰.

نویسنده‌ی یکی از کتاب‌های معتبر عصر حاضرشان یعنی «کشف الغطاء» است می‌گوید، پیامبر بخشی از قرآن را مخفی کرده و به علی سپرده است. همه‌ی این مطالب را ما پیش از این به تفصیل عرضه کردیم و مورد بحث قرار دادیم. پس وقتی علمای معاصر آنها و دعوتگران تقریب‌شان اینگونه باور و اعتقادی درباره‌ی کتاب خدا داشته باشند، چگونه می‌توان در اختلافات به آن مراجعه کرد و آن را داور قرار داد.

همچنین مفهوم «سنت» و کتاب‌ها، رجال، سندها و متون آن نزد آنها از آنچه نزد ماست متفاوت می‌باشد، پس در حالی که آنها آنچه را صحابه از پیامبر نقل کرده‌اند رد می‌کنند و تنها اقوال معصومین را حجت می‌دانند و عالم معاصر تشیع و دعوتگر مشهور تقریب، «آل کاشف الغطاء» ادعا می‌کند، پیامبر بخشی از شریعت را پنهان کرده و به علی سپرده است و صحابه تنها بخشی از شریعت را دریافت کرده‌اند و اهل سنت که بر روایت‌های صحابه تکیه و اعتماد کرده‌اند در طول تمام این قرن‌ها، تنها بر بخشی از شریعت عمل کرده‌اند، چگونه می‌توان مسائل مورد اختلاف را به سنت ارجاع داد و به ادعای آن، تنها با یک بخش از شریعت با آنها گفت‌وگو کرد.

آخر چگونه می‌توان برای حل اختلاف به «حکایات رقاع» مراجعه کرد، در حالیکه نه تنها شریعت، بلکه حتی عقل و تاریخ به کذب بودن آن حکم می‌کنند. آنها صحابه‌ای را که خدا و پیامبرش از آنها تعریف و تمجید کرده‌اند و برجسته‌ترین شخصیت‌های امت را تکفیر می‌کنند و به همین سبب کتاب‌های حدیثی‌ای را که امت اسلامی معتبر می‌داند رد می‌کنند و به هنگام استدلال بر آنها تکیه نمی‌کنند و گفته‌های افراد منحرف و کج‌اندیشی همچون قمی، کلینی، طبرسی، مجلسی، نوری و غیره را که معتقد به تحریف قرآنند، حجت می‌دانند و اجماع امت را رد می‌کنند و آن را بدون وجود امام معصوم زنده بی‌ارزش

می‌دانند. پس علی‌رغم این همه اختلاف در اصول و اعتقادات سابق‌الذکر آنها در مورد کتاب الله، سنت پیامبر و اجماع امت، چگونه می‌توانیم اصول سه‌گانه‌ی فوق را به هنگام اختلاف داور قرار دهیم. آنها تنها کتاب‌هایشان را که ادعا می‌کنند از دوازده امام معصوم روایت شده‌اند حجت می‌دانند و حتی تفسیر قرآن را تابع روایت‌هایی می‌دانند که در کتاب‌هایشان آمده است.

به همین دلیل است که شیخ کوثری می‌گوید با هیچ یک از شیوخ شیعه نمی‌توان در رابطه با موضوع تقریب گفت‌وگو کرد، مگر آنکه به نمایندگی از شیعیان این اختیار را داشته باشد که به بی‌اعتبار بودن کتاب‌های چهارگانه (صحاح چهارگانه‌ی تشیع) اعتراف کند^(۱)، چرا که این کتاب‌ها مشتمل بر روایت‌های باطلی هستند که کتاب الله و سنتی را که از طریق رجال صدر اول نقل و روایت شده زیر سؤال می‌برند، و اصلاً تصور آن نمی‌رود که اهل سنت این گونه روایت‌ها را مورد تأیید و تصدیق قرار دهند، و محال است که از کتاب خدا و سنت پیامبر دست بردارند^(۲). شیخ موسی جارالله بر این باور است که تا زمانی که علما و مجتهدان شیعه عقاید و روایت‌هایی را که قرآن، سنت، صحابه و امت را زیر سؤال می‌برند و مورد عیبجویی قرار می‌دهند از کتاب‌هایشان بیرون نیاورده و دور نینداخته‌اند هیچ گفت‌وگو و هیچ کنفرانس و همایشی در مورد تقریب سودمند نخواهد بود.

نقد و بررسی این دیدگاه.

به نظر من، دیدگاهی که کلاً گفت‌وگو با آنها را نفی می‌کند، دیدگاه منفی‌ای است که با قواعد اسلام در مورد دعوت به سوی خدا و امر به معروف و نهی

(۱) - «المقالات»، کوثری، ص ۱۵۸.

(۲) - همان، ص ۱۵۶.

از منکر همخوانی ندارد.

چرا که تحریم گفت‌وگو با آنها تنها به ضرر ماست و موجب می‌شود آنها به افتراها و انحراف‌های خود ادامه دهند. پس بایستی موضعی مثبت اختیار کرد.

۲- دیدگاه یا راهکار دوم.

همه‌ی ما بر این اتفاق کنیم که هر یکی دین و اعتقادش را داشته باشد و با هم همان‌گونه که دولت‌هایی که از لحاظ دین و اعتقاد متفاوتند، تعاون و همکاری می‌کنند، تعاون و همکاری کنیم.

این دیدگاه را شیخ محمد بهجت بیطار، علامه‌ی شام در زمان خودش، پس از گفت‌وگو با عالم شیعی و دعوتگر وحدت میان اهل سنت و اهل تشیع در عراق، آقای محمد خالصی، درباره‌ی صحابه ، مطرح کرده است.

زمانی که ایشان دیدند که قانع کردن خالصی به دیدگاه اهل سنت در مورد صحابه - با این که آقای خالصی شور و شوق فراوانی به موضوع تقریب نشان می‌داد - مشکل است و وی تعصب و عناد و لجاجت به خرج می‌دهد، این دیدگاه را مطرح کرد^(۱). و همچنین این دیدگاه به محسن امین، عالم دیگر شیعی نیز نسبت داده شده است^(۲).

نقد و بررسی این دیدگاه.

آیا روافض این دیدگاه را قبول می‌کنند؟

ملاحظه کردیم که علمای شیعه همچون خالصی، موسوی و شخصیت‌های برجسته‌ی دیگر روافض بر این باورند که وحدت تنها بر پایه‌ی سبّ صحابه و مراجعه و اخذ از کتاب‌های شیعی‌ای که پر از دروغ و بهتان هستند، امکان‌پذیر است.

(۱) - «الاسلام و الصحابة الكرام بين السنة و الشيعة»، محمد بهجت بیطار ص ۱۱۶.

(۲) - همان.

زمانی که حرکت تقریب در مصر پا به عرصه‌ی وجود گذاشت و اعلام کرد که هدفش بازگرداندن دوستی و محبت و صفا میان دو فرقه‌ی تشیع و تسنن و نزدیک کردن پیروان هر دو فرقه به یکدیگر، در کنار تمسک هر یکی به اعتقادات خودش است، دیدیم که این هدف اعلام شده شعاری بیش نبود و برنامه از پیش تعیین شده‌ای که عملاً اجرا شد؛ تبلیغ عقیده‌ی رفض تشیع میان اهل سنت با وسایل و ابزارها و روش‌های مختلف بود.

افزون بر این، پس از آغاز به کار دعوت تقریب مذکور، ناشران تشیع ده‌ها کتاب را که قرآن، سنت، صحابه و امت را مورد عیبجویی قرار دادند و زیر سؤال می‌بردند به چاپ و نشر رساندند که در رأس این گونه کتاب‌ها، کتاب «الغدیر» قرار دارد.

آیا این روش تقریب چیزی جز یک چتر برای تبلیغ رفض و دین تشیع، و برای آنکه آنها به ما حمله کنند و ما سکوت کنیم، و آنها به تبلیغ باطلشان بپردازند و ما از تبلیغ حقی که نزد ماست خودداری کنیم، می‌تواند باشد. یکی از علمای شیعه^(۱) نظرش را با صراحت هرچه تمام‌تر در رابطه با این «روش» و «راهکار» در صفحات مجله‌ی المنار بیان کرده است. وی می‌گوید: «بگذار گفته‌ی کسانی را که می‌گویند از آنچه در رابطه با دین و مذهب است بحث نکنید و بیاییم در برابر استعمارگر با هم تعاون و همکاری و وحدت کلمه و اتفاق داشته باشیم. چرا که این گفته، گفته‌ی پوچ و نظری نادرست است و به گفته‌های کسانی می‌ماند که اسلام را به عنوان یک دین باور ندارند و به زندگی جاودانه‌ای غیر از این زندگی ایمان ندارند، و اسلام را تنها یک پیوند قومی و نژادی و یک کیان سیاسی می‌دانند، و از این زاویه به سوی آن فرا

(۱) - او عبدالحسین نورالدین عاملی است.

می خوانند و به آن تشویق می کنند»^(۱).

وی سپس اضافه کرده است؛ این هر دو فرقه در مورد ریشه دارترین قواعد اسلام و مهم ترین ارکان آن با هم اختلاف دارند و این اختلاف بایستی با برهان و دلیل حل شود و الاً تعاون و همکاری به هر شکلی از اشکال که باشد، غیرممکن است و اگر اتفاق هم بیفتد تنها تعاونی ظاهری خواهد بود و عاقبت خوبی نخواهد داشت، یعنی آن گونه که این رافضی اعتراف می کند، عاقبتش تمرد و خیانت خواهد بود^(۲).

رشیدرضا بر گفته ی فوق این رافضی چنین اظهار نظر کرده است که تاریخ اهل سنت و شیعه این مطلب را تأیید می کند، چرا که این تاریخ پر از تمرد و خیانت و همکاری با دشمنان علیه اهل سنت است^(۳).

رشیدرضا نظر «رافضی مذکور» را که می گوید هیچ نوعی از تقارب ممکن نیست، مگر آنکه اهل سنت مذهب تشیع را بپذیرند، بسیار جدی گرفت و از مجتهدان شیعه خواست که نظرشان را در این مورد باصراحت در صفحات «المنار» و یا در صفحات مجله ی خودشان «العرفان» ابراز کنند، اما آنها پاسخی ندادند^(۴).

گویا آنها این گونه موافقتشان را با دیدگاه وی اعلام کردند. زمانی که رشیدرضا در کنفرانس قدس با مجتهد بزرگشان آل کاشف الغطاء دیدار کرد، با وی در این زمینه گفت و گو کرد. آل کاشف الغطاء نظر رافضی مذکور را به صورت شفاهی رد و محکوم کرد اما حاضر نشد کتباً این کار را بکند و از

(۱) - «المنار»، (۳۲/۶۱).

(۲) - «المنار»، (۳۲/۶۱-۶۲).

(۳) - همان، (۳۲/۷۲).

(۴) - همان، (۳۲/۲۳۲).

رشیدرضا خواست تا از وی بخواهد که در صفحات «المنار» در این باره چیزی بنویسد^(۱)، رشیدرضا این کار را انجام داد، اما آنچه را آل کاشف الغطاء نوشته بود، با آنچه در کنفرانس قدس به صورت شفاهی مطرح کرده بود، یکی نبود. چرا که وی نظرش را روشن و قاطع در این زمینه بیان نکرده بود^(۲) و این دلیلی است بر آنکه روافض این تعاون را نخواهند پذیرفت، مگر آنکه تبلیغ مذهبشان از این طریق امکان پذیر باشد.

تاریخ پر از توطئه‌ها، خیانت‌ها و همکاری آنها با دشمنان است و مهم‌ترین عامل این چیز آن است که روافض هیچ حکومت اسلامی‌ای را جز حکومت امام دوازدهم‌شان که از یازده قرن به این سو غایب است به رسمیت نمی‌شناسند و مشروع نمی‌دانند و دشمنان توانسته‌اند از همین راه در دل‌هایشان رخنه کنند.

شیخ‌الاسلام ابن تیمیه : می‌فرماید: «بسیاری از آنان کافران را از صمیم قلب از مسلمانان بیشتر دوست دارند، به همین دلیل است که زمانی که کافران مغول از سمت شرق ظهور کردند و مسلمانان را کشتند و در خراسان، عراق، شام، جزیره و غیره خونریزی‌ها کردند، روافض با آنان علیه مسلمانان همکاری کردند، و همچنین رافضی‌هایی که در شام، حلب و غیره بودند بیش از همه با آنان علیه مسلمانان همکاری کردند. همچنین مسیحیانی که در فلسطین و سوریه با مسلمانان می‌جنگیدند، رافضی‌ها بزرگ‌ترین همکاران و یاریگران آنها بودند. آنها همواره با کافران مشرک و مسیحی علیه مسلمانان هم‌پیمان شده و در جنگ علیه اسلام و مسلمانان با آنها همکاری و تعاون کرده‌اند»^(۳).

(۱) - همان، (۲۳۲/۳۲).

(۲) - همان، (۲۳۵/۳۲).

(۳) - «منهاج السنة»، (۱۰۴/۲)، چاپ امیریه.

برای اثبات این ادعا تنها اشاره به سوی توطئه‌ی مؤیدالدین بن علقمی^(۱) رافضی^(۲) و همکاری وی با مغول‌ها برای براندازی خلافت اسلامی در بغداد^(۳)

(۱) - محمد بن احمد بن محمد بن علی بن ابی طالب، مؤیدالدین ابوطالب بن علقمی بغدادی وزیر معتصم و کسی که با برانگیختن هولاکو بر حمله به بغداد بدترین خیانت و جرم را مرتکب شد. وی در سال ۶۵۶ پس از آن که از سوی مغولان مورد اهانت قرار گرفت در اثر اندوه و ناراحتی به هلاکت رسید. وی در سال ۵۹۳ هـ زاده شده بود. ر. ک: «البدایة و النهایة» ابن کثیر (۱۳/۲۱۲-۲۱۳) «الاعلام» (۶/۲۱۶).

(۲) - در کتاب‌های اهل سنت و تشیع مطالبی دال بر شیعه بودن وی آمده است سبکی می‌گوید: «او شیعه‌ای رافضی بود که در دلش نسبت به اسلام و اهل اسلام کینه داشت. «طبقات الشافعیة»، ص ۲۶۲ ابن کثیر می‌گوید: «او رافضی خبیثی بود که از درون با اسلام و اهل اسلام بد بود». «البدایة و النهایة» (۱۳/۲۱۲). ابن تغری بردی می‌گوید: «او رافضی خبیثی بود»، «النجوم الزاهرة» (۷/۴۷).

اما کتاب‌های روافض از وی و از توطئه‌ی وی علیه خلافت اسلامی تعریف و تمجید کرده‌اند. مجلسی می‌گوید: «او - که خدا او را رحمت کند - مردی درست اعتقاد و بلندهمت بود»، «بحارالانوار» (۱۶/۲۵)، چاپ کمپانی ایران. در «مستدرک الوسائل» نیز عین همین نص آمده است. «مستدرک الوسائل» نوری طبرسی (۳/۴۸۳) در «الکافی و الالقاب» نیز نصی مشابه آمده است. «الکافی و الالقاب»، قمی، ۱/۳۵۶.

(۳) - برای ملاحظه‌ی توطئه‌ی وی رجوع شود به «فوات الوفيات» از ابن شاکر کتبی، (۲/۳۱۳)، «البدایة و النهایة»، ابن کثیر (۱۳/۲۰۰)، «العبر»، ذهبی، (۵/۲۵۵)، «الطبقات الشافعیة»، سبکی (۸/۲۶۳-۲۶۲) و غیره. اما عجیب است که در عصر حاضر برخی از روافض به بهانه‌ی این که کسانی که واقعه‌ی فوق را گزارش کرده‌اند. در آن عصر نمی‌زیسته‌اند، خواسته‌اند توطئه و همکاری ابن العلقمی را با دشمنان اسلام کم‌اهمیت جلوه دهند. و زمانی که به کسانی رسیدند که در همان عصر می‌زیستند و رویدادهای مذکور را بیان و تأیید کرده‌اند، همچون ابوشامه، شهاب‌الدین عبدالرحمن بن اسماعیل (متوفای ۶۶۵) چنین پاسخ دادند که وی گرچه از لحاظ زمانی با رویدادهای فوق معاصر بوده اما در دمشق می‌زیسته است، لذا معاصرت مکانی نداشته است. ر. ک: «مؤیدالدین بن العلقمی، و اسرار سقوط دولت عباسی» از محمد شیخ حسین ساعدی. کتاب فوق به کمک دانشگاه بغداد به چاپ رسیده است. پس از این من به جستجوی رویدادهای واقعه‌ی فوق در کتاب‌های تاریخ پرداختم و به شهادت و گواهی مهمی از یک مورخ بزرگ دست یافتم که دارای شرایط زیر است:

۱ - شیعیان وی را یکی از رجال و شخصیت‌های خودشان می‌دانند.

۲ - وی از بغداد است.

۳ - او در سال ۶۷۴ هـ وفات کرده است.

کافی است، در حالی که وی چهارده سال وزیر مستعصم^(۱) بود و به قدری در دربار احترام و نفوذ داشت که هیچ وزیری پیش از وی آن احترام و نفوذ را به دست نیاورده بود، اما همه‌ی این احترام و تسامح آن نفرت و کینه‌ای را که وی در درونش نسبت به اهل سنت داشت، نتوانست از بین ببرد.

۳- دیدگاه سوم و یا راهکار سوم.

برخی بر این باورند که تقریب و وحدت از طریق گفت‌وگو پیرامون پایه‌ها و ریشه‌های اختلاف بایستی صورت بگیرد و این نتایج به دست آمده پس از این گفت‌وگو هستند که می‌توانند موضع ما را نسبت به مسأله‌ی تقریب مشخص کنند، اما بایستی اصول و ضوابطی که به هنگام اختلاف به آنها مراجعه کرد باید وضع شود و این کار بایستی از اتفاق بر اصولی که نخستین آنها قرآن کریم است آغاز شود، و این اتفاق بر اصول پیش از شروع گفت‌وگو تفصیلی در مورد مسائل خلافت و غیره، باید صورت گیرد. به طور مثال شیخ عثمان

= پس این مورخ هم شیعه است، هم بغدادی است و هم در همان عصر می‌زیسته است.

این مورخ امام فقیه، علی بن انجب معروف به ابن ساعی است که می‌گوید: در ایام او- یعنی مستعصم- تاتاریان بر بغداد چیره شدند و خلیفه را کشتند و دولت عباسی از سرزمین عراق به کلی برجیده شد و سبب این امر آن بود که وزیر مستعصم، مؤیدالدین بن علقمی رافضی بود. «مختصر اخبار الخلفاء» (ص ۱۳۶-۱۳۷) محسن امین، در اعیان الشیعه، ابن ساعی را از رجال و شخصیت‌های شیعه شمرده است و گفته است: «علی بن انجب بغدادی معروف به ابن الساعی که اخبار الخلفا را نوشته و در سال ۶۷۴هـ وفات کرده است. «اعیان الشیعه» (۱/ ۳۰۵).

(۱)- المستعصم: «امیر المؤمنین أبو احمد عبدالله بن مستنصر بالله ابوجعفر منصور بن ظاهر بأمرالله» آخرین خلیفه‌ی عباسی در عراق. وی در سال ۶۰۹هـ. ق. به دنیا آمد و در سال ۶۴۰هـ به خلافت رسید. وی مردی سنی، و بر روش سلف و اعتقاد جماعت بود، اما اندکی نرمی و ضعف و ناپختگی داشت. وی در سال ۶۵۶هـ به قتل رسید. «البدایة و النهایة» ابن کثیر (۱۳/ ۲۰۴-۲۰۵).

دمیاطی^(۱) اصولی برای گفت‌وگو و مناظره با روافض وضع می‌کند و آن را به شاگردانش تعلیم می‌دهد.^(۲)

وی می‌گوید: بایستی نخست بر اولین اصل و پایه‌ی اسلام که قرآن کریم است اتفاق صورت بگیرد و به رافضی گفته شود: آیا ایمان داری که آنچه میان دو جلد مصحف قرار دارد، همان قرآنی است که بر پیامبرمان محمد نازل شده است و تلاوت کردنش عبادت محسوب می‌شود و به کوچک‌ترین سوره‌ی آن تحدی و چالش صورت گرفته است؟! اگر وی انکار و یا اظهار شک و تردید کرد، نیازی نیست که با وی بحث و مناظره شود، بلکه احکام کافران بر وی جاری خواهد شد. همچنین اگر گفت در قرآن تغییر و تحریفی صورت گرفته است، باز هم احکام کافران بر وی جاری خواهد شد و نیازی به گفت و گو با او نیست، چرا که وی به آیه‌ی: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (الحجر: ۹). «ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما بطور قطع نگهدار آنیم».

ایمان ندارد. اما اگر وی اقرار و اعتراف کرد که هر آنچه در میان دو جلد مصحف قرار دارد کلام خداست که بر محمد نازل شده است و تلاوت آن عبادت بوده و به کوچک‌ترین سوره‌ی همین قرآن مخالفان به چالش کشیده شده‌اند، آیه‌ای از آیه‌های قرآن که در مورد مدح صحابه است، همچون آیه‌های ذیل بر او خوانده شود یا بر ورقه‌ای نوشته شود و به او عرضه شود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (الأنفال: ۶۴). «ای پیامبر! خداوند برای

(۱) - عثمان بن محمد سطا دمیاطی، بکری شافعی ساکن مکه‌ی مکرمه فقیه و صوفی. آثار: «اعانة الطالبین علی حال ألفاظ فتح المعین» در چهار بخش «الدرر البهیة فیما یلزم المکلف من العلوم الشرعیة» و غیره. وی تا سال ۱۳۰۰ هـ زنده بود. «معجم المؤلفین» (۶/ ۲۷۰).

(۲) - این مطلب را شاگرد ایشان احمد زینی دحلان - مفتی شوافع در مکه - بیان می‌کند. ر. ک به «کیفیه الرد علی الروافض» احمد زینی دحلان.

حمایت تو و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند، کافی است».

﴿لَيْكِنَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (۸۸) ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبه: ۸۸-۸۹). «ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و جانهایشان جهاد کردند؛ و همه نیکیها برای آنهاست؛ و آنها همان رستگارانند. خداوند برای آنها باغهایی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند بود؛ و این است رستگاری (و پیروزی) بزرگ».

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبه: ۱۰۰). «پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ».

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (الفتح: ۱۸). «خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت (بیعه الرضوان که در حدیبیه انجام گرفت) با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی (یعنی فتح خیبر) بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

و: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي

الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَفَازَرَهُ، فَاسْتَعْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿﴾ (الفتح: ۲۹). «محمد فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند (تا آنان را به بهشت وارد نماید)؛ نشانه (اطاعت) آنها (از خداوند) در صورتشان از اثر سجده (و عبادت) نمایان است مراد این است که اثر عبادت و صلاح و اخلاص برای خداوند متعال، بر چهره مؤمن آشکار می‌شود؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد، (یعنی: حق تعالی مسلمانان را بسیار نیرومند می‌گرداند تا مایه خشم و غیظ کافران گردند، ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی (که بهشت است) داده است. (البته این مثل، شامل صحابه رسول الله و همه کسانی از افواج ایمان و لشکریان اسلام در گذار عصرها و نسلها می‌شود که نقش قدمشان را دنبال، و بر راه و روش ایشان رهرو باشند)».

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّكَ أَكْبَرُ مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتَلُوا وَلَا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (الحديد: ۱۰). «کسانی که قبل از پیروزی فتح مکه انفاق کردند و جنگیدند (با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند؛ آنها بلندمقامتر از کسانی هستند که بعد از فتح مکه انفاق نمودند و جهاد کردند؛ و خداوند به هر دو وعده نیک داده؛ و خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است و پاداش آن را به شما خواهد داد».

و ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ (الأنبياء: ۱۰۱). «اما) کسانی که از قبل، وعده نیک از سوی ما به آنها داده شده (مؤمنان صالح) از آن (دوزخ) دور نگاهداشته می‌شوند».

و ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (الحشر: ۸). «این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل خداوند و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند، آنها راستگویانند».

پس از تلاوت این آیات و یا عرضه‌ی آنها به صورت مکتوب، سنی به رافضی بگوید: «اینها آیه‌هایی از قرآن عظیم بودند که خداوند متعال جهت تعریف و تمجید و تقدیر از صحابه‌ی پیامبر آنها را فرو فرستاده است و بر صداقت آنها گواهی می‌دهند و به آنها مژده‌ی بهشت می‌دهند و شما اقرار و اعتراف کردید که این آیه‌ها کلام خدا هستند و از قرآن هستند، پس باید عیب‌جویی از صحابه و زیر سؤال بردن آنها را ترک کنی و اگر این کار را نکردی و به عیب‌جویی آنها ادامه دادی آیه‌های بالا را تکذیب کرده‌ای، اینک بگو که نظر تو درباره‌ی این آیه‌ها چیست؟ اگر گفت، این آیه‌ها آنها را شامل نمی‌شود، به او خواهیم گفت، اما خدا می‌فرماید: «من به همه وعده‌ی نیکو داده‌ام».

شیخ سپس اصول دیگر مناظره را به همین نحو ادامه می‌دهد و می‌گوید اگر آنان گفتند که صحابه جز پنج یا شش نفری، چنانکه نزد شیعه مشهور است، مرتد شده‌اند، این تکذیب خدا و پیامبر و انکار حقایق متواتر است، پس نباید با او بحث و گفت‌وگو و مناظره کرد، چرا که وی بی‌عقل، بلکه غیر مسلمان است.

و اگر به آیه‌ها و احادیثی که در مدح صحابه آمده‌اند، اعتراف کرد، آنگاه باید به طرف بحث و مناظره در رابطه با استحقاق خلافت و غیره رفت و مرجع به هنگام اختلاف کتاب، سنت صحیح و اجماع باشد»^(۱).

اما روافض اکثراً اتفاق بر این اصول را نمی‌پذیرند، مگر این که تقیه کرده باشند. جناب شیخ عبدالله بن حمید برای من بیان کرد که در زمان ملک فیصل روافض نامه‌ای به علمای سعودی نوشتند که دوست داریم نشست و گفت‌وگوی با هم داشته باشیم و اگر معلوم شد که حق با اهل سنت است، همه از آن پیروی خواهیم کرد و اگر معلوم شد حق با اهل تشیع است همه از آن پیروی خواهیم کرد و این گونه اختلاف از بین خواهد رفت و وحدت و تقارب و هم‌بستگی به دست خواهد آمد. علمای سعودی نیز گفتند، مانعی نیست اما نخست بایستی بر اصلی اتفاق کرد که به هنگام اختلاف به آن مراجعه کرد و این اصل کتاب خدا و سنت صحیح پیامبر و در رأس آن کتاب صحیح بخاری است.

آنها این چیز را برای روافض ارسال نمودند و منتظر پاسخ آنها ماندند، اما پاسخی نیامد^(۲).

و علت آن هم این است که روافض نمی‌توانند در پرتو کتاب خدا و سنت صحیح پیامبر مذهب خود را ثابت کنند، چرا که جوهر مذهب آنها ایمان به امامت امامان دوازده‌گانه و در کتاب خدا و سنت صحیح پیامبر ذکری از آنها نیست.

(۱) - «کیفیه الرد علی الروافض» از احمد زینی دحلان که آنها را از استادش عثمان دمیاطی فرا گرفته است. ص ۱۰۰ و صفحات پس از آن، همراه با مجموعه‌ای از «سه رساله‌ی علمی» و این کتاب از ص ۹۸-۱۳۰، مجموعه را در بر گرفته است. چاپ اول، ۱۳۳۹ هـ انتشارات عیسی بایی حلبی.

(۲) - این مطلب را جناب شیخ صالح بن عضون نیز به من گفت.

نقد و بررسی این دیدگاه.

این «دیدگاه و راهکار» همچون «راهکار» اول است، چرا که هر دو در آخر به یک نتیجه منتهی می‌شوند.

این دیدگاه می‌گوید که اگر آنها کتاب خدا را زیر سؤال بردند، نباید با آنها گفت‌وگو کرد، چرا که در این صورت آنها مسلمان نیستند. و اگر صحابه را تکفیر کردند همچنان، و این عین موضع دیدگاه اول است، اما دیدگاه اول از همان آغاز موضع خود را نسبت به آنها مشخص می‌کند، چرا که بر این باور است که عقاید تشیع معروف و شناخته شده است و نیازی نیست از طریق مناظره و گام به گام از عقاید آنها آگاه شویم، اما این دیدگاه می‌گوید از خلال بحث و گفت‌وگو به عقاید آنها پی ببریم.

افزون بر آن دیدگاه اخیر این خطر را نیز در پی دارد که روافضی با تقیه و نیرنگ با آن پیش بیایند.

۴- دیدگاه یا «راهکار» چهارم.

صاحبان این رویکرد می‌گویند که روش درست تقارب استدلال به کتاب خدا و به احادیث و روایاتی است که فریقین بر صحت آن اتفاق نظر دارند. استاد سعید افغانی^(۱) می‌گوید: «هر دو فرقه‌ی شیعه و اهل سنت بر استناد و استدلال به قرآن کریم اتفاق نظر دارند، اما در رابطه با اخبار و روایات اختلاف نظر دارند. احادیث و روایت‌هایی در باب فضایل صحابه و جنگ‌های فیمابین آنها وجود دارد که شیعه‌ها آنها را نمی‌پذیرند و شیعیان نیز روایت‌ها و احادیثی دارند که اهل سنت آنها را موضوع می‌دانند، اما در این میان احادیث و

(۱)- استاد زبان عربی در دانشکده آداب دانشگاه دمشق و رئیس قسم زبان و آداب آن، از آثار او: عائشه

والسیاسة، الاسلام والمرأة، في اصول النحو، و غیره.

روایت‌هایی نیز وجود دارد که فریقین بر صحت آنها اتفاق نظر دارند. اگر ما به استدلال و استناد به کتاب الله و احادیث و روایت‌هایی که مورد اتفاق‌اند بسنده کنیم و احادیث و روایت‌های دیگری را که مورد اختلافند رها کنیم (به شرطی که مربوط به اصول اعتقادی نباشند و ثمره‌ی عملی‌ای نیز در پی نداشته باشند) تمام اختلافات موجود میان طرفین از بین خواهد رفت. و به این تفرقه‌ی بی‌فایده‌ای که مدت‌های مدیدی بر آن گذشته است، پایان خواهیم داد^(۱).

آقای محسن امین، از علما و مراجع شیعه نیز همین نظر را دارد. وی می‌گوید: و آنچه را همه بر آن اتفاق نموده‌اند و اخبار و روایات طرفین بر آن متفق‌اند و کتاب خدا و سستی که نزد همه صحیح و ثابت است آن را تأیید می‌کند^(۲).

دارالتقريب قاهره نیز همین دیدگاه را تأیید نموده می‌گوید: دارالتقريب بين مذاهب اسلامي می‌خواهد به پروژه‌ی علمی اسلامی بسیار مهمی اقدام کند و آن این که احادیث و روایاتی را که فریقین در ابواب مختلف ایمان، عمل، اخبار، اخلاق و ابواب دیگر سنت مطهر بر آن اتفاق دارند، گردآوری کند. ما می‌خواهیم احادیث متفق علیه را در بابی جمع نموده منبع آن را از کتاب‌های اهل سنت و اهل تشیع ذکر کرده و درجه‌ی آن را نزد هر یکی از آنها بیان کنیم. این پروژه را می‌توان به تدریج و بخش‌بخش به چاپ و نشر رساند و در آن صورت مسلمانان مرجعی متفق علیه خواهند داشت که به آن استناد کنند و به هنگام اختلاف به آن مراجعه کنند^(۳).

(۱) - «عائشه والسياسة»، ص ۳۳۹.

(۲) - همان، ص ۳۳۸.

(۳) - «رسالة الاسلام»، (۱۳/۲۱۹-۲۲۰) و ر. ک به: مجله‌ی «العرفان»، (۱/۱۲۸)، ربيع الاول ۱۳۸۶ هـ (از اهل تشیع).

این مشروع اعلام شده‌ی دارالتقریب هیچگاه پا به عرصه‌ی وجود نگذاشت.

نقد و بررسی این دیدگاه.

این دیدگاه بر اصول نادرست استوار است:

- ۱- این رویکرد بر آن است که روافض نظر مساعدی نسبت به کتاب الله دارند، در حالی که چنانکه ما پیش از این بیان کردیم، این برخلاف واقعیت است.
 - ۲- این دیدگاه فرض را بر آن گذاشته است که مفهوم سنت نزد هر دو فریق یکسان است و تنها در میان برخی از اخبار و روایات در میان آنها اختلاف است، در حالی که این نیز چنانکه بیان کردیم، درست نیست.
 - ۳- این دیدگاه مبنی بر آن است که بین اهل سنت و اهل تشیع در امور اعتقادی و اساسی اختلافی وجود ندارد، اما - متأسفانه - این هم برخلاف واقعیت است.
 - ۴- این دیدگاه ترک احادیث غیرمتفق علیه طرفین را در بر دارد که فکر نمی‌کنم از سوی همه مورد موافقت قرار گیرد.
 - ۵- افزون بر این راهکار عملی هم نیست، چرا که روافض بر صحت افسانه‌ها و اساطیرشان که نقشی منفی برای صحابه قایلند، اجماع کرده‌اند و مرویات صحابه را رد می‌کنند و از اهل سنت نیز می‌خواهند تا از آیه‌ها و روایاتی که در کتاب الله و سنت پیامبر آمده و از صحابه تعریف و تمجید می‌کند، دست بردارند.
- در رابطه با اصول دیگر نیز چنین است و اتفاق بر آنها ممکن نیست. اما هدف روافض از این پیشنهاد آن است که از طریق احادیث ضعیف و موضوع روایت شده از طریق اهل سنت و یا احادیثی که آنها را نادرست تأویل می‌کنند. در جهت مذهب شاذ و انحرافی‌شان استفاده کنند، و این چیز از مسلک و روش کارشان در کتاب‌هایی که برای دفاع از مذهبشان و یا تبلیغ برای آن تألیف

کرده‌اند، به خوبی روشن است.

۵- دیدگاه و یا راهکار پنجم.

این دیدگاه نیز بر آن است که اختلافات را بایستی براساس گفت‌وگو و تفاهم در رابطه با ریشه‌های اختلاف حل کرد. داور میان طرفین هم کتاب خدا باشد، اما با این تفصیل که جهت تفسیر آن بایستی به لغت عرب مراجعه کرد و روایات اختلافی را در مورد تفسیر آن ترک کرد. چرا که شیعیان آیات کتاب الله را در پرتو روایات خودشان تفسیر می‌کنند و اهل سنت نیز کتاب الله را در پرتو روایت‌های خودشان. پس بایستی روایات را ترک کرد و تنها کتاب الله را مرجع و داور قرار داد و آن را نیز براساس لغت عرب تفسیر کرد، چرا که قرآن را خدا به زبان عربی مبین نازل کرده است و اهل سنت و اهل تشیع نیز در مورد لغت عربی و معانی و مفاهیم مفردات آن اتفاق دارند و این بدان معناست که تنها لغت عربی می‌تواند در مورد مسائل اختلافی میان اهل سنت و اهل تشیع داوری کند و نتیجه‌ی این داوری نیز آن خواهد بود که هر فریقی که لغت عربی روایات او را تأیید کرده، بایستی روایات آن مورد تأیید و اعتماد و اعتبار قرار گیرد.

این گفت‌وگو باید در مورد «مسأله‌ی امامت» باشد که شیعیان در آن از سایر مسلمانان جدا شده‌اند و به سبب ادعایشان مبنی بر این که صحابه «امامت منصوص» را نپذیرفته‌اند، آنها را کافر می‌دانند و روایاتشان را رد می‌کنند.

شیخ الاسلام در مباحثاتش با ابن مطهر حلی به این روش اشاره کرده و گفته است: «اگر آنها روایات را به کلی ترک کرده به بحث و گفت‌وگو بپردازند ما نیز این کار را خواهیم کرد»^(۱) و سپس با به کار بستن همین روش در استناد و در رابطه با این گفته‌ی روافض که «امامت رکنی از ارکان ایمان است» به بحث

(۱) - «منهاج السنة» ابن تیمیه (۱/۳۲)، چاپ امیریه.

پرداخته و گفته است: باشد، به حدیث استناد نمی‌کنیم و تنها به استدلال از آیات قرآن اکتفا می‌کنیم. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ (الأنفال: ۲-۴). «مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می‌شود، ایمانشان فزونتر می‌گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. آنها که نماز را برپا می‌دارند؛ و از آنچه به آنها روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. (آری،) مؤمنان حقیقی آنها هستند؛ برای آنان درجاتی (مهم) نزد پروردگارشان است؛ و برای آنها، آمرزش و روزی بی‌نقص و عیب است».

خداوند متعال در این آیه ایمان این کسان را بدون ذکر امامت مورد تأیید قرار داده است. در جای دیگری ارشاد می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (الحجرات: ۱۵). «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ آنها راستگویانند».

خداوند متعال این افراد را صادق‌الایمان دانسته است بدون آنکه ذکر از امامت به میان آورده باشد.

همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّادِقِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ

أَبَاسٌ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿البقره: ۱۷۷﴾. «نیکی، (تنها) این نیست که (به هنگام نماز،) روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب کنی؛ (و) تمام گفتگوی شما، در باره قبله و تغییر آن باشد؛ و همه وقت خود را مصروف آن سازی؛) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا، و روز رستاخیز، و فرشتگان، و کتاب (آسمانی)، و پیامبران، ایمان آورده؛ و مال (خود) را، با همه علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان، انفاق می‌کند؛ نماز را برپا می‌دارد و زکات را می‌پردازد؛ و (همچنین) کسانی که به عهد خود -به هنگامی که عهد بستند- وفا می‌کنند؛ و در برابر محرومیتها و بیماریها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند؛ اینها کسانی هستند که راست می‌گویند؛ و (گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است؛) و اینها هستند پرهیزکاران».

در جای دیگری ارشاد شده است: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۲﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۱﴾ أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿البقره: ۱-۵﴾. «الم. آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می‌آورند؛ و به رستاخیز یقین دارند. آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند؛ و آنان رستگارانند».

خداوند متعال کسانی را که شرایط فوق را داشته باشند اهل ایمان و اهل فلاح خوانده است و ایمان به امامت جزء شرایط مذکور نیست.

شیخ الاسلام ابن تیمیه : در ادامه می‌فرماید: و ما قطعاً و یقیناً می‌دانیم که زمانی که مردم به دینی که محمد بن عبدالله از سوی پروردگارشان آورده بود ایمان می‌آوردند ایمان به امامت جز شرایط ورود به آن نبود، و چیزی که از ارکان ایمان باشد، پیامبر باید به هنگام ایمان آوردن آن را برای مردم بیان و عرضه بدارد تا آنها نسبت به آن شناخت پیدا کنند و به آن ایمان بیاورند، و زمانی که معلوم شد این چیز از شرایط ایمان آوردن و مسلمان شدن نبوده است، معلوم می‌شود که اشتراط آن در ایمان از گفته‌های اهل بهتان است^(۱).

نقد و بررسی این دیدگاه.

بدون تردید روش و راهکاری که شیخ الاسلام ابن تیمیه به آن اشاره کرده است، راهکار مفیدی است، ولی تنها به هنگام استدلال علیه آنها. اما موضع‌گیری روافض نسبت به قرآن استفاده‌ی از این راهکار را مشکل می‌سازد.

۶- مباحله^(۲).

شاید یکی از وسایل حل اختلافات در اصول دین و ابطال ادعاهای روافض درباره‌ی قرآن و سنت آن باشد که به مباحله متوسل بشویم. و مباحله سنت و روش پیامبر هم هست، چرا که ایشان خواستند با مسیحیان نجران^(۳)

(۱) - «منهاج السنة» (۱/۳۳)، چاپ امیریه.

(۲) - مباحله همان ملاحنه است و آن عبارت است از این که کسانی که در مورد چیزی با هم اختلاف دارند گرد هم آیند و بگویند لعنت خدا بر کسی از ما که ظالم است. «باهلت بفلان» یعنی من و فلانی دعا کردیم که لعنت خدا بر کسی از ما باشد که ظالم است. در قرآن آمده است: ﴿ثُمَّ نَبَّيْهِمْ فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ﴾ (آل عمران ۶۱) «آنگاه مباحله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

ابن عباس می‌گفت: «هر کس خواسته باشد با او مباحله می‌کنم که حق با من است...»، «النهايه في غريب الحديث» (۱/۱۶۷)، «اساس البلاغة»، ص ۵۶.

(۳) - ر. ک: «تفسیر طبرسی» (۶/۴۷۳-۴۷۵) با تحقیق احمد شاکر. «تفسیر قرطبی» (۴/۱۰۸)، «فتح القدير» =

مباهله کنند.

ابن حجر می‌گوید: «در داستان اهل نجران فوائدی چند وجود دارد ... مشروع بودن مباهله با مخالف در صورت اصرار وی بر مخالفتش پس از ظهور حجت. ابن عباس، سپس اوزاعی به مباهله فراخواندند، و بسیاری از علمای دیگر نیز خواستار مباهله با مخالفانشان شده‌اند. با تجربه ثابت شده است که کسی که مباهله کند و حق به جانب او نباشد، از روز مباهله به بعد حتی تا یک سال هم زنده نمی‌ماند. من با کسی که به خاطر برخی از ملحدان تعصب و عناد می‌ورزید مباهله کردم و او پس از آن حتی دو ماه زنده نماند»^(۱).

اگر مباهله در حضور جمعی از مردم باشد ... تأثیرش به فرمان خدا بیشتر خواهد بود. شیخ الاسلام ابن تیمیه با کسی که ادعا می‌کرد نزدش اسرار و علومی نهفته وجود دارد، آماده مباهله شده بود، چرا که این مسأله چنانکه شیخ می‌فرماید از اصول دین است^(۲) و روافض ادعا می‌کنند که نزد امامانشان علوم سرّی‌ای وجود دارد^(۳).

دیدگاه و راهکار برگزیده.

از خلال بحث و بررسی از میزان کفری که نزد روافض وجود دارد و میزان خطرهای بزرگی که کتاب‌هایشان که آنها را کتاب‌های حدیث و علوم

= (۱/ ۳۴۶-۳۴۷) و ر. ک به «صحیح بخاری» همراه با شرحش «فتح الباری»، کتاب المغازی، باب قصه اهل

نجران (۸/ ۹۳-۹۴)، «السنة» (۱/ ۴۱۴)، «سیرة ابن هشام» (۲/ ۲۲۲-۲۳۳)، «طبقات ابن سعد»

(۱/ ۳۵۷)، «زادالمعاد» (۳/ ۶۲۹).

(۱) - «فتح الباری»، ابن حجر (۸/ ۹۵).

(۲) - «الفتاوی»، ابن تیمیه (۴/ ۸۲).

(۳) - استاد «ابراهیم جبهان» خواستار مباهله با شیوخ شیعه در ملاء عام و در حضور مردم شد و آنها را یک سال

مهلت داد تا چالش او را پاسخ گویند. اما کسی پاسخ نداد. «تبدید الظلام» ابراهیم جبهان، ص ۱۸۹، ۲۰۸.

آل محمد می‌نامند، بر آن مشتمل است. آگاه شدیم و معلوم شد که مطالب فوق اصل دین مسلمانان و اصول اعتقادی آنها را هدف قرار داده است و - آن گونه که در تجربه‌ای که من داشتم و برای من ثابت شد - بسیاری از نصوص و روایت‌های این کتاب‌ها، بابتی از ابواب الحاد و انحراف و جلوگیری از راه خدا هستند و واقعیت این است که من در این کتاب تنها چکیده‌ی مختصری از شرّ فراگیری را که در کتاب‌هایشان وجود دارد، عرضه داشته و بیان کرده‌ام.

هرگونه دعوتی به سوی تقریب - به طور ضمنی - مستلزم به رسمیت شناختن کتاب‌های مذکور است که حتی توطئه‌های خاورشناسان و تبشیریان در جهت تغییر دین و شریعت خدا به نام اسلام به پای آن نمی‌رسد، بلکه حتی خاورشناسان و تبشیریان از سرچشمه‌ی آن سیراب شده و در توطئه‌هایشان علیه دین و اهل دین بر شبّهات و افسانه‌های آن تکیه دارند.

به همین دلیل است که ارتباط بسیار تنگاتنگ و نزدیکی و حتی تشابه نامی میان شبّهات خاورشناسان و تبشیریان و آرای روافض وجود دارد، که مجال شرح و توضیح آن در این جا فراهم نیست، اما تنها به همین بسنده می‌کنیم که این چیز تازه‌ای نیست و دشمنان از گذشته‌های دور، در جنگ علیه اسلام و مسلمانان از «آراء و افکار» به عنوان تکیه‌گاهی در جنگ علیه اسلام و مسلمانان استفاده کرده‌اند و سربازان «رفض و شیعه، برنده‌ترین سلاح دشمنان بوده‌اند و تشیع پناهگاه هر ملحد، کینه‌توزی و انتقام‌جویی بوده است که قصد از بین بردن اسلام را داشته است».

کتاب‌های روافض نیز همان رودخانه‌ای هستند که تمام جوهای بدعت، انحراف و الحاد در آن ریخته شده است.

دعوت تقریب هم همسان «بدعت بزرگ»ی بود که می‌خواست به کفر، گمراهی و انحراف و الحاد مشروعیت و عنوان اسلام بدهد. دعوت تقریب

خسارت و زیان بسیار بزرگی برای اهل سنت داشته است که به آن پی نمی برد و حتی تصور آن را نمی کند مگر کسی که بداند چه تعداد از قبایل - نه افراد - به صورت کامل و صد در صد به سبب آن به تشیع و رفض گرویده اند. تا جایی که - مثلاً - عراق در نتیجهی این دعوت از کشوری با اکثریت سنی به کشوری با اکثریت تشیع تبدیل شده است^(۱).

شیوخ روافض نیز در پی تبلیغ و گسترش رفض به هر وسیله ای تحت شعار تقرب هستند و پس از عراق در مصر و دیگر کشورهای اسلامی فعالیت خویش را آغاز کرده اند و برخی از نویسندگان را بسوی خود کشیده اند، و افرادی ضعیف الایمان و ضعیف النفس و برخی از ناآگاهان و غافلان را فریب داده اند، و از آنان بوقهایی برای تبلیغ دین شیعه ساخته اند.

دعوت تقرب سبب شده است اهل سنت و یا اکثریت آنها از بیان عقیده ی باطل روافض و توضیح دادن حق باز بمانند.

و به نام بهانه ی دعوت تقرب کتابها و نشریات روافض در مناطق اهل سنت راه خود را باز کرده اند و دعوتگران و شخصیت های آنها بدون هیچ

(۱) - حیدری در کتابش «عنوان المجد» از اکثر قبایل معروف سنی که در عراق شیعه شده اند نام برده است، از جمله خزاعل (از ۱۵۰ سال پیش) تمیم (از ۴۰ سال پیش)، زبید (از ۶۰ سال پیش)، کعب (از ۱۰۰ سال پیش)، ربیعة (از ۷۰ سال پیش) و قبایل دیگری نیز وجود دارند که دقیق معلوم نیست چه زمانی شیعه شده اند همچون قبایل بنوعمیر، خزرج، شمرطوکه، دوار، دفا معة، عشایر عماره، عشایر هندیه، عشیره ی بنی لام، عشایر دوانیه که ۱۵ عشیره هستند، عشایر آل أقرع که ۱۶ قبیله هستند و هر قبیله جمعیت زیادی دارد و مثلاً؛ آل بدیر ۱۳ قبیله هستند و عفج ۸ قبیله هستند و جلیحه ۴ قبیله هستند و جیور ۴ قبیله هستند و غیره. ر. ک: «عنوان المجد فی بیان احوال بغداد، بصره و نجد»، حیدری (۱۱۱-۱۱۸). وی این کتاب را در سال ۱۲۸۶ هـ نوشته است و مورخان این پدیده را نتیجه ی فعالیت دعوتگران رفضی شیعه در نشر عقیده شان و جهالت قبایل بادیه نشین و نبودن علما در میانشان دانسته اند. ر. ک: «منبع سابق»، ص ۱۱۳، «مختصر کتاب مطالع السعود»، ص ۱۶۹ - ۱۷۰ و در این موضوع رجوع شود به «ابوطالب و نبوه» از محمدعلی خان، ص ۱۶۸.

مانعی به مناطق اهل سنت آمد و شد می‌کنند و کتاب‌هایشان را پخش می‌کنند و همایش‌هایشان را برگزار می‌کنند و مراکزشان را افتتاح می‌کنند.

از بحث و بررسی آراء و اندیشه‌ها و گفته‌های دعوتگران تقریب از میان تشیع معلوم شد که آنها چیزی از افکار و اندیشه‌ها و اعتقادات انحرافی و شاذ خویش را تغییر نداده‌اند و هنوز هم یا آشکارا آنها را ابراز می‌کنند، و یا آنها را از روی تقیه و فریب ظاهر نمی‌کنند، و آنها حتی یک گام در مسأله‌ی تقریب به جلو برنداشته‌اند. آنها زبان‌هایشان و قلم‌هایشان را که آبرو و دین صحابه را هدف قرار داده است و قرآن و سنت و همه‌ی امت را زیر سؤال می‌برد، مهار نکرده‌اند. بلکه می‌توان گفت دین آنها بر عدم تقریب پایه‌گذاری شده است. چرا که آنها مسلمانان را تکفیر نموده بر این اعتقادند که رشد و هدایت در مخالفت با آنان است. به همین دلیل دعوت تقریب ثمره‌ای جز زبانی بزرگ برای اهل سنت و پیروزی روافض نداشته است، و دعوت تقریب بدون شک و تردید چیزی جز یک چتر حمایتی برای نشر و گسترش «رفض» در میان اهل سنت نیست و هر کسی این مطلب را قبول ندارد اطلاعات موثقاش - نه پیش‌فرض‌های سابقش - را ارایه دهد و از کجا می‌تواند این کار را بکند!!

پس آیا اهل سنت اهدافی را که روافض در پی رسیدن به آن به نام وحدت و تقریب و همبستگی‌اند درک می‌کنند؟

مسئولیت آن عده از اهل سنت که دقت نمی‌کنند و فریب‌خوردگانی که هنوز هم این اندیشه‌های به ظاهر پر زرق و برق را در بوق و کرنا می‌کنند و مردم را فریب می‌دهند و به نام اصلاح و سازندگی به اضلال و گمراه کردن مشغولند و خانه‌هایشان را با دست‌های خودشان خراب می‌کنند، چقدر سنگین است.

من به تمام دعوتگران تقریب اهل سنت یک نصیحت مخلصانه می‌کنم و آن این‌که: به کتاب‌های حدیثی «هشتگانه‌ی» اهل تشیع مراجعه‌ای نموده و آنها را

مطالعه کنند تا بدانند که امت و دینشان را به نام و بهانه‌ی وحدت به کجا می‌برند. اگر این عده مخلص باشند و بدون تردید همانند شیخ موسی جارالله و غیره در موضع‌گیری خود نسبت به دعوت تقریب تجدید نظر خواهند کرد.

آخر ای جماعت اهل سنت ما با چه کسانی می‌خواهیم وحدت کنیم؟ با کسانی که قرآن ما را زیر سؤال می‌برند؟ و آن را به گونه‌ای نادرست تفسیر و تأویل می‌کنند و کلمات آن را تحریف و جاب‌جا می‌کنند و مدعیند که بر ائمه کتاب‌های آسمانی نازل شده است ... و صدیق، وفاروق، و محبوب‌ترین همسران پیامبر نزد ایشان، یعنی ام‌المؤمنین عایشه، طلحه، زبیر و بسیاری دیگر از بزرگان صحابه را تکفیر می‌کنند و شرک را توحید می‌دانند. امامت را همانند نبوت می‌دانند و امامان را پیامبر و یا حتی اله می‌دانند و مسلمانان را به نام تقیه فریب می‌دهند؟!

روش درست تقریب این است که:

علمای اهل سنت تمام توان خود را صرف نشر و تبلیغ اعتقاداتشان و متمایز کردن آن از مذاهب اهل بدعت و کشف توطئه‌های روافض و دروغ‌هایشان و استدلال‌هایی که از کتاب‌های اهل سنت می‌کنند، بنمایند.

در کنار همه‌ی این تلاش‌ها بایستی انحرافات روافض و گمراهی‌هایشان و اصول فاسدشان نیز بیان گردد.

گرچه برخی از امامان اهل سنت اقدام به این کار کرده‌اند، اما باید تلاش‌های بیشتری در این زمینه صورت بگیرد و کار به صورت جمعی و برنامه‌ریزی شده پیش برده شود.

یعنی منهج و روش درست تقریب بیان حق و پرده برداشتن از باطل، یا به عبارت دیگر نزدیک کردن تشیع به حق و مقاومت در برابر امواج تبلیغ تشیع است که امروزه به شکل حیرت‌انگیزی در جهان اسلام و آمریکا و اروپا در حال جریان است، تا مسلمانان بر گرد کلمه‌ی حق گرد آمده و همگی به

ریسمان خدا چنگ بزنند و متفرق نشوند.

اگر استدلال به قرآن، سنت و اجماع امت در برابر شیعیان سودمند نیست چرا که آنان در این اصول و ادله با اهل سنت اختلاف دارند، این بدان معنا نیست که از بیان مذهب اهل سنت و صحت و حقانیت آن، و بیان بطلان مذهب تشیع و گمراهی‌ها و انحرافات آنها در پرتو این اصول باز ایستیم، چرا که تنها با این کار می‌توانیم جلوی پیشروی عقیده‌ی «رفض» را میان اهل سنت بگیریم. اما با روافض بایستی روشی را که پیش از این ذکر شد و آن را یک بار دیگر ذکر خواهیم کرد، در پیش بگیریم.

تقریب باید براساس حق و حقیقت باشد و اگر نمی‌توانیم در برابر آنها از کتاب، سنت و اجماع امت استدلال کنیم و اختلافات را در پرتو آن حل کنیم، باید بطلان مذهب آنها را از کتاب‌های خودشان به اثبات برسانیم.

علمای گذشته‌ی ما که اقدام به نقد تشیع و ابطال دلایل و ادعاهای آنها نموده‌اند، از این روش استفاده نکرده‌اند و معلوم نیست که علت آن این بوده است که علمای ما اهمیتی به این کتاب‌ها نمی‌داده‌اند و آنها را منبع کذب و دروغ^(۱) می‌دانسته‌اند و به همین دلیل حتی از مطالعه‌ی این کتاب‌ها خودداری

(۱) - شیخ الاسلام ابن تیمیه : می‌فرماید... تمام اهل علم و روایت و سند بر آن اتفاق دارند که روافض دروغ‌گوترین گروه‌اند و دروغ‌گویی از همان قدیم در میان آنها رواج داشته است و به همین دلیل علما وجه تمایز آنها را دروغ‌گویی زیادشان دانسته‌اند. ابوحاتم رازی، حافظ بزرگ ۲۳۷ هـ. ق در این زمینه می‌گوید: «... از یونس بن عبدالاعلی شنیدم که می‌گفت: اشهب بن عبدالعزیز از امام مالک درباره‌ی روافض سؤال کرد. ایشان فرمودند: «با آنها صحبت نکن و از آنها روایت نکن. چرا که آنها دروغ می‌گویند». ابوحاتم می‌گوید: «حرمه برای ما بیان کرد که از امام شافعی شنیدم که می‌گفت: «من کسی را جز روافض ندیده‌ام که شهادت زور بدهد». مؤمل بن اهاب می‌گوید از یزید بن هارون شنیدم که می‌گفت: «از هر صاحب بدعتی می‌توان حدیث نوشت مگر این که به سوی بدعتش دعوت دهد، غیر از روافض، چرا که آنها دروغ می‌گویند».

کرده‌اند. چه رسد به این که در آنها به دنبال دلایلی برای اثبات بطلان مذهبشان و پرده برداشتن از دروغ‌گویی‌هایشان باشند. و یا آنکه کتاب‌های تشیع در آن زمان بدین نحو امروزی در دسترس همگان نبوده‌اند و تنها در میان خودشان دست به دست می‌شده‌اند، و یا آنکه برخی از کتاب‌هایشان به وسیله‌ی متأخران نوشته شده و به متقدمان نسبت داده شده‌اند، و یا در سده‌های اخیر (به ویژه در زمان دولت صفویه) این مطالب به آنها افزوده شده‌اند.

به هر حال چه سبب این باشد و یا آن و یا همه اینها، کتاب‌های شیعه امروز به همه رسیده‌اند و میلیون‌ها شیعه تقدس آن را پذیرفته و به صحت آن ایمان آورده‌اند، و تنها چیزی را می‌پذیرند که در این کتاب‌ها آمده باشد و غیر از آنچه را در این کتاب‌ها آمده حجت نمی‌دانند. آنها سنت صحیحه را در صورت تعارض با آنچه در این کتاب‌ها آمده رد می‌کنند و حتی ظاهر کتاب الله را رد می‌کنند، و حتی بسیاری از آنها افسانه‌هایی را که قرآن مجید مورد عیب‌جویی قرار می‌دهند، و ادعا می‌کنند بر ائمه وحی می‌آید و آنها از غیب خبر دارند، تصدیق و تأیید می‌کنند. پس بایستی اصلاح انحرافات تشیع و پرده برداشتن از گمراهی‌های آنها از کتاب‌ها و روایت‌های خودشان صورت بگیرد و مجموعه‌های حدیثی خودشان خاستگاه تقریب درست قرار بگیرد.

در ذیل نشانه‌ها و نمونه‌هایی از این روش و راهکار را عرضه می‌کنیم.

اولاً: کشف کتاب‌هایی که وضع و جعل کرده‌اند.

روافض مجموعه‌ای از کتاب‌ها دارند که آنها را منابع و مراجع حدیثی خویش به حساب می‌آورند. بررسی صحت و سقم نسبت این کتاب‌ها به

= محمدبن سعید اصفهانی می‌گوید از شریک شنیدم که می‌گفت: «علم را از هر کسی که ملاقات کردی حمل کن غیر از رافضه، چرا که آنها حدیث جعل و وضع می‌کنند و سپس بر همان حدیث موضوع به عنوان دین عمل می‌کنند». «منهاج السنة» (۱/۳۷-۳۸) تحقیق از دکتر محمدرشاد سالم.

نویسندگان آنها و بررسی این مسأله که آیا به این کتاب‌ها چیزهایی افزوده شده و یا چیزی از آنها کاسته شده است و کشف آنچه به آنها افزوده شده و یا از آنها کاسته شده است امری است مهم و ضروری، چرا که روافض همان‌گونه که احادیث و روایت‌هایی جعل کرده‌اند کتاب‌هایی نیز جعل کرده‌اند. ملاحظه کردید که نخستین کتاب تألیف شده در رابطه با مذهب تشیع کتابی است ساختگی و جعلی و نویسنده‌ی آن وجود خارجی ندارد^(۱). اما افزودن مطالبی به کتاب‌هایی که نویسندگان گذشته تألیف کرده‌اند، چیزی است که در میان آنها به کثرت رواج دارد، به طور مثال درباره‌ی «کتاب الروضه» که یکی از کتاب‌های کافی است و مشتمل بر مجموعه‌ای از ابواب است، اختلاف نظر وجود دارد که آیا خود کلینی آن را نوشته است و یا بعدها به کتاب «الکافی» افزوده شده است^(۲).

بلکه حتی مهم‌تر از آن این که یکی از علمای ثقه‌ی آنها به نام حسین بن سید حیدر کرکی عاملی^(۳) (متوفای ۱۰۷۶هـ) می‌گوید کتاب الوافی مشتمل بر پنجاه کتاب است که برای هر یکی از روایات آنها سند متصلی تا ائمه وجود دارد^(۴). اما شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰هـ) می‌گوید: «کتاب الوافی مشتمل بر سی کتاب است که همه‌ی روایات آن را شیخ برای ما روایت کرده است»^(۵). دقت کن که چگونه به کتاب الوافی که یکی از مهم‌ترین منابع حدیثی آنها به

(۱) - کتاب مورد اشاره کتاب سلیم بن قیس هلالی است که در ص ۱۹۸ و صفحات پس از آن همین کتاب درباره‌ی آن سخن گفتیم.

(۲) - «روضات الجنات»، خوانساری (۶/۱۱۸، ۱۷۶).

(۳) - ابو عبدالله حسین بن سید حیدر بن قمر حسینی کرکی عاملی معروف به مجتهد و مفتی، نویسنده‌ی کتاب «الاجازات و الرسائل المتفرقه فی مسائل شتی»، متوفای ۱۰۷۶هـ «روضات الجنات» (۲/۳۲۷).

(۴) - ر. ک: «روضات الجنات» (۶/۱۱۴).

(۵) - «الفهرست» طوسی، ص ۱۶۱.

شمار می‌آید، از قرن پنجم تا قرن یازدهم بیست کتاب افزوده شده است که هر کتابی مشتمل بر ده‌ها باب است.

بررسی کتاب‌های تشیع که آنها را مقدس و از کنوز و گنجینه‌های آل محمد می‌دانند، بسیاری از افتراها و دروغ‌هایی را در برابر کسانی قرار خواهد داد که از روی ناآگاهی آنها را مقدس می‌دانند. مثالی دیگر در این زمینه آن است که:

آنها امروزه بر این اتفاق نظر دارند که کتاب‌های «الوسایل»، «البحار» و «مستدرک الوسایل» از جمله منابع معتبر حدیثی آنها به شمار می‌آیند و این در حالی است که نویسنده «الوسائل»، «حر عاملی» (متوفای ۱۱۰۴هـ) و نویسنده «البحار» مجلسی (متوفای ۱۱۱۱هـ) و نویسنده «المستدرک» هم نوری طبرسی (متوفای ۱۳۲۰هـ) و از معاصران شیخ محمد عبده است.

ملاحظه کردید که تاریخ تدوین این کتاب‌های حدیثی معتبر و موثق تشیع از عصر ائمه بسیار دور است!!

اگر آنها این احادیث را از طریق سند و روایت گردآوری کرده‌اند، پس چگونه یک فرد عاقل و خردمند می‌تواند به روایتی اعتماد کند که در طول یازده قرن یا سیزده قرن ثبت نشده و به رشته‌ی تحریر در نیامده است؟! اگر این روایت‌ها را از کتاب‌هایی که گذشتگان نوشته‌اند گردآوری کرده‌اند، پس چرا این کتاب‌ها و روایت‌ها جز در قرون اخیر به منصه‌ی ظهور نرسیده‌اند؟! و چرا این روایت‌ها را گذشتگان آنها ذکر نکرده‌اند؟! و چرا این کتاب‌ها در کتاب‌ها و فهرست‌های گذشته‌شان به ثبت نرسیده است؟! نقد کتاب‌های اساسی آنها بدین نحو و کشف مطالب دروغینی که به آنها افزوده شده است، می‌تواند چشم و گوش بسیاری را باز کند^(۱).

(۱) - اگر کمیته‌ی تخصصی و علمی از علمای اهل سنت تحقیق و بررسی این کتاب‌ها و روایت‌های آنها را از لحاظ =

ثانیاً: نقد و بررسی روایت‌های آنها و سند‌هایشان.

طبیعت وضع و دروغ آن است که در آن تناقض و اختلاف وجود داشته باشد: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلافًا كَثِيرًا﴾ النساء: ۸۲ «اگر قرآن از نزد کسی غیر از خدا می‌بود، در آن اختلاف و تناقض زیادی می‌دیدند.» خواننده‌ی کتاب‌های حدیثی شیعه از تناقض، سردرگمی و اضطراب موجود در بخش اعظم روایات آنها دچار تعجب می‌شود. به گونه‌ای که حتی طوسی نیز به این تناقض اعتراف کرده و این امر را هم پذیرفته است که همین تناقض باعث شده است، بسیاری تشیع را ترک کنند.

برجسته کردن این تناقضات یکی از مهم‌ترین ابزارهای کشف باطل است. همچنین هویدا کردن حال سند‌های آنها و روشن کردن ماهیت رجال آنها، یعنی کسانی که بدان جهت در لباس تشیع درآمدند تا به اسلام ضربه بزنند، یکی از مهم‌ترین عوامل برملا کردن ماهیت رفض و مؤسسان آن است. ملاحظه کردید که طوسی اعتراف کرد که اکثر «راویان» آنها از کسانی هستند که عقیده‌ی فاسدی دارند، اما با وجود این می‌گوید روایت‌های آنها قابل اعتماد و اعتبارند.

روافض هیچ پاسخی برای این تناقضات موجود در کتاب‌هایشان ندارند، جز آنکه بگویند اینها از قبیل تقیه‌اند و هیچ دلیل و نشانه‌ای در اختیار ندارند که به وسیله‌ی آن تعیین کنند کدام گفته تقیه است، و کدام واقعی است و همین چیز ثابت می‌کند که مذهب اهل بیت از طریق روایت‌هایی که روافض از آنها نقل

= متن و سند و صدور حکم مناسب بر آنها را همراه با دلایل و براهین بر عهده می‌گرفت و یا کنفرانسی از علمای صاحب ایمان و درک و فهم و تخصص برای این امر تشکیل می‌شد تا اثری ماندگار در جهان اسلام داشته باشد و نقشه‌ها و توطئه‌های زندیقان نقش بر آب شود و جاهلان و فریب‌خوردگان به خود بیایند، چه قدر خوب بود.

می‌کنند به دلیل همین ادعای تقیه و به دلیل آنکه اکثر راویان‌شان همان‌گونه که خود طوسی اعتراف دارد^(۱) از صاحبان مذاهب و نحله‌های فاسدند و به دلیل وضع و جعل و افتراپی که به آن شهرت دارند و به آن اعتراف هم کرده‌اند، قابل شناسایی نیستند.

به همین دلیل در اقوال و گفته‌های علمای آنها تناقض و اختلاف آمار بسیار بالایی دارد. به گونه‌ای که فیض کاشانی به این امر اعتراف نموده و درباره‌ی اختلاف علمای فرقه‌اش گفته است:

«می‌بینی که آنها در رابطه با یک مسأله بیست، یا سی و یا حتی بیشتر قول و نظر دارند و اگر بخواهی می‌توانی بگویی هیچ مسأله‌ای از مسایل فرعی و جزئی نیست که درباره‌ی آن و یا متعلقاتش اختلاف نکرده باشند»^(۲).

و بالاخره در کتاب‌هایشان اخبار و روایت‌هایی که با اخبار و روایات و مذهب اهل سنت یکسان و موافقند نیز وجود دارد که علمای‌شان آنها را به معانی‌ای غیر از آنچه از ظاهرشان برمی‌آید، حمل کرده‌اند، و آن هم بدون هیچ دلیلی جز آنکه بگویند اینها با دیدگاه اهل سنت موافقند. و در رد کردن آن هیچ سند و مدرکی جز عقیده‌ی تقیه ندارند.

به نظر ما همین روایت‌ها ایند که مذهب واقعی اهل بیت را نمایندگی می‌کنند، گرچه کم هستند و علمای شیعه آنها را نمی‌پذیرند و روایت‌های دیگر را دشمنان امت و دعوتگران تفرقه ساخته و پرداخته‌اند. گرچه زیادند و شیوخ شیعه به آنها ایمان دارند.

تقدیم و ارایه همین روایت‌ها، روایت‌هایی که با دیدگاه اهل سنت موافق است. همراه با آیه‌های قرآن و نصوص صحیح سنت به نسل جدید شیعیان

(۱) - «الفهرست»، ص ۲۴-۲۵.

(۲) - مقدمه‌ی «الکافی»، ص ۹.

می‌تواند راه را بر دعوتگران تفرقه و دشمنان امتی که در لباس تشیع پنهان شده‌اند ببندد، و می‌تواند یکی از راه‌های نزدیک کردن امت به یکدیگر باشد، به شرطی که با ایمان و اخلاص و فهم و درک اجرا و پیاده شود. و می‌تواند ذهن‌ها و عقل‌ها را به سوی حقیقتی که لایه‌ی ضخیمی از کذب و افترا در کتاب‌های تشیع^(۱) آن را پوشانده است، رهنمون شود. در ذیل ما مثال‌هایی از این چیز را ذکر خواهیم کرد:

۱- منصوص نبودن امامت علی^{علیه السلام}.

آلوسی : می‌گوید: «یکی از آنچه از آن به منصوص نبودن امامت علی^{علیه السلام} استدلال کرد، این گفته‌ی ایشان در «نهج‌البلاغه» است که زمانی که مردم خواستند به عنوان خلیفه با او بیعت کنند فرمود: «مرا رها کنید و به دنبال کس دیگری بگردید، چرا که ما به سوی چیزی پیش می‌رویم که گونه‌گون و رنگارنگ است و قلب‌ها در یک حال بر آن نمی‌ایستند و عقل‌ها بر آن ثابت نمی‌مانند ... و اگر مرا رها کنید من نیز مانند یکی از شما خواهم بود و شاید از همه‌ی شما از کسی که او را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کنید، سمع و طاعت بیشتری داشته باشم و اگر من برایتان وزیر باشم، بهتر از آن است که امیر باشم»^(۲).

گفته‌ی فوق امام علی بر آن دلالت دارد که امامت و خلافت ایشان از طرف

(۱) - برخی از علمای اهل سنت هند، پاکستان و عراق در نقد تشیع از همین روش استفاده کرده‌اند از جمله شاه عبدالعزیز دهلوی در «تحفه‌ی اثنا عشریه»، شیخ محمد خواجه نصرالله حسینی صدیقی هندی در کتابش «الصواعق المحرقة» (هر دو نفر فوق از علمای هندند) و شیخ محمد عبدالستار صاحب تونسوی و محمد صدیق در بسیاری از کتاب‌ها و رساله‌هایی که به زبان اردو نوشته‌اند (و این دو نفر از پاکستانند) و شیخ محمد شکر آلوسی و وی ظاهراً با تأثیرپذیری از علمای هند اقدام به این کار کرده است.

کوثری می‌گوید کتاب «تحفه‌ی اثنا عشری» - که از همین روش پیروی می‌کند - نقش بسیاری در کند کردن غلو روافض در هند داشته است. «مقالات»، کوثری (ص ۱۵۴-۱۵۵).

(۲) - «نهج‌البلاغه»، ص ۱۳۶.

پیامبر منصوص نبوده است و إلاً برای وی جایز نبود بگوید مرا ترک کنید. شاید من، ... و من برای شما ...»^(۱).

این نص موجود در «نهج البلاغه» که شیعیان آن را کلامی می‌دانند که باطل را نه از روبه‌رو و نه از پشت سر به آن راهی نیست و نزدشان یقیناً و قطعاً کلام معصوم است و حتی در یک کلمه‌ی آن شک نمی‌کنند. پس این نص همه‌ی ادعاهایی را که درباره‌ی منصوص بودن امامت علی و امامت امامان دیگر مطرح می‌کنند، از بیخ و بن برمی‌کند.

همچنین در «نهج البلاغه» آمده است که علی علیه السلام فرمودند: «با من همان کسانی بیعت کرده‌اند که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرده بودند و با همان شرایطی بیعت کرده‌اند که با آنها بیعت کرده بودند، پس نه حاضر حق انتخاب دیگری دارد و نه کسی که حضور نداشته است حق رد کردن دارد. شورا از آن مهاجرین و انصار است، اگر آنها بر کسی اتفاق کردند و او را امام نامیدند، خدا هم از آن انتخاب راضی است، اگر کسی به دلیل عیب‌جویی و انتقاد و یا به دلیل بدعت از آنچه آنان بر آن اتفاق کرده‌اند بیرون رفت او را دوباره به آن باز خواهند گرداند، و اگر انکار کرد با وی به خاطر پیروی از راهی غیر از راه مؤمنان خواهند جنگید و مسؤولیت کارش به عهده‌ی خود اوست»^(۲).

این نص صریحاً گویای آن است که در مورد امامت و خلافت نصی وجود ندارد و امر امامت به شورای مهاجرین و انصار بستگی دارد و بر هر کسی که آنان اجماع و اتفاق کردند او امام است و هر کسی که این انتخاب را نپذیرفت باید با او به خاطر پیروی نکردن از راه مؤمنان جنگید. اگر در رابطه با امامت

(۱) - «تعلیقات علی ردود الشیعه»، محمود شکر آلوسی (کتاب خطی).

(۲) - «نهج البلاغه»، (ص ۳۶۶-۳۶۷).

نصی از سوی پیامبر وجود می‌داشت، علی علیه السلام این چیز را نمی‌گفت. در نص دیگری ایشان پذیرفتن خلافت را نتیجه‌ی انتخاب مردم و خواهش و تقاضای آنها می‌داند، نه نتیجه‌ی نص الهی. وی می‌گوید: «به خدا من نه رغبت و تمایلی به خلافت داشتم و نه به دنبال ولایت و حکومت بودم، این شما بودید که مرا به سوی آن فرا خواندید و آن را به من تحمیل کردید...»^(۱).

و این نصوص با آنچه از طریق اهل سنت آمده مطابقت دارد و می‌توان گفت از جمله مواردی است که فریقین بر آن اجماع کرده‌اند. امام احمد در «مسند» از وکیع از اعمش از سالم از ابوالجعد و وی از عبدالله بن سبع روایت کرده است که ابن سبع می‌گفت: «از علی علیه السلام شنیدم که می‌گفت: (و این در حالی بود که حدس می‌زد کشته شود) به وی گفتند: پس کسی را به عنوان خلیفه بر ما بگمار». گفت: «خیر، من شما را همان گونه که پیامبر ترک کرد، ترک می‌کنم». به او گفتند: «پس به پروردگارت هنگامی که نزد او رفتی چه پاسخی خواهی داد؟» گفت: «می‌گویم: خدایا تا زمانی که خواستی مرا در میان آنها گذاشتی، سپس مرا در حالی به سوی خود فراخواندی که در میان آنها بودی. اگر خواسته باشی آنها را اصلاح و خوب می‌کنی و اگر هم خواسته باشی اصلاحشان نمی‌کنی»^(۲). امام احمد روایت مشابهی را از اسود بن عامر، از اعمش، از سلمه بن کهیل و از عبدالله بن سبع^(۳) روایت کرده است و در این باب روایت‌های دیگری نیز وجود دارد^(۴).

(۱) - «نهج البلاغه»، ص ۳۲۲.

(۲) - «مسند امام احمد» (۲/۲۴۲) به شماره (۱۰۷۸) احمد شاکر گفته است، سند این روایت صحیح است. این حدیث در «مجمع الزوائد» هم آمده است (۹/۱۳۷) و هیشمی گفته است: «این حدیث را احمد و ابویعلی روایت کرده‌اند و رجال آن رجال صحیح هستند. و بزار نیز آن را با سند حسن روایت کرده است.

(۳) - «مسند» (۲/۳۴۰)، شماره (۱۳۳۹) احمد شاکر گفته است سند آن صحیح است.

(۴) - ر. ک به: «السنن الکبری»، دار قطنی (۸/۱۴۹) و «البدایه و النهایه» (۵/۲۵۰-۲۵۱) و (۷/۳۲۴) =

علاوه بر این در کتاب الله نیز هیچ‌گونه نصی بر امامت امامان دوازده‌گانه وجود ندارد. و این در حالی است که آنها ادعا می‌کنند، امامت آنها استمرار نبوت است، و ایمان آوردن به آنها از اصول دین و از ارکان آن و از ضروریات و مسلمات اسلام است.

چیزی که این جایگاه و این اهمیت را داشته باشد آخر چرا خداوند متعال آن را در کتابش ذکر نکند؟

آیا همه‌ی اینها بر آن دلالت ندارند که ادعای آنها در مورد منصوص بودن امامت ائمه، ساخته و پرداخته‌ی دشمنان اسلام است؟

۲- تعریف و تمجید ائمه از صحابه .

در «الخصال» ابن بابویه قمی آمده است: «از ابو عبدالله روایت شده است که ایشان فرمودند: «اصحاب پیامبر دوازده هزار نفر بودند؛ هشت هزار نفر از مدینه، دو هزار از مکه و دو هزار از طائف که در میان آنها هیچ قدری، مرجی حروری، معتزلی و پیروی‌کننده‌ای از رأی وجود نداشت. آنها شب و روز گریه می‌کردند»^(۱).

۳۲۵). بنظرم مقصود مؤلف از السنن الکبری، الدارقطني، اشتباه باشد والسنن الکبری للیهتی است (مترجم).
(۱) - این حدیث را کسانی ناآگاه وضع کرده‌اند، چرا که تنها تعداد صحابه‌ای که در جنگ حنین شرکت داشتند، علاوه بر زنان و بچه‌ها و غیره، دوازده هزار نفر بودند و پس از آن قبیله‌ی هوازن مسلمان شد و نزد پیامبر آمد و مدینه پر از مردم بودند و نیز تمام قبایل عربی‌ای که پیامبر از منطقه‌ی ایشان عبور می‌کرد مسلمان بودند. پس همه‌ی اینها صحابی بوده‌اند و در غزوه‌ی تبوک افراد بسیار زیادی با پیامبر شرکت داشتند که اسامی آنها در دفتر و دیوان نمی‌گنجید و همچنین در حجة الوداع افراد زیادی شرکت داشتند و همه‌ی اینها صحابه شمرده می‌شوند. «اسد الغابة» ابن اثیر (۱/ ۱۹).

ابوزرعه می‌گوید رسول الله در حالی از دنیا رفت که صد و چهارده هزار صحابی داشت که همه‌ی آنها سخنان وی را شنیده بودند و روایت می‌کردند «تدریب الراوی» (۱/ ۲۲۰) «الاصابة»، ص ۲، «تجريد اسماء الصحابه» ذهبی، ص: ب، اما قول صحیح آن است که تعداد آنها دقیقاً معلوم نیست. ر. ک: «فتح المغیث»، سخاوی (۱۳/ ۱۱۱).

در «بحار» مجلسی آمده است: از صادق و پدرانش از علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «من شما را نسبت به اصحاب پیامبر توصیه می‌کنم که به آنها بد و بیراه نگوئید چرا که آنها پس از او نه بدعتی ایجاد کردند و نه ایجادکننده‌ی بدعتی را پناه دادند؛ رسول خدا نسبت به آنها توصیه‌ی خیر کرده بود»^(۱).

باز هم در «البحار» آمده است که: پیامبر فرمودند: «خوشا به حال کسی که مرا دیده است، و خوشا به حال کسی که کسی را دیده است که وی مرا دیده است، و خوشا به حال کسی که کسی را دیده است که او اصحاب مرا و کسانی را که مرا دیده‌اند دیده است»^(۲).

از موسی بن جعفر «امام هفتم شیعیان» روایت شده است که رسول خدا فرمودند: «من امانی هستم برای اصحابم و اگر من از دنیا بروم، اصحاب من دچار چیزی خواهند شد که به آن وعده داده شده‌اند، و اصحاب من امانی هستند برای امت من و اگر اصحاب من از دنیا بروند، امت من دچار چیزی خواهد شد که به آن وعده داده شده است، و این دین از همه‌ی ادیان مادامی که از اصحاب من کسی در میان امت باشد، بالاتر خواهد بود»^(۳).

در «معانی الاخبار» ابن بابویه قمی معروف به صدوق آمده است: «جعفر بن محمد از پدرانش روایت می‌کند که پیامبر فرمودند: «آنچه را در کتاب خدا دیدید حتماً به آن عمل کنید و در ترک کردن عمل به آن هیچ عذری نخواهید داشت، و آنچه در کتاب خدا وجود نداشت و در سنت من بود، در ترک سنت

(۱) - «الخصال»، ابن بابویه قمی، (ص ۶۳۹-۶۴۰) و ر. ک: «البحار»، مجلسی، (۲۲/۳۰۵).

(۲) - «البحار»، مجلسی، (۲۲/۳۰۵).

(۳) - همان، (۲۲/۳۰۹-۳۱۰).

من نیز عذری نخواهید داشت، اما آنچه در سنت من هم نبود، در آن طبق آنچه اصحاب من می‌گویند عمل کنید. چرا که مثل اصحاب من در میان شما همچون ستارگان است که به هر کدام اقتدا شود در آن هدایت است و به رأی و نظر و گفته‌ی هر کدام از اصحاب من عمل کنید، بر هدایت خواهید بود [دعوتگران تفرقه افزوده‌ی ذیل را به این نص افزوده‌اند] سؤال شد که یا رسول‌الله اصحاب شما چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: «اهل بیت من»^(۱).

بدون تردید تفسیر و تعریف صحابه به اهل بیت، تفسیر بسیار بعیدی است و صدوق نیز متوجه این بُعد شده است و به همین دلیل پس از ذکر این نص گفته است: «اهل بیت اختلاف نمی‌کنند و حق خالصی را برای شیعیان بیان می‌کنند، اما ممکن است گاهی از روی تقیه به آنها فتوا دهند و اگر در گفته‌های آنها اختلافی وجود داشت بدانید که از روی تقیه است و تقیه رحمتی است برای شیعیان»^(۲).

وی در این جا نصی را که از «صحابه تعریف و تمجید» می‌کند بر تقیه حمل کرده است در حالی که عقل و منطق این تأویل را نمی‌پذیرد، آخر چرا تعریف و مدح صحابه‌ای که خدا و پیامبرش از آنها تعریف کرده‌اند و تاریخ به فضل و جهاد آنها گواهی می‌دهد، تقیه باشد؟ و بد و بیراه و ناسزا گفتن به آنها حق و حقیقت و مذهب ائمه باشد؟ هیچ دلیلی بر این امر وجود ندارد جز آنکه با خواست دشمنان امت سازگار است.

علاوه بر این نص سابق را «جعفر صادق» از رسول خدا روایت می‌کند پس آیا پیامبر از روی تقیه به امت دروغ گفته است؟ و یا جعفر صادق از

(۱) - «معانی الاخبار»، ابن بابویه، (ص ۱۵۶-۱۵۷)، «البحار»، مجلسی (۲۲/۳۰۷).

(۲) - «منبع سابق».

روی تقیه به پیامبر سخنان کذبی را نسبت داده است؟ هر دو گزینه اهانتی آشکار به پیامبر و اهل بیت ایشان بوده و با نصوص صریح مخالف است. در «نهج البلاغه» علی علیه السلام درباره‌ی ابوبکر و یا عمر - علمای شیعه درباره‌ی فرد مورد نظر اختلاف دارند^(۱) - می‌گوید: «لله بلاء فلان^(۲)، فلقد قوّم الأود^(۳) و داوی العمد^(۴) وأقام السنة .. وخلف الفتنة^(۵) ذهب نقي الثوب قليل العيب، أصاب خيرها وسبق شرّها، أدى إلى الله طاعته واتقاه بحقه». عمل و کارنامه‌ی فلانی چقدر زیباست، او کجی را راست کرد، و بیماری را درمان کرد، و سنت را برپا داشت، و فتنه را پشت سر گذاشت، با دامنی پاک و کم‌عیب پیش خدا رفت، خیر فتنه به او رسید و از شر آن در امان ماند، طاعت خدا را انجام داد، و از خدا همان گونه که حق ترسیدن و پروا بود، پروا کرد^(۶). این نص عظیم و سخن بسیار بزرگی است که همه‌ی آنچه را که در رابطه با عداوت و دشمنی میان علی علیه السلام و شیخین ساخته و پرداخته‌اند از بین می‌برد.

روافض در مورد چنین نصی سر در گم شده‌اند، چرا که در «نهج البلاغه» آمده که آن را قطعی الثبوت می‌دانند و شیخ آنها میثم بحرانی^(۷)، این سر در گمی را چنین به تصویر کشیده است: «بدآنکه شیعیان در این جا سؤالی مطرح کرده‌اند و

(۱) - «شرح نهج البلاغه»، میثم بحرانی، (۹۷/۴).

(۲) - یعنی عمل خوب او در راه خدا، «شرح نهج البلاغه»، میثم بحرانی (۹۷/۴).

(۳) - کنایه است از راست کردن انحرافات مردم از راه خدا، همان.

(۴) - عمد به معنای درد و رنجوری است. ر. ک: صبحی صالح، «پانوشته‌های ایشان بر نهج البلاغه»، ص ۶۷۱.

(۵) - یعنی نه او فتنه را دریافت و نه فتنه او را دریافت، همان.

(۶) - «نهج البلاغه»، ص ۳۵۰ (تحقیق از صبحی صالح).

(۷) - میثم بحرانی، (کمال‌الدین) از شیوخ امامیه و اهل بحرین که «شرح نهج البلاغه» از جمله آثار اوست. در

سال ۶۷۹ هـ در بحرین وفات کرد. «معجم المؤلفین»، (۵۵/۱۳).

گفته‌اند که این تعریف‌ها و تمجیدها درباره‌ی یکی از آن دو نفر که در نهج‌البلاغه آمده است با آنچه ما بر آن اجماع کرده‌ایم مبنی بر این که آنها بر خطا بوده‌اند و پُست خلافت را غصب کرده‌اند، منافات دارد، پس با این گفته، گفته‌ی امام علی نیست و یا اجماع ما اشتباه است». سپس این تعریف‌ها را بر تقیه حمل کرده و گفته‌اند وی این سخنان را «برای اصلاح کسانی که معتقد به صحت خلافت شیخین بوده‌اند و برای به دست آوردن دل‌های آنها گفته است»^(۱). یعنی - بنا به ادعای آنها - علی علیه السلام می‌خواسته است صحابه را فریب دهد و چیزی را به ظاهر گفته است که در باطن به آن اعتقاد نداشته است، و این سخنرانی و خطبه که در برابر عموم مردم ایراد شده است بر دروغ مبنی است.

این است پاسخ کسانی که ادعای پیروی از علی را دارند. به نظر من هیچ عاقلی این پاسخ را نخواهد پذیرفت، اما می‌گوییم که اجماع شیعیان نادرست است و علی‌الحق راست گفته است و او کسی است که به خاطر خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌ترسید.

این بود نمونه‌ای از رگه‌ی باریک و سفیدی که در کتاب‌های شیعه وجود دارد (مثال‌ها و نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که ما به دلیل ضیق مجال آنها را ترک کردیم)^(۲) و نیاز به آن دارد که از زیر غبار سیاهی که بر آن افتاده و از پيله‌ای که دشمنان اسلام پیرامون آن تنیده‌اند و این روایات را تبدیل به موی سفید در میان انبوهی از موهای سیاه یک گاو نموده است، بیرون بکشیم. عجیب است که علمای شیعه روایت‌های مخالف این روایات را تنها به دلیل کثرت آنها ترجیح می‌دهند. مفید درباره‌ی اختلاف و تناقض روایاتشان

(۱) - «شرح نهج‌البلاغه»، میثم بحرانی، (۹۸/۴).

(۲) - به طور مثال روایت‌هایی وجود دارد که اصول اعتقادی آنها درباره‌ی عصمت، تقیه، رجعت و بداء در تضاد است.

می‌گوید: «روایت‌هایی که از روی تقیه ایراد شده‌اند نسبت به روایت‌های معمول بها اندکند»^(۱).

این است قاعده‌ی آنها، و چه قاعده‌ی سستی که کثرت را معیار صحت قرار می‌دهد. گرچه با نصوص متواتر و واقعیت‌های روشن در تضاد باشند.

اما به نظر ما همین روایت‌های اندکی که منصوص بودن امامت علی را رد می‌کنند و صحابه را مدح می‌کنند، مذهب ائمه همین بوده است و آنچه برخلاف این است ساخته و پرداخته‌ی دشمنان اسلام است، گرچه زیاد و متداول باشد. روایات و گفته‌های امامان آنها دال بر این است که وضع و جعل در کتاب‌های آنها بسیار شایع است و دروغ بستن به ائمه رواج زیادی دارد. کتاب‌های شیعه می‌گویند: امام صادق گفت: «به ازای هر یک از ما یک نفر وجود دارد که بر او دروغ می‌بندد»^(۲).

و گفته است: «مغیره بن سعید»^(۳) به کتاب‌های اصحاب پدرم احادیثی افزوده است که پدرم آنها را نگفته است. پس از خدا بترسید و آنچه را با قول خدا، ایمان و سنت پیامبران در تضاد باشد، نپذیرید»^(۴).

این مغیره بن سعید - آن گونه که از وی نقل کرده‌اند - گفته است: «من به اخبار و روایت‌های شما روایت‌های زیادی افزوده‌ام که نزدیک به صد هزار حدیث و روایت می‌باشند»^(۵).

جعفر صادق گفته است: «ما اهل بیت صادق و راستگویی هستیم، اما ممکن

(۱) - «شرح عقاید صدوق»، ص ۲۶۷.

(۲) - «تنقیح المقال»، (۱/۱۷۴) (مقام سوم از مقدمه).

(۳) - «رجال کشی»، اخبار مغیره بن سعید، ص ۲۲۳.

(۴) - «رجال کشی»، ص ۲۲۴.

(۵) - «تنقیح المقال» (۱/۱۷۴) (مقام سوم از مقدمه).

است افراد دروغ‌گویی وجود داشته باشند که مطالب کذبی به ما نسبت دهند و به خاطر دروغ وی راست ما نیز از اعتبار بیفتند»^(۱).

این شهادت‌ها با این اتفاق علمای اهل سنت که دروغ در میان روافض بیش از هر طایفه و فرقه‌ی دیگری وجود دارد، همخوانی دارد. هر کسی به کتاب‌های جرح و تعدیل که درباره‌ی نام‌های راویان و نقل‌کنندگان و احوال آنها نوشته شده‌اند مراجعه کند - کتاب‌های رجالی اهل سنت - خواهد دید که معروفین به کذب در این کتاب‌ها، بیش از هر طایفه و فرقه‌ی دیگری به فرقه‌ی تشیع تعلق دارند^(۲).

به همین دلیل امام مالک می‌گفت: «احادیث اهل عراق را چون روایت‌های اهل کتاب قرار دهید که نه آنها را تصدیق کنید و نه آنها را تکذیب کنید»^(۳). این دروغ‌گویان از عقیده‌ی تقیه در جهت نسبت دادن مطالب کذب به ائمه نهایت استفاده را برده‌اند.

همچنین قواعد روافض برای قبول روایت راه را برای ورود اخبار و روایات دروغین کاملاً گشوده است.

به طور مثال دروغ گفتن برای نصرت مذهب در میانشان مستعمل است و هنوز هم شیوخ بزرگ آنها این کار را می‌کنند.

همچنین آنها روایت‌های دروغ‌گویان و حتی روایت‌های مرسل آنها را که کتاب خدا را زیر سؤال می‌برند، گرچه راوی این روایت‌های مرسل چندین قرن از ائمه فاصله داشته باشد پذیرفته‌اند. به طور مثال روایت‌های مرسل طبرسی را که در قرن ششم می‌زیسته است از علی بن ابی‌طالب که در قرن اول

(۱) - «رجال کشی»، ص ۱۰۸، «البحار»، مجلسی، (۳۶۳/۲۵).

(۲) - «منهاج السنة»، ابن تیمیه، (۴۲/۱) (تحقیق از رشاد سالم).

(۳) - «المتقی»، ص ۸۸.

می‌زیسته است پذیرفته‌اند.

همچنین گفته‌اند که اگر راوی از طریق اجازه ضعیف باشد، این ضعف مضر نیست^(۱). در حالی که در چنین صورتی وی می‌تواند از احادیث هر آنچه را می‌خواهد کم و زیاد کند.

و نیز گفته‌اند: «در حسن بودن حدیث عدالت راوی شرط نیست، مادامی که وی امامی باشد». آخر کسی را که عدالت ندارد، در مورد نقل شریعت چگونه می‌توان امین دانست؟ و چگونه می‌توان بر روایت‌هایشان اعتماد کرد. اما اگر روایت‌هایشان مورد بررسی قرار گیرند و روایت‌هایی که با قرآن و سنت صحیح توافق دارند، بیرون کشیده شوند، می‌توان گفت که بر مفهوم آنها اجماع صورت گرفته است و احادیث دروغین خود به خود نفی می‌شوند.

این روش و راهکار شایسته است با دقت و عنایت خاصی مورد بررسی قرار گیرد، چرا که خواننده‌ی کتاب‌های شیعه در آن صورت می‌تواند رگه‌های سفیدی را در میان لایه‌ی ضخیمی از گمراهی دنبال کند و این امکان وجود دارد که به وسیله‌ی همین رگه‌های باریک به مذهب واقعی ائمه پی ببرد و نتیجه‌ی این کار آن باشد که مخلصان شیعه با اهل سنت نزدیک شده از گمراهی و سردرگمی‌ای که در آن زندگی می‌کنند نجات پیدا کنند. این رگه‌ها همان گونه که در اصول دیده می‌شوند، در فروع هم دیده می‌شوند و بنابراین در فروع نیز تقارب و به هم رسیدن ممکن است.

به هر حال من تنها به این راهکار اشاره کردم، اما بررسی و تحقیق و تطبیق آن نیاز به کتاب و پروژه‌ی مستقل دیگری دارد.

به نظر من پیاده کردن این راهکار برای تقریب از دست یک نفر ساخته نیست،

(۱) - «تنقیح المقال» (۱/۱۹۲) (مقدمه فائده‌ی چهارم).

بلکه باید مؤسسات تخصصی‌ای آن را به عهده بگیرند و امکانات و وسایل لازم برای آنها فراهم شود و این چیز به عنوان وسیله‌ای برای دعوت به سوی خدا و بیان حق برای گمراهان و فریب‌خوردگان تلقی شود. بایستی کتاب‌های کوچکی با اسلوب علمی و موضوعی و با زبان موعظه‌ای حسنه که حقیقت را روشن کنند، تهیه شود، و یا مجله‌ای تخصصی در این زمینه صادر شود که همین منهج و روش کار را پیگیری کند.^(۱)

شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته است: «علمای روافض یا ناآگاهند و یا زندیق»^(۲) و پیروان آنها بدون تردید جاهل و ناآگاه هستند و بایستی به این ناآگاهان به هر وسیله‌ای ممکن آگاهی داد و راه را بر زندیق‌ها بست و ماهیت واقعی آنها را برملا کرد. به ویژه آنکه بسیاری از نسل جدید آنها از انحرافات مذهبشان آگاهی ندارند.^(۳)

و این تنها خداست که به سوی راه راست هدایت می‌کند.

(۱) - «المتقی»، ص ۹۹.

(۲) - «منهاج السنة»، (۷۷/۴)، چاپ اول.

(۳) - «محمود ملاح در «مجموع السنة» (۳۳/۲) با اندکی تصرف.

شیخ فاروقی با مقایسه‌ی آن چه عوام شیعه به آن باور دارند و آنچه در کتاب‌هایشان آمده است این چیز را ثابت کرده است. وی به دلیل قرابتی که با شیعیان داشته، توانسته است از باورهای عوام شیعه آگاهی پیدا کند و برای وی ثابت شده است که شیوخ شیعه با عوام شیعه تقیه می‌کنند. «افسانه‌ی تحریف قرآن»، ص ۱۲.

خاتمه

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات، والصلاة والسلام على من أكمل الله به الرسالات وعلى آله وصحبه أجمعين. اما بعد:

از خلال بحث گذشته مجموعه‌ای از مسایل و قضایای مهم برای ما روشن شد که راه تقریب میان اهل سنت و شیعه را اگر خدا بخواهد واضح و روشن می‌کند، از جمله:

(۱) از طریق نقل مطالب کتاب‌های شیعی همچون «غایة المرام» که عالم بزرگ و مرجع معاصر شیعه «محسن امین» به آن افتخار می‌کند و کتاب‌های مشابه دیگر دانستیم که؛ کتاب‌های شیعه اهل سنت را به گونه‌ای غیرواقعی معرفی کرده‌اند. چرا که روایت‌های زیادی نقل کرده و ادعا کرده‌اند آنها را از کتاب‌های معتبر اهل سنت نقل کرده‌اند و همه‌ی این روایات انحرافات و شدوژات آنها را تأیید می‌کند و بنابر همین روایت‌ها و تصویری که باتوجه به همین روایت‌ها، کتاب‌های تشیع از اهل سنت ارایه کرده‌اند، مدعی شده‌اند که بین اهل سنت و شیعه هیچ اختلاف جوهری‌ای وجود ندارد و برخی از علمای اهل سنت نیز در نتیجه‌ی رغبتی که به وحدت و ناآگاهی‌ای که از واقعیت داشته‌اند نیز همین گفته‌ها را تکرار کرده‌اند، و ندانسته‌اند که در ورای این گفته‌ها چه برنامه‌ریزی و توطئه‌ای نهفته است که اجرا و پیاده کردن آن قرن‌ها طول کشیده است.

(۲) هر کسی به تحقیق و بررسی مذهب شیعه، تنها از روی کتاب‌هایی که درباره‌ی فرقه‌ها و نحله‌ها نوشته شده است و یا از روی کتاب‌های فقهی شیعی و یا از روی کتاب‌هایی که شیعیان برای تبلیغ مذهب خویش نوشته‌اند بسنده کند، به حقیقت آنچه شیعیان بر آنند پی نمی‌برد و شاید در مورد انحرافات که

از آنها شنیده است، دچار شک و تردید شود.

هر کسی می‌خواهد از وضعیت بسیار خطرناک و نابسامان عقیدتی‌ای که این گروه بر آن است، آگاه شود، باید کتاب‌های حدیث، تفسیر و کتاب‌های رجال‌ای را که بنا به اعتراف علما و شیوخ معاصرشان هنوز هم از منابع معتبرشان به حساب می‌آیند، مورد تحقیق و بررسی قرار دهد و کتاب‌هایی همچون «اصول کافی» و «بحار» را در حدیث و «تفسیر ابراهیم قمی» و «تفسیر عیاشی» و «تفسیر صافی» و «تفسیر برهان» و غیره را در تفسیر و «رجال کشی» را در رجال بخواند تا بتواند از روی علم و آگاهی و بصیرت در مورد تشیع داوری و قضاوت کند.

۳) یکی از نتایج بسیار مهم و شگفت‌آور این تحقیق آن بود که من مشاهده کردم که مجموعه‌های حدیثی و تفسیری اثناعشریه همه‌ی انحرافات شاذ و غلوها و تندروی‌های فرقه‌های گذشته را که کتاب‌های فرقه‌ها و نحله‌ها از آن صحبت کرده‌اند، در خود جای داده است. به طور مثال مسأله‌ی تحریف قرآن، مسأله‌ی بداء، مسأله‌ی برتر دانستن امامان از پیامبران و غیره که از عقاید باطنیان غالی بوده در کتاب‌های معتبر اثنی‌عشری نه تنها موجود است، بلکه به حد تواتر و شهرت رسیده است، چنانکه این مسأله را با ذکر شواهد به تفصیل بیان کردیم.

۴) کتاب‌های حدیثی شیعه که آنها را مقدس و از علوم آل محمد می‌دانند، بایستی پیش از گفت‌وگو درباره‌ی تقریب مورد تحقیق و بررسی و ارزیابی قرار گیرند. تحریف و کمی و زیادی به آنها راه پیدا کرده است. به طور مثال «الکافی» که در عصر طوسی (متوفای ۴۶۰هـ) سی کتاب بوده است (و هر کتابی بخش بسیار بزرگی از اخبار و روایاتشان را در خود جای داده است) در عصر شیخ دیگرشان کرکی (متوفای ۱۰۷۶هـ) به پنجاه کتاب رسیده است. همچنین کتاب «تهذیب الاحکام» بنا به گفته‌ی نویسنده‌اش، طوسی در کتاب

«عدة الاصول» تنها بیش از (۵۰۰۰) حدیث داشته است یعنی حداکثر به (۶۰۰۰) نمی‌رسد، اما علمای معاصرشان می‌گویند، احادیث آن به (۱۳۵۹۰) حدیث می‌رسد. همچنین آنها زمانی برای احادیثشان سند درست کرده‌اند که با نقد اهل سنت مواجه شده‌اند و تقسیم حدیث نزدشان به صحیح و غیر صحیح به زمانی برمی‌گردد که شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه» این چیز را مورد نقد قرار داده است و کسی که این کار را انجام داده است ابن مطهر حلی است که شیخ الاسلام ابن تیمیه دیدگاه‌های او را مورد نقد قرار داده است. این بدان معناست که آنها دین و مذهبشان را باتوجه به نقدهایی که به آن صورت می‌گیرد تغییر می‌دهند تا پیروانشان را از دست ندهند، و همچنین به خاطر تبلیغ مذهبشان به مرور زمان به کتاب‌های حدیثی خویش چیزهایی می‌افزایند و حتی کارشان به جایی رسیده است که کتاب‌های کاملی جعل می‌کنند و آن را به علمای گذشته‌شان و یا به شخصیت‌هایی که اصلاً وجود خارجی ندارند نسبت می‌دهند، چنانکه ما با شواهد به اثبات رساندیم که نخستین کتابی که شیعیان تألیف کرده‌اند و الف بای تشیع خوانده می‌شود و کتاب خدا را مورد عیبجویی قرار داده است. که همان کتاب «سلیم بن قیس هلالی» باشد، کتابی است موضوع و دروغین و نویسنده‌اش اصلاً وجود خارجی ندارد. علاوه بر این در کتاب‌های تفسیری و حدیثی آنها اخبار و روایات زیادی وجود دارد که موضوع و دروغ بودن آنها واضح و روشن است، چرا که دین و کتاب امت را مورد عیبجویی قرار می‌دهند.

۵) ما آرای شیوخ و علمای معاصر آنها را که از دعوتگران تقریب به شمار می‌آیند، در مورد غلوی که کتاب‌های شیعه مشتمل بر آن است، مورد جستجو قرار دادیم، اما در آرای آنها چیزی که مخالف این غلو باشد ندیدیم، بلکه آرای آنها یا صریحاً این غلو را مورد تأیید قرار می‌داد و این چیز در کتاب‌هایی که

این دعوتگران در کشورهای نویخته‌اند که شیعیان در آنها از اکثریت و قدرت برخوردارند ظاهر است، و یا این که آنچه را در کتاب‌هایشان آمده و موجود است نفی و انکار می‌کنند و این کار را به گونه‌ای انجام می‌دهند که هدف واقعی آنها را تنها کسانی درک می‌کنند که از محتویات منابع اصلی آنها آگاه باشند. ما همه‌ی این چیزها را بدون آنکه بی‌انصافی کرده باشیم با حقایق و اعداد و ارقام روشن کردیم.

۶) تلاش‌هایی که از طرف تشیع در جهت تقریب صورت گرفته است، تنها سپری است برای تبلیغ تشیع در مناطق اهل سنت و شیعیان از دعوت تقریب حداکثر استفاده را برده و کتاب‌ها و مواد تبلیغاتی خویش را در مناطق اهل سنت در هر جا پخش کرده‌اند و این چیز آثار منفی بسیاری نسبت به اهل سنت داشته است، و این چیز را تنها کسی درک می‌کند که از میزان پیشروی تشیع در مناطق اهل سنت آگاه باشد. در کنفرانس نجف شیعیان در برابر صدای حقی که با حجت و برهان قاطع همراه بود - از روی تقیه - تسلیم شدند، اما وفات نادرشاه باعث شد این کنفرانس عقیم بماند.

۷) چگونه می‌توان با کسی وحدت کرد که کتاب خدا را زیر سؤال می‌برد و آن را به گونه‌ای که قواعد تفسیر آن را بر نمی‌تابد، تأویل و تفسیر می‌کند و ادعا می‌کند که پس از نزول قرآن بر امامانش کتاب‌هایی آسمانی نازل شده است و امامت را نبوت می‌داند، و امامان را برتر از پیامبران و رسل می‌داند، و عبادت خدای یگانه و توحید را به گونه‌ای تعریف و تفسیر می‌کند که معنای واقعی آن نیست، و آن را به اطاعت و پیروی از ائمه تفسیر می‌کند، و می‌گوید شرک به معنای اطاعت و اتباع دیگران در کنار ائمه است، و بهترین یاران پیامبر را تکفیر می‌کند و می‌گوید تمام صحابه جز سه نفر یا چهار نفر یا هفت نفر - با توجه به اختلاف روایت‌هایشان در این زمینه - مرتد شده‌اند، و با عقایدی

همچون امامت، عصمت، تقیه، رجعت، غیبت و بداء راه خودش را از راه جمهور مسلمانان جدا کرده است و اکثر این آراء و عقاید از نظر سلف عقاید غلات و باطنیان کافر بوده‌اند، اما امروزه در کتاب‌های اثنی عشری به وفور دیده می‌شوند. و همه‌ی این مطالب را ما با شواهد و مدارک مستدل بیان کردیم.

۸) ما آراء و دیدگاه‌های علما و اندیشمندان مسلمان را در حل اختلافات فیما بین بیان کردیم و راهکاری را که به نظر ما بهترین راهکار است نیز بیان کردیم و این خداست که هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

پیوست اسناد و نصوص

به هنگام بررسی مسأله‌ی تقرب میان اهل سنت و اهل تشیع من به برخی از اسناد مهم دست یافتم که وجود آنها را برخی از شیوخ بزرگ معاصر شیعه تکذیب می‌کنند و نیز به برخی از نصوص مهم در این خصوص دست یافتم. برخی از این اسناد و نصوص، اسناد و نصوصی هستند که هر کسی نمی‌تواند به آنها دسترسی داشته باشد. چون یا در کتاب‌های شیعی‌ای قرار دارند که جز از کسانی که به موضوع تشیع عنایت و توجهی دارند، از آنها آگاهی ندارند، یا در کتاب‌های چاپ شده‌ای قرار دارند که اینک چاپشان به پایان رسیده است و کمیابند، یا نصوصی هستند که در برخی از کتاب‌ها و نشریات دوره‌ای پراکنده‌اند، و یا گفته‌هایی هستند که مستقیماً از علمایی که در دوران تقرب می‌زیسته‌اند و رویدادهای آن را از نزدیک لمس کرده‌اند. از آن جایی که من خوانندگان را در اثنای این کتاب به بخش اعظم این اسناد و نصوص ارجاع داده بودم، به همین دلیل مناسب دیدم آنها را به کتاب ملحق نمایم تا به طور کامل مورد استفاده قرار گیرند.

این اسناد برخی به اهل سنت مربوطند و برخی به اهل تشیع و به ترتیب ذیل عرضه خواهند شد:

- ۱) فتوای شیخ شلتوت در رابطه با جواز عمل به مذهب جعفری.
 - ۲) فتوای عالم اهل تشیع «محمد خالصی» که در عراق به سوی وحدت اسلامی دعوت می‌کرد، درباره جایز نبودن عمل به مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت.
 - ۳) سوره‌ی ولایت ادعایی.
- الف) سوره‌ی ولایت که شیعیان آن را بخشی از قرآن می‌دانند و عالم شیعی لطف‌الله صافی در دو کتابش «مع محب‌الدین خطیب فی خطوطه العریضه» ص

۷۲، و در «صوت الحق»، ص ۳۴ و علمای دیگر شیعه وجود آن را انکار می‌کنند، به نقل از کتاب «فصل الخطاب».

ب) سوره‌ی ولایت ادعایی به نقل از کتاب «التشیع والشیعه» از احمد کسروی (شیعی الاصل) که آن را قبل از محب‌الدین خطیب به چاپ رسانده است.

ج) سوره‌ی ولایت آن گونه که محب‌الدین خطیب آن را به چاپ رسانده است.

۴) یکی از کتاب‌هایی که شیعیان ادعا می‌کنند از طرف خدا بر ائمه نازل شده است.

۵) دعا بر هر دو بت قریش و منظورشان از دو بت قریش ابوبکر و عمر هستند. این دعا در کتابی به چاپ رسیده است که از سوی علما و مراجع بزرگ شیعه همچون خمینی، خویی، طباطبایی و غیره مورد تأیید قرار گرفته است.

۶) برخی از نصوصی که در کتاب «غایه المرام» که شیخ شیعه محسن امین به آن افتخار می‌کند آمده‌اند. این کتاب پر از دروغ‌های بسیار آشکاری است که مؤلف ادعا می‌کند آن را از کتاب‌های معتبر اهل سنت و یا از علمای معتبر اهل سنت اخذ کرده است و بنا بر همین تصویر دروغین از اهل سنت، شیوخ شیعه می‌گویند میان ما و مذهب اهل سنت جز در برخی از مسایل فرعی اختلافی وجود ندارد.

۷) صفحاتی از کتابی که یکی از شیعیان (احمد کسروی) پس از ترک تشیع نوشته و در آن پرده از ماهیت واقعی تشیع برداشته است.

۸) سخنانی از شیخ حسنین مخلوف در رابطه با تقریب که آنها را بر من املا کرده و در پایین آن مهر و امضاء کرده است.

۹) نظر یکی از متفکران عراقی درباره‌ی قضیه‌ی تقریب.

۱۰) در رابطه با تقریب گفته‌ها و نوشته‌های دیگری نیز وجود دارد که تنها به ارجاع به منابع اصلی آنها بسنده کرده‌ایم و در این جا تنها به عرضی مهم‌ترین اسناد و نوشته‌ها به همین ترتیبی که در بالا ذکر کردیم، خواهیم پرداخت.

شماره‌ی (۱)

فتوای شیخ محمود شلتوت^(۱).

نص فتوایی که استاد بزرگ، شیخ محمود شلتوت، شیخ الازهر در رابطه با جواز عمل به مذهب شیعه‌ی امامیه آن را صادر کرده است.

از جناب شیخ سؤال شد:

برخی از مردم بر این باورند که بر یک مسلمان برای این که عبادات و معاملاتش درست انجام گیرند، لازم است که از یکی از مذاهب چهارگانه‌ی معروف پیروی کند، مذهب امامیه و زیدیه جزء این مذاهب چهارگانه نیستند. پس آیا جناب شیخ، دیدگاه فوق را به صورت مطلق تأیید می‌کند و مثلاً تقلید مذهب شیعه‌ی امامیه را جایز نمی‌داند.

جناب شیخ پاسخ دادند:

۱- اسلام پیروی از مذاهب واحد و معینی را بر پیروانش لازم نکرده است، بلکه ما می‌گوییم: «در وهله‌ی اول هر مسلمانی حق دارد از هر یکی از مذاهبی که به صورت صحیح نقل شده‌اند و احکام آن در کتاب‌ها گردآوری و تدوین شده‌اند، پیروی کند و اگر هم از یکی از این مذاهب تقلید می‌کرد، می‌تواند آن را ترک کرده مذهب دیگری اختیار کند - هر مذهبی که باشد - و در این کار هیچ گناهی بر او نیست.

۲- مذهب جعفریه، معروف به مذهب شیعه‌ی امامیه‌ی اثنا عشریه نیز مذهبی است که همچون سایر مذاهب اهل سنت عمل به آن شرعاً جایز است. مناسب است مسلمانان این مسأله را بدانند و از تعصب ناحق برای یک

(۱) - یادآوری: از این جا عرضی اسناد و نوشته‌ها با شماره‌هایی جدا از شماره‌های سلسله‌وار کتاب، آغاز

می‌شود.

مذهب معین دست بردارند. دین خدا و شریعت او هیچ‌گاه تابع یک مذهب معین و یا در انحصار یک مذهب معینی نبوده است و تمام مجتهدان نزد خدا مقبولند و کسی که صاحب نظر و اجتهاد نیست می‌تواند از آنها تقلید کند و به آنچه در فقه‌شان مقرر می‌دارند، عمل کند و در این باره بین عبادات و معاملات تفاوتی وجود ندارد.

محمود شلتوت.

* * *

جناب علامه‌ی جلیلی، استاد محمدتقی قمی، دبیرکل جماعت تقریب بین مذاهب اسلامی. سلام علیک و رحمه. اما بعد:

خوشحالم که تصویر فتوایی را که درباره‌ی جواز عمل به مذهب شیعه‌ی امامیه صادر کرده‌ام و در ذیل آن مهر و امضای من وجود دارد برای شما ارسال دارم. امیدوارم آن را در آرشیو دارالتقریب بین مذاهب اسلامی که در تأسیس آن ما نیز با شما شریک و سهیم بودیم و از خداوند متعال مسئلت داریم که به ما توفیق برآورده کردن اهداف آن را بدهد، ثبت و نگهداری کنید.

السلام علیکم ورحمة الله

شیخ جامع ازهر: محمود شلتوت

مكتبة شيخ الجامع الأزهر

بسم الله الرحمن الرحيم

تم الخسوي

المرشد السيد صاحب الفسيلة الأستاذ الأكبر

الشيخ محمود شلتوت شيخ الجامع الأزهر

في شأن جواز التحمد بذهب الشيعة الإمامية

قبل لفضيلته :

* ان يحزن الناس يرى أنه يجب على المسلم لكي تقع أرائه ومماثلته على وجه صحيح أن يلقأ أحد المذاهب الأربعة المعروفة وليس من بينها مذهب الشيعة الإمامية ولا الشيعة الزيدية ، فيقبل توافقون فضيلتكم على هذا الرأي على لأطرافه فتضعون تقليد مذهب الشيعة الإمامية الاثنا عشرية مثلا .

فأجاب فضيلته :

- ١ - ان الاسلام لا يوجب على أحد من أتباعه اتباع مذهب معين بل نقول : ان لكل مسلم الحق في أن يلقأ ما يرى من أي مذهب من المذاهب المنقولة نقلا صحيحا والدونة أحكامها في كتب الشرعية ، ولمن قلده مذهباً من هذه المذاهب أن ينتقل الى غيره - أي مذهب كان - ولا حرج عليه في شيء من ذلك .
 - ٢ - ان مذهب الجعفرية المعروف بمذهب الشيعة الإمامية الاثنا عشرية مذهب يجوز التحمد به شرعا كسائر مذاهب أهل السنة .
- فينبغي للمسلمين أن يحرقوا ذلك ، وأن يخلصوا من العصبية بخير الحقايق المذهبية ، فما كان دين الله وما كانت شريعته يتابعة لمذهب ، أو مقصورة على مذهب ، فالكل مجتهدون مقبولون عند الله تعالى يجوز لمن ليس أهلا للنظر والأخذ بتقليدهم والعمل بما يقرونه في فقههم ، ولا فرق في ذلك بين السادات والمعاملات .

محمود شلتوت

السيد صاحب المساحة العلامة الجليل الأستاذ محمد تقي الفي

السكرتير العام

لجاسة الشكيب بين المذاهب الاسلامية

سلام الله عليكم ورحمة الله وبركاته أما بعد فيسرتني أن أبحث الى مساحتكم بصورة موقع طيبها بأدائني من القوى التي أمدتني في شأن جواز التحمد بذهب الشيعة الإمامية ، وأرجو أن تحفظوا في سجلات دار التقريب بين المذاهب الاسلامية التي أسبغنا معكم في تأييدها ووفقنا الله لتحقيق رسالتها .

بالتام عليكم ورحمة الله .

شيخ الجامع الأزهر
محمود شلتوت

شماره‌ی (۲)**فتوای محمد خالصی، از علمای روافض****استفتا از بحرین: آیا تقلید یکی از امامان مذاهب اربعه جایز است؟**

جناب حجه‌الاسلام والمسلمین، شیخ محمد خالصی، ایده الله تعالی، السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته. اما بعد:

آوازه‌ی دعوت شما و فعالیت‌های شما در رابطه با وحدت کلمه‌ی مسلمانان و از بین بردن پراکندگی مسلمانان به گوش ما رسیده است و حتی این دعوت به ارتباط و وحدت در میان خود مذاهب و این که بین مذاهب اسلامی تفاوتی وجود ندارد، رسیده است. به همین دلیل ما خواستیم سؤال ذیل را بر شما عرضه داریم و از شما می‌خواهیم به تفصیل به آن پاسخ دهید. تأییدات خدا همواره همراهتان باد.

عبدالحسین بن حاج راشد مرادی. بحرین - روستای مراد، از محرق

خلاصه‌ی پاسخ خالصی به سؤال فوق این است که:

خلاصه این که وارد شدن در هیچ مذهبی از مذاهب چهارگانه و تقلید هیچ مرده‌ای از مردگان تا زمانی که به مجتهد زنده‌ای مراجعه نشده است، جایز نیست.

محمد خالصی، کاظمیه: جامعه‌ی مدینه‌العلم

یادآوری: برخی از مردم گمان می‌کنند، شیعه‌ی امامیه در فتوا مقلد امام

جعفر بن محمد: هستند، در حالی که آن گونه که می‌پندارند نیست.

امامیه تفاوتی میان محمد و نیاکان و فرزندان او قایل نیستند و از همه‌ی آنها حدیث اخذ می‌کنند و از طریق آنهاست که به سنت می‌رسند، نه از طریق بخاری، مسلم و امثال ایشان.

و سپس ائمه‌ی اهل بیت از جدشان حدیث روایت می‌کنند و مجتهد و یا صاحب رأی در برابر قرآن و سنت نیستند. نه شیعه‌ی امامیه مقلد آنها هستند و نه آنها مجتهد هستند، بلکه آنها تنها حافظان احادیث جدشان، پیامبر هستند.

استفتاء من البحرين

هل يجوز تقليد أحد أئمة المذاهب الأربعة

سماحة حجة الإسلام والمسلمين مولانا الشيخ محمد الخالصي
أيده الله تعالى السلام عليكم ورحمة الله وبركاته
وبعد : فقد تردت على أساعنا ما يحانا عنكم من دعوتكم إلى توحيد
الكلمة وجمع شتاتها بين المسلمين حتى أخذت هذه الدعوة تشد وتندعو
إلى الارتباط في نفس المذاهب حيث تفرق بين المذاهب الإسلامية ، ومن هنا
أردنا أن تقدم سماحة مولانا الإمام بالذوال التالي راجع الجواب النهائي

بالإسهاب دون الأيجاز ، هذا ودمتم برعاية الله وتأييده .
البحرين - قرية عراد - من المحرق

عبدالحسين بن الحاج راشد المرادي

وكان خلاصة جوابه على هذا السؤال هو قوله () :

والخلاصة انه لا يجوز الدخول في مذهب من المذاهب الأربعة ولا تقليد
أى ميت من الأموات ما لم يرجع إلى المجتهد الحي .
الكاظمية - جامعة مدينة العلم
محمد الخالصي

ملاحظة

قد يظن بعض الناس ان النسبة الامامية مقلدون للامام جعفر بن محمد
عليه السلام في الفتوى ، والا . ليس كما يظنون .
ان الامامية لا يفرقون بين جعفر بن محمد وآبائه وابنائهم عليهم السلام
ويأخذون الحديث عنهم جميعا ومن طريقهم يصلون الى السنة لا من طريق
البخارى ومسلم وائمه .
ثم ان أئمة اهل البيت عليهم السلام رواة حديث عن جدهم لا مجتهدون
اولو رأى في قبال الكتاب والسنة ، فلا الشبهة الامامية مقلدون لهم ولا هم
مجتهدون انما هم حفلة احاديث جدهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ،

شماره‌ی (۲)**سوره‌ی ولایت ادعایی****الف) از کتاب «فصل الخطاب»:**

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به دو نوری که ما فرو فرستاده‌ایم و آیات ما را بر شما تلاوت می‌کنند و شما را از عذاب روز بزرگ برحذر می‌دارند، ایمان بیاورید. دو نوری که از یکدیگر هستند و من شنوای دانا هستم. کسانی که وفا می‌کنند و پیامبرش، برای آنان باغ‌های نعمت است [به همین صورت] کسانی که با شکستن پیمانشان و عهد و پیمانی که پیامبر از آنان گرفته بود، پس از ایمان آوردنشان کفر ورزیدند، در جهنم انداخته خواهند شد. آنها بر خودشان ظلم کردند و وصی پیامبر را نافرمانی کردند، پس از آب گرم نوشانده خواهند شد. خدا همان ذاتی است که آسمانها و زمین را به وسیله‌ی هر آنچه خواست روشنایی بخشید و از فرشتگان هر که را خواست برگزید و هر که را از مخلوقاتش خواست از مؤمنان قرار داد.

لذا هر چه خواهد آن کند، خدایی جز او نیست و او رحمان و رحیم است. کسانی که پیش از اینان بودند با پیامبرانشان مکر و نیرنگ کردند پس خدا آنها را به سبب نیرنگ‌شان گرفت، گرفتن من هم بسیار سخت و دردناک است. خدا عاد و ثمود را به خاطر کارهایی که کردند هلاک ساخت و آنها را مایه‌ی پند و اندرزشان قرار داد، پس آیا پروا نمی‌دارید. فرعون را به خاطر سرکشی‌اش در برابر موسی و برادرش هارون غرق کردم و نیز همه‌ی پیروانش را، تا برایتان نشانه‌ای باشد، اما اکثر شما فاسق هستید. خدا همه‌ی آنها را در یوم الحشر گرد هم خواهد آورد، اما زمانی که مورد سؤال قرار گیرند، نخواهند توانست جواب بدهند؛ جهنم جایگاه آنهاست و خدا دانا و حکیم است. ای پیامبر! هشدارم را برسان، به زودی آنها خواهند دانست. کسانی که از

آیات من و از دستور من روی گردانی کردند زیان کردند. مثل کسانی که به عهد شما وفا کردند آن است که من باغ‌های نعمت را به عنوان پاداش ارزانی آنها داشتم. خدا صاحب مغفرت و پاداش بزرگ است و علی از پرهیزکاران است و ما اجر او را روز جزا و سزا به او کامل خواهیم داد. و ما از ظلمی که به او روا داشته‌اند غافل نیستیم. ما او را بر تمام اهلت برتری داده‌ایم، او و فرزندانش از شکیبایان هستند و دشمنانشان امام مجرمان است. به کسانی که پس از آنکه ایمان آوردند بگو که شما زینت زندگی دنیا را خواستید و برای به دست آوردن آن عجله کردید و آنچه را خدا و پیامبرش به شما و عده داده بودند فراموش کردید و پیمانها را پس از محکم کردن آن شکستید. ما مثل‌هایی برایتان زدیم تا هدایت شوید. ای پیامبر! ما به سوی تو آیات واضح و روشنی فرو فرستاده‌ایم که در آن نام‌های کسانی که خدا با ایمان آنها را از دنیا می‌برد و کسانی که پس از تو ولایت او را می‌پذیرند، پیداست، پس از آنان روی بگردان و آنها نیز روی خواهند گرداند. ما آنها را در روزی احضار خواهیم کرد که هیچ چیزی نمی‌تواند دردی از آنها را دوا کند و بر آنها رحم هم نخواهد شد. جهنم جایگاهشان است و از آن منتقل نخواهد شد. پس پاکی پروردگارت را بیان کن و از ساجدان باش.

«موسی و هارون را با آنچه بدان خلیفه شده بود فرستادیم، آنها در برابر هارون سرکشی کردند، پس زیبا صبر کرد و ما از آنها میمون و خوک ساختیم و آنها را تا روز رستاخیز مورد لعنت قرار دادیم.
پس صبر کن و آنها نیز به زودی خواهند دید.

ما به تو همانند پیامبران سابق حکم دادیم و برای تو از آنها وصی‌ای قرار دادیم تا برگردند. هر کس از فرمان من سرپیچی کند، من او را برخوادم گرداند. پس اندکی از کفرشان بهره ببرند، پس از ناکثان [پیمان‌شکنان] سؤال

نکن. ای پیامبر ما برای تو بر گردن کسانی که ایمان آورده‌اند پیمانی قرار داده‌ایم، پس آن را بگیر و از سپاسگزاران باش. همانا علی عبادت‌گذار و شب‌زنده‌دار است، از آخرت می‌ترسد و امید به پاداش پروردگارش دارد. بگو آیا کسانی که ظلم کرده‌اند در حالی که از عذابم آگاه هستند می‌توانند برابر باشند. ما طوق‌ها را بر گردن‌هایشان خواهیم نهاد و آنها از کارهایشان پشیمان خواهند شد.

ما تو را به فرزندان صالح وی بشارت می‌دهیم، آنها از فرمان ما سرپیچی نمی‌کنند. پس بر آنها از سوی من درودها و رحمت باد، در حال زندگی، در حال مرگ و روزی که دوباره زنده خواهند شد.

و بر کسانی که پس از تو بر آنها ستم می‌کنند، غضب من باد، آنها قوم بد و زیان‌کاری هستند و کسانی که از راه و روش آنها پیروی کنند، بر آنها رحمت من باد و آنها در اتاق‌ها در امان خواهند بود. حمد و ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است.

**تصوير الف) سورهی ولایت آن گونه که در کتاب فصل الخطاب برگهی ٩٠ آمده است
تصوير ب) سورهی ولایت ادعایی. آن گونه که احمد کسروی آن را به چاپ رسانده است.
تصوير ج) سورهی ولایت آن گونه که محب الدین خطیب آن را به چاپ رسانده است**

سورهى ولايت ادعاى

رقم (٣)

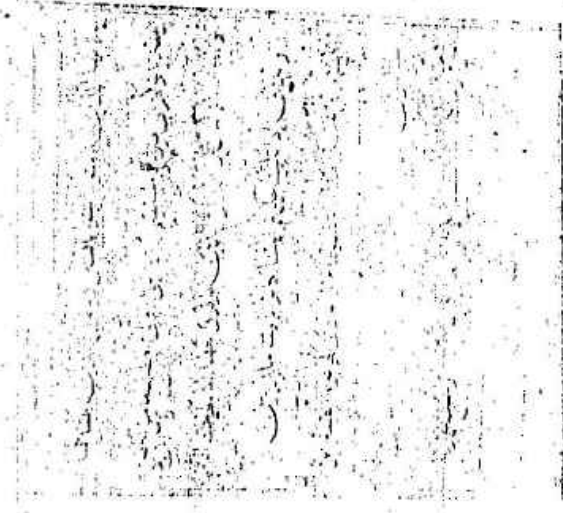
سورة الولاية المزعومة

(١) من كتاب «فصل الخطاب».

يا أيها الذين آمنوا آمنوا بالنورين أنزلناهما يتلوان عليكم آياتي
ويحذرانكم عذاب يوم عظيم نوران بعضهما من بعض وأنا السميع
العليم إن الذين يوفون ورسوله في آيات لهم جنات النعيم (كنا)
والذين كفروا من بعد ما آمنوا بنقضهم ميثاقهم وما عاهدهم الرسول
عليه يقذفون في الجحيم ظلموا أنفسهم وعصوا الوصي الرسول
أولئك يسقون من حميم إن الله الذي نور السموات والأرض بما
شاء وأصطفى من الملائكة وجعل من المؤمنين أولئك في خلقه يفعل
الله ما يشاء لا إله إلا هو الرحمن الرحيم قد مكر الذين من قبلهم
برسلهم فأخذهم بمكرهم إن أخذي شديد أليم إن الله قد أهلك عاداً
وتمود بما كسبوا وجعلهم لكم تذكرة فلا تتفون وفرعون بما طغى
على موسى وأخيه هارون أغرقته ومن تبعه أجمعين ليكون لكم آية
وإن أكثركم فاسقون إن الله يجمعهم في يوم الحشر فلا يستطيعون
الجواب حين يسألون إن الجحيم مأواهم وأن الله عليم حكيم يا أيها
الرسول بلغ إنذارى فسوف يعلمون قد خسر الذين كانوا عن آياتي
وحكمي معرضون مثل الذين يوفون بعهدك أتى جزيتهم جنات النعيم
إن الله لذو مغفرة وأجر عظيم وإن علياً من المتقين وأنا لنوفيه حقه
يوم الدين ما نحن عن ظلمه بغافلين وكرّمناه على أهلك أجمعين فإنه

وذريته لصابرون وإن عدوهم إمام المجرمين قل للذين كفروا بعد ما آمنوا طلبتم زينة الحياة الدنيا واستعجلتم بها ونسيتم ما وعدكم الله ورسوله ونقضتم العهود من بعد توكيدها وقد ضربنا لكم الأمثال لعلكم تتهدون يا أيها الرسول قد أنزلنا إليك آيات بينات فيها من يتوفاه مؤمناً ومن يتوليه من بعدك يظهر فاعرض عنهم إنهم معرضون إنا لهم محضرون في يوم لا يغني عنهم شيء ولا هم يرحمون إن لهم جهنم مقاماً عنه لا يعدلون فسيح بأسم ربك وكن من الساجدين ولقد أرسلنا موسى وهارون بما استخلف فبعوا هارون فصبر جميل فجعلنا منهم القردة والخنازير ولعنناهم إلى يوم يعثون فأصبر فسوف يبصرون ولقد آتينا بك الحكم كالذين من قبلك من المرسلين وجعلنا لك منهم وصياً لعلهم يرجعون. ومن يتولى عن أمري فأني مرجعه فليتمتعوا بكفرهم قليلاً فلا تسأل عن الناكثين يا أيها الرسول قد جعلنا لك في أعناق الذين آمنوا عهداً فخذه وكن من الشاكرين إن علياً قانتاً بالليل ساجداً يحذر الآخرة ويرجو ثواب ربه قل هل يستوي الذين ظلموا وهم بعدائي يعلمون سنجعل الأغلال في أعناقهم وهم على أعمالهم يندمون إنا بشرناك بذريته الصالحين وإنهم لأمرنا لا يخلفون فعليهم مني صلوات ورحمة أحياء وأمواتاً يوم يعثون وعلى الذين يعثون عليهم من بعدك غضبي إنهم قوم سوء خاسرين وعلى الذين سلخوا مسلكهم مني رحمة وهم في الغرفات آمنون والحمد لله رب العالمين.

تصوير ب) سورہی ولایت ادعایی. آن گونه کہ احمد کسروی آن را بہ چاپ رسانده است.



بیان سورة الولاية الزعمية : كما نشرها أحمد الكسروي .

تصوير چ) سورهى ولايت آن گونه كه محب الدين خطيب آن را به جاب رسانده است

- ٣١ -

طيمم واليمن هايموم ، طبق هايمم ذلك و بعض هرق الحسد منهم فنجاسروا على ذلك ،
ومن جمله ما اسقطوه من سورة ألم لشرح و جعلنا هاليا صهرك ، وهو يدل على
نقصيص على بكونه صهرا درن هان ، ومنها سورة الولاية ، ويزعمون أنها سورة



ج- سورة الولاية المزعومة : كما نشرها محب الدين الخطيب .

شماره‌ی (٤)

یکی از کتاب‌هایی که شیعیان ادعا می‌کنند از سوی خدا نازل شده است و «لوح فاطمه» نامیده می‌شود و در برخی از کتاب‌های شیعه آمده است. از جمله:

- ۱- «الکافی»، کلینی (۵۲۷/۱).
- ۲- «الوافی»، فیض کاشانی، مجلد اول (۷۲/۲).
- ۳- «اکمال‌الدین»، ابن بابویه قمی، ص ۳۰۱-۳۰۴.
- ۴- «اعلام‌الوری»، أبوعلی طبرسی، ص ۱۵۲.
- ۵- «الاحتجاج»، أبو منصور طبرسی (۸۴/۱-۸۷).
- ۶- «الاستنصار»، کراجکی، ص ۱۸.

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من فضل العزيز الحكيم لمحمد نبي ، و نوره وسفيره وحجابودايه
 نزل به الروح الامين من عند رب العالمين ، عظم يا محمد أسامي واشكر نعماتي ولا تحزن ،
 آلمني - إني أنا لله لا إله إلا أنا قاسم الجبارين ومزيل المظلومين ودافع لمن الدين ، إني أنا لله
 لا إله إلا أنا ، فمن وجا غير فضلي أو حاب غير عدلي ، عذبه عذاباً لا أعذبه به ^(١) أحداً
 من العالمين ، فإبني فاصد و علي فتوكل ، إني لم أبعث نبياً فأكلمت أتبعوا
 اقتضت : لا جعلت له وصياً وإني فضلتك على الأنبياء و فضلت وصيائك على
 الأوصياء أكرمنا بشبابك ^(٢) وبطبك حسن وحسين ، فجعلت حسناً معدن علمي

بعد انقضاء مدة أبيه و جعلت حسيناً خلفاً و حيي و أكرمته بالشهادة و ختمت له
 بالسعادة ، فهو أفضل من استشيد و أرفع الشهاده درجة ، جعلت كلمتي الناقه معه و
 حجتي البالغة عنده ، بشرته أئيب و أعاقب ، أولهم علي سبط العالمين ^(٣) و زين أوليائي
 الماضين ^(٤) و ابنه شيد جده المحصوه ، بالبر علمي و المعدن لحكمي سبيلك المرتابون
 في جعفر ، الراد عليه كالمزاد علي ، حق القول مني لا كرم من مشوي جعفر ولا سرته
 في أشياعه و أنصاره و أوليائه ، أتوحت ^(٥) بعده موسى ففنة عمياء حنسن لأن خطب
 فرضي لا يتقنع و حديتي لا تخفي و أن أوليائي يسقون بالكأس الأوفى ، من جحد
 واحداً منهم فقد جحدتني ومن فرأية من كتابي فقد افتقرى علي ، وويل للمفتريين
 الجاحدين عند انقضاء مدة موسى عهدي و حديتي و خيرتي في علي و آل بي و ناصري و
 من أتبع بأرضها النبوة ، أمتحنه بالاضطلام بها يقناه عنريت مسد كبر يدفن في المدينة
 التي بناها السيد السالم ^(٦) إلى جنب شرفي حقي القول مني لأمرته به محمد بنه
 و خليفته من بعده و وارث عامه ، فهو معدن علمي و موضع سرّي و حجتي على
 خلقي لا يؤمن عبده به إلا جعلت الجنة مثواه و شفيعته في سبعين من أهل بيته كأهم فد
 استوجبوا النار و أختم بالسعادة لأبني علي و آل بي و ناصري و الشاهد في خاتمي و أميني
 علي و حبي ، أخرج منه الداعي إلى سبيلي و النازل لعلمي الحسن و أكمل ذلك
 بابنه و حججه و حجة للمالين ، عليه كمال موسى و بهاء عيسى و صبر أيوب و فضل أوليائي
 في زمانه و تنهادي و رؤسهم كما تنهادي رؤوس الشرك و الداليم فيقتلون و يحرقون و
 يكونون خائفين ، مرعوبين ، و جلين ، تصبغ الأرض بدمائهم و ينشؤ الويل و الرثه
 في فسائهم أولئك أوليائي حقاً ، بهم أذفع كل فنة عمياء حنسن و بهم أكشف الرلازل
 و أذفع الأسرار و الأغلال أولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمتهم أولئك هم المهتدون .
 قال عبد الرحمن بن سالم : قال أبو بصير : لو لم تصع في دهرك ، إلا هنا
 الحديث لكماك ، فضنه إلا عن أمه .

(١) في بعض النسخ [زين أوليائي] و [الماضين] .

(٢) في بعض النسخ [استجرت] و في بعضها [استجبت] .

(٣) هو ذو النورين لأن طوره من شانه كما صرح به في رواية التستاهي لهذا المعنى . (آن)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این کتابی است از سوی خدای عزیز و حکیم برای پیامبرش محمد و نورش و سفیرش و حجابش و دلیلش که آن را روح امین از نزد پروردگار جهانیان نازل کرده است. اما محمد نام‌هایم را بزرگ بشمار، نعمت‌هایم را شکر کن و خوبی‌هایی را که با تو کرده‌ام، انکار نکن. من خدایی هستم که غیر از من خدایی نیست. من شکننده‌ی جباران و یاور مظلومان و فرمانروای روز جزا و سزا هستم. من خدایی هستم که غیر از من خدایی وجود ندارد. هر کس به فضل کسی غیر از من امید داشته باشد و یا از عدل و مجازات کسی غیر از من بترسد، او را به گونه‌ای عذاب دهم که کسی را از جهانیان عذاب نداده باشم. پس تنها مرا عبادت کن و بر من توکل کن. من هیچ پیامبری نفرستاده‌ام مگر آنکه پس از به پایان رسیدن ایامش و سپری شدن مدتش برای او وصی‌ای قرار داده‌ام. من تو را بر پیامبران برتری داده‌ام و وصی‌ات را نیز بر اوصیا برتری داده‌ام و تو را به وسیله‌ی دو جوانت و دو نوه‌ات حسن و حسین برتری داده‌ام. حسن را پس از سپری شدن ایام پدرش معدن علمم قرار داده‌ام و حسین را گنجینه‌ی وحی خویش قرار داده‌ام و او را با شهادت عزت داده‌ام و خاتمه‌ی او را همراه با سعادت قرار داده‌ام. او افضل‌ترین شهیدان است و درجه‌اش از همه‌ی شهیدان برتر است. من «کلمه‌ی تامّه» و «حجت بالغه» را نزد او قرار داده‌ام و به وسیله‌ی عترت او سزا و جزا می‌دهم. اولین آنها علی زین‌العابدین و زینت اولیای گذشته‌ی من است. فرزند او محمد شبیه جد ستوده شده‌اش است و شکافنده‌ی علمم و معدن حکمتم است. شک‌کنندگان درباره‌ی جعفر هلاک خواهند شد و رد کننده بر او همانند رد کننده بر من است.

من تصمیم قطعی گرفته‌ام که از جعفر با کمال احترام استقبال و پذیرایی کنم و او را درباره‌ی پیروان، یاوران و دوستانش شاد گردانم. پس از وی موسی یا

فتنه‌ای کور و تیره و تار مواجه شد، اولیای من از جام پر نوشانده خواهند شد. هر کسی یکی از آنها را انکار کرد، گویا نعمت‌هایم را انکار کرده است و هر کسی منکر آیه‌ای از کتابم شد، بر من دروغ بسته است. وای به حال افترا زندگان و انکارکنندگان. پس از سپری شدن مدت موسی، بنده و حبیب من و برگزیده‌ی من از میان فرزندان علی، ولی و یاور من که در شهری دفن خواهد شد که آن را بنده‌ی صالح خدا بنا کرده است و در کنار بدترین مخلوقاتم. قول من حق است که او را با فرزندش محمد و خلیفه و وارث علمش پس از او خوشحال گردانم.

او معدن علم من، موضع سر من و حجت من بر مخلوقاتم خواهد بود. هر بنده‌ای که به او ایمان بیاورد، جایش در بهشت خواهد بود و شفاعت او درباره‌ی هفتاد نفر از خویشاوندانش که همه مستحق آتش باشند، پذیرفته خواهد شد. پس از او این سعادت نصیب فرزندش علی، که ولی، یاور، گواه من بر خلق و امین من بر وحیم است و دعوتگر راهم و مخزن علمم حسن را از او به وجود خواهد آورد، خواهد شد.

من این سلسله را با فرزندش (م. ح. م. د) که رحمت جهانیان است و کمال موسی، شکوه عیسی و صبر ایوب را با هم دارد، تکمیل خواهم کرد. اولیای من در زمان او کم خواهند شد و سرهایشان همانند سرهای ترکان و دیلمیان قطع خواهد شد.

آنها کشته خواهند شد، سوزانده خواهند شد و همیشه در حال ترس و وحشت خواهند بود. زمین از خون آنان رنگین خواهد شد و بدبختی و بیوه شدن در میان زنانشان گسترش خواهد یافت. اولیای واقعی من همینان هستند و به وسیله‌ی همین‌هاست که هر فتنه‌ی کور و تیره و تاری را برطرف می‌کنم و به وسیله‌ی همین‌هاست که زلزله‌ها را دور می‌کنم و به وسیله‌ی همین‌هاست که

بارهای سنگین و طوق‌ها را برمی‌دارم. رحمت و درود خدا بر همین‌ها باد و همین‌ها هستند که بر هدایتند.

عبدالرحمن بن سالم می‌گوید: «ابوبصیر گفته است: «اگر در همه‌ی عمرت جز همین حدیث را نشنیده باشی، تو را کفایت خواهد کرد. پس آن را پنهان کن مگر از اهلش.»

سند شماره ۵ (۵)

دعای دو بت قریش

منظور نفرین و دعا علیه ابوبکر و عمر است.

این دعا در کتابی آمده است که از سوی شیوخ معاصر بزرگ تشیع مورد تأیید و توثیق قرار گرفته است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ قَوْلِ اللَّهِ
وَصَفَى رَسُولِ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ بِمَا نَفَّسُوا

تحفة العوام مقبول

جديد
مع اصناف

مطابق فتاوى

- آية الله العظمى آقائے حاج سید محسن حکیم طرابلسی مجدد علم نجف اشرف۔
- آية الله العظمى آقائے حاج سید ابوالقاسم خونی نجف اشرف۔
- آية الله العظمى آقائے حاج سید روح الله خميني۔
- آية الله العظمى آقائے حاج سید محمود امینی الشاہ بروی۔
- آية الله العظمى آقائے حاج سید محمد کاظم شریعتدار۔
- معتقد عالیجناب سید العلماء علامہ سید علی نقی نقوی رحمہ اللہ۔

مؤلفہ و مرتبہ

عالی جناب تقدس مآب مولانا السید منظور حسین صاحب قبلہ نقوی نجلہ العالی

طے کا پتہ

افتخاریک ڈپور جسٹڈ، اسلام پورہ، لاہور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
 اللَّهُمَّ الْعَيْنُ صَنَعِي قُرَيْشَ وَجَمْعِيهَا وَطَاعُوْتِيهَا وَأَفْكِيهَا وَأَسْمِيهَا
 الَّذِينَ خَالَفُوا أَمْرَكَ وَأَنْكَرُوا حَيْكَ وَجَحَدُوا أَعْمَالَكَ وَعَصَبُوا
 رَسُوكَ وَقَتَلُوا دِيْنَكَ وَحَرَّفُوا كِتَابَكَ وَأَحْيَا أَعْدَانِكَ وَجَحَدُوا
 الذُّمَّكَ وَعَقَلُوا أَحْكَامَكَ وَأَبْطَلُوا قُرْآنَكَ وَالْحَدَّ فِي آيَاتِكَ وَعَادُوا بِأُ
 أَوْلِيَاءِكَ وَالْيَا أَعْدَائِكَ وَحَرَّفُوا بِلَادَكَ وَأَفْسَدُوا عِبَادَكَ اللَّهُمَّ
 انصِبْهُمَا وَأَتْبَاعَهُمَا وَأَوْلِيَاءَهُمَا وَأَشْيَاعَهُمَا وَتَحْتَهُمَا فَقَدْ أَخْرَبُوا
 بَيْتَ النَّبِيِّ وَرَدُّ مَا بَابَهُ وَنَقَضُوا سَقْفَهُ وَالْحَقَّ سَائِغَهُ بِأَرْضِهِ
 وَعَالِيَهُ بِأَنْبِيَاءِهِ وَقَامِرَهُ بِأَطْنَبِهِ وَأَسْنَأَصْلًا أَمَلَهُ وَأَبَادُوا النَّصَارَةَ
 وَمَتَلَدُوا أَلْفَعَالَهُ وَأَخْلِيَاءَ مِنْبَرِهِ مِنْ رُصِيْبِهِ وَوَارِثَ عِلْدِهِ وَجَحَدُوا
 إِمَامَتَهُ وَأَشْرَكَوا بِرَبِّهِمَا أَكْثَرَ مِنْ نَبِيِّهِمَا وَخَلِدُوا هَمَّا فِي سَفَرٍ وَمَا
 أَذْرَكَ مَا سَتَرَ لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ بَعْدَ دِكْلِي مَنْكَرِ
 أَنْوَةِ وَحَقِّي أَخْمُوَةَ وَمِنْبَرِ عِلْوَةِ وَمُؤْمِنِ أَرْجُوَةَ وَمَنْافِقِي وَكُلُوَةَ
 وَقَوْلِي الْأَوْوَةَ وَطَرِيدِ الْأَوْوَةَ وَصَادِقِي طَرْدُودَةَ وَكَافِرِي نَصْرُودَةَ وَإِمَامِهِ
 مَصْرُودَةَ وَقَرِيْبِي غَيْبُودَةَ وَالْأَمْسِ أَنْكَرُودَةَ وَشَرِّ الْأَشْرُودَةَ وَدَمِ الْأَمْسُودَةَ
 وَخَيْرِ بَدَلُودَةَ وَكَلْبِ نَصْبُودَةَ وَكَيْدِ الْكَلْبِ دَلْسُودَةَ وَارْتِثِ تَسْبُودَةَ
 وَفَنِي مِي أَنْطَعُودَةَ وَسَحْبِ أَكْلُودَةَ وَحَسْبِ اسْتَحْلُودَةَ وَبِاطِلِ
 اسْتَسُودَةَ وَجُورِ بَسْطُودَةَ وَنِفَاقِ اسْتَرُودَةَ وَعَدْرِ اِضْمَرُودَةَ وَظَلَمِ
 لَسْرُودَةَ وَوَعْدِ الْخَلْفُودَةَ وَأَمَانَةِ خَانُودَةَ وَعَهْدِ نَقْضُودَةَ وَحَلَالِ

فَرَمَوْهُ وَحَرَامَ أَحْلَوْهُ وَبَطَّنَ قَتَمُوهُ وَحَنَيْنَ اسْقَطُوهُ وَضَلَمَ قَدَرُوهُ
نَهَلُوا مَرْقُوهُ وَسَمَّلُوا بَدَدُوهُ وَهَوَّنُوا أَدَلُّوهُ وَذَلَّلُوا أَعْرَبُوهُ وَرَدُّوا
فِي مَنَعُوهُ وَكَذَبُوا دَسُّوهُ وَحَكَمُوا قَبَلُوهُ وَإِمَامَ خَالَفُوهُ اللَّهُمَّ
مَنْهُمْ بَعْدَ كُلِّ آيَةٍ حَرَّتُوهَا وَفَرَّقْتَهُ تَرَكُّوهَا وَسْتَه
فَرَّقْتَهُ وَأَحْكَامَ عَقَلُوهُا وَمُرْسُومَ طَعَنُوهُا وَوَصِيَّةَ بَدَلُوهُا
وَأُمُورَ صَيَّبْتَهُا وَبَيْعَةَ تَلَكَّوهَا وَشَهَادَاتٍ كَتَمُوهُا وَدَعَاؤُا
نَطَلُّوهَا وَبَيْعَتَهُ أَنْكَرُوهُا وَحِيلَتَهُ أَخَذَتْوهَا وَخِيَانَتَهُ أَدْرَجَتْهُا
وَنَقِيَّةَ إِزْتَمَوْهُا وَدِيَابِ مَخْرَجَتْهُا وَأَزْيَانٍ لَزَمُوهُا اللَّهُمَّ
عَنْهُمْ فِي مَكْرُونِ التَّسْرِ وَظَاهِرِ الْعِلَاقِيَّةِ لَعْنًا كَثِيرًا أَبَدًا
أَيْمَانًا وَإِسْرَامًا لَا انْقِطَاعَ لِعَدْوِهِ وَلَا نَفَادَ لِأَمْدِهِ لَعْنًا
مُؤَدَّ أَوْلَادٍ وَلَا يَنْقُطِعُ الْخَيْرُ لَهُمْ وَلَا عَوَائِدُهُمْ وَأَنْصَابِهِمْ وَ
بِحَيْبِهِمْ وَمَوَالِيهِمْ وَالْمُسْلِمِينَ لَهُمْ وَالْمَأْيُتِلِينَ إِلَيْهِمْ وَالْمُتَقَرِّبِينَ
لِحَيْبِهِمْ وَالْمُتَأَمِّضِينَ بِأَحْزَابِهِمْ وَالْمُقْتَدِرِينَ بِكَلَامِهِمْ
لِلصُّورِ قَرِيبِينَ بِأَحْكَامِهِمْ قُلْ أَرْبَعٌ مَرَاتٍ، اللَّهُمَّ عَدُوَّهُمْ
فَأَبِيَا لِيَسْتَعِينَتْ مِنْهُ أَهْلُ الشَّارِ أَمِينِ رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبُّهُ يَقُولُ
أَرْبَعٌ مَرَاتٍ، اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
إِلَى مَحَمَّدٍ فَأَغْنِنِي بِمَحَلِّكَ عَنْ حَرَامِكَ وَأَعِزَّنِي مِنَ الْفَقْرِ
بِإِثْمِي أَنَا تُ وَظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَعْتَرَفْتُ بِذُنُوبِي وَهِيَ أَنَا
أَمِينٌ يَدُوكَ فَخُدَّ لِنَفْسِكَ بِضَاهَا مِنْ نَفْسِي لَكَ الْعَبْدُ كَلَا
مُؤَدَّ فَإِنْ عَدَدْتُ فَعَدَّ عَلَيَّ يَا مُغْفِرَةَ وَالْعَفْوِ لَكَ بِفَضْلِكَ وَجُودِكَ
لِنَفْسِكَ وَكَرَمِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ
خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَالْأَيْدِ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ

بدر بن محمد بن محمد بن محمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللهم صلی علی محمد و آل محمد

خدایا دو بت قریش و دو «جبت» و دو «طاغوت» و دو «افک» آن را و دو دختر آنها را که فرمانت را زیر پا گذاشتند، و حیت را انکار کردند، منکر نعمت‌هایت شدند، پیامبرت را نافرمانی کردند، دینت را تغییر دادند، کتابت را تحریف کردند، با دشمنانت دوستی کردند، نعمت‌هایت را انکار و فراموش کردند، احکامت را تعطیل کردند، فرائضت را باطل کردند، در آیات الحاد و کجی ایجاد کردند، با اولیاءت دشمنی کردند، با دشمنانت دوستی کردند، بلادت را تخریب کردند، و بندگان را فاسد کردند، لعنت کن.

خدایا آنها را و پیروان آنها را و دوستان و هواداران و محبان آنها را لعنت کن. چرا که آنها بیت نبوت را خراب کردند، دروازه‌اش را شکستند، سقفش را فرو ریختند، آسمانش را بر زمینش زدند، بالایش را با زیرش و ظاهرش را با باطنش یکی کردند و ساکنان آن را ریشه‌کن کردند و یارانش را از بین بردند، اطفالش را کشتند، منبرش را از وصی‌اش و وارث علمش خالی کردند و امامتش را انکار کردند و با پروردگارشان شرک ورزیدند.

خدایا گناه آنان را سنگین کن و آنها را برای همیشه در دوزخ بینداز.

تو چه می‌دانی که دوزخ چیست، دوزخ همه چیز را از بین می‌برد.

خدایا آنها را به اندازه‌ی همه‌ی منکراتی که انجام داده‌اند و به تعداد هر حقی که پنهان کرده‌اند و به تعداد منبرهایی که بالا رفته‌اند و به تعداد همه‌ی مؤمنانی که از خود دور کرده‌اند و به تعداد همه‌ی منافقانی که به خود نزدیک کرده‌اند و به تعداد همه‌ی اولیایی که آواره کرده‌اند و به تعداد همه‌ی طردشدگانی که پناه داده‌اند و به تعداد همه‌ی صادقانی که طرد کرده‌اند و به تعداد همه‌ی کافرانی

که یاری کرده‌اند و به تعداد همه‌ی امامانی که مغلوب کرده‌اند و به تعداد فرض‌هایی که تغییر داده‌اند و به تعداد کسانی که برتری آنها را انکار کرده‌اند و به تعداد شرهایی که ترجیح داده‌اند و به اندازه‌ی خون‌هایی که ریخته‌اند و به تعداد خیرهایی که دگرگون کرده‌اند و به تعداد کفرهایی که رواج داده‌اند و به تعداد دروغ‌هایی که وارد کرده‌اند و به تعداد ارث‌هایی که غصب کرده‌اند و به تعداد اموال و غنایمی که تصاحب کرده‌اند و به تعداد حرامی که خورده‌اند و به تعداد خمسی که آن را برای خودشان حلال کرده‌اند و به اندازه‌ی باطل‌هایی که تأسیس کرده‌اند و به میزان ستمی که گسترانده‌اند و به میزان نفاقی که نهان کرده‌اند و به میزان عذر و خیانتی که پوشیده داشته‌اند و به اندازه‌ی ظلمی که رواج داده‌اند و به تعداد وعده‌هایی که زیر پا گذاشته‌اند و به تعداد امانت‌هایی که خیانت کرده‌اند و به تعداد پیمان‌هایی که شکسته‌اند و به تعداد حلال‌هایی که حرام کرده‌اند و به تعداد حرام‌هایی که حلال کرده‌اند و به تعداد شکم‌هایی که پاره کرده‌اند و به تعداد جنین‌هایی که باعث سقط آن شده‌اند و به تعداد پهلوهایی که در هم کوبیده‌اند و به تعداد چک‌ها و ارزهایی که پاره کرده‌اند و به تعداد جمع‌هایی که پراکنده کرده‌اند و به تعداد عزیزانی که ذلیل کرده‌اند و به تعداد ذلیلانی که عزیز کرده‌اند و به تعداد امام‌هایی که با آنها مخالفت کرده‌اند، لعنت کن.

خدایا آنها را به تعداد هر آیه‌ای که تحریف کرده‌اند و به تعداد فریضه‌هایی که ترک کرده‌اند و به تعداد سنت‌هایی که تغییر داده‌اند و به تعداد احکامی که تعطیل کرده‌اند و به تعداد مواجبی که قطع کرده‌اند و به تعداد وصیت‌هایی که تغییر داده‌اند و به تعداد اموری که ضایع کرده‌اند و به تعداد بیعت‌هایی که شکسته‌اند و شهادت‌هایی که پنهان کرده‌اند و شکایت‌هایی که ابطال کرده‌اند و گواهانی که نپذیرفته‌اند و حيله‌هایی که ایجاد کرده‌اند و خیانت‌هایی که انجام

داده‌اند و گردنه‌هایی که بالا رفته‌اند و سنگ‌هایی که غلط نزده‌اند و دروغ‌هایی که به آن چسبیده‌اند، لعنت کن.

خدایا آنها را در ته سر و نهان و در پیدا و آشکار لعنتی بسیار کن. لعنتی که ابدی و سرمدی باشد و شمارگانش تمامی و مدتش پایانی نداشته باشد. خدایا آنها را لعنتی کن که اول و آخرش پیدا نباشد، این لعنت شامل آنها، اعوان و انصار آنها و هواداران و محبان آنها و کسانی که سر تسلیم در برابر آنها خم کرده‌اند و کسانی که استدلال‌های آنها را تکرار می‌کنند و کسانی که زیر بال و پر آنها را گرفته‌اند و کسانی که کلام آنها را تصدیق کرده‌اند و کسانی که احکام آنها را اجرا کرده‌اند نیز باشد. (سپس چهار مرتبه بگو) خدایا آنها را عذابی بده که دیگر جهنمیان از آن پناه ببرند. آمین یا رب العالمین (سپس چهار مرتبه‌ی دیگر بگو) خدایا همه‌ی آنها را لعنت کن. اللهم صل علی محمد و علی آل محمد. خدایا مرا با حلالیت از حرمت بی‌نیاز کن و از فقر نجاتم بده. من بد کرده‌ام و بر نفسم ستم روا داشته‌ام و به گناهانم اعتراف می‌کنم و اینک در برابر تو قرار دارم، پس از من راضی باش و قول می‌دهم که دوباره به گناهان برنگردم و اگر هم برگشتم تو هم با مغفرت و عفو به من برگرد، با فضل وجودت و مغفرت و کرمات یا ارحم‌الراحمین.

وصلی الله علی سید المرسلین و خاتم النبیین وآله الطیبین الطاهرین برحمتک یا

أرحم الراحمین.

سند شماره‌ی (۶)**فرازهایی از کتاب «غایه المرام» هاشم بحرانی
مسأله‌ی منصوص بودن امامت علی.**

نویسنده‌ی «غایه المرام» در این رابطه باب‌های زیادی آورده که در هر بابی احادیث زیادی ذکر کرده و ادعا کرده که آنها را از کتاب‌های اهل سنت نقل کرده است.

وی می‌گوید: «باب دوازدهم درباره‌ی این که پیامبر امامت علی بن ابی‌طالب و یازده تن از فرزندان او را و این مطلب را که آنها همان امامان دوازده‌گانه‌ی پس از وی و خلفا و اوصیای وی هستند، نصّ اعلام کرده است و در این باب ۶۶ حدیث از طریق عامه ذکر گردیده است. از جمله روایاتی که در این باب آمده‌اند عبارتند از:

«موفق بن احمد در کتابش آورده که فخرالقضات، نجم‌الدین بن ابی منصور محمد بن حسین بن محمد بغدادی در نامه‌ای که از همدان به من نوشته بود چنین گفته است: «امام الائمه محمد بن احمد بن شاذان به ما خبر داده است که ابومحمد حسن بن علی علوی طبری به نقل از احمد بن محمد بن عبدالله و او به نقل از جدش احمد بن محمد و او به نقل از پدرش و او به نقل از حماد بن عیسی و او به نقل از عمر بن اذینه و او به نقل از أبان بن ابی عیاش و او به نقل از سلیم بن قیس هلالی بن سلمان محمدی به وی خبر داده است که:

بر پیامبر خدا وارد شدم در حالی که حسین در بغل پیامبر بود و ایشان چشم‌ها و لب‌هایش را می‌بوسید و می‌گفت: «تو سید فرزند سید و برادر سید و پدر سیدها هستی. تو امام، فرزند امام، برادر امام و پدر امامان هستی. تو حجت، فرزند حجت، برادر حجت و پدر حجت هستی که همه از صلب تو

هستند و نهمین حجت قایم آنهاست»^{(۱)(۲)}.

موفق بن احمد می‌گوید فخر القضاة نجم‌الدین بن ابی منصور محمد بن حسین بن محمد بغدادی در آنچه از همدان به من نوشته به من خبر داده است که امام شریف، نور الهدی، ابوطالب حسین بن محمد زبیبی به وی خبر داده و گفته است امام امامان محمد بن احمد بن شاذان به وی خبر داده است و وی می‌گوید احمد بن محمد بن عبدالله حافظ به وی خبر داده است و وی گفته است که علی بن سنان موصلی به نقل از احمد بن محمد بن صالح و او به نقل از سلیمان بن محمد و او به نقل از زیاد بن مسلم از عبدالرحمن بن زید از زید بن جابر از سلامه و او به نقل از ابوسلیمان، چوپان پیامبر به وی خبر داده است که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «شبی که به معراج رفتم خداوند متعال به من فرمود: «محمد! من التفاتی به زمین کردم و از میان ساکنان آن علی را برگزیدم و نام او را از نام‌های خودم مشتق کردم. من اعلی هستم و او علی هست. ای محمد! من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامانی را که از نسل او هستند از نورم خلق کرده‌ام و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه کرده‌ام، هر کسی آن را بپذیرد نزد من از مؤمنان است و هر کسی آن را انکار کند، نزد من از کافران است. ای محمد! اگر بنده‌ای از بندگانم به قدری بندگی و عبادتم کند که کاملاً از بین برود و یا همچون مشک کهنه شود

(۱) - «غایة المرام»، ص ۳۵.

(۲) - همانطور که ملاحظه کردید، این حدیث هم از لحاظ متن منکر است و هم در سندش افراد مجهول الهویه‌ی زیادی وجود دارند و ابان بن عیاش نیز کسی است که علمای جرح و تعدیل اهل سنت وی را متروک دانسته‌اند و افزون بر همه‌ی اینها سند این روایت به کتاب سلیم بن قیس هلالی که مردی است که وجود خارجی ندارد (و روافض کتاب وی را از منابع اصلی خود می‌دانند) منتهی می‌شود، اما با وجود این، این رافضی ادعا می‌کند که روایت را از کتاب‌های اهل سنت نقل کرده است.

و سپس در حالی نزد من بیاید که منکر ولایت شما باشد، من او را نخواهم بخشید، تا زمانی که به ولایت شما اعتراف نکرده است. ای محمد! آیا دوست داری آنها را ببینی؟ گفتم: «آری پروردگارم». فرمود: «به سمت راست عرش التفات کن. زمانی که من به آن سو نگریستم علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و مهدی را در هاله‌ای از نور دیدم که نماز می‌خواندند و او، یعنی مهدی در وسط آنها همچون ستاره‌ای درخشان بود ... (۱)».

ابراهیم بن محمد حموی از علمای برجسته‌ی عام [اهل سنت] می‌گوید، سید امام به من خبر داد ... می‌گوید شاذان بن ابراهیم قمی ... می‌گوید ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه ... از علی بن موسی الرضا که درود و سلام بر او باد و او از پدرانش روایت می‌کند که پیامبر خدا فرمودند: «هر کسی دوست دارد به دین من چنگ بزند و پس از من سوار کشتی نجات شود، بایستی به علی بن ابی طالب اقتدا کند و با دشمنان وی دشمنی و با دوستان وی دوستی کند، چرا که او وصی و خلیفه‌ی من بر اتمم می‌باشد. او امام هر مسلمان و امیر هر مؤمن پس از من است. قول او قول من، امر او امر من، و نهی او نهی من است. هر کسی از او پیروی بکند، از من پیروی کرده است و هر کسی او را یاری کند، مرا یاری کرده است و هر کسی دست از یاری او بکشد، دست از یاری من کشیده است. سپس آن حضرت فرمودند: «هر کسی پس از من از علی جدا شد، مرا نخواهد دید و من نیز روز قیامت او را نخواهم دید و هر کسی با علی مخالفت کند، خدا بهشت را بر او حرام نموده، آتش را جای او

(۱) - «غایة المرام»، ص ۳۵.

قرار خواهد داد و هر کسی علی را تنها بگذارد، خدا وی را در روزی که بر خدا عرضه می‌شود، تنها خواهد گذاشت. هر کسی علی را یاری کند، خدا او را در روزی که با خدا ملاقات می‌کند، یاری خواهد کرد و هنگام سؤال حجت و دلیل را به او تلقین خواهد کرد. پس از آن پیامبر فرمودند: «حسن و حسین دو امام امت من پس از پدرشان و سروران جوانان بهشت هستند. مادرشان سیده‌ی زنان جهان و پدرشان سید و سالار اوصیا است. نه امام دیگر از فرزندان حسین هستند که نهمین آنها قایم از فرزندان من است. اطاعت آنها اطاعت من و نافرمانی آنها نافرمانی من است و شکایت کسانی را که منکر فضیلت آنها شوند، پیش خدا خواهم برد ... کفایت خدا به عنوان ولی و ناصر عترت من و ائمه‌ی امت من و به عنوان انتقام‌گیرنده از کسانی که حق آنها را انکار می‌کنند و ستمکاران به زودی خواهند دانست که به کجا خواهند گشت».

من می‌گویم، بنگر ای برادر به آنچه که مخالفان نواصب ما چیزهایی را روایت می‌کنند که عین مذهب امامیه‌ی اثنا عشریه است و این بدان معناست که مخالفان عامه‌ی ما [اهل سنت] بر گمراهی آشکار و در زیان بزرگند. چون با وجود علم و معرفت به صحت اعتقادات امامیه‌ی اثنی عشریه، باز هم بر گمراهی خود اصرار می‌ورزند. به این حدیث و امثال آنکه زیان‌کاران آن را روایت کرده و مخالفان حکم به صحت آن نموده‌اند، با دقت توجه کن.

در تکفیر شیخین از سوی شیعیان.

آنها پیروانشان را فریب می‌دهند که در این باره در کتاب‌های اهل سنت نیز احادیثی وجود دارد.

هاشم بحرانی در این باره می‌گوید: باب چهل و سوم درباره‌ی تفسیر آیه‌ی مبارکه‌ی: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ ضَلَّوْنَا مِنَ الْيَمِينِ وَالْإِنْسِ جَعَلَهُمَا نَحْتًا أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ﴾ (فصلت: ۲۹).

«کافران گفتند: پروردگارا! آنهایی که از جن و انس ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا زیر پای خود نهیم (و لگدمالشان کنیم) تا از پست‌ترین مردم باشند!».

از طریق عامه و در آن دو حدیث وجود دارد.

۱- صاحب صراط مستقیم، و گمان می‌کنم طریق او از طرق عامه باشد. از

قاسم بن جندب و او از ابن عباس و باقر درباره‌ی تفسیر آیه‌ی: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ ضَلَّوْنَا مِنَ الْيَمِينِ وَالْإِنْسِ﴾ که مراد از «الذین اضلانا» اول و دوم هستند.

۲- عکرمة - او از خوارج است - از ابن عباس روایت می‌کند که علی فرمودند: «نخستین کسانی که به خاطر ظلمی که به من روا داشته‌اند به جهنم می‌روند، صدیق و ابن خطاب هستند و آیه فوق را خواند».

به همین مثال‌ها بسنده می‌کنیم و آنها به خوبی و روشنی نشان می‌دهند که این گروه در افترا و دروغ بستن به سنت و منابع آن تا به کجا پیش رفته‌اند.

رقم (٦) بعض النصوص من كتاب (غاية المرام)

للمرافضي: هاشم البحراني

(مسألة النص على عليّ):

عقد صاحب «غاية المرام»^(١) في ذلك أبواباً كثيرة وفي كل باب يورد جملة من الأحاديث التي يزعم نقلها عن أهل السنة.

قال: (الباب الثاني عشر في نص رسول الله صلى الله عليه وسلم على علي بن أبي طالب بأنه الإمام بعده وبنيه الأحد عشر صلوات الله عليهم بأنهم الأئمة الاثني عشر بعد رسول الله وخلفاؤه وأوصياؤه من طريق العامة وفيه ٦٦ حديثاً). ومما أورده من ذلك:

موفق بن أحمد في كتابه قال حدثني فخر القضاة نجم الدين بن أبي منصور محمد بن الحسين بن محمد البغدادي فيما كتب إلي من همدان قال أنبأنا الإمام الشريف نور الهدى أبو طالب الحسن بن محمد الزينبي قال أخبرنا إمام الأئمة محمد بن أحمد بن شاذان قال حدثنا أبو محمد الحسن بن علي العلوي الطبري عن أحمد بن محمد بن عبد الله قال حدثني جدي أحمد بن محمد عن أبيه عن حماد بن عيسى عن عمر بن أذينة قال حدثنا أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي بن سلمان المحمدي قال: دخلت على النبي وإذا الحسين على فخذه وهو يقبل عينيه ويلثم فاه وهو يقول: أنت سيد بن سيد وأخو سيد أبو السادة أنت إمام آبن الإمام أخو الإمام

(١) أنظر: ص ٦٣ من هذا البحث.

أبو الأئمة أنت حجة بن حجة أخو حجة أبو حجج تسعة من صلبك
تاسعهم قائمهم^(١) (٢).

موفق بن أحمد قال حدثني فخر القضاة نجم الدين بن أبي منصور محمد بن الحسين بن محمد البغدادي فيما كتب إلي من همدان قال أنبأنا الإمام الشريف نور الهدى أبو طالب الحسين بن محمد الزينبي قال أخبرنا إمام الأئمة محمد بن أحمد بن شاذان قال حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الله الحافظ قال حدثنا علي بن سنان الموصلي عن أحمد بن محمد بن صالح عن سليمان بن محمد عن زياد بن مسلم عن عبد الرحمن بن زيد عن زيد بن جابر عن سلامة عن أبي سليمان راعي رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سمعت رسول الله يقول ليلة أسري بي إلى السماء قال لي الجليل جل جلاله.. يا محمد إني أطلعت إلى الأرض أطلاعة.. فأخترت منها علياً وشققت له اسماً من أسمائي فأنا الأعلى وهو علي يا محمد إني خلقتك وخلقت علياً وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ولده من نوري وعرضت ولايتكم على أهل السموات والأرض فمن قبلها كان عندي من المؤمنين ومن جحدتها كان عندي من الكافرين يا محمد لو أن عبداً من عبيدي عبدني حتى ينقطع أو يصير كالشن

(١) «غاية المرام»: ص ٣٥.

(٢) لاحظ هنا أن هذا الحديث المنكر في متنه قد حمل طائفة من المجاهيل في سنده كما أن أبان بن أبي عياش نص علماء الجرح والتعديل من أهل السنة على أنه متروك إضافة إلى ذلك كله فإن السند ينتهي إلى كتاب سليم بن قيس الموضوع، والذي ينسب لرجل لا حقيقة له (والذي هو عند الشيعة أصل من أصولها) ومع ذلك يزعم هذا الرافضي أنه ينقله عن أهل السنة!!.

البالي ثم أتاني جاحداً لولايتكم ما غفرت له حتى يقرب ولايتكم يا محمد تحب أن تراهم قلت نعم يا رب فقال ألتفت عن يمين العرش فألتفت فإذا بعلي، وفاطمة، والحسن، والحسين، وعلي بن الحسين، ومحمد بن علي، وجعفر بن محمد، وموسى بن جعفر، وعلي بن موسى، ومحمد بن علي، وعلي بن محمد، والحسن بن علي والمهدي في صحصحاح من نور يصلون وهو في وسطهم يعني المهدي كأنه كوكب دري..^(١).

إبراهيم بن محمد الحموي من أعيان علماء العامة قال أنبأني السيد الإمام.. قال أخبرنا شاذان بن إبراهيم القمي.. قال أنبأنا أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه.. عن علي بن موسى الرضا عليه التحية والثناء عن أبيه عن آباءه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أحب أن يتمسك بدينني ويركب سفينة النجاة بعدي فليقتد بعلي بن أبي طالب وليعاد عدوه وليوال وليه فإنه وصي وخليفتي على أمتي في حياتي وبعد وفاتي وهو إمام كل مسلم وأمير كل مؤمن بعدي قوله قولتي وأمره أمري ونهيه نهبي وتابعه تابعي وناصره ناصرني وخاذله خاذلي ثم قال عليه السلام من فارق علياً بعدي لم يرني ولم أره يوم القيامة ومن خالف علياً حرم الله عليه الجنة وجعل مأواه النار ومن خذل علياً خذله الله يوم يعرض عليه ومن نصر علياً نصره الله يوم يلقاه ولقنه حجته عند المسألة ثم قال عليه السلام والحسن والحسين إماما أمتي بعد أبيهما وسيدا شباب أهل الجنة وأمهما سيدة نساء العالمين وأبوهما سيد الوصيين ومن

(١) «غاية المرام»: ص ٣٥.

ولد الحسين تسعة أئمة تأسعهم القائم من ولدي طاعتهم طاعتي
ومعصيتهم معصيتي إلى الله أشكوا المنكرين لفضلهم.. وكفى بالله
ولياً وناصراً لعترتي وأئمة أمتي ومنتقماً من الجاحدين حقهم وسيعلم
الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون، أقول أنظر أيها الأخ إلى ما ترويه
المخالفون النواصب ما هو عين مذهب الإمامية الاثنى عشرية وهذا
يعطيك أن المخالفين العامة على ضلال مبين وخسران عظيم بعد
العلم منهم والمعرفة بصحة معتقد الإمامية الاثنى عشرية فتأمل هذا
الحديث وإضرابه مما ترويه الخاسرون وتحكم بصحته
المخالفون^(١).

في تكفير الشيعة للشيخين رضي الله عنهما:

يخدعون أتباعهم بأن في كتب السنة أحاديث في هذا قال
شيخهم هاشم البحراني:

الباب الثالث والأربعون في قوله تعالى: ﴿وقال الذين كفروا
ربنا أرنا الذين أضلانا من الجن والإنس نجعلهما تحت أقدامنا ليكونا
من الأسفلين﴾ من طريق العامة وفيه حديثان .

الأول: روى صاحب كتاب صراط المستقيم وأظن أن طريقه
من طرق العامة عن القاسم بن جندب عن ابن عباس وعن الباقر
عليهما السلام في قوله تعالى: ﴿ربنا أرنا الذين أضلانا من الجن
والإنس﴾ هما الأول والثاني.

الثاني: عكرمة وهو من الخوارج عن ابن عباس قال عليه السلام

(١) وغاية المرام: ص ٣٦.

يعني علياً أول من يدخل النار في مظلمتي عتيق وآبن الخطاب وقرأ
الآية (١) (٢).

ونكتفي بهذه الأمثلة وفيها أكبر الدلالة على مبلغ ما وصل إليه
القوم من كذب على السنة ومصادرها.

سند شماره‌ی (٢)

صفحاتی از کتاب (احمد کسروی).

(وی شیعی الاصل بوده که پس از ثابت شدن بطلان آن برای وی، آن را ترک کرده است).

استاد محمود مداح می‌گوید: از زمانی که واژه‌ی تشخیص پا به عرصه‌ی وجود گذاشته است، در جهان تشیع کسی چون او ظهور نکرده است.

الشيعة والشيعة

مما الله
احمد الكروي

ماهران

مما الله

- ١١ -

لكل اناس دولة يرفقونها ودولنا في آخر الدهر .
ترك هذه الفئة النيام عندما كان من تطور النشيع من جهاد سياسي الى
 عفاة مذهبية وانتم ترون انها قد است على امرين :
 الامعة والخلافة .

فالامعة في اللغة هي ان يتقدم رجل على آخرين ويهديهم ويرشدهم .
 وكان السلون يسون الخلفاء والفقهاء . ولكنها صارت عند الشيعة بمعنى خاص .
 فانهم ادعوها امرا الهيا تاليا للنبوة . فزعموا ان الله كما يجب عليه ان يعث
 حينا بعد حين نبيا في دينا ويشرع شرعية فكذلك يجب عليه ان يعث في كل
 زمان اماما يحفظ الدين و الشرعة و يرشد الناس و يهديهم ، وهذا الامام
 معلم من لدن الله ، مصوم عن الخطأ والحصية ، عالم بما كان وما يكون .
 اما الخلافة فكان السلون يفتنونها شورى بين السهاجرين والاشيار
 والشيعة ادعوها ايضا امرا الهيا . فزعموا ان الهليمة هو نائب عن النبي ويجب
 ان يكون مختارا من الله ومنصوصا عليه من النبي وهذا المختار ان يكون الا
 الامام السبعون . فالامام عند الشيعة رجل الهى وهو الخليفة ايضا .

وانى هذا التطور بنتائج عظيمة منها ان الشيعة (اى هذه الفئة الجعزية)
 انفصلت عن جماعة المسلمين وصارت لها عفاة . فلكام على حدتها و تأسست
 العداوة بين زعم . منها ان تركت عند الفئة الثورة على السلطان و عملوا
 عن النيام والجهاد .

ثم كانت هناك فئات اخرى ممن ساءوا بالزبدية ما تركوا الثورة و
 النيام وسرى بهم ما كان منهم . ثم ظهرت فئة سبت بالاسمايلية و اسست
 باعمال عظيمة واستت دولا عديدة .

اما الفئة الجعزية فرأت نفسها فى غنى عن الثورة والجهاد .
 عفاة فائقة بما من لها امامها من اسرار الامم لامة المسلمين و المسلمين
 اللسان فى ذمهم و قتلهم و تهنى الولا والنضراء عليهم ، والالتجاء الى السحر
 والفتية ، بل الى الامكاز والخطابنة كديا ، عندما بدأ خوف و ترويع طرد
 فدام التباغض منذ ذلك و قام فى السر شعراء من بين الشيعة يمدحون
 من ساءة بنى اليماس و يهجونهم (و ربما يجاوزونهم الى غيرهم من القسام
 الراشدين) و يرون انهم اعلمهم و مهشومين و يمدحون الدهر و يشتمون

الامام الغائب ثم لما مات الحسن المسكري ، وذلك عام ٢٦ من الهجرة ، كانت هناك الداهية الدميئة . فبين الحسن لم يكن له عقب . فنجبر الرواض وتفرقوا فرقا . فدعت طائفة الى ان الامة قد افضحت و است . وانعت قلة منهم جعفر بن علي (أخا الحسن) . وقام عثمان بن سعيد من امراء الحسن واتي يدعوى من اعجاب الدعاوى .
فانه ادعى ان الحسن له ولد في الخامس من سنة مخفف في السرداب لا يظهر لاحد غيره وهو الامام بعد ابيه ، و ادعى انه اتخذه الامام المغتفى باباً له ونايابه بين الناس . فعلى الشيعة ان يعرفوه ويعطوه الاموال التي للائمة قبلهم .

فترون ان الرجل قد ادعى معالاً . فانه كيف يولد لرجل ولد ويدين عليه خمس سنين من غير ان يعلم عليه احد من اقاربه و جيرانه ؟! فضلا عن ان الحسن لما مات صائب اخوه جعفر بتراته . فارسل السلطان الى دار الحسن من بغداد عن ولده وبتحير جواريه . فتبين انه لم يكن له ولد و لن يكون . فتركوا التراث لجعفر .
وبعد لم اخفى الامام وهم كان يخاف ؟! قيل : كفن يخاف من اعدائه . فانقول هل كان له اعداء غير من كانوا اعداء لابائه ؟! فلم لم يخف آبائه و لم يخفوا من قبل ؟!

ثم انهم كانوا يعيشون جالفة و اى خوف لمن يعيش بالنفية ياترى ؟!
وكلمى دليلاً على خلال قوم ان يبادهم لدعوى كهنته . و حق القول ان التعصب كان قد اعمى قلوب الشيعة فكانوا طوع اموالهم يتقاتلون لكن ما يوافق اتراسهم و لا يرون الى المنفعة والاستئذان ادنى حاجة . امكان عبيدناهم اذعانهم بوجود امام مخفف في السرداب وهم ان الذين كانوا يسكرون موت من مات اذا وافق هواهم .

ثم ان موت الحسن بلاضرب كان حادثا مشهورا شائنا على الرواض
 هادما لبنيان منيعهم . فانه غلدهم بلامام وصلر يهدد جمعهم بالشر .
 فضلا عن كونه يفضحهم ويبين كتب مارووا عن انتمهم من ان الارض لا تظلو
 من امام ، وانه لولا الامام لساخت الارض باهلها .
 واما ما كان من حجة منهم من التعلق بذيول جفريين على واتخاذهم اماما
 فانه لم يكن ليجدى نفعاً . لانهم كانوا قدرووا قينا رووا عن انتمهم انه
 لا يجمع الاملة في اخوين بعد الحسن والحسين وكن هذا قد اشتهر عنهم .
 فكان الحادث فاجأهم وحيرهم حيث قام عثمان بن سعيد وادرك الامر
 بما اخرج من الاكتوبة . فلا حجب ان اتقاد له جلهم ورضوا به بابا للامام
 المختفى يوصل اليه منهم الاموال ويخرج منه اليهم « توقيتات » .

وبعضهم من اخبارهم انه كان يوهبهم ايام مقبلا في سمرقند في سفر
 فكان لا يسيبه باسم بل يسمي عن التسمية لكيلا يشعروا .
 ولما مات عثمان بعد ستين خلفه ابنه محمد بن عثمان . فكان يصر على ابيه .
 يجمع الاموال ويخرج التوقيتات . ولكنه عارضه غير واحد من مدعي البابية
 بعثت مخاصمات وخرجت توقيتات من الامام في اللعن عليهم والتبرء منهم .
 وعاش محمد بن عثمان اغواما كثيرة و لما مات ناب عنه الحسين بن
 روح النوبختي (من الايرانيين) وعارضه ايضا معارضون من مدعي البابية
 وكان منهم محمد بن علي الشلعاني وهو القائل :

« ما دخلنا مع ابي القاسم الحسين بن روح في هذا الامر الا ونحن نعلم
 فيما دخلنا فيه . لقد كنا تهاوش على هذا الامر كما يتهاوش الكلاب على
 العيف » (١)

ولقد صدق فيما قال . فان التخاصم لم يكن الا لاجل الاموال . كان
 الرجل يجمع الاموال ويطمع فيه فيدعي البابية لكيلا يسلمه الى آخر .
 و لما مات الحسين ناب عنه محمد بن علي السديري وكان هو
 آخر الابواب . فانه لما حضرته الوفاة عام ٣٢٩ من الهجرة (بعد مضي
 سبعين عاما من موت الحسن العسكري) لم يوس الى احد . بل اخرج توقيتا
 يقال فيه :

(١) كتاب العية للعلوي ص ٤١ < ٤٢ > ٣٨٨

د تند و اعمت ايمية النامة هلا مشهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره
 وذلك بعد منول الامه وفسوة القلوب وامتلاء الارض جورا .
 هذا ما كن من عثمان بن سعيد واخلاته (وسببهم الروافض بالثواب
 الابية) . وبذلك تطور الشيعة تطورا آخر و دخل فيه الاختفاء بالامام
 المعنى ، وان شئت بعد بالامام المعدوم . وفما اخترع عثمان واخلاته اكاذيب
 كثيرة وسروها بين الروافض لامل لذكرها هنا .
 وكن من امثال هؤلاء انهم ادعوا الشهادة لامامهم المختفى وجعلوها
 ركنا من اركان مذهبهم ضمن الواجب علينا ان ننكث عنها ونبين ما فيها .
 بيد ان الشهادة تاريخا على حدتها . فيجب علينا ان نتكلم عنها وعن تاريخها
 اولاً ثم نعود الى ما كافيه .

القول الثالث

في تاريخ التشيع والمهدومة بعد لي نعا زجا

•••

فهاء الشيعة و لما ملك البري من غير وصية الواحد واخبر انه قد
ما يدعون وقت النبوة السامة صارت الشيعة بلا رأس . فلم يكن
 لهم من يسوسهم ويتولى امرهم او يحتال لهم ان يحدث
 حادث . الا انهم كانوا قد امنوا بالشرذم او بالانحساء . لان الاعتقاد بوجود
 الامام الغائب ووجاه ظهوره وابتناهم لهم من اعدائهم و ما كانوا يزعمون
 للشيعة من الفضل على الاخرين ونحو هذه من مزاعمهم كانت كافية لان تستهويهم
 وتنتهم على ضلالانهم .
 ثم انهم كان لهم قفه واخبار واحكام كما كانت للامة (ار السنين)
 فلم يكونوا يعوزهم شيى .
 و فضلا عن كل ذلك قامت رواية الحديث (او القصة) منهم وادعوا
 النسيابة عن الائمة الساتب قائلين : « ان كانت النسيابة العامة او
 البايبة قد انتهت فالنسيابة العامة لم تنته . فبحن رواية الحديث نواب الامام بالنسيابة
 العامة . فاشدوا بزمام الرئاسة والحكومة واستدلوا على ادعائهم بدلائل :
 منها ما كانوا يروون عن امامهم الغائب : « اما في الحوادث الواقعة
 فارجموا فيها الى رواية احادنا . فانهم حجج عليكم كما انا حجج الله عليهم . »
 منها الرواية الروية عن النبي : « علمنا امتي كانياء بني اسرائيل » .
 منها الاية : « فلولا نفر من كل فرقة منهم لبعثناهم في السنين
 ولينفروا فؤمهم اذا رجعوا اليهم » .
 فهذه الدلائل ليس فيها ما يدل على الحكومة او الرئاسة . بيد ان الروافض
 كانوا طوع ما يلفقه لهم زعمائهم . فادعوا لهم و اتقادوا لحكومتهم . فصار
 كل قية يضرب طيل الحكومة (تحت ستار التقية) وياخذ من ارباعه الاموال من
 الزكوة وسهم الامام .
 فليتعجب التعجب من ان يكون مات من الحكام كل واحد . •••

الآخرين . فليتعجب من ان يجبي رجال معتزلون مصولو الابدى خراجا من الناس .

ونسج هؤلاء على منوال انهم من عد الضلعة المعاصرين خاصين للخلافة و تنى التواكل عليهم معاداة العامة من المسلمين والاشتغال بدمهم و نلب اصحاب النبي والفتح فيهم والافتراء على الله وعلى النبي وآويل الايات وتحريف النصوص وال اخبار .

وساعدتهم من العوائد ما كان من ضعف امر الخلافة وقيام القابض عليها وتوالي الفتن في بغداد . فتضح لهم المجال وتسهل الامر . ثم استولى آل بويه وهم من الشيعة الامامية على بغداد . فصار مجالهم اتسع و امرهم اسهل . فخرقوا سائر التقيّة وتجاهلوا براءتهم وعقائدهم . فساروا يبرزون في المجالس الى علماء العامة و يعاجونهم . بل يفاخرونهم و يتطاولون عليهم .

وكان الكرخ في بغداد مطلة للمرواض وكانوا قد كثروا فيها . فاخذوا يبارون العامة في الاحتفال بالسواسم والاعباد و بنوا قبا على قبور انهم في النجف و كربلاء في الكرخ وساميرا وجاورها بناهد و مزارات ، وانخذوا اقامة النياحات على الحسين ايام عاشوراء سنة لهم .

ثم انهم كانوا يترقبون ظهور المنتقم الغائب ويهيجون ويسبون و هم يرجون خروجه من السرداب . وقد هجس ابن الحجر من علماء العامة وقال :

ما آن للسرداب ان يلد الذي صبر نوره بزعمكم انسانا
فلمى عنونكم الغفاء لهدى نقتنم النقاء والديانا

ومن العجيب ما روى انهم كانوا قد امانوا في الحنة مقام اسموه «مشهد» صاحب الزمان» اسدلوا عليه ستر - ريز . فكان يخرج كل يوم مائة رجل منهم عليهم السلاح وبايديهم سيوف مشهورة . فيأتون ابراهيمية بدعوة العسر و يأخذون منه فرسا ملجعا مبرجا او فلا كذلك ويضربون القبول والانتار والبوقات امام تلك الدابة ويقدمها حسون منهم و يتبعها منهم وبشي آخروت عن يمينها وشمالها و يأتون المشهد ويقفون على بابها ويقولون : « باسم الله يا صاحب الزمان ، باسم الله اخرج قد ظهر الفساد و كثرت الظلم وهذا اوان خروجك ، ودمرت الله بك بين الحق والباطل »

ولا يزالون كذلك وهم يضربون الأبطال والانصار والبوقات الى ملوثة الحرب . و يظهر مما كتبه ياقوت الحموي وابن بطوطة أنهم قد رأوا على ذلك ما تبين عن السنين أو أكثر .

ما الفوه من الكتب لنا نضع المجال للشيعة في السأة الراجعة في الهجرة قام من بينهم مؤلفون فجمعوا ما كان لهم من الاحاديث والاعبار وتأويل الايكة وقصص ائمتهم و غيرها . فكانت لهم كتب يتداولونها (من الكافي والتهذيب والاستبصار ومن لا يحضره الفقيه وغيرها) وازدادت بذلك تحلثهم استحكاماً . وانت ان امست النظر في كتبهم رأيتهم قد اهتوا اشد الاهتمام على اثبات امور .

(١) الولاية وما ادريك ما الولاية . الولاية في اللغة ان يملك رجل امور قوم ويخوم بها . ولكنها عند الرواضع بمعنى خاص آخر . هي عندهم ان الله خلق معبدا وعليا فاطمة والائمة من ولد فاطمة قبل ان يخلق العالم بالآلاف من السنين فاحبهم واصطفهم وخلق العالم لاجلهم وفرض طاعتهم ومحبتهم على الناس اجمعين ، واهم كانوا خلفاء الله في ارضه و عزان عليه و كانت الامور مفوضة اليهم ، واهم شفعاء الناس يوم القيامة و قيام النار والجنة بين شعبهم واعدايتهم . هذه هي الولاية . ومن لم يقبلها فليس له دين و لم تقبل منه حسنة . قال الله تبارك وتعالى ولاية علي بن ابي طالب حسني فمن دخل حسني امن من عذابي .

(٢) خلافة علي بعد النبي واثباتها بالايات من القرآن والاحاديث و ما كان من ابي بكر وعمر من شجبهما الخلافة و طمسهما حيا ونزعهما العتق من يد فاطمة . وقد بلغت منهم ذلواحة الى ان عدوا ابا بكر و عمر من المشافقين لم يوتوا بالله والنبي ، وقالوا هما كذابين خائضان في الجاهلية اليهود ماخبروهما بما سيكون من قيام نبي من بين العرب واسمايته على البلاد فلما قام النبي علما اءاهو فاسلمها شعبا في الولاية و المال ، ورووا ذلك عن ائمتهم .

(٣) فضل علي ومقامه عند الله وانه كان شريك النبي لم يعلم الله نبيه علما الا امر ان يحله عليا . وقد امرتوا في ذلك افراسا لامزيد عليه . فزوروا انهم جعلوا القرآن كديوان شاعر مدح * **«لعل آية فيها يشارة**

اوذكر نعيم جعلوهما في علي وكل آية فيها انذار او ذكر عذاب - ما في
عمر واي يكر. «النظر الي منى عبادة ولا يقبل اسنان عبد الا بولائه والبرائة
من اعدائه».

٤ (الامامة وان الارض لا تخلو من امام ولو خلت لساخت باهلها وان
الذي كان قد نص على الائمة الاثنا عشر بذكر اسمائهم وارصانهم واحدا فواحدا .
بل ذكروا ان الله نزل على النبي لو حيا من السماء فيه اساء الائمة وارصانهم
و سوء بلوح القاطمة (لان النبي كان قد اهداه الي قاطمة) . وقد افرطوا
في هذا الباب امرطا ادى بهم الي الكفر والالعاد . ومجالى هنا اشيق من ان
أتى بمثلة مما قد ذكروا في كتبهم من الكفاي وغيره .

٥ (فضل الشيعة على غيرهم وانهم من طينة خاصة بهم . خلفوا من
فاضل طينة الائمة و عجنوا بساء ولايتهم و انهم هم الفائزون يوم القيمة .
« لا تستخفوا بقرناء شيعة علي وشركته من بعده . فان الرجل منبه لشيعة
في منزلة ومهتر » . « اناس يعدون علي ثلاثة : عالم ومعلم وعشاء : فتحن
السماء وشيئا السالمون وسائر الناس غشاء » .

٦ (الامام الغائب ومهدوبه وان النبي والائمة من بعدهم كانوا
قد اخروا عن غيبته بعد ولادته وعن ظهوره حين اشتداد البلاء و انه اذا ظهر
ملا الارض عدلا وقسطا وبركة و دفع عن الناس العاعة والمرض وصبر فلو بهم
كثيرا تعديد وحكم في الناس بحكم داود لا يستل عن بيته . و من العجايب
ما ذكروا من علامات قرب ظهوره . فقد اتوا بكل ما اوحى اليهم او هامهم ،
من : « وز يتنونها واخرى يتوقعونها واخرى ارادوا بها اعظام الامر وتحويل
السامع . وانا آت منها بيش ما عنوه » .

خروج رجل سنياني ، و اختلاف بني العباس في الملك ، وقتل نفس
ركية بظهر الكوفة في سبعين من الصالحين ، وذبح رجل هاشمي بين الركن
والهمام ، وهدم حائط مسجد الكوفة ، و خروج منبري في مصر ، و تملك
الشامات ونزول الترك الجزيرة ، ونزول الروم الرملة ، وخلق العرب اغتصابا ،
وقتل من مصر اميرهم ، وخراب الشام ، و اختلاف ثلث اربابها ، و شق في
المرات حتى يدخل الماء اربعة الكوفة ، و احراق رجل عظيم القدر من شيعة النبي -
العباس بن ابي ابي العباس ، و غنم اليمسري مياي الكرخ بميدان السلس ، و خروج

- ٨٤ -

الفصل الثالث

فيما قد نتج من التشيع من الاعمال القبيحة

❦❦❦

منها يوجب الاسف ان التشيع فضلا عن اضلال الناس و
القدح في اصحاب سرقهم الي مخالفه باطله ما انزل الله بها من سلطان ،
النبي قد جثم على اعمال منكرة كثيرة - اعمال تحالف
 الدين والغل والتهديب وتوجب مضارا كثيرة من كل نوع ، وهالما اذا كرم في
 هذا العمل بعض تلك الاعمال بالاختصار .

فمنها الضمن في اصحاب النبي و القدح فيهم . فقد ذكرنا ان ائمة الشيعة
 ادعوا ان النبي كان قد نسي عدو الامام علي بالخلافة وانهم ابا بكر و عمر و
 عثمان يفسد حق علي فاخذوا يذمونهم و يظلمون السنتهم فيهم ، و بلغ منهم
 العداوة الي ان صاروا يفضون سائر اصحاب النبي من المهاجرين والانصار و
 يتسبونهم الي الارتداد بحجة انهم كانوا قد باعوا الخلافة الثلاثة و خلاصة القول
 انه صار التبره من اي بكر و عمر و عثمان وعائشة وغيرهم جزءا من اعمال الشيعيين
 واشغل محلا كبيرا في كتبهم .

ولارب ان ذلك من اشنع اعمالهم . فان اصحاب النبي من المهاجرين و
 الانصار صدقوا النبي حين كذبه الآخرون و نصروه باموالهم و انفسهم
 فكانوا كراما عند النبي و لا سيما الشيعيين (الصديق و الفاروق) ، و مانسوه
 اليهم من مخالفة وصية النبي و نزع الخلافة من يده على وغير ذلك فلم يكن الا زورا
 و بهتانا كما اوضحنا ذلك من قبل .

ثم ان الشيعيين لما راي الخلافة سارا بالسليين احسن سيرة و ابدى من
 السياسة والعدالة والتفوى ما قد حفظه لها التاريخ و واج الاسلام في زمانها
 كثيرا .

فمن الشاعة ان يقدح اناس فيها او يجوزوا اللعن عليها او ينسبوا
 الارتداد الي اصحاب النبي لانهم قد باعوهما .

و

عبادة القب و آخر من منكر انهم ما هو راجع فيهم من عبادة القب .
 قد شاذوا على غير كل واحد من المتهم ، في خراسان
 او في العراق او في العجاص ، فية من الذهب او الفضة وبنوا مباني و خبوا
 خداما . فبصدها الزارون من كل فج عسق . فيقفون امام الباب متواضعين
 ويستأذون مضرهين ، ثم يدخلون فيلمون القبر و يصفون حوله و يكون و
 ينهلون و يستلون حاجلتهم . فهل هذه الا العبادة ؟
 نعم انهم يدافعون و يجيئون قاتلين : « اتانا لنعقد الائمة آلهة و لا نزورهم
 لبيدهم . بل نضعهم عبادا مغربين هداة و نزورهم لكي نستقيم في حاجياتنا »
 ولكنهم حجنتهم داخنة . فان الله حاجة الى الاستشفاع عنده . وليس الله
 يبارك و تعالى كساحد من ملوك الارض حتى يستشف احد عنده . ثم لن هذا
 الجواب من جواب المشركين . فان القرآن يحكي لنا انه لما كان النبي يلوم
 المشركين من قريش و يقول لهم : « اتعبدون ما تعبتون » اجابوه قائلين :
 « هؤلاء شفائنا عند الله » .

وما يرى لجاج الشيعة انه قد افضى منذ ظهور الوهابيين اكثر من مائة
 وخسين هاما و جرت في تلك المدة مباحثات و مجادلات كثيرة بينهم و بين
 الطوائف الاخرى من المسلمين و انتشرت رسالات و كتبت كتب و ظهر جليا ان
 ليست رواية القب و التوسل بالموتى و نفوس المور للمبوء و ثنائيا الا الشرك
 و لا فرق بين هذه و بين عبادة الالوهة التي كانت جلوية بين المشركين من العرب
 قام الاسلام بجادلها و يفي قلع جنودها ، يبين ذلك آيات كثيرة من القرآن .
 منزت الوهابية في سائر طوائف المسلمين غير الروافض او الشيعة الامامية .
 فان هؤلاء لم يكثر تروا بنا كلن ولم يمتوا بالكتب المنتشرة و الدلائل المذكورة
 ادنى اعتناء ، ولم يكن نصيب الوهابيين منهم الا اللعن والسب كالاخرين .

سند شماره‌ی (۸)

سخنانی از شیخ حسنین مخلوف درباره‌ی تقریب.

این سند از دو جهت مهم است:

۱- کتابی که آن را عبدالکریم شیرازی رافضی به نام «الوحده الاسلامیه» و یا «التقريب بين المذاهب السبعة» به چاپ رسانده و بنا به ادعای خودش آن را از مجله‌ی «رساله الاسلام» (مجله‌ی تقریب) گردآوری کرده است، آن را با مقاله‌ی مخلوف و به عنوان مفتی مصر، آغاز کرده که وی در آن مقاله تقریب را تأیید می‌کند و به سوی آن دعوت می‌دهد، در حالی که مخلوف در این سخنان تأکید می‌کند که از همان ابتدا از مخالفان اندیشه‌ی تقریب بوده است.

۲- این سند از لحاظ تاریخی گویای آن است که برخی از شیوخ ازهر با تلاش‌های شلتوت برای تدریس مذهب تشیع در کنار مذاهب چهارگانه، که هنوز هم تشیع به این دستاورد افتخار می‌کنند، در حالی که این پیشنهاد اصلاً عملی نشده است، مخالف بوده‌اند.

بسم الله الرحمن الرحيم

بدأت فكرة التقريب بين أهل السنة والشيعة حينما كان بمصر رجل شيعي اسمه "محمد القمي" وسعى في تكوين جماعة سماها (جماعة التقريب) وأصدر «مجلة التقريب» وكتب فيها بعض الناس. وأنا لم أكن موافقاً على التقريب ولا على المجلة؛ ولذلك لم أكتب في المجلة ولم أجتمع مع جماعة التقريب في مجلس ما. وقد سعى القمي لدى الشيخ شلتوت في أن يقرر تدريس الفقه الشيعي الإمامي في الأزهر أسوة بالمذاهب الأربعة التي تدرس فيه. وأنا حين علمت بهذا السعي كتبت كلمة ضد هذه الفكرة، وأنه لا يصح أن يدرس فقه الشيعة في الأزهر؛ ألا ترون أن الشيعة يجيزون نكاح المتعة ونحن في الفقه نقرر بطلان نكاح المتعة، وأنه غير صحيح، وقد أبلغت هذا الرأي لأهل الحل والعقد في مصر إذ ذاك وأصدروا الأمر لشيخ الجامع الأزهر بأنه لا يجوز تدريس هذا الفقه فيه ولم ينفذ والحمد لله^(١).

(١) هذا جزء من حديث الشيخ مخلوف، نكتفي بنشره ونرجيء الباقي لعدم صلته بالمسألة بموضوعنا.

بسم الله الرحمن الرحيم

بدأت فكرة التقريب بين أهل السنة والشيعة حينما كان بمصر رجل شيعي اسمه «محمد القبي» وسعى في تكوين جماعة سماها «جماعة التقريب» وأصدر مجلة «التقريب» وكتب فيها بعض الناس.

وأنا لم أكنه موافقا لدعوى التقريب ولا على المجلة، ولذلك لم أكن في المجلة ولم ألتحق مع جماعة التقريب في مجلس ما.

وقد سعى القبي لدخول شئون في أن يقرر تدريس الفقه الشيعي الإطاعي في الأزهر السورة بالذاهب الأربعة التي تدرس فيه وأنا حينئذ علمت بهذا السعي كتبت كلمة ضد هذه الفكرة، وأنه لا يصح أن يدرس فقه الشيعة في الأزهر، لأننا نرون أن الشيعة يميزون نطاق المنفعة ومحمد في الفقه بقرن نطاق المنفعة، وأنه غير صحيح، وقد ألفت هذا الرأي لأهل العلم والعقلاء، ومن ذلك وأصدروا في المجمع الأزهر بأنت لا يجوز تدريس هذا الفقه فيه ولم ينفذوا الحمد لله.

هذا ما أطلبه علم
١٣٠٢ هـ
عبدالمجيد

إن هذا جزء من حديث الشيخ مخلوف، كتبت في بشره، وزعم الباقى لعدم صلته بالمسألة بموضوعنا.

تصويرى از آنچه مخلوف بر نویسنده املاء کرده و در پای آن امضاء کرده است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اندیشه‌ی تقریب میان اهل سنت و اهل تشیع زمانی آغاز شد که در مصر یک مرد شیعه به نام «محمد قمی» می‌زیست و برای به وجود آوردن جمعیتی تلاش می‌کرد که آن را «جماعت تقریب» نامگذاری کند و «مجله‌ی تقریب» را منتشر کرد و برخی از کسان در آن قلم زدند.

از آن جایی که من نه با تقریب موافق بودم و نه با مجله‌ی آن، لذا نه در مجله چیزی نوشتم و نه در هیچ جلسه‌ای از جلسات تقریب شرکت کردم. قمی سعی کرد شیخ شلتوت را وادار کند تا دستور دهد فقه شیعه‌ی امامی در کنار مذاهب چهارگانه در ازهر تدریس شود. زمانی که من از این تلاش‌های وی آگاه شدم علیه این اندیشه مطالبی نوشتم و گفتم که تدریس این فقه در ازهر جایز نیست، چرا که شیعیان در فقه نکاح متعه را جایز می‌دانند، در حالی که هر چهار فقه ما آن را باطل و ناجایز می‌دانند. من به صاحبان حل و عقد آن زمان مصر این مطالب را رساندم و آنها به شیخ ازهر دستور دادند که تدریس این فقه در ازهر جایز نیست و این اندیشه عملی نشد. «الحمد لله»^(۱).

(۱) - این بخشی از سخنان شیخ مخلوف بود که ما به چاپ آن بسنده می‌کنیم و بقیه‌ی سخنان وی چون به موضوع ما ارتباط تنگاتنگی ندارد، از چاپ آن خودداری می‌کنیم.

سند شماره‌ی (٩)

اظهار نظر یکی از اندیشمندان عراقی درباره‌ی مسأله‌ی تقرب.

(وی ترجیح داد اسمش مخفی بماند. اهمیت این از آن جهت است که اظهارات یک اندیشمند مسلمان سنی را که در کشوری زندگی می‌کند که نصف جمعیت آن یا حتی بیش از نصف آن شیعه است).

رقم (٩) حديث لأحد المفكرين العراقيين عن مسألة التقريب

وقد أثر ألا افصح عن اسمه. وأهميته تأتي في أنه صدر من مفكر مسلم (سنّي) يعيش في بلد يمثل الشيعة فيه الشطر أو أكثر.

بسم الله الرحمن الرحيم

إن دعوى التقريب لها مجالان :

المجال الأول :

هو التقريب بين العقيدتين والفقهين وهذا أمر لا يرد بالنسبة لنا فإن مؤداه أن يتنازل كل فريق عما عنده من التطرف في نظر الآخر وما يظن الطرف الآخر أنه يسيء إليه، وهذه الحالة من التنازل ممكنة بالنسبة للشيعة باعتبار أن عندهم من البدع الشيء الكثير لا يمنعهم شيء من التنازل عنها ولكن أهل السنة ليس عندهم بدع بحمد الله ومستندهم القرآن والسنة الصحيحة ولا يمكنهم التنازل عن شيء من ذلك مما قد يجعل الدين عرضة للمساومة إلا ما يكون قد لحق ببعض العلماء من أهل السنة من بدع ليس لها دليل شرعي واضح. وهذه نادرة في أهل السنة وفي مسائل الفروع لا الأصول وكان علماء أهل السنة هم السابقون إلى إنكارها دوماً كما فعل الأئمة آبن تيمية وآبن القيم وغيرهما. وقد يعترض البعض هنا بأن الشيعة يعدون

ما نخالفهم به بدعة وإن اعتبرناها سنة وعقيدة صحيحة وينون على ذلك وجوب موافقتهم في بعض ما يعتقدون، وليس الأمر كما قالوا فإن الاعتداد لمسلتنا إنما يكون بشهادة القرآن ونصوص الحديث الصحيحة لا إلى شهادة الشيعة وقد ذكر العلماء أن أهل السنة عليهم إنكار بدع المبتدعة وإن كان المبتدع متعبداً بها معتقداً صوابها كما صرح بذلك الإمام الغزالي (راجع «إحياء علوم الدين»: ج ٢).

ولا بأس أن نقيّد إنكارنا على هذه البدع بالقيّد المصلحي وفق قاعدة الترجيح بين المفسد والمصلح المتعارضة بأن يحتمل المفسدة اليسيرة من أجل درء المفسدة الكبيرة ونحتمل تفويت المعروف الأصغر حرصاً على جلب المعروف الأكبر. وهذه قاعدة صحيحة عند الفقهاء ولابن تيمية إسهاب جيد في شرحها - في رسالته المشهورة «الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر» وفي عموم كلامه في رسائله الأخرى والعمل بهذه القاعدة قد يجعلنا نسكت عن إنكار بدعة الشيعة في وقت من الأوقات أو في مكان من الأماكن سداً للذريعة وخروجاً عن أصل الإنكار إذا كان الإنكار يؤدي إلى هياج الفتن وإراقة الدماء والقتال بين أهل بلد يتكافؤا فيه عدد الشيعة مع عدد أهل السنة وأما في الأحوال الاعتيادية التي لا تكون هناك مفسدة تصاحب هذا الإنكار فإنه يكون مستساغاً أو واجباً.. وربما ساغ أن نسكت أيضاً عن صاحب بدعة نرى دلائل الخير فيه وحرصه على الفهم فيكون من تمام دواعي الرفق معه أن ندعه يكتشف الحق تلقائياً وبدراسة ذاتية أو بنصيحة خفية منا دون إجفاله بالإنكار العلني عليه.

المجال الثاني :

هو التقريب بين علماء الشيعة وعلماء السنة والدعوة إلى حسن العلاقة بين العامة من أهل العقيدتين وهذه مسألة مطلوبة وفيها مصالح ظاهرة وعلى أهل السنة أن يلتزموا أسلوب البحث العلمي الهادي في مناقشة بدع المبتدعة وأن يترفقوا معهم وقد يكون من تمام الترفق زيارتهم ومعاونتهم في الحدود التي لا خلاف فيها أو نجدتهم في الملمات وأيام المصاعب أو نصرهم إذا كانوا في نزاع مع كافر أو ظالم لهم، إلا أن هذا الأصل في التعاون وحسن العلاقة وهدوء البحث لا يمكن أن يطرد دائماً ليشمل من يأتي من الشيعة بغلو يكون في السكوت عنه تحريك القوغاء والدهماء بل الواجب أن ننكر على أهل الغلو الشديد والأقوال الشاذة في كل الأحوال، والحد المميز بين الطائفتين: الطائفة الأولى التي نترفق معها في الكلام والطائفة الثانية التي نغلظ لها الكلام إنما يكون كامناً في مدى اعتماد القائل على نص قديم^(١) تتكون منه شبهة له أو على تأويل قد تميل إليه بعض الأذهان وأما من يتتبع غرائب النقول عن المجاهيل والمتأخرين ومن لا تأويل له فالإنكار منا تجاهه أولى. وربما كان الإغلاظ له أوجب.

(١) الحق أن يقال (عل نص شرعي).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادعا و اندیشه‌ی تقریب دو عرصه دارد:

عرصه‌ی اول.

نزدیک کردن هر دو عقیده و یا هر دو فقه به یکدیگر و این چیز نسبت به ما عملی نیست، چرا که شرط اصل آن این است که هر طرفی از آنچه به نظر طرف دیگر تندروری به حساب می‌آید و یا احساسات او را تحریک می‌کند دست بردارد. این چیز از سوی شیعیان عملی است، چرا که آنها بدعت‌های زیادی دارند که می‌توانند از آن دست بردارند، اما اهل سنت بحمد الله بدعت چندانی ندارند و استناد آنها به قرآن و سنت صحیح پیامبر است و آنها نمی‌توانند از چیزی از اینها دست بردارند، چرا که این به معنای در معرض داد و ستد و چانه‌زنی قرار دادن دین است. ممکن است برخی از علمای اهل سنت دارای بدعت‌هایی باشند که دلیل شرعی روشنی بر آنها نباشد، این چیز در میان اهل سنت از یک سو ناچیز است، و از سوی دیگر علمای اهل سنت همیشه پیشگام نقد این گونه بدعت‌ها بوده‌اند، و کارهای امامانی همچون ابن تیمیه، ابن قیم و غیره در این مورد قابل ذکر است.

برخی اعتراض می‌کنند که شیعیان بعضی از چیزها را که برخلاف عقیده‌ی آنهاست، بدعت می‌شمارند، گرچه ما آنها را سنت و عقیده‌ی صحیح می‌دانیم و بنابراین از ما می‌خواهند در برخی از امور بایستی اعتقادات آنها را بپذیریم. این مسأله آن گونه که آنها فکر می‌کنند نیست، چرا که نزد ما تنها شهادت و گواهی قرآن و سنت صحیح پیامبر اعتبار دارد نه شهادت شیعه. علما گفته‌اند اهل سنت باید بدعت‌های اهل بدعت را مورد نقد و انکار قرار دهند، گرچه صاحب بدعت اعتقاد به حقانیت و درستی آن داشته باشد و آن را به

عنوان عبادت و دین انجام دهد. امام غزالی این مطلب را به صراحت گفته است (رجوع شود به احیاء علوم الدین، ج ۲).

البته اشکالی ندارد، ما نقد و انکار این بدعت‌ها را به قید مصلحت، طبق قاعده‌ی ترجیح دادن برخی از مصالح و مفسد به هنگام تعارض بر یکدیگر مقید کنیم. یعنی منکر اندک به خاطر پرهیز از منکر بزرگ‌تر تحمل شود و یا از معروف کوچک‌تر به خاطر رسیدن به معروف بزرگ‌تر چشم‌پوشی شود. این قاعده‌ی درستی است نزد فقها، و علامه ابن تیمیه در رساله‌ی مشهورش «امر به معروف و نهی از منکر» و در عموم سخنانش در کتاب‌ها و رساله‌های دیگر آن را به خوبی شرح داده است.

عمل به این قاعده ما را بر آن می‌دارد تا در زمانهای خاصی و یا در مکانهای خاصی از انکار بدعت تشیع. اگر این کار موجب زیانهای بزرگ‌تری و یا موجب برپا شدن فتنه و جنگ و درگیری میان ساکنان کشوری می‌شد که تعداد جمعیت اهل سنت و اهل تشیع در آن تقریباً برابر بود، خودداری کنیم. اما در شرایط عادی که انکار این بدعت‌ها مفسده و فتنه‌ای را به دنبال ندارد، این انکار قابل توجیه و یا حتی واجب است.

همچنین اگر در صاحب بدعتی نشانه‌های خیر و حرص و اشتیاق به فهم دیده می‌شد، باز هم بایستی در برابر برخی از کارها و اعتقادات او از خود تحمل نشان داد و با او با نرمش برخورد کرد تا آرام آرام و خود به خود حق را کشف کند و از تویخ علنی او و انکار و نقد کارهای وی در ملاء عام باید پرهیز کرد و اگر هم خواستیم او را نصیحت کنیم، این کار را مخفیانه انجام دهیم.

عرصه‌ی دوم.

عرصه‌ی دوم تقریب میان علمای شیعه و علمای اهل سنت دعوت به همزیستی مسالمت‌آمیز میان پیروان دو فرقه است که این امر مطلوب است و

اهل سنت در نقد و بررسی بدعت‌های اهل بدعت بایستی روش بحث علمی آرام را لازم بگیرند و با آنها نرمی کنند، و شاید یکی از راه‌های نرمی کردن با آنها رفتن به دیدن آنها و کمک کردن به آنها، اما به گونه‌ای که خلاف شرعی انجام نگیرد، است.

همچنین در سختی‌ها و مصیبت‌ها و یا به هنگام جنگ کافر و یا ستمگری با آنها به کمک آنها شتافت، اما این اصل تعاون و ارتباط خوب و بحث آرام همه جا قابل عمل نیست و شیعیانی را که غلوها و تندروی‌هایی انجام می‌دهند که سکوت در برابر آنها شعله‌ور شدن آتش فتنه می‌شود، در بر نمی‌گیرد. بلکه در برابر کسانی که اهل غلو و اهل اقوال شاذه هستند باید همواره ایستادگی کرد. آنچه این دو گروه را از هم متمایز می‌کند، یعنی گروهی را که بایستی در برابر آن ایستادگی کرد و سکوت در برابر کارها و گفته‌های آن موجب فتنه می‌شود، و گروهی که بایستی با نرمش با او برخورد کرد آن است که گروهی که با اعتماد بر یک نص قدیمی که امکان شبهه در آن وجود دارد و یا قایل به تأویل است که برخی از اذهان ممکن است به سوی آن متمایل شوند، دچار بدعت شده است، با وی نرمش و مدارا می‌کنیم، اما گروهی که از گفته‌های عجیب و غریب افراد مجهول و متأخران پیروی می‌کند و هیچ‌گونه تأویل و تفسیری هم ندارد، ایستادگی و انکار در برابر او اولی‌تر است، و شاید شدت عمل در برابر او بهتر باشد.

سند شماره‌ی (۱۰)

- و در آخر نص‌ها و گفته‌ها و نوشته‌های مهم دیگری در رابطه با این قضیه نیز وجود دارد که تنها به ارجاع به منابع اصلی آنها اکتفا می‌کنیم.
- ۱- سخنانی از محمد زاهد کوثری تحت عنوان «پیرامون اندیشه‌های تقریب بین مذاهب» که آنها را در کتابش «مقالات الکوثری» ص ۱۴۸ و صفحات پس از آن به چاپ رسانده است.
 - ۲- مقاله‌ای از علی طنطاوی تحت عنوان «الی علماء الشیعه» که آن را در «مجله‌ی الرساله» سال ۱۵ شماره ۷۲۲ سال ۱۹۴۷م به چاپ رسانده است.
 - ۳- سخنان مهمی از یکی از اعضای جماعت تقریب، یعنی شیخ عبداللطیف محمد سبکی، عضو گروه «علمای بزرگ» مصر که در آنها اهداف جماعت تقریب در مصر را برملا می‌کند و این مقاله را «مجله‌ی ازهر» در (ج ۲۴/۲۴) به چاپ رسانده است.
 - ۴- مقالات مهم (متعددی از شیخ محب‌الدین خطیب) که آنها را در مجله‌ی «الفتح» جلد ۱۸ به چاپ رسانده است.
 - ۵- متن نامه‌ای که موسی جارالله آن را به علمای شیعه فرستاده است. «الوشیعه»، ص ۱۸.

فهرست منابع

قرآن کریم.

منابع و مراجع عمومی.

الف) منابع خطی و کتابهایی که منتشر نشده‌اند.

- ۱- «إرشاد الغیبی لمذهب أهل البيت في صحب النبي»: محمد بن علی شوکانی، کتابخانه‌ی دانشگاه ریاض، بخش کتاب‌های خطی شماره‌ی (۱۸۶۹).
- ۲- «أصول السنة»: ابوعبدالله محمد بن ابی زمنین، کتابخانه‌ی خصوصی حماد الأنصاری، (تصویربرداری شده از روان کشک ترکیه).
- ۳- «الإقترح»: محمد بن علی بن دقیق العید، (نسخه‌ی تصویربرداری شده از کتابخانه‌ای در آلمان).
- ۴- «الایمان»: محمد بن یحیی بن ابی عمر (از کتاب‌های خطی کتابخانه‌ی ظاهریه‌ی دمشق) به شماره‌ی (۱۰۴).
- ۵- «تاریخ بغداد»: عبدالرحمن سوبیدی، نسخه‌ی تصویربرداری شده در کارگاه تاریخ دانشکده‌ی اجتماعی ریاض.
- ۶- «التحفة الاثنی عشریة»: شاه عبدالعزیز دهلوی، کتابخانه‌ی اوقاف بغداد، به شماره‌ی (۵۰۳۵).
- ۷- «التعلیقات فی ردود الشیعة»: محمود شکرى آلوسی، کتابخانه‌ی اوقاف بغداد، به شماره‌ی (۱۳۷۸۵/۵)، قسمت مراجع.
- ۸- «تهذیب الکمال»: جمال‌الدین یوسف مزی، نسخه‌ای تصویربرداری شده در دانشکده‌ی اصول دین، به شماره‌ی (۲۹۵۹).
- ۹- «السید محب‌الدین الخطیب، آثاره و دوره فی خدمة الدعوة»: محمود فوزی، پایان‌نامه‌ی دکترای در کتابخانه‌ی اصول دین ازهر به شماره‌ی (۷۲۱) ماشین نویسی شده ۱۹۷۶م.
- ۱۰- «السیوف المشرقة فی مختصر الصواعق المحرقة»: محمد خواجه نصرالله هندی.

مختصر کرده‌ی محمود آلوسی، کتابخانه‌ی موزه‌ی عراق، به شماره‌ی (۸۶۲۹).

۱۱- «الضعفاء»: ابراهیم بن یعقوب جوزجانی، کتابخانه‌ی ظاهریه‌ی دمشق به شماره‌ی (۳۴۹) قسمت حدیث.

۱۲- «الطبرسی مفسراً»: محمد بسیونی، پایان‌نامه‌ی دکتر، موجود در کتابخانه‌ی دانشکده‌ی اصول دین ازهر، به شماره‌ی (۶۳۰).

۱۳- «فضائل الصحابة ومناقبهم وقول بعضهم في بعض»: ابوالحسن علی دارقطنی، کتابخانه‌ی دانشگاه اسلامی به شماره‌ی (۱۴).

۱۴- «كاشف الغمة في إعتقاد أهل السنة»: چکیده‌ای از کتاب هبه الله بن حسن لالکایی، کتابخانه‌ی «السعودیه»ی ریاض، به شماره‌ی (۲۱۴ / ک. ل).

۱۵- «كشف غياهب الجهالات»: محمود شکرى آلوسی، کتابخانه‌ی قادریه‌ی بغداد، به شماره‌ی (۸۹۲).

۱۶- «النفحة المسكية في الرحلة المكية»: عبدالله سویدی، کتابخانه‌ی عارف حکمت به شماره‌ی (۲۶۹).

۱۷- «نقض عقاید الشیعة»: عبدالله سویدی، کتابخانه‌ی اوقاف بغداد، به شماره‌ی (۱۳۷۸۵/۱) قسمت مراجع.

(ب) منابع و مراجع چاپ شده:

۱۸- «الإباضية بين الفرق الإسلامية»: علی یحیی معمر، کتابخانه‌ی وهبه، چاپ اول ۱۳۹۶هـ ق.

۱۹- «الإبانة في أصول الديانة»: ابوالحسن اشعری، تحقیق از فوکیه حسین، دارالانصار قاهره، چاپ اول، ۱۳۹۷هـ ق.

۲۰- «الأحكام السلطانية»: أبو الحسن علی ماوردی، انتشارات مصطفی بابی حلبی، قاهره، چاپ دوم، ۱۳۸۶هـ ق.

۲۱- «الأحكام في أصول الأحكام»: سیف‌الدین آمدی، پانوشتها از عبدالرزاق

- عفيفي، انتشارات النور رياض، چاپ اول، ١٣٨٧هـ ق.
- ٢٢- «أحكام المرتد في الشريعة الإسلامية»: نعمان عبدالرزاق سامرائي، انتشارات دارالهاشم بيروت، ١٣٨٧هـ ق.
- ٢٣- «الأخبار الطوال»: احمد بن داود دينوري، تحقيق از عبدالمنعم النمر، دار احياء الكتب العربيه، قاهره، چاپ اول، ١٩٦٠م.
- ٢٤- «الآراء الصريحة لبناء قومية صحيحة»: محمد ملاح، ضمن مجموعه «السنه» به محل و تاريخ چاپ كتاب اشاره ای نشده است.
- ٢٥- «الإرشاد إلى قواطع الاعتقاد»: ابوالمعالي عبدالملك جويني، انتشارات «السعادة» مصر، ١٣٦٩هـ ق.
- ٢٦- «إرشاد الفحول»: محمد بن علي شوكاني، انتشارات، مصطفى بابي حلي، چاپ اول، ١٣٥٦هـ ق.
- ٢٧- «أساس البلاغة»: جارالله محمود زمخشري، دار صادر بيروت، ١٣٨٥هـ ق.
- ٢٨- «أسد الغابة في معرفة الصحابة»: ابوالحسن علي جزري، انتشارات الشعب، قاهره.
- ٢٩- «الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعة»: ملا علي قاري، تحقيق از محمد الصباغ، انتشارات مؤسسه رسالت، ١٣٩١هـ ق.
- ٣٠- «إسلام بلا مذاهب»: مصطفى شكعه، انتشارات مصطفى بابي حلي، قاهره، چاپ پنجم، ١٣٩٦هـ ق.
- ٣١- «الإسلام بين السنة والشيعة»: هاشم دفتردار و محمد زغبی، انتشارات الانصاف، بيروت، چاپ اول، ١٣٧١هـ ق.
- ٣٢- «الإسلام والخلافة»: علي حسني خربوطلي، انتشارات دار بيروت، ١٩٦٩م.
- ٣٣- «الإسلام والصحابة الكرام»: محمد بهجت بيطار، ضمن مجموعه «السنه»، (ج ١).
- ٣٤- «الإصابة في تميز الصحابة»: أحمد بن حجر عسقلاني، تحقيق علي بجاوي، انتشارات «النهضة»، مصر، قاهره.

- ۳۵- «أصول الدين»: ابو منصور عبدالقاهر بغدادی، دارالکتب العلمیه بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۰هـ ق.
- ۳۶- «أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن»: محمد امین شنقیطی، انتشارات مدنی، قاهره ۱۳۸۲هـ ق.
- ۳۷- «الاعتصام»: أبو اسحاق ابراهیم شاطبی، دار المعرفه، بیروت.
- ۳۸- «الاعتقاد علی مذهب السلف، أهل السنة والجماعة»: ابوبکر احمد بیهقی، تصحیح از عبدالله غماری، انتشارات «دار العهد الجديد»، ۱۳۷۹هـ ق.
- ۳۹- «اعتقادات فرّق المسلمین والمشرکین»: محمد بن عمر رازی، کتابخانه‌ی دانشکده‌های ازهر، قاهره، ۱۳۹۸هـ ق.
- ۴۰- «الأعلام»: خیرالدین زرکلی، قاهره، چاپ سوم، ۱۳۸۹هـ ق. انتشارات «دارالعلم للملایین».
- ۴۱- «إغاثة اللهفان من مصاید الشیطان»: محمد بن ابوبکر بن قیم جوزی، تحقیق از محمد گیلانی، انتشارات مصطفی بابی حلبی، ۱۳۸۱هـ ق.
- ۴۲- «الأفحام لأفئدة الباطنية الطغام»: یحیی بن حمزه علوی، تحقیق از فیصل عون، انتشارات المعارف، اسکندریه.
- ۴۳- «إکفار الملحدین فی ضروریات الدین»: محمد انور کشمیری، انتشارات «المجلس العلمی، کراچی»، ۱۳۸۸هـ ق.
- ۴۴- «الإکلیل فی استنباط التنزیل»: جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، انتشارات نامی، ۱۲۹۶هـ ق. (در حاشیه‌ی جامع‌البیان فی تفسیرالقرآن از صفی‌الدین).
- ۴۵- «الإمام زید»: محمد ابوزهره، دارالکفرالعربی، بیروت.
- ۴۶- «الإمام الصادق»: محمد ابوزهره، دارالفکر العربی، بیروت.
- ۴۷- «الامر بالمعروف و النهی عن المنکر»: احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه، تحقیق صلاح‌الدین المنجد، انتشارات دارالکتاب الجديد، بیروت، ۱۹۷۶م.

- ٤٨- «إنباه الرواة على أنباء النحاة»: ابوالحسن على قفطى، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، انتشارات دارالكتب القاهرة، ١٩٧٣ م.
- ٤٩- «الانتصار»: ابوالحسين عبدالرحيم خياط معتزلى، انتشارات كاتوليک، بيروت، ١٩٥٧ م.
- ٥٠- «الانتقاء في فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء»: ابو عمر يوسف بن عبدالبر. ناشر، دارالكتب العربيه بيروت.
- ٥١- «الأنساب»: ابوسعده عبدالکريم سمعانى، تصحيح و پانوشت، عبدالرحمن بن يحيى معلمى، انتشارات مجلس دائره المعارف العثمانيه، هند، ١٣٨٦ هـ ق.
- ٥٢- «الإنصاف فيما يجب اعتقاده ولا يجوز الجهل به»: ابوبکر محمد بن طيب باقلانى، تحقيق از محمد زاهد کوثرى، ناشر، مؤسسهى خانجى، چاپ دوم، ١٣٨٢ هـ ق.
- ٥٣- «آية التطهير بين أممات المؤمنين وأهل الكساء»: على احمد سالوس، ناشر، مكتبه ابن تيميه، كويت، چاپ اول، ١٣٩٧ هـ ق.
- ٥٤- «الباعث على إنكار البدع والحوادث»: عبدالرحمن بن ابراهيم ابوشامه المقدسى، تحقيق از: عثمان عنبر، ناشر: دارالهدى، قاهره ١٣٩٨ هـ ق.
- ٥٥- «البحر الزخار، الجامع لمذاهب علماء الأمصار»: احمد بن يحيى مرتضى، ناشر: مؤسسهى رسالت بيروت، ١٣٩٤ هـ ق.
- ٥٦- «البدء والتاريخ»: مطهر بن طاهر مقدسى، انتشارات، بروکلمان، ١٩١٦ م.
- ٥٧- «البدایة والنهاية»: ابو الفداء اسماعيل بن كثير، ناشر: مكتب المعارف، بيروت، چاپ سوم، ١٩٨٠ م.
- ٥٨- «البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع»: محمد على شوکانى، ناشر: مطبعهى سعادت، قاهره، چاپ اول، ١٣٤٨ هـ ق.
- ٥٩- «البرهان في علوم القرآن»: بدرالدين محمد زركشى، تحقيق از محمد ابوالفضل ابراهيم، ناشر: دار احياء الكتب العربيه، چاپ اول، ١٣٧٦ هـ ق.

- ۶۰- «البرهان في معرفة عقائد أهل الديان»: عباس بن منصور سسکسی. تحقیق از خلیل أحمد الحاج. ناشر: دارالتراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۰هـ ق.
- ۶۱- «بصائر ذوي التمييز، في لطائف الكتاب العزيز»: محمد بن یعقوب فیروز آبادی. ناشر: المجلس الأعلى للشئون الاسلامیه، قاهره ۱۳۹۰هـ ق.
- ۶۲- «بغية الملتمس، في تاريخ رجال أهل الأندلس»: أحمد بن يحيى ضبي، ناشر: دارالكتاب العربی، ۱۹۶۷م.
- ۶۳- «بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة»: جلال الدين عبدالرحمن سيوطی، ناشر: مطبعة عيسى بابی، حلبی، چاپ اول، ۱۳۸۴هـ ق.
- ۶۴- «تاج العروس»: محمد مرتضى زبیری، ناشر: مطبعة امیدیه، ۱۳۰۷هـ ق.
- ۶۵- «تاريخ الاستاذ الإمام الشيخ محمد عبده»: محمد رشيدرضا، ناشر: مطبعة المنار، چاپ اول، ۱۳۵۰هـ ق.
- ۶۶- «تاريخ بغداد»: ابوبکر احمد بن علی خطیب، ناشر: مکتبه سلفیه در مدینه منوره.
- ۶۷- «تاريخ بغداد» جزء اول: عبدالرحمن سویدی. تحقیق از صفاء خلوصی. ناشر: مطبعة زغيم، بغداد، ۱۹۶۲م.
- ۶۸- «تاريخ التراث»: فؤاد سيزکين. ناشر: الهيئه المصريه العامه للكتاب، ۱۹۷۸م.
- ۶۹- «تاريخ خليفة بن خياط»: تحقیق از اکرم ضياء عمری. ناشر: مؤسسه رسالت، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۷هـ ق.
- ۷۰- «تاريخ الشعوب الإسلامية»: کارل بروکلمان. ناشر: دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ پنجم، ۱۹۶۸م.
- ۷۱- «تاريخ قضاة الأندلس»: ابوالحسن بن عبدالله نباهی. ناشر: المکتب التجاری للطباعه، بیروت.
- ۷۲- «تاريخ المذاهب الإسلامية»: محمد ابوزهره، ناشر: دارالفکر العربی.

- ٧٣- تبديد الظلام، وتنبيه النيام»: إبراهيم سليمان، جبهان، ناشر: دارالمجمع العلمى در جده، ١٣٩٩هـ ق.
- ٧٤- «التبصير في الدين وتمييز الفرقة الناجية عن الفرق الهالكين»: أبو المظفر، الاسفراينى، تعليق از محمد زاهد الكوثرى. ناشر: مكتبهى خانجى در مصر ١٣٧٤هـ ق.
- ٧٥- «تجريد أساء الصحابة»: ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبى. ناشر: دارالمعرفه، بيروت.
- ٧٦- «تحفة الأحوذى، بشرح جامع ترمذى»: محمد عبدالرحمن مباركفورى، ناشر: مطبعهى فجاله جديد. قاهره.
- ٧٧- «تدريب الراوى، شرح تقريب النواوى»: جلال الدين عبدالرحمن سيوطى. تحقيق از: عبدالوهاب عبداللطيف، ناشر: دار احياء السنه النبويه، چاپ دوم، ١٣٩٩هـ ق.
- ٧٨- «تذكرة الحفاظ»: ابو عبدالله محمد ذهبى. ناشر: دار احياء التراث العربى، بيروت.
- ٧٩- «التسعينية»: احمد بن عبدالحليم بن تيميه، ناشر: مطبعهى كردستان، ١٣٢٩هـ ق. (ضمن جلد پنجم از مجموع فتاوى و رسائل ابن تيميه).
- ٨٠- «التسهيل لعلوم التنزيل»: محمد بن احمد بن جزى، محمد يونسى، ابراهيم عطوه، ناشر: مطبعهى حضاره العربيه.
- ٨١- «التشيع والشيعه»: احمد كسروى. ناشر: مطبعهى پيمان، تهران، ١٣٦٤هـ ق.
- ٨٢- «تفسير الخازن»: على بن محمد بن ابراهيم خازن. ناشر: مكتبهى تجارى مصر.
- ٨٣- «تفسير أبى السعود»: ابوالسعود بن محمد الغمادى. تحقيق از: عبدالقادر عطا، ناشر: مطبعهى سعادةى قاهره.
- ٨٤- «التفسير الكبير»: فخررازى، ناشر: دارالكتب العلميه، تهران، چاپ دوم.
- ٨٥- «التفسير الكبير»، مسماً به «البحر المحيط»: محمد بن يوسف بن حيان. ناشر: «مطابع النصر الحديثه»، رياض.

- ۸۶- «تفسیر ابن کثیر»: اسماعیل بن عمر بن کثیر. پانوشتها از: عبداللطیف. تصحیح از: محمد صدیق، ناشر: «مطبعه الفجالة الجديده»، ۱۳۸۴هـ. ق.
- ۸۷- «التفسير والمفسرون»: محمدحسین ذهبی. ناشر: «مطبعه سعادت» قاهره، چاپ دوم، ۱۳۹۶هـ. ق.
- ۸۸- «تقریب التهذیب»: احمدبن علی بن حجر العسقلانی، تحقیق از: عبدالوهاب عبداللطیف، ناشر: دارالمعرفه، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۵هـ. ق.
- ۸۹- «تلبیس إبلیس»: ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی. ناشر: اداره الطباعة المنیریه.
- ۹۰- «التمهید»: ابو عمر یوسف بن عبدالبر. ناشر: مطبعه فضاله المحمديه، مغرب، ۱۳۹۴هـ. ق.
- ۹۱- «التنبیه والرد علی أهل الأهواء والبدع»: ابوالحسین محمدبن احمد ملطی. پانوشتها و تعلیقات از: محمد زاهد الکوثری. ناشر: مکتبه المثنی، بغداد، ۱۳۸۸هـ. ق.
- ۹۲- «تهذیب تاریخ دمشق»: ابوالقاسم علی بن حسن بن عساکر، تهذیب و ترتیب از: عبدالقادر بدران، ناشر: دارالمیسره، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۹هـ. ق.
- ۹۳- «تهذیب التهذیب»: احمدبن حجر عسقلانی، ناشر: انتشارات مجلس، دائره المعارف نظامیه، هند، ۱۳۲۵هـ. ق.
- ۹۴- «تهذیب السنن»: ابن قیم جوزی، تحقیق از: محمد حامد فقی، ناشر: انتشارات «السنه المحمديه»، ۱۳۶۹هـ. ق.
- ۹۵- «تهذیب اللغة»: ابومنصور محمد ازهری. ناشر: دارالقومیه العربیه للطباعه، ۱۳۸۴هـ. ق.
- ۹۶- «توجیه النظر إلى أصول الأثر»: طاهر بن صالح جزائری. ناشر: انتشارات «المکتبه العلمیه»، مدینه منوره.
- ۹۷- «توضیح الأفكار لمعانی تنقیح الأنظار»: محمدبن اسماعیل ضعانی، ناشر: مکتبه الخائجی. چاپ اول، ۱۳۶۶هـ. ق.

- ٩٨- «الجامع لأحكام القرآن»: ابو عبدالله محمد بن احمد قرطبي. ناشر: دارالكتاب العربي، قاهره ١٣٨٧هـ ق.
- ٩٩- «جامع الأصول في أحاديث الرسول»: مجد الدين ابوالسعدت المبارك بن الاثير جزري، تحقيق از: عبدالقادر ارناؤوط.
- ١٠٠- «جامع الرسائل»: ابوالعباس تقى الدين احمد بن تيميه، ناشر: مطبعه القايره، چاپ اول، ١٣٨٩هـ ق.
- ١٠١- «الجامع الصحيح»: ابوالحسين مسلم بن الحجاج قشيري، ناشر: دارالفكر، بيروت.
- ١٠٢- «الجرح والتعديل»: ابو محمد عبدالرحمن رازي. ناشر: مجلس دائره المعارف العثمانيه. چاپ اول.
- ١٠٣- «جمهرة اللغة»: ابوبكر محمد بن حسن بن دريد. ناشر: مجلس دائره المعارف عثمانيه، چاپ اول، ١٣٤٥هـ ق.
- ١٠٤- «جوانب من الصلوات بين مصر وإيران»: (مجموعه ای از تحقیقات و مقاله ها از تعدادی نویسنده)، ناشر: «دارالثقافه»، مصر.
- ١٠٥- «جلاء العينين في محاكمة الأحمدين»: نعمان خيرالدين بن الألوسی. ناشر: دارالکتب العربيه، بيروت.
- ١٠٦- «حاشية السندي، على سنن ابن ماجه»: محمد بن عبدالهادي سندی. ناشر: انتشارات «تازيه»، قاهره، چاپ اول.
- ١٠٧- «حلية الاولياء»: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهانی. ناشر: انتشارات سعادت، مصر، ١٣٥١هـ ق.
- ١٠٨- «الخور العين»: ابوسعید نشوان، الحمیری. تحقيق از: كمال مصطفى، ناشر: انتشارات سعادت، ١٩٤٨م.
- ١٠٩- «الخطوط العريضة للأسس التي قام عليها دين الشيعة الإمامية الإثني عشرية»: محب الدين الخطيب. ناشر: انتشارات سلفيه، ١٣٩٣هـ ق.

- ۱۱۰- «خلاصة الأثر في أعيان القرن الثاني عشر»: محمد امين محبى، ناشر: انتشارات «الوهيبه»، مصر ۱۲۸۴هـ ق.
- ۱۱۱- «خلاصة تذهيب تهذيب الكمال في أسماء الرجال»: صفى الدين احمد بن عبدالله خزرجى. ناشر: «مكتب المطبوعات الاسلاميه»، حلب، بيروت، چاپ دوم، ۱۳۹۱هـ ق.
- ۱۱۲- «الخلافة ونشأة الأحزاب الإسلامية»: محمد عماره، ناشر: «المؤسسه العربيه للدراسات و النشر»، چاپ اول، ۱۹۷۷م.
- ۱۱۳- «خمسة وخمسون عاماً من تاريخ العراق»: اين كتاب تلخيص كتاب «مطلع السعود...»، عثمان بن سند است كه آن را امين بن حسن حلوانى خلاصه كرده است. تحقيق از: محب الدين خطيب، ناشر: المكتبه السلفيه، قاهره، ۱۳۷۱هـ ق.
- ۱۱۴- الخمينى، الحل الاسلامى والبديل»: فتحى، عبدالعزيز، ناشر: المختارالاسلامى، چاپ اول، ۱۳۹۹هـ ق.
- ۱۱۵- «دائرة المعارف الإسلامية»: مجموعه‌اى از خاورشناسان آن را به عربى ترجمه كرده‌اند. محمد ثابت و ديگران، چاپ تهران.
- ۱۱۶- «الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة»: شهاب الدين احمد بن حجر العسقلانى، تحقيق از: محمد سيد جاد الحق، ناشر: انتشارات مدنى.
- ۱۱۷- «دعوة التقريب، من خلال رسالة الإسلام»: به قلم شخصيت‌هاى تقريب بين مذاهب اسلامى و عبارت است از مقالات منتخب مجله‌اى دار التقريب، رساله الاسلام، ناشر: المجلس الأعلى للشئون الاسلاميه»، ۱۳۸۶هـ ق.
- ۱۱۸- «الدين الخالص»: محمد صديق حسن. ناشر: انتشارات مدنى، قاهره.
- ۱۱۹- «ديوان الضعفاء والمتروكين»: محمد بن احمد ذهبى، تحقيق از: حماد انصارى، ناشر: انتشارات نهضت جديد. مکه ۱۳۸۷هـ ق.
- ۱۲۰- «الرسالة»: محمد بن ادريس شافعى. تحقيق از احمد شاکر، ناشر: انتشارات مصطفى بابى، حلبى، قاهره، ۱۳۵۸هـ ق.

- ١٢١- «رسالة الرد على الكندي الفيلسوف»: اين كتاب در ضمن مجموعه‌ای از کتاب‌ها تحت عنوان «الرد على ابن النغريلة يهودى و چند رساله‌ی ديگر به چاپ رسیده است». ابو محمد علی بن احمد بن حزم. تحقيق از: احساس عباس، ناشر: انتشارات مدنی، قاهره: هـ ق.
- ١٢٢- «رسالة في الرد على الرافضة»: محمد بن عبدالوهاب. تحقيق از: ناصر رشيد. ناشر: دارالمأمون للتراث، چاپ دوم، ١٤٠٠هـ ق.
- ١٢٣- «الرسالة المستطرفة»: محمد جعفر كتانى. ناشر: دارالكتب العلميه، بيروت، چاپ دم، ١٤٠٠هـ ق.
- ١٢٤- «الرسالة الوازعة للمعتدين عن سب صحابة سيد المرسلين»: مؤيد بالله يحيى بن حمزه بن على هاشمى. (ضمن مجموعه‌ی رسائل يمنى)، ناشر: اداره الطباعة المنيرية، قاهره ١٣٤٨هـ ق.
- ١٢٥- «روح المعاني في تفسير القرآن العظيم»: ابو الفضل شهاب الدين آلوسى. ناشر: دار احياء التراث العربى، بيروت.
- ١٢٦- «الروض الباسم في الذب عن سنة أبي القاسم»: ابو عبدالله محمد بن ابراهيم، وزير يمنى. ناشر: اداره‌ی طباعت منيريه.
- ١٢٧- «سلسلة الأحاديث الضعيفة»: محمد ناصرالدين آلبنى، ناشر: منشورات المكتب الاسلامى.
- ١٢٨- «سلک الدور في أعيان القرن الثاني عشر»: محمد خليل مرادى. ناشر: مطبعه‌ی اميريه، ١٣٠١هـ ق.
- ١٢٩- «سنن ابن ماجه»: ابو عبدالله محمد بن يزيد قزوينى، تحقيق از: محمد فؤاد عبدالباقي، ناشر: دار احياء الكتب العربيه، ١٣٧٢هـ ق.
- ١٣٠- «سنن أبي داود»: ابو داود سليمان بن اشعث سيستانى، پانوشتها و تعليقات: عزت دعاس، عادل سيد. ناشر: دارالحديث، حمصى، چاپ اول، ١٣٩٤هـ ق.

- ۱۳۱- «سنن ترمذی»: محمد بن عیسیٰ ترمذی، پانوشتها: عزت عبید دعاس. ناشر: «مطابع الفجر الحدیثه»، حمص، چاپ اول، ۱۳۸۷هـ ق.
- ۱۳۲- «سنن دارمی»: ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن دارمی. ناشر: مطبعه‌ی اعتدال، دمشق، ۱۳۴۹هـ ق.
- ۱۳۳- «السنن الکبری»: ابوبکر احمد بن حسین بیهقی. ناشر: مجلس، دائره‌المعارف نظامیه هند، چاپ اول، ۱۳۴۴هـ ق.
- ۱۳۴- «السنة»: ابوبکر عمر بن أبی عاصم. (همراه با کتاب ظلال الجنه فی تخریج السنه) از محمد ناصرالدین آلبانی، ناشر: المكتب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۰هـ ق.
- ۱۳۵- «السنة المفتری علیها»: سالم البهنساوی، ناشر: دارالبحوث العلمیه، کویت، چاپ اول، ۱۳۹۹هـ ق.
- ۱۳۶- «السنة والشیعة أو الوهابیة والرّافضة»: محمد رشیدرضا. ناشر: انتشارات المنار، مصر، ۱۳۴۷هـ ق.
- ۱۳۷- «السنة ومكانتها فی التشریع الإسلامی»: مصطفی سباعی. ناشر: المكتب الاسلامی، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۶هـ ق.
- ۱۳۸- «السید رشیدرضا أو إخوان أربعین سنة»: شکیب ارسلان. ناشر: انتشارات ابن زیدون، دمشق، چاپ اول، ۱۳۵۶هـ ق.
- ۱۳۹- «شذرات الذهب فی أخبار من ذهب»: ابو الفلاح عبدالحمی بن عماد حنبلی. ناشر: دارالمیسره، بیروت، ۱۳۹۹هـ ق.
- ۱۴۰- «شرح ملاعلی القاری علی الفقه الأكبر للإمام أبی حنیفة»: ناشر: انتشارات السعاده، مصر، ۱۳۵۷هـ ق.
- ۱۴۱- «الشریعة»: محمد بن حسین أجری. تحقیق از محمد حامد الفقی. ناشر: انتشارات «السعاده المحمدیه»، قاهره، ۱۳۶۹هـ ق.
- ۱۴۲- «الشفاء بتعریف حقوق المصطفی»: ابو الفضل عیاض الیحصبی. ناشر: دارالفکر.

- ١٤٣- «الشيعة والسنة»: احسان الهى ظهير، ناشر: ادارہى ترجمان السنه، لاهور، چاپ سوم، ١٣٩٤هـ ق.
- ١٤٤- «صحيح البخارى»: ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى، ناشر: دارالفكر، تصويربردارى شده از چاپ استانبول.
- ١٤٥- «الصراع بين الإسلام والوثنيه»: عبدالله على القصيمى. ناشر: انتشارات السعاده، مصر، ١٣٥٧هـ ق.
- ١٤٦- «الصلة»: ابوالقاسم خلف بن عبدالملك بن بشكوال. ناشر: «الدار المصرية للتأليف»، ١٩٦٦م.
- ١٤٧- «الصواعق المحرقة»: احمد بن حجر هيثمى. پانوشت: عبدالوهاب عبداللطيف، چاپ پاکستان، ١٣٩٨هـ ق.
- ١٤٨- «ضحى الإسلام»: احمد امين، ناشر: «مكتب النهضه المصريه»، چاپ هشتم.
- ١٤٩- «ضوء اللامع لأهل القرن التاسع»: محمد بن عبدالرحمن سخاوى، ناشر: دار مكتبه الحيات بيروت.
- ١٥٠- «طائفة الاسماعيليه»: محمد كامل حسين. ناشر: لجنه التأليف قاهره، چاپ اول، ١٩٥٩م.
- ١٥١- «طبقات الحفاظ»: جلال الدين عبدالرحمن سيوطى. تحقيق: على محمد عمر، ناشر: انتشارات استقلال، چاپ اول، ١٣٩٣هـ ق.
- ١٥٢- «طبقات الحنابلة»: ابوالحسن محمد بن ابى يعلى، ناشر: انتشارات «السنه المحمديه»، قاهره، ١٣٧١هـ ق.
- ١٥٣- «طبقات الشافعية الكبرى»: عبدالوهاب بن على سبكى، تحقيق از: عبدالفتاح الحلو و محمود طناحى، ناشر: انتشارات عيسى بابى حلبى، چاپ اول، ١٣٨٣هـ ق.
- ١٥٤- «ظلام من العرب»: محمد غزالى. ناشر: دارالكتاب العربى، مصر، چاپ اول، ١٣٧٥هـ ق.

- ۱۵۵- «العبر و دیوان المبتداء والخبر» (تاریخ ابن خلدون): عبدالرحمن بن محمد بن خلدون. ناشر: دارالکتاب لبنان، ۱۹۵۷م.
- ۱۵۶- «عصمة الأنبياء»: فخرالدین محمد بن عمر رازی، ناشر: انتشارات ارشاد حمص.
- ۱۵۷- «عقاید السلف»: تحقیق از: علی سامی نشار و عمار طالبی، ناشر: انتشارات المعارف اسکندریه.
- ۱۵۸- «عقیده أهل السنة»: احمد بن تیمیه حرانی، پانوشتها و تعلیقات از: عبدالرزاق عقیفی، ناشر: انتشارات انصار السنه قاهره.
- ۱۵۹- «عقیده الشیعة»: دوايت م دونلدسن، ترجمه ی عربی از: ع. م. ناشر: انتشارات السعاده.
- ۱۶۵- «العقیده والشريعة في الإسلام»: گولدزیهر، ترجمه و پانوشتها از: محمد یوسف موسی و دو همکار وی، ناشر: دارالکتاب العربی مصر، چاپ دوم.
- ۱۶۱- «العلم الشامخ في تفضيل الحق على الآباء والمشايع»: صالح بن مهدی مقبلی، چاپ اول، ۱۳۲۸هـ. ق.
- ۱۶۲- «علماء و مفكرون عرفتهم»: محمد مجذوب، ناشر: دارالنفائس، چاپ اول، ۱۳۹۷هـ. ق.
- ۱۶۳- «علوم الحديث»: عثمان بن عبدالرحمن بن صلاح، تحقیق از: نورالدین عتر. ناشر: «المکتبه العلمیه»، ۱۳۸۶هـ. ق.
- ۱۶۴- «عنوان المجد في بيان أحوال بغداد والبصرة ونجد»: ابراهیم فصیح بن صبغه الله بن حیدری، ناشر: انتشارات بصری.
- ۱۶۵- «عون المعبود شرح سنن أبي داود»: ابوالطیب محمد شمس الحق عظیم آبادی، تحقیق از: عبدالرحمن محمد عثمان، ناشر: «المکتبه السلفیه» مدینه ی منوره، چاپ دوم، ۱۳۸۸هـ. ق.
- ۱۶۶- «عیون الأنباء في طبقات الأطباء»: ابوالعباس احمد بن قاسم بن ابو اصیبغه،

- تحقيق از: نزار رضا. ناشر: دار مكتبه الحيات، بيروت، ١٩٩٥م.
- ١٦٧- غاية الأمانى في الرد على النبهاني»: ابوالمعالي محمود شكرى آلوسى، چاپ دوم، ١٣٩١هـ ق.
- ١٦٨- «غاية النهاية في طبقات القراء»: محمد بن محمد جزرى، ناشر: دارالكتب العلميه بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٠هـ ق.
- ١٦٩- «فتح الباري شرح صحيح البخاري»: احمد بن على بن حجر عسقلانى، ناشر: رياست اداره‌هاى تحقيقات علمى و دعوت و ارشاد سعودى.
- ١٧٠- «فتح القدير»: محمد بن على شوكانى، ناشر: انتشارات مصطفى بابى حلبى، مصر، چاپ دوم، ١٣٨٣هـ ق.
- ١٧١- «فتح المغيث، شرح الفية الحديث»: محمد بن عبدالرحمن سخاوى، تحقيق از عبدالرحمن محمد عثمان، ناشر: انتشارات «العاصمه»، ١٣٨٨هـ ق.
- ١٧٢- «فجر الإسلام»: احمد امين، ناشر: دارالكتاب العربى، بيروت، چاپ دهم، ١٩٦٩م.
- ١٧٣- «الفرق بين الفرق»: عبدالقاهر بن طاهر بغدادى، تحقيق از: محمد محى الدين عبدالحميد، ناشر: انتشارات «المدنى»، قاهره.
- ١٧٤- «الفرق المفترقه»: عثمان بن عبدالله حنفى، تحقيق از بشار قوتلوآى، چاپ آنكارا.
- ١٧٥- «الفصل في الملل والأهواء والنحل»: على بن احمد بن حزم، ناشر: انتشارات محمدعلى صبيح، قاهره، ١٣٨٤هـ ق. (الملل والنحل شهرستانى نیز در حاشيه‌ى كتاب فوق چاپ شده است).
- ١٧٦- «فضائح الباطنيه»: ابوحامد محمد غزالى، تحقيق از: عبدالرحمن بدوى، ناشر: «الدار القوميه»، قاهره ١٣٨٣هـ ق.
- ١٧٧- فقه الشيعة الإمامية ومواضع الخلاف بينه وبين المذاهب الأربعة»: على احمد سالوس. ناشر: انتشارات ابن تيميه كويت، چاپ اول، ١٣٩٨هـ ق.
- ١٧٨- «الفكر الإسلامى المعاصر»: غازى توبه چاپ اول، ١٣٨٩هـ ق.

- ١٧٩- «الفكر الإسلامي والمجتمعات المعاصرة»: محمد البهي، ناشر: دارالكتاب لبنان، بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٥هـ ق.
- ١٨٠- «الفوائد المجموعة»: محمد بن علي شوكاني. تحقيق از: عبدالرحمن بن يحيى معلمى.
- ١٨١- «فيض القدير، شرح الجامع الصغير»: محمد عبدالرؤوف مناوى، ناشر: دارالمعرفه، بيروت، چاپ دوم، ١٣٩١هـ ق.
- ١٨٢- «في ظلال القرآن»: سيد قطب، ناشر: دارالشروق، ١٣٩٦هـ ق.
- ١٨٣- «قاعدة في المعجزات والكرامات»: ابوالعباس احمد بن تيميه، تصحيح وتعليق از: محمد رشيدرضا، ناشر: انتشارات المنار، مصر، چاپ اول، ١٣٤٩هـ ق.
- ١٨٤- «القاموس السياسي»: احمد عطيه الله، ناشر: دارالنهضة العربيه، قاهره، چاپ سوم، ١٩٦٨م.
- ١٨٥- «القاموس المحيط»: محمد بن يعقوب فيروزآبادى، ناشر: دارالفكر للجمع.
- ١٨٦- «القرامطة»: عبدالرحمن بن جوزى، تحقيق از: محمد صباغ، ناشر: انتشارات مكتب اسلامى، بيروت، ١٣٨٨هـ ق.
- ١٨٧- «قصة التقريب»: دار التقريب بين مذاهب اسلامى، قاهره.
- ١٨٨- «قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث»: محمد جمال الدين قاسمى، تحقيق از: محمد بهجت بيطار. ناشر: دار احياء الكتب العربيه، چاپ دوم، ١٣٨٠هـ ق.
- ١٨٩- «قواعد عقايد آل محمد»: محمد بن حسن ديلمى، ناشر: انتشارات «السعاده»، مصر، ١٩٥٠م.
- ١٩٠- «الكاشف في من له رواية للكتب السنة»: محمد بن احمد ذهبى، تحقيق: عزت عطيه و موسى محمدعلى، ناشر: دارالنصر، چاپ اول، ١٣٩٢هـ ق.
- ١٩١- «الكتاب المقدس»: انتشارات: المرسلين اليسوعيين، چاپ دوم، بيروت، ١٨٨٢م.
- ١٩٢- «الكاشف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل»: جارالله

- محمود زمخشرى. ناشر: انتشارات مصطفى بابى حلبى، ١٣٩٢هـ ق.
- ١٩٣- «كشف أسرار الباطنية»: محمد بن مالك حمادى يمنى. تصحيح: زاهد كوثرى، ناشر: انتشارات خانجى، چاپ دوم، ١٣٧٥هـ ق. (همراه با كتاب التبصير فى الدين).
- ١٩٤- «كشف الخفاء ومذيل الإلباس عما اشتهر من الأحاديث على ألسنة الناس»: اسماعيل بن محمد عجلونى. تصحيح و پانوشت از: احمد قلاش. ناشر: انتشارات تراث اسلامى.
- ١٩٥- «كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون»: مصطفى حاجى خليفه. ناشر: انتشارات المثنى بيروت.
- ١٩٦- «كشف الكربة في وصف حال أهل الغربة»: عبدالرحمن بن رجب. ناشر: انتشارات محموديه مصر.
- ١٩٧- «كيف نفهم الإسلام»: محمد غزالى، ناشر: «دارالكتب الحديثه»، قاهره.
- ١٩٨- «كيفية الرد على الروافض»: احمد زينى دحلان. ناشر: دار احياء الكتب العربيه ١٩٢١م. (همراه با مجموعه‌اى از سه رساله‌ى علمى كه محمدعلى حسين آنها را به چاپ و نشر رسانده است).
- ١٩٩- «لا سنة ولا شيعة»: محمدعلى زعبى، ناشر: دارالعلم للملايين، بيروت ١٩٦١م.
- ٢٠٠- «اللباب في تهذيب الأنساب»: عزالدين ابوالحسن على بن الأثير. ناشر: انتشارات قدس، ١٣٥٧هـ ق.
- ٢٠١- «لباب المحصل في أصول الدين»: عبدالرحمن بن خلدون، تحقيق از: لوسيا نورويو، ناشر: معهد الحسن، تطوان، مغرب، ١٩٥٢م.
- ٢٠٢- «لسان العرب»: جمال الدين، محمد بن مكرم بن منظور، ناشر: انتشارات اميريه، ١٣٠٣هـ ق.
- ٢٠٣- «لسان الميزان»: احمد بن على بن حجر عسقلانى، ناشر: مجلس دائره المعارف نظاميه هند، چاپ اول، ١٣٢٩هـ ق.
- ٢٠٤- «لمعة الاعتقاد»: عبدالله بن احمد بن قدامه. ناشر: انتشارات سلفيهى قاهره،

۱۳۷۰هـ ق.

- ۲۰۵- «المغنی فی الضعفاء»: محمد بن احمد ذهبی. تحقیق از: نورالدین عتر. ناشر: انتشارات بلاغه حلب، چاپ اول، ۱۳۹۱هـ ق.
- ۲۰۶- «لوامع الأنوار البهیه»: محمد بن احمد سفارینی، ناشر: علی آل ثانی.
- ۲۰۷- «المجروحین من المحدثین والضعفاء والمتروکین»: محمد بن ابی حاتم بستی. تحقیق از: محمود زاید، ناشر: دارالمعرفه بیروت.
- ۲۰۸- «مجمع الزوائد ومنبع الفوائد»: علی بن ابی بکر هیشمی، ناشر: دار الکتاب بیروت، چاپ دوم، ۱۳۸۷هـ ق.
- ۲۰۹- «مجموع فتاوی شیخ الاسلام احمد بن تیمیه»: گردآوری و ترتیب از: عبدالرحمن بن قاسم، ناشر: انتشارات دارالعربیہ بیروت.
- ۲۱۰- «مجموعه رسائل بن عابدین»: محمد امین بن عابدین.
- ۲۱۱- «مجموعه رسائل کبری»: احمد بن تیمیه، ناشر: انتشارات العامره الشرفیه، مصر، چاپ اول، ۱۳۲۳هـ ق.
- ۲۱۲- «محصل افکار المتقدمین والمتأخرین»: فخرالدین محمد بن عمر خطیب رازی، ناشر: انتشارات دانشکده‌های ازهر.
- ۲۱۳- «المحکم والمحیط الأعظم فی اللغه»: علی بن اسماعیل بن سید، تحقیق از: مصطفی سقاء وحسین نصار. ناشر: انتشارات مصطفی بابی حلبی، چاپ اول، ۱۳۷۷هـ ق.
- ۲۱۴- «المحلی»: ابو محمد علی بن حزم، تصحیح: محمد خلیل هراس، ناشر: انتشارات «الامام» مصر.
- ۲۱۵- «مختار الصحاح»: محمد بن ابوبکر رازی، ناشر: دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۹۷۹م.
- ۲۱۶- «مختصر أخبار الخلفاء»: علی بن أنجب بن ساعی، ناشر: انتشارات امیریہ، چاپ اول، ۱۳۰۹هـ ق.

- ٢١٧- «مختصر التحفة الاثني عشرية»: اصل اين كتاب را شاه عبدالعزيز دهلوی به فارسی نوشته است و غلام محمد اسلمی آن را به عربی برگردانده و محمود شکری آن را مختصر کرده است. تحقيق: محب الدين خطيب، ناشر: انتشارات سلفيه، قاهره ١٣٧٣هـ ق.
- ٢١٨- «مختصر طبقات الحنابلة»: گردآوری و تلخیص از: جميل شطی. (این کتاب بر مشهورترین های طبقات علمی مشتمل است و حاشیهی آن از غزی است)، ناشر: انتشارات ترقی، دمشق، ١٣٣٩هـ ق.
- ٢١٩- «المدخل إلى مذهب الإمام أحمد بن حنبل»: عبدالقادر بن احمد بن بدران، ناشر: انتشارات المنيريه.
- ٢٢٠- «مذاهب الإسلاميين»: عبدالرحمن بدوی، ناشر: دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ اول، ١٩٧٣م.
- ٢٢١- «مذاهب التفسیر الإسلامی»: گولدزیهر، ناشر: انتشارات سنت محمدیه ١٣٧٤هـ ق.
- ٢٢٢- «المذكرات»: محمد كردعلی. انتشارات ترقی، دمشق، ١٩٤٩م.
- ٢٢٣- «مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح»: علی بن سلطان قاری. ناشر: مکتبهی امدادیه پاکستان.
- ٢٢٤- «المستدرک علی الصحیحین»: محمد بن عبدالله حاکم، ناشر: انتشارات نصر ریاض.
- ٢٢٥- «المستشرقون»: نجیب عقیقی، ناشر: دارالمعارف مصر، ١٩٦٤م .
- ٢٢٦- «المستصفی من علم الأصول»: ابوحامد محمد غزالی، ناشر: انتشارات امیریه، ١٣٢٢هـ ق.
- ٢٢٥- «المسلك الإذفر»: محمد شکری آلوسی. (همراه با تاریخ علمای بغداد)، ناشر: انتشارات آداب، بغداد، ١٣٤٨هـ ق.
- ٢٢٨- «مسند أحمد»: امام احمد بن حنبل، تحقيق احمد شاکر. ناشر: مکتب

- اسلامی، دار صادر بیروت و انتشارات دارالمعارف، ۱۳۶۵هـ ق.
- ۲۲۹- «مشكاة الأنوار الهادمة لقواعد الباطنية الأشرار»: يحيى بن حمزه علوى، تحقيق از: محمد سيد جليند، ناشر: انتشارات دارالفكر قاهره.
- ۲۳۰- «المصباح المنير»: احمد بن محمد فيومي، ناشر: دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۳۹۸هـ ق.
- ۲۳۱- «معارج الوصول إلى معرفة أن أصول الدين وفروعه قد بينها الرسول»: احمد بن تيميه، چاپ مؤيد، ۱۳۱۸هـ ق.
- ۲۳۲- «معالم التنزيل» (تفسير بغوى): حسين بن مسعود بغوى. چاپ شده همراه با تفسير ابن كثير، انتشارات المنار، چاپ اول، ۱۳۴۷هـ ق.
- ۲۳۳- «معالم السنن»: ابوسليمان حمد بن محمد خطابي، ناشر: مكتبهى علميهى بيروت، چاپ دوم، ۱۴۰۱هـ ق.
- ۲۳۴- «المعتمد في أصول الدين»: محمد بن حسين بن فراء، تحقيق از: وديع حداد، ناشر: انتشارات كاتوليكي، ۱۹۷۴م.
- ۲۳۵- «معجم الأدباء»: ابو عبدالله ياقوت حموى، ناشر: دار إحياء التراث العربى، بيروت.
- ۲۳۶- «معجم مقاييس اللغة»: احمد بن فارس، تحقيق: عبدالسلام هارون، ناشر: انتشارات بابى، حلبى، مصر، چاپ دوم، ۱۳۸۹هـ ق.
- ۲۳۷- «معجم المؤلفين»: عمر رضا كحاله، دار إحياء التراث العربى، بيروت.
- ۲۳۸- «مفتاح السعادة»: احمد طاش كبرى زاده، تحقيق: كامل بكرى، عبدالوهاب ابوالنور، ناشر: انتشارات استقلال كبرى.
- ۲۳۹- «المقاصد الحسنة»: محمد بن عبدالرحمن سخاوى، تصحيح و تعليق از: عبدالله محمد صديق، ناشر: دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۳۹۹هـ ق.
- ۲۴۰- «مقالات الإسلاميين واختلاف المصلين»: ابوالحسن على بن اسماعيل اشعري، تحقيق: محمد محى الدين عبدالحميد، ناشر: انتشارات نهضت مصر، چاپ

دوم، ١٣٨٩هـ ق.

٢٤١- «مقالات الكوثري»: محمد زاهد الكوثري، ناشر: انتشارات اندلس، حمص،

١٣٨٨هـ ق.

٢٤٢- «مقدمة ابن خلدون»: عبدالرحمن بن خلدون، تحقيق از: علي عبدالواحد

وافي، ناشر: «لجنة البيان العربي»، چاپ اول، ١٣٧٩هـ ق.

٢٤٣- «مقدمة ابن الصلاح في علوم الحديث»: ابوعمرو عثمان بن صلاح، ناشر:

دارالكتب العلميه، بيروت، ١٣٩٨هـ ق.

٢٤٤- «مناقب الشافعي»: ابوبكر احمد بن حسين بيهقي، ناشر: دارالتراث، قاهره،

چاپ اول، ١٣٩١هـ ق.

٢٤٥- «مناهل العرفان في علوم القرآن»: محمد زرقاني، ناشر: دار احياء الكتب

العربيه، قاهره.

٢٤٦- «المنتظم في تاريخ الملوك والأمم»: ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزي، ناشر:

انتشارات دائره المعارف عثمانيه، حيدرآباد، چاپ اول.

٢٤٧- «المنتقى من منهاج الاعتدال» (اين كتاب چكیده ای است از منهاج السنة

النبوية شيخ الاسلام ابن تيمية): تلخيص از: ابو عبدالله محمد بن عثمان ذهبي. تحقيق از:

محب الدين خطيب. ناشر: انتشارات سلفي.

٢٤٨- «من نهر كابل إلى نهر اليرموك»: ابوالحسن علي ندوي، ناشر: دار الايمان،

بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٦هـ ق.

٢٤٩- «منهاج السنة النبوية»: ابوالعباس احمد بن تيميه، ناشر: انتشارات اميريه

١٣٢٢هـ ق. و انتشارات مدني، همراه با تحقيق محمد رشاد سالم، قاهره، ١٣٨٢هـ ق.

٢٥٠- «المنية والأمل»: احمد بن يحيى مرتضى، دارالفكر، بيروت، چاپ اول،

١٣٩٩هـ ق.

٢٥١- «المهدي والمهدوية»: احمد امين و عبدالرزاق حصان، ناشر: دار المعارف،

قاهره، ١٩٥١م.

٢٥١- «المهدي والمهدوية»: احمد امين و عبدالرزاق حصان، ناشر: انتشارات معاني، بغداد، چاپ اول ١٣٧٧هـ ق.

٢٥٢- «ميزان الاعتدال»: محمد بن احمد ذهبي، ناشر: دار احياء الكتب العربيه، چاپ اول، ١٣٨٢هـ ق.

٢٥٣- «المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار (المعروف بالخطط المقرئيه)»: ابو العباس احمد مقرئيه، ناشر: دار صادر، بيروت.

٢٥٤- «موافقة صحيح المنقول، لصريح المعقول»: ابوالعباس احمد بن تيميه، ناشر: انتشارات سنت محمديه، ١٣٧٠هـ ق.

٢٥٥- «مؤلفات الغزالي»: عبدالرحمن بدوي، ناشر: وكالة المطبوعات، كويت، چاپ دوم، ١٩٧٧م.

٢٥٦- «المؤامرة على الإسلام»: انور جندي، ناشر: دارالاعتصام.

٢٥٧- «الموسوعة الحركية»: زير نظر فتحى يكن، ناشر: مؤسسه رسالت، چاپ اول، ١٤٠٠هـ ق.

٢٥٨- «الموضوعات»: ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزي، ناشر: انتشارات سلفيهى مدينه منوره، ١٣٨٦هـ ق.

٢٥٩- «النبوات»: ابوالعباس احمد بن تيميه، ناشر: انتشارات سلفيهى، قاهره، ١٣٨٩هـ ق.

٢٦٠- «النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة»: يوسف بن تغرى، بردى، ناشر: انتشارات دارالكتب.

٢٦١- «النحلة الأحمدية»: محمود ملاح، ناشر: انتشارات اسعد، بغداد، ١٣٧٤هـ ق.

٢٦٢- «نشأة الأشعرية وتطورها»: جلال محمد موسى، ناشر: دارالكتاب اللبناني، بيروت، چاپ اول، ١٣٩٥هـ ق.

- ٢٦٣- «نشأة التشيع وتطوره والأسس التي يقوم عليها»: محب الدين خطيب، ناشر: انتشارات سلفيه.
- ٢٦٤- «نشأة الشيعة الإمامية»: نبيله عبدالمنعم داود، ناشر: انتشارات ارشاد، بغداد، ١٩٦٨م.
- ٢٦٥- «نشأة الفكر الفلسفي في الإسلام»: على سامى نشار، ناشر: دار المعارف، چاپ هفتم، ١٩٧٨م.
- ٢٦٦- «نشأة الفلسفة الصوفية وتطورها»: عرفان، عبدالحميد فتاح، ناشر: مكتب اسلامى، بيروت، ١٣٩٤هـ ق.
- ٢٦٧- «نص الكتاب ومتواتر الأخبار، على وجوب الجمعة في جميع الأعصار»: محمد عبدالرضا اسدى، (شيعه)، ناشر: انتشارات معارف، بغداد.
- ٢٦٨- «نصرة مذاهب الزيدية»: از صاحب بن عباد (اسماعيل بن عباد طالقانى)، تحقيق از: ناجى حسن، ناشر: انتشارات دانشگاه بغداد.
- ٢٦٩- «نظام الخلافة في الفكر الاسلامى»: مصطفى حلمى، ناشر: دارالانصار قاهره.
- ٢٧٠- «نظرية الإمامة لدى الشيعة الاثني عشرية»: احمد، محمود صبحى، ناشر: دارالمعارف، مصر، ١٩٦٩م.
- ٢٧١- «نفح الطيب من غصن الأندلس الرطيب»: احمد بن محمد مقرى، تحقيق: محمد محى الدين عبدالحميد، ناشر: انتشارات سعادت مصر، چاپ اول، ١٣٦٧هـ ق.
- ٢٧٢- «نقاش مع الامام الخالصي»: جلال حنفى، ناشر: انتشارات معارف، بغداد، ١٣٧٣هـ ق.
- ٢٧٣- نكت الانتصار لنقل القرآن»: محمد بن طيب باقلانى، تحقيق از: محمد زغلول، ناشر: انتشارات معارف اسكندريه.
- ٢٧٤- «النهاية في غريب الحديث والأثر»: مجدالدين ابوالسعادات، مبارك بن اثير، تحقيق از: محمود طناحى، طاهر زاوى، ناشر: مكتبهى اسلاميه، چاپ اول، ١٣٨٣هـ ق.

- ۲۷۵- «نیل الوطرن من تراجم رجال الیمن فی القرن الثالث عشر»: محمد بن محمد بن یحیی زبارة الیمنی، ناشر: انتشارات سلفی، قاهره، ۱۳۴۸هـ ق.
- ۲۷۶- «هدی الساری مقدمة فتح الباری»: احمد بن حجر عسقلانی، ناشر: ادارات تحقیقات علمی و دعوت و ارشاد و فتوا.
- ۲۷۷- «الوافی بالوفیات»: صلاح الدین خلیل صفدی، با عنایت س. دیدرینگ، ناشر: انتشارات، فرانزشتاینز بقیسبادن، ۱۳۸۱-۱۴۰۰هـ ق.
- ۲۷۸- «وجاء دورالمجوس»: عبدالله محمد غریب، ناشر: دارالجیل، ۱۹۸۱م.
- ۲۷۹- «الوحدة الإسلامية أو التقرب بين المذاهب الشیعة»: مقاله های منتخب مجله ی دارالتقرب (رساله الاسلام)، گردآوری و ترتیب: عبدالکریم شیرازی، ناشر: مؤسسه ی اعلمی، بیروت، ۱۳۹۵هـ ق.
- ۲۸۰- «الوحدة الإسلامية بین الأخذ والرد»: محمود ملاح، ناشر: انتشارات الهلال، بغداد، ۱۳۷۰هـ ق.
- ۲۸۱- «الوشیعة فی نقد عقائد الشیعة»: ناشر: محمد سهیل، لاهور پاکستان، ۱۳۹۹هـ ق.
- ۲۸۲- «وفیات الأعیان»: احمد بن محمد بن خلکان، تحقیق: احسان عباس، ناشر: دار صادر بیروت.

(ج) مراجع غیر عربی:

- ۲۸۳- افسانه ی تحریف قرآن (اردو): محمد عبدالشکور فاروقی، ناشر: اداره ی تحفیظ ناموس اهل بیت، پاکستان.
- ۲۸۴- «کاروند کسروی (فارسی)»: یحیی ذکاء، چاپ تهران.
- ۲۸۵- Watt. W. Moxtgomery, Islam and the Integration of Society, London, ۱۹۷۰

منايع و ماخذ روافض:

(الف) منايه خطى.

٢٨٦- «الاستيفاء في الإمامة»: ابو جعفر محمد بن حسن طوسى، كتابخانهى موزهى عراق، به شمارهى (٥١٠).

٢٨٧- «فصل الخطاب في تحريف كتاب رب الأرباب»: حسين نورى طبرسى، مجمع علمى عراق.

(ب) منايه چاپ شده.

٢٨٨- «ابوطالب وبنوه»: محمد على خان (معاصر)، ناشر: انتشارات آداب، نجف، چاپ اول، ١٩٦٩م.

٢٨٩- «أجوبة مسائل جار الله»: عبدالحسين موسى (معاصر)، ناشر: انتشارات نعمان، نجف، چاپ سوم، ١٣٨٦هـ ق.

٢٩٠- «الاحتجاج»: احمد بن على طبرسى، پانوشتها و تعليقات از: محمدباقر خراسانى، ناشر: دارالنعمان، نجف، ١٣٨٦هـ ق.

٢٩١- «الأرض والتربة الحسينية»: محمدحسين آل كاشف الغطاء (معاصر)، ناشر: دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.

٢٩٢- «أحسن الوديعه في تراجم مشاهير مجتهدى الشيعة»: محمد مهدي موسى اصفهانى (معاصر)، ناشر: انتشارات حيدرى نجف، چاپ دوم، ١٣٨٨هـ ق.

٢٩٣- «إحقاق الحق وإزهاق الباطل»: نورالله حسينى مرعشى، تعليق و پانوشت: شهابالدين نجفى، ناشر: انتشارات اسلامى تهران.

٢٩٤- «أصل الشيعة وأصولها»: محمدحسين آل كاشف الغطاء (معاصر)، ناشر: مؤسسهى اعلمى.

٢٩٥- «أصل الموحدين الدرروز»: امين طليح (درزى)، ناشر: دارالاندلس، بيروت، چاپ اول، ١٩٦١م.

- ۲۹۶- «الاصول العامة للفقهاء المقارن»: محمدتقی حکیم (معاصر)، دار الاندلس، بیروت، چاپ اول، ۱۹۷۹م.
- ۲۹۷- «الأصول من الكافي»: محمدبن یعقوب کلینی، پانوشتها و تعلیقات: علی غفاری، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۸هـ ق.
- ۲۹۸- «أضواء على خطوط محب الدين العريضة»: عبدالواحد انصاری (معاصر)، ناشر: دار متن اللغه.
- ۲۹۹- «الاعتصام بحبل الله»: محمد خالصی، ناشر: انتشارات «العربیة»، ۱۳۷۴ هـ ق.
- ۳۰۰- «اعلام الأسماعیلیة»: از مصطفی غالب اسماعیلی (معاصر)، ناشر: دارالیقظه العربیه، بیروت، ۱۹۶۴م.
- ۳۰۱- «أعلام الوری، بأعلام الهدی»: ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ناشر: انتشارات علمی تهران، ۱۳۳۸هـ ق.
- ۳۰۲- «اعیان الشیعة»: محسن امین عاملی (معاصر)، ناشر: انتشارات بن زیدون، دمشق.
- ۳۰۳- «أحكام الشيعة»: میرزا حسن حائری (معاصر)، ناشر: انتشارات امام جعفر صادق، کویت، چاپ سوم، ۱۳۹۶هـ ق.
- ۳۰۴- «إحياء الشريعة في مذهب الشيعة»: محمد خالصی (معاصر)، ناشر: انتشارات الازهر، بغداد، چاپ دوم، ۱۳۸۵هـ ق.
- ۳۰۵- «الاختصاص»: محمد بن نعمان مفید، ناشر: انتشارات حیدری، نجف، ۱۳۹۰هـ ق.
- ۳۰۶- «الارشاد»: محمدبن نعمان مفید، ناشر: انتشارات حیدری، نجف، چاپ دوم، ۱۳۹۲هـ ق.
- ۳۰۷- «الاستبصار»: ابوجعفر محمدبن حسن طوسی، تحقیق از: حسن خراسانی، ناشر: انتشارات کتاب اسلامی تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۰هـ ق.

- ٣٠٨- «الاستنصار في النص على الأئمة الأطهار»: محمد بن علي كراچكي، ناشر: انتشارات علوي، نجف، ١٣٤٦هـ ق.
- ٣٠٩- «الإسلام سبيل السعادة السلام»: محمد خالصي، ناشر: انتشارات دارالسلام، بغداد، چاپ دوم، ١٣٩٥هـ ق.
- ٣١٠- «الإسلام على ضوء التشيع»: حسين خراساني (معاصر)، محل چاپ و تاريخ چاپ ذكر نشده است.
- ٣١١- «الإسلام فوق كل شيء»: محمد خالصي، ناشر: انتشارات نجاح بغداد، ١٣٧٨هـ ق.
- ٣١٢- «إكمال الدين وإتمام النعمة في إثبات الرجعة»: محمد بن علي بن بابويه قمي، ناشر: انتشارات حيدري، نجف ١٣٨٩هـ ق.
- ٣١٣- «الألفين في إمامة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب» جمال الدين بن مطهر حلي، ناشر: انتشارات حيدري، نجف، چاپ دوم، ١٣٨٨هـ ق.
- ٣١٤- «إلى المجمع العلمي العربي بدمشق» عبدالحسين موسوي (معاصر)، انتشارات نعمان، نجف ١٣٨٧هـ ق.
- ٣١٥- «الإمام الحسين»: عبدالله علايلي (معاصر)، ناشر: انتشارات دارالتربيه بيروت.
- ٣١٦- «أمل الأمل»: محمد بن حسن حر عاملي، تحقيق از: احمد حسيني، ناشر: انتشارات آداب نجف، ١٣٨٥هـ ق.
- ٣١٧- «تأثير المؤمنون إخوة»: عبدالله آل علوي حسن (نصيري معاصر)، ناشر: انتشارات ارشاد لاذقيه، ١٣٥٧هـ ق.
- ٣١٨- «الأنوار النعمانية»: نعمت الله جزايري، چاپ ايران.
- ٣١٩- «أهل البيت»: محمدجواد مغنيه (معاصر)، ناشر: انتشارات اندلس بيروت، ١٩٥٦م.
- ٣٢٠- «أوائل المقالات في المذاهب المختارات»: محمد بن نعمان مفيد، پانوشتها و

- تعلیقات: فضل الله زنجانی، ناشر: انتشارات حیدری، نجف، چاپ سوم، ۱۳۹۳ هـ ق.
- ۳۲۱- الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة»: محمد بن حسن حر عاملی، تصحیح: هاشم محلاتی، ناشر: انتشارات علمی قم.
- ۳۲۲- «بحار الأنوار»: محمدباقر مجلسی، ناشر: انتشارات کتابهای اسلامی تهران. و چاپ کمپانی.
- ۳۲۳- «البرهان على عدم تحريف القرآن»: میرزا مهدی بروجردی (معاصر)، چاپ ایران، ۱۳۷۴ هـ ق.
- ۳۲۴- «البرهان في تفسير القرآن»: هاشم سلیمان بحرانی، چاپ تهران، ۱۳۷۵ هـ ق.
- ۳۲۵- «بشارة المصطفى لشيعة المرتضى»: محمد طبری، ناشر: انتشارات حیدری، چاپ اول، ۱۳۶۹ هـ ق.
- ۳۲۶- «البيان في تفسير القرآن»: ابوالقاسم خویی (معاصر)، ناشر: مؤسسه‌ی اعلمی بیروت، چاپ سوم، ۱۳۹۴ هـ ق.
- ۳۲۷- «تاريخ الإمامية وأسلافهم من الشيعة»: عبدالله فیاضی (معاصر)، ناشر: مؤسسه‌ی اعلمی، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هـ ق.
- ۳۲۸- «تاريخ الغيبة الصغرى»: محمدباقر صدر (معاصر)، ناشر: دارالتعارف، بیروت، چاپ اول، ۱۳۹۲ هـ ق.
- ۳۲۹- «تاريخ كربلاء»: عبدالجواد آل طعمه (معاصر)، ناشر: انتشارات حیدری، نجف، چاپ دوم، ۱۳۸۷ هـ ق.
- ۳۳۰- «تاريخ الكوفة»: حسین برقی نجفی (معاصر)، ناشر: انتشارات حیدری نجف.
- ۳۳۱- «تأويل الدعائم»: نعمان بن محمد (اسماعیلی)، تحقیق: محمدحسن اعظمی (اسماعیلی معاصر).
- ۳۳۲- «تحت رؤية الحق»: عبدالله بن محمد سبیتی (معاصر)، چاپ تهران، ۱۳۴۹ هـ ق.
- ۳۳۳- «تحرير الوسيلة»: روح الله خمینی.

- ۳۳۴- «التربية الدينية»: عبدالهادي فضلي (معاصر)، ناشر: انتشارات نعمان، نجف، چاپ پنجم.
- ۳۳۵- «التشيع ظاهرة طبيعية في إطار الدعوة الإسلامية»: محمداقصر صدر، ناشر: انتشارات دجوى، قاهره ۱۳۹۷هـ. ق.
- ۳۳۶- «تعارض الأدلة الشرعية»: محمود هاشمي (برگرفته از تحقیقات محمداقصر صدر)، ناشر: دارالكتاب، لبنان، بيروت، چاپ اول، ۱۹۷۵م.
- ۳۳۷- «تعالیق علمية (على الكافي الأصول والروضة)»: ابوالحسن شعرانی، ناشر: انتشارات اسلامی تهران.
- ۳۳۸- «التعليقات على شرح الدواني للعقائد العضدية»: جمال الدين افغانی. (ضمن تمام کارهای جمال الدين افغانی)، تحقیق و بررسی: محمد عماره، ناشر: مؤسسه عربی برای تحقیقات و انتشارات بیروت، چاپ اول، ۱۹۷۹م.
- ۳۳۹- «تفسیر العیاشی»: محمدبن مسعود عیاشی، تحقیق: هاشم محلاتی، انتشارات علمی قم.
- ۳۴۰- «تفسیر نور الثقلین»
- عبد علی بن جمعه حویزی، تصحیح و تعلیق: هاشم محلاتی، ناشر: انتشارات علمی قم، چاپ دوم، ۱۳۸۵هـ. ق.
- ۳۴۱- «تقدیر الإمامية وموقفهم من الغلاة»: طالب حسینی رفاعی، ناشر: انتشارات دجوى، قاهره.
- ۳۴۲- «تلخیص الشافی»: ابوجعفر محمدبن حسین طوسی، تحقیق: حسین بحر العلوم، ناشر: دارالکتب اسلامی، قم، چاپ سوم، ۱۳۹۴هـ. ق.
- ۳۴۳- «تنقیح المقال»: عبدالله ممقانی، ناشر: انتشارات مرتضویه، نجف، ۱۳۴۸هـ. ق.
- ۳۴۴- «تهذیب الأحكام»: ابوجعفر محمدبن حسن طوسی، تحقیق: حسن خراسانی، ناشر: انتشارات کتابهای اسلامی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۰هـ. ق.

- ۳۴۵- «تهذیب المقال فی تنقیح کتاب الرجال (للنجاشی)»: محمدعلی ابطحی (معاصر)، تاریخ و محل چاپ ذکر نشده است.
- ۳۴۶- «التوحید»: محمد بن بابویه قمی، ناشر: دارالمعرفه، بیروت.
- ۳۴۷- «التوحید والوحدة»: محمد خالصی، ناشر: شرکت چاپ و نشر عراقی، بغداد.
- ۳۴۸- «توفیق التطبيق»: علی بن فضل الله گیلانی، تحقیق مصطفی گیلانی و محمد مصطفی حلمی، ناشر: دار احیاء الکتب العربی، چاپ اول، ۱۳۷۳هـ ق.
- ۳۴۹- «الثورة والقائد»: صاحب حسین صادق (معاصر)، ناشر: وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران.
- ۳۵۰- «جامع الرواة»: محمدبن علی اردبیلی، ناشر: انتشارات محمدی ایران، ۱۳۳۱هـ ق.
- ۳۵۱- «الجامعة الإسلامية وموقف الدرود منها»: رفیق وهبه (درزی)، ناشر: دار صاوی برای چاپ و نشر، ۱۳۵۸هـ ق.
- ۳۵۲- «جمال الدین الأسدآبادی معروف بالأفغانی»: میرزا لطف الله خان اسد آبادی، ترجمه عربی و پانوشتها از: عبدالمنعم محمد حسنین، ناشر: دارالکتاب لبنان، بیروت، چاپ اول، ۱۹۷۳م.
- ۳۵۳- «الجمعة»: محمد خالصی، ناشر: انتشارات معارف بغداد.
- ۳۵۴- «جنة الماوی فی ذکر من فاز بقاء الحجة أو معجزته فی الغيبة الكبرى»: حسین نوری طبرسی (چاپ شده همراه «البحار» مجلسی در جزء ۵۳)، ناشر: انتشارات اسلامی، ۱۳۹۳هـ ق.
- ۳۵۵- «حجة الخالصی»: محمود الملاح، ناشر: دار بصری.
- ۳۵۶- «حدیث الثقلین»: محمد قوام الدین قمی، ناشر: دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه قاهره، ۱۳۷۰هـ ق.
- ۳۵۷- «الحركات الباطنية فی الاسلام»: مصطفی غالب (اسماعیلی معاصر)، ناشر:

دارالكتاب العربي، بيروت.

- ٣٥٨- «حق اليقين في معرفة أصول الدين»: عبدالله شبر، ناشر: دارالكتاب الاسلامي.
- ٣٥٩- «الحقائق الخفية عن الشيعة الفاطمية والاثني عشرية»: محمدحسن اعظمي (اسماعيلى معاصر)، ناشر: كميتهى عمومى مصر براى تأليف و نشر ١٩٧٠م.
- ٣٦٠- «حقيقة باكستان»: محمدحسن اعظمى، ناشر: دارالنصر براى چاپ، قاهره.
- ٣٦١- «الحكومة الإسلامية»: روح الله خمينى، ناشر: وزارت ارشاد جمهورى اسلامى ايران.
- ٣٦٢- «حياة الإمام حسن بن علي»: باقر شريف قرشى، ناشر: انتشارات نجف، چاپ دوم، ١٣٩٠هـ.ق.
- ٣٦٣- «الخصال»: ابوجعفر محمدبن على بن بابويه قمى، تعليق و تصحيح از: على اكبر غفارى، ناشر: دارالتعارف، ١٣٨٩هـ.ق.
- ٣٦٤- «خطاب الخمينى حول ... مسألة المهدي المنتظر»: مركز اطلاع رسانى بين المللى انقلاب اسلامى ايران.
- ٣٦٥- «خلفاء الرسول الاثني عشر»: مرتضى على حائرى بحرانى (معاصر)، ناشر: انتشارات اهل بيت، كربلا، ١٣٨٢هـ.ق.
- ٣٦٦- «الخمينى، أقواله وأفعاله»: احمد مغنيه، ناشر: انتشارات «الحديثه» بيروت.
- ٣٦٧- «الخمينى والدولة الإسلامية»: محمدجواد مغنيه، ناشر: دارالعلم للملايين، بيروت، چاپ اول، ١٩٧٩م.
- ٣٦٨- «دائرة المعارف الشيعية»: حسن امين، ناشر: دارالتعارف، بيروت، ١٣٩٣هـ.ق.
- ٣٦٩- «دائرة المعارف العلوية»: جواد تارا، ناشر: انتشارات علمى قم.
- ٣٧٠- «الدستور الإسلامى لجمهورية ايران»: انتشارات: مؤسسهى شهيد.
- ٣٧١- «الدعوة الإسلامية إلى وحدة أهل السنة والإمامية»: ابوالحسن خنيزى، ناشر: انتشارات تجارى، بيروت، ١٣٧٦هـ.ق.

- ۳۷۲- «دول الشیعة»: محمدجواد مغنیه، ناشر: انتشارات نعمان نجف.
- ۳۷۳- «دلائل الإمامة»: محمد بن جریر بن رستم طبری، ناشر: انتشارات حیدری نجف، ۱۳۶۹هـ ق.
- ۳۷۴- «دیوان شعراء الحسین»: محمد باقر اروانی، چاپ تهران، ۱۳۷۴هـ ق.
- ۳۷۵- «الذریعة إلى أصول الشریعة»: شریف مرتضی علی بن حسین، تصحیح و تعلیق، ابوالقاسم کرجی، چاپ تهران، ۱۳۴۶هـ ق.
- ۳۷۶- «الذریعة إلى تصانیف الشیعة»: محمدحسن آغابزرگ تهرانی، ناشر: انتشارات «الغری» نجف، ۱۳۹۶هـ ق.
- ۳۷۷- «الرجال»: ابوجعفر احمد برقی، چاپ تهران، ۱۳۴۲هـ ق.
- ۳۷۸- «الرجال»: حسن بن علی بن داود حلی، چاپ تهران، ۱۳۸۳هـ ق.
- ۳۷۹- «رجال الطوسی»: محمدبن حسن طوسی، تحقیق: محمدصادق آل بحر العلوم، ناشر: انتشارات حیدری نجف، ۱۳۸۱هـ ق.
- ۳۸۰- «رسالة في التقیه (ضمن كتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر)»: محمد صادق روحانی، چاپ اول، ۱۳۹۶هـ ق.
- ۳۸۱- «روح الإسلام»: سیدامیرعلی، ترجمه از: امین شریف، ناشر: انتشارات «نمونه»، ۱۹۶۱م.
- ۳۸۲- «روضات الجنات، في أحوال العلماء السادات»: محمدباقر خوانساری، تحقیق از: اسدالله اسماعیلیان، ناشر: انتشارات حیدری، تهران، ۱۹۵۰م.
- ۳۸۳- «الروضة الندية في شرح اللمعة الدمشقية»: زین الدین جبعی عاملی، ناشر: انتشارات آداب، نجف، ۱۳۸۶هـ ق.
- ۳۸۴- «الزينة في الكلمات الإسلامية»: احمدبن حمدان رازی (اسماعیلی)، تحقیق: عبدالله سلوم سامرایی، (در ضمن کتاب «الغلو و الفرق الغالیه از محقق)، ناشر: انتشارات «الحکومه» بغداد، ۱۳۹۲هـ ق.

- ٣٨٥- «السرائر»: محمد بن ادريس حلي، ناشر: انتشارات علميه قم، چاپ دوم، ١٣٩٠هـ ق.
- ٣٨٦- «السقيفة او كتاب (سليم بن قيس)»: انتشارات حيدري نجف.
- ٣٨٧- «السقيفة»: محمدرضا مظفر، ناشر: مؤسسه اعلمى بيروت، چاپ چهارم، ١٣٩٢هـ ق.
- ٣٨٨- «الشافى في شرح أصول الكافي»: عبدالحسين بن عبدالله مظفر، ناشر: انتشارات «غرى» نجف، چاپ دوم، ١٣٨٩هـ ق.
- ٣٨٩- «شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام»: ابوالقاسم جعفر بن حسين حلي، تحقيق از: عبدالحسين محمدعلى، ناشر: انتشارات آداب، نجف، چاپ اول (تحقيق شده)، ١٣٨٩هـ ق.
- ٣٩٠- «شرح جامع»، على «الكافي الأصول والروضة»: محمد صالح مازندراني، ناشر: انتشارات كتابسرای اسلامى تهران.
- ٣٩١- «شرح نهج البلاغة»: ميثم بن على بن ميثم بحراني، ناشر: انتشارات حيدري، تهران، ١٣٧٨هـ ق.
- ٣٩٢- «الشيعة بين الأشاعرة والمعتزلة»: هاشم معروف حسيني (معاصر)، ناشر: دارالقلم بيروت، چاپ اول، ١٩٧٨م.
- ٣٩٣- «الشيعة بين الحقائق والأوهام»: محسن امين، ناشر: مؤسسه اعلمى برای چاپ و نشر، بيروت، چاپ سوم، ١٣٩٧هـ ق.
- ٣٩٤- «الشيعة في التاريخ»: محمدحسين زين، ناشر: دار الآثار، بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٩هـ ق.
- ٣٩٥- «الشيعة في عقايدهم وأحكامهم»: امير محمدكاظم قزويني، ناشر: دارالزهراء، بيروت، چاپ سوم، ١٣٩٧هـ ق.
- ٣٩٦- «الشيعة في الميزان»: محمدجواد مغنيه (معاصر)، ناشر: دارالتعاريف برای

چاپ و نشر.

- ۳۹۷- «الشیعة والرجعة»: محمدرضا طیبسی نجفی (معاصر)، ناشر: انتشارات آداب، نجف، ۱۳۸۵هـ ق.
- ۳۹۸- «الشیعة والسنة في الميزان»: س. ر. ج. ناشر: نادى خاقانى و دارالزهرا، بیروت، ۱۹۷۷م.
- ۳۹۹- «الشیعة وفنون الاسلام»: حسن صدر، ناشر: انتشارات عرفان، صیدا، ۱۳۳۱هـ ق.
- ۴۰۰- «الصحيفة السجادية الكاملة»: منسوب به علی بن حسین زین العابدین، ناشر: دارالتبلیغ الاسلامی.
- ۴۰۱- «صراط الحق»: محمد آصف محسنی، ناشر: انتشارات نعمان، نجف، ۱۳۸۵هـ ق.
- ۴۰۲- «الصلة بين التصوف والتشيع»: مصطفى كامل شيبی، ناشر: دار المعارف، قاهره، چاپ دوم، ۱۹۶۹م.
- ۴۰۳- «صوت الحق ودعوة الصدق»: لطف الله صافی، ناشر: دارالتعاريف برای چاپ و نشر، بیروت.
- ۴۰۴- «ضیاء الصالحین»: محمد صالح جوهری (شیعه)، ناشر: انتشارات آداب نجف، چاپ دوازدهم.
- ۴۰۵- «طبقات أعلام الشيعة»: آغابزرگ تهرانی (معاصر)، ناشر: انتشارات علمی نجف، ۱۳۷۵هـ ق.
- ۴۰۶- «عقائد الاثني عشرية»: ابراهیم موسوی زنجانی، ناشر: مؤسسه علمی بیروت، چاپ اول، ۱۳۹۷ هـ ق.
- ۴۰۷- «عقاید الإمامية»: محمدرضا مظفر، ناشر: دارالغدیر برای چاپ و نشر، ۱۳۹۳هـ ق.

- ٤٠٨- «العلويون، شيعة أهل البيت»: حسن مهدي شيرازي، ناشر: دار الصادق، بيروت.
- ٤٠٩- غاية المرام في حجة الخصام عن طريق الخاص والعام»: هاشم بن سليمان بحراني، ناشر: دارالقاموس الحديث، بيروت.
- ٤١٠- «الغدِير»: عبدالحسين اميني نجفي، ناشر: انتشارات غري، نجف، چاپ دوم، ١٣٧٢هـ ق.
- ٤١١- «الغبية»: محمدابراهيم نعماني، ناشر: انتشارات صابري تبريز ١٣١٧هـ ق.
- ٤١٢- «الغبية»: ابوجعفر محمدبن حسن طوسي، ناشر: انتشارات نعمان، نجف، چاپ دوم، ١٣٨٥هـ ق.
- ٤١٣- «فرق الشيعة»: حسن بن موسى نوبختي، تصحيح: هـ . ريتز، ناشر: انتشارات دولت، استانبول، ١٩٣١م.
- ٤١٤- «فروع الكافي»: محمدبن يعقوب كليني، چاپ ايران.
- ٤١٥- «الفصول المهمة في أحوال الأئمة»: محمدبن حسن حر عاملي، چاپ ايران، ١٣٠٤هـ ق.
- ٤١٦- «الفصول المهمة في تأليف الأمة»: عبدالحسين موسوي، ناشر: دارالزهراء بيروت، چاپ هفتم، ١٣٩٧هـ ق.
- ٤١٧- «فقه الامام جعفر صادق»: محمدجواد مغنيه، ناشر: دارالعلم للملأين، بيروت، چاپ اول، ١٩٦٥م.
- ٤١٨- «الفكر الشيعي والنزعات الصوفية»: كامل مصطفى شيبلي، ناشر: انتشارات نهضت بغداد، چاپ اول، ١٣٨٦هـ ق.
- ٤١٩- «الفهرست»: محمد بن إسحاق نديم، ناشر: انتشارات رحمانيه، ١٣٨٤هـ ق.
- ٤١٩- «الفهرست»: محمدبن حسن طوسي، پانوشت و تعليق از: محمد صادق بحرالعلوم، ناشر: انتشارات حيدري، نجف، چاپ دوم، ١٣٨٠هـ ق.

- ۴۲۰- «في ظلال نهج البلاغة»: محمدجواد مغنیه (معاصر)، ناشر: دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۷۲م.
- ۴۲۰- «الكاشف»: محمدجواد مغنیه (معاصر)، ناشر: دارالعلم للملایین، بیروت، چاپ اول، ۱۹۶۸م.
- ۴۲۱- «كشفاً للارتباب»: محسن امین عاملی، انتشارات ابن زیدون، دمشق، ۱۳۴۷هـ.ق.
- ۴۲۲- «كشفاً للاشتباه»: عبدالحسین رشتی (معاصر)، ناشر: انتشارات عسکری، تهران: ۱۳۶۸هـ.ق.
- ۴۲۳- «كشفاً للغطاء عن خفيات مبهمات، شریعة الغراء»: جعفر خضر نجفی، ناشر: دارالطباعه مرتضی، ۱۳۱۷هـ.ق.
- ۴۲۴- «كشفاً للمحجة لثمره المهجة»: علی بن موسی بن طاوس، ناشر: انتشارات حیدری نجفی، ۱۳۷۰هـ.ق.
- ۴۲۵- «كشفاً للمراد في شرح تجريد الاعتقاد»: خواجه نصیرالدین طوسی، شارح: حسن بن مطهر حلّی، پانوشتها از: ابراهیم زنجانی.
- ۴۲۶- «الكنی والألقاب»: عباس قمی، ناشر: انتشارات حیدری، نجف، ۱۳۷۶هـ.ق.
- ۴۲۷- «لؤلؤة البحرين في الإجازات وتراجم رجال الحديث»: یوسف بن احمد بحرانی، تحقیق از محمدصادق بحرالعلوم، ناشر: انتشارات نعمان، نجف.
- ۴۲۸- «لماذا اخترت مذهب الشيعة»: محمد مرعی الأنطاکی، ناشر: انتشارات ثلثین، قم، چاپ سوم، ۱۳۸۲هـ.ق.
- ۴۲۹- «لوامع الحقائق في أصول العقائد»: احمد آشتیانی، ناشر: انتشارات دار المعرفه، بیروت، ۱۳۹۹هـ.ق.
- ۴۳۰- «المبسوط في فقه الإمامية»: محمدبن حسن طوسی، تصحیح و تعلیق از: محمدتقی کشفی، ناشر: انتشارات حیدری، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۷هـ.ق.

- ٤٣١- «مجمع البحرين»: فخرالدين طريحي، تحقيق از: احمد حسيني، ناشر: دارالثقافة، نجف، چاپ اول، ١٣٨١هـ ق.
- ٤٣٢- «المختصر النافع في فقه الإمامية»: جعفر بن حسن حلي، ناشر: انتشارات وزارت اوقاف مصر، ١٣٧٨هـ ق.
- ٤٣٣- «المراجعات»: عبدالحسين موسوي، تحقيق از: حسين راضي، ناشر: انتشارات حسام.
- ٤٣٤- «مرآة الرشاد»: عبدالله ممقاني، تحقيق و تعليق از: محي الدين ممقاني، دارالزهراء، بيروت، چاپ چهارم، تهران، ١٣٩٨هـ ق.
- ٤٣٥- «مرآة العقول»: محمدباقر مجلسي، چاپ ايران، ١٣٢٥هـ ق.
- ٤٣٦- «المرجعية الدينية العليا عند الشيعة الامامية»: حسين معنوق، چاپ ١٣٩٠هـ ق.
- ٤٣٦- «مروج الذهب»: علي بن حسين مسعودي، ناشر: انتشارات سعادت مصر، چاپ چهارم، ١٣٨٤هـ ق.
- ٤٣٧- «مسائل الإمامة ومقتطفات من الكتاب الأوسط في المقالات»: عبدالله بن محمد ناشي الاكبر، تحقيق از: يوسف فان، اس. ناشر: مركز آلمان براي تحقيقات شرقى، بيروت، ١٩٧١م.
- ٤٣٨- «مسائل مجموعة من الحقائق التي لا يجوز الاطلاع عليها إلا بإذن من له الحل والعقد»: از نويسنده‌اي مجهول ضمن چهار كتاب اسماعيلي، تصحيح: شتروطمان، ناشر: انتشارات مثنى بغداد.
- ٤٣٩- «مستدرک نهج البلاغة»: هادي كاشف الغطاء، ناشر: دارالاندلس، چاپ دوم، ١٩٨٠م.
- ٤٤٠- «مستدرک الوسائل»: حسين نوري طبرسي، ناشر: انتشارات اسلامي، تهران، ١٣٨٢هـ ق.
- ٤٤١- «مشاهد العترة»: عبدالرزاق حسيني، انتشارات آداب، نجف، ١٣٨٧هـ ق.

- ۴۴۲- «مشاهداتی فی ایران»: عبدالله فیاض، ناشر: انتشارات ایمان، بغداد، ۱۹۶۷م.
- ۴۴۳- «مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنین»: رجب برسی، ناشر: انتشارات اعلمی، بیروت، چاپ دهم.
- ۴۴۴- «مع الإمام علي في نهجه»: طالب حسینی رفاعی، ناشر: انتشارات دجوی، قاهره.
- ۴۴۵- «مع الخطیب فی خطوطه العریضة»: لطف الله صافی، ناشر: انتشارات صدر، تهران: ۱۳۹۰هـ ق.
- ۴۴۶- «معالم العلماء»: محمد بن علی بن شهر آشوب، ناشر: انتشارات حیدری نجف، ۱۳۸۰هـ ق.
- ۴۴۷- «معانی الأخبار»: محمد بن بابویه قمی، ناشر: «دارالمعرفه» بیروت، ۱۳۹۹هـ ق.
- ۴۴۸- «معجم رجال الحدیث»: ابوالقاسم موسوی خویی، ناشر: انتشارات آداب، نجف، چاپ اول، ۱۳۹۰هـ ق.
- ۴۴۹- «مقالة الشيعة»: محمد شیرازی (معاصر)، چاپ کربلا، عراق.
- ۴۵۰- «من لا یحضره الفقیه»: ابوجعفر محمد بن بابویه قمی، ناشر: کتابسرای اسلامی تهران، چاپ پنجم ۱۳۹۰هـ ق.
- ۴۵۱- «منهاج الكرامة»: حسن بن مطهر حلّی، (چاپ شده همراه منهاج السنه)، تحقیق: محمد رشاد سالم.
- ۴۵۲- «المهدي»: ابوطالب تبریزی، ناشر: انتشارات علمی قم.
- ۴۵۳- «المهدي المنتظر»: محمدحسن آل یاسین، انتشارات عالمی، بیروت، چاپ سوم، ۱۳۹۸هـ ق.
- ۴۵۴- «مذهب الأحكام فی بیان الحلال والحرام»: عبدالاعلی موسوی سبزواری، ناشر: انتشارات آداب، نجف، ۱۳۹۶هـ ق.
- ۴۵۵- «المیزان فی تفسیر القرآن»: محمدحسن طباطبایی (معاصر)، مؤسسه علمی،

بيروت، ١٣٩١هـ ق.

٤٥٦- «الموجز من حياة أئمة أهل البيت»: عباس على موسى، مؤسسهى اعلمى،

بيروت، چاپ اول، ١٣٩٨هـ ق.

٤٥٧- «النص والاجتهاد»: عبدالحسين موسى، ناشر: انتشارات دارالنعمان نجف،

١٣٨٣هـ ق.

٤٥٨- «نظام الحكم والإدارة في الإسلام»: محمدمهدى شمس الدين (معاصر)،

ناشر: انتشارات انصاف بيروت، چاپ اول، ١٣٧٤هـ ق.

٤٥٩- «النكب الاعتقادية»: محمد بن نعمان مفيد، ناشر: انتشارات دارالسلام بغداد،

١٣٤٠هـ ق.

٤٦٠- «نهج البلاغة»: منسوب به على بن ابى طالب، تحقيق از: صبحى صالح، ناشر:

دارالكتاب لبنان، ١٣٨٧هـ ق.

٤٦١- «الهفت الشريف»: مفضل بن عمر جعفى، تحقيق از: مصطفى غالب

(اسماعيلى معاصر)، ناشر: دارالاندلس، ١٩٦٤م.

٤٦٢- «هكذا الشيعة»: محمدمهدى شيرازى (معاصر)، ناشر: انتشارات آداب،

نجف، ١٣٨٣هـ ق.

٤٦٣- «الوافى»: فيض كاشانى، ناشر: كتابسرای اسلامى تهران.

٤٦٤- «الوحدة الإسلامية» أو «التقريب بين مذاهب المسلمين»: عبدالكريم زنجانى،

ناشر: انتشارات معارف، بغداد، چاپ دوم، ١٣٨٤هـ ق.

ج) منابع غير عربى:

٤٦٥- «تحفة عوام مقبول» (اردو): (طبق فتوى مجموعه‌ای از آیات عظام معاصر

شیعه)، نویسنده و ترتیب‌دهنده: منظور حسین، چاپ پاکستان لاهور.

٤٦٦- «تفسیر منهج صادقین» (فارسی): فتح‌الله کاشانى، چاپ ایران.

نشریات دورهای:

- ٤٦٧- «الأزهر»: مصر.
- ٤٦٨- «الاعتصام»: مصر.
- ٤٦٩- «الأمان»: لبنان.
- ٤٧٠- «حضارة الإسلام»: سورية.
- ٤٧١- «الدعوة»: تونس.
- ٤٧٢- «الرسالة»: مصر.
- ٤٧٣- «رسالة الإسلام»: مصر.
- ٤٧٤- «السجل»: عراق.
- ٤٧٥- «الشهيد»: ايران (شيعى).
- ٤٧٦- «العرفان»: لبنان (شيعى).
- ٤٧٧- «مجله كليه اصول الدين»: عراق (شيعى).
- ٤٧٨- «المجتمع»: كويت.
- ٤٧٩- «مجلة المجمع العلمى»: عراق.
- ٤٨٠- «محاضرات الجامعة الاسلامية»: سعودى.
- ٤٨١- «المدينة»: سعودى.
- ٤٨٢- «المعرفة»: تونس.